بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب البيوع بيع گاهی بمعنی عقد آید که اثر آن برآمدن مال است از ملک یکی و درآمدن در ملک
دیگری که مبادله مال عبارت از آنست و اشبه اطلاق بیع بر جزء اول است که برآمدن مال است از ملک که آن را
فروختن گویند و در جزو ثانی نیز آمده که خریدن است و شری برعکس آنست بغیر اطلاق او بر جزء
آمده و بمعنی فروختن نیز آید و اشتقاق بیع از باع است یعنی رش دست که هر یک از بایع و مشتری دست
بگرفتن مال دراز میکنند و عادت مولف آن بود که بعد از هر کتاب بابی می آورد بر فضل مضاف الیه
و چون در فضل بیع و شری احادیث وارد نشود مگر باعتبار بیت او کسب حلال را بابی برای آن عقد
کرد و گفت باب الکسب و طلب الحلال یعنی جستن رزق و دویدن در طلب آن و در القراح کسب ورزیدن
و گرد آوردن و در اصل بمعنی جمع است الفصل الاول عن المقدام بن معدیکرب که از اصحاب است
کرد و حمص اوفات یافت بشام سنه سبع و ثمانین و مروی بود و کیسان بود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما اکل
احد طعاما قط خیرا من ان یاکل من عمل یده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نخورد هیچ یکی طعامی را بهتر از آنکه بخورد
از کار دو دست خود یعنی از کسب مشقت و ان نبی الله داود علیه السلام کان یاکل من عمل یده و پیغمبر خدای
داود و داست بود که میخورد از کسب خود یعنی کسب از سنت انبیا و المرسلین است علیهم السلام
رزه را برای قوت خود و درین اشارت است که کسب حلال برای اکل و قوت اهم و اقدم است و اگر
جمیع طرق معاش خود از اکل و لبس و کسب کند لا به اتم و اکمل خواهد بود و اگر مراد باکل تصرف در وجوه
باشد مطلقا نیز وجهی دارد چنانکه میگویند فلان از زور بازوی خود میخورد
رواه البخاری و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله طیب لا یقبل الا طیبا

پاک است قبول نمیکند مگر پاکی را یعنی حلال را بدانکه طیب ضد خبیث است بمعنی طاهر لطیف و گاهی ماخوذ از طیب نفس
و بمعنی سماحت میآید و گاهی از طیب رایحه آید و بمعنی حلال آید که نفس از حیث الشرع خوش دارد و حرام
مکروه میدارد و طیب از او میان کسی که پاک باشد از نجاسات و خباثت جهل و فسق و متحلی گردد بعلم و حسن عمل
و وصف کرده میشود بدان باری تعالی و تقدس بمعنی منزه از عیب و نقصان و بمعنی حدیث آنست که حق
وی تعالی پاک است و رزق حلال را بجهت پاک بودن او از حرمت چون بجنابت نفس و بمعنی
قایل آنست که بوی تقرب بجناب عزت او نتوان کرد و حرام که ضد اوست قابل آن نبود و ان الله امر المومنین
بما امر به المرسلین و به درستی خدای تعالی امر کرد مسلمانان را بچیزی که امر کرد پیغامبران را که ان اکل طیب
فقال پس گفت وی تعالی در امر رسل یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا ای پیغامبران بخورید
از چیزهای حلال و بکنید عملهای نیک را که متولد میشود از اکل طیبات چنانکه گفته اند که تخم عمل
وی تعالی در امر مومنین یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم ای گروه مومنان بخورید
پاک و حلال از آنچه داده ایم شما را ثم ذکر الرجل پس یاد کرد آنحضرت مردی را که یطیل السفر دراز میکند
سفر را برای حج یا غیر آن از عبادات و طلب میکند ریاضت و مشقت که محل مظنه اجابت دعا است و در احوال
آمده است که دعای مسافر مستجاب است اشعث اغبر ژولیده موی گرد آلوده یمد یدیه الی السماء دراز میکند
دستها بر میدارد هر دو دست خود را بسوی آسمان و فریاد میکند و میخواند پروردگار تعالی را و میگوید
یا رب یا رب ای پروردگار من ای پروردگار سازو مطعمه حرام و مشربه حرام و خوراکی که میخوردی
او حرام است و نوشیدنی او حرام است و ملبسه حرام و پوشش او حرام است و غذی بالحرام و پرورش
کرده شده است بحرام یعنی از اول بحرام پرورش یافته است اگرچه بالفعل حلال می خورد و عبادت
یارب یارب مگر توبه صحیح بیدا کند از آنچه گذشته دست داده باشد فانی یستجاب لذلک پس از کجا و چگونه قبول کرده شود
دعای او را رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یاتی علی الناس زمان لا یبالی المرء ما اخذ
خواهد آمد بر مردم زمانی که باک ندارد مرد و تمیز نکند که چه چیز گرفته و خورده از مال امن الحلال ام من الحرام
آیا از حلال گرفته است یا از حرام یعنی تمیز نکند که چه چیز گرفته و خورده از مال ام من الحلال ام من الحرام
آیا از حلال گرفته است یا از حرام یعنی تمیز نکند میان حلال و حرام هرچه بدهان شان خوردند و آنچه بدهان
شان کشند رواه البخاری و عن النعمان بن بشیر بروزن جبیر انصاری است و صحابی است و زائیده شده
در انصار بعد از هجرت چنانکه عبد الله بن الزبیر در مهاجرین و در وقت رحلت آنحضرت هشت سال
هم بوده است اهل مدینه بر اینند که او از آنحضرت سماع ندارد و اهل عراق تصحیح میکنند سماع او را والی
شد کوفه را و والی بود بران در زمان معاویه بن ابی سفیان و مقرر کرده داشتند او را یزید بن معاویه بعد از وی و چون امام حسین مسلم بن عقیل را بکوفه فرستاد نعمان بن بشیر حاکم بود بران از
جانب یزید پس نخواست نعمان که مسلم و تساهل نمود در کار وی و چون این خبر به یزید رسید عزل کرد او را
و عبید الله بن زیاد را بجای وی فرستاد پس واقع شد آنچه واقع شد و چون سر مبارک امام شهید را

ومطعمه حرام
فانی یستجاب لذلک
وعنه
۱۲۰ ای عن ابی هریرة

سلام زنا و حرمت کرد نعمان بن بشیر اهل بیت طاهرات را خدمات جلیله خیر عنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الحلال بین والحرام بین ای الحلال هست پیدا او هویدا است و الحرام است نیز پیدا و هویدا است و بینهما مشتبهات و میان حلال
و حرام چیزها است که مانند باشند بیکدیگر و اشتباه می شود که حرام اند یا حلال از جهت تعارض دلائل و اختلاف اقوال
لا یعلمهن کثیر من الناس نمی شناسند آن چیزها را بسیاری از مردم بجهت عدم علم و تمیز فمن اتقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه
پس کسی که پرهیز کند شبهات را و نیفتد در محل اشتباه طلب برائت کرد و احتیاط نمود مر دین خود را از ذم
شرعی و نگاه داشت آبروی خود را از طعنه کنندگان و عیب گیرندگان [illegible] ومن
[illegible] وقع فی الشبهات وقع فی الحرام و کسی که بیفتد در شبهات می افتد یا نزدیک است که بیفتد در حرام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و واجب است اجتناب از آن و تشبیه کردن افتادن در شبهات را [illegible]
[illegible]
[illegible]
امام اجل اکرم اورع از برای بیان مراتب اعمال جدولی نهاده اند باین ترتیب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جدولی نهاده باین ترتیب فرض و واجب و سنت و مستحب [illegible] چون فرائض ادا کرد [illegible] ادای واجبات
نمود و بعد از واجبات [illegible] سنت و از سنت مستحبات و بعد از آن ادب [illegible] مرتبه کمال رسید و از خواص [illegible]
خواص [illegible] الا وان فی الجسد مضغة آگاه باشید [illegible]
[illegible] اذا صلحت [illegible]
[illegible] صلح الجسد کله [illegible]
واذا فسدت فسد الجسد کله [illegible]
و شهوات [illegible] الا وهی القلب و آگاه باشید که آن مضغه عبارت از دل است
یعنی مظهر و متعلق اوست و حقیقت دل لطیفه نورانیه است [illegible]
دل [illegible]
[illegible] متفق علیه عن رافع بن خدیج بفتح خا معجمه و کسر دال و سکون تحتیه [illegible]
انصاری [illegible]
اورا [illegible] روز قیامت [illegible]

عبد الملک

عبد الملک [illegible] و اربع و سبعین [illegible] و شش ساله بود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثمن الکلب خبیث بهای سگ پلید است و مهر [illegible] مراد بمهر اینجا اجرت زنای اوست و بغی بفتح
و کسر غین و تشدید یاء [illegible] یعنی زنا و کسب الحجام خبیث کسب حجامت کننده اجرت او [illegible]
کننده پلید است [illegible] حکم کرد که خبیث است و خبث [illegible] اطلاق میکند بر مطلق
حلال [illegible] بمعنی حرام باشد و گاهی اطلاق میکند بر اخص از حلال که پاک [illegible] است
پس خبث [illegible] در مرتبه ادنی از حلال باشند و شامل مکروه نیز باشند اگرچه کراهت تنزیهی بود [illegible]
مراد اول باشد از جهت بودن وی حرام قطعی و در اجرت حجام بمعنی ثانی از جهت بودن آن
در مرتبه ادنی از جهت [illegible] کسب اوست و ثمن کلب مختلف فیه است پس امام ابوحنیفه و امام [illegible]
و بعضی ائمه دیگر تجویز کرده اند بیع کلب [illegible] و سایر درندگان که در وی منفعت است [illegible]
و نزد امام ابو یوسف و دیگر ائمه جایز نیست بیع کلب [illegible] حرام [illegible] بر معنی اول [illegible]
که تجویز میکنند حمل میکنند بر ثانی [illegible] رواه مسلم عن ابی مسعود الانصاری
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن ثمن الکلب و مهر البغی [illegible] روایت میکند که آنحضرت نهی کرد از بهای سگ
زانیه و حلوان الکاهن [illegible]
[illegible] و چیزی دادن [illegible]
[illegible]
[illegible] اجماع مسلمین [illegible]
[illegible] متفق علیه عن ابی جحیفة [illegible]
آنحضرت [illegible] روایت [illegible]
[illegible] ابی طالب [illegible]
[illegible] اربع و سبعین [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن ثمن الدم [illegible]
خون [illegible]
[illegible] ثمن الکلب [illegible]
مهر البغی ولعن آکل الربوا و موکله [illegible]
[illegible]
[illegible]
والواشمة [illegible]

آنرا بتل بانبرم ونقش کردن چنانکه بعضی زنان می سازند پس دانسته آنکه این فعل را بدبکری میکنند ومشوش گشته
این فعل را بخود می کشانند این چنین مفهوم میکردد از کلام ایشان وظاهر مفهوم داشته آنست که این قول میکنند
بخود بانده بکری میکند ومشوش شده آنکه طلب میکند این را از دیگری که بوی بکند چنین گفته است در مجمع البحار
ولعنت کرده است صورتگر را در آنکه صورتها جاندار را می سازد وکلام درین باب در باب التصاویر بیاید ان شاء الله
البخاری عن جابر انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول عام الفتح وهو بمکة روایت است از جابر رضی الله عنه که شنید
آنحضرت را که میگفت سال فتح وحال آنکه آنحضرت در مکه بود ودر بعضی نسخ یوم الفتح ودرین تقدیر قول وی وهو بمکة تاکید
ذکر کرده برای تحقیق ان الله ورسوله حرم بیع الخمر والمیتة والخنزیر والاصنام بگفت آنحضرت که خدا ورسول حرام کردانید
بیع خمر ومردار وخوک وبتانرا وگفته اند که در حکم آنست که آلات ملاهی ومعازف ومانند آن نیز بالذات آن فعل
این گفته شد وپرسیده شد از آنحضرت فقیل یا رسول الله ارایت شحوم المیتة خبر ده از پیه های مردار که مردم آنرا استعمال میکنند
فانها یطلی بها السفن پس بدرستی مالیده میشود بدان کشتیها ویدهن بها الجلود وروغن زده میشود وچرب کرده میشود
بدان پوستها ویستصبح بها الناس وچراغ می افروزند بدان مردم فقال لا هو حرام پس گفت آنحضرت نفروشید
آنرا که وی حرام است ظاهر در آنست که انتفاع بگیرید بدان بیع وجه که آن حرام است ونزد جمهور شافعیه جائز است
انتفاع بدان بجهه از خارج وابو حنیفه واصحاب وی بر آنند بیع زیت نجس وفتی که بیان کنند بائع آنرا
کذا نقل الطیبی ودر وقت چراغ تیل نجس کرده داشته اند حضور ما در مسجد ثم قال عند ذلک پس گفت آنحضرت
نزد این کلام قاتل الله الیهود بکشد خدای تعالی وهلاک کند یهود را ان الله لما حرم شحومها بدرستی خدای تعالی
چون حرام کردانید خوردن پیه های چهارپایان را بر ایشان بجهة تشدید وتضییق بر ایشان اجملوه
ثم باعوه پس فروختند آنرا فاکلوا ثمنه پس خوردند بهای آنرا یعنی حیله کردند که نهی از خوردن پیه
کرده اند وما آنرا نخورده ایم که اختن آن بقصد تغیر وتبدیل است گویا حقیقت دیگر باشد ودر ان حیلت
بر بطلان هر حیله که رسیده شود بوی بسوی حرام وبرآن دلیل ان شیء اذا حرم حرم ثمنه ونیز متفق علیه عن عمر رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قاتل الله الیهود حرمت علیهم الشحوم فجملوها فباعوها گفت امیر المؤمنین
عمر که گفت رسول خدا بکشد خدای تعالی یهود را حرام کردانیده شد بر ایشان شحوم پس گداختند آنرا
پس فروختند آنرا یعنی خوردند ثمن آنرا اجمل وتجمیل واجتمال گداختن پیه متفق علیه عن جابر رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن ثمن الکلب والسنور آنحضرت نهی کرد
از بهای سگ وگربه سنور بکسر سین وفتح نون مشدده وطیبی گفته است که این ارتجع سنور نهی تنزیه است
وبیع هبه وعاریت وی جایز است نزد جمهور بخلاف آنچه روایت کرده شده است از ابی هریره وجماعه
از تابعین واحتجاج کرده اند بظاهر این حدیث رواه مسلم عن انس قال حجم ابو طیبة رسول الله صلی الله علیه وسلم
خون گرفت ابو طیبه بفتح طاء مهمله وسکون یاء تحتانیه آنحضرت را فامر له بصاع من تمر امر کرد آنحضرت مر اورا بعطاء
پیمانه از خرما وامر اهله ان یخففوا عنه من خراجه وامر کرد کسان ابو طیبه را یعنی وی که غلام بودند برای
هر روز چنانکه عادت است که بر غلامان ووهان چیزی وظیفه می نهند که هر روز بایشان می رسانیده باشند

و برای خود کاری وکسبی میکرده باشند وچون ابو طیبه خدمت آنحضرت کرد عنایت بحال وی کرد ...
وی فرمود که چیزی از وظیفه وی کم کنند ودرین حدیث دلیل است بر حل کسب حجام ودادن اجرت بدان متفق علیه
الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اطیب ما اکلتم من کسبکم بدرستی که خوشتر
وحلالتر چیزی که می خورید شما من کسبکم بدرستی اولاد شما از کسب شما اند پس اگر انفاق کنند بر شما نیز حلال طیب است
اکل از کسب ایشان رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه وفی روایة ابی داود والدارمی ودر روایت ابی
داود ودارمی بدین لفظ آمده است که ان اطیب ما اکل الرجل من کسبه وان ولده من کسبه وهمین معنی است عن عبد الله
بن مسعود عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یکسب عبد مال حرام فیتصدق منه فیقبل منه گفت آنحضرت کسب نکند از آن
پس قبول کرده شود آن تصدق از آن بنده یعنی از مال حرام تصدق کردن چیزی نیست وثوابی ندارد ولیکن گفته شد
که اگر مال شبهه نزد کسی بود تصدق کند وبر خود صرف نکند ولا ینفق منه فیبارک له فیه وانفاق نکند از مال
حرام الا کان زاده الی النار مگر آنکه باشد آن مال توشه وی بسوی آتش دوزخ ان الله لا یمحو السیء بالسیء بدرستی خدای تعالی
نمی سترد ودر نمی کند بد را ببد ولکن یمحو السیء بالحسن ولکن محو می کند بد را به نیک پس محو کند تصدق بمال
حرام گناهی را که از کسب حرام حاصل شده ان الخبیث لا یمحو الخبیث بدرستی که پلید محو نمیکند پلید را تقریر وتاکید ما سبق است
رواه احمد وکذا فی شرح السنة عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة لحم نبت من السحت در
نمی آید بهشت را گوشتی که روئیده است از طعام حرام سحت بضم سین وسکون حاء مهملتین حرام واصل
هلاک کردن واز بیخ بر کردن وکل لحم نبت من السحت کانت النار اولی به وهر گوشتی که روئیده است از حرام
پس آتش نزدیکتر است بدو ودر نزد ترست بوی رواه احمد والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان عن الحسن بن
علی رضی الله عنه قال حفظت من رسول الله گفت امام حسن یاد گرفتم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دع ما یریبک
الی ما لا یریبک بگذار آنچه در شک اندازد ترا بسوی آنچه در شک نیندازد ترا یعنی آنچه در شک اندازد ترا
چیزی در شک می اندازد ترا مقصود اجتناب از وقوع در شبهات است واز آنست ولیعنی گفته که معنی
این کلام آنست که چون بیابی قلب خود را شک کننده در چیزی بگذار آن چیز را وانتقال کن بچیزی که شک نیست
در آن چه اثبات در چیزی علامت بطلان وریبت واطمینان علامت حقانیت آن پس این علامت برای
معرفت حسن وقبح وحل وحرمت شیء ولکن این متحقق میشود مگر در نفوس زکیه طاهره بحکم کیفیت تقوی وعدالت
وبیان این در شرح حدیث آینده بیاید فان الصدق طمأنینة زیرا که صدق ویقین موجب طمأنینت واطمینان
دل است وان الکذب ریبة بکسر راء وسکون یاء وبه ریبتی دروغ وباطل موجب شک وتردد دلست وهر دو معنی
که ذکر کرده شد جمع میکردد فافهم رده ده روایت کرد تمام این حدیث را احمد والترمذی والنسائی وروی
الدارمی الفصل الاول ودر روایت کرد دارمی فصل اول را یعنی قول او دع ما یریبک الی ما لا یریبک وقول
او را فان الصدق الخ عن وابصة بن معبد بفتح صاد مهملتین ... بفتح میم وسکون عین ... موحده اورا
صحبت است ودر بیان هم از هجرت رسیده صالح بود که ... رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت کرد
که آنحضرت گفت یا وابصة جئت تسأل عن البر والاثم گفت آنحضرت ای وابصه آمده تو که پرسی که نیکی چیست

که وردی ثواب است و بدی کدام است که وردی بزه است گفت که وا گفت از چیزی که در جبر والقلب بود قال نعم
وابصة آری آمده ام تا پرسم از بر و اثم قال فجمع اصابعه فضرب بها صدره گفت وابصة پس جمع کرد الخفر
انگشتان خود را پس زد با انگشتان سینهٔ وابصه را یا سینهٔ مبارک خود را و اشاره کرد بجانب دل قال استفت
نفسک طلب فتوی کن نفس خود را طلب فتوی کن دل خود را مراد بنفس اینجا ذات است و تکرار برای تاکید است
ثلث مرة بار گفت این کلمه را بعد از آن بیان کرد نشان معرفت بر و اثم را و فرمود البر ما اطمانت الیه النفس
چیزی است که قرار گیرد و آرام یابد و مایل گردد بسوی وی نفس واطمان الیه القلب و آرام گیرد
بسوی وی دل والاثم ما حاک فی النفس و تیره چیزی است که تاثیر کند و کارگر افتد در دل حک کار کردن
سخن در دل و شمشیر در جگر و تردد فی الصدر و تکرر دد و آمد و رفت کند در سینه و در روایتی
حک بتشدید کاف و ما حاک بتشدید نیز آمده است یعنی خلجان کند و بجا ورد و وغرات دل را و سینه را
وان افتاک الناس و اگرچه فتوی دهند ترا مردم و مراد آنست که اگر تاثیر کند در دل و قرار گیرد و ...
که این گناه است و مکروه داری که آگاه شوند مردم از ان چنانکه حدیث اذا لم یستحی فاصنع ما شئت را
بران حمل کرده اند این نشان است که درین فعل چه ناخوشی هست و اگر آرام گیرد دل قرار یابد و هیچ حدة
و هیچ دغدغه و خراش نکند ان نشان خوبی ان فعل و راستی و درستی است چنانکه مفهوم شد زیرا که این
نفوس و قلوب سالم و صاف اند بخیر و نفور و معرض از شر چنانکه شی مجذوب می باشد بجنس خود و متنفر از
ضد است فالبک که گفته اند در حضور قلب گفته اند و الا دلها اثار هوا و طبیعت است که از امر خیر متنفر
نمایند و شرم دارند در شر و رغبت کنند و وقاحت ورزند و بی باید دانست که استفتاء قلب و رجای اثبات
که دلیل شرعی نباشد پس چون متعارض شوند دو آیه و واجب است عدول است و نزد معارض حجت واجب گردد
که عدول کرده شود با قوال علما و اگر اقوال علما متعارض گردد رجوع افتند بتحری قلب و استفتای ان
کرده شود از اقوال ایشان چیزی که فتوی دهد بدان قلب صحیح سلیم و آرام گردد و انشراح پذیرد
و تورعا و احتیاطا و این چنین می باید فهمید این مقام را و بالله التوفیق ومنه الهدایة رواه احمد والدارمی
عن عطیة السعدی عطیة بن عروة بفتح سین و سکون عین صحابی است نزول کرد بشام قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یبلغ العبد ان یکون من المتقین نمیرسد بنده مرتبه را که باشد از متقیان حتی
یدع ما لا بأس به حذرا لما به بأس تا آنکه ترک کند و ترک نهد چیزی را که نیست باک در وی از جهت ترسیدن
که در وی باک است فی الصراح باس عذاب و سختی و مثال آن چنانکه ترک کند مردی زن پسری را از جهت
ترس غلبه شهوت ... و حرام و این غایت تقوی است بعد از اجتناب از محرمات و مکروهات و شبهات از نظر
تحقیق داخل شبهات است ... عمر بن الخطاب گفته بودیم ما که ترک میکردیم نه حصه از ده حصه از حلال
ترس وقوع در حرام و از ابی بکر صدیق منقول است که گفت ترک میکردیم ... از مباح را از جهت ترس وقوع
در حرام رواه الترمذی وابن ماجه عن انس قال لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الخمر عشرة گفت انس لعنت کرد
آنحضرت در می ده کس را عاصره فشرنده انگور براورده و این ده کس که ... برای خود میکند و گاهی

برای خود میکند و گاهی برای غیره آنکه برای خود میکند او را معتصر گویند و مراد بقبول او معتصر او است والیها
بنوشنده وی را وحاملها و لعنت کرده برنده اورا که ظرف او را برداشته آورده است والمحمول الیه شخصی که
برو داشته آورده است المحمولة شده است یعنی نوشیدنی وساقیها و نوشاننده او را وبائعها و فروشنده
او را واکل ثمنها و خورنده بهای او را و این عاشر است از بایع که شخصی دیگر جز بایع اکل ثمن آنرا بخورد
است و بایع نیز تواند وکیل شخصی باشد بر بیع آن والمشتری لها و لعنت کرده است کسی
که خریده است مرا آنرا اگرچه خود نخورد والمشتری له شخصی را که خریده شده است برای وی اگرچه خود نخورد
رواه الترمذی وابن ماجه عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعن الله الخمر لعنت کرده
خدای تعالی ذات خمر را و شاربها ونوشنده آنرا وساقیها ونوشاننده آنرا ومبتاعها وخرنده آنرا
وبائعها وفروشنده آنرا وعاصرها ومعتصرها وحاملها والمحمولة الیه رواه ابو داود وابن
ماجه عن محیصة بضم میم وفتح حا و کسر تحتانیه مشدده وصاد مهمله بن مسعود الانصاری الحارثی شهد احد و خندق
و خندق را و مشاهده دیگر را که بعد از آنست و برادر او حویصة بن مسعود است بفتح حا و فتح واو و کسر
و صاد او بزرگتر است و حویصه بزرگتر از محیصه است ولیکن مسلمان بعد از وی شد اسلام آوردن بود که آنحضرت
یکشتن یهودی امر کرده بود که صحابه هر که از شما مردی از یهود را دریابد بکشد پس محیصه رفت و مردی را از ایشان کشت پس
حویصه گفت وای مردی را کشتی که بسی گوشت تو از مال او دولت محیصه گفت چه میگویی پس اگر کسی که امر
کرد از فرمایه ترا بکشتن او بکشتمی ترا محیصه گفت سبحان الله دینی که ترا باین سر حد محبت و اخلاص رسانیده ...
پس حویصه نیز مسلمان شد انه استأذن رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اجرة الحجام روایت میکند که وی طلب اذن کرد
مزد حجام که خوردن آن حلال است یا نه ظاهرا غلام او حجام بوده است برای او اجرت میداده ... حجامی
دیگر با تجلای آن داشت والله اعلم فنهاه پس نهی کرد آن حضرت او را و منع کرد که نخورد از آن فلم یزل یستأذنه پس
طلب اذن کرد محیصه از آنحضرت درین باب حتی قال اعلفه ناضحک تا آنکه رخصت داد و اذن کرد آنحضرت ای
مقدار که گفت علف کن اجرت حجام را شتر آبکش خود را واطعمه رقیقک و بخوران آنرا مملوک خود را
وازینجا معلوم شد که نهی از آن تنزیهی بود والا مولا را نمیرسد که غلام را طعام حرام بخوراند و تحقیق
ثابت شده است که آنحضرت بحجام اجرت داده است چنانکه الحجام بیاید رواه مالک والترمذی وابو داود
وابن ماجه عن ابی هریرة رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ثمن الکلب وکسب الزمارة نهی
کرد آنحضرت از بهای سگ و از کسب زمارة بفتح زا و تشدید میم زن فاحشه و زمر یعنی ... زمارة
و بعضی گفته اند که مراد بزمارة زن زانیه خوش شکل است ... علم جبل ...
یا زمارة از آلهیه گفتند که زمارات اکثر مغنیات میباشند و بعضی گفته اند لفظ حدیث رمازة است ...
از رمز بمعنی اشارت بچشم و ابرو که زانیات مردان را بغمزه و کرشمه عشوه میدهند و از جای می برند رواه فی شرح السنة
عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تبیعوا القینات ولا تشتروهن ولا تعلموهن قینه و اماء
مغنیه را و تجارت ایشان را و تعلیم سرایند و اما زنا غنا را حفظ کنند چنانکه نهی از تعلیم زنان خط و کتابت آمده است

وقنيات جمع قنيه است بفتح قاف وسكون يا وزاء معجمه وبمعنى مطلق [illegible] نيز آمده است ازعنين يعني [illegible]

[illegible] مراد اينجا مغنيات است يعني ازبيع [illegible] نيست در [illegible] خوانندگان از

امانت وتوسل [illegible] باشد ومغنيات اكثر از ابيات مي باشند ودر شنيدن غنا [illegible] حقتى [illegible]

حرام وخوردن بهاى مغنيات حرام وفي مثل هذا انزلت ودرمانند اين فرود آمده است كريمه ومن الناس من يشترى

لهو الحديث يعني بعضي ازمردم كسى است كه مي خرد لهو حديث را [illegible] كه مفهوم لهو الحديث عامتر است

نزول درشراء مغنيات است وبعضى گفته اند كه نزول وى [illegible] است كه آنها را انشاد نموده بازى

ومعركه گرى مي كرد [illegible] رواه احمد والترمذى وابن ماجه وقال الترمذى هذا حديث غريب [illegible]

الراوى يضعف في الحديث [illegible] ازحديث مثل امام احمد [illegible] وديگران او را [illegible]

وتضعيف نموده اند پس معلوم شد كه اين حديث [illegible] يعني ضعيف است نزد محدثان [illegible]

ميگويد كه هيچ حديثى درحرمت غنا صحيح نشده است والله اعلم [illegible] حديث جابر [illegible]

جابر را كه نهى اكل الهر است في باب ما يحل اكله انشاء الله الفصل الثالث عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

طلب الحلال فريضة بعد الفريضة [illegible] رزق حلال [illegible] فرض است يعني كسب حلال فرض است

[illegible] لفظ طلب [illegible] واجب است [illegible]

مراد [illegible] لا اله الا الله [illegible] يعني طلب حلال فرض است [illegible]

[illegible] يعني فرض [illegible]

[illegible] رواه البيهقى في شعب الايمان وعن ابن عباس انه سئل عن اجرة كتابة المصحف [illegible] روايت است از ابن

عباس [illegible] فقال لا بأس [illegible] ابن عباس

[illegible] اجرة [illegible]

[illegible] قران [illegible]

[illegible] ايشان [illegible] الفاظ [illegible]

[illegible] قران [illegible] انما ياكلون من عمل ايديهم [illegible]

قران [illegible] رواه رزين وعن رافع بن خديج قال قيل يا

رسول الله [illegible] اى الكسب اطيب قال عمل الرجل بيده وكل بيع مبرور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وعن ابى بكر [illegible] قال [illegible] المقدام بن معديكرب [illegible]

[illegible] جارية تبيع اللبن [illegible]

[illegible] المقدام [illegible]

[illegible] فروشى [illegible] فروخته شد [illegible]

[illegible] فروشى [illegible] فروخته شد [illegible]

[illegible] وسواسات [illegible] از [illegible] كردن [illegible] است [illegible]

[illegible] دوراني [illegible] سمعت رسول الله [illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible]

زمان لا ينفع فيه الا الدينار والدرهم [illegible] زمان [illegible]

[illegible] در حرام [illegible] رواه احمد عن نافع قال كنت اجهز الى الشام والى مصر

[illegible] مصر وشام [illegible] فجهزت الى العراق [illegible]

الى ام المؤمنين عائشة [illegible] عائشه رضى الله عنها پس گفتم يا ام المؤمنين كنت اجهز الى الشام

فجهزت الى العراق [illegible] بسوى شام [illegible] تجهيز كردم اين

بار بسوى عراق [illegible] فقالت لا تفعل پس گفت عائشه

[illegible] متجرك [illegible] بفتح ميم وسكون تاء وفتح جيم يعني تجارت

[illegible] تجارة خود [illegible] بركت [illegible]

سمعت رسول الله [illegible] صلى الله عليه وسلم يقول [illegible] اذا سبب الله

لاحدكم رزقا من وجه [illegible] خداى تعالى [illegible] رزقى [illegible] وجه [illegible]

[illegible] حتى يتغير له او يتنكر له [illegible]

[illegible] قال الطيبى [illegible] كه مراد عدم [illegible]

حقوق [illegible] توفيق واين اشارت است بقاعده كليه درباب توكل وتفويض [illegible]

ترك تدبير واختيار نفس است وقيام [illegible] سلوك [illegible]

امانت حق بنده را [illegible] كه [illegible] حقوق [illegible] مفتوح باشد ابواب توفيق خواه

[illegible] وتحقيق وتفصيل آن دركتاب التنوير في اسقاط التدبير شيخ ابن عطاء الله

الاسكندرى است [illegible] سلوك [illegible] قدس الله اسرارهم [illegible] نقل كرده ايم [illegible]

[illegible] رواه احمد وابن ماجه وعن عائشة رضى الله عنها قالت كان

لابى بكر غلام يخرج له الخراج گفت عائشه بود مر ابوبكر را غلامى [illegible]

[illegible] وكان ابوبكر ياكل من خراجه [illegible] ابوبكر [illegible]

[illegible] فجاء يوما بشيء [illegible] طعام فاكل منه ابوبكر پس [illegible]

[illegible] فقال له الغلام [illegible]

[illegible] ابوبكر [illegible]

[illegible] قال كنت تكهنت لانسان في الجاهلية [illegible]

تكلفت

وما حسن الکهانة وبک حیند انشم من کهانت را والا انی خدعة ولکن من قریب داده ام اورا یعنی
کهانت در فصل اول در حدیث ابو مسعود معلوم شد وتحقیق این در بابش بیاید [illegible] پس حدثت
کودم این مرد که کهانت کرده بودم او را وفریب داده فاعطانی پس داد وی مرا بجای آن کهانت
فهذا الذی اکلت منه یس این آن چیزیست که خوردی تو از آن قالت گفت فادخل ابو بکر یده
ابو بکر دست خود را یعنی در حلق خود فقاء کل شیء فی بطنه پس قی کرد وبیرون می انداخت هر چیزی که در
وی بود از جهت آن او حلوان کاهن یاسمیه هذا رواه البخاری عن ابی بکر رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال لا یدخل الجنة جسد غذی بالحرام روایت است از ابی بکر صدیق رضی الله عنه که آنحضرت
فرمود در نمی آید بهشت را تنی که خورش داده شده وپرورش داده شده است بحرام رواه البیهقی
فی شعب الایمان عن زید بن اسلم انه قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه روایت است از زید بن اسلم
که مولی عمر بن الخطاب است از اکابر تابعین است وامام زین العابدین نزد وی می رفت ودر مجلس او می نشست
وحدیث از وی می شنید که روایت میکند که نوشید عمر رضی الله عنه شیری را پس خوش آمد اورا شیر فاعجبه
فقال للذی سقاه من این هذا اللبن گفت مر آن کسی را که نوشانید وی را این شیر از کجاست این شیر
پس خبر داد وی را که وی بر آبی گذشته بود ناگاه شتران زکوة آنجا حاضر بودند [illegible]
مردم را فحلبوا لی من البانها پس دوشیدند مرا از شیرهای آن شتران فجعلته فی سقائی پس کردم
من آن شیر را در مشک خود [illegible] فادخل عمر یده فاستقاه پس در آورد عمر رضی
الله عنه دست خود را یعنی در حلق وقی کرد رواه البیهقی فی شعب الایمان روایت کرد این هر دو حدیث
بیهقی در شعب الایمان ودر اکثر نسخ این حدیث عمر موجود نیست از کلام طیبی این چنین مفهوم می
شود که در آخر روایت است [illegible] که مشکوة در آخر هر دو حدیث سابق رواه البیهقی است [illegible]
موجود است رواهما البیهقی است عن ابن عمر قال من اشتری ثوبا بعشرة دراهم کسی که خرید جامه را به
ده درهم وفیه درهم حرام ودر آن ثمن که ده درهم است یک درهم حرام است لم یقبل الله تعالی له صلوة
ما دام علیه قبول نکند خدای تعالی نماز او را مادامی که باشد آن جامه بر تن او ثم ادخل اصبعیه فی اذنیه
ابن عمر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود وقال وگفت صمتا ان لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم سمعته یقوله
دو گوش من اگر نشنیده ام من از آنحضرت [illegible] این حدیث را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان وقال اسناده ضعیف وگفت بیهقی اسناد این حدیث ضعیف است باب
المسامحة فی المعاملة [illegible] [illegible]
[illegible] الفصل الاول عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
رحم الله رجلا سمحا [illegible] کند خدای تعالی مردی را که آسانی کننده و سهل گیرنده
باشد [illegible] اذا باع واذا اشتری وقتی که فروشد ووقتی که بخرد واذا اقتضی ووقتی که طلب کند ادا دام را وطلب کند

تعالی حق را بگو وبین وباشد آن رواه البخاری عن حذیفة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رجلا کان فی من
قبلکم روایت است از حذیفه بن الیمان که از مشاهیر صحابه واصلا از انصار است ودر راز صاحب سر رسول الله که گفت
آنحضرت که مردی بود در میان آن کسانی که بودند از شما یعنی در امم سابقه اتاه الملک لیقبض روحه آمد او را فرشته مرگ تا بگیرد
جان او را فقیل له هل عملت من خیر پس گفته شد آن مرد را او پرسیده شد از وی آیا کرده هیچ عمل نیک که نفع کند
تحقق وی گفتن وپرسیدن یا در قبر است وقتی که کشته کردند در روی فرشتگان رحمت وعذاب یا در روز قیامت
پس در کلام تقدیر است یعنی قبض کرده شده است قال ما اعلم گفت آن مرد در جواب این سوال نمیدانم در حق
خود هیچ کاری کرده باشم قیل انظر گفته شد مر آن مرد را به بین ونیک نگاه کن در روزهای خود که نیکی
کرده باشی قال ما اعلم شیئا غیر انی کنت ابایع الناس فی الدنیا گفت نمیدانم وی یابم چیزی را از نیکی در
خود آنکه بودم من که خرید وفروخت میکردم مردم را در دنیا واجازیهم وتقاضا میکردم ایشان را یعنی
حق را که بر ایشان داشتم فانظر الموسر پس مهلت میدادم توانگر را وقتی که گنجایش دارد وخواهد بود
عن المعسر ودر میگذرانم از فقیر که تقاضا داشت در بخشیدم من او را انظر بفتح همزه وسکون نون
انا انظار یعنی مهلت دادن وتاخیر کردن وزمان دادن فادخله الله الجنة پس در آورد او را خدای تعالی در بهشت
وجزا داد او را شاید که چون وی با مردم مسامحه میکرد وعفو می نمود خدای تعالی نیز با وی مسامحه نمود و عفو
کرد وکار این معامله دیگر اولت مراد حکم وعده کرده بر آمدن بهشت واگر در قیامت محمول بر ظاهر
متفق علیه وفی روایة المسلم نحوه ودر روایتی مر مسلم را مانند این آمده است که در معنی یکی است ودر لفظ
اختلاف دارد [illegible] عن ابی مسعود الانصاری از بن دو صحابی وحدیث متفق علیه از حذیفه
ودر روایت مسلم این است که فقال الله انا احق بذا منک پس گفت خدای وخطاب کرد با آن مرد من
کریم وغفورم وعفو سزاوارترم بعفو دیگر از تو [illegible] خدای تعالی
[illegible] عن ابی قتادة صحابی مشهورست [illegible] وحاضر شده تمام مشاهد
[illegible] بود در [illegible] ودست وی از زخمی که بوی رسیده پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] او را بهترین جهان او شد وی برادر ابو سعید خدری از کلیان [illegible] قال ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال ایاکم وکثرة الحلف فی البیع دور باشید از بسیاری سوگند خوردن در بیع
[illegible] باز دارد است فانه ینفق ثم یمحق زیرا که سوگند خوردن [illegible] در حال بیفزاید واطل کی
[illegible] برکت را یعنی اگر چه بالفعل زود سوگند ها ودروغ بازی میدهد [illegible] لی برد [illegible]
[illegible] خیر وبرکت میکرد [illegible] وقت [illegible] فالت ویمحق بفتح یا وسکون میم وفتح حا [illegible]
عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الحلف منفقة للسلعة ممحقة للبرکة سوگند رواج
[illegible] وکالا را ومحل ومحو کننده برکت را المنفقة بفتح میم وسکون نون وفتح
فاء وقاف وسکون میم وسکون لام [illegible] ممحقة نیز بر وزن منفقة متفق علیه عن ابی ذر رضی الله عنه عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیمة گفت آنحضرت سه کس اند که کلام نمیکند ایشان را خدای تعالی

روز قیامت کنایت است از دور انداختن از مقام قرب وعدم موالاة بایشان ولا ینظر الیهم ونظر رحمت نمیکند یعنی نگرد
بچشم عنایت بسوی ایشان ولا یزکیهم وپاک نمیکند از ذنوب وعیوب ایشان را ولهم عذاب الیم ومر ایشان راست عذاب دردناک
پس ابوذر گفت خابوا وخسروا من هم یا رسول الله گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کی از اینها یکی دراز کشنده ازار
ومکبر ازار یعنی نازد و تکبر ومباهات جامه در کتاب اللباس واسبال مشهور در ازارست ولکن در حرمت و کراهت
ثیاب میرود که موجب تکبر و اسراف است والمنان دوم شخصی است که منت می نهد بعد از آن عطا والمن
بمعنی نقص از حق وخیانت در آن چنانکه در قول وی تعالی اجر غیر ممنون نیز مراد داشته اند والمنفق
سلعته بالحلف الکاذب سیوم شخصی که تنفیق میکند و ترویج میدهد متاع خود را بسوگند دروغ رواه مسلم
الفصل الثانی عن ابو سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التاجر الصدوق الامین بازرگان راستگوی
امانت دار مع النبیین والصدیقین والشهداء محشور میگردد روز قیامت همراه پیغمبران پس بشارت
تاجران به آنکه درین دو صفت کامل وراسخ باشد تا این درجه رفیعه را دریابد رواه الترمذی والدارمی
والدارقطنی ورواه ابن ماجه عن ابن عمر وقال الترمذی هذا حدیث غریب عن قیس بن ابی غرزة بفتح قاف وسکون
تحتانیه ابن ابی غرزة بفتحتین معجمه وراء مفتوحه صحابی معدود است در اهل کوفه واو را حدیث واحد است
کذا ابن عبد البر قال کنا نسمی فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم السماسرة گفت بودیم ما یعنی جماعه بازرگانان که
نامیده میشدیم در زمان آنحضرت سماسره بفتح سین مهمله اول وکسر ثانیه جمع سمسار بکسر آنکه در میان بایع ومشتری
ومشتری که از اخلاق وعیوب کوید فمر بنا رسول الله پس گذشت بما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فسمانا باسم هو احسن
منه پس نام کرد آنحضرت ما را بنامی که آن بهتر است از نام اول وآن تجار است ووجه احسنیت زیرا که حق تعالی ذکر
کرده است تجارة را در قرآن مجید ودر مقام مدح ونیز لفظ درمیان ایشان است بایع ومشتری باشند تاجر است
وگاهی که دلال باشد یک جانب پس دور می افتد از دیانت والامانت فقال پس گفت آنحضرت یا معشر التجار ان
البیع یحضره اللغو والحلف ای گروه بازرگانان بدرستی بیع وشری حاضر میشود آنرا بیهوده گفتن وسوگند
خوردن واللغو یعنی سخن بیهوده آمده فشوبوه بالصدقة پس بیامیزید او را بصدقه تا بصدقه کفاره چیزی ناگوار
گردد مر آنرا بآنکه لغو وحلف موجب سخط پروردگار است وصدقه فرو می نشاند غضب را رواه ابو داود والترمذی
والنسائی وابن ماجه عن عبید بن رفاعة یعنی عبید بضم عین وفتح بای ابن رفاعة بکسر راء بن رافع تابعیست وبعضی گفته اند که مراد از
عن ابیه روایت میکند از پدر خود که رفاعة بن رافع صحابیست انصاری عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت میکند از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم قال التجار یحشرون یوم القیمة فجارا گفت آنحضرت تجار حشر کرده میشوند روز قیامت جمع فاجر
بمعنی فجور ودروغ گفتن وبیهوده گفتن وتباهی کردن الا من اتقی مگر کسی که پرهیزگاری کند از حرام وبرکه
وبر وصدق دروغ نخورد ودر راست گوید در صفت کالا رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وروی البیهقی فی شعب الایمان
عن البراء وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح عن الخیار اسم است از اختیار یعنی برگزیدن وخیار برگزیدن
وخیار در بیع اقسام است خیار شرط وعیب وخیار رؤیت وخیار تعیین ووجه تحقیق معلوم شده است در کتب فقه
معانی واحکام آنها واختلافی که در آنها است وآنچه حقیقی دیگر است که آنرا خیار مجلس میگویند یعنی چون عقد تمام شد

بوجوب ایجاب وقبول هر کدام از بیع ومشتری را اختیار است تا آنکه نرفته است از مجلس وچون برخواست اختیار
برطرف شد ودرین اختیار اختلاف است امام شافعی وبعضی ائمه قایل اند بدان وامام ابوحنیفه وبعضی
دیگر قایل نیستند ومیگویند که چون ایجاب وقبول تمام شد دیگر اختیار نماند مگر آنکه شرط کرده باشند خیار
که آنرا خیار شرط گویند وآن تا سه روز باشد وزیاده بران نه الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المتبایعان کل واحد منهما بالخیار علی صاحبه بیع ومشری کنندگان که یکی
از آن دو است خیار دارد بر صاحب خود که نشاید دارد بیع را یا فسخ کند مالم یتفرقا مادام که در مجلس
جمع شده اند از یکدیگر وچون جدا شدند ویرخواستند هر دو یا یکی اختیار برطرف شد ظاهر این
مثبت خیار مجلس است ومکس آنها که قایل نشده بخیار مجلس میگویند که مراد جدا شدن با قوال است یعنی
تا مجتمع اند در قبول وایجاب وقبول نشده است اختیار دارند وچون ایجاب وقبول تمام شد
وفارغ شد از عقد خیار نماند چنانکه در قول خدای تعالی وان یتفرقا یغن الله کلا من سعته التفرق
را در مروات تطلیق اگر چه بدن متفرق نشده الا بیع الخیار مگر بیعی که شرط کرده شده است
در وی خیار باقی است پس این استثنا است از مفهوم مالم یتفرقا وبعضی گفته اند که مراد به بیع خیار بیعی است که گفته بود یعنی
یکی گفته اختیار کردی بیع را ودیگری گوید اختیار کردم ودرین تقدیر است متن از اصل حکم ومعنی قول او که
متبایعان هر یکی بخیار است بر صاحب خود فانهم متفق علیه ای بر روایة مسلم ودر روایتی مر مسلم را اینچنین آمده است
اذا تبایع المتبایعان فکل واحد منهما بالخیار من بیعه مالم یتفرقا یعنی که خرید وفروخت کنند کان پس هر یکی از ان
دو اختیار دارد در بیع خود مادام که جدا نشده است ویکی از ان دو قبول او یکون بیعهما عن خیار یا باشد
بیع ایشان بشرط خیار که با وجود تفرق اختیار باقی است فاذا کان بیعهما عن خیار فقد وجب پس چون باشد بیع ایشان
پس بتحقیق واجب شد بیع زیرا که در شرط خیار اصل بیع لازم میکرد و یا مراد از بیع بخیار بیع است که در روایت
اول گفته شد وفی روایة الترمذی البیعان بالخیار بیع کننده یه تحتانیه بالخیار مالم یتفرقا او یختارا البیع مشتری
اختیار مادام که متفرق نشوند یا مادام که اختیار نکنند چنانکه یکی گوید اختیار کردی دیگری گوید اختیار کردم
وفی المتفق علیه ودر روایة متفق آمده است او یقول احدهما لصاحبه اختر یا بگوید یکی از آن دو مرد صاحب خود را
اختیار کن وصاحب گوید اختیار کردم مثل او یختارا این عبارة در بدل او یختارا واقع شده است وعن
حکیم بن حزام بکسر حاء مهمله وزاء برادر زاده ام المومنین خدیجه تولد او در کعبه بود پیش از عام الفیل
بسیزده سال واز اشراف قریش بود پیران او بود در جاهلیت والاسلام وتاخر شد اسلام او تا عام
الفتح اسلام آورد وپیران او عبد الله وخالد ویحیی وهشام اند از اصحاب اند وحکیم صد وبیست سال بود
شصت در جاهلیت وشصت در اسلام کذا قالوا وعاقل سردار فاضل ومتقی بود اگرچه در اول از مؤلفة القلوب بود
ولکن حسن اسلام وعمده شعر بود گرد جمع کرد بادی صد پانه بود که خیل ساخته بود اینها را بحجه که نوعی از حاجی
تعیش آ وقف کرد میوه تصید ووجه شده که در کردن آنها اطلاق قصته بود نقش کرده بود این که
عتقاء الله عن حکیم بن حزام وبکبار کی سرای رالسنة هزار درم دست معاویه فروخت ابن زادد

خدای تصدق کرده در روز زید را همراه مشرکان بود و نجات نیست و اگر سوگند می خورد میگفت که سوگند بخدای
که نجات داد مرا روز بدر مات بالمدینة سنة خمس وقیل اربع وخمسین وقیل ثمان وخمسین روایت کرده اند از وی
عروة بن الزبیر وسعید بن المسیب وابن سیرین رضی الله عنهم اجمعین قال گفت حکیم بن حزام قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم البیعان بالخیار مالم یتفرقا یعنی بایع ومشتری بخیار اند مادام که متفرق نشده اند متفق علیه فان صدقا
وبینا بورک لهما فی بیعهما پس اگر راست گویند و بیان کنند عیب ثمن و امثال آن را برکت کرده شود در بیع
وان کتما وکذبا واگر کتمان کنند ودروغ گویند محقت برکة بیعهما کاهانیده شود و برداشته شود برکت بیع
ایشان متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رجل لرسول الله صلی الله علیه وسلم انی اخدع فی البیوع گفت
مردی مر آنحضرت را میفریبند مرا و داده شوم در بیعها فقال اذا بایعت فقل لا خلابة پس گفت آنحضرت
وقتی که بیع و شری کنی بگو پس بگو نیست فریب خداع وفریب فکان الرجل یقول لا خلابة بود آن مرد میگفت این
سخن را متفق علیه بدانکه اختلاف کرده اند در مقصود ازین قول بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
امر کرد مر آن را که بگوید در بیع این سخن را تا بوده باشد جاهلش را کس از اهل بصیرة شنیم در بیع تا بدید که فروخت
مذهبی مرا و زیان زده نکنی مرا و مردم در آن وقت اهل دیانت ونصیحت بودند و دوست میداشتند
برادران خود را آنچه دوست میداشتند مر نفس خود را خصوصا نزد شبهه وتفویض وبعضی گفته اند
که امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را باشتراط خیار و تقدیر این کلمه برای بیان باعث بر اشتراط است
و در روایتی آمده است که بگو در بیع نیست فریب و شرط میکنم خیار سه روز را و بعضی گفته اند که مقصود روایت نزد
غبن و علما اختلاف است در رد بغبن اگرچه بیع فاسد میگردد و اکثر علما برین اند و بعضی میگویند اگر مشتری آگاه
بغبن باشد خیار رد دارد و بعضی گفته اند اگر این کلمات ثابت میشود مرا و را خیار و بعضی گفته اند که اگر غبن
فاحش است که مانند آن واقع نمیشود فاسد میشود بیع را این اقوال مذکور است در کتب فقه وحق آنست
که حدیث خالی است از دلالت جز آنکه غبن فاسد میگرداند بیع را ثابت میگرداند خیار را و الا تنبیه میکرد
بر آن حضرة صلی الله علیه وسلم وامر میکرد آن مرد را بشرطی وطیبی گفته که وجه همان اول است و موافق
است آنرا قول وی در حدیث سابق فان صدقا وبینا الخ والله اعلم الفصل الثانی عن عمرو بن شعیب عن ابیه
عن جده عمرو بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عاص از ثقات است وحدیث وی صحیح است وبعضی خلاف دارند در حال
وی و بر هر تقدیر حدیث او باین اسناد مدخول است زیرا که اگر ضمیر جده بعمرو آرد چنانکه ضمیر ابیه جد وی محمد
بن عبد الله است و وی تابعی است پس حدیث مرسل باشد و اگر بابیه آرد جد پدرش عبد الله بن عمرو بن العاص
صحابی است ولکن عمرو وی را در نیافته پس حدیث منقطع است ولهذا در صحیحین حدیث وی باین اسناد
تخریج نیافته و عمرو بن شعیب حدیث میکند از پدرش و ابن المسیب و از ربیع بنت مسعود و از زینب ال...
دارد روایت میکند از وی ایوب وحسین معلم والاوزاعی ویحیی بن سعید القطان گفته است وقتی
که روایت کنند از وی ثقات پس او حجت است و با جد وی قطع اختلاف است والله اعلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال روایت کرد عمرو بن شعیب که آنحضرت گفت البیعان بالخیار مالم یتفرقا الا ان یکون صفقة خیار بایع ومشتری

بخیار اند

بخیار اند مادام که متفرق نشده اند مگر آنکه باشد بیع خیار شرح این کلمه معلوم شد وصفقة دست بر هم زدن که او از آن
دو دست برود کسی دیگر زدن در بیع وبیعت ولا یحل له ان یفارق صاحبه روایت مرا بایع یا مشتری را که جدا
صاحب خود را وجدا گردد از وی در بیم خشیة ان یستقیله از جهت ترس آنکه بر اندازد صاحب وی یعنی اقاله
و فسخ کند از این مابعد که توقف کند در مجلس وشتابی نکند در برخاستن از جهت رعایت جانب برادر مسلمان
شاید که اقاله کند بیع را واین قول بظاهر دلالت دارد بر ثبوت خیار مجلس مگر آنکه گفته شود که این نهی
تنزیه باشد که شاید مطلع گردد بر عیب پس اقاله کند والله اعلم رواه الترمذی وابو داود والنسائی وعن
ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یتفرقن اثنان الا عن تراض باید که جدا نشوند دو کس یعنی
بایع ومشتری مگر برضای یکدیگر رواه ابو داود الفصل الثالث عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
خیر اعرابیا بعد البیع روایت است از جابر رضی الله عنه که آنحضرت مخیر گردانید یک اعرابی را بعد از بیع
وتمام شدن عقد این ازبرای بیان خیار مجلس است دیگر که مانند او عاقبت پشیمانی از بیع ولکن
با رضای جانب دیگر کرده باشد والله اعلم رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب باب
الربوا در لغت بمعنی زیادت است و هر جا که این حرف است معنی زیاده پیدا است و در شرع عبارت است
از زیادتی که خالی باشد از عوض وشرط کرده شود در صلب عقد وکتابت وی بواو والف آمده است
آمده الفصل الاول عن جابر قال لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم آکل الربوا گفت لعنت کرده است آنحضرت
خورنده ربا را وموکله ربا یا کسانده وموکل بضم میم وسکون واو وکسر کاف مخفف ولعنت کرده است آنحضرت
خوراننده ربا را که ربا میدهد و بوسیله آن قرض میکرد وکاتبه ولعنت کرده است نویسنده آنرا که بر نوشت
وشاهدیه وگواهان آنرا که برین قضیه گواه میشوند از جهة اعانت وامداد ایشان امری نامشروع را وقال هم
سواء و گفته است آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان یعنی آکل وموکل وکاتب وشاهد برابرند در ورود لعنت وارتکاب
معصیت اصل راندن ودور کردن از نیکی رواه مسلم وعن عبادة بضم عین وتخفیف با بن الصامت صحابی
مشهور از نقبای انصار که احوال او مکرر نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الذهب
بالذهب زر فروخته شود یا بفروشید طلا داده والفضة بالفضة ونقره بنقره والبر بالبر وگندم بگندم والشعیر
بالشعیر وجو بجو والتمر بالتمر وخرما بخرما والملح بالملح ونمک مثلا بمثل مانند باشد یعنی برابر در مقدار سواء بسواء وبیان
مثلا بمثل است یدا بید دست بدست یکی بدیگری نقد باشد فاذا اختلف هذه الاصناف پس اگر مختلف شوند
این اشیا چنانکه ذهب بفضه وجو بگندم مثلا فبیعوا کیف شئتم پس بفروشید هر طورکه خواهید برابر یا زیاده
اذا کان یدا بید وقتی که باشد دست بدست کیف جایز است اگرچه بغیر جنس باشد بدانکه در حدیث
این شش بخصوص واقع شده ومجتهدان جز این شش را نیز بر آن قیاس کرده اند چنانکه اهل جو...
انواع حبوب و هر یکی علتی استنباط کرده الا اصحاب ظواهر که قیاس را منکر اند وربا را در همین شش چیز
اثبات میکنند و در تعیین آن وتفصیل آن ومسایل متفرعه بر آن در کتب فقه مذکور است رواه مسلم وعن
ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الذهب بالذهب والفضة بالفضة والبر بالبر

باب الربوا

بالشعير والتمر بالتمر والملح بالملح مثلا بمثل يدا بيد درين حديث سود بود وليكن زيرا كه آن
تاكيد مثلا بمثل بود واين عبارت زياده است كه گفته فمن زاد واستزاد فقد اربى پس كسى
زياده كرد يا طلب زياده كرد پس تحقيق ربا كرد الآخذ والمعطي فيه سواء گيرنده ودهنده
برابرند در اثم واز كتاب حرام رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبيعوا
الذهب بالذهب الا مثلا بمثل نفروشيد زر را بزر مگر برابر ولا تشفوا بضم تا وكسر شين معجمه يعني بعضها على
بعض وافزون مكنيد بعض از آن را شف فزوني وسود وگران واشفاق بعضي را بر بعضي
افزون كردن ولا تبيعوا الورق بالورق الا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها على بعض ورق بفتح
واو وكسر راء وسكون آن سيم ولا تبيعوا منها غائبا بناجز نفروشيد غايب را بحاضر يعني
نسيه را بنقد وناجز بنون وجيم مكسور وزاء متفق عليه وفي رواية لا تبيعوا الذهب
بالذهب ولا الورق بالورق الا وزنا بوزن يعني مثلا بمثل وعن معمر بفتح ميمين وسكون عين ابن
ابن عبد الله قريشي عدوي صحابي قديم الاسلام است هجرت كرد بحبشه وتاخر يافت
بعد از آن بمدينه آمد وسكونت كرد ودران زندگاني درازيافت قال اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول الطعام بالطعام مثلا بمثل گفت معمر بودم من كه مي شنيدم آنحضرت را كه ميفرمود فروختن
تو طعام بطعام گندم وجو باشد برابر درين حديث طعام مخصوص ذكر كرده بجهت تفرى كه در آن
شده باشد وآن حكم شامل اشيا رسته است جنانكه در حديث ديگر مذكور است رواه مسلم وعن عمر رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الذهب بالذهب ربوا الا هاء وهاء والورق بالورق ربوا
الا هاء وهاء والبر بالبر ربوا الا هاء وهاء والشعير بالشعير ربوا الا هاء وهاء والتمر بالتمر ربوا الا هاء وهاء درين حديث
لفظ هاء مذكور شده وهاء بهمزه والف ممدود نيز آمده يعني خذ بگير يعني هر يكي از بايع ومشتري
گويد بگير يعني دست بدست بفروشند ونقد بنقد بكنند متفق عليه وعن ابي سعيد وابي هريرة رضي الله عنهما
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم استعمل رجلا على خيبر روايت كرده اند اين دو صحابي كه آنحضرت عامل گردانيد
مردي را بر خيبر فجاءه بتمر جنيب پس آورد آنمرد نزد آنحضرت خرماى نيك بفتح جيم وكسر نون
وجود از تمر فقال اكل تمر خيبر هكذا پس گفت آنحضرت آيا همه خرماى خيبر همچنين است قال گفت لا والله يا
رسول الله همه تمر چنين نيست انا لناخذ الصاع من هذا بالصاعين ميگيريم ما يك پيمانه را از اين
بدو پيمانه را از خرما والصاعين بالثلاث مي گيريم گاهي دو پيمانه را بسه پيمانه فقال لا تفعل پس گفت آنحضرت مكن
اين چنين را كه ربواى است بع الجمع بالدراهم بفروش تمر جمع را كه مخلوط نيك وبد بود
ثم ابتع بالدراهم جنيبا پس بخر بدراهم خرماى جنيب را تا ربوا لازم نيايد وقال في الميزان مثل ذلك يعني گفت آنحضرت
در ترازو نيز مانند اين يعني مانند آن از مكيلات است كه به پيمانه مي فروشند از موزونات
جانكه ذهب وفضه ميفروشند نيز همين حكم است
وبان دراهم جيد را بجز گندم وجو ودر عرف شرع نيز كيل اند اگرچه درين ديار بوزن ميفروشند

وحديث در باب ربوا اين است متفق عليه وعن ابي سعيد قال جاء بلال الى النبي صلى الله عليه وسلم بتمر
ابو سعيد خدري گفت آورد بلال رضي الله عنه تمر برني را نزد آنحضرت برني بفتح باء موحده وسكون راء ونون
برصفت نسبت لفظي مثل كرسي مشهور است از خرما كه نيك ميباشد ودر قاموس گفته كه معروف است فقال
النبي صلى الله عليه وسلم من اين هذا پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه از كجا آورده اين را يعني خريدي يا كسي بتو
داده وجز آن گويا آنحضرت را استشعار مي باشد بآنكه شايد بطريق ربوا خريده باشد قال بلال كان عندنا
تمر ردي گفت بلال بود نزد ما يعني اهل خانه من خرماى زبون ورديء فبعت منه
صاعين بصاع پس فروختم من دو پيمانه اين تمر بدلي فقال اوّه عين الربا عين الربوا پس گفت آنحضرت
آه اين فروختن عين ربوا است مكرر فرمود يعني رباى محض است لا تفعل مكن يعني اين بيع را ولكن
اذا اردت ان تشتري ولكن چون خواهي كه بخري تمر جيد نيك را بتمر ردي بد يعني بخواهي كه تمر نيك را
بخري فبع التمر ببيع آخر پس بفروش تمر ردي را به بيع ديگر بدراهم يا بالطعام ثم اشتر به پس بخر
تمر جيد را بآن دراهم جنانكه دراهم در حديث سابق گذشت اوه بفتح همزه وتشديد واو مفتوحه
ومكسوره وسكون ها كلمه ايست كه گفته ميشود نزد گله كردن ودرد رسيدن ودر اصل بسكون واو
وكسر ها است وگاهي واو را مد ميكنند وگاهي ها را حذف نيز كنند وضم وفتح وكسر نيز دهند متفق عليه وعن
جابر قال جاء عبد فبايع النبي صلى الله عليه وسلم على الهجرة گفت جابر آمد غلامي پس بيعت اسلام كرد آنحضرت را بر
هجرت يعني عهد كرد كه از ديار خود برآمده بملازمت شريف بيايد ولم يشعر انه عبد ودرنيافت آنحضرت
كه او غلام كسي است فجاء سيده يريده پس آمد خواجه وي در حالي كه طلب او ميكرد فقال له النبي صلى الله عليه وسلم بعنيه
آنحضرت صلى الله عليه وسلم بفروش بمن او را فاشتراه بعبدين اسودين پس خريد آنحضرت او را بدو غلام
سياه ولم يبايع احدا بعده حتى يسأله أعبد هو
كه بنده است يا حر بيع حيوان بحيوان خريد از يك جنس باشد يا دو جنس منع كرده اند
رضي الله عنهم وقول عطاء بن ابي رباح وقول ابي حنيفة واصحاب وي همين است ودر روايت كرده شده
است كه آنحضرت نهي كرده است از بيع حيوان بحيوان نسيه جنانكه بيايد رواه مسلم
وعن جابر قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن بيع الصبرة من التمر لا يعلم مكيلتها از جابر است كه گفت نهي كرد آنحضرت
از فروختن توده از خرما كه دانسته نمي شود جموده شده او يعني معلوم نيست كه چه مقدار است وچند است
بالكيل المسمى من التمر بكيل معين از خرما يعني يك توده از تمر باشد وطرف ديگر چند كيل معين باشد
ونهي از آن جهت است زيرا كه چون معلوم نيست كه آن توده از خرما چند كيل است شايد كه زياده تر از من باشد
يا كمتر از آن پس ربوا لازم آيد رواه مسلم وعن فضالة بفتح فاء وضاد معجمه بن عبيد بضم عين صحابي است
اول مشاهد او احد است بعد از آن حاضر شده مشاهد ديگر را بعد از آن بيعت كرد تحت شجره
شده خيبر را بعد از آن انتقال كرده بسوى شام وساكن دمشق شد ومتولي قضاى دمشق شد از جانب معاويه
در زمان خروج وي بصفين قال اشتريت يوم خيبر قلادة باثني عشر دينارا

گفت فضاله خریدم من روز خیبر قلاده را بکیرقات که بود در وی زر و مهره ها ... وفی روایة اثنا عشر دینارا ذاهب وخرز در آن
قلاده طلا بود و مهرها خرز یعنی خار ومهره و نفیع را وزاد مهرهای جواهر ففصلتها پس جدا جدا کردم این
این قلاده را یعنی طلا را از مهرها و جدا کردم فضاها متشبد بد و تصحیح کرده اند فوجدت فیها اکثر من اثنا عشر
دینارا پس یافتم دران قلاده طلا بیشتر از دوازده دینار فذکرت ذلک للنبی پس ذکر کردم آنرا برای
پیغامبر صلی الله علیه وسلم فقال لا تباع حتی تفصل پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فروخته نشود قلاده
تا جدا جدا کرده نشود و در روایتی حتی تمیز یعنی تا جدا کرده شود طلای او از مهرهای او از جهت آنکه
لازم نیاید ربا رواه مسلم **الفصل الثانی** عن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
لیاتین علی الناس زمان گفت آنحضرت هر آینه می آید بر مردم زمانی که لا یبقی احد الا اکل الربوا فان
لم یاکله اصابه من بخاره ... عدم احتیاط در شرائط عقد بوجه مشروع خالص از ربوا و کو باکل
بالفعل ... ازو مو و فان لم یاکل اصابه من بخاره پس اگر نخورد بار او برسد او را از غبار آن چنانکه موکل آن
شاهد و کاتب آن باشند یا ساعی دران و در میان باشد یا معامله کند یا با خورد خلط شود مال او با مال او
بروی و در رو دریه کرده میشود بجای من بخاره من غباره یعنی میرسد او را از گرد وی رواه احمد و ابو داود
والنسائی وابن ماجة **وعن** عبادة بن الصامت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تبیعوا الذهب بالذهب ...
... الورق بالورق ... والبر بالبر والشعیر بالشعیر ولا التمر بالتمر ولا الملح بالملح الا
سوا برابر عینا بعین حاضر و نقد ید بید ... تاکید عینا بعین ... ولکن بیعوا الذهب بالورق والورق
بالذهب ... نقره را ... والبر بالشعیر والشعیر بالبر ... کندم را بجو و جو را
بکندم والتمر بالملح والملح بالتمر ... یعنی جنس را بخلاف
جنس برابر و نقد ... کیف شئتم ... برابر و زیاده و کم رواه الشافعی **وعن** سعد بن ابی
وقاص قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن شری التمر بالرطب ... آنحضرت را وقال ... پرسیده شد
از خریدن خرمای خشک بخرمای تر ... خشک را ... و رطب ... خرمای تر ... سکون
لام ... باشد میوه و خرمای ... فقال اینقص الرطب اذا یبس ... آنحضرت را ... نقصان می پرد ... میشود
خرمای تر ... خشک میکردد فقال نعم پس گفت سائل آری کم میشود فنهاه عن ذلک پس نهی کرد آنحضرت
از خریدن تمر برطب از جهت ... ربوا واکثر علما برین رفته اند وشافعی و ابو یوسف و محمد نیز و امام
ابو حنیفه جایز میدارد بیع رطب را بتمر برابر زیرا که رطوبت ... بمنزله صفت جودت و رداءت
شده است که هیچ ... وحدیث مذکور ضعیف است والله اعلم رواه مالک والترمذی وابو داود
والنسائی وابن ماجة **وعن** سعید بن المسیب روایت است از سعید بن المسیب که از کبار تابعین و فقهای ایشان و از فقهای
سبعه مدینه است مرسلا ... ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن بیع اللحم بالحیوان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نهی کرده است از فروختن گوشت بحیوان امام شافعی بظاهر این حدیث رفته و گفته جایز نیست
بیع لحم بحیوان خواه لحم از جنس آن حیوان باشد یا غیر از جنس و امام محمد گوید اگر از جنس باشد جایز نیست الا که لحم ...

ازینجا

از طلی باشد که در حیوانات تا در مقابله اجزای دیگر باشد که در حیوانات ... والا متحقق میشود ربوا چنانکه روغن
... جایز است عند ابی حنیفه و ابی یوسف و احمد و در قول مختار و دلیل ایشان آنست که احتیاج بیع موزون
بموزون و حیوان موزون نیست عادة و ممکن نیست معرفت بوزن زیرا که گاهی تخفیف میکردانند نفس خود
را و گاهی ثقیل میسازد ... گفته است سعید بن المسیب که از میسر اهل الجاهلیه بود فروختن لحم بحیوان
از قمار اهل جاهلیت و قمار را میسر گویند یا از یسر یعنی آسانی که مال بی ... حاصل میشود و باز ... یعنی
... رواه فی شرح السنة **وعن** سمرة بن جندب صحابی مشهور حافظ کثیر الحدیث ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم نهی عن بیع الحیوان بالحیوان نسیئة روایت کرده است سمرة که آنحضرت نهی کرده از بیع
حیوان بحیوان بطریق نسیه و سابقا معلوم شد که صحابه و تابعین را درین اختلاف است و نسیئه بکسر نون و فتح
آن و سکون سین و گاهی فتح واو ... نون ... واو ... سین را ... همزه رواه الترمذی
والنسائی وابو داود وابن ماجة والدارمی **وعن** عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وسلم امره
ان یجهز جیشا روایت است از عبد الله بن عمرو که آنحضرت امر کرد او را که سامان کند از اسباب لشکری را ففقدت
الابل پس تمام شدند اشتران فامره ان یاخذ علی قلائص الصدقة پس امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را که بگیرد
اشتران ... زکوة قلوص ناقه جوان قلائص و قلص جمع القلائص جمع الجمع ...
چون اشتران صدقه تا وقت آمدن اشتران صدقه ... فکان یاخذ البعیر بالبعیرین پس بود
عبد الله بن عمرو ... که میکرفت یک شتر را بدو شتر الی ابل الصدقة تا وقت آمدن شتران صدقه
ازین حدیث معلوم میشود جواز بیع حیوان بحیوان نسیه و امام شافعی منع کرده اند از جهت حدیث سابق
در ... گفته که حدیث عبد الله بن عمرو ضعیف است و حدیث سمره بن جندب ... الحسن ...
... ازرا ... بود انتهی والله اعلم ... در حدیث آنست که وقت آمدن صدقات معلوم
نبود ... و تعیین اجل شرط است ... گویند که وقت آمدن ابل صدقه دران وقت معلوم بود ...
... والله اعلم رواه ابو داود **الفصل الثالث** **وعن** اسامة بن زید ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
الربوا فی النسیئة اسامه بن زید که محبوب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود ... او مشهور و معروف ... در
کتاب در باب مناقب اهل بیت ... روایت میکند که آنحضرت گفت ربوا در نسیه است یعنی ربوا متحقق میشود
اگرچه با اختلاف جنس باشد اگرچه مساوات باشد فروختن کندم بجو زیادتی در ... اگر مساوات ... باشد اما
اگر نسیه باشد ... وفی روایة قال ودر روایتی گفت لا ربوا فیما کان یدا بید ... ربوا در چیزی که
... یعنی یا ... وباتفاق ... متفق علیه **وعن** عبد الله بن حنظلة غسیل الملائکة روایت
از عبد الله پسر حنظله که او را غسیل ملائکه میگویند غسیل الملائکه صفت حنظله است ... قصه او مشهور است ...
... ذکر کرده باشد و عبد الله پسر او نیز صحابی است ... شده در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... ساله بود آنحضرت
او را دیده و از وی شنیده ... در ... او را ... بیت ...

معاویه کشته شد در روز حره ، هفت سیسند وش رضی الله عنهم اجمعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
درهم ربوا یاکل الرجل وهو یعلم گفت آنحضرت یک درهم که بخورد آنرا مرد و حال آنکه وی میداند که این ازربوا
اشد من ستة وثلثین زنیة سخت ترا است از سی وشش زنا و این حدیث تشدید و توبیخ است بر اکل ربوا و در
توجیه این گفته اند که اکل ربوا محاربت میکند با خدا و رسول خدا چنانکه در امثال آن از رسید بکسر زای
بون ملکانیة زنا کردن رواه احمد والدارقطنی وروی البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عباس وزاد
وزیاده کرده است بیهقی از ابن عباس این عبارت را که قال وگفت آنحضرت من نبت لحمه من السحت فالنار اولی
بکسی بروئیده گوشت وی از حرام پس آتش دوزخ سزاوارتر است بوی سحت بضم سین وسکون حا
حرام دور در اصل بمعنی استیصال است یعنی از بیخ برکندن وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الربوا سبعون جزءا ربوا خوردن هفتاد پاره است ایسرها ان ینکح الرجل امه آسان ترین آن هفتاد پاره
اینست که وطی کند مرد مادر خود را واین اشد تشدید در این باب چون مردم در آن زمان از غایت
بودند بربوا وافتاده بودند در ورطه اشد ودود ان انبات نفیس دیا سخت کرده شدید و تشدید در آن
ابعد از ذلک وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الربوا وان کثر فان عاقبته تصیر الی قل
مشده باشد ربوا اگرچه بسیار باشد فان عاقبته تصیر الی قل بدرستی پایان کار وی باز میگردد بسوی کمی
قل بضم قاف بمعنی قلت بکسر قاف چنانکه اذل وذلت بمعنی خواری است روا هما روایت کرده اند این دو حدیث
ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وروی احمد الاخیر وروایت کرده است احمد حدیث آخر را
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتیت لیلة اسری بی علی قوم آمدم یا آوردم
در شب اسری بر گروهی که بطونهم کالبیوت شکمهای ایشان مانند خانها فیها الحیات در آن مارها
من خارج بطونهم دیده میشوند آن مارها از بیرون شکمهای ایشان فقلت من هؤلاء پس گفتم من کیستند
این گروه یا جبرئیل قال هؤلاء اکلة الربوا جبرئیل اینها خورندگان ربوا اند اکلة بفتحات جمع اکل چنانکه طلبة جمع طالب رواه
احمد وابن ماجة وعن علی رضی الله عنه انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم لعن آکل الربوا وموکله روایت است از امیر المؤمنین
علی که وی شنید آنحضرت را که لعنت کرد خورنده ربوا را وخوراننده آنرا وکاتبه ومانع الصدقة ولعنت
کرد منع کننده زکوة وکان ینهی عن النوح وبود آنحضرت که نهی میکرد از نوحه کردن
کلام آن بود که گوید واللهجة ولعنت کردن مانع را وگفت این چنین یا از جهت آنکه نوحه کردن در اثم در مرتبه ربوا است
صدقه منع است بر معنی منعه که از کتاب او موجب لعن باشد شاید که نهی برای تنزیه باشد و ذکر برای تحریم
باشد حرامها ربا اگرچه باشد یا این اراده کرده آنحضرت مستمر ودایم بود بر لعن از جهت وقوع آن
وبودن از شنیع خصال جاهلیت پس گویا روی اشد وکثر باشد تاکید او والله اعلم رواه النسائی
وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان آخر ما نزلت آیة الربوا روایت است از امیر المؤمنین عمر که آخر چیزی که
فرود آمده است آیة ربوا است وان رسول الله صلی الله علیه وسلم قبض ولم یفسرها لنا وبدرستی که آنحضرت قبض کرده شد
وتفسیر بیان نکرد آیة ربوا برای ما فدعوا الربوا والریبة پس ترک کنید ربوا را وچیزی که در وی باشد شبهه آن

والریبة

مقصود آنکه این آیت ثابت ومحکم وغیر منسوخ است ولکن آنحضرت تفسیر نکرد برای ما بطوری که محیط کرده بجمیع جزئیات
وموارد آن بلکه بیان کرد در چند وجه وگذاشت ماورای آن جزها بر قیاس واجتهاد پس باید که ترک کنید
هیچ ربوای را وانچه در وی شبهه است از جهت تورع واحتیاط است آنچه مفهوم میگردد از ظاهر
عبارت فافهم وطیبی گفته که مقصود آنست که این آیة غیر منسوخ وغیر متشابه است از جهت تفسیر نکرد آنرا
آنحضرت پس اجرا کنید آنرا بر آنچه هست وشک وریب نکنید در آن وترک کنید حیله را در حل ربوا
مراد بقول او فدعوا الربوا والریبة فافهم رواه ابن ماجة والدارمی النبی قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا اقرض احدکم قرضا چون بدهد یکی از شما دیگری را وام فاهدی الیه پس هدیه
آن دیگر که قرض گرفته است بسوی آن یکی که قرض داده است او حمله علی الدابة یا بر دابه یعنی سوار
کرد وام گیرنده آن دیگر را بر مرکوب فلا یرکبه پس باید که سوار نشود وآن مرکوب را ولا یقبلها وباید که قبول
نکند آن هدیه را تا ربوا نشود زیرا که هر قرضی که بکشد سودی را پس آن ربوا است الا ان یکون
جری بینه وبینه قبل ذلک مگر آنکه روان گشته وعادت شده است ابدا وحل میان این ومیان آن
از اقراض واقراض بر آن باعث نیست رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وعنه عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال اذا اقرض الرجل فلا یاخذ هدیة وقتی که وام دهد مرد پس باید که نگیرد از کسی
که او را وام داده است هدیه در حدیث سابق گذشت رواه البخاری فی تاریخه روایت کرده است این
حدیث را بخاری در تاریخ خود هکذا فی المنتقی بضم میم وسکون نون وفتح شاه وقاف که نام
کتابی است که بعضی از اهل مذهب امام احمد تصنیف کرده اند در احادیث بر ترتیب فقه وروی گفته
که این حدیث روایت کرده است بخاری در تاریخ وعن ابی بردة روایت است از ابی برده بضم با بکون
را ودال مهمله بن ابی موسی کوفی تابعی ثقه است قاضی کوفه روایة دارد از پدر خود از علی
وزبیر ودر ابتدای علما بود قال قدمت المدینة فلقیت عبد الله بن سلام گفت ابو برده قدوم آوردم
مدینه را پس ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که از کبار صحابه یهود بود فقال انک بارض فیها الربوا
فاش پس گفت عبد الله بن سلام بدرستی که تو در زمینی هستی که در وی ربوا انتشار است ونشو در اصل بمعنی
شدن چیزها است فاذا کان لک علی رجل حق پس چون باشد مر ترا از مردی حقی یعنی وامی فاهدی الیک
حمل تبن پس هدیه کند آن مرد بر تو بشتواره کاه او حمل شعیر باشتواره جوی او حمل قت
وسرا وحمل قت فرستاد عبد حبل تبع های موحده بار بر پشت ودر بعضی نسخ حمل قت است
بفتح قاف فرستاده وبعد شده وده نوعی از علف است آنرا رطبه گویند ودر بعضی نسخ حمل قت ودر حاشیه
نوشته اند که آن را برسوم میگویند وبعضی گفته اند که وی است که در قران در قصه عیسی واقع شده
فلا تاخذه فانه ربوا پس مگیر آنرا فانه ربوا بدرستی آن حکم ربوا دارد رواه البخاری باب المنهی عنها من البیوع
باب بیان بیعها که نهی کرده شده است از آن ودر بعضی نسخ المنهی عنه بوانکه نهی از بیع گاهی برای
حرمت آن باشد چنانکه فاسد منزله شمار آن که بعضی ارکان وی مفقود شده وگاهی برای کراهت آن
از آن چون نماز که در زمین مغصوب کرده شده وبیع حرام نزد حنفیه دو قسم است فاسد وباطل وبیان

درکتب فقه است الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن المزابنه
بضم میم و بدال و بفتح موحده و نون مشتق از زبن یعنی دفع ان بیع تمر حائط یعنی مزابنه آنست که فروخته شود
میوه بستان خود را ان کان نخلا بتمر کیلا اگر باشد بستان درختان خرما بفروشد میوه آن که بر درختان است
که بخرمای خشک که در خانه است بطریق پیمودن یعنی ده پیمانه را که بر شده درخت اندازه کرده شده است
به ده پیمانه که در خانه است بفروشد وان کان کرما ان یبیعه بزبیب کیلا اگر باشد بستان و درختان رز بفروشد انگور
درختان بطریق کیل بفروشد میوه تر را که بر درختان است بمویز خشک که در خانه است او کان زرعا ان یبیعه
حائط وعند مسلم ان کان زرعا ای او کان یعنی اگر باشد حائط کشت والاطلاق حائط در زرع بمجاز است
آن بیعه بکیل طعام بفروشد به پیمانه گندم یا جو وغیر ان یعنی بفروشد گندم و جو را که در کشت است بانچه
خشک است نهی عن ذلک کله نهی کرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان همه که مذکور شد چه خرما و انگور
بر درختان وچه غله در کشت و مزابنه گفته آنرا گویند که از زبن در لغت دفع است وجون بنای این بیع
بر قیاس و اندازه است و زیاده و نقصان احتمال دارد وجای آنست که در مشتری و بایع نزاع افتد
وهریک دفع دیگری کند متفق علیه وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را این چنین آمده است
نهی عن المزابنة یعنی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مزابنه قال گفت آنحضرت یا راوی والمزابنة
ان یباع ما فی رؤس النخل بتمر بکیل مسمی ومزابنه فروختن میوه است که بر سر درختان خرما است بخرمای
خشک به پیمانه معین ان زاد فلی وان نقص فعلی اگر زیاده آید برای منست واگر کم آید
بر من و زیان واین قول مشتری است و فرق میان دو روایت آنست که در روایت
اولی تمر مذکور است مشابه ودر ثانیه تعمیم است ومقصود عام است وتخصیص بطریق تمثیل است
وعن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن المخابرة والمحاقلة والمزابنة والمحاقلة ان یبیع الرجل الزرع بمائة
فرق حنطة الفرق بفتحتین پیمانه ایست مدینه که در وی شانزده رطل می گنجد وفرق بسکون را پیمانه ایست که
کذا فی النهایه وذکر مائة فرق بطریق تمثیل است مقصود بیع زرع است در خوشه بگندم چنانکه در میان
مزارعین است ولیکن مزابنه عام است در تمر هم میباشد و در زرع هم وکانه اینجا تخصیص کرده شده مزابنه را بتمر
ومحاقله را بزرع ومحقل در لغت بمعنی زرع می آید مادام که سبز است والمزابنة ان یبیع التمر فی رؤس النخل
بمائة فرق ومزابنه فروختن تمر است در سر درخت خرما بصد فرق چنانکه گذشت واین موافق روایت
دیگر است ودر متفق علیه بیع تمر بیشتر بود والمخابرة کراء الارض بالثلث والربع ومخابره کرا دادن
زمین است بر حصه معین چنانکه ثلث وربع ومخابره را مزارعت نیز گویند لیکن تخم در مخابرت از عامل
ودر مزارعت از مالک وخبر بکسر وفتح بمعنی نصیب است وبعضی گفته اند که اصل وی از خیبر است که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اهل خیبر را در دست ایشان گذاشت وحصه معین به ایشان نهاد وچون نزاع کردند
نهی کرد وازان بعد ازان اجازت کرد ودر صحت مخابره اختلاف است وبعضی میگویند حیازت زمین لزوم
میگویند رواه مسلم وعنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهم از جابر است که آنحضرت نهی کرد عن

المحاقله

المحاقلة والمزابنة والمخابرة والمعاومة نهی کرد وازکرا زمین دو سال ومعاومه آنست که نهی کرد از
الثنیا بضم مثلثه وسکون نون وتحتانیه بروزن دنیا وان استثنا کردن چیزی مجهول از بیع ورخصی فی العرایا
ورخصت کرد آنحضرت در بیع عرایا بعین مهمله وراء وبا تحتانیه جمع عریه بتشدید یا بمعنی عطیت وعرایا
وعریه همان مزابنه است که بحکم ضرورت گاهی اهل احتیاج رخصت کردند که نخل ندارند که ازان رطب بخورند
وزر نقد ندارند که بدان رطب بخرند وچیزی از تمر از قوت ایشان فاضل میآید که بدان از صاحب نخل ثمره
نخل تمره بخرند روایت کرده شده است که محتاجان از اهل مدینه آمدند وشکایت بحضرت بردند که ما از بیع
رویه واز رطب میل داریم ودر دست ما نیم درمی نیست که بدان بخریم پس رخصت کرده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برای ایشان بیشتر چیزی که در کتب فقه مذکور است وبعضی گفته اند که مردی می بود که او را چند نخل در بستان کسی
می بود بهم کردن آمدن آنرا با آن مرد یا ملک اصل پس صاحب بستان از آن ایذا میکشید پس رخصت کرده شد
مر صاحب بستان را که مقداری از تمر باندازه ده تمر نخل بوی بدهد وتمر نخل را بخرد رواه مسلم وعن سهل
ابی حثمة بفتح حاء مهمله وسکون مثلثه صحابی است انصاری بعضی میگویند که ولادت او در سال سیوم از هجرت
است ووی از وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود وآنحضرت هشت ساله بود وآنحضرت او را دید
وحدیث از وی شنیده است ولیکن ابن ابی حاتم گفته که وی بیعت کرد تحت الشجرة ودلیل آنست
بود در شب احد وحاضر شد همه مشاهد را الا بدر را والله اعلم قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن
بیع الثمر بالتمر نهی کرد آنحضرت از فروختن میوه بر درخت بخرمای خشک الا انه رخص فی العریة ان
تباع بخرصها تمرا یأکلها اهلها رطبا مگر آنکه رخصت کرد در عریه آن بناع بخرصها تمرا که فروخته شود میوه بر درخت باندازه کردن آن
عریه باندازه یعنی بر وی خرمای خشک اندازه کنند که آن یعنی از خشک شدن چه مقدار خواهد شد والله اعلم
وعریه بکلمه نیز آمده است چنانکه درین یأکلها اهلها رطبا بخورند آن عریه را یا نخله را کسانی وی که خریدار
ومستحق باشند خرمای تر چنانکه مذکور شد از قصه اهل احتیاج متفق علیه وعن ابی هریرة ان رسول الله
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رخص فی بیع العرایا روایت است از ابی هریره که آنحضرت رخصت کرد در
عرایا بخرصها من التمر باندازه کردن آن از خرمای خشک فیما دون خمسة اوسق در چیزی که فروخته شود
اوسق یا کمتر ازان باشد زیرا که رخصت وی بحکم ضرورت واحتیاج بود واین مقدار بس است
ووسق صد وشصت من است پس پنج وسق هشتصد من باشد او فی خمسة اوسق یا در پنج وسق
ونه زیاده بران شک راوی است شک داؤد بن الحصین شک کرده است داؤد بن حصین
که راوی حدیث است که مولی عمرو بن عثمان بن عفان است ثقه است نزد ابن معین وغیر وی است
نزد بعضی وابو حاتم گفته که اگر مالک از وی روایت نمیکرد حدیث وی متروک بود وابو داؤد گفته
که نزد وی از عکرمه روایت کرده مناکیر است واز شیوخ دیگر مستقیم پس در کمتر از پنج وسق جایز باتفاق
ودر زیاده نیز جایز ودر پنج اختلاف است اصح عدم جواز ونیز اختلاف است که رخصت مخصوص
بفقراء است یا اغنیا را نیز شامل است متفق علیه وعن عبد الله بن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم

عن بيع الثمار گفت ابن عمر رضي الله عنهما که نهي کرد آنحضرت صلي الله عليه وسلم از فروختن ميوه ها حتي يبدو صلاحها
تا آنکه پيدا گردد نيکي از ميوه ها يعني پخته شوند و بکمال برسند و از خطر تباه شدن ايمن شوند نهي البايع والمشتري
نهي کرده فروشنده و خرنده را اما بايع را تا مال مشتري را رايگان نگيرد و اما مشتري را از تضييع مال
از جهة وجود مخاطره متفق عليه وفي رواية لمسلم نهي عن بيع النخل حتي تزهو نهي کرد از فروختن نخل
يعني ميوه او تا آنکه سرخ و زرد شود و زهو ابتداي حسن منظر و رنگ ميوه است
زهو رنگ گرفتن نخل غوره خرما و پديدار نماينده خوب وعن السنبل حتي يبيض و نهي کرد از درو
خوشه زرع تا آنکه سفيد شود ويأمن العاهة ايمن گردد از رسيدن آفت مقصود است و اين رنگها دلالت
آفت وعن انس قال نهي رسول الله صلي الله عليه وسلم عن بيع الثمار حتي تزهي گفت انس نهي کرد آنحضرت از
فروختن ميوه ها از آنکه رنگ گيرد و تمام شود و بکمال رسد تزهي بضم تا و سکون زاي و کسر ها بمعني تزهو
که در حديث سابق مذکور شد زها تزهو و ازهي تزهي هر دو آمده قيل وما تزهي گفته شد
از آنحضرت که چيست معني تزهي قال حتي تحمر گفت آنحضرت تا آنکه سرخ شود و طيبي گفته الت تا زرد
شود وقال و گفت آنحضرت ارأيت اذا منع الله الثمرة بم يأخذ احدکم مال اخيه خبر دهيد چون منع کند
خداي تعالي ميوه را از رسيدن او بکمال خود بچه سبب بگيرد يکي از شما مال برادر خود را يعني پيش از
زهو محل خطر است شايد که آفت زده شود پس مالي که بايع بگيرد از مشتري مفت گرفته باشد پس
بايد که تا بکمال و تمام رسيدن صبر کند متفق عليه وعن جابر قال نهي رسول الله صلي الله عليه وسلم عن بيع
السنين نهي کردن آنحضرت از فروختن سالها که آن بيع المعاومة است که سابقا مذکور شد وامر بوضع
الجوائح و امر کرد آنحضرت بنهادن و کم کردن انتهاي يعني اگر کسي ميوه خريد مثلا و از آسمان
آفت رسيد بايع را بايد که چيزي از ثمن کم کند يا بمشتري باز دهد اگر چه بيع تمام شده است و اين امر براي
استحباب است و جوائح جمع جايحه و جوح بمعني تباه هلاک کردن و از بيخ بر کندن و جايحه مشتق از جوح است
وعنه قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم لو بعت من اخيک ثمرا فاصابته جائحة اگر بفروشي تو بسوي
برادر خود ميوه پس رسيد او را آفتي که هلاک ساخت آنرا فلا يحل لک ان تأخذ منه شيئا پس حلال نيست
مر ترا که بگيري از وي چيزي از ثمن اين بر تقدير يست که هلاک و آفت رسد آنرا که ناقص کرده
وضع و حط بايد کرد چنانکه در حديث سابق فرموده بم تأخذ مال اخيک بغير حق بچه سبب ميگيري مال برادر خود
را بناحق رواه مسلم وعن ابن عمر قال کانوا يبتاعون الطعام بودند صحابه که مي خريدند طعام را في اعلي
و در بعضي نسخ يبتاعون بتقديم موحده بر فوقانيه في
اعلي السوق مي خريدند در مکاني که بالاتر بود از بازار فيبيعونه في مکانه پس مي فروختند متصل خريدن
آن در جاي خود پيش از قبض و استيفا فنهاهم رسول الله صلي الله عليه وسلم پس نهي کرد ايشانرا آنحضرت
خداي ان يبيعوه في مکانه حتي ينقلوه از فروختن آن در جاي خود تا آنکه نقل کنند آنرا يعني قبض کنند
و استيفا نمايد ظاهر عبارت حديث آنست که بعد از خريدن در همانجا نبايد فروخت بلکه جاي ديگر بايد برد و

لان القبض بالنقل عن مکانه ...

وازو

فروخت اما گفته اند که مراد نقل قبض است اول بايد قبض کرد بعد از آن فروخت و پيش از قبض نبايد فروخت اگر چه
در همان جا که خريده است فروخته شده باشد چنانکه در حديث آينده مي آيد رواه ابو داود ولم اجده
في الصحيحين روايت کرد اين حديث را ابو داود و نيافتم اين حديث را در صحيحين اين اعتراض است بر صاحب
مصابيح که اين حديث را ذکر کرد در فصل اول و در بعضي حواشي نوشته اند که اخراج کرده است اين حديث را
بخاري در باب منتهي التلقي از کتاب البيوع بالفاظ ديگر و گويا که شيخ که مؤلف است در اينجا قاصر و ناتمام است
نوشته که شيخ جزري گفته است که اين حديث متفق عليه است رواه ابو داود و نسائي و بيهقي نيز روايت کرده اند
وعنه قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم من ابتاع طعاما فلا يبعه حتي يستوفيه کسي که بخرد طعامي پس نبايد که بفروشد آنرا
تا آنکه استيفا کند آنرا يعني قبض کند و بيع قبل القبض جايز نيست نزد شافعي و محمد مطلقا خواه منقول باشد
يا عقار و نزد امام مالک جايز نيست در طعام و در ما سواي آن جايز است مذهب امام احمد نيز همين است و نزد
امام ابي حنيفه و ابي يوسف جايز است در عقار و ظاهر مذهب احمد نيز همين است زيرا که هلاک عقار نادر است
وفي رواية ابن عباس حتي يکتاله يعني نفروشد طعام را تا آنکه به پيمايد آنرا بکيل متفق عليه وعن ابن عباس
رضي الله عنه قال اما الذي نهي عنه النبي صلي الله عليه وسلم فهو الطعام ان يباع حتي يقبض گفت ابن عباس
اما چيزي که نهي کرده است از آن حضرت پس آن طعام است که نهي کرده است از فروختن آن تا آنکه قبض کرده
شود قال ابن عباس ولا احسب کل شيء الا مثله گفت ابن عباس گمان نمي برم من هر چيزي را جز طعام و غير
طعام بمانند طعام که فروخته نشود پيش از قبض و اين اجتهاد ابن عباس است که قياس کرد غير طعام بر طعام
متفق عليه وعن ابي هريرة ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال لا تلقوا الرکبان للبيع تلقوا بفتح تا و لام و تشديد قاف مفتوحه
پيش کشيد نبايد سواران را براي بيع چنانکه قافله را که بشهر در آيد و در بازار نرسيده ولا يبع بعضکم علي بيع
بعض و نبايد که بيع کند بعضي از شما بر بيع بعضي بيع اينجا بمعني خريدن است يعني بجاي خريد و بايع و مشتري
بر چيزي راضي شده اند و ديگري بيايد و عقد ايشان را بر اندازد و خود کند اين حرمت و اگر قبضه
است که نمي خرد و بايع و مشتري ندارد ملک مقصود و بر رد عقد ايشان دارد هر تر خواه بود ولا تناجشوا
نجش در لغت برانگيختن شکار است و در شرع آن که موافقت کسي مردي را که اراده بيع ميکند پس قدح
بيع را يا خريداري کسي بهاي بسيار تا ديگر بشنود و بيفزايد در خريدن آن ولا يبع حاضر لباد و بايد که بيع نکند
شهري با براي روستائي چنانکه روستائي طعامي بسوي شهر کشد تا بنرخ امروز بفروشد پس شهري از وي
بگيرد و نگاه دارد بتدريج به نرخ گران تر از آن بفروشد و نگذارد روستائي را که بفعل خود
وسعت و فراخي نمايد ولا تصروا الابل والغنم بضم تا و فتح صاد و تشديد نيز روايت است و تصريه بازداشتن شير است
تا جمع شود شير در پستان و مشتري پندارد که بسيار خورد فمن ابتاعها بعد ذلک پس کسي
که خرد آنرا بعد از تصريه فهو بخير النظرين پس اختيار دارد به بهتر دو نظر است يعني مختار است بعد ان
يحلبها بعد از آنکه بدوشد آنرا و کم شير يابد ان رضيها امسکها اگر راضي گردد نگاه
دارد آنرا نگاه دارد وان سخطها ردها و اگر راضي نگردد و خوش نشود باز گرداند وصاعا من تمر

الرکبان للبيع

مشيله

ثمره بدهد تا آنکه راه از خرما در بدل شیری که دوشیده و نزد بعضی صاعی از طعام دهد فرا باشد یا نه و میگویند ذکر تمر از جهت
بطریق تمثیل است و چون تمر صریح در نص مذکور شده است اظهر یقین اوست متفق علیه وفی روایة لمسلم من اشتری شاة
مصراة فهو بالخیار ثلثة ایام و کسی که بخرد گوسپند مصراة را پس اوی اختیار دارد تا سه روز فان ردها ردّ معها
صاعا من طعام پس اگر رد کند آنرا رد کند با وی پیمانه را از طعام لاسمرا یعنی گندم ظاهر این است که واجب رد صاع
از طعام غیر از حنطه پس گفته که معنی آنست که تر متعین است جایز نیست غیر آن از حنطه و غیر آن و تخصیص نفی
حنطه از جهت تو او اعراف در صاع طعام و تعیین تمر از جهت آنکه گردی غالب طعام عرب است و بعضی گفته اند
که واجب رد صاعی از طعام است هر طعامی که می باشد و حنطه واجب نیست تعیین و جایز است که رد کند صاعی
از تمر یا شعیر و غیر آن فافهم و درین مسئله خلافی است که مذکور است در فقه و تحقیق کرده شده است
در اصول فقه فتدبر و قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تلقوا الجلب پس پیش باز نروید جلب را یعنی جمع الام طعامی
که کشیده می شود از شهری بشهری و شتری جلب است که برود یکی از شهریان نزد جماعه که طعام آورده اند بآن
شهر و بخرد از ایشان چنانکه در تمنی رکبان معلوم شد که این بر تقدیری منع است که زیان کند بر اهل شهر
و اگر ضرر نکند لا باس به است و نیز این تفصیل بر تقدیری است که تلبیس نکند نرخ را بر آن جماعه اگر
تلبیس کند و فریب دهد ممنوعست باتفاق فمن تلقاه فاشتری منه پس کسی که تلقی کرد ملتقی پس بخرید
چیزی را از آن فاذا اتی سیده السوق پس چون آمد صاحب جلب بازار فهو بالخیار پس وی را
اختیار دارد که آن بیع را نگاه دارد یا فسخ کند اگر این خریده است بارزان تر از نرخ شهر و بعضی گفته اند
هر نرخ خریده است اختیار دارد از جهت اطلاق حدیث رواه مسلم ابن عمر قال قال رسول الله صلی
لا تلقوا السلع حتی یهبط بها الی السوق پیش باز نکنید کالا را اگر مراد بجلب بود تا آنکه فرود آورده شود در بازار یعنی
باز ارجنانکه در حدیث سابق گذشت متفق علیه وعن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبیع الرجل علی بیع اخیه باید
که بیع نکند مرد بر بیع برادر خود ولا یخطب علی خطبة اخیه و خواستگاری نکند زنی را بر خواستگاری
برادر خود بعد از آن که قرار یافته باشد الا ان یاذن له مگر آنکه اذن کند برادر وی با وی و گوید پس بی خرم
تو بخر و من گذشتم از خواستگاری این زن تو خواستگاری کن رواه مسلم وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه
قال لا یسوم الرجل علی سوم اخیه المسلم باید که طلب خریداری نکند مرد بر طلب خریداری برادر مسلمان وی در حکم مسلمان
رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبیع حاضر لباد و بفروشد شهری برای روستائی
چنانکه گذشت دعوا الناس یرزق الله بعضهم من بعض بگذارید مردم را تا رزق دهد خدای تعالی بعضی را بسبب
از بعضی یعنی بگذارید روستا یان را که طعام از بیرون بیارند و در شهر نرخ دار آن بفروشند و باعث توسعه رزق
گردد بر دو شهر چنانکه عادت است رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم
نهی کرده است پیغمبر خدا ای صلی الله علیه وسلم عن بیعتین از دو بیع و من لبستین واز دو لبس عن الملامسة
والمنابذة فی البیع نهی کرد از ملامسه و منابذه در بیع یعنی دو بیعی که نهی کرد از آن این دو بیع است یکی ملامسه
دیگری بیع منابذه بزوال مجوز این هر دو بیع در جاهلیت بوده و در تفسیر ملامسه اقوال است یکی بیع ملامسه است

جام

جام دیگر برابر است خود یعنی بگوید چون لمس کنی تو جامه مرا و یا لمس کنم من جامه تو لازم گردد بیع هر دو
و بعضی گفته اند که دست رسیدن لمس است قاطع اختیار و درین عبارت ظاهر در آنست که مراد ثواب بیع است و بعضی
گفته والملامسة لمس الرجل ثوب الآخر بیده ملامسه لمس مرد است جامه دیگر را بدست خود باللیل او بالنهار
در شب یا در روز ولا یقلبه الا بذلک و بگردانید و نمی گشاید ثواب را مگر بلمس یعنی حق آن بود که میکرد اند
و نگاه کند جامه را و می دید آنرا از درون نگاه کند تا در بهیئت کن درون دیدن حاصل نمیشود و وی
نکرده همین لمس را و این تفسیر جامع هر سه تفسیرات فافهم والمنابذة ان ینبذ الرجل الی الرجل ثوبه و منابذه
منابذه است که بیندازد مرد بسوی جامه خود در او و ینبذ الآخر ثوبه و بیندازد مرد دیگر جامه خود را
ویکون ذلک بیعهما عن غیر نظر ولا تراض و باشد همین انداختن جامه سوی یکدیگر بیع هر دو نه بی
تامل
بیع و هر دو مرد باتفاق بی و دین بیع را برضای یکدیگر پس در بیع ملامسه لمس جامه یکدیگر بود
و در بیع منابذه انداختن جامه بسوی یکدیگر و بعضی گفته اند بیع منابذه آنست که بگوید چون بیندازم
سوی تو سنگریزه لازم گردد بیع این چنان ستجعی که نهی کرده اند از آن واللبستین و در بعضی
واللبستان و دو پوشش که نهی کرده اند از آن یکی اشتمال الصما پوشیدن جامه و فرا از گرفتن است
الطریق است صما بفتح صاد و تشدید میم ممدود والصما ان یجعل ثوبه علی احد عاتقیه و هست که
گردانند جامه خود در اریکی از دو دوش خود فیبدو احد شقیه لیس علیه ثوب پس ظاهر و برهنه گردد
یکی از دو جانب که نیست بروی جامه آنچه مشهور است در تفسیر صما آنست که بپیچد انجامه از سر تا پای خود
خود را تا آنکه نماند منفذی دستها او و درون مانند اشتمال گویند بجهت قرار گرفتن او برون را دو صما بجهت
عدم منفذ چنانچه صخره صما گویند سنگ سخت که در وی مجال سوراخ و شکاف نیست و تمام نا روبره گویند بکسر
صاد چیزی که تو پای سر او را بر بند نده نهی از جهت احتمال کشف عورة در حالت رکوع و سجود از جهت
و بسته کشف آنها است در وقت تحریر و طیبی گفته است که اشتمال صما نزد فقهای آنست که بپوشد یک
یک جامه و برداشته از جانب دیگر جهت آنرا بر دوش های خود منکشف گردد عورة و عبارت مولف ناظر در
معنی است فافهم والثانیة الاحتباء بثوبه و پوشش دیگر که نهی کرده از آن احتبا کردن مراد است که جام
و هو جالس و حال آنکه وی نشسته است لیس علی فرجه منه شی نیست بر عورت وی چیزی احتبا دستها گردن زانو
حلقه کرده نشستن بر سرین و گاهی بردای بود و برین تقدیر اگر جامه دیگر اندر ندارد موجب کشف عورت
میکردد اما احتبا فی نفسه سنت است در جلوس والحفرة در صحن کعبه این است نشسته و امام نیز شرح حدیث اگر موجب
کشف عورت نکرده متفق علیه وعن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بیع الحصاة سنگریزه
و حصا یکی از آن گفت ابو هریره نهی کرد الحفرة از بیع حصا صورتش آنست که خریدار ای میکردند و چون سنگریزه
بر آن می انداختند واجب میشود بیع و بعضی گفته اند خریداری میکردند چیزی را از چند جزیای مختلط
که بر هر چیز از این که سنگریزه افتاد و بیع همانست یا تا منتهای حصاة هم بیع است وعن بیع الغرر و نهی
کرد الحفرة از بیع غرر بفتح غین معجمه در این از غرور بمعنی فریب و بیع الغرر اصل جایست که شامل

فروع کثیره و صور مختلفه است و هرچه مذکور شد از بیع ملامسه و منابذه و حصاة مانند آن هم از انواع
وجه اکر کردن آنها بجهت بودن آنهاست از بیعهای مشهوره جاهلیت و غرر می باشد بجهة
جهل بمبیع یا ثمن یا بسبب آن یا با اجل یا بجهة عجز از ادای و تسلیم آن چنانکه بیع بنده گریخته
در هوا و کاهی غرر قلیل و جهل یسیر مغتفر متحمل نیز باشد زیراکه اجماع است بر در آمدن بحمام
باجرت و حال آنکه عادة آدمیان در ریختن آب و مقدار مکث در ان مختلفست و بر جواز شرب از سقا
با جهالت قدر مشروب و تفاوت عادة را زبان و مانند آن بجهت حاجت و تعذر احتراز از آن
متفق علیه رواه مسلم وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بیع حبل الحبلة حبل بفتحتین
شتر و در مشارق گفته که بفتح حا و با هردو و در اول سکون با نیز روایت است و فتح اظهر و اصح است در
تفسیرش بیع چیزی که بزاید آنچه از ان چیزی که در شکم است پس این بیع نتاج نتاج است و این بیع
معدوم هنوز پیدا نشده و اگر آنچه در شکم بود شد نیز همین حکم دارد چه جای آنکه ای باز آید و ذکر حبل
الحبلة بنا بر جریان عادة و وقوع اوست در جاهلیت و بعضی گفته اند که مراد بیع حبل الحبلة است که بیع
تا اجل ثمن یا آنکه بار دار شود آنچه در شکم ناقه است چنانکه ابن عمر خود تفسیر کرد در حدیث و گفت وکان
بیعا یتبایعه اهل الجاهلیة و بود این بیعی که میکردند مرد اهل جاهلیت کان الرجل یبتاع الجزور و بود
که می خرید شتر را جزور بفتح جیم و ضم زای شتر کشتنی ذکر باشد یا انثی اما لفظ او مونث است الی ان تنتج
الناقة تا آنکه زاییده شود ناقه ثم تنتج التی فی بطنها پس زاییده شود آنچه در شکم اوست و این بیع
بیع الغرر است متفق علیه وعنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عسب الفحل و هم از ابن عمر است
که گفت نهی کرد آنحضرت از کرا دادن اسپ نر یا شتر یا خر ان فی الفحل عسب بفتح عین و سکون سین کرا دادن
فحل بجهت کشتی و جستن نر بر ماده و در کسبی را نیز گویند و بالجمله مراد مزد است که کرا داد و اخذ
بران منهی عنه بود وی جهالت است زیرا که نر گاهی می جهد و گاهی نمی جهد و ماده گاهی بار میگیرد و گاهی
نمیگیرد و اکثر صحابه و فقهای بتحریم آن رفته اند و بعضی رخصت داده اند از جهة خوف انقطاع
نسل و این بعاریت دادن حاصل شود و عاریت دادن آن مندوبست و بعد از عاریت دادن اگر چیزی
عطا کنند درست است قبول کردن آن چنانکه بیاید رواه البخاری وعن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن بیع ضراب الجمل ضراب بکسر ضاد بر جستن نر بر ماده غالبا و این حدیث مخصوص ذکر کرده در حدیث سابق فحل گفته
گفته شامل نر و جز آن باشد چنانکه معلوم شد وعن بیع الماء والارض لتحرث یعنی که از فروختن زمین تا کشت کار
کرده شود و این محمول بر مجازه است که کرا ارض است بثلث و ربع و در بحث مخابرة اختلافست چنانکه اول فصل
مذکور شد رواه مسلم وعنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بیع فضل الماء و هم از جابر است که گفت نهی کرد آنحضرت از فروختن
زمین تا کشت کار کرده شود و این محمول بر مجازه است که کرا ارض است بثلث و ربع و در بحث مخابرة اختلافست چنانکه
اول فصل مذکور شد رواه مسلم وعنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بیع فضل الماء و هم از جابر است که گفت
نهی کرد آنحضرت از فروختن زیادتی آب اگر کسی آب دارد زیاده بر حاجت خود و مردم محتاج باشند بدان جایز نیست

منع کردن

منع کردن ایشان از ان از فروختن آن بیاید تا ایشان را همین حکم کلا که منع نباید کرد مگر آنکه وال کرده باشند
از زائمی خوانند رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یباع فضل الماء لیباع به الکلاء
فروخته نشود زیادتی آب تا فروخته شود بسبب آن گیاه یعنی لازم می آید از فروختن آب فروختن گیاه منهی
عنه است زیرا که اگر کسی میخواهد که چرانند گرد آب وی و وی منع کند از ورود آب مگر بعوض مضطر باشند
بخریدن ان پس بیع آن بیع کلاء می شود و فروختن گیاه منهی عنه است و اختلاف کرده اند که این نهی تحریمی
یا تنزیهی متفق علیه وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر علی صبرة طعام و هم از وی روایت است که آنحضرت گذشت بر توده
طعامی صبره بضم صاد مهمله و سکون با آنچه جمع کرده شود از گندم یا جو یا مانند آن بکیل و وزن فادخل
یده فیها پس در آورد آنحضرت دست خود را اندرون صبره فنالت اصابعه بللا پس رسید انگشتان آنحضرت تری
فقال ما هذا یا صاحب الطعام پس گفت آنحضرت چیست این تری ای صاحب طعام یعنی از کجاست و چرا کرده آنرا
قال اصابته السماء گفت صاحب طعام رسیده است آنرا باران یا رسول الله تعالی من تر نساخته ام باران رسید
و تر شد قال افلا جعلته فوق الطعام گفت آنحضرت ایا پس چرا نکردی این تری را بالای طعام تا ببیند آنرا مردم
تا آنکه ببینند اورا مردم من غش فلیس منی کسی که خیانت کند و ترک نصیحت و خیر خواهی کند مسلمانان پس نیست
از من و بر طریقه من رواه مسلم الفصل الثانی عن جابر قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن
الثنیا بضم ثاء مثلثه و سکون نون گفت جابر که آنحضرت نهی کرد از استثنا کردن و بیرون آوردن یعنی مال
از مبیع چنانکه گوید فروختم این شی را مگر بعض او را از جهة جهالت مبیع الا ان تعلم مگر آنکه دانسته شود
گردد بمقدار مستثنی است چنانکه ثلث و ربع یا ده کیل و پنج کیل رواه الترمذی وعن انس قال نهی رسول
الله صلی الله علیه وسلم عن بیع العنب حتی یسود نهی کرد آنحضرت از بیع انگور تا سیاه شود کنایت است از ظهور صلاح
آن چنانکه در میوها دیگر سرخ و زرد و واقع شده است وعن بیع الحب حتی یشتد و نهی کرد آنحضرت از فروختن
دانه تا آنکه سخت گردد و این نیز کنایت است از ظهور صلاح هکذا رواه الترمذی و ابو داود عن انس و الزیادة
التی فی المصابیح ای قوله و زیادتی که در مصابیح است و آن قول اوست نهی عن بیع الثمر حتی تزهو و منع بیع التمر
عطف حتی تزهو تا آنکه خوب شود و صلاح گیرد چنانکه در فصل اول در حدیث انس معلوم شد انما ثبت فی
روایتهما عن ابن عمر این زیادتی ثابت شده است در روایت ترمذی و ابو داود مگر از ابن عمر انه النبی
ابی نعقد که قال نهی عنه بیع النخل حتی تزهو بدرکه نخل بمکان ثمر و حق آن است که حدیث خالی است از ولا
بر آنکه بعین فاسد میکرد او بیع را ثابت میکرد انه خیار و آن چنانکه میکرد و برای حضرت صلی الله علیه وسلم و انس
آن مرورا [illegible] وبعضی گفته که وجه همان اول است و موافق است آنرا قول وی در حدیث سابق
و بنا بر اخ والله اعلم الفصل الثالث عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص
از ثقات است و محدث است و بعضی خلاف دارند در حال وی و در بعض تقدیر حدیث روایت اسناد [illegible]
[illegible] حده جد وارد چنانکه ضمیر ابیه عود وی محمد بن عبد الله است و وی تابعی است پس حدیث مرسل باشد
[illegible] عبد الله بن عمرو بن العاص صحابی است لیکن عمرو را از وی نشنیده پس حدیث منقطع باشد

در صحیحین حدیث وی با این اسناد و تخریج نیافته و عمرو بن شعیب حدیث میکند از پدر خود و ابن الهیثم و از ربیع بنت معوذ و از زینب بنت ابی سلمه وارد و روایت میکند از وی ایوب و حسین معلم و اوزاعی و یحیی بن سعید القطان گفته که وقتی که روایت کنند از وی ثقات پس آن حجت و با جمله وی محل اختلاف است والله اعلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت کرد عمرو بن شعیب که آنحضرت گفت البیعان بالخیار ما لم یتفرقا الا که ان صفقة خیار بایع و مشتری بخیار اند مادام که متفرق نشوند مگر آنکه باشد بیع خیار شرح این کلام معلوم شد و صفقه دست بر هم زدن که او از آید و دست بر دست کسی دیگر زدن در بیع و بیعت و لا یحل له ان یفارق صاحبه روایت مرا بایع یا مشتری که مفارقت کند صاحب خود را و جدا گردد از وی و بیرون خشیة آن یستقیله از جهت ترس آنکه بر اندازد صاحب وی بیع را و فسخ کند آن را یعنی باید که توقف کند در مجلس و شتابی نکند در برخواستن از جهت نکاح صاحب مراد در مسلمانان شاید که اقال کند بیع را این قول بظاهر دلالت دارد بر ثبوت خیار مجلس مگر آنکه گفته شود که این این جهت آن باشد که شاید مطلع گردد بر عیب پس اقاله کند والله اعلم رواه الترمذی و ابو داود والنسائی وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یتفرقن اثنان الا عن تراض یعنی باید که جدا نشوند دو کس یعنی بایع و مشتری مگر برضای یکدیگر رواه ابو داود
الفصل الثالث عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر اعرابیا بعد البیع اختیار داد بعد از بیع آنحضرت اعرابی را یعنی آنکه یک اعرابی را بعد از بیع و تمام شدن عقد این از برای بیان خیار مجلس است دیگر که یافته عقد صحیح حنفی یا بیان آنکه از بیع و لکن بارضای جانب دیگر کرده باشد والله اعلم رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب
باب الربوا در لغت بمعنی زیادة است و هر جا که این حروف است معنی زیادت دیده است و در شرع عبارت از زیادتی که خالی باشد از عوض و شرط کرده شود در صلب عقد و کتابت وی بواو و یاء و الف هر سه آمده
الفصل الاول عن جابر قال لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم آکل الربوا گفت لعنت کرده است آنحضرت خورنده ربا را کورهای شانه و موکله بضم میم و سکون واو و کسر کاف مخففه و لعنت کرده است آنحضرت خوراننده ربا را که ربا دهد و شاهدیه آن قرض میکرد و کاتبه و لعنت کرده است نویسنده آن را که می نویسد و شاهدیه و گواهان آن را که بر آن گواه می شوند و قال الترمذی یا هذا حدیث حسن غریب وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن بیع الکالی بالکالی روایت است از ابن عمر که آنحضرت نهی کرد از بیع نسیه بنسیه و بیع کالی بهمزه و بی همزه آمده ازکلاه یعنی تاخیر و تفسیر کالی بکالی بآن کرده اند که بخرد مردی چیزی را تا اجل معلوم و چون آید اجل نیافت بیش ادا کند پس گوید بایع را که بفروش این را بمن با جل دیگر بزیاده چیزی که پس نبود سلف اکرا ای قبض و اجل این است این را بیع ما لم یقبض است و بعضی گفته اند صورتش آنست که باشد مرزید را از عمرو ثوبی موصوف و مرابوبکر را در ذمتم ده بست توجاب مرا که برعمرو است ان دراهم عشرة که ترا بر عمر است پس گفت قبول کردم این بیع جایز نباشد از جهت آنکه معنی که بیع ما لم یقبض است فافهم رواه الدار قطنی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بیع العربان بضم عین مهمله و سکون راء موحده و بیع العربون بفتح نیز گویند و تفسیر آن کرده اند که کالا بیاید بخرد از کسی بهای دیگر و گوید که اختیار ترا بر بیع آن رضا دادی تمن را پس بیعانه دهم واگر پشیمان شدی از بیع

بازگردانیده می دهم بیع را واینچه داده ام برای تو باشد هم رایگان مقصود تاکید بیع تا کسی دیگر بخرد و این بیع جائز نیست اینچه درویست از شرط عوض و طیبی میگوید امام احمد این بیع را تجویز کرده و از ابن عمر و نیز تجویز آن آمده است رواه مالک و ابو داود و ابن ماجة وعن علی رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بیع المضطر نهی کرد آنحضرت از بیع مضطر که بی اختیار خود جود باکراه فروخته طیبی گفته که مراد آنست که کسی باید که خریده شود از مکروه و عقد صحیح است با کراهیت و بعضی گفته اند که گفته اند که مراد بمضطر محتاج باشد که مضطر شده به بیع بجهت دامی که بر گردن وی نشسته یا موجبی که برو وی افتاده وی فروشد چیزی را از اموال خود ارزان بحکم ضرورت در آنست که از وی نخرند و لیکن امداد و اعانت نمایند بهیه و قرض مثلا و عن بیع الغرور نهی کرد از بیع که در وی غرر و جهالت است مقدور تسلیم نباشد و این را انواع کثیرست چنانکه گذشت و عن الثمرة قبل ان تدرک و نهی کرد از بیع میوه پیش از آنکه برسد و پخته شود رواه ابو داود وعن انس ان رجلا من کلاب سال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت از انس که مردی از قبیله که نام او کلاب بکسر کاف پرسید پیغامبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن عسب الفحل از کراه دادن فحل را بجهت کشتی ماده پس نهی کرد آنحضرت از وی فقال یا رسول الله انا نطرق الفحل فنکرم میدهیم فحل را کرا میدهیم بل افراخ اطراف فحل بعاریت داده بجهت کشتی فنکرم پس اکرام می سوم از روی کرم و مروت چیزی یا دهند نه از روی اجرت که شرط کرده شده است فرخص له فی الکرامة رخصت کرد آنحضرت در گرفتن آنچه از روی کرم داده شود رواه الترمذی وعن حکیم بن حزام بکسر حاء مهمله و زاء صحابی مشهور است برادر زاده ام المؤمنین خدیجه و از اشراف بود در اول او در اول باب ایضا گذشت قال نهانی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابیع ما لیس عندی گفت نهی کرد آنحضرت که بفروشم چیزی که نیست نزد من یعنی قبض نکرده ام یا گم شده است از من و گریخته یا مال غیر است و این در غیر صورت سلم است که آن جایز است باتفاق بشرایط معلومه و نیز جایز است بیع غیر موقوف می ماند باذن وی نزد ایشه ثلثه الا امام شافعی رواه الترمذی و فی روایة ولابی داود والنسائی قال قلت یا رسول الله یاتینی الرجل فیرید منی البیع و لیس عندی فابتاع له من السوق گفت حکیم گفتم یا رسول الله می آید مردی پس می خواهد از من بیع چیزی را و نیست نزد من آنچه که آدمی میخواهد آنرا فابتاع له من السوق پس بخرم بدست وی می خرم برای وی از بازار و می دهم برای وی قال لا تبع ما لیس عندک گفت آنحضرت مفروش چیزی را که نیست نزد تو وعن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بیعتین فی بیعة ابوهریره نهی کرد آنحضرت از دو بیع در یک بیع این را دو تفسیر کرده اند یکی آنکه گوید فروختم تو این چیز را نقد ده و نسیه سه بیست دوم آنکه گوید فروختم تو غلام خود را بهزار بشرط آنکه بفروشی تو مرا خانه خود را لعینه از جهت جهالت ثمن در هر دو صورت اما اول ظاهر است و اما

زیراکه وقتی بیع جاریه لازم نشود این شرط پس متعین نمی شود ثمن رواه مالک والترمذی
وابو داود والنسائی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن بیعتین فی صفقة واحدة نهی کرد آنحضرت از دو بیع در یک صفقه یعنی در یک عقد
در یک بیع ویک عقد صفق دست بر دست کسی زدن ومراد بیع است که عادت جاری است
در آن دست بدست زدن تفسیر این بیعتین گفته شد رواه فی شرح السنة وعنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحل سلف وبیع حلال نیست قرض وبیع چنانکه قرض دهد
یکی بفروشد بدست وی چیزی که بأکثر از قیمت آن زیرا که هر قرضی که جر کند نفع را حرام است ولا شرطان
فی بیع وحلال نیست دو شرط در یک بیع بعضی این را تفسیر کرده اند به بیعتین فی بیع چنانکه گذشت
وبعضی تفسیر کرده اند بآنکه بفروشد بدست کسی ثوبی را بدو شرط چنانکه قصارت وخیاطت کند
آنرا وگفته اند که تقیید بدو شرط اتفاقا واقع شده والا شرط واحد نیز جایز نیست از جهت ورود نهی
از بیع وشرط ولا ربح ما لم یضمن ونه حلال است سود چیزی که ضامن نگردد ونقد ده است آنرا ونه درآمده است
در قبض وضمانت او ومراد بیع مال مقبوض است وآن بیع جایز نیست از جهت عدم دخول آن در ضمان
مشتری چنانکه گذشت ولا بیع ما لیس عندک ونه حلال است بیع چیزی که نیست نزد تو رواه الترمذی
وابو داود والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث صحیح وعن ابن عمر قال کنت ابیع الابل بالنقیع بالنون
گفت ابن عمر بودم من که می فروختم شتران را در نقیع به نون نقیع بنون وقاف بروزن رفیع نام
موضعی است قریب بمدینه مطهره واین جای بازاری بوده وبعضی بباء خوانده اند که نام موضعی است
که مقبره مدینه وآنجا پیش از آنکه آنرا مقبره گویند بازاری بود والله اعلم فآخذ مکانها الدراهم پس میگرفتم
بجای دنانیر دراهم را وابیع بالدراهم فآخذ مکانها الدنانیر ومی فروختم بدراهم پس میگرفتم بجای
دراهم دنانیر را فاتیت النبی پس آمدم بجانب رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلک له پس ذکر کردم آنرا مر آنحضرت را
فقال لا بأس ان تأخذها بسعر یومها پس گفت آنحضرت باکی نیست اینکه بگیری تو دراهم ودنانیر را بدل
یکدیگر بنرخ آن روز واین بر طریق استحباب است والا هر نرخ که بگیرد جایز است ما لم تفترقا وبینکما شیء
مادام که جدا نشوید شما از یکدیگر وحال آنکه میان شما چیزی است یعنی شرطی است که تقابض یعنی استبدال دنانیر
ودراهم بیکدیگر بشرطی جایز است که در مجلس تقابض کنند تا بیع نقد بنقیه لازم نیاید وربا نگردد وبیع
در مکه معظمه چون حاجی را از طرف بازار حیف شد وحیث میکردند هوشیار باش معامله درست
ودرین بیان وجه در تقابض واقع نشود رواه الترمذی وابو داود والنسائی والدارمی وعن العداء
بفتح عین وتشدید دال مهمله حیث باشد که از کتاب بیرون آورد وخطابی را که در روی این نوشته بود
هذا ما اشتری العداء بن خالد بن هوذة من محمد رسول الله این کتاب خریدن عداء ابن خالد
از محمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشتری منه عبدا او امة خرید از آنحضرت غلامی یا کنیزی را
است از بعضی روایات لا داء آن شک درد یا دردی وداء در اصل یعنی درد است ومراد اینجا عیبی

که موجب خیار باشد ولا غائلة ونه خبث در وی عادته که هلاک کننده است یعنی عیبی که موجب هلاک
مال مشتری باشد مثل بودن غلام سارق یا آبق وبعضی گفته اند که مراد باین غش وخیانت است
در حق مشتری ولا خبثة ونیست خبثه بضم خاء وکسر آن وسکون موحده بمثلثه در قاموس گفته که خبثه
در برده آنست که طیب نباشد چنانکه بنده کرده که حلال نیست بنده کردن ایشان بیع المسلم المسلم
خرید همچو خریدن مسلمان از مسلمان اشارت است برعایت مسامحت وحقوق اسلام درین بیع از طرفین
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وگفته است ترمذی که اینحدیث غریب است نمی شناسم این حدیث
مگر از حدیث عباد بن لیث وعباد ضعیف است ولیس بشیء وگفته که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
باع حلسا وقدحا وفروخته است از انس که آنحضرت فروخت حلسی را بکسر حاء وسکون لام گلیم سطبر
که زیر فرشها می اندازند وفروخت قدحی را واین هر دو از آنحضرت نبودند ملک از آن یکی
فقیر بودند که آنحضرت برای وی بطریق وکالت فروخته تدبیر معیشت وی کرد چنانکه در حدیث
دیگر آمده فقال من یشتری هذا الحلس والقدح پس گفت آنحضرت کیست که بخرد این حلس وقدح را
فقال رجل اخذتهما بدرهم پس گفت مردی گیرم می خرم من این هر دو بیکدرهم فقال
النبی صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر خدا من یزید علی درهم کیست که زیاده کند بر درهم فاعطاه
رجل درهمین پس داد او را مردی دو درهم فباعهما منه وحدیث آنحضرت ان حلس وقدح
دلالت کرد درین حدیث دلیل است بر شرعیت بیع من یزید واین بیع را بیع مزایده گویند
آن بعد از تقرر بیع است رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه در بعضی از روایات راوی حدیث
مجهول است الفصل الثالث عن واثلة بن الاسقع بفتح همزه وسکون سین مهمله وفتح قاف
صحابیست که اسلام آورده در وقتی که تجهیز میکرد آنحضرت غزوه تبوک را وبعضی گفته اند که وی خدمت
کرد آنحضرت را سه سال وبود از اهل صفه ومرد به بیت المقدس وبود عمر او صد سال وبعضی گفته
که بدمشق وفات یافته بود ونود وهشت ساله بود وی آخر صحابیست که مرد بدمشق قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول من باع عیبا لم ینبهه گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که بفروشد
عیب را لم یزل فی مقت الله همیشه است آنکس در غضب خدا ولم تزل الملائکة تلعنه وهمیشه از
فرشتگان که لعنت میکنند او را ودر نسخ مصابیح بجای واو برای شک راوی رواه ابن ماجه
باب در بیان متممات ولواحق آنچه گذشت از بیان بیع بیوع منهی عنها الفصل الاول عن ابن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ابتاع نخلا بعد ان تؤبر کسی که بخرد درخت خرما را بعد از تأبیر
وتأبیر اصلاح نخل وتلقیح اوست یعنی گشنی دادن درخت خرما وبیختن جز را شکوفه نر در شکوفه
ماده چنانکه در اول کتاب در باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشت ومراد باین در حدیث ظهور ثمره
آنست زیرا که این لازم تأبیر است تا آنکه اگر تأبیر کرده شد وثمره ظاهر نشد حکم اینست که گفت فثمرتها
للبائع پس میوه نخل مر فروشنده راست یعنی اگر درخت خرید ومیوه او ظاهر شده در رسیده

بایع است و تابع درخت میشود و مشتری نمی‌رسد الا ان یشترط المبتاع مگر آنکه شرط کند خریدار او را
گرد مید ان فروخته شده و این حکم مختلف فیه است میان علماء بعضی میگویند که ثمره تابع اصل است هر حال
رسیده یا نارسیده و بعضی گفته اند که تابع اصل نیست اصلا و بعضی میگویند تابع است و اگر نرسیده و ظاهر نشده
و اگر نرسیده و ظاهر شده تابع نیست طیبی گفته که اول مذهب ابوحنیفه است من ابتاع عبداً وله مال فماله
و کسی که بخرد غلامی را و مر آن غلام را مال است یعنی بحسب ظاهر که در دست اوست والا عبد مالک نمی
می باشد پس مال او برای بایع است الا ان یشترط المبتاع مگر آنکه شرط کند مشتری و اختلاف کرده اند
در جامهای که پوشیده است فظاهر حدیث آنست که در خیار بداخل نیست و بعضی گفته اند که مقدار آنکه ستر عورت
کند می در آید و زیاده بر آن نه رواه مسلم و روی البخاری والمعنی الاول وحده روایة کرده
تمام مسلم و روایة کرده است حدیث بخاری یعنی اول را چنانکه مسلم [illegible] است ازمال علوم را و گفته اند
که این ذهول است از مؤلف زیرا که بخاری روایة کرده است حدیث را تمام در او آخر کتاب
در کتاب البیوع و کتاب الشروط قصه نخل را روایة کرده است حدیث را تمام در او آخر کتاب الشرب
نیز در کتاب [illegible] و پس مؤلف همین جا نظر کرده است نه در کتاب الشرب کذا فی بعض الحواشی وعن جابر
[illegible] انه کان یسیر علی جمل له قد اعیی روایة است از جابر که وی بود که سیر می کرد بر شتری که مر او را بود که خسته
مانده شده است بود در راه نتوانست رفت و این در سفری بود که [illegible] آمده فمر النبی صلی الله علیه وسلم
[illegible] پس گفت آنحضرت بجابر [illegible] و دید که این حال دارد فضربه پس زد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
[illegible] تازیانه که در دست مبارک داشت فسار سیرا [illegible] پس سیر کرد [illegible]
[illegible] مانند این سیر [illegible] تیز شد چنانکه هرگز این تیزی نداشت بوقت [illegible] دست مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و توجه و تصرف وی صلی الله علیه وسلم که ضعیف را قوی گردانید [illegible]
[illegible] قال بعنیه بوقیة گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجابر بفروش مرا این شتر بوقیه و وقیه بضم واو و کسر قاف و تشدید
تحتانیه مشدده و فتح واو نیز لغت است اکثر آنچه جاری است بر زبانها بفتح است و اوقیه بضم همزه
و سکون واو و جیم میگویند نام وزن اربعین درهم قال فبعته گفت جابر پس فروختم من آن شتر را
فاستثنیت حملانه الی اهلی و استثنا کردم سواری شتر را تا اهل خود یعنی شرط کردم که فروختم اما تا رسیدن بمدینه
بر آن سوار باشم حملان بضم حاء سوار کردن و در قاموس گفته حملان بضم آنچه بار کرده شود بر وی از
دواب در هبه خاصه و این حدیث دلالت دارد بر جواز بیع دابه بشرط کردن بایع رکوب را و مذهب امام
احمد این است و نزد امام مالک جایز است اگر مسافت نزدیک باشد چنانکه اینجا همچنین بود و امام ابوحنیفه
و شافعی جایز نداشته اند بیع شرطی که در وی نفع باشد احد المتعاقدین را بعید باشد با قرینه نهی
کرد در بیع و شرط آمده است و جواب میدهند که شاید اینجا شرط [illegible] نبود و در حدیث دیگر
آمده است که آنحضرت فرمود که گرفتم من از تو [illegible] اوقیه [illegible] سوار شدن عاریت بود یا [illegible]

فماله للبائع

و گفته اند که شرط سابق بود بر عقد پس تاثیر کند در فساد ان فلما قدمت المدینة اتیته بالجمل پس وقتی که رسیدم
و گفته اند که شرط سابق بود بر عقد پس تاثیر کند در فساد وان فلما قدمت المدینة اتیته بالجمل پس وقتی که رسیدم
بمدینه آوردم نزد آنحضرت شتر را فنقدنی ثمنه و نقد کرد و داد مرا ثمن او وفی روایة فاعطانی ثمنه ورده
علیّ و در روایتی این چنین آمده است که گفت جابر پس داد مرا آنحضرت ثمن شتر و او باز گردانید شتر را بر من
یعنی ثمن هم داد و شتر هم بخشید متفق علیه وفی روایة للبخاری انه قال لبلال اقضه وزده و در روایتی
مر بخاری را نیز آمده که آنحضرت گفت مر بلال را بده وام او را و زیاده بده چیزی فاعطاه وزاده
قیراطاً پس داد بلال او را و زیاده داد یکی را که سدس دینار یا درهم باشد و محتمل مراد سدس
[illegible] قیراط یعنی سدس است از هر چیزی که باشد والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت جاءت بریرة فقالت
موحده در اینجا بریره نام مولات عائشه در اول داده که یهودی بود که او را
مکاتبه ساخته بود پس آمد نزد عائشه فقالت انی کاتبت علی تسع اواق پس گفت بریره مکاتب کرده
شده ام من بر نه اوقیه که سیصد و شصت درهم باشد و کتابت آزاد کردن بنده بشرط مال که بکردن او
کنند تا که گاه گاه چیزی از ان میرسانیده باشد چنانکه گفت فی کل عام اوقیة در سال اوقیه است فاعینینی
پس اعانت کن و مدد کن ای عائشه مرا و چیزی بده که در بدل کتابت خود ادا کنم و مکاتب یکی از مصارف
زکوة و محال صدقات است و در قرآن مجید وفی الرقاب که گفته است مراد مکاتب است فقالت عائشة ان احب اهلک
ان اعدها لهم عدة واحدة پس گفت عائشه یعنی بریره را که اگر دوست دارند کسان تو یعنی صاحبان تو که بشمارم
این نه اوقیه را برای ایشان یک شمار کردن یعنی بهم بایشان درمهای نو و بخرم ترا از ایشان و فروختن
بر تقدیر عجز از ادای بدل کتابت جایز است واعتقک فعلت و آزاد میکنم ترا بحکم این کار را ویکون ولاؤک لی
و باشد ولای تو مر او ولاء بفتح واو قرابتی و حقی که حاصل میشود آزاد کننده بر عبدی که آزاد کرده است
او را بر سبب میراث این غلام بوی حق فذهبت الی اهلها فابوا پس رفت بریره بسوی صاحبان خود و ابا آوردند
ولا برای عائشه و تبدیل کردن آزاد کننده که بی فرد فیهم الا ان یکون الولاء لهم مگر آنکه باشد ولاء مر ایشان را و این
اشتراط جهل و مکاره بود از یهود و خلاف شرع بود که عائشه آزاد کند و ولا ایشان را باشد و ولاء مر کسی را که آزاد کند
عائشه این سخن یهود را فخبرته گفت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم خذیها واعتقیها پس گفت آنحضرت بگیر و بخر تو
ای عائشه و آزاد کن بریره را و الا از آن [illegible] و آنچه یهود شرط میکنند باده میگویند [illegible] میگویند اعتبار ندارد
ثم قام رسول الله فی الناس پس برخاست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی الناس در مردم فحمد الله واثنی علیه پس حمد گفت خدا را
و ثنا کرد بر وی تعالی ثم قال اما بعد فما بال رجال یشترطون شروطا لیست فی کتاب الله پس گفت آنحضرت اما بعد از حمد و ثنا
چیست حال مردانی که شرط میکنند شرطها را که نیست آن شرطها در دین خدای و آنچه نوشته و فرض کرده است از
احکام بر بندگان یعنی مشروعیت ما کان من شرط لیس فی کتاب الله فهو باطل وان کان مائة شرط هر چیزی که باشد
از شرطی که نیست در کتاب خدا پس آن شرط باطل است قضاء الله احق پس حکم خدا ثابت تر و سزاوار تر است که عمل
کرده شود بان و شرط الله اوثق و شرط خدا محکم تر و معتمد تر است وانما الولاء لمن اعتق و نیست ولاء مگر کسی را که آزاد
متفق علیه وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بیع الولاء وعن هبته نهی کرد آنحضرت از بیع ولاء و هبه

قیراط

ان احب اهلک

شرطا

شق ۱۲

بخشی بر حق خود ولایتی دارد پس نفروشد ونه بخشد آن حق لازم گردد آن جایز نیست زیرا که ولا مال نیست که فروخته
یا بخشیده شود جمهور علما از سلف و خلف بعدم جواز آن رفته است و بعضی تجویز کرده اند نووی گفته که شاید
که این حدیث بایشان نرسیده است والا با وجود حدیث حکم بخلاف آن چرا میکردند متفق علیه **الفصل**
الثانی عن مخلد بن خفاف بفتح میم و سکون خاء معجمه بن خفاف بضم خاء معجمه و تخفیف فاء و فای دیگر در آخر پدر او را
که خفاف است و جد او را که ایماء بفتح همزه و سکون تحتانیه صحبت است وی تابعی است که غیر این حدیث
نشده از وی اسناد این ... ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده است قال ابتعت غلاما فاستغللته یعنی گرفتم
غلامی را فاستغللته پس گرفتم اجرت او را و غله و حاصلی که حاصل شود از راه کسب و از میوه و از غیر اجاره
و مانند آن فی الصحاح غله درآمدن هر چیزی از کسب و نقود و جز آن ثم ظهرت منه علی عیب پس مطلع شدم
من از وی بر عیب فخاصمت فیه الی عمر بن عبد العزیز پس خصومت کردم در آن غلام بسوی عمر بن عبد العزیز
که خلیفه وقت بود خواستم که باز گردانیده شود بایع او را بسبب عیب فقضی لی برده وی که گرفته بودم بایع
فاتیت عروة پس آمدم عروه بن الزبیر را که از کبار تابعین و از فقهای سبعه بود فاخبرته پس خبر کردم عروه
را بآنچه حکم کرده بود عمر بن عبد العزیز فقال اروح الیه العشیة پس گفت عروه میروم بجانب عمر بن عبد العزیز شبانگاه
فاخبره ان عائشة اخبرتنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قضی فیما ... و او را که عائشه گفت که آنحضرت قضی فی
مثل هذا حکم کرد در مانند این قضیه ان الخراج بالضمان که خراج بسبب ضمان است یعنی غله آن غلام که خریده بود ملک
مشتری ... بسبب آنکه در ضمان وی بود زیرا که مبیع بعد قبض در ضمان مشتری می درآید آنچه که حاصل شود از وی
ملک او باشد فراح الیه عروة پس رفت بسوی عمر عروه و گفت بسوی آنچه شنیده بود از عائشه فقضی لی ان اخذ
الخراج من الذی قضی به علی له پس حکم کرد عمر بن عبد العزیز برای من که بگیرم خراج را از آنکس که حکم کرده بود با
خراج بر من برای آنکس را که بایع غلام باشد رواه فی شرح السنة **وعن** عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا اختلف البیعان فالقول قول البائع بیعان بفتح باء و تشدید یاء مکسوره یعنی متبایعان ... میفرماید چون اختلاف
کنند بایع و مشتری در قدر ثمن یا بشرط خیار یا اجل یا غیر آن از شروط پس سخن بایع است یعنی قول کننده خود که تو خوش
بجنس والمبتاع بالخیار و مشتری اختیار رد دارد و اگر خواهد راضی گردد بحکمی که قول کننده خود است بر آن
بایع و اگر خواهد قبول کند خود که من خریده ام که بچنین پس اگر هردو قول کننده خود و نه پس اگر راضی گشت یکی از ایشان
بقول دیگری چنانچه اگر راضی نشد فسخ کند قاضی عقد را هرگاه مبیع باقی باشد یا نه رواه الترمذی و فی روایة ابن ماجه
والدارمی قال البیعان اذا اختلفا والمبیع قائم بعینه ولیس بینهما بینة بایع و مشتری چون اختلاف کنند و مبیع باقی باشد
بعینه و بینه نباشد میان ایشان گواه فالقول ما قال البائع پس قول بایع است او یترادان البیع یا رد کنند هردو بیع
در مذهب ما اگر خلاف در ثمن است و مبیع باقی است هردو را سوگند میدهند و فسخ میکنند بیع را اگر بیع کدام که باشد
و اگر یکی را بینه است حکم خیر او کرده اگر هردو بینه کنند ارجح بینه هرکه مثبت زیادت است اولی است و اگر اختلاف در ثمن
و مبیع هردو باشند پس بینه بایع اولی است در ثمن و بینه مشتری در مبیع نظر به زیادة اثبات و بینه تحالف نزد ما اجل
و شرط خیار و قبض بعض ثمن کذا فی الهدایة و احادیث که مرویست درین باب در همه سخن است بس ... در حدیث
باید نهاد گرا التیسیر علی المدیون والنظر الی المعسر ... الافلاس **عن** ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اقال

اقاله الله عثرته یوم القیامة کسی که اقاله کند مسلمانی را اقاله کند او را خدای تعالی لغزش او را روز قیامت
بیاید اقاله فسخ بیع و مراد باقاله خدا خلاص کردن اوست از آنچه کرده آید او را و عثرة بمثلثه از عثار یعنی لغزش
رواه ابو داود و ابن ماجه و فی شرح السنة بلفظ المصابیح و در شرح السنة این حدیث مذکور بلفظی که در
مصابیح است عن شریح الشامی که از تابعین است مرسلا بطریق ارسال و لفظ مصابیح اینست من اقال
مسلما ... کسی که اقاله کند مسلمانی را بیعی که ناخوش دارد وی آن را اقاله الله عثرته یوم القیامة **الفصل**
الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشتری رجل ممن کان قبلکم عقارا من رجل
خرید مردی از آنهایی که پیش از شما بودند از ام ... زمینی را از مردی فوجد الذی اشتری العقار
فی عقاره جرة فیها ذهب پس یافت آنکسی که خرید زمین را در زمین خود سبوی که در وی زر است جره بفتح جیم و تشدید راء سبو جمع جرار و جرر فقال له الذی اشتری العقار خذ
ذهبک منی پس گفت مر آنکس را که فروخت زمین آنکسی که خرید زمین را بگیر زر خود را از من انما اشتریت الارض
خریده ام که زمین را ولم ابتع منک الذهب و نخریده ام از تو زر را فقال بائع الارض انما بعتک الارض
وما فیها پس گفت فروشنده زمین فروخته ام من بتو زمین را و هرچه در زمین است فتحاکما الی رجل پس رجوع کردند
بایع و مشتری بسوی مردی که حکم کند میان ایشان فقال الذی تحاکما الیه الکما ولد پس گفت آنکسی
که رفتند بسوی او برای حکم آیا مر شما را فرزندی هست فقال احدهما لی غلام پس گفت یکی از ایشان دو مرد
پسری است وقال الآخر لی جاریة و گفت دیگر مرا دختری است فقال انکحوا الغلام الجاریة پس گفت آن مرد
حکم نکاح کنید آن غلام آن جاریه را وانفقوا علیهما منه و خرج کنید این زر را برین پسر و دختر تا نفع
آن زر بهر دو برسد وتصدقا و تصدق هم کنید از آنچه فاضل آید از حاجت هر دو نوانده که نفقه
بیان و تفسیر انفقوا باشد کذا قیل متفق علیه **باب** السلم والرهن بفتحتین اسم است از تسلیم و در عرف فقها
عبارت است از فروختن چیزی بر آن وجه که دین باشد بر بایع بشرطها که معتبر اند در شرع و بیان آن
فقه و نام کرده شده او را سلم از جهت تسلیم ثمن بسوی بایع پیش از تسلیم وی مبیع را چنانکه متعارف است
و گاهی سلف نیز میگویند و سلف فرض را هم میگویند و سلم جایز است باجماع اگرچه بیع نسیه بنقد و قول حق تعالی
یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه محمول است و این در اصل بمعنی حبس است
کرده شد بچیزی براهن اوست چنانکه ... و این ثابت است بکتاب و سنت قول کتاب و حجانه وان کنتم
علی سفر ولم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة و تقیید بسفر اتفاقی است و اما سنت الخ در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خرید از یهودی طعامی را در رهن نهاد زره خود را **الفصل الاول عن** ابن عباس قال قدم رسول الله صلی
الله علیه وسلم المدینة وهم یسلفون فی الثمار گفت ابن عباس قدوم آورد آنحضرت بمدینه و حال آنکه اهل
آنجا یعنی سلم میکردند در میوها السنة والسنتین والثلاث بمدت یکسال و دو سال و سه سال یعنی زر
میدادند و شرط میکردند که بعد از یکسال ... فقال من اسلف فی شیء فلیسلف فی کیل معلوم
کسی که سلف کند در چیزی که ... میشود ... چنانکه زر و نقره باید که سلف کند در وزن معلوم

الی اجل معلوم تا مدت معلوم چنانکه تا دو کیل و زمانه آن ظاهر حدیث اشتراط اجل است چنانچه مذهب
مالک است مجیز از مذهب احمد و شافعی مسلم در اجل شرط نیست امروز بیع است که اگر اجل نشد باید که اجل معلوم کنند
متفق علیه وعن عایشة رضی الله عنها قالت اشتری رسول الله صلی الله علیه وسلم طعاما من یهودی الی اجل
عایشه خبر آنحضرت طعامی را از یهودی تا مدتی معلوم ورهنه درعا له من حدید و گرو نهاد آنحضرت
نزد وی زرهی را که بود مر آنحضرت را از آهن چنین گفته که درین دلیل است بر جواز معامله با اهل ذمه
اگرچه اموال ایشان خالی نیست از ربوا و ثمن خمر اینجا و چون کفار غیر مکلف اند به شرایع متفق است
در اموال ایشان حرمت متفق علیه وعن قالت توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم ودرعه مرهونة عند یهودی
بثلثین صاعا من شعیر وفات یافت آنحضرت حال آنکه زره وی گرو نهاده شده بود نزد یهودی به سی پیمانه
از جو رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر یرکب بنفقته اذا کان مرهونا
یعنی مرکب سواری گرو شود بر آن ولبن الدر یشرب بنفقته [illegible] که سوار شود و شیر نوشیده شود
نفقه است بر راهن یا باشد با مرتهن یعنی اگر مرتهن نفقه میکند او سوار شود و شیر [illegible] برسد مرتهن را
گرو و بر راهن نفقه رهن بر راهن است زیرا که هر [illegible] نفع [illegible] است و گفته اند که این حدیث منسوخ است
بر حدیث [illegible] رواه البخاری الفصل الثانی وعن سعید بن المسیب رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت است
از سعید بن المسیب از کبار تابعین و مشاهیر ایشان است که آنحضرت گفت لا یغلق الرهن الرهن من صاحبه
الذی رهنه منع نمیکند [illegible] رهن [illegible] یعنی [illegible] منع نمیکند از [illegible]
[illegible] غنمه مراد [illegible] غنم [illegible] بضم غین و سکون نون یعنی غنیمت یعنی فایده و زیادتی
که از وی حاصل شود وعلیه غرمه [illegible] غرم [illegible] بضم غین معجمه و سکون را [illegible]
حاصل شود از مرهون از منافع [illegible] راهن را و اگر هلاک [illegible] مرتهن [illegible]
چیزی ساقط نمیگردد رواه الشافعی مرسلا روایت کرد این حدیث را شافعی از سعید بن المسیب [illegible]
[illegible] امام شافعی رحمه الله مراسیل ابن المسیب [illegible] حکم مسانید [illegible]
مثل الحدیث [illegible] موافق در لفظ ومعنی او مثل معناه [illegible] مخالف در لفظ
[illegible] لا یخالفه [illegible] در معنی عنه عن ابی هریرة از سعید بن المسیب [illegible]
از ابی هریرة متصلا بطریق [illegible] ذکر [illegible] ابو هریرة است ولفظ روی معلوم [illegible]
[illegible] شافع [illegible] ولفظ [illegible] منسوب خواهند بود وعن ابن عمر ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال المکیال مکیال اهل المدینة والمیزان میزان اهل مکة [illegible] اهل مدینه [illegible] اهل [illegible] یعنی
در حقوق شرعیه مثل زکوة وصدقه فطر [illegible] اهل مدینه اهل زراعت [illegible] ایشان [illegible] احوال کیل
و اهل مکه اهل تجارت [illegible] ایشان شناساترند باحوال موازین کذا قیل رواه ابو داود والنسائی وعن
ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاصحاب الکیل والمیزان [illegible] و اهل کیل را [illegible] را
که برای مردم [illegible] انکم قد ولیتم امرین هلکت [illegible] آید دو چیز را

یعنی کیل را و وزن را هلاک فیهما الامم السابقة قبلکم [illegible] دو امری که هلاک شدند در آن دو امر امتهای
پیش از شما [illegible] السابقه رواه الترمذی الفصل الثالث وعن ابی سعید الخدری قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من اسلف فی شیء فلا یصرفه الی غیره قبل ان یقبضه کسی که سلم کرد در چیزی
[illegible] بسوی غیر خود [illegible] بدلت غیر شیء [illegible] بسوی غیر آن چیز یعنی تبدیل
کند بسوی غیر آن چیز [illegible] قبض کند [illegible] رواه ابو داود و ابن ماجة
باب الاحتکار [illegible] معنی [illegible] است [illegible] بقوت [illegible]
[illegible] عبارت است از حبس [illegible] انتظار گرانی [illegible] در وقت گرانی [illegible]
[illegible] آمده باشد [illegible] در وقت ارزانی خریده است [illegible] در وقت گرانی
[illegible] پس این احتکار [illegible] حرام نیست احتکار در غیر اقوات الفصل الاول وعن معمر
[illegible] ومیان [illegible] معمر [illegible] عبد الله قرشی عدوی
[illegible] قدیم الاسلام هجرت کرد [illegible] وسکونت کرد [illegible]
تابعین [illegible] مشهور [illegible] ابن عیینه و ابن المبارک [illegible]
[illegible] در احادیث عبد الرزاق [illegible] ذکر کرده [illegible] حدیث
[illegible] مرسل است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احتکر فهو خاطئ کسی که احتکار کند
[illegible] رواه مسلم [illegible] حدیث [illegible] الرحمة [illegible]
[illegible] کانت اموال بنی النضیر [illegible] از یهود [illegible]
[illegible] ابواب کتاب [illegible] احتکار [illegible] صاحب [illegible] درین باب ذکر کرده است
[illegible] الفصل الثانی وعن عمر رضی الله عنه النبی صلی الله علیه وسلم قال الجالب مرزوق [illegible]
[illegible] برخلاف محتکر [illegible] رزق داده شده است و برکت کرده شده است [illegible]
[illegible] والمحتکر ملعون [illegible] کرده شده [illegible]
[illegible] رواه ابن ماجة والدارمی وعن انس قال غلا السعر علی عهد رسول الله [illegible]
شد نرخ در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالوا [illegible] یا رسول الله سعر لنا [illegible]
[illegible] غله [illegible] نرخ [illegible] فقال النبی [illegible] پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ان الله هو المسعر القابض الباسط الرازق [illegible] نرخ [illegible]
[illegible] رزق [illegible] قدرت الهی است [illegible] روزی بر مردم [illegible]
[illegible] نرخ [illegible] وانی لارجو ان القی ربی ولیس احد منکم یطلبنی
بمظلمة بدم ولا مال [illegible] که پیش [illegible] حال [illegible]
[illegible] طلب [illegible] مظلمه [illegible] طلب [illegible] از ظالم [illegible] گرفته است [illegible]
[illegible] مظلمه [illegible] و [illegible] درین [illegible] از نرخ [illegible]

کرده است در اموال مردم یعنی اذن ایشان و ظلم کرده است در حق ایشان دگاهی میکند باشتاع از بیع وآن بودی
میکردد تخیط مراد انست که تکلیف کرده نشوند مردم بجبر و تخیش والزام کرده نشوند بر آن ولیکن آنکه کرده
نکنند بانصاف وشفقت بر خلق ورغبت بخلق رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه والدارمی **الفصل الثالث** وعن
عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من احتكر على المسلمين طعامهم ضربه الله بالجذام والافلاس عمر بن الخطاب
رضی الله عنهما شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که احتکار کند بر ضرر مسلمانان طعام ایشان را بزند الله بالجذام والافلاس
بزند روزی خدای تعالی بجذام که مرضی مشهور است وبافلاس یعنی مبتلا گرداند بیماری و بزوال مال تباه
گرداند ایشان را ودور گرداند برکت از ایشان رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان ورزین فی کتاب
خود وروایت کرده است رزین مقدم را برآنها و نیز اکثر روای در کتاب خود که نامش تجرید است وجمع بین
الصحاح قوت وی بعد از افلاس بوده وعن ابن عمر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احتكر طعاما
اربعین یوما کسی که احتکار کند وگاهدارد طعامی را چهل روز یرید به الغلاء وحالی که خواهد به احتکار
احتکار گرانی غله را بر مردم فقد برئ من الله پس بتحقیق بیزار شد احتکار کننده از خدای وشکست عهد او را
که در امتثال احکام ورعایت شفقت بر خلق بسته است وبرئ الله منه بیزار شد خدای از وی ودور
برده حفظ وعصمت خود را از وی رواه رزین وعن معاذ قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
بئس العبد المحتكر گفت معاذ بن جبل رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را که میگفت بد بنده است احتکار کننده ان ارخص الله
الاسعار حزن اگر ارزان کرداند خدای تعالی نرخها را اندوهگین کرد وان اغلاها فرح واگر گران کردانید
نرخها را شاد مان گردد رواه البیهقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابه وعن ابی امامة ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال روایت است از ابو امامه باهلی که صحابی مشهور است که آنحضرت گفت من احتكر طعاما اربعین یوما کسی
که احتکار کرد طعام را چهل روز ثم تصدق به پس صدقه کرد آن طعام را لم يكن له كفارة نمی باشد
آن صدقه کفاره کردن مراو را یعنی گناه وی یعنی اگرچه تصدق هم کند فایده ندارد واحتکار چهل روز را
این حکم واین ظاهر است واگر کمتر کند از این نیز خیرات ولیکن کمتر از این واگر بیشتر کند بیشتر خواهد بود والله اعلم
انست که مراد آن باشد که حد احتکار چهل روز باشد ودر کمتر از آن اثم نبود وبجهت قلت مدت مغفور بود
والله اعلم رواه رزین **باب** الافلاس والانظار مفلس بر وزن فلوس جمع فلس وافلاس بکسر همزه وسکون فا
بیشتر شدن یعنی بجای رسید که گویند فلس ندارد یا آن معنی که بجای رسید که مال او فلوس شد بعد از آن که دراهم
ودنانیر بود وانظاره بکسر همزه وسکون نون وطا مهمله تاخیر کردن وزمان دادن یعنی اگر کسی حقی دارد ومفلس شد
وبالفعل نمی تواند ادا کرد او را زمانی دهد ومهلت تاخیر کند چنانکه در قرآن مجید می فرماید وان کان ذو عسرة
فنظرة الی میسرة **الفصل الاول** عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ایما رجل افلس هر مردی که مفلس
فادرک رجل ماله بعینه پس دریافت مردی یعنی نزد او مال خود را بعینه فهو احق به من غيره پس آن مرد سزاوارتر
بان مال از غیر خود مثلا خرید مردی چیزی را لاکن ومعلس شد بحکم قاضی مفلس وی دریافت بایع عین مبیع
بر سد او را فسخ کند بیع را وبگیرد عین مال خود را که مبیع است اگر بعضی ثمن گرفته است وبعضی بر مشتری است پس مفلس شد

بگیرد عین مال خود را که مبیع است واگر بعضی ثمن گرفته است وبعضی بر مشتری است پس مفلس شد بگیرد عین مال خود را
بقدر آنچه باقی مانده است از ثمن متفق علیه وعن ابی سعید قال اصیب رجل فی عهد النبی گفت ابو سعید خدری آفت
رسیده و زیان زده شد مردی در زمان پیغمبر صلى الله عليه وسلم فی ثمار ابتاعها در میوه ها که خرید فکثر دینه
پس بسیار گشت وام بروی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم تصدقوا علیه فتصدقوا بروی پس بده
او را مال که ادا کند بدان وام را فتصدق الناس علیه پس تصدق کردند مردم بروی فلم یبلغ ذلك وفاء دینه
پس نرسید آنمال که تصدق کردند مردم بروی که ادا کردن حق او را بتمام فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لغرمائه
پس گفت آنحضرت مر وام داران او را خذوا ما وجدتم بگیرید چیزی که بیابید ولیس لکم الا ذلك ونیست شما را
مگر آنچه بیابید نزد وی یعنی نیست مرشما را از زجر وحبس وی از جهت ظهور افلاس پس واجب است انظار وی
تا آنکه بایع از لازم مشتری ساقط میکردد ودر وقتی که چیزی که بدست بیاید رواه مسلم وعن ابی هریرة ان النبی
صلى الله عليه وسلم قال كان رجل يداين الناس بود مردی که معامله میکرد مردم را بوام فكان يقول لفتاه
پس بود آن مرد که میگفت مر غلام خود را یعنی جوان وغلام را فتا گویند اگرچه پیر بود از جهت آنکه اشتغال در
پیری در وی وهمچنین کنیز را فتاة گویند از جهت حلیه وی در خدمت ویزد وی دران مثل جوانان
اگرچه پیر بود وهمچنین واه او را فتاه گویند بهمین وجه پس این مرد بغلام خود که در معامله او داخل بود
میگفت اذا اتيت معسرا فتجاوز عنه وقتی که بیابی تو فقیر را که دشوار است بروی ادای حق درگذر از وی و
طلب از وی وام را لعل الله ان يتجاوز عنا باشد که الله تعالی درگذرد از ما وگیرد ما را بگناهان
ما قال فلقی الله پس گفت آنحضرت پس آمد آن مرد خدا را در رسید بدرگاه وی بمردن بار در روز جزا فتجاوز عنه
پس درگذشت وی تعالی از وی وعفو کرد او را گناهان او متفق علیه وعن ابی قتادة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من سره ان ینجیه الله من کرب يوم القيامة کسی که شاد میکرداند وخوش می آید او را که رستگار گرداند او را
خدای تعالی از اندوههای وسختیهای روز قیامت ینجیه بضم یا وسکون نون وفتح نون وکسر جیم مخفف
وبفتح نون وتشدید جیم هردو روایت است وکرب بضم کاف وفتح را جمع کربت بمعنی اندوه که دم گیرد
فلینفس عن معسر پس باید که تنفیس کند وتاخیر کند طلب وام خود را از فقیر تنگدست روزی تنفیس آسایش دادن
ورهانیدن و اوضع عنه یا بنهد وام را از وی یعنی بالکل رواه مسلم وعنه قال سمعت رسول الله صلى الله
علیه وسلم يقول من انظر معسرا او وضع عنه وهم از ابی قتاده است گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی
که انظاره کند معسر را مهلت دهد او را وبنهد از وی انجاه الله من کرب يوم القيامة داده مسلم وبرهاند او را
خدای تعالی از اندوههای روز قیامت وعن ابی الیسر بیا الحتانیه وسین مهمله مفتوحتین صحابی مشهور است
نام او کعب بن عمرو الانصاری حاضر شد عقبه را وبدر را واسیر کرد عباس بن عبد المطلب را در روز بدر توفی
فی المدینه سنه خمس وخمسین قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من انظر معسرا او وضع عنه اظله الله فی ظله
کسی که مهلت دهد معسری را یابنهد وام را از گردن وی جای دهد او را خدای تعالی در سایه عنایت خود
نگاهدارد او را از گرمی روز کار قیامت وآسان کرداند بروی شدت آن رواه مسلم وعن ابی رافع

از ابو رافع که مولی رسول خداست قال استسلف رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو رافع قرض گرفت پیغامبر
صلی الله علیه وسلم بکرا شتری جوان را بکر بفتح با و سکون کاف شتر جوان بکره مونث قلوص
اکبر او بکر گفته است بجهت این است که وقتی شتر جوانه در زیر ایشان بود و ابو بکره که دیگری صحابی است
بکره آمد جمعی جامع جاه است وجه تسمیه در مواقع متعدده گفته است و این حدیث دلالت دارد برآنکه
استقراض حیوان جائز است و نزد امام ابی حنیفه جایز نیست و میگویند این حدیث منسوخ است فی ذاته
ابل من الصدقة پس آید مر آنحضرت را شتران از زکوة قال ابو رافع فامرنی ان اقضی الرجل بکره گفت
رافع پس امر کرد آنحضرت مرا که بدهم آن مرد را مثل شتر او را که قرض گرفته بود آنحضرت ازوی فقلت لا اجد
الا جملا خیارا رباعیا پس گفتم من نمی یابم من مگر شتران بزرگ برگزیده را که اند اختیارات و هذا رباعیا را
بفتح راء و تخفیف باء شتری که اند اختیار است رباعیه را در باعیه بروزن ثمانیه و هذا هنا که در میان
ثنایا است و انیاب در سال هفتم می باشد یعنی شتری او جوان بود و بجای وی شتر رباعی را اگرچه شتر او خوب تر
و کمتر ازان بود قال اعطه فان خیار الناس احسنهم قضاء زیرا که بهترین مردم بهترین ایشانست در گذاردن وام
و ازینجا معلوم میشود که دادن بهتر از وام از مکارم اخلاق است و شتر از مال زکوة نیت و نیز شرط
کرده نشده و صلته رواه مسلم **وعن** ابی هریرة ان رجلا تقاضی رسول الله صلی الله علیه وسلم بروایتی است الدین
بهر بره که روی طلب کرد از آنحضرت دینی که بر حضرت وی بود فاغلظ له پس سخت گفت در سختی کردن آنحضرت
در طلب گفته اند که مراد سختی در مطالبه است یا آنکه هیچ و ذم باشد معاذ الله و تواند که منتقی بعنی کافری
از یهود یا غیر ایشان و دین قول ظاهر تر است فهم اصحابه پس قصد کردند یعنی ایذا و زجر آن مرد را
آنحضرت فقال دعوه پس گفت آنحضرت بگذارید او را و دست مرض نشوید فان لصاحب الحق مقالا زیرا که برسنی
از صاحب حق را مجال گفتارست یعنی اگر سختی گوید می تواند گفت واشتروا له بعیرا فاعطوه ایاه و فرمود
بخرید برای او شتری پس بدهید او را آن قالوا لا نجد الا افضل من سنه گفتند اصحاب نمی یابیم مگر زیاده
از سال شتر وی قال اشتروه فاعطوه ایاه گفت آنحضرت بخرید او را یعنی آن شتری را که می یابید
افضل از سن وی باشد پس بدهید او را آن شتر و مضایقه مکنید. فان خیرکم احسنکم قضاء زیرا که بهترین شما نیکو
ادا ترین شماست در قضای دین متفق علیه **وعن** ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مطل الغنی ظلم مطل بفتح میم و سکون طاء مهمله
توانگر وام را و تاخیر کردن در قضای آن ظلم است و گفته اند که فسق است در تکرر آن شود و از شهادت
بیک بار باشد و بعضی گفته اند که مقرر شود و عادت کند فاذا اتبع احدکم علی ملی پس چون درپی کرده شود
یکی از شما بر توانگر یعنی حواله کرده شود وام بر توانگر فلیتبع پس بباید در پی او و قبول کند حوالت را اتبع
مجهول بضم همزه و سکون تا فوقانیه و کسر با و برخی بروزن اکرم همزه و بیا مشدده بروزن غنی بر آمده فلیتبع
ابو و سکون تا و بلفظ معلوم مخفف شده و بی تاء مفتوحه نیز آمده و امر برای ندب است و بعضی گفته اند
برای وجوب متفق علیه **وعن** کعب بن مالک صحابی مشهور است یکی از سه تن که تخلف کردند از غزوک اتفاقا
ابن ابی حدرد روایت است از کعب بن مالک که وی طلب کرد از ابن ابی حدرد بفتح حاء مهمله و سکون دال

دفع داد

دفع داد که حکایت و اول نام وی سلامه است پس از ان پدر و نام او عبد الله است و کنیت او ابو محمد دینا له علیه
را بود در کویا مر وی را در عهد رسول الله طلب کرد زمان پیغامبر خدای صلی الله علیه وسلم فی المسجد فارتفعت اصواتهما
آوازهای این هردو در گفت و گوی در وی بلند شد حتی سمعها رسول الله تا آنکه شنید آوازها را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
وهو فی بیته و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه خود بود فخرج الیهما رسول الله صلی الله علیه وسلم بیرون
خواست که بیرون آید آنحضرت صلعم از در خانه بسوی این هردو مرد حتی کشف سجف حجرته تا آنکه بکشاد پرده
حجره خود را سجف بکسر سین مهمله و سکون جیم و فتح آن پرده فنادی کعب بن مالک و آواز داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
کعب بن مالک را که مبالغه میکرد در تقاضای دین قال گفت آنحضرت یا کعب قال گفت لبیک یا رسول الله فاشار
بیده ان ضع الشطر من دینک پس اشارت کرد آنحضرت بدست خود که بنه و کم کن نیمی را از وام خود قال گفت قد
گفت کعب تحقیق کردم آنچه فرمودی یا رسول الله قال گفت آنحضرت یعنی ابن ابی حدرد را قم فاقضه برخیز پس بگذار
او را و درین حدیث تنبیه است برآنکه در قضا مناقشه حق دین مضایقه و مبالغه نبود و مسامحه کرد و چیزی کم
کرد و برآنکه بعد از حط و مسامحه از جانب و این مدیون را باید که هنوز تعلل و تاخیر نکند متفق علیه
الاکوع بفتح همزه و سکون کاف صحابی مشهور است از مردم و یکی از ایشان در جنگ پیاده بود تا سلمه سوار ان را
بکشد سواران را و دولت که نیکو گرده بود بر کرک قال کنا جلوسا عند النبی گفت بودیم نشسته نزد پیغامبر
صلی الله علیه وسلم اذا اتی بجنازة ناگاه آورده شد جنازه را فقالوا صل علیها پس گفتند اهل جنازه نماز بگذار
برین جنازه فقال هل علیه دین پس گفت آنحضرت آیا هست بروی وامی فقالوا لا پس گفتند نیست بروی وام
فصلی علیها پس نماز گذارد آنحضرت بر آن جنازه ثم اتی بجنازة اخری باز آورده شد جنازه دیگر فقال
هل علیه دین پس گفت آنحضرت آیا هست بروی دین قیل نعم گفته شد آری هست بروی دین قال فهل ترک
شیئا پس گفت آنحضرت آیا گذاشته است چیزی را از مال که بآن وام را توان گذارد قالوا ثلثة دنانیر گفتند گذاشته
سه دینار فصلی علیها پس نماز گذارد بروی غالبا وام بروی همین سه دینار بود یا مسامحه کردند در ادای بعض
دین و باقی بعض آن و الله اعلم ثم اتی بالثالثة فقال هل علیه دین پس آورده شد جنازه سیوم پس گفت آیا هست
وام قالوا ثلثة دنانیر گفتند سه دینار قال فهل ترک شیئا گفت آیا گذاشته است چیزی را قالوا لا گفتند نگذاشته
قال صلوا علی صاحبکم گفت نماز بگذارید شما بر یار خود و من نمیکنم ازانکه وی را در گرو نشسته بود است بر وجود
و نکداشتن مردم را چیزی قال ابو قتادة صل علیه گفت ابو قتاده نماز بگذار بر وی یا رسول الله و علی دینه
و بر من است ادای وام وی و من ادا میکنم دین او را فصلی علیه پس نماز بگذارد آنحضرت بر وی رواه البخاری
وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اخذ اموال الناس یرید اداءها کسی که بگیرد مالهای مردم
بوام و در حالی که میخواهد و نیت دارد ادای آن و رسانیدن آن را بحق داران ایشان چنین شخصی ادی الله عنه
وام بگو او گرفت ادا کند خدای تعالی و توفیق میدهد و میسر میگرداند از جانب آنکس
نیت وی و من اخذ یرید اتلافها اتلفه الله علیه و کسی که بگیرد در حالی که میخواهد هلاک کردن مال مردم را
میکرداند او را خدای بر وی یعنی اعانت نمیکند و توفیق نمیدهد و وی را بادای مال رواه البخاری **وعن** ابی

قتاده قال قال رجل گفت گفت مردی یا رسول الله أرأيت ان قتلت في سبيل الله خبر ده که اگر کشته شوم در راه
خدای صابرا محتسبا مرکشنده و امید ثواب دارند مقبلا غیر مدبر یعنی روی آورنده و پشت نه دهنده یکفر الله خطایای
آیا می پوشد خدای تعالی از من گناهان مرا و می بخشد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدای که بی خواهد
گردن مال مردم را هلاک بکند و اورا خدای تعالی بروی یعنی اعانت نمیکند و توفیق نمیدهد اورا با دا
قال رواه البخاری صلی الله علیه وسلم نعم آری خدای می پوشد گناهان ترا و می بخشد فلما ادبر ناداه فلما
و او ... خواست که برود آواز داد آنحضرت او را فقال نعم الا الدین پس گفت آنحضرت آری می بخشد
گناهان را مگر وام کذلک قال جبرئیل این چنین گفت جبرئیل وحی آورد و دین کال مغفرت الشهدا
در حقوق العباد رواه مسلم وعن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یغفر للشهید کل ذنب الا الدین
گفت آنحضرت آمرزیده میشود شهید را هر گناه مگر وام رواه مسلم وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یؤتی بالرجل المتوفی علیه الدین بود آنحضرت که آورده میشد نزد وی مردی را که مرده و حال آنکه بروی وام
فیسأل هل ترک لدینه قضاء پس پرسید آنحضرت آیا گذاشته است وی برای ادای وام خود یعنی چیزی که
گذارده شود دین فان حدث انه ترک وفاء صلی علیه للمسلمین صلوا علی صاحبکم و اگر نمیگذاشت و ما نگفت
صلی الله علیه وسلم و صلوا بر آنها کند ارید نماز را بر یار خود که من نمیکنم فلما فتح الله علیه الفتوح پس چون
کشاد خدای تعالی بر آنحضرت کشایشها یعنی غنایم را تمام ساخت آنحضرت قال انا اولی بالمؤمنین
من انفسهم پس گفت من قریب ترم و بهتر اوراترم به مسلمانان از ذاتهای ایشان فمن توفی من المؤمنین
فترک دینا پس کسی که مرده شود از مسلمانان و پس ترک کند دین را فعلی قضاؤه پس بر من است گذاردن آن
و من ترک مالا فهو لورثته و کسی که بگذارد مال را پس آن مال مر وارثان او راست و این از حسن وجود آنحضرت
است صلی الله علیه وسلم متفق علیه الفصل الثانی وعن ابی خلدة بفتح خاء معجمه و سکون لام و فتح دال گفته انه
الزرقی بضم زاء و فتح راء قاف نسبة بطایفه ای در عجمی است نام او خالد بن دینار خیاط ابی تقاسم
روایت دارد از انس و ابی العالیه و حسن بصری قال جئنا ابا هریرة فی صاحب لنا قد افلس اجر قدیم
ما ابو هریره را در شان یاری که مار ابود و تحقیق مفلس شده حکم او چیست فقال هذا الذی قضی فیه رسول الله
ابو هریره آنست الکسی که حکم کرده در مثل وی پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم با هذا اشاره با مردمان بود که
صلی الله علیه وسلم حکم کرده و ان یقول خود ایما رجل مات او افلس هر مردی که مرده یا مفلس شد فصاحب المتاع احق
بمتاعه پس خداوند متاع سزاوارتر است بمتاع خود اذا وجده بعینه وقتی که یافت متاع خود را بعینه نزد وی رواه الشافعی
و ابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نفس المؤمن معلقة بدینه حتی یقضی عنه یعنی گذارده
است تا دادن ادای وام خود دارد یعنی باز داشته در بهشت در سیدن به منزلی که صالح حتی یقضی عنه تا آنکه گذارده
دینه از وی و محافظت کرده شود از وی رواه الشافعی و احمد و الترمذی و ابن ماجة و الدارمی وعن البراء
بن عازب مجانی الغفاری اشت اول شاهد ... اسلم از وی تا صغیر بود ... حاضر شد ... باجمع مرتضی
در مجالس و مغازی ... الکوفه ... ابی ایام مصعب بن الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صاحب الدین ماسور

خداوند دین محبوس و اسیر است در جای خود یشکو الی ربه الوحدة یوم القیمة گله میکند بسوی پروردگار خود از تنهایی
زندان و دور افتادن در صحبت صالحان و رفیقان با خوشی در آتش دوزخ مراد است روز قیامت رواه
فی شرح السنة در روی آنکه معاذا کان یدان روایت کرده شده است که معاذ بن جبل بود که قرض دار میشد
وی نشست بروی دین مواد یعنی باو تنهای دال مثل مضایع است از باب اقتعال و تحقیق وی در علم مرتبت
فاتی غرماءه الی النبی پس رساننده میشدند و آورده شدند قرض خواهان بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فباع النبی صلی الله علیه وسلم ماله کله فی دینه پس فروخت آنحضرت مال او را همه در وام او حتی قام معاذ
بغیر شیء تا آنکه برخواست معاذ با چیزی مرسل این حدیث مرسل است تابعی آنرا روایت کرده اما اسم الصحابی
ذکر کرده هذا لفظ المصابیح آورده در مصابیح با این آنرا و در کتب دیگر در منتقی که تصنیف ابن تیمیه است با بن
کعب وعن عبد الرحمن ابن کعب بن مالک قال کان معاذ بن جبل شابا سخیا بود معاذ رضی الله عنه جوان سخی و بخشنده
و چند سال بود که از علم رفت و کان لا یمسک شیئا و بود وی رضی الله عنه که نگاه نداشت چیزی را از مال
فلم یزل یدان حتی اغرق ماله کله فی الدین تا آنکه فرا گرفت وی مال خود را همه در وام فاتی النبی صلی الله علیه وسلم
معاذ پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فکلمه لیکلم غرماءه پس سخن گفت معاذ با آنحضرت تا سخن گوید آنحضرت قرض
خواهان او را اگر بگذارند وام برای وی کل یا بعض پس سخن گفت معاذ آنحضرت و نگذاشتند فلو ترکوا
لاحد لترکوا لمعاذ پس اگر می گذاشتند هر کسی را هر آینه میگذاشتند مر معاذ را لاجل رسول الله از جهت پیغمبر
خدای صلی الله علیه وسلم فباع رسول الله صلی الله علیه وسلم لهم ماله پس فروخت آنحضرت برای غرما مال
معاذ را حتی قام معاذ بغیر شیء رواه سعید فی سننه مرسلا این عبارت منتقی است و موقف با اخفا دوی آورده
که در اصول ثابت نبود صاحب منتقی چون می آورد والله اعلم وعن الشرید بفتح شین معجمه و کسر راء رشید
صحابی مشهور ثقفی نام او مالک و آنحضرت او را شرید نام نهاد زیراکه وی از قوم خود کسی را کشته بود
و طلبان شد و شرید و شرد یعنی رمیده شد و گریخت او است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لی الواجد کردن گشیدن و هر که ما بیابد کسی که چیزی که باید آن وام بکند ادا یعنی غنی لیی تاکید ادای وام ادا
دار کرده و دادن الکسی که چیزی دارد و یحل عرضه و عقوبته حلال میسازد حکم آبروی او را
مرادات او را یعنی بد گفتن و عرض کم پس این حدیث در معنی مطل الغنی ظلم بطوری که گذشت
قال ابن المبارک یحل عرضه یغلظ له گفته است عبد الله بن المبارک در تفسیر یحل عرضه یعنی درشتی کرده شود و سخن گفته شود
بوی و عقوبته یحبس له گفته است که عقوبت وی آنست که حبس و بند کرده شود و منع کرده شود از بیرون آمدن
رواه ابو داود و النسائی وعن ابی سعید الخدری قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بجنازة آورده شد آنحضرت
جنازه مرد ای جنازه نزد آنحضرت آورده شد لیصلی علیها تا بگذارد نماز بر وی فقال پس گفت آنحضرت هل علی صاحبکم
دین آیا هست بر این میت وامی قالوا نعم گفتند آری هست قال هل ترک له من وفاء گفت آنحضرت گذاشته است مرده
از چیزی که وفا کند بادای آن قالوا لا گفتند نه گذاشته است قال فصلوا علی صاحبکم گفت آنحضرت پس نماز بگذارید
شما بر صاحب خود قال علی بن ابی طالب رضی الله عنه علی دینه گفت امیر المؤمنین یا رسول الله بر من است وام وی ... گذاردن

اترا یا رسول الله فتقدم فتخطا علیه پس پیش آمد آنحضرة پس گذارد نماز بروی و فی روایة معناه و در روا
معنی این حدیث آمده نه بلفظ مذکور و این زیاده آمده که قال و گفت آنحضرة تعالی فکاک الله رهانک من النار
خلاص کرده خدای تعالی نفس ترا از آتش کافکک رهان اخیک المسلم چنانکه خلاص کردی نفس در مسلمانرا
رهن و انکه جمع کردن دو چیز هم شده از یکدیگر اخلاص کردن و از گرو بیرون کردن کردی و مامون
کنیز و جمع رهن یعنی مرهون و در قرآن مجید میفرماید که کل نفس بما کسبت رهینة بر نفس بسبب چیزی که
کسب کرده است گرو کرده میشود و رهان ون میشود و در عذاب پس اذا کردن دین از وی خلاص
کردن است گرو کرده میشود از گرو و لیس من عبد مسلم یقضی عن اخیه دینه نیست هیچ بنده مسلمان
که ادا کند از جانب برادر خود دام اورا الا فک الله رهانه یوم القیمة مگر آنکه خلاص گرداند خدای تعالی
گروهای اورا روز قیامت و جمع آوردن رهان باعتبار تعدد و اکتساب اوست یا بجهة آنکه هر عضو واو
او گرفتار است رواه فی شرح السنة وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثوبان که مولی
بود و در سفر و حضر و گاه و بیگاه در خدمت و ملازم درگاه بود گفت که گفت آنحضرة من مات و هو بری من الکبر
والغلول والدین کسی که بمیرد و حال آنکه پاک و بیزار است از کبر و بزرگ پنداشتن نفس خود را و از خیانت
کردن در غنیمت غلول بضم غین معجمه خیانت کردن در غنیمت یا مطلق خیانت و از دین دخل الجنة می در آید بهشت را یعنی
وجود یکی از این سه چیز مانع است از در آمدن بهشت و این سه چیز مشترک اند در ایذای مردم یا از جهة
حرص یا از جهة مال عموما خصوصا رواه الترمذی و ابن ماجة وعن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال ان اعظم الذنوب عند الله ان یلقاه بها عبده ابو موسی اشعری روایة میکند از آن حضرة
که گفت بدرستی که بزرگترین گناهان نزد خدا آنست که پیش آید خدا را بآن گناهان بنده بعد الکبائر التی
نهی الله عنها بعد از گناهان کبیره که نهی کرده است خدای تعالی از آن ان یموت رجل علیه دین ... که بمیرد
بنده و حال آنکه بروی دین است لا یدع له قضاء که نگذارد بنده برای وی مالی که ادای توان کرد
دین را و بعد الکبائر بجهة آنکه گفت که نفس دین الکبائر نیست و احادیثی که وارد شده است از قبیل زجر ...
و تشدید است لذا قیل رواه احمد و ابو داود وعن عمرو بن عوف المزنی بضم میم و فتح زاء و نون عن النبی ...
الصلح جائز بین المسلمین آشتی کردن روا است میان مسلمانان الا صلحا حرم حلالا او احل حراما مگر آشتی که حرام
گرداند حلال را یا حلال گرداند حرام را والمسلمون علی شروطهم مسلمانان بر شرطهای خودند یعنی شرطهای که میان
خود کرده اند اخذ در صلح و جنگ وغیر آن لازم است رعایة آنها الا شرطا حرم حلالا او احل حراما مگر شرطی
که حرام گرداند حلال را یا حلال گرداند حرام را پوشیده نماند که ما بعد این حدیث معنا ... باب عنوان ... است
است ... انکه صلح ... جمیع ... نزد ... می باشد والله اعلم رواه الترمذی و ابن ماجة و ابو داود
و انتهت روایته عند قوله علی شروطهم و تمام شده است روایة ابو داود و نزد قول وی علی شروطهم
و ذکر نکرده ... در روایت وی الا شرطا الخ الفصل الثالث وعن سوید بن قیس بضم سین مهمله و فتح واو و بن قیس صحابی است
معدود در کوفیین مراو را اهل یک حدیث است که قال جلبت انا و مخرفة العبدی گفت که کشیدم و آوردم

و مخرفة بفتح میم و سکون خاء معجمه و فاء و بعضی بمیم کفته بجای فاء و عبدی بفتح عین و سکون موحده منسوب الی عبد القیس
حدیث کشیدن متاعی بجهة فروختن از شهری بشهری پس گویید میکویید کشیدم من و مخرفة بز آورده من هجر جایی
از هجر بفتحتین شهریست از یمن و نام تمام زمین بحرین است و موضعی است قریب مدینه بر جامع و بایع از
گویند و جرفت آنرا بزاز ف اتینا به مکة پس آوردیم آنرا در مکه فجاءنا رسول الله پس آمد ما را پیغمبر خدای
صلی الله علیه وسلم یمشی در حالیکه بر پای میرفت فساومنا بسراویل بها کرد با ما سراویل یعنی خرید از ما آن را که شلوار
فبعناه فروختیم ما سراویل را و ثم رجل یزن بالاجر و آنجا مردی بود که بر میکشید شهمها را بمزد یعنی وزن
کردن مزدی میگرفت و ابو یعلی در مسند خود از ابی هریره آورده است که آنحضرة سراویل را بچهار درهم
خرید و قوم را وزانی بود که وزن میکرد ثمن را فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم زن وارجح بکش
و جوکه بکش وارجح بفتح همزه و کسر جیم از این حدیث معلوم شد خریدن آنحضرة سراویل را و ثابت شده است
که پوشیدن وی صلی الله علیه وسلم سراویل و تحقیق این در کتاب اللباس بیاید ان شاء الله تعالی ...
این حدیث نیز ظاهر نیست مگر آنکه گویید که ارجاح بجهة افلاس بایع است و در حکم انظار است رواه احمد و ابو داود
والترمذی و ابن ماجة والدارمی و قال هذا حدیث حسن صحیح وعن جابر قال کان لی علی النبی صلی الله علیه وسلم دین
جابر گفت بود مرا بر آن حضرة وامی غالبا باشد آن شتر است که آنحضرة از وی در سفری که بمدینه آمد خریده بود چنانکه
در باب ... گذشت فقضانی و زادنی پس گذارد آنحضرة آن دین را مرا و زیاده داد مرا چیزی
و کرم العام کرد رواه ابو داود وعن عبد الله بن ابی ربیعة صحابیست مخزومی از اشراف قریش و از خوش
رویان مردم ... ابو ربیعه نیز صحابیست قال استقرض منی النبی صلی الله علیه وسلم اربعین الفا گفت
قرض گرفت آنحضرة از من چهل هزار ... فجاءه مال فدفعه الی آمد آنحضرة را مالی پس دفع کرد آنحضرة صلی الله
علیه وسلم آن چهل هزار بسوی من فقال بارک الله تعالی فی اهلک و مالک پس گفت برکت کند خدای تعالی
در اهل و عیال تو و در مال تو انما جزاء السلف الحمد والاداء و اوست پاداش قرض بگرمد و شکر و ادای
آن رواه النسائی وعن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له علی رجل حق
آنحضرت کسی که باشد مرا او را بر مردی حقی و ... من اخره پس کسی که تاخیر کرد از کسی که بر وی حق است
من زائد است برای تاکید کان له بکل یوم صدقة باشد مر آنکس را بهر روز صدقه رواه احمد وعن سعید بن
الاطول الجهنی ... در نسخ مشکات و صواب سعد است چنانکه در کتب اسماء الرجال است جز آنکه در بعضی الاطول
... ذکر نکرده سعد و نه سعید و در بعضی نسخ مشکات تغییر داده شد سعد بسعید ... روایت کرد از آنحضرة
مات ... اربعین ... دینار گفت مرد ... و کذا است سعید دینار و ترک
ولد ... و کذا است اولاد خورد ولد ... وال ... نیز واقع میشود
... و داد ... کم ان دینار ها را برادر ...
... فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اخاک محبوس
بدینه بدرستیکه برادر تو محبوس و ممنوع است در عالم برزخ از دخول بهشت و طوف ...

فاقض عنه پس بگذار دین را از وی قال فذهبت فقضیت عنه گفت سعد پس رفتم پس قضا کردم دین را از وی
ثم جئت فقلت پس آمدم پس گفتم یا رسول الله قد قضیت عنه بتحقیق قضا کردم دین را از برادر دلم چیزی
الا امرأة تدعی دینارین ولیست لها بینة دیناری مانده زنی که دعوی میکند دو دینار را نیست مر وی را گواه قال
اعطها فانها صادقة گفت آنحضرت بده آن زن را زیرا که مر وی را است سکویه بدرستیکه وی راستگوی است
وی را بای دانسته پس ازین واعطا نموده که بطریق احتیاط نموده باشند یعنی چه اورا نیز درایت گویا انکار
والله اعلم ازین احادیث معلوم شد که دین بر میراث مقدم است رواه احمد وعن محمد بن عبد الله بن جحش بفتح
جیم وسکون حاء مهمله از فضلا صحابه است برادر ام المومنین زینب بنت جحش بفتح جیم وسکون قال کنا جلوسا بفناء
المسجد گفت بودیم نشسته در صحن مسجد حیث یوضع الجنائز آنجا که نهاده میشود جنازها ورسول الله صلى الله عليه وسلم
جالس بین ظهرینا وحال آنکه نشسته بود آنحضرت میان ما فرفع رسول الله صلى الله عليه وسلم بصره قبل السماء پس برداشت
بینایی خود را سوی آسمان قبل بکسر قاف وفتح با است منظر پس نگاه کرد ثم طأطأ بصره بزیر کرد بصر خود را
ووضع یده علی جبهته ونهاد دست خود را بر پیشانی خود قال گفت سبحان الله کرر دو بار ماذا انزل من التشدید چه چیز
فرود آمد از سخت گرفتن قال گفت محمد بن عبد الله فسکتنا یومنا ولیلتنا پس خاموش شدیم ما در آن روز وشب
پرسیدیم از آنحضرت که آن تشدید چیست فلم نر الا خیرا پس ندیدیم مگر نیکی یعنی شدت وعذابی ندیدیم گویا خیال
کرده تشدید عذابی است که بالفعل نازل شد فی الله حتی اصبحنا تا آنکه صبح کردیم قال محمد فسألت رسول الله گفت محمد
پس پرسیدیم ما چیز حضرت رسول صلى الله عليه وسلم ما التشدید الذی نزل چیست آن تشدید که فرود آمد وخبر دادی تو
بدان قال فی الدین گفت آنحضرت آن تشدید نازل در دین است والذی نفس محمد بیده سوگند بآن خدای که نفس
محمد در دست قدرت اوست لو ان رجلا قتل فی سبیل الله ثم احیی اگر مردی کشته شود در راه خدا ثم عاش ثم
قتل فی سبیل الله پس زنده شود باز کشته شود در راه خدا ثم عاش وعلیه دین پس زنده شد وقال الخ
ما دخل الجنة حتی یقضی دینه در نمی آید بهشت را تا آنکه ادا کرده شود وام وی وقتل فی سبیل الله با وجود
تکرار شده وی کفارت نشود از دین رواه کرد در معنی متحد ودر لفظ مختلف باب الشرکة والوکالة
اشتراک ... اجازه دادن ... دیگری ... کار را بدیگری واعتقاد کردن برو
الفصل الاول عن زهرة بضم زای وسکون ها بن معبد بفتح میم وسکون عین وفتح با قرشی ... تابعی است
... کفته که از اولیا بود ... عبد الله بن عبد الرحمن ... از ابدال بود سماع دارد از جد خود
بن هشام که از صحابه است واز عبد الله بن عمرو بن العاص واز ابی ... کان یخرج به جده عبد الله بن هشام الی
... که بیرون ... عبد الله بن هشام ... بازار ... فیشتری
الطعام پس ... پس ... ابن الزبیر ... فیقولان ...
وابن الزبیر ... اشرکنا شریک گردان ما را فان النبی صلى الله عليه وسلم قد دعا لک بالبرکة زیرا که
آنحضرت بتحقیق دعا کرده است ترا به برکت وافزونی در مال وتجارة فیشرکهم پس شریک میکرد ایشان را
... اصاب الراحلة ... نقصان ... منزل

مزانا بر شفار

مزانا بر شفار ارجال فوجدت ماکل المنزل ... وکان عبد الله بن هشام ذهبت به امه
الی النبی وبود عبد الله بن هشام کرده بود اورا مادر او که زینب بنت حمید بود ودر صغرسن بسوی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فمسح راسه پس ... بود آنحضرت دست مبارک خود بر سر او ودعا له بالبرکة دعا کرده بود مر اورا
ببرکت وافزونی در مال ورزق ودر خیر رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قالت الانصار للنبی صلی الله
علیه وسلم گفت ابو هریره گفتند انصار مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم اقسم بیننا وبین اخواننا النخل بخش کن
میان ما ومیان برادران ما یعنی مهاجران درختان خرما را که ما داریم همچو انصار الله مهاجران را
قسمت کرده ... ساخته بودند حتی اگر مردی از ایشان می بود که زنان ... یکی را طلاق میداد وبرادر
خود از مهاجران میداد وآنحضرت میان مهاجران وانصار برادری نیز داده بود وقال لا گفت آنحضرت
قسمت نمیکنم نخیل را میان شما ومیان مهاجران تکفوننا المؤنة کفایت کنید شما را یا مشقت را از آب دادن
وکشتی کردن ... متعلق است ... برای وآنچه التماس کرده بودند از قسمت ولا تکفونا انما بجد ف
استفهام ... کفایت میکنید شمارا مشقت را از آب دادن وکشتی کردن ... اوجه
لا دخل ... کفایت کار گذاری کردن ... فنشرککم فی الثمرة بفتح نون وسکون شین وفتح
را ... شرکت ... با شما ... میوه درختان یعنی
درختان شما هم ... ملک شما باشد که درین جا تخفیف است هم برما وهم بر شما میوه که حاصل شود از آن
مشترک باشد میان ما وشما یعنی ما هم ... وشما هم خورید ... بحصه معین باشد ... نصف یا ثلث یا ربع قالوا
سمعنا واطعنا گفتند انصار قبول کردیم آنچه فرمودی وفرمان برداری کردیم یعنی هرطور که حکم شود
راضی باشیم همان کنیم رواه البخاری وعن عروة بن ابی الجعد بفتح جیم وسکون ... البارقی بموحده وکسر را
وقاف منسوب ببارق بن عوف بن عدی صحابی است ... عمر رضی الله عنه بقضای کوفه
ودی ... در اهل کوفه وحدیث وی در ایشان است واختلاف کرده اند که وی عروة بن الجعد است
یا ابن ابی الجعد ... ابن ابی الجعد ... حفظ کرده وی عروة بن ابی الجعد
ان رسول الله صلی اعطاه دینارا یشتری له شاة روایت میکند که آنحضرت داد اورا دیناری تا بخرد
برای او گوسپند فاشتری له شاتین پس بخرید عروه برای آنحضرت دو گوسپند فباع احدهما بدینار پس بفروخت
یکی ازان دو گوسپند ... بدینار وشاة بشاة ودینار وآورد نزد آنحضرت گوسپند را ودینار را ...
وکیل مطلق بود ... درست است ... موقوف بر اجازت اوست ...
... فدعا له رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیعه بالبرکة پس دعا کرد مر عروه را آنحضرت ...
فکان لو اشتری التراب لربح فیه پس بود ... که اگر خریدی خاک ... سود میکرد ... این عبارت
مبالغه ... رواه البخاری
الفصل الثانی عن ابی هریرة رضی الله عنه رفعه ... از ابی هریره ...
مرفوع ... قال گفت آنحضرت ان الله عز وجل یقول انا ثالث الشریکین ما لم یخن احدهما صاحبه ...

سکینه هرکه را بخورد برکت ماله ... صاحبه مادام که خیانت نکند یکی ازان دو یار خود را فی القراح خیانت
فاذا خانه خرجت من بینهما چون خیانت کند یکی دیگری را بیرون می آیم من از میان ایشان هر دو رواه ابو داود
وزاد رزین زیاده کرده است رزین این لفظ را که وجاء الشیطان می آید در میان هر دو شیطان
در وجود او است [illegible] و نقصان میکرد د وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم ادّ الامانة الی من ائتمنک
سوی کسی که امانت کند ترا ولا تخن من خانک وخیانت مکن را که خیانت کند ترا به است که [illegible]
[illegible] و احسان کردن است کسی که کند و ترک جزای [illegible] وعن [illegible] جزای اگر مردی
الی [illegible] رواه الترمذی وابو داود والدارمی وعن جابر رضی الله عنه قال اردت الخروج الی خیبر
برخواستم که بیرون آمدن را بسوی خیبر فاتیت النبی صلی الله علیه وسلم پس آمدم آنحضرت [illegible]
کردم بر وی وقلت انی اردت الخروج الی خیبر وگفتم من میخواهم برآمدن بسوی خیبر فقال اذا اتیت وکیلی
فخذ منه خمسة عشر وسقا پس گفت آنحضرت وقتی که جانی نزد وکیل من پس بگیر از وی پانزده وسق [illegible]
[illegible] فان ابتغی منک آیة فضع یدک علی ترقوته پس اگر طلب کند آن وکیل از تو نشان
پس بنه دست خود در [illegible] وی بفتح [illegible] وسکون راء وضم قاف [illegible] رواه ابو داود

الفصل الثالث عن صهیب [illegible] مشهور [illegible] اسلام آورده و آنحضرت در دار ارقم
بعد از سی و چند نفر اسلام آورده و وی [illegible] که عذاب کرده شده اند در دین خدا [illegible]
مکه ازان هجرت کرد بمدینه ووی از سابقین [illegible] مناقب اولیا [illegible] که این حدیث
[illegible] انا سابق العرب وصهیب سابق الروم وسلمان سابق الفارس وبلال سابق الحبش [illegible]
[illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلاث فیهن البرکة [illegible]
البیع الی اجل [illegible] والمقارضة [illegible]
[illegible]
[illegible] ولا للبیع [illegible] رواه ابن ماجه [illegible] حکیم بن حزام [illegible]
[illegible] ام المؤمنین خدیجه [illegible]
[illegible] ان رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] فاشتری الاضحیة بدینار [illegible]
[illegible] الذی استفضل من الاخری [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] یبارک لک فی تجارتک [illegible] رواه الترمذی
وابو داود **باب** الغصب والعاریة غصب [illegible] مال کسی را [illegible] عاریة [illegible]

کفته

کفته که گویا [illegible] والعاریة [illegible] کفته اند که عاریة
[illegible] **الفصل الاول** عن سعید بن
زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اخذ شبرا من الارض ظلما [illegible] سعید بن زید که از عشره
[illegible] فانه یطوقه یوم القیامة من سبع ارضین [illegible]
[illegible] زمین [illegible] هفت زمین [illegible]
[illegible] آدمی [illegible] و بعضی گفته اند [illegible]
متفق علیه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحلبن احد ماشیة امرئ بغیر اذنه [illegible]
[illegible] ایحب احدکم ان یؤتی مشربته [illegible]
[illegible]
[illegible] فینتقل طعامه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رواه مسلم و بعضی گفته [illegible]
حدیث متفق علیه است [illegible] و بخاری [illegible]
[illegible]
[illegible] و بعضی گفته اند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فارسلت احدی امهات المؤمنین [illegible]
[illegible] بصحفة فیها طعام [illegible]
[illegible] النبی صلی الله علیه وسلم فی بیتها ید الخادم [illegible]
[illegible]
[illegible] فانفلقت [illegible] النبی صلی الله علیه وسلم فلق الصحفة [illegible]
[illegible] ثم جعل یجمع فیها الطعام الذی کان فی الصحفة
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] النبی [illegible] الصحفة [illegible]

صغیرا پس داد فرستاد آنحضرت کاسه درست را بسوی آن زنی که شکسته شد کاسه او و آن خشک المکسوره فی بیت التی کسرت
و نگاه داشت کاسه شکسته را در خانه آن زنی که شکست کاسه را در آوردن این حدیث در باب تشبه شکستن
کاسه عجیب است و وی آنست که این حدیث را در باب ضمان متلفات می آورد رواه البخاری وعن عبدالله
بن زید بن حاکی الانصاری است حاضر شده حدیبیه را وحال آنکه وی هفده ساله بود و امیر کوفه بود و در عهد
ابن الزبیر وشیخ کاتب او بود عن النبی صلی الله علیه وسلم انه نهی عن النهبة والمثلة روایت میکند از
آنحضرت که نهی کرد از نهبه بضم نون وسکون ها یعنی غارت کردن مال مسلمان را و از مثله بضم میم وسکون
ثا یعنی عقوبت کردن به بریدن بینی وگوش ومانند آن واین حرام است مگر بر وجه قصاص رواه البخاری
وعن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم مات ابراهیم ابن رسول الله صلی
الله علیه وسلم گفت جابر گرفت آفتاب در زمان آنحضرت روز مردن ابراهیم پسر آنحضرت فصلی بالناس
ست رکعات باربع سجدات پس نماز گذارد آنحضرت با مردم اینچنین دو رکعت بشش رکوع یعنی با چهار سجده کرد هر
رکعت سه رکوع کردند اما سجده دو کرد چنانچه متعارف است فانصرف وقد آضت الشمس پس برگشت آنحضرت
از نماز و حال آنکه بتحقیق رجوع کرد آفتاب یکسانیت اصلی خود قال ما من شیء توعدونه گفت آن حضرت هیچ
که خبر داده شده اید بدان الا قد رأیته فی صلوتی هذه بتحقیق دیدم آنرا در نماز خود که این است
لقد جیء بالنار یحتمل آورده شد آتش دوزخ را وذلک حین رأیتمونی تأخرت وآن هنگام دیدید
مرا که پس رفتم و کشیدم خود را بجانب پس مخافة ان یصیبنی من لفحها از جهت آنکه برسد مرا از گرمی آتش و سوزانی
و لا حتی رأیت فیها صاحب المحجن وتا آنکه دیدم در آتش خداوند محجن را محجن بکسر میم وسکون حاء وفتح جیم چوبی
دراز که بر سر وی اعوجاجی است که در وی کجی است مانند چوگان و بعضی چوگان نیز آورده اند یجر قصبه فی النار وحال
که میکشید روده خود را در آتش دوزخ قصب بضم قاف وسکون صاد مهمله روده و بعضی گفته که روده دراز
شکم است جمع او اقصاب و نام وی عمرو بن لحی بود بضم لام وفتح حاء مهمله و تشدید یا و مردی بود در جاهلیت و کان
یسرق الحاج بمحجنه بود که می دزدید یعنی میربود جامهای حاجیان را بمحجن خود فان فطن له
اگر دانسته و دریافته شود او را که ربوده است قال انما تعلق بمحجنی گوید که جامه وی آویخته به محجن خود بود لا
اختیار ای من وان غفل عنه ذهب به واگر غفلت کرده شود و او دانسته نشود میبرد آنرا وحتی رأیت
فیها صاحبة الهرة التی ربطتها وتا آنکه دیدم در آتش دوزخ زن صاحب گربه که بسته بود گربه را فلم تطعمها
پس نخورانید آن گربه را چیزی ولم تدعها تأکل من خشاش الارض ونگذاشت و سر نداد گربه را که بخورد از جانوران
زمین حتی ماتت جوعا تا آنکه مرد گربه بجهة گرسنگی وخشاش بکسر خاء معجمه وفتح آن وضم نیز گفته اند والیس حشرات
حشرات زمین او پرندگان ضعیف وبعضی بحاء مهمله گویند و مراد گیاه خشک است یعنی بالجمله بسیار آورده شد
بهشت را وذلک حین رأیتمونی تقدمت وآن هنگام دیدن شما است مرا که پیش رفتم تا رسیدم بجانب پیش گردم
منی تمت فی مقامی تا آنکه ایستادم در جای ایستادن خود ولقد مددت یدی فانا ارید ان اتناول من ثمرها
دراز کردم دست خود را و حال آنکه من میخواهم که بگیرم از میوه بهشت فتنظروا الیه تا نظر کنید شما بسوی آن

بزرگی آن لا افعل پس ظاهر شد مراد فراگرفت رنگ بر روی من که کم این واقع از آسمان شما به جیفه شد رواه مسلم
وعن قتاده قال سمعت انسا ان الشول کان فرغ بالمدینه گفت قتاده که از انس شنیدم که بتحقیق بود هراس
که میگفت بود ترس و هول در مدینه چنانکه در دی با غارتگری آمده اند بود فاستعار النبی صلی الله
علیه وسلم فرسا من ابی طلحه پس بعاریت طلبید آنحضرت اسپی از ابی طلحه انصاری یقال له المندوب گفته
میشد نام کرده میشد آن اسپ مرا مندوب از ندب یعنی تنبلی صد و ب مردن کسی و در حاجت فرکب پس سوار
آنحضرت در رفت به بالای آن فزع فلما رجع قال ما رأینا من شیء چون برگشت آنحضرت گفت در رفت به بالای
آن فزع فلما رجع قال ما رأینا من شیء پس چون برگشت آنحضرت گفت ندیدیم هیچ چیز از آنچه بترسد از آن وان
وجدناه لبحرا و بتحقیق یافتیم آن اسپ را مانند دریا فراخ رو آن اسپ از آن بار کم کام و میراوه بود
ورنه جای گفته است که مند و سبب نام فرس آنحضرت بود افتاد با آنحضرت گردید بعد از گواری که منیکش
گردیده آن حضرت وبعد از آن داخل اسباب شریف شد والله اعلم متفق علیه الفصل الثانی وعن سعید بن
زید عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من احیا ارضا میتة فهی له سعید بن زید که از عشره مبشره است روایت
از آنحضرت که گفت کسی که زنده کرداند زمین مرده پس آن زمین مر او راست زمین احیا که مشکو بینه است و نزد
ابی حنیفه اذن سلطان شرط است و نزد شافعی شرط نیست التفصیلات دیگر نیز دارد که در فقه مذکور است ولیس
لعرق ظالم حق و نیست مر رگ ظالم را حق یعنی هر که درخت نشاند بی اجازت کند در ملک غیر نیز رسید او را که بازی
دارد آن درخت و زراعت را و مر صاحب ملک را میرسد که برکنید آنرا و بعضی میاد حدیث مراد گشت که هر که زراعت
کند یا درخت نشاند در زمین احیای دیگر مستحق نمیشود مالک مر آنرا ودرین معنی موافق تر آلست بیان روایه
احمد والترمذی وابو داود ورواه مالک عن عروه مرسلا وروایت کرده است آنرا از عروه بطریق
ارسال وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابی حره بضم حاء مهمله و راء مشدده در الرقاشی بفتح را و تخفیف
قاف نامی است حدیث وی در بعضی نسخ ثقه است و بعضی او را تضعیف کرده اند عن عمه روایت میکند از عم خود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا لا تظلموا آگاه باشید ظلم مکنید الا لا یحل مال امرء الا بطیب نفس منه
آگاه باشید حلال نیست مال مردی مگر بخوشی نفس از دی و رضای وی رواه البیهقی فی شعب الایمان والدارقطنی
فی المجتبی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال روایت میکند از آنحضرت که گفت لا جلب ولا جنب نیست جلب ونه جنب بفتح جیم
الاول والدوم ونون وهر دو در سیاق می باشند و در صدقه و در اسباق آنکه سباهیان اسپان میدوانند که تا سبق
وورکنند از دو علت وی آنست که مردی را در پس اسپ خود دارد که اسپ را بزند و بانگ زند برانه و
آنکه دیگر همراه دارد که اگر آن اسپ که برو می بود در ماند تحول بر آن بود وجنب رود در صدقه است
که متصدق که گرفتن صدقات و زکوة می رود و در جای فرود آید و بر صاحب اموال کسان فرستد
که از جای های خود همین جا بیایند و زکوة اموال بدهند صاحب اموال از جانب خود بجای دیگر دور
متصدق را تکلیف کنند که همین جای بیاید دیگر و جای دیگر در کتاب الصدقة گذشت ولا شغار فی الاسلام
ونیست شغار در اسلام بکسر شین وغین معجمه و شغار آنست که تزویج کند و بزنی بدهد مردی مردی دیگر را دختر

خود در اصطلاح ... آنکه تزوج کند آمده دختر خود را باین مرد و مهر نباشد و این عقد فاسد است نزد اکثر علماء الا الامام
ابو حنیفه و سفیان ثوری که میگویند صحیح است مهر مثل واجب میگردد ومن انتهب نهبة فلیس منا کسی که غارت کند
مال کسی را پس نیست از ما و در بعضی نهبت غارت کردن و نهبه بضم نون و سکون ها و اسم است یعنی غارت
رواه الترمذی وعن السائب بن یزید عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم سائب بن یزید صحابی صغیر است
حلیف بنی امیه یا بنی عبد الشمس ولادت وی در سنه ثانیه از هجرت است حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر
در هفت سالگی گردانیده بود او را عمر رضی الله عنه عامل بر بازار مدینه و مرد در مدینه سنه ثمانین یعنی
گفته اند سنه ... و ثمانین و وی آخر کسی است که وفات یافت از صحابه در مدینه نبوی و روایت میکند از پدر
که صحابی کبیر است و روایت کرده بروی رزان حضرت قال لا یأخذ احدکم عصا اخیه لاعبا جادا
که نگیرد یکی از شما عصای برادر خود را در حالیکه بازی و هزل کننده است یعنی در گرفتن هزل کننده است
و هم جد نماینده و گفته اند که نفیس که بر سبیل هزل و مزاح گرفت بعد از آن نگاه داشت و نداد و بعضی
گفته اند مراد آنست که مال کسی را بطریق سرقه گرفت و مقصود دزدی نه سرقه است ... پس دیا
ازال شد و در سرقه داخل شد درکار نیامدن فمن اخذ عصا اخیه پس کسی که بگیرد عصای برادر خود را
فلیردها الیه پس باید که باز گرداند آنرا بسوی وی و مراد به ذکر عصای برای مبالغه است یعنی از این شی حقیر
هیاست در فوق آن بطریق اولی و عصا در عرف ما این چوب که بران ... در دست میدارند
ولکن عربان چوبی را میگویند که در دست میگیرند و حرکت دواب را بدان میرانند و چوب ... راست
و در ... مفهوم ... داخل است رواه الترمذی و ابو داود و در روایت ابی داود جادا اورده و روایت او
تا قول او است جادا فمن اخذ الخ در روایت او نیست وعن سمرة عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت است
از سمره بن جندب که صحابی مشهور است من وجد عین ماله عند رجل فهو احق به کسی که یابد عین مال خود
نزد مردی پس آنکس سزاوار تر است ... عین ماله عند رجل فهو احق به کسی که یابد عین مال خود را نزد مردی
پس آنکس سزاوارتر است بآن مال ویتبع البیع من باعه و پیروی کند خرنده کسی را که فروخته است
... موجود ... آن اگر این هر دو صحیح است ویتبع ... مذکوره یعنی
... و آید چنانکه ... در باب الخیار گذشت ... اگر یکی ... یا در
... کسی دیگر خریده این کس که مال کس را در دست خرنده
بیابد بگیرد و این خرنده دنبال آن فروشنده کرده و زر خود را از وی بستاند رواه احمد و ابو داود
والنسائی وعن ... عن النبی صلی الله علیه وسلم قال علی الید ما اخذت حتی تؤدی ... است از ... که
گفت بر ید است یعنی بر صاحب ید ضمان چیزی که گرفته است تا آنکه ادا کند چیزی را که گرفته است
حاصل آنکه کسی که گرفت مال کسی را بطریق عاریت یا ودیعت لازم است که وی رد آن رواه الترمذی و
ابو داود و ابن ماجه ... بن سعید بن محیصه ... و ... دیگر ... وها
تابعی ثقه است روایت میکند از پدر خود و از براء بن عازب است ... که صحابی مشهور است ... روایت

ان ناقة لبراء بن عازب دخلت حائطا فافسدت

فاسدت پس تباه گردانید ... بار ... کرده ... ورخصت نفقفی الرسول الله صلی الله علیه وسلم ان علی
اهل الحوائط حفظها بالنهار ... حکم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... واجب است ... واند بستانها را نگاه داشتن
... در روز وان ما افسدت المواشی باللیل علی اهلها و حکم کرد که ... چیزی که تباه گردانیده است
چارپایان در شب ضمان آن ... حاصل آنکه اگر دابه تلف کرد ... بستان کسی را بروز
ضامن نشود صاحب دابه زیرا که بروز محافظت بستان بر صاحب بستان است پس تقصیر از جانب او است و حفظ
... و اگر شب تلف کرد پس ضمان بر صاحب دابه است از جهة تقصیر وی ... محافظت دابه
است ... مالک دابه همراه دابه نباشد و اگر همراه باشد ضامن میگردد و این مذهب مالک و شافعی
... است و مذهب اصحاب ابو حنیفه است که اگر صاحب دابه همراه دابه نباشد ضمان نیست بروی شب باشد یا
روز ... رواه مالک و ابو داود و ابن ماجه وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الرجل
جبار ... روایت است از ابی هریره که آنحضرت گفت رجل ... یعنی ... پای ... آنرا ...
... کسی در ملک خود ... بقصد ظلم ... آنرا ... کرده در ملک
دیگری انداخت و بسوخت این ... و باطل است و ... بر آتش افروزنده لازم نیاید و این ... که
... ریح ... وقت ... ضامن گردد
... موحده رواه ابو داود وعن الحسن عن سمرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا
اتی احدکم علی ماشیة روایت است از حسن بصری از سمره بن جندب که آنحضرت گفت وقتی که بیاید ...
... وان لم یکن فیها فلیصوت ثلثا ... و اگر نباشد در آن ماشیه مالک او پس باید که طلب اذن کند از مالک
... پس باید که آواز کند ... بار فان اجابه ... اگر جواب دهد ... پس باید که طلب اذن کند ازوی
... اگر جواب نه دهد ... پس باید که ... و ... را ولا یحمل ...
... و ... که ... کند ... و گفته اند که این ... که مضطر باشد ...
... رواه ابو داود و در حدیث صحیح بخاری آمده است که در آن هنگام که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هجرت
... در سایه سنگی ... امید ... ابو بکر صدیق ... اورا بدوشید ...
... آنحضرت ... نوشید ... ابو بکر صدیق ... که ... بود
که عادت ... علامان ... ایشان ... و اگر در ...
و شیر ... که چیزی ... چوپان داده ... باشد ... در حدیث ...
مالک ... که گفته شده الله اعلم وعن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من دخل حائطا
فلیاکل ... کسی که در آید ... را پس ... و لا یتخذ خبنة ... ازوی ... و ...
... موحده ... و ... فی ... دامن ... و پنهان کردن
... روز ... رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن امیة بن صفوان عن ابیه
روایت میکند از پدر خود که صفوان بن امیه ... ان النبی صلی الله علیه وسلم استعار منه ادراعه یوم حنین

آنحضرة عاریة گرفت زره های صفوان را روز حنین فقال أغصباً یا محمد پس گفت بطریق غصب میگیری زره های مرا ای محمد
قال بل عاریة مضمونة گفت آنحضرة نه بلکه عاریت میگیرم که رد کرده می شود مراد از ضمان اینجا رد است و بعضی بر ظاهر حمل کرده اند
و قایل شده که در عاریت ضمانت اول مذهب امام ابو حنیفه است و کسانی که موافق او شده اند و ثانی مذهب امام شافعی
را و این صفوان در آن روز کافر بود و بعد از آن اسلام آورد و از مؤلفة القلوب بود و آنحضرت او را از غنایم
بسیار داد پس وی گفت والله برنتابد این چنین عطا را الا نفس پیغمبر پس مسلمان شد و نیکو شد اسلام وی رواه ابو داود
وعن ابی امامة روایت است از ابو امامه باهلی که او صحابی است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول العاریة مؤداة
عاریت ادا کرده شده است یعنی واجب است بر مستعیر ادای او و رسانیدن او و بعیر این هر دو مذهب جمیع شود
ولکن بمذهب فلان ادا کرده شده است عین او و حال قیام و قیمت حال تلف والمنحة مردودة و ده شده رد کرده
شود منحه بکسر میم در اصل بمعنی عطیه و هبه است و اکثر اطلاق آن بر ناقه است یا بقری و شاة که کسی بدهد او را
بر که دروی شیر او را بخورد و از موی و فرزند او نیز منتفع و متمتع گردد و بعد از آن باز گرداند بر صاحب و تفسیر
منحه مالک منفعت است نه تملک عین پس واجب است رد آن والدّین مقضی و دین لازم است گزارده از احتمال نفس
بهال رواه الترمذی وابو داود وعن رافع بن عمرو الغفاری بکسر غین و تخفیف فا صحابی است معدود در
میان قال کنت غلاماً ارمی نخل الانصار گفت بودم کودکی که سنگ می انداختم درختان خرما را انصار را پس آورده شدم
نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت یا غلام لم ترمی النخل ای کودک برای چه سنگ می اندازی نخل مردم را
قلت آکل گفتم میخورم خرما را قال فلا ترم وکل مما سقط فی اسفلها گفت آنحضرة پس اگر قصد خوردن خرما
داری سنگ میانداز و بخور از آنچه از آنچه افتاده است در زیر درختان و گفته اند که این نزد اضطرار است
پوشیده نمانده که نزد اضطرار رمی نیز درست است کذا قال الطیبی ثم مسح رأسه پس دست مبارک کشید
بر سر من فقال پس گفت و دعا کرد اللهم اشبع بطنه خداوندا سیر گردان شکم او را رواه الترمذی
وابو داود وابن ماجه وسنذکر حدیث عمرو بن شعیب فی باب اللقطة ان شاء الله تعالی الفصل الثالث عن سالم
عن ابیه روایت است از سالم بن عبد الله بن عمر از پدر خود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اخذ من الارض
شیئاً بغیر حقه کسی که بگیرد از زمین کسی یک وجب بناحق شرعی خسف به یوم القیامة الی سبع ارضین فرو برده شود
او را روز قیامت تا هفت زمین رواه البخاری وعن یعلی بن مرة بضم میم و تشدید را صحابی است و او صحابی
معدود است در کوفیین و بعضی گفته اند در بصریین ... عطا جمیل و طایف ... قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ایما رجل ... هر که بگیرد ... از زمین بناحق کسی را جبر در زمین
بناحق که در وی ... کلفه الله ان یحمل ترابها الی المحشر تکلیف کرده شود که بردارد بر سر خاک او را در حشرگاه در فصل
اول گفت که گردانیده میشود ... و اینجا ... حمل تراب گفته ... این ... بعضی را ... و بعضی
و بعضی را این رواه احمد والطبرانی وعنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ایما رجل ظلم شبراً
من الارض هر مردی که ظلم بگیرد یک شبر را از زمین کلفه الله تکلیف کند او را خدای عز و جل ان یحفره
حتی یبلغ آخر سبع ارضین که بکند آن شبر زمین را تا آنکه برسد آخر هفت زمین ثم یطوقه پس طوق گردانیده

شود

شود از هین او را الی یوم القیامة تا آخر روز قیامت حتی یقضی بین الناس تا آنکه تمام کرده شود حکم در میان مردم
و بعضی لفظ معلوم نیز تصحیح کرده اند تا آنکه حکم کند خدای عز و جل و تمام شود حکم او رواه احمد وعن ... الشفعة
مشتق است از شفع ثابت میشود شرکت را نزد ائمه ثلاثه و ثابت میشود جار را نزد امام ابو حنیفه و در روایتی
صحیح از احمد ثابت می شود جار را نیز و احادیث در شفعه جوار آمده و صحیح رسیده است و هر که در آن تکلم کرده
بلجت تکلم کرده است وعن جابر قال قضی النبی صلی الله علیه وسلم بالشفعة در هر چیزی که قسمت کرده نشد
و باقی است شرکت فاذا وقعت الحدود وصرفت الطرق فلا شفعة پس هرگاه که واقع شد حدها و گردانیده شد راهها
حد احد ایشان شفعه از جهت عدم بقای شرکت این حدیث دلالت دارد بر آنکه جار را شفعه نیست و مالکیه این حدیث
رواه البخاری وعنه قال قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم بالشفعة فی کل شرکة لم تقسم حکم کرد آنحضرة شفعه در زمین
مشترک که قسمت کرده نشده است ربعة او حائط ربعه منزل او حائط یا بستان باشد ربعه بفتح را و سکون با و فتح را ای
و حدیث ... سرای و منزل و محله و مواضع و این دلالت میکند بر آنکه شفعه در غیر زمین نیست
متفق علیه است میان ائمه اربعه لا یحل له ان یبیع حتی یؤذن شریکه حلال نیست مرو را که زمین را بفروشد
تا آنکه اعلام کند شریک خود را فان شاء اخذ وان شاء ترک پس اگر خواهد بگیرد شریک وی
و اگر خواهد بگذارد فاذا باع ولم یؤذنه فهو احق به پس اگر فروخت او را و اعلام نکرد شریک پس شریک سزاوار
تر است بقرب جوار سبقت نفع ... و خارج ... مصاحبت ... همسایه سزاوارتر است شفعه و
... نزدیک تر باشد ... و این حدیث دارد ... ثبوت شفعه جار را رواه مسلم
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یمنع جار جاره ان یغرز خشبة فی جداره باید که منع نکند همسایه خود
را از نهادن چوبی در دیوار و گفته اند که اگر ضرر نکند امر ایجاب است مذهب احمد و اصحاب حدیث آنست و بعضی گفته اند امر
ندب است ابو حنیفه و شافعی رحمهما الله ... و از مالک دو قول است ... متفق علیه وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اختلفتم فی الطریق جعل عرضه سبعة اذرع وقتی که اختلاف و نزاع کنید
شما در راه خانه گردانیده شود پهنای آن هفت گز یعنی چون باشد میان زمین قومی راهی و خواهند عمارت کنند
آن را اگر اتفاق کنند بر مقداری پس خوب و اگر اختلاف کنند در مقدار آن گردانیده شود هفت ذراع مراد از حدیث که
راهی مسلک ... هفت ذراع روایت ... رواه مسلم الفصل
الثانی عن سعید بن حریث ... کفت ... وفات ... و بعضی گفته اند ... قال سمعت رسول الله
یقول من باع منکم داراً او عقاراً قمن ان لا یبارک له گفت شنیدم آنحضرة را که میگفت کسی که بفروشد از شما سرای را یا زمین را
سزاوار است که برکت کرده نشود مر او را در ثمن آن الا ان یجعله فی مثله الا آنکه بگرداند ... خلیق و جدیر یعنی سزاوار
بر وزن ... الا ان یجعله فی مثله ... آن ... در خریدن زمین
یا عمارت زمینی دیگر ... حیث ... مسرای و زمینی ... ثمن آن ...
... رواه ابن ماجه والدارمی وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الجار احق بشفعته همسایه سزاوارتر است بشفعه خود ینتظر بها انتظار کرده شود او را بشفعه وان کان غائباً اذا کان

بشد غائب و در بعضی اصول الکاف ان لی داو داذا کان طریقهما واحدا وقتی که باشد راه هر دو یکی ذکر کرده شد

و در رواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجه والدارمی وعن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم

قال الشریک شفیع گفت آنحضرت شریک در زمینی که فروخته شود شفیع است والشفعة فی کل شیء یعنی شفعه در هر چیز است

از خانه و منزل و بستان و مانند آن غیر از منقولات واتفاق دارند که در غیر عقار نیست از جهت آنکه ثابت نمیشود

آنکه رواه الترمذی قال گفت ترمذی وقد روی عن ابن ابی ملیکة عن النبی صلی الله علیه وسلم مرسلا و تحقیق

روایت کرده شده است این حدیث را از عبد الله بن ابی ملیکه که از مشاهیر تابعین و ثقات اثبات است

از آنحضرت بطریق ارسال وهو اصح واین حدیث مرسل صحیح است از روی اسناد وعن عبد الله بن حبشی بضم

حاء و فتح با و سکون یا و شین معجمه در آخر و در بعضی نسخ بن حبشی بضم حا و سکون با و کسر شین معجمه و تشدید یا و گفته اند

صواب همین است [illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قطع سدرة صوب الله

راسه فی النار کسی که ببرد درخت کنار سرنگون کرداند خدای تعالی سر او را در آتش دوزخ سدره بکسر سین

و سکون دال و فتح را درخت کنار [illegible] نام برداشت که بهندی آن را بیر گویند رواه ابو داود

وقال هذا الحدیث مختصر گفته است ابو داود که این حدیث اختصار کرده شده است یعنی می خواهد ابو داود

از تمام این حدیث که اختصار کرده شده است [illegible] من قطع سدرة فی فلاة یستظل بها ابن السبیل

والبهائم [illegible] سدره را که در بیابان است و پناه می جوید بسایه او مسافر و حیوانات عبثا وظلما بغیر حق

عشم بفتح عین و سکون شین معجمه ظلم [illegible] چنانکه قول وی بغیر حق یکون له فیها بغیر حق

یکون له فیها بغیر حق که باشد مر آن کس را در آن سدره صوب الله راسه فی النار سرنگون کرداند سر او را خدای تعالی

در آتش بعضی گفته اند مراد سدره مکه است که حرام است و بعضی گفته اند سدره مدینه [illegible] از آن کرده اند که

در وجود آن انس و سایه است مرکسی را که هجرت کند بسوی او و بعضی گفته اند که مراد سدره دشت و بیابان

که مسافران و حیوانات بسایه آن پناه جوینده چنانکه لفظ حدیث [illegible] و بعضی گفته اند سدره است

مملوک کسی که دیگری آن را بظلم قطع میکند والله اعلم الفصل الثالث عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال

اذا وقعت الحدود فی الارض فلا شفعة فیها وقتی که واقع شود حدها در زمین [illegible] شفعه در آن زمین

ولا شفعة فی بئر شفعه در چاه ولا فحل النخل ونه در زیر درخت خرما [illegible] شفعه در زمینی است که احتمال قسمت دارد

و چاه احتمال قسمت ندارد ونیز درخت زمین نیست [illegible] تخصیص [illegible] آنست که قوم وارث می شدند درختان

خرما را وقسمت میکردند در میان [illegible] که باین بار داری [illegible] از ایشان

نصیب خود را از آن درختان [illegible] آن از نخل [illegible] پس شفعه [illegible] ازان محل از جهت نابود

شفعه در هر حد [illegible] است و سبب وجوب شفعه نزد ایشان دفع [illegible] قسمت است [illegible] و در اینجا احتمال

قسمت نداده [illegible] ثابت است [illegible] نزد ما اتصال در ملک و دفع ضرر سوء جوار

و آن شامل هر دو قسم است کذا فی الهدایه رواه مالک باب المساقات والمزارعة مساقات سپردن و دادن درختان

خود را بدیگری تا کار کند و [illegible] واصلاح کند آن را آب دادن و ترتیب نمودن بحصه معین چنانچه [illegible]

ومزارعت فاسده اند نزد امام ابو حنیفه و نزد صاحبین جائزند مزارعت و این قصه جای حجت گفته اند که هیچ یکی

از اهل علم را علم نیست که منع از آن کرده باشد مگر ابو حنیفه و بعضی گویند زفر با او است و دلیل امام است که این

استئجار است باجر مجهول و معدوم پس درست نباشد و نیز در حدیث نهی از مخابره واقع شده و فتوی بر قول صاحبین

الفصل الاول عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دفع الی یهود خیبر [illegible] و در روایت [illegible]

که آنحضرت سپرد به یهود خیبر نخل را و زمین خیبر را علی ان یعتملوها من اموالهم برین شرط که کار کنند در آن از مال

خود و در بعضی نسخ یعتملوها [illegible] عین و میم و احتمال عمل بنفس خود کردن کذا فی القاموس

صلی الله علیه وسلم شطر ثمرها و باشد مر آنحضرت را نصف میوه آن رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم

و روایت البخاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم و در روایت بخاری آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

اعطی خیبر الیهود داد درختان [illegible] و زراعت خیبر را به یهود [illegible] ان یعملوها

ویزرعوها بشرط آنکه عمل کنند در آن و زراعت کنند ولهم شطر ما یخرج منها باشد مر ایشان را نصف آنچه بر آید

از آن و حاصل معنی هر دو روایت یکی [illegible] در روایت اول نصف مر آنحضرت گفت و در ثانیه مر یهود را

و در اولی [illegible] اکتفا کرد که مخصوص نخل است و در ثانیه ما یخرج منها گفت که شامل میوه و غله [illegible]

واین دلیل [illegible] معاملة و مزارعت و امام ابو حنیفه گفته [illegible]

و ارض از آنحضرت [illegible] بطریق مساقات و مزارعت [illegible] نخل و ارض [illegible]

[illegible] و خراج دو قسم است خراج موظف و خراج مقاسمت [illegible] خراج مقاسمه [illegible]

[illegible] هر سال [illegible] اهل نجران هر سال [illegible] خراج مقاسمه [illegible]

[illegible] چنانکه بر اهل خیبر کرده و عن [illegible] قال کنا نخابر ولا نری بذلک باسا [illegible]

[illegible] که مخابره میکردیم [illegible] زعم رافع بن خدیج ان النبی

صلی الله علیه وسلم نهی عنها تا آنکه گفت رافع بن خدیج که صحابی است که آنحضرت نهی کرد از آن فترکناها

من اجل ذلک [illegible] و معنی مخابره همان مزارعت است [illegible]

واین دلیل امام ابو حنیفه است رواه مسلم وعن حنظلة بن قیس [illegible] اهل مدینه و [illegible]

عن رافع بن خدیج قال اخبرنی عمای انهم کانوا یکرون الارض علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] در زمان آنحضرت [illegible]

[illegible] زراعت [illegible]

[illegible] صاحب الارض [illegible] صاحب زمین یعنی قطعه زمین از زمین

[illegible] عامل [illegible]

[illegible] عامل است [illegible]

[illegible] فنهانا النبی صلی الله علیه وسلم عن ذلک

[illegible] آنحضرت [illegible]

زدیه این صورة محل نهی است و مجوزین مزارعت جواب گفته اند که احادیث در باب مزارعت مختلف آمده و باب رخصت
مفتوح است و جمهور ایمه بجواز رفته و فتوی در مذهب ما نیز بر جواز است از جهت دفع حاجت فقلت لابی ... لو ترکت هذه المخابرة
دالو ... منقطع می گوید پس گفتم مر رافع را ابن خدیج پس چگونه است مخابره جواب داد و ما نیز فقال لیس بها بأس
ورفع مثبت از مخابره جواب داد و ما نیز اکرا وکان الناس ... ذلک ما لو نظر فیه ذو الفهم بالحلال والحرام لم یجیزوه
انکار کرده شده است از این چیزی که در وی است از مخاطره کرتو دانستی چنانکه گفتم متفق علیه وعن رافع بن خدیج قال
کنا اکثر اهل المدینة حقلا گفت بودیم ما بیشترینا مدینه از روی زراعت یا الحقل ... حقل بکا د ... فکنت
کرک ... آورده ... بعمل ... هفت شده و ... جمیع زراعت پس از ... آن ... خشن ... شاید
ثلث وربع را نیز گویند وکان احدنا یکری ارضه ... و یکی از ما کرای میداد زمین خود را فیقول هذه القطعة
لی وهذه لک پس میگفت این پاره زمین یعنی آنچه بود در آن مر است و این پاره دیگر برای تو فربما اخرجت
ذه ولم تخرج ذه پس بسیار بود ... آورد ... پاره این قطعه که برای ... از کری ... بقیس ... دیگر باید
دیگر که برای قرار داده شده و ذه بکسر ذال و سکون ها اسم اشارة در مونث است چنانکه ... فنهاهم النبی
پس نهی کرد ایشان را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از این معامله از جهت مخاطره متفق علیه وعن عمرو قال قالت لطاوس
روایت است از عمرو ... از مشاهیر علما و ثقات تابعین است گفت گفتم مر طاوس بن کیسان یمانی را که از ... یمن
والعلماء تابعین و ... است و مستجاب الدعوات بود و چهل حج گذارده بود و در صحبت ابن عباس بود لو ترکت
المخابرة اگر ترک کنی تو مخابره را یعنی مزارعت را مزارعت را مخابره از ان گویند که این معامله با اهل خیبر ... بود
فانهم یزعمون ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عنه زیرا که ایشان می ... علمای کوفه که آنحضرة نهی کرده است از ان
قال ای عمرو وانی اعطیهم گفت طاوس ای عمرو بدرستی من میدهم ایشان را و بدرستی یاری میکنم ایشان را ولان اعلمهم
اخبرنی یعنی بدرستی که دانا تر ... ایشان یعنی ابن عباس خبر داد مرا ان النبی صلی الله علیه وسلم لم ینه عنه که آنحضرت نهی
کرده است از ان قال ای عمرو وانی ... گفت طاوس ای عمرو ... بدرستی یاری میکنم
ولکن قال ولکن گفت آنحضرة ان یمنح احدکم اخاه خیر له من ان یاخذ علیه خرجا معلوما اگر عطا کند و احسان
کند یکی از شما برادر خود بهتر است او را از آنکه بگیرد برای فرع و اجر معلوم یعنی مخابره معامله است که جیزی ...
و چیزی میگیرد اما احسان کند ... ثواب ... بهتر ... است و نهی ... ارتفاع ... یعنی عطا و ساقط شد معلوم
کرده در زمین نیز ... چنانکه ... وان بفتح ... همزه ... ونفخ ... بفتح همزه ... و ...
روایت است متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کانت له ارض فلیزرعها کسی که باشد
مر او را زمین پس باید که زراعت کار کند او را یا لیمنحها اخاه یا عطا کند این زمین را مر برادر خود را که کار کند
در وی فان ابی فلیمسک ارضه پس اگر ابا آرد برادر او و نگیرد پس گو نگه دارد زمین خود را یا کرا ای الی
... کند از زراعت نکاه دارد و گفته اند که در این تو بیخ است بر ترک آن ده امر که زراعت است ... و اختیار
مخابرات و تو بیخ است بر کسی که مال خود ضایع کرده و بغیر خود نفع رساند متفق علیه وعن ابی امامة ورای
سکة وشیئا من الة الحرث روایت است از ابو امامة باهلی و حال آنکه دید ... را و چیزی از آلات زراعت

بکرسین

کبرسین و تشدید کاف آهنی که بوی کشاورزی میکنند و زمین را شد فقال پس گفت ابو امامة سمعت النبی
صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقول که میگفت لا یدخل هذا بیت قوم الا دخله الله الذل در بنیاد این الات
و اسباب خانه قومی را مگر آنکه در آرد خدای تعالی خواری را و در بعضی روایات بخاری اسم حلالیت
پس ... دخل تو ... که راجع باشد از آلات حرث یا بحرث باشد و در اینجا ترغیب ... نیست بر غزو و جهاد و حکمت
در منع مزارعین ... اهم ... است که ایشان ... و در عمارت ... و مشغول شده ...
ور وی گردانیدن از جهاد و قتال در راه خدا اما اگر از برای کسب حلال زراعت کند ... است که اهل
این ... گواه ... بود رواه البخاری الفصل الثانی وعن رافع بن خدیج عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من زرع
فی ارض قوم بغیر اذنهم کسی که زراعت کند در زمین قومی بی اذن قومی فلیس له من الزرع شیء وله نفقته
مراو را از زراعت چیزی حصه وله نفقته و مر او راست اجر عمل رواه الترمذی وابو داود وقال الترمذی هذا
حدیث غریب وعن قیس بن مسلم ثقه است و گویند مذهب ارجاء داشت عن ابی جعفر روایت میکند از ابو جعفر
قال ما بالمدینة اهل بیت هجرة الا یزرعون علی الثلث والربع نیست بمدینه هیچ اهل بیت هجرت یعنی مهاجر
مگر آنکه زراعت میکنند بر ثلث و ربع و زارع علی وسعد بن مالک یعنی سعد بن ابی وقاص است و مالک نام ابو وقاص
است وعبد الله بن مسعود وعمر بن عبد العزیز والقاسم یعنی قاسم بن محمد بن ابی بکر وعروة وآل ابی بکر وآل عمر
وآل علی وابن سیرین وقال وگفته است عبد الرحمن بن الاسود که تابعی مشهور است و زمان شریف نبوت را دریافته
... مرا و ... گفت ... بودم ... شریک عبد الرحمن ابن یزید ... از تابعین است فی
الزرع در زراعت وعامل عمر الناس ومعامله کرد عمر رضی الله عنه مردم را یعنی آن کبر ... حاد بالبذر من
عنده بر ... شرط که اگر بیارد عمر تخم را از نزد خود فله الشطر پس مراو راست نصف وان جاءوا بالبذر فلهم کذا
اگر بیارند مردم تخم را پس مر ایشان راست چنین ... یعنی ثلث یا ربع الخ شرط می کرد رواه البخاری تعلیقا چنانکه ...
باب الاجارة اجاره بکسر دادن چیزی را از اجرت واجر مزد و اجر مزدور واجاره در شرع تملیک
منافع بعوض و قیاس اقتضا میکند عدم جواز اجاره را از جهت بودن منفعت معدوم ولکن تجویز کرده اند بجهت احتیاج
دلالت کرده بران اخبار و اثار الفصل الاول عن عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح معجمه و تشدید فا مفتوحة است
در منع مشکات و وی صحابی مشهور است از اهل بیعت رضوان ساکن شد بمدینه بعد از ان تحول کرد بصره وفوت
هم شد در وی ... حسن بصری گفته که نزول نکرد بصره ... از وی و در حاشیه کتاب بعلامت نسخه
معقل بفتح میم و سکون ... و کسر کاف نوشته و گفته که ... سلم و وی تابعی کوفی است از طبقه ثانیه از
تابعین وقال زعم ثابت بن الضحاک گفت عبد الله گفت ثابت بن ضحاک انصاری صحابی است حاضر شد بیعت رضوان
در صغر و بعضی گفته اند که دلالت ... در سنه ثالث از هجرت بوده یا است نزول کرد بصره او وفات یافت
در سنه ستین ... ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن المزارعة که آنحضرة نهی کرد از مزارعت
وامر بالمواجرة و از اینجا شرعیت اجاره معلوم شد ... بود ... در جمیع نسخ و قیاس اجره است
رواه مسلم وعن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم احتجم فاعطی الحجام اجره روایت است از ابن عباس که آنحضرت

خون کم کرد پس او حجام را مزد داد پس از آنجا صحت اجاره و حل حجام حلال معلوم شد و استسقط ولکفرة استعمال کرد
بقیه داوای که رخصت شود و ورزیجی و ازینجا جواز مهر ادات ثابت شد متفق علیه وعن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال ما بعث الله نبيا الا رعي الغنم گفت آنحضرت نفرستاد خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر آنکه چرانید غنم گوسفندان را
اگرچه یکدو باره باشند فقال اصحابه وانت پس گفتند یاران آن حضرت تو نیز چرانیده گوسفندان را یا خبر
چند قراریط مراهل مکه وقیراط نصف عشر دینار است و چهارم از دینار و بعضی گفته اند قراریط نام
جای است بمکه و آنحضرت گوسفندان خود را و اهل خود را نمی چرانید بی اجرت و گفته اند که حکمت
در آن حضرت انبیا حیات الله وسلامه علیهم حصول ایت است و شفقت بر ایشان و صبر بر مشقت و
حصول مقوت است و نیت سلطان و رعیت شاید حال چوپانان کو سپندان و بعضی گفته اند که برای آنست که
تا بشناسد نعمت خدای را که بر ان منت نهاد بر ایشان و برگزید ایشان و رسانید بعد ازین حال تا
گروهی عدد و حصر بیرون است حفظ یا گفت نهاد خدای تعالی نبوت را در بنای دنیا و ملوک
نهاد در رعایت غنم و اهل تواضع از اصحاب حرث و بود ایوب رضی الله عنه خیاط و ذکریا نجار کذا
قال الکرمانی رواه البخاری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى ثلثة انا خصمهم يوم القيمة
گفت خدای تعالی سه کس اند که من پیکار کننده ایشانم روز قیامت رجل اعطى بي ثم غدر یکی از آن مردی است
که داده است عهد و پیمان بنام من و لو کند حق پیشتر بوفای کرد و شکست عهد را و رجل باع حرا فاکل ثمنه
دیگر مردی است که فروخت آزادی را پس خورد بهای آنرا این تاکیدات برای زیادت تقریع و تشدید نه
بتقیید است تا فروختن یا اکل ثمن حرام نباشد و رجل استأجر اجیرا فاستوفى منه ولم یعطه اجره سیوم مردی است
که بکار گرفت مزدوری را پس استیفای کرد از وی یعنی کاری که بر آن اجر گرفته تمام کنانید و نداد او را مزد او
رواه البخاری وعن ابن عباس ان نفرا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم مروا بماء روایت است از ابن عباس
که جماعه از اصحاب آنحضرت گذشتند بآبی که در آنجا قومی ساکن بودند فیهم لدیغ او سلیم شک راوی است
و سلیم هر دو یک معنی است و تسمیه سلیم گفته اند که بر وی تفاؤل است بسلامت و طیبی نقل کرده که اکثر اطلاق
لدیغ و اکثر دم گزنده است و سلیم مار گزنده و برین تقدیر شک راوی در معنی یا در الفاظ لدیغ گزیده مار
و گژدم لدیغ مار گزنده است و سلیم گفته مار گزیده کاهم تفاؤلا بالسلامة فعرض لهم رجل من اهل الماء
پس پیش آمد اصحاب را مردی از اهل آب و ساکنان آن موضع فقال هل فیکم من راق پس گفت آیا هست در میان شما
هیچ افسونگری ان في الماء رجلا لدیغا او سلیما مردی که در آب یعنی درین موضع مردی است لدیغ یا سلیم
فانطلق رجل منهم پس رفت مردی از اصحاب فقرأ بفاتحة الکتاب پس خواند سوره فاتحة الکتاب علی شاء پس
علی شاء بر شرط گوسفندان یعنی شرط کرد که اگر چند گوسفند اجرت ببرم بیاید می خوانم پس خوانده و صحت یافت لدیغ
یا سلیم پس دادند او را گوسفندان را که شرط کرده بودند فجاء بالشاء الی اصحابه پس آورد آن را که فاتحه گفته
خوانده و اجرت گرفت گوسفندان را بسوی یاران خود فکرهوا ذلک پس کراهت کردند و بد انستند اصحاب او و گفتند
گرفتن در بدل فاتحه خواندن بر آن مار گزیده گرفتی حرمت بر قرآن و قالوا اخذت علی کتاب الله اجرا و گفتند

بیخ

بنجس کرفتن در بدل خواندن خدا کتاب مزدوری را حتی قدموا المدینة تا آنکه باز آمدند بمدینه از سفر فقالوا پس گفتند ای
الطریق شکایت از آن صحابی که گوسفندان گرفت یا رسول الله اخذ علی کتاب الله اجرا گفت این مرد گرفت کتاب خدا
روزی را فقال رسول الله پس گفت پیغامبر خدای صلى الله عليه وسلم ان احق ما اخذتم علیه اجرا کتاب الله بدرستی سزاوار
چیزی که بگیرد شما بر آن چیز مزد کتاب خدا است که بطریق تعظیم و تکریم آن را بخوانید و بدان توسل جوئید و گرفتار
از علت احتداس کرده بید و این از جمله کرامات است رواه البخاری و فی روایة و در روایتی این چنین آمده که فرمود
فرمود اصبتم کاری راست و درست کرده اید که اجرت گرفته اقسموا اجعلوا لی معکم سهما گوسفندان را در میان خود و انداخته بحا
کرده از جهة وقوع آن در ایشان گویا فعل کمی هم بوده اشارت کرده بگمه وی چه کرد که شما هم خواهید بکنید فاهم
وفرتوا الی معلم سهما دیگر داشت برای من یا شما یعنی مقصود خوش کردن دلهای ایشانست و بیان
بی شک و شبهه حلال است اگر من هم از آن بخورم درست است و در حدیث دلیل است بر جواز رقیه بقرآن
و اخذ اجرت بر آن و متاخرین تعلیم و کتابت او ان نیز قیاس کرده اند و قومی بر آن رفته اند که اخذ
اجرت بر تعلیم قرآن حرام است و متاخرین آنرا تجویز کرده الفصل الثاني وعن خارجة بن الصلت گفت
روایت میکند از ابن مسعود از عم خود و این حدیث را روایت میکند خارجه از عم خود که صحابی است قال
اقبلنا من عند رسول الله که گفت عم روی آوردیم یا بعنی بوطن خود از نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاتینا علی حی من العرب پس آمدیم بر قبیله از عرب فقالوا انا انبئنا انکم قد جئتم من عند هذا الرجل بخیر پس گفتند
اهل قبیله بدرستی ما آگاه کرده شده ایم که شما تحقیق آورده اید از نزد این مرد که آنحضرت است
شریف آنحضرت مکینه خبر دنیا و آخرت فهل عندکم من دواء او رقیة پس آیا هست نزد شما هیچ دارو یا افسون
رقیه بضم راء و سکون قاف افسون رقی جمع بضم راء فان عندنا معتوها فی القیود پس بدرستی نزد ما
دیوانه است در بند امانی العراح معتوه دل شده ای اعقل و رقبه گفته اند که معتوه کسی که گاهی دیوانه
و گاهی انیار فقلنا نعم پس گفتیم آری هست نزد ما رقیه فجاؤوا بمعتوه فی القیود پس آوردند دیوانه را
در بند ما فقرأت علیه بفاتحة الکتاب پس خواندم من بر آن دیوانه فاتحه الکتاب ثلثة ایام سه روز غدوة و
عشیة گاه و بیگاه اجمع بزاقی ثم اتفل بضم تا و در حالی که جمع میکنم آب دهن خود را پس بیرون می افکنم
آنرا از دهن بر وی قال فکانما انشط من عقال گفت عم من پس بمنزله آن دیوانه خلاص شد از دیوانگی
گویا کشاده شد از پای بند انشط کشاده و در شرح کسر پای بند شتر فاعطونی جعلا بضم جیم و سکون
عین پس دادند ایشان مرا مزد فقلت لا حتی اسأل النبي پس گفتم من نگیرم این مزد را تا آنکه بپرسم پیغمبر خدای
صلى الله عليه وسلم پس پرسیدم فقال رسید فقال کل فلعمری پس گفت آنحضرت بخور پس زندگانی من سوگند میخورم
لمن اکل برقیة باطل فقد اکلت برقیة حق هر آینه کسی که می خورد با افسون که به دروغ میخوانند میکنند و خوانند
و علیکن صاحب زیرا که یا جوری یا افسونی که بی حق خوانی و رقیه در هر موضع رواه احمد و ابو داود وعن
عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطوا الاجیر اجره قبل ان یجف عرقه مزد و را مزد وی
عرقه پیش از آنکه خشک گردد خوی او کنایت است از تعجیل مزد بعد از عمل و تاخیر نکردن در آن رواه ابن

وعن الحسن بن علي رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للسائل حق وان جاء على فرس مرفوع حق است اگرچه بیاید سوار اسپ که بان این اجرت سوال اوست و با بی حاجت این حدیث ما در کتاب آورده
رواه احمد وابو داود در اصل و این حدیث سخن است که بعضی نقاد کرده اند امام احمد گفته که اصلی ندارد وگفته
این دو حدیث در بازار میگردند و اصلی ندارند یکی این حدیث دیگر یوم نحرکم یوم صومکم و ابو داود ازان سکوت کرده
پس نزد وی صالح احتجاج است وفی المصابیح مرسل و در مصابیح گفته که این حدیث مرسل است و تحقیق
که مسند است و در بعضی نسخ مصابیح این لفظ نیست الفصل الثالث وعن عتبة بضم عین و سکون فوقانیه
بن الندر بضم نون و فتح دال مشدده و در بعضی نسخ عقبة بن المنذر بضم میم و سکون و کسر ذال معجمه بعضی
او را عتبة بن سلمی گفته اند و مولف نیز در کتاب الجهاد هم چنین آورده و اینجا عتبة بن المنذر گفته
والله اعلم قال کنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت بودیم ما نزد پیغمبر خدا فقرأ طسم پس خواند
آنحضرت سوره قصص که در اول وی طسم است حتى بلغ قصة موسى تا آنکه رسید قصه موسی را که در وی
رسیدن ازوست بمدینه نزد شعیب علیهما السلام و خواستن دختر شعیب و اجاره دادن خود را ثمانی سال
قال گفت آنحضرت ان موسى آجر نفسه ثمان سنين او عشرا بدرستی موسی مزدور کرد نفس خود را هشت سال
یا ده سال بر سبیل تخییر که خدمت کند على عفة فرجه بر بارسائی فرج خود که مراد بوی نکاح است عفت یا پارسائی
و باز ایستادن از حرام وطعام بطنه و بر خوراک شکم خود و مهر هم همین بود که باد در شریعت ایشان در
خدمت را مهر ساختن یا مهر دیگر بود و این خدمت علاحده او بود بطریق تبرع رواه احمد وابن ماجه
وعن عبادة بضم عین و تخفیف باء از کبار صحابه است بن الصامت قال قلت گفت گفتم یا رسول الله رجل اهدى
الي قوسا مردی پیشکش فرستاده است کمانی را ممن کنت اعلمه الکتاب والقرآن آنکه در قبیله
که بودم من که تعلیم میکردم او را کتاب و قرآن ولیست بمال و نیست قوس مال یعنی در عرف آنرا از مال اموال
نمیدارند که آنرا اجرت شمارند یا مویست که چندان مالیت ندارد که باعث عبادة بن الصامت رضي الله عنه
منع از حد اجرة بود بر تعلیم قرآن پس استفسار کرد از آن حضرة که آیا این قوس را بگیرم قال ارمي عليها في
سبیل الله تیر بیندازم بر وی در راه خدا این برای اعتذار گرفتن گفت یا برای تاکید گرفتن فاتهم قال
قال ان کنت تحب ان تطوق طوقا من نار فاقبلها گفت آنحضرة اگر خواهی تو دوست داری که طوق در
گردن انداخته شوی از آتش دوزخ پس قبول کن آنرا ظاهر کلام آنست که این داخل اجرة است ولی باید که آنرا
که اگرچه داخل اجرة باشد اما این ها کرفتن است اگر گفته شود که سابق گذشت که شما او را تری احق چیزی که اجرت گرفته شود
بر آن کتاب الله است جواب داده شود که عبادة رضي الله عنه کرده بود پس مکروه بود که ما نع شود اخلاص و موجب
عمل بغرض و این باللذکره جان رخصت بود رواه ابو داود و ابن ماجه باب احیاء الموات والشرب در اصطلاح
ارض موات بفتح میم زمینی که مالکی نیست مر او را الکه ای الفاموس و در نهایه گفته که موات زمینی که زراعت کرده نشده بود یا
از زمینی از جهه انقطاع آب از وی یا بسبب غلبه آب بروی اجزان از انهای که منع نمی توان کردشان ازان وجه در
تفصیل است میان آب بکار داشتن وآب کشیدن و حمله در حقوق ذاتی و احکام آن مذکورست در فقه و کتب

نزدیک آنست که در آب دریا تمام مردم را حق است و در شرب آب و وارد شدن زمین را که کنده اند ازان بزمین وانتفاع گرفتن
آب در بارانها نفع گرفتن از آفتاب و ماه و هوا است که خصوصیت بهیچکس ندارد و همه در وی شریک اند و وادیها
بزرگ مثل جیحون و سیحون و دجله و فرات حکم آب دریاست که اگر ضرر نکند با جزایی که کرده اند بجاهای و غرق کرده جاها
و زمینها و آبها جا بجا و جویهای آن نیز عامه را حق آبیاری است زیرا که آن مواضع برای احراز کرده آورده نشده
مباح الجزء است گو که تنگ شود چنانکه آبهر در زمین کی آید و خوابگاه خود سازد و اوادیها جاری آب چراه
خود نمی تواند گرفت و وی محتاج است آب برای خود و برای مرکب خود اما اگر کسی هست خواهد که بآن زمین
احیا کند اهل مزرع از آن منع توانند کرد زیرا که زیان کنند بایشان یا کنند زیرا که در وی حق خاص ایشان
بکنند زیرا که در وی حق خاص بایشان هست و اما آب که در کرده شده در ظرف مانند کوزه که ملک دوحق خیز از وی منقطع
میشود که کسی گرفت ایشان خاص و آنرا چاه و چشمه و جویها در ملک کسی باشند نیز رسید مردم را منع تیرانداز و دخول در ملک او
و ملک که بیاید آب و گمرهی یک شرعی از تقدیم جا حاضر الکیله و دیگر تقدیری است که کنده چاه برادر زمین مملوکه خود
اما اگر کنده بست در حوض نوابت منع از آن آب میرسد چنانکه زمین ملک او مگیرد و اسابلک او مگر و اگر منع کند
و این شخص که نترسد هلاک نفس خود و مرکب خود نرسد او را که قتال کند بسلاح و آب در چاه مباح است غیر محرز
لطاف آب کم کرده شده بر ظرف که اگر نترسد هلاک مر او قتال کند اما بی سلاح و همچنین طعام مرد
مخمصه و بعضی گفته اند و بی رفته که در چاه نیز قتال با سلاح کند زیرا که وی ارتکاب معصیت کرده و این قایل
مقام تقریرات و همه مذکورات در هدایه وعن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من
اعمر ارضا ليست لاحد فهو احق بها گفت آنحضرة کسی که آباد کرد و زراعت سازد زمینی را که نیست مالک مر هیچکس را پس
سزاوارترست بآن زمین قال عروة قضی به عمر في خلافته گفت عروه حکم کرد باین عمر رضي الله عنه در خلافت خود
و امام ابو حنیفه شرط کرده در آن اذن امام را و نزد شافعی و ابو یوسف و محمد شرط نیست اذن امام رواه البخاري
ابن عباس ان الصعب بفتح صاد و سکون عین مهملتین بن جثامة بفتح جیم وتشدید مثلثه صحابی است وی در جاهلیت
ساکن است روایت کرده است از وی ابن عباس و مات در خلافت ابو بکر صدیق قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول گفت شنیدم آنحضرة را که میگفت لا حمى الا لله ولرسوله نیست حمی مگر خدا را و رسول خدا را و رسول خدا را
حمی گفتیم حکام زمینی است که کرد کرده میشود از برای مواشی صدقه و غیر آن که انتفاع بگیرند و در جاهلیت عادت
سرداران و سالاران حما کرد و سگ را گاه با نگاه بلند تا جایی که آواز سگ میرسد برای مواشی خود میگرفتند که چون فرود
آمدند و این چنین مکانی و سگ با آورده صحی را بس کرد و مانع کرده تا جایی که آواز سگ میرسید پس آنحضرت
منع کرد از آن و کرد ازان زمین را که برای اسپان و شتران که جهاد کرده شود و سواری کرده شود در راه
خدا و اموال صدقه و غیر آن بیت المال و رسول خدا چنانچه شریعت است و نیست هیچ کسی را از امراء
هم از آن حضرت که کرد که برای نفس خود اختصاص کرده اند که و کرد کردن برای مصالح عام
بعضی گفته اند درست است چنانکه آنحضرة صلى الله عليه وسلم کرد و بعضی گفته اند درست نیست و حتی که حمایت ایشان کرده
برای اهل مدینه و اینی رویا وعن عروة روایت است از عروة بن الزبير بن العوام که از کبار تابعین است و القاب اوست

و یکی از فقهای سبعه مدینه است و مادر او اسماء بنت ابی بکر صدیق است و زبیر بن عمه رسول الله صلی الله
علیه و سلم که نام وی صفیه است رضی الله عنها قال کفت خاصم الزبیر رجلا من الانصار یعنی مرافعه کرد زبیر
از انصار فی شراج الحرة در سیلهای آب راه از سنگستان حره شراج جمع شرجه است بفتح شین و سکون را و جیم
و آنجا بدیرا زمین سنگستان و مدینه مطهره در حرتین افتاده است فقال النبی صلی الله علیه و سلم اسق یا زبیر ثم
ارسل الماء الی جارک آب بده ای زبیر یعنی زراعت خود را پس بفرست آب را بسوی زراعت همسایه خود
فقال الانصاری ان کان ابن عمتک پس کفت انصاری از جهت آن حکم میکنی زیرا که پسر عمه تست فتلون
وجهه صلی الله علیه و سلم پس رنگین شد روی مبارک آن حضرت یعنی سرخ شد از غضب ثم قال پس کفت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم اسق یا زبیر ثم احبس الماء آب ده ای زبیر پس باز دار آب را یعنی مگذار که
در زراعت وی رود حتی یرجع الی الجدر تا آنکه باز گردد بسوی دیوار یعنی برسد آب تمام زمین را و اندازه
کرده اند آنرا برسیدن آب تا پاشنه آدمی ثم ارسل الماء الی جارک فاستوعی النبی صلی الله علیه و سلم للزبیر حقه پس
تمام داد آنحضرت مر زبیر را حق او را فی صریح الحکم در صریح حکم یعنی بصریح الحکم کرد که زبیر تمام حق
خود را بگیرد حین احفظه الانصاری در وقتی که در غضب آورد آنحضرت را انصاری احفظ بحا مهمله و ظا معجمه یعنی
غضب آورد و کان اشار علیهما بامر لهما فیه سعة و بود آنحضرت که اشارت کرد بر هر دو بحکمی که در آن
فراخی و آسانی بود یعنی آنحضرت حکم کرد زبیر را اول بمصالحت و حسن جوار زبیر که بعضی حق خود را
واگذارد و چون انصاری که جهل کرد و قبول نکرد امر کرد زبیر را باستیفای حق تمام
انصاری آنحضرت و لا صلی الله علیه و سلم از جهه عالم بود بعضی گفته اند که منافق بود و انصاری گفتن او را
از قبیله انصار بوده و بعضی قبائل انصار بوده که منافق بود
باز جهت زلت و قتل وی نکرد و استعید غضب اما عدم قتل وی با از جهت صبر آنحضرت بر ایذای منافقان
تا نگویند که محمد میکشد اصحاب خود را والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا تمنعوا فضل الماء لتمنعوا به فضل الکلاء منع مکنید زیادت آب را تا منع زیاده کنید گیاه را یعنی آب که زیاده
و منع گیاه خود ممنوع است از جهت احتیاج مواشی بدان پس با منع آب نیز ممنوع باشد و منع گیاه نیز
ممنوع است مگر آنکه مملوک باشد متفق علیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیمة
که کلام نمیکند با ایشان خدای تعالی روز قیامت ولا ینظر الیهم و نظر نمیکند بسوی ایشان نظر عنایت رجل حلف علی سلعة
لقد اعطی بها اکثر مما اعطی سوگند خورد ... که داده شده است ...
از آنچه داده ... یعنی ... که خریدار ...
وهو کاذب و قال الکذوبی دروغ گو ... و رجل حلف علی یمین کاذبة ... مرد ...
خورده سوگند دروغ بعد العصر ... از وقت عصر ...
... در وقت اجتماع مردم ... و در کریمه ... بعد الصلوة ...
که ... لیقتطع بها مال رجل مسلم تا پاره کند ... مال مردم مسلمان را و رجل منع فضل ماء فیقول الله الیوم ...

لیتمنعوا ۱۲

دالیف

مرد را

زیادت آب را فیقول الله الیوم امنعک فضلی پس میکوید خدای تعالی یعنی روز قیامت امروز منع میکنم ترا افزون
کرم خود را کما منعت فضل ما لم تعمل یداک چنانکه منع کردی تو زیادتی آب را که عمل نکرده است آنرا دستهای تو بلکه آن
بمحض قدرت الهی پیدا شده اگرچه چاه و جوی بعمل آدمی باشد و لیکن برآمدن آب و پیدا شدن
در او بقدرت الهی است ... کردن زمین است ولیس متفق علیه و ذکر حدیث جابر ذکر کرده شد حدیث
جابر را ذکر کرده شد حدیث جابر که در وی آنجا است از بیع فضل ماء و در مصابیح آنجا مذکور است فی باب المنهی
عنها من البیوع الفصل الثانی عن الحسن عن سمرة روایت است از حسن بصری که روایت میکند از سمرة بن جندب
که صحابی مشهور است و حسن بصری از وی بیواسطه روایت میکند عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من احاط حائطا علی الارض
فهو له کسی که کرد دیوار بر زمین پس آن زمین کرد گرفته شده برای اوست ظاهر این حدیث دلالت دارد
که دیوار کشیدن کافی است در تملک زمین و این مذهب امام احمد است در اشهر روایات و نزد ایشان احیا شرط
و مراد در حدیث تحجر برای تملک است رواه ابو داود وعن اسماء بنت ابی بکر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
اقطع الزبیر نخیلا اسماء بنت ابی بکر که زوجه زبیر بن العوام است روایت میکند که آنحضرت اقطاع کرد
مر زبیر بن العوام را درختان خرما را و اقطاع بخشش امام است قطعه از زمین یعنی از اکثر یاران خود را و احتمال دارد
که این از جمله خمس است که حق اوست یا زمین موات بود که احیا کرد آنرا و رواه ابو داود وعن ابن عمر ان
رسول الله صلی الله علیه و سلم اقطع الزبیر حضر فرسه روایت میکند ابن عمر که آنحضرت اقطاع کرد زبیر را
مقدار دویدن اسب وی یعنی آن مقدار زمین که بدوید اسب باشد فاجری فرسه حتی قام
پس روان کرد زبیر اسب خود را تا آنکه ایستاد در نهایة الدواع حضر بضم حاء مهمله و سکون ضاد معجمه دویدن است
ثم رمی بسوطه پس انداخت تازیانه خود را فقال اعطوه من حیث بلغ السوط پس کفت
آنحضرت بدهید او را از آنجا که رسید تازیانه رواه ابو داود وعن علقمة بفتح عین و سکون لام و فتح قاف
بن وائل حضرمی کوفی تابعی است و ثقه است عن ابیه روایت میکند از پدر خود وائل بن حجر که صحابی
مشهور است ان النبی صلی الله علیه و سلم اقطعه ارضا بحضرموت که آنحضرت اقطاع کرد او را زمینی بحضرموت
بسکون ضاد و فتح را و میم که نام شهری مشهور است و وائل از آنجا بود قال فارسل معی معاویة پس کفت
وائل فرستاد آنحضرت با من معاویه را تا بپیماید او آن زمین را بوی قال اعطها ایاه کفت آنحضرت بده زمین را
او را رواه الترمذی والدارمی وعن ابیض بن حمال بفتح حاء و میم مشدده بدیم گویند نام وی
اسود بود آنحضرت ابیض نام کرد المأربی بفتح میم و سکون همزه و کسر را و موحده نسبت به مأرب نام شهری است
از یمن در روی نمکزار است احوال است قلیل الحدیث انه وفد الی رسول الله روایت میکند که وی آمد بر رسول الله
صلی الله علیه و سلم فاستقطعه الملح الذی بمأرب پس طلب کرد که اعطا کند آنحضرت او را نمکی یعنی نمکسار
که در مأرب بود فقطعه له پس اقطاع کرد و داد آنحضرت نمک را او را و در بعضی نسخ فاقطعها باعتبار معنی
فلما ولی قال رجل پس چون پشت داد و برگشت ابیض بن حمال کفت مردی یا رسول الله انما قطعت له الماء العد
قطع کردی او را الکراب ... که اقطاع ... در اصل ... عد بکسر ... که ...

بسوطه

ابی

چشمه و مانند آن و آب را از هر چیز ظاهر است که مراد و اینجا یعنی کثرت باشد که چنانکه در روایت دیگر آمده است
قال فی موضعه گفت پس باز داشت آنحضرة او را از منع آب را از وی و بعد او گفته اند که آنحضرة کامل بود [illegible]
قطعه در رنگ کالی است که حاصل میشود نمک [illegible] و کذلک در رنگ کان و چون دانست که امری است مباح
و [illegible] که عمل حاصل دارد مانند آب و گیاه باز گردانید و بعد او از جهت تعلق عموم عامه ناس بوی
بی صنع کار و رعایت حق در باز گردانیدن دید قال وسأله ماذا یحمی من الاراک گفت راوی و پرسید
ابیض آنحضرت را چه چیز کرده آورده میشود از درخت اراک که نام درخت مشهور است اگر اراک [illegible]
سازند چنانکه [illegible] می سازند چه چیز را از وی سازند قال گفت آنحضرت [illegible] اخفاف الابل [illegible]
که نرسد او را [illegible] دور باشد از شهر و [illegible] و باعث حمی براحیاء است که حمی درست
هر کسی را مگر الله و رسوله چنانکه گذشت رواه الترمذی و ابن ماجه والدارمی وعن ابن عباس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم المسلمون شرکاء فی ثلث مسلمانان شریک اند در سه چیز فی الماء که درآب
که مخصوص کسی نیست بر آن وجهی که در شرح [illegible] گذشت والکلاء و دوم در گیاه که جنگلی است که حکم آن
نیز گذشت والنار سیوم در آتش اگر کسی آتشی دارد و او را نرسد که دیگری را منع کند از آتش گرفتن و چراغ
افروختن و در روشنائی وی نشستن و مانند آن مگر آنکه او را ضرر کند و بعضی گفته اند که مراد با آتش سنگ
چخماق است رواه ابو داؤد و ابن ماجه وعن اسمر بر وزن احمر بن مضرس بضم میم و فتح ضاد و کسر را مشدد
و در آخر سین مهمله صحابی معدود است در اهل بصره روایة میکند از وی دختر او که عقیله نام دارد
بفتح عین و کسر قاف قال اتیت النبی صلی الله علیه وسلم فبایعته گفت آمدم آنحضرت را پس بیعت کردم
دست بدست او [illegible] برای اسلام فقال من سبق الی ما لم یسبقه الیه مسلم کسی که پیشی کند بسوی آبی
که پیشی کرده است بسوی او هیچ مسلمان [illegible] فهو له پس آن آب [illegible]
[illegible] بر آن لفظی که گذشت [illegible] منع [illegible] از ملک [illegible]
حلال خواهد بود [illegible] رواه ابو داؤد وعن طاوس مرسلا روایت است از طاوس [illegible] از کبار تابعین
بطریق ارسال ان رسول الله قال گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفته است من احیا مواتا من الارض فهو له
کسی زنده گرداند زمین مرده را پس آن او راست ملک اوست وعادی الارض و زمین عادی یعنی زمین قوم
که ملک کسی نیست منسوب بعاد [illegible] سابقه است لله و لرسوله [illegible] ثم هی لکم [illegible]
زمین مر شماراست از من یعنی من تصرف میکنم در آن بهر وجه که میخواهم [illegible]
آن بود که گفته شود [illegible] رواه الشافعی
وروی فی شرح السنة ان النبی صلی الله علیه وسلم اقطع لعبد الله بن مسعود روایت کرده است در شرح السنة
که آنحضرة اقطاع کرد داد ابن مسعود را الدور بالمدینة سرایها و خانها را در مدینه مراد زمینی است که در آن
و منزل سازند و در بعضی روایات [illegible] و بعضی گفته اند مراد [illegible]
[illegible] بین ظهرانی عمارة الانصار [illegible] در میان عمارت انصار بود من المنازل والنخل از منزلها

الانصار و درختان خرما که درانجا بود بنی الانصار تنگ داشته الانصار بود من المنازل والنخل از منزلها الانصار
و درختان خرما که درانجا بود بنی الانصار تنگ داشته از آنکه عبد الله بن مسعود را خانه و منزل [illegible] میان
خانهای و منزلها و ایشان [illegible] فقال بنو عبد بن زهرة پس گفتند پسران عبد بن زهره [illegible] مسعود [illegible]
حلیف ایشان بود در جاهلیت و ام عبد مادر وی [illegible] ایشان بود نکب عنا ابن ام
عبد [illegible] ابن ام عبد مادر عبد الله بن مسعود است نکب بفتح نون و کسر کاف مشدد
[illegible] امر است [illegible] گردانیدن [illegible] عبارت
[illegible] مسعود است فقال لهم رسول الله پس گفت مر ایشان را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم
ابتعثنی الله اذن پس برای چه برانگیخته و فرستاده است مرا خدای تعالی [illegible]
[illegible] برای چه خواهد بود و حکمت در فرستادن من چه باشد ان الله لا یقدس
امة لا یؤخذ للضعیف فیهم حقه [illegible]
[illegible] وعن عمرو بن
شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قضی فی السیل المهزور [illegible] و در بعضی
نسخ مصابیح و در بعضی سیل المهزور [illegible] وادی است در بنی قریظه [illegible]
سیل [illegible] حکم کرد آنحضرت در سیل ان یمسک حتی یبلغ الکعبین [illegible]
آب [illegible] مقدار رسید
[illegible] رواه ابو داؤد و ابن ماجه وعن سمرة بن جندب انه کانت له عضد من
النخل روایت است از سمرة [illegible] از درخت خرما [illegible] که درست
[illegible] فی حائط رجل من الانصار [illegible] از انصار ومع الرجل اهله [illegible] انصار [illegible]
[illegible] فاتی النبی [illegible] فذکر ذلک له
[illegible] ذکر کرد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم فطلب الیه النبی [illegible]
[illegible] سمره [illegible] صلی الله علیه وسلم لیبیعه [illegible]
[illegible] سمرة [illegible]
[illegible] فابی پس ابا آورد
سمره [illegible] قال فهبه له [illegible] ولک کذا امرا [illegible]
امرا رغبه فیه [illegible] فابی پس ابا کرد
سمره فقال انت مضار [illegible]
[illegible] فقال للانصاری اذهب فاقطع نخله [illegible]
[illegible]
[illegible]

متصور کی بود از حضرة توقف در ارسال امر آنحضرة صلی الله علیه وسلم اما پوشیده نماند توقف در امر آنجناب
آنحضرة با وجود این مبالغه وتاکید وترغیب بسیار خالی از غلظت قلب واستدلال بحایت دمی کست که بهره
اخلاق اصحاب وترکیه نفوس ایشان زیاده رفته تا بحیرت شریف وتعریف آنحضرة شدند که از اول امر
منزکی بوده واین از تظاهر درین باب بسیار است پس شاید که صفت قساوت وشدت وغلظت در بعض
در ان وقت باقی وغالب بود بعد ازان رفته رفته کم شده باشد والله اعلم رواه ابو داود وذکر حدیث جابر
وذکر کرده شد حدیث که در اول اشاره است فراموش ارضا فی التعقب بروایة سعید بن زید واشتهار ذکر آن
که ذکر کنیم حدیث ابی هریرة بکسر ها وسکون راء که روشنی است من اقتطع شبرا الله طوقه یوم القیامة باب ما ینهی من
التحاجر ودرین هر دو حدیث صاحب مصابیح در اینجا ذکر کرده است مولف ذکر آنها را و در انجا بیان نموده
الفصل الثالث عائشة رضی الله عنها قالت روایات متوجه ذکر آنها را در انجا از عایشه که گفت یا رسول
ما الشیء الذی لا یحل منعه چیه چیزات که اگر که حلال نیست در روایت منع کردن آن ویا دادن آن از کسی
قال الماء والملح والنار گفت آنحضرة سه چیزات که روایت منع آن آب ونمک وآتش قالت قلت
گفت عائشه گفتم یا رسول الله هذا الماء وقد عرفناه این آب بتحقیق شناختیم حال آنرا واحتیاج مردم وحیوانات
وزیان الیه از منع کردن ازان فما بال الملح والنار پس چیست حال نمک وآتش واهیا وامری الله ورعایت حقارة
منع واعطای آن که وجه است در دو قال گفت یا حمیرا تصغیر حمراء است لقب ام المؤمنین عائشه است
سرخ گونه در رنگ وی بود مانند گل سرخ واین لفظ در زبان هندی معنی است که میان ذوق
آرای مانند درباب وجه اعطی نارا فکانما تصدق بجمیع ما انضجت تلک النار وکسی که دهد آتش را پس
گویا که وی تصدق کرد همه آنچه پخته است آن آتش ومن اعطا ملحا وکسی که دهد نمک را فکانما تصدق
بجمیع ما طیب تلک الملح پس گویا که وی تصدق کرد همه آنچه خوش ساخته است واصلاح کرده است آن نمک از طعام
بعد ازان لوازم را هم ذکر کرده گفت ومن سقی مسلما شربة من ماء وکسی که بنوشاند مسلمانی را یک نوشیدنی
از آب حیث یوجد الماء جایی که یافته شود آب فکانما اعتق رقبة چنین گویا آزاد کرد یک برده ومن سقی مسلما
شربة من ماء حیث لا یوجد الماء وکسی که نوشاند مسلمانی را یک نوشیدنی از آب در جایی که یافته نشود آب فکانما
احیاها پس گویا که زنده گردانید اورا وحیات داد ورعایت ویشت وی را رواه ابن ماجه باب العطایا
عطایا جمع عطیه بمعنی بخشش ودهش درین باب انواع عطایا بیان کرده چنانکه وقف وهبه وعمری ورقبی
لفظ عین در رو وجه معاج همراه این ابواب آمده وسابقه تا کتاب النکاح همه را در کتاب البیوع آورده
ومولف متابعت او کرده ووجه کردانیدن ان در داخل کتاب البیوع ظاهر است حقوقا دوریست بجلیفه دوره
بعیده ودر کتب فقهیه اینها را کتابها یا مستقل ساخته اند فنتدبر الفصل الاول عن ابن عمر ان عمر
اصاب ارضا بخیبر روایت است از ابن عمر که عمر رضی الله عنه یافت زمینی در خیبر لم اصب مالا قط انفس عندی
منه بیا فته ام من مالی هرگز کرانمایه تر نزد خود ازان فما تامرنی به پس چه میفرمائی مرا در ان مال بکنم
من بان مال یا رسول الله بشم کیچ در راه خدا یا نگاه دارم آنرا نزد خود وبیهم حاصل آنرا مسلمانان قال

ان شئت حبست اصلها وتصدقت بها گفت آنحضرة اگر میخواهی وقف میکنی اصل زمین را وتصدق میکنی دخل وحاصل شود
ازان واحتمال دارد که با تشدید کرده ودر شرح ودر مجمع البحار از کرمانی نقل کرده تشدید بمعنی وقف است وتخفیف بمعنی منع
وبمعنی وقف نیز کفته اند فتصدق بها عمر پس تصدق کرد بان زمین عمر رضی الله عنه بهمین وجهی که حضرة فرموده وانه
لا یباع اصلها بر شرطی که فروخته نشود اصل آن زمین ولا یوهب ولا یورث وبخشیده نشود ومیراث ساخته نشود
اصل ان زمین وتصدق بها فی الفقراء وتصدق کرد باصل آن زمین در میان فقرا وفی القربی ودر میان
خویشان ونزدیکان وفی الرقاب ودر آزاد کردن بردها چنانکه زکوة بمکاتبان میدهند تا بدل کتابت داده
آزاد شوند وفی سبیل الله ودر راه خدا مراد بان غازیان حاجیان اند وابن السبیل ومسافران رزق بهایی تو
دور افتاده اند اگرچه در خانه های اموال داشته باشند والضیف ودر مهمانان که بیایند لاجناح علی من
ولیها ان یاکل منها نیست گناه بر کسی که متولی شود بران زمین ونظر کند ازاو بر ساند در مصارف که بخورد ازو
بالمعروف بقدر ضرورت وکفاف غیر متمول رجالی که مال دار نشود بدان است وجمع کنند وفی الصراح وتاثل گرفتن
اصل مال ودر روضه ازحاصل ان قال گفت این سرین در بیان معنی غیر متمول غیر متاثل مالا رجالی گرد جمع
کننده است مال را وفی الصراح وتاثل گرفتن اصل مال ودر روضه بنیم وارد شده است که نخورد از مال وی غیر
متاثل وهر چیزی که دورا اصل قدیم باشد واستوار آنرا موثل میخوانند چنانکه مجد موثل میگویند متفق علیه
وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال العمری جایزة روایت کرد ابو هریرة از آنحضرة
که فرمود عمری جایز است وعمری بضم عین وسکون میم والف مقصوره بر وزن حبلی آنست که گوید مالک به کسی
این سرای یا این خانه مر ترا است تا تو زنده باشی جایز است وما دام که شخص زنده است بهره توان کرد وبعد از وی
با ولاد او بمیراث میرسد یا نه درین خلاف است وتفصیل مقام آنست که این گفتن بر سه وجه است یکی آنکه
مالک گوید این خانه واین سرای مر ترا است وترا داده ام تا تو زنده باشی واگر بمیری برای وارثان تو بود
وجه علی الاتفاق واینه که این هبه است ابیرون می آید از ملک مالک بیکردد وان شخص سرای وخانه اورا
می باشد بعد از وی وارثان اورا واگر وارث نبود در داخل بیت المال بود دوم آنکه مطلق گوید
که این خانه واین سرای مر ترا است مدت عمر تو جمهور بر آنند که حکم این حکم اول است وبعد از وی
بوارثان او برسد ومذهب مالک نیز همین است واصح انست که قول شافعی نیز همین است ونزد بعضی علما در
صورت وارثان را نمیرسد وبر دوان با مالک باز میگردد وسیوم آنکه بگوید این مر ترا است مدت عمر تو
واگر بمیری باز آن من ووارثان من باشد صحیح آنست که این نیز حکم اول دارد ونزد ما این شرط فاسد است
وهبه بشرط فاسد نگردد واصح دو قول شافعی نیز همین است واعتماد کرده اند درین بر ظاهر احادیث که یکی
ازان حدیث است ونزد امام احمد عمری باین وجه فاسد است ازجهة شرط فاسد ودر مذهب امام مالک
عمری تملیک منافع است نه رقبه بجمیع انواع ورقبی متفق علیه وعن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال العمری
میراث لاهلها گفت آنحضرة که عمری که میراث است مر اهل عمری را یعنی مالک او ومیشود وبعد از وی میراث اولاد وی
شود وظاهر این حدیث موید مذهب جمهور است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما رجل اعمر عمری

والعقبه هر مردی که کرده شد عمری برای او و مر کسان او را که پس از وی باشند که اولاد او اند فانها للذی اعطیها
پس هر بتی که آن عمری کسی راست که داده شد عمری مر او را یعنی ملک اوی شود لا ترجع الی الذی اعطاها رجوع نمیکند
و باز نمیگردد بسوی کسی که داده است مر او را یعنی مالک لانه اعطی عطاء وقعت فیه المواریث زیرا که وی
داد آن که واقع می شود در وی مواریث یعنی بهیچ است مع العقبی رجوع نکند چنانکه در وجه اول از وجوه
گذشت متفق علیه وعنه قال انما العمری التی اجاز رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقول هی لک ولعقبک هم
از جابر است که گفت عمری که روا داشته است آنرا آنحضرت مر آنکه بگوید مالک که این عمری مر تراست
و مر اولاد ترا فاما اذا قال هی لک ما عشت فانها ترجع الی صاحبها پس اگر بگوید این مر تراست تا آنکه زنده باشی
ترجع الی صاحبها پس هر بتی این عمر رجوع میکند بسوی صاحب و مالک خود این حدیث دلیل بر خلاف مذهب
جمهور است و ایشان میگویند که این قول جابر است برای اجتهاد وی یا نه حدیث مرفوع است والله اعلم
متفق علیه **الفصل الثانی** عن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم که بگوید که دادیم این سرای را برای تو
شرط که اگر بمیرم من پیش از تو سرای مر ترا باشد و اگر بمیری پیش از من بر گردد بسوی من زیرا که
هر یک مراقب موت دیگریست یعنی انتظار میبرد مرگ او را کسی که رقبی کرده باشند و یا عمری کرده باشد
چیز را یعنی زمین را هی لورثته پس آن چیز مر وارثان او راست رواه ابو داود و فی روایة نهی کرد از رقبی
و عمری و تعلیل کرد آنرا بانکه آن برای کسی میشود که رقبی و عمری کرده شده است برای وی یعنی
بر آید از ملک شما دیگر و برای وارثان او پس ضایع نکنید اموال خود را و مر دل نیارید از ملک
خود برقبی و عمری پس این نهی پیش از تجویز باشد مراد وی که مخالف مصلحت است و لیکن بعد از آنکه
گردد صحیح میگردد و جاری شد برای آن کس و وارثان او و لیکن حاجت ذکر کرده شده است حدیثی را
که آنحضرت جایز داشته است عمری را و رد کرده است رقبی را رواه احمد والترمذی و ابو داود
الفصل الثالث عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امسکوا اموالکم علیکم نگاه دارید مالهای خود را
لا تفسدوها تباه کرد و تباه مکنید آنها را فانه من اعمر عمری فهی للذی اعمر حیا و میتا و لعقبه پس هر بتی که
کسی که کرده عمری را پس این عمری یعنی زمین که کرده شده است در وی عمری پس آن عمری مر کسی راست
که عمری کرده شده است برای زنده و مرده و مراد لاد او راست تاویل این حدیث کرده در فصل اول
کرده شد رواه مسلم **باب** در هبات و دوا حق سبق **الفصل الاول** عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من عرض علیه ریحان فلا یرده کسی که عرض کرده شد بر وی ریحان پس باید که
قبول کند و رد نکند و باز نگرداند آنرا فانه خفیف المحمل زیرا که ریحان سبک است بار آن یعنی اندک است
هنت آن طیب الریح خوش است بوی آن ریحان نام گیاهی است خوشبوی یا هر گیاهی که خوش باشد
اطراف آن یا برگ آن کذا فی القاموس و فی الفراح ریحان شاه سپرغم و در بی قیاس کرده شده
که قلیل باشد و نافع سادی یا بگردد آنکس که هدیه از وی است رواه مسلم **وعن** انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان لا یرد الطیب بود آنحضرت که رد نمیکرد طیب را رواه البخاری **وعن** ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

العائد فی هبته کالکلب یعود فی قیئه باز گردنده در هبه خود باز ستاننده چیز را که بخشیده است کسی مانند سگ است که باز گردد
در قی خود و قی خورد آنرا لیس لنا مثل السوء نیست مر ما را مثل بد و در حدیث مارد و حال قصه عربی این تاکید است مر معنی را یعنی که
سلامانرا سزا نیست که ارتکاب این چنین شنیعت کنیم و آنکه رجوع از هبه و صدقه بعد از قبض جایز است نزد ما که
اسبابی ذکر کرده شده در فقه از آن جمله نقد و قرابت و محرمیت است و حدیثی در این باب رد کرده
و حدیث عاید در هبه از برای بیان کراهیه است و عدم مروت و نزد ائمه ثلثه جایز نیست از جهت حدیث
که ایشان آنرا بر حرمت حمل کرده اند و نزد شافعی و در روایتی از احمد جایز است رجوع والد از چیزی
که هبه کرده است ولد خود را زیرا که ولد و مال او برای والد است و احادیث مر آن ناطق اند و نزد
امام ابو حنیفه یعنی رجوع والد از هبه ولد یعنی اخذ او است و صرف او در نفقه خود حاجت چنانکه در سایر
اموال او **وعن** النعمان بن بشیر بضم نون و فتح باء جمله است مولودست او بر سر چهارده ماه از هجرة
و وی اول مولودیست که در خانه انصار بعد از هجرت بوجود آمده و والدین او بر صحابی اند
ان اباه اتی به رسول الله روایت میکند که پدر او آورد او را نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فقال انی نحلت ابنی هذا غلاما کان لی گفت پدر او پدرستی من عطا کرده ام پسر خود را که مر بی نعمان
غلامی را فقال النبی گفت آنحضرت اکل ولدک نحلت مثله آیا همه اولاد خود را بخشیده مانند این غلام قال
لا گفت هر پسر نبخشیده ام هر پسر را مانند این غلام قال فارجعه گفت آنحضرت پس باز گردان آنرا و فی
روایة انه قال و در روایتی این چنین آمده است گفت ایسرک ان یکونوا الیک فی البر سواء شاد میکرد ترا اگر باشند
ایشان یعنی پسران تو در نیکی کردن برابر یعنی میخواهی که همه نیکی کنند و استمال برابر کردن نیکی
کردن با والدین آید قال بلی گفت آری شادی کرد و مرا برابر بودن ایشان در نیکی قال فلا اذن گفت
آنحضرت پس مکن تفریق و تخصیص میان اولاد خود بعطیه آنکه خواه ذکور باشند یا اناث و بعضی گفته اند که دو برابر
ذکور را کرده و چند اناث بخشد چنانکه در میراث و بهر تقدیر این بیان افضل و اعدل است و جمهور بر جواز رفته اند
و بعضی گفته اند حرام است والله اعلم و فی روایة و در روایتی این چنین آمده است که نعمان بن بشیر قال عن ابیه نعمان
بن بشیر گفت اعطانی ابی عطیة گفت داد مرا پدر من بخششی را و ذکر خصوص غلام نیست فقالت عمرة بنت رواحة
مادر او که عمره بفتح عین و سکون میم بنت رواحه است عطیه بخششی را فامرت لی ان اشهد گرفت پس امر کرد عمره را
که گواه گیرم ترا یا رسول الله قال اعطیت سائر ولدک مثل هذا گفت آنحضرت آیا داده تو بانی اولاد خود را مانند
این عطیه قال لا گفت نداده ام قال فاتقوا الله واعدلوا بین اولادکم گفت بترسید خدا را و پرهیز کنید بترسایی
او را و پرهیز کنید بترسایی او را عدالت کنید و برابری کنید میان فرزندان خود قال گفت فرجع پس باز گشت
پدر من از آن عطیه و رد عطیه و باز گرداند بخشش خود را و فی روایة انه قال و در روایتی است که گفت
لا اشهد علی جور گواه نمیشوم من بر ستم و جور میل کردن از راستی و ستم کردن هر کسی متفق علیه **الفصل الثانی**
عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله لا یرجع احد فی هبته رجوع نکند هیچ یکی در هبه خود الا الوالد من ولده مگر پدر از
فرزندان خود این متمسک شافعی است در جواز رجوع از هبه اولاد و دلیل آن نزد ابو حنیفه گذشت رواه النسائی

ابن ماجه وعن ابن عمر وابن عباس رضي الله عنهم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يحل للرجل ان يعطي العطية ثم
يرجع فيها حلال نيست مر مرد را که بدهد چيزي را از هبه و صدقه و هديه پس رجوع کند دروي الا الوالد فيما يعطي
ولده مگر والد در آنچه ميدهد فرزند خود را ومثل الذي يعطي العطية ثم يرجع فيها كمثل الكلب اكل قصه و حال کسي
که ميدهد هبه را از هبه و صدقه و هديه پس رجوع ميکند در آن و داده را باز مي ستاند همچو قصه و حال سگ است
که خورد چيزي را تا آنکه چون سير شد قي کرد ثم عاد في قيئه پس باز گشت در قي خود و آنرا خورد و اين
رواه روايت کرد اين حديث را ابو داود والترمذي والنسائي وابن ماجه وصححه الترمذي وصحيح کرده است او را
ترمذي وعن ابي هريرة ان اعرابيا اهدى لرسول الله صلى الله عليه وسلم بكرة روايت است از ابي هريره که اعرابي
تحفه آورد براي آنحضرت شتر جوانه را بكر بفتح با وسكون كاف شتر جوانه متوجه حاجت بكرة پس عوض داد
آنحضرت اعرابي را از آن بكره شش بكره فتسخط پس ناراضي گشت آن اعرابي و کم شمرد آن بکره را فبلغ ذلك
النبي پس رسيد اين تسخط وي بجانب رسول الله صلى الله عليه وسلم يعني شنيد آنحضرت که وي تسخط ميکند فحمد الله
کم شمرد و واثنى عليه پس حمد گفت آنحضرت خدا را و ثنا گفت بر خداي تعالی چنانکه عادة شريف بود در اول
خطبه و کلام ثم قال ان فلانا اهدى الي ناقة پس گفت آنحضرت که فلان تحفه فرستاد بسوي من ماده شتري
فعوضته منها ست بكرات پس داده ام من او را عوض آن شش ماده فظل ساخطا پس گفت آن فلان ناراضي کم
شمرده لقد هممت ان لا اقبل هدية الا من قرشي او انصاري هر آينه تحقيق قصد کردم که قبول کنم
تحفه که از قرشي باشد قرشي يا انصاري او ثقفي او دوسي يا از ثقفي يا دوسي بفتح دال وسکون واو و ميم
ده قبيله اند تخصيص اين قبايل از جهة کرم و علو همت و سخاوة نفوس ايشانست رواه الترمذي وابو داود
والنسائي وعن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من اعطى عطاء فوجد فليجز به کسي که داده شد او را
کسي چيزي بوي داد پس يافت آنکس مالي پس بايد که پاداش دهد بآن عطا در بدل آن عطايا بمال
ومن لم يجد فليثن وكسي که نيابد چيزي يا از مال که بدهد پاداش پس بايد که ثنا کند دهنده را و دعا سازد
عطاي او را فان من اثنى فقد شكر زيرا که کسي که شکر گويد محسن خود را پس بتحقيق شکر او کرد چه مدح و ثنا
از آثار و ثمرات شکر است و شکر ميباشد و ثنا کردن بزبان و خدمت کردن بدست و پاي ومن كتم فقد كفر
وکسي که پنهان کند احسان انعام کس را پس بتحقيق کفران نعمت کرد ومن تحلى بما لم يعط وكسي که بيارايد خود را
بچيزي که داده نشده در واقع گرده شده است از احوال و صفات وي كان كلابس ثوبي زور
آنکس پوشنده دو جامه دروغ مراد اين است که لباس زنان و اهل صلاح بپوشد و در واقع نباشد و بعضي گفته اند
جو ... وصل کنند براي دو آستين ديگر تا جامه که در نظر آيد که گويا دو پيراهن پوشيده است و گويند که در عرب
که دو جامه نفيس مي پوشيد ... مردم ... رواه الترمذي وابو داود
وعن اسامة بن زيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صنع اليه معروف فقال لفاعله کسي که کرده شود بسوي
وي احساني پس گفت مر احسان کننده را جزاك الله خيرا پس دهد ترا خداي تعالی نيکي فقد ابلغ في الثناء
عليه پس بتحقيق مبالغه کرد بنهايت رسانيد ثنا را بروي زيرا که اعتراف کرد بقصور خود و التفويض کرد امر بخدا

ساخطا

قوله تحلى ...

وابو داود

٤٧

در حديث سابق که امر بشکر و نيز رعايت امثال و در آن شرط است شيخ اجل اکرم عبد الوهاب متقي رحمه الله
ميگفت که صوفي را بايد که در عطا و منع خلق از دائره استقامت بر نرود و قدم از طريق حق بيرون ننهد چون از کسي
عطائي بيند که فاسق و اهل بدعت است او را ثنا نکند که او را صالح داند که مي گويد دشمن او در صورت صلاح نه نيک گويد خدا
اتي جزاه الله خيرا و اگر از مردي اهل صلاح خيري از واي بيند يعني او کند و شام دهد و تشنيع کند
فقرا ... روش استقامت است حاصل آنکه از دائره حق بيرون ننهد و نيست از ذهب رواه الترمذي
وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يشكر الناس لم يشكر الله کسي که شکر نگويد مردم را در احسان
و انعامي که بوي رسيد و ثنا ايشان نکند شکر نگويد خدا را از جهت عدم رعايت حق وسيلت و حال آنکه امر کرده است بآن خداي
تعالی کسي که شکر نگويد مردم را و اعتراف نکند نعمت ايشان شکر نگويد خداي را از جهة اعتياد وي بکفر
نعمت و بودن او مجبول بران رواه احمد والترمذي وعن انس قال لما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة
انس چون قدم آورد آنحضرت مدينه را بهجرة اتاه المهاجرون فقالوا آمدند او را مهاجران پس گفتند يا رسول الله
ما رأينا قوما ابذل من كثير نديده ايم ما گروهي را که بذل کننده تر از مال بسيار بذل در باب فتن و نکاح
ولا احسن مواساة من قليل نيکو تر از روي مدد و معاونت کردن از مال اندک من قوم نزلنا بين اظهرهم از اين
گروهي که فرود آمده ايم در ميان ايشان و مراد قوم انصار اند که از قليل و کثير هر چه داشتند بر مهاجرين
بذل کردند ... مواسات خود لقد كفونا المؤنة هر آينه کفايت کردند ما را مشقت را
که هر مشقتي ... ميکشند ... واشركونا في المهنأ و شريک کردند ما را در چيزي
که حاصل شود ... کفايت ... قال الطيبي و در قاموس گفته که ... بايد ترا
بي مشقت خود ميکنند ... و در راحت و آسايش ما را شريک ميکردانند حتى خفنا ان يذهبوا
بالاجر كله تا آنکه بتحقيق ترسيديم ما که ببرند ايشان اجر و ثواب را همه فقال لا پس گفت آنحضرت نبرند اجر را
همه مادعوتم الله لهم مادام که دعا ميکنيد شما خدا را براي ايشان واثنيتم عليهم و مادام که ثنا ميگوييد
شما برايشان ... نعمت و امثال احسان ايشان مي کنيد و چون دعا و ثنا مي کنيد شما را اجر است
مكافاة احسان ميکنيد رواه الترمذي وصححه وعن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم قال تهادوا
و در روايت مشکوة از عائشة که از آنحضرت که گفت هديه فرستيد بيکديگر فان الهدية تذهب وحر الصدر زيرا که
هديه دور ميکند وحر سينه را وحر بواو و حا و مهمله مفتوحتين غش و وسواس و بعضي گفته اند کينه و دشمني
و بعضي خشم سخت ولا تحقرن جارة لجارتها و بايد که خوار و خورد نشمرد هيچ زن همسايه ... اوست
تحفه او از هديه ... و جهدي ... ولو شق فرسن شاة اگر چه بود نيمه سم گوسفند را فرسن
بکسره فا و سين ... رواه الترمذي ... ولو شق فرسن شاة اگر چه بود نيمه سم گوسفند
... رواه الترمذي وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ثلث لا ترد الوسائد ... والدهن ... روغن ... والعسل
والبيد ... واللبن ... رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب قيل اراد بالدهن الطيب ... کرداد

شکر

الصفار ...

داشته است آنحضرة ... ابن طلب او عن ابی عثمان النهدی بفتح نون و سکون ها منسوب به نهد که یکی از اجداد
وست تابعی کبیر است که دریافته است جاهلیه و اسلام را و گفته اند که وی زندگانی در جاهلیت بیشتر از شصت
سال کرده و در اسلام مثل آن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اعطی احدکم الریحان فلا
یرده چون داده شود یکی از شما را ریحان پس باید که رد نکند آنرا فانه خرج من الجنة بدرستی که ریحان
آمده است از بهشت رواه الترمذی مرسلا **الفصل الثالث** عن جابر قال قالت امراة بشیر گفت جابر
که گفت زن بشیر انحل ابنی غلامک بخشش پسر مرا غلام خود را واشهد لی رسول الله و گواه گیر برای من
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت بشیر ان ابنة فلان بدرستی دختر فلان مرا و زن خود را
داشته که عمرة بن رواحه است خواهر عبدالله بن رواحه چنانکه در فصل اول گذشت سألتنی ان انحل
ابنها غلامی سوال کرد مرا که بخشم پسر او را غلام خود را وقالت اشهد لی رسول الله و گفت گواه گیر برای
من پیغمبر خدا را صلی الله علیه فقال اله اخوة پس گفت آنحضرة آیا پسر او را برادران هست قال نعم گفت بشیر آری هست
او را برادران قال گفت آنحضرة افکلهم اعطیت آیا پس همه ایشان را داده تو مثل ما اعطیته مانند آنچه دادی برادر او را
قال لا گفت نه قال فلیس یصلح هذا پس گفت [illegible] ... صحیح ... و انی لا اشهد الا علی حق
و من گواه نمی شوم مگر بر حق رواه مسلم وعن ابی هریرة قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی بباکورة
الثمرة گفت ابوهریرة دیدم آنحضرت را وقتی که آورده میشد نزد وی نوباوه میوه وضعها علی عینیه و علی شفتیه
می نهاد آنرا بر هر دو چشم مبارک خود و بر هر دو لب شریف خود بجهت تعظیم نعمت تازه الهی و کرم و محبت آن که نو
او نو رسیده از درگاه حق و قرب العهد از جانب ... تعالی ... وقال اللهم کما اریتنا اوله فارنا آخره و گفت
آنحضرة خداوندا چنانکه نمودی ما را اول آنرا پس بنما ما را آخر آنرا ... ثم یعطیها
من یکون عنده من الصبیان پس میداد آن باکوره آن کسی را که می بود نزد وی از کودکان از جهت مناسبت ظاهر
میان باکوره و صبیان در قرب عهد بدرگاه الهی تعالی ... رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

باب

اللقطة

لقط والتقاط از زمین برگرفتن چیزی را و لقطه بضم لام و سکون قاف و فتح آن نیز آمده و گفته اند که ...
مالی که بردارند آنرا از زمین و ... بفتح قاف نام شخص بردارنده است و بسکون قاف مال برداشته
شده و اکثر بر آنند که بفتح قاف بر اسم مال است **الفصل الاول** عن زید بن خالد ... ثمان
و سبعین زمن عبدالملک و بعضی گفته اند در آخر زمان معاویه ... خمس و سبعین قال جاء رجل الی رسول الله
زید بن خالد آمد مردی سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فسأله عن اللقطة پس سوال کرد آنحضرة را از حکم لقطه
فقال پس گفت اعرف عفاصها بشناس عفاص لقطه او بکسر عین ... ظرف که در وی لقطه است از چرم یا پارچه
الصراح عفاص کیسه پوست که سر خرجی بوی بسته ... وکاءها ... بند که سر مشک ...
کذا فی القاموس و النهایه وکا ریسمان که بسته میشود بوی ... کیسه و مشک و جز آن ثم عرفها سنة پس شناسا
لقطه را سالی در جایگاهی که یافته شده است و در بازارها و مسجدها و جاهای دیگر که محل اجتماع مردم است
تعریف آنست که ندا کنند که هرکرا چیزی گم شده و ضایع شده باشد بیاید و صفت آنرا ذکر کند و تقدیر سال ...

و شافعی

و شافعی و مالک و احمد است رحمهم الله ظاهر احادیث و صحیح نزد ابی حنیفه و ابی یوسف آنست که مقید بمدتی معین نیست و ذکر سنه
در حدیث بر سبیل اتفاق واقع شده باعتبار غالب و در هدایه گفته که اگر کم از ده درم باشد تعریف کند چند روز و اگر
ده باشد تا ماهی و اگر صد و بیشتر باشد سال و این روایتی است از ابی حنیفه و بعضی گفته اند صحیح آنست لیکن یکی ازین مقادیر
لازم نیست و مفوض است برای ملتقط تعریف کند تا غالب شود بر ظن او که کسی بجا آید و طلب نکند بعد ازان
والتوقیت ... و ذکر ... آنجاست که غالب نشود فان جاء صاحبها پس اگر آمد صاحب و مالک آن لقطه خود
... بوی و نزد ما واجب است رد آن اگر ... گواهان و واجب نیست ... و اگر ... علامت
نیز صحیح ... درست است ... نزد ما و قول شافعی و مالک نیز همین است چنانکه ذکر کرده است در هدایه
والا فشأنک بها و اگر نیاید صاحب آن پس لازم گیر کار خود را با ملتقط یعنی نفع بگیر ازان و ازینجا معلوم میشود که لقطه
بعد از تعریف مالک میشود غنی باشد یا فقیر مذهب اکثر ... و شافعی و احمد ... قایل شده اند بعضی صحابه
که غنی تصدق کند و مالک نشود و قول ابن عباس و سفیان ثوری و ابن المبارک و ابی حنیفه است و در هدایه
گفته است که اگر صاحب آن نیاید تصدق کند از جهت رسانیدن ثواب نزد گم شدن صاحب و این ...
... که فقیر ... تصدق کند و گفته اند که جایز است که تصدق کند بر اصل و فرع و عروس خود بعد ازان اگر بیاید
صاحب و اجازت کند اجر ثواب آن مر او را باشد و اگر نه ضامن گرداند او را و در بعضی مواضع شرح وقایه
نقل از هدایه کرده که تصدق بعد از تعریف رخصت است و عزیمت حفظ است فقال فضالة الغنم گفت زید بن خالد پس
گم شده گوسفند که کسی آنرا بردارد چه حکم دارد قال گفت آنحضرة هی آن ضاله غنم لک مر تراست اگر تعریف کنی و
آنرا مستحق ... او لاخیک یا مر برادر تراست یعنی ... آن اگر آید ... او للذئب ...
... صاحب آن اتفاق یا دیگری التقاط میکند او للذئب یا مر ... اگر هیچ کس ازین صورتها
یافته شود ... انتفاع ... ضایع ... و گرگ خورد و این حکم ...
در هر حیوان که ضایع گردد ... قال فضالة الابل گفت زید بن خالد پس گم شده شتر چه حال دارد
قال مالک ولها گفت آنحضرة چه کار ... ترا و مر شتر را ... کار ... نیست یعنی التقاط ...
... معها سقاؤها ...
اوست ... روزهای بسیار را ... تشنگی چند روز ...
نمی تواند ... گفته اند که ... روز می تواند برداشت و حذاؤها و با اوست حذا او بکسر حای مهمله و دال معجمه
ممدود فی الصراح حذا بالکسر نعل و سم شتر و اسب ... قوی است ... در راه رفتن
و قطع ... علف ... آب ...
وتاکل الشجر ... درختان ... حتی یلقاها ربها تا آنکه پیش آید ... مالک او و گفته اند که ...
اهل ... هر حیوانی که ضایع ... جا که ... شافعی و مالک ...
... التقاط ان افضل است نزد ایشان ... حدیث ... اصل ...
مال ... ضایع ... صاحب ... بالتقاط ولیکن

توهم نیاید باقی است پس التقاط و تعریف از جهة صیانت اموال مردم و واجب ثبت التقاط در هیچ مال و هیچ وقت ایل و دلالت مد اردو بکر برخو از ترک نه وجوب و استحباب ان متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مسلم را اینجا آن قال عرفها سنة پس گفت انحضرة تعریف کن لقطه را یکسال ثم اعرف وکاءها وعفاصها پس ترتیب مسئله از و فرمود آنرا ثم استنفق بها پس طلب کن انفاق آنرا اگر آن جاید ربها فادها الیه اگر بیاید مالک اوپس برسان او را بسوی وی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من آوی ضالة فهو ضال کسی که جای دهد کم شده را پس وی گمراه است مالم یعرفها مادام که تعریف نکند آنرا یعنی باید که آنرا تعریف کند و بی تعریف نگاه نه دارد که در وی خیانت گرامی است رواه مسلم وعن عبدالرحمن بن عثمان التیمی برادرزاده طلحة بن عبیدالله رضی الله عنه صحابی است اسلام آورده بود لهذا از جهت رضوان و بعضی گفته اند روز فتح و بعضی گفته اند تابعیه الله بن الزبیر در یک روز ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن لقطة الحاج روایة کرده که انحضرة نهی کرده از لقطه حاج در تابع حرم حکم کذشت کذشت در لقطه در حرم تعریف نه ملک آن و استمتاع به آن و انتفاع کردن از همین است و این نه نفی است پس اینجا که مینماید که نهی کرد از لقطه حاج همین معنی است باعتبار آنکه اهلش غالب اند لقطه حاج در حرم که یابند باشد مراد از نهی حفظ از حاج است مطلق خواه در حرم یابند یا در غیر حرم لکن در وی ولکن تعریف در حرم خواهد بود که محل اجتماع است والله اعلم والله اعلم رواه مسلم

الفصل الثانی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه سئل عن الثمر المعلق روایة کرد عمرو بن شعیب که از جهت پرسیده شد از حکم میوه آویخته شده خوشه ها است از برای خشک شدن چنانکه عادة است یا آویخته بر درخت پیش از بریدن فقال پس گفت انحضرة من اصاب منه ذی حاجة کسی که برسد چیزی را از آن میوه از حاجت صاحب یعنی گرسنه کرچه بحد مخمصه رسد غیر متخذ خبنة در حالی که بگیرنده است زله را و جستن نگاه و میوه و با آنچه پنهان کردن و نهادن طعام را از روز تنگی و خبنه بضم خا آنچه بر داری و در کنار خود از طعام فلاشی علیه پس نیست هیچ چیز بر وی یعنی حلال است و ضمان نیست ومن خرج بشیء منه وکسی که بیرون آرد چیزی را از آن میوه یعنی بخورد و زله نهد فعلیه غرامة مثلیه پس بروست تاوان دو مانند آن بجهة مبالغه در زجر و بعضی گفته اند که این ثابت بود در ابتدای اسلام پس از آن منسوخ شد والعقوبة و بروست عذاب یعنی تعزیر بدانکه زیرا که ثابتها در آن زمان محفوظ و محرز نبود ومن سرق منه شیئا بعد ان یؤویه الجرین وکسی که دزدد از آن ثمره چیزی را بعد از جای دادن خرمن آنرا یعنی بعد از افتادن آن در خرمن و جرین خرمن را ورق خرمن جای خشک کردن خرما فبلغ ثمن المجن پس برسد آن ثمر در دزدیده شده بهای سپر را که سه درهم است و بعضی گفته اند چهار درهم و اف نصاب سرقه است نزد شافعی و نزد ما ده درهم است و بعضی گفته که ثمن قیمت مجن در آن زمان ده درهم بود و تحقیق این در باب سرقه بیاید فعلیه القطع پس بروست بریدن دست چنانکه حد سرقه است و ذکر فی ضالة الابل والغنم وذکر کرد عمرو بن شعیب وسئل عن اللقطة و سوال کرده شد انحضرة از حکم لقطه یعنی مالی که در افتاده باشد فقال پس گفت انحضرة ما کان منها فی الطریق المیتاء بکسر میم و سکون یا چیزی که باشد از آن لقطه در راه مسلوک آبادان یعنی راهی که می آیند آنرا مردم و سلوک می نمایند و میتاء مفعال است از ید یا یأتی الطریق الجامعة

دیابند

ویابند در ره آبادان که مردم آنجا جمع اند فعرفها سنة پس تعریف کن و شناسان از آن یکسال فان جاء صاحبها فادها الیه پس اگر بیاید مالک آن پس دفع کن آن را بسوی او و بده او را وان لم یات فهو لک و اگر نیاید مالک پس آن برای تست می تو یا به آن چنانکه بیان کرده شد وما کان فی الخراب العادی و چیزی که باشد در زمین ویران قدیم ففیه وفی الرکاز الخمس پس در وی و در مالی پنهانی کرده شده که از زمین بر آید واجب خمس است رواه النسائی و روی ابو داود عنه و روایة کرده است ابو داود و از عمرو بن شعیب قوله از قول وی وسئل عن اللقطة الی آخره تا آخر و سابق از جان آن معلق و عقد له الابل والغنم است روایت نکرده وعن ابی سعید الخدری ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه وجد دینارا روایت است از ابی سعید خدری که امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه یافت دیناری را در راه فاتی به فاطمة پس آمد و بیاورد آن دینار را نزد فاطمه فسال عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال هذا رزق الله پس سوال کرد ازو رسول الله صلی الله علیه وسلم ... یعنی این دینار را نزدم علامتی گفته باشد یا انحضرة را معلوم نشد که از آن ... و ظاهر عکس دلالت دارد بر آنکه تعریف نکرده و احادیث بعضی علامات کر تعریف واجب است و در قلیل دو چار روز حسن ثابت شده در آن وقت رواه ابو داود وعن علی بن ربیعة بضم واو و سکون را و وکل صحابی است آورده بر انحضرة در سال هجرت و اسلام آورده همراه وی و حذیفة الیمان از آن ساکن بصره را و بعضی گفته ... ارض فارس وفات یافت در خلافت عمر سنه احدی وعشرین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ضالة المسلم حرق النار کم شده مسلمان زبانه آتش است اگر رعایت نکند ملتقط آن شرایط و آداب آنرا فی الصحاح حرق بفتحتین آتش و سکون را سوختن رواه الدارمی وعن عیاض بکسر عین مهمله و فتح او بن حمار بکسر حا مهمله صحابی مجاشعی در بصره بود بعد وفات انحضرة بود قدیمی روایت کرده از وی حسن و غیره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من وجد لقطة فلیشهد ذا عدل کسی که بیابد لقطه را پس باید که گواه گیرد بر آن مردی که خداوند عدل اند او ذوی عدل یا دو خداوند عدل را که نصاب شهادة است گواه گیرد که دیگر چیزی یافته ام تا پی اطال ... و دعوی زیادتی نکنند و نیز حکمت در آن دفع طمع نفس است ... و اظهر آنکه این امر ... است ... بعضی میگویند بطریق ندب است و بعضی میگویند بطریق وجوب ولا یکتم و باید که نپوشید چیزی از صفات لقطه را ولا یغیب و غایب نگرداند لقطه را بعدم احضار قال وجدها فان وجد صاحبها فلیردها علیه پس اگر بیابد مالک او را پس باید که رد کند آنرا بروی ... والا فهو مال الله و اگر نیابد صاحب آن پس آن مال خدا است یؤتیه من یشاء میدهد هر کسی را که میخواهد یعنی ملک کند آنرا و منقطع گردد دعوی آن که جزای ازجنس نیک رسانیده است و تا ایل الحال اگر بعد از آن ... چنانکه گفته شد رواه احمد والدارمی وعن جابر قال رخص لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی العصا والسوط والحبل گفت جابر رخصت کرد ما را انحضرة در چوب که در دست گیرند و در تازیانه و رسن و ... که کسی بیابد در راه و اشباهه و مانند این چیزها از آنچه در عرف آنرا قلیل و بعضی گفته اند ... یلتقطه الرجل که بر می دارد آنرا مرد ینتفع به و منتفع میگردد ... و علما اختلاف کرده اند در قلیل بعضی گفته اند که دینار کمتر از آن قلیل است رواه ابو داود وذکر حدیث المقدام بن معدیکرب الا لا یحل فی باب الاعتصام ذکر کرده شده است حدیث مقدام که در روی ذکر لقطه است در باب الاعتصام بالکتاب والسنة که در اول کتاب الایمان گذشت والله اعلم جمع فریضه از فرض یعنی تقدیر

کردن و مراد حصه های که اندازه کرده شده و تعیین نموده شده است در کتاب خدای در مواریث بعد ازان نام کرده شده علم متعلق بمواریث را علم فرائض **الفصل الاول** عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انا اولی بالمؤمنین من انفسهم گفت آنحضرت من نزدیکتر و سزاوارترم بمسلمانان از ذاتهای ایشان در مهربانی و خیرخواهی و خیراندیشی فمن مات وعلیه دین پس کسی که بمیرد از مسلمانان و بروی وام است ولم یترک وفاء و نگذارد از پس مالی را که بدان بپردازد و ادا توان کرد وام وی را فعلی قضاؤه پس بر من است گذاردن آن وام و بمن ماخوذ و مطلوب کرد و از رحمت حق و ثواب ومن ترک مالا فلورثته و کسی که بگذارد مالی را پس برای وارثان وی است و فی روایة و در روایتی دیگر چنین آمده است ومن ترک الولاء او ضیاعا کسی که بگذارد دین را یا عیالان را ضیاع بفتح ضاد معجمه عیال را گویند زیرا که اگر تعهد کرده نشود ضایع میگردد و بکسر ضاد نیز روایت کرده اند جمع ضایع مثل جایع و جیاع فلیأتنی پس باید که بیاید آن کس را یعنی جانب وکیل او و ولی او فانا مولاه پس من متولی امداد و دولت او میباشم که وام او را ادا کنم و عیال او را نگاه دارم و فی روایة و در روایتی دیگر این چنین آمده من ترک مالا فلورثته کسی که بگذارد مالی را پس برای وارثان اوست ومن ترک کلا فالینا کسی که بگذارد عیال و دین را پس آن راجع بجانب ماست وکل بفتح کاف و تشدید لام ثقل و آن شامل دین و عیال است و این عادة شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که اگر کسی می‌مرد و بروی دینی می‌بود چیزی نگذاشته بود بروی نماز نمیکرد و در آخر چنان کرد که دین را بر خود میگرفت و نماز میکرد و این از کمال شفقت و رحمت آنحضرت بود بر امت صلی الله علیه وسلم متفق علیه وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الحقوا الفرائض باهلها برسانید سهام میراث را که در کتاب الله تعین و تقدیر یافته اند و برسانید آن را باهل آن فما بقی فهو لاولی رجل ذکر پس چیزی که باقی ماند بعد از ادای فرائض پس آن مرد قریب بمیت راست ذکر را که تاکید گویند و حکم آنست که هرچه از فرائض باقی ماند عصبه راست و در عصبه مرد که قریب تر باشد مقدم است و قول وی ذکر برای تاکید و بیان سبب عصوبت است و الا رجل البته ذکر است و عصبه برادران و خویشان قریبه از جانب پدر [illegible] عصب بمعنی قوت و سختی و ازین جهت عصبه گویند ایشان را متفق علیه وعن اسامة بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرث المسلم الکافر وارث نگردد مسلمان کافر را ولا الکافر المسلم و نه کافر مسلمان را و امام [illegible] نیز همین است متفق علیه وعن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال مولی القوم من انفسهم گفت آنحضرت آزاد کرده شده هر قوم از ان قوم است که معتق بکسر تا یعنی آزاد کننده وارث میگردد معتق را بفتح تا یعنی آزاد کرده شده و اگر او را هیچ وارث نسبی باشد اما معتق بفتح وارث نشود از معتق بکسر کذا قیل رواه البخاری

وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن اخت القوم منهم خواهرزاده قوم هم از قوم است که وارث میشود وی از ذوی الارحام است و وراثت ذوی الارحام اختلاف میان علما وارث میشود نزد امام ابوحنیفه و امام احمد بن حنبل متفق علیه و ذکر حدیث عائشة انما الولاء در باب [illegible] و ذکر کرده شد حدیث عائشه که در وی است انما الولاء لمن اعتق در باب قبل از باب السلم است و مشهور حدیث البراء و سراح است که ذکر کنم حدیث براء بن عازب را که در وی است الخالة بمنزلة الام در باب بلوغ الصغیر و حضانته که از ابواب کتاب النکاح است ان شاء الله تعالی **الفصل الثانی** عن عبد الله بن عمرو قال قال

عم

رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتوارث اهل ملتین شتی وارث نشود از یکدیگر اهل دو دین مختلف چنانکه اراده نمود یهودی و نصاری که دیگری از یکدیگر رواه ابوداود و ابن ماجه و رواه الترمذی عن جابر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم القاتل لا یرث کشنده مورث وارث نشود و امام ابوحنیفه گفته که قتل صبی منع نمیکند و امام مالک گفته قتل خطا منع نمیکند رواه الترمذی و ابن ماجه وعن بریدة روایت است از بریده که صحابی است ان النبی صلی الله علیه وسلم جعل للجدة السدس ان لم یکن دونها ام که آنحضرت گردانید جده را سدس حصه اگر نباشد که حاجب شود یعنی اگر ماد اگر باشد مادر حاجب میگردد جده را رواه ابوداود وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استهل الصبی صلی علیه و ورث چون آواز کند کودک یعنی زنده شود و در وقت ولادت و ثابت گردد حیات وی نماز جنازه کرده شود بر وی و وارث کرده شود از جهت آنکه استهلال دلیل حیاة و از آثار حیات یافته شود و نیز این حکم در رویش از مردن شخص وارث او و حکم [illegible] موقوف داشته شود او میراث اگر زنده برآید وارث گرد از وی و بودن وی انتقال یابد و دیگر شود از آن باقی ورثه رواه ابن ماجه والدارمی وعن کثیر بن عبد الله عن ابیه عن جده کثیر ضعیف الحدیث متروک است و عبد الله پدر او ثقه است و جد او عمرو بن عوف مزنی صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مولی القوم منهم مولی هر قوم از ان قوم است چنانکه گذشت وحلیف القوم منهم و حلیف قوم نیز از ان قوم است و در عبادت بوده که میان خود بکدیگر گوئید که خون دم و سکه خون تو خون منست و صلح تو صلح منست و جنگ تو جنگ من و من وارث تو و تو وارث من پس ازان منسوخ شد این حکم بآیه مواریث وابن اخت القوم منهم و خواهرزاده قوم نیز از ایشان است چنانکه گذشت رواه الدارمی وعن المقدام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از مقدام بن معدیکرب که صحابی است و بعد وفات در اهل شام گفت گفت آنحضرت انا اولی بکل مؤمن من نفسه من اولی ترم بهر مسلمان از ذات وی فمن ترک دینا او ضیعة فالینا پس کسی که گذاشت وامی یا عیالی پس بسوی ماست رجوع ومن ترک مالا فلورثته و کسی که گذاشت مال پس برای وارثان اوست وانا مولی من لا مولی له من متولی کسی ام که نیست متولی مر او را و متولی آنکه کار کسی را بر خود گیرد ارث ماله وارث میشوم مال او را یعنی می‌گیرم مال او را در بیت المال و الا پس او وارث نیست ازکسی ومن کسی از بیان و فک عانه و خلاص میکردانم اسیر او را الغدیه دادن و اصل عان عانی است بحذف یا و تخفیف و عان بمعنی اسیر است والخال وارث من لا وارث له و برادر مادر وارث کسی است که نیست وارث مر او را از اصحاب فرائض و عصبات و خال و خاله از ذوی الارحام اند یرث ماله وارث میشود خال مال کسی که نیست وارث مر او را ویفک عانیه و خلاص میکرداند اسیر او را و فی روایة و در روایتی این چنین آمده است انا وارث من لا وارث له من وارث کسی ام که نیست وارث مر او را اعقل عنه و ارثه ادا میکنم دیت جنایت او را از جانب او و وارث مر او را میشوم یعنی که معلوم شد والخال وارث من لا وارث له یعقل عنه و یرثه و خال وارث کسی است که نیست وارث مر او را خون بهای وی از جانب او و وارث میشود مر او را رواه ابوداود وعن واثلة بن الاسقع بکسر همزه و قاف صحابی است از اهل صفه خدمت کرد آنحضرت را سه سال قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم تحوز المرأة ثلث مواریث گرد می‌آورد وی شاید زن سه میراث را لقیطها که میراث آزاد
شده خود را و این حوز باتفاق است چنانکه مرد و لقیطها در دوم میراث الحکم برد [illegible] آنرا آزاد
امیر گرفته و تربیت کرده این یعنی کمال اوست الا است و این زن اولی و احق است یا آنکه عرف کرده شده
بروی آنچه گذاشته از مال دیگر مسلمانان و ولدها الذی لاعنت عنه سیوم میراث فرزندی که لعان کرده است آن زن
از آن ولد لعان تهمت کرده مرد آن زن را بزنا و نفی کرده آن ولد را که از وی است و لعنت کرده مردان
یکدیگر را چنانکه در باب اللعان بیاید انشاء الله تعالی و ولدی که لعان کرده است او را مرد لعان هیچ نمی‌ارزد
ملک نمی‌شود و وراثت او بمادر ثابت است وارث می‌شوند از یکدیگر حکم ولد الزنا نیز همین است نسب او به پدر
ثابت نیست و با مادر ثابت است رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال ای رجل عاهر بحرة او امة گفت آنحضرت هر مردی که زنا کرد بزن آزاد یا باده
فالولد ولد زنا پس فرزندی که زنا کرد بزن آزاد یا باده فالولد ولد زنا پس فرزندی که بیاید از وی ولد زنا است
لا یرث ولا یورث وارث نمی‌گردد وی و نه وارث می‌گردد وی و نه وارث گرفته می‌شود از وی یعنی از
پدر بار از مادر ارث می‌گیرد وی و مادر را از وی چنانکه گفته شده رواه الترمذی وعن عائشة رضی الله عنها
ان مولی لرسول الله صلی الله علیه وسلم مات وترک شیئا روایت است از عایشه که آزاد کرده آنحضرت مرد
و گذاشت چیزی از مال ولم یدع حمیما ولا ولدا و نگذاشت هیچ خویشی را که وارث شود و فرزندی را فقال
رسول الله پس گفت پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم اعطوا میراثه رجلا من اهل قریته بدهید میراث او را از اهل
دهی که او در اینجا می‌بود و مال او چون وارث نداشت مال او داخل بیت المال بود و مصروف مصالح
مسلمانان بود پس آنحضرت در میان اهل قریه او نهاد در مصلحت دید با اهل قریه او را از میان مسلمانان
احق اولی دید رواه ابو داود والترمذی وعن بریدة قال مات رجل من خزاعة گفت بریده اسلمی
که مردی مرد از خزاعه که نام قبیله است فاتی النبی صلی الله علیه وسلم بمیراثه پس آورده شد نزد آنحضرت
میراث او یعنی ترکه او فقال التمسوا له وارثا پس گفت آنحضرت طلب کنید برای او وارث را یعنی از اصحاب فرض
یا عصبات او و ذو الرحم یا خداوند رحم را فلم یجدوا له وارثا ولا ذا رحم پس نیافتند برای آن میت نه وارث را
و نه ذی رحم را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعطوه الکبر من خزاعة پس گفت آنحضرت بدهید
میراث او را شخصی را از خزاعه که نزدیکتر باشد بجد اعلی این میت اگرچه از وارثان میت دیگر کم باشد
و سکون با و فتح را [illegible] بجد اعلی ثابت کرده می‌شود بوی و این مثل حدیث اول است در اعطای
میراث مردی از اهل قریه [illegible] اکبر قوم [illegible] کرده شده [illegible] که این ترکه وی
داخل بیت المال گردانیده شد و بعضی از مسلمانان را احق و اولی دید آنحضرت رواه ابو داود وفی
روایة [illegible] قال انظروا الی اکبر رجل من
خزاعة گفت آنحضرت نظر کنید بسوی بزرگتر مردی از خزاعه و بدهید بوی وعن علی رضی الله عنه
قال انکم تقرؤون هذه الآیة روایت است از امیر المؤمنین علی گفت که شما می‌خوانید این آیت را

العاهر

من بعد

من بعد وصیة توصون بها او دین وان رسول الله صلی الله علیه وسلم قضی بالدین قبل الوصیة و در این آنحضرت
حکم کرده بدین پیش از وصیت [illegible] که میراث بعد از اجرای وصیت [illegible] کرده و بعد از قضای دین را مقدم اجرای
وصیت داشته [illegible] در میان آیه [illegible] آنحضرت [illegible] است [illegible] که در این مقام است در حکم اگرچه [illegible]
در ذکر تاخیر در ذکر از جهت اهتمام شان وصیت از جهت بودن او شاق بر نفوس [illegible] وان اعیان بنی الام یتوارثون
دون بنی العلات و حکم کرد آنحضرت که اعیان [illegible] که برادران از یک پدر و مادر [illegible] وارث می‌شوند [illegible]
[illegible] که برادران از یک پدر [illegible] یعنی اگر برادران اعیانی با برادران علاتی جمع شوند پس میراث
برای برادران اعیانی [illegible] در [illegible] در ذکر [illegible] در قرآن [illegible] اما برادران اعیانی
که [illegible] از اصحاب [illegible] الرجل یرث اخاه لابیه وامه دون اخیه لابیه مرد وارث
می‌شود برادر [illegible] برادر [illegible] این تفسیر کلام سابق است و تاکید آنست
رواه مسلم والترمذی وابن ماجه وفی روایة الدارمی و در روایت دارمی این چنین آمده است که قال گفت
[illegible] الاخوة من الام یتوارثون دون بنی العلات برادران [illegible] از مادر که [illegible] یکی باشند وارث می‌شوند
نه برادران از پدر که مادر یکی نباشد [illegible] برادران [illegible] برادران اعیانی با
[illegible] وارث [illegible] تقدیر قول [illegible] الرجل یرث اخاه لابیه [illegible]
نشود چنانکه در روایت اولی بود فاعل الی آخره تا آخر حدیث که مذکور شد وعن جابر قال جاءت
امرأة سعد بن الربیع بابنتیها من سعد بن الربیع گفت جابر آورد زن سعد بن الربیع دو دختر خود را
که از سعد بن الربیع بود الی رسول الله نزد پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم سعد بن الربیع صحابی انصاری
[illegible] که حاضر شده [illegible] کشته شد روز احد و دفن کرده شد با خارجه بن زید در یک [illegible]
[illegible] کرده بود آنحضرت او را با عبد الرحمن ابن عوف [illegible] زن او آمد در خدمت آنحضرت و دو دختر
او را نیز با خود آورد فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله هاتان ابنتا سعد بن الربیع این دو دختر سعد بن الربیع
قتل ابوهما معک یوم احد شهیدا کشته شد پدر اینها که همراه تو بود روز غزوه احد شهید شد وان عمهما
اخذ مالهما [illegible] و این [illegible] مال ایشان را یعنی [illegible] فلم یدع
لهما مالا [illegible] مر ایشان را مالی ولا تنکحان الا ولهما مال [illegible] نکاح کرده نمی‌شوند این دختران مگر آنکه
[illegible] فی ذلک گفت آنحضرت حکم کند خدای تعالی در این مال [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] نزلت آیة المواریث [illegible]
فبعث رسول الله [illegible] عمهما [illegible] سعد بن
الربیع [illegible] فقال اعط ابنتی سعد الثلثین [illegible] دو دختر سعد بن الربیع را دو ثلث [illegible]
[illegible] الثمن [illegible]
فرزندان [illegible] رواه احمد والترمذی وابو
داود وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن هزیل بن شرحبیل [illegible]

الاعیان

بابنتیها

بضم شین و فتح راء و سکون حاء و کسر موحده و سکون تحتانیه تابعی ثقه ذکر کرده است او را امی چنان در تقریب
قال گفت هزیل سئل ابو موسی پرسیده شد ابو موسی اشعری عن ابنة و بنت ابن و اخت یعنی مردی وفات یافت و دختر و دختر
پسر و خواهر گذاشت بهر کدام چه میرسد فقال للبنت النصف پس گفت ابو موسی که دختر را نصف است و للاخت
و مر خواهر را نصف و دختر پسر را هیچ نرسد و ائت ابن مسعود و گفته ابو موسی بیا دا ابن مسعود را و بپرس
از وی پس بتحقیق بر آنست که موافقت کند ابن مسعود مرا درین طور جواب دهد که من داده ام فسئل
ابن مسعود پس پرسیده شد ابن مسعود را و اخبر بقول ابی موسی و خبر داده شد بگفته ابو موسی که فتوی
داده و گفته که وی نیز موافقت میکند مرا فقال لقد ضللت اذاً پس گفت ابن مسعود رضی الله عنه اگر فتوی
دهم من همچنین و موافقت کنم او را هر آینه بتحقیق گمراه شده ام وما انا من المهتدین و نیستم من از راه
یابندگان و اقضی فیها بما قضی فیها النبی صلی الله علیه وسلم حکم کنم من درین قضیه بچیزی که حکم کرده است پیغامبر صلی الله
علیه وسلم و آن حکم اینست که للبنت النصف مر دختر را نصف است ولابنة الابن السدس مر دختر پسر را سدس
تکملة للثلثین از جهت کامل و تمام گردانیدن دو ثلث یعنی بنتین دو ثلث بود و چون نصف بیک رسید سدس
دیگر برای این باشد وما بقی فللاخت و چیزی که باقی ماند ثلث است برای خواهر است از جهت حدیثی که
حدیثی زائد است که بگردانید اخوات را با بنات عصبه جمهور علما برین اند فاتینا ابا موسی پس آمدیم
ما ابو موسی اشعری را فاخبرناه پس خبر دادیم او را بقول ابن مسعود فقال پس گفت لا تسئلونی مادام هذا
الحبر فیکم مپرسید مرا و فتوی که این دانشمند یعنی ابن مسعود در میان شما است و حبر بفتح حاء و کسر آن
بمعنی دانشمند از حبر بمعنی سیاهی که بآن نویسند علم را یا از تحبیر بمعنی آراستن یعنی می آراید کلام را و
آثار او رواه البخاری وعن عمران بن حصین صحابی مشهور است که احوال وی در مواضع متعدده نوشته شده است
قال جاء رجل الی رسول الله گفت عمران آمد مردی بسوی پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم فقال ان ابن ابنی
پس گفت تحقیق نبیره من پسر پسر من مات مرده است فما لی من میراثه پس چه میرسد مرا از میراث قال لک السدس گفت
آنحضرت مر ترا است سدس دیگر فلما ولی دعاه قال لک السدس الآخر پس چون برگشت آن مرد
بازخواند آنحضرت او را و گفت مر ترا است سدس دیگر خوانش مر ترا کاتب از عصبه که زیراکه وی زاید است
بر اهل فریضه که منبع نبود صورت این مسئله چنین کرده اند که مردی مرده دختر گذاشت و این سائل جد اوست
پس دو دختر را دو ثلث رسید باقی ماند ثلث پس دفع کرد نبوی او سدس للفرض و سدس دیگر برد از جهت
تعصیب و یکبارگی ثلث را نبوی نداد تا توهم کرده نبود که فرض او ثلث است رواه احمد والترمذی
وابوداود وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن قبیصة بفتح قاف و کسر با و سکون یا ابن ذؤیب
بضم دال معجمه و فتح واو ابن عبدالله او را در کتاب جد در ز صحابه نوشته دیگران اثبات صحبت وی کرده
او را طبقه ثانیه از تابعین شام داشته اند و گفته اند که ولادت وی اول سال اول هجرت است و بعضی
گفته اند در عام الفتح و گفته اند که او را در آورده نبی آنحضرت پس دعا کرد و بود از عبادت ان علم و
و عظمای فقهای مدینه مات سنه ست و ثمانین قال جاءت الجدة الی ابی بکر رضی الله عنه گفت قبیصه آمد جده نزد

ابوبکر فسألته میراثها در حالی که سوال میکند از میراث خود فقال لها پس گفت ابوبکر مر او را مالک فی کتاب الله شیء
ترا در کتاب خدای چیزی و مالک فی سنة رسول الله شیء و نیست ترا در سنت رسول خدای نزد من چیزی فارجعی حتی اسأل
الناس پس برگرد و برو تا آنکه بپرسم از مردم یعنی از علمای صحابه که نزد ایشان علمی باشد با این علم باشد
حکم آن فسأل الناس پس پرسید ابوبکر مردم را فقال المغیرة بن شعبة حضرت رسول الله پس حاضر شدم پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اعطاها السدس داد جده را فقال ابوبکر رضی الله عنه هل معک غیرک پس گفت ابوبکر مغیره
آیا هست با تو کسی دیگر خبر تو که این را شنیده یا دیده باشد از آنحضرت فقال پس گفت محمد بن مسلمة بفتح میم و سکون
سین و فتح لام از مشاهیر صحابه است مثل ما قال المغیرة فانفذه لها ابوبکر پس نافذ گردانید حکم سدس را
برای جده ابوبکر رضی الله عنه ثم جاءت الجدة الاخری الی عمر بعد از آن جده دیگر از جهت میت یعنی
یا مادری اگر اول از جانب پدر بود این از جهت مادر یا بالعکس نزد عمر رضی الله عنه تسأله میراثها در حالی
که میپرسد آن جده عمر را از میراث خود فقال هو ذلک السدس پس گفت عمر میراث جده همان سدس
است فان اجتمعتما فهو بینکما پس اگر جمع شوید شما هر دو در پس آن سدس مشترک است میان شما وایتکما
خلت به فهو لها و هر کدام که از شما که تنها باشد بآن سدس مر او راست یعنی میراث جده سدس است خواه یکی باشد
یا متعدد و پس صدیق رضی الله عنه حکم کرد برای وی تنها زیرا که واقف نشد دیگری و فاروق چون واقف شد
بر اجتماع حکم کرد باشتراک رواه مالک واحمد والترمذی وابوداود والدارمی وابن ماجه وعن
ابن مسعود قال فی الجدة مع ابنها گفت ابن مسعود در میراث جده با پسر خود که پدر میت است یعنی بخفی پدر
گذاشت و جده انها اول جدة اطعمها رسول الله صلی الله علیه وسلم سدسا مع ابنها گفت ابن مسعود
که این گفت جده است که خورانیده و داده است او را آنحضرت سدس را با پسرش وابنها حی وحال آنکه پسر او
که پدر میت است زنده است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه ام اب وارث میشود با وجود اب و این است
مذهب بعضی از اهل تابعین دیگران میگویند که جده را با وجود پدر میراث نبود و آنچه آنحضرت صلی الله علیه السلام
داد طعمه بود که خورانیده او را نه بطریق میراث والله اعلم رواه الترمذی و ضعفه و ترمذی ضعیف گردانیده است
این حدیث را وعن الضحاک بن سفیان صحابی است والی کرده بود او را آنحضرت بر قومش وشجاع بود که او را
برابر صد سوار میدانستند و شمشیر گرفته بر سر مبارک آنحضرت ایستاده بود روایت کرده از وی ابن المسیب وحسن
بصری و غیر ایشان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کتب الیه روایت میکند ضحاک که آنحضرت نوشت بجانب
وی ان ورث امرأة اشیم بفتح همزه و سکون شین معجمه و فتح تحتانیه و میم الضبابی بکسر ضاد معجمه التخفیف موحدة
اولی منسوب به ضباب بن کلاب و وی کشته شد در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخطاء آورده اند
که امیر المؤمنین عمر میگفت که وارث نمیشود زن از دیت شوهر سه چیز داد او را ضحاک بن سفیان تا آنکه نوشت
کتاب الی الله الخ رواه الترمذی وابوداود وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن تمیم الداری
صحابی مشهور است نصرانی بود پس اسلام آورد در سال نهم و وی از اصحاب اللیل بود و در شب در یکرکعت ختم
قرآن کردی و گاهی یک آیت تا صبح تکرار کردی محمد بن المنکدر گفت که فوت شد از تمیم داری یک تهجد

پس کفارت داد آن بزرگ خواب آنکیال کامل گوید کردی جامه جفت خرمه از باز ... در غار موشد دوی اول کسی است که ...

از وحدت وآنحضرة صلی الله علیه وسلم در قصه وحال وحبا سه از وی در حظیه روایت کرد چنانکه در باب ذکر الدجال باید

و داری منسوبست بدارین نام ای کسی از اجداد وی بود رضی الله عنه قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم ما السنة

في الرجل من اهل الشرك یسلم علی یدی رجل من المسلمین گفت تمیم داری پرسیدم آنحضرة را چیست سنت وحکم شریعت در مردی از اهل شرک که اسلام آورد بر دست مردی از مسلمانان فقال هو اولی الناس بمحیاه ومماته گفت آنحضرة

آن مسلمان نزدیکتر و سزاوارتر ترین مردمست بزندگی آن مشرک که مسلمان شده است بدست وی و بمردن او

مولای اوست وگفته اند که مراد آنست که او اولیست بنصرت او در حال حیات و بنماز گذاردن بر وی بعد

ممات رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن ابن عباس ان رجلا مات روایتست از ابن عباس که مردی که

علم موع وارثا الا غلاما کان اعتقه مرد و نگذاشت هیچ وارثی مگر غلامی را که آزاد کرده بود این مردان غلام را فقال

النبی صلی الله علیه وسلم هل له احد پس گفت آنحضرة ایا هست مر او را هیچ کس از وارثان قالوا لا

الا غلاما کان اعتقه گفتند هیچ کس نیست مگر غلامی که او را آزاد کرده بود او را فجعل النبی صلی الله علیه وسلم میراثه له

پس گردانید آنحضرت میراث آن مرد مر آن غلام را این حدیث دلیل است بر کسی که قایل است بوارث گردانیدن

معتق بفتح تا از معتق بکسر تا چنانکه در عکس این صورت باتفاق است و جمهور میگویند که این بر ان طریق است که گردانید

میراث مرد را مر اهل قریه او را چنانکه گذشت رواه ابو داود والترمذی وابن ماجة وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده

ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یرث الولاء من یرث المال گفت آنحضرة وارث می شود

ولا را کسی وارث می شود مال را چنانکه مرد عتیق بود یا عتق وی وارث میشود پسر وی این ولا را و این مخصوص

بعصبه است و زن وارث نمی شود مگر از کسی که آزاد کرده است آن زن آنکس را یا آزاد کرده آنکه آزاد آن زن

آن زن آنکس را رواه الترمذی وقال هذا حدیث اسناده لیس بالقوی روایت کرده است این حدیث را

ترمذی وگفته است که این حدیث است که اسناده نیست قوی **الفصل الثالث** عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم قال کل ما کان من میراث قسم فی الجاهلیة فهو علی قسمة الجاهلیة روایت است از ابن عمر که آنحضرت گفت

چیزی که بود از میراث که قسمت کرده شده در جاهلیت پس آن میراث هم بر قسمت جاهلیت و ما کان من میراث ادرکه

الاسلام فهو علی قسمة الاسلام و چیزی که هست از میراث که در یافته آن را حکم اسلام پس آن میراث بر قسمت اسلام است

قسمت میراث بر حکم اسلام خود معلوم است اما قسمت جاهلیت بیان کرده اند که چه طور بود رواه ابن ماجة

محمد بن ابی بکر بن حزم بفتح حاء مهمله و سکون زاء محمد از ثقات است و پدر او ابو بکر از تابعین است روایت میکند

انه سمع اباه کثیرا یقول کان عمر بن الخطاب یقول عجبا للعمة تورث ولا ترث

عجب است از وی عمه مر خواهر پدر را که وارث میکرده از وی برادرزاده او و وارث نمیشود وی برادرزاده

خود را این سخن است بر عدم میراث ذوی الارحام و الامهات و اعمام از جهة ام و اخوال و خالات مطلقا از ذوی

الارحام و الامهات و اعمام اند وارث میشوند نزد کسی که وارث میشوند نزد کسی که وارث میکرداند

ذوی الارحام را و تفصیل که ذکر کرده است در علم فرائض رواه مالک وعن عمر رضی الله عنه قال تعلموا الفرائض

علمها موجبه احکام فرائض و زاد ابن مسعود زیاده کرده است ابن مسعود این را که والطلاق والحج یعنی بیاموزید احکام طلاق و حج

وقال گفت ابن عمر و ابن مسعود فانه من دینکم زیرا که این از مذکور از جهات دین شماست و مردم در تعلیم آن تقصیر

رواه الترمذی **باب** الوصایا جمع وصیت چنانکه هدایا جمع هدیه و وصیت در اصل بمعنی عهد است که غالب آمده در عهد

کردن بعد از موت و فی الصراح وصیت اندرز کردن و وصیت مستحب است نه واجب و بعضی از اهل ظواهر بوجوب آن رفته

و پیش از نزول میراث واجب بود و چون میراث واجب شد وصیت منسوخ گشت و لهذا وصیت برای وارث

درست نبود وگفته اند که اگر کسی دینی بود یا دینی لازم است وصیت کردن آنرا نوشتن و بر آن گواه گرفتن

الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حق امرئ مسلم له شیء یوصی فیه یبیت لیلتین

مرد مسلمان که او را چیزی است که صلاحیت آن دارد که وصیت وی نوشته است در دو روز یعنی باید که دو شب نگذرد

که وصیت نامه خود را ننوشته و ذکر دو شب بجهت مقصود زمان قلیل است لکن در روی اشارتست که اگر یک شب بگذرد

با یک شب امید که باده بر آن نگذرد و غفلت نورزد و این تاکید و مبالغه است و ایجاب استعجال وصیت نه الزام

دارد الا و وصیته مکتوبة عنده متفق علیه وعن سعد بن ابی وقاص قال مرضت عام الفتح گفت سعد بن ابی وقاص بیمار گشتم در سال

فتح مکه مرضا اشفیت علی الموت بیماری که مشرف شدم بر مرگ و نزدیک بود که فاتانی رسول الله پس آمد مرا پیغمبر

خدا صلی الله علیه وسلم یعودنی در عیادت که عیادت میکند مرا فقلت پس گفتم یا رسول الله ان لی مالا کثیرا ولیس

یرثنی الا ابنتی و نیست که وارث شود مرا مگر دختر من یعنی از جمله اهل فرائض یا از جمله کسی

که ترسم بروی که ضایع گردد و بوی رضی الله عنه وارث و عصبه بود اما و فی قال کله ایا بوصیت کنم بمال خود

همه قال لا گفت آنحضرة نه قلت بنصف مال گفتم نیم وصیت کنم قال لا گفت نه قلت

فالثلث گفتم ثلث وصیت کنم قال الثلث گفت ثلث وصیت کن قال فالثلث کثیر گفت ثلث بس است و ثلث کثیر است

بسیار است برای وصیت آن حضرت ازین مال کثیر که تو داری انک ان تذر ورثتک اغنیاء خیر از ان تذرهم عالة

هر آینه تو اگر بگذاری وارثان خود را توانگران بهتر است ازینکه بگذاری ایشانرا درویشان

یتکففون الناس و در حالی که دراز کنند دست پیش مردم برای سوال

که کف دست پیش کسی داشتن بآن معنی دارد که کف طعام از مردم می طلبند وانک لن تنفق نفقة تبتغی بها وجه الله

و هر آینه تو هرگز خرج نمیکنی مالی را که طلب میکنی بآن خرج ذات خدا و رضای او و الا اجرت

بها ما مزد داده میشوی بر آن حتی اللقمة ترفعها الی فی امرأتک تا لقمه بر میداری بسوی

دهن زن خود بجهة ادا نفقه حق متفق علیه **الفصل الثانی** عن سعد بن ابی وقاص قال عادنی رسول الله

صلی الله علیه وسلم وانا مریض گفت سعد عیادت کرد مرا آنحضرت و حال آنکه من بیمار بودم فقال اوصیت

پس گفت آنحضرت آیا وصیت کرده بچیزی قلت نعم گفتم آری کرده ام یعنی قصد دارم که کنم قال بکم

بچند وچه مقدار از مال وصیت کرده قلت بمالی کله فی سبیل الله وصیت کرده ام بمال خود همه در راه خدای

قال فما ترکت لولدک گفت آنحضرة پس چه گذاشتی برای اولاد خود قلت هم اغنیاء بخیر گفتم ایشان توانگرانند بخیر که ایشان حاجت

نکرده ام زیرا که ایشان توانگرانند بمال بسیار قال اوص بالعشر گفت آنحضرة وصیت کن بده یک از مال خود

فارات انا قضه پس ایشه بودم مر حالتی که ستم وکم می شمردم چیزی را که میگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نقا دیرا

ومراجعت میکردم که حالتی بعد انتم وکم می شمردم چیزی را که میگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وانا قضه اعتماد مجه بیشتر

روایت است یعنی تحت تقیض آنحضرت مکفیم حتی قال ادمن بالثلث والثلث کثیر تا آنکه گفت آنحضرت وصیت کن ثلث و

بیت المال رواه الترمذی وعن ابی امامة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی خطبته عام حجة الوداع ان الله

باهلی که از مشاهیر صحابه است گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت در خطبه خود در سال حجة الوداع ان الله قد اعطی

کل ذی حق حقه بدرستی خدای تعالی داد هر خداوند حق را حقش را در میراث که هر یکی را حصه تعیین کرد

فلا وصیة لوارث پس نیست وصیت مر وارث را وصیت مراقارب را پیش از نزول آیه مواریث واجب بود

چنانکه منطوق قران مجید است وچون آیه مواریث نازل شد وجوب آن منسوخ گشت رواه ابو داود وابن

ماجه وزاد الترمذی و زیاده کرده است ترمذی این کلام را که الولد للفراش وللعاهر الحجر فرزند مرزن را که زن

شوهر خود است یعنی مر صاحب فراش این کلام است زوج باشد باید ومر زانی را سنگ است کنایت از حرمان

از ثبوت نسب از وی چنانکه میگویند فلان را خاک است یا مراد به ان رجم است که سنگسار کنند او را وحسابهم

علی الله وحساب ایشان برخداست که هر یکی را ... جزا خواهد داد واین عبارت یعنی ... ظاهر ومبالغه است

یعنی ما اقامت حد بر ایشان میکنیم وحساب ایشان برخداست که اگر خواهد بگیرد اگر خواهد بخشد وعن ابن عباس

عن النبی صلی الله علیه وسلم لا وصیة لوارث نیست وصیت مر وارث را الا ان یشاء الورثة مگر آنکه بخواهند باقی

وارثان ورواه منقطع ... زیرا که ابن ... شرکا ... منقطع این حدیث منقطع است اسناد متصل ... وجه

منقطع آنکه راوی از اسناد آن ساقط شده باشد چنانکه در مقدمه گذشت هذا لفظ المصابیح این لفظ است

که در مصابیح مذکور است وفی روایة الدار قطنی ودر روایت دار قطنی ... این لفظ آمده است که قال لا تجوز وصیة للوارث

گفت روایت وصیت مر وارثان را ودرین روایت صریح حکم کرده بعدم جواز ودر روایه اول ... احتمال

که مراد نفی ... بود الا ان یشاء الورثة مگر خواهند وارثان وعن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال ان الرجل لیعمل گفت آنحضرت که بدرستی مرد هر اینه عمل میکند والمرأة وزن عمل بطاعة الله ستین سنة

ستین سنه شصت ثم یحضرهما الموت پس حاضر شود ایشان را مرگ فیضاران فی الوصیة پس زیان میرسانند

شخصی را در وصیت که کسی برای کسی کرده بعدم اعطای آن یا ... در آن یا وصیت کردن غیر

اهل آنرا ... فیجب لهما النار ثابت میکرد مرآنرا وزن را آتش دوزخ ثم قرأ ابو هریره پس خواند

ابو هریره برای تاکید این حدیث وبیان این آیت را که من بعد وصیة ... میراث ...

وصیتی که وصیت کرده میشود بان وصیت یا بعد از دین ... ضرر رساننده وارثان را

ضرر رساننده بوصیت زیاده ... ثلث الله وقراردادن ... تولا وذلک والفوز العظیم

وهو الفوز العظیم ... رواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجه الفصل الاول عن ... قال

صلی الله علیه وسلم من مات ... وصیة کسی که بمیرد بروصیت یعنی در وقت مردن وصیت کرده ... از مال

برای فقرا ... سبیل الله ... شهادة مرد بر تقوی وشهادة

یعنی داخل شهیدان وشهید ان شده ومات ومغفورا له ومرد در حالی که آمرزیده شده است مر او را رواه ابن

ماجه وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان العاص بن وائل عاص سهمی پدر عمرو بن العاص که پدر عبد الله بن عمرو

بن العاص مشهور است وعاص مسلمان نیست اوصی ان یعتق عنه مائة رقبة وصیت کرد که آزاد کرده شود

از وی صد بنده فاعتق ابنه هشام خمسین رقبة پس آزاد کرد پسر او که هشام است پنجاه رقبه فاراد ابنه

عمرو ان یعتق عنه الخمسین الباقیة پس خواست پسر او که عمرو بن العاص است که آزاد کرده شود از وی پنجاه رقبه

باقی را که تتمه صد است عاص ابن وائل را دو پسر بود یکی عمرو بن العاص که صحابی مشهور است ودیگر هشام

برادر عمرو بن العاص ووی نیز صحابی قدیم الاسلام است اسلام آورد در مکه وهجرت بحبشه کرد وبعد از

مهاجرت آنحضرت حبس کردند او را پدر او وقوم مکه تا آنکه قدوم آورد بر آنحضرت صلی الله

علیه وسلم بعد از غزوه خندق بمدینه ووی خورد تر بود از عمرو وخیر فاضل بود کشته شد با حیا

العاص ... تا آنکه بپرسم پیغامبر خدا را صلی الله علیه وسلم که آزاد کردن رقبه از وی روا

ولود منه است فاتی النبی پس آمد عمرو پیغامبر را صلی الله علیه وسلم تا بپرسد فقال پس گفت عمرو یا رسول

الله ان ابی اوصی ان یعتق عنه مائة رقبة بدرستی پدر من وصیت کرد که آزاد شود از جانب وی

صد رقبه وان هشاما اعتق عنه خمسین رقبه وباقی ماند بر وی بحکم وصیت پنجاه رقبه افاعتق عنه آیا پس آزاد کنم

از وی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لو کان مسلما بدرستی حال آن است اگر بود مسلمان فاعتقتم عنه او

تصدقتم عنه او حججتم عنه پس آزاد میکردید از وی یا تصدق میکردید از وی یا حج میکردید بلغه ذلک

برسیده ثواب عبادت مالی وی را بهردو رواه ابو داود وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

من قطع میراث وارثه کسی که قطع کند میراث وارث خود را ومحروم کرداند او را از ارث

قطع الله میراثه من الجنة یوم القیمة قطع کند ... ای لقاء میراث او را از بهشت که بحکم فضل

رضوان الفردوس وعده بدان کرده اند رواه ابن ماجه ورواه البیهقی فی شعب الایمان عن ابی

هریرة تمام شد کتاب البیوع بعون الهی وحسن توفیق وی تعالی مسود آنرا کتاب النکاح در اصل

بمعنی ضم وجمع است والطلاق بر وطی وعقد نیز آمده که در ان نیز معنی ضم وجمع موجود است ونکاح نزد ما سنت است نزد

توقان یعنی میل وآرزوی زنان وواجب اگر یافته بود موت ... وقول امام احمد نیز در روایتی ... وبه اوایل

واجب است اگر خوف زنا باشد ونزد توقان سنت است ودر روایتی بی توقان سبب گردد مهر وغیران مباح است

ودر روایتی مستحب بر تقدیر وجوب ... در اینجا دو وجه است ونزد شافعی مستحب است

نزد وجود توقان ومکروه است نزد عدم موت باتفاق ونکاح افضل است نزد ما از تخلی برای عبادت

ونزد ایشه دیگر تخلی برای عبادت افضل است از نکاح وخلاف در غیر صورة وجوب است

عن عبد الله ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا معشر الشباب ای گروه جوانان شباب بفتحتین

بمعنی جوان ... جمع شاب است ... نیز جمع او ... وحد جوانی تا چهل

سال است ونزد شافعی تا سی سال من استطاع ... الباة فلیتزوج کسی که توانایی دارد از شماها بر آن

پس باید که نکاح کند و باءت در روی چهار لغت است یکی باءت بمد و دوم باه بحذف همزه است و سوم باهه
است و چهارم مانند آن بهای بی تا و باء باءت بمعنی منزل است و هر که زن کند لابد او را منزل باید گرفت فانه
اغض للبصر هر آینه نکاح کردن پوشنده تر است مر نظر را که بر زنان بیگانه بیفتد غض بفتح غین و ضاد معجمتین
فرو خوابانیدن چشم را واحصن للفرج و نگاه دارنده تر است زنا [illegible] را احصن [illegible] پناه دادن فرج [illegible]
و من لم یستطع فعلیه بالصوم و کسی که نتواند نکاح کردن قدرت ندارد بر آن پس بروی باد که روزه دارد فانه له وجاء
پس روزه هست او را [illegible] خصی کردن است وجاء بفتح واو و سکون جیم خصی کردن [illegible]
بکسر واو و مد کوفتن خصیه را است متفق علیه و عن سعد بن ابی وقاص قال رد رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی عثمان بن مظعون التبتل رد کرد آنحضرت بر عثمان بن مظعون [illegible] که از عثمان [illegible] تبتل
منقطع از مردان و این نام مریم بنت عمران است از جهت انقطاع وی از مردان و فاطمه زهرا را
رضی الله عنها نیز بتول گویند از جهت انقطاع آن از دنیا و ما فیها سوی خدا عز و جل و بعضی گویند از جهت
جدا و ممتاز بودن از زنان عالم در فضل و دین و کمال [illegible] و لو اذن له لاختصینا و اگر دستوری کردی عثمان
بن مظعون را در تبتل انفراد از زنان هر آینه خصی می شدیم ما یعنی مبالغه میکردیم در تبتل و انقطاع تا نزدیک
بودی که خصی شویم [illegible] ایشان بود که خصی شدن جایز [illegible] متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم تنکح المرأة لاربع نکاح کرده میشود زن [illegible] از جهت چهار صفت و خصلت لمالها
از جهت مال او که زنی مال دار است مال خود را بر شوهر صرف خواهد کرد و لحسبها و دیگر از جهت بزرگی
و شرف در ذات او و در قوم او [illegible] است از قوم اشراف که در سبب فرزندان از وی شرف [illegible] خواهد
شد و بعضی گفته اند که مراد [illegible] نیکو کرداری و نیک نهادی اوست [illegible] و لجمالها و دیگر بسبب جمال و حسن صورت
او که حظ نفس و فراغ خاطر و سکون [illegible] از وی کامل و وافر خواهد بود و لدینها و دیگر از جهت دین و صلاح و عفت او
که معاون بر تقوی و همه معاون بر دین داری خواهد شد فاظفر بذات الدین تربت یداک [illegible] که صاحب
دین است [illegible] خاک آلوده باد هر دو دست تو و این دعا [illegible] حقیقت
آن مراد نیست بلکه مراد انکار و تعجب است [illegible] متفق علیه و عن عبدالله بن عمرو قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الدنیا کلها متاع دنیا همه نفع کردن و آسایش یافتن [illegible] الدنیا المرأة الصالحة و بهترین متاع
دنیا و بهره مندی و آسایش زن نیکوکار که موافق مصلحت [illegible] صلاح کار است رواه مسلم و عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر نساء رکبن الابل بهترین زنانی که سوار شوند شتران را مراد زنان عرب اند
که عادت سواری ایشان بر شتران است [illegible] بهترین زنان عرب صالح نساء قریش زنان صالح از قریش اند
احناه علی ولد فی صغره مشفق و مهربان ترین این صنف اند که فرزند در خورد [illegible] باشد خواه
ولد خود [illegible] باشد [illegible] و ارعاه علی زوج فی ذات یده و رعایت کننده تر و نگاه دارنده
تر بر شوهر در احوال وی و مال او [illegible] که در دست وی باشد متفق علیه و عن اسامة بن
زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ترکت بعدی فتنة اضر علی الرجال من النساء و نگذاشتم من

از خود

از خود [illegible] از زبان کشنده تر بر مردان از زنان که سبب وقوع در معصیت گشته اند و در [illegible] اشارت است
بآنکه فتنه گری زنان بر مردان [illegible] آنحضرت را صلی الله علیه وسلم نبود از جهت غلبه و سطوت حق در آن
[illegible] از زنان اوست از جهت غلبه باطل چون صفات زنان [illegible] و منافع بیان کرد و شروع در بیان
خلاف آن میکند متفق علیه و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدنیا حلوة
خضرة دنیا شیرین است در دهن که از لذت آن در مذاق طبیعت شیرین آید و سبز است در دیدها که منظر آن
در دیده هم زیبا آید و ان الله مستخلفکم فیها و بدرستی که خدای تعالی خلیفه سازنده است شما را در دنیا
بعد از قومی که پیش از شما بوده اند فینظر کیف تعملون پس نظر کند تا که چگونه عمل میکنید فاتقوا الدنیا
پس بپرهیزید دنیا را و شر آن را واتقوا النساء و بپرهیزید زنان را و فتنه ایشان را فان اول فتنة بنی اسرائیل
کانت فی النساء پس بدرستی که اول فتنه بنی اسرائیل بود از جهت زنان آورده اند که مردی از بنی [illegible]
خواستگاری کرد دختر عم خود را [illegible] تزوج نکرد بوی پس کشت [illegible] عم خود را پس امر شد بذبح بقره الی
آخر القصة رواه مسلم و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشوم فی المرأة والدار والفرس
[illegible] در سه چیز باشد زن و سرای و اسب متفق علیه و فی روایة و در روایتی این چنین آمده است
که الشوم فی المرأة والمسکن والفرس قال معنی هر دو روایت یکی است لیکن مسکن عام تر است
از دار [illegible] بعضی گفته اند که شوم بمعنی بد فالی است که آنرا طیره گویند باطل است بحکم
احادیث و اثبات آن در این سه چیز [illegible] فرض و تقدیر است یعنی اگر می بود در این سه چیز می بود چنانکه
واقع شده است [illegible] یعنی اگر چیزی سبقت میکرد قدر را این بود [illegible] از جهت [illegible]
و فوت آن بعضی گفته اند که ممکن است که [illegible] باشد حق تعالی این سه چیز را الشوم از میان اشیا [illegible]
این خاصیت داده باشد [illegible] از عموم لا عدوی گفته اند و بعضی گفته اند شوم
زن آنست که نزاید و بد خلق باشد و شوم [illegible] آنست که تنگ بود و همسایه بد [illegible] باشد [illegible] مصلحت
و شوم فرس آنست که بد خلق [illegible] بود و غزا کرده نشود بر آن [illegible] مراد [illegible] بشوم اینجا عدم [illegible] مصالح مطلوبه است
و وجه تخصیص این اشیاء [illegible] از جهت [illegible] اهم اشیائی که مطلوب است [illegible] و الله اعلم و عن
جابر قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی غزوة گفت جابر بودیم با آنحضرت در جنگ فلما قفلنا کنا قریبا
من المدینة [illegible] که بازگشتیم بودیم نزدیک از مدینه قلت گفتم یا رسول الله انی حدیث عهد بعرس هر آینه من تازه
زنانم بنکاح [illegible] اگر حکم شود پیشتر بروم بخانه قال گفت آنحضرت تزوجت آیا زن کردی تو
قلت نعم گفتم آری زن کرده ام قال ابکر ام ثیب گفت آنحضرت آیا دوشیزه است [illegible] یا بیوه قلت بل
ثیب [illegible] فقال فهلا بکرا تلاعبها و تلاعبک پس گفت آنحضرت چرا تزوج نکردی بکر را [illegible]
میکردی [illegible] و بازی [illegible] از کمال الفت و عدم تکلف در صحبت و ملاعبه و محبت
زیرا که [illegible] نباشد خاطر او متعلق بزوج اول [illegible] سکینه در صحبت [illegible] الفت اگر [illegible] زوج
[illegible] فلما قدمنا ذهبنا لندخل پس چون رسیدیم بمدینه رفتیم تا درآییم [illegible] فقال امهلوا حتی تدخل لیلا

بس گفت آنحضرت درنگ کنید آهسته باشید تا درآییم آنجاها در شب کی تمشط الشعثة برای آنکه شانه کند زنی که ژولیده
موی است شعث بفتحتین ژولیده موی شدن وشعث بفتح شین وکسر عین ژولیده موی وتستحد المغیبة وسکنیده موی
عانه را زنی که غایب است شوهر وی ومغیبه بضم میم وکسر عین واستحداد یعنی استعمال حدید است وستردن موی آن
ومراد باینجا نتف شعر است چنانکه عادة زنانست یا سخته ادویه یعنی جر کشیده که زنان روزانه خود را بیارایند
سعد صحبت شما شوند اگر گفته شود که در حدیث دیگر نهی واقع شده است از درآمدن در خانه در شب در سفر
جوابش آنست که اینجا بتقدیر است که خبر نا کرده یکبارگی درآیند اما اگر خبر شده باشند نهی نباشد یعنی
گفته اند که مراد از لیل عشیه است یعنی شبانگاه و دال نام بعد از زوال است در حالتیکه بعد از لیله فعله جهت
سنته نوشته اند ای عشا واین تفسیرات از راوی متفق **الفصل الثانی وعن** ابی هریرة ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال ثلثة حق علی الله عونهم سه مرد اند که ثابت است بر خدای یاری دادن ایشان المکاتب الذی یرید
کردن وی تعالی ایشانرا المکاتب الذی یرید الاداء یکی مکاتب که میخواهد ادای بدل کتابت را تا آزاد
شود والناکح الذی یرید العفاف ونکاح کننده که میخواهد پارسائی را یعنی نیت او در نکاح حفظ از
نظر و وقوع در زناست والمجاهد فی سبیل الله وکسی که کارزار میکند در راه خدا رواه الترمذی والنسائی
وابن ماجه **وعن** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خطب الیکم من ترضون دینه وخلقه وخطبات
با ولیای زن که وقتی خواستگاری کند ورغبت نماید وبیاید بسوی شما برای تزوج کسی که راضی باشید شما
وخوش دارید دین اورا وخوی اورا فزوجوه پس تزوج کنید اورا وبدهید بوی دختر خود را
الا تفعلوا اگر نکنید شما تزوج را بوی ورغبت نکنید در مجرد زنکی که راضی آید از دین وخلق وی که موجب
صلاحیت ورغبت کنید در مجرد حسب ومال که موجب فساد وطغیان تکن فتنه فی الارض پیدا شود از ناکش
اولاد زمین وفساد عریض وپیدا میکرد وتباهی وخرابی ویتیمان بسیار یا مراد آنست که تزوج نکنید با زنان
دین واخلاق ملک نظر کنید مال وجاه چنانکه شیمه وعادة اهل اغنیاست می مانند اکثر زنان بی شوهر ومردان
بی زن پس بسیار شود زنا ولاحق میکرد وعار با اولیاء وهلاک میکند کسی را که نسبت میکند عار را بایشان
ووقع میشود فتنه وجنگ وجدال رواه الترمذی **وعن** معقل بفتح میم وسکون عین وفتح قاف بن یسار
بفتح یا وتخفیف سین مهمله صحابی است بیعت کرده تحت شجره وساکن شد بصره ونهر معقل که در بصره
بوی منسوب است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوجوا الودود الولود نکاح کنید زن دوست دارنده
شوهر را الولود بسیار زاینده واین دو صفت در بکر از خویشان او میتوان دریافت زیرا که غالب اینست که طبایع
اقارب بیکدیگر میمانند میکیند ودر رعایت وخوی شریک یکدیگر میباشند فانی مکاثر بکم الامم زیرا که من غالب
آینده ام بسبب شما امتهارا یعنی میخواهم که امت من بیشتر از امتهای پیغمبران دیگر باشند بی زنان بسیار زاینده
که خوب اند وصفت دوست داشتن نیز دخل دارد در ولادت وارد که دوست داشتن سبب است بسیاری ولادت گردد
وموجب حمل حمل ولادت شود رواه ابوداود والنسائی **وعن** عبد الرحمن بن سالم بن عتبة بضم عین وسکون
فوقانیه بن عویم بضم عین وفتح واو وسکون تحتانیه بن ساعدة الانصاری سالم وعتبه تابعی اند

وثوم

وعلوم صحابی است عن ابیه عن جده روایت میکند از پدرش از جدش قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم
بالابکار عليكم بالابکار لازم گیرید شما با کرها نکاح کنید بکران را فانهن اعذب افواها زیرا که بکران شیرین تراند ودهانهای ایشان
یعنی آب دهن ایشان خوش آینده تر است وبعضی گفته اند که مراد شیرینی الفاظ وحکایات ایشان است وانتق ارحاما وکریم
ورحمهای ایشان باشد وانتق ارحاما وحمل کرنده تر است رحم ایشان وتنق نقاف بسیار بچه شدن زن رحم نهد آنکه
دادی بچه میشود وارضی بالیسیر وخوشنود شونده تر است باندک وآسان از احوال دار کاق دار جماع رواه
ابن ماجه مرسلا **الفصل الثالث وعن** ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لم نرللمتحابین مثل
النکاح یعنی نه دیدیم ای مخاطب برای دو کسی که دوست میدارند یکدیگر را در تحصیل زیاده محبت وبقای آن هیچ
چیزی مانند وصله نکاح مدلیل آنکه اگر در میان قومی دشمنی بود چون در میان ایشان وصله نکاح شود
بدل محبت میکردد لاجرم چون محبت بود بنکاح زیاده خواهد شد یعنی آنکه گفته اند که اگر مردی دوست دارد
زنی را وعاشق وی بود اند داوتم در حصول الفت ودوام باشد یا مراد آنست که نکاح بعد از محبت الذی دار
محبت است **وعن** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان یلقی الله طاهرا مطهرا کسی که میخواهد
که پیش آید درگاه حق را پاک وپاک کرده شود یعنی حکم کرده شود بطهارت او فلیتزوج الحرائر پس باید که نکاح
کند زنان اصیل وازاد اورا نه دایگان را زیرا که حرائر طاهر ومطهر اند پس با ایشان لابد سرایت میکند
طهارت مکیفه طهارت از صحبت ومخالطت ایشان ودین باعتبار غالب واکثر است **وعن** ابی امامة عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه یقول روایت میکند ابوامامه رضی الله عنه از آنحضرت که وی میگفت ما استفاد المومن بعد
تقوی الله خیرا له من زوجة صالحة حاصل نکرد مسلمان بعد از تقوای خدای تعالی هیچ چیزی بهتر اورا
از زن نیکوی وخوب روی آنکه اگر امرها واطاعه اینچنین زن که اگر بفرماید مردان زن را کاری فرمان
برداری کند زن وفرود را دارد ان نظر الیها سرته واگر نگاه کند بسوی آن زن شاد کرداند
اورا آن زن وان قسم علیها برته واگر سوگند خورد مرد بر آن زن که این چنین خواهد کرد درست
گوی کرداند اورا ولیکن آن فعل را وان غاب عنها نصحته فی نفسها وماله واگر غایب کرده مرد از آن زن خیرخواهی
کند مرد را در نفس خود وازره از محافظت زنان ومنع وجز خوابی کند در مال مرد که خیانتی دران نورزد وضایع
نکند در مال وملک اورا روی ابن ماجه الاحادیث الثلث روایت کرد ابن ماجه این هر سه حدیث را **وعن**
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تزوج العبد فقد استکمل نصف الدین وقتی که نکاح کند بنده
پس بتحقیق کامل میکرد نصف دین را فلیتق الله فی النصف الباقی پس باید که بپرهیزد خدا را در نصف باقی
توجیه این حدیث آنست که غالب در آفت دین فرج وبطن است پس چون بنکاح از آفت فرج خلاص
یافت که در وقوع فرج وبطن متقوی کند تا صلاح دین تمام حاصل کردد **وعن** عائشة رضی الله عنها
قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اعظم النکاح برکة ایسره مونة بدرستی که بزرگترین نکاح از روی برکت اسان
سهل ترین آنست از روی بار وگرانی وتعب ومشقت در تهیه اسباب ان حاصل معنی آنست که بهترین زنان
راضی ترین ایشان بجری اند کی رواهما البیهقی فی شعب الایمان **باب** النظر الی المخطوبة وبیان

بس گفت آنحضرت درنگ کنید آهسته باشید تا درآئیم آنجاها در شب یعنی شبانگاه برای آنکه شانه کند زن گردآلوده
موی است شعث بفتحتین ژولیده موی شدن و شعثه بفتح شین و کسر عین ژولیده موی و تستحد المغیبة و سکند موی
عفو دار زنی که غایب است شوهر وی و مغیبه بضم میم و کسر عین و استحداد یعنی استعمال حدید است استردن موی پس
و مراد اینجا نتف شعرات حیناً که عادت زنانست باشد و بیعی برکشید که زمان روز از نه خود را چاره اند
سعد صحبت شما شوند اگر گفته شود که در حدیث دیگر نهی واقع شده است از در آمدن در خانه در شب از سفر
جواب آنست که نهی بر تقدیر است که خبر نا کرده بیکبارگی در آید اما اگر خبر شده باشد نهی نباشد نیست و بعضی
گفته اند که مراد از لیل عشیه است یعنی شبانگاه و آن تمام بعد از زوال است در حالیکه بعد از لیل حقیقت
متصله نوشته اند ای عشاء و این تفسیرات از راوی است متفق الفصل الثانی عن ابی هریرة ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال ثلثة حق علی الله عونهم سه مرد اند که ثابت است بر خدای باری دادن ایشان
گردن وی تعالی ایشان المکاتب الذی یرید الاداء یکی مکاتب که میخواهد ادای بدل کتابت را تا آزاد
شود والناکح الذی یرید العفاف و نکاح کننده که میخواهد پارسائی را یعنی نیت او در نکاح حفظ از
نظر و وقوع در زنا است والمجاهد فی سبیل الله و کسی که کارزار میکند در راه خدا رواه الترمذی والنسائی
وابن ماجه وعن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خطب الیکم من ترضون دینه و خلقه و صفات
پا بیای زن که وقتی خواستگاری کند در غبت نماید و بفرستد بسوی شما برای تزوج کسی که راضی باشید شما
و خوش دارید دین او را و خوی او را فزوجوه پس تزوج کنید او را و بدهید بوی دختر خود را
الا تفعلوا اگر نکنید شما تزویج را بوی و رغبت نکنید در مجرد دولتی که راضی آید از دین و خلق وی
صلاحیت و رغبت کنید در مجرد حسب و مال که موجب است و طمع باشد تکن فتنة فی الارض پیدا شود از باعث
اولاد زمین و فساد عریض و بسیار میکرد و تباهی و خرابی و بهتان بسیار یا مراد آنست که تزویج نکنید با زنان
دین و اخلاق ملک نظر کنید مال وجاه چنانکه شیمه و عادت اهل دنیا است می مانند اکثر زنان بی شوهر و مردان
بی زن پس بسیار میشود زنا و لاحق میگردد عار با اولیاء و اهلاک میکنند کسی را که نسبت میکند عار را با ایشان پس
واقع میشود فتنه و جنگ و جدال رواه الترمذی وعن معقل بفتح میم و سکون عین و فتح قاف بن یسار
بفتح یاء تحتیه و تخفیف سین مهمله صحابی است بیعت کرده تحت شجره و ساکن شد بصره و نهر معقل که در بصره
بوی منسوب است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوجوا الودود تزوج کنید و نکاح کنید زنان دوست دارنده
شوهر را الولود بسیار زاینده و این دو صفت دیگر از خوبان او میتوان دریافت زیرا که غالب احوال
اقارب یکدیگر است میکنند و در رعایت و خوی شریک یکدیگر میباشند غالباً فانی مکاثر بکم الامم زیرا که من غالب
آینده ام به شما امتهای دیگر یعنی میخواهم که امت من بیشتر از امتهای پیغمبران دیگر باشند پس زنان بسیار زاینده
که میخواهند صفت دوست داشتن نیز دخیل در ولادت دارد که دوست داشتن موجب پسند است و سلامت گردد
و موجب حمل حمل و ولادت شود رواه ابوداود والنسائی وعن عبد الرحمن بن سالم بن عتبه بضم عین و سکون
فوقانیه بن عویم بضم عین و فتح واو و سکون تحتانیه بن ساعدة الانصاری سالم و عتبه تابعی اند

وغیرهم

وقوم صحابی است عن ابیه عن جده روایت میکند از پدرش از جدش قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
بالابکار ریزید شما باید که نکاح کنید بکران را فانهن اعذب افواها زیرا که بکران شیرین تر است دهنهای ایشان
یعنی آب دهن ایشان خوش آینده تر است و بعضی گفته اند که مراد شیرینی الفاظ و حکایات ایشان است و نرمی گوئی
و انتق ارحاماً و قبول کننده ترند رحم ایشان و نتق بفتح بسیار زاینده شدن زن رحم زنها ان اقرب
دروی پیدا میشود و ارضی بالیسیر و خوشنود شونده ترانند باندک و آسان از احوال دار فانی و از جماع رواه
ابن ماجه مرسلاً الفصل الثالث عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لم نر للمتحابین مثل
النکاح یعنی توای مخاطب نه بینی دو کسی که دوست میدارند یکدیگر را در تحصیل زیادتی محبت و بقای آن هیچ
چیزی مانند وصلت نکاح دلیل آنکه اگر در میان قومی دشمنی بود چون در میان ایشان وصلت نکاح شود
میل محبت میکرد و لاجرم چون محبت بود بنکاح زیاده خواهد شد و بعضی گفته اند که اگر مردی دوست دارد
زنی را او عاشق وی بود الله و اعلم و حصول الفت و التیام باشد یا مراد آنست که نکاح بعد از محبت اولی و از
محبت است وعن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد ان یلقی الله طاهراً مطهراً کسی که میخواهد
که پیش آید در گاه حق را پاک و پاک کرده شود یعنی حکم کرده شود بطهارت او فلیتزوج الحرائر پس باید که نکاح
کند زنان اصیل و آزاد را و اماء را زیرا که حرائر طاهر و مطهر اند ثابت باشد پس الاهم سرایت میکند
طهارت میکنند طهارت از صحبت و مخالطت ایشان و این باعتبار غالب و اکثر است وعن ابی امامة عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه یقول روایت میکند ابو امامه رضی الله عنه از آنحضرت که وی میگفت ما استفاد المؤمن بعد
تقوی الله خیراً له من زوجة صالحة حاصل نکرد مسلمان بعد از تقوی خدای تعالی هیچ چیزی بهتر از او
از زن نیکوی و خوب روی ان امرها اطاعته اینچنین زن که اگر بفرماید مرد آن زن را کاری فرمان
فرمان برداری کند زن او مرد را وان نظر الیها سرته و اگر نگاه کند بسوی آن زن شاد گرداند
او را آن زن وان اقسم علیها برته و اگر سوگند خورد مرد بر آن زن که این چنین خواهد کرد درست
گوی گرداند او را و بکند آن فعل را وان غاب عنها نصحته فی نفسها وماله و اگر غایب گردد مرد از آن زن خیر خواهی
کند مرد را در نفس خود و ازو از عصمت زنان و صدق و خیر خواهی کند در مال مرد که خیانتی در آن نورزد و ضایع
نکند در مال و ملک او را روی ابن ماجه الاحادیث الثلثة روایت کرد ابن ماجه این هر سه حدیث را وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تزوج العبد فقد استکمل نصف الدین وقتی که نکاح کند بنده
پس بتحقیق کامل میکرد در نصف دین را فلیتق الله فی النصف الباقی پس باید که بپرهیزد خدا را در نصف باقی
توجیه این حدیث آنست که غالب در آفات دین فرج و بطن است پس چون بنکاح از آفت فرج خلاصی
یافت که در دفع آفت بطن تقوی کند تا صلاح دین تمام حاصل گردد ذکره قالوا وعن عائشة رضی الله عنها قالت
قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اعظم النکاح برکة ایسره مؤنة بدرستی که بزرگترین نکاح از روی
برکت آنست از روی بار و گرانی و تعب و مشقت و رهتیه اساس ان حاصل معنی آنست که بهترین زنان
راضی ترین ایشان بمهری اندک رواهما البیهقی فی شعب الایمان باب النظر الی المخطوبة و بیان

کمتر خواهد بود که اقبل و بعضی گفته اند که مراد به ثیب زنی بی شوهر است و ظاهر آنست که مراد با آن زن جوان دارنده رواه مسلم

وعن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایاکم والدخول علی النساء گفت آنحضرت دور روید از درآمدن بر زنان نامحرم الا در آمدن بر زنان جایز است یا نه و حمو بفتح حاء مهمله و سکون میم و فتح آن خویش زن از جانب مرد مثل برادر و برادرزاده

که نسبت بزن مرد محرم نباشد بخلاف پدر و پسر و شوهر قال الحمو الموت گفت آنحضرت حمو مرگست یعنی فتنه از حمو بیشتر است

از جهت ساهله در ان و کثرت دخول او و ملاطفت و قرب وصول و قدرت آن و این کلمات که عرب در بیان شدت

مقاطعت و تخویف و تحذیر میگویند چنانکه شر مرگست و سلطان اسد و خوف در اقارب اکثر و فتنه در ایشان اوقع است

متفق علیه وعن جابر ان ام سلمة استاذنت رسول الله روایت است از جابر که ام سلمه دستوری خواست از پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم فی الحجامة در خون گیریدن یعنی اذن خواست تا خون کند مرا با طیبه ان یحجمها فامر صمیم پس امر فرمود

ابو طیبه حجام را که حجامت کند ام سلمه را قال گفت تا خون کند مرا با طیبه انه قال جابر حسبت انه کان اخاها من الرضاعة

گمان دارم که ابو طیبه بود برادر ام سلمه از شیر او و غلامی نابالغ یا بود ابو طیبه کودک بحد بلوغ نرسیده و بعضی گفته

که جایز است بجهت ضرورت نظر از جهت معالجت رواه مسلم وعن جریر بن عبد الله صحابی مشهور است از اهل و مفسدی

خوشروی و خوشخوی در جای دیگر از احوال وی نوشته شده است قال سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن

نظر الفجاءة گفت جریر پرسیدم آنحضرت را از نظر ناگهانی که بیکایک بر زن بیگانه افتد مفاجاة بفتح قاف و سکون

الفجاءة بضم فا و فتح جیم والهمزة و معنی است فامرنی ان اصرف بصری پس امر کرد مرا که بگردانم بینایی خود را یعنی نظر

افتاده معذور است اما باید که نظر را دوات نکند و نظر دیگر تابع آن نگرداند که در آنجا معذور نیست رواه مسلم وعن

جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المراة تقبل فی صورة شیطان بدرستی زن اقبال میکند

و پیش می آید در صورت شیطان و پشت میگرداند در صورت شیطان داد یاد میکند و پس میرود در صورت شیطان اذا احدکم اعجبته

المراة وقتی که یکی از شما خوش آید او را زنی فوقعت فی قلبه افتاد آن زن و جای کرد در دل وی فلیعمد الی امراته

پس باید که قصد کند و رود بسوی زن خود فلیواقعها پس باید که جماع کند زن خود را فان ذلک یرد ما فی نفسه پس آن جماع

باز گرداند و دور میکند چیزی را که واقع شده است در نفس وی از میل او و شهوة یا خبثه رواه مسلم الفصل الثانی عن جابر

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خطب احدکم المراة چون یکی از شما خواستگاری کند زنی را فان استطاع ان

ینظر الی ما یدعوه الی نکاحها پس اگر میتواند که نظر کند بسوی چیزی که باعث شود او را بسوی نکاح فلیفعل پس باید بکند

نظر در ان و مراد عیب بر نکاح انچه معتاد و متعارف است رعایت آن در زنان از مال و حسن و جمال و دین و صفات با

اهتمام در رعایت امر دین باید باشد او را مخصوص مثل حسن نفس و کفایت امور معیشت و غیر آن هر دو و در نظر

بعضی تکرو تاملات و اگر مراد نظر مخطوبه داشته باشد چنانکه حقیقه بدان مراد آنست نیز صورة دارد اگر چه ازعلماء بعضی

معذورست رواه ابو داود وعن المغیرة بن شعبة قال خطبت امراة فقال لی رسول الله گفت مغیره خواستگاری

کردم من زنی را پس گفت مرا پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم هل نظرت الیها آیا نظر کرده تو بسوی آن زن و دیده

تو او را قلت لا گفتم نظر نکردم بسوی او قال فانظر الیها گفت آنحضرت اگر میخواهی که تزوج کنی پس نظر کن بسوی

او فانه احری ان یودم بینکما پس بدرستی نظر کردن بسوی او سزاوارتر است بوقوع الفت و اتفاق میان

الوارث مخطوبه زن خواستگار یا کرده شده و از خطبه بکسر و اصل آواز خطابست که بعضی روی گردانیدن کلام است بسوی

غیر زیرا که مرد خطاب میکند زن را و اولیای او را بتزویج کردن و فاعل آن را خاطب گویند و زن مخطوبه و خطیبه

نیز جایز است و فاعل آن را خطیب خوانند و جایز است نظر کردن بسوی مخطوبه پیش از تزویج نزد ما و نزد شافعی

و احمد و اکثر علما جایز است نزد مالک باذن وی ورد روایتی از وی ممنوع است مطلقا و اگر زیاده که ظاهر باشد

و این نوبت بهتر باشد و عورت اندام شرم مردم و هر چه پوشیدن و دیدن آن شرم آید عورت جمع آن بسکون

واو و فتح آن الفصل الاول عن ابی هریرة قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره آمد

مردی بسوی آنحضرت و قال انی تزوجت امراة من الانصار گفت آن مرد من تزوج کرده ام یعنی اراده کرده و عزم

که تزوج کرده ام یعنی اراده کرده ام که تزوج کنم زنی را از قبیله انصار قال فانظر الیها گفت آنحضرت پس نظر کن بسوی آن زن

فان فی اعین الانصار شیئا زیرا که در چشمهای قبایل انصار چیزی است از کبودی یا زردی چنین گفته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

در چشم مردان ایشان دیده قیاس کرد زنان را بر ایشان یا از مردم شنید که در چشم زنان ایشان این صفت است و بعضی

میگویند که آنحضرت حکم بوحی دانسته است پس اگر بر روی زنان دیده باشد در چشم ایشان نگاه کرده باشد چه مانع است

ولکن تشبع کرده است و علما حدیث در خلوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعضی اسناد توجیه کرده اند که آنجا خاله

رضاعیه آنحضرت بوده اند و این در بعضی مواضع کتاب ذکر کرده شده است فتذکر او پوشیده نماند که روی زن

عورت نیست و نظر بر آن بحکم ضرورت جایز داشته اند چنانکه در فقه مذکور است پس اگر نظر بر چشم افتاده باشد رواه مسلم

وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تباشر المراة المراة اختلاط نکند و صحبت ندارد زن با

زنی فتنعتها لزوجها پس وصف کند او را برای شوهر خود کانه ینظر الیها چنان شود که گویا نظر میکند شوهر وی

او را متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابو سعید خدری که گفت پیغمبر

صلی الله علیه وسلم لا ینظر الرجل الی عورة الرجل نظر نکند مرد بسوی عورة مرد و لا المراة و نه نظر کند زن

بعورت زن یعنی نه نهی مخصوص است بنظر مرد بعورت زن و نظر زن بعورت مرد بلکه شامل است نظر مرد را

بمرد و زن را بزن نیز و عورة مرد از ناف تا زانو است اما همین عورت زن در حق زن اما در حق زن تمام

عورت است مگر روی و کف های دست و لهذا زن را عورت میگویند که تمام عورة است و واضح آنست که مرد را همچو حکم زن

دارد و نظر بزن بیگانه حرام است خواه بشهوة بود یا بی شهوت و بعضی گفته اند که بی شهوت مکروه است

و از بعضی روایات مفهوم میشود که حرمت نظر با مرد مشروط بشهوت است و تفصیل این در مسائل فقه باید دید

ولا یفضی الرجل الی الرجل فی ثوب واحد نرسد و نپیوندد مرد با مرد برهنه در یک جامه یعنی دو کس نخسپند

در یک لحاف ولا تفضی المراة الی المراة فی ثوب واحد و همچنین در نیاید زن بسوی زن در یک جامه

یعنی اگر چه این دو قسم بحسب عادت نه محل آفت اند اما با وجود آن حرام و مکروه است رواه مسلم وعن جابر رضی الله

عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا لا یبیتن رجل عند امراة ثیب آگاه باشید باید که شب نگذراند مردی

نزد زنی که ثیب است الا ان یکون ناکحا او ذا محرم مگر آنکه باشد مرد نکاح کننده یعنی شوهر او یا باشد محرم او

محرم آنکه نکاح بسوی وی درست نباشد همیشه از تخصیص به ثیب نکته آنست که بکر عادتا و غالبا نباشد پس خوف در آنجا

کرده بود

تم آید موافق سزاوار است کردن ودوام یعنی تمام خوردن شیر از جانب والدی است رواه احمد والترمذی والنسائی
وابن ماجة والدارمی وعن ابن مسعود قال رای رسول الله صلی الله علیه وسلم امراة فاعجبته دید آنحضرت زنی را پس
خوش آمد بمقتضای طبیعت واین درنگ نظره اولی است که پاک نیست دروی وبعضی از علمای شافعیه در خصائص آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نوشته اند که مرغوبه آنحضرت حرام میشد وبرشوهر وی پس آنحضرت را شایان است که هیچ کس از آن
نیست وفعل وی صلی الله علیه وسلم بیت شد مرحکم شرعی ودرین دوست را بیان بوده ولیکن از آنکه آنحضرت دید خوش آمد
بوده که از ازواج مطهره است زینب تمنع جلبا سوده حیثیت خوشبوئی را وعنده باصحابه ونزد بوده نساء زنان
باخلند پس خلوة کرد آنحضرت با وی پس مقتضی حاجت پس گذارد آنحضرت حاجت خود را از سوده وفارغ شد
ثم قال پس فرمود اذا احدکم اعجبته امراة هر مردی که به بیند زنی را که خوش آید آن زن او را فلیعمد الی اهله پس باید
وبیاید آن مرد بسوی زن خود واجماع کند با وی فان معها مثل الذی معها زیرا که با زن اوست مانند آنچه با آن
زن است پس با زن خود نیت دارد تا آن میل وشهوة که بآن زن حاجت شده بانجا مصروف گردد وآن خیال از نظر
برود وشنیده شد که بعضی از شافعیه گفته اند که جماع با زن خود باخیال آن زن کند تا مطلقا از آن خیال خالی
گردد رواه الدارمی وعن عن النبی صلی الله علیه وسلم قال المراة عورة زن عورت است که حق وی آنست که مستور ومحجوب باشد
یعنی عورة معلوم شد فاذا خرجت استشرفها الشیطان پس چون بیرون آید زن نگرد او را شیطان ...
برونسوی مردان را استشراف چشم برداشتن وچیزی نگرد ودست بر بالای چشم بر دانستن ...
رواه الترمذی وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی گفت آنحضرت مرعلی را رضی الله عنه یا علی لاتتبع
النظرة النظرة تابع مگردان یک نظر را نظر دیگر را اتباع بکسر همزه وسکون تا ودر پی فرستادن واتباع بتشدید
تا در پی رفتن واتباع بتشدید تا در پی رفتن یعنی مکن نظر که بناگاه افتد نظری دیگر در پی آن مکن فان لک الاولی زیرا که
مر ترا جایز است یعنی نظر نخستین ولیست لک الآخرة وجایز نیست مر ترا نظر پسین رواه احمد والترمذی وابو داود والدارمی
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا زوج احدکم عبده امته گفت آنحضرت وقتی
که تزویج دارد یکی از شما غلام خود را کنیز خود را فلا ینظرن الی عورتها پس باید که نظر نکند بسوی عورت آن
واله نسبت بسوی حکم واو بیگانه از آن عورت واو بیگانه از ناف تا زانو است چنانکه بیان کرد آنرا بقول خود
فی روایة فلا ینظرن الی مادون السرة فوق الرکبة پس باید که نظر نکند بسوی چیزی که زیر ناف است وبالای
زانو است این ازین عبارت معلوم میشود که سره ورکبه عورت نیست رواه ابو داود وعن جرهد بفتح جیم
... از اهل صفه بود زن جرهد ان النبی صلی الله علیه وسلم قال علمت ان الفخذ عورة روایت میکند که گفت
آنحضرت آیا نه دانسته تو که ران عورت است ودر اسد الغابة می آرد که گذشت آنحضرت برجرهد در مسجد وران
او برهنه بود پس بپوش فخذ خود را که فخذ عورت است ودر حدیث حجت است بر مالک که میگوید ران عورت
رواه الترمذی وابو داود وعن علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت است از علی رضی الله
عنه که آنحضرت گفت مر او را یا علی لاتبرز فخذک الی اخ بیرون میاور وظاهر مکن ران خود را ولا تنظر
الی فخذ حی ولا میت ونگاه مکن بسوی ران زنده ونه مرده ازین حدیث معلوم میشود که مرده وزنده برابر

ودر حکم عورت رواه ابو داود وابن ماجة وعن محمد بن جحش بفتح جیم وسکون حاء مهمله ذکر وی درین کتاب گرد از نظر
آمده بنا نشم وظاهر عبارت دلالت کند که صحابی است والله اعلم قال مر رسول الله صلی الله علیه وسلم معمر گفت گذشت آنحضرت
بر معمر بفتح میمین وسکون عین مهمله صحابی است قدیم الاسلام وفخذاه مکشوفتان در حالی که هر دو ران او برهنه
بود فقال آنحضرت یا معمر غط فخذیک بپوش هر دو ران خود را فان الفخذین عورة زیرا که رانها عورت
اند غط بفتح غین معجمه وتشدید طاء مکسوره رواه فی شرح السنه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ایاکم والتعری دور دارید خود را از برهنگی وکشف عورت یعنی اگرچه تنها در خلوت باشید فان معکم
من لا یفارقکم زیرا که با شما کسی است که جدا نمیشود از شما الا عند الغائط مگر نزد قضاء حاجت غائط
در اصل یعنی زمین است مغاک قضای حاجت ... از آن مراد دارند وحین یفضی الرجل الی اهله
دیگر هنگامیکه میرسد مرد بسوی اهل خود وجماع میکند فاستحیوهم واکرموهم پس شرم دارید ایشانرا واکرام
دارید مراد کرام الکاتبین وحفظه اند از ملائکه که همیشه با آدمی همراه اند مگر درین دو وقت وبعضی
گفته اند که مراد حفظه اند وکرام الکاتبین جدا نمیشوند از وی در هیچ حال رواه الترمذی وعن ام سلمه
انها کانت عند رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ام المؤمنین ام سلمه که وی بود نزد آنحضرت
ومیمونه که وی نیز یکی از امهات المؤمنین است تیر بود نزد آنحضرت اذ اقبل ناگاه روی آورد ابن ام مکتوم که وی
مشهور است واعمی بوده فدخل علیه پس در آمد ابن ام مکتوم بر آنحضرت فقال رسول الله پس گفت پیغامبر خدا
صلی الله علیه وسلم احتجبا منه در پرده شوید از وی فقلت ام سلمه میگوید پس گفتم من یا رسول الله الیس هو اعمی
لا یبصرنا آیا نیست وی کور که نمی بیند ما را فقال رسول الله پس گفت پیغامبر خدای صلی الله علیه وسلم با ام سلمه ومیمونه
افعمیاوان انتما الستما تبصرانه آیا پس کورید شما الستما تبصرانه آیا نمی بینید او را یعنی اگر کور است شما خود کور نیستید
رواه احمد والترمذی وابو داود وازینجا معلوم میشود که همچنانکه نظر مرد بیگانه بر زن بیگانه حرام است
عکس ونیز همین حال دارد ورخصت اینست این است وحدیث لعب حبشه محمول بر رخصت است وتبرعایشه رضی الله
عنها در وقت صغره بود ومختار جواز نظر زن است بمرد فوق ناف وتحت رکبه واسند لال کرده
بران که عبور زنان نماز الامیه نظر ایشان بر مردان می افتاده باشد واین همه بر تقدیری که نظر بشهوت نباشد
وعن بهز بفتح موحده وسکون ها وزا ودر آخر ابن حکیم تابعی ثقه است روایه دارند از وی ثقات وان
المبارک وغیر ایشان وبعضی خلاف دارند ودر وی عن ابیه عن جده روایت میکند از پدر از جد وجد وی
معاویه بن حیده بفتح حاء وسکون یا صحابیست نزول کرد بصره ووفات یافت بخراسان قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
احفظ عورتک نگاه دارد وبپوش اندام شرم خود را الا من زوجتک مگر از زن خود او ما ملکت یمینک یا از
دانه خود که مالک است او را دست راست تو کنیز را که بیع شری حاصل شود ملک یمین میگویند که در بیع دست
ودست راست در میده شده قلت گفتم یا رسول الله ارایت اذا کان الرجل خالیا خبر ده مرا اینجا هنگامیکه باشد مرد تنها در خلوت
که با وی کسی نباشد آنجا هم بپوشد قال فالله احق ان یستحیی منه گفت آنحضرت خدا سزاوار تر است که شرم
داشته شود از وی یعنی اگرچه کسی آنجا باشد حیا کنید ودرین رعایت ادب است واستحباب رواه ابو داود

والترمذي وابن ماجه عمر رضي الله عنه النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يخلون رجل بامرأة الا كان ثالثهما الشيطان خلوت نكند
هيچ مردي با زني مگر آنكه باشد سيوم ايشان شيطان رواه الترمذي وعن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تلجوا على
المغيبات درنيايد بر زناني كه غايب است مردان ايشان از ايشان مغيبه بضم ميم وكسر غين معجمه وسكون يا زني
كه غايب است مرد او از وي كه تخصيص است مغيبه بجهة آنست كه اشتياق ايشان بجماع بيشتر است فان الشيطان يجري من
احدكم مجرى الدم زيرا كه شيطان روان ميگردد از يكي از ايشان بجاي روان شدن خون وسرايت از
تصرف وا سواس وي در تمام رگ و پوست آدمي قلنا ومنك گفتيم ما و از تو نيز يا رسول الله قال ومني گفت
وازمن نيز ولكن الله اعانني عليه فاسلم وليكن خداي تعالى ياري داد مرا بر شيطان پس مسلمان شد شيطان من
ومنقاد ومطيع گشته والحمد لله مانده ام از تصرف او وسلم برفع نيز روايت است يعني پس سالم مانده ام از شر وي
اين حديث در اول كتاب در باب الوسوسه گذشت رواه الترمذي وعن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم اتى فاطمة
روايت است از انس كه آنحضرت فاطمه را بعبد قد وهبه لها در آمد بر فاطمه با غلامي بود كه بخشيده بود آنحضرت
غلام را مر فاطمه را ميعلى فاطمة ثوب اذا قنعت به راسها لم يبلغ رجليها وحال آنكه بر فاطمه جامه بود
كه چون مي پوشيد بآن سر خود را نميرسيد بهر دو پاي خود را ميرسيد سر او بهر دو پاي او را اي الى القدم مثبت كسر
و بسر انكه پاي زنان تا ذوا قنعت به رجليها لم يبلغ راسها وچون مي پوشيد تا بآن جامه هر دو پاي خود را نميرسيد
سر او را نميرسيد سر او را فلما راى رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تلقى پس هرگاه كه ديد آنحضرت چيزي كه ملاقي
ميشد مي يابد فاطمه از مشقت در پوشيدن بدن شريف خود قال انه ليس عليك باس گفت آنحضرت بدرستي نيست
دشت بر تو باكي انما هو ابوك وغلامك بدرستي آنكه شرم ميداري تو از وي پدر تو از اينجا معلوم شد كه مملوك حكم
وما ملكت ايمانهن كه در قران واقع شده است شامل اماء وعبيد هر دو است وبعضي گفته اند كه مراد بدان اماء است غلام
زن حكم اجنبي دارد نزد حنيفه جايز نيست مملوك را كه نظر كند بر بدن خود مگر بهمان مقدار كه جايز است من اجنبي
نظر بوي او رواه ابو داود الفصل الثالث عن ام سلمة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان عندها
اي البيت مخنث روايت است از ام سلمه كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بود نزد وي وحال آنكه در خانه مخنثي
ومخنث بفتح نون مشدده وكسر آن نيز آمده كه مردي كه تشبه ميكند بزنان در اخلاق وكلام وحركات وسكنات
وخنات در اصل معني نشست ودو تا شدن واين گاهي خلقي ميباشد ودر اين لاحق نبود ذم وعقوبت وگاهي بتكلف
وتعمل مي باشد واين موجب ذم ولعن است ودر حديث آمده است كه لعن كند خداي تعالى مردان متشبه بزنان را
تشبه بمردان را ونام اين مخنث ماتع بود بميم وتا وعين مهمله وبعضي گفته اند هيت بكسر ها وسكون تحتانيه وفوقانيه
وبعضي گفته اند هيت بنون در موحده فقال لعبد الله بن ابي امية اخي ام سلمة پس گفت اين مخنث مر عبد الله بن
ابي اميه كه برادر ام سلمه است ووي سوال اين عبد الله بود يا عبد الله ان فتح الله لكم غدا الطايف اي عبد الله اگر فتح كند
خداي تعالى براي شما فردا طايف را فاني ادلك على ابنة غيلان پس بدرستي من راه نمايم ترا دختران غيلان
بعين معجمه وسكون تحتانيه نام مردي است ونام دختر او باديه تزوج كرد او را عبد الرحمن ابن عوف فانها
تقبل باربع وتدبر بثمان پس بدرستي آن دختر غيلان پيش مي آيد بچهار و پس ميرود بهشت مراد بيان فربهي است

كه نهان را

كه نهان را در شكم چهار مي باشد كه در جانب چهار راست در جانب پس هشت كه اطراف آن باشد از دو پهلو
هر عكس ميكويند بفتحتين جمع عكنة في البطن حكمت نورد شكم از فربهي وعربان را بالطبع ميل بزنان فربه باشد
فقال النبي صلى الله عليه وسلم پس چون شنيد آنحضرت اين سخن را از آن مخنث گفت لا يدخل هولاء عليكم بايد
كه در نيايند اين مخنث وامثال او بر شما وقت اين گفت كه ازواج امهات المومنين پي در آيد واز آن ممنوع نبود از جهة
الفقاد بوده باشد او را احاجتي وميلي با رغبتي در زنان نيست واز قسم غير اولي الاربة است كه در قران مجيد مذكور
شده زنان از ايشان واجبست چنانكه بر آن ازو رفته و آنجا ذكر صفتيه ايشان ظاهر شد يعني ايشان كه از كار وبار
زنان آگاه چرا ميدانند اگر مردم خبر براي طعام ومثل آن دخول ميدهد چون اكنون معلوم شد كه نه از آن قبيل است منع كرد
ومنع مر آنرا فرمود كه بايد كه در ميان شما در آيند ودر اين حديث كفايت است از در آمدن مخنثان بر زنان حكم حجاب
وطبوب بر ايشان است وبعضا ايشان گفته كه از مجبوب وخصي حذف است متفق عليه وعن المسور بكسر ميم وسكون سين
مخصوص بفتح ميم وسكون خاء معجمه وفتح را وي صحابي است صفيه تولد او در سال دوم از هجرت است وخواهر زاده
عبد الرحمن بن عوف است رضي الله عنه قال حملت حجرا ثقيلا گفت برداشتم سنگي گران فبينا انا امشي پس در اثنا
آنكه من راه مي رفتم سقط عني ثوبي اي افتاد ازبدن من جامه من فلم استطع اخذه پس نتوانستم گرفتن واز
جامه را از زمين فراي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي خذ ثوبك پس ديد مرا آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفت
خذ عليك ثوبك بگير بر خود جامه خود چنانچه جزا اين خطاب بسوي كردن پس از آن بطريق العموم فرمود ولا تمشوا
عراة و بر پاي نرويد برهنه تن رواه مسلم وعن عايشة رضي الله عنها قالت ما نظرت نگاه كردم وما رايت
يا گفت نديدم من شك راوي است درلفظ ما نظرت گفت يا ما رايت گفت ومعني يكي است وشايد كه فرق
در روايت آن باشد كه نظر كردن بقصد باشد ودر روايت خاتر از آن بي قصد ديدم من بقصد ونه بي قصد
رسول الله گفت عايشه الله مرا بر جاي بر حذر از آنحضرت صلى الله عليه وسلم قط هرگز ودر روايتي ديگر آمده كه نه ديد
او از من ونه ديدم از او وي واز اين حديث معلوم ميشود كه ادب است كه زن ومرد بر عضو نهاني يكديگر نگاه نكنند وبعضي
فقها گفته اند كه نظر بر آن باعث قوة شهوت است كه موجب مزيد استيفاي لذت است وآن موجب مزيد شناعت
وگفته اند نظر بدان آن سبب رواه ابن ماجة وعن ابي امامة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من
مسلم ينظر الى محاسن امرأة اول مرة گفت آنحضرت نيست هيچ مسلماني كه نظر كند بسوي خوبيها زني اول بار يعني
نظر اولي كه بي قصد ب اي افتد ثم يغض بصره بپوشد چشم خود را الا احدث الله له عبادة مگر آنكه تو پديد
آورد خداي تعالى براي آن كس عبادتي كه يجد حلاوتها بيابد شيريني آن عبادت را واين جزاي حرامي
كه در جزء بر دست رواه احمد وعن الحسن مرسلا قال روايت است از حسن بصري بطريق ارسال گفت با من
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ديده است مرا كه آنحضرت فرموده است لعن الله الناظر والمنظور اليه
خداي تعالى نظر كننده را بسوي عورت غيري ونظر كرده شده است بسوي او اگر بقصد وچيزي
باشد رواه البيهقي في شعب الايمان وعن ابي يعني بالنكاح واسنيه ان المراة ولي آنكه متولي امر كي گردد
كار او را بخود كرد ومراد اينجا كسي است كه متولي امر نكاح است چنانكه پدر وجد وغير ايشان ودر شرح

رعایت می آرد که وارد شده در آنکه آیا واجب شده است وجود ولی در نکاح و یا واجب است
طلب اذن کردن از زن و در آن الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تنکح
الایم حتی تستامر نکاح کرده نشود بیوه تا آنکه طلب کرده شود امر او و مشورت کرده شود بوی و ایم بفتح
همزه و کسر تحتانیه مشدده زنی که شوهر ندارد خواه بکر باشد یا ثیب اینجا مراد ثیب است بقرینه مقابلت
وی با بکر و لا تنکح البکر حتی تستاذن و نکاح کرده نشود بکر تا آنکه طلب اذن کرده شود و در ثیب استیمار گفت
یعنی طلب امر و اشارت و در بکر استیذان گفت یعنی طلب اذن [illegible] اگرچه بسکوت و حاصل آنکه
ثیب امر میکند و اشارت میکند صریحا و شرم ندارد و در آن کند فرق بکر که وی شرم دارد از
تصریح [illegible] اذن میکند و راضی میگردد اگرچه بسکوت قالوا گفتند صحابه یا رسول الله وکیف اذنها نکاح بی
امر و اذن امراة [illegible] در این جا تفصیلات است و مجموع اقسام چهار است اول ثیب بالغه و در وی اتفاق
دارند که جایز نیست تزویج وی بی اذن وی بشرط آنکه عاقله باشد دوم ثیب صغیره و در وی نیز اتفاقست
که صحیح باذن وی نیست و ولی بی اذن نمی تواند کرد سیوم ثیب صغیره و در اینجا نزد ابو حنیفه جایز است
تزویج بی اذن ولی و نه نزد شافعی چهارم بکر بالغه و درین قسم نزد ما جایز نیست و نزد شافعی جایز
[illegible] ولایت و عدم آن نزد ما بلوغ و صغر است و نزد شافعی ثیابت و بکارت پس حدیث محمول است نزد ما بر بالغه
خواه ثیب باشد یا بکر و قول آنحضرت و لا تنکح البکر حتی تستاذن محمول است نزد شافعی بر کمال لا بر حقیقت وعن ابن عباس ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال الایم احق بنفسها من ولیها ثیب سزاوارتر است بنفس خود از ولی خود و البکر تستاذن فی نفسها و اذنها
اذن کرده شود [illegible] و اذنها صماتها و اذن وی خاموشی اوست صمات بضم صاد خاموش بودن و فی روایة الثیب احق
بنفسها من ولیها والبکر تستامر و اذنها سکوتها و فی روایة قال الثیب احق بنفسها من ولیها والبکر یستاذنها ابوها
فی نفسها و اذنها صماتها و اکثر این روایات نزدیک است در معنی ترجمه ظاهر است رواه مسلم خنساء بفتح خاء معجمه
و سکون نون بنت خذام بکسر خاء و بذال معجمتین صحابیه انصاریه است ان اباها زوجها و هی ثیب [illegible] که پدر وی
بزنی داد او را و حال آنکه وی ثیب بود و مکروه داشت آن را پس خوش نداشت وی آن را فاتت رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس آمد نزد آنحضرت و عرض کرد حال خود را فرد نکاحه پس رد کرد آنحضرت نکاح او را یا نکاح پدر او را و در بعضی
نسخ [illegible] نکاحها یعنی نکاح اینها واقع شده یعنی رد کرد آنحضرت نکاحی را که پدر او کرده بود و حال آنکه [illegible] روایات
وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم تزوجها و هی بنت سبع سنین روایت است از عائشه که آنحضرت تزوج
کرد او را و حال آنکه وی دختر هفت ساله بود و زفت الیه و هی بنت تسع سنین [illegible] و لعبها معها [illegible]
اللعب بضم لام و فتح عین جمع لعبه بضم و سکون آنچه بازی کنند و [illegible] عنها و مات عنها
از عائشه رضی الله عنها و هی بنت ثمان عشرة و حال آنکه عائشه هژده ساله بود رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی موسی
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لا نکاح الا بولی [illegible] آنحضرت نیست نکاح
[illegible]
معنی [illegible] نکاح [illegible] باذن ولی [illegible] محمول است [illegible] کمال

ابی موسی

این حدیث حسن است [illegible] از آنجا که حدیث آن را صحیح میدارند والله اعلم رواه احمد والترمذی و ابو داود و
ابن ماجه والدارمی وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ایما امراة نکحت نفسها بغیر اذن
ولیها گفت آنحضرت هر زنی که نکاح کند بی اذن ولی خود فنکاحها باطل پس نکاح آن زن باطل است سه بار تکرار فرمود
در صحت این حدیث سخن است از امام احمد پرسیدند که در نکاح بغیر ولی چیزی ثابت شده فرمود چیزی ثابت نشده
نزد من درین باب از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر تقدیر صحت مراد [illegible] بالغه است و این عام مخصوص است بابالغ
[illegible] فان دخل بها فلها المهر پس اگر دخول کرده است زوج بآن زن که نکاح کرد بی اذن ولی مر او راست مهر بسبب
بما استحل من فرجها بسبب آنچه استحلال کرده [illegible] مراد از فرج آن زن فان اشتجروا پس اگر اختلاف کنند
اولیا در میان خود اشتجار بشین معجمه و جیم خلاف و نزاع کردن [illegible] مشاجره صحابه که گویند ازین جاست
فالسلطان ولی من لا ولی له پس پادشاه ولی کسی است که نیست ولی مر او را [illegible] حکم عدم ولی
سلطان باشد رواه احمد والترمذی و ابو داود و ابن ماجه والدارمی وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال البغایا اللاتی ینکحن انفسهن بغیر بینة زنان زانیه آن زنانند که اگر نکاح میکنند نفسهای خود را بی
[illegible] معلوم میگردد که نکاح بی شهود باطل است و این است مذهب ائمه و این است منقول از صحابه و تابعین
و آنچه از بعضی متاخرین برخلاف آن آمده صحیح است و بعضی گفته اند که مراد به بینه [illegible] ولی است زیرا که ولی است [illegible]
نکاح و برین تقدیر تسمیه زانیه مبالغه است زیرا که در وی شبهه است از جهت وجود محل حذف والاصح انه
موقوف علی ابن عباس و اصح آنست که این بقول ابن عباس است و بعضی مرفوع نیز روایت کرده اند
رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیتیمة تستامر فی نفسها یتیمه طلب
کرده شود رخصت [illegible] یعنی در نکاح وی و مراد به یتیمه بکر بالغه [illegible] یتیمه گفتن باعتبار حال سابق است فان
صمتت فهو اذنها پس اگر خاموش ماند یتیمه پس این خاموشی اذن اوست و ان ابت فلا جواز علیها و اگر باز زند
و سرکشی کند پس نیست اکراه وی و بزور نشاید کرد از جهت بلوغ وی رواه الترمذی و ابو داود والنسائی و رواه
الدارمی عن ابی موسی وعن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ایما عبد تزوج بغیر اذن سیده فهو عاهر گفت آنحضرت
هر غلامی که نکاح کند [illegible] حرام کرده باشد و زانی بود و مذهب امام ابو حنیفه آنست که نکاح عقد بی اذن مولی روا است
و نفوذ آن موقوف است بر اذن مولی و چون ولی اذن کند نافذ گردد چنانکه نکاح فضولی رواه الترمذی و ابو داود
والدارمی الفصل الثالث عن ابن عباس قال ان جاریة بکرا اتت رسول الله گفت ابن عباس که دختری بکر آمد نزد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرت ان اباها زوجها و هی کارهة پس ذکر کرد آن جاریه که پدر وی بزنی داده است
او را و حال آنکه راضی نیست بآن و خوش ندارد فخیرها النبی پس مخیر گردانید او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم
[illegible] بالغه بود [illegible] است [illegible] لیکن در آن کراهت [illegible]
رواه ابو داود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزوج المراة المراة تزویج نکند زن زن را یعنی
زن را ولایت نکاح [illegible] قال رسول الله صلعم ولا تزوج المراة نفسها و تزویج نکند نفس خود را فان الزانیة
هی التی تزوج نفسها زیرا که زانیه آنست که تزویج کند نفس خود را [illegible] رواه ابن ماجه وعن

ابي سعيد وابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ولد له ولد فليحسن اسمه كسي كه زاييده شود مر او را فرزند
پس بايد كه نيك نهد نام او را از براى آنكه حليه جمال و عنوان كمال مرد است تا آنكه بعضي گمان برده اند كه اسم را اثري باشد
در مسمى و اين حكايات را در شرح سفر السعادة تمام و كمال واضح كرده ايم وادبه يعني ادب نيك كند فرزند را و تعليم
فرزند را و تعليم كند آداب و احكام شريعت و سنت را كه در دنيا تمام و كمال با آخرت بود كه واذا بلغ فليزوجه و چون
فرزند برسد بلوغ را نكاح كند او را و از اين جا معلوم شد كه اولي و افضل آنست كه نكاح كند بعد از بلوغ
فان بلغ ولم يزوجه پس اگر بالغ شود فرزند و تزويج نكند پدر او را فاصاب اثما پس برسد آن فرزند تزويج نكند
پدر او را فاصاب الخاطب پس آن فرزند بزه و گناهي را فانما اثمه على ابيه پس نيست بزه وي مگر بر پدر او و از جهت
تقصير او در ادب و تعليم او و مراد از حصر مبالغه و تشديد است وعن عمر بن الخطاب وانس بن مالك رضي الله
عنهما عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في التورية مكتوب گفت آنحضرت در تورات نوشته شده است بلغت
ابنته اثني عشرة سنة كسي كه برسد دختر او دوازده سال را ولم يزوجها و نكاح نكند انكس دختر را فاصاب
اثما پس رسد آن دختر بزه را فاثم ذلك عليه پس بزه آن بر آنكس است رواه البيهقي في شعب الايمان باب
اعلان النكاح والخطبة والشرط اعلان آشكارا كردن و اعلان بنكاح مستحب است و وارد شده است
كه اعلان كنند بنكاح اگرچه بدف زدن باشد و در زدن دف اختلاف است و بعضي انرا حرام است
يا مكروه است مطلقا و نزد بعضي مباحست مطلقا و صحيح آنست كه مباحست در بعضي احيان چنانكه عند قدوم
نكاح حرام است در غير آن و بعضي گفته اند مستحب است در نكاح و خطبه بكسر خا و ضم هر دو لغت كرده اند بكسر
معني خواستگاري و بضم خطبه كه در نكاح مي خوانند و ظاهر آنست كه بضم باشد و في القاموس خطبة كلام منثور مسجع
مشتمل بر حمد و ثنا و صلوة و وعظ و تذكير و خطبه سنت است در نكاح و نزد شافعي در هر عقد مثل بيع و شرى
و جز آن و مراد بشرط شروطي كه ذكر كرده شده است و در نكاح قاعده باب الفصل الاول عن الربيع بنت
معوذ ربيع بضم را و فتح موحده و كسر تحتانيه مشدده و معوذ بضم ميم و فتح عين و كسر واو مشدده و در آخر دال مهمله بن عفرا
بفتح عين مهمله و سكون [illegible] صحابيه انصاريه است از مبايعات تحت الشجرة قدر عظيم [illegible] دارد و [illegible]
يافته قالت جاء النبي گفت آمد جناب صلى الله عليه وسلم فدخل حين بني علي درآمد هنگاميكه بنا كرده شد
بر من يعني زفاف كرده شد بر من و سپرده شد مرا بخانه شوهر فجلس على فراشي پس نشست آنحضرت بر فراش من
كمجلسك مني مانند نشستن تو از من يعني اينجا كه تو بر فراش من نشسته خطاب مي كند
كه حديث را ازوي روايت ميكند فجعلت جويريات لنا يضربن بالدف پس شروع كردند دختركان [illegible]
كه مارا بودند كه ميزدند دف [illegible] بضم دال و تشديد فا ويندبن من قتل من ابائي يوم بدر و ندبه مي كردند كسي را كه كشته شده
از پدران من روز بدر معوذ بن عفراء كه پدر اوست از شهداي بدر است و كشنده ابو جهل لعين است و برادران
معوذ معاذ و عوف نيز در بدر كشته شده اند و بعضي گفته اند كه معاذ بعد از بدر حي باقي مانده والله اعلم
و ندبه ستودن خصال و اوصاف ميت است و يندبن بضم دال است اذ قالت احديهن ناگاه گفت يكي از آن زنان وفينا
نبي يعلم ما في غد و در ميان ما پيغمبري است كه ميداند چيزي را كه در فردا است فقال دعي هذه پس گفت آنحضرت

بگذر

كه منع آنحضرت از اين قول بجهة آنست كه در وي اسناد علم غيب است بآنحضرت پس آنحضرت را خوش نيامد و بعضي گويند كه بجهة آنكه
ذكر شريف وي در اثناي لهو و لعب خوش نبود و آن و اين حديث دلالت بر آنكه دف و امثال آن [illegible] را و ظاهر آنست
كه بغنا نبرد و در امثال اين مقام مباح است و آنحضرت آن زنان را از آن منع كرد كه مبادا كشيده شود [illegible]
[illegible] رواه البخاري و ترمذي نيز اين حديث را روايت كرده است و گفته هذا حديث حسن صحيح وعن عائشة رضي الله
عنها قالت زفت امرأة الى رجل من الانصار فرستاده شد زني بعروس بسوي مردي از انصار و زفاف لغة
عروس بخانه شوهر فرستادن فقال نبي الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ما كان معكم لهو اما
همراه شما لهوي فان الانصار يعجبهم اللهو زيرا كه مردم انصار خوش مي آيد ايشانرا لهو مراد بلهو سرود است
و لهو در اصل يعني بازي است از اينجا نيز اباحت سرود است در عروسي و زفاف معلوم ميشود و زياده
برين آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم خوش داشتن انصار آنرا مسلم و مقرر داشت از ظاهر عبارت مفهوم
ميشود كه خوش داشتن ايشان آنرا [illegible] بود و عادت و در فصل ثاني نيز احاديث از عائشه در اين
باب خواهد آمد رواه البخاري وعنها قالت تزوجني رسول الله صلى الله عليه وسلم في شوال و هم از عائشه
آمده كه گفت نكاح كرد مرا آنحضرت در ماه شوال وبنى بي في شوال و زفاف كرد مرا آنحضرت [illegible]
[illegible]
استحباب تزوج [illegible] در شهر شوال بر خلاف عادت جاهليت كه آنرا شوم ميداشتند بجهت آنكه [illegible]
شوال است [illegible] رواه مسلم وعن عقبة بن عامر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احق الشروط ان توفوا به سزاوارترين شرطها كه بايد وفا كنيد
شما بآن شرطها است بآن حق كه [illegible] آن زن مقتضاي زوجيت و چون التزام كرده است آنرا
[illegible] شرط كرده است و بعضي گفته اند مراد مهر شرطي است كه بكند آنرا مردي براي ترغيب [illegible]
در نكاح مادام امري كه حرام و مكروه نباشد متفق عليه وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يخطب الرجل على خطبة اخيه خواستگاري نكند مرد بر خواستگاري برادر خود حتى ينكح او يترك
تا آنكه نكاح كند برادر وي يا بگذارد اگر نكاح كرد خود خطبه منقطع شد و اگر ترك كرد خطبه بكند
متفق عليه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسأل المرأة طلاق اختها سوال نكند زن طلاق
خواهر خود را و مراد باخت زني است كه زوج وي دارد [illegible] لا تسأل المرأة طلاق اختها سوال نكند زن طلاق
خواهر خود را و مراد باخت زني است كه زوج وي دارد و اخت دين است چنانكه برادر مسلمان ميگويند
و مراد آنست كه مثلا مردي زن دارد و زني ديگر را با آن خواستگاري بكند زن ميگويد آن زن را كه دارد
طلاق ده [illegible] بجهت [illegible] كه شوهر [illegible] طلاق [illegible] لتستفرغ
صحفتها خالي كند كاسه او را كنايت است از مخصوص گردانيدن خود بحظ زوج استفراغ و تفريغ
خالي كردن ظرف [illegible] صحفه بفتح صاد و سكون حا كاسه بزرگ [illegible]
ثاني است ولتنكح فان ما قدر لها [illegible] شود آن زن را [illegible]

یعنی جامع الارند هردو معنی ثانی میشود فافهم پس مرد یعنی ... جزئی که نقد برکرده شده است برای او و عقد او است متفق علیه

ابن عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن الشغار روایت است از ابن عمر که آنحضرت نهی کرد از شغار

بکسر شین و عین معجمتین والشغار ان یزوج الرجل ابنته وشغار آنست که بزنی دهد مرد دختر خود را شرط برای پسر آن یزوجه

الآخر ابنته در بدل آنکه دهد آن مرد دختر خود را پس ... و حال آنکه نباشد میان هردو مرد مهر الا

مبادله مهر باشد واین نوع نکاح در عهد جاهلیت بود پس اسلام ممنوع شد وشغر وشغار در لغت بمعنی پای

برداشتن سگ بوقت کمیز بدن و بمعنی خالی ماندن شهر از مردم و بیرون کردن کسی را از جای ...

دور شده ... در باب ... متفق علیه وفی روایة لمسلم قال لا شغار فی الاسلام نفی شغار در اسلام و ...

در باب نقض در عایت گذشت وعن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن متعة النساء یوم

خیبر روایت است از امیر المؤمنین علی که آنحضرت نهی کرد از نکاح متعه زنان روز جنگ خیبر و متعه نکاح کردن تا وقتی

معین و نفع گرفتن تا آن مدت واین در ابتدای اسلام مباح بود بعد از آن حرام شد و التحقیق آنست که حل

وحرمت متعه دو بار واقع شده نخست حلال بود پیش از خیبر پس حرام شد روز خیبر بعد مباح شد در روز فتح مکه

بعد از آن حرام شد تا ابد ... نووی در شرح مسلم درین باب کلام مشبع آورده وعن لحوم الحمر الانسیة

ونهی کرد آنحضرت از خوردن گوشت خران که در خانها باشند و خران وحشی که آنها گورخر اند

آورده اند که گوشتهای خر روز خیبر در دیگها می جوشید پس وحی نازل شد بحرمت آن پس ریختند آنها گوشتها

بخاک و انسیه بفتحتین ... آمده که نیز بمعنی انس ... وعن سلمة بن الاکوع بفتح همزه وسکون کاف صحابی مشهور است

از شجاعان و تیراندازان ... که پیاده بر لشکر سواران ... حاضر شده بیعة الرضوان را رضی الله عنه

قال رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم عام اوطاس فی المتعة ثلثا رخصت کرد آنحضرت در سال اوطاس در نکاح

متعه سه روز اوطاس بفتح همزه وسکون واو نام وادی است از دیار هوازن که قسمت کرد آنحضرت در وادی

غنایم در کلام نووی واقع شده ثم نهی عنها پس نهی کرد از آن رواه مسلم الفصل الثانی عن عبد الله بن

مسعود قال علمنا رسول الله صلی الله علیه وسلم التشهد فی الصلوة تعلیم کرد ما را آنحضرت تشهد فی الحاجة و تعلیم

کرد تشهد در حاجت مثل نکاح و غیره چنانکه در آخر این حدیث بیاید و نزد شافعی خطبه است در تمام

عقود مثل بیع و شری و نکاح و غیر آن ... و حاجت اشارت بآنست قال التشهد فی الصلوة گفت

در تمام عقود در نماز ... التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام

علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله شرح این در کتاب

الصلوة گذشت والتشهد فی الحاجة وتشهد در حاجت ان الحمد لله نستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور

انفسنا من یهده الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له

... واشهد ان محمدا عبده ورسوله شرح کلمات نیز در خطبه کتاب

گذشته ویقرأ ثلث آیات که آنها سه آیت اند یکی این آیت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا

وانتم مسلمون دوم این آیت واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا و در بعضی

شیخ یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله الذی تساءلون به الایة وگفته شاید که این در مصحف ابن مسعود است باز ادای نقل ...

کرده واین وجه اخیر بعید است ودر قرآن مجید است یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها

الایة سیم این آیت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم ویغفر لکم

ذنوبکم ومن یطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظیما رواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجه والنسائی والدارمی

فی جامع الترمذی ودر جامع ترمذی این عبارت مذکور است که فسر الآیات الثلث سفیان الثوری یعنی ذکر

کرده بعد این سه آیت را سفیان ثوری وزاد ابن ماجه بعد قوله وزیاده کرده است ابن ماجه بعد از قول وی

ان الحمد این کلمه را که نحمده ... و نیز زیاده کرده باشد بعد قوله وزیاده کرده است بعد از قول وی

ومن شرور انفسنا این کلمه را ومن سیئات اعمالنا والدارمی بعد قوله ... وزیاده کرده است دارمی بعد قول وی عظیما

که منتهای این سه آیات است لفظ را که ثم یتکلم بحاجته پس تکلم کند بحاجت خود یعنی ذکر عقد ... کند که از برای

در وی ... شرح السنة عن ابن مسعود فی خطبة الحاجة ... روایت کرده شده است در شرح سنه از ابن مسعود در خطبه

حاجت برای بیان حاجت این عقد را که من النکاح وغیره چنانکه در اول حدیث روایت کرده شده است ...

گفته وعن ابی هریرة رضی الله عنه خطبه مانند دستی است جذام دارد که مرض مشهور یعنی مقطوع ... رواه

الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل امر ذی بال ... شریف

که پاک داشته اهتمام نموده شود بوی وبال بمعنی دل است یعنی امری که متوجه گردد بدینه شود وبوی دل

دل شد و دل گرفتار او شد کذا قال السیوطی وبعضی گفته اند امر ذی بال خوانند باعتبار آنکه دل مشغول

نموده گردد گویا مالک و خداوند دل شد و دل گرفتار او شد و بعضی گفته اند که امر وبال یعنی حال و شأن است

یعنی هر آن امر که حال خاص است آن مخصوص است وبعضی گفته اند یعنی ... است ... عظیم

وبال هم معانی یعنی شرف و اهتمام و اشتغال است بهر تقدیر مراد آنست که هر امری شریف عظیم که لم یبدأ فیه بالحمد

که آغاز کرده نشود در وی بحمد گفتن حمد ... ودر روایتی بالحمد ودر روایتی لا یبدأ فیه بذکر الله ...

ببسم الله در شرح مسلم گفته که باین هم روایت کرده شده است ... کتاب الاربعین ... عبد القادر رهاوی

روایت کرده شده است از کعب بن مالک که صحابی مشهور است بروایت ابو هریره واین حدیث حسن است روایت

کرده ابو داود وابن ماجه در سنن خود وروایت کرد نسائی در کتاب عمل الیوم واللیلة یعنی قطع

قلیل البرکة است ... اجذم نیز همین است انتهی کلام النووی وعن عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم اعلنوا هذا النکاح آشکارا کنید این عقد شرعی را که نکاح است واجعلوه فی المساجد دیگر اینکه

بکنید آنرا در مسجدها واضربوا علیه بالدفوف وبزنید بر آن دفها را رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ...

که عیسی بن میمون الانصاری ... که راوی این حدیث است ضعیف کرده میشود در حدیث وعن محمد بن

حاطب الجمحی ... بضم جیم وفتح میم وحاء مهمله ... است که در ... آنحضرت

... [illegible] ... و گویند که وی اول کسی است که نامیده شد بنام آنحضرت ووفات

یافت ... سنه اربع وسبعین عن النبی روایت میکند از پیغامبر صلی الله علیه وسلم

قال کنت الفقرة فصل ما بین الحلال والحرام الصوت الدف فرق میان نکاح حلال و حرام است دو آواز کردن دف زدن است
و مراد با آواز ذکر تشبیه است میان نکاح حلال و حرام است مردم و صاحب بقرینه دم تغنی است که مباح است در نکاح
مثل دف رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة عن عائشة رضی الله عنها قالت کان عندی جاریة من الانصار
زوجتها بود نزد من دختری از انصار که تزویج کردم و بزنی دادم او را فقال رسول الله پس گفت پیغامبر خدای
صلی الله علیه وسلم یا عائشة الا تغنین ای عائشه آیا سرود نمیگوئی و نمیفرمائی که سرود کنند فان هذا الحی من الانصار
یحبون الغناء زیرا که این محله از انصار دوست میدارند سرود را رواه ابن حبان روایت کرد این حدیث را
ابن حبان بکسر حاء مهمله و تشدید باء موحده که از ائمه حدیث است با صحیح در صحیح خود و اصل فاصل است و ابن عباس
در حاشیه نوشته اند عن ابن عباس رضی الله عنه قال انکحت عائشة ذات قرابة لها گفت ابن عباس نکاح کرد عائشه
زنی را که صاحب قرابت بود مراو را از جمله انصار فجاء رسول الله پس آمد پیغامبر خدای صلی الله علیه وسلم
فقال اهدیتم الفتاة پس گفت آیا فرستادید شما آن زن جوان را نزد شوهر وی و عروس بعد ی او بر خانه فرستادید
او نزد زوج قالوا نعم گفتند آری فرستادیم قال ارسلتم معها من یغنی گفت آیا فرستادید همراه وی کسی را که سرود
گوید قالت لا گفت عائشه نفرستادیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم ان الانصار قوم فیهم
غزل بدرستی انصار گروهی که میان ایشان غزل است یعنی شغل است مغازله و عشقبازی و در حاشیه نوشته اند والغزل
مغازلة سخن گفتن با زنان و عشق بازی کردن والاسم الغزل بفتحتین مراد سرود و تغنی و غزل خوانی کردن است فلو
بعثتم معها من یقول پس اگر میفرستادید همراه وی کسی را که میگوید اتیناکم اتیناکم فحیانا و حیاکم این غزلیات است که در عرسها
میخوانند و در حاشیه نوشته اند که آخر وی این است که ولولا الحنطة السمراء لم تسمن عذاریکم رواه ابن ماجة وعن
سمرة بفتح سین وضم میم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از سمره جندب که آنحضرت گفت ایما امرأة
زوجها ولیان هر زنی که تزویج کنند او را دو ولی فهی للاول منهما پس آن زن مر ولی را که اول است از آن دو ولی در ترتیب
باشد والاول اقرب مقدم است ومن باع بیعا من رجلین کسی که فروخت فروختنی را به دو مرد فهو للاول
منهما پس آن از آن اول است رواه الترمذی وابوداود والنسائی والدارمی الفصل الثالث عن ابن
مسعود قال کنا نغزو مع رسول الله گفت ابن مسعود بودیم ما که غزا میکردیم همراه پیغامبر صلی الله علیه وسلم لیس
معنا نساء در حالی که نبودند با ما زنان نو زوجات و جاریات فقلنا الا نختصی پس گفتیم ما آیا خصی نشویم
فنهانا عن ذلک پس بازداشت آنحضرت ما را از خصی کردن ثم رخص لنا ان نستمتع پس رخصت کرد آنحضرت
برای ما که طلب متعه کنیم و نکاح کنیم بوقتی معین فکان احدنا ینکح المرأة بالثوب الی اجل پس بود یکی از ما که
نکاح میکرد زن را در بدل جامه تا وقتی معین و این دلالت دارد بر آن که ده درم در مهر لازم نبود
کرده اند پس از آن منسوخ گشت ثم قرأ عبد الله پس خواند عبد الله بن مسعود این آیت را یا ایها
الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ای ایشان که ایمان آورده اید حرام نکنید
چیزهای پاک را از آنکه حلال کرده است خدای تعالی برشما متفق علیه وعن ابن عباس قال
انما کانت المتعة فی اول الاسلام گفت ابن عباس بود متعه در اول اسلام کان الرجل

یقدم

یقدم البلد بفتح دال من از باب سمع بود مردی که قدوم می آورد زنی را مقدار اقامتی که میبیند که مقیم
در آن شهر فتحفظ له متاعه پس نگاه میداشت زن برای آن مرد اسباب و متاع او را و یصلح له شیئه و اصلاح
میکرد و نیک میپخت برای طعام وی و این لفظ در نسخ مشکات بعینه واقع شده است بفتح شین و تشدید
تحتانیه یعنی مشوی یعنی بریان کرده شده یعنی طعام او را و از جامع اصول یکی از شراح مشکات صحت
این ضبط نکرده و بر آن تعرض نموده و گفته قرائت که این لفظ شیئه باشد یعنی اشیای او را
از هر روایات و حاجات او حتی اذا نزلت الآیة الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم
که نگاه دارنده اند فرجهای خود را مگر بر ازواج خود یا بر مملوکان خود مستمتعه زوج نیست زیرا که
عدم توارث قال ابن عباس فکل فرج سواهما فهو حرام گفت ابن عباس پس هر فرجی که جز از زوج
و ما ملکت ایمانهم باشد حرام است رواه الترمذی وعن عامر بن سعد روایت است از عامر بن سعد بن ابی وقاص
که از مشاهیر تابعین است قال دخلت گفت در آمدم علی قرظة بن کعب و ابی مسعود الانصاری قرظة بن کعب
صحابی است از انصار و ابو مسعود الانصاری که از مشاهیر صحابه است فی عرس
در آمدم در مجلس عروس یعنی طعام ولیمه و ناگاه دو دخترکان
بودند میگویند فقلت ای صاحبی رسول الله پس گفتم ای دو یار پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم
و اهل بدر یعنی و اهل روای و اهل بدر ای دو صحابی از اهل بدر و از اهل بدر
الانصاری اهل بدر است یعنی میگویند بر این دو را آن معنی گوینده که ساکن بود در بدر
یفعل هذا عندکم آیا کرده شود این فعل که یعنی جواری است نزد شما فقالا اجلس ان شئت پس گفتند آن
دو صحابی پس بنشین اگر میخواهی فاسمع معنا پس بشنو با ما وان شئت فاذهب و اگر میخواهی برو
انه قد رخص لنا فی اللهو عند العرس زیرا که بدرستی تحقیق رخصت کرده شده است برای ما در تغنی نزد عروس و از اینجا معلوم شود
که متعارف و مشهور آن زمان حرمت و کراهت او بود تخصیص شد با عروس و امثال آن بعضی را معلوم بود
و بعضی را معلوم نبود والله اعلم رواه النسائی وعن المحرمات باب بیان زنانی که حرام کرده شده است
نکاح با ایشان بدانکه محرمات بر دو قسم است اول نسب چنانکه امهات و بنات و اخوات و عمات و خالات
و بنات اخ و بنات اخت ابدا مؤبده که هرگز حلال نگردد قسم ثانی از مظاهرت که حرمت او نیز صحیح است و بعضی از این
قسم مؤبد دارند چنانکه مادر زن و زن پسر و پسر پایان و زن پسر و پسر پایان و زن پدر و زن پدر بزرگ
تا بالا و دختر زنی که دخول کرده به آن و بعضی غیر مؤبد چنانکه خواهر زن و عمه و خاله وی حرام است از ای
در حقیقت جمع است و ذوات حرام نه قسم ثالث از رضاع تفصیل که در فقه و احادیث مذکور است الفصل
الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یجمع بین المرأة وعمتها جمع کرده نشود در نکاح
میان زن و خاله وی مراد عمه و خاله شامل علیا و سفلی است و علیا چنانکه اخت جد و اخت جده
و تخصیص به عمه و خاله اتفاقی است زیرا که سوال از آن واقع شده باشد یا آنکه جمع بین الاختین نیز حرام است

بآن چون در بعض وآن واقع شده متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الرضاعة تحرم ما یحرم من الولادة حرام میشود از شیر خوردن چیزی که حرام میشود از زائیدن کلیه چند صورت است که مستثنی
جانکه مادر خواهر پسر وزن پدر وزن پسر وزن پدر رضاعی پسر و جز آن تفصیل آن در کتب فقه است رواه البخاری
وعن قالت جاءنی عمی من الرضاعة ونهی از عائشه است که گفت آمد عم من از شیر خوردن و او افلح برادر ابو القعیس بضم قاف
و فتح عین و سکون تحتانیه در آخر سین و ابو القعیس پدر رضاعی عائشه است شوهر زنی که عائشه را شیر داد
و بعضی ابو القعیس را عم عائشه گفته اند و بعضی گفته اند افلح پسر ابو القعیس است و بعضی گفته اند افلح نام ابو القعیس است
بر هر تقدیر عائشه میگوید آمد افلح عم رضاعی من فرستاد پیش من و استئذان میکرد فابیت ان آذن له
پس ابا کردم از اذن کردن مر او را حتی سال رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آنکه آمد پیغمبر خدا پس سوال کردم
او را فقال انه عمک پس گفت آنحضرت بدرستی وی عم تست فاذنی له پس اذن کن مر او را که در آید قالت فقلت
عائشه پس گفتم من یا رسول الله انما ارضعتنی المرأة ولم یرضعنی الرجل شیر داده است مرا زن نه مرد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انه عمک فلیلج علیک بدرستی وی عم تست و مردی که شیر زن از اوست پدر رضاعی و برادر وی عم رضاعی پس
گو که در آید بر تو وذلک بعد ما ضرب علینا الحجاب و آن در آمدن وی بعد از آنکه گرفته شده بر ما حجاب یعنی
نازل شد آیت حجاب متفق علیه وعن علی رضی الله عنه قال روایت است از امیر المؤمنین علی که وی گفت یا رسول الله
هل لک فی بنت عمک حمزة آیا هست ترا رغبت در دختر عم تو که حمزه است فانها اجمل فتاة فی قریش پس
آن دختر حمزه خوبترین زن جوانست از زنان قریش فقال له اما علمت ان حمزة اخی من الرضاعة
پس گفت آنحضرت مر علی را آیا نمیدانی تو حمزه برادر من است از شیر خوردن چیزی را که حرام کرده
است از نسب در رضاعت حمزه با آنحضرت آنست که ثویبه که داه ابو لهب آنحضرت را و حمزه را شیر داده
گفت حمزه را داد بعد از وی بچهار سال آنحضرت را داد صلی الله علیه وسلم رواه مسلم وعن ام
الفضل زوجه عباس والده عبد الله بن عباس و فضل ابن عباس نام او لبابة بنت الحارث خواهر ام
المؤمنین میمونه بنت الحارث قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تحرم الرضعة والرضعتان و در بعضی
نسخ والمصتان و در بعضی او المصتان یعنی حرام نکند یک شیر خوردن و دو شیر خوردن یعنی مکیدن
دو مکیدن پستان گفت وی روایت عائشه قالت لا تحرم المصة والمصتان یعنی مکیدن وفی اخری لام
الفضل و در روایت دیگر مر ام الفضل را چنین آمده است قال لا تحرم الاملاجة ولا الاملاجتان بفتح جیم
گرفتن کودک پستان را و املاج در آوردن مادر پستان را در دهن کودک هر دو روایت مسلم این
روایتها مسلم را و ظاهر ازین روایات مفهوم میگردد که یک مکیدن حرام نمیکند و بعضی از علما باین رفته
اند و بعضی پنج و بعضی ده گفته اند و نزد ما و اکثر علما از صحابه و تابعین و غیر ایشان قلیل و کثیر
برابر است و یک مکیدن نیز حرام میگرداند از جهت اطلاق قول وی تعالی وامهاتکم اللاتی ارضعنکم واخواتکم
من الرضاعة وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان فیما انزل من القرآن بود در چیزی که فرود فرستاده شده
از قرآن این کلام عشر رضعات معلومات یحرمن ده رضعه که یقین معلوم شده باشند وجود آن حرام میگردانید

ثم نسخن بخمس معلومات فتوفی رسول الله پس وفات یافت پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم وهی فیما یقرأ من القرآن
و حاصل آنکه این کلام که خمس رضعات معلومات ثابت بود در چیزی که خوانده میشد از قرآن یعنی خمس رضعات آخر
عهد آنحضرت بود بعد از آن خمس رضعات معلومات منسوخ شد تلاوت و حکم او باقی است نزد شافعی و اسحاق جمیع برآنند
که این هم منسوخ شد بالجمله فی آیه و مراد نقل قراءت نزدیکی است که نرسیده او را نسخ ولا قراءت
تا آخر زمان وفات آنحضرت می بود چگونه متروک میگشت و حال آنکه نسخ بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نمی باشد فتدبر والله اعلم رواه مسلم وعنها ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیها وعندها رجل هم از عائشه
روایت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آمد بروی و حال آنکه بود نزد عائشه مردی فکانه تغیر
ذلک پس گویا آنحضرت کرده … و ناخوش داشت آنرا فقالت انه اخی پس گفت عائشه بدرستی این
مرد برادر من است یعنی از رضاعت فقال گفت آنحضرت خطاب با همه زنان کرده انظرن من اخوانکن
نگاه کنید و ببینید که کیست برادران شما فانما الرضاعة من المجاعة زیرا که حکم رضاعت که حرام گرداند
ثابت میشود اگر از گرسنگی کودک رضیع را سیری حاصل گردد و این در خوردی سال باشد پیش از تمامی دو سال نزد اکثر
و دو نیم سال نزد ابی حنیفه و درین حدیث سیری طفل از طعام می باشد حاصل آنکه حرمت رضاع ثابت میکرداند
و اکبر سن و الفردی که نزد عائشه بود … عائشه برادری او را اکبر سن بشیر خورده و میگوید …
عائشه آنست که حرمت رضاع در کبر سن نیز حاصل و ثابت میشود متفق علیه وعن عقبة بن الحارث
از اولاد نوفل بن عبد مناف اسلم یوم الفتح آورده روز فتح و معدود است در اهل مکه انه تزوج ابنة لابی
اهاب بن عزیز روایت میکند که وی نکاح کرد دختری را که مر ابو اهاب بود بکسر همزه بن عزیز بفتح عین
مهمله و زاء معجمه … فاتت امرأة فقالت قد ارضعت عقبة
پس گفت آن زن تحقیق شیر داده ام من عقبه بن الحارث را والتی تزوج بها و آنرا که نکاح کرده است
عقبه با آن زن که دختر ابو اهاب باشد پس این زن خواهر عقبه باشد از رضاع و نکاح میان ایشان باطل است
فقال لها عقبة ما اعلم انک ارضعتنی ولا اخبرتنی … نه او تو مرا خبر نه دادی
من اگر ارسل الی آل ابی اهاب یسالهم فرستاد عقبه کسی را بسوی آل ابی اهاب و قوم وی پس پرسید ایشان را که دختر
ما را این زن شیر داده است فقالوا ما علمنا ارضعت صاحبتنا پس گفتند ما ندانیم که شیر داده است
این آن دختر ما را فرکب الی النبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة پس سوار شد عقبه و آمد نزد آنحضرت فسأله
پس پرسید عقبه آنحضرت را از حکم این مسئله فقال رسول الله پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کیف وقد قیل
چگونه زن میگیری او را و حال آنکه گفته شده که میان تو و این زن رضاعت است یعنی اگرچه رضاع ثابت نشده
مروت و تورع و احتیاط مقتضی آنست که اجتناب کنی از وی و جدا کنی او را از خود نزد اکثر علما این قصه
محمول برین است و میگویند که رضاع ثابت نمیشود مگر بگواهی دو مرد یا یک مرد و دو زن و نزد مالک ثابت
میشود بگواهی دو زن و نزد بعضی بگواهی چهار زن و نزد امام احمد ثابت میشود بگواهی مرضعه وحدها

حدیث نزد وی عدم جواز نشر قابه تورع و ظاهر مفهوم حدیث است که جمهور بر آنند والله اعلم فقال نهاها
پس جدا کرد آنزن را از خود عقبه و گفت زوجها بزه و نکاح او آنزن شوهر دیگر را جزوی رواه البخاری وعن ابی سعید
الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم حنین بعث جیشا الی اوطاس روایت کرد ابوسعید که آنحضرت روز حنین
لشکر را بسوی اوطاس که نام وادی است از دیار هوازن فلقوا عدوا پس رسیدند دشمنان را یعنی کافران را
فقاتلوهم پس قتال کردند ایشان آن دشمنان را فظهروا علیهم پس غالب آمدند ایشان بر آن دشمنان واصابوا لهم سبایا
و برسیدند و یافتند برای خود بردها بند کرده و اسیر شده دشمنان از کافران فکان ناسا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم تحرجوا
من غشیانهن پس گویا که بعضی مردمان از اصحاب آنحضرت تحرج کردند از نزدیک از جماع آن زنان که بند کرده
من اجل ازواجهن من المشرکین از بهر شوهران این زنان که مشرکان بودند یعنی با وجود شوهران زنان کافر
چگونه جماع توان کرد فانزل الله فی ذلک پس فرو فرستاد خدای تعالی در آن باب این آیت را والمحصنات من النساء
و حرام کرده شده است بر شما زنان شوهردار و در اینجا المحصنات بفتح آن گویند که مردان نکاح بسته اند فروج
زنان را و المحصنات بکسر صاد نیز قرأت است که این زنان نکاح بسته اند فروج برای مردان الا ما ملکت ایمانکم که دادن
که مالک شده شما ایشان را به بنده کردن ای فهن لهم حلال پس این زنان مر شما را حلالند اگرچه شوهران ایشان
قائم اند اذا انقضت عدتهن وقتی که بگذرد عدت این زنان یعنی باستبراء بوضع حمل یا بدیدن یک حیض رواه مسلم
الفصل الثانی عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن ان تنکح المرأة علی عمتها روایت کرد ابوهریره
که آنحضرت نهی کرد از آنکه نکاح کرده شود زن بر عمه خود او الخالة علی بنت اختها و نکاح کرده شود
زن خورد تر بر زن بزرگتر و نه زن بزرگتر بر زن خوردتر این تاکید است مر حکم سابق را و مراد الکبری
بنت اخ و بنت اخت است دیگری عمه و خاله رواه الترمذی و ابوداود والدارمی والنسائی و روایته
الی قوله بنت اختها روایت نسائی تا قول اوست بنت اختها و قول او لا تنکح الصغری الخ در روایت
او نیست وعن البراء بن عازب که صحابی مشهور است و احوال وی مکرر نوشته شده است قال مر بی خالی ابوبردة
گفت بگذشت بمن خال من که ابوبردة است بضم با و ابن نیار بکسر نون و تخفیف یا و معه لواء و حال آنکه با وی
علمی بود که آنحضرت همراه او کرده بود تا علامت باشد بر آنکه او را بکاری فرستاده چنانکه سردار لشکر
[illegible] فقلت این تذهب پس گفتم من کجا میروی قال بعثنی النبی صلی الله علیه وسلم الی رجل تزوج امرأة
ابیه گفت فرستاده است مرا آنحضرت بسوی مردی که نکاح کرده است زن پدر خود را آتیه برأسه
و در روایتی مر ابی داود والنسائی و ابن ماجه والدارمی و در نسائی و ابن ماجه را چنین
آمده که فامرنی ان اضرب عنقه پس امر کرد آنحضرت مرا که بزنم گردن او را واخذ ماله و بگیرم مال او را
و فی هذه الروایة عمی بدل خالی و در این روایت گفته است عمی بجای خالی پس اختلاف شد که ابوبردة
بن نیار خال براء بن عازب است یا عم اوست که از کبار صحابه است حاضر شده در عقبه ثانیه را [illegible]
شهید [illegible] و همه مشاهد را حاضر شد با امیرالمؤمنین علی در حروب چنانکه براء
بن عازب نیز بوده و پوشیده نماند که ظاهر حدیث در آن است که این قتل و اخذ مال از جهت آن

منی بود

مثل بود که بتزویج زن عبارت و این تطابق بیت باشد و گفته اند که مراد اعتقاد و حل آن زن کرد و حکم حرمت را
الغا نمود پس کافر شد ازین جهت فمره بقتل واخذ مال وی والله اعلم وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یحرم من الرضاع الا ما فتق الامعاء فی الثدی حرام نمیکند از رضاع هیچ قسم او مگر آنچه کشاده
و شکافته روده ها یعنی را مثل طعام و واقع شده در وی موقع غذا الا ما کان فی الثدی باشد مگر در زمان رضاع که دو سال
و نیم سال است یعنی حکم رضاع در کرش ثابت میشود و ذکر قول او فی الثدی مقصود از آن بیان واقع و تصویر صورت
و ذکر محل رضاع و شرط است در ثبوت حرمت رضاع که از قطاع از ثدی باشد وکان قبل الفطام
و انقطاع پیش از زمان فطام بکسر فا یعنی در مدت رضاع باشد و این تاکید و بیان کلام است فطم و فطام از شیر باز
کردن کودک را رواه الترمذی وعن حجاج بن حجاج الاسلمی تابعی است از ثقات است و امام احمد گفته لا باس به روایت
کرد از پدر خود که حجاج اسلمی صحابی است [illegible] احدی و [illegible] روایة [illegible] مردان [illegible] روایت کرد
از پدر خود انه قال که پدر او گفت یا رسول الله ما یذهب عنی مذمة الرضاع چه چیز ببرد از من حق رضاع را که
ادا کنم حق مرضعه را [illegible] گردد از ذمه من حق آن و مذمه بفتح میم و کسر ذال معجمه
و تشدید میم الحق ثابت گردد در ذمه [illegible] رعایت آن و بفتح میم یعنی ذم نیز آمده
در میان عرب سخن [illegible] از طعام و [illegible] چیزی مرضعه [illegible] فقال غرة
آنحضرت آنچه که می برد [illegible] رضاع را غره است عبد او امة [illegible] بنده [illegible]
[illegible] بزرگتر از درم [illegible] نیز آید [illegible] نیز می آید زیرا که چون انسان
[illegible] مالیک است [illegible] کرده به آن و چون مرضعه نفس خود را خادم کرد اینجا جزا داده شد مثل
وی داده شد [illegible] رواه الترمذی والنسائی والدارمی وعن ابی الطفیل الغنوی
بفتح غین معجمه و نون [illegible] از احد [illegible] نام او عامر بن واثله است صحابی [illegible]
[illegible] هشت سال [illegible] بعد [illegible] مرتضی [illegible]
قال کنت جالسا مع النبی صلی الله علیه وسلم اذا اقبلت امرأة [illegible] آمد زنی
فبسط النبی [illegible] رداءه حتی قعدت علیه [illegible] آن زن
فلما ذهبت قیل هذه ارضعت النبی [illegible] گفته شد این زن شیر داده است پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
رواه ابوداود وعن ابن عمران غیلان [illegible] بفتح غین معجمه و سکون [illegible] لام [illegible] اسلم
[illegible] الی [illegible] فاسلمن معه [illegible] زنان [illegible] فقال النبی [illegible] پیغمبر صلی الله
علیه وسلم [illegible] و از چهار زن او فارق سائرهن [illegible] زنان را ازین حدیث معلوم
شود که [illegible] چون مسلمان شوند [illegible] نکاح مگر آنکه در نکاح ایشان
[illegible] نکاح [illegible] ولیکن احتمال [illegible] چهار زن باشند [illegible] فانهم
[illegible] اسلام [illegible] مرد و زن [illegible] مثل [illegible] مذهب حنفیه است [illegible] همه
[illegible] اسلام آورند [illegible] نکاح است چنانکه اشاره کردیم والله اعلم رواه احمد والترمذی

و ابن ماجه ومن نوفل بن معاویه مکانی است اول شاهد ه از فتح مکه است و اسلام او پیش از آن بود و گفته اند که عمر او
در جاهلیت شصت سال بوده و در اسلام بزیست و بعضی گفته اند که یکصد سال بزیست ما فی رفتن بزید بن معاویه
قال اسلمت وتحتی خمس نسوة مسلمان شده ام فرد قال اکنه در زیر فرج پنج زن بود قالت النبی لی سؤال کردم من جابر
صلی الله علیه وسلم فقال فارق واحدة وامسک اربعا لیکن گفت آنحضرت جدا کن یکی را و نگاه دار چهار را سمعة ایاها ومن
صحبه عند ی عاقر ابن مقصه کردم من سوی دیرینه ترین زنان از روی صحبت نزد من که نازاینده بود شصت سال
سنه مدت شصت سال تقا و قهابی مفارقت کردم آنرا رواه فی شرح السنه ومن الضحاک بن فیروز بفتح فا و سکون
یا الدیلمی تابعی است حدیث او در بصریین است ذکر کرده است او را ابن حبان در ثقات عن ابیه روایت کرده است
از پدر خود که فیروز دیلمی است و وی صحابی است و خواهر زاده نجاشی است و قاتل عنسی کذاب که دعوی نبوت
کرده بود یمن قال قلت گفت پدر او که گفتم یا رسول الله انی اسلمت وتحتی اختان یعنی در اسلام آوردم و حال
در زیر من دو خواهرانند قال اختر ایتهما شئت گفت آنحضرت اختیار کن هر کدام از این دو که میخواهی خود آنرا که نکاح کرده باشی آنرا که آخر کرده ربی الله الیه گفته و امام ابو حنیفه گفته که زوج کرده است آنهارا متعاقب یکی
یعنی بعد از دیگری اختیار نکند مگر رازجهة عدم صحت نکاح ثانی دران وقت رواه الترمذی
وابو داود وابن ماجه ومن ابن عباس رضی الله عنه قال اسلمت امرأة فتزوجت گفت ابن عباس اسلام
آورد زنی پس نکاح کرد یعنی مردی را فجاء زوجها الی النبی پس آمد شوهر او که کافر بود سوی پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فقال پس گفت زوج وی یا رسول الله انی قد اسلمت ای پیغامبر خدا اسلام آوردم و علمت باسلامی و دانستی تو اسلام مرا
و این تاکید اسلام و تحقیق اوست یعنی لا شبهه ودر بعضی نسخ علمت باسلامی و النبی تو اسلامم بجزم بالفظ علیه
یعنی دانست از زن اسلام مرا فانتزعها رسول الله پس کشید آنزن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرزوجها اخرا
از شوهر پسین او وردها الی زوجها الاول و بازگردانید آنزن اسلام آورد پیغامبر فرمود علیه السلام باز گردانید
آنزن را بران شوهر رواه ابو داود و در وی فی شرح السنه آن جماعة من النساء و روایت کرده شده است
در شرح السنه که جماعتی از زنان رد هن النبی بازگردانید ایشانرا پیغامبر صلی الله علیه وسلم بالنکاح الاول علی ازواجهن
نکاح اول برشوهران عند اجتماع الاسلامین نزد جمع شدن هردو اسلام مرد و زن بعد اختلاف الدین
و الدار یعنی اگرچه مختلف بود دار که یکی در دار اسلام باشد و دیگری در دار کفر و اختلاف دار موجب فرقت است
اما اگر اسلام هر دو جمع کرده فرقت واقع نبود و نکاح ثابت ماند منهن بنت الولید بن مغیره از جمله آن
زنان دختر ولید بن مغیره کانت تحت صفوان بن امیه بود آن دختر ولید زیر صفوان بن امیه قرشی
کشته شده پدر او در کافر بود اسلام آورد بعد از فتح مکه و در حنین و طایف کافر بود فاسلمت یوم الفتح بعد
اسلام آورد روز فتح آن زن پیش از شوهر خود بیکماه و هرب زوجها الاسلام و گریخت شوهر او از اسلام حتی بعث
الیه ابن عمه وهب بن عمیر بفرستاد آنحضرت سوی او پسر عم او را که وهب است و یعنی ... رسول الله
رسول الله بارادی شریف خود صلی الله علیه وسلم اما لصفوان از جهة امان دادن مر صفوان را و حمل ... رسول الله
بسیر اربعة اشهر گردانیده مر او را آنحضرت در سیر آوردن او را چهار ماه چنانکه اهل مکه را حکم کرده بود

که چهار ماه بروند سیر کردند بر روی زمین هر جاکه خواهند تا بر ایشان تو نه چنانکه منطوق قران است
بعد از آن بیایند پشیمان تو نه و اسلام آرند حتی اسلم تا آنکه اسلام آورد صفوان بعد از یکماه فاستقرت عنده پس
قرار یافت آن وجه که بنت الولید باشد نزد وی واسلمت ام حکیم بنت الحارث بن هشام و از جمله از زنان ام حکیم
که دختر حارث بن هشام است برادر ابو جهل بن هشام الیه از مادر که صحابیت معدود در اهل حجاز قرشی
صاحبه که رمه بوداها بیت و اسلام آورد از فتح و نیکو شد اسلام او وامراة عکرمة بن ابی جهل بی ام حکیم زن
عکرمه بن ابی جهل است یوم الفتح بمکه اسلام آورد ام حکیم روز فتح مکه وهرب زوجها من الاسلام و گریخت
شوهر او از اسلام حتی قدمت علیه الیمن تا آنکه قدم آورد بر شوهر خود در یمن را فدعته الی الاسلام پس خواند شوهر
سوی اسلام تا بسی مسلمان شد عکرمه پس آمد نزد آنحضرت وجون دید آنحضرت او را گفت مرحبا بالراکب المهاجر
رو اینی برخاست آنحضرت و در کنار گرفت او را تا شد اسلام او و خالب او اعلیاء است فثبتا علی نکاحهما
مانده ام حکیم و عکرمه بر نکاح خود رواه مالک عن ابن شهاب مرسلا روایت کرده این حدیث را مالک از ابن شهاب
بطریق ارسال و این حدیث دلیل است ابو حنیفه را در قول ایشان بعدم وقوع فرقت باسلام احد الزوجین
شافعیه مکیه ... الفصل الثالث عن ابن عباس قال حرم ثلاث سبع گفت ابن عباس حرام کرده شده از نسب
هفت زن و از صهر سبع و حرام کرده شده اند از هر زن هفت مصاهرت خویشی که از نکاح حاصل گردد
ثم قرا پس خواند ابن عباس برای اثبات این دعوی این آیت را که حرمت علیکم امهاتکم الایة تا آخر آیت بر تمام اقسام
آنچه حرام است هفت و اکثر آنچه حرام است عصابه است و بعضی از رضاع نیز معقول ابن عباس ذکر محرمات نسب است
و در نسخ مرصع باب ذکر کرده شد رواه البخاری ومن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال ایما رجل نکح امراة گفت آنحضرت هر مردی که نکاح کند زنی را فدخل بها پس دخول کرد با زن فلا یحل له نکاح
ابنتها پس حلال نیست مرا ورا نکاح دختر آن زن مادرش اگر دخول کرده است با آن زن فلینکح ابنتها پس نکاح
کند دختر او را اگر خواهد اما بعد از طلاق یا از آنکه نکاح مادر دختر درست نیست وایما رجل نکح امراة فدخل
بها او لم یدخل پس حلال نیست مر او را نکاح کند مادر آنزن را دخول باو ام حجل دخول کرده است یا نکرده
یا نکرده است یعنی در نکاح دختر زن دخول شرط است و در مادر زن شرط نیست و آن هردو محکم قران مجید قوم است
رواه الترمذی وقال هذا حدیث لا یصح من قبل اسناده و گفته است ترمذی وقال هذا حدیث لا یصح من قبل اسناده وگفته
ترمذی که این حدیثی است که صحیح نیست از جهت اسناد مگر آنکه رواه ابن لهیعه روایت کرده است این حدیث را
مگر این لهیعه بفتح لام وکسر ها والمثنی بن الصباح عن عمرو بن شعیب وهما یضعفان فی الحدیث واین هر دو
که ابن لهیعه و مثنی بن الصباح اند ضعیف داشته میشوند در حدیث باب المباشرت اصل مباشرة از بشرة است
و بشرة بفتح یعنی ظاهر پوست آدمی برهنه از موی و بهمین جهت انسان را بشر گویند که بادی
البشرة پوست وی از موی عاری است بخلاف سایر حیوانات پس مباشرت رسیدن بشرها بیکدیگر و اینجا
کنایت از جماع دارند که بشره مرد و بشره زن ملاقی یکدیگر میشوند الفصل الاول عن جابر قال کانت الیهود تقول
روایت است از جابر گفت بودند که یهود میگفتند اذا اتی الرجل امراته من دبرها فی قبلها وقتی که می آید مرد در زن خود از

وجماع میکند از جانب پس وی یا در پیش وی یعنی مجامع در پیش میکند چنانکه عادت است ولکن از جانب پس وی در پیش
میکند کان اولاد احوال می باشد فرزند کاو چشم میزاید پس فرود آمد این آیت نساؤکم حرث لکم زنان شما کشت زار
شما اند که از ایشان بچه حاصل شود فاتوا حرثکم انی شئتم پس بیائید کشت زار خود را هر کیف که خواهید و هر وضع که خواهید بعد ازان اینکه
آمدن در موضع حرث باشد که ازان جا زاد و نتیجه پیدا میشود متفق علیه وعن جابر قال کنا نعزل وهم از جابر است گفت بودیم
ما که عزل میکردیم عزل بعین مهمله و سکون زاء و در کردن نطفه را تا در رحم نیفتد والقرآن ینزل و حال آنکه قرآن
فرود می آید یعنی در زمان آنحضرت که وحی می آمد از عزل که میکردیم نهی نیامد متفق علیه و زاد مسلم و زیاده کرده
مسلم این عبارت را که فبلغ ذلک النبی پس رسید خبران یعنی عزل کردن ما بنبی صلی الله علیه وسلم فلم ینهنا پس نهی
کرد آنحضرت ما را یعنی نه کتاب نهی ازان کرده و نه سنت و ازین حدیث اباحت عزل معلوم شود وقال ان رجلا اتی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهم از جابر روایت که مردی آمد آنحضرت را فقال ان لی جاریة هی خادمتنا پس گفت آنمرد که مرا است
کنیزی خدمتکار ما است وانا اطوف علیها و حال آنکه من طواف میکنم بر وی یعنی گرد جاری گشتن یعنی
وطی میکنم او را واکره ان تحمل و ناخوش میدارم که بار دار گردد وی فقال اعزل عنها ان شئت پس گفت
آنحضرت عزل کن ازان جاریه اگر میخواهی تو که حمل نگیرد فانه سیاتیها ما قدر لها پس بدرستی
شان اینست که سرانجام است که می آید آن جاریه را چیز که تقدیر کرده شده است مراورا از ولد فلبث الرجل ثم اتاه
پس درنگ کرد آن مرد مدتی پس آمد آنحضرت را فقال پس گفت آنحضرت تحقیق خبر کرده بودم ترا سرانجام است که
بیاید آنچه تقدیر کرده شده است مراورا این حدیث دلالت دارد بر اباحت عزل لیکن در وی اشارت است
بآنکه فایده عدم نفع رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة گفت ابو سعید
بیرون آمدیم با آنحضرت در غزوه بنی المصطلق بضم میم و سکون صاد و فتح طا و مهملتین و کسر لام و فتح نیز آمده است
نام قبیله است فاصبنا سبیا من سبی العرب پس یافتیم برده از بردهای عرب فاشتهینا النساء پس خواستیم تاویل کردیم
زنان را واشتدت علینا العزبة سخت شد بر ما بی زنی عزبه بضم عین مهمله و سکون زاء موحده بی زنی و بی
شوئی عزوبت و عزوبت بفتحتین مرد بی زن واحببنا العزل و دوست داشتیم عزل را فاردنا ان نعزل پس خواستیم
ما آنکه عزل کنیم وقلنا نعزل ورسول الله وگفتیم بطریق انکار و استفهام آیا عزل کنیم و حال آنکه پیغمبر خدای
صلی الله علیه وسلم بین اظهرنا درمیان ما باشد قبل ان نسأله فکر کنیم بطریق انکار و استفهام آیا عزل کنیم
و حال آنکه پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم بین اظهرنا درمیان ما باشد قبل ان نسأله پیش ازانکه
پرسیم آنحضرت را فسألناه عن ذلک پس پرسیدیم ازان فقال ما علیکم و در روایتی لا علیکم الا تفعلوا
زیادت است و آن بکسر همزه نیز روایت کرده اند یعنی نیست گناه بر شما اگر بکنید عزل را مستدل گفته که معنی آنست که
واجب بر شما که کنید عزل را بلکه لازم است ما من نسمة کائنة الی یوم القیامة یعنی هیچ نفسی که بوده است
تا روز قیامت الا وهی کائنة مگر آنکه شدنیه پیدا شدنی است چنانکه در حدیث سابق فرموده فانه سیاتیها ما قدر لها
و نسمه بفتحتین دم و مردم متفق علیه وعن قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن العزل پرسیده شد آنحضرت را
از حکم عزل که جایز است یا نه فقال ما من کل الماء یکون الولد پس گفت آنحضرت نه از هر آب منی می باشد فرزند

و اذا اراد الله خلق شیء لم یمنعه شیء و چون میخواهد حق تعالی پیدا کردن چیزی را منع نمیکند و باز نمیدارد او را
هیچ چیزی یعنی تا خیال کرده آید که ریختن انداختن آب منی در رحم سبب پیدا شدن فرزند است و عزل سبب ناپیدا
شدن و همچنین نیست که توهم کرده آید بلکه آن بارادت پروردگار تعالی است بسا که آب در رحم بریزند و فرزند
نشود و بسا که عزل کنند و فرزند پیدا شود بعض فرزند از نطفه متکون میشود و توانا که در صورت عزل با اختیار
چیزی از نطفه در رحم افتد و ولد متکون گردد چنانچه بالا رفت ما فهم رواه مسلم ازین احادیث حقیقی در عزل
مفهوم شد با شائبه کراهت در ارتکاب آن و مذهب اکثر علما است که عزل در حره جایز نیست مگر برضای
وی و در ام ولد جایز است حره و منکوحه باشد مملوک و بعضی گفته اند که در منکوحه رضای مالک او معتبر است وعن
سعد بن ابی وقاص ان رجلا جاء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال انی اعزل عن امرأتی مردی آمد
نزد آنحضرت پس گفت که عزل میکنم از زن خود و این زن فرزند هم داشته است که شیر میداد او را
فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لم تفعل ذلک برای چه میکنی اینرا فقال الرجل
اشفق علی ولدها پس گفت آنکه می ترسم بر فرزند او یا که زن حمله کند آن فرزند را اتفاق بکسر همزه ترسیدن رکنی
چیزی از مهربان بر وی مشفق و علیکی ورزیدن و خوف ضرر بفرزند بجهت آنست که اعتقاد ایشان بود که جماع کردن
زن را در حالت ارضاع و حمل گرفتن زن در حالت ... سبب ضرر بفرزندی که شیر میدهد او را بجهت فاسد شده و شیر
در وقت حمل کم میشود و اندک میگردد و بچه که متکون میگردد در شکم و این شیر زیان میکند و این را غیله میگویند
بکسر غین معجمه و فتح آن و بعضی گویند جوز نیست فتح مگر با حذف تا و صحیح آنست که تا با هر دو کسر و فتح جایز است و علیه معنی
قتل و هلاک آید چنانکه در حدیث آینده بیاید فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کان ذلک ضارا ضار فارس والروم
اگر می بود آن زیان میکرد فارس و روم را که عادت ایشان بود که میکردند این را و منع نمیکنند باینکه پس عزل کنی
بجهت خوف حامله شدن زن مع در نهی مبالغه است در نهی از عزل رواه مسلم وعن جدامة بنت وهب بضم جیم و تخفیف دال مهمله
وهب بفتح واو و سکون ها از مهاجرات است اسلام آورد علیه و مهاجرت کرد با قوم خود و گویند که وی دختر خواهر عکاشه
است رضی قالت حضرت رسول الله گفت جدامه حاضر شدم در نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی اناس و در
مردمان اناس بضم همزه والفتح بکسر و اناس مردم و هو یقول و حال آنکه آنحضرت میگفت لقد هممت ان انهی عن الغیلة
بتحقیق قصد کردم که نهی کنم از غیله فنظرت فی الروم والفارس پس نظر کردم و تامل کردم
در حال فارس و روم فاذا هم یغیلون اولادهم پس ناگهان دیدم که ایشان غیله میکنند فرزندان خود را
و خبر رسیده در زمان حمل فلا یضر اولادهم ذلک شیئا پس زیان نمیکند اولاد ایشان را غیله چیزی
و ترک نهی کرد و اینجا بود والله اعلم ثم سألوه عن العزل بعد ازان سوال کردند آنحضرت را از حکم عزل فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ذلک الوأد الخفی پس گفت آنحضرت یعنی عزل وأد پنهانی است و وأد بجهت زنده گور کردن مولود
دختر بجهت آن گفت که ظاهر نیست حقیقت او نیست زیرا که در وی ازهاق روح نیست ملک در حکم او و در شان
ما اوست پس کرده باشد این واذا الموؤدة سئلت و این صفت متجه و منقول شیخه دال مشمول آیه کرده است
رواه مسلم وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اعظم الامانة عند الله یوم القیامة مرتبتی که روزی

امانت نزد خدای تعالی که خیانت کند در وی مرد و برسد و نود ازان روز قیامت وفی روایة ان من اعظم الناس
عند الله منزلة یوم القیامة و در روایت شیخ اینچنین دیده که ترین مردم نزد خدا در مرتبه روز قیامت الرجل یعنی آن مردی است
که بسد سوی زن خود مباشرت و جماعت کند با وی و تفضی الیه و بسوی زن کند ادم نشر سرها پیشتر اکنند
رازهای آنرا جایکه ازوال اسافل است و سر یعنی جماع نیز می آید ظاهر آنست که مراد یعنی عیبها وزن
باز آنکه زوران وقت میان دو زن سکید ازدو و قبای آن از با شری است رواه مسلم وعن ابی سعید
قال اوحی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عباس وحی فرستاده شد بسوی آنحضرت این آیه نساؤکم
حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم الآیه اقبل داد برای تفسیر وسایل قول اوست فأتوا حرثکم بیا نیید از جانب پیش یا پس
بعد ان یهودیه ازو دبار منع کنند چنانکه در فصل اول گذشت واتقوا الدبر والحیضة و بپرهیزید و جمع
کردن زن را در دبر در حالت حیض رواه الترمذی وعن خزیمة بن ثابت قال النبی ان الله
لا یستحیی من الحق ... فرستاده است ... روز صفین با امیر المومنین علی بود
و چون عمار بن یاسر کشته شد شمشیر کشید و قتال کرد تا کشته شد رضی الله عنه و در وفات ...
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یستحیی من الحق خدای شرم نمی دارد از حق ...
... یعنی این سخنی است که مکروه است ذکر او بر زبان نمی توان آورد اگرچه ...
... حکم شرعی ... لا تأتوا النساء فی ادبارهن
رواه احمد والترمذی وابن ماجه والدارمی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ملعون من اتی امرأته فی دبرها لعنت کرده شد ... از رحمت خدای ...
حق کسی که بیاید زن خود را ... امرأة یعنی زنی ...
... رواه احمد وابو داود وعن ... قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الذی یأتی امرأته فی دبرها لا ینظر الله الیه ... کسی که بیاید زن خود را ... نظر نکند
خدای تعالی ... رواه فی شرح السنة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا ینظر الله الی رجل اتی رجلا او امرأة فی الدبر نظر نمی کند خدای تعالی ...
... ازان اگرچه ...
... امام مالک ... رواه الترمذی وعن اسماء بنت یزید
... قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول لا تقتلوا اولادکم سرا ...
... فان الغیل یدرک الفارس فیدعثره عن فرسه ...
... اهل فارس ...
...
... ابن حدیث ...

حقی

حقیقی است چنانکه ... برای ... وظاهر است که نهی
... اول ... متعارف ... در حالی فارس و روم که ...
... ازان ... حال فارس و روم ... چنانکه مضمون حدیث جذامه
دلالت دارد بران فتدبر والله اعلم الفصل الثالث عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یعزل عن الحرة گفت امیر المومنین نهی کرد از آنکه عزل کرده شود
از زن آزاد ... واز این مفهوم میشود که از جاریه ... رواه
ابن ماجه وعن ... باب عن عروة عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لها فی
بریرة روایت کرد عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و خواهرزاده عائشه است که آنحضرت گفت مر عائشه را
در شان بریره ... که مولاة عائشه بود ... خرید اورا از ایشان عائشه
و قصه آن در کتاب البیوع گذشت پس گفت آنحضرت لعائشه خذیها فاعتقیها بگیر تو اورا پس آزاد
کن اورا ... وعائشه ... زوجها عبدا بود شوهر بریره ... رسول الله صلی الله علیه وسلم
... آنحضرت صلی الله علیه وسلم بریره را ... شوهر ... را اختیار
... جاریه ... نکاح مردی ... اختیار ... آن مرد را اختیار کند
چنانکه ... بریره نفس خود را ... ازوی
... بریره ... قول ابی ... اختیار
... اگر زوج او عبد باشد ... نزد
... امام ابی حنیفه اختیار ثابت است اگرچه زوج او عبد باشد ... امام شافعی
ملک اوست ... زوج ... طلاق را ... زیادت یعنی
... در حدیث ثابت شده تحقیق این در اصل ...
آزاد کرده ... اختیار ... واگر زوج آزاد کرده شد ...
زن او حره بود ... متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان زوج بریرة عبدا اسود کفت ابن عباس
شوهر بریره غلام سیاه ... مغیث ... اسود ...
... فی سکک المدینة ... مدینه ...
... بریره ...
... فقال النبی صلی الله علیه وسلم للعباس ... آنحضرت مر عباس را الا تعجب ... بریره ...
... بریره ... بریره مغیثا ...
... فقال النبی صلی الله علیه وسلم
... بریره ...
... قال انما اشفع گفت آنحضرت ...

و در خواست میکنم او را ... قالت لا حاجة لي فيه گفت بریره حاجت نیست مرا در وی رواه البخاری

الفصل الثاني وعن عائشة رضي الله عنها انها ارادت ان تعتق روایت است از عائشه که وی خواست که
آزاد کند مملوکین لها زوج دو مملوک را مرد و زن که مابین ایشان زوجیت بود زوج بیت
بما هر دو از واج می توان گفت و در اکثر نسخ مصابیح زوجین واقع شده و در بعضی نسخ مصابیح مملوکین لها
زوج ... برای مملوکیت و این هر دو نسخه ظاهر است فسألت النبي پس پرسید عائشه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
که کدام یکی را اول آزاد کنیم مرد را یا زن را فامرها ان تبدأ بالرجل قبل المرأة پس امر کرد آنحضرت عائشه را
که ابتدا کند در اعتاق به مرد پیش از زنان تا فسخ نشود نکاح اگر ابتدا به زن کند باختیار کردن وی نفس
خود را ... رواه ابو داود والنسائي
... از عائشه است که بریره آزاد شد وقال انه ... تو
... رسول الله پس ... بریره را ... صلی الله علیه وسلم وقال لها ان قربك فلا خيار لك
اگر نزدیکی کند یعنی جماع کند ترا شوهر تو ترا قرب ... سماع ... خیار لک
اختیار ... از جهت حصول رضا بزوجیت وی ... بمجرد سکوت رضا حاصل میشود رواه ابو داود

باب الصداق بفتح صاد و کسر آن و صدقه بفتح صاد و ضم دال نیز آمده
و جمع صدق ... واقل مهر ده درم است ... ربع دینار
... سرقه ...
و شرط کرده است ... از بعضی اصحاب ...
... **الفصل الاول**

وعن سهل بن سعد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جاءته امرأة سهل بن سعد ساعدی انصاری
که از مشاهیر صحابه است و آخر من مات من الصحابة بالمدينة است روایت میکند که آمد آنحضرت را زنی فقالت
یا رسول الله اني وهبت نفسي لك ... بخشیدم نفس خود را برای تو و این شریعت بود ...
... فقامت قیاما طویلا ... و آنحضرت ساکت ماند ...
قبول ... فقام رجل پس برخاست مردی پس گفت زوجنیها یا رسول الله ان لم یکن لک بها حاجة تزویج کن
مرا او را ...
...
مهر ...
...
قال ... فالتمس ...
فالتمس ولو خاتما من حدید ...
...

جاری بود ... فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هل معک من القرآن شيء گفت
آنحضرت ... از قرآن چیزی قال نعم سورة کذا و سورة کذا گفت آری ... سورة
چنین سورة فقال قد زوجتکها بما معک من القرآن ... تحقیق تزویج کردم ترا ... بما معک من القرآن
... از قرآن ظاهر ... تعلیم قرآن ...
موسی علیه السلام ... شعیب ...
مهر ...
... از قرآن ...
... قال ...
... تزویج کردم ترا ... من القرآن ... از قرآن متفق علیه **وعن**
قال سألت عائشة رضي الله عنها کان صداق النبي صلی الله علیه وسلم گفت ابو سلمه پرسیدم عائشه را
... قالت کان صداقه لازواجه ثنتي عشرة اوقية ... گفت عائشه بود مهر آنحضرت مر ازواج او را
اوقیه ...
... قالت ... عائشه ...
... نصف ...
...
...
...
... واین ... والله اعلم **الفصل الثاني وعن**
عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال الا لا تغالوا صدقة النساء گفت امیر المومنین عمر ...
... فانها لو کانت مکرمة في الدنیا ...
...
...
...
...
و مهر فاطمه زهرا ... چهار صد درم ...
ام حبیبه ... چهار هزار درم ... چهار صد دینار ...
صلی الله علیه وسلم ...
... رواه احمد والترمذي وابو داود والنسائي
... **وعن** جابر ان النبي صلی الله علیه وسلم قال من اعطی في صداق امرأته ... روایت است از جابر ...

از جابر که آنحضرت گفت کسی که بدهد در مهر زن خود ملء کفیه سویقا او تمرا پر کف هر دو دست خود سویق یا خرما فقد استحل
پس بتحقیق حلال گردانید آنزن را یعنی الفرج استحل حلال شمردن اجیب نیز نظر در مذهب ایشان است و اول
و توجیه آن نزد ما همانست که مذکور شد رواه ابوداود و عن عامر بن ربیعه صحابی قدیم الاسلام هجرت کرد هجره و حاضر
بدر او بعد شاهد را ان امرأة من بنی فزارة روایت میکند عامر که زنی از قبیله بنی فزاره بفتح فا و زا نام قبیله است تزوجت
علی نعلین نکاح کرد بر دو نعل فقال لها رسول الله پس گفت مر آنزن را پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم ارضیت من نفسک
و مالک بنعلین آیا راضی شدی تو ای زن از نفس خود و مال خود به دو نعل یعنی نفس خود را در مقابل دو نعل داد
و راضی شدی بدان قالت نعم گفت آن زن راضی شدم فاجازه پس روا داشت آنرا آنحضرت این نیز محمول است بر
تعجیل رواه الترمذی وعن علقمه تابعی است معتبر که در زمان آنحضرت ولادت یافته و از یاران بزرگ ابن مسعود است
عن ابن مسعود روایت کرد از ابن مسعود انه سئل عن رجل تزوج امرأة که ابن مسعود پرسیده شد از حکم مردی
که نکاح کرد زنی را و لم یفرض لها شیئا و تعیین نکرد برای آن زن چیزی را از مهر و لم یدخل بها و دخول نکرد
مرد با آن حتی مات تا آنکه مرد آنمرد و اگر طلاق میداد در صورت متعه واجب میشد فقال ابن مسعود پس گفت ابن مسعود
لها مثل صداق نسائها مر آن زن راست مانند مهر زنان که از قوم آن زن اند از اخوات و عمات
و بنات ایشان که شارک اند او را در مال و جمال و ثیابت و بکارت لا وکس بفتح واو و سکون کاف یعنی نقصان
و لا شطط بفتحتین شین معجمه و طا مهمله زیاده یعنی مهر مثل واجب است بی زیاده و نقصان و علیها العدة و بر زن است عدت اگر چه دخول نکرده
و لها المیراث و مر آن زن راست میراث آن مرد چون حکم کرد ابن مسعود گفت اگر صواب شد آنچه گفتم از الله و اگر خطا است
از من و از شیطان و خدا و رسول بری اند فقام معقل بن سنان پس ایستاد معقل بفتح میم و سکون عین مهمله
و کسر قاف بن سنان بکسر سین مهمله الاشجعی صحابیست حاضر شده فتح مکه را و لوای قوم او در دست او بود و کشته
شده بود روز حره فقال قضی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بروع پس گفت معقل حکم کرد آنحضرت در شان
بروع بکسر موحده و فتح نیز آمده و سکون را و عین مهمله بنت واشق امرأة منا واشق بکسر شین معجمه و قاف یعنی زنی
بود از قبیله ما یعنی از بنی اشجع مثل ما قضیت حکم کرد مانند آنچه تو حکم کردی ای ابن مسعود ففرح بها ابن مسعود
پس شاد شد بدین کلمه معقل بن سنان ابن مسعود و موافقت حکم آنحضرت ابن مسعود را … صواب گفت
شاد شد … مانند شادی بموافقت قضای رسول خدای …
… درین حدیث که مهر مثل مر این زن را لازم … و میراث
… موافق قول علی … اما مذهب ابن مسعود رضی الله عنهما
الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی **الفصل الثالث** عن ام حبیبه از امهات المؤمنین است دختر ابو سفیان خواهر معاویه
انها کانت تحت روایت میکند که وی بود زیر عبدالله بن جحش بتقدیم جیم بر حا مهمله و شین معجمه صحابی مشهور است
برادر زینب بنت جحش که از امهات المؤمنین است … واقع است و صلوات الله علیه و سلم بن جحش
بسیار … در سنن ابی داود و جامع الاصول … زیرا که این عبدالله اسلام آورد و بحبشه

رفت آنجا

رفت و آنجا نصرانی شد و از دین برگشت فمات بارض الحبشة پس مرد عبدالله بن جحش بزمین حبشه و ثابت ماند ام حبیبه بر
اسلام فزوجها النجاشی پس تزویج کرد ام حبیبه را نجاشی به پیغمبر صلی الله علیه و سلم و امهرها عنه اربعة الاف و مهر داد وی
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و امهرها اربعة الاف ام حبیبه را چهار هزار درهم آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
فرستاده بود عمرو بن امیه ضمری را نزد نجاشی تا خواستگاری کند ام حبیبه را و در روایتی الاف درهم که ذکر کرده
واقع شده و بعث بها الی رسول الله صلی الله و فرستاد نجاشی ام حبیبه را بسوی آنحضرت مع شرحبیل ابن حسنه
بضم و فتح را و سکون حا و کسر موحده و سکون یا بحسنه بن حسنه … از مهاجران حبشه بود معدود
در وجوه قریش رواه ابو داود و النسائی و عن انس قال تزوج ابو طلحه ام سلیم گفت انس نکاح کرد ابو طلحه انصاری
ام سلیم را که مادر انس است و وی رضی الله عنه زن ابو طلحه است و پیش از وی ام سلیم در نکاح مالک بود که پدر
انس است فکان صداق ما بینهما الاسلام پس بود مهر میان ایشان اسلام اسلمت ام سلیم قبل ابی طلحه اسلام آورد ام سلیم
پیش از ابو طلحه فخطبها پس خواستگاری کرد ابو طلحه ام سلیم را فقالت انی قد اسلمت پس گفت ام سلیم بدرستی من
مسلمان شده ام فان اسلمت نکحتک پس اگر مسلمان شوی تو نکاح میکنم ترا فاسلم پس مسلمان شد ابو طلحه فکان صداق
ما بینهما پس بود اسلام مهر میان ایشان معنی این آنست که اسلام سبب اتفاق و استحلال ابو طلحه شد نکاح ام سلیم را
که مهر نباشد نزد علماء حنفیه … و آنچه واجب دیگر حمل بر ظاهر میکند والله اعلم رواه النسائی **باب الولیمه**
در نهایه گفته ولیمه طعامی که ساخته میشود نزد عروس و در قاموس گفته ولیمه طعام عروس یا هر طعام … و وجه تسمیه
ولیمه از جهت اجتماع زوجین است … و اکثر برآنند که ولیمه سنت است و بعضی گفته اند مستحب است و بعضی
رفته اند که واجب است و وقت ولیمه بعد از دخول است و نزد بعضی نزد عقد … هر دو وقت و اختلاف کرده اند که
کدام زیاده بود در روز طایفه مکروه میدارند و مستحب داشته امام مالک تا هفت … و در مجمع البحار گفته که ضیافت
هشت نوع است ولیمه برای عروس و خرس بضم معجمه برای ولادت و اعذار بکسر برای ختان و وکیره برای
بنای … و نقیعه برای قدوم مسافر مشتق از نقع بمعنی غبار … برای او … و وضیمه
بمعجمه برای مصیبت و عقیقه برای سابع ولادت … و مادبه … طعامی که ساخته بود
برای ضیافت … این اقسام مستحب است … واجب … گفته که مستحب است …
… **الفصل الاول** عن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم
رای علی عبد الرحمن بن عوف اثر صفرة دید آنحضرت بر عبدالرحمن بن عوف اثر زردی که
رسیده بود بتن یا بجامه وی یا زعفران از طیب عروس یا از غیر آن … جایز است … استعمال
زعفران فقال ما هذا پس پرسید آنحضرت چه چیز است این اثر زردی یعنی سبب این چیست … است یا
از جهت … قال انی تزوجت امرأة گفت عبدالرحمن بدرستی که نکاح کرده ام زنی را علی وزن نواة من
ذهب بر وزن دانه خرما از طلا و در اصطلاح اهل حساب … پنج درهم است فقال بارک الله
گفت آنحضرت برکت دهد خدای تعالی مر ترا اولم و لو بشاة ولیمه کن اگر چه بگوسفند … برای تعلیل
… گفته اند که مراد اینجا تکثیر است … زیرا که بودن شاة در آن زمان قلیل

و عبد الرحمن ابن عوف و در ان زمان بحد غنا هم نرسیده بود چنانکه از احادیث معلوم میشود ولیمه میکردند بسوی گوسفندی
اگر چه اندک باشد متفق علیه و عن انس قال ما اولم رسول الله صلی الله علیه وسلم علی احد من نسائه ما اولم علی زینب اولم بشاة
نکرد آنحضرت بر هیچ یکی از زنان خود مقدار آنکه ولیمه کرد بر زینب بنت جحش اولم بشاة ولیمه کرد بگوسفندی و از اینجا معلوم
که ولیمه بگوسفند کثیر است متفق علیه و عن انس قال اولم رسول الله صلی الله علیه وسلم حین بنی بزینب بنت جحش [illegible]
آنحضرت هنگامی که زفاف کرده شد بزینب بنت جحش فاشبع الناس خبزا و لحما پس سیر گردانید مردم را بنان و گوشت
[illegible] و عن انس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتق صفیة و تزوجها آزاد کرد [illegible]
که در حصه جنگ خیبر آمده بود بعد از آزاد کردن تزوج کرد او را و جعل عتقها صداقها و گردانید آزادی او را مهر او را
از خواص آنحضرت است زیرا که این تخفیف نکاح از مهر است و با در معنی هبه است و اولم علیها بحیس و ولیمه کرد بر وی بحیس [illegible]
و سکون تحتانیه طعامی است که ساخته میشود از خرما و اقط و روغن و گاهی بجای اقط آرد [illegible]
حلوا چیزی میشود متفق علیه و عن انس قال اقام النبی صلی الله علیه وسلم بین خیبر و المدینة ثلث لیال [illegible]
اقامت کرد آنحضرت میان خیبر و مدینه سه شب [illegible]
بنی علیه بصفیة در حالی که زفاف کرده میشد بر آنحضرت بصفیة فدعوت المسلمین الی ولیمته پس خواندم مسلمانان را بسوی ولیمه آنحضرت
و ما کان فیها من خبز و لا لحم و نبود در ان ولیمه نه نان و نه گوشت و ما کان فیها الا ان امر بالانطاع و نبود در ان
ولیمه مگر آنکه امر کرد آنحضرت بگسترانیدن سفرهای چرم و الانطاع جمع نطع بکسر و فتح نون و سکون [illegible]
پس گسترانیده شدند الانطاع فالقی علیها پس انداخته شد بران انطاع التمر و الاقط و السمن خرما و اقط
بفتح همزه و کسر قاف [illegible] و سمن بفتح سین و سکون میم روغن در حدیث سابق حیس گفت که [illegible]
سازند و شاید که هر دو باشد در باب [illegible] گذشت که ام سلیم برای آنحضرت حیس فرستاد [illegible] ولیمه صفیه [illegible]
البخاری و عن صفیة بنت شیبة بفتح شین و سکون [illegible]
در روایت [illegible] گفته که صحیح نشده است روایت وی و ابن حبان او را در کتاب
از تابعین شمرده [illegible] قالت اولم النبی صلی الله علیه وسلم علی بعض نسائه [illegible] ام سلمه [illegible]
کرد آنحضرت بر بعضی زنان خود بمدین من شعیر بدو مد از جو [illegible] گفته که مراد [illegible]
ام سلمه است رواه البخاری و عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعی احدکم الی الولیمة
فلیاتها چون خوانده شود یکی از شما بسوی ولیمه پس باید که بیاید آنرا و اجابت دعوة [illegible]
غالبا در ولیمه [illegible] و بعضی گفته اند اجابت ولیمه واجب است و بعضی فرض کفایت گفته اند [illegible]
وجوب بچند شرط بودن طعام از شبه و تخصیص اغنیا و وجود [illegible]
معاون بر باطل و با وجود منکرات و مکروه است اجابت ذمی متفق علیه و فی روایة لمسلم فلیجب عرسا کان
او نحوه پس باید که اجابت کند [illegible] یا مانند آن [illegible] و گویا مراد ولیمه درین روایت مطلق
طعام است و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعی احدکم الی الطعام فلیجب چون خوانده شود یکی
از شما بسوی طعام پس واجب است که اجابت کند [illegible]

[illegible]

فان شاء طعم و ان شاء ترک پس اگر خواهد بخورد و اگر خواهد نخورد پس ثابت باشد حضور است نه اکل و اگر صائم باشد
مستحب است اکل رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شر الطعام طعام الولیمة بدترین
طعامها طعام ولیمه است یدعی لها الاغنیاء خوانده میشوند برای آن توانگران و یترک الفقراء و گذاشته میشوند
درویشان و من ترک الدعوة فقد عصی الله و رسوله و کسی که ترک کند اجابت دعوت را پس بتحقیق نافرمانی کرد
خدا و رسول خدا را و اظهر در وجوب [illegible] و این بر تقدیر عدم وجود موانع است چنانکه
ذکر کرده شد متفق علیه و عن ابی مسعود الانصاری قال کان رجل من الانصار یکنی ابا شعیب بود مردی از انصار
کنیت کرده میشد ابو شعیب کان له غلام لحام بود او را غلامی فروشنده گوشت فقال اصنع لی طعاما یکفی خمسة
[illegible] بساز برای من طعامی که بسنده کند پنج مرد را لعلی ادعو النبی شاید که من بخوانم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
خامس خمسة در حالتی که آنحضرت پنجم کسی باشد یعنی چهار نفر دیگر باشند مع آنحضرت فصنع له طعیما [illegible]
برای [illegible] برای آنحضرت طعامکی را ثم اتاه [illegible] فدعاه پس خواند آنحضرت را فتبعهم
رجل پس تابع شد ایشانرا مردی [illegible] فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا ابا شعیب ان رجلا تبعنا
پس گفت آنحضرت ای ابا شعیب بدرستی مردی تابع شده است ما را فان شئت اذنت له [illegible]
اگر خواهی اذن دهی او را و اگر خواهی [illegible] لا بل اذنت له [illegible]
[illegible] اذن کردم او را [illegible] از اینجا معلوم میشود که اگر کسی جماعه مخصوص را بخواند و دیگری ناخوانده
بیاید از میزبان [illegible] باید که میزبان را باید که اذن کند برای خاطر عزیزان متفق علیه
الفصل الثانی عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم اولم علی صفیة بسویق و تمر روایت است که آنحضرت ولیمه کرد
بر صفیه بسویق و تمر [illegible] رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجة
و عن سفینة مولی آنحضرت بود [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه فصنع له طعاما [illegible] فقالت فاطمة لو دعونا رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس گفت فاطمه زهرا رضی الله عنها اگر دعوت میکردیم ما آنحضرت را فاکل معنا [illegible]
[illegible] فدعوه پس دعوت کردند آنحضرت را فجاء پس آمد آنحضرت فوضع [illegible]
الباب [illegible] هر دو دست مبارک خود را بر بازوهای در فرای القرام قد ضرب فی ناحیة البیت
آنحضرت پرده که زده شده [illegible] در گوشه خانه [illegible]
و بعضی گفته اند که منقش بود [illegible] دیوار [illegible] حجله عروس [illegible]
فرجع پس بازگشت آنحضرت [illegible] قالت فاطمة فتبعته [illegible]
آنحضرت [illegible] یا رسول الله ما ردک چه چیز بازداشت [illegible] قال انه لیس لی
او لنبی ان یدخل بیتا مزوقا [illegible]
خانه که منقش و مزین است [illegible] رواه احمد و ابن ماجة

وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دعی فلم یجب فقد عصی الله ورسوله یعنی کسی که خوانده شد
بطعامی پس اجابت نکرد وحاضر نشد پس بتحقیق نافرمانی کرد خدای را ورسول خدا را ومن دخل علی غیر دعوة یعنی کسی
که درآمد ناخوانده دخل سارقا درآمد گویا که دزدی کننده است از جهت درآمدن وی بلا اذن صاحب خانه
پس گویا پنهانی درآمد گویا که دزدی در می آید وخرج مغیرا وبیرون می آید گویا که غارت کننده از جور و
بی حرمتی که کرد چیزی را چون او بی اذن مالک است گویا که غصب وغارت کرد رواه ابو داود وعن رجل من
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از مردی از اصحاب آنحضرت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال اذا اجتمع الداعیان فاجب اقربهما بابا یعنی وقتی که جمع شوند دو داعی یعنی دو کس دعوت کننده پس
اجابت کن آنرا که نزدیکتر است در وی از در تو پس درهمسایگی قرب باب معتبر است زیرا که منزل وی
اقرب است فان اقربهما بابا اقربهما جوارا واگر پیشی کند یکی ازان دو کس اجابت کن آنکس را که پیشی کرده است در دعوت
وظاهر این در وقتی است که جمع شوند آن دو کس در یک وقت واگر جمع شوند در یک وقت اجابت
اجابت باید کرد واین حکم در جوار است اما اهل شهر ترجیح در اینجا بامور دیگر خواهد بود مثل صلاح وعلم
وصحبت وحقوق دیگر والله اعلم رواه احمد وابو داود وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طعام اول
یوم حق طعام روز اول در ولیمه وضیافت حق است یعنی واجب است یا سنت موکده چنانکه اختلاف است وطعام
یوم الثانی سنة ودر بعضی نسخ الیوم الثانی بالعطف ولام سنة وطعام روز دوم سنت است ومستحب زیرا که
جبر نقصان که در روز اول واقع شده باشد وتکمیل آن وطعام یوم الثالث ودر بعضی نسخ الیوم الثالث
سمعة وطعام روز سوم سمعت است یعنی ریا ونمایش وسمعت برای آنست که تا مردم بشنوند ومدح کنند
ومن سمع سمع الله به وکسی که این کار برای سمعه وریا میکند یعنی تا مردم بشنوند وشنوانیده شود سمع الله به ومن
سمعه شنوانیده شد از تشهیر یعنی هرکه بشنوانید مردم را مشهور گرداند الله تعالی خود را در روز قیامت بعیب وی
فخر وریا مشهور گرداند او را خدای تعالی روز قیامت میان اهل عرصات که ریا ونمود می کرده است
یا در دنیا فضیحت کند وخبر ای سمعه وریا معلوم گرداند هرکه تشنیع کند خود را
متوجه فاضحه گرداند او را بایه که در برابر آن تکبر کند وانکار کند ومردم احسان کنند وانکه وزجر اعتدال
تجاوز نماید تا بحد اسراف وسمعه وریا کشد که آن مرضی نیست رواه الترمذی وعن عکرمة مولی ابن
عباس واز فقهای تابعین است واصل او بربری است عن ابن عباس روایت میکند از ابن عباس ان النبی
صلی الله علیه وسلم نهی عن طعام المتباریین ان یوکل آنحضرت نهی کرد از طعام متباریین که خورده شود
ومتباریان آن دو شخص که معارضه کنند در طعام وخواهند که زیادتی کنند یکی بر دیگری در طعام تا غالب شوند
بر یکدیگر یعنی طعام اگر برای فخر وسمعه وریا بر یکدیگر دعوت کنند آن قبول نباید کرد وطعام ایشان نخورد
وسبق اجابت دعوت مباراة نکنند وطعام ایشان نخورند رواه ابو داود وقال محیی السنة والصحیح
انه عن عکرمة عن النبی مرسل ودر شرح السنة گفته که این حدیث مرسل است عکرمه بی ذکر ابن عباس صحابی دیگر روایت
کرده است الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المتباریان لا یجابان ولا یؤکل

طعامهما

طعامهما متباریان اجابت کرده نشود دعوت ایشان وخورده نشود طعام ایشان قال الامام احمد در تفسیر متباریان یعنی
متعارضین بالضیافة هر دو شخص که معارضه میکنند در برابر یکدیگر یعنی افتخارا ودر حدیث بکربر وجه فخر ودریا از جهت
نازیدن ونمودن وعن عمران بن حصین صحابی مشهور است که احوال او مکرر نوشته شده است قال نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن اجابة دعاء طعام الفاسقین گفت نهی کرد آنحضرت از طعام از اجابت دعوة فاسقان
زیرا که غالب ایشان است که فاسق احتیاط نمیکند در طعام وی میخورد حرام ونیز گاهی ظالم هم میباشند وطعام ظالم از اموال
مردم بظلم گرفته باشد اتفاقا حرام است ونیز در اجابت دعوت ایشان ترویج وتکریم اوست وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم علی اخیه المسلم فلیاکل من طعامه چون درآید یکی از برادر مسلمان پس باید
که بخورد از خوردنی وی ولا یسال ونپرسد که از کجا است وچگونه است ویشرب من شرابه ولا یسال وبنوشد
از نوشیدنی او ونپرسد که از کجا است وچگونه است ازبرای تحسین ظن وتالیف قلب او مگر آنکه معلوم باشد
که از وجه حرام است واگر شخصی که غالب طعام او حرام است نیز نخورد واگر داند که طعام از هر دو وجه می باشد
هم حلال وهم حرام باحتمال حل میتوان خورد تا مادام که آن شخص نداند که جهت تمیز میکند ابا کند روی الآن
النشر البیهقی روایت کرد این سه حدیث را بیهقی در شعب الایمان وقال هذا ان صح فلان الظاهر ان المسلم
لا یطعم ولا یسقیه الا ما هو حلال عنده وگفت بیهقی الحدیث اگر صحیح است پس از جهت آنست که مسلمان می خوراند
ونوشاند او را مگر آنکه حلال است نزد وی والله اعلم باب القسم قسم بفتح قاف وسکون سین قسمت کردن وازینجا قسیم
یعنی نوبت میان زنان نگاه داشتن وتکلیف دهره بفتحتین نوکنه رقسم واجب است میان دو زن وزیادة واگر
ترک کند واجب است قضای او ومطلق مرد ودر نوبتی یکی شب در خانه دیگری رفتن ایشان روا نیست
کردن میان دو در رکعت مگر باذن ورادت ایشان وطواف آن حضرت صلی الله علیه وسلم برنسا خود در یک شب
از وجوب است بود یا باذن ایشان بود ومذهب حنفیه آنست که قسم بر آنحضرت واجب نبود ورعایت آن از آنحضرت بتفضل
کرم وتفضل بود والله اعلم وقرع واجب است دنزد ما مستحب است نزد شافعی واجب قضای ایام سفر واگر یکی
قرعه برآید واجب است قضا بر دیگری را وما وقسم در حق مقیم نیست ودر روز تابع است واگر مردی است که در
کار دارد پس نهاد قسم در حق او روز است وبابی الاحکام ومسائل مذکور است در فقه الفصل الاول عن ابن عباس
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قبض عن تسع نسوة روایت است از ابن عباس که آنحضرت قبض کرده شده از نه زن یعنی
از دنیا آنحضرت رحلت کرد ونه زنان بیار بودند چنانکه در جای خود بیان کرده اند ودر شرح سفر السعادة مذکور است که بیان
کرده ایم آنها را وقت وفات آنحضرت نه زن موجود عائشه حفصه ام حبیبه سوده ام سلمه صفیه میمونه زینب جویریه
رضی الله عنهن وکان یقسم منهن لثمان وبود آنحضرت که قسم میکرد از میان ایشان برای هشت از ایشان بوده
زیرا که وی بخشیده بود نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها چنانکه در حدیث آینده بیاید متفق علیه وعن عائشة
انکه بوده سودة که روایت است از عایشه که بوده وقتی که بزرگ سال شد وکبرت گفت از باب سمع ودر بعض
وبغض باور رقه قالت گفت سوده یا رسول الله قد جعلت یومی لعایشه بخشیدم گردانیدم قرار خود را یعنی نوبت خود را
که از تو داشتم برای عایشه وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقسم لعایشه یومین یومها ویوم سودة آن آنحضرت نوبت میکرد

عایشه را در روز نوبها و یوم سوده یکی روز خودش و دیگر یوم سوده نکاح سوده در مکه بود بعد از
موت خدیجه از عایشه و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواست که طلاق دهد سوده را پس گفت سوده
یا رسول الله بگذار مرا که داخل ازواج تو باشم و محشور شوم در میان زنان تو و نوبت خود را به عایشه بخشیدم متفق علیه
وعن الا رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یسأل فی مرضه الذی مات فیه و هم از عایشه است که آنحضرت بود
سوال میکرد در بیماری وی که او وفات یافت در وی این غدا این غدا یعنی کجا خواهم بود فردا کجا خواهم بود فردا
یعنی هر روز میپرسید از زنان مر یوم عایشه در حالتی که میخواهد نوبت عایشه را و اذن میطلبید از ایشان
که باشد نزد عایشه فاذن له ازواجه ان یکون حیث شاء پس اذن کردند مر آنحضرت را از زنان آن که باشد
هرجا که خواهد و در این عبارت عنایت امتثال و اسم قامت و الاظهر آن بود که گرید باشند در بیت عایشه
چون آنحضرت مبهم گفته بی تصریح به بیت عایشه نیز در جواب مبهم گفتند بی تعیین فانهم و اذن یقع بعده
و تحقیق نون بعضه واحد و اذن شنیده نون نیز را است عطف جمع و که ه ای است عایشه حتی
و بود آنحضرت در خانه عایشه تا آنکه وفات یافت نزد عایشه رواه البخاری وعن قالت کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اراد سفرا بود آنحضرت چون میخواست سفر اقرع بین نسائه قرعه انداخت میان زنان خود
فایتهن خرج سهمها خرج بها معه پس هر کدام از این زنان که بر وی آید تیر او بیرون آمدی آنحضرت با او و همراه
گرفتی او را در ترفع قال زدن سهم بهره متفق علیه وعن ابی قلابه بکسر قاف بصری است یکی از ثقات
تابعین است از فقها رفت و در واد بیا از دیهات کن شد عن انس و روایه میکند از انس قال من السنه اذا
تزوج الرجل البکر علی الثیب از جمله سنت است وقتی که نکاح کند مرد بکر را بر ثیب اقام عندها سبعا اقامت کند نزد بکر
او هفت شب و قسم و قسمت کند بعد از وی میان ثیبه و حدیثه و اذا تزوج الثیب اقام عندها ثلثا و چون تزوج کند
مرد ثیب را اقامت کند نزد وی سه شب ثم قسم پس قسم کند قال ابو قلابه و لو شئت لقلت ان انسا رفعه
و اگر میخواستم میگفتم که انس رفع کرد این حدیث را الی النبی صلی الله علیه وسلم سوی پیغامبر صلعم زیرا که قول
صحابی این سنت گوید در حکم مرفوع است چنانکه قول مختار است متفق علیه وعن ابی بکر بن عبدالرحمن
بن هشام است و وی ابوبکر است بن عبدالرحمن بن الحارث بن هشام مخزومی تابعی است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
تزوج ام سلمه روایت میکند که آنحضرت وقتی که تزویج کرد ام سلمه را در صحبت عنده قال لها و صبح کرد
ام سلمه نزد وی گفت مرا سلمه لیس بک علی اهلک هوان زیرا اهل تو خواری
من برسه شب زیرا که آن نه از جهت بی رغبتی در صحبت تست بلکه از جهت آنکه حکم شرع این چنین است
و این تمهید عذر در اقتصار سه شب ان شئت سبعت عندک اگر خواهی تو هفت شب نزد و چنانکه حکم زن
بکر است و سبعت عندهن و اگر هفت شب باشم نزد همه زنان دیگر و ان شئت ثلثت عندک و اگر خواهی تو سه شب باشم
نزد تو چنانکه حکم ثیب است و درت و بگردم اطراف کنم گرد ایشان قالت ثلث
ام سلمه گفت سه شب گفتی نزد من هفت شب بودن ثیب حق ثیب خالص برای او باشد
باید کرد دیگر زنان جواب داده اند

میکنه

میکنه اختصاصا ورا البخاری که حق او بود مخصوص بوی فی و روایه انه قال لها و در روایتی آمده است که آنحضرت گفت
ام سلمه را که اگر بخواهی هفت شب رواه مسلم الفصل الثانی عن عایشه رضی الله عنها
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقسم بین نسائه فیعدل روایت است از عایشه که آنحضرت بود که قسمت میکرد میان زنان خود
پس عدل و مساوات میکرد و یقول اللهم هذا قسمی فیما املک و میگفت خداوندا این قسم منست در آنچه مالک او هستم
ظاهر فلا تلمنی فیما تملک ولا املک پس ملامت مکن مرا در چیزی که مالک هستی تو و مالک نیستم من از میل محبت باطن و دیگر
حالات و تسویه در جماع شرط نیست رواه الترمذی و ابو داود والنسائی و ابن ماجه والدارمی وعن ابی هریره
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا کانت عند الرجل امراتان گفت آنحضرت وقتی که باشد نزد مرد دو زن فلم
یعدل بینهما پس عدل نکند میان آن دو زن جاء یوم القیمه وشقه ساقط بیاید روز قیامت و حال آنکه نصف بدن
وی افتاده و خمیده و مایل است رواه الترمذی و ابو داود والنسائی و ابن ماجه والدارمی الفصل الثالث عن
عطا رحمه الله چند کس است و همه تابعین اند و ظاهر آنست که این عطا ابن رباح است که از ابن عباس روایت کرده
قال حضرنا مع ابن عباس جنازه میمونه بسرف گفت عطا حاضر شدیم جنازه میمونه را که یکی از امهات موضع وارد
بوده در فاق هم را با ابن عباس شده و موت وی بعد از آن حضرت در سنه احدی و خمسین از هجرت یعنی
گفته اند دو قول اول مشهور است نیز هم در این موضع در سرف شده فقال هذه زوجه رسول الله صلی
ابن عباس یعنی میمونه حضرت پیغامبر است صلی الله علیه وسلم فاذا رفعتم واقعه شده فقال هذه زوجه رسول الله گفت
ابن عباس چون بر آید جنازه را ولکن ارفقوا مرده را
فرمود است گویا تاکید است
القاموس و در صراح گفته زلزله جنبانیدن برداشتن از زمین و نهادن بر سر و مقصود تعظیم
شان اوست برداشتن جنازه وی از برداشتن اول
رسول الله صلی الله علیه وسلم تسع نسوه
آنحضرت که قسم میکرد برای هشت آن از آن نه زن ولا یقسم لواحده قسم نکرد برای یکی و میمونه از آن هشت بود که
ایشان قسم میکرد و اهتمام ایشان میکرد و تسویه که میکرد قال عطا والتی کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم صفیه اخرهن موتا زنان آنحضرت
ماتت بالمدینه مرد صفیه بالمدینه متفق علیه وقال رزین قال غیر عطا هی سوده وهو اصح
قول غیر عطا صحیح است و مشهور قول حفاظی گفته است صفیه
واقع شده بوده است و سبب عایشه بخشید سوده را نوبت خود
علیه وسلم طلاقها اراده کرده آنحضرت طلاق سوده را
بود چون وی این التماس والحاح کرد باز ماند از طلاق وی و نکاه داشت او را و بعضی گفته اند که طلاق وی کرده بود

چون دمی اهل التماس و اطلاع کرد باز آمد از طلاق وی و نگاه داشت اورا بعضی گفته اند که طلاق کرد و چون فهم این حدیث رجعت کرد
کرد و قول اول معتبر است والله اعلم و قاضی عیاض روایت کرد که آنحضرت قسم نکرد حفصه را توجیه و تصحیح کرده و درج
آنرا نقل کرده ایم (وعن) عشرة النساء و ما لکل واحدة من الحقوق باب در احادیث که وارد شده است در صحبت و مخالطت با زنان
اکثر برای زنان از صحبتها و گویا در آوردن کلمه عشرة از آن اهتمام زنان است از آنکه وجه خوش خلقی و خوبی و تفقد
و امثال آن والا ما لها است که گفته شد و ما لهن من الحقوق و عشرة و معاشرة با یکدیگر مخالطت معاشرة خالطه و عشرة و قبیله و
مردم عشائر جمع آن و عشیر اطلاق کرده میشود بر شوهر و بر معاشر قال الله تعالی و لبئس المولی و لبئس العشیر (الفصل
الاول) (وعن) ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم استوصوا بالنساء خیرا وصیت کنید نیز زنان نیکی را ...
وصیت مرا که در حق ایشان می کنم بپذیرید وصیت را از نفسهای خود و صیت پذیرید و ایصا و توصیت و استیصا چند کردن
و فی الصراح وصیت اندرز الیصا توصیت اندرز الیصا توصیت اندرز کردن فانهن خلقن من ضلع زیرا که مر ایشان زنان
جدا کرده شده اند از استخوان پهلو که کج است ضلع بکسر ضاد معجمه و فتح لام و بجنبش استخوان پهلو و فی الصراح ضلع پهلو کژ
شدن در خلقت اشارت است بخلق حوا از اصل و در وی از پهلو زیرا که او از ضلع آدم و آن اعوج یعنی کج الضلع اعلاه
و هر آینه کج ترین چیزی در استخوان پهلو جانب بالای اوست فان ذهبت تقیمه پس اگر بروی که راست
کنی آنکه راست گردانی آنرا شکستی آنرا و ان ترکته لم یزل اعوج و اگر گذاری تو ضلع را بحال خود همیشه کج باشد
کج همچنین است زنان که در اصل خلقت کجی در افعال و اخلاق دارند اگر خواهند مردان که مستقیم و راست
گردانند آنرا بر مراد خود نتوانند این شکست ایشان که مراد بیان اخلاق است چنانچه در حدیث آینده بیاید پس باید که
نیست انقطاع نه بیان کند شکستن ایشان را عوج ها مادام که در وی گناهی و الخ و معصیت و خلاف صلاح کرده بود
که درین جا مراد است و نفاق جایز و مناسب شد فاستوصوا بالنساء و پس اندرز کنید بر زنان یعنی نیکی را تکرار برای
تاکید است متفق علیه (وعن) قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المرأة خلقت من ضلع لن تستقیم لک علی طریقة مرتبه
که زن جدا کرده شده است از ضلع هرگز راست نرود از ترک برای تو بر راه روشن یک حال فان استمتعت بها استمتعت بها و فیها
اگر خواهی که بهره مند شوی و نفع گیری از زن بهره و نفع گیری با بودن آن کجی در وی و ان ذهبت تقیمها کسرتها و کسرها طلاقها
و کسر از کج است و بعضی گفته اند که کج در اصل صورت و کسر در معانی و آن ذهبت تقیمها کسرتها و اگر بروی که
خواهی که راست کنی اورا میشکنی اورا و کسر او طلاق او است و در و شکستن زن طلاق اوست رواه مسلم (و عنه) قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یفرک مؤمن مؤمنة باید که دشمن ندارد مسلمان زن مسلمان را ان کره منها خلقا رضی منها آخر اگر ناخوش
دارد از آن خوی و فعل دیگر را زیرا که آدمی را جمیع اخلاق و افعال ذمیمی باشند اگر بعضی از آن بد باشد بعضی
دیگر نیک خواهد بود نظر بر جانب جز نیک باید انداخت و راضی بود که مقصود ترغیب و مبالغه است در حسن خلق
و صحبت و صبر بر ایذای زنان و فرک بکسر فاء و فتح آن بغض و عداوت اعلم با مخصوص بزن و شوهر کذا فی
القاموس و در صحاح گفته است که شنیده نشده است این حرف در غیر زوجین و در صراح گفته فرک دشمن
داشتن شوی زن را از باب سمع یسمع رواه مسلم (وعن) قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا بنو اسرائیل
اولاد او بنده اند لم یخنز اللحم اگر نمی بودند بنی اسرائیل یعنی پسران یعقوب علیه السلام و اسرائیل نام یعقوب عبرانی است و قوم

بنی اسرائیل اول او را وصیت و سیفر مائده اگر نمی بود قوم بنی اسرائیل گنده نمیشد گوشت هرگز سیر نه برایشان در تیه فرود آمد سلوی
فرماید و امر کرده که قوت سه روز نگاه ندارند و نگاه داشتند و از آنجاست که از غایت حرص نگاه داشتند تا حیثیت گنده شد گوشت
میشد پس این گنده شدن گوشت عقوبتی است که بنی اسرائیل کرده است به فعل قبیح ایشان که او خیانت و بانیچ است از حرص و عدم
توکل است و توکل بر خدا بعد از آن تتمه شد گناه شدن ام خنز خنزا بوی گرفتن از باب سمع یسمع ولولا حواء لم تخن انثی زوجها
الدهر و اگر نمی بود حوا خیانت نمیکرد هیچ زنی شوهر خود را همیشه گفته اند که حوا چیده شجره آنچه را از آدم بخاک
و حال آنکه آدم نهی کرد اورا از چیدن شجره پس براه کرد اورا و آدم نیز خورد از آن و فی الصراح خیانت خون
بمعنی مکافات نا راستی و این از کجی بود که در خلقت خواهد بود (وعن) عبد الله بن زمعة بفتح زاء و فتح میم و سکون آن برادر ام المؤمنین
بوده است و زمعه نام و الد او است رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یجلد احدکم امرأته جلد العبد نزند
زننده یکی از شما زن خود را مانند تازیانه زدن بنده را ثم یجامعها فی آخر الیوم پس از آن جماع میکند او را در آخر
یوم و فی روایة و در روایتی این آمده یعمد احدکم فیجلد امرأته جلد العبد فلعله یضاجعها یکی از شما که تازیانه میزند زن
بجو تازیانه میزند زن خود را بچو تازیانه زدن غلام و شاید که این چنین مکیفه فلعله یضاجعها فی آخر یومه شاید
بخوابد که بخشد آنرا در آخر روز آن روز یعنی چه مناسب است که با کسی این چنین معامله کند انجان سلوک نماید
از وصیه برتقدیر بسوز و دیارکاری زدن آمده است اما این چنین دور حدیث رسانده است که بجواز جزای و عدم
کمتر سلوک نه بکلام وعظه ثم وعظهم فی ضحکهم من الضرطة بعد از آنکه آنحضرت مردم را از خنده کردن ایشان از
تیز زدن فقال لم یضحک احدکم مما یفعل پس آنحضرت برای چه می خندد یکی از شما از آنچه میکند متفق علیه (وعن)
عائشة رضی الله عنها قالت کنت العب بالبنات گفت عایشه بودم من که بازی میکردم با دختران مراد لعبتها است که دختر
بازی میکنند و از جامه میسازند عند النبی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و کان لی صواحب یلعبن معی و بودند مراد دختر
صاحبها که بازی میکنند با من فکان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل یتقمعن منه پس بود آنحضرت وقتی که
در آمدی پنهان میشدند آن دختران از روی انقباع و استحیا فیسر بهن الی فیلعبن معی پس میفرستاد آنحضرت آن دختران را سوی
من بعد رفتن ایشان پس میبازی میکردند با من معی متفق علیه
(وعن) قالت والله لقد رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یقوم علی باب حجرتی گفت عایشه بخدا سوگند تحقیق
دیدم آنحضرت را که استاده بود بر در حجره من والحبشة یلعبون بالحراب فی المسجد و قال آنکه حبشیان بازی میکردند بحربه ها
یعنی بکسر نیزه خورد و در مسجد یعنی در رحبه که جای متصل مسجد یا در نفس مسجد زیرا که میگویند که بود بیاض
بود در مثل ایام عید و روز عید بود و عمر بن الخطاب ایشان را منع کرد پس آنحضرت فرمود که امروز روز عید است
و عایشه رضی الله عنها صغیره بود و رسول صلی الله علیه وسلم یسترنی بردائه میپوشید عایشه مرا بردای خود
ها بردای خود لانظر الی لعبهم تا نظر کنم من بسوی بازی ایشان بین اذنه و عاتقه میان گوش آنحضرت و دوش او ثم یقوم
من اجلی تا بر میخاست ایستاد آنحضرت از بهر من حتی اکون انا التی انصرف تا آنکه بودم من آنکه بر میگشتم یعنی آنحضرت
مرا نگاه داشت تا آنکه من سیر کردم و بر میگردم فاقدروا قدر الجاریة الحدیثة السن الحریصة علی اللهو
کنید اندازه پس اندازه کنید قدر دختر نو سال آرزومند بر بازی و این غایت حلق و حسن معاشرت آنحضرت و محبت

نکاح ۱۰۲

وهاب اوست متفق علیه ومن قالت قال لي رسول الله صلى الله علیه وسلم اني لاعلم اذا كنت عني راضية واذا كنت علي غضبى
یعنی می دانم وقتی که باشی تو از من خشنود یعنی بر من خشمگین فقلت من این تعرف ذلک فقال اما اذا کنت عنی راضية فانک تقولین
لا ورب محمد یعنی نه سوگند به پروردگار محمد یعنی سوگند که ای می خوری بنام من واذا کنت علي غضبى قلت لا ورب
ابراهیم وقتی که باشی تو بر من خشمگین می گویی نی این چنین سوگند به پروردگار ابراهیم یعنی نام مرا نمی گیری پروردگار
ابراهیم قالت قلت اجل عایشه گفتم من آری همچنین است والله سوگند ای تو کنید یا رسول الله ما اهجر الا اسمک
یعنی هم مگر نام ترا یعنی هجران من در حالت غضب که اختیار رو وی و سلوب القلوب است مگر دوستی مگر نام
ترا نه ذات شریف ترا اول مستغرق است در محبت و مشغوف است بذات تو و گفته اند و ذکر لفظ هجران
که وی نام و نشان آنست تبرک باسم شریف چنانکه شاعر می گوید که هجران محبوب اختیار متفق علیه ومن ابي
هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دعا الرجل امرأته الى فراشه گفت آنحضرت چون بخواند و طلبید مرد زن
خود را بسوی جامه خواب خود فابت پس ابا آورد زن و سرکشی کند و نیاید بسوی او فبات غضبان پس شب گذرانید
مرد خشمگین لعنتها الملائكة حتى تصبح لعنت کنند آن زن را فرشتگان حتی تصبح تا آنکه صبح کند زن یعنی تمام شب لعنت متفق
متفق علیه وفي رواية لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم راست آمده است قال والذي نفسي بيده گفت آنحضرت سوگند
بخدای که تعالی ذات مقدس اوست قدرت اوست ما من رجل يدعو امرأته الى فراشه نیست هیچ مردی که بخواند
زن خود را بسوی فراش خود فتابى عليه پس ابا آورد و سرکشی کند زن بران مرد الا كان الذي في السماء
ساخطا عليها مگر آنکه باشد آنکس که در آسمان است یعنی فرشتگان چنانکه در روایت سابقه تصریح کرده اند
بران خشم کننده و ناراضی شونده بران زن حتى يرضى عنها تا آنکه خوشنود گردد مرد بر زن و تواند که
مراد بالذي في السماء ذات مقدس الهی باشد باعتبار امر و کمال و قدرت وی سبحانه و ران عالم و دوم
گفته که چون تغیر کرده میشود از رحمت و عقوبت الهی تعالی و ترتب نزول وی او بر خلق تخصیص کرده و سلوب را سما
ذکر ودر حقیقت این از متشابهات و حکم او معلوم است ومن اسماء ان امرأة قالت روایت است از اسماء بنت ابي بكر رضي الله
عنها که زنی گفت یا رسول الله ان لي ضرة مرا انبساط فی است هرآن دو زن در زیر یک مرد و هر یکی ضره بر ایشان فهل
علي جناح ان تشبعت من زوجي غير الذي يعطيني پس آیا هست بر من گناهی اگر حامله کنم و دروغ از شوهر خود یعنی بغیر خود غیر الذی یعطینی
خبر از آنچه می دهد او و اتاده او در خشم آرم و آنه و بکشی کردانم و اصل تشبع ظاهر کردن سیری یا تشنگی از آنچه نبود
آنکه سیرنیست فقال المتشبع بما لم يعط پس گفت آنحضرت ظاهر کننده و نماینده خود را بچیزی که داده نشده است آنرا
كلابس ثوبي زور مانند پوشنده دو جامه دروغ است و مراد ...
جامها عاریتی است می پوشد و چنان می نماید که در ملکی اوست یا جامها زهد پوشند تا بشند زهاد کنند و جامه پوشنده
متفق علیه ومن انس قال آلى رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسائه شهرا ایلا کرد آنحضرت از زنان خود یکماه یعنی یکماه
یعنی سوگند خورد که نرود بر ایشان تا یکماه و ایلا یعنی مشهور است در فقه از کتاب طلاق وكانت انفكت رجله یعنی که
کدام جدا شده بود پای شریف وی بسبب افتادن آنحضرت از پشت پای اسپ بر زمین و از بعض روایات مفهوم میگردد که از رگ
ران وی دامو سلده بود و تحقیق آنکه کرنده پای کشاده بود انفکاک جدا شدن است از قدم از یکدیگر فاقام في مشربة

اقامت کرد آنحضرت در وی اقامت آرام کردن بجای بالاتر مشربة بفتح میم و سکون شین معجمه و ضم را و فتح آن و موحده بالا خانه
اقامت کرد آنحضرت در وی اقامت آرام کردن بجای بالاتر مشربة بفتح میم و سکون شین معجمه و ضم را و فتح آن و موحده بالا خانه
تسعا وعشرين ليلة اقامت کرد بیست و نه شب روز در خانه در مجرات تا وقت ثم نزل پس فرود آمد فقالوا
یا رسول الله الیت شهرا آمد برامنی خانه فقالوا گفتند مردم یا رسول الله الیت شهرا سوگند کیاه خورده بودی
وماه سی روز می باشد و بیست و نه روز وار از احادیث صحیح البخاری معلوم میشود که ماهی که آنحضرت در وی ایلا کرده بود
بیست و نه روز آمده فقال ان الشهر يكون تسعا وعشرين ومن جابر قال دخل ابو بكر رضي الله عنه يستأذن على رسول الله صلى الله عليه وسلم
جابر در آمد ابوبکر در حالی که طلب اذن میکند آنحضرت را که در آید بر آنحضرت فوجد الناس جلوسا ببابه پس یافت ابوبکر
مردم را نشسته بر در آنحضرت یعنی در مسجد لم يؤذن لاحد منهم قال فاذن اذن کرده نشده هیچ یکی را از مردم قال فاذن
لابي بكر پس اذن کرده مر ابوبکر را فدخل پس در آمد ابوبکر ثم اقبل عمر پس روی آورد عمر رضی الله عنه فاستاذن
پس طلب اذن کرد عمر فاذن له پس اذن کرده شد عمر را فوجد النبي صلى الله عليه وسلم جالسا حوله نساؤه پس یافت
عمر رضی الله عنه آنحضرت را در حالی که نشسته اند گرد آنحضرت زنان وی واجما ساكتا و اندوهگین خاموش
و غم و حزن خاموش شدن از اندوه و خشم در نهایت گفته و اجم ترش کننده روی سرفرود افکنده از سختی اندوه
فقال پس گفت عمر در دل یعنی با خود فقلت پس گفتم من در دل یا بزبان لاقولن شيئا اضحك النبي هر آینه بگویم چیزی که
بخندانم نبی را قبح اثم پیغمبر را صلى الله عليه وسلم فقال پس گفت عمر یا رسول الله لو رأيت بنت خارجة اگر می دیدی
تو دختر خارجه را که زن منست سألتني النفقة فقمت اليها فوجأت عنقها پس زدم گردن او را یعنی اگر زن من از نفقه طلبید برخاستم
بسوی او کردن او که باز آید از طلب کردن فضحك رسول الله پس بخندید پیغمبر صلى الله عليه وسلم وقال هن حولي
كما ترى يسألنني النفقة و گفت این زنان که گرد من نشسته اند چنانکه می بینی میطلبند از من نفقه فقام ابو بكر الى عائشة
پس ایستاد و عمر بسوی حفصه در حالی که میزدند گردن او را و کلاهما یقول و هر دو میگفتند تسألن رسول الله صلى الله عليه وسلم
کدام که عمر هر دو یکی گفتند عایشه و حفصه طلب میکنید شما از آنحضرت ما ليس عنده چیزی که نیست نزد وی از نفقه فقلن
پس گفتند عایشه و حفصه والله لا نسأل رسول الله سوگند بخدا که طلب نکنیم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم شيئا ابدا ليس عنده
چیزی همیشه که نیست نزد وی ثم اعتزلهن شهرا پس دور کرد از زنان خود و گوشه گرفت از ایشان آنحضرت یکماه او تسعا وعشرين
یا بیست و نه روز و رنگ زوی است بجهت کوتاهی راوی که از شان یکماه گذشت وی ثم نزلت هذه الآية
پس فرود آمد این آیت که یا ایها النبي قل لازواجك حتى بلغ تا آنکه رسید این کلمه المحسنات منكن اجرا عظيما قال
یعنی آیه آنست که ارشد از جانب پروردگار تعالی با آنحضرت صلى الله عليه وسلم بگو زنان خود را اگر میخواهید متاع دنیا
بیاید تا بهره مند سازم و بگذارم و اگر خدا و رسول الله می خواهید آماده گردانیده است و حق تعالی مر نیکوکاران شما را
ثوابی بزرگ قال فبدأ بعائشة گفت جابر پس آغاز کرد آنحضرت در گفتن این قول بعایشه یعنی اول بعایشه گفت
که میخواهم که بر تو عرض کنم امری را فقال يا عائشة اني اريد ان اعرض عليك امرا پس گفت آنحضرت ای عایشه
من میخواهم که اظهار کنم و بگویم بتو سخنی را که احب ان لا تعجلي فيه دوست میدارم که شتاب نکنی تو در
آن سخن حتى تستشيري ابويك تا آنکه مشورت کنی پدر و مادر خود را قالت وما هو گفت عایشه چیست آن سخن
یا رسول الله فتلا عليها الآية پس خواند آنحضرت بر عایشه این آیت که ذکر کرده شد قالت افيك يا رسول الله

اشتد ای ابوبکر گفت عایشه با در حق تو و در راه کرده تو طلب شورت میکنم پدر و مادر خود را اهل اختیار الله و رسول
اختیار میکنم و برای کرم خدا و رسول خدا را والدار الآخرة واختیار میکنم سرای آخرت را چون عایشه الفقرة را
راضی شد گفت واسألك ان لا تخبر امرأة من نسائك وسوال میکنم ترا که خبر نکنی زنی دیگر را از زنان خود بانوی
قلت بخبری که گفتم من مقصود عایشه رضی الله عنها آنست که زنی دیگر نداند که من خدا و رسول خدا را اختیار کردم
و تا در تحمل و متردد باشند و شاید که یکی از ایشان دنیا را اختیار کند و از حباله عقد آنحضرت بیرون رود و این از روی
محبت و غیرت عایشه رضی الله عنها با آنحضرت است صلی الله علیه وسلم قال لا تسألنی امرأة منهن الا اخبرتها گفت
آنحضرت نپرسد ترا زنی ازین زنان قول ترا مگر آنکه خبر دهم او را با آنچه گفتی تو عایشه آنکه از خود بگویم ان الله لم یبعثنی معنتا
الکریم بی مهری و دل شکستگی کرده باشد بر ایشان و حق تعالی مرا مظهر شفقت و رحمت برعالمیان [illegible]
و حقانیت ان الله لم یبعثنی معنتا بدرستیکه خدای تعالی نفرستاده است مرا معنتا در غیث [illegible] از بندگی را در [illegible]
در تعب افتاده و غث بتحریک [illegible] ولکن بعثنی معلما میسرا ولکن فرستاده است
تعلیم کننده و احکام دین را و طریق رشد و هدایت مردم و آسان کننده کار را بر ایشان و این از نهایت خوش
اشفاقات آنحضرت و در دین و نصیحت و شفقت وی بود برامت که با وجود محبت که با عایشه داشت برای
خاطر وی ترک حق نکرد صلی الله علیه وسلم رواه مسلم وعن عایشه رضی الله عنها قالت اغار علی اللاتی وهبن انفسهن
لرسول الله گفت عایشه بودم که غیرت میکردم بر آن زنان که بخشیدند نفسهای خود را مر رسول الله صلی الله علیه وسلم
و گفته اند غیرت یعنی این حمیت است که لازم اوست منشد بر فقالت اتهب المرأة نفسها پس میگفتم آیا می بخشد زن
نفس خود را فلما انزل الله تعالی پس هنگامی که فرستاد خدای تعالی این آیت را که ترجی من تشاء منهن
وتؤوی الیک من تشاء تاخیر میکنی و پس می اندازی هر کرا میخواهی از زنان و جای میدهی هر کرا میخواهی ومن
ابتغیت ممن عزلت و هر کرا طلبی از آن کسی که دور رانده ازین فلا جناح علیک پس نیست گناه بر تو پس معلوم شد
اگر زنی هبه کند نفس خود را لازم نمی افتد قبول آن بر آنحضرت اگر خواهد قبول کند و اگر خواهد رد کند قلت
میگویم گفتم من ما اری ربک الا یسارع فی هواک نمی بینم پروردگار ترا مگر آنکه شتابی میکند در رضای تو و خواهش
و هرچه تو بخواهی و میل و ارادی [illegible] در ادای حقوق زنان و رعایت شده واد
است که نمود الله این آیات و ذکر این قصه حجة الوداع ذکر کرده شده در قصه حجة الوداع

الفصل الثالث

عن عایشه رضی الله عنها انها کانت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفر روایت از عایشه که وی بود با آنحضرت در سفری
قالت فسابقته گفت عایشه پس مسابقت کردم با آنحضرت و مسابقت با یکدیگر دویدن و تقدیم جستن کردن فسبقته پس سبقت کردم
آنحضرت را و پیشی کردم او را علی رجلی بر پای دو پای خود درین کلمه تاکید مقصود است که بیان [illegible]
میگوید که پیاده با [illegible] فلما حملت اللحم پس وقتی که برداشتم گوشت را یعنی فربه شدم سابقته فسبقنی مسابقت
کردم با آنحضرت و او سبقت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا فقال هذه بتلک السبقة گفت آنحضرت این سبقت من
در بدل آن سبقت است که تو کرده بودی مرا مقصود بیان حسن معاشرت و حسن صحبت و اخلاق آنحضرت است با
خود حفظ [illegible] با عایشه صدیقه که احیانا بود رضی الله عنها رواه ابو داود وعنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
خیرکم خیرکم لاهله بهترین شما در نزد حق و خدا بهترین شما است مر اهل خود را و انا خیرکم لاهلی و من بهترین شمام

مر اهل

مر اهل خود را و انا خیرکم لاهلی و من بهترین شما ام مر اهل خود را و اذا مات صاحبکم فدعوه و چون بمیرد یار شما یعنی کسی از شما
که در میان شما بوده است پس ترک کنید ذکر عیوب و قبایح او را یعنی عیب و [illegible] چنانکه آمده است اذکروا موتاکم بالخیر
و بعضی گفته اند که مراد آنست ترک دهید صحبت [illegible] را بعضی گفته اند که آنحضرت در وفات خود اشارت [illegible]
در بشارات یعنی چون من از میان شما بکنم رم و از عالم بروم حسرت [illegible] بر من نکنید مر خدا را خلفای است [illegible] کفایت
کند امر کار هم و مصالح خود را موید فهم این معنی از لفظ خطای از بعدی [illegible] اما صاحب [illegible] ظاهر است
فافهم رواه الترمذی والدارمی و ابن ماجه عن ابن عباس الی قوله لاهلی روایت کرده این حدیث را [illegible]
دارمی و روایت کرد ابن ماجه تا قول لاهلی و اذا مات صاحبکم الخ در روایت او مذکور نیست وعن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرأة اذا صلت خمسها زن چون بگذارد نماز پنج وقت را که فرض است برروی
و صامت شهرها وروزه دارد ماه رمضان و احصنت فرجها و نگاه دارد عورت خود را و اطاعت بعلها و فرمان برد
شوهر خود را در آنچه منهی نیست فلتدخل من ای ابواب الجنة شاءت پس گو که در آید از هر دروازه که
خواهد از درهای بهشت رواه ابو نعیم فی الحلیة روایت کرده است او را ابو نعیم نعیم بنون در حلیة الاولیا که نام کتابی
مر او را در علم حدیث و در وی ذکر بعضی از مشاهیر اولیا کرده چند در آن وعن ابی هریرة قال قال رسول
صلی الله علیه وسلم لو کنت آمرا احدا ان یسجد لاحد اگر می بودم من که امر میکردم یکی را بسجده کند برای [illegible] لامرت
المرأة ان تسجد لزوجها هر آینه امر میکردم زن را که سجده کند برای شوهر خود و درین مبالغه [illegible]
کامل زوج بر زن رواه الترمذی وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما امرأة ماتت وزوجها
عنها راض هر زنی که بمیرد و حال آنکه شوهر آن زن از وی راضی است دخلت الجنة در می آید در بهشت را
رواه الترمذی وعن طلق بفتح طاء مهمله و قاف بن علی صحابی است [illegible]
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا الرجل دعا زوجته لحاجته گفت آنحضرت وقتی که مرد بخواند زن خود را برای
حاجت خود فلتأته پس باید که بیاید آن زن شوهر خود را وان کانت علی التنور و اگرچه باشد آن زن بر تنور یعنی
اگرچه مشغول باشد بشغل ضروری و احتمال ضایع شدن مال نیز باشد چنانکه نان در تنور پخته باشد و شوهر طلبید
و گفته اند که این برتقدیری که باشد نان مر زوج راست زیرا که وی چون خوانده او را [illegible]
تا اتلاف مال خود [illegible] در [illegible]
و درین مبالغه اصل است در رنگ تعلیق بمحال رواه الترمذی وعن معاذ رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
لا تؤذی امرأة زوجها فی الدنیا ایذا نکند هیچ زنی مر شوهر خود را در دنیا الا قالت زوجته من الحور العین
میگوید زوجه او که حور العین است و عین بکسر عین جمع عیناء [illegible] لا تؤذیه قاتلک الله ایذا
مکن شوهر خود را [illegible] ترا خدای تعالی [illegible] برای آن زن [illegible] فانما هو عندک دخیل زیرا که او
نزد تو [illegible] یوشک ان یفارقک الینا نزدیک است که [illegible] و از ایشان [illegible]
و تو در دوزخ [illegible] رواه الترمذی

ابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب (حسن) حکیم بن معویة القشیری بضم قاف وفتح شین معجمه منسوب است بقشیر بن کعب ... [illegible]

[illegible] گفته که اباس نه و در جامع الاصول گفته اعرابی است الحدیث غرابه روایت میکند از پدر خود که معاویه بن حیده بفتح حاء [illegible]

[illegible] وسکون تحتانیه وفتح دال مهمله قال گفت پدر وی گفتم یا رسول الله ما حق زوجة احدنا علیه حق زن کیست از مارو وی قال

ان تطعمها اذا طعمت گفت آنحضرت حق زوجه آنست که بخورانی تو آنرا وقتی که بخوری تو وبپوشانی اذا اکتسیت وبپوشانی

[illegible] یعنی تو در طعام وکسوت مساوی خود داری وازروایت اول این معنی معلوم نمیشود گویا مراد وادای

نفقه واجبست والله اعلم ولا تضرب الوجه وانکه نزنی تو روی زن را ازینجا معلوم میشود گویا مراد وادای

نفقه واجبست والله اعلم لا تضرب الوجه وانکه نزنی تو روی زن را ازینجا

معلوم میشود که اگر بر غیر روی زند بر تقدیر خوف فاحشه یا ترک فرائض یا برای مصلحت دیگر روا باشد [illegible]

روی مناهی شرعیست مطلقا بهر حال ولا تقبح ونسبت قبح بروی مکنی یعنی مگو اقبح الله وجهک [illegible]

[illegible] قبح الله وجهک یا مثل این الفاظ ولا تهجر الا فی البیت وانکه هجران نکنی او را از روی که در خانه یعنی اگر [illegible]

هجران او باشد هجران ممکن مگر در خوابگاه ودر خانه دیگر جدا منشین وقاعده درین باب قرآنست که فرموده والتی

تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن فی المضاجع واضربوهن رواه احمد وابو داود وابن ماجه (عن) لقیط بفتح لام وکسر قاف [illegible]

[illegible] ودر آخر طا مهمله بن صبره بفتح صاد مهمله وکسر موحده ورا صحابی مشهور است معروف در اهل طائف قال گفت

گفتم یا رسول الله ان لی امراة فی لسانها شیء یعنی مرا زنیست که در زبان او چیزیست یعنی البذا [illegible] خواهد وی از

[illegible] بفتح موحده وذال معجمه یعنی فحش وبدزبانی وبیهوده گوی قال طلقها گفت آنحضرت طلاق ده او را [illegible]

[illegible] ان لی منها ولدا گفتم مرا ازان زن فرزند است ... واحد ومشهور [illegible]

[illegible] واجبست باشد که ... ام از ان قال فمرها گفت آنحضرت پس امر کن آن زن را بقول ووعظها ... [illegible]

[illegible] اورا این قول راوی است از برای بیان مراد بقول آنحضرت ... فان یک فیها خیر فستقبل [illegible]

در ان زن نیکوئی پس زود باشد که قبول کند پند ترا وباز آید ازان ... [illegible]

اصل خود را ... زدن ... خود را اصلیه ... [illegible]

[illegible] بمعنی ... لا تضرب ... بر زن ... [illegible]

[illegible] که زن حره ... دختر ... [illegible] رواه ابو

داود ایاس بکسر همزه وتخفیف تحتانیه ... قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تضربوا اماء الله گفت

[illegible] آنحضرت نزنید ... زیرا که مردان ... زنان را [illegible]

... قال ... رسول الله ... عمر ... رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ... [illegible]

... مردان ... ایشان ... [illegible]

... آنحضرت ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

... [illegible]

... اکثر زنان بسیار ... از ازواجهن ... [illegible]

نقل

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد طاف بآل محمد صلی الله علیه وسلم نساء کثیر یشکون ازواجهن لیس اولئک

بخیارکم ... آن مرد ان که میزنند زنان خود را ... [illegible] زنان را رواه ابو داود

وابن ماجه والدارمی (عن) ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس منا من خبب امراة علی زوجها

او عبدا علی سیده ... [illegible]

... [illegible]

وادن وفاسد گردانید او را رواه ابو داود عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اکمل المؤمنین

ایمانا ... [illegible] احسنهم خلقا والطفهم باهله نیکوترین مسلمانان ازروی خلق [illegible]

... [illegible]

... رواه الترمذی (عن) ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا کاملترین مسلمانان ازروی ... نیکوترین ایشانست ازروی خلق وخیارکم خیارکم

... لنسائهم ... رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح ورواه ابو داود ... [illegible]

... [illegible] عائشة قالت قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم من غزوة تبوک گفت عائشه ... [illegible]

آنحضرت ... تبوک ... [illegible] آنحضرت این غزوه [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

عائشه ... [illegible]

... [illegible]

... عائشه ... [illegible]

... [illegible]

فقال ما هذا یا عائشة ... گفت آنحضرت ... [illegible]

... [illegible]

... فقال ما هذا الذی ... [illegible]

... قالت ... عائشه ... قال وما هذا الذی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... آنحضرت ... [illegible]

عائشه ... [illegible]

... [illegible]

[illegible] رواه ابو داود الفصل الثالث قیس بن سعد صحابی است انصاری خزرجی

که آن است مدت ورزیت با آنحضرت ده سال مردی بود عطر بسیار زننده ثابت سید جواد خداوند عقل و رای
که آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم بود والد ابو سعد بن عباده نیز از کبار صحابه است قالت اتیت الحیرة گفت قیس بن سعد
آمدم حیره را بکسر حاء مهمله و سکون تحتانیه و فتح راء شهری است معروف قدیم است نزدیک کوفه فرایتهم یسجدون لمرزبان
پس دیدم من اهل حیره را که سجده میکنند مرزبان را که بود مر ایشان را و مرزبان بفتح میم و سکون را و ضم زا فارس
شجاع مقدم بر قوم فقلت لرسول الله پس گفتم من هر آئینه پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم احق الا انه سزاوارتر است که سجده
کرده شود مر او را فاتیت رسول الله پس آمدم پیغامبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقلت انی اتیت الحیرة فرایتهم یسجدون
لمرزبان لهم پس گفتم بدرستی آمدم من حیره را پس دیدم ایشان را که سجده میکنند مرزبانی را که مر ایشان را بود فانت احق
بان یسجد لک پس تو سزاوارتری بانکه سجده کرده شود مر ترا فقال لی پس گفت آنحضرت مرا ارایت لو مررت بقبری
خبر ده مرا که اگر بگذری تو بقبر من اکنت تسجد له ایا هستی تو که سجده میکنی تو قبر مرا فقلت لا پس گفتم نه فقال لا تفعلوا
پس گفت آنحضرت مکنید سجده مرا یعنی مرا که سجده میکنند الا که از جهت اکرام و جلال است جلال من مکنید و من از جهت
در بر دوم سجده کنند پس سجده مرای زنده چرا بکنید که هر میرد و ملکه روز ابل بکرد و لو کنت آمرا احدا ان یسجد لاحد
بودم که امر میکردم کسی را که سجده کند یکی را لامرت النساء ان یسجدن لازواجهن هر آئینه امر میکردم زنان را که سجده کنند
مر شوهران خود را لما جعل الله لهم علیهن من الحق از جهت آنکه گردانیده است خدا ایشان را یعنی مردان را بر زنان از حق
رواه ابو داود در اوره احمد عن معاذ بن جبل رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا ینبغی الرحل
امرأته علیه گفت آنحضرت سوال کرده نشود و در دنیا و آخرت در چیزی که بزند زن خود را برآن چیز و لیکن
اگر عاقبت کند حدود و شرایط آن را و از حد تجاوز نکند جز شمایه رواه ابو داود **وعن** ابی سعید الخدری جاءت امرأة
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و نحن عنده گفت ابو سعید خدری آمد زنی نزد آنحضرت و ما نزد آنحضرت بودیم
فقالت زوجی پس گفت آن زن شوهر من صفوان ابن المعطل بفتح میم و عین و تشدید طاء و صفوان صحابی است
انک عایشه بوی تهمت میکردند اینجا گفته را یضربنی اذا صلیت میزند مرا وقتی که نماز میکنم و یفطرنی اذا صمت
و میشکند روزه مرا وقتی که روزه میدارم و لا یصلی الفجر حتی تطلع الشمس و نمیگذارد نماز بامداد را تا آنکه بر آید
روزه مرا وقتی که آفتاب قال گفت ابو سعید و صفوان عنده و صفوان نزد آن حضرت بود که زن وی
گرد قال گفت ابو سعید فسأله عما قالت پس پرسید آنحضرت صفوان را از چیزی که گفت زن او فقال
صفوان یا رسول الله اما قولها یضربنی اذا صلیت اما گفتن این که میزند مرا شوهر من وقتی که نماز میکنم
فانها تقرأ بسورتین پس بدرستی که این زن می خواند در نماز دو سوره را یعنی دراز میکند قراءة
و بتحقیق منع کرده ام من او را فقال فقال رسول الله گفت ابو سعید پس گفت پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم
لو کانت سورة واحدة لکفت الناس اگر می بود قراءت یک سوره هر آئینه بسنده می کرد مردم را قال گفت
واما قولها یفطرنی اذا صمت و اما قول این زن که روزه میشکاند مرا وقتی که روزه میدارم فانها تنطلق تصوم
وای میرود که روزه میدارد یعنی دایم و متواتر است بروزه داشتن و انا رجل شاب و من مردی جوانم فلا اصبر پس نمی شکیبایی
کرد از جماع فقال رسول الله پس گفت پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تصوم امرأة الا باذن زوجها روزه ندارد هیچ زنی

که بدون شوهر خود و رضای او و اما قولها انی لا اصلی حتی تطلع الشمس و اما قول این زن که من نماز میگذارم تا آنکه بر آید
آفتاب فانا اهل بیت قد عرف لنا ذاک لا نکاد نستیقظ حتی تطلع الشمس اما اهل بیتیم که بتحقیق شناخته شده است برای ما آن یعنی عادة قوم ما
این چنین واقع شده است الا نکاد و نمیشود که بیدار شویم تا آنکه بر آید آفتاب و آن بسبب آنکه ایشان
در آب دادن زراعت و باغ بیدار میباشیم و در شب خواب میسرنیست ما را پس بضرورة تا بر آمدن آفتاب در خواب میباشیم
قال گفت آنحضرت فاذا استیقظت یا صفوان فصل پس وقتی که بیدار گردی ای صفوان نماز بگذار و این
عذر او و باو موجب تقصیر نیست و مبالغه است در رعایت حقوق رجال بر زنان رواه ابو داود و ابن ماجه و در بعضی
ذکر این حدیث **وعن** عایشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان فی نفر من المهاجرین والانصار
فجاء بعیر فسجد له پس آمد شتری پس سجده کرده مر آنحضرت را فقال اصحابه پس گفتند یاران آنحضرت یا رسول الله تسجد لک
البهائم والشجر سجده میکنند مر ترا چهار پایان و درختان فنحن احق ان نسجد لک پس ما سزاوارتریم بانکه سجده کنیم
مر ترا فقال اعبدوا ربکم پس گفت آنحضرت عبادت کنید پروردگار خود را واکرموا اخاکم و گرامی دارید برادر خود را
برادران خود را اعانت ارزوات بطریف خود واشت ولو کنت آمرا احدا ان یسجد لاحد و اگر می بودم که امر میکردم
کسی را که سجده کند یکی را لامرت المرأة ان تسجد لزوجها هر آئینه امر میکردم زن را که سجده کند مر شوهر خود را
ولو امرها ان تنقل من جبل اصفر الی جبل اسود واگر امر میکرد زن را که برد سنگ را از کوه زرد بسوی سیاه و من جبل
اسود الی جبل ابیض و برد کوه را از سنگ سیاه بسوی سفید کان ینبغی لها ان تفعله بود سزاوار مر او را که بکند
این کار را و ذکر دو الوان مر جبال را مبالغه است در بعد این جبال از یکدیگر زیرا که یافته نمیشود این جبال با الوان
نزدیک یکدیگر رواه احمد **وعن** جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا یقبل لهم صلوة سه کس اند که پذیرفته
نمیشود برای ایشان هیچ نمازی یعنی تمام نمیشود برای ایشان ثواب آن اگرچه باشند شرط او حاصل میکرد و هم ان برای
ذمه ولا تصعد لهم حسنة ولا بالا نمیرود برای آن سه کس نیکی العبد الآبق یکی از آن بنده گریخته حتی یرجع الی موالیه
تا آنکه باز آید بسوی صاحبان خود فیضع یده فی ایدیهم پس بنهد بنده دست خود را در دستهای ایشان و فی ذلک
در تصرف و خدمت ایشان ذکر موالی بلفظ جمع گویا اشارت است ببیان اولاد و یعنی باشد نیز و دارد المرأة
الساخطة علیها زوجها و دوم زنی که خشم کننده است بر آن زن شوهر وی والسکران حتی یصحو و سیوم مست تا آنکه بیدار
رواه البیهقی فی شعب الایمان **وعن** ابی هریرة قال قیل لرسول الله صلی الله علیه وسلم ای النساء خیر گفت ابو هریرة گفته
شد آنحضرت را که کدام زن است بهتر قال التی تسره اذا نظر گفت آنحضرت آن زنی که خوش کند شوهر را **الفصل الاول عن**
انس ان النبی صلی الله علیه وسلم رای علی عبد الرحمن بن عوف اثر صفرة روایت کرد انس که آنحضرت دید بر عبد الرحمن
بن عوف اثر زردی که چسبیده بود بجامه یعنی زعفران از خلوق بوی یا از غیر آن
مشروع را استعمال زعفران فقال ما هذا پس پرسید آنحضرت چه چیز است این اثر زردی یعنی سبب آن چیست و از کجا
است قال انی تزوجت امرأة گفت عبد الرحمن بدرستی من نکاح کرده ام زنی را علی وزن نواة
من ذهب بر وزن دانه خرما از طلا و در اصطلاح اهل حدیث نواة وزن پنج درهم را گویند قال بارک الله لک گفت
آنحضرت برکت دهد خدای تعالی مر ترا اولم ولو بشاة ولیمه کن اگرچه بگوسفندی هم باشد این عبارت برای تقلیل

کمایه وگفته اند که مراد اینجا کم شاتست یعنی اگر چه بیشتر هم خرج شود و کمین زیرا که بودن شاة دران زمان قلیل بعد ادا
اینجا عوف دران زمان بجد غنایم نرسیده بود چنانکه از احادیث معلوم میشود و ولیمه بکرد بسویق و حیس اسال آن حاکمیت
بیابه متفق علیه **وعن** قال ما اولم رسول الله صلی الله علیه وسلم علی احد من نسایه ما اولم علی زینب گفت انس ولیمه کرد و الحضر
تزویج کمی او زنان خود مقدار انکه ولیمه کرد به زینب بنت جحش اولم بشاة ولیمه کرد گوسفندی از اینجا معلوم میشود که تو
کم بعضی کیفیت متفق علیه **وعن** قال اولم رسول الله صلی الله علیه وسلم حین بنی بزینب بنت جحش ولیمه کرد الحضرة
هنگامی که زفاف کرده شد بزینب بنت جحش فاشبع الناس خبزا ولحما پس سیر گردانید مردم را بنان و گوشت رواه البخاری
وعن قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتق صفیة وتزوجها وهم از انس است که گفت الحضرة آزاد کرد صفیه را
حرام خ
و جزیه است آمده بود بعد از آزاد دن تزوج کرد او را وجعل عتقها صداقها واده دانید آزادی او را مهر او را دوین از
الحضرة است زیرا که این بتقییف بکاح بلا مهر است و با درمهر است واولم علیها بحیس و ولیمه کرد برای او بحیس فتح حا
مهمله وسکون تحتانیه طعامی است که ساخته میشود از خرما ومقدار و روغن وکاهی بجای خمقان قروت می انداز
مثل حلوا چیزی میشود متفق علیه **وعن** قال اقام النبی صلی الله علیه وسلم بین خیبر والمدینة ثلث لیال وهم از انس است
که گفت اقامت کرد الحضرت میان خیبر و مدینه سه شب یبنی علیه بصفیة در حالی که بنا کرده میشد بر الحضرت بصفیه
و یهنا
فدعوت المسلمین الی ولیمته خواندم من مسلمانان را بسوی الحضرت وما کان فیها من خبز ولا لحم ونبود دران
ولیمه نه از نان و نه گوشت وما کان فیها الا ان امر بالانطاع ونبود دران ولیمه مگر آنکه امر کرد الحضرة گستردن بوریا
ای نطع
جمع انطاع جمع نطع بکسر وفتح نون وسکون طاء که بفارسی چرمی فرش کرده شده که الانطاع نایقی
و اینجا پس انداخته شد بر آن الانطاع التمر والاقط والسمن ثم خرما اقط بفتح همزه وکسر کاف قروت وسمن بفتح سین
و سکون میم روغن در حدیث سابق گفته که از نیجای ساختند و شاید که هر دو باشند در یک سخاوت
اکرام سلیم برای الحضرة حیس فرستاد و ولیمه صفیه کرده رواه البخاری **وعن** صفیة بنت شیبة بفتح شین وسکون تحتیه و
باء موحده صحابیه است میبر عثمان و ابی طلحه حجبی اختلاف است در روایت امر الحضرة را او دار فتیحی گفتن مسح
شده را کدام یکی از زنان بیشتر است قال النبی صلی الله علیه وسلم خیرة اذا نظر گفت الحضرة بهترین زنان آن زنی است
که شاد و خوش گرداند مرد را چون نگاه کند بروی او و یطیعه اذا امر و فرمان برداری میکند مرا او را آنچه بیاید
او را کار وی والاتخالفه فی نفسها و مخالفت نکند او زن مرد را در ذات خود ولا فی مالها ونه در مال خود یعنی مالی که از
او تصرف او است و مرد نفقه بابند پس حرف کند بروی ما بکره مخالفت کند بر چیزی که مکروه و ناخوش دارد مرد
مرد او را رواه النسائی والبیهقی فی شعب الایمان **وعن** ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اربع من اعطیهن گفت
الحضرة چهار خصلت اند که هر که داده شود آن چهار خصلت فقد اعطی خیر الدنیا والآخرة پس بتحقیق داده شده را
نیکی هر دو جهان قلبا شاکرا دلی که شکر گوید هر نعمت را بر نعمتهای وی دوست دارند او را و اینده که مراد
از دلست و لسانا ذاکرا و زبان ذکر کننده و بدنا علی البلاء صابرا و تنی بر بلا صبر کننده و شکیبای
نماینده وجزع و اضطراب نماینده و زوجة لا تبغیه حوبا و زنی که طلب نکند مردرا حوبا نه در نفسها ولا ماله
در نفس خود ونه مال مرد خیانت کننده رواه البیهقی فی شعب الایمان **باب** الخلع والطلاق خلع بضم است

از خلع بفتح یعنی کشیدن و بیرون اوردن واکثر اطلاق آن در نزع ملبوس از مثل جامه وموزه ونعل در نزع
الخلع بفتح یعنی کشیدن و بیرون آوردن و اکثر اطلاق آن در نزع ملبوس از مثل جامه و موزه و نعل در نزع
عبارت است
از باز خریدن عقد خود از مرد بکابین و غیر آن و یعنی مطلق طلاق نیز آمده است و طلاق و انفکاک دن در کار
و طلیق الوجه و طلق اللسان کشاده رو و کشاده زبان در شرع رها کردن و گذاشتن مرد زن را از قید نکاح **الفصل**
الاول عن ابن عباس ان امرأة ثابت بن قیس اتت النبی صلی الله علیه وسلم روایت است از ابن عباس که زن ثابت
بن قیس که از انصار بود آمد نزد الحضرة فقالت پس گفت یا رسول الله ثابت بن قیس ما اعتب علیه فی خلق ولادین
بن قیس کشاده پکیم و خشم نکنم بروی در خوی و عادات وی ونه در دین وی یعنی مفارقت نکنم وجدایی نمی
خواهم از وی از جهت انکه بد خلق است و در دین وی نقصان است ولکنی باطبع نزد من مکروه است ولکنی اکره الکفر
بسبب بوی چیزی واقع شود که خلاف حکم اسلام است در صحبت نکاح از ناسازگاری وکفران نعمت زوج این
مراد مقبول وی ولکنی اکره الکفر فی الاسلام ولکن من مکروه میدارم کفر را در اسلام او میگوید که وی
رضی الله عنه بسیار بد روی و قصیر القامت بود و امرأة او بسیار جمیله بود نام او نیز جمیله بود دختر عبد الله بن
ابی بود و بعضی گفته اند که حبیبه بنت سهل انصاری بود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتردین علیه حدیقته
پس گفت آیا باز گردانیده میدهی بر ثابت بن قیس باغچه او را که در مهر تو بتو داده است ای الفراغ حو لغته
او و فرغ
و زرخت قالت نعم گفت آری میدهم حدیقه او را که داده است پس قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقبل الحدیقة
گفت الحضرت ثابت بن قیس قبول کن حدیقه را وطلقها تطلیقة و طلاق بده او را یک طلاق و در فقه
ثابت شده که خلع طلاق باین است رواه البخاری **وعن** عبد الله بن عمر انه طلق امرأة له وهی حائض روایت
است از ابن عمر که وی طلاق داد زنی که مر او را بود و حال آنکه آن زن حایض بود فذکر عمر رضی الله عنه
خدا را صلی الله علیه وسلم یعنی رفته بالحضرت گفت که ابن عمر این کار کرده است فتغیظ فیه رسول الله صلی
الله علیه وسلم
شد از جهت این کار پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم قال لیراجعها پس گفت الحضرت باید که مراجعت کند ابن عمر
بزن خود ثم یمسکها پس نگاه دارد آن زن نزد خود حتی تطهر تا آنکه پاک شود از حیض ثم تحیض پس بار حیض آرد پس پاک شود
از حیض دوم فان بدا له ان یطلقها پس اگر ظاهر شود و خوش آید او را که طلاق دهد او را فلیطلقها طاهرا پس باید که
طلاق دهد او را در حالی که پاک است آن زن قبل ان یمسها پیش از آنکه مساس کند او را و جماع کند با وی فتلک العدة
التی امر الله ان یطلق لها النساء پس آن مذکور که طلاق داده است در حالت مذکوره عدتی است که امر کرده است
خداوند تعالی که طلاق کرده شوند دران عدت زنان وفی روایة ودر روایتی چنین آمده است که گفت الحضرة
عمر رضی الله عنه امرأة او کن ابن عمر را بمراجعت فلیراجعها پس باید که مراجعت کند ابن عمر زن را ثم لیطلقها
طاهرا
ظاهر بستر باید که طلاق دهد او را در حالیکه طاهر است اگر غیر حامل باشد او حامل و در حالی که او حامل است
و در این حدیث دلیل است بر حرام بودن طلاق در حال حیض بجهت آنکه مباد اطلاق از جهت کراهت طبعی و نفرت
آن داده باشد نه برای مصلحتی که دیده است دران و در حالت طهر این احتمال منتفی است و باوجود آن اگر طلاق
دهد واقع شود و لهذا فرمود فلیراجعها و رجعت بعد از طلاق می باشد مانند آنکه گفته اند فایده تأخیر
طهر ثانی چیست چرا در طهر اول طلاق نکوید جواب از این سوال چند وجه گفته یکی آنکه تا رجعت برای غرض

طلاق شود پس باید که نگاه دارد تا یک طهری که اصل است در وی طلاق دوم اگر این عقوبت است او را بر جعت او که طلاق
داده است در حالت حیض یا سوم طهر اول با حیض که طلاق داده است در وی یا حکم یک چیز است پس اگر طلاق دهد در طهر اول حکم
آن دارد که گویا حیض دارد است چهارم آنکه گرده شده است از طلاق در طهر تا در از شوهر تا اقامت آن زن با مرد شاید که بجامعت
او را پس بدر رود و آنچه در نفس او است از سبب طلاق و از این وجوه معلوم میشود که اساک تا طهر ثانی واجب باشد تا اولی
واجب باشد والله اعلم وعن عائشه رضی الله عنها قالت خیرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عایشه مخیر گردانید ما را آنحضرت که
اگر دنیا و زینت دنیا خواهید بیائید تا بدهم شما را جزا و بگذارم و اگر خدا و رسول خدا را خواهید شما را نزد خدا اجر عظیم
فاخترنا الله ورسوله پس اختیار کردیم ما خدا را و رسول خدا را فلم یعد ذلک علینا شیئا پس شمار نکرد آنحضرت بر ما چیزی از طلاق
متفق علیه و از این حدیث معلوم میشود که اگر شوهر گوید مر زن خود را اختیار کن نفس خود را اختیار کند
کرد مر او را واقع نمیشود چیزی و این قائل است ابوحنیفه و شافعی و منقول است از عامه صحابه و از امیر المومنین علی نقل
کرده است که واقع میشود یک رجعی بجود تخییر زوج زوجه را اگر چه اختیار کرد زوج را و نزد زید ثابت واقع میشود یکی بائن
و عوض عائشه بر دارد بر قول ایشان و اگر اختیار کند نفس خود را واقع میشود طلاق رجعی نزد شافعی و احمد و بائن
نزد ابی حنیفه و سه طلاق نزد مالک وعن ابن عباس قال فی الحرام یکفر گفت ابن عباس در حرام کفارت است یعنی
اگر حرام کرد مرد چیزی را بر نفس خود زوجه یا غیر آن بروی کفارت یمین است و آن نیز حرام نکرد و این مذهب ابن عباس
و نیز این است که کفارت نیست و بعضی گفته اند که اگر گوید حلال خدا بر من حرام است واقع میشود و این خلاف مذهب است
گوید تو بر من حرام یا حرام کردانیدم ترا بر خود واقع میشود و نیت طلاق واقع میشود و اگر نیت طلاق نکند کفارت است
خواند ابن عباس برای تقویت مذهب خود این آیت را لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة هر آینه هست
مر شما را در پیغمبر خدا اسوة یعنی اقتدا و پیروی و اشارت است بقصه حرام کردانیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عسل را
قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم چنانکه در حدیث آینده بیاید متفق علیه وعن عائشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان یمکث روایت است آنحضرت بود که درنگ میکرد و می ایستاد بعد از تمام نوبت عند زینب نزد زینب بنت جحش
رجال و مهمل ساکن و شرب عندها عسلا خورد آنحضرت نزد زینب شهد را فتواطیت انا و حفصة پس اتفاق کردم و قرار دادم
من و حفصه که دختر عمر بن الخطاب است میان من و میان عایشه اتفاق و اتحاد بود چنانکه میان دیگر ایشان
الیف اتفاق این کرده که هر کدام از ما که درآید بر او پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلتقل انی اجد منک ریح مغافیر
انی اجد منک ریح مغافیر ... یابم از تو بوی مغافیر اکلت مغافیر خورده تو مغافیر بکسر میم و ضم یا بر وزن مصابیح
شده است در کتاب مسلم صافر وزن مساجد نام میوه درختی است شبیه صمغ در وی حلاوت است و لیکن بوی بد
و لیکن گویند شاید بهتر بوی عسل دارد فدخل علی احدیهما پس در آمد آنحضرت بر یکی از این دو که عایشه باشد یا حفصه
ظاهر آنست که عایشه راه داده باشد که هر کدام یکی از ما دو درآید فقالت له ذلک پس گفت آن یکی که آنحضرت در آمد بر وی
آن حرف را فقال لا باس پس گفت آنحضرت نیست باکی شربت عسلا عند زینب بنت جحش
آشامیدم عسل را نزد زینب بنت جحش ولن اعود له پس گفت بعد از آن هرگز نخورم آنرا و قد حلفت و تحقیق سوگند خوردم که نخورم عسل را
آنحضرت عسل را بر خود لا تخبری بذلک احدا خبر مده با این هیچ یکی را چنانکه مبادا از ازواج مطهره او که خوردن آنحضرت
چیزی را که بوی او ناخوش باشد آنحضرت میخواهد رضای زنان خود را
بس فرود

بس فرود آمد این آیه یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک ای پیغامبر برای چه حرام میکنی آن چیزی را که حلال کرده است خدا برای تو
تبتغی مرضات ازواجک طلب میکنی رضای زنان خود را و مرضات بفتح میم و سکون را مصدر است بمعنی رضا
و این حدیث صریح است که نزول آیت در تحریم عسل است و در بعضی روایات آمده که در تحریم ماریه است و در قصه آنحضرت
در موضع خود ذکر کرده شده و تطبیق نموده متفق علیه الفصل الثانی عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت ثوبان که مولی آنحضرت و در سفر و حضر خدمت میکرد که گفت آنحضرت ایما امرأة سألت زوجها طلاقا فی غیر
که سوال کند شوهر خود را طلاق را بی چیزی از ایبن که حاجت شد و ضرورت کرد ای باشد و ملجا و مضطر گرداند مفارقت
ما باس و در اصل شدت حرب را گویند فحرام علیها رائحة الجنة پس حرام است بر آن زن بوی بهشت یعنی در اول
ابشد مقربان و محسنان در مرتبه رواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجه والدارمی وعن ابن عمر ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال ابغض الحلال الی الله الطلاق دشمن ترین حلال نزدیک خدا طلاق است یعنی اگر چه طلاق حلال است و مباح
اما نزد خدا مبغوض و مکروه است چنانکه ادای صلوة در بیوت باطله شد و صلوة در زمین مغصوبه رواه ابوداود
وعن علی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا طلاق قبل نکاح نیست طلاق دادن پیش از نکاح ولا عتاق الا بعد
ملک نیست آزاد کردن مگر بعد از ملک زیرا که طلاق بعد از نکاح است و عتاق است از ازاله ملک شرعی از آدمی یا غیر او
و جایز داشته است امام ابوحنیفه و زهری که از ائمه تابعین است تعلیق طلاق را بنکاح چنانکه گوید هر زنی که نکاح کنم
الطلاق باز یا معینی را گوید اگر من ترا نکاح کنم تو طالق با واقع شود طلاق از نکاح و نزد جمهور این جایز نیست
و تحقیق این در اصول فقه کرده شده است و همچنین است کلام در عتاق ولا وصال فی صیام و نیست وصال در روزه
و آنست که بی افطار کند جایز نیست و این از خصایص حضرت نبوت است چنانکه در کتاب الصوم معلوم شد ولا یتم
بعد احتلام و نیست یتیمی بعد از بلوغ یتم بضم یا تحتانیه و سکون تا فوقانیه یتیم شدن ولا رضاع بعد فطام و نیست شیر
خوردن بعد از مدت از شیر باز داشتن که دو سال یا دو نیم سال است رضاع بکسر را و فتح آن و فطام بکسر فا
صمت یوم الی اللیل و جایز نیست خاموشی روز تا شب و صمت بفتح صاد مصدر است اگر چه در نوعی امم سابقه بود
و در ملل روزه بود و لیکن در دین امت مرحومه منهی عنه است چه کلام ایشان همه متضمن عبادات و حقایق
و معارف است نعم از هزل و هزال ولا یعنی اجتناب باید است و کف زبان در دین است شانی است که در امم دیگر
نیست ما دون کنت نفع ... خاموش بودن رواه فی شرح السنة وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا نذر لابن آدم فیما لا یملک نیست نذر فرزند آدم را در چیزی که مالک نیست چنانکه گوید بر خدا است که
آزاد کنم این بنده را و این بنده در آن وقت در ملک او نباشد و اگر بعد از آن در ملک او در آید آزاد نشود
ولا عتق فیما لا یملک ولا طلاق فیما لا یملک رواه الترمذی و زاد ابوداود ولا بیع الا فیما تملک و زاد
و زاد ابوداود ولا بیع الا فیما تملک نیست بیع مگر در چیزی که ملک او است وعن رکانة بضم را و تخفیف کاف
بن عبد یزید صحابی قرشی مطلبی حدیث ... از مسلمة فتح است و از آنجا
طلق امرأته روایت کرده وی طلاق داد زن خود را سهیمه بضم سین مهمله و فتح و سکون تحتانیه البتة یعنی
و آن طلاق البتة و بته بمعنی قطع است یعنی طلاق که هیچ پیوند نگذارد و مطلق جدائی اندازد فاخبر

بدانکه البته پس خبر داده شد تا آن پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفته شد در حضرت وی که رکانه اینچنین طلاق داده است لفظ البته معلوم
نیز گفته است یعنی خبر داد رکانه آنحضرت را و قال ما اردت الا واحدة پس گفت رکانه والله و گفته بار دیگر که نخواسته ام من مگر یکی طلاق
فردها الیه رسول الله پس رد کرد آنرا بسوی رکانه پیغامبر صلی الله علیه وسلم یعنی امر کرد برجعت ظاهر این موید قول
شافعی است وطلاق نزد وی واحد رجعی است و نزد ابو حنیفه واحد بائن و نزد مالک سه و شاید که رد آنحضرت او را او
بنکاح باشد و گفته باشد که رد بنکاح کن پس مراد رد و تجدید نکاح باشد بر هر تقدیر اینجاست تا این قول مالک است [illegible]
فی زمان عمر پس طلاق کرد آن را کرت دوم در عهد خلافت عمر رضی الله عنه والثالثة فی زمان عثمان و کرت سوم
در زمان عثمان رضی الله عنه رواه ابو داود والترمذی وابن ماجة والدارمی و ابن ماجة والدارمی الا انهم
لم یذکروا الثانیة والثالثة مگر آنکه ترمذی و ابن ماجة و دارمی ذکر نکرده اند کرت ثانیه و ثالثه را وعن ابی هریرة ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال ثلث جدهن جد و هزلهن جد سه چیز است که جد آنها جد است و هزل آنها جد است یعنی اگر بر سبیل
بجد گوید نیز واقع و ثابت می شوند و آن سه چیز کدام اند النکاح والطلاق والرجعة پس اگر نکاح کرد به هزل و بازی
یا طلاق داد همچنین یا رجعت کرد همچنین ثابت می شود و ان طلاق و نکاح [illegible]
ذکر [illegible] و شری [illegible] ثابت نمی شوند رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول گفت عائشه شنیدم آنحضرت را که می گفت لا طلاق ولا عتاق فی اغلاق [illegible]
نه طلاق و نه اعتاق در اکراه یعنی طلاق و اعتاق مکره واقع نمی شود رواه ابو داود وابن ماجة وقیل
معنی الاغلاق الاکراه گفته شده است که معنی اغلاق اکراه است گویا که وی یا مکره [illegible] در بروی
و تنگ می سازد بروی اختیار او را [illegible] عدم وقوع طلاق و اعتاق از مکره و نزد امام
ابو حنیفه واقع می شود [illegible] قیاس بر هزل [illegible] نزد ما آنست که عقد [illegible] احتمال فسخ [illegible] اکراه [illegible]
[illegible] در اصول فقه تحقیق کرده شده است وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل طلاق جائز الا طلاق المعتوه هر طلاقی جائز و نافذ است مگر طلاق معتوه [illegible]
[illegible] است امام ابو حنیفه و مراد بمعتوه مجنون است که در عقل او نقصان و اختلال [illegible] و گاهی بهوش
می آید و در قاموس [illegible] بمعنی نقصان [illegible] گفته معتوه [illegible] و در کتب فقه [illegible] معنی [illegible]
[illegible] پس قول [illegible] المغلوب علی عقله [illegible] باشد [illegible] المغلوب [illegible]
[illegible] طلاق معتوه [illegible] واقع نشود و طلاق مجنون مطلق [illegible] واقع نشود رواه
الترمذی وقال هذا حدیث غریب [illegible] عطاء بن عجلان الراوی ضعیف [illegible]
ضعیف [illegible] وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رفع القلم عن ثلثة
[illegible] عن النائم حتی یستیقظ [illegible]
[illegible] وعن الصبی حتی یبلغ [illegible] وعن المعتوه حتی یعقل [illegible]
[illegible] رواه الترمذی و ابو داود [illegible] وعن عائشة رضی الله عنها عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال طلاق الامة تطلیقتان و عدتها حیضتان [illegible]

[illegible]

طلاق در داده حکم سه طلاق دارد عدتها حیض است و عدت او دو حیض است چنانکه عدت حره معلوم شود [illegible]
[illegible] رواه الترمذی و ابو داود وابن ماجة والدارمی الفصل الثالث عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم
[illegible] المنتزعات [illegible] از شوهران خود و ناسازگاری [illegible] المختلعات
بکسر لام و زنانی که خلع می طلبند از شوهران [illegible] المنافقات [illegible] تشدید و تغلیظات [illegible]
[illegible] آنست که ظاهر [illegible] مقتضی آنست که در باطنه عداوت [illegible] رواه النسائی
وعن نافع عن مولاة لصفیة بنت ابی عبید [illegible] روایت است از نافع مولی ابن عمر [illegible] صفیه [illegible]
[illegible] انها اختلعت من زوجها [illegible]
[illegible]
[illegible] رواه مالک وعن محمود بن لبید [illegible]
[illegible] قال اخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم عن رجل طلق [illegible]
[illegible] امرأته ثلث تطلیقات [illegible] طلاق [illegible]
[illegible] ثم قال ایلعب بکتاب الله عز وجل وانا بین اظهرکم
[illegible]
[illegible] الطلاق [illegible]
[illegible] یا رسول الله الا اقتله [illegible]
[illegible] رواه النسائی وعن مالک بلغه ان رجلا قال لعبد الله بن عباس [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible] آیات الله هزوا [illegible]
[illegible]
[illegible] ولا تتخذوا آیات الله هزوا رواه فی الموطا
معاذ بن جبل قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا معاذ ما خلق الله شیئا علی وجه الارض [illegible]
[illegible] الی من العتاق ولا خلق
[illegible] وجه الارض ابغض الیه من الطلاق [illegible]
[illegible] رواه الدارقطنی وعن [illegible]
[illegible]
[illegible]

آنرا مقرر داشته و نقل کرده حکم آنرا بتحریم معروف بکفارت ظهر مثل مرتکب را پس جایز باشد مراد او را وطی وی و دواعی آن
تا بیرون بیارد کفارة واجبه را سوگند خوردن مرد تا چهار ماه بزن جماع نکند و حکم ظهار این در احادیث بیاید الفصل
الاول عن عایشه رضی الله عنها قالت جاءت امراة رفاعة القرظی الی رفاعه بکسر را و بقاف مردی است از اصحاب قال
المؤمنین صفیه القرظی بضم قاف و فتح را و ظا معجمه از بنی قریظه که قبیله ایست از یهود الی النبی صلی الله علیه و سلم
آنحضرة فقالت انی کنت عند رفاعه پس گفت آن زن رفاعه من یعنی بر طلاق سه که چیزی از آن باقی نماند فتزوجت
بعده پس نکاح کردم بعد از رفاعه عبد الرحمن بن الزبیر بفتح زا و کسر با بروزن امیر صحابی صورت ذکر کرده
او را در قاموس وما معه الا مثل هدبة الثوب و نیست با عبد الرحمن که مانند گوشه جامه فی الصراح هدبه بضم ها و سکون دال و
با موحده ... مقصود بیان سستی آلت مردی اوست که دخول نتواند کرد فقال اتریدین ان ترجعی
الی رفاعه گفت آنحضرة آیا میخواهی تو که باز گردی بسوی رفاعه فقالت نعم پس گفت آن زن آری میخواهم که باز گردم
بسوی وی قال لا گفت آنحضرة رجوع مکن و جایز نیست رجوع تو بسوی وی حتی تذوقی عسیلته تا آنکه بچشی تو شهد
عبد الرحمن را و یذوق عسیلتک و بچشد عبد الرحمن شهد ترا کنایت است از کذب جماع یعنی تا زوج ثانی جماع نکند
بزوج اول جایز نشود این حدیث مشهور است و دلالت دارد که در تحلیل تزوج کافی نیست بلکه لابد است از وطی
و با وجود آن مجرد دخول کافی است و انزال شرط نیست متفق علیه الفصل الثانی عن عبد الله ابن قال لعن رسول الله
صلی الله المحلل بکسر لام ... والمحلل له بفتح آن گفت ابن مسعود لعنت کرده است آنحضرة تحلیل کننده را یعنی زوج
اول را که برای او حلال گردانیده شده و لعن محلل که زوج ثانی است از جهة آنکه وی نکاح کرد بر قصد فراق
و شرعیت نکاح برای دوام و التیام است پس در حکم زنا باشد که او را استعاره میکند چنانکه در حدیث واقع شده
است و لعن محلل له که زوج اولست بسبب آنکه وی باعث شده بر تحلیل این نکاح قبیح و مراد اظهار خساست ایشان و
که طبع سلیم آنهاست از این فعل نه حقیقت لعن و بعضی گفته اند که مکروه اشتراط تزوج است بتحلیل در قول نه در
گفته اند که وی ماجور است بنیت آن قصد اصلاح و با جمله شنیع است این فعل که بجو انه خود را در تحت دیگری بسبب واقع
دیگر نکوحه خود را آید بکری ... و تشنیع تحلیل برای اجرا عقاب است تا از کتاب سه طلاق نکند رواه الدارمی
و ابن ماجه عن علی و ابن عباس و عقبه بن عامر رضی الله عنهم اجمعین و عن سلیمان بن یسار مولی میمونه بود که از ازواج مطهرات است
که از کبار تابعین و از فقهای سبع مدینه است فقیه فاضل ثقه عابد و رع حجت و گفته اند که وی اعلم است از سعید
ابن المسیب قال گفت ادرکت بضعة عشر من اصحاب رسول الله در یافتم ده اند از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کلهم
یقول هر یکی از ایشان میگفتند یوقف المولی حبس کرده شود ایلا کننده تا آنکه رجوع کند پیش زن وطی
یا طلاق دهد رواه فی شرح السنه بدانکه ایلا سوگند خوردن مرد است بر آنکه نزدیکی نکند با وی چهار ماه پس اگر فی
کرد در چهار ماه حانث میگردد سوگند خود لازم میگردد بروی کفارت یمین و قطع میگردد ایلا زیرا که وی حانث شود
نحنث و اگر وطی نکند و چهار ماه گذشت جدا میگردد زن از وی مطلقه بطلاق باین نزد ابی حنیفه و نزد جماعه
دیگر از علما واقع نمیشود طلاق بمجرد گذاشتن چهار ماه بلکه او را حبس کنند و موقوف دارند
تا آنکه رجوع کند و کفارت دهد و یا طلاق دهد و اگر ابا آرد طلاق دهد حاکم زیرا که وی منع کرده حق زن در جماع

برنیم

پس ثابت کرده قاضی ازو وی چنانکه در عنین و در ایلا مدت کرده ای منع کرده حق زن را پس تفریق داد مرا و را شرع از روی
نصب ظلم نزد گذشتن این مدت و این قول ماثورست از عثمان و علی رضی الله عنه و ابن عمر و زید بن ثابت رضی الله عنهم با جمله
اختلاف بود میان صحابه درین باب والله اعلم و عن ابی سلمة یعنی ابی سلمه که مشهور که زوج ام سلمه بود پیش از آنحضرة ان سلمان بن
صخر روایت کرد که سلیمان بن صخر بفتح صاد مهمله و سکون خا معجمه و قال ابن سلمه البیاضی ... البیاضی منسوب است
به بیاضه بن ... صحابی است ... از آنچه کانوا از جهة عدم وجود سواری و افتاد کان بزن بعد از ظهار چنانکه
مذکور است جعل امراته علیه کظهر امه گردانید سلمان زن خود را بر خود اینست ... گفت انت کظهر امی حتی یمضی رمضان
تا آنکه بگذرد رمضان یعنی گفت تا گذشتن ماه رمضان تو بر من حرام فلما مضی نصف من رمضان پس چون گذشت نیمی از رمضان
وقع علیها لیلا افتاد سلمان بر زن شبی یعنی جماع کرد با وی فاتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فذکر ذلک له پس آمد سلمان
آنحضرت را پس ذکر کرد آنرا مر آنحضرت را فقال رسول الله پس گفت مرا و را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اعتق رقبة
آزاد کن بنده را قال لا اجدها گفت نمی یابم رقبه را قال فصم شهرین متتابعین گفت آنحضرة پس روزه دار دو ماه پی در پی
قال لا استطیع گفت وی یارا توانم داشت قال اطعم ستین مسکینا گفت طعام بده شصت مسکین را قال لا اجد گفت نمی یابم طعام شصت
مسکین را فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لفروة بن عمرو پس گفت آنحضرة فروة بن عمرو را که صحابی است
... گفت در بعضی نسخ عروة عمرو واقع شده و آن تصحیف است اعطه ذلک العرق بده او را آن عرق را العرق مکتل
آورده بود و وی یعنی زنبیل از برگ خرما بافته و هو مکتل یاخذ خمسة عشر صاعا او ستة عشر صاعا از زنبیلی آورده بود
العجین زنبیل از برگ خرما بافته و هو مکتل یاخذ خمسة عشر صاعا و عرق زنبیلی است که میگیرد در وی گنجایش دارد پانزده صاع
را او ستة عشر صاعا یا شانزده پیمانه را لیطعم ستین مسکینا تا بخوراند شصت مسکین را این حدیث دلالت دارد
بر عدم وجوب ... صاع مر هر مسکینی را و در حادث آمده نصف صاع و در کتب فقه نیز همین را اعتبار کرده اند چنانکه
در صدقة الفطر دانسته اند آنچه درین حدیث واقع شد پیش از وجوب صاعست یا این مخصوص باین مرد بوده است بسبب احتیاج او
چنانکه در تزویج بتعلیم سوره از قرآن مهر قرار داده بود چنانکه در باب الصحیحه گذشت رواه الترمذی و روی ابو داود
و ابن ماجه والدارمی عن سلیمان بن یسار عن سلمة بن صخر نحوه قال کنت امرأ اصیب من النساء ما لا یصیب غیری گفت
بودم من مردی که میرسیدم از زنان چیزی را که نمیرسید غیر من یعنی ذوق و لذت از جماع و حرص و شهوت من بر آن
بیشتر از دیگران بود از این جهة با حصری کردم و افتادم در آن زن ... روایتها و در روایت ابی ... دو کس
المعنی ابا داود والدارمی همچنین آمده که گفت آنحضرت فاطعم وسقا من تمر بین ستین مسکینا ... وسق را از خرما بشصت مسکین
... ستین مسکینا و سبان ... و وسق شصت صاع است ... درین روایت هر مسکینی را صاعی
است سلیمان بن یسار عن سلمة بن صخر عن النبی صلی الله علیه و سلم فی المظاهر یواقع قبل ان یکفر روایت کرد
از سلمه از آنحضرة در حق مرد ظهار کننده که جماع کند پیش از آنکه کفارت دهد ... و موافقت کفارت است
جماع قال کفارة واحدة فرمود هر دو یک کفارت رواه الترمذی و ابن ماجه الفصل الثالث عن عکرمه عن
ابن عباس ان رجلا ظاهر ... روایت کرد عکرمه از ابن عباس که بدرستیکه مردی ظهار کرد از زن خود ثم غشیها
قبل ان یکفر پس جماع کرد او را پیش از آنکه کفارت دهد غشی ای راه پوشیدن و فی الصراح غشیان بالکسر مجامعت

و ذکر فتح فاتي النبي پس آمد نزد پیغامبر صلی الله علیه وسلم فذکر به ذلک پس ذکر کرد آنرا برای آنحضرت فقال املکک علیها انک
بگفت آنحضرت چه چیز وا داشت ترا بران که پیش از کفارت جماع کردی قال گفت گفت یا رسول الله رأیت بیاض
حجلیها في القمر دیدم سپیدی پیرو خلخال او در روشنی ماه حجال بکسر حاء مهمله و فتح آن و سکون جیم خلخال وبیاض
الملک نفسي ان وقعت علیها پس مالک نتوانستم شد نفس خود را وصبر کردن از آنکه افتادم بروی حسن خوب
در تو به پس زد ناگاه بدید آن زن را بگران شد فضحک رسول الله پس خنده کرد پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم وامره
ان لا تقربها حتی یکفر وامر کرد آنحضرت او را که نزدیک نشود و جماع نکند او را بار دیگر تا آنکه کفارت دهد در اینجا
تنبیه است بر حفظ حال و صبر از تا فرموده شرع و حفظ نفس و حفظ دین از حمل سبب و ابتلای شیطان در کمین است رواه ابن
ماجه ابن ماجه در روی الترمذي نحوه و روایت کرد ترمذی مانند آن وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب وروی ابو داود
والنسائي نحوه او مرسلا بطریق اسناد و ارسال وقال النسائي المرسل اولی بالصواب من المسند گفت نسائی
مرسل نزد کثرت بحجت از مسند حسن در بعضی الحکام متعلق باسبق حسن معاویة بن الحکم قال اتیت رسول الله روایة است از معاویة
بن الحکم فقیه محابت روایة میکند ازوی ابو سلمه وعطاء بن یسار گفت آمدم نزد پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت
گفتم یا رسول الله ان جاریة لي کانت ترعی غنما لي بر تحقیق وا بود مرا که می چرانید گوسفندان که مرا بود فجئتها
من ان جاریه رافقدت شاة من الغنم وسال الکه به تحقیق گم کردم و نیافتم گوسفندی را از گوسفندان فسألتها
عنها پس سوال کردم و پرسیدم آن جاریه را از آن شاه که چه شد فقالت اکلها الذئب پس گفت آن جاریه
خورد آن شاة را گرگ فاسفت علیها پس غضب کردم من بر آن جاریه باندوه خوردم بر آن شاة اسف
بفتحتین یعنی خشناک شدن واندوه گین شدن پس هر دو معنی اینجا درست میگردد مانی از باب سمع ان معنی
اول بحرف علی راجع بجاریه و بر معنی ثانی شاة وکنت من بنی ادم و بودم من از فرزندان آدم که بحکم بشریت در غضب
و از جای می روند فلطمت وجهها پس طپانچه زدم روی جاریه را و علی رقبة واجبة یعنی آزاد کردن بر ده
از کفارت ظهار یمین با غیر آن فاعتقها ایا یا بود آزاد کنم او را از کفارت تا بر ای دو خود کم و ازاین طرح
که از زدن او بجز بر زوی وی و نیز هنگی آن حنفیه بی نوم و جوب در بعض کفارت ایمان الحنفیة شرط
فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت مر آن جاریه را از برای امتحان ایمان وی
این الله کجاست خدای وور روایتی این است که آیت بردور کار تو فقالت في السماء پس گفت آن جاریه در آسمان است
مقصود سوال از مکان حق سبحانه تعالی الرحمن ذلک علی مقصود آنحضرت بود که دید که وی غزل است یا موحد پس قناعت کرد
آنحضرت ازوی بعنی الله ازجهة وبیان است ازان و علم باین که مراو را بر دور کار است که تدبیر میکند در آسمان بدین
معنا تو نکرد او را بر تنزیه علت و علم باینکه واجب است اعتقاد مدان زیرا که حق تعالی مقدس ومکان پس اکتفا کرده میشود
باین قدر در امثال این مقام که آنحضرت بگفت که در اشتراط در ایشان کفارت قبل از انعقاد است بیاه علما و گویا که حق نزد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اشتراط ایمان بود چنانکه مذهب حنفیه است با اکثر اولی و افضل است که مومن باشد و کفارت
در آن این قدر از ایمان و الله اعلم فقال پس از آن پرسید او توحید گفت آنحضرت من انا گیستم من پس گفت آن جاریه انت رسول الله
تو پیغامبر خدای فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتقها پس گفت آنحضرت آزاد کن او را رواه مالک وفي روایة مسلم
قال

قال کنت معاویة بن الحکم کانت لي جاریة ترعی غنما لي قبل احد و الجوانیة مرا جاریه می چرانید گوسفندان که مرا بود در جانب کوه احد
والجوانیة بفتح جیم و تشدید واو و بعد از الف نون و بعد از وی یا باشد و همچنین ضبط کرده اند محققان و بعضی
بتخفیف یا نیز گفته اند نام موضعی است قریب جبل احد در شمالی مدینه مطهره فاطلعت ذات یوم پس مطلع شدم من روزی
فاذا الذئب قد ذهب بشاة من غنمها پس ناگاه گرگ بتحقیق برده است گوسفندی را از گوسفندان او وانا رجل من بني آدم
آسف بر مردی ام از فرزندان آدم خشمگین می شوم و اندوه گین کما یاسفون چنانچه خشمگین میشوند و اندوه گین
میگردند او فرزندان آدم پس خواستم که بزنم او را از دلی سخت چنانکه مقتضای غضب و حزن است لکن
صککتها صکة ولیکن کوفتم و زدم او را یک کوفتن فی الحال یعنی زدم او را بر روی طپانچه فاتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس آمدم نزد پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم فعظم ذلک علي پس عظیم نمود آنحضرت بزرگ گردانید آنرا بر من و گفت
کار عظیم کردی تو فقلت پس گفتم یا رسول الله افلا اعتقها ایا آزاد نکنم او را قال ائتني بها گفت آنحضرت بیار نزد من
او را فاتیته بها پس آوردم نزد آنحضرت او را فقال لها این الله پس گفت آنحضرت مر آن جاریه را کجاست خدا
قالت في السماء گفت آن جاریه خدای در آسمان است قال من انا قالت انت رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اعتقها
فانها مؤمنة گفت آنحضرت آزاد کن او را زیرا که وی مومنه است باب اللعان لعان وملاعنه یکدیگر
لعنت کردن و چون مرد زن خود را قذف کند بزنا و در اثبات گفته آن از اظهار گواه حکم آنست که مرد چهار بار شهادت
دهد و سوگند خورد که وی از صادقانست و پنجم گوید لعنت خدا بر وی اگر باشد دروغ گویان و بعد از آن
زن نیز شهادت دهد که این مرد از دروغ گویانست و بار پنجم گوید که غضب خدای بر آن زن اگر باشد
این مرد از راستگویان چون ملاعنت کردند مرد و زن تفریق کند حاکم میان ایشان آنست مذهب حنفیه
و نزد جمهور فرقت واقع شود به تفریق قاضی و حرام میگردد بروی بتحریم موبد چنانکه در کتب فقه مذکور است
الفصل الاول سهل بن سعد الساعدي صحابی مشهور است از انصار و آخر کسی است که مرده بمدینه از صحابه قال ان
عویمرا بضم عین وفتح واو و سکون تحتانیه و کسر میم و در آخر راء العجلاني بفتح و سکون جیم نسبت بسوی عجلان
از انصار قال یا رسول الله ارایت رجلا وجد مع امراته رجلا خبر ده که مردی یافت مردی را با زن خود
ایقتله آیا بکشد آن مرد را که یافت او را با زن خود فتقتلونه پس بکشید ایشان قاتل را بقصاص کشتن مقتول و بعضی
گفته اند بنا بر خطاب آنحضرت است کذا قیل ام کیف یفعل یا چگونه کند مرد و علما اختلاف کرده اند در حکم
کسی که بکشد مردی را که یافت او را با زن خود که زنا میکند جمهور برآنند که کشته شود اگر گواه چهار گواه
بر زنا یا اقرار کند بدان و از آن قبیل داوود فی ما بینه و بین الله تعالی جری نیست اگر صادق باشد فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم قد انزل فیک وفي صاحبتک پس گفت آنحضرت در جواب عویمر به تحقیق وحی فرستاده شد در حق
تو و زن تو مرا و در شان شما آیت که در کتاب الله مذکور است فاذهب فات بها پس برو و بیار زن خود را قال
فتلاعنا في المسجد گفت سهل که داد و یا حدیث است پس لعان کردند عویمر و زن او در مسجد و انا مع الناس
عند رسول الله و من همراه مردم دیگر بودم نزد پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما فرغا قال عویمر پس چون فارغ شد مرد و زن
از لعان گفت عویمر کذبت علیها دروغ گفته باشم من بر آن زن یا رسول الله ان امسکتها اگر نگاه دارم من او را

آن کلامی است نه طلاق تعلیق او به طلاق یعنی اگر نگاه دارم من این را در نکاح خود وطلاق ندهم اورا لازم آید
کذب من در قذف وی که کرده ام زیرا که لعن امساک منافی است زنا کردن اورا وامساک من اورا دلالت
دارد بر آنکه گویا من دروغ گفته باشم و وی عفیفه است زنا نا کرده فطلقها ثلثا پس طلاق کرد آن زن را
طلاق ثلثا برای تصدیق قول خود وبنی شا برظن اوست که لعان حرام میکرداند زن را بر مرد وآنحضرت صلی الله
علیه وسلم نیز الفصل تفریق نکرد میان ایشان پس این موید قول کسیست که میگوید که فرقت بلعان تا حکم
نکند قاضی واقع نمیشود چنانکه در حدیث آینده بیاید واین بر تقدیریست که او عالم باشد
بحال مسلم وجمهور برانند که واقع میشود فرقت بنفس لعان وحرام است بر مرد نکاح آن زن بوصل تا ابد
ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انظروا پس گفت آنحضرت نگاه کنید فان جاءت به پس اگر بیارد
آن زن ولد را سیاه رنگ ادعج العینین یعنی سیاه دو چشم باکثاکی عظیم الالیتین سرین بزرگ سرینها الفراء الساقین
ویکون وبه خدلج الساقین لطرو به گوشت هر دو ساقها خدلج بفتح خاء معجمه ودال مهمله ولام مشدده فلا احسب عویمر
مگر آنکه تحقیق راست گفته است بر آن زن ظاهر آن مردی که نسبت کرده شد زنا بوی این صفت بوده وان
جاءت به احیمر واگر آورد آن زن را سرخ رنگ [illegible] کانه وحرة گویا آن فرزند وحره است باد وحاء
مهمله ومفتوح کرمکی سرخ در زمین چسپیده است مثل قطاة [illegible] صدق گفته علیها
پس گمان برم عویمر را مگر آنکه تحقیق دروغ گفته است در وی فجاءت به علی النعت الذی نعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم من تصدیق عویمر پس آورد آن زن فرزند را بر صفتی که وصف کرده بود آنحضرت از تصدیق عویمر یعنی
برنگی وصورتی که آن مرد زانی داشته فکان بعد ینسب الی امه پس بود آن فرزند بعد از آن نسبت کرده میشود بسوی
مادر وی چنانکه حکم ولد الزنا است واین حدیث [illegible]
بهایم متفق علیه وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم لاعن بین رجل وامراته روایت است از ابن عمر رضی الله
عنهما که آنحضرت ملاعنه کرد یعنی امر کرد ملاعنه میان مردی وزن آن مرد فانتفی من ولدها پس نفی کرد ودور شد
آن مرد از ولد آن زن ولاحق کرد ایشان ونسبت کردن اورا بخود بسبب ملاعنت ففرق بینهما پس تفریق کرد
آنحضرت میان مرد وزن والحق الولد بالمراة والحاق کرد ومنسوب کرد اینه ولد را بزن متفق علیه وفی حدیث
بها رسول الله صلی الله علیه وسلم وعظه وذکره ودر حدیث ابن عمر بخاری ومسلم را آمده است که آنحضرت
پند کرد عویمر را وتذکیر کرد وبار داشت اورا عذاب آخرة تا دروغ نگوید وافترا نکند بر زن واخبره ان
عذاب الدنیا اهون من عذاب الاخرة وخبر داد که عذاب دنیا آسانتر است از عذاب آخرت [illegible]
[illegible] فوعظها وذکرها پس وعظ وتذکیر کرد اورا واخبرها ان عذاب الدنیا اهون من عذاب الاخرة
وخبر داد اورا که عذاب دنیا آسانتر است از عذاب آخرة ومراد بعذاب دنیا اقامت حد است که بر قذف زن کرده است
[illegible] روز اثبات آن کند با زن زنا کرده است واز خوف اقامت حد اقرار
[illegible] وعن [illegible] ان النبی صلی الله علیه وسلم قال للمتلاعنین وهم ازابن عباس است که آنحضرت گفت
مرد وزن را که میخواستند ملاعنه کنند حسابکما علی الله احدکما کاذب یکی از شما دروغ گوی است پس

بازبراد گفت

باز برا گفت لا سبیل لک علیها پس نیست ترا هیچ راهی بر آن زن وحرام شد بر تو این زن همیشه قال گفت آن مرد یا رسول الله مالی مال
من چه حال دارد یعنی وی بر خود حرام شد مهری که بوی داده ام [illegible] آن حکم دارد قال لا مال لک گفت آنحضرت نیست
مال ترا ان کنت صدقت علیها فهو بما استحللت من فرجها اگر هستی تو که راست گفته بر وی بر تو گناهی نیست ولیکن آن مال
در مقابل چیزی که حلال کردی تو از فرج آن زن وتصرف کردی در آن وان کنت کذبت علیها اگر دروغ بسته بر وی
گردانیدی اورا بدان فذاک ابعد لک منها پس آن یعنی رجوع مال دور تر گردانیده شده است مهر بسوی تو ودور تر است مر ترا
از آن یعنی که خود حلال فرج کردی ودیگر متهم ومتوحش گردانیدی اورا و بگرفتن آن مهر چه داری واین بعد از دخول
باتفاق است واما پیش از دخول پس نزد ابو حنیفه وشافعی ومالک مر او راست نصف مهر [illegible]
متفق علیه وعن ابن عباس ان هلال بن امیة [illegible] العاری است یکی از آن سه تن که تخلف کرده از غزوه
تبوک وتوبه کرد حق تعالی بر ایشان قذف امراته عند النبی دشنام داد زن خود را ونسبت کرد اورا بزنا نزد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بشریک بفتح شین وکسر راء ابن سحماء بفتح سین وسکون حاء مهملتین یعنی گفت این شخص زنا کرده است
وی صحابیست حلیف انصاری است وسحماء نام مادر اوست مشهور شده بوی فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
البینة او حدا فی ظهرک [illegible] فقال پس گفت
هلال یا رسول الله اذا رای احدنا علی امراته رجلا ینطلق یلتمس البینة [illegible]
[illegible] گواهان این چه جای گواهان است [illegible] فجعل النبی صلی الله علیه وسلم یقول البینة والا حد فی ظهرک
[illegible] آنحضرت میگوید که گواهان بیار [illegible] فقال هلال والذی بعثک بالحق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نزول [illegible]
[illegible] پس آیه [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] آنحضرت میگوید ان الله یعلم ان احدکما
کاذب فهل منکما تائب [illegible] ثم قامت فشهدت
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible]
ثم قالت لا افضح قومی سائر الیوم [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] کرده اند

یکی نیست از ان اتمام کرد شهادة را و حد قذف نا پس حکم بتفریق کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان ایشان قال النبی صلی الله علیه وسلم
ابصروها فان جاءت به اکحل العینین گفت آنحضرت ببینید از زن را پس اگر آورد فرزند را سیاه چشم [illegible] فقال النبی صلی الله
علیه وسلم لولا ما مضی من کتاب الله لکان لی ولها شان پس گفت آنحضرت اگر نمی بود آنچه گذشت از کتاب خدا و حکم او که لعان
متقرر شد چنین نیست هر آینه می بود مرا و مرا او را کاری و می کردم با وی آنچه کردم از عذاب [illegible] البخاری
دلالت است برانکه حکم را بعلیه و امارات قرائن التفات نباید کرد و حکم کند بظاهر آنچه تقاضا میکند آن رواه البخاری
معلوم کرده از کیفیت ... نیست و نیست ان که امارت معلوم حکم کرده نشود ... تعلیم **وعن**
ابی هریرة قال قال سعد بن عبادة روایت است از ابی هریره که گفت سعد بن عبادة که صحابی مشهور است از انصار بطریق استفهام
از آنحضرت لو وجدت مع اهلی رجلا اگر یابم با زن خود مردی را لم امسه حتی اتی باربعة شهداء را مساس نکنم او را تا آنکه
بیارم چهار گواه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم گفت آنحضرت آری مساس نکن تا آنکه بیاری چهار گواه چنانکه در سورت
زنان مذکور است قال کلا گفت سعد ... است ... آن ... لا علیه السیف کوکند
... است ترا ... آنچه ... قتل ذلک ... از ... اهل
و این رد نیست قول آنحضرت را و مخالفت امر وی ... خود ... از حال نفس خود یعنی حال غیرت و
... درین مقام ... است ... کار ... حکم شرع همین است ... از این جهت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت ... اسمعوا الی ما یقول سیدکم بشنوید ... که ... بهتر ... است
... انه لغیور ... وانا اغیر منه والله اغیر منی ... غیرتاک ... از
مقصود آنحضرت ... است ... از صفات کرام ... است اگرچه حکم شرع ...
دیگرست ... اشتی از ... است ... از ... تول ازدی ... انکه ... غیرت ... در
اوست ... صادر ... از ... است ... بروی ... اهل وی ... تعلق دارد و
غیرت خدا زجر و منع ... از معاصی و محرمات ... از ... و عتابی کروی ... جل جلاله
با ایشان ... در حدیث آینده ... رواه مسلم **وعن** المغیرة قال قال سعد بن عبادة روایت است از مغیره
... مشهور ... که گفت سعد بن عبادة لو رایت رجلا مع امراتی لضربته بالسیف اگر ببینم مردی را با زن خود
... غیر مصفح ... از ... شمشیر ... ضرب ... بسوی ... و صفح جانب ...
... ایشان ... او ... صفح ... شمشیر ... اصطلاح ... کرده شد ...
... شمشیر و مصفح بکسر فاء و فتح هر دو روایة است ... شمشیر ... است ...
واقع شده است فبلغ ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید این سخن سعد به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال اتعجبون من غیرة سعد
پس گفت آنحضرت ... از غیرت سعد والله لانا اغیر منه والله اغیر منی ... آنکه ... غیرت ... ازدی والله
و خدای تعالی غیرناک ... و من اجل غیرة الله حرم الفواحش ما ظهر منها وما بطن ... حرام کرده است
خدای تعالی گناهان را ... هرچه ظاهر است از گناهان ... از ...
و فاحش ... از ... یعنی ... مراد ... معلق معاصی است پس حرام کرده است ...

معاصی

معاصی است پس حرام کرده است خدای تعالی معاصی را و مرتب و متعلق ساخته عقوبت بر آن در دنیا و آخرة بجهة عزت
تا بنده ... نرسد و از حضرة قرب و رحمت وی دور نیفتند ولا احد احب الیه العذر من الله ومن اجل ذلک
که دوست داشته ... عذر از خدا ... ذلک ... المنذرین والمبشرین ... آن ...
خدای تعالی پیغمبران را ترسانند ... از عذاب ... رسانند ... از ثواب وی تعالی ... العذر
و مقصود ... عذر ... یعنی ازاله عذر ... ان ... خدای تعالی
پیغمبران را برای ان فرستاده ... جای عذر ... چنانکه در قرآن مجید می فرماید ... حجة
بعد الرسل ولا احد احب الیه المدحة ... از بهر آن وعده کرده است خدای تعالی در جنت ... وعده ...
... گوید ... از جهة ... وعده ... ترغیب ...
بندگان ... حرام ... متفق علیه **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله تعالی یغار ... غیرت ... وان المؤمن یغار ... غیرت ...
است که بنده ... وغیرة الله ان لا یاتی المؤمن ما حرم الله ... غیرة ...
... حرام کرده ... متفق علیه **وعن** ابی هریرة ان اعرابیا اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان امراتی
از ابو هریره است که ... آمد آنحضرت را فقال ان امراتی ولدت غلاما اسود ... زن من
کودکی سیاه را ... انکار کردم ... بجهة عدم مشابهت ... فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم هل لک من ابل ... گفت ... آنحضرت ... از شتران قال نعم گفت آری
شتران قال فما الوانها گفت آنحضرت پس چیست رنگ آن شتران قال حمر گفت اعرابی ...
... فیها من اورق ... هست در ان ... اورق
... در شتران ... گفت
... در ان شتران ... بفتح واو و سکون را ...
... گفت آنحضرت ... ذلک ... از ... شتران
... اعرابی ...
... کرده ... قال ...
... گفت آنحضرت ...
... ان ... الله ...
وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان عتبة بن ابی وقاص عهد الی اخیه سعد بن ابی وقاص گفت عائشه ...
... کرده ... برادر خود که سعد بن ابی وقاص که از عشرة مبشره است ... بعضی گفته اند
... مبارک ... آنحضرت را ... روز ...
در صحابه ذکر کرده اند ... از ...
... کرده ... برادر ... ان ابن ولیدة زمعة منی که پسر ولیده زمعه بفتح زا و سکون میم ... ان کنیزک ...

المؤمنین سوده است از من است زیرا که وی وصی کرده بود با من جاریه برنا و زاییده بود وی پسری را پس گرفت
عتبه که نیست ولد از زنا ثابت میشود در زنا ای وقتی که دعوه کنند جاهلیة عادة جاهلیت بود پس دانست که در وقت مردن
که این برادر من است فاقبضه الیک پس بگیر آن را برای خود فلما کان عام الفتح اخذه سعد پس چون سال فتح مکه گرفت
آن پسر سعد بن ابی وقاص بوصیت برادر خود که کرده بود فقال انه ابن اخی پس گفت سعد که وی پسر برادر من است وقال
عبد بن زمعة ای بفتح زاء و سکون میم و فتح عین وگفت عبد بن زمعه وی برادر من است که آن جاریه خود را آبستن
فتساوقا الی رسول الله ای رفتند و مرافعت کردند سعد و عبد بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال سعد
یا رسول الله ان اخی کان عهد الی فیه ای برادر من عتبه عهد کرده بود بسوی من در حق وی
وقال عبد بن زمعة اخی وابن ولیدة ابی وگفت عبد بن زمعه وی برادر من است و پسر جاریه پدر من است و ولد
فراش او زاییده شده است بر جامه خواب وی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هو لک یا عبد بن زمعة گفت آنحضرت
این پسر تراست و برادر تست ای عبد بن زمعه الولد للفراش فرزند فراش راست یعنی مر کسی راست که [illegible]
وللعاهر الحجر ای زانی [illegible] از رجم است [illegible] ثم قال لسوده بنت زمعة [illegible]
آنحضرت سوده را [illegible] در پرده باش از وی [illegible] اگر چه بحکم شرع برادر تو شده
من شبهه [illegible] آنحضرت [illegible] آن پسر [illegible] واگرچه [illegible] در حکم شرع [illegible]
[illegible] کسی [illegible] آن [illegible]
[illegible] روایت [illegible] آنحضرت [illegible] عبد بن زمعه من اجل
[illegible] ظاهر [illegible] کلام [illegible] آنحضرت
[illegible] این [illegible] عبد بن زمعه [illegible] فراش [illegible] متفق علیه
قالت دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات یوم وهو [illegible] از عائشه است که گفت در آمد بر من آنحضرت روزی
سرور [illegible] آنحضرت خوش [illegible] فقال ای عائشة الم تری ان مجززا المدلجی [illegible] گفت ای عائشه
[illegible] مجزز [illegible] میم [illegible] جیم [illegible] نام [illegible]
نام مردی [illegible] قیافت [illegible] نظر [illegible] زید [illegible]
[illegible] اسامة و زید [illegible] علیهما قطیفة [illegible] رؤسهما [illegible]
[illegible] اسامة و زید [illegible] در قطیفه [illegible] کرده بودند [illegible] اقدامهما
[illegible] قطیفة [illegible] فقال ان هذه
الاقدام بعضها من بعض [illegible] این پایها بعضی [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] کلام [illegible] زید بن حارثه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] اسامه [illegible] سیاه رنگ بود [illegible] زید [illegible] شده [illegible]
[illegible] این [illegible] این قائف [illegible] حکم کرد [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم خوشحال شد زیرا که قول قائف [illegible]

داد و از اینجا لازم نیاید که قول قائف معتبر باشد در احکام شرع و اثبات نسب و این است مذهب نزد ما و نزد شافعی
[illegible] قایف [illegible] اگر جاریه مشترک میان دو شریک فرزندی آورد و هر دو دعوت میکنند
رجوع بقول قایف میکنند و نزد ما ولد هر دو میدارند و در حکم شرع اگر چه در وقوع از یکی خواهد بود متفق علیه وعن
سعد بن ابی وقاص و ابی بکرة رضی الله عنهما قالا گفتند هر دو قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم من ادعی الی غیر ابیه کسی که نسبت کند خود را بسوی غیر پدر خود و هو یعلم و حال آنکه وی میداند
که آن پدر او نیست فالجنة علیه حرام پس بهشت بروی حرام است از زجر و تشدید است یا محمول بر استحلال است یا مراد
عدم دخول جنت با سابقان متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ترغبوا
عن آبائکم اعراض مکنید از پدران خود [illegible] فمن رغب عن ابیه فقد کفر پس کسی که اعراض کند
از پدر خود و ترک کند نسبت خود را بسوی [illegible] تحقیق کفران نعمت کرد [illegible] اصل [illegible] متفق
علیه [illegible] حدیث [illegible] الفصل الثانی عن
ابی هریرة انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول لما نزلت آیة الملاعنة روایت است از ابی هریره که وی
[illegible] ایما امرأة ادخلت علی قوم من لیس منهم [illegible]
قوم [illegible] کسی [illegible] قوم [illegible] فرزندی [illegible]
فلیست من الله فی شیء [illegible] و لن یدخلها الله جنته [illegible]
[illegible] جنته [illegible] الله تعالی
[illegible] وایما رجل جحد ولده [illegible]
[illegible] فرزند خود را [illegible] فرزند [illegible] وهو ینظر الیه
[illegible] اوی [illegible] فرزند [illegible] احتجب الله منه در پرده
[illegible] خدای تعالی [illegible] فرزند را دیده [illegible]
الخلائق [illegible] الاولین والآخرین روز محشر
[illegible] قیامت [illegible] حاضر [illegible]
[illegible] زن را [illegible] مرد را [illegible] رواه ابو
داود والنسائی والدارمی وعن ابن عباس قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابن عباس
که آمد مردی نزد آنحضرت فقال ان لی امرأة لا ترد ید لامس پس گفت [illegible]
دست کسی را که لمس کند و دست رساند او را [illegible] خود را از کسی که قصد جماع کند
[illegible] فقال النبی [illegible] صلی الله علیه وسلم طلقها [illegible] زن را [illegible] قال
[illegible] دوست میدارم او را [illegible]
قال فامسکها [illegible] آنحضرت [illegible] این حال [illegible]
[illegible] او [illegible] اختیار [illegible]

گفته اند
وی مبادا بعضی از معارف او در فتنه ولیکن نگاه دار پاک کن او را و منع کن او را از زنا و وقوع در فاحشه و بعضی
که مراد بعدم رد دست لامس آنست که رد نمی کند کسی را که میگیرد آنچه در خانه است از طعام و غیران و ترجیح داده اند
این معنی را آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر نمی کند بنگاه داشتن فاجره و لیکن متبادر از عبارت لامس
معنی اول است والله اعلم رواه ابو داود والنسائی قال النسائی رفعه احد الرواة الی ابن عباس
نسائی رسانیده است این حدیث را یکی از راویان تا به ابن عباس و اصل کرده است آنرا واحدهم
لم یرفعه یکی از ایشان رفع نکرده و وصل ننموده قال وهذا الحدیث لیس بثابت گفت نسائی این حدیث
ثابت نیست یعنی وصل او ولیکن منقطع است وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم قضی ان کل مستلحق
استلحق بعد ابیه حکم کرد آن حضرت که هر فرزندی که لاحق گردانیده شده بعد از مردن پدر وی
پدری بوی باعتبار دعوای استلحاق الت طرق بهم شدند و وجه و بستر استلحاق خوانند تا هم
یعنی طلب کردند و خواندند او را وارثان تا لاحق گردانند او را بخود و وارث گردانند او را
بخود چنانکه فرمود الذی یدعی له ادعاه ورثته شد این مستلحق برادر او ادعاه ورثته
یعنی دعوی کردند او را وارثان نه پدر وی فقضی ان من کان من امة یملکها یوم اصابها فقد لحق بمن استلحقه
لحق بوی باشد از کنیزی که مالک میشود پدر وی آن را در روزی که جماع کرده او را یعنی جماع بوجه حلال
واقع شده واگر از حره باشد که فراش اوست بطریق اولی فقد لحق بمن استلحقه لاحق میشود بکسی که لاحق
گردانیده است او را از ورثه و وارث میگردد در حق او واگر همه استلحاق کرده اند در حق همه وارث میشود
شریک میگردد واگر بعضی کرده در حق ایشان بعض میشود ولیس له مما قسم قبله من المیراث شیء و نصیبه برادران
قسمت کرده شده پیش از وی یعنی پیش از استلحاق وی از میراث وما ادرک من میراث لم یقسم فله نصیبه
که دریافته است این شخص مستلحق از میراث که قسمت کرده نشده است فله نصیبه پس مر او راست نصیب او از میراث ولا یلحق
اذا کان ابوه الذی یدعی له انکره ولاحق گردانیده نمیشود این شخص وقتی که باشد پدر وی که دعوی کرده میشود
برای وی که انکار کرده بود او را در حیات خود و چون انکار کرد و وارث نمیشود و فایده ندارد استلحاق
حفظ معلوم نیز روایت است فان کان من امة لم یملکها او من حرة از وی مالک نیست او را المیراث از داده
عبارت که زنا کرده بوی او من حرة عاهر بها یا حره که زنا کرده بوی فانه لا یلحق ولا یرث لاحق گردانیده نمیشود
جاریه الذی یدعی له هو ادعاه فهو ولد زنیة من حرة کان او امة وارث نمیشود
وارثان او را لاحق کنند زیرا که ولد زنا ثابت نمیشود نسب وی از زانی خواه از حره باشد یا از کنیز ظاهر
که از حره باشد بنکاح ثابت میکرده و وارث میشود بایشان چنانکه اشارت بدان کردیم ازینجهت ذکر کرده فلیفهم
رواه ابو داود وعن جابر بن عتیک بروزن عتیق صحابی است انصاری مدنی حاضر شد بدر او قام شاهد را
و در تقریب گفته صحابی جلیل است اختلاف کرده اند در شهود وی بدر را وفات یافت در سن احدی و ستین
و کمال بوده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان من الغیرة ما یحب الله ومنها ما یبغض الله از غیرت هست که دوست میدارد
او را خدای تعالی حق راست در مقام شک و تشبیه چنانکه ... وی بداده وی پیش بکار می آید بایکانی

برای وراثه و رواج و انبساط بی قاعده و مانند آن واما التی یبغضها الله فالغیرة فی غیر ریبة واما غیرتی که دشمن
میدارد خدای تعالی آن اینست غیرت در غیر مقام شک و شبهه چنانکه در خاطر او دیگری اندیشه تقرب قرابت
نفع واشک و ریبه کمر الخیلاء ... و صحت ... الی الصراح ... با بعض ... باب ... رب
جمعی از ناز و تکبر است که دشمن میدارد خدای تعالی و بعضی از آنها آنست که دوست میدارد فاما الخیلاء التی یحب الله
فیها کبری که دوست میدارد خدای تعالی فاختیال الرجل عند القتال پس تکبر کردن و نازیدن و خرامیدن
دوست نزدیک قتال و کارزار کردن و فی الصدقة و نازیدن و خوشحال بودن نزد صدقه کردن و بتوان
ابتهاج نمودن کردن مراد الست ... دعای ... وانا التی یبغض الله فاختیاله فی الفخر خیلائی که
میدارد خدای تعالی پس نازش و تکبر کردن مراد است در فخر و مباهات نمودن به بزرگی نفس خود و پدران
واشال ان ... روایة ... الیهقی و در روایتی بجای فی الفخر فی البغی آمده یعنی ظلم کردن و ستم نمودن رواه
احمد و ابو داود والنسائی الفصل الثالث عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قام رجل فقال گفت عمرو بن
شعیب ایستاد مردی پس گفت یا رسول الله فلانا ابنی مر پسری که فلان شخص پسر منست عاهرت بامه فی الجاهلیة
بسبب آنکه زنا کردم با مادر وی در زمان جاهلیت که در روی دعوی ولدی کرد عد بیشناالولد للفراش وللعاهر الحجر
الولد فراش است که زن باشد یا داده و زانی را سنگ است یعنی حرمان یا رجم و دعوی کبر دال خوانند ان
الیفع دال خوانند بالعلم و اما خوانند بالطاعم بفتح وضم هر دو آمده و فتح اکثر و اشهر است رواه ابو داود
وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ... از عمرو بن شعیب که آنحضرت گفت اربع من النساء لا ملاعنة بینهن
چهار قسم زنانند ... ملاعنت ... ان ... لعان ... النصرانیة تحت المسلم ... عفیف الولی
المملوکة ... زن نصرانیه که زیر مسلمان باشد والیهودیة تحت المسلم و زن یهود
که زیر مسلمان باشد والحرة تحت المملوک و زن آزاد که زیر غلام کسی باشد والمملوکة تحت الحر و زن آزاد که زیر غلام
کسی باشد والمملوکة تحت و زن ... که زیر مرد آزاد باشد و اصل در این باب آنست که لعان شهادات است
که مرد و زن هر دو از اهل شهادة باشند و مملوک و کافر اهل شهادة نیست ... متصور ... صورت اول
عکس که زن مسلمان تحت النصرانی یا یهودی باشد و متصور است در مملوک هر دو صورة چنانکه ذکر کرده
وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم امر رجلا حین امر المتلاعنین ان یتلاعنا روایت است از ابن
عباس که آنحضرت امر کرد مردی را هنگامی که امر کرد مرد و زن را که ملاعنت کنند ان یضع یده عند الخامسة
چنین امر کرد مردی را در هنگام امر کرد ملاعنت که بنهد دست او را بر دهن او که بگوید خامسه
وقام نکند عدد ... و شهادت دیگر او کرد باحتمال آنکه شاید خود ... سکوت ... چون
تمام شد عدد امر کرد چنان دست بر دهن که تمام نکند وقال انها موجبة و گفت آنحضرت که این شهادت واجب کرداننده
است یعنی تفریق را با اثم را اگر کاذب باشد مقصود ترسانیدن اوست تا باز آید رواه النسائی وعن
عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج من عندها لیلا روایة است که آنحضرت بیرون
آمد از نزد وی یعنی که نوبت وی بود این این قضیه در شب پانزدهم شعبان است چنانکه در حدیث

آمده است و در باب الاعتکاف گذشت قالت فغرت علیه گفت عایشه پس غیرت کردم بر آنحضرت که نزد ازواج
دیگر رود می در جای مانع پس آمد آنحضرت دید که اضطراب آن بر آمد پس دید آنچه من میکنم که چیست در عقب آنحضرت
یا آنکه نزد من از آنجا که رفته بود پس دید که بجهت چیست که در دو خیال آنحضرت رفته بودم تنگ شده است عایشه
در حدیث فقد غیبت از نزد هم شبان آمده است فقال لها گفت آنحضرت مالک یا عایشه حیرت شده ای و دید مکانی ای
آنحضرت ای غیرت کردی تو که پس از تو رفتم و خیال کردی که در نوبه دیگری درآیم فقالت و مالی لا یغار مثلی
علی مثلک پس تو را صفت است از جمال و کمال و نبوت و رسالت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد جاءک
شیطانک پس گفت آنحضرت همرا به تحقیق آمده ترا شیطان تو که برین خیال داشت و در ضیق و مغالطه افکنده اگر نه
حال آنست که تو توهم کنی که در نوبت تو بر تو حیف کنم قالت گفت عایشه یا رسول الله یعنی شیطان او با من
شیطانست قال نعم گفت آنحضرت آری با تو شیطانست و لکن اعاننی الله علیه و لکن یاری داده است
مرا خدای تعالی و غالب گردانیده مرا بر شیطان تو حتی اسلم تا آنکه مطیع گشت شیطان من از وی یا منقاد شده
مرا یا مسلمان گردیده مقصود بیان عظمت است و بحث درین معنی در اول کتاب او سوره است رواه مسلم

باب العدة

العدت مشتق از عدد است یعنی شمردن و عدت اسم چیزیست که شمرده آنرا زن از ایام اقرا یا ایام حمل یا ... و در باب آن
در ربست قرآنی اقسام و انواع مذکورات و احادیث نیز وارد شده و اجماع نیز بر آن منعقد گردیده است

الفصل الاول عن ابی سلمة روایت است از ابو سلمه بن عبدالرحمن بن عوف که از اکابر تابعین و اعلام ایشان
و از فقهای سبعه مدینه است کثیر الحدیث واسع الروایه عن فاطمه بنت قیس که بهره قریشیه که از مهاجرات اول بود
و صاحبه جمال و عقل کامل بود ان ابا عمرو بن حفص طلقها روایت است که ابو عمرو بن حفص بن مغیره که از صحابی
است و شوهر او بود طلاق داد او را البته طلاق قطعی که قطع کرد علاقه نکاح را روایت یعنی قطعی است مراد آن
طلاق است و هو غائب و حال آنکه وی یعنی ابو عمرو غائب بود فارسل الیها وکیله الشعیر فرستاد وکیل ابو عمرو
بسوی فاطمه جو را تا نفقه خود را سازد در ایام عدت فسخطته پس در خشم آمد و ناراضی شد فاطمه و کم شمرد آنرا
خشم کرفتن و ناراضی و کم شمردن عطیه کسی را در ... فقال والله ما لک علینا من شیء پس گفت وکیل
ابو عمرو بخدا نیست مر ترا بر ما هیچ چیز از نفقه زیرا که طلاق تو بائن قطعی است و اینکه جو میدهیم
از روی ترحم و احسان است فجاءت رسول الله پس آمد فاطمه بسوی پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرت
ذلک له پس ذکر کرد فاطمه آنرا مر آنحضرت را فقال لیس لک نفقة پس گفت آنحضرت نیست مر ترا نفقه فامرها ان تعتد
فی بیت ام شریک پس امر کرد آنحضرت فاطمه را که عدت نگاه دارد در خانه ام شریک که زنی بود
غنیه و نام او حواله بنت حکیم است ثم قال تلک امراة یغشاها اصحابی پس گفت آنحضرت یعنی ام شریک زنی است
که می پوشند او را و در وی درآیند و هجوم میکنند بروی اصحاب و اقارب من و جماعت وی میکنند ایشان نزد او
صدقه عدت نه وارد و قابل نیست زیرا که وی زنی غنیه و کریمه و معاطی و مهمان دوست بود زیاده میکردند او را
مردم و جماعت میکردند بوی ایشان نزد او اعتدی عند ابن ام مکتوم عدت نگاه دار نزد ابن ام مکتوم که صحابی مشهور است فانه رجل
اعمی زیرا که وی مردی نابینا است تضعین ثیابک می اندازی تو جامه های خود را یعنی جامه های خود را

اعمی زیرا که وی مردی نابینا است تضعین ثیابک می اندازی تو جامه های خود را یعنی چادر از جامه های زینت را و پوشیدن
آن در ایام عدت کذا قیل و احتمال دارد که معنی آن باشد که می توانی نهاد از بر خود جامه های زینت را و پوشش
خود را بطور خود و بهر وضع برهنه پوشیده نیز روا بود زیرا که آنجا کسی نیست که از نظر وی ملاحظه داشته
باشی والله اعلم و استدلال کرده اند باین حدیث بعضی مردم بر جواز نظر امراة بر اجنبی اگر وی نمی بیند
او را و قول صحیح که جمهور بر آن رفته اند آنست که حرام است از جهت قول حق سبحانه قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن
و از جهت حدیث ام سلمه افعمیاوان انتما و درین حدیث فاطمه بنت قیس نیز معلوم نگردد جواز نظر وی و جواز نظر
ابن ام مکتوم مقصود آنست که تو ایمنی نزد ابن ام مکتوم از نظر غیر بسوی تو زیرا که مردم خانه او آمد و رفت
ندارد چنانکه در خانه ام شریک و ابن ام مکتوم از نظر غیر بسوی تو زیرا که از وی بکمال خود دانست چنانکه نقل آن
و حدیث ام سلمه بر آن دلالت دارد کذا قیل فاذا حللت فآذنینی پس وقتی که حلال شوی و برای ازواج
پس خبر کن مرا تا در کار تزویج تو فکر کنم قالت فلما حللت گفت فاطمه بنت قیس وقتی که حلال شدم ذکرت له ان
معاویة بن ابی سفیان و ابا جهم خطبانی ذکر کردم مر آنحضرت را که معاویه و ابو جهم بفتح جیم و سکون ها صحابی
قریشی عدوی خواستگاری کرده اند مرا حکم چیست فقال اما ابو الجهم فلا یضع عصاه عن عاتقه پس گفت آنحضرت
اما ابو جهم پس نمی نهد چوب خود را از دوش خود یعنی مردی درشت خوی است که زنان را می زند و اما معاویه فصعلوک
لا مال له و اما معاویه پس مردی درویش و فقیر است که نیست هیچ مال مر او را زیرا که بود ابو سفیان
بخیل بود و اهل و عیال و املاک نیست صعلوک بضم صاد درویش و صعالیک درویشان این دو کس خود قابل
تزویج نیستند و ازینجا معلوم میشود که رخصت است و هم موافق با بد و نیز معلوم شود که ذکر عیب زن یا مرد از خواستگاری
مشوره کرده تا در حذر و منفعت نیفتند و فرمود آنحضرت انکحی اسامة بن زید نکاح کن اسامه بن زید را که مولا
زاده آنحضرت بود فکرهته فاطمه بنت قیس میگوید پس مکروه داشتم من اسامه را زیرا که وی غلام بچه سیاه بود
و این فاطمه قریشیه صاحب جمال بود و لیکن اسامه محبوب آنحضرت بود و مقرب درگاه عزت وی ثم قال انکحی
اسامة باز گفت آنحضرت نکاح کن اسامه را فنکحته پس قبول کردم حکم آنحضرت را و نکاح کردم اسامه را فجعل الله
فیه خیرا پس گردانید خدای تعالی در اسامه یا در این نکاح نیکی و اغتبطت به و رشک برده شدم من بوی
یعنی چنان بودم که مردم رشک بردند بر من و بر روی او در روایتی از فاطمه چنین آمده است ان زوجها
طلقها ثلثا که شوهر او طلاق داده او را سه طلاق فاتت النبی صلی الله علیه وسلم پس آمد وی نزد آنحضرت فقال
لا نفقة لک پس گفت آنحضرت نیست نفقه مر ترا الا ان تکونی حاملا مگر آنکه باشی تو حامله و این حدیث
فاطمه بنت قیس دلالت دارد بر آنکه نیست نفقه و نه سکنی مر معتده ثلثه را بلکه نفقه خود میرسد اما نفی
سکنی بجهت آنکه در خانه خود نمی باشد در خانه مردم چنین رفته است امام احمد بن حنبل است مذهب ابن
عباس رضی الله عنهما و امام مالک و شافعی برآنند که سکنی هست از جهت قول حق سبحانه اسکنوهن من حیث سکنتم
و نفقه نیست بحدیث و امام ابو حنیفه و بعضی اهل دیگر موافق قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنهم میگویند که نفقه
و هم سکنی و گفت عمر رضی الله عنه ترک نکنیم کتاب الله و سنت را بقول زنی که نمیدانیم که یاد دارد یا فراموش کرده

وشاید که فراموش مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لیس لک نفقة نفقه است که فاطمه میطلبد مطلق نفقه واجب
در خانه مردم شاید که بسبب باشد و حدیث دلالت بر نفی سکنی ندارد چنانچه در حدیث آینده بیاید والله اعلم
عایشه رضی الله عنها قالت ان فاطمة کانت فی مکان وحش گفت فاطمه بنت قیس بود در جای خالی
که هیچکس در آنجا نبود وحش بفتح واو و سکون مهمله جای خالی و وحش و حوش که جانور دشتی را گویند از آنجا
و دشت یعنی بر بیابانی داند و همچنین نیز آمده فخیف علی ناحیتها پس ترسیده شد بر جانب وی یعنی بر وی فلذلک رخص
لها النبی صلی الله علیه وسلم ازین جهة رخصت کرد فاطمه را آنحضرت یعنی فی النقلة یعنی بجا نخواهد عایشه از رخصت
کردن فاطمه را از جای خود بجای دیگر رفتن که خانه ام مکتوم باشد یعنی اصل وجوب سکنی در خانه خود بود
جهت در انتقال از جهة خوف مذکور بود نقلة بضم نون و سکون قاف اسم از انتقال و فی روایة قالت
ما لفاطمة الا تتقی الله و در روایتی چنین آمده است که گفت عایشه چیست فاطمه را آیا پرهیز نمیکند خدا تعالی
را و نمیترسد از عذاب وی یعنی فی قولها لا سکنی ولا نفقة یعنی در گفتن فاطمه که در عذاب وی سکنی نبود
و نفقه نبود یعنی این سخن از وی دروغ و خلاف واقع است از خدا نمیترسد که همچنین میگوید و این انکار
از عایشه حدیث او را چنانکه از عمر رضی الله عنه آمده و این مثبت مذهب امام ابوحنیفه است که معتده طلاق
ثلاث را نفقه و سکنی هست رواه البخاری وعن سعید بن المسیب قال انما نقلت فاطمة لطول لسانها علی احمائها
سعید بن المسیب نقل کرده شد فاطمه بنت قیس در عدة از جای خود بجای دیگر از جهة زبان درازی وی
بر خویشان شوهری وی و این سببی دیگر است برای انتقال وی و رای وحشت و احماء خویشان زن از جانب
زوج رواه فی شرح السنة وعن جابر قال طلقت خالتی ثلاثا گفت جابر رضی الله عنه طلاق داده شد خاله من سه طلاق
یعنی ثلث برای عدت فارادت ان تجد نخلها وخواست که بیرون آید از جای خود و ببرد میوه درختان خرما
خود را الجد بفتح تا و ضم جیم و تشدید دال از جد او بفتح و کسر بریدن خرما از نخل نیل حرام لصاد مهمله و قطاف بکسر قاف
[illegible] و در زراعت حصادی گویند فزجرها رجل ان تخرج پس منع کرد خاله مرا مردی از بر آمدن بجهة علتی
با آنکه بر آمدن از مکان عدت جایز نباشد فاتت النبی پس آمد خاله من نزد پیغامبر صلی الله علیه وسلم
نشسته ام و عزوده وارم در بر آمدن برای جد او حکم حجت ابا برآیم یا نه فقال بلی فجدی نخلک پس گفت آنحضرت
بلی ببر درای فانک عسی ان تتصدقی او تفعلی معروفا پس شاید شان است که نزدیک است که تصدق کنی بچیزی
برای آنکه تصدقات یکی احسانی را بکسی اگر کمتر از آن باشد پس مراد تصدیق فرض باشد که زکوة است
و معروف تطوع و تواند که مراد تصدق دادن بفقرا و معروف اهدا بغیر فقراء باشد که او برای [illegible] و این
حدیث دلالت دارد بر خروج معتده برای حاجت خصوصا که امر ضرور باشد رواه مسلم وعن المسور بن مخرمة
مغیرات خواهرزاده عبد الرحمن بن عوف زائیده شده بمکه از هجرت بدو سال و قدم آورد مدینه را
بسال هشتم ان سبیعة بضم سین و فتح موحده و سکون تحتانیه الاسلمیة صحابی است روایة دارد از آنحضرت
در روایة میکند از وی ابن عمر و غیر وی نفست بعد وفاة زوجها زائیده بعد مردن شوهر خود که سعد بن خوله بود
بفتح خا معجمه و سکون واو خیال بعد از چند شب نفست بضم نون و فتح فا و کسر فا هر دو روایت است جاءت النبی

پس آمد

پس آمد سبیعه نزد پیغامبر صلی الله علیه وسلم فاستأذنته ان تنکح پس اذن خواست از آنحضرت مراو را پس نکاح
ای زیرا که عدت حامل وضع حمل است خواه وفات کند زوج او یا مطلقه باشد و این مذهب ابن مسعود رضی الله عنه
و مذهب امام ابوحنیفه نیز همین است و نزد شافعی اگر حامل متوفی عنها زوجها باشد عدت او بعد الاجلین
و این قول علیات رضی الله عنه و این بحث در کتب فقه تحقیق یافته است رواه البخاری وعن ام سلمة قالت
جاءت الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت گفت ام سلمه آمد زنی بسوی آنحضرت پس گفت ام سلمه یا رسول الله
ان ابنتی توفی عنها زوجها دختری که دختر من وفات یافته است شوهر وی وقد اشتکت عینها وحال آنکه بتحقیق
درد آمده است چشم او افنکحلها آیا پس سرمه کنم چشم او را و نکحلها بفوقانیه نیز روایت است یعنی آیا سرمه کنند
آن دختر چشم خود را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا پس گفت آنحضرت سرمه نکند و این سرمه نا کردن
برای آنکه اثر است و سوگ است بعد از مردن شوهر ترک طیب و زینت و در کحل اختلاف است نزد شافعی جایز است از جهة
مدود در شب و در روز مسح کند و نزد احمد جایز نیست اصلا و نزد ما جایز است از جهة عذر او در شب و روز ظاهر
[illegible] موافق امام احمد است ثم قال انما هی اربعة اشهر وعشرا یعنی عده که چهار ماه و ده
روز پس بیش نیست اضطراب چیست والله اعلم ولفظ عشر مرفوعت چنانکه مقتضی ظاهر عبارت است و در اصول
منصوب است بر حکایت لفظ قرآن بعد از آن اشاره کرد که در جاهلیت عدة تا سال کامل بود با چیزهای دیگر
فرمود وکانت احداکن فی الجاهلیة ترمی بالبعرة بتحقیق بود یکی از شمای زنان در جاهلیت ترمی
انداخت در بیرون آمدن از عدة بعره را بفتح با و سکون عین پشک شتر و گوسفند علی راس الحول و در وقت تمام
شدن آورده اند که چون میمرد شوهر زنان در خانه تنگ می در آمد و بدترین جامهای خود را می پوشید
و مساس نمیکرد طیب را و نمیکرد آنچه در وی زینت باشد تا سال تمام میگذشت بعد از آن خری یا گوسفندی یا مرغ
را با آن مسح میکرد و از خانه بیرون می آمد بدان از عدة متفق علیه وعن ام حبیبة وزینب بنت جحش که از ازواج
مطهره اند روایة میکنند از آنحضرت که گفت لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان تحد علی میت حلال نیست
مر زنی را که ایمان می آورد بخدا و روز آخرة که سوگ دارد بر مرده فوق ثلث لیال بالای سه شب و روز
الا علی زوج اربعة اشهر وعشرا مگر بر شوهری چهار ماه و ده روز تحد بضم تا و کسر حا روایت است و در
بفتح تا و کسر و ضم آن نیز آمده است وحد و حداد ترک جامهای نیکو سیاه و کبود جامه سوگ پوشیدن متفق علیه
وعن ام عطیة از کبار صحابیات است غزای کرد همراه آنحضرت و مجروحان را مداوا میکرد و بیماران را
تیمار داری میکرد و قدوم آورد بصره را و حاصل شد حدیث او نزد ایشان نام او نسیبه بضم نون و فتح سین مهمله و سکون
تحتانیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تحد امرأة علی میت فوق ثلث لیال الا علی زوج اربعة اشهر وعشرا
ولا تلبس ثوبا مصبوغا ونپوشد جامه رنگین را الا ثوب عصب مگر عصب را بفتح عین و سکون صاد مهملتین
جامه که رنگ کرده شود رشته او پیش از آنکه بافته شود و این داخل زینت نمیدارند و در روایة نهی در جواز
پوشیدن آن مردا آنرا نیز آمده است ولا تکتحل و سرمه نکند ولا تمس طیبا و مساس نکند خوشبوی که در هند بنا شد
نیزی باشد دوا و دویه نیزی انداز بجای قاف کاف و بجای طا تا نیز آمده و من اظفار یا ماسی گندانگی

از اظفار یعنی خوشبوئی است از طیب که بخور کرده میشود بآن و مشابه می باشد ناخن آدمی را استعمال میکنند آنرا زنان
متفق علیه و زاد ابو داود و زیاده کرده ابو داود و او این کلمه را که ولا تختضب رنگین نکند یعنی موی ها و دستها را
بحنا و بخلاف و رسوکواری زن بر شوهر انها رخاسف است بزوجات و بخلاف مطلقه که متوحش کردانیده است
او را شوهر بطلاق و تخصیص عدت چهار ماه و ده روز نیز شارع کسی نه اند چنانکه همه حاکم احداد است **الفصل الثانی** عن
زینب بنت کعب یعنی انصاری است از نجا سالم بن عوف ان الفریعة بضم فا و فتح را و سکون یا بنت مالک بن سنان
ای اخت ابی سعید الخدری یعنی خواهر ابو سعید خدری است و مالک بن سنان پدر ایشان است رضی الله عنهما و فریعه
از اهل بیعت الرضوان حدیث وی نزد اهل مدینه است اخبرتها انها جاءت الی رسول الله زینب میگوید که فریعه
خبر داد او را که وی آمد نزد پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم تسأله ان ترجع الی اهلها فی بنی خدرة درحالی که سوال
میکند فریعه آنحضرت را که باز گردد بسوی کسان خود و اهل قبیله خود که در بنی خدره بودند [illegible]
سوت آن [illegible] فان زوجها خرج فی طلب اعبد له ابقوا از برای آنکه شوهر وی بیرون آمد در جستجوی چند بنده
مر او را که گریخته بودند پس کشتند آن بندگان یا کشتند مردم قطاع طریق او را و مراعات وفاة وی یا بعد
داشت قالت گفت فریعه سالت رسول الله پس پرسیدم من پیغامبر خدا را صلی الله علیه و سلم ان ارجع الی اهلی
که رجوع کنم بسوی اهل خود فان زوجی لم یترکنی فی منزل یملکه زیرا که شوهر من نگذاشت و سکونت نداده مرا
در منزلی که مالک باشد وی آنرا و لا نفقة و نیز نفقه مرا همچنین درین منزل یا بی نفقه مرا که انه [illegible]
و کشته شد قالت فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم نعم پس گفت فریعه گفت آنحضرت آری رجوع بکن بسوی
اهل خود فانصرفت پس برگشتم من نزد آنحضرت حتی اذا کنت فی الحجرة تا آنکه وقتی بودم که در صحن خانه
الصحیح حجره نامیده سرای او فی المسجد یا بودم در مسجد شک راوی است که فی الحجره گفت یا فی المسجد دعانی
خواند آنحضرت و طلبید مرا نزد خود فقال امکثی فی بیتک پس گفت آنحضرت درنگ کن در همین خانه که یابتی خبر شوهر
تو آنجا که اکنون رفته است اگرچه ملک تو نیست حتی یبلغ الکتاب اجله تا آنکه برسد کتاب یعنی برسد کتابیت مدت
خود و اینی تا آنکه بگذرد عدت و این عبارت کنایت از رسیدن وقت عدت می باشد عده را کتاب
کتاب گفت یعنی مکتوب زیرا که فرض گردانیده شده است چنانکه کتب علیکم الصیام ای فرض قالت فاعتددت فیه اربعة
اشهر و عشرا گفت فریعه پس عدت کشیدم من درین خانه چهار ماه و ده روز و ازینجا معلوم شده است که انتقال
معتده از جای بجای درست نیست بضرورت و احتیاج رواه مالک و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن
ماجه والدارمی **وعن** ام سلمة قالت دخل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم حین توفی ابو سلمة گفت ام سلمه آمد
بر من آنحضرت هنگامی که وفات یافت شوهر من ابو سلمه و قد جعلت علی صبرا و قال آنکه تحقیق گردانیده بودم بر روی خود صبر را
بفتح صاد و کسر با و سکون آن و او فتح مشهور است و بعضی کسر صاد نیز نقل کرده اند و شاید که مراد بکردا
صبر و طلا کردن روی است بدان چنانکه از سیاق حدیث ظاهر شود فقال ما هذا یا ام سلمة پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بطریق استفهام انکاری چیست این یا ام سلمه قلت انما هو صبر لیس فیه طیب گفتم من نیست
این مگر صبر مالیده شده بر روی که نیست در وی خوشبوی که ممنوعست و حدا فقال انه یشب الوجه بضم شین گفت

آنحضرة رنگی که مالیده میشود مر روی او و زرد روی را و زینت میدهد آنکه آنرا وشب بفتح شین و شوب بضم آن بر افروختن
آتش و شوان بفتح شین آنچه بوی آتش افروزنده و شباب یعنی جوانی نیز ازهمین باب است که حرارت غریزی در وی
تیز و افروخته میباشد فلا تجعلیه الا باللیل بگردان مر او را مگر شب و تنزعیه بالنهار و بکش و برکن آنرا بروز و لا تمتشطی
بالطیب و شانه مکن ببوی خوش یعنی شانه مطیب و لا بالحناء و نه شانه کن بحنا فانه خضاب زیرا که حنا اختضاب است
خضاب است و خضاب درآمد او ممنوعست و نیز حنا بوی خوش دارد قلت بای شیء امتشط گفتم بچه چیز شانه کنم
یا رسول الله و عادة خود شانه کردن بطیب و حنا است قال بالسدر گفت شانه کن بدرخت کنار یعنی برگهای
او تغلفین به راسک در حالی که می آلائی و می پوشی بسدر سر خود را یعنی بسیار بمالید از آن ابرو و موهای
خود تا آنکه پوشیده شود موی ترا چنانکه غلاف می پوشد و تغلفین بفتح تا و لام [illegible] بتغلفین [illegible]
نیز گفته اند رواه ابو داود و النسائی **وعنها** عن النبی صلی الله علیه و سلم قال المتوفی عنها زوجها لا تلبس المعصفر
من الثیاب [illegible] که آنحضرت گفت زنی میرانیده شده است از وی شوهر وی نپوشد جامهای معصفر
یعنی رنگ کرده شده بعصفر فی القاموس عصفر رنگ صبغ ولا الممشقة بضم میم اولی و فتح ثانیه و فتح قاف مشدده
و نپوشد جامهای رنگ کرده شده یعنی بمشق بکسر میم و سکون شین گل سرخ و لا الحلی و نپوشد پیرایه ها
و حلی بضم حا و کسر لام و تشدید یا و جمع حلی بفتح حا و سکون لام پیرایه مثل ثدی و ثدی ولا تختضب
[illegible] خضاب کند خضب [illegible] رنگین ولا تکتحل و سرمه نکشد رواه
ابو داود و النسائی **الفصل الثالث عن** سلیمان بن یسار از کبار تابعین از فقهای سبعه مولای ام المؤمنین میمونه است
ثقه فاضل فقیه عابد رفیع [illegible] عن الاحوص روایت است که احوص بفتح همزه و سکون حا [illegible]
[illegible] هلک بالشام [illegible] حین دخلت امرأته فی الدم من الحیضة الثالثة [illegible] که درآمد زن او در خون
از حیض سوم و قد کان طلقها و تحقیق بود احوص که طلاق داده بود آن زن را و عدت می کشید [illegible]
چنانکه حکم عدت طلاق است و الا اگر شوهر مرد عدت موت بچهار ماه و ده روز باید کشید [illegible]
کرد او را [illegible] فکتب معاویة بن ابی سفیان الی زید بن ثابت پس نوشت معاویه بجانب زید بن ثابت که
از اجله فقهای صحابه است یسأله عن ذلک در حالی که می پرسید معاویه زید را از آن فکتب الیه زید انها
اذا دخلت فی الدم من الحیضة الثالثة پس جواب نوشت زید بجانب معاویه که آن زن وقتی که درآمد
در خون حیض سوم فقد برئت منه پس بتحقیق بیزار شد این زن از قید احوص بدرآمدن خون حیض سوم و بری
منها و بیزار شد احوص از آن زن یعنی طلاق عدت تمام شد باعتبار بعضی اکثر عدت با درآمدن در ثالث
[illegible] عدت وفات [illegible] لا یرثها و لا ترثه وارث نگرد و احوص زن را اگر زنده کرده و زن هم
وارث نگردد آن زن احوص را [illegible] در صورت مذکوره و از فوق حدیث معلوم میشود که قضیه
سوال از میراث بود [illegible] که سوال از عده طلاق [illegible] رواه مالک **وعن**
سعید بن المسیب قال قال عمر بن الخطاب گفت سعید بن المسیب که از مشاهیر تابعین و اکابر ایشان گفت گفت عمر بن الخطاب
ایما امرأة طلقت فحاضت حیضة او حیضتین هر زنی که طلاق داده شد پس حیض کرد یک حیض یا دو حیض ثم رفعتها

حیضها پیشتر برداشته شد ازان زن حیض وی و منقطع گشت و این انقطاع حیض احتمال دارد که از جهت نا امیدی
از حیض باشد و عدت حامله بوضع حمل است فانها تنتظر تسعة اشهر پس مدتی این زن مذکور انتظار کند تا یک
فان بان بها حمل پس اگر ظاهر شد بان زن حمل فذلک پس حکم آن ظاهر است که بوضع حمل عدت او تمام خواهد شد
والا فتعتد بعد التسعة الاشهر واگر ظاهر نشد بوی حمل عدت کند بعد از نه ماه سه ماه زیراکه از جمله آن زنان
بود که نومید شد از حیض ثم حلت پس حلال میشد وی بر آید از عدت رواه مالک وعن الاستبراء استبراء
در لغت طلب برائت کردن و پاکی در شرع برائت رحم جاریه از حمل است هرکه وی مالک گردد واجبست بر وی انتظار
بوجهی از وجوه بارث حرام است بروی وطی او و دواعی وطی در مس قبله و مباشرة تا آنکه استبراء کند بعد حیض
اگر آن داه حایض است بگذشتن یکماه اگر حایض نیست بوضع حمل اگر حامل است و اگرچه بکر باشد یا از زنی
خریده باشد و یا از محرم یا از مال صبی باشد و قیاس آنست که استبراء درین صورت واجب نباشد زیراکه حکمت
در استبراء تعرف براءة رحم است برای صیانت وی از اختلاط نطفه و این در جاهای مشغل رحم شغل
یا محترم است ولکن ایشان ترک کردند قیاس را بنص و آن قول رسول خداست صلی الله علیه وسلم در برده
های اوطاس که فرموده آگاه باشید که وطی کرده نشود حامل تا وضع کند حمل را و غیر حامل تا بیند حیض
الا یه در ان میان بکر و شبه کرده شده از زنی و امثال آن خواهد بود و آنحضرة صلی الله علیه وسلم
چون حکم عام کرد تخصیص آن بقیاس درست نباشد و حکمت عی در نوع می باشد نه در هر فرد خاطه
شرع در نیت چنانکه حکمت در تحریم و انقطاع شطانت عداوة در میان مردم و باز داشتن ایشانرا
از نماز چنانکه در نص قرآن واقع شده است اینجا ممکن نیست که کسی بگوید من قدری خورم و مدهوش نمی شوم
مدهوم و باکسی عداوة نمی ورزم از نماز نمی مانم در تخصیص بر ضبطی و منظر و مجاز نا میست بالجمله این امر تعبدیست
ثابت شده بحکم شرع علیه الطلاق والعموم تقیید و تخصیص دران جایز باشد **الفصل الاول عن** ابی الدرداء
قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بامرأة مجح گفت ابو الدرداء گذشت آنحضرة بر زنی حامل که نزدیک شده بود ولادت
وی و بزرگ شده شکم او و اکثر استعمال آن در سباع است و فی القاموس الحاج الحبلی شده مال جهاز جمل
کرد آنحضرة ازان زن که این کیست فقالوا لامة لفلان پس گفتند این داهی است مر فلان کس را و تو برده بود
قال لعله یلم بها گفت آنحضرة امید میکند فلان بوی یعنی جماع میکند او را فرود آمدن قالوا نعم گفتند آری جماع میکند
جماع او را قال لقد هممت ان العنه لعنا یدخل معه فی قبره گفت آنحضرة هر آینه بتحقیق قصد کردم من که لعنت کنم او را
لعنتی که در آید بوی با در قبر وی یعنی دایم مستمر باشد تا بعد مرگ وی باقی ماند و این مبالغه است که آن
بود که ترک استبراء کرده بود بعد ازان اشاره کرد یعنی که حقیقی امر در ترک استبراء فرمود کیف یستخدمه
وهو لا یحل له چگونه خدمت میفرماید ولد وی را و حال آنکه وارث کردن ولد غیر حلال نیست مر او را کیف
یورثه وهو لا یحل له یا چگونه وارث میگرداند ولد غیر را و حال آنکه وارث کردن ولد غیر را حلال نیست مر او را حاصل
معنی حدیث آنست که چون وطی میکند داه را بی استبراء و پیدا می آید ولد در زمانی که احتمال دارد که از وی یا از غیر
باشد پس اقرار میکند و غلام می نماید لازم می آید استخدام و قطع نسب و این حرام است پس واجبست بر وی

کردی

کردی کند از جهت تحرز از یکی ازین دو وصف که لازم می آید از اختلاط تا متحقق و متبین گردد حال فافهم والله اعلم
الفصل الثانی عن ابی سعید الخدری رفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم روایة است از ابی سعید خدری رفع کرد
آنرا بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال فی سبایا اوطاس گفت آنحضرة در بردها و اوطاس که بنده کرده آورده بودند
اوطاس نام موضعیست که غزوه وی بعد از فتح مکه است لا توطأ حامل حتی تضع وطی کرده نشود زنی بار شکم دار تا
آنکه بنهد بار او بزاید ولا غیر ذات حمل حتی تحیض حیضة و نه وطی کرده شود زنی غیر حامل تا آنکه حیض
آرد یک حیض واگر حیض نمی آرد از جهت صغر یا کبر پس استبراء حاصل شود بگذشتن یک ماه و این حکم مذکور نشد
از جهت قلت و ندرت وجود آن و این حدیث دلالت دارد بر آنکه بر بنده کردن برطرف می گردد نکاح سابق
و ظاهر این مطلق است که زوج با وی باشد یا نه و باین رفته مالک و شافعی و نزد ما اگر هر دو معا بنده گردند
باقی می ماند نکاح اول رواه احمد وابو داود والدارمی **وعن** رویفع بضم راء و فتح واو و سکون تحتانیه
و کسر فاء بن ثابت الانصاری صحابی انصاری است مسعود و داد در مصر بان امیر گردانید او را معاویه بر اطراف
در سنه سبع و اربعین و وفات یافت برقه بکسر باء و تخفیف قاف و بعضی گفته اند بشام سنه ست و خمسین قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم حنین گفت آنحضرة روز غزوه حنین که نام غزوه مشهورست بعد
از فتح لا یحل لامری یؤمن بالله والیوم الآخر ان یقع امرأة من السبی وقال نیست مردی را که ایمان
می آرد بخدا و روز آخرت که بیفتد از بنده وطی کند او را حتی یستبرئها تا آنکه استبراء کند او را ولا یحل
لامری یؤمن بالله والیوم الآخر ان یبیع مغنما و حلال نیست مردی را که ایمان می آرد بخدا و روز آخرت
که بفروشد مال غنیمت را حتی یقسم تا آنکه قسمت کرده شود نهی است از تصرف کردن در غنیمت و خیانت کردن
دران رواه ابو داود وروی الترمذی الی قوله زرع غیره روایت کرده است ترمذی تا قول وی زرع غیره
الفصل الثالث عن مالک قال بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یأمر باستبراء الاماء بحیضة روایت
است از امام مالک که گفت رسیده است مرا که آنحضرة بود که امر میکرد باستبراء امان بیک حیض ان کانت ممن تحیض
اگر هست آن زن از جمله ازان زنانی که حیض می آرند و بثلثة اشهر ان کانت ممن لا تحیض و باستبراء اگر
اگر هست ماهه است از زن ازان آن زمانی که حایض نشود مذهب جمهور بر آن قرار یافته که حاصل شود استبراء
بیک شهر و قومی بران رفته که به سه ماه میشود از جهت این حدیث و نهی عن سقی ماء الغیر و بود آنحضرة که نهی میکرد
از آب غیر او یعنی وطی کردن زنان شکم دار را **وعن** ابن عمر انه قال اذا وهبت الولیدة التی توطأ
گفت ابن عمر وقتی که بخشیده شود جاریه که وطی کرده میشود یعنی امولد است او وهبت یا فروخته شود او
اعتقت یا ازاد کرده شود فلیستبرئ رحمها بحیضة پس باید که استبراء کند رحم خود را بیک حیض ولا تستبرئ العذراء
واستبراء نکند جاریه بکر را اخذ کرده است باین حدیث ابن شریح گفته که واجب نیست استبراء بکر وجمهور بر خلاف
اند از جهت عموم حدیث سبایا اوطاس چنانکه در شرح ترجمه گفته شود والله اعلم رواهما رزین **باب**
النفقات وحق المملوک در اصل ماده انفاق معنی فنا و نفاد و ذهاب و خروج بیدا است و نفقه اسم آنست که
که خرج کرده شود و جمع آن باعتبار انواع اوست چنانکه نفقه ازواج اولاد والدین واقارب مثلا و ظاهر

که مراد اینجا عاشرات از نفقه واجب وغیره واجب مراد کی مملوک طعام و لباس اوست و عدم تکلیف باید بچه طاقت ندارد و جا نکه دلالت دارد بران احادیث الفصل الاول من عایشه رضی الله عنها ان هند بنت عتبه
قالت روایت میکند که هند دختر عتبه بضم عین و سکون تا ابن ربیعه بن عبد الشمس زن ابو سفیان و قبیله از زنان
مشرکان که بود و این هند ام ابو سفیان و مادر معاویه است اسلام آورد در سال فتح بعد از اسلام زوج خود آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بر نکاح سابق ایشان را مقرر داشت و دات ان حالات کفر وی معلوم است و در صحیح البخاری می آرد که چون
هند بنت عتبه اسلام آورد گفت یا رسول الله بودم من که تو نزد من هیچ خیمه از خیام مبغوض تر از خیمه
های تو و اکنون چنان شدم که محبوب تر از خیام نزد من خیام است آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم و ایضا
شارحان این کلمه را دو معنی میگویند یکی آنکه چون ایمان در دل تو جای خواهد گرفت محبت زیاده تر
نیز خواهد شد و دوم آنکه من نیز در خود همچنین می یابم گفت تمام و مبغوض من بود الا آن محبوب
شده بود وفات او در زمان عمر بن الخطاب است در روزی که ابو قحافه والد ابی بکر صدیق رضی الله عنهما
وفات یافت و عایشه روایت میکند که هند بنت عتبه گفت یا رسول الله ان ابا سفیان رجل شحیح بدرستی ابو سفیان
مرد بخیل است در غایت بخل و حرص پس یعنی ما یکفینی و ولدی یعنی نمیدهد چیزی که بسنده کند مرا در بیت در
الدی و کفایت کند فرزندان مرا الا ما اخذت منه و هو لا یعلم مگر چیزی که بگیرم از وی و حال آنکه وی
نمیداند یعنی دزدیده بگیرم و او را خبر نکنم فقال خذی ما یکفیک و ولدک پس گفت آنحضرت بگیر آنچه کفایت
کند ترا و ولد ترا بالمعروف بر وجه مشروع که شناخته میشود در شرع و امر میکند شرع بدان یعنی بقدر
حاجت متفق علیه و عن جابر بن سمره بفتح سین و ضم میم صحابی مشهور است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا اعطی الله احدکم خیرا چون دهد خدای تعالی یکی از شما مالی کثیر فلیبدأ بنفسه و اهل بیته پس باید که آغاز
در انفاق بنفس خود و اهل بیت خود یعنی نخست بر خود خرج کند و بر اهل و عیال خود کند زیاده بر نفقه واجب
ایشان رواه مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للمملوک طعامه و کسوته واجب است
برای مملوک نان و جامه وی بر مولی بقدر حاجت و متعارف بلد و مناسب حال و لا یکلف من العمل الا ما یطیق و تکلیف
نکند عمل مگر آنچه طاقت دارد و این امر واجب است و تکلیف نباید از طاقت کار فرمودن کسی مالک
حقیقی الا خالق جل شانه که مالک حقیقی است مر بندگان را تکلیف نمیکند مگر آنکه در وسع و طاقت ایشان است بندگان را
که جز مجاز مالک نیستند بر مملوکان خود که همچون ایشان و از جنس ایشان اند باید که همین طریقه سلوک نمایند رواه
مسلم و عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خولکم ملوکان شما برادران شما و امثال
شما اند هم از جهت دین و هم از جهت خلقت جعلهم الله تحت ایدیکم گردانیده است ایشان را خدای تعالی زیر دست
شما فمن جعل الله اخاه تحت یده پس کسی که بگرداند خدای تعالی برادر کسی را زیر دست وی فلیطعمه
مما یاکل پس باید که بخوراند او را از آنچه خود میخورد و لیلبسه مما یلبس و باید که بپوشاند او را از آنچه خود می پوشد و این
امر مستحب است و واجب تمام قدر است که متعارف اهل بلد است گر بوده و لا یکلفه من العمل ما یغلبه و تکلیف نکند او را
عمل چیزی که عاجز کرده بروی و از وسع طاقت وی بیرون باشد فان کلفه ما یغلبه پس اگر تکلیف کنند او را بچیزی که غالب

بروی آمده او را فلیعنه علیه پس باید که یاری دهد او را بر اتمام عمل آن یعنی از عملی که او فرموده اند که در بار او در آن
کوشش و اعانت میکرد و شریک میشد با او متفق علیه و عن عبد الله بن عمرو بفتح عین عمرو جابر او بضم عمرو روایت است از عبد الله
بن عمرو بن العاص که آمد او را کار فرمای او را قهرمان بفتح قاف و سکون ها و فتح را و لفظ معرب است بمعنی
خزینه دار و نگاهبان مال و کار فرمای او وکیل مرد فقال له اعطیت الرقیق قوتهم پس گفت عبد الله مر قهرمان خود را
یا دادی تو غلامان را قوت ایشان فقال لا گفت قهرمان نداده ایم قال فانطلق فاعطهم گفت عبد الله پس برو و
بده ایشان را قوت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال پس بدرستی آنحضرت گفته است کفی بالرجل اثما ان
یحبس عمن یملک قوته بس است مرد را از روی گناه که نگاه دارد و باز دارد کسی را که مالک است او را قوت را و در روایتی
و در روایتی ابن عباس آمده که کفی بالرجل اثما ان یضیع من یقوت بس است مرد را از روی گناه که ضایع
و باز دارد و بیشتر که هلاک کرده کسی را که لازم است او را قوت او و نفقه او و درین دلالت است بر آنکه
که نفقه ملک کند که حرج کرده زیاده آید از قوت اهل و عیال رواه مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم اذا صنع لاحدکم خادمه طعامه وقتی که بسازد برای یکی از شما خدمتگار او طعام او را ثم جاء به پس بیارد
نزد او طعام را و قد ولی حره و دخانه و حال آنکه بتحقیق والی شده و نزدیک شده است گرمی آتش و دود آنرا
که در پختن طعام کشیده فلیقعده معه پس باید که بنشاند او را با خود فلیأکل پس باید که بخورد یعنی با وی طعام و این
برای استحباب است فان کان الطعام مشفوها قلیلا پس اگر باشد طعام قلیل فلیضع فی یده منه اکلة
او اکلتین پس باید که بنهد در دست خادم از آن یک لقمه یا دو لقمه و مشفوه از شفه بمعنی کنایت است از قلت
یعنی خورده شود لب و مثل آن احتیاج نیفتد از جهت قلت و اصل مشفوه آن را گویند که بسیار کرده در
بران لبها تا کم گردد پس مشفوه باین قیاس طعامی که بسیار کردند بر وی خورندگان بر بهر تقدیر قلیلا
تفسیر او است و در بعضی نسخ قلیلا حاشرات برای تفسیر مشفوها و در اکثر نسخ صحیح و در اصل متن واقع
و اکلة لقمه یعنی بضم و بفتح خوردن و در روایه بضم است رواه مسلم و عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله
علیه و سلم قال ان العبد اذا نصح لسیده گفت آنحضرت که بنده چون اخلاص کند و خیر خواهی و حق شناسی و رزد
برای خواجه خود و احسن عبادة الله و نیکو کند پرستش خدا را فله اجره مرتین پس مر آن بنده را است مزد دو باره
یکی از جهت آن یکی بجهت خدمت خواجه دیگر بجهت عبادت خدا و از اینجا معلوم شود که خدمت او و خواجه خود از چیز عبادات است
بر آن اجر است و در حقیقت عبادت خداست که بفرموده اوست حتی که خدمت والدین و امثال آن ایشان و بعضی
تاویل میکنند این را با آنکه او را در عمل دو اجر است متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم نعما للمملوک ان یتوفی یحسن عبادة ربه نیکو چیزیست مر مملوک را آنکه بمیراند او را خدای تعالی
بنیکو کردن عبادت پروردگارش و طاعة سیده و نیکو کرداند فرمان برداری خواجه اش یعنی همه
پروردگار را نیک کند و همه خدمت خواجه را نیکو بجای آرد نعما له نیکو چیزیست مر او را این حال که برای
تاکید و تقریر است متفق علیه و عن جریر بفتح جیم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ابق العبد لم تقبل له
صلوة روایت است از جریر بن عبد الله که صحابی مشهور است که نهایت جمال الصورة و حسن سیرة داشت گفت یعنی

اگر بزد بنده پس برفته نبفو و برای وی هیچ نمازی یا دعائی روایة عنه و در روایتی دیگر از جریر آمده که قال ایما عبد ابق فقد
برئت منه الذمة پس بنده که بگریزد پس تحقیق بیزار [illegible] اسلام امان [illegible] و خدا ان یعنی کافر میکرده و خون
و مال او مباح میکردد و فی روایة عنه قال ایما عبد ابق من موالیه فقد کفر تا بنده که بگریزد از صاحبان خود تحقیق
کافر شد حتی یرجع الیهم تا آنکه بازگردد و بیاید بسوی ایشان و این حدیث تشدید و تغلیظ است و بعضی
گفته اند که این بر تقدیر است که بگریزد و ملحق به دار حرب گردد یا لائق [illegible] قتل وی یا بحلال گیرد این را
که معصیت است و بعضی گفته اند که مراد آنست که لازم نیست [illegible] در حال [illegible] از حق جنایت [illegible] وی
برای نفقه او یا مراد کفر کفران نعمت است رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال سمعت ابا القاسم
صلی الله علیه وسلم یقول من قذف مملوکه وهو بری مما قال گفت آنحضرت کسی که دشنام دهد مملوک خود را و حال
آنکه آن مملوک بیزار و پاک است از آنچه گفته و دشنام کرده است جلد یوم القیامة تازیانه زده میشود
روز قیامت الا ان یکون کما قال مگر آنکه باشد آن مملوک چنانکه گفته است اگرچه بقذف مملوک در دنیا
حد نمیرسد اما در آخرت تلافی آن خواهد کرد حد زده و حاصل کلام ثبوت اثم است بقذف غلامان
و زجر و منع از آن چنانکه عادت است متفق علیه وعن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول من ضرب غلاما له حدا لم یاته گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که بزند غلامی را که مراد او
است حدی که نکرده است موجب آن یعنی بیگناه بزند او لطمه که اگر طپانچه زند او را فان کفارته ان
یعتقه پس کفارت وی آنست که آزاد کند او را و طپانچه زدن حرام است هرگاه باشد رواه مسلم وعن ابی مسعود
الانصاری صحابی مشهور است یعنی او را از اهل بدر داشته و تحقیق آنست که نسبت او به بدر بجهت سکونت است
نه بسبب حضور آن مشهد اما احد را و مشاهدی که بعد از وی است حاضر شده قال گفت ابو مسعود کنت
اضرب غلاما لی بودم من که میزدم غلامی را که بود فسمعت من خلفی صوتا پس شنیدم من از پس آوازی
بس [illegible] که اعلم ابا مسعود لله اقدر علیک منک علیه بدان ای ابو مسعود هرآینه خدا تواناتر است
بر تو از توانائی بر این غلام فالتفت پس باز نگریستم فاذا هو رسول الله پس ناگاه آواز
کننده پیغامبر خدا است صلی الله علیه وسلم التفات برگشته نگریستن بطرف [illegible] است فقلت پس گفتم
یا رسول الله هو حر لوجه الله این غلام آزاد کردم او را برای ذات خدای و رضای او فقال
اما لو لم تفعل للفحتک النار پس گفت آنحضرت آگاه باش اگر نمیکردی تو آزاد هرآینه میسوخت
ترا آتش دوزخ [illegible] بسوختن گرما و آتش و سموم و لمستک النار یا فرمود هرآینه مساس کردی وی
ترا آتش رواه مسلم **الفصل الثانی** عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وسلم
فقال ان لی مالا روایة است که مردی آمد آنحضرت را پس گفت بدرستی مرا مالی است و ان والدی یحتاج
الی مالی و بدرستی پدر من محتاج میشود بسوی مال من قال انت ومالک لوالدک گفت آنحضرت تو و مال تو مر
والد تراست یعنی واجب است بر تو انفاق کنی برای وی بردارری احتیاج او و [illegible] است مر او را
در مال تو ان اولادکم من اطیب کسبکم بدرستی اولاد شما حلال تر و پاکتر شما است کلوا من کسب اولادکم

بخورید

بخورید از کسب حلال اولاد خود یعنی اولاد شما کسب شما اند که حاصل شده اند بسبب وجود شما و بتوسط سعی شما و فعل شما
پس اکساب اولاد شما هم از اکساب شما است پس بخورید از اکساب ایشان و [illegible] اگر در جاریه پسر [illegible]
پدر او واجب نمیشود و مالک او میگردد [illegible] که جاید از او [illegible] و القیمت مقصود [illegible] است در وجوب
الی والده رواه ابوداود وابن ماجة وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی
روایت میکند که مردی آمد نزد پیغامبر پس گفت بدرستی من فقیرم نیست مرا چیزی از مال ولی یتیم
و مرا یتیمی است یعنی نزد من یتیمی است که پدر او مرده است و وی در خورده کفالت من است و من پرورش او میکنم
[illegible] آیا بخورم از مال او فقال کل من مال یتیمک پس گفت آنحضرت بخور از مال یتیم خود
غیر مسرف درحالیکه اسراف نکننده و [illegible] ولا مبادر و نه شتابی کند در گرفتن از مال
پیش از وجود حاجت [illegible] و شتافتن سوی چیزی و شتابی کردن ولا متأثل و اصل گیرنده
مال را جمع کننده آن را و ازینجا معلوم میشود که کافل یتیم را جایز است که بخورد از مال یتیم اگر فقیر باشد
غنی [illegible] بمعروف بخورد نه باسراف و بر این است منطوق قرآن مجید رواه ابوداود والنسائی
وابن ماجة وعن ام سلمة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول فی مرضه روایت میکند ام سلمة
از آنحضرت که بود وی که میگفت در مرض موت خود و آخر وقت خود الصلوة نگاه دارید نماز را و مواظبت نماید
بر آن وما ملکت ایمانکم و چیزی را که مالک شده است آن را دستهای راست شما یعنی مملوکان را و رعایت کنید
حقوق ایشان را در نفقه و خدمت و احسان کردن با ایشان یعنی وصیت آنحضرت در آخر وقت این دو چیز بود
محافظت بر نماز و رعایت حقوق ممالیک رواه البیهقی فی شعب الایمان وروی احمد وابوداود عن علی رضی الله عنه عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال لا یدخل الجنة سیئ الملکة در نمی آید بهشت را بد صحبت با مملوکان و ملکه [illegible] یعنی ملک است
[illegible] حسن الملک [illegible] کننده با مملوکان و سیئ الملکة بد [illegible] کننده با ایشان رواه الترمذی وابن ماجة وعن رافع
بن مکیث [illegible] و کاف [illegible] در آخر صحابی است از اهل [illegible] ان النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت میکند
که آنحضرت گفت حسن الملکة یمن نیکی کردن و خوش خلقی نمودن با مملوکان موجب برکت و زیاده خیر است و سوء الخلق
شؤم و بد خلقی با مملوک سبب بی برکتی و نقصان [illegible] یمن [illegible] و سکون میم برکت و نیک فال و شؤم [illegible] شین
سکون همزه [illegible] ضد یمن [illegible] از قول [illegible] والصدقة تمنع میتة السوء و صدقه [illegible] دفع کردن [illegible]
[illegible] و سکون [illegible] در عایتی که آدمی بر آن بمیرد و آن حالت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مرگ [illegible] غفلت از توحید [illegible]
[illegible] و [illegible] زیادتی [illegible] و نیکی کردن و احسان نمودن بسبب [illegible] برکت [illegible]
[illegible] و مکر [illegible] نیکی و غالب اخلاق [illegible] و نیکی کردن بوالدین است [illegible] عقوق وعن ابی [illegible] قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ضرب احدکم خادمه فذکر الله وقتی که بزند یکی از شما خادم خود را پس [illegible] خدای
خدا را یعنی در خواهد [illegible] و طلب عفو کند بنام خدای فارفعوا ایدیکم پس بردارید دستهای خود را از
زدن او [illegible] تعظیم نام حق [illegible] وعلی این بر تقدیر است که ضرب از حقوق شرع نباشد رواه الترمذی والبیهقی

وفي شعب الايمان لكن عنده فليمسك بدل فارفعوا آيديكم لكن نزد بيهقي لفظ فليمسك است بجاي عبارت فارفعوا ايديكم وموادي هردو عبارت يكي است ومن ابي ايوب قال كفت ابو ايوب انصاري كه از مشاهير صحابه است شنيدم رسول الله صلى الله عليه وسلم ميكفت من فرق بين والدة وولدها كسي كه تفريق كند وجدا افكند ميان مادر وفرزند چنانچه وجزان مادر را بفروشد وپسر را نگاه دارد يا پسر را بفروشد ومادر را نگاه دارد يا يكي را هبه كند بكسي ديگر فرق الله بينه وبين احبته يوم القيمة جدا افكند خداي تعالى ميان وي وميان دوستان وي روز قيامت وگفته اند تخصيص ذكر بوالده وولد ازجهت وفور شفقت والده است برفرزند ووقوع قضا بر اتفاق وبرادر وجد وجده وبرادر وخواهر همين حكم دارد ومذهب بكراهت تفريق صغيرات از وي تا حد تقيد بصغر بدان مي برد كه هرگاه كبير نزد شافعي هفت سال يا هشت سال است ونزد بالغ ونزد امام تفريق كرده نشود ميان والده وولد اگرچه كبير باشد وبالغ بود وكرهب امام ابوحنيفه ومحمد است ونزد ابي يوسف اگر قرابت ولادت باشد جايز نيست وكل رواه الترمذي والدارمي ومن علي رضي الله عنه قال وهب لي رسول الله صلى الله عليه وسلم غلامين اخوين روايت است از امير المؤمنين علي رضي الله عنه كه گفت بخشيد مرا آنحضرت دو كودك كه برادر يكديگر بودند فبعت احدهما پس فروختم من يكي از آن دو را فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي ما فعل غلامك اي علي چه كردي غلامت تو وچه شد آن غلام فاخبرته پس خبر دادم من آنحضرت را بفروختن آن غلام فقال رده رده پس گفت آنحضرت باز گردان او را يعني بيع را فسخ كن واو را بگير تا مفارقت ميان دو برادر واقع نشود ودر روايتي او راك ادراك درياب اين حظ را وازين حديث معلوم ميگردد كه حكم مخصوص بوالده وولديت رواه الترمذي وابن ماجه ومنه انه فرق بين جاريه وولدها وهم از علي است كه وي رضي الله عنه تفريق كرد ميان دايه وولد وي بيع پس منع كرد آنحضرت قال اين من ذلك پس نهي كرد وباز داشت علي را پيغامبر صلى الله عليه وسلم ازان فرد البيع پس رد كرد بيع وفسخ كرد آنرا وابو يوسف تمسك ميكند بدين دو حديث العدم جواز بيع فاهم رواه ابو داود ومنقطعا روايت كرد اين حديث را ابو داود وبطريق انقطاع كه از اسناد وي صحابي افتاده اند جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ثلث من كن فيه نشر الله عليه كنفه گفت آنحضرت سه خصلت است هركرا باشد آن سه خصلت در وي افشان ميكرداند خداي تعالى بروي سايه رحمت خود را ودر آورد او را ببهشت رفق بالضعيف وشفقة على الوالدين والاحسان الى المملوك كردن نرمي كردن با ناتوان ومسكينان وشفقت كردن بر مادر وپدر وترسيدن از ايشان اشفاق ترسيدن بركسي با چيزي از مهرباني واحسان بر مملوك كردن وخوش خوئي ورزيدن بر مملوك كسي اتفاق نكليف ما لا يطاق رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب ومن ابي امامه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وهب لعلي رضي الله عنه غلاما روايت است از ابو امامه كه صحابي است كه آنحضرت بخشيد مر علي را رضي الله عنه غلامي فقال لا تضربه پس گفت آنحضرت وصيت كرد بعلي مرا ان

غلام اي حق شرعي فاني نهيت عن ضرب اهل الصلوة پس بدرستي من نهي كرده ام از زدن نمازگذارندگان وقد رايته يصلي وتحقيق ديده ام من او را كه نماز ميكند ازدن نهي از زدن اهل صلوت ازجهة شرف وكرامت ايشانست نزد خدا ورعايت اكرام وتوقير ايشان نزد مردم طيبي گفت رحمه الله چون خداي تعالى بردارد ضرب از مصليان در دنيا اميد ميداريم از لطف وكرم وي تعالى كه روا مكند ايشان را در آخرت عذاب النار الذي هو اعظم انكه مذكور شد لفظي است كه در مصابيح است ودر المجتبى الدار قطني ودر كتاب مجتبى كه تصنيف دار قطني است از غير لفظ الغلاب قال اين كه امير المؤمنين عمر رضي الله عنه گفته است نهانا رسول الله نهي كرد ما را پيغامبر خداي صلى الله عليه وسلم عن ضرب المصلين از زدن نمازگذارندگان واهانت كردن ورسوا ساختن ايشان اگرچه غلامان وخدمتگاري باشند ومن عبد الله بن عمر قال جاء رجل الى النبي گفت ابن عمر آمد مردي بسوي پيغامبر صلى الله عليه وسلم فقال پس گفت آنمرد يا رسول الله كم تعفو عن الخادم چند بار درگذريم از تقصيرات خدمت كار فسكت پس خاموش آنحضرت ثم اعاد عليه الكلام فصمت پس اعاده كرد آن كلام را سكوت خاموش شدن صموت خاموش بودن فلما كان الثالثة پس چون شد دفعه سيوم از سوال آنمرد قال كفت آنحضرت اعفوا عنه كل يوم سبعين مرة عفو كنيد از خادم هر روز هفتاد بار وتقصير مبالغه در كثرت است نه يقين والحد بدچنانكه متعارف است ودرين عدد گويا كه سكوت وصموت آنحضرت ازجهة وكالت ايشان سوال بود چه عفو منصوص است مطلق مقيد بعدد معين نيست وتوانند كه خاموشي آنحضرت ازجهة استفسار وحي باشد والله اعلم رواه ابو داود ورواه الترمذي عن عبد الله بن عمر ومن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لا ايمكم مملوكيكم كسي كه ملايمت وموافقت كند واطاعت كند شمارا از مملوكان شما يعني موافق مزاج شما يعني موافق مزاج شما افتد وخدمت كند شما را چنانكه ميخواهيد وراضي باشيد فاطعموه مما تاكلون پس بخورانيد از آنچه ميخوريد شما واكسوه مما تكسون وبپوشانيد او را از آنچه مي پوشيد يعني شما را نيز در نفقه حال ورعايت جانب او كوشيد چنانكه وي در خدمت شما ميكوشد ودر رضاي شما مي باشد ومن لا يلايمكم منهم فبيعوه وكسي كه موافقت نكند ومساعده ننمايد شما را از مملوكان پس بفروشيد او را نيز در تكليف كنيد ودر خدمت خود در آيد عذاب مكنيد وازار مي شود از ملك خود او را بدر آريد تا عذاب نكشد وشما نيز اخلاص مي شويد از وي رواه ابو داود ومن سهل بن حنظلة صحابي انصاري است وحنظليه مادر جد اوست وبعضي گفته اند مادر اوست از اهل بيعت شجره است فاضل عابد گوشه گير بود از خلق كثير الصلوة والذكر ساكن شد شام را ومرد بدمشق در اول ايام معاويه قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم ببعير قد لحق ظهره ببطنه گذشت آنحضرت بشتري كه تحقيق چسبيده بود پشت او بشكم او از غايت گرسنگي ولاغري وبسياري بواري فقال اتقوا الله في هذه البهايم المعجمة پس گفت آنحضرت بترسيد از خدا در رعايت حق اين چهارپايان بي زبان كه نمي توانند نطق كرد وحال خود را گفت فاركبوها صالحة پس سوار شويد ايشان را در حالي كه صلاح وكامل اند براي سواري ودر تركوها صالحة وترك كنيد ايشان را در حالي كه صالح اند ومانده نشده ترجيت تاپايه آنهاست تا صالح وحيا باشند براي سواري وسير سواري تا فربه بوند براي اكل رواه ابو داود الفصل الثالث عن ابن عباس قال لما نزل قوله تعالى گفت ابن عباس چون نازل شد قول

تعالی که ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما و آنکسانی که میخورند مالهای یتیمان را بظلم الآیة تا آخر آیه که میفرماید
یاکلون فی بطونهم نارا یعنی میخورند در شکمهای خود مگر آتش را انطلق من کان عنده یتیم رفت هر کسی که نزد وی
یتیم بود که کفالت و وصایت او می کرد فعزل طعامه من طعامه پس جدا کرد خورد خود را از خوردنی یتیم و شرابه من شرابه
وجدا کرد نوشیدنی خود را از نوشیدنی یتیم بترس آنکه مبادا بخیطه اکل مال یتیم لازم آید فاذا افضل من طعام
الیتیم وشرابه شیء پس چون زیاده می ماند از طعام یتیم و شراب وی چیزی حبس له حتی یاکله با زیداشت برای
یتیم تا آنکه می خورد در وقت دیگر او یفسد یا تباه میشد طعام و گنده می گشت و ضایع میشد و خود می خورد
فاشتد ذلک علیهم پس سخت شد آن کار و گران آمد بر ایشان فذکروا ذلک لرسول الله پس کردند
آن را برای پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم فانزل الله پس فرود فرستاد خدا تعالی این آیت را ویسئلونک
عن الیتامی و سوال میکنند ترا ای محمد از یتیمان قل اصلاح لهم خیر بگو نیکو کردن برای یتیمان بهتر است
یعنی بهترات که همیشه در مقام اصلاح و نیکی کردن با ایشان باشید وان تخالطوهم فاخوانکم واگر
مخالطت کنید و خلط کنید طعام ایشان را بطعام خود پس برادران شما اند یتیمان باکی نیست که برادران
طعام خود را یکی دیگری خلط کنند و اگر چیزی از یک جانب بجانب دیگری بیاید باکی نیست فخلطوا
طعامهم بطعامهم هم و چون تسلی کرد شارع و رخصت داد ایشان را پس خلط کردند طعام یتیمان را با طعام
بشرابهم رواه ابو داود والنسائی وعن ابی موسی قال لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم من فرق
بین الوالدة و ولدها لعن کرد آنحضرة کسی را که تفریق کند و جدائی کند میان والده و ولد و بین الاخ
وبین اخیه ... میان او فطم و ترک آن هر دو جایزات و در مفارقت ... تفریق کند
میان دو برادر و میان برادر برآورد و روان ابن ماجه والدارقطنی وعن عبد الله بن مسعود قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی بالسبی ... آنحضرة وقتی که آورده میشد به برده و سبی برده
کردن اعطی اهل البیت جمیعا ... یکی از ما اهل بیت سبی را همه کراهت آن یفرق بینهم از جهة مکروه
داشتن آنکه تفریق کند میان ایشان رواه ابن ماجه وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
الا انبئکم بشرارکم گفت آنحضرة ایا خبر ندهم شما را به بدترین شما ... بدترین شما کدام فریق الله
الذی یاکل وحده ... که می خورند تنها و یجلد عبده و تازیانه میزنند غلام خود را و یمنع رفده و بازمی-
دارند عطای خود را یعنی بدترین مردم بدنفس بدخلق بخیل طبع است واین مبالغه است با مراد بیشتریها
صفات نه بدتر و صراح گفته اند که شر بدی و بدتر رواه رزین وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة سیئ الملکة گفت آنحضرة در نمی آید در بهشت بدخلق با مملوک این قدر
این حدیث ... از صدیق رضی الله عنه گفته ... و اینجا زیادتی است که گفت قالوا گفتند صحابه یا رسول الله
اخبرتنا ان هذه الامة اکثر الامم مملوکین و یتامی ... که خبر داده تو ما را این است تو بیشترین امتها یتامی
از روی سابق است از روی مملوکان و خدمتکاران و یتیمان و با این اکثر ... که با همه کس خوش
خلق در زیند و لواد خلق ... نیاید ... در حدیث ... چون خبر داده بودند که ...

این است

این امت بیشتر خواهند بود و حسن خلق با وجود کثرت صورت مقصود راوی ذکر ما یکیست قال نعم گفت
آنحضرة آری حالا کان این امت بیشتر خواهند بود و حسن خلق با وجود کثرة صوریه دارد ولیکن حسان
ابنائهن در چیزها دیگر که تعالی سوی خلق خواهد کرد فاکرموهم کرامة اولادکم پس گرامی دارید ایشان را
در شفقت و مهربانی چون گرامی داشتن فرزندان خود را واطعموهم مما تاکلون و بخورانید ایشان را
از آنچه میخورید قالوا سوال دیگر کردند صحابه و گفتند فی ینفعنا الدنیا چه چیز نفع میکند ما را در دنیا
یعنی از دنیا و در دنیا قال فرس ترتبطه گفت آنحضرة نفع شما را در دنیا اسپی که بندی او
ای نگاه داری تقاتل علیه فی سبیل الله که قتال کنی برای اسپ در راه خدای و مملوک یکفیک
و غلامی که بسندگی کند در کار تو و خدمت تو فاذا صلی فهو اخوک پس وقتی که نماز بگذارد آن
ای حکم برادر تو دارد چنان سلوک کن با وی که کسی به برادر و مساوی خود کند رواه ابن ماجه

باب بلوغ الصغیر وحضانته فی الصغر در بیان بلوغ صغیر و بیان حضانت و حضن بکسر آن حاء
و سکون ضاد ... و حضانت بکسر در کنار گرفتن مادر بچه را در زیر بال گرفتن ماکیان خود را
و بیضه را و بمعنی تربیت نیز آمده و حضانه زنی که تربیت میکند طفل را و حق حضانت ثابت است مادر را
مطلقه باشد یا غیر مطلقه خبر کردن ... بعد از وی مادر مادر را هر چند بالا رود و بعد از آن
مادر پدر را بعد از آن خواهر را اگر از یک پدر و مادر باشد بیشتر خواهر از یک پدر بعد از آن
خاله و عمه و حد حضانت تا آنکه بخورد و بپوشد و جامه بپوشد و استنجا کند و تقدیر کرده اند از هفت
سال و دختر را تا آنکه حیض کند و تفصیل در کتب فقه مذکورست الفصل الاول عن ابن عمر قال عرضت علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عام احد روایت است از عبد الله بن عمر گفت عرض کرده شده ام بر آن حضرة سال غزوه
احد برای رفتن بجهاد وانا ابن اربعة عشرة سنة و حال آنکه من پسر چهارده ساله بودم فردنی پس رد
کرد مرا و نبرد بغزا از جهة صغر سن من ثم عرضت علیه عام الخندق پس عرض کرده شدم من بر آن
حضرت در سال غزوه خندق وانا ابن خمس عشرة سنة و حال آنکه من پسر پانزده ساله بودم فاجازنی
پس اجازه کرد مرا در رفتن بغزا زیرا که پانزده ساله حد بلوغ است فقال عمر بن عبد العزیز هذا
فرق ما بین المقاتلة والذریة پس گفت عمر بن عبد العزیز این سن و ساله فارق است میان کسانیکه
کرمانع اند و ایشان را مقاتله خوانند یعنی مردان که قتال کنند با کافران و نوشته میشود نام ایشان در
دیوان و ذریه فرزندان را گویند از ذر یعنی فرزندان پراکنده شدن و از اینجا معلوم شد که حد بلوغ
پانزده سال است و گفته اند که اعتبار انبات ... در حد بلوغ ... بعلامت که بلوغ که احتلام
است یا حیض و اگر این علامت پیش از آن ... بالغ است بعد از استکمال ... سال متفق علیه وعن البراء
بن عازب قال صالح النبی صلی الله علیه وسلم یوم الحدیبیة علی ثلثة اشیاء گفت براء بن عازب که حدیبیه
مشهور است واحوال او مکرر نوشته شده است مصالحه کرد آنحضرة روز حدیبیه که آنحضرة به نیت عمره آمده
بود و مشرکان نگذاشتند که مکه در آید پس مصالحه واقع شده چنانکه در کتب ... و جامع ... بر سه چیز

اتاه من المشركين رواه ایشان یعنی برای انکه کسی بیاید که انحضرة از مشرکان باز گردانند اورا و نیز شد اورا
ایشان ومن اتاهم من المسلمین لم یردوه وکسی که بیاید مشرکان را از مسلمانان باز نگردانند اورا ومیثاق ان یدخلها من قابل
وصلح کردند برین شرط که امسال انحضرة برگردد و در آید مکه را در سال آینده عمره کند از و بقیم بها ثلثة ایام واقامت
کند بمکه سه روز فلما دخلها ومضی الاجل یعنی پس چون سال آینده در آمد مکه را وکذشت مدت اقامت که سه روز بود
بیرون آمد انحضرة از مکه فتبعته ابنة حمزة پس پیروی کرد وهمراه شد انحضرة دختر حمزه را ابن عبد المطلب که اسم او
نام او عماره بضم عین وتخفیف میم وحمزه را بنام او کنیت کرده شد وابو عماره میگویند تنادی در حالی که آواز
میدهد ومی خواند انحضرة را ومیگوید یا عم یکرر یا عم خواندن اورا با وجود انکه ابن عم اوست با اعتبار انست
که حمزه رضی الله عنه برادر رضاعی انحضرة است ونیز عرب مرد بزرگ را عم ندا کنند فتناولها علی پس گرفت اورا
بنت حمزه رضی الله عنه برادر رضاعی انحضرة است ونیز عرب مرد بزرگ را عم خوانند فاخذ بیدها پس گرفت دست اورا
تا با خود برد فاختصم فیها علی وزید وجعفر رضی الله عنهم پس پیکار کردند در بنت حمزه علی وزید بن حارثه که مولی
انحضرة بود وجعفر بن ابی طالب هر یک از ایشان خواست که اورا با خود برد فقال علی انا اخذتها پس گفت علی رضی الله عنه
من گرفتم اورا ونخست وسبقت کردم پس احق واولی باشم بوی وهی بنت عمی وحال انکه دختر عم من است
اگرچه مشترک است میان وی وجعفر ولیکن سبقت کرد پس احق وترجیح یافت وقال جعفر بنت عمی وخالتها تحتی وگفت جعفر
دختر عم منست وخاله او در تحت منست یعنی منکوحه منست که اسما بنت عمیس بود زن جعفر وقال زید بنت اخی
وگفت زید بن حارثه که دختر برادر منست باعتبار انکه انحضرة برادری داده بود زید را وحمزه
در وقتی که صحابه را بعضی با بعضی برادری داده بود وبعضی گویند اخ رضاعی حمزه بود والله اعلم فقضی بها
النبی صلی الله علیه وسلم لخالتها پس حکم کرد انحضرة بوی مرخاله اورا که تحت جعفر بود وقال الخالة بمنزلة الام
وگفت انحضرة که خاله بجای مادر است واز اینجا معلوم شود که حضانت حق خاله است بعد از فوت مادر وتقدیم اقسام
دیگر بر خاله چنانکه فقها گفته اند با احادیث دیگر ودلایل دیگر معلوم شده است بعد از آن بوی آنکه را تسلی داد وخوش
کرد وخاطر زمود تا آزرده نشده باشند وقال لعلی وگفت مر علی را انت منی وانا منک تو از منی ومن از تو
کنایت است از غایت اتحاد وصلی وقال لجعفر اشبهت خلقی وخلقی وگفت مر جعفر را مانند تو صورت مرا وسیرت
مرا وقال لزید انت اخونا ومولانا گفت مر زید را تو برادر مایی در اسلام ومولی محب مایی متفق علیه الفصل الثانی
عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عبد الله بن عمرو روایت است از امراة قالت یا رسول الله گفت زنی که گفت یا رسول الله
ان ابنی هذا کان بطنی له وعاء بدرستی که این پسر من بود شکم من ظرف او که می بود در وی وثدیی له سقاء وبود
پستان من مر اورا مشکی که پستی میخورد از وی وحجری له حواء وبود کنار من مر اورا جای که درمی آرد وجمع میکرد
اورا الحواء بکسر حاء مهمله جای سرم بر یک جای از خرگاه وجز آن وآن اباه طلقنی وبدرستی پدر وی
طلاق داده مرا واراد ان ینزعه منی ومیخواهد که کشیده گیرد وی را از من فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انت احق به ما لم تنکحی پس گفت آن تو سزاوار تری بوی مادام که نکاح کرده شوهر دیگر که ابن احق است ونفقتی است
گرفته اند علما که نکاح بغیر محرم واگر محرم کنند حق الحکم وولد را اقواید ساقط نمیکرد از حق حضانت از جهت قیام شفقت رواه

احمد وابو داود وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر غلاما بین ابیه وامه روایت کرد ابو هریرة
که انحضرة مخیر گردانید کودکی را میان مادر وپدر او گفته اند شاید انکه صبی در سن تمیز بود وپس مخیر گردانید اورا از
حضانت نبود تخیر می باشد وانکه در حادثه سابق گذشت بسیار صغیر بود وتمیز نداشت واین از باب حضانت بود پس از
تقدیم کردم را وحضانت صبی تخییر نمی باشد نزد ما خلاف مر شافعی را رواه الترمذی وقال جاءت امراة الی رسول الله
ابو هریرة آمد زنی سوی پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالت ان زوجی یرید ان یذهب بابنی پس گفت آن زن شوهر
من می خواهد که ببرد پسر مرا وقد سقانی ونفعنی وحال انکه آب داده است آن پسر مرا وبود کرده است مرا نفع یعنی
رسیده است که منتفع میشوم از خدمت وی فقال النبی پس گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم هذا ابوک وهذه امک این پدر تست واین
مادر تست فخذ بید ایهما شئت پس بگیر دست هر کدام یکی از این دو را که میخواهی فاخذ بید امه پس گرفت آن پسر دست مادر
خود را فانطلقت به پس مادر اورا برد الات وارد به تخییر صبی وتاویل آن همانست که مذکور شد رواه ابو داود
النسائی والدارمی الفصل الثالث هلال بن اسامة روایت است از هلال بن اسامة که از ثقات تابعی است میمونه
سلیمان که از تابعین است وروایت میکند از ابی هریرة وغیره مولی لاهل المدینة بن سلیمان مولی است بعضی
اهل مدینه را وبعضی گفته صواب بابا است وبعضی سلیم وبعضی سلمی گفته وبعضی اسامة قال بینما انا جالس مع ابو هریره گفت
ابو میمونه در اثنای انکه من نشسته بودم جاءته امراة فارسیة آمد ابو هریرة را زنی فارسی معها ابن لها با آن
زن پسری بود مر آن زن را وقد طلقها زوجها وحال انکه طلاق داده است آن زن را شوهر وی فادعیاه پس
دعوی کردند آن هر دو یعنی زن وشوهر وی آن پسر را فرطنت له پس تکلم کرد بفارسی آن زن مر ابو هریره را
در کانت تکلم بکلامی عجمی وبکلامی که مفهوم نگردد وچون کلام عجمی نزد عرب مفهوم نمیگردد آن را رطانت نام
کردند وفی الصراح رطانت غیر بیزبان عربی سخن گفتن تقول در حالی که میگوید آن زن یا ابا هریرة زوجی
یرید ان یذهب بابنی ان ابو هریرة شوهر من میخواهد که ببرد پسر مرا فقال ابو هریرة استهما علیه گفت ابو هریرة
ترجمه پند ارید شما هر دو برای وی نام که برآید رطن لها بذلک تکلم کرد ابو هریره بفارسی مر آن زن را وقال
من یحاقنی ابنی وگفت کیست که نزاع میکند مرا در پسر من وی یحاقنی بضم تحتانیه وحاء مهمله وتشدید قاف
یعنی نزاع حق کمر جامعی قاقه خصومت کردن فقال ابو هریرة اللهم انی لا اقول هذا پس گفت ابو هریرة
بار خدایا بدرستی من نمی گویم این سخن را وحکم نیکنم بدان الا انی کنت قاعدا مع رسول الله مگر انکه من قاعد بودم
نشسته با پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم فاتته امراة پس آمد انحضرة را زنی فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله ان زوجی
یرید ان یذهب بابنی بدرستی شوهر من میخواهد که ببرد پسر مرا وقد نفعنی وحال انکه تحقیق نفع کرده است آن
پسر مرا وسقانی من بئر ابی عنبة وآب داده است مرا از چاه عنبه بکسر عین وفتح نون وباء موحده در آخر نام چاهی است
که آب شیرین داشت وهنا انسانی من عذب الماء ونزد نسائی اینچنین واقع شده که آب داده است مرا از آب
شیرین که پسران می باشند دو ورمی باشد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم استهما علیه فقال زوجها من یحاقنی
فی ولدی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا ابوک وهذه امک فخذ بید ایهما شئت فاخذ بید امه ترجمه این کرده شده است
رواه ابو داود والنسائی والدارمی تم شد کتاب النکاح بعونه وکرم تعالی کتاب العتق معانی عتق دارد که

وحمای نجابت و حریت و مراد اینجا معنی حریت است که بفعل مولی حاصل شده الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من اعتق رقبة مسلمة کسی که آزاد کند برده مسلمانرا اعتق الله بکل عضو منه عضوا من النار آزاد کند
خدا بمقابله هر اندامی از آن برده اندامی از آنکس از آتش دوزخ حتی فرجه بفرجه تا آنکه آزاد میکند
عورة او بعورت وی و گفته اند که درین قوم مبالغه است زیراکه محل زنا است که از فحش کبائر است که
حقارت این عضو است یا اعضای دیگر و بعضی گفته اند که ازینجا مفهوم میشود که عبد معتق میباید که خصی و مجبوب نباشد
متفق علیه وعن ابی ذر قال سألت النبی صلی الله علیه وسلم ای العمل افضل گفت ابوذر پرسیدم آنحضرت را
که کدام عمل فاضلتر است و زیاده تر است در ثواب قال ایمان بالله وجهاد فی سبیل الله گفت آنحضرت فاضلترین
عملهای دو چیز است یکی ایمان که اصل تمام اعمال و کل کمال است و دیگر کارزار کردن در راه خدا تا علو
کردن دین که سبب قوة دین مسلمانان و غلبه مسلمانان است ازین حیثیت جهاد افضل اعمال است اگرچه نماز و روزه
بوجوه دیگر افضل اند و اگر مراد بجهاد تعب دیدن و مشقت کشیدن در سلوک طریق دین علی الاطلاق دارند
با ایمان تصدیق حاصل جواب آن شود که بهترین عمل ایمان آوردن و عمل کردن بمقتضای آن است چنانچه قل آمنت بالله
ثم استقم فانهم قال قلت فای الرقاب افضل گفت ابوذر گفتم پس کدام از بنده ها فاضلترست یعنی برای آزاد
کردن گرانترین بندهاست از روی بها فی الصراح علق کردن نرخ را و گران خریدن چیزرا اغلاها ثمنا
عند اهلها و نفیس ترین بندها نزد کسان وی و صاحبان وی نفیس گرانمایه ترین مال و التفات و
رغبت نیز آید و این از جهت گرانی نرخ و مایه نیز بود قلت فان لم تفعل ابوذر میگوید گفتم پس اگر نکنم
من این کار را یعنی آزاد کردن بنده خصوصا گرانبها برده اعلا و انفس از دست من نیاید قال تعین صانعا
گفت آنحضرت اگر این کار از دست تو نیاید یاری ده کاریگری را در کار و حرفت او و صنعت کار
کردن و مراد اینجا آنچه تمام کرده و بوی معاش مردم شامل و حرفت و تجارة و غیر آن یعنی صانع را که تمام نکرده
کسب او مر عیال را یاری دهی و مدد نمائی تا تمام گردد کار وی و مهم معاش وی و در بعضی نسخ یا
ضائعا واقع شده بضاد معجمه و تحتانیه از ضیاع بمعنی هلاک شدن و ضایع شدن یعنی مدد کنی کسی که متهدی
گردد بجهت فقر اهل و عیال را او تصنع لاخرق یا کار روشنه کنی برای کسی که کار روشنه نمیتواند کرد الاخرق نادان
کسی که از دست وی صنعتی نیاید که بآن کسب تواند کرد ضد صانع فی الصراح خرق گول شدن و خرف نیم گول
قلت فان لم تفعل گفتم پس اگر این را نیز نتوانم کرد قال تدع الناس من الشر گفت آنحضرت ترک میکنی مردم
از شر و بازمیداری نفس خود را از رسانیدن فانها صدقة تصدق بها علی نفسک پس بدرستی که این خصلت
ترک شر چیزی است که صدقه میکنی بآن بر نفس خود یعنی این که ضرر رسانیدن بکسی است صدقه است نزد خدا
برابری و عن مراد از چیزی سید ... بمردمان و ظاهر عبارت آن بود که بگفت که این نیز صدقه است میکنی
و چون تصدق کردن بر مردم در حقیقت تصدق کردن است بر ذات خود فرمود تصدق بها علی نفسک متفق علیه
الفصل الثانی عن البراء بن عازب قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه گفت براء بن عازب که از مشاهیر صحابه
است احوال او مکرر نوشته شده است گفت آمد بادیه نشینی نزد آنحضرت پس گفت مرا کاری که در آرد مرا در بهشت

قال

قال لئن کنت اقصرت الخطبة گفت والله اگر کوتاه کردی تو خطبه را یعنی این کلامی را که خطاب کردی تو مرا لقد
اعرضت المسألة هر آینه پهن ساختی سوال را یعنی سوال را یعنی اگرچه عبارت کوتاه آوردی لیکن سوال طلب
عریض و طویل کردی و از امری عظیم پرسیدی که در آمدن بهشت است بعد از آن تعلیم کرد او را آنکه
وفرمود اعتق النسمة آزاد کن نفس را یعنی علی سبیل الوحدة و النسمة بفتحتین دم و نسیم زدن و در قاموس گفته
نسیم دم و روح چنانکه نسیم ریح وفک الرقبة و خلاص کن برده را باعانت در ثمن او چنانکه اعانت
مکاتب در بدل کتابت وی که این نیز حکم اعتاق دارد و فک بضم فا و فتح کاف مشدد در صراح فک
خلاص کردن و جدا کردن دو چیز بهم در شده از یکدیگر قال اولیستا واحدة گفت اعرابی چون نفهمیده مراد آنرا
نیستند عتق نسمه و فک یکی قال لا گفت آنحضرت یکی نیست عتق النسمة ان تفرد بعتقها عتق نسمه آنست و فک یکی
لا گفت آنحضرت که تنها و مستقل باشی تو با آزاد کردن آن الا مع این از مالک خواهد بود و فک الرقبة ان
تعین فی ثمنها و فک رقبه آنست که اعانت کنی در بهای وی که عتق را اعلام باین ساخته و این آزاد کردن از
مالک خواهد بود والمنحة الوکوف و دیده منحه شیردار دهنده بکسر میم و سکون نون در اصل بمعنی عطیه است
و خاصه شیر و مال او در ناقه یا در شاة آید که بمحتاج دهند تا از شیر وی و پشم او منتفع گردد و الوکوف
بفتح واو بسیار شیردار و وکف در اصل چکیدن سقف خانه از باران والفیء علی ذی الرحم الظالم یعنی
رجوع برحمت و احسان بر ذی رحم اگرچه ظالم و قاطع رحم باشد و رعایت حقوق آن بکند فان لم تطق
ذلک فاطعم الجائع واسق الظمآن پس اگر طاقت و توانائی نداری آنرا که مذکور شد پس بخوران
آن چیزی گرسنه را و بنوشان تشنه را که رتبت اینها آسانتر است و مر بترا و مر بالمعروف وانه عن
المنکر و امر کن به نیکی و نهی کن از بدی فان لم تطق ذلک پس اگر نتوانی کرد اینها فکف لسانک الا من خیر
پس بازدار و نگاه دار زبان را مگر از خیر و مراد بخیر آنچه در وی ثواب و سود باشد یا بخیر در آن
عقاب و زیان نبود رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن عمرو بن عبسة بعین مهمله و موحده و سین مهمله
مفتوحات صحابی ثقات در اسلام احوال او مکرر نوشته شده است ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من بنی
مسجدا لیذکر الله فیه کسی که بنا کند مسجدی را تا یاد کرده شود خدا را در وی و پرستیده شود در وی
خدا نه برای نام او و آوازه و فخر و سمعه و ریا بنا و بر آوردن خانه بنی له بیت فی الجنة بر آورده شود
در وی خانه در بهشت و من اعتق نفسا مسلمة کانت فدیته من جهنم و کسی که آزاد کند نفس مسلمانرا باشد
آن نفس سر بهای او از دوزخ و من شاب شیبة فی سبیل الله و کسی که پیر شد پیر شدنی در راه خدا
یعنی در جهاد و حج یا طلب علم یا ریاضت و اجتهاد در سلوک طریق و طلب مولی تعالی در راه خدا یعنی
در جهاد و حج یا طلب الحاجات له نورا یوم القیمة می باشد آن شیب مراو را روز قیامت رواه شرح السنة
الفصل الثالث عن عریف تعریف بفتح عین معجمه و کسر راء و سکون تحتانیه فا در آخر ابن الدیلمی عریف بن عیاش
تحتانیه و معجمه ابن فیروز الدیلمی و کاهی نسبت بجد نیز کرده می شود تابعی ثقه مقبول است از حنفیه تا
روایت دارد از جد خود و از واثلة بن الاسقع قال گفت عریف اتینا واثلة بکسر ثلثه بن الاسقع

قال این گفت الفقرة الحلیة گفت والله اگر کوتاه کردی تو خطبه را یعنی این کلامی را که خطاب کردی تو مرا این فقد
اعرضت المسألة مر آینه بهمن ساختی سوال را یعنی اگرچه عبارت کوتاه آوردی لیکن سوال را طول و عرض
طویل کردی و از امری عظیم پرسیدی که در آمدن بهشت است بعد از آن تعلیم کرد او را اعمال را و فرمود اعتق
النسمة آزاد کن نفس را یعنی علی سبیل الاستقلال و بنسم بفتحتین دم و تنسم زدن و در قاموس گفته نسم دم زدن و روح
نسیم ریح و فک الرقبة و خلاص برده را با عانت در ثمن او چنانکه اعانت مکاتب در بدل کتابت را که این هر دو
حکم اعتاق دارد و فک بضم فا و فتح کاف مشدد و هاء امرات از فک خلاص کردن و جدا کردن و جز آن هم
از یکدیگر قال او لیسا واحدا گفت اعرابی چون نفهمیده مرا دو یا شدند عتق نسمه و فک یک قال لا گفت آنحضرت نی هستند
عتق النسمة ان تفرد بعتقها عتق نسمه آنست که تنها و مستقل باشی تو با آزاد کردن آن الا بد این از مالک خود باشد
و فک الرقبة ان تعین فی ثمنها و فک رقبه آنست که اعانت کنی در بهای وی که عتق را معدوم آن ساختن
وای ازغیر مالک خواهد بود و المنحة الوکوف و بده منحه شیر دارد منحه بکسر میم و سکون نون در اصل بمعنی عطیه است
و غالب استعمال او در ناقه یا در شاة آید که بمحتاج دهند تا از شیر وی و پشم او منتفع گردد و کوف بفتح واو
بسیار شیر دار و کف در اصل چکیدن سقف خانه از باران و الفیئ علی ذی الرحم الظالم یکن ارجو
رحمت و احسان نزدی رحم اگرچه ظالم و قاطع رحم باشد در رعایه حقوق آن نکند فان لم تطق ذالک
فاطعم الجائع و اسق الظمآن پس اگر طاقت و توانائی نداری آنرا که مذکور شد پس بخوران چیزی
گرسنه را و بنوشان تشنه را که نیت با نها اسان تر است و امر بالمعروف و انه عن المنکر و امر کن
به نیکی و نهی کن از بدی فان لم تطق ذلک پس اگر نتوانی کرد آنرا فکف لسانک الا من خیر پس باز دار
و نگاه دار زبان را مگر از خیر مراد بخیر آنچه در وی ثواب و سود باشد یا آنچه در ان عقاب در زبان رواه
البیهقی فی شعب الایمان وعن عمرو بن عبسة بعین مهمله و موحده و سین مهمله مفتوحات صحابی حالات در اسلام
احوال او مذکور نوشته شده است ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من بنی مسجدا لیذکر الله فیه کسی که بنا کند
مسجدی را تا یاد کرده شود خدا را در وی و پرستیده شود در وی خدا نه برای نام او و آوازه خود و سمعه
و ریا بنا و بر آوردن خانه بنی له بیت فی الجنة بر آورده شود در وی خانه در بهشت من اعتق نفسا مسلمة کانت
فدیته من جهنم کسی که آزاد کند نفس مسلمانرا باشد آن نفس سربهای او و نه از دوزخ و من شاب شیبة فی
سبیل الله کسی که پیر شد و در راه خدا یعنی در جهاد و حج یا طلب علم یا از شفقت و اجتهاد و در سلوک
طریق و طلب حق تعالی کانت له نورا یوم القیمة می باشد آن شیب مر او را روز قیامت رواه فی شرح السنة
الفصل الثالث عن غریف بفتح عین معجمه و کسر را و سکون تحتانیه فا در آخر بن الدیلمی غریف بن عیاش
تحتانیه و معجمه بن فیروز الدیلمی و کاهی نسبت بجد بزرگ وی شود تابعی ثقه مقبول است از طبقه خامسه روایة
دارد از جد خود و از واثلة ابن الاسقع قال گفت غریف اتینا واثلة بکسر مثلثه بن الاسقع بفتح همزه و سکون
سین مهمله و فتح قاف گفت آمدیم ما واثله بن الاسقع را که صحابیست از اهل صفه اسلام آورد و وقتی که تجهیز
میکرد آنحضرت تبوک را فقلنا حدثنا پس گفتیم ما که حدیث کن ما را حدیثی که نیست در آن زیاده

اکر نقص پس در خشم آمد واثله و قال ان احدکم لیقرأ و گفت به درستی یکی از شما هر آینه میخواند مصحف را یعنی
و مصحفه معلق فی بیته و حال آنکه مصحف وی آویخته شده است در خانه وی یعنی میخواند شب و روز که علت
می شود مصحف از وی کتابت فزید و ینقص پس بیش میکند و کم میکند بسهو و غلط پس وجود زیاده و نقصان
ضروری است که واقع شود با وجود ضبط و تکرار فقلنا انما اردنا حدیثا سمعته من النبی پس گفتیم ما نخواستیم
مگر آنکه تحدیث کنی بکر حدیثی را که شنیده تو از پیغامبر صلی الله علیه و سلم و آنچه چنان نهید که مراد ایشان
روایه حفظ است بیند گشتند ایشان که مراد ما آنست که روایت کنی حدیث آن حضرت را بی آنکه متغیر
شود معنی او با رعایت احتیاط در روایت است اگر در لفظ زیاده و نقصان شود بی آنکه متغیر معنی گردد
قال اتینا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی صاحب لنا پس گفت واثله و تحدیث کرد آمدیم رسول الله صلی الله علیه و سلم
فی صاحب لنا بجهة یاری که بود ما را قد اوجب یعنی النار بالقتل واجب کرد آنرا بر نفس خود یعنی النار آتش را با تقتل کشتن
نفس خود با قتل چیز خود بعمد افقال اعتقوا عنه پس گفت آنحضرت آزاد کنید از جانب وی
یعتق الله بکل عضو منه عضوا منه من النار آزاد کند خدای تعالی بهر آنجای از آن بنده آزاد کرده شده آنجای
وی را از آن قتل کند ما را از آتش رواه ابو داود و در بعضی نسخ والنسائی نیز زیاده کرده وعن
سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم جیم و ضم دال و فتح ثاء محابیت مشهور قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
افضل الصدقة الشفاعة التی تفک بها الرقبة فاضلترین صدقه شفاعت کردن است بنا فک الرقبة که تا خلاص کرده
میشود برده از قتل یا از عذاب یا از بندگی رواه البیهقی فی شعب الایمان باب اعتاق العبد المشترک
و شراء القریب و العتق فی المرض در بیان آزاد کردن بنده که مشترک است میان دو کس که اگر یکی
از شرکا حصه خود را آزاد کند دیگری چه کار کند و اختلاف شده است میان ابو حنیفه و صاحبیه که
متجزی میشود چنانکه بعضی آزاد باشد و بعضی بنده باشد یا نه امام میگوید می شود و صاحبین میگویند نمیشود و
یکرده در این اختلاف احکام که بجایه ذکر آن در احادیث و در بیان شرک که فرق بمجرد خریدن آزاد
میگردد یا آنکه بجدید آزاد کند و لیکن اختلاف است که مراد قرابت کدام است مخصوص به بیان آزاد کردن
در مرض و مراد یا بد مرض ساختن است ان نیامید الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من اعتق شرکا له فی عبد کسی که آزاد کند حصه که مراد او راست در بنده شرک کمیتین
یعنی نصیب و حصه آید و کان له مال یبلغ ثمن العبد باشد مر او راست مالی که میرسد بها که بنده را یعنی
وغنی باشد قوم العبد قیمت کرده شود بنده برای قیمته عدل قیمت راست و درست در برابر نه زیاده و نقصان
فاعطی شرکاءه حصصهم پس داده شود شریکان را حصه های ایشان و عتق علیه العبد پس متحقق آزاد میکرد
ازوی آن حصه که از او کرده است و حصه های شریکان هنوز بنده است متفق علیه ظاهر این حدیث الدلالت دارد
بر آنکه اگر متعلق موسر باشد ضامن میگردد مر شریک را و آزاد میگردد برای و اگر معسر باشد آنچه آزاد شده
بنده است و آزادی و عنه کی متجزی میگردد و تکلیف کرده نمیشود شریک با نقاد حصه وی و استسعاد نموده
نمیشود عبد و این مذهب شافعی است و مذهب امام ابو حنیفه دو وجه و آنکه قائل اند بتجزی یا آزادی یا نه کی آنست که اگر

که اگر معتق موسر باشد ضامن شود و با استسعار میکند شریک عبد را یا اعتاق میکند و اگر معسر باشد ضامن نمیگردد و لیکن
شریک باستسعار میکند یا ازاد میکند و الا مرهر دو راست و صاحبین میگویند در غنا ضمانت و در فقر سعایت و الا عتق
راست از جهت عدم تجزی اعتاق و معنی استسعار آنست که عبد تکلیف کرده میشود باکتساب مال تحصیل قیمت برای شریک
و بعضی گفته اند که خدمت میکند شریک را بقدر آنچه حر در است ازو و گفته اند که معنی استسعار آنست وعن
ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من اعتق شقصا من عبد یعنی کسی که ازاد کند حصه و نصیب را از بنده و
شقص بکسر شین معجمه و سکون قاف و صاد مهمله پاره زمین و از هر چیز اعتق کله ازاد کرده شود همه بنده با ازاد کردانیده میشود همه وی
کردانیده بوجود همه اجزاء او اعتق بلفظ مجهول و معلوم هر دو صحیح است ان کان له مال اگر باشد مر او را مالی
یعنی ضامن میکرده شریک را و ان لم یکن له مال استسعی العبد پس اگر نباشد او را مالی طلب سعایت کرده میشود بنده
غیر مشقوق علیه در حالی که تکلیف کرده نشود بنده آنچه در مشقت افتد مگر آن گردانیدن من برای
تقدیر که معنی که استسعار طلب نباشد و تکلیف خدمتی که طاقتی ندارد و آنرا معنی استسعار ضبط [illegible] چنانکه
قول بعضی است متفق علیه وعن عمران بن حصین صحابی مشهور است و احوال وی مکرر نوشته شده است ان رجلا
اعتق ستة مملوکین له روایت میکند که مردی ازاد کرد شش نفر را که مملوک بودند مر او را [illegible]
غلام فدعا بهم رسول الله [illegible] ثم اقرع بینهم پس قرعه انداخت میان ایشان فاعتق اثنین و ارق اربعة
پس ازاد کرد یعنی حکم کرد بازادی دو غلام و بنده کردانیده چهار را یعنی حکم کرد به بندگی ایشان [illegible]
معلوم میشود که اعتاق در مرض موت نافذ میگردد از ثلث مال از جهت تعلق حق ورثه بمال وی و چنین است
و تصدق و هبه و ما شد آن نافذ از ثلث چنانکه معهود است وقال له قولا شدیدا و گفت آنحضرت مر او را سخنی سخت
از جهت کراهت فعل وی و تغلیظ و تشدید بروی که چرا همه بندگان را ازاد کرد و جانب ورثه را رعایت ننمود و [illegible]
جهة نافذ کردانید آنرا از ثلث از جهت شفقت و رحم بر ایشان و از اینجا معلوم میشود که میت را بر ثلث [illegible]
[illegible] ان کنت [illegible] بالجزء [illegible] صورة است رواه مسلم و روی النسائی عنه و ذکر روایة کرد
نسائی از عمران بن حصین و ذکر کرد در بیان تشدید و تغلیظ این عبارت را لقد هممت ان لا اصلی علیه
تحقیق قصد کردم که نماز جنازه نکنم [illegible] ذکر نکرد و نسائی [illegible] بجای این عبارت که در روایت مسلم است
وقال له قولا شدیدا [illegible] در روایة ابی داود وقال [illegible] روایة ابی داود [illegible] که گفت آنحضرت
لو شهدته قبل ان یدفن اگر حاضر میبودم او را پیش از آنکه گور کرده شود لم یدفن فی مقابر المسلمین و دفن کرده
نشود وی در مقبرهای مسلمانان و در بعضی نسخ لم یقبر فی مقابر المسلمین وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم لا یجزی ولد والده پاداش نمیدهد هیچ فرزندی والد خود را پاداش کامل تمام الا ان یجده مملوکا
که درین صورت که بیابد او را مملوک کسی فیشتریه پس بخرد او را فیعتقه پس ازاد کرده او را [illegible]
که بمجرد خریدن ازاد [illegible] و بدین اند اصحاب ظواهر و جمهور بر آنند که بمجرد تملک ازاد میگردد و اجماع کرده اند
بر آن و حدیث که در فصل ثالث بیاید صریح است درین و این حدیث نیز همین معنی است فافهم رواه مسلم
وعن جابر ان رجلا من الانصار دبر مملوکا له روایت است از جابر که مردی از انصار مدبر کردانید غلامی

مدبر ازاد

مدبر ازاد کردن بنده بعد از موت و گفتن که چون من بمیرم این بنده ازاد و لم یکن له مال غیره و نبود مر او را مالی
غیر وی فبلغ ذلک النبی پس رسید این خبر بپیغامبر صلی الله علیه و سلم فقال من یشتریه منی پس گفت آنحضرت کیست
که بخرد او را از دست من فاشتراه نعیم پس خرید آنرا نعیم بضم نون بن النحام بفتح نون و بضم نیز گفته اند و تشدید
حاء مهمله بثمانمائة درهم بهشتصد درهم و نعیم صحابیست از بنی عدی و گفته اند که صواب اسقاط لفظ ابن است و
نعیم بن عبد الله النحام است وی را نحام از آن جهت گفته شد که آنحضرت گفت شنیدم نحمه او را در بهشت [illegible]
[illegible] است و گفته اند که اسلام وی پیش از اسلام عمر است رضی الله عنه و هجرة او تمام حدیبیه بعام خیبر است
و ازین حدیث معلوم میشود که بیع مدبر جایز است و باین رفته است شافعی و احمد و رفته است ابو حنیفه و مالک
بانکه جایز نیست و تاویل کرده اند این حدیث را بانکه مراد مدبر مقید است که گفت اگر بمیرم درین مرض یا درین ماه تو
ازاد و این قسم مدبر ازاد نمیشود بخلاف مدبر مطلق که گفت بمیرم تو ازاد و احادیث دیگر دلالت دارند برین
متفق علیه و فی روایة مسلم و در روایتی مر مسلم را چنین آمده است که فاشتراه نعیم بن عبد الله العدوی
بثمانمائة درهم و نعیم بن عبد الله که از قبیله بنی عدی است که عمر بن الخطاب از آن قبیله است بثمانمائة درهم
هشتصد درهم فجاء بها الی النبی پس آورد نعیم آن هشتصد درهم را بسوی پیغامبر صلی الله علیه و سلم فدفعها الیه
پس دفع کرد آنحضرت آن درهمها بسوی خداوند او و ادا [illegible] دفع بکسی چیزی دادن ثم قال پس گفت آنحضرت
ابدأ بنفسک فتصدق علیها آغاز کن بنفس خود پس انفاق کن بر نفس خود فان فضل شیء فلاهلک پس اگر
زیاده ماند چیزی از نفقه تو مر اهل و عیال تراست فان فضل عن اهلک شیء پس اگر فاضل ماند از اهل و عیال
و قرابت تو چیزی فهکذا و هکذا پس اگر فاضل ماند از اهل و عیال و قرابت تو چیزی هکذا و هکذا [illegible]
یقول در حالی که اشاره میکند بقول خود هکذا و هکذا او را [illegible] مینماید این معنی که چنین بین یدیک و عن یمینک
و شمالک پس برتیان کن و خرج کن پیش خود و از راستای خود و از چپهای خود یعنی سایلان که گرد تو آیند
از پیش و چپ و راست وجوه آمدن سایلان از پیش غالب است تقدیم کرد آنرا و ظاهر این عبارت [illegible]
که سه بار گوید هکذا و هکذا دو بار نیز کافی است فافهم الفصل الثانی عن الحسن عن سمرة روایت است از حسن
بصری که روایت میکند از سمرة بن جندب و حسن از سمرة بسیار روایت میکند که آمده در بصره سکونت کرده بود
عن رسول الله [illegible] روایت میکند از پیغامبر صلی الله علیه و سلم قال من ملک ذا رحم محرم فهو حر هر کسی که مالک گردد
خداوند رحم محرم را نسبت با خود پس آن ذی رحم محرم ازاد میگردد و ذو رحم کسی که قرابت دارد
[illegible] و این شامل است ولد را و والد را و برادر و عم را و این همه را و خبر ایشان
و محرم آنکه نکاح بوی جایز نباشد پس ابن عم و امثال آن بیرون رفتند و این مذهب امام ابو حنیفه است
که این حکم تمام اولی الارحام را شامل است و مخصوص بقرابت اولاد نیست چنانکه ائمه دیگر گویند رواه
الترمذی و ابو داود و ابن ماجة وعن ابن عباس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا
ولدت امة الرجل منه چون بزاید [illegible] مردی از آن مرد فهی معتقة عن دبر منه پس آن [illegible] ازاد
کرده است از پس او [illegible] و معنی هر دو عبارت [illegible]

واین حدیث دلالت دارد بر آنکه بیع ام الولد جایز نیست و رفت اجماع و هرچه بر خلاف آن آمده است منسوخست و تفصیل
این در حدیث آینده بیاید رواه الدارمی وعن جابر قال بعنا امهات الاولاد علی عهد رسول الله صلی الله
علیه وسلم روایت است از جابر که گفت فروختیم ما ام ولدها را در زمان آن حضرت و ابی بکر و در زمان ابو بکر رضی الله عنه
نهی از آن کرد و جواب میگویند احتمال دارد که آنحضرت آگاه شده باشد از بیع ایشان امهات اولاد را
پس حجت باشد مگر وقتی که بداند آنحضرت و تقریر کند و احتمال دارد که اگر در اول امر باشد پس از آن نهی کرده
باشد و ابو بکر رضی الله عنه نیز بجهت قصر مدت خلافت وی اشتغال بمهمات مسلمانان بدان مطلع نشده پس از آن
نهی کرده باشد عمر بجهت آنکه رسید ورا از نهی پیغامبر صلی الله علیه وسلم از آن چنانکه در حدیث جابر در منتهی
آمده است که گفت بودیم که استمتاع میکردیم بمتعه از خرما و دقیق در عهد آنحضرت بعد از آن نهی عمر رضی الله عنه
از آن وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اعتق عبدا وله مال کسی که آزاد کند بنده را و حال
آنکه مر آن بنده مالی است فمال العبد له پس مال آن بنده خواجه اوراست که آزاد کرد بنده را مال هرچه باشد بنده
اوراملکی می باشد مراد آنست که در دست او مالی که کسب و تجارت ای که مولی بان اذن کرده حاصل شده است
اما ملک مولی است چه بنده و هرچه در دست اوست ملک مولی است یعنی توهم نکند و گمان نبرد که چون مالی در دست
عقد بنده است و وی آزاد شده است و مستحق مالکیت گشته مال از آن او باشد پس میفرماید که مال ملک
مولی است و بنده را از آن بهره نیست الا ان یشترط السید مگر آنکه بیان کند در وقت آزاد کردن خواجه که مال
از آن بنده است پس مال عطیه و تصدق وهبه باشد از سید عبد بعد از اعتاق رواه ابو داود و ابن ماجه
وعن ابی الملیح بفتح میم و کسر لام نام او عامر بن اسامه و بعضی گفته اند ابن اسامه است هذلی بصری تابعی ثقه است
از طبقه ثالثه از بسیاری از اصحاب شنیده وعن ابیه روایت میکند از پدر خود اسامه بن عمیر که صحابی است و از وی
بروایت از وی پسرش ابو الملیح و کسی دیگر ان رجلا اعتق شقصا من غلام بدرستی مردی آزاد کرد پاره و حصه
از غلام فذکر ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم پس ذکر کرده شد آن مر آنحضرت را فقال لیس لله شریک پس گفت
آنحضرت نیست مر خدا را شریک یعنی در کاری که برای خدا کنند و از جنس عبادت باشد نصیب خود را
شریک نمی باید ساخت پس اعتاق بعض عبد در حق بعض وی شایسته نباشد فاجاز عتقه پس اجازه کرد و درگذرانید
آنحضرت عتق آن غلام را تمام یعنی حکم کرد بعتق کل وی و این بظاهر دلالت دارد بر عدم تجزی اعتاق و نزد امام اعظم
تجزی است یعنی آنست که حکم کرد و ترغیب نمود آن مرد را بآزاد کردن کل رواه ابو داود وعن سفینه روایت است
از سفینه که مولی آنحضرت بود قال کنت مملوکا لام سلمة گفت سفینه بودم من غلام ام سلمه فقالت اعتقک
ام سلمه یعنی سفینه را آزاد میکنم ترا واشترط علیک ان تخدم رسول الله و شرط میکنم بر تو که خدمت کنی پیغامبر
خدا را صلی الله علیه وسلم ما عشت سفینه میگوید پس گفتم من اگر شرط نکنی تو بر من جدا نمیکنم از آنحضرت تا زنده ام یعنی
شرط کردن تو حاجت نیست من خود خدمت آنحضرت را عادت میدارم فاعتقنی واشترطت علی پس آزاد کرد مرا
غزوات بارهای مردم را بر میداشت و هر گاه بار گران شد بر پشت وی می نهاد و سفینه از آن لقب وی شد
که معنی کشتی است و نام او مهران یا رومان یا رباح است و کنیت او ابو عبد الرحمن یا ابو البختری بفتح موحده و سکون

معجمه و فوقانیه یکباری در لشکر بود در بیابان افتاد و راه گم کرد پس شیری پیدا شد پس آمد سفینه گفت یا ابا الحارث
انا سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس شیر بوی چاپلوسی کرد و پیش میرفت تا منزل رسانید رواه ابو داود
وابن ماجه وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال المکاتب عبد ما بقی علیه من مکاتبته درهم
گفت آنحضرت مکاتب بنده است تا آنکه باقی است بر وی از کتابت وی یک درهم مکاتب عندی آنکه بنده
که صاحب وی را آزاد کرده و زری بر گردن وی قرار کرده و نوشته داده که هر ماه از آن مقدار میرساند
باشد پس فرماید که یک درهم بر وی باقیست بنده است تا از آن باقی ادا نکند آزاد نمیشود نه بحسابیکه بجهت
جلی رسانیده است بعض وی آزاد شود و این حدیث موافق حنفیه قدس سره آنجا حرف بیچاره که بنده
تا رمز از وجود وی و تعلق او جا و سوای باقی است روی حریت و فنا نمی بیند قال خوة الثقلین رضی الله عنه وعنا
رواه ابو داود وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان عند مکاتب احدکن وفاء
از ام سلمه گفت آنحضرت خطاب بازنان کرده وقتی که باشد نزد مکاتب یکی از شما وفا یعنی مالی که تواند بدل کتابت
تمام بوی ادا کرد فلتحتجب منه پس باید که در پرده شود یکی از شما از مکاتب اگرچه مکاتب تا بالفعل ادا نکرده است
بدل کتابت را بنده است و محرم است ستر از وی لازم نیست ولیکن اگر مالی دارد که قدرت بر ادای کتابت
دارد احتجاب باید کرد و این تورع و احتیاطات گویا چون قدرت دارد بالفعل ادا کرده است و بعضی گفته اند
که معنی آنست که مستعد حجاب گردد که نزدیک رسیده است وقت آن آورده اند که ام سلمه گفت مکاتب خود را اگر
آنچه باقیست بر تو دیگر ترا نبینم و خداست این گفت و پرده برزد آنکه رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کاتب عبده علی مائة اوقیة
اوقیه که مکاتب کرد بنده را بر صد اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید تحتانیه نام چهل درهم است
و وقیه بی همزه نیز آمده است جمع او اواقی بفتح همزه فاداها الا عشر اواق پس ادا کرد همه را مگر ده اوقیه و در
بعضی نسخ عشرة دنانیر آمده است او قال عشرة دنانیر یا گفت بجای عشر اواق عشرة دنانیر شک از راوی
و عشره اینجا ناقص است و مقصود آنست که بعضی بدل کتابت را ادا کرد ثم عجز پس عاجز آمد از ادای باقی
فهو رقیق پس آن مکاتب بنده است مضمون این حدیث همان حدیثست که سابقا فهو المکاتب عبد
ما بقی علیه من مکاتبته درهم رواه الترمذی و ابن ماجه وعن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا
اصاب المکاتب حدا او میراثا یعنی چون یافت مکاتب حد را یعنی دیت را و میراث را یا یافت میراث را ورث بحساب ما عتق منه
وارث میشود یعنی مالک میشود دیت را و میراث را بحساب آنچه آزاد شده است از وی رواه ابو داود
والترمذی و فی روایة قال و در روایتی مر ترمذی را آمده است که گفت آنحضرت یودی المکاتب بفتح یا و سکون واو
بتخفیف دال یعنی دیت داده میشود مکاتب را بحصة ما ادی دیة حر بحصه چیزی که ادا کرده است از بدل
کتابت دیت بنده تصویر کرده اند این را بآنکه چون ادا کرد مکاتب نصف بدل کتابت را پس از آن کشته شد
پس قاتل دفع میکند نصف دیت حر را بورثه او و نصف قیمت عبد را بمولی مثلا کتابت کرد بر هزار درهم و قیمت وی
صد است پس ادا کرد پانصد را بعد از آن کشته شد پس وارثان عبد را پانصد باشد که نصف دیه حر است و

بجا واست که لطف عتیت اوست که اقی بوا وازین حدیث معلوم میشود که مکاتب معتق است عبد را از انچه ادا کرده است و از احادیث
دیگر معلوم میشود که وی عبد است تا آنکه ابقیت بروی چیزی پس حکم او در دیه و ارث حکم عبد خواهد بود که هر دو برای بندگی
خواهد بود و منقطه و نیست تضعیف کرده است ترمذی این حدیث را با وجود ضعف معارض است احادیث صحیح را و اوانکه
معلوم نیست تزوج یکی از ایشه فقهرکرتزوجی والله اعلم **وعن** عبد الرحمن بن ابی عمره بفتح عین وسکون میم الانصاری
مدنی مدینه بود و از ثقات تابعین مشهور الحدیث نزد اهل مدینه روایت دارد از پدر خود از ابو هریره و عثمان و زید
ابو عمره نام او عمرو بن محصن است و بعضی گفته اند ثعلبه بن عمرو بن محصن صحابیست ان امه ارادت ان تعتق
روایت است که مادر خواست که آزاد کرد یعنی رقبه را فاخرت ذلک پس خبر کرد آزاد کنند قال عبد الرحمن فقلت للقاسم
بن محمد گفت عبد الرحمن پس گفتم مر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق را که از کبار علما و از فقهای سبعه مدینه بود هل
بود ان ینفعها ان اعتق عنها آیا سود کند میکند مادر مرا اینکه مادر مرا اعتاق کنم از جانب وی فقال القاسم
پس گفت قاسم اتی سعد بن عبادة رسول الله آمد سعد بن عباده بضم عین وتخفیف با که از مشاهیر صحابیست
پیغامبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال ان امی هلکت پس گفت سعد بن عباده که مادر من مرده است فهل ینفعها
ان اعتق عنها پس آیا هست که سود میکند وی مادر مرا اگر آزاد کنم از جانب مادر فقال رسول الله
پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم نعم آری سود میکند و میرسد ثواب آن بوی و در حدیث دیگر آمده که سعد پرسید
کدام صدقه بهتر است که از جانب مادر خود بدهم آنحضرة فرمود که آب بده که بهترین صدقه است پس سعد نمود
آنحضرة چاهی کند و گفت این چاه برای مادر سعد است و بالجمله در عبادات مالی باتفاق صحیح است و میرسد ثواب آن
بمیت و در عبادات بدنی خلاف است و صحیح وصول اوست رواه مالک **وعن** یحیی بن سعید القطان از کبار ائمه
حدیث است که از مالک و ثوری و اعمش روایت میکند و ظاهر آنست که مراد اینجا یحیی بن سعید انصاریست قال
توفی عبد الرحمن ابن ابی بکر گفت یحیی بن سعید وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر که از صحابیست و اسلام آورد
و در حال حرب و نام او در جاهلیت عبد الکعبه بود و بعضی گفته اند عبد العزی پس آنحضرة تغییر داد عبد الرحمن
نام نهاد و اوست اولاد ابو بکر بود وفات وی در حوالی که کرده بود اتی یعنی بمرگ ناگهانی
فاعتقت عنه عائشة اخته پس آزاد کرد از جانب او عائشه که خواهر او بود از تلیاد رقه نام او ام رومان است
رقابا کثیرة بردهای بسیار را از جهة آنکه بر وی اعتاق بود و فرصت وصیت نیافت پس عائشه ازو
اوا عتاقا کرد یا جهة آنکه چون در موت فجاة چیزی بست عائشه محزون شد و اعتاق کرد بردهٔ بسیار کذا
قال الطیبی و احتمال ثانی ظاهر تر است والله اعلم رواه مالک **وعن** عبد الرحمن بن عمر رضی الله عنهما قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اشتری عبدا کسی که بخرد عبد مرا انکه شرط پس شرط کند مال او را
که در دست اوست فلا شیء له پس نیست یعنی هیچ مر او را یعنی مشتری را که مال او مال فروشنده است و اگر شرط کند
در حکم هبه و عطاست رواه الدارمی **باب** الایمان والنذور ایمان جمع یمین یعنی سوگند را یمین بجهة آن گویند
که عرب در وقت سوگند خوردن دست راست میگرفتند دستهای یکدیگر را و سوگند میخوردند پس اصل او یمین است یعنی
راست و جایز است که اعتبار کرده بود و اصل او بمعنی برکت و قوت زیرا که یمین تقویت خبر است بذکر

خدای و تبرک است بنام وی تعالی و نذر جمع نذر است بفتح نون و ضم آن و سکون ذال یعنی نذر واجب گردانیدن
انسان است بر نفس خود و در شرع وی طاعتی را بسبب نیز جایز است چنانکه سقای مریض وقدوم مسافر گویا
قولوا وظاهر شرط بست رغائب عرف و عادة است و الا نذر باطل نیز جایز است چنانکه سقای مریض و قدوم
مسافر گویا قالوا وظاهر اشتراط بست رغائب عرف و عادة است و الا نذر بلی نیز واقع است و اشتراط طاعة نزد
شافعی است و نذر را نذر ایجاب مباح است طاعة باشد یا نه معصیت باید که نباشد **الفصل الاول عن** ابن عمر
رضی الله عنه قال اکثر ما کان النبی صلی الله علیه وسلم یحلف بیشتر آنچه آنحضرة که سوگند میخورد و این کلمه بود و مقلب
القلوب نیست اینچنین سوگند بر داشته وله از حالی بحالی ولا یعنی کلام سابق است چنانکه میگویند لا والله
رواه البخاری **وعنه** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله ینهیکم ان تحلفوا بآبائکم گفت آنحضرة
که خدا تعالی نهی میکند شمارا سوگند خوردن بپدران خود من کان حالفا فلیحلف بالله کسی که هست سوگند
خورنده پس باید که سوگند خورد بخدا و لیصمت یا باید که خاموش باشد و ذکر غیر خدا نکند و بتحقیق حکم کرده اند
بعضی فقهای بکفر کسی که سوگند خورد به پدر و شاید که آن بر تقدیری باشد که اعتقاد کند تعظیم اباء او و
شریک گرداند بتعظیم خدا و الا حرمت و کراهة باقیست والله اعلم **وعن** عبد الرحمن بن سمرة صحابی
از اولاد عبد شمس بن عبد مناف کنیت او ابو سعید عبشمی نسبت بعبد شمس نام او عبید او عبد الکعبه بود
آنحضرت او را عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد در فتح قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحلفوا
بالطواغی سوگند مخورید به بتان جمع طاغیه جمع تسمیه کرده شده اند بتان اصنام جهة بودن اهل آن سبب طغیان
ولا بآبائکم و نه سوگند خورید به پدران خود گویا که نهی از سوگند خوردن بطواغی بجهة آنست که سبقت میکند
بر زبان ایشان و جاری نگردد بر عادة جاهلیت و الا سوگند خوردن به بتها از مسلمانان کی متصور است
با حکم کرده شوند از آن رواه مسلم **وعن** ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من حلف فقال فی حلفه
کسی که سوگند خورد پس بگوید که در سوگند خود بلات والعزی سوگند میخورم بلات و عزی که نامهای بتان است
فلیقل لا اله الا الله پس باید که توبه کند و تدارک کند بکلمه توحید اگر این سوگند خوردن بلات و عزی بطریق
سبق لسان و عادت جاهلیت است پس تدارک بکلمه توحید بجهة لو دو اوست صورت کفر و امر کسی است
ظاهر آنست که مراد همین است و الا اگر بقصد تعظیم بود و کفر و ارتداد صریح است و واجب است عود از آن
در اسلام ومن قال لصاحبه تعال اقامرک و کسی که بگوید مر رفیق خود را بیا قمار بازم با تو فلیتصدق پس باید که تصدق
کند یعنی مال که بدان قمار خواهد یافت یا بقدر آنکه تا کفارت این قول گردد و قمار مقامرت بکره چیزی
یافتن و برد کردن با هم کرو متفق علیه **وعن** ثابت بن الضحاک صحابی انصاری خزرجی است کنیت او ابو زید است
آنحضرت بود در خندق و بیعت کرد تحت الشجرة در حالی که صغیر بود و سنه ثمان است نزول کرد بصره و قال
و رفته این زیر سنه سبعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حلف علی ملة غیر الاسلام کسی که سوگند
خورد بر دینی که غیر اسلام است چنانکه گوید اگر این کار کنم یهودی باشم یا نصرانی از دین اسلام بیزار باشم
یا از قرآن کاذبا در حالی که دروغ گوینده است این سوگند چنانکه بگیند این کار را زیرا که این سوگند برای منع از فعل است

کنند پس صدق وی ثابت گردد و بکند که کاذب باشد فهو کما قال پس آنکس همچنین است که گفته است یهود و نصاری
وبری از دین اسلام ظاهر حدیث آنست که قایل این حدیث کافر میگردد بمجرد حلف یا بعد از حنث از جهت
حرمت اسلام و رضا بکفر و بعضی گفته اند که مراد تهدید مبالغه در وعید است نه حکم بکشتن او یهودی و نصرانی
و بری از اسلام و نزد ما کافر میشود باین قول خواه تعلیق کرد بفعل ماضی یا مستقبل و نزد بعضی مشایخ ما اگر
تعلیق بفعل ماضی کرد کافر شود و صحیح آنست که کافر نشود مطلقا زیرا که کفر باعتقاد میشود و مقصود ازین
اکید نمودن است یمین بتعلیق آن بچیزی که آن مکروه است و محظور نزد وی و در شرح جای این کلام تفصیل
کرده شده است ولیس علی ابن آدم نذر فیما لا یملک و لازم نمیگردد بر فرزند آدم نذر در چیزی که مالک آن نیست
چنانکه گوید اگر شفا یابد بیمار من غلام زید آزاد و آن غلام در ملک او نیست آزاد نمی شود اگرچه در آمدن آن
در ملک وی لازم نگردد و وفا بنذر و آزاد نگردد و آن غلام بخلاف آنکه تعلیق عتق را بملک وی گوید اگر
بخرم یا مالک شوم او را وی آزاد می گردد و غلام بعد از خریدن و مالک شدن ومن قتل نفسه بشیء فی الدنیا
عذب به یوم القیمة و کسی که بکشد خود را بچیزی در دنیا عذاب کرده شود او را در قیامت بآنکه داده شود
در دست او کارد وی کشد بران خود را همیشه تا آنکه هیچ اهل خدا است چنانکه در حدیث دیگر قاتل نفس
و من لعن مومنا فهو کقتله و کسی که لعنت کند مسلمانی را پس آن لعنت کردن مانند کشتن اوست و در حکم آنست
در گناه و حرمت و عقاب و این از باب الحاق افضل است بکامل بجهة تشدید و تغلیظ و مبالغه کذا قیل و این بر تقدیر
که مراد لعنت کفر باشد و اگر مراد عاشر از لعنت کفر است پس وی در حکم قذف بکفر است چنانکه گفت ومن
رمی مومنا بکفر فهو کقتله و کسی که دشنام کند مسلمانی را بکفر پس آن مانند قتل اوست و این تشبیه ظاهر تر است زیرا که
کفر از اسباب قتل است پس قذف بکفر بمنزله قتل اوست ومن ادعی دعوی کاذبة لیتکثر بها لیتکثر بها ان
اشارة است بعلت دعوی در غالب و تقیید نیست که جزا مترتب نشود بدان بی قصد تکثر لم یزده الله الا قلة
زیاده نگرداند او را خدای تعالی مگر کمی مال را یعنی دعوی و قصد وی و این در دعوی اموال و فضایل
و کمالات است بقصد تکثیر جاه و مرتبه نزد مردم چنانکه بعضی شیخان و متصوفای طریقت نیز جاریست عاذنا الله من
ذلک متفق علیه وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی والله ان شاء الله گفت آنحضرت
بخدای سوگند اگر خواسته است خدا لا احلف علی یمین سوگند نمیخورم بر یمین مراد بیمین اینجا آن
که سوگند خورده میشود بران یا علی بمعنی با است فاری غیرها خیرا منها پس می بینم غیر آن را که سوگند خورده ام
بران بهتر از آن الا کفرت عن یمینی مگر آنکه کفاره میدهم از یمین خود واتیت الذی هو خیر و می آیم یعنی
میکنم آن چیز را که آن بهتر است حاصل آنکه اگر سوگند خورم بر کاری که بکنم آن را و حال آنکه کردن آن کار
بهتر و مرضی حق است حانث میکنم خود را و میکنم آن کار را و از یمین کفارت میدهم آنحضرت سوگند
میخورد و عهد میکند بیمین بجهة تاکید و تثبیت است برای آنکه اگر کاری که مرضی حق باشد بر او سوگند خورد باشد که نکند
خورده ام که این کار هرگز نکنم باز چون کنم کار مرضی حق باید کرد که این سهل است بکفارت دادن آسان میگردد
صورتش آنست که شخصی سوگند خورد که با والدین خود سخن نکنم او را باید که با والد سخن بکند که عقوق نکند و ازین

کفارت دهد

کفارت دهد چنانکه گفته اند از زدن دل دوستان جهل است و کفارت یمین سهل است متفق علیه وعن عبدالرحمن بن سمرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت آنحضرت یا عبدالرحمن ابن سمرة لا تسأل الامارة طلب مکن امارت
وحکومت را که ترا امیر کنند و حاکم سازند فانک ان اوتیتها عن مسئلة بی رغبتی تو وکلت الیها گذاشته شوی بسوی آن
تو وکار برای تو میسر نه آید اعانت حق و از انجا همه شوم و ندامت خیزد و ان اوتیتها عن غیر مسئلة اعنت
علیها و اگر داده شوی آن را بی سوال و طلب داری داده میشوی بران و لطف حق و نصرت وی همراه او
توی گردد و خیر و صلاح می آید و اذا حلفت علی یمین فرایت غیرها خیرا منها وقتی که سوگند خوری بر یمین پس
ببینی تو غیر آن را بهتر از آن یمین فکفر عن یمینک پس کفارت ده از یمین خود وائت الذی هو خیر و بیار
چیزی را که آنچه بهتر است یعنی بکن آن را و در روایتی همچنین آمده فأت الذی هو خیر وکفر عن یمینک پس بیار آن را
که بهتر است پس کفاره ده از یمین خود تفاوتی که درین روایت سابق آنست که ازین روایت تاخیر تکفیر از حنث
مفهوم میشود و از روایت اول تقدیم و ائمه جایز می دارند تقدیم کفارت را بر حنث لیکن شافعی تخصیص میکند
آن را بکفارت مالی و نزد ما جایز نیست تقدیم و حق آنست که احادیث دلالت دارد بر تقدیم و تاخیر و در شرح
آن را بیان کرده ایم متفق علیه وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم من حلف علی یمین
فرای غیرها خیرا منها فلیکفر عن یمینه ولیفعل مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است رواه مسلم وعنه قال قال
صلی الله علیه وسلم والله لان یلج احدکم بیمینه فی اهله و هم از ابی هریره است که گفت آنحضرت بخدا سوگند هر آینه لجاج
و صبر و اصرار نمودن و ایستادن یکی از شما بیمین خود در حق اهل خود یعنی در یمینی که متعلق بحق اهل بود در اصرار
بر یمین موجب ثواب لاحق است آثم له عند الله در بزه افکننده تر است مر او را نزد خدا من ان یعطی
کفارته التی افترض الله علیه از حانث گردانیدن او خود را و دادن کفاره را که فرض کرده است
خدای تعالی آن را یعنی اگرچه در حنث نیز باعتبار ظاهر هتک حرمت نام خداست و در کنار حانث نیز
در ان بزه است و اما در اصرار بر یمین که مستلزم فوت حق اهل و عیال بزه بیشتر است حاصل مضمون این حدیث
نیز مضمون احادیث سابقه است که بر تقدیر بودن خیریت و خلاف یمین حنث و کفارت لازم است و یلج
یا و فتح لام و کسر آن و تشدید از لجاج بمعنی ستیهیدن و گردانیدن سخن در دهانت و مراد اینجا معنی
لزوم ثبوت و خشیدن و ایستادن بر آنست متفق علیه وعنه و هم از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یمینک علی ما یصدقک علیه صاحبک سوگند تو واقع و محمول است بر چیزی که تصدیق میکند در آن
ترا صاحب تو که سوگند میدهد ترا یعنی معتبر در صدق یمین نیت آنکس است که سوگند میدهد ترا و دعوی دارد و معتبر نیست
نیت مدعی علیه و حالف و توریت و تاویل وی و این بر تقدیری است که طالب حق باشد که باطل میکرد
حق وی بتوریت چنانکه در صورت استحلاف قاضی و نایب وی مدعا علیه و اگر اینچنین نباشد یا در نجا تحلیفی
نباشد نیت در توریت معتبر است که در وی نفع کی باشد چنانکه در گفتن خلیل الرحمن علیه السلام ساره
که خواهر من است یا اراده اخوت اسلام تا از دست آن ظالم خلاصش گرداند و مانند آن فقدیر رواه مسلم

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیمین علی نیة المستحلف وهم از وی است گفت گفت آنحضرت یمین سوگند
که مراد است بلفظ در حدیث سابق چنانکه تقریر کرده شد. رواه مسلم **و عن** عائشة رضی الله عنها قالت انزلت هذه الآیة
گفت عائشه فرود فرستاده شده است این آیه که لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم نمی گیرد و عقاب نمیکند شما را خدای تعالی
بلغو که از شما در سوگندها و شما قول الرجل در شان گفتن مرد این کلمه را لا والله و بلی والله تا و تاکید
که در محاورت و مکالمات بسیار میگویند لا والله و بلی والله و قصد سوگند ندارند و این اعتبار ندیدن یمین
منعقد میگردد و این را یمین لغو میگویند لغو در لغت بیهوده گفتن و در کتب فقه تفسیر لغو یمین آن نیز کرده اند
که سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه حق است و در واقع نه چنین است رواه البخاری فی شرح السنة بلفظ المصابیح
و در شرح السنة روایة کرده شده است بلفظ مصابیح و آن اینست که قالت لغو الیمین قول الانسان یعنی
گفتن مرد کلا والله و بلی والله و قال و گفت در شرح السنة رفعه بعضهم عن عائشة و رفع کرده است
و رسانیده است حدیث را بعضی از روات از عائشه و بخاری موقوف بر عائشه گردانیده و معنی مرفوع و موقوف
در مقدمه معلوم شد **الفصل الثانی عن** ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحلفوا بآبائکم
و امهاتکم سوگند مخورید به پدران خود و نه بمادران و لا بالانداد و سوگند مخورید بشرکا یعنی به بتان
و اصنام را شریک میکردانید بخدای تعالی در تعظیم و اعتزاز با اصنام اند و گفتن باعتقاد شرکاء یعنی
آنها که شرکاء اند او و شرکاء خدای دارند شما را سوگند بخوری فانهم و انداد و جمع ند است بمعنی مثل و ما نند الا
تحلفوا الا بالله و لا تحلفوا الا و انتم صادقون و سوگند مخورید بخدا الا آنکه شما راست گوی باشید و در ما بعنی استقبل رواه ابو داود
و النسائی **و عن** ابن عمر رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من حلف بغیر الله کسی که سوگند
خورد بغیر خدای باعتقاد و تعظیم ان غیر فقد اشرک پس بتحقیق شریک گردانید آن غیر را بخدای در تعظیم
و بعضی از فقها بتکفیر قایل شده اند چنانکه گذشت رواه الترمذی **و عن** بریدة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من حلف بالامانة فلیس منا روایت است از بریده اسلمی بضم با که صحابی مشهور است و احوال وی
نوشته شده است که گفت گفت آنحضرت کسی که سوگند خورد بامانت پس نیست از ما و بر طریقه مالک از خصال
ما نیست زیرا که آن از عادة اهل کتاب است و از جهة نابودن او از اسماء و صفات الهی تعالی و گفته اند
بامانت فرائض اند یعنی سوگند بخورند بطاعت و صوم و حج و غیر ان و کفارة نیست درین حلف و تورپشتی گفته
که چون سوگند خورد بامانت الله اختلاف دارند علما و ازان مشهور از امام ابو حنیفه آنست که یمین وی
منعقد میگردد و پس امانت الله را از صفات وی تعالی گردانیده زیرا که امین از اسماء تعالی خدای است و گفته
که احتمال دارد که امانت الله بمعنی کلام الله باشد چنانکه بسیاری از علما امانت را در قول حق سبحانه انا عرضنا
الامانة و تکلیف توحید تفسیر کرده اند و مروی است از امام ابو یوسف خلاف آنست و مختار طحاوی آنست که یمین منعقد
نمی شود بامانة خواه نیت یمین کند یا نکند انتهی و نزد امام احمد اگر امانت و عهد را اضافت بخدا کند و گوید
بامانة الله و عهد الله یمین منعقد میگردد و اگر مطلق بالامانة و الا یعهد گوید و در روایة انست اما وجود

انعقاد

انعقاد و مکروه است یمین بدان از جهة در ورود نهی روایت رواه ابو داود **و عنه** و هم از بریده است قال قال رسول
صلی الله علیه وسلم من قال انی بری من الاسلام کسی که گوید من بیزارم از دین اسلام اگر چنین کار بکنم فان کان
کاذبا پس اگر کس باشد دروغ گوی یعنی دروغ کننده در سوگند یعنی نکند آن کار را فهو کما قال و ان کان صادقا فلن یرجع الی الاسلام سالما
پس کافر میگردد و لیکن هرگز باز نمیگردد بسوی اسلام سالما زیرا که سوگند بچیزی که احتمال دارد بر تقدیر حنث منافی
بحال سلامت که جراحت و جسارت کند بران از جهة نقض آن نوعی از ضرر است پس اثم کرده و به آن رواه
ابو داود و النسائی و ابن ماجة **و عن** ابی سعید الخدری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اجتهد فی الیمین
آنحضرت چون کوشش و مبالغه میکرد در تقریر و تاکید سوگند و قال گفت لا والذی نفس ابی القاسم بیده تراکیب
سوگند با کسی که بقای ذات و قدرت اوست و ابو القاسم کنیت شریف آنحضرت و بیشتر در احادیث این
لفظ آمده است والذی نفس محمد بیده و تقریر و تاکید درین عبارت از جهة است که این عبارت دلالت دارد بر کمال
قدرت و تسخیر نفس کریمه او و ظاهر آنست که ذکر نفس در تاکید و تقریر جهت ان دخل و قدرتی ندارد و بعضی گفته اند
دارد فافهم فظاهر آن است که کلام لا بمعنی ورد باشد کلام سابق را و لیکن همین جاری شد و ذکر آن در محل
قسم را آنکه مقصود یعنی کلام سابق باشد رواه ابو داود **و عن** ابی هریرة قال کانت یمین رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا حلف گفت ابو هریره بود سوگند آنحضرت وقتی که سوگند خوردی بدین لفظ لا و استغفر الله فاهم عبادت آنست
که کلامی متضمن یمین باشد و قسم گفتن این عبارت بطریق مجاز و تشبیه است زیرا که معنی او آنست که استغفار
میکنم اگر حقیقت آن باشد و این تقدیر کلام و تاکید مرام میکند پس در معنی قسم باشد و بعضی میگویند
کلام آنست لا والله و استغفر الله و استغفار بجهة جریان یمین لغو است بی قصد اگرچه مقصود و معقول است
رواه ابو داود و ابن ماجة **و عن** ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم من حلف علی یمین کسی که سوگند خورد بر چیزی
پس گوید ان شاء الله فلا حنث علیه پس نیست حنث بروی و حنث بزه و گناه و خلاف کردن سوگند یعنی سوگند
نمیشود تا حنث بران مترتب گردد و همچنین ان شاء الله تعالی گفتن بنیت حق تعلیق نمودن مانع است از انعقاد
جمیع عقود و اما اگر متصل نگوید یمین است مذهب اکثر و مذهب امام ابو حنیفه و از ابن عباس می آرند
که است متصل نیز جایز است و حکایت امام ابو حنیفه با بعضی از خلفای عباسیه و طلب کردن جزیه با
خلیفه او را و عتاب کردن بروی بمخالفت جد ایشان که این است در صحت استثنا منفصل و گفتن ابو
حنیفه اگر همچنین باشد هیچ بیعتی تمام نمیشود و همه مردم بیعت میکنند و در بیرون رفته ان شاء الله تعالی میگویند
خوش کردن خلیفه این سخن را از وی مشهور است و اتصال آنست که بکلام دیگر مشغول نشود و بعضی
گفته اند تا در مجلس است قبل غیر ذلک رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجة و الدارمی و ذکر
الترمذی جماعة وقفوه علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی جماعه را که موقوف داشته اند این حدیث را
بر ابن عمر یعنی گفته اند که این قول ابن عمر است بحیث پیغامبر صلی الله علیه وسلم و قول صحابی را حدیث موقوف
خوانند چنانکه در مقدمه گذشت **الفصل الثالث عن** ابی الاحوص بفتح همزه و سکون حاء مهمله و بالصاد مهمله عوف بن
تابعی است از اتباع عبد الله بن مسعود و غیر او روایت میکند از پدر خود که مالک بن نضله است بفتح نون و سکون ضاد

میخواهت قال قلت گفت بدری گفتم من یا رسول الله ارایت ابن عم لی آتیه وساله خبر ده مرا از حال ابن عم که می آیم
در حال او و از او سوال میکنم از وی چیزی از مال فلا یعطینی ولا یصلنی پس نمیدهد مرا و صله نمیکند مرا
ای خواهد از من وقد حلفت ان لا اعطیه الا صله و تحقیق سوگند خورده ام من که نه دهم او را چیزی و صله نکنم او را
جزاء عمل او که از خود منع میکند و از من میطلبد فامرنی ان آتی الذی هو خیر پس امر کرد مرا آنحضرة که بیایم و بکنم چیزی را
که بهتر است و آن دادن است و صله رحم کردن و اکفر عن یمینی و کفارت دهم از یمین خود چنانکه در حدیث
گذشت و صله رحم کردن و اکفر عن یمینی و کفارت دهم از یمین خود چنانکه در حدیث گذشت وعن [illegible]
سهل باشد جزای اگر مردی احسن الی من اسای رواه النسائی و ابن ماجة و فی روایة و در روایتی ابن ماجه
بعضی آمده است که قال قلت گفت یا رسول الله یاتینی ابن عمی فاحلف ان لا اعطیه ولا اصله می آید مرا
ابن عم من پس سوگند میخورم که ندهم او را فقال کفر عن یمینک گفت آنحضرت کفارت ده از یمین خود در این
روایت بیان فعل ابن عم نکرد که منع او و صله کرد و سبب نادادن وی شد باب فی النذور و در باب سابق
احادیث ایمان و نذر و در معا آورده است و درین باب احادیث متعلقه بنذور خاصه ذکر کرده باب فی النذور
گفت و مکیف باب چنانکه عادت اوست در آوردن باب در لواحق و تتمات سابق الفصل الاول عن ابی
هریرة وابن عمر قال گفت ابوهریره و ابن عمر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تنذروا
بفتح تا و سکون نون و ضم دال و کسران نذر نکنید یعنی اعتقاد آنکه نذر رد میکند قدر را فان النذر لا یغنی من القدر
شیئا زیرا که نذر فایده نمیدهد و سود نمیکند از قضای و قدر چیزی را و انما یستخرج به من البخیل و جز این نیست
که بیرون آورده میشود بسبب نذر از بخیل چیزی از مال چون عادة مردم بتحقیق نذر کنند به کمال آنکه نذر
چیزی دردمی باید که مقرر نکرده است آنرا حق تعالی مرشما را پس در حقیقت نهی از نذر با مر عوض است
منطلق نذر زیرا که آن از فعل بخیلان است اجتنبی چون خواهد که تقرب بدرگاه حق تعالی استعجال میکند
بآن و بخیل مطاوعت میکند نفس او برآوردن چیزی از دست مگر بمقابله عوضی و عوضی متفق علیه
عائشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من نذر ان یطیع الله فلیطعه گفت آنحضرت کسی که نذر کند
که عصیان ورزد و نافرمانی کند خدا را پس باید که معصیت نکند او را رواه البخاری عمران بن حصین
احوال بکرار نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وفاء لنذر فی معصیة وفا نذر را در معصیت
چنانکه کسی که نذر کند ذبح ولد را یا چنین نذر کند صوم یوم عید را نزد شافعی و نزد ما صحیح است نذر و قضای آن کند
روز دیگر و تحقیق این در اصول فقه است و آمده است از بعضی اصحاب که در نذر ذبح ولد ذبح شاة است ولا فیما
لا یملک العبد و نه وفا نذر را در چیزی که مالک نیست بنده و آن بیان این در فصل اول از باب سابق گذشت
وفی روایة لا نذر فی معصیة الله مراد اینجا که در وفا نیست مر این نذر را عقبة بن عامر صحابی است که [illegible]
از جانب معاویه روایة کرد از وی جابر و ابن عباس و از تابعین خلقی کثیر و ذهبی در کاشف و در توضیح آن
گفته صحابی کبیر امیر شریف فصیح مقری فرضی شاعر مات بمصر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کفارة النذر کفارة
الیمین رواه مسلم عقبة بن عامر از آنحضرة که کفارت نذر کفارت یمین است مراد آنکه نزد شافعی کفارت نذر

در نذر و نزد ما یمین از موجبات نذر و لوازم اوست زیرا که نذر اینجا مباح است و این مستلزم تحریم حلال است
و تحریم حلال یمین است بدلیل قول حق سبحانه قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم تا آنکه روایت کرده است مقاتل
که آنحضرت اعتاق رقبه کرد در تحریم ماریه اما اگر نذر مطلق کند و گوید بر من نذر است و چیزی را نام نبرد بروی
کفارت یمین است باتفاق کذا قالوا و این حدیث دلیلیست بر مذهب حنیفه و اگر حمل کرده شود بر نذر مطلق
بی تعیین چیزی میگردد باتفاق رواه مسلم عن ابن عباس قال بینا النبی صلی الله علیه وسلم یخطب گفت ابن عباس
در اثنای آنکه آنحضرت مردی را حاضر بود فسال عنه پس پرسید آنحضرة مردی را از آن مرد که چه نام
دارد و چه حال دارد فقالوا ابو اسرائیل پس گفتند نام او ابو اسرائیل است و وی مردی بود از
عامرین یا از بطون قریش و حال او این است که نذر ان یقوم ولا یقعد نذر کرده است که ایستاده باشد و ننشیند
ولا یستظل و در سایه نباشد و استظلال [illegible] ولا یتکلم و سخن نکند و یصوم و روزه دارد فقال
النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم مروه فلیتکلم بفرمایید او را که سخن کند ولیستظل
و در سایه بیاید ولیقعد و بنشیند ولیتم صومه و تمام کند روزه خود را امر او فای نذر خود در الصوم
القربة دارد و حرمت نذر در طاعت نه در غیر آن و مذهب مالک و شافعی همین است و جمعی از صحابه
و نزد بعضی اگر منذور مباح باشد واجب است وفای ان چنانکه در فصل ثانی در نذر امراة بضرب دف بیاید
آنست که مذهب حنیفه همین است زیرا که تفسیر کرده اند نذر را بایجاب مباح اگر گفته شود پس چرا امر کرد
آنحضرة بوفا بصوم و ترک استظلال و عدم تکلم با وجود که اینها همه مباح اند جوابش آنکه التزام و استدامت اینها
و اجتناب از اضداد اینها مطلقا حرام است نه مباح است کذا قیل رواه البخاری وعن انس ان النبی صلی الله
علیه وسلم رای شیخا یهادی بین ابنیه روایت است از انس که آنحضرت دید پیری را که راه میرود میان
پسر خود تکیه بر اینها کرده از ضعف و یهادی آن این بصیغه مجهول استعمال کرده میشود همین معنی فقال ما بال
هذا پس پرسید آنحضرت حال پیر قالوا نذر ان یمشی پس گفتند نذر کرده است که پیاده رود بخانه کعبه
قال ان الله عن تعذیب هذا نفسه لغنی گفت آنحضرت هر آینه حق تعالی از عذاب کردن این شخص نفس خود را
و پیاده رفتن هر آینه بی نیاز است و ثواب دادن او رنج موقوف نیست به پیاده رفتن و امره ان
یرکب و امر کرد او را که سوار شود از جهت عجز او از مشی ظاهر حدیث و رای آنست که بر رکوب چیزی لازم نمیگردد
و بروی دم لازم میگردد زیرا که وی شکست نذر را بعد التزام آن کذا قیل متفق علیه و فی روایة لمسلم عن
ابی هریرة و در روایتی مسلم را از ابو هریره اینچنین آمده است که قال گفت آنحضرت ارکب ایها الشیخ
فان الله غنی عنک و عن نذرک سوار شو ای پیر زیرا که خدای تعالی بی نیاز است از تو و از نذر تو
وعن ابن عباس ان سعد بن عبادة استفتی النبی صلی الله علیه وسلم فی نذر کان علی امه روایت است از ابن
عباس که سعد بن عبادة که صحابی مشهور است سردار بود در مدینه جواب فتوی خواست از آنحضرة
در نذری که بود بر مادر او و توفیت قبل ان تقضیه فافتاه ان یقضیه عنها پس فتوی داد آنحضرت او را که قضا کند
سعد بن عباده آن نذر را از جانب مادر خود متفق علیه مراد آنکه جمهور برانند که لازم نیست مر وارث

قضای نذر واجب است اگر غیر مالی باشد و اگر مالی باشد و ترکه گذاشت نیز لازم نیست بی وصیت ولیکن مستحب است
تواند بگویند لازم است وارث را بی وصیت کذا نقل الطیبی و پوشیده نماند که این حدیث دلالت ندارد بر وجوب
که ترکه باشد یا ترکه گذاشته باشد و وصیتی کرده باشد و نیز محتمل است که نذر او مالی باشد یا غیر مالی و مطلق
باشد چنانکه گفته باشد که شاید طاعتی کنم و عملی صالح بجای آرم یا روزه دارم یا برده آزاد کنم
و صدقه دهم و انچه وارد شده است که آنحضرت سعد بن عباده فرموده صلی الله علیه وسلم که جای
و آب مردم بدهد و بگوید که این جای برای ام سعد است دلالت دارد که نذر مطلق بود یا صدقه بود والله اعلم
وعن کعب بن مالک صحابی مشهور که یکی از شعرای اسلام بود و یکی از آن سه کس که تخلف کردند از غزوه
تبوک و توبه کردند و قبول افتاد توبه ایشان چنانکه قرآن مجید بدان ناطق است و قصه توبه بیاید قال قلت یا رسول الله ان من
توبتی ان انخلع من مالی صدقة بدرستی از جمله توبه من و تمام و کمال آنست که بیرون آیم و مجرد شوم از
مال خود و تصدق کنم آنرا انخلاع بر آمدن از جامه و موزه و نعل الی الله والی رسوله برای
سوی خدای و رسول خدای فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم امسک علیک بعض مالک پس گفت آنحضرت نگاه دار
بعض مال خود را فهو خیر لک پس نگاه داشتن تو بعض مال خود را بهتر است مر ترا قلت فانی امسک سهمی الذی
بخیبر گفتم پس بدرستی من نگاه میدارم حصه مرا که در خیبر است و از اینجا اگرچه کعب رضی الله عنه نذر نکرده بود
لیکن چون التزام کرد بر خود چیزی که نه لازم بود بروی گویا در معنی نذر بود باین مناسبت آورد این حدیث را در باب
نذر آورد متفق علیه وهذا طرف من حدیث مطول این حدیث پاره و جانبی است از حدیث دراز که مشتمل
بر ذکر قصه تخلف و توبه کعب بن مالک الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا نذر فی معصیة یعنی نذر در معصیت و کفارته کفارة یمین و کفارت یمین است شرح این در فصل اول گذشت
رواه ابو داود والترمذی والنسائی وعن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من نذر نذرا
لم یسمه گفت آنحضرت کسی که نذر کند نذری را که نام نبرد او را چنانکه گوید مر خدا راست بر من نذر و تعیین نکند
که معلوم است یا صدقات مثلا فکفارته کفارة الیمین پس کفارت او کفارت یمین است از جهت عدم
وفا بنذر ومن نذر نذرا لا یطیقه فکفارته کفارة یمین و کسی که نذر کند نذری را که طاقت ندارد
آن را باید که وفا کند تا آن بر کفارة یمین ومن نذر نذرا اطاقه فلیف به و کسی که نذر کند نذری که طاقت
دارد او را پس باید که وفا کند بآن نذر طاقت و طوق توانائی و اطاقت توانستن رواه ابو داود وابن ماجه
ووقفه بعضهم علی ابن عباس و موقوف گردانیده است این حدیث را بعضی روات بر ابن عباس و گفته اند که این
قول اوست وعن ثابت بن الضحاک حکایت احوال او در فصل اول از باب سابق معلوم شد قال نذر رجل علی عهد
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ینحر ابلا ببوانة گفت ثابت نذر کرد مردی در زمان آنحضرت که ذبح کند شتر را در موضع
که نام او بوانه بضم موحده و تخفیف واو و در اصل یکم و بحذف تا نیز آمده فاتی رسول الله
خدای صلی الله علیه وسلم فاخبره پس خبر کرد آنحضرت را باین قصه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هل کان
فیها وثن من اوثان الجاهلیة یعبد پس گفت آنحضرت آیا بود در آن موضع بتی از بتان جاهلیت که پرستیده می شد

قالوا لا گفتند نبود در وی بتی از بتان قال فهل کان فیها عید من اعیادهم گفت آنحضرت پس آیا بود در وی
عیدی از عیدهای جاهلیت که پرستیده میشد قالوا لا گفتند نبود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اوف
بنذرک پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایفا کن بنذر خود و از اینجا معلوم شد کسی نذر کند ذبح را
در مکانی لازم است وفا باید آن اگر موضع معبد اوثان و مجمع شعار کفار نبود و اگر این چنین بود هیچ
فانه لا وفاء لنذر فی معصیة الله زیرا که نیست وفا مر نذر را در معصیت خدای و درین قیاس است که
کند لعقد قالوا بر اهل قهر معین ولا فیما لا یملک ابن آدم و نیست در چیزی که مالک نیست فرزند آدم را
رواه ابو داود وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان امرأة قالت روایت است که زنی گفت
یا رسول الله انی نذرت ان اضرب علی راسک بالدف بدرستی من نذر کرده ام که بزنم بر تو یعنی
در حضور تو دف را قال اوفی بنذرک گفت آنحضرت وفا کن بنذر خود و از اینجا معلوم شد که ضرب
دف مباح است و کسی که تخصیص میکند نذر را بطاعات و قربت میگوید که ضرب دف اگرچه از جمله قربات
که واجب شد برآورد و وفا بدان نیست از جمله مباحات است مانند اکل الحلو اللذیذة
ولیکن آنحضرت را نظر بمقصد بیچ ای که اظهار فرح و سرور است بقدوم میمون مرحبا ساعی و غازی مظفر
و منصور از جمله قربات داشته امر بوفای نذر کرد و شرح این حدیث تفصیل در فضایل امیر المومنین
عمر رضی الله عنه در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی رواه ابو داود وزاد رزین و زیاده کرده است
رزین از زن که قالت ونذرت ان اذبح بمکان کذا وکذا گفت آن زن نذر کرده ام که ذبح کنم
جای چنین و چنین مکان یذبح فیه اهل الجاهلیة جای که ذبح میکنند اهل جاهلیت که پرستیده
لا گفت نبود قال اوفی بنذرک گفت آنحضرت ایفا کن بنذر خود و اینجا معلوم میشد که مجرد ذبح کردن
اهل جاهلیت در آن مکان مانع نیست از وفا بنذر ذبح در آن مکان وجود وثن مانع است
ابی لبابة بضم لام و با موحده مخففه صحابی الغفاری است نام او رفاعه بن عبد المنذر
غالب آمده برو کنیه او است قال النبی صلی الله علیه وسلم من توبتی ان اهجر دار قومی
از ابو لبابه بدرستی وی گفت مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از تمه توبه من است که ترک کنم
و بگذارم سرای قوم خود را التی اصبت فیها الذنب برای آنکه رسیده ام و کرده ام در وی گناه را
وان انخلع من مالی کله صدقة از جهت تصدق کردن قال گفت آنحضرت یجزئ
عنک الثلث کفایت میکند از تو برآمدن از سیوم حصه مال خود و برآمدن از تمام مال حاجت نیست و قصه ابو
لبابه آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنی قریظه را که قبیله ای از یهود محاصره کرد و نزد آنحضرت
فرستادند ایشان که ابو لبابه را دید زن و مرد و کودک امیر ایشان برخواستند و گریه کردند و زاری نمودند
تا آنکه دل ابو لبابه بر ایشان بسوخت و نرم شد و گفتند یا ابا لبابه خبر ده ما را که اگر فرود آییم
بحکم محمد چه کار میکند با ما ابو لبابه بدست خود اشارت بحلق خود یعنی که عاقبت کار شما ذبح است ابو لبابه
میگوید که این حرف را گفتم و هنوز قدم از آنجا برنداشتم که دانستم که خیانت کردم در حق خدای

بعد از آن رفت ابولبابه و خود را بستون مسجد بربست و گفت نمیروم ازین مکان تا آنکه توبه کند خدا از من وقت نماز
دختر او می آمد و اورا میگشاد تا نماز کند بعد از گذاردن باز بر می بربست و چون مردم می آمدند
تا بگشایند راضی نمیشد میگفت تا رسول الله صلی الله علیه و سلم بیاید و بدست خود مرا بگشاید از انجا رفتی
نیم میروز ها برین گذشت که طعام و شراب نخورد و کور گردیدند گرفت بحضرت خبری گردانید فرمود من
چکار کنم اگر روز نزد من می آمد طلب استغفار میکرد من برای او استغفار میکردم و چون او خود را در رگاه
پروردگار بربست تا وی تعالی حکم کند بکشادن وی گشادن ممکن نیست پس حق تعالی توبه کرد بر وی
و حکم کرد بکشادن پس آنحضرت گفت تمام مال حاجت نیست ثلث مال بس است پوشیده نماند که در حدیث
جواب چون دارند گور نشد ظاهر آنکه آنات داشته باشند و امر بدیها آن گردد که معنی قربت
و طاعت نیست زیرا که گفته که مراد بدار قومی یهود بنو قریظه اند که اهل و عیال و مال و منال او هم
آنجا بوده رواه رزین وعن جابر بن عبد الله ان رجلا قام یوم الفتح روایه است از جابر رضی الله عنه
که مردی بایستاد روز فتح فقال پس گفت یا رسول الله انی نذرت بدرستی که من نذر کرده ام
لله عز و جل ان فتح الله علیک مکة اگر بگشاید خدا بر تو مکه را ان اصلی فی بیت
المقدس آنکه بگذارم در بیت المقدس بفتح میم و سکون قاف و کسر دال بضم میم و فتح قاف
... مقدس نیز آمده رکعتین دو رکعت قال صل هنا گفت آنحضرت بگذار اینجا که افضل است از انجا
اشارت بمسجد حرام کرد اگر این قول در مکه بود چنانکه ظاهر آنست با شارة بمسجد شریف خود کرد که فا
ضلتر است از بیت المقدس چنانکه در محل خود معلوم شده است اگر در مدینه بوده ثم اعاد علیه پس اعاده
کرد آنمرد و باز گفت این سخن را که من نذر کرده ام که بگذارم دو رکعت در بیت المقدس فقال
صل هنا پس گفت آنحضرة بگذار همین جا ثم عاد علیه پس اعاده کرد آنمرد و باز گفت این سخن را
که من نذر کرده ام که بگذارم دو رکعت در بیت المقدس فقال صل ها هنا پس گفت آنحضرت بگذار
همین جا ثم عاد علیه پس اعاده کرد آنمرد بر آنحضرة فقال شانک اذا پس گفت آنحضرت لازم گیر
کار خود را اکنون چون نمیپذیری ما را که نیکی تو میدانی بر هر جا که میخواهی رکعت آنچه نذر
کرده بگذار و گفته اند اگر کسی نذر کند که در بیت المقدس نماز بگذارد بیرون می آید از عهده نذر
وقتی که نماز کند در مسجد حرام یا مسجد رسول علیه الصلوة و السلام و اگر نذر کند در مسجد رسول نماز
بگذارد بیرون می آید از عهده نذر بگذاردن در مسجد حرام و اگر نذر کند مسجد حرام جایز نیست در غیر آن
نذر کرده و در حاشیه نوشته اند که مشهور نزد ابو حنیفه آنست که جایز نیست در غیر آنچه نذر
کرده و از ابو حنیفه آمده که جایز نیست مگر در افضل و مساوی رواه ابو داود و الدارمی
وعن ابن عباس ان اخت عقبة بن عامر نذرت ان تحج ماشیة روایه است از ابن عباس
که خواهر عقبه بن عامر که از مشاهیر صحابه است نذر کرد که حج گذارد پیاده و انها لا تطیق ذلک
و حال آنکه آن زن طاقت ندارد که پیاده حج برود فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم

یعنی

یعنی من مشی آنجنان پس گفت آنحضرت بدرستی خدا بی نیاز است از پیاده رفتن خواهر تو
پس باید که سوار شود و تبهد بدنه از برای نهیت و بعضی گفته اند واجبست از جهت ظاهر حدیث و بعضی
گفته اند که هیچ چیز واجب نیست و امر باهدا از برای استحبابست والله اعلم رواه ابو داود و الدارمی
و فی روایة لابی داود و در روایتی مر ابو داود را و در انجمن آمده است که فامرها النبی صلی الله
علیه و سلم ان ترکب و تهدی هدیا پس امر کرد آن زن را آنحضرت که سوار شود و بفرستد هدیی
قربانی بحرم بفرستد و فی روایة له و در روایتی دیگر مر ابی داود را این چنین آمده که قال النبی
پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم لا یصنع بشقاء اختک شیئا بدرستی که خدا نمیکند مشقت خواهر
تو چیزی را شقاء بفتح شین و قاف و مثناة مشقت و سختی کشیدن و شقاء و شقاوت بمعنی بدبختی
و شقاوت نیز آمده فلتخمر راسها و لتکفر یمینها پس باید که حج کند سواره و کفارت دهد یمین خود را
وعن عبد الله بن مالک ان عقبة بن عامر سال النبی صلی الله علیه و سلم عن اخت له سوال کرد عقبه
بن عامر از آنحضرت از حال خواهری که مر او را بود نذرت ان تحج حافیة غیر مختمرة نذر کرد
خواهر او که حج کند بپای برهنه نا پوشیده سر اختمار بخا و میم و خمار پوشیدن فی الصراح خمار بکسر معجز و اختمار
معجز بر سر افکنده زنان فقال مروها فلتختمر پس گفت آنحضرة امر کنید آن زن را باید که خمار
بپوشد و در بعضی نسخ فلتختمر بلفظ بر تفعیل و لترکب و باید که سوار شود و لتصم ثلثة
ایام و باید که روزه دارد سه روزها و اما او با ختمار بجهت آنکه ترک معصیت چه سر زن و مویها
او عورت اوست و اما امر بسواری بجهت آنکه ترک معصیت چه سر زن و مویهای او عورت است تحرز
او و مشقت کشیدن از پیاده کی و اما بروزه داشتن سر و زبجهت بودن آن کفارت یمین و بعضی
گفته اند بدل هدی که از حدیث سابق آمده آن معلوم شد رواه ابو داود و الترمذی و النسائی
و ابن ماجه و الدارمی وعن سعید بن المسیب ان اخوین من الانصار روایه است از سعید قریشی
مخزومی که از فقهای تابعین و علمای مدینه است ان اخوین من الانصار کان بینهما میراث روایه است که دو برادر از انصار بود
میان ایشان میراث که قسمت باید کرد فسال احدهما صاحبه القسمة پس طلبید یکی از ایشان دو برادر
از صاحب خود که برادر دیگر است قسمت کردن میراث را فقال پس گفت آن برادر دیگر که طلب
قسمت کرده و گفته خوده و بغیر از آن عدت شانی القسمة اگر باز گشتی تو دیگر بار طلبیدی تو از من
قسمت میراث را فکل مالی فی رتاج الکعبة پس همه مال من معروف در کعبه است رتاج بکسر را و فوقانیه
و جیم بابی عظیم را گویند که بسته باشد و در حدیث وارد شده تا بعضی گفته اند ... برای تعظیم است
چنانکه گویند جناب فلان فقال له عمر پس گفت مر او را عمر رضی الله عنه ان الکعبة غنیة عن مالک ان الکعبة
کعبه بی نیاز است از مال تو و حاجت ندارد که مال خود را نذر وی کنی و این امری واجب میدارد
نیست کفر عن یمینک کفارت ده از یمین بوکمه خود و حادث کردن خود را و کلم اخاک سخن کن

برادر خود را وجواب سوال او کوی وقسمت کن میراث را قال سمعت رسول الله پس جدرین
شنیدم پیغامبر خدا را صلی الله علیه وسلم بقول که میگفت لا یمین علیک ولا معصیة فی الرکات لازم بر تو
یمین ونذر در کناه پروردگار ولا فی قطیعة الرحم وفیما لا تملک فرمود که نیست یمین ونذر در بریدن پیوند
رحم ولا فیما لا تملک ونیست یمین ونذر در چیزی که مالک کرده نمیشود واین تتمه حدیث است ودیگر نیز یاد
کرده شد ونیز روایت است یعنی در چیزی که مالک نیست مرد رواه ابو داود الفصل الثالث عن عمران
بن حصین صحابی مشهور است که احوال وی مکرر نوشته شده قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت النذر نذران نذر کردن دو قسم است فمن کان نذره فی طاعة
پس کسی که هست نذر کرده است در طاعت خدا فرموده حق فذلک لله پس آن برای خداست وفیه الوفاء
واجب در آن وفا کردن وبسر بردن وبجای آوردن ومن کان نذره فی معصیة فذلک للشیطان ولا
که هست که نذر کرده بر معصیت نافرموده حق پس آن نذر برای شیطان است که راضی است از آن وفرحناک
میکرد وفا در آن ولا وفاء فیه وجایز نیست وفا وبجای آوردن در آن ویکفره ما یکفر الیمین وکفاره میکند
وی پوشنده گناه آن را چیزی که کفر میکند یمین را کفارت او کفارت یمین است چنانکه در احادیث
مذکور شد رواه النسائی وعن محمد بن المنتشر بضم میم وسکون نون وفتح فوقانیه وکسر شین معجمه یائی
وروایت دارد از ابن عمر وعایشه از پدر عم خود وقال ان رجلا نذر ان ینحر نفسه گفت که مردی
نذر کرد که ذبح کند خود را ان نجاه الله از دشمن اگر رستگاری دهد خدای تعالی او را از دشمن
وی که تا که مردن وی در دست دشمن باشد در تلف واضح نبود پس کفته حذ [illegible] اهل حرب
بر من [illegible] سیار [illegible] ولکن مردن بدست دشمن [illegible]
اگر نجات [illegible] از دست وی [illegible] که قتل نفس [illegible]
شد واعظم است وحرام [illegible] است فقال ابن عباس [illegible] آمده ابن عباس را از علم
این مسئله فقال له سل مسروق پس گفت [illegible] پس مسروق را [illegible]
اصح [illegible] از کبار تابعین واعلام علما وفقها بود اسلام آورده وپیش از وفات آنحضرت صلی الله
علیه وسلم [illegible]
بود بعد از آن [illegible] پس مسروق نام او شد [illegible] ابن عباس [illegible]
آن بود که وی [illegible] از خلفای اربعه وعایشه صدیقه کرده بود واین از غایت احتیاط
وهر ابن عباس است [illegible]
[illegible] پس رسید [illegible] مسروق [illegible] پس گفت مسروق [illegible]
فانک [illegible]
نفس مسلمان [illegible] مومن [illegible]

کاوشتاق یکی بسوی آتش دوزخ رهبر تقدیر کشتن نفس نامشروع ونامعقول است واین کشتار
مجقاری را فادیه بلساکین پس ذبح کن آن را برای مسکینان مان اسحق خبر میکند پس هدیة اسحاق
علیه السلام بشارت از تو وفدی بکبش وحالانکه قد رواده شد اسحاق بکبش واین است بر قول بعضی
که آن پسر که ابراهیم در خواب دید که او را ذبح میکند اسحاق است وقول مشهور مختار است که اسمعیل
وقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم انا ابن الذبیحین نیست این قوت وقول باسحاق نیز در کلام بعضی
اکابر واقع شده است وشیخ جلال الدین سیوطی در بعضی رسایل خود گفته است که این قول از اخبار
اهل کتاب است والله اعلم فاخبر ابن عباس پس خبر داد وآگاه کرد ابن عباس را فقال کذا
گفت ارادت فیک پس گفت ابن عباس همچون بودم من که میخواستم فتوی دهم تراز دوراه رازی
تراز داده رزین وعن القصاص نقص وقصص بر پی کسی رفتن قوله تعالی فارتدا علی آثارهما قصصا
وولی مقتول در پی قاتل می رود تا بکشد او را در بدل مقتول ومقاصه یعنی بها وادا کند
وقصاص کرفتن مساوی میشود ولی قاتل با قاتل مقتول زیرا که کرده میشود با این مثل الخ
کرده بوی الفصل الاول وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحل دم
امری مسلم حلال نیست ریختن خون مرد مسلمان که یشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله
کواهی میدهد باو بوحدت حق ورسالت من این تاکید وبیان اسلام است واشارت است باینکه
تکلم شهادتین کافی است در عصمت وحلال نابودن خون الا باحدی ثلث مگر بسببی از سه خصلت
النفس بالنفس یکی از آن معصیت قتل است عمدا که کشته میشود نفس بنفس یعنی قصاص کرفتن
واین حق ولی مقتول است بروجهی که در شرع مقررات والثیب الزانی دوم زنا است که رجم کرده
میشود ومحصن زانیه وثیابت از صفات احصان است ودیگر حریت واسلام است ظاهرات والمارق
لدینه سیوم برآمدن از دین وایمان بارتداد ومروق یعنی خروج است وخوارج را که مارقه میگویند
خروج ایشان از دین وطاعت امام التارک للجماعة ترک دهنده جماعت مسلمانان را وبیان
مارق لدینه است نووی گفته است که این شامل است هر خارج از جماعت به بدعت وحدث واجماع
مثل خوارج روافض وغیر ایشان که انقل الطیبی متفق علیه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لن یزال المومن فی فسحة من دینه گفت آنحضرت همیشه است مسلمان در گشاده وفراخی از دین خود
دین وتوفیق عمل صالح وامید وار است از رحمت پروردگار تعالی ما لم یصب دما حراما مادام که
نرسیده است وی خون حرام را وریخته است بناحق خون را وچون رسید خون حرام را تنگ شد
بر وی مجال امید دین وتوفیق عمل صالح ورجاء رحمت رواه البخاری وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اول ما یقضی بین الناس یوم القیامة فی الدماء گفت حکم کردن پروردگار تعالی میان
دو میان روز قیامت حکم کردن در خونهاست ومراد اینجا حکم در حقوق بندهاست الذی حقوق عالم

اول آنچه حساب و سؤال کرده نشود و مجازات چنانکه در حدیث آمده است متفق علیه و عن المقداد
بن الاسود از فقهاء و نجباء و کبار اصحاب است و سادس در اسلام است امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و دیگر
صحابه رضی الله عنه از وی روایت میکنند حاضر شد بدر را و تمام مشاهد را با رسول خدای صلی الله علیه وسلم
و نام پدر وی عمرو بن ثعلبه است کندی یا حضرمی است و حلیف اسود بن عبد یغوث زهری است
و ابن [illegible] را ابن الاسود گفتند و بعضی گفته اند غلام بوده که پرورده بود او را ابن عبد [illegible] گفت
که قول صحیح آنست انه قال و رویه است که وی گفت یا رسول الله ارایت ان لقیت رجلا من الکفار
خبر ده که ملاقی شوم و پیش آیم مردی را از کافران فاقتتلنا یعنی کشش کنیم با یکدیگر فضرب احدی یدی
بالسیف پس بزند آن کافر یکی از دو دست مرا فقطعها پس ببرد دست مرا ثم لاذ منی
بشجرة پس پناه گیرد جدا شود از من بدرختی فقال اسلمت لله پس بگوید اسلام آوردم برای خدای
و فی روایة و در روایتی دیگر چنین آمده است که لما اهویت لاقتله قال پس چون افتادم نزدیک او
کردم تا بکشم او را گفت وی لا اله الا الله اقتله بعد ان قالها ایا بکشم او را پس از آن که گفت این
کلمه را قال لا تقتله پس گفت آنحضرت مکش او را فقال پس گفت مقداد یا رسول الله انه قطع احدی
یدی پس بریده است یکی از دو دست مرا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقتله پس بار گفت آنحضرت
مکش او را فان قتلته فانه بمنزلتک قبل ان تقتله پس اگر بکشی تو او را پس بدرستی او
بجای تست و همچون تو که بودی پیش از آنکه بکشی تو او را یعنی معصوم الدم وی کلمه خود را
که گفته است یعنی وی گشت کافر بود واجب القتل و تو معصوم بودی اکنون که وی مسلمان شد
پس از تو او را اکنون واجب القتل میشوی لیکن وجوب قتل او سبب او کفر بود و قتل تو بجهت قصاص
پس [illegible] دراباحت قتل است نه در کفر و اگر در کفر هم باشد مراد تغلیظ و تشدید است پس لازم
نیاید که مرتکب قتل کافر است چنانکه مذهب خوارج است فانه متفق علیه و عن اسامة بن زید قال
بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ناس من جهینة گفت اسامه که فرستاد ما را و محبوب رسول الله
بود فرستاد ما را آنحضرت بسوی جماعه از جهینه برای جنگ جهینه بطن مهم و فتح ها و نام قبیله است یعنی
گروه مردم فاتیت علی رجل منهم پس آمدم من بر مردی از ایشان فذهبت اطعنه پس رفتم من
که نیزه زنم او را فقال پس گفت آن مرد لا اله الا الله فطعنته پس نیزه زدم او را فقتلته
پس کشتم من او را با وجود تکلم او بکلمه اسلام فجئت الی النبی پس آمدم من بسوی پیغامبر خدای
صلی الله علیه وسلم فاخبرته پس خبر دادم آنحضرت را بحقیقت حال فقال اقتلته وقد شهد ان لا اله الا الله پس گفت
آنحضرت آیا کشتی تو آن را و حال آنکه به تحقیق تکلم کرد بکلمه اسلام قلت گفتم من یا رسول الله انما فعل ذلک تعوذا گفت وی
این کار را و گفت این کلمه را مگر بجهت پناه جستن از قتل و نگاه داشتن جان قال فهلا شققت عن قلبه گفت
پس چرا نشگافتی دل او را و جستی و تفحص نکردی حال وی تا بدانی و مطلع شوی که وی بجهت امان جان خود گفته

بالطریق

بالطریق اخلاص و صدق ایمان و این شک نیست که دانستن حقیقت باطن وی خود ممکن نبود پس باید که بظاهر کرد
و حکم بایمان او نمود متفق علیه و فی روایة جندب بن عبد الله البجلی و در روایة جندب بن عبد الله بجلی
بفتح با و جیم علقی بقاف که صحابی است و حسن بصری و ابن سیرین از وی روایة دارند ان رسول الله
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بعد از آن قال کیف تصنع بلا اله الا الله گفت چگونه میکنی و چه جواب
این کلمه را اذا جاءت یوم القیامة وقتی که بیاید این کلمه روز قیامت و تمثل میکرد اینها او را حق تعالی
تجسم بانی آئینه ملائکه خصومت کننده از جانب وی با کسی که تکلم کرده است بدان قال مراد گفت این
این سخن را چند بار و دو را چند اراز جانب اسامه گفته اند وی باجتهاد خود کشت و مجتهد غیظا در
اجتهاد خود معذور است با آن مراد آن کلمه را در حالت یأس و اجرای تیغ گفت و لهذا دیت را
بر اسامه لازم نیاوردند و مذهب بعضی از علماء آنست که بمجرد تلفظ لا اله الا الله حکم باسلام نتوان
کرد تا نگوید و ضم نکند بوی محمد الرسول الله غایت آنکه واجب بود بر اسامه توقف تا اساک
ناشی حقیقت میشود حال او و پس متوجه شوند باید و انکار بر اسامه از جهت ترک توقف و رشان آن
مرد تا ظاهر می شد حقیقت حال والله اعلم رواه مسلم و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قتل معاهدا کسی که بکشد کافر عهد کننده با امام از ترک حرب وی باشد یا غیر وی ما
این معنی کمتر است و فتح ها و نیز روایت است یعنی کسی که عهد و گرفته است با وی امام و اهل هر دو
یکی است و معاهد با سلیمین در حکم معاهدت امام است و با طلبه کسی که کشد معاهد را لم یرح رائحة الجنة
در نیابد بوی بهشت را و یرح بفتح یا و راء مهمله از راح یراح و بفتح یاء و کسر راء از راح یریح
و بضم یا و کسر راء از اراح یریح و هر یک معنی است و وجه اول اجود و اشهر است و ان
ریحها توجد من مسیرة اربعین خریفا و بدرستی بوی بهشت یافته میشود از مسافت چهل زیرا که خریف
در سال یکبار می باشد و عرب اطلاق سال از خریف می کنند باین علامت خریف ذکر کرد و سال مراد می دارند
و در روایتی هفتاد سال و در دیگر صد سال و در موطا پانصد سال گفته و در فردوس هزار سال و این
تفاوت باختلاف اعمال و تفاوت درجات عمال است کذا ذکر السیوطی و ما یافتن بوی بهشت نه کنایت است
از نارسیدن بهشت چنانکه و در عرف ازین عبارت مفهوم می گردد و یک تایافتن در اول وقتی که بیابند
ابرار اهل آن و مقربان و بعضی گویند که خدای تعالی می فرستد بوهای خوش از بهشت بحشر تا آسمان گردد
برایشان وقوف در آن و راحت یابند از متاعب آن و محروم کرده میشود بعضی عصاة از آن
رواه البخاری و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تردی من جبل فقتل نفسه فهو فی
نار جهنم و کسی که فرو افتد و بیندازد خود را از بالای کوه پس بکشد خود را پس او در آتش دوزخ است تیر وی
خالدا مخلدا فیها ابدا همیشه داشته شده و فرود افکنده شده در آتش و ابدا
تاکید خلود است و من تحسی سما و کسی که بیاشامد زهر را سم بفتح سین و ضم هر دو آمده فقتل نفسه پس
بکشد خود را فسمه فی یده پس زهر او در دست او خواهد بود در حالی که می اشامد آن را

آنرا در آتش دوزخ خالدا مخلدا فیها ابدا ومن قتل نفسه بحدیدة فحدیدته فی یده وکسی که بکشد خود را با آلتی
مثل کارد وشمشیر پس آهن او در دست اوست یتوجأ بها فی بطنه میزند بآن حدیده در شکم
خود وجاء بکسر واو وبمد کارد را در دوزخ فی نار جهنم خالدا مخلدا فیها ابدا مقصود آنست که قاتل نفس
همیشه در عذاب خواهد بود وهمان نوعی که کشته است خود را متفق علیه وعن قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم وهم از ابی هریره است گفت آنحضرت الذی یخنق نفسه یخنقها فی النار آنکسی که خفه
میکند نفس خود را وی کشد خود را باین طریق خفه میکند نفس خود را در آتش دوزخ فی النار
خنق خناق اختناق خفه کردن والذی یطعنها یطعنها فی النار وکه نیزه میزند نفس خود را میزند خود را
نیزه در آتش رواه البخاری وعن جندب بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان فیمن
کان قبلکم رجل به جرح بود در آنکسانی که پیش از شما بوده اند مردی که بوی جراحتی بود جرح بضم خستگی
فجزع پس نا صبری کرد از درد وتاب نیاورد ودر روایت آمده فاخذ سکینا پس گرفت آنمرد کاردی را
فحزّ بها یده پس برید بآن دست خود را آخر ... ریزه بریدن است سر اندام دیگر بجیم نیز
روایت است وخبر بجیم بریدن بشیم ... فما رقأ الدم حتی مات پس باز نه ایستاد خون تا آنکه مرد رقود
ایستادن آب چشم وخون قال الله بادرنی عبدی بنفسه پس گفت خدای تعالی پیشدستی کرد
مرا بنده من بهلاک کردن نفس خود حرمت علیه الجنة پس حرام گردانیدم بروی بهشت را قتل نفس
در شرع حرام است وگناه کبیره است بحقیقت آن تصرف است آن در ملک غیر بنده بظاهر وباطن
وجسم وروح ملک پروردگار تعالی واذن اوست ودر اجه ... که در ملک وی تعالی تصرف کند
وخود را هلاک گرداند متفق علیه وعن جابر ان الطفیل بن عمرو الدوسی بفتح دال اول جمله
منسوب بدوس بن عبد الله بن ابی طالب صحابیست اسلام آورد وتصدیق کرد آنحضرت را به مکه پیش از
رجوع کرد بجانب قوم خود ودر آنجا بود تا آنکه هجرت کرد آنحضرت پس قدوم آورد بوی بر آنحضرت وقت
وفات آنحضرت در مدینه بود وکشته شد بیمامه ودر سن احد وعشرین وبعضی عام یرموک
در خلافت عمر گفته اند معدود است در اهل حجاز ودر او ذو النور لقب است وسبب آن آنکه چون
که چون آنحضرت او را فرستاد او را فرستاد بر قوم او عرض کرد که بگردان مرا آیتی ونشانی از
کرامت یا رسول الله تا مدد ان دعوت کنم ایشان را پس آنحضرت دعا کرد ایشان را جز او ومنه ابره
اللهم نور له پس نور پیدا شد میان دو چشم او نوری پیدا شد پس گفت خداوند الهی ترسم که مردم گویند که
این مثله است پس آن نور تیار زبانه وانتقال کرد پس روشن میشد تازیانه او در شب تاریک پس دعوت
کرد قوم خود را پس اسلام آوردند وپدر او مسلمان شد ومادر او وجابر روایت میکند که لما هاجر النبی
صلی الله علیه وسلم الی المدینة هاجر الیه وقتی که هجرت کرد آنحضرت سوی مدینه هجرت کرد طفیل
بن عمرو بسوی آنحضرت وهاجر معه رجل من قومه وهجرت کرد با طفیل مردی از قوم وی فمرض پس
بیمار شد آنمرد فجزع پس نا صبری کرد فاخذ مشاقص پس گرفت آنمرد پیکانها که مراو را بود سا مشقص

بجرم

بکسر میم پیکان دراز پهن باشد که در آن پیکان باشد ودر قاموس گفته مشقص تیر دراز پهن پیکان
کارد وبعضی گفته اند چون طویل عریض نبود فقطع بها براجمه پس برید آنمرد بندهای انگشتان خود را
براجم جمع برجمة بضم با وجیم بندهای که در پشتهای انگشتان است که جمع میشود در روی چرک شخبت یداه
پس روان شد خون از هر دو دست او فی الصراح شخب بضم شین وسکون خا جمیع اینجا یکی شد
از آن روان شد خون از هر دو دست او ودید آن آنمرد حتی مات تا آنکه مرد آنمرد فرآه الطفیل بن عمرو
فی منامه پس دید آنمرد را طفیل بن عمرو در خواب خود وهیئته حسنة وحال آنکه صورت وی با
هیئت نیکوست فی الصراح هیئت بکسر وفتح مقطیا یدیه ودید او را در حالی که پوشیده است هر دو دست
خود را پس قول وی رود ملفت مانی است از روایت چنین در نسخ مصحح ودر بعضی وراه مغطیا
ودر بعضی خلف مغطی ... فقال له ما صنع بک ربک پس گفت طفیل بن عمرو او را
چه معامله کرد با تو پروردگار تو فقال غفرلی بهجرتی الی نبیه پس گفت آنمرد بیامرزید
بسبب هجرت کردن بجانب پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال ما لی اراک مغطیا یدیک پس گفت طفیل
مرا که می بینم ترا پوشیده هر دو دست خود را قال قیل لی گفت آنمرد گفته شد مرا یعنی گفت
پروردگار لن نصلح منک ما افسدت هرگز صلاح نکنم ولیکن ضایع ازان چیز را که تباه
وتباه کردانیدی تو نفسها الطفیل علی رسول الله گفت آنحضرت اللهم ولیدیه فاغفر
بار خدایا چنانکه امرزیدی سایر اعضای او را بیامرز مر هر دو دست او را واز این قضیه
معلوم میشد که برکت هجرت بسوی رسول خدای صلی الله علیه وسلم حاصل میشد رحمت ومغفرت الهی اگر
صاحب آن مشغله باشد با ارتکاب بعضی از گناه مغفور میکرد وبا استغفار حضرت رسالت پناهی
وبا احادیث صحیح ثابت شده که زیارت قبر شریف آن حضرت بعد از ممات همچو زیارت او در
حیات پس حصول این نعمت را امیدوار باید بود وکره از علم ازول کنوده ونیز ازین حدیث معلوم
میگردد که ارتکاب کبیره موجب کفر وخلود نار نمیشود چنانکه مذهب اهل سنت وجماعت است رضوان الله علیهم
اجمعین رواه مسلم وعن ابی شریح بضم شین الکعبی منسوب بکعب بن عمرو وعدی خزاعی عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال ثم انتم یا خزاعة قد قتلتم هذا القتیل من هذیل گفت آنحضرت پس شما ای اهل
قبیله خزاعه تحقیق کشتید این کشته شده را از قبیله هذیل این از تتمه خطبه ایست که خوانده آنحضرت
در فتح مکه ومقدمه اش مذکور است در باب حرم مکه از کتاب الحج وخزاعه کشته بودند در آن ایام
مردی را که وی بدل قتیلی را که مر ایشان را بود در جاهلیت پس ادا کرد آنحضرت دیت خون بهای
او را برای نشاندن آتش فتنه میان هر دو قبیله چنانکه فرمود وانا والله عاقله ومن قتل بعد اسو گفته
وهنده خون بهای او ایم وعاقل از عقل است وعقل بمعنی اعطاء دین است وعقل را در اصل در اصل
بستن پای شتر است بسته میشوند در صحن سرای ولی دم ونیز عقل بمعنی منع وباز داشتن شتر از
ودیت مانع است از ریختن خون قاتل بعد از آن بیان کرد آنحضرت قاعده شرع را واین در ...

وفرمود من قتل بعده قتیلا کسی که بکشد بعد ازین کشته فاهله پس اهل آن کشته شده یعنی ولی او من طریق مخیرات
میان دو خصلت دو حالت وخیرة بکرفتاد فتح یا یعنی اختیار دو فی الصراح اختیار کزیدن وخیره کزین
یا وخرکت آن کزیده محمد خیرالله یعنی مصطفی وبرکزیده خداست صلی الله علیه وسلم وان دو خیره کدام
ان احبوا قتلوا اگر دوست دارند کشتن دیت را و در حدیث ظاهرست درانکه اختیار مراد اولیای مقتول
راست اگر خواهند قصاص کیرند واگر خواهند دیت ستانند واین است مذهب شافعی واحمد ونزد ابی حنیفه
ومالک دیت نمیشود مگر برضای قاتل وکیف ما هم رواه الترمذی وان فی دی شرح السنه وهو
واین حدیث در شرح سنه باسناد شافعی مذکورست وصح باین سیخ الصحیحین عن ابی شریح والقیح کرده
بغوی که صاحب شرح السنه است کمیت درصحیحین از ابی شریح وقال وگفته بغوی واخرجاه من روایة
ابی هریره وبیرون آورده اند یعنی روایة کرده اند این حدیث را شیخین از ابی هریره یعنی
بیاه بیرون آورده شده درصحیحین از ابی هریره معنی این حدیث است نه لفظ آن واین حدیث
این لفظ اصلا درصحیحین نیست نه از ابی شریح ونه از ابی هریره فتدبر وعن انس ان یهودیا رض
راس جاریة بین حجرین ورودیه است از انس که یکی از یهود شکست وکوفت سر دختر کی را
میان دو سنگ فقیل لها پس کفته شد مران جاریه را وپرسیده شد ازوی که کرد بتو این
کار را افلان افلان ایا فلان کس کرد ایا فلان کس کرد نامهای مردم که برآنها کمان این بوده
که کرده شد حتی سمی الیهودی تا آنکه نام برده شد آن یهودی را فاومات برأسها پس اشارت کرد
آن جاریه بسر خود را که ازوی کرده شد یعنی با یهودی پس آورده شد یهودی را فاعترف اقرار او بیهودیا
که من کرده ام فی الصراح اعتراف اقرار کردن بکناه فامر به رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض راسه بالحجارة
پس امر کرد بسبب آن حضرت بکوفتن سر یهودی پس کوفته شد سر آن یهودی بسنگهای واین حدیث
دلیل برانکه قتل بحجر که حاصل شد وبان قتل غالبا موجب قصاص است واین قول اکثر علماست وایمه ثلثه
امام ابو یوسف وامام محمد نیز همبر اخذ وبنز دابو حنیفه قصاص نیست دران ومتمسک امام ابو حنیفه
که واردست دران وقتل یهودی بطریق سیاست بود متفق علیه وعن انس قال کسرت الربیع اخت انس
انس است کفت شکست ربیع بضم را وفتح موحده وکسر تحتانیه مشدده وهی عمة انس بن مالک بن
ربیعه عمه انس بن مالک است صحابی مشهورست ودختر نضر است وعمه بهر مالک است والنضر عم انس
ثنیة جاریة من الانصار وندان پیش دختر کی از انصار فاتوا النبی پس آمدند انصار نزد آنحضرت
فامر بالقصاص پس امر کرد آنحضرت بقصاص وفرمود که دندان ربیع را بشکنند بعوض آن شکست فقال
انس بن النضر عم انس بن مالک پس کفت پسر نضر انس بن نضر که عم انس بن مالک است و برادر ربیع بنت النضر
عم بن مالک پس کفت وانس را انس عمروی نام کرده بود نه وانس بن النضر صحابی جلیل القدرست از
شهدای احد ودران روز هشتاد وچند جراحت از شمشیر ونیزه وتیر بوی رسیده وگفته ...
درحالت احد می یابیم بوی بهشت مرخوردار قلب لشکر مشرکان زد وجنگ کرد وکشته شد پس فرمود انس بن النضر که

دلی

بکاکنن ویذان ان تکسر ثنیتها من کفت انس بن النضر لا والله لا تکسر ثنیتها نه چنین نیست بخدا سوکند شکسته نشود
آن ثنیه ربیع یا رسول الله واین اخبارست از وی رضی الله عنه ازو اقع که شکسته نخواهد شد دندان وی که
بقسم بجهة اوثق بفضل خدای یقین تاکید اند احمد حق تعالی ورد دل وی یا ازجانبه بطریق رو دانکار حکم
رسول خدا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا انس کتاب الله القصاص ای انس نوشته خدا وحکم اوست قصاص
امن ... ان حکم کرده ام وعدم وقوع آن ورادادت خداست تا چه کند فرضی القوم وقبلوا الارش
پس راضی شدند الکروه وقبول کردند وبستاندند فی الصراح ارش دیت جراحات فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کفت
بسجامر خدای صلی الله علیه وسلم ان من عباد الله من لو اقسم علی الله لابره بدرستی از بندکان خدای
کسی است که اگر سوکند بخورد برخدا که چنین خواهد کرد هرآئینه راست میکرداند خدای تعالی سوکند او را
میکند وی آنرا مقصود ومدح انس بن النضرست که وی اچنین مردیست متفق علیه وعن ابی جحیفة نام وهب
از صغار اصحاب پیغامبر صلی الله علیه وسلم ودروقت وفات آنحضرت بحد بلوغ نرسیده بود نزول کرد کوفه رادکر داینه
لعل امیر المومنین علی بن ابی طالب الال کوفه وحاضر شد با وی رضی الله عنه جمیع مشاهد او را در
کوفه سنه اربع وسبعین قال قال سالت علیا کفت پرسیدم علی را رضی الله عنه هل عندکم شیء لیس فی القران
ایا هست نزد شما چیزی که نیست در قران فقال والذی فلق الحبة پس کفت علی رضی الله عنه سوکند ما
بخدای که بشکافت دانه را وبرآورد وازوی نبات وبرا الشمة وپیدا کرد انسان را وجان
دار میگرداند بفتحتین یعنی انسان آنکه یعنی نفس وهر جنبنده داری فی الصراح نسمة بفتحتین ذوالروح
مردم ماعندنا فی القران نیست نزد ما مکر چیزی که درقرانست الا فهما یعطی رجلا کتابه مکر فهمی
کرداده شود مردی را در کتاب خدای که استنباط کند بدان معانی واو راک کند بدان اشارات
وعلوم معانی واسرار حقائق را که ظاهر بکرد وعامای راسخین را وبکشف کرد مر عارفان الذات
یقین را وما فی الصحیفة ومکر چیزی که درین نامه است ومیکویند که صحیفه بود در غلاف شمشیر وی رضی الله
عنه که در وی بعضی احکام که نه در قران بود ونه نوشته بود ملت وما فی الصحیفة میکوید ابو جحیفه
کفتم من وپرسیدم از امیر المومنین وچیست در صحیفه قال العقل کفت علی رضی الله عنه در صحیفه احکام
دیت است وفکاک الاسیر وحکم خلاص کردن بندی است فکاک بفتح فا واکر بنز ره واست که ...
ووچنین اسم ونیده از بند بکرو خلاص کردن وان لا یقتل مسلم بکافر ودر صحیفه این هست که کشته نشود
مسلمانان بکافر خواه ذمی باشد یا حربی واین مذهب بسیاری از صحابه وتبع تابعین است ومذهب علماء
ثلثه نیز همین است ونزد بعضی علماء کشته شود مسلمان بکافر ذمی وبسیار ازانجمله بعض اند ومذهب امام
ابو حنیفه نیز همین است ومیکوید که اعلام در صحیفه بسیار بوده فی آنها که ذکر کرده شد ودیکر اکتفا کرد
نیز اگر مقصود درین باب ذکر قصاص وعقل است وفکاک اسیر حاجات النبی ... ازجهة بودن آنها [illegible]
رواه البخاری وذکر حدیث ابن مسعود وذکر کرده شده حدیث ابن مسعود که در اول او اینست
لا تقتل نفس ظلما فی کتاب العلم در کتاب العلم در اول کتاب بیانکه شنیعه میکوید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

مخصوص کردانیده بود اهل بیت خود را بعلوم و اسرار که ذکر نکرد مر غیر ایشانرا و این حدیث زیرا که علوم
و اسرار و حقایق و معارف مشترک نبود همه صحابه را و الا بعضی مقربان و مخصوصان بودند ببعضی اسرار و معانی
نزد غیر ایشان نبود چنانکه حذیفه بن الیمان را میگویند صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم لکن احکام
شرعیه را از اوامر و نواهی از هیچ کس نپوشید و بعضی را به آن مخصوص نکردانیده و اگر بعضی حاضر بود
و بعضی غایب حاضران را می فرمود که تبلیغ نمایند بغایبان پس هرگاه که پرسیده شد علی رضی الله عنه
که نزد شما چیزی هست که نه از قرآنست یعنی از احکام جواب داد که قرآن کل الکل است و جامع جمیع
علوم است بالقوت و الا حال بیرون می آید از وی چیزی و لیکن اگر عطا کرده شود کسی را فهمی از آن
و بیرون آوردن معانی از آن در وی باشد و فهم مخصوص نیست بکسی الا طریق ملک آنرا امرات
یعنی فوق ببعضی و شک نیست که وی رضی الله عنه داده شده است فهمی اوفی از آن که داده شده
کثیری از صحابه را و این امری اتفاقی است الفصل الثانی عن عبد الله بن عمرو ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال لزوال الدنیا اهون علی الله گفت آنحضرت که هر آینه زوال دنیا و فانی شدن آن آسانتر است نزد خدای تعالی
من قتل رجل مسلم از کشتن مردی کشته شدن مسلمان این مبالغه است و مدح بقای مسلمان عارف بخدا
و صفات وی که مقصود از ایجاد گردانیدن خلق است از جهت بودن وی مظهر آیات خدای و مظهر
اسرار وی و عزت وی از آنکه و در عالم حسی است از آسمان و زمین از جهت او مقصود است اشاره
بقول وی سبحانه الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر
پس مراد مسلم تام کامل عارف بالله و بصفات وی و عالم باحکام و آیات او باشد و الله اعلم رواه
الترمذی و النسائی و رفعه بعضهم و موقوف گردانیده است این حدیث را بعضی از روات و گفته است که این
قول عبد الله بن عمرو است نه قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هو الاصح و بودن موقوف صحیح است
و این کلام ترمذی است و رواه ابن ماجه عن البراء بن العازب روایه کرده است آنرا ابن ماجه
از براء ابن عازب و عن ابی سعید و ابی هریره عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابو سعید
خدری و ابی هریره از آنحضرت روایت کنند که گفت لو ان اهل السماء و الارض
اشترکوا فی دم مؤمن اگر بالفرض شود که همه آسمانیان و زمینیان شریک شوند در ریختن خون مسلمانی لاکبهم الله
فی النار هر آینه روی افکند ایشانرا در آتش دوزخ بعضی از علماء حدیث گفته اند که صواب لکبهم الله است نه اکبهم
زیرا که کب بروی افکندن و معنی اکب بروی افتادن است و اکبهم سهو است صدر از اهل لغت که اینچنین گفته اند
و الله اعلم رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یجیء المقتول بالقاتل
یوم القیامه گفت آنحضرت می آرد کشته شده کشنده را روز قیامت ناصیته و رأسه بیده و در حالی که موی
پیشانی کشنده و سر وی در دست مقتول است و اوداجه تشخب دما و رگهای گردن وی میریزد خون از آنها
اوداج جمع ودج است بفتحتین و آن رگهاست محیط بگردن که میبرد آنها را ذابح و قبل یقول یا رب
قتلنی و میگوید مقتول ای پروردگار من کشته است مرا این شخص یعنی تو باز پرس حتی یدنیه

من العرش

من العرش تا آنکه نزدیک گرداند مقتول قاتل را از عرش که محل خاص ظهور قدرت و کبریای حق است و کنایت
از مبالغه و استقصای مقتول طلب حق خود را و کینه کشیدن از وی رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه
و عن ابی امامه بن سهل بن حنیف بضم حاء مهمله و فتح نون نام او اسعد است مشهور شده بکنیت ولادت او در زمان
آنحضرت است پیش از وفات بدو سال و نام و کنیت او نهاده آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و سماع نکرد از
آنحضرت از جهت صغر و از جهت او کرده اند او را بعد از صحابه ابن عبد البر در صحابه ذکر کرده و بعد از آن
ای از اجله علما است از خیار تابعین روایه دارد از عمر و از ابو سعید خدری مات سنه مائه ان
عثمان بن عفان رضی الله عنه اشرف یوم الدار بدرستیکه امیر المومنین عثمان بر جای بلند
برآمد روز دار یعنی آن روز که محصور بود در خانه خود و او را قوم دیگر دیدند او را اشراف از بام یا منظر کرد پس
فقال پس گفت عثمان انشدکم بالله سوگند میدهم شما را بخدای انشد بفتح همزه و ضم شین اتعلمون
ان رسول الله آیا میدانید شما که پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم قال گفته است لا یحل دم امرئ مسلم
حلال نیست ریختن خون مردی مسلمان الا باحدی ثلث مگر بسبب یکی از سه خصلت زنا بعد احصان یکی زنا
بعد از احصان یعنی بشرط زانی محصن بودن او مسلم مکلف که وطی کرده باشد زنی را بنکاح صحیح او کفر
بعد اسلام و دوم کافر شدن بعد از اسلام و مرتد گشتن او و قتل بالحق یا کشتن زانی بناحق فیقتل پس کشته
شد بسبب قتل قصاصا بقصاص فوالله ما زنیت فی جاهلیه و لا اسلام پس بخدا سوگند که زنا نکرده ام نه در زمان
در زمان جاهلیت و نه در عهد اسلام و لا ارتددت منذ بایعت رسول الله و نه مرتد شده ام و نه قتل کرده ام
نفسی را که حرام گردانیده است خدای تعالی قتل آنرا فبم تقتلوننی پس بچه چیز میکشید مرا
رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی لفظ الحدیث مر دارمی را بلفظ حدیث است
لا یحل دم امرئ مسلم الخ نه قصه که عثمان بن عفان اشرف یوم الدار الخ و عن ابی الدرداء عن
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یزال المؤمن معنقا گفت آنحضرت همیشه است مسلمان تیز رونده
و شتابی کننده در طاعت و کسب خیرات و صالح یکی کننده ما لم یصب دما حراما تا آنکه نرسیده است خون حرام
معنق بضم میم و سکون عین اسم فاعل از اعناق یعنی فاذا اصاب دما حراما بلح پس چون رسید خون حرام را معنق
بضم میم مانده شد و کند و متحیر شد از کسب خیرات بسوی این گناه پس قتل از اعظم است و منع از توفیق
و سیاه شدن اگر چه همه گناهان این حال دارند اما اینجا سخت ترست بلح بجا و جیم مانده شدن و منقطع
گشتن از سیر و بلیه برقام برای مبالغه و کثرت و تحقیق تمام نیز روایت است رواه ابو داود و عنه عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل ذنب عسی الله ان یغفره و هم از ابی الدرداء است که روایت میکند از آنحضرت
که گفت هر گناه نزدیک است خدا را که بیامرزد الا من مات مشرکا مگر کسی را که مرد کافر و شریک گرداننده
بخدای و من قتل مؤمنا متعمدا یا کسی را که بکشد مسلمان را قصدا دیده و دانسته و در این حدیث تشدید و تغلیظ
و وعید است و تاویلی مشهور است نزد اهل سنت و جماعت یعنی ارجحین بان رفته اند که جزای قتل عمد قتل
خلود نار است اگر چه کافر نگویند نظر بظاهر آن و الله اعلم رواه ابو داود و روایت کرد این حدیث را ابو داود و

وازابی الدرداء رواه ابی عن معاویه روایة کرد آنرا نسائی از معاویه **وعن** ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقام الحدود فی المساجد روایت کرده شود حد یا مثل حد زنا و شرب
امثال آن در مسجدها و قصاص نیز داخل این حکم است زیراکه مسجد بنا کرده نشده است مگر برای نماز و ذکر
و توابع آن که نمازهای نفل است و ذکر و تدریس علوم وامثال این در علوم شرعیه واما مسجد حرام پس
که بکشد و انجا بحرم آرد و تنگ ساخته شود بروی کار ز بیع طعام و شراب و مانند آن تا بی اختیار
شود و برآید ولی کشند نزد ما این است و نزد شافعی جایز است استیفای آن در حرم لا یقاد
بالولد الوالد کشته نشود والد بقصاص ولد خود و تجویز کند کشنده را بازکشتن و در اینجا خلاف
مالک است رحمه الله که میگوید اگر ذبح کند والد ولد را قصاص بگیرند زیراکه این قتل عمد است
بی شبهه و این مختلف است در جنایت از جهت وجود قطع رحم و اگر بشمشیر زند قصاص نیست باحتمال آنکه
شاید بطریق تادیب کرده باشد رواه الترمذی والدارمی **وعن** ابی رمثة بکسر را و سکون میم و فتح
مثلثه و نام او مختلف است بعضی رفاعه گفته اند و بعضی شریط ابن عوف و بعضی عماره بن یثربی
تیمی بجیم رباب با تیمی از اولاد امرء القیس قال اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم مع ابی گفت آمدم
نزد آنحضرت همراه پدر خود فقال من هذا الذی معک پس گفت آنحضرت کیست این با تست قال ابنی اشهد به
گفت پدر من این پسر من است گواه شو بدین گواه شو که این پسر صلبی من است مقصود وی ازین
التماس و اعلام عادت است از وی جاهلیت که مواخذه میکردند هر یکی را از جنایت دیگری پس ازین
جهت قال اما انه لا یجنی علیک گفت آنحضرت آگاه باش به درستی وی گناه نمیکند بر تو ولا تجنی علیه گناه
نیکنی تو بروی یعنی گرفته نشود یکی از شما بجنایت دیگری [illegible] در آنحضرت رواه ابو داود
والنسائی وزاد فی شرح السنه در اول حدیث این عبارة را که قال دخلت مع ابی علی رسول الله
گفت ابو رمثه در آمدم من با پدر خود بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرای ابی الذی
الذی بظهر رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دید پدر من آن چیزی را که بر پشت آنحضرت بود یعنی خاتم
نبوت و آن گوشتی زیاده [illegible] بر آمده بشکل بیضه کبوتر پس گمان برد که این غده است
که متولد شده از فضلات بدن که آنرا گوشت میگویند فقال دعنی اعالج الذی بظهرک
پس گفت پدر من بگذار مرا که علاج او کنم این را که بر پشت تست فانی طبیب پس درستی من طبیبم
و چون آنحضرت را این سخن وی که ناشی از جهل [illegible] است [illegible]
خوش نیامد اعتراض کرد بروی فقال انت رفیق پس گفت تو رفیقی که رفق و مهربانی و نرمی میکنی
بمریض در علاج و نگاه میداری او را از آنچه میرسد از ضرر [illegible] شفای کسی در وی والله
الطبیب و حذاقت حبیب حقیقی موجد شفا [illegible] اطلاق [illegible]
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن سراقة بن مالک [illegible] و وی کسی است که [illegible]
هجرت در دنبال آنحضرت [illegible] چون در رسید پایهای اسب او در زمین [illegible] پس امان

خواست

خواسته شد بار ایچنین شد پس گشت و این در آن وقت توفیق اسلام نیافت پس در فتح مکه در آمد در اسلام
قال حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم تقید الاب من ابنه ولا یقید الابن من ابیه گفت حاضر شدم رسول
خدا را قصاص میگرفت پدر را از پسر و قصاص نمیگرفت پسر را از پدر یعنی اگر پسر پدر را میکشت پسر را قصاص
میکشت و اگر پدر پسر را میکشت قصاص نمیگرفت رواه الترمذی و ضعفه روایة کرده است این حدیث را
ترمذی و نسبت تضعیف کرده آنرا و گفته که این حدیث ضعیف است و نمی شناسیم ما آنرا مگر از حدیث سراقه
مگر ازین وجه و نیست اسناد آن صحیح و روی اضطراب است ولکن عمل برین است نزد اهل علم که پدر چون
بکشد پسر را کشته نشود و چون قذف کند مرزده نشود **وعن** الحسن عن سمرة در روایة است از حسن بصری
که روایت کرده است از سمرة بن جندب که صحابی مشهور است و در بصره نزول کرده و حسن بصری و غیر
از وی سماع نموده اند و در و روایت کرده اند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قتل عبده قتلناه کسی که بکشد
غلام خود را ما میکشیم او را بالقصاص و من جدع عبده جدعناه کسی که ببرد اعضای اطراف غلام خود را
میبریم ما اعضای او را الجدع قطع انف یا ببرید گوش و دست و لب رواه الترمذی و ابو داود
و ابن ماجه والدارمی و زاد النسائی فی روایة و زیاده کرده است نسائی در روایة دیگر این عبارت
و من خصی عبده خصیناه کسی که خصی کند بنده خود را خصی میکنیم ما او را [illegible]
کشته شود [illegible] این حدیث [illegible] بر زجر و تشدید [illegible] و اقدام [illegible]
[illegible] گفته اند که در کرت چهارم یا پنجم بکشید و قال الخطابی [illegible] علیه وسلم [illegible]
که آورده شده کرت چهارم یا پنجم و بعضی گفته اند که این منسوخ است [illegible]
قال البیهقی و در کتاب [illegible] روایة کرد که شخصی غلام خود را کشت پس [illegible]
واز وطن دور کرد و نام او را از سهم مسلمانان محو کرد و اما قصاص نگرفت و امر کرد که برده آزاد کرد
واما قتل حر بعبد که مختلف فیه است [illegible] کشته شود حر بعبد و [illegible]
[illegible] گفته قول [illegible] و تحقیق این کلام در شرح کرده شده است **و عمرو**
بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قتل متعمدا دفع الی اولیاء المقتول
کسی که بکشد کسی را عمدا داده شود [illegible] شود [illegible]
[illegible] دوست [illegible] در فصل اول از حدیث [illegible]
گذشت [illegible] بیان وجه [illegible]
[illegible] والتسالی [illegible] در سال چهارم
[illegible] در سال پنجم [illegible]
[illegible] آن [illegible] است اصل
دیت که حق اولیاء مقتول این مقدار است [illegible] کمتر ازین بمال واجب خواهد بود
رواه الترمذی و این مذهب امام شافعی است و امام محمد نیز موافق آن رفته و نزد امام ابو حنیفه و ابو یوسف

عمد تشر چهارم قسم دیت و پنجم از آن دیت مخاض است و دیت و پنج دیت لبون و بنات مخاض حقه جذعه
و خوا اهل درین میان دیت و شک ایشان بحدیث ثابت است که آنحضرت حکم کرد و صد شتر از [illegible]
یعنی که شک کرده شافعی غیر مالک است از جهت اختلاف صحابه در دیت و اگر صحیح بود اختلاف نمیکردند و از این
و ابن مسعود نیز همین جا رفته است و در شرح تحقیق اینجا از شرح هدایه گفته شده است وعن علی رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال المسلمون تتکافأ دماؤهم گفت آنحضرت مسلمانان برابرند خونهای
ایشان در قصاص و دیت و فضل نیست در آن شریف را بر وضیع و کبیر را بر صغیر و عالم را بر جاهل و مرد را بر زن
بر خلاف عادت جاهلیت و گفته اند که این یکی از احکام است که در صحیفه علی بوده است رضی الله عنه
و یسعی بذمتهم ادناهم و سعی و کار میکند بعهد و امان مسلمانان کمترین ایشان چنانچه زن و غلام مثلا
یعنی اگر زنی و ادنی مردی کافر را امان داد و عهد بست نرسد مرد دیگر را شکست آن عهد و یرد علیهم
اقصاهم باز میگرداند و میرساند یعنی غنیمت را بر مسلمانان دورترین ایشان یعنی آنکه رفته است ابعد
میرساند [illegible] لشکر مسلمانان [illegible] آمده و جدا شده و از آن لشکر امام [illegible] افکند
و حاصل [illegible] کافران [illegible] رسید و غنیمت [illegible] که غنیمت [illegible] پس ایشانرا [illegible]
نرسانند و منفرد نشوند [illegible] در این [illegible] و مذکور در نهایه و مختار قاضی ناصر الدین
بیضاوی همین است و این معنی صحیح است جز آنکه اراده غنیمت [illegible] مدلول عبارت نیست و بعضی
گفته اند که معنی این عبارت برای آنست که بعضی مسلمانان که دورتر [illegible] اگر عقد امان کنند با
کافران [illegible] را نقض آن اگرچه نزدیک تر باشد [illegible] و هم یدٌ علی من سواهم و مسلمانان
حکم یکدست دارند در یاری کردن و نصرت نمودن و اتفاق داشتن و اختلاف نکردن بر کسانی که غیر ایشان
اند یعنی کافران یعنی چنانکه در اجزای یک دست مخالفت و تباین نیست در چیدن و گرفتن همچنین باید که
مسلمانان یکدیگر [illegible] شوند الا لا یقتل مسلم بکافر آگاه باشید کشته نشود مسلمان بکافر و لا ذو
عهد [illegible] و نه صاحب عهد و امان یعنی ذمی در عهد خود یعنی ذمی است و جزیه میدهد که [illegible]
[illegible] دارد پس معلوم شد که کشتن ذمی جایز نیست پس اگر او را مسلمان بکشد ان مسلمان را [illegible]
وی باید کشت چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است پس مراد بکافر که نه مسلمان بکافر [illegible]
فلیفهم رواه ابو داود و النسائی و رواه ابن ماجه عن ابن عباس وعن [illegible]
همان [illegible] است که در فصل اول گذشت و در اخراج [illegible] و وی [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت من اصیب
[illegible] کسی که رسیده شود مصیبت زده شد بخون یعنی بقتل او قتیل [illegible] و خبل [illegible]
[illegible] و جراحت در اصل بعنی فساد است و می باشد در اعضا و [illegible] مقتول [illegible]
کشته شد [illegible] کسی که [illegible] بالخیار [illegible] ثلث پس وی مخیر است میان یکی از سه خصلت
[illegible] کشته شد و مجروح گشت پس ولی او مخیر است میان سه خصلت [illegible]

مصنف امام

صفت چهارم را ابن [illegible] و دیت و [illegible] آن یقتص او یعفو او اخذ العقل [illegible] میان آنکه
قصاص گیرد یا عفو کند یا بگیرد دیت را و اگر [illegible] اگر بگیرد و آنچه مذکور شد حفظ [illegible]
علی [illegible] ذلک [illegible] از بعد از گرفتن چنانکه عفو کرد و بعد از آن طلب کرد دیت یا قصاص فله النار خالدا فیها
مخلدا ابدا رواه الترمذی و الدارمی وعن طاوس [illegible] از اعلام تابعین و از اخیار
[illegible] و از [illegible] اهل یمن و سادات ایشان و در اصل از اولاد فارس و [illegible] گرده و مستجاب الدعوات بوده
و گفته اند که نام او ذکوان [illegible] نقل است که وی را [illegible] حج گزارده
[illegible] و در [illegible] و [illegible] طالبان [illegible] برای [illegible] پس [illegible]
[illegible] شد از [illegible] پس [illegible] سلام داد و طالبان [illegible] وی افتاده [illegible] آنگاه
[illegible] و اکثر صحبت وی با ابن عباس بود و عن ابن عباس عن رسول الله روایت میکند
از ابن عباس و ابن عباس از سید ابرار صلی الله علیه و سلم قال گفت آنحضرت من قتل فی عمیة کسی
کشته شد در [illegible] بکسر عین مهمله و میم مشدده [illegible] یعنی [illegible] یعنی در حالی که مشتبه است
امر وی و معلوم نشود قاتل و نه حال قتل [illegible] که [illegible] آمده [illegible] بالحجارة
[illegible] باشد [illegible] قوم [illegible] است و مراد آنست که قتل بقتل خطا است نه قصاص
[illegible] از [illegible] خطا است [illegible]
پس این قتل را حکم قتل خطا است اگرچه [illegible] باشد دیت آن خطا است و فقها این را شبه عمد نام
کرده اند و قتل کردن بغیر حدید اگرچه بچوب باشد که حاصل شود و [illegible] قتل غالب شبه عمد است نزد امام ابو حنیفه
و نزد شافعی و صاحبین شبه عمد است که قصد قتل کند بچیزی که حاصل نشود بوی قتل غالبا و اما بچیزی که غالبا قتل
شود بوی قتل غالبا از قتل عمد است پس [illegible] که مذکور است در حدیث نزد ابو حنیفه بر اطلاق
حقیقت [illegible] و نزد ایشان محمول است بر خفیف [illegible] که در قتل [illegible] نزد ابو حنیفه قصاص نیست و نزد ایشان
این تفصیل است و من قتل عمدا و [illegible] و کسی که کشته شود عمدا [illegible] معنی که معلوم شد پس موجب
آن قتل موجب قصاص است [illegible] و قصاص گرفتن [illegible] است و
در قصاص [illegible] گردن [illegible] و [illegible] کسی که حایل گردد [illegible]
و [illegible] از گرفتن قصاص و حکم شرع [illegible] لعنة الله و غضبه پس بر وی است [illegible]
رحمت خدا [illegible] لا یقبل منه صرف و لا عدل [illegible] نشود از وی توبه [illegible] از فرض و [illegible]
بسیار [illegible] شده است و از احادیث [illegible] است که گفته اند رواه ابو داود و النسائی
جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا اعفی من قتل بعد اخذ الدیة ترک نکنم [illegible]
[illegible] از کسی که کشت بعد از گرفتن دیت [illegible] معنی اعفی بضم همزه و سکون عین و کسر
فاست [illegible] لفظ متکلم از اعفی یعنی ترک و [illegible] مجهول [illegible] آمده است و در بعضی نسخ مصابیح
لا یعفی آمده [illegible] مجهول و این هر دو [illegible] است [illegible] و [illegible] درین [illegible]

معني اركتار نيز گرفته اند چنانكه در اعفوا اللحي يعني بكثر مباد اهال او و مستغني مباد و رواه ابو داود
وعن ابي الدرداء قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول گفت ابو درداء شنيدم آنحضرت را ميگفت
مامن رجل يصاب بشيء في جسده هيچ مردي كه مصيبت رسانيده شود در تن وي بچيزي جرح والم فيتصدق به
آن يعني عفو كند از جانيكه رسيده او را حه كند برقصاص آن و ترك كند انتقام براي نفس الا رفعه الله به درجة
مگر آنكه بلند گرداند او را خداي تعالى بدرجات بسبب اين تصدق و عفو يا به درجه وحط عنه خطيئة
وفرود آرد ازوي گناهي را رواه الترمذي وابن ماجة **الفصل الثالث** وعن سعيد بن المسيب از كبار تابعين وفقهاي
المدينه است ان عمر بن الخطاب قتل نفرا خمسة او سبعة برجل واحد روايت ميكند كه امير المؤمنين عمر كشت پنج مرد را
يا هفت مرد را در بدل يك مرد قتلوه قتل غيلة كه كشته بود آن پنج نفر آن مرد را بطريق غيلة بكسر غين و سكون
تحتيه ناگاه وفريب كشتن وقال عمر لو تمالأ عليه اهل صنعاء وگفت عمر كه اگر اتفاق ميكردند ويارى ميدادند
بروي كسان صنعاء كه شهري مشهور است از يمن لقتلتهم جميعا هر آينه ميكشتم ايشان را همه و تخصيص كرد
صنعاء را از آن جهت است كه اين مردان از آنجا بودند و امثال اين شايع است نزد عرب يا كثرت و درين دليل است
بر قتل جماعت بيكى اگر شريك شوند در قتل وي رواه مالك وروى البخاري عن ابن عمر نحوه وعن جندب
قال حدثني فلان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال گفت جندب حديث كرد مرا فلان صحابي كه نام او را
جندب از وي فراموش كرد كه آنحضرت گفت يجيء المقتول بقاتله يوم القيمة مي آرد كشته شده كشنده
خود را روز قيامت فيقول سل هذا فيم قتلني پس ميگويد مقتول يعني بحق تعالى بپرس اين را كه چرا
بجهت كشتن است مرا فيقول قتلته على ملك فلان پس ميگويد قاتل كشتم او را بر ملك او را بر ملك وسلطنت
فلان او وعهد دولت او و نام يكي از سلاطين مي برد كه در زمان وي و به نصرت وي بود و گفت قال
جندب فاتقها پس گفت جندب بپرهيز نصرت را و حفظ سلطان را از سلاطين است كه جندب نصيحت كرد مردم
اوراكه نصرت مكنند ظالم را و بر اسعي ملك بعضي هم است و بعضي نيز گفته اند يعني كنندم او را در محاكم
و مشاجره كه ميان من و وي بود ملك فلان شخص كه زنده است شل و معزز براي محاكمه اشاره مرده است
و مراد بجان و اتقها است و معني اول اظهر است رواه النسائي وعن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من اعان على قتل مؤمن كسي كه ياري دهد و مدد كند بر قتل مسلماني بشطر كلمة و در بعضي
نسخ بشطر كلمة است يعني بادني كلامي و اقل اعانتي و بعضي گفته اند كه مراد بشطر كلمه اق است از اقتل
لقي الله مكتوب بين عينيه آيس من رحمة الله ملاقات ميكند خداي تعالى را در حالى كه نوشته شده است
ميان دو چشم وى اين لفظ آيس نا اميد از رحمت خداي رواه ابن ماجة وعن ابن عمر
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا امسك الرجل الرجل وقتله الآخر روايت است از ابن عمر از آنحضرت
حدا گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقتي كه نگاه دارد مردي مردي را و بكشد او را ديگري
يقتل الذي قتل ويحبس الذي امسك حبس كرده شود آنكه نگاه داشت يعني كه امساك كند

مردي زني

مردي زني را او زنا كند بوي ديگر حد ثبت نگاه دارند همچنين قصاص ثبت نگاه دارند كذا قالوا اما شيد
كه اين اهانت و در اهانت بقتل حكم الاحاديث ديگر قصاص آمده مگر آنكه اين حديث منسوخ باشد والله اعلم رواه
الترمذي والدارقطني **كتاب الديات** جمع دية بكسر دال و تخفيف يا در اصل ودي است و دي بي ديه
بعد حذف فاء آنچه بمال كه داده مي شود در جنايات ولفظ جمع آوردن باعتبار انواع ديه است كه ديه
نفس است و ديتهاي اعضاي و جوارح و ديه از شتر صد است واز طلا هزار واز نقره ده هزار درم چنانكه
مروي است از عمر رضي الله عنه كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم حكم كرد در ديه بده هزار درهم و اين نزد ماست
و نزد شافعي از نقره دوازده هزار و ديت ثابت نميشود مگر از اين سه نوع نزد ابي حنيفه و نزد صاحبين از اين
سه نوع ميشود ونيز از بقر دويست از غنم دو هزار و از حلل دويست هر حله دو جامه **الفصل الاول** عن
ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال هذه وهذه سواء روايت است از ابن عباس كه آنحضرت گفت اين
و اين هر دو برابر است اشارت كرد باين و اين بانگشت چنانكه بيان كرد راوي بقول خود يعني الخنصر والابهام
و انگشت كه در قطع اصابع همه از هر دو دست يا از هر دو پاي تمام ديه است از جهت تفويت جنس منفعت پس لكل اصبع
عشر الدية باشد كه ده شتر است پس فرموده كه خنصر و ابهام برابر است اشارة كرد باين اگر چه خنصر صغير است
و حقير است از ابهام اگر چه ابهام دو بند دارد و خنصر سه بند از اين جهت تخصيص كرد كه اين دو انگشت از اطراف
هر دو برابرانه در اصل منفعت پس زياده و نقصان اعتبار ندارد چنانكه يمين و شمالي و هر گاه كه در
اصابع عشر ديت در هر بند انگشت حصه آن خواهد بود پس در هر بند انگشت نصف عشر زيرا كه او را دو بند است
انگشتان ديگر سه بند رواه البخاري وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم
في جنين امراة من بني لحيان گفت ابو هريرة حكم كرد آنحضرت در جنين زني كه از بني لحيان بود
بكسر لام و فتح آن مشدده و حكم نموده بر عاقله است امراة و نيز قبيله جاهليه از حديث است كه بيان آن است
ظاهر و اتفاق آن مي باشد و معني ديت آيد جائيكه معلوم شد عبد او امة غرة عبد باشد يا داده وغرة
بتنوين و اضافت هر دو روايت است وغره در اصل سفيدي كه در جبهه اسپ مي باشد بعد از آن اطلاق
ميكنند آنرا بر هر چه روشن و مشهورتر باشد يا اول از ماه سفيدي و غنم از اشياء تفضيل اكرام
شريعت ايشان واز مراد وي او برعبد او امة نيز اطلاق كرده اند بعضي گفته اند بشرط جامع
و نزد فقهاي اين نيست و مراد ازان نزد ايشان چيزي است كه قيمت او نصف عشر ديه است
كه در حديث آمده و بيابد كه دو زن جنگ كردند يكي پس يكي ازان دو زن سنگي انداخت بر ديگري
پس كشته شد بچه در شكم وي بود و مرده بيرون افتاد پس حكم كرد آنحضرت ديه را غرة عبد او امة اگر زنده بيرون
مي آيد بعد ازان ميمرد تمام ديت بود ثم ان المراة التي قضى عليها بالغرة توفيت پس آن زن
كه حكم كرده شد باو حكم كردن آنحضرت براي يعني بر عاقله وي بغرة كه زن جانيه باشد مرد فقضى رسول الله
صلى الله عليه وسلم پس حكم كرد پيغامبر خدا صلى الله عليه وسلم بان ميراثها لبنيها و زوجها يعني ميراث وي براي

اورات و مر شوهر اورات والعقل عنها حکم کرد باکه دیت بر عصبه اوست که مراد عاقله اند و بنا سند یعنی دیت
دایشان وارثه میشوند واز عاقل وارث لازم نمی آید وارکنان مراجعه کرند و تخصیص ابنی و زوج بجهت آنکه
خواهد بود که اتفاق ورثه همینها بوده اند در واقع والا ظاهر آنست که میراث مرد از آنها هر کدام که باشند چنانکه در حدیث
آمده که دو رثها وارا من معهم متفق علیه وعن ابی هریرة قال اقتتلت امراتان من هذیل کرده
دو زن که هرده بلکه یار بوده من هذیل که از قبیله هذیل بوده فرمت احدیهما الاخری بحجر انداخت و زد و زد یکی از ان دو زن
دو زن دیگر را سنگ فقتلها وما فی بطنها پس کشت اورا و بچه را که در شکم وی بود و دیه وی که در شکم بنابر است چنانکه
مذهب امام ابوحنیفه است و دیگران عمل بیکند بجود ومقتی به الاراده [illegible] حکم کرد دیت زن
یا دیة زن کشته شده بر عاقله ازن که کشت وورثها وولدها ومن معهم ووارث گردانید ازن را
یا دیة اورا اولاد او و کسانی که با اولاد او بیند از ورثه زن مجنیه یا بچه هردو بودند حکم دیت میراث
اولاد وی واحتمال دارد که یک قضیه بود و توجیه آن در شرح مشکل از طیبی مذکور است متفق علیه وعن
المغیرة بن شعبة ان امراتین کانتا ضرتین روایت از مغیره که دو زن بودند هر دو یکدیگر و فی بعض آن
دو زن که در تحت نکاح یک مرد باشند فرمت احدیهما الاخری بحجر او عمود فسطاط پس انداخت یکی از ان دو دیگر
وزد اورا بسنگ یا ستون خیمه ای الفسطاط [illegible] و کسر قطاط [illegible] خیمه و خرگاه که ستون باشد
جنینها پس انداخت ازن جنین خود را فقضی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الجنین غرة پس حکم کرد
آنحضرت و واجب گردانید در جنین گردانید غره و واجب گردانید بر عاقله ازان دو زن
تنبیه علیها یعنی غره را با دیت زنانه روایة الترمذی این روایت ترمذی است ای اعتراض است
بر صاحب مصابیح که ای حدیث را در صحاح آورده و فی روایة مسلم و در روایت مسلم آمده است قال گفت
مغیرة بن شعبة ضربت امراة ضرتها بعمود فسطاط وهی حبلی زد زنی هم خود را بستون خیمه و حال آنکه آن
آن هم وی بار دار بود فقتلها پس کشت ازن هم خود را که باردار بود و بغیر آنچه در شکم او بود و دیگر
قال واحدیهما لحیانیة گفت یکی ازان دو زن از لحیان بود که بطنی است از هذیل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دیة المقتول
علی عصبة القاتل پس گردانید آنحضرت دیه زن کشته شده را بر عاقله زن کشنده و این دلالت بر مذهب امام ابوحنیفه است
زیرا که عمود از فسطاط واقع میشود قتل وی عادت چنین گفته که عمول عمود عمودات که مقصه کرده میشود و ای قتل
غالبا وغرة لما فی بطنها و گردانید غره را دیت مرجنین را که در شکم او بود **الفصل الاول** عن عبد الله بن عمر
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الا ان دیة الخطاء شبه العمد ما کان بالسوط والعصا ای دانا باش بدرستی دیت قتل
که شبه عمد است که تازیانه کرده باشد والعصا مائة من الابل منها اربعون فی بطونها اولادها ازجمله آن صد شتر چهل
که در شکمهای آنها بچهای آنها است رواه النسائی وابن ماجة والدارمی ورواه ابو داود عن ابن عمر روایت کرد
آنرا ابو داود از عبد الله ابن عمر وفی شرح السنة لفظ المصابیح عن ابن عمرو در شرح السنه لفظ مصابیح است از ابن عمر
ولفظ مصابیح است که الا ان فی قتیل عمد الخطاء بالسوط والعصا مائة من الابل مغلظة منها اربعون خلفة فی بطونها

اولادها از جمله آن صد شتر چهل و کو باکه مراد قتل عمد خطا قتل شبه عمد است و انکه عمد است یا شبه عمد است چنانکه
مراد عمد انکه قصد ما نه کند بسلاح و آنچه در حکم اوست و شبه عمد انکه بغیر سلاح بود و جزا او واقع شود و قتل غالبا
باشد و خطا آنکه جز این است و این نزد امام ابوحنیفه است و وی حمل میکند عصا را بر خفیف است یا ثقیل و دیگران
میگویند که قتل بثقیل که واقع شود بوی قتل غالبا از قبیل عمد است وایشان حمل میکند عصا را بر خفیف که واقع شود
بوی قتل چنانکه اشارت به ان در انشای بیان واقع شده و در بعضی روایة مغلظة واقع میشود
و تغلیظ در شبه عمد نزد ابن مسعود و قول ابو حنیفه وابی یوسف واحمد آنست که واجب گردانیده شود
چهار قسم بت و پنج بنت مخاض و بت و پنج بنت لبون و بت و پنج حقه است و پنج جذعه و تغلیظ نزد
شافعی و محمد این نوع است که واجب گردانند سی جذعه و سی حقه و چهل ثنیه که هم خلفات باشند یعنی
حوامل که در بطون آنها که اولاد است و اما خطا محض تغلیظ نشود و واجب میگردد در وی پنج قسم بت
است بنت مخاض و بنت لبون و بنت ابن مخاض و بنت حقه و بنت جذعه و این باتفاق است و این حدیث
دلیل شافعی و محمد است و ما میگوییم که این معارض است با آنچه روایت کرده شده است از ابن مسعود واز
سائب بن یزید پس اخذ کردیم با متیقن کذا ذکره **وعن** ابی بکر بن محمد ابن عمرو بن حزم بفتح حاء مهمله و سکون
زاء معجمه عن ابیه عن جده و بدانکه موافق در باب فرائض گفته عن محمد بن ابی بکر بن حزم و در بعضی کتب ابی
بن محمد بن حزم و تمام نسب محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم الانصاری النجاری و عمرو بن حزم است
که عامل آنحضرت بود بنجران و محمد بن عمرو بن حزم تابعی است روایة بسیار از پدر خود و دلالت جد در عهد آنحضرت است
سنه عشر و بعضی گفته اند پیش از وفات آنحضرة بدو سال بود و ابو بکر بن محمد بن عمرو بن حزم تابعی است
از فقها مدینة و این ابو بکر را او وی برادری که عبد الله بن ابی بکر دوی برنامی رواتیه بسیار از پدر خود دارد
والی دوم محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم وی بر عبد الملک و قی است که قاضی مدینه است بعد از پدر خود
دوی کلا ثبت است از پدر او در خود عبد الله بن ابی بکر و از اینجا معلوم شد که در جایی که موقف گفته است محمد بن ابی
بکر بن حزم اختصار کرده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کتب الی اهل الیمن روایة میکند که آنحضرة نوشت
کتابی را بسوی اهل یمن وکان فی کتابه ان من اعتبط مومنا قتلا و بود در کتاب وی اینکه کسی که بکشد مسلمانی را
بلا علت جنایت واصل عبطة کشتن شتر بی علتی فانه قود و پس بدرستی اکشنده قصاص است دست خود
یعنی مقتول است بخود قیه دو جنایتی که بدست خود کرده یا بقصاص جزای دست اوست و بعضی گفته انکه
معنی آنست که قصاص کرده شود بی مهلت چنانچه میگوید دست بدست داد و دیش دو دست است الا ان
یرضی اولیاء المقتول مگر انکه راضی شوند کسان مقتول که کار با او شرعا دوست لقربت ایشان است بدیت یا
بعفو منه وان فی النفس الدیة مائة من الابل ودر آن کتاب این بود که کشته میشود در جان دیة یعنی دیت جان مائة
من الابل و دران کتاب این بود که دیت صد شتران است یعنی بر کسی که شتران دارد و علی اهل الذهب الف
دینار و بر هر اهل ذهب هزار دینار است و بر اهل نقره دوازده هزار درهم و این ذکر کمتر است از جهت اکتفا و تنبیه
و مراد آنست که از شتر داران در وقع بحسب الاتفاق شتران بیکرند و از زر داران ...

اما باشد که غیر از مقتول و مستوجب باشد. فی الانف اذا اوعب جدعه الدیة و در بینی چون تمام کرده شود دیت
آن و از بیخ بر کنده شود و در متن در اصل یعنی جمیع و محل اوست و اوعب القوم یعنی با هم آمدند
بیکبارگی از اینجا گرفته هم از بین الدیة ما لیست مایه من الاول دیت تمام است که صد است از شتران
ادی الا انسا و الدیة و در رنه اینجا که هم شکسته شود دیت کامل و فی الیقین الدیة و در هر دو اگر
هر دو شود نیز دیت است و فی البیضتین الدیة و در هر دو خایه که بریده شود دیت است و فی الذکر
الدیة و در بریدن آلت مرد دیت است و در صلب الدیة و در شکستن استخوان پشت چنانچه زوال
و ان منقطع می گردد دیت است و فی العینین الدیة و در کور کردن هر دو چشم دیت است و اصل در باب
قطع اطراف و اعضا آنست که اگر فایت و زایل کردند جنس منفعت را بتمام و کمال یا جمالی
که مقصود است بتمام کرد واجب است تمام دیت که بوجهی در حکم اتلاف نفس است پس ملحق است
اتلاف نفس بجهت بنظر اولی و اصل القضای بنبر هذا تمام دیت در زبان دیتی و بهذا شوب ابل
اصل فروع کثیره و تحقیق حکم کرده شده بچهار دیت در یکبار که زایل کردند عقل و سمع و بصر و شم
بهر دو کلام را و همچنین در لحیه و فی که تر شد و دیت زیرا که معوزه جمال است و همچنین موی سر کذا فی
الهدایه و فی الرجل الواحدة نصف الدیة و در بریدن یکی پای هم نیم دیت است از جهت فوات
منفعت و فی المامومة ثلث الدیة بیانه و در شکستگی که رسیده شود به پوست مغز اثر یک دیت است
کرسی و ثلث شتر و سیوم حصه شتر باشد هم شکستن استه مدتا شکستگی سر پوست دماغ رسیده باشد هم آنرا
دماغ بتاج است. و فی الجائفة ثلث الدیة و در جراحتی که بدشد شکم یا سر رسد ثلث دیت است چون شکم و
درون هر چیز و در گذرانید آن جائفه باشد و ان رسالقه جراحتی که تا درون کذ ارده بود و فی المنقلة خمس
عشر من الابل و در منقله پانزده شتر است و منقله ... شکستگی که استخوان
بوی شکسته باشد کذا فی الهدایه و در قاموس منقله شکستگی که نقل کرده شود از وی فراش عظام و آن بیرون آید
که را استخوانست زیر کو ... و فی الموضحة خمس من الابل و در هر شکستگی که از آن استخوان ظاهر شود پنج شتر است و فی الاصابع عشر من الابل
از شتران و فی السن خمس من الابل و در هر دندان پنج شتر است ... تا یا ... هم ... در جمیع
اسنان ... [illegible]
که گفته شود ... [illegible]
و ذا المقام ... [illegible]
اسنان ... [illegible]
... [illegible]
فی الموضحة ... [illegible] عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال
قال رسول الله صلعم فی المواضح خمس خمس من الابل گفت ... [illegible]

از شتران

از شتران و فی الاسنان رواه ابو داود و روی الترمذی و ابن ماجه النصف الاول روایت کرد دیت زنی
فصل و الاربعی دیت ... الاسنان ... و عن ابن عباس قال جعل رسول الله صلعم اصابع الیدین
و الرجلین سواء گفت ابن عباس گردانید آنحضرت انگشتان هر دو دست و هر دو پای برابر از جهت فوت
منفعت منحصر بهر یک ... انگشتان رواه ابو داود و عنه قال قال رسول الله صلعم الاصابع سواء
و الاسنان سواء انگشتان همه برابرند و دندانهای همه برابرند اگرچه بعضی کلانتر و بعضی خردتر از بعضی
باشند چنانکه ... سوای دندانهای پیش و دندان کرسی همه برابرند اگرچه اضراس
بزرگتر و عظیمتر از ثنایا باشند ... دندانهای پیش چهار رو و دو پایان پس از آن
رباعیه ... از آن اضراس ... سوای این و این برابرند اشارت است به نفی
... رواه ابو داود و عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال خطب رسول الله صلعم
عام الفتح خطبه خواند آن حضرت در سال فتح مکه ثم قال ایها الناس انه لا حلف فی الاسلام
... گفت ... و ما کان من حلف فی الجاهلیة ... لام ...
روایت ... که اصل حلف ... عقد کردن و عهد ... النفاق ...
...
... [illegible]

دم و فتح لام و دال و فتح جیم و نون و ثانی فلام این در باب الزکوة گذشته است و مراد محدث ... آن آیت
لطلب زکوة رفته دور تر بنوة ارباب مواشی فرود آید و ایشان نزد وی بطلبند و صدقات بگیرد و جنب
که ساعی که بطلب جای دور او ساعی بروند و طلب احضار ایشان بروی ساق کرده و مخرج
و سنت این دو لفظ را معنی دیگر در باب سابقت جنبل نیز گفته جلب یعنی سوزه و زجر اسب
و جنب بعنی دکبه آن اسپی و دیگر در جنب اسپی که بر آن سوار است در تقدیر قول اول قول او و لا
صدق ایتم الا فی دورهم اگر گفته نشود صدقات ایشان مگر در خانهای ایشان و تفرد تا کید است تا بی
و بر معنی سابق حکمی دیگر است و ذکر کرده ولی روایت قال دیة اهل الذمة نصف دیة المسلم در روایت النسائی
کالمعاهد ذکر کرده یعنی ذمی است و نقل ... دیت مثل رواه ابو داود **وعن** خشف بکسر خای معجمه
و سکون معجمه فا در آخر بن مالک تابعی ثقة است روایت میکند از پدر خود و عمر و عبد الله بن مسعود
و ابن قال قضی رسول الله صلعم دیة الخطاء کفت ابن مسعود حکم کرد آنحضرت در دیت خطای عشرین
بنت مخاض و عشرین بنت ابن مخاض ذکورا تا کید است یعنی پسر ماده و بنت ... ذکور و دختر
و لقب هر دو روایت وابن خزرا خبر جواز میگویند و عشرین دیت بنت لبون و عشرین و است حقة
بفتح جیم و ذال و عشرین و است حقة بکسر جا معنی این الفاظ مشهور است و در کتاب الزکوة بیان کرده
شده است پس دیت خطا اخماس است در ابل بالاتفاق است ولیکن ... حکم میکند بدرست این ربع
بجای ابن مخاض و الحدیث بحجت بروی رواه الترمذی و ابو داود و النسائی والصحیح انه موقوف علی
ابن مسعود و صح الست و الحدیث موقوف است بر ابن مسعود قول اوست و خشف مجهول لا یعرف الا بهذا
و خشف که راوی این حدیث است مجهول است شناخته نشود مگر با این حدیث ... روایت
میکند از پدر خود و مالک و از ابن عمر و از ابن مسعود پس چگونه مجهول باشد توثیق کرده است او را
و ذکر کرده ابن حبان از ثقات و روایت کرده اند از وی احادیث و روایت ابی ... دیگر
دیگر را نیز گذارد و ذکر ... فی شرح السنة ان النبی صلعم ودی قتیل خیبر و روایت کرده است
نبوی در شرح السنة که آنحضرت دیت داد در کشته شدن کسی که کشته ... در باب ضمانت ... جانب
صدقه از شتران صدقه و پس ... ایشان اهل الصدقة ... و قال ... بود
در میان و یک صد ... ابن مخاض ... احادیث ... ایشان روایت ... احادیث ... که راوی
... است شاعی **وعن** عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال کانت
قیمة الدیة ثمانة ... دیت یعنی قیمت دیت اهل ابل است ... و در بعضی نسخ کانت قیمة الدیة علی عهد
رسول الله صلعم ثمان مائة دینار او ثمانیة آلاف درهم و دیة اهل الکتاب یومئذ النصف
من دیة المسلمین ... روز دیت مسلمان قال فکان کذلک حتی ... بود حکم دیت
... استخلف عمر ... رضی الله عنه ... قام خطیبا ... الا ان الابل قد غلت ... کفت ... ان عمر ... بند قال کفت ... قضی ... علی اهل الذهب

بس زمین کرد دیت را عمر بر صد و پنجاه ... هزار دینار و علی اهل الورق اثنی عشر الفا کرد اینجا
عمر بر صد ... دوازده هزار درهم و علی اهل البقر مائتی بقرة زمین کرد اینجا عمر بر صد ... گاو
کاو ... دیت گاو و علی اهل الشاة الفی شاة و بر صد ... حلها که شاخ ایشان حلها ... جامه
جامه ورد و آورد ... قال و ترک دیة اهل الذمة ... دیت ... هزار درهم
... فیما رفع من الدیة بر ... است ... دیت اهل ذمه ... که روایت ... دیت
... گفت دیت اهل ذمه ... دیت مسلمانان ... روایت
روایت ... دیت ... مسلمانان است ... گفته شد رواه ابو داود **وعن** ابن عباس
عن النبی صلعم جعل الدیة اثنی عشر الفا روایت کرد از ابن عباس که آنحضرت کرد اینجا دیت را
دوازده هزار درهم ... رواه الترمذی و ابو داود و النسائی والدارمی **وعن** عمرو بن شعیب عن
ابیه عن جده قال کان رسول الله صلعم یقوم دیة الخطاء علی اهل القری ... دینار ... آنحضرت
قیمت میکرد دیت خطا را بر اهل ... ثمان مائة دینار او عدلها من الورق ... چهار هزار درهم
... عدل ... دیگران ... و بعضی گفته ... دیگر ...
... است ... دیت ... روایت ... باطل ... اسعار الابل ...
... دیت ... این بیان است ... و ... دیت الخطا ...
... قیمت اهل ... هزار ...
... دیت ... یعنی ... در میت دیت ... علی عهد
رسول الله صلعم ... دیت در زمان آنحضرت ... دینار ... دینار ... بیان
چهار صد دینار ... دینار ... من الورق ثمانیة آلاف ... هزار درهم
قال گفت راوی و قضی رسول الله صلعم علی اهل البقر مائتی بقرة حکم کرد آنحضرت بر صد ... گاو دوصد
گاو و علی اهل الشاة الفی شاة و بر صد ... دو هزار گوسفند و قال رسول الله صلعم ان العقل
میراث بین ورثة القتیل گفت آنحضرت ... دیت میراث است میان وارثان آنکه کشته شده
است این دیت او است و قضی رسول الله صلعم ان عقل المرأة بین عصبتها و حکم کرد آنحضرت
که دیت زن ... میان ... یعنی زنی که جنایت کرده و کشته ... او
اوراست ... نا صراو بود ... یعنی ...
جنایت ... بعضی میگویند مراد ... جنایت کرده شده است ... دیت
میان وارثان ... ذکر ... از ... که برای تقدیر ...
در ... ولا یرث القاتل شیئا ... دیت ... را روایت
ابو داود و النسائی **وعن** ابیه عن جده ان النبی صلعم قال عقل شبه العمد مغلظ مثل عقل العمد ... شیب
ابیه عن جده ... آنحضرت گفت ... کرده شده است ... عقل العمد ... دیت

مثل تحقیق دانسته شد یعنی شبه عمد و تغلیظ در اول فصل اول صاحبه گذشته است و جب بسته عمد یعنی قاتل باین
اذا سمن آن فرمود تا شود هم نشود و جز از لقصا در شبه عمد یعنی چون مشابه عمد است باید که حکم و حکم عمد باشد
کذا قیل رواه ابو داود وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قضی رسول الله صلعم فی العین القائمة السادة لمکانها
بثلث الدیة گفت حکم کرد آنحضرت درچشم ایستاده و ثابت باقی در جای بثلث الدیة یعنی چراغی بچشم رسید بینائی
وی رفت ولیکن از جای خود نرفته و در جمال روی خللی نیکند و در روای العین چنانچه که چشم کسی
حوردست و شناخته گذشت که در دو چشم شما دیت است که صد شتر است و در یکچشم نصف ... شترانست
والالف است بر الکمه در رفتن چشم باین وجه ثلث دیت است و ظاهر این رفته اند بعضی علما و واجب کردانند
در چنین صورة حکومت عدل را زیراکه منفعت تمام و کمال بیشتر پس در حکم و تران ... که ساوند بیت
و در بیان معنی حکومت عدل گفته اند مجروح اگر بنده می بود با جراحت چه مقدار از قیمت او کم شده
باین حساب هرچه از دیت وی باقی ماند واجب گردد و در حدیث راهم بر معنی حکومت حمل کرده اند
یعنی که حضرت صلعم که در معنی ثلث دیت حکم کرده بود اگر در ماه مخصوص رسید با همقدار که بطلاق فاحره
و کلمت حکم کرده فرمود و کلام توربشتی دلالت میکند زیراکه در حیث ابحدیث منسوخ است والله اعلم
رواه ابو داود والنسائی وعن محمد بن عمرو عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال قضی رسول الله صلعم فی الجنین
بغرة گفت ابو هریره حکم کرد آنحضرت در جنین بغرة شد داسته او فرس و عل ... غلام باشد یا داده
یا ستر رواه ابو داود و قال روی هذا الحدیث حماد بن سلمة و گفته است ابو داود که روایت کرده است
ابحدیث را حماد بن سلمة که از اعلام ... و از ابدال ... کثیر الحدیث واسع الروایة
و عادة خواهر زاده حمید طویل است روایت کرد از وی شعبه و مالک و ابن المبارک و کسی دیگر
کالف کند که وی ثقه عمده است ولیکن مالک از وی تو تراست ... سنة سبع و ستین
و خالد الواسطی در روایت کرد ابحدیث را خالد واسطی طحان از جبار عیان والله ... محیط
صحیح الحدیث اسحاق بن ابی ... گفته که در نیا تم افضل الخالدین گفت ...
در عامه بود و مکیه که در خره ... در الرحمه اسم بار بس بقدق کرد ...
بن عمرو و خالد هر دو روایت میکنند از محمد از عمرو بن ... او یا حرم ...
بکرد فرس او تعلل ذکر بکر هر یکی از این دو فرس و تعلل را و بعضی گفته اند که ذکر فرس و بغل ...
از راوی یا زیراکه غیره خلاف کرده نشود دیگر اسان ... وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
ان رسول الله صلعم قال من تطبب گفت آنحضرت کسی طبیب کرد خود را ... ولم یعلم منه طب قبل ذلک
دانسته نشده است از وی طب یعنی شهرت بطب ... نداد و در ان قبل مرد ...
پس آن طبیب ضامن است و واجبست بر وی دیت و ساقط شد از وی قصاص ...
در جای او بدان جنایت وی ... عامه علما ... اوست رواه ابو داود والنسائی وعن عمران
بن الحصین ان عبدا ... ازان عمران بن حصین ...

و گاه است که غلام مردمی فقیر بوده اند یعنی عاقله آن غلام فقیر بوده اند و جنایت او از خطا بود و بعضی
گفته اند که مراد این که غلام حر است زیرا که جنایت عبد بر مالک ... عاقله قطع آن غلام فقرا
گوش غلامی را که مراغنیا را ... فاتی اهله النبی پس آمدند کسان آن غلام قاطع نزد پیغمبر صلعم فقالوا انا ناس
فقراء پس گفتند ... ما مردم فقیر ... فلم یجعل علیهم شیئا ...
شد واجب می شد ... از عاقله چیزی و اگر جانی بنده می بود و تعلق میگرفت جنایت برذمه وی
در قول عامه علما ... رواه ابو داود والنسائی الفصل الثالث عن علی رضی الله عنه
قال دیة شبه العمد اثلاث ... روایت از امیر المؤمنین علی کرده گفت دیت شبه عمد که در حدیث وارد است
یا از ان روی که ... ثلث ... حقة ... ثلث ... خلفه ... جذعه
ست و اربع و ثلثون الی بازل عامها ... بیه است و بازل ... کرباهای وی بطلوع کند ...
اوهام وکامل کرده و آن بعد از ... سال ... بازل نام است ...
وی طلوع کند و قوت او تمام وکامل کرده ... حدیث ... وکامل القوة
کلها خلفات ... رواه ...
رضی الله عنه ... فی الخطاء ارباعا خمس وعشرون حقة وخمس وعشرون جذعة وخمس
وعشرون بنات مخاض ... موافق مذهب امام ابو حنیفه است رواه ابو داود و ... روایت
از مشاهیر تابعین است و ... در وقت ...
عنه قال ... موافق مذهب شافعی است ...
مخلص ... آمده اند چیزی که ... باشان
واجح گفت ... رواه ابو داود سعید بن المسیب ان رسول الله صلعم قضی فی الجنین یقتل
فی بطن امه ... روایت از سعید بن المسیب آنحضرت حکم کرد در جنین که کشته میشود در شکم ما در وی بغرة
عبد او امة ... کشته شدن ... اگر بعد از بیرون آمدن از شکم کشته شود تمام
دیت خواهد بود ... فقال الذی قضی علیه گفت ... حکم کرده بود
بر وی کیف اغرم من لا شرب ولا اکل ولا نطق ولا استهل ... باطل ...
... مثل ذلک یطل ...
... عصبة ...
... فقال رسول الله صلعم انما هذا
من اخوان الکهان ...
... اهل کتاب است ...
قول اهل الطالب ... در قرآن و حدیث ...

آنجا تکلف باشند و عوض آن نیز ترویج باطل نموده اند موم سبع احناکه این شخص کرد رواه مالک والنسائی رواه
ابو داود و عن سعید ابن المسیب **باب** ما لا یضمن من الجنایات ذکر کرد از جنایات آنچه موجب ضمانت
ازفوت روایت خواست که ذکر کند از جنایت آنچه ضمان در وی اگر بی اتفاقات بی تحکمی با شرط آنکه محکم
بیاید و اگر آن تقدیری و قادر لازم آید جنایت گناه کردن و ضمان آن چیز را نیز و تعلیل خبر را نیز
الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العجماء جبار یعنی جراحت وی هدر است
یعنی باطل است احیانا است طلب ضمان در وی نیست و بفتح عین و سکون جیم مد و جبار با جیم که تکلم کنند
و قدرت ندارد و بر انکلم قدر کر را عجم گویند و مونث را عجما و وجه تسمیه بهیم جیم مسکین والفتح خبر گردانیده اند جبار
بفتح جیم و تخفیف با ضم بحیم هدر و باطل یعنی اگر چهار پای کسی که مختلف کرد مال کسی را و با مال کرد زرعت را
نشد چیزی لازم نمی آید و ضمان نیست و این بر تقدیر است که با وی کشنده و همراه نبود و اگر باشند
بر ایشان ضمانت و اگر برنشسته سوار باشد او نیز ضامن گرد و در هدایه گفته است که رانده
ضامن است چیز را که رسید آنرا بدست یا به پای و کشنده ضامن است چیز را که رسید آنرا بدست یا به پای
و کشنده و سوار ضامن است چیز را که رسید آنرا به پای یا بدست یا بسر و اگر بول کرد او رانده هم دو ضامنه
ضامن نگردد و همچنین کرفتن وی اگه در شب بشد زیرا که شب نگهداشتن و نگاه داشتن است و اگر در روز باشد
ضامن نیست والمعدن جبار و کان نیز جبار است یعنی کسی اگر در کان در آید تا مزدوری یا تا و بس کان فرو افتاد
هلاک شد پس نیست بر آن کسی که گناه است کان را ضمان یا کسی را که مزدور کان بکرا گرفته و کان
بروی افتاد و هلاک شد نیست ضمان بر صاحب کان و این چه مخصوص نیست بمعدن و در بیرون نیز جاری است
از جار را جار ده در صحه اول موافق است مشهور و معنی وی آن است جار و جاه گفته اند و اگر کسی چاهی کند
در زمین خود یا زمین مباح و افتاد در آن مردی و مرد ضمان نیست کننده چاه متفق علیه **وعن** یعلی
بن امیة قال غزوت مع رسول الله قریش اسلام آورده روز فتح مکه و حاضر شد حنین و اهل طائف و تبوک و قاتل عمر
و ابن المطلب ... در اهل حجاز قال غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم جیش ال
لعسرة گفت و اگر دم همراه آن حضرت لشکر غزوت که عبارت از غزوه تبوک از جهت آنکه در وی
سختی و دشوار دارد از گرمی هوا و کمی زاد و راحله آورده اند که گاهی طعام از برگ درخت
بیکردند و شراب از شکمه شتران که می شدند که گاهی بر بیکردند و به تحقیق تجهیز کرد این جیش عثمان رضی الله عنه
پس واجب گردانیده برای خود بهشت را روز ساخت اوثق عمل بجیش العسرت و کان لی اجیر
مزد وری نفاق ... پس جنگ خصومت کرد آن اجیر که آدمی را فغض ... با انگشت گیرنده
دوست دیگر را ... نزع المعضوض یده من فی العاض پس کشید آن شخص گزیده شده دست خود را از دهن
شخص گزنده اندر شسنه پس افکند و نداد پس او را خرده ال اهله افتاد دو دندان افکنده منقطع
پس انداختند آن ما لحق الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس اندرافت آن مرد که افتاده دندان وی و رسید آن حضرت
آن حضرت سبب او را ولازم نگردانید چیزی از ضمان ر دو قال ایدع یده فی فیک گفت آن حضرت

بکذارد دست خود را در دهن تو تقضمها کالفحل که بجائی تو بر آنرا اما نند شتر برای قوی گزنده است
و همچنین است حکم کسی که مظلوم بوده اند معه چنانکه زیادکرد دفعه کند از خود کسی را که قصد نفس را داردو یا
شد و ممکن باید که رفق کند در دفعه مکرر کسی قصد قتل دارد و دفعه نقاف و ... خوردن شمشیر حلیف
را و حاشیه آن خبر و جرح در بعده و که بگردهای وی دران کفایت بود از باب سبع باخرب متعلق علیه **و عن**
عبد الله بن عمرو قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من قتل دون ماله فهو شهید گفت شنیدم من از حضرت
که میگفت کسی که کشته شود نزد مال خود از جهت مال خود و دفع کردن از ان پس آن کس شهید است احیاء
نزد اهل خود متفق علیه **و عن** ابی هریرة قال جاء رجل و حال گفت ابوهریره آمد مردی پس گفت
آن حضرت پس بده مال خود را قال ارایت آن قاتلنی گفت آمرزد خبر ده مرا که اگر خواهد که بگیرد
مرا چه کار کنم مال تا ماله گفت آمرزد قتال کن او با ماله ان درایت ان قتلنی گفت اگر دخبر ده مرا
که بکشد مرا قال فانت شهید گفت آن حضرت پس تو شهیدی ارایت آن قاتلته گفت آمرزد خبر ده مرا که
بکشم من او را قال او هو فی النار گفت آن حضرت وی در آتش دوزخ است رواه مسلم
وعن انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول وهم از ابی هریره است که وی شنید ان حضرت را که میگفت ال
لو اطلع فی بیتک احد اگر مطلع شد و نکریست خانه تو ... ای الفراج اطلاع پوشیده در چیزی یعنی بکریستن ام
نا دان که وحاله نکه اذن بکرد تو مرا او را فخذفته بحصاة اس ای انداختی تو مرا او را بسنگ ریزه ففقات عینه
پس کور بکر دی تو چشم او را ما کان علیک من جناح نبی بود تو تو کناهی و صرف ... ومعنی الخذف
سنگ ریزه یا نکشت شابه در ایهام جا بکه تکنیف آن در باب حج معدوم شد والظاهر ان حدیث عمل کرده است
شافعی و ساقط گردانیده است از وی ضمان عین را و بعضی از علما گفته اند که این تقدیر است که او را
منع کرده و باز نیامد و امام ابو حنیفه گفته که بر وی نیست ضمان و حدیث محمول بمبالغه در حرمت تهدید
والله اعلم متفق علیه **و عن** سعد بن سهل روایت است از سهل بن ساعد الانصاری که از مشاهیر صحابیت و
آخر من مات فی المدینة ان رجلا اطلع فی حجر فی باب رسول الله مرد ... نگریست در سوراخی که در در حجره
حضرات صلی الله علیه وسلم حجره تقدیم جیم مفتوحه بر حا به ساکنه سوراخ و مع رسول الله مدری یحک به
راسه و حالانکه با حضرت در دست شریف وی مدری بود که بخاراید بوی خود را ... بکسر میم
و سکون دال ... که مدارد آنرا زن در سر خود تا فراهم موها را ... شایه بود ... بعضی
گفته اند چوبی یا آهنی دو دیک خنول که مراد ... نیز خاریده میشود بوی آن آنکه دست نرسد
دو صراح گفته مدری شیخ و شاخ بزرگ که زنان موی فرق سر راست کشند فقال لو اعلم انتظر لطعنت
بها فی عینک پس گفت آن حضرت اگر میدانستم که تو نگاه میکنی مرا از راه این راه هر آینه میزدم
میخلید بدیم بابین مدری در چشم تو و طعن زدن نیزه انما جعل الاستیذان من اجل البصر گردانیده
نکرده و مشروع ساخته نشده است طلب اذن برده و در آمدن در خانه مگر از بهر نگاه داشتن از نظر
افکندن درون خانه و نظر کردن با اذن است متفق علیه **وعن** عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح غین

و تشدید فا مفتوحه صحابی است از اصحاب شجره ساکن شد مدینه را بعد از آن به بصره آمد و سرای بنا کرد و بصره
مرو روایت میکند از وی حسن بصری و ابو العالیه و غیر ایشان مات سنه و ستین انه رای رجلا یخذف فقال له
از وی کردی و به مرو برا که حذف میکند و معنی حذف معلوم شد فقال لا تخذف پس گفت حذف مکن
فان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن الخذف زیرا که آن حضرت نهی کرده است از حذف و قال
انه لا یصاد به صید او گفت آن حضرت که حذف شکار کرده نمیشود تو بی شکاری و لا ینکا به عدو و
مجروح ساخته نمیشود برای دشمنی از دشمنان دین یعنی فایده نیست در آن دنیای و نه دینی و محض
لعب و لهو است و با وجود این زیان هم آن وی میرسد چنان فرمود و لکنها تکسر السن و تفقا العین
و لیکن این فعله با جهای مارسته میکند دندان کسی را و کور می کند چشم کسی را این اگر معارف خبر کرده
و خبرات چنانکه سنت کا فرو اقعه شود اما میرف و عادت موضوعه از برای آن است متفق علیه
وعن ابو موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا مر احدکم فی مسجدنا و فی سوقنا گفت
آن حضرت که بگذرد یکی از شما در مسجد ما و بازار ما و سایر مجامع در حکم آنست و معه نبل و حالانکه
با وی تیر های است فلیمسک علی نصالها پس باید که امساک کند و نگاه دارد پیکانها را بدست خود.
پیکانهای تیرهای ان یصیب احدا من المسلمین منها بشیئ از جهت ترس آنکه برسد یکی از
مسلمانان را از آن پیکانها تیرها متفق علیه وعن ابو هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا یشیر احدکم علی اخیه بالسلاح اشاره نکند یکی از شما برادر خود را با سلاح که بستین سازد او را
از آلات حدید فانه لا یدری لعل الشیطان ینزع فی یده زیرا که وی نمی داند شاید که شیطان بکشد
سلاح را در حالیکه در دست اوست یعنی برسد سلاح بآن برادر کسی است بان معنی نیز صحیح
است و روایت بعین معجمه نیز آمده است از نزع بمعنی فساد و [illegible] آنکه [illegible]
یعنی در اشاره او را [illegible] و تحقیق نمیکند فیقع
فی حفرة من النار پس بیفتد در کوی از آتش دوزخ یعنی در عقوبت افتد متفق علیه قال
قال رسول الله صلعم من اشار الی اخیه بحدیده و هم از ابی هریره است گفت آن حضرت کسی
که اشارت کند سوی برادر خود با آهنی مثل تیر و شمشیر فان الملائکة تلعنه پس بدرستی فرشتگان
لعنت میکنند آنکس را حتی یدعه تا آنکه بنهد آهن را از دست خود فان کان اخاه لابیه
و امه و اگرچه باشد آن اشاره را [illegible] برادر او یعنی برادر حقیقی او باشد که آنجا مقصود کسی نیست مجرد
هزل و لعب خواهد بود با وجود آن [illegible] مقصود [illegible] است [illegible]
رواه البخاری وعن ابو هریره ان النبی صلعم قال من حمل علینا السلاح فلیس منا گفت آن حضرت کسی
که بر دارد [illegible] آلات جنگ [illegible] و مراد حمل [illegible]
هزل و لعب باشد چنانکه در حدیث سابق گذشت [illegible] الاظهر است حامل
بطریق حرب بطرف مسلمانان نیست رواه البخاری و مسلم و زیاده کرده است مسلم نیز او عینا

فلیس

فلیس منا کسی که برکشد بر ما شمشیر را پس نیست از ما این نیز محمول بر هزل و عدم [illegible] است
چنانکه گفته شد و با موافق ترجمه باب افتد و الا کسی که برکشد شمشیر بر مسلمانان معتقد قتل واجب است
برای دفع قتل از خود و از جهت بودن او باغی پس ساقط میکرده [illegible] رواه مسلم هشام بن
عروه تابعی است اکثر الحدیث از اکابر علما ثقه است و امام حجت [illegible] ولادت وی در ایام
قتل امام شهید حسین بن علی است [illegible] از انس و از عم خود عبد الله بن الزبیر مات سنه
و اربعین و مایه روایت کرد از پدر خود که عروه بن الزبیر بن العوام وی نیز از تابعین است
کبار ایشان و ثقات و وی یکی از فقهای سبعه مدینه است و مادر او اسماء بنت ابی
ابو بکر صدیق است روایت میکند از پدر خود و در خود عایشه و عبد الله ابن عمر و غیر
ایشان از کبار صحابه و روایت او از عایشه کثیر است [illegible] الشهر بود و مات فی سنت
اربعه و تسعین آن هشام بن حکیم روایت میکند که هشام بن حکیم ابن حزام که از فضلا صحابه
بود از مسلمه فتح و با مر معروف و نهی منکر موصوف بود مر بالشام گذشت در ملک شام علی
اناس من الانباط مردمانی از انباط جمع نبط که [illegible] شام اند
و بعضی از اهل سواد عراق و قد اقیموا فی الشمس و حال آنکه [illegible] ایستاده کرده شده اند
انگروه در آفتاب و صب علی رؤسهم الزیت و ریخته شده است بر سرهای ایشان روغن زیتون گرم شده
فقال ما هذا پس پرسید هشام بن حکیم چیست این حال و برای عذاب میکنند ایشان قیل یعذبون فی
الخراج گفته شد عذاب کرده میشود بجهت خراج که مال واجبی نمیدهند فقال هشام اشهد
سمعت رسول الله گفت هشام گواهی میدهم [illegible] شنیده ام من از [illegible] قبول میگفت
ان الله یعذب الذین یعذبون الناس فی الدنیا بدرستی خدا [illegible] عذاب میکند آنکسانی را
که عذاب میکنند مردم را در دنیا بی حق شرعی [illegible] چنین عذاب شدید غلیظ [illegible]
و آنکه عذاب میکنند [illegible] در آخرت [illegible] رواه مسلم
وعن ابو هریره قال قال رسول الله صلعم توشک ان طالت بک مدة [illegible]
[illegible] ابو هریره است یا بعضی از دیگران قوما [illegible] ایدیهم مثل اذناب البقر [illegible]
[illegible] که در دستهای ایشان است [illegible] گاوان [illegible] ایشان که از جرم [illegible]
[illegible] مراد گروهی اند که بر درهای ظالمان [illegible]
میکنند [illegible] ایشان و نیز [illegible] مردم را و دشنام میدهند [illegible] رواه مسلم
وعن قال قال رسول الله صلعم صنفان من اهل النار لم ارهما دو نوع کرده اند از اهل آتش دوزخ ندیده ام
من ایشان را [illegible] در زمان خود [illegible] بود از وجود [illegible] این مردم [illegible]
[illegible] و سکون نون [illegible] قوم معهم سیاط کاذناب البقر [illegible] گروهی اند که با ایشان تازیانهها

مانند وی مهاکاوان بعیر بوبهای افاس میروند بان نازنان بانه مردم را وليا وکاشات غارجات
دوم جامه زنان اند که پوششی خداوندان اند نا پوشیده اند بدنهای خود را اما برهنه اند یعنی آنها
مستور شد چنانکه بدنهای ایشان نمایان است پس اگرچه بظاهر پوشش دارند اما در حقیقت برهنه اند
یا بعضی بدن را مستور شد و بعضی را برهنه میدارند چنانکه سر و نوسهای خود را آتش پشت خود می اندازند
و سینه و شکم که محل شهوة اند برهنه میدارند چنانکه سر و نوسهای خود را آتش پشت خود می اندازند
و سینه و شکم که محل شهوة اند برهنه میدارند یا در دنیا لباسهای فاخره او عاری اند از لباس تقوی یا
که در آخرت بدان لباسهای بهشت خواهند پوشید. ممیلات مایلات یعنی خرامنده اند تا در رفتار نگاه دل
از مردم بر بایند اهل ملدت خرامنده و ممیلات شانها در داحب بنده یا مایلات باطاعة
از طاعت خدا و آنچه واجب است برایشان از حفظ فرج و ممیلات تقریر کننده زنان دیگر را در این
در شکل و در فعل خود وجود کمر نیز گفته اند که در شرح مذکور ند و سهمن کاسنمة البخت المائلة یعنی
سرهان که مویهای را یافته مانند مانند کوهان شتران بختی است که مایل اند آن کوهانها بجهت گرانی
فربهی چنانکه از عادات زنان معدات وان صف مردان و این طرز زنان در زمان سهار نستان
الحضرت صلعم نبوده اند پس اخبار بان معجزه است لا یدخل الجنة و لا یجدن ریحها
یعنی نیابند وی بهشت را اما دیل این سابقا کذشت وان ریحها لتوجد مسیرة و کذا و کذا در حال آنکه
هر آینه بوی بهشت یافته میشود و از مسافت چنین و چنان یعنی مسافت بعید و دور غایت بعد رواه مسلم
و قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قاتل احدکم فلیجتنب الوجه وقتی که قتال کند یکی از شما یعنی
مضاربت کند وی محنت نماید و بعضی گفته اند اگرچه با کفار باشد پس باید که اجتناب کند روی او را یعنی
ترند اجتناب کمو شدن و بر کردانند بود زان فان الله خلق آدم صورته زیرا که هر آینه خدا تعالی
پیدا کرد آدم را بر صفت و صورة خود ذکر در آید اورا مظهر صفات جلالیه و جمالیه خود باشد و
خاصه اخراج کرد از او خلق فرمود و اضافت برای تشریف و تکریم است چنانکه در لغت فرس
گفته اند و ضمیر راجع با آدم است یعنی بر صورتی که مخصوص آدم ممتاز از سایل مخلوقات مثل الطف
اکرامات پس کامل معنی آن باشد که حق تعالی آدم را اشرف اجناس مخلوقات جنت و وجه اشرف
اعضای و محل ظهور صورت کمال اوست پس اجتناب در شرح زیاده برین سخن کرده شده است
متفق علیه وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلعم من کشف ستراً کسی که بردارد و بردهٔ کسی را
ودیده کردن فادخل بصره فی البیت پس در دوره و نشانهای خود را در خواسته قبل آن بودن پس از آنکه
اذن کرده شود مراد از افشای عورة اهل پس بجهت عورة اهل را مانند رأى الفرج عورت بیرم
مردم و هر چه از نمودن وی آن شرم آید فقد اتی حداً پس بدرستیکه رسید بحدی که حلال نیست
عدالت مراد ازین اینجا تعزیرات بالکل حاجر میان اشکار باید الذی لا یحل له ان یأتیه یعنی یا آنکه
نیف مر او را آنکه نباید از او تواند حین ادخل بصره و اکثر ثابت شد و نگاهی که در او را دید بصره خود را استقبله

رحل پس پیش می آید او را مردی و تقفا آنچه پس کو رمیکرد آنرا چشم مرد او را اما پیرت علیه گر
زرش نیکو دم من بران و عیب نیکرد دم او را امر الرجل علی باب الشرف پس اگر بگذارد و بر بردو در
که سوة برده مراد را اغر در حال که رب شده است آن ورد این دلالت دارد و بر آنکه لا بدات
از اعلدق با فر و شیبن برده منظر متد خطیئه علیه پس افتاد نظر بر اهل بیت گناه بروی آنکه اجنبیه
بیلی اهل است بیت گناه مگر بر اهل که خانه که چرا در نیستند بر ده مرد بیند رواه الترمذی فقال
هذا حدیث غریب وعن جابر قال نهی رسول الله ان یتعاطی السیف مسلولا نهی کرد آنحضرت از تناول
شمشیر و کرفتن است رواه الترمذی و ابو داود وعن الحسن عن سمره و روایت است
از حسن بصری از سمره بن جندب که صحابی مشهور است و در بصره می بود و حسن روایت از او
میکند ان رسول الله صلعم نهی ان یقد السیر بین اصبعین المفقرة نهی کرده از آنکه
بریده شود دوال میان دو انگشت قد بقاف و تشدید دال الحبل آنرا بریدن بدرازا
شکافتن و سیر بفتح سین و سکون کشنده و دال سب نهی آنست که خسته کرد د انگشت واین
نهی تنزیه و شفقت است رواه ابو داود وعن سعید بن زید ان رسول الله صلعم قال
روایت از سعید بن زید بر عمر وین تفیل کسی که کشته شود نزد اهل و عیال پس وی شهید است
و مقتول پس وی شهید است ومن قتل دون اهله فهو شهید وکسی که کشته شود نزد اهل خود
پس وی شهید است مکثر علیه براند که کسی قصد کرده شود و هلاک خون و مال او با نوحن
کرده شود با اهل و عیال او پس میرسد او را که دفع کند قصد آنرا بطریق الاسهل فالاسهل
واگر باز نیاید مگر بمقابله پس کشته شود بران جبری نیست بروی بلکه شهید است رواه
الترمذی و ابو داود و النسائی وعن ابن عمر عن النبی صلعم قال اللهم بعثت ابواب آنحضرت در
وزیع هفت در بت باب ها علی من سل السیف علی امتی محمد شرح این در فصل ثانی در حدیث
سلمه بن الاکوع معلوم شد رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و حدیث ابی هریره که
در مصابیح در ینجا مذکور است الرجل خیار یعنی آنکه تلقب نیف کند را به پای خود با جمال کند را
را اخراج صدر و ساقط است ذکر ای باب باب الغصب ذکر کرده شد در باب الغصب و شرح آن
نیز آنجا گذشت در ینجا در اول فصل نیز بیان یافت باب القاعة یعنی بفتح راند قاف بمعنی
قسم است و کند حرز دن و در شرح عبارت است از آنکه در محله قتیلی را یافته شد و قاتل
بس معلوم بس بنجاه بار سوکند بخورند او میان مقتول بر استحقاق دوم وی با اهل محله که متهم اند
یعنی قتل از خود بنا و هفه فی که میان احادیث بس نسرو با اهل محله که متهم از اهکار او بنا ای انتسو
ایشانرا اختیار کند بخوره که بکشنده را او را اینه ام قاتل او را از جهة حدیث المشهور البینة
المدعی و الیمین علی من انکره خیا اکنه ولا دارد و بر احادیث آینده در فصل ثالث
از رافع بن خدیج و برد شافعی و الیمین نزد او اگر باشد میان ایشان عداوت و علیه

برانکه ایشان کشته اند سوگند داده میشوند اولیاء او اگر ایشان باز ایستند از سوگند خوردن
خوردن سوگند داده شوند آنهایی که متهم اند بقتل چنانکه دلالت میکند بر آن حدیث اول از
رافع بن خدیج و واجب نمیگردد در قسامت قصاص اگرچه دعوی قتل عمد باشد بلکه واجب
در وی دیت خواه دعوی قتل عمد کند یا خطا و امام مالک میگوید اگر دعوی در قتل عمد بود حکم
بقصاص باید کرد و قول قدیم شافعی نیز همین است و تمام مسائل کتاب و دلائل آن مذکورست
در کتب فقه و قسامت از احکام جاهلیت بود و پیغمبر خدا صلعم نیز از آن اسلام داشت و حکم کرد بآن میان
جماعه از انصار که دعوی قتل کردند بر یهود خیبر الفصل الاول عن رافع بن خدیج بفتح میم و کسر مهمله و سکون
تحتیه و اخر جیم صحابی انصاری حاضر آمد بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد را و مشاهد که بعد از آنست
و سهل برای تثنیه بفتح مهمله و سکون مثلثه صحابی میشود ولادت او در سال سوم از هجرت است نام او
عبد الله بن ساعده انصاری است برادر عبد الرحمن بن سهل و حارث بهم و علم بود برادر زاده
محیصه است بضم میم و فتح مهمله و تشدید تحتانیه مکسور بن مسعود برادر حویصه بن مسعود و خیبر فتفرقا فی النخل
پس جدا شدند در درختان خرما که در خیبر بسیار است و رفتند هر یکی بجای بفرج فقتل پس کشته شد
عبد الله بن سهل فجاء پس آمد عبد الله بن فجاء پس آمد عبد الله بن سهل که برادر مقتول بود
و حویصه بضم حای و فتح ابا و معه واله که حویصه و محیصه پسران مسعود که اعمام مقتول بودند و حویصه
بضم حای و فتح واو و کسر وای مشدده الی النبی آمدند سوی پیغمبر صلعم فتکلموا فی امر صاحبهم پس سخن
کردند در شان یار خود که کشته شد فبدأ عبد الرحمن پس آغاز کرد در سخن عبد الرحمن که برادر مقتول
بود خورد ترین ایشان فقال النبی کبر گفت مراو را پیغمبر خدا صلعم کبر الکبر و تعظیم کن و ابزرگ را یعنی
تقدیم کن بزرگ از خود را در سخن کردن بفتح کاف و کسر با مشدده ملفظ مرا از تکبیر و کبر بضم کاف
و سکون بای بزرگ قوم و در اکثر روایات الکبر الکبر لازم گیر بزرگ را تقدیم کن او را در سخن
کردن قال یحیی بن سعید یحیی بن سعید که از رواة این حدیث است در نظر احکام یعنی لیلی الکلام
لیلی کبر باید که نزدیک شود یا متولی شود سخن را بزرگتر و درینجا دلیل است که بزرگتر سزاوار است بآن
و عبارت کلام و جواز وکالت در حد و جواز وکالت حاضر زیرا که الدلائم عبد الله بن
سهل بود که برادر قتل است و حویصه و محیصه ابن عم اند فتکلموا پس سخن کردند فقال النبی صلعم استحقوا
از کشتن و نیز او را از مواریث خود را القصاص قتل خود را وقال یا گفت بجای قتیلکم او صاحبکم
داعان بالا حاجه التوصیف چنین کنم سوگند های پنجاه مرد از شما باید بخاه سوگند از شما یا گفتند یا رسول الله
امر لم نره این امریست که ندیده ایم تا آوریم و ندانیم تا آوریم کشنده است پنجاه مرد از شما باید بخاه سوگند
از ایشان گرانبار تاکل نشود در وغ است بکنند از خویشان و ترکیم از ایشان ... اگر وانشدند
و در بعض نسخ تبرئکم از غیرت قتال قتلوا گفتند یا رسول الله قوم کفار ایمان گروهی کافراند
سوگند های ایشان چه اعتبار دارد فوداهم رسول الله پس فدا داد او اصحاب خود را یعنی دیت او را بعوض من

من قبله یعنی از جانب خود و دلیلش از برای دفع فتنه بکسر کاف و فتح بعض جانب فدای کمیته ده و کمر شتر
شتر صدقه بود ... روایت دور روایتی بابن لفظ آمده که تحلفون خمسین یمینا سوگند میخورید پنجاه
سوگند و تستحقون قاتلکم و مستحق شوید قاتل خود را حکم بکنید روزه خدا پس ادیت او را رسول الله صلعم
عنده از نزد خود تا پایه عقد عقیده ماده شتر متفق علیه ... الفصل الثانی و این باب فصل
دوم الفصل الاول عن رافع بن خدیج قال اصبح رجل من الانصار مقتولا بخیبر گفت رافع بن خدیج
گشت مردی از انصار که عبد الله بن سهل است کشته شد که در خیبر فانطلق اولیاؤه الی النبی پس رفتند اولیای
مقتول سوی پیغمبر خدا صلعم فذکروا ذلک پس ذکر کردند او را فقال الکم شاهدان یشهدان
علی قتل صاحبکم پس گفت آنحضرت آیا هست مر شما را دو گواه که گواهی دهند بر کشتن صاحب شما
قالوا گفتند یا رسول الله صلعم لم یکن احد من المسلمین نبود آنجا یکی از مسلمانان و انما هم یهود و شاید ان
که یهود دینی منسوب و بظلم و قتل ایشان و حیله گری و مکر اندوری و قد یجترؤن علی اعظم من هذا و تحقیق جرأت
میکنند و دلیری مینمایند بر کاری بزرگتر از این کار را احیانا که قتل انبیا و تحریف کلام الله و ابطال احکام
و احکام خدا کرد در حکم قتل انبیا بلکه سخت تر و شنیع تر ازین قال فاختاروا منهم خمسین پس گفت آنحضرت برگزینید
در گزینید ایشان پنجاه کس را فاستحلفوهم پس سوگند دهید ایشان را فابوا پس ابا آوردند یهود از
از سوگند خوردن و دیت دادن آن نمودن فوداه رسول الله صلعم پس دیت داد وی مستحق آن را پیغمبر
خدا صلعم من عنده از پیش خود رواه ابو داود باب قتل اهل الردة و السعاة بالفساد.
در کشتن اهل رده و سعی کنندگان بفساد در ده دال و ردة بمعنی رجعت بازگشتن است و در رجوع
از اسلام و اگر باشد روا است دور کرده شود از وی و آن شبه را و عرض کرده اسلام و از ابن
بر وی و اجب است برای که دعوة رسیده است احتیاج دعوت جدید نیست مستحب است که حبس کنند
او را سه روز اگر مسلمان شد فیها و الا قتل کنند و بعضی گفته اند که اگر وی مهلت طلبید مهلت دهند
الا حاجت نیست و نزد شافعی واجب است که مهلت دهد امام او را سه روز و ظاهر قول حق تعالی
اقتلوا المشرکین و حدیث من بدل دینه فاقتلوه در عدم انتظار است و سعات
بضم سین جمع ساعی است چنانکه قضاة جمع قاضی و مراد ایشان اند که سعی میکنند در فساد و
اصلاح و سعی دویدن و شتافتن کردن شتافتن ساعیان و آنکه کاری بر کسی کنند و سعایه در کمر
عمارت و دیگر کردن و مراد اینجا قطاع طریق اند چنانکه فرمود انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله
فی الارض فسادا ان یقتلوا و امثال ایشان الفصل الاول عن عکرمة روایت از عکرمه که
مولای ابن عباس و یکی از فقهای مکه معظمه بود قال اتی علی رضی الله عنه بزنادقة گفت آورده شد
نزد امیر المؤمنین علی زنادقه زندیق در اصل قوم مجوس را گویند که تابع اند کتابی را که زرتشت
و مراد اینجا قومی اند که مرتد شده از اسلام و بعضی گفته اند قومی اند از اصحاب عبد الله بن سبا که اظهار کردند
اسلام را و بعد بدعت و تفضیل است و در غیر خدا او کردند در حق علی پس گفتند یا علی رضی الله انت هو در وی

ورو ی فاخر فهم پس سوخت ایشان را و بود این فعل از وی اجتهاد و دیدن ومعجزات از جمله خرق
ایشان و سایر مفسدان از زنهای جنس ایشان فبلغ ذلک عن ابن عباس پس رسید آن سوختن
علی اینها را به ابن عباس فقال لو کنت انا لم احرقهم پس گفت ابن عباس اگر می بودم من نمی سوختم
ایشان را برای رسول الله از جهت آنکه نهی کرده پیغمبر خدا صلعم که فرموده است لا تعذبوا بعذاب الله عذاب
بعذاب خدا یعنی آتش است و لعلهم ر هر آینه میکشتم ایشان را بجهت آنکه حکم شرع است کشتن مرتدان
بقول رسول الله صلعم من بدل دینه فاقتلوه کسی که تبدیل کند و بغیر دهد دین خود را پس بکشید او را
آورده اند که چون رسید این سخن ابن عباس بعلی رضی الله عنه تصدیق کرد او را و گفت راست
گفت ابن عباس از ینجا معلوم شد که فعل علی رضی الله عنه برای اجتهاد بوده بر بعض کذا قال والله اعلم
رواه البخاری و ترمذی و ابو داود و ابن ماجه چنین روایت کرده اند **و عن** عبد الله بن مالک
رضی الله قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان النار لا یعذب بها الا الله هر آینه که آتش عذاب
عذاب میکند بوی مگر خدای عز و جل یعنی نبایدکه عذاب کند بوی مگر خدای رواه البخاری علی
رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را که میگفت بیرون آیند گروهی در اخر الزمان حدیث اسنان
نو سالها و حدث لعذ های و تشدید دال جمیع حدیث سعد قدیم بر حذف خلاف قیاس
و در روایتی حدثاء الاسنان چنانچه جمع سعید ستمهای الاحلام سبک خردان سفه یعنی
خفت عقل و حلم الاحلام جمع حلم بکسر حای عقل و قاره جمع حلم بضم حا بمعنی خواب بالغ
می آید یقولون من خیر قول البریه میگویند از بهترین سخنان و تکلم میکنند ان خلق مراد قرآن
عظیم است و در بعضی نسخ مصابیح من قول خیر البریه و مراد احادیث رسول الله صلعم و اول مباشرت
آنچه واقع شده است در احادیث در شان خوارج از قراءت و تمسک به آن اتاویل آن با باطل
لا یجاوز ایمانهم حناجرهم در نگذرد ایمان ایشان او کلمه آن حلق های ایشان را و یعنی سعید
قبول و ظاهر نشود انوار آن خارج عمل یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة بروند مرتد
آیند از دین یعنی از طاعت امام اند از دین یا معنی لذ طاعت امام اند از دین خود با این مبالغه است
و تشدید از تعلیل ایشان چنانکه بیرون می آید و میگذرد تیر آنکه شکار را بوده نبود و بیرون از
رمیت نفوذ چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است اما یقیتهم فاقتلوهم پس هر جا که رسیدید ایشان را
بکشید که ایشان را مانی قتلهم اجرا من قتلهم القیامه لیستحق که در الشغل ایشان مزد روز قیامت
مرگ یک کشید ایشان را اما و زلفه است مراد خوارج اند که قصد خروج ایشان است که بنده از ارتکاب کبیره تکلیف
مبغوض هم کافر گردد آورده اند که از امیر المؤمنین علی برسیده شد کرا با کافر اند ایشان فرمود من الکفر
هر بود ارکه گریخته اند یعنی پس کافر چون کوهند ربنا ایشان را متفق علیه **و عن** ابی سعید الخدری قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم یکون امتی فرقتین گفت ابو سعید المغفرة باشند من امت دو گروه جدا
جدا فیخرج من بینها مارقه پس بیرون می آید از میان دو فرقه از دین بر دو آیند و دو رکه رزنده از دین

واطاعت امام مراد خوارج اند که بیرون از اطاعت امام و مروقا و مقت بیرون بکند زدن مراد و قلیه
قتلی او را فهم ابلغ و ابا تلوه قتیل این مار قه را زدیکتر دو آن را کثر مردم حق اشارة با امیر المؤمنین علی
که جاج رالکت رواه مسلم **و عن** جریر روایت از جریر بن عبد الله بجلی رضی الله عنه که صحابی است حسن الاسلام
و البرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع گفت جریر گفت آنحضرت در حجة الوداع
در خطبه که روز نحر خوانده لا ترجعن بعدی کفارا بر مگردید شما بعد از من کافر یعنی مسلمان رفت بعض از آنکه
ایران بعضی از شما گردنهای بعضی السوجهات انکلام در حجة الوداع در فصل اول از باب خطبه
یوم النحر گذشته است و قریب تر وجهات است که مراد فعلی است که شاید فعل کفار است و نزدیک است
که در دایره کفر در آرد هو و بیان کرده و عدی بجای کفار انبر رو است این میق مراد مکفا رات
متفق علیه **و عن** ابی بکر صحابی مشهور است از احوال طایف و احوال وی مکرر نوشته شده است عن النبی
روایت میکند از پیغمبر خدا صلعم قال اذا التقی المسلمان گفت آنحضرت وقتی که پیش آیند بیکدیگر دو
مسلمان حمل احدهما علی اخیه علی سلاح که حمله برادر دیکی در دو مسلمان برادر خود سلاح را فیاطی
حرب پس هر دو مسلمان در کرانه اند و دوزخ اند حرف جهنم در ایشان سیل کنند چنانکه بر کناره جویها باشد
ذا قتل احدهما صاحبه وخدا احا جمیعا پس چون بکشد یکی از آن دو مسلمان یار خود را در آیند
دوزخ را هر دو کشته از آن با نجه ضعیف مراد اجر و تشدید مبالغه و در که اعلم ولی روایت
عنه و در روایتی از ابی بکره همچنین آمده است که قال گفت آنحضرت التقی المسلمان
لسیفهما وقتی که ملاقات کنند یکدیگر دو مسلمان بشمشیرهای خود فالقاتل والمقتول فی النار پس کشنده و کشته
شده هر دو در آتش دوزخ اند قلت ابو بکره میگوید که گفتم من هذا القاتل این قاتل است اگر در آید
در دوزخ ظاهر است و شایان است چون قتل نفس بغیر حق کرده فما بال المقتول پس چه حال است مقتول را
دوی برای چه در آید در آتش قال گفت آنحضرت انه کان حریصا علی قتل صاحبه هر آینه مقتول
بود حریص بر قتل یار خود عزیمت وی بر قتل بادی بود و لیکن نشاید قتل از و مقتضا عزم و
خود در حکم قاتل باشد در جهالت سنت بر آن کرده حرص بر قتل که حرام مواخذ است و قصد هر دو
بوقت قتل بود و اگر قصد دفع از نفس اللاخود بود مواخذه نبود از جهت شرعیت متفق علیه
و عن انس قال قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم نفر من عکل قدوم آوردند بر آنحضرت جمعی از عکل
بضم عین و سکون کاف نام قبیله است و در بعضی روایات آمده من عکل و عرینه بضم عین و فتح رای
سکون کسانیه و نون و نوات است که مجموع ایشان کسی بودند چهار از عرینه و سه از عکل بودند
پس اسلام آوردند فاجتووا المدینه پس ناخوش باشد و اختیار زاد موافق بیفتاد آب و
هوای آن بیمار شدند و در رنگ رنگهای ایشان و ورم سید شکمهای ایشان فامرهم
ان یاتوا ابل الصدقه پس امر کرد آنحضرت ایشان را که بیایند بر شتران صدقه را که جمع شده بود
فیشربوا من البوالها پس بیاشامند از بولها ای شتران و شیرهای آن اخذ کرده است حدیث امام محمد کال

تا بول کل خود طاهر است و همین است قول مالک و احمد و نزد ابوحنیفه و ابو یوسف نجس است و تداوی بول ایشان جایز است
که آنحضرت شناخته شد حالی و اینها را امام ابوحنیفه حلال نمیدارد و شرب او برای تداوی و جز آن
زیرا که شفا نیست در او و نزد ابی یوسف حلال است برای تداوی و قول شافعی این است که ایشان را
آنحضرت بگفته تداوی بهر این ساخته غیر مسکرات منقول است که امر کرد آنحضرت پس کردند و رسیدند و اول الوان
شتر آنرا پس تندرست شدن مرتد شدند و رجوع کردند از دین اسلام و قتل کردند راعی را
و کشید که آمیدند کان شتر آنرا و در بعضی نسخ ربانها بر وزن ... که جمع ... است و در ... بهر ...
جمع کرده شود و راندند الابل پس آمده نه شتر آنرا و بردند ... فرستاد آنحضرت ... را
در عقبهای ایشان فارسهم پس آورده شدند ایشان فقطع ایدیهم و ارجلهم پس امر کرد بریدن
دستهای و پاهای ایشان خلاف انکه حکم مفسد الا ... زمان است و سمل اعینهم و بیرون
کشید چشمهای ایشان را ... سمل ... چشم و بیرون کردند ...
سمل کور کردن ... نقل کرده که سمل کور کردن چشم با میل کردن و مانند آن ثم لم یحسمهم
پس داغ کرد ایشان را ... و پای داغ میکنند تا خون باز شد ...
کردم شد فالقیهم بالحره پس ... سنگ ... انداخت ایشان
را ... حتی ماتوا ... داده نمیشد ایشان
نوع شده عذاب ایشان ... گفته اند که آنحضرت که این عذاب کرد ... قصاص
ایشان نیز با رعیان ... کرده بودند ... روایت کرده شده است که میل در چشم ایشان
کشیده ... و در ربانها ... خار ...
بود زیرا که مرتد شده ... و قطع طریق کردند و اموال ... و امام ...
بیان عقوبات ... برای ... علم ...
... شریعت آنحضرت ... جمال و جلال ...
در ملک خود ... آنحضرت صلعم ...
... واجب شد ... نقل ...
الفصل الثانی عن عمران ... رسول الله صلعم ... علی الصدقة ... آنحضرت ...
... صدقه ... کردن ...
... گفته اند که ... است ... قول ...
... آنحضرت ... رواه ابو داود والنسائی عن
عبد الرحمن بن عبد الله ... ابی ... عبد الرحمن بن ...
... روایت میکند ...
... سلیمان بن عبد الملک قال کنا مع رسول الله صلعم
... آنحضرت ... که حق ...

مراد است قربانی ... پس ... حمره را ... جهله ...
... نام ...
... ایشان ... روایت کرده ...
... است ...
... قال ... پس آمد پیغمبر خدا صلعم
... گفت آنحضرت ... کرده ...
...
...
...
... گفت ...
... عذاب ...
عذاب ...
...
...
کرده شد ... پیغمبر ...
... رواه ابو داود و عن ابی
... و انس بن مالک عن رسول الله صلعم قال ... امتی ... گفت آنحضرت
نزدیک است که ...
...
...
...
...
...
...
...
سهم ...
...
... حلق ...

وبهایم پس یعنی اول خلیفه بکر بزرگ تاکید است و معنی ثانی مراد تعمیم است که ایشان از بهایم بدترانند لقضا انکه
وبک کالانعام بل هم اضل طوبی لمن قتلهم خلقی و خلقی یا دیگری راکه کشند ایشان و مقتول و تکید این را لی اورا
که در صورت اول غازی است و در دوم شهید است چون علی کتاب الله میخوانند مردم را سوی
کتاب خدا و دین اسلام و پس اسانی سی کرده شد ازما یعنی مسلمانان هیچ خبر از خیر و عدد قدیس قاتلهم
کان اولی بالله منهم کسی که بکشد ایشانرا امر دیگر را تغییر بقتل و رحمت بخدا از باقی امت باز زین زنده و معنی آن
اجود انیه است قالو گفتند صحابه یا رسول الله ما سیماهم حیث علامت و نشان ایشان فی الصراح سیما بمعنی
علامت و نشان در وی قال التحلیق گفت آنحضرت سیمای ایشان موی برتراشیدن و ذکر مبالغه کردن در آن
وشاید که این هر الجیفه فرموده که تحلیق دران زمان در عرب چندان سنت نبود و سیمای ایشان از سال
سیرت است و بانکه بجهت رفع حلق و کراهت باشد از شعار رفض او منک و اهل سنت بنه کان صلاح او
کوتاه او و بعضی مراد تیجای نه تا بدن حلقه حلقه مراد داشته اند که بطریق تکلف و تقشع باشند و الله اعلم
و این حدیث در فصل اول ارباب صحراة که در وی علامات دیگر از ایشان مذکور است نیز شاید اثبات
رواه ابو داود (وعن) عایشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلعم لا یحل دم امرء مسلم یشهد حلال نیست
خون مردی مسلمان رفیق که گواهی میدهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله الا باحدی ثلث یا انکه بجرم است
و تفقط شهادتین در بنا اب کاتی بالحصین فالصدیق و علی رایه الا باحدی ثلث که رجل زنی بعد
و مصلتی از خصلت ان نمبر احصان یعنی از زنا بعد از احصان که عبارت از بودن زانی مسلم
مکلف که وطی کرده باشد بنکاح مانند مرجم پس هر ستی زانی محصن سنگسار کرده میشود و رجل خرج محاربا لله
ورسوله دوم خلیفت مردی که بیرون آمده است که جنگ کننده مرخدا و رسول خدا مرا قاطع طریق است
که راه میزند و فساد میکند چنانکه در کریمه والذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فساد
واقع است فانه یقتل پس هر ستی که اینچنین مرد کشته میشود اگر قتل نفس کرده بی از خذ مال رفیق
تمام دار ودار کشنده میشود اگر قتل و اخذ هر دو مال کرده فتهارا اختلاف است و اگر همه برادار کشنده
یا زنده بر و او ینفی من الارض باز زنده شود و هر گروه جلاد از زمین یعنی شهری بشهری تا آنجا
حاجت که از زنده که قرار کرد و در ادم باشد تا هیئت ترسان و گریزان آورده کرد و بر و بار او ورانیده
واین مرتقه بری که بتر سانه راه مردمانرا و کشد و مال نگیرد و تنفیر کرده است امام ابو حنیفه یعنی را الحبس
آورده اند که در اول و در تروید در آن بابیتی و ما این محالات که گفته و بعضی گفته اند که امام مخیر است در این
عقوبات هر کدام یکی ازین را که خواهد و اهر قاطع طریق را بقتیل کدام الا بقرو تقل نفس
قتل نفس است که بکشد مرد نفسی کسی را افضل جا هست کشته نمود سبب این نفس و قصاص وی رواه ابو
داود (وعن) ابی لیلی که نام او عبد الرحمن است تابعی مشهور ثقه است و برادر او یا صحابی است از اهل
غزوه واحد است و در شش سال است که ایشانند نود از خدمت عمر رضی الله عنه روایت میکند از

خود

خود در لیعیا بن ابی طالب و عثمان بن عفان و ابا ابو مسعود صحابه یا فته چه رضی الله عنه
خود واز علی بن ابی طالب و عثمان روایت میکند از پدر خود و از علیا الغفار و ابن ابی لیلی
خود بود و اصحاب او را اتیطلم میکرد و شد ماة تسه ثمین و ثمانین و ولد او را که محمد بن عبد الرحمن ابن
بشر ابی لیلی گویند امام مشهور در فقه قاضی کوفه صاحب مذهب کور فقه و گفته اند که محمد بن
عبد الرحمن را خوانده قال گفت ابن ابی لیلی حدثنا آگه یعنی صحابه حدیث کرد یاران محمد صلعم کانوا یسیرون
مع رسول الله که ایشان بودند که رفتند میرفتند همراه و بیخبر خداعلم میرون بفتح یا و سکون سین
راز سری یعنی سیر رفت کردن و در بعضی نسخ میرون یعنی شب میکردند مقام رجل منهم پس
خواب کرد مردی از ایشان فانطلق بعضهم الی حبل معه پس رفت یعنی از انها بطرف رسنی
که با مرد خواب کنده بود فاخذه پس گرفت آن بعض رسن را ففزع پس ترسید آن خواب کننده
فقال رسول الله صلعم لا یحل لمسلم ان یروع مسلما حلال نیست مسلمانرا که بترساند مسلمانرا یعنی گاه رنجه
بکند که سبب ترسیدن و وحشت گرفتن مسلمان گردد چنانکه رسن او را گرفت در خواب
بود و ترسید که کشتی و جنب بروع یا و تشدید او روایت و ردع یعنی ترسید و ترسیدن آید
لازم است تی رواه ابو داود (وعن) ابی الدرداء عن رسول الله صلعم قال گفت آنحضرت من اخذ ارضا
بجزیتها یعنی مسلمانی که بخرد زمینی از جزیه یعنی زمین خراجی از ذمی مرد و بخرد جزیه خراج است بعد
لن دم چنانکه جزیه بر ذمی لازم میکرد و خراج بر زمین عاهد بر لازم گرفته یعنی خرید زمین خراجی را
از کافر ذمی و التزام کرد و ادای خراج را فقد استقال هجرته پس تحقیق بر انداخت
هجرت خود را برابر آید از مقتضای قوت اسلام زیرا که مسلمان چون ایستاده کرد و کرد خود را
در مقام ذمی در ادای آنچه لازم است او و از ادای خراج گویا طلب هجرت اسلام را دور انداخت
ومن نزع صغار کافر من عنقه و کسی که بکند خوار کافر را از گردن وی ای معطیه فی عنقه پس دانه خوار
بر او کرد آن موز چنانکه ادای خراج رنگ کافر کشید در بر فور کرده است بر زمین امین از وی فقد ولی
الاسلام ظهره پس تحقیق اعراض کرد اسلام ای جانب پشت خود و گوشت آنرا این بیان کلام سابق
و تتمه تاکید است و معاریع عام و یعنی مسجد جواز یا رای لازم کو است چنانکه لازم است
و بعضی گفته اند مراد بذا اجعله فدای است در گردن کافر است اخلص چنانکه در زمان عمر شده بود
قال لعیث رسول الله صلعم الی خثعم گفت جریر فرستاد آنحضرت فوجی را بسوی خثعم بفتح خا
معجمه و سکون مثلثه قبیله است از یمن و در قاموس گفته خثعم نام کوهی است که دوی را
که آنجا ساکنند خثعمی گویند و سریه بفتح سین و کسر را ای مفتوحه گمان بید شده پاره از لشکر
و گفته اند که بهترین سرایا چهار صد است فاعتصم ناس منهم بالسجود پس پناه جستند جماعه را ایشان
سجده کردن یعنی چون لشکر را دیدند و در سجده افتادند بعد اظهار علامت اسلام و مسلمانی
بودند که ادعی الجواشی فاسرع فیهم القتل پس شتاب کرده شد در ایشان قتل یعنی لشکر کشتن

ایشان در اتفاق وبند وکشند واعتبار نکرد وبند سجده ایشانرا تفیع ذلک النبی پس پرسید آن کاریکه
کرده کرد وبند پیغمبر را صلعم خارفهم ای بسبب القتل پس امر کرد آنحضرت مر ایشانرا بنصف دیت وفرمود
دیت امر کرد وبعد ازعلم باسلام زیراکه ایشان اعانت کرده اند بر قتل نفس خود باقامت ایشان در کفار
چنانکه اشارت میکند. ان این قول که قال گفت آنحضرت انا بری من کل مسلم مقیم بین اظهر المشرکین
از هر مسلمان که اقامت کند میان کافران کالو گفتند صحابه یارسول الله برای چه بیزار شوی قال لا تراءی نارهما
همان گفت بیاید منزلها ای ایشان از یکدیگر چنانکه دور باشد اگر فروخته شود در آنجا آتش یکی را دیگری
این علت است بر برائت آنحضرت را از مسلمان که مقیم است درمیان کافران رواه ابو داود وعن ابی هریرة
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الایمان قید الفتک گفت آنحضرت ایمان در بند کشیده است قتل را یعنی باز
دارنده و مانع است ازان چنانکه بندپای دربای یکی نهادن بازمیدارد اورا از رفتن وبهر کت ورنگ
برکات ثلث در فا ومکون قرینه ناگاه وگرفتن ناگاه وکشتن لا یفتک مومن نکشد مومن یعنی ناگاه
بکشد را یا بکشتن حال مقتول که مومن است ناگاه وقت فروگذاشتی بود در عهد وامان باشد این حکم دارد اما
اگر مسئله حذر بود ودر عهد از ذی مسلمانان وامنا وفتنه انگیزی بود آن دیگر است چنانکه قتل کعب
بن الاشرف ناگاه کشته و قال انکه مثل آنحضرت برای استمالت بران قیاس شرانگرد و ابو داود وعن
جریر عن النبی صلعم قال اذا ابق العبد الی الشرک گفت آنحضرت چون بگریزد غلام سوی
شرک یعنی سوی مردم شرک فقد حل دمه پس بتحقیق حلال شود خون وی یعنی اگر کسی بکشد او را قصاص
نگیرد واگر مرتد گردد از جهت در آمدن در حوزه مشرکان وشرک او اسلام را ترک کرده وهم
تحقیق شده وگو این نیز اتفاقی است که اکثر علما مال گریخته مرتد را رواه ابو داود وعن علی
رضی الله عنه یهودیه کانت تشتم النبی صلعم روایت است از امیرالمومنین علی رضی الله عنه که زنی
یهودیه بود که دشنام میکرد و نقع فیه تراو وقعع فیه وی افتاد ودر الحقیقة لطعن وعیب میکرد
فخنقها رجل حتی ماتت پس خفه کرد آن زن را مردی تا آنکه مرد آن زن فابطل النبی صلعم دمها پس باطل وهدر کرد
آنحضرت خون آن زن را وابن دلالت دارد که سب نبی صلعم نقض میکند عهد ذمه را چنانکه مذهب
شافعی است نزد مالکیه نقض میکند ونیز در این روایت که در حال کواکب متفاوت منع میکند آنرا ایشان کوفیها ای این نمیکند
کذا فی اللمعات رواه ابو داود وعن جندب قال قال رسول الله صلعم حد الساحر ضربه بالسیف
ساحر را از زن النست یعنی قتل کرده اند ونیز بعضی بجا دیگر آن وفرموده بعضی گفته اند است ازان نزد
شافعی کشته شود اگر عمل سحر کرد و موجب کفر باشد واجماع کرده اند فقل حرام است وبعضی گفته اند که آموختن آنست
واما در تعلیم وتعلم آن اختلاف است که قول است حرمت وکراهت واباحت وقول اول صحیح است رواه
الترمذی الفصل الثالث عن اسامة بن شریک یعنی بجا است سعد ودر کوفیین وحدیث او
در ایشان است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما رجل خرج یفرق بین امتی گفت آنحضرت
هر مردی که خروج کند وبیرون آید از طاعت امام در جه احتیال که تفرقه کنند وجدا سازد الکلمة در

در کلام وابتداع شروع کنند او فاضربوا عنقه پس بزنید گردن او را کشت آن را بدترکرد و بازبابید واگر
در مع آن بامید بود وگرچاره ای کار رسید قتل باید کرد چنانکه علما مرتقی با مولاریم کرد رواه النسائی وعن
شریک بن شهاب تابعی بصری ایست روایت کرده است از ابو برزه اسلمی صحابی حروایع که صحابی قال کنت اتمنی
ان اسمع بعلم ان الخوارج سرسم ورجال خوارج که مبدأ نشه اند ایا خبردادت آنحضرت از احوال
ایشان فلقیت ابابرزه فی یوم عید فی نفر من اصحابه فیخ موحده وسکون را وزای الاسلمی که صحابی است
اسلام آورده قدیم وحاضر شد بفتح مکه وگفت عبدالله مغفل بن مغفل اهل سعت رسول الله صلعم
سمعت گفت ابو برزه آری سمعت رسول الله صلعم شنیدم بشنیدم جدا ابیعنی قول او وابینی مرد گوش
خود وروایت یعنی دیدم دو دیدم دور اعضای خود تاکید وتحقیق سماع خود میکند دوون با لعار بیم گرد
وگفت نزد دیدم که تری را گفتند الی رسول الله صلعم آورده شد نزد آنحضرت ال القسمة پس قسمت کرد
آنرا فاعطی عن ان یمینه من عن یساره پس داد آنحضرت کسی را که ثابت ووتث است در راه جانب
وکسی را اگرچه جانب دست چپ بود دلم یعط من وراه ذلک شیئا وکسی را که پس در آنحضرت بود
چیزی فقدم رجل من وراءه فقال محمد ما عدلت فی القسمة پس استاد مرد ازپس گفت ایا محمد عدل
نکردی یا برابری نشمردی در قسمت ایال وبعضی نداوی وحال آنکه همه مستحق بودند رجل اسود مردی سیاه
مطموم الشعر بیده ثوبان ابیضان مرده در قام یعنی سیاه و اجابه جلیس ابیضا مرده وعابر سایه است بیقیه
معنی وارد الحافظ فغضب رسول الله صلعم غضبا شدید پس خشم کرد آنحضرت بخشم وقال والله لا تجدون
بعدی رجلا هو اعدل منی وگفت آنحضرت بخدا سوگند که نیابید بعد ازمن مردی که او عادل تر باشد ازمن
یخرج فی آخر الزمان قوم کان هذا منهم گفت آنحضرت بیرون می آیند در آخر زمان گروهی که با
اینمرد از ایشان است یعنی در طریقه ایشان یقرءون القرآن لا یجاوز تراقیهم یمرقون من الاسلام
کما یمرق السهم من الرمیة بیرون می آیند از دین اسلام چنانکه بیرون می آید تیر از شکار سیماهم
التحلیق ترجمه این عبارت در حدیث ابوسعید خدری گذشت لا یزالون یخرجون حتی یخرج آخرهم مع
المسیح الدجال همواره تا آنکه بیرون می آید آخر ایشان با مسیح دجال فاذا لقیتموهم هم شر الخلق
والخلیقة پس ملاقات کنید ایشان را پس بکشید که ایشان بدترین خلق اند تا تقدیر کلام ابیت کرده و
در باید ایشان را بکشند زیرا که ایشان بدترین خلق اند رواه النسائی وعن ابی غالب تابعی است بصری نام
او حزور بحا ای مهمله زای منقوطه وراء مهمله واو بفتح یا فوقانی اکثر ایشان اند که ضعیف است وبعضی صحیح
الحدیث گفته اند ودار قطنی گفته که ثقه است روایت دارد از ابی امامه وروایت کرده ازوی
ابن عیینه رای ابو امامة رؤسا منصوبة علی درج دمشق دید ابو امامه رئیسها برپا کرده شده را
آن دمشق وظاهر آنسرهای خوارج بود که کشته شده بود درج با تحریک راه دمشق یعنی در ول وفتح میم وکسر
فرا آمده فقال ابو امامة کلاب النار گفت ابو امامه ایشانند سگان آتش اند شر قتلی تحت ادیم
السماء بدترین کشتگان زیر ادیم آسمان اند دیم زمین ورو آسمان دخانه گفته ادیم از آسمان زمین

اگر ظاهر است از اینجا رخ نیلی من نفسه ابهری کنگان و تشهد ان اند کمایکی کشند است مرام
قراربست خواند ابوامامه این ایه را یوم تبیض وجوه وتسود وجوه لابد روزست که سفید باشند رویهای
وسیاه باشند و در اعرابات اینا است که فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا قول و عذاب
کشم تکفرون و گفته اند که اینان مرتد آن بوده اند و بعضی گفته اهل بدعت بوده اند و از ابوامامه روایت
که اینان خوارج اند والله اعلم قال ابو غالب قلت لابی امامه مرسلا امامه را الا انت سمعت من رسول الله
اما شنیده تراز پیغمبر خدا صلعم یعنی درین باب چیزی قال لولم اسمع الا مرة او مرتین وعدا گفت اگر نا شنیدم
من آنرا یکبار یا دو بار یا سه بار حتی عد سبعا بالکه شمرد هفت یار را ما حد شمرده حدیث بیگر دم من شما
اگر ایکاف است لاکثرت سماع او را الفقره انرار رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا
حدیث حسن تمام کتاب القصاص بمنه وکرمه وقال بیکردا بنده اثر باب الحدود حدود و اصل معنی منع است
ومنه البواب را دو میگویند از جهت منع کردن او دو اهل و خوارج را و کمابازان و حدید باب نیز باعتبار معنی است
از جهت امتناع وی از انا کمر و معنی ظاهر و قایلی بیان دو چیز و دو منع منع آید در شرع کتاب جرم ها کفر
که حد دو در شرع واقع شده اند منع میکند از وقوع در معاصی حاجز و حایل میان شده و معاصی و حدود را هم
معالی محارم نیز آمده است چنانکه گرد اینده ای حدود الله و ما شبه آن چنانکه فرمود تلک حدود الله
فلا تقربوها و در محارم و مقدرات است نیز منع است از قربان آن و تجاوز از آن او در اینکه انداز عقوبت
مقرر یعنی که تقدیر کرده شده است از برای حق خدا انکه قصاص را حد نمیگویند زیراکه حق عبد است او دیگر
نیز از جهت عدم و تقدیر الفن الفصل الاول و ع ابوهریره وزید بن خالد از مشاهیر صحابه اند جهنی است
بضم جیم و فتح ها و بای نسبت باکوفه شد سال سبعین در زمان عبد الملک و بعضی گفته در اخر ایام معاویه
و ایشان معنی ایشان نشر روایت اجیعما الی رسول الله صلعم روایت میکنند این دو صحابی که دو مرد خصومت
کردند یکدیگر و بیگار رسیدند آمدند بسوی آنحضرت قال احدهما اقض بیننا بکتاب الله بی گفت یکی از آن
دو مرد یا حضرة حکم کن میان ما بکتاب خدا این معنی است که اول راست برهم در فراق بوده است معلوم افتاد
دو مرد انقدوة شد یا کتاب خدا حکم اوست وقال الآخر اجل گفت مرد دیگر آری یا رسول الله فاقض
بیننا بکتاب الله چون وی برابر آمده است که میان ما حکم کن کتاب خدا امر نیز بر آنم بس حکم کن میان ما
بکتاب خدا او گفتن آن دو مرد یا حضرة که حکم کن بکتاب الله تحقیقست که ایشان برا الکام کرادیع
مرا که سخن کنم که صورة قضیه چیست قال تکلم گفت آنحضرة سخن کرد و بگو که حقیقت حال چیست قال ان ابنی
کان عسیفا علی هذا گفت که پسر من بود مزدور یا مزدور خدمت این مرد لیس زنا کرد بزن وی فاخبرونی
ان علی ابنی الرجم لیس خبر دادند مرا و حکم کردند که بر پسر من رجم است فافتدیت منه بمائة شاة
بعد اگر فتم یعنی بخرید از زنی که بعد کوشند و بجاریه لی و ما ی که بود مرا فدای سرهای وی و عیوض
سالت اهل العلم سرپرسیدم من ایه الصید از شه فاخبرونی ان علی ابنی جلد مائة و تغریب عام لیس خبر دادند
مرا که بر پسر من صد تازیانه است و بیرون کردن از شهر یکسال غربت یعنی دور کردن از جای خود و اگر

دور کردن و بیرون و اما الرجم علی امراتی هذا رجم برزن وی معلوم میشود که آن پسر محصن بوده است
وزن وی محصنه بود و در بیچار معلوم شود و در زمان آن سرور صلعم واما الذی نفسی بیده لاقضین
بینکما بکتاب الله پس گفت آنحضرت سوگند بخدای که جان من بید قدرت اوست هر آینه حکم میکنم من میان شما بکتاب خدا اما الغنم والجاریة
فرد علیک اما گوسفند ان تو در دو تو پس باید که باز گردانیده میشود بسوی تو و اما ابنک فعلیه جلد مائة
وتغریب عام و اما بر تو بر روی پسر تو صد تازیانه است و بیرون کردن از شهر یکسال و اینجا تعریب عام
بعضی علما داخل حد است و بعضی گویند که تعریب داخل حد نیست بلکه سیاست و تعزیر است
منصوص برای انکه عام و مصلحت دیده او رانست باوانش فاغد الی امراة هذا واما تو ای انیس
بامداد کن برزن این مرد بر و بنزد زن وی انیس بفتح همزه و فتح نون ابن ضحاک بن اسلم نام مردی است قدیم
زن بوده است فرستاده او را پیغمبر خدا صلعم تا اقامت کند حد بر او آنحضرت فرمود برو بسوی آن زن فان اعترفت فارجمها
پس اگر اقرار کند آنزن که زنا کرده است پس رجم کن او را فغدا علیها فاعترفت پس اقرار کرد آنزن پس رجم کرد
انیس او را ظاهر حدیث چنانکه معلوم یکبار اعتراف کفایت میکند در حد زنا چنانکه او مذهب شافعی است
و آنها که چهار بار اعتراف شرط کنند و گویند و مراد اعترافی است معتبر و معهود در این باب و تحقیق آن بیاید
با حاویث که اندراست از چهار بار اقرار و بعضی زیاده کرده و گفته که در چهار مجلس شرط است چنانکه مذهب ابو حنیفه
مذکور است متفق علیه وعن زید بن خالد صحابی جهنی است که مذکور شد قال سمعت رسول الله یامر فیمن
زنی ولم یحصن جلد مائة وتغریب عام شنیدم آنحضرت را که امر میکرد در کسی که زنا کرد و محصن نباشد
صد تازیانه زدن و تعریب یکسال لم یحصن بضم یا و کسر صاد و اما محصن بفتح صاد و کسر هر دو آمده در حق
آن هر دو گرده شده است و معنی احصان آنست که باشد عاقل بالغ مسلم که وطی کرده باشد بنکاح صحیح
رواه البخاری عن عمر رضی الله عنه قال ان الله بعث محمدا گفت عمر رضی الله عنه بدرستی خدای تعالی برانگیخت
محمد صلعم بالحق براستی و درستی و انزل علیه الکتاب فکان مما انزل الله تعالی آیة الرجم
پس بود از آنچه فرو فرستاده خدای تعالی آیه رجم بعد از آن منسوخ شد التلاوة رجم رسول الله صلعم ورجمنا
بعده رجم کرد آنحضرت و رجم کردیم ما بعد آنحضرت والرجم فی کتاب الله و رجم در کتاب خدای ثابت است حق ثابت
علی من زنی اذا احصن من الرجال والنساء و رجم حق است بر کسی که زنا کند وقتی که از مردان محصن باشد
و از زنان اذا قامت البینة وقتی که قامت باشد گواهان او کان الحبل یا باشد حمل یعنی بار دار شدن
او الاعتراف یا باشد و از زنان متقرر و ثابت اما حکم حمل منسوخ است متفق علیه وعن عبادة بن
الصامت ان النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت از عبادة بن الصامت که از اکابر صحابه است
الصامت است که آنحضرة گفت خذوا عنی بگیرید از من حکم را در باب زنا را بینه که قد جعل الله لهن سبیلا
تحقیق گردانیده است خدای تعالی مراین زنان را طریقی ظاهر روا و منع در فرق میان بکر و محصن الکنه
البکر بالبکر جلد مائة وتغریب عام در زنای بکر بکر زن صد تازیانه است و بیرون کردن از شهر
یکسال والثیب بالثیب جلد مائة والرجم و در زنای ثیب به ثیب زدن صد تازیانه و سنگسار

شده

وسنگسار کردن مراو بدنست محض است و نه بکر غیر محض وازانکه گفته باشد حکم زنا بکر بدین حدیث منسوخ معلوم
واز حدیث جمع میان جلد ورجم معلوم میشود و باین اخذ کرده اصحاب ظواهر و بعضی صحابه و تابعین و اکثر بر
برانند که جلد منسوخ شده از کسی که برد رجم است زیراکه آنحضرت ماعز را رجم کرد و جلد نفرمود و در حدیث
امرأة عامدیه چنانکه بیاید و در حدیث انیس چنانکه گذشت رواه مسلم وعن عبد الله بن عمر ان
الیهود جاءوا الی رسول الله صلعم روایت است از عمر که یهود آمدند بسوی آنحضرت فذکروا له ان رجلا منهم
وامرأت زنیا وذکر کردند مردی از ایشان وزنی زنا کرده فقال لهم رسول الله صلعم ما تجدون فی التوریة
فی شأن الرجم پس گفت ایشان را آنحضرت چه می یابید شما در توریت در شان رجم قالوا نفضحهم ویجلدون
گفتند یهود رسوا میکنیم در توریت رجم را آیتی است رسول الله که رسوا میکنیم ما ایشان را وتازیانه زده میشوند
ودر بعضی عبارت است باآنکه فضیحه ماکول ومعروض بود با ایشان وجلد ابته بود قال عبد الله بن سلام
کذبتم ان فیها الرجم گفت عبد الله بن سلام که از علمای یهود وا حبار ایشان بود و در اول تقدم آنحضرت
مدینه ایمان آورده دروغ میگویند شما نیز یهود بدرستی در توریت حکم رجم است فاتوا بالتوریة فنشروها
پس آوردند توریت را پس گشادند وی را گفته و گرد آنرا فوضع احدهم یده علی آیة الرجم پس نهاد
یکی از یهود دست خود را بر آیة رجم که در توریت بود و پوشید آنرا در زیر دست فقرأ ما قبلها
وما بعدها پس خواند آیتی که پیش از آنست که بعد از آیت رجم بود و آیتی که بعد از آیتی رجم بود فقال
عبد الله بن سلام ارفع یدک پس گفت عبد الله بن سلام بر دار دست فاذا فیها آیة الرجم در توریت
آیة رجم است فامر بهما النبی صلعم فرجما پس امر کرد آنحضرت بآن مرد وزن رجم را پس رجم کرده شدند
اگر گفته شود که در رجم احصان شرط کرده است ودر احصان اسلام شرط است پس آنحضرت یهود را که
مسلمان نبود چون حکم رجم کرد جوابش میگوییم که این حکم یهودی را حکم توریت بود و احصان ودرین
ایشان شرط نبود وآنحضرت صلعم عمل بکتاب توریت پس از نزول کرد حکم قران وچون نازل شد
حکم قران منسوخ گشت حکم توریت وامام شافعی اخذ کرده است ودر روایتی ابو یوسف نیز با وجه
در عدم اشتراط اسلام در احصان وممکن است که گفته شود ورجم کرد آنحضرت بر دین ایشان منه سرای
روایت ودر روایتی لفظ حدیث چنین آمده قال ارفع یدک فرفع گفت عبد الله بردار دست خود را پس
فاذا آیة الرجم تلوح گوح پس فاکام آیت رجم بدرخشید ومیدرخشید پس گفتند راست گفته
آیة رجم با گوینده میان ایشان یا محمد آنها آیت الرجم ای محمد بدرستی است در توریت آیة
رجم ولکن نتکاتمه بیننا ولکن ما میپوشیم آنرا در میان خود فامر بهما فرجما متفق علیه وعن ابی هریرة قال
الی النبی صلعم رجل وهو فی المسجد گفت ابو هریره آمد آنحضرة را مردی وحال آنکه آنحضرة در مسجد
بود فناداه یا رسول الله انی زنیت بدرستی من زنا کرده ام فاعرض عنه النبی صلعم پس روی گردانید از وی آنحضرة
از آنجانب تنحی حتی اتی اربع شهادات... پس چون گواهی داد در نفس خود گواهی چهار یعنی اقرار داد در نفس خود
چهار گواه وچون اقرار کرد و برگشت بر نفس خود گویا گواهی داد و بر خود که چیزی که موجب حد است وجانی

صلعم فقال ابک جنون پس خواند اورا آنحضرة پس گفت آیا تو را دیوانگی است که افتاده ام یعنی میکنی از قول
خود بالذات شوی باید تو به کرد قال لا گفت آنمرد نیست مرا دیوانگی فقال احصنت پس گفت آیا تو
ابالمحض گشته قال نعم گفت آنمرد محض شده ام یا رسول الله قال اذهبوا به فارجموه گفت آنحضرت برید
اورا پس رجم کنید اورا قال ابن شهاب اورا از زهری که رویه واز مشاهیر تابعین است فاخبرنی من
سمع جابر بن عبد الله یقول پس خبر داد مرا کسی که شنید جابر رضی الله عنه را که گفت فرجمنا
بالمدینة پس سنگسار کردیم ما اورا در مدینه والقنه بالحجارة هرب پس چون رسید بدو اورا سنگهای
گرم گریخت وادرک از لاقی میسف گرداندیم ما اورا در حرة فرجمنا ه حتی مات پس سنگسار کردیم اورا
تا آنکه مرد متفق علیه وفی روایة البخاری عن جابر بعد قوله قال نعم ودر روایت بخاری است
از جابر بعد قول وی قال که در حرار حجت کورستاند شد اینچنین آمده است که فرجمناه بای
بالمصلی پس کرد آنحضرة ودر حق وی با رجم کردند پس رجم کرده شد که مصلی عیدین وعید. واز اینجا معلوم میشود
مصلی العیدین و جنازه رابطی که مسجد کرداند نمیشود ثابت نشود مراحکم مساجد چنانچه است در حرم
مسجد شریف جای ساخته بودند که جهای بود برای نماز جنازه وازینجاست که بعضی گمان برده
که آنحضرت در مسجد نماز کذار وچنانکه در کتاب الجنازة گذشت فلما اذلقته الحجارة فر پس چون زمینت کرد
شد تا آنکه مرد فقال له النبی صلعم خیرا وصلی علیه پس گفت مراو را آنحضرة نیکی یعنی ثنا کرد ودرود بر
وی ترحم کرد بر او وبحدیث معلوم میشود که مرجوم را نماز کنند وذکر نیکی کنند والله قرار ممکن نبود ودر حدیث
زنا اگر باز گردد وان حسنت وعن ابن عباس قال لما اتی ماعز بن مالک النبی صلعم گفت ابن عباس چون آمد ماعز
سلمی یعنی با اهله ومرد ایا آنحضرت قرار کرد من زنا کرده ام فقال له گفت آنحضرة مراو را لعلک
قبلت شاید که بوسه کرده اورا آنحضرت وبازکرده اورا بدست اشاره کرده بچشم ویا وقبضا
کرد ازانکه از مقدمات وسایر زنا است خیال کرده ونام آنرا بخیال گفت کرده این جز را
یا رسول الله قال انکتها بفتح همزه واستفهام وکسر نون وسکون کاف گفت آنحضرة اما جماع کرده تو اورا
انکی گفت آنحضرت این کلمه در حد اکنایت بگفت بلکه صریح گفت که جماع کرده تو اورا انکی گفت آنحضرة
زیرا که مقطع کنایت حدود اجب بکسر کاف بی باز رو گفت ثم قال نعم گفت با او زنا کردم فعند ذلک
امر برجمه ودر آنکه در آن اشارتست که برای اقرار باید کرد ثبت وانجه حال است ونیابت تعظیم اسلام بود
ودیانت مرتقدم تجرید وزهد وغیر متعلق وتشتت بامور دنیا متحمل باران وبر این لطف از اهل دلای پا
از وی عیب ستر ظاهرا دران وقت سبب آنکه او مای ای هر زکمال رسیده بود ودر حضرت با شیخ صحبت
آنحضرت گذرانیدست بابجهة کمال حرص بر احیز ودراسات سوال کرد ودر خواست مکاتب شیخ عبد الوهاب
میگو مو منده که کسی بار در کراکا کیا طریق جناب متقی رحمه الله رسید که قواعد الت مشارات اگر بدست آیه محجب
حنه گاه اهل سنت صحبت عدالت اختیار باید کرد و نیز التقی آن باید کرد که شغل دنیا مجمور بست
باطن جمع میشود یا نه چون جمع سلطان محمود کرات بغایت معتقد ومنقاد حضرت شیخ بود

این حکایت شنید غنیمت دانست و سعادت کار خانه سلطنت خود شمرد و بس شیخ را بحث داد
یکی اختیار کرد و بعد از اعدالت نشد و جمعی از خادمان و پاجیان که در خدمت بودند
بیناو رشوه گرفتن بنا و نهاد این خبر بسلطان رسانید شیخ این فتوی و دیانت که داشتند رشوه
میگرفتند و افراط و تفریط را نمیدید سلطان باور داشت گفت همان جماعه که همیشه با شان نشسته
اند شیخ خبر ندید او ند و رو امید دارد چون شیخ شنید شد که سلطان اینچنین رسانند و اند خدمتگاه
در مقام اصلاح اینکار آمده شد که راست نمی آید روزه که در چبوتره عدالت نشسته بود دید عامها
اماته و بدرستی اماره امانتی است از خدا که حق بندگان متعلق است و خیانت مران کاید
کرد و انها یوم القیمة خزی و ندامة و در راستی اماره روز قیامت سبب رسوائی و پشیمانی است
الا من اخذها بحقها مگر کسی که گرفت اماره را بحق وی یا چنانکه ثابت بسزاوار است وادی
الذی علیه فیها و ادا کرد حقی را که بر ذات در امارت از عدل و احسان وفی روایة قال لی
یا ابا ذر انی اراک ضعیفا گفت ابوذر بدرستی من بینم ترا ضعیف که نتوانی باران بردا
وانی احب لک ما احب لنفسی و بدرستی دوست میدارم مر ترا آنچه دوست میدارم مر خود تا امرن
علی اثنین امیر مشو بر دو کس ولا تولین مال یتیم و والی مشو مال یتیم را نامربرد [illegible]
توانی بر خود گرفتن کارزار رواه مسلم وعن ابی موسی قال دخلت علی النبی صلی الله علیه و سلم
انا و رجلان من بنی عمی گفت موسی اشعری در آمدم بر آنحضرت من و دو برادر عم من فقال
احدهما گفت یکی از آن دو مرد یا رسول الله امرنا علی بعض ما ولاک الله امیر کن ما را بعضی
کارها و جاها که الله ولایت داده است ترا خدا متعال وقال الآخر مثل ذلک گفت دیگری مانند
آن فقال انا والله لا نولی علی هذا العمل احدا ساله پس گفت آنحضرت بدرستی ما بخدا که والی نمیگردانیم
بر این عمل کار دین و شریعت هیچ یکی را که طلبیده ازما ولایت ولا احدا حرص علیه هیچ یکی را که
شدن بر ان وفی روایة قال لا نستعمل علی عملنا من اراده عامل نمیگردانیم بر عمل خود کسی را که خواهد
والطلب آنرا عادت شریف چنان بود که هر عمل [illegible] و در خواست میکرد و از عمل [illegible] زیرا که
از خواستن عمل و میلی [illegible] ظاهر شود و این نیز [illegible] و زوال بود ملک [illegible]
کرم و خواهی بود متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تجدون من
خیر الناس اشدهم کراهیة لهذا الامر [illegible] باشد از بهترین مردم سخت ترین مردم را از روی کراهت
و ناخوش مر این کار را یعنی کار امارت و ولایت را یعنی هر که مکروه دارنده تر است اختیار امارت
بهترین مردم او را دانید و باشد [illegible] تا آنکه [illegible] این کار را و چون [illegible] دانید بهترین
مردم نبوده بلکه بدترین مردم بوده است متفق علیه وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته آگاه باشید همه شما چرانند و نگاه دارنده اید و هو مسئول عن
رعیته [illegible] که عامه ناس اند که وی امام ایشان است والرجل راع علی اهل بیته و مرد راعی است

براهل

بر اهل خانه خود و هو مسئول عن رعیته و وی پرسیده شود از رعیت وی اهل خانه باشد والمرأة راعیة
بر اهل خانه خود و هو مسئول عن رعیته و وی پرسیده شود از رعیت وی علی بیت زوجها و ولده و زن
راعی است بر خانه شوهر خود و فرزندان خود و هی مسئولة عنهم و وی سوال کرده شود از ایشان
والعبد راع علی مال سیده و غلام مرد راعی است بر مال خواجه خود که نگاهدارد و آنرا او نیز پرسیده
شده است [illegible] و هو مسئول عنه و غلام پرسیده شود از احوال ایشان که کجا استعمال کرده است
و در حدیث ذکر [illegible] از جهت ظهور و قرب آن در سوال و پرسش حال از جهت اختصار [illegible]
فهم [illegible] از معنی رعایت فکلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته متفق علیه معقل بفتح
میم و سکون عین و کسر قاف بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف سین مهمله صحابی است [illegible]
شجره و سکونت کرده بصره روایت کرد از وی حسن البصری و غیر وی قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه و سلم یقول ما من وال یلی رعیة من المسلمین گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت نیست هیچ
والی که تصرف کند رعیتی را از مسلمانان فیموت [illegible] و هو غاش لهم و حال آنکه آن
والی خیانت کننده است و ظلم کننده است [illegible] الا حرم الله
علیه الجنة حرام میگرداند خدا تعالی بر وی بهشت را همراه سابقان و متقیان متفق علیه
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم من [illegible] از [illegible] بسیار روایت گفت
شنیدم آنحضرت را که میگفت نیست هیچ بنده که طلب رعی [illegible] واجب نشود و [illegible]
[illegible] جماع کردن تا آنکه [illegible] برای مبالغه قال [illegible] گفت [illegible] جماع کرده ام
[illegible] اقرار [illegible] بجماع [illegible] روایه البخاری
وعن بریده قال جاء ماعز بن مالک الی النبی صلی الله علیه و سلم روایت از بریده اسلمی که صحابی مشهور است
و احوال وی در مواضع نوشته شده است گفت آمد ماعز بن مالک بسوی آنحضرت فقال پس گفت
یا رسول الله طهرنی [illegible] پس [illegible] خواه [illegible] بسوی [illegible] کلمات [illegible] در مقام
[illegible] و توبه است قال گفت [illegible] فرجع غیر بعید [illegible]
[illegible] زمان بعید [illegible] در [illegible] آمد فقال پس گفت یا رسول الله
پاک کن [illegible] مانند [illegible] و [illegible] استغفار کن [illegible]
[illegible] قال رسول الله صلعم [illegible] چهارم شد پس گفت [illegible] آنحضرت
[illegible] از جهت چه چیز پاک کنم [illegible] از چه چیز پاک کنم ترا قال
من الزنا گفت از زنا [illegible] فقال رسول الله صلعم [illegible] پس گفت آنحضرت آیا
دیوانگی است این را از روی دیوانگی میگوید [illegible] خبر [illegible] نیست
دیوانه فقال [illegible] گفت آیا نوشیده است [illegible] از وی [illegible] بیهوشی
میگوید فقال [illegible] بوی [illegible] دهان [illegible]

ریح بوی خمر فقال ازنیت پس تفحص اقرار گرفت ازوی وگفت آیا تو زنا کرده فقال نعم پس گفت
از وی زنا کرده ام فامر به فرجم پس امر کرد بجهت وی که سنگسار کرده شود پس سنگسار کرده شد فلبثوا
یومین او ثلثة ثم جاء رسول الله صلعم یا درنگ کردند صحابه دو روز یا سه روز یعنی دو سه روز از رجم
آنحضرت و هیچ مذکور نشد حکایت او پس درآمد رسول الله صلعم فقال استغفروا لماعز بن مالک
آنحضرت طلب آمرزید مغفرت را غیری در حاجت وی کنید و دعای خود تا قامت مغفور شده است
وفرمود لقد تاب توبة لو قسمت بین امة لوسعتهم تحقیق توبه کرد ماعز توبه که اگر قسمت کرده شود
میان امتی وجمیع کیفر آیند وگنجایش بر او داخل شوند یا در قاموس گفته است جماعة که فرستاده
باشند شدند براین پیغمبر اقامت حد دو او توبه نام کرد از جهت حصول طهارة برات از گناه
ده الدحیا انکه بیوته حاصل نبود وتوبه در حکم قتل نفس است واینجا بحقیقة قتل نفس کرد وجان داد
بالاتر از زجر باشد ثم جاءته امرأة من غامد من الازد آمد المرءة زنی از غامد یعنی قبیله ایست
از بنی ازد ذرآوردین العرب برای وبقین نیز آمده وان منحرف است وان الوحی ان العاقل
هم از اولاد او شد و او را از و شده نیز فقالت پس گفت آنزن عامدیه یا رسول الله صلعم طهرنی
پاک کن مرا فقال ویحک ارجعی واستغفری الله وتوبی الیه پس گفت وای تو ای زن برگرد پس
طلب آمرزش کن خدا را او تو به رجوع کن بسوی وی فقالت اراک ترید ان تردنی کما رددت ماعز بن مالک پس
گفت آنزن که آنحضرة میخواهی که باز گردانی مرا چنانکه باز گردانیدی ماعز مالک را در اول وقت تنها
حبلی من الزنا وی اشارة بنفس خود کرد از جهة دور انداختن نفس خود را از مرتبه قرب یعنی من باردارم
وارحم از زنا و سنگ وبا شده زنا کرده فقال انت پس گفته آنحضرة تو اوزن زنا کرده ولنگ دار
از زنا لکن کمنوع اظهار زنا قال معتقد اوست ازان قالت نعم گفت آری من زنا کرده ام از ان قال
آنحضرة مرا از انرا سکند ام تا وضع بر متی تقیع ما فی بطنک تا نکه آیا بچه ایبر اآل تو بچه را که در شکم است
قال فکفلها رجل من الانصار گفت بریده که راوی حدیث است پس تعهد ونگاه داشت اورا یک مرد
اورا مردی از انصار گفت تا در برآید تعهد کارو بار ونگاه داشت اورا حتی وضعت تا انکه نهاد آنچه در شکم داشت
فاتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال پس آمد آنمرد نزد آنحضرة پس گفت قد وضعت الغامدیة بدرستی نهاد حمل را
آن زن غامدیه نه قال اذا لا نرجمها وندع ولدها صغیرا پس گفت آنحضرة اکنون رجم نمیکنیم آن زن را ونگذاریم
فرزند اورا خورد نهی اگر اورا رجم کنیم ولدا و صغیر یا نه وکسی تربیت ولیا نگیند ... پس
برضاعة مراد آن ولد را کسی که شیر دهد اور از انجا معلوم میشود که اندر زنا مستحق عذاب ... زیراکه
اورا کفالة نه نظام فقام رجل من الانصار پس ایستاد مردی دیگر از انصار فقال الی رضاعة پس یا نبی الله
شیر دادن این ولد با حارانه قال فرجمها پس رجم کرد یعنی امر کرد برجم وی یا وی روایة نمود رواینچ
ایچنین آمده که انه قال لها که آنحضرة گفت مر آنزن را برو پس شیر ده اورا حتی تفطمیه تا انکه بازدوی

اورا از شیر فلما فطمته پس هرگاه از شیر باز داشت آنزن کودک را اتت بالصبی آورد آنزن کودک را
ای بیده کسرة خبز وحال انکه در دست آن کودک پاره شکسته از نان است فقالت یا نبی الله قد فطمته پس گفت
آنزن ای نبی خدا ای پیغمبر خدا بتحقیق از شیر باز داشتم اورا وقد اکل الطعام وتحقیق خورده است طعام را فدفع الصبی
الی رجل من المسلمین پس داد وسپرد آنحضرت آن کودک را بسوی مردی مسلمانان ثم امر بها پس امر کرد آنحضرة
برای آنزن که کنده برای وی یا کوی محفوظ لها الی صدرها پس کنده برای وی تا سینه وی وامر الناس فرجموها
وامر کرد مردم را سنگسار کردن وی پس سنگ را بر سروی فتقطع الدم منها وجه خالد پس پاشیده
گشت خون وافتاد بر روی خالد فسبها پس دشنام کرد خالد آنزن را فقال النبی صلعم مهلا یا خالد
باش ای خالد ودشنام مکن اورا فو الذی نفسی بیده پس توکند که است که لقای ذات من
در دست قدرة اوست لقد تابت توبة لو تابها صاحب مکس لغفر له بتحقیق توبه کرد این زن توبه کرد که
این توبه میکرد ایچنین توبه خداوند خراج عشر گیرنده هراینه آمرزیده میشد مراورا مکس بفتح میم وسکون
کاف عشر وخراج گرفتن ناحق ودر نهایه گفته مکس خبریه که میگیرد او را ماکس یعنی عشار وقد رکه
این است که مکس از اعظم ذنوب است از جهة کسرة مطالبات مردم ومظلمای ایشان ودر بعضی
گفته مکس نقص و ظلم ثم امر بها فصلی علیها ثم امر کرد آنحضرت برای آنزن که نماز کرده شود
بروی پس نماز گذارد آنحضرت بروی ودفنت ودفن کرده شد صلی نزد جمهور روات بصیغه
فتح صاد ولام است یعنی بصیغه معلوم واین روایت دلالت دارد که آنحضرت بنفس شریف خود نماز
گذارد بروی ونزد طبری یا وهی روایتی ابن ابی شیبه وابی داود و بضم صاد وکسر لام است یعنی
بصیغه مجهول یعنی نماز گذارده شد مردم و آنحضرت نگذارد و در روایتی از ابی داود تصریح آمده
که لم یصل علیها نماز نگذارد و آنحضرة صلعم بروی یا امر کرد قوم را که نگذاردند و در زانی اختلاف
کرده اند ایمه که در نماز گذاردن برکسی که حد زده شده پس مکروه شده است آنرا امالک وگفت امام احمد
نگذارد امام واهل فضل و امام ابوحنیفه وشافعی وغیر ایشان میگویند که نماز گذارده شود
بروی وبرهرکه لا اله الا الله از اهل قبله است اگرچه فاسق باشد ومحدود باشد ودر روایتی
از امام احمد نیز ایچنین آمده رواه مسلم وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول گفت ابو هریره شنیده ام ان حضرة که میگفت اذا زنت امة احدکم فتبین زناها فلیجلدها
زنا کند کنیزک یکی از شما پس ظاهر شود زنا از وی فلیجلدها الحد پس باید بزند وی را حد و مرد واحد اهل
کرده اند شافعیه باین حدیث بر انکه مولی را میرسد که اقامت حد کند بر وی ... وحنفیه قائل نگشتند
برآنست یعنی ... والسلطان ... حاکم برکه حد زند ... وجعل وی نصف جلد حرا است
ولا یثرب علیها ولا یعیر وی ... ولا یثرب علیها باید که سرزنش کند بران زن یعنی حد زند وسرزنش
نکند زیراکه حد کفارة گناه او باشد ودیگر سرزنش برای چه باید کرد واین حکم مخصوص بامة نیست

در هر سر جمین است ولیکن جزا دادن محل توبیخ و سرزنش اند تخفیف وابجا کردن الحد ضرب سرزنش اند
در هر نیز همین است ولیکن جزا دادن محل توبیخ و سرزنش اند تخفیف وابجا کردن الحد ضرب سرزنش اند
تخفیف وابجا کردن الحد ضرب سرزنش کردن و تحت نکوهد لا یثرب زن زنت الثالثه فلیبعها
بیشتر اگر زن سنترا گر زنا کند دوباره پس باید که بزنند حد او ان ضرب و سرزنش نکنند ثم زنت الثالثه
بیشتر اگر باز زنا کند بار سوم فتبین زنا شد او بیعها اگر در بهای او و لیبعها پس بفروشد که او را
ولو بحبل من شعر و اگرچه برسنی از موی باشد شعر علیه بحی گویند او را منبوذ شد باحتمال انکه شاید
نزد مشتری از جهت ترس وهیبت وی و احسان وی زنا نکند احوال او میان مختلف است و شاید
که ترویج کند او را و عن علی رضه قال یا ایها الناس اقیموا علی ارقائکم الحد رضه امر داران خود
وار بر مملوکان خود در الحد من احصن منهم و من لم یحصن آن کسی که محصن است از مملوکان شما
و هر انکه محصن نیست مراد بان احصان ازینجا تزویج است فان امة لرسول الله صلی الله علیه وسلم زنت
پس هر پستی وابی که مر آنحضرت را بود زنا کرد فامرنی ان اجلدها پس امر کرد آنحضرت مرا بانه زنم
او را فاذا هی حدیث عهد بنفاس پس ناگاه می بینم که آن زن نو عهد است بر آن بنفاس فخشیت ان انا جلدتها
ان اقتلها پس ترسیدم اگر من تازیانه زنم او را که بکشم آن زن نو عهد است بزاد از جهت ضعف
و ناتوان زیرا که نفاس در حکم مرض است پس تاخیر کرده بود تا زمان به شود فذکرت ذلک للنبی صلعم
پس ذکر کردم من آنرا برای آنحضرت فقال احسنت پس گفت آنحضرت خوب کرد تو رواه مسلم و فی
روایة ابی داود و در روایت ابی داود و چنین آمده است که قال دعها حتی ینقطع دمها گفت
بگذار او را تا انکه منقطع شود خون او ثم اقم علیها الحد بعد ازان اقامت کن برای حد را واقیموا الحدود
علی ما ملکت ایمانکم اقامت کنید حدود را بر مملوکان خود **الفصل** الثانی **وعن** ابی هریره قال جاء
ماعز الاسلمی الی رسول الله صلعم فقال انه قد زنی گفت ابوهریره آمد ماعز اسلمی نزد آنحضرت پس
گفت وی بتحقیق زنا کرده است فاعرض عنه پس روی گردانید آنحضرت از بانو ثم جاء من شقه الآخر
آواز جانب دیگر فقال انه قد زنی فاعرض عنه ثم جاء من شقه الآخر فقال یا رسول الله انه قد زنی اگر
دانا آنحضرت درین کرت زیاده و تاکید و الحاح است در مقصود فامر به فی الرابعه پس امر کرد
برای او در کرت چهارم برآوردن ماعز بسوی حره فاخرج الی الحره پس بیرون آوردن ماعز
بسوی سنگستان فرجم بالحجارة پس زده شد سنگها فلما وجد مس الحجارة پس چون یافت درد
سنگها والم انها رکوب شد در حالی که میکرد حتی مر برجل معه لحی جمل تا انکه گذشت بر مردی که با او
استخوان شرابه شد ولی بفتح لام و سکون حا مهمله از ان جای رو سکون رنش دارد نیز
جای رو ئیدن دندان مرد و الخران است که در اغاثات نظر ... پس زد آن مرد ما عز را با ان استخوان
و ضربه الناس و زدند او را مردم حتی مات تا انکه مرد فذکروا ذلک لرسول الله صلعم انه فر حین
الحماقه ... ذکر کردند آنحضرت صلعم انه فر حین وجد مس الحجارة ومس الموت کرد ... و در ...

اخبر

کیافت بودن سنگها و یافت بودن موت را والم آنرا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هلا ترکتموه پس گفت آنحضرت
چرا انکه اشنید اورا والترمذی و ابن ماجه وفی روایة هلا ترکتموه لعله ان یتوب نشاید که وی توبه میکرد
از معصیت فیتوب الله علیه رجوع بکرد خدا ابجا بر رحمت **وعن** ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لماعز
بن مالک روایت از ابن که آنحضرت مر ماعز بن مالک احق ما بلغنی عنک قد وقعت علی جاریة آل فلان
آنحضرت رسیده است مرا که تو بحقیق افتاده بر دو سه آن فلان نام که تصلی را بر وبینی جماع کرده بادی وقوع
کنایت از جماع بسیار آید قال نعم گفت ماعز آری که جماع کرده ام با وی فشهد اربع شهادات پس گواهی
داد ماعز بر نفس خود چهار شهادت یعنی اقرار کرد چهار اقرار فامر به پس امر کرد آنحضرت برجم وی
پس ترجم کرده شده رواه مسلم و درین قول اعتراض است بر حاف ... که احمدیث را در فصل اول
می بابیست آورد مانده انکه گفته اند که ازین حدیث معلوم شد که آنحضرت صلعم عارف بود بزنا ماعز پس اقرار
آورد او و در احادیث دیگر ثابت شده که آنحضرت در اقرار آورده ماعز را بعد از شنیدن خبر او از زبان دیگران
اعراض کرده و وی کرد استماع نکرد در احادیث دیگر حتی قال ... للدلالات تا فهم ترتیب
بنا بر نون و تبیعهم تابع مجازی است ذکر کرده است او و ابن حبان در ثقات روایت کنند و ازجانب
و از اقران زید بن اسلم است عن ابیه روایت میکند از پدر خود از ابا غوانی اسلمی که ماعز آمد هیز او اعلم
فاقر اربع مرات پس اقرار ماعز نزد آنحضرت چهار بار فامر برجمه پس امر کرد برجم وی و قال لهزال
لو سترته بثوبک کان خیرا لک ... روایت میکنند که پدر او بود هزال
والی که او را از ... و او را امید اقامت وی پس مطلع شد بر ان هزال که اشارت کرد
ما عز را بان نزد آنحضرت و اقرار کردن زنا پس آنحضرت بهزال گفت تو بشرمیده تو میکا کان خیرا لک
بوشیده چیزی ... یعنی ظاهر نکرد ... پیش تو بهتر بود برتو قال ابن المنکدر ان
هزالا امر ماعزا ان یاتی النبی صلعم فیخبره گفت ابن المنکدر که از تابعین است و راوی این حدیث است
که هزال امر کرد ماعز را که بیاید آنحضرت را و خبر کند او را بحقیقت حال رواه ابو داود **وعن** عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده عبد الله بن عمرو بن العاص بیان حدیث ان رسول الله صلعم قال تعافوا الحدود فیما
بینکم عفو کنید و بپوشید در اقامه حدها کم بجنید اما اینه از حکام را جای بز نیت عفو بعد از ان امر اقامت ان
حایکم فرسو دیا بلغنی من حد فقد وجب پس حدی که رسید مرا از حد و ثابت شد پس بکنی واجب شد
اقامه آن رواه ابو داود و النسائی **وعن** عائشه رضه ان النبی صلعم قال اقیلوا ذوی الهیئات عثراتهم
الا الحدود ... رواه ابو داود ... ان مروات واصحاب وجوه یعنی اهل عزت و شان را و بعضی
گفته اند مراد اهل صلاح و ورع اند و هیئت بمعنی صورت و شکل است مراد اینجا حالتی است که از وی
بر آمده از احوال و افعال نیکو باید که در گذار ... ازین مردم ... شایسته ایشان
گناه و لغزشی که از ایشان در افتد می باید که آنها بپوشید و برای ایشان ... نکنند الا الحدود
مگر حدود که در شرع از حقوق الله العباد که واجب است بجا آوردن و اقامت کردن آنرا ...

نمودن دران زنان و این خطاب بایشان است رواه ابو داود و عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ادرؤا الحدود عن المسلمین ما استطعتم دفع کنید حدود را از مسلمانان تا توانید پس اگر یابید مر او را مخرج
در مخرج لقا فوائد و معلوم شد فان کان له مخرج فخلوا سبیله پس اگر باشد مر مسلمان را جای بیرون آمدن
پس خالی کنید راه او را فان الامام ان یخطئ فی العفو به درستی امام خطا کردن او در سلوک کردن راه عفو
در عفو به است بهتر است از آنکه خطا کند در عقوبت زیرا که وقتی که سبب عقوبه امام واجب گردد
الخ و در اعضا و این پس برین وجه مضمون این حدیث لقا فوائد و است و خطاب لغزات است و بعضی
حمل کرده اند این حدیث را بر در او دو دفع امام حدود را التوسل خود ایاد او را است وی باجوزده بسر
آنرا باتعلیل کرده یا غره کرده جبار الحکم گذشت و بدین تقدیر خطاب است قند بر رواه الترمذی و قال
وی حاد الغفرات تر ترمذی با تحقیق روایت کرده شده است این حدیث از عائشه که این قول او است و
در رفع کرده شده است بالحضرت موافع و اسناد و احادیث از رفع صحیح تر است و عن وایل بن حجر
بضم حا و جیم ساکن صحابیست حضرمی از ملوک یمن بود که ایشان اقیال گویند جمع قیل بفتح کاف یعنی
ملوک یمن قدوم آورد بر آنحضرت اسلام شده آن حضرت پیش از رسیدن بشارت داده بود
و فرموده بود که می آید شما را وایل بن حجر طایع راغب در خدا عز و جل و رسول وی و چون آمد
مرحبا گفت و نزدیک خود نشاند و رداء خود برای او بگسترده بشانید و گفت اینجا و ای بن حجر است
نقیب مر اقیال و دعا برکت در روی و در اولادی و اعمال کرد نیز او را بر اقیال از حضرموت و قال
وایل بن حجر استکرهت امرأة علی عهد النبی صلعم اکراه کرده شده زنی در زمان آنحضرت یعنی تخلف بزور
تا کرده اکره الحضرة زنا است و اکره استکراه بنا خواست کسی را بر کاری و اشتقاق بر اعتبار ان الحد ... و دفع
کرد و ساقط کرد از وی مراین زن را مهری برپرده و گفته اند که از وی گرفتاری آن را وی لازم آید که مهر ...
و اما جانب دیگر ثابت شده است و مراد عقوبات بضم عین و سکون کاف که کابین وطی حرام
و آنچه لشه واقع شود گویند و ان مقدار است که اگر اجرت گرفتن بر وطی حرام جایز بود
رواه الترمذی و عن ان امرأة خرجت علی عهد رسول الله صلعم ترید الصلوة فتلقاها رجل ... از وایل بن حجر است
که زنی بیرون آمد در زمان الحضرة در حالی که میخواست نماز را فتلقاها رجل پس پیش آمد آن زن را مردی فتجللها
پس پوشید آن زن را و گشت مانند دی آن الغلاع فقضی حاجته منها پس برآمد حاجت خود را
حاجت خود را از وی و صاحت پس آواز داد و یاو کرد آن زن را انطلق و روان شد آن مرد و گذشت
عصابه من المهاجرین گذشت گروهی از مهاجران فقالت ان ذلک الرجل فعل بی کذا و کذا گفت
آن زن که آن مرد پس چنان و چنین فاخذوا الرجل پس گرفتند آن مرد را و آوردند او را و این کنیه کنید خاتمی
برابحت کراهت امرضا بود این کار را و قال للرجل الذی وقع علیها ارجموه و گفت آنحضرت مردی را
که افتاده بود بر آن زن سنگسار کنید او را فقال لقد تاب توبة لو تابها اهل المدینة لقبل منهم و گفت آنحضرت هر آینه به تحقیق توبه کرد آنمرد

توبه که اگر بسیار دهد آن توبه را تمامه اهل مدینه یعنی اگر قسمت کرده میشد این مقدار از توبه بر اهل مدینه
توبه که اگر بسیار دهد ان توبه قبول کرده میشد از ایشان و کفایت میکرد ایشان را یعنی اگر جمیع اهل این ... با
انها بخت منور باشد ان پاک شد و امر زیده گشت رواه الترمذی و در بعضی نسخ و ابو داود زیاده
کرده و جابر آن رحیدوزان بامرات فامر به النبی صلی الله علیه وسلم و روایت از جابر که مردی زنا کرد و زن پس امر کرد
برای آنحضرت تا زیانه زنا ده شد او را و رجم نکردند او را پس خبر داده شد آنحضرت که وی محصن
فامر به فرجم پس امر کرد وی را باز کرده شد و رجم کرده شد کلام چون امر کرد بجری از حد دو بر بیان
شد دو اعجب خبر است که برای است باز گفتن لیوبال و احتیاط رواه ابو داود و عن سعید بن سعد بن عبادة
بفتح او را صحبت اثبات کرده اند ابو حاتم بن حبان است در تابعین از کما رفقات ذکر کرده و این
عبد البر گفته که او را صحبت صحیح نیست رواقدی و غیر او او را در کسانی که او را صحبت است ذکر کرده
اما والد او سعد و او عبد البر انصاری است سا عده خزرجی از اکابر صحابه روایت از سعید بن سعد بن عبادة
آن سعد بن عباده ان النبی صلعم برجل کان فی الحی که سعد بن عباده که برادرست آورد نزد آنحضرت
مردی را که بود در قبیله مخدج سقیم بالقص و خلقت تمام مخدج بضم میم و سکون خاء و فتح دال مردی ناقص
است ناقص و الا بسهم پس یافته شد ان مرد بر کنیزی از کنیزان اهل محله که بها که پلیدی
میکند با آن زن یعنی زنا میکند فقال النبی صلعم خذوا له عثکالا فیه مائة شمراخ فاضربوه بها ضربة
شجرها و وی را صد شاخ خرد است عثکال بکسر عین مهمله و سکون ثاء شاخ بزرگ که بروی شاخهای
خرد که هر یکی از آنها شمراخ است بکسر شین وی وسعه فاضربوه به ضربة یعنی بزنید او را با شاخ یکبار
صد تازیانه میشود از اینجا معلوم شد که امام باید که نگاه دارد کنند حدود را محافظت کند بر حیات و
بر نصر دولت در رو به آن که حد تاخیر کرده نشود از صحاب حد تا آنکه به تکلف شاید که بیماری او
از ان متهم بود از امر امن فرصة بود که حکم عبادت امید نبود و در این بود از تاخیر جامه در
اقامت حد نیز قیاسی بر حکم میتوان یافت رواه فی شرح السنة و فی روایة ابن ماجة نحوه و عن عکرمه
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم من وجدتموه یعمل عمل قوم لوط کسی که بیابید او را که میکند کار قوم
لوط که بهره رانده بر روایت و در این نسبت لواطت میکویند فاقتلوا الفاعل والمفعول به پس بکشید
کننده این کار را و آنکه کرده شده است بروی این کار را رواه الترمذی و ابن ماجة و ... حد
در لواطت نزد امام ابو حنیفه ملک نیست این نوع و ان تدر امام مصلحت بیند و زیاده کرد ...
ند جامعه از دو قول شافعی است و در قول دیگر گشته شوند هر دو به حدیث و در روایتی اینچنین آمده است
که ارجموا الاعلی والاسفل پس رجم کنید بالا را که فاعل است و پایان را که مفعول است و عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلعم من اتی بهیمة فاقتلوه کسی که بیاید بهیمه را یعنی وطی کند بوی پس بکشید آن بهیمه را
همراه وی گفته اند که حکمت در قتل بهیمه آنست که بود و گفته شود میگویند این حدیث مجهول است ...
لیلی لابی عباس ما شان البهیمة گفته شد مر ابن عباس چیست حال این بهیمه که با وی کار کرده و با وی قال کهنت

من رسول الله گفت ابن عباس نشنیده ام از پیغمبر خدا صلعم فی ذلک شیئا و در آن جزی ذلک اراه آدم
یوکل لحمها و ینتفع بها گمان می برم که آنحضرت را که مکروه داشته که خورده شود گوشت آن بهیمه یا نفع
یا گمه نفع گرفته شود بآن بهیمه از منفعتهای دیگر از دباغت پوست وی یا جز آن وقد فعل بها ذلک العمل
تحقیق کرده شده بآن بهیمه آن کرده شده بآن بهیمه آن کار زشت یعنی بهیمه که بوی این کار کرده شده است
نفع گرفتن بآن مکروه پس لازم آید که قتل کرده شود رواه ابو داود و ابن ماجه و تیقیخ اینکه اگر او
لان است و قتل کرده شود والا دو وجه اند در این قتل از جهت ظاهر حدیث و عدم قتل از جهت نهی از ذبح
حیوان نه برای اکل کذا نقل الطیبی و در شرح هدایه گفته است که اگر مردی شده است که ذبح باید کرد و سوخت
از جهت آنکه حدیث کرده شود و بدان و امر نمی واجب است عن جابر قال قال رسول الله صلعم ان اخوف
ما اخاف علی امتی عمل قوم لوط گفت آنحضرت هر آینه ترسنده ترین چیزی که میترسم من بر امت خود کار قوم
لوط است یعنی اگر می ترسم و عقاب الله نه بشید رواه الترمذی و ابن ماجه عن ابن عباس ان رجلا
من بنی بکر بن لیث روایت است از ابن عباس که مردی از قبیله بنی لیث آمد نزد پیغمبر صلعم فاقر انه
زنی بامراة پس اقرار کرد که وی زنا کرده است با زنی اربع مرات اقرار کرد چهار بار فجلده مائة
پس زد آنحضرت آن مرد را صد تازیانه وکان بکرا بود و الحد غیر محصن ثم سأله البینة علی المراة وقعید
بازداری او را احدی و داین متفق قذف آن زن بود سوال کرد آنحضرت و گواهان بر زن که وی
زنا کرده است فقالت کذب والله یا رسول الله گفت آن زن دروغ میگوید که من نه زنا کنم
پاکم از آنکه او کند با رسول الله فجلده حد الفریة پس زد آن مرد را حد افترا زده شد او را حد قذف
که اقرار کرد بر آن زن و آن هشتاد تازیانه است فریه بکسر فا و سکون را یعنی کذب و افترا او
ای قذف است رواه ابو داود عن عایشه رض قالت لما نزل الذی گفت عایشه چون فرود آمده
قرآن متعدد بر اثبات و نیک کردن ملامت من در قصه که مشهور است و در قرآن منظور است
عایشه صدیقه رض الله کور قام النبی صلعم علی المنبر استاد آنحضرت بر منبر و خطبه خواند وذکر ذلک کرد
ثم انزل ماانزل علی المنبر و من المنبر لما نزل امر بالرجلین و المراة پس چون فرود آمد از منبر امر کرد مردان را و دو مرد صحابه
که در این ورطه افتاده بودند و آن شان نامها است مسطح بن اثاثه و حسان که حسنه بنت جحش خواهر ام
المؤمنین زینب بنت جحش است کرجه قذف زده شوند نظر بود اضربهم پس زده شدند این هر سه را
که واجب بود بر ایشان رواه ابو داود الفصل الثالث عن نافع ان صفیه بنت ابی عبید روایت
از نافع و صفیه دختر ابی عبید و بعض عین ثقفه خواهر مختار بن ابی عبید زوجه عبد الله بن عمر تابعیه است
روایت میکند از عایشه و حفصه و دیده است عمر رض را و ابو عبید از اجله صحابه است و ولادت مختار در سال اول
هجرت است او را صحبت بر روایت و علما در کتب ... حال جزین و این شخص میکند پس نافع مولی ابن عمر است
که صفیه بنت ابی عبید آنحضرت که عبد امین رقیق لا ماده جنبیده است او را که عبدی فلان اماده وحبیت
بود در زمان امیر المؤمنین عمر رض و هفت چه ... من الخمس افتاد بر جاریه از خمس غنیمه نفقه کرد و وطی

اورا نشکار ایس اکراه کرد او را او بکر و کره و نباخی نوشت او وطی کرده حتی اقتضها تا آنکه ازالت بکارت
او را نشکار ایس اکراه کرد او را بکره او بکر اکره اباحی خواست او را و اقتضها ای افتاف و فضاد سیجلد انات
بکارت و اقتضه بکسر بکارت شیر همین معنی است و لیکن روایت ابن بفاف است لکنده فلس جلده کرد آن غلام را
عمر رض و نفیه دوران حد دفت و لم یجلدها من اجل انه اکرهها و جلد نکرد جاریه را از جهت آنکه اکراه
کرده بود او را و بیاخواست وی کرده بود چنانکه در حدیث وایل بن حجر گذشت رواه البخاری عن یزید
بن نعیم بن هزال عن ابیه ذکر وی در فصل ثانی گذشت قال کان ماعز بن مالک یتیما فی حجر ابی فی حجر ابی نعیم
ماعز بن مالک یتیم در کنار پدر من که هزال است فاصاب جاریة من الحی پس بر سید بعنی وطی کرد ماعز را جاریه
از محله و بعض گفته اند که جاریه مولات هزال بود فقال له ابی ائت رسول الله صلعم فاخبره بما صنعت
پس گفت پدر من بیا آنحضرت را ابس خبر کن او را از کاری که کرده لعله یستغفر لک شاید که آنحضرت استغفار
کند مر ترا و آمرزش خواهد گناه او را و امید داشت که جابر بکون له مخرجا از و غرض ترا بعد باین گفتن
ولفیحت کردن ماعز را باید آن نزد آنحضرت بکر امید آنکه باشد که مراغرد سبب بر آمدن از گناه یعنی
عرض آن نبود که نزد آنحضرت بکر امید آنکه باشد که مراغرد سبب بر آمدن از گناه یعنی عرض آن نبود
له نزد آنحضرت رود و حکم رجم بکند چنانکه را قرل وی یستغفر لک ظاهر میگرد و فاتاه فقال یا رسول الله اتی نزد
آنحضرت گفت یا رسول الله انی زنیت فاقم علی کتاب الله یا رسول الله هر آینه من زنا کرده ام پس بر پا کن
بر من حکم خدا را فاعرض عنه پس رو باز کرد آنحضرت از ماعز فعاد پس باز گشت ماعز فقال انی زنیت فاقم
علی کتاب الله حتی قالها اربع مرات تا آنکه گفت این کلمه را و اقرار کردی ماعز فقال انک قد قلتها
اربع مرات فبمن قال بفلانه قال هل ضاجعتها قال نعم قال هل باشرتها قال نعم قال هل جامعتها قال نعم
ای با او هم بر پهلو خفتی یا وی گفت آری قال هل جامعتها گفت مجامعت کردی با او را
آری قال نعم فامر به ان یرجم فاخرج به الی الحره پس بیرون آورده شد در زمین سنگ تا آنکه بیرون مدینه است فلما
رجم فوجد مس الحجارة پس چون رجم کرده شد پس یافت سوزش سنگها را فجزع پس جزع کرد فخرج یشتد
اند و رحال که بسی ... فلقیه عبد الله بن انیس پس پیش آمد او را عبد الله بن انیس بضم همزه و فتح نون
کرصیان الفاری یاد نداحتی بعلل بتجاع حاضر شده بودند او را حد ماعز و در اثنا عجز احابه فقال
لا که جمیعهم حاضر شده بودند یاران ... نیک و در گفتن وی از شرع که او طیبق لغیر اینکه گشید او را عبد الله بن
انیس بای با استخوان شتر را ان الوظیف فرماه به فقتله زارکی ساق و ذراع شتر استخوان ضرباه به قتله
بما انوا احنت دزد مار او ظیف بس گشت او را که کسی ... بر آمد عبد الله بن انیس نزد آنحضرت
فذکر ذلک له پس ذکر کرد آن را آنحضرت فقال هلا ترکتموه پس گفت آنحضرت چرا گذاشتید او را العله
ان یتوب فیتوب الله علیه شاید که وی توبه بکند و توبه الله علیه پس توبه بکرد و بحد او رجوع کند بر گردد روی
رواه ابو داود عن عمرو بن العاص قال سمعت رسول الله صلعم یقول گفت عمرو بن العاص شنیدم
رسول الله صلعم ما من قوم یظهر فیهم الزنا الا اخذوا بالسنة دورا ما ... و الاثم العظیم دی وا ندر احد
الامر ... شنیدم آنحضرت را میفرمود نیست هیچ گروهی ... مگر آنکه گرفتار گرده شوند بتحفظ نزدیکه ... موجب هلاک است

وشوم وی بهلاکت گر موجب قحط سال است نیز شود که تحقیق شامتی است که بعضی از این مرتکب آن میکرده
ما من قوم یعمل فیهم الرسالة الا اخذوا بالرعب و بیت اینجا قومی که اظهار میکردند بر اساس رشوت ما لکم الکه گرفتار
کرده میشوند و پس از دشتنام ورشا بعض را میخ رشوه بعض دیگر را افسوسی باره شو باره دادن را پیکی
باره دهنده رشی باره گیرنده را پس زانکه کسی میکند در میان رائشی امر شی زیاده میکند برای این
اگر میکند برای اوز انفاق رشوه از رسالت وازاین دولت که ابره شود وای بمطلوب اینها یعنی
در از کردن حوزه کردن خود در البسی مادر شن نابود انداوه او در رشوت مالی است که سعی آنرا از اولیا
الکه اعانت کند در انهم این کدای قتاوی قاضی خان وبعض گرد میکرده که در ان بهم اجماع کنی علیه
که اخیر مال را در عرف اجرت سید هم میدان چنانکه یحیی بن سلطان گفتن ولی در ان گرفتن
واگر با شرط باشد نیز رشوت است کذا قیل رواه احمد وعن ابن عباس وابی هریره ان رسول الله صلعم
قال ملعون من عمل عمل قوم لوط رانده شده است از درگاه قرب در صحیح حق کسی که لواطت کند روایه
از این نیغ را وکسر ای از علمای حدیث وایه اینان است رفات او بعید با لفظ است سال است
وای روایت رعن ابن عباس ان علیا رضه احرق فیهما ودر روایتی مرد وزن را از ابی عباس آمده است
که علیا رضه سوخت فاعل ومفعول را وابابکر رضه هدم علیهما حائطا ونیز روایت ارین از ابن عباس
آمده است که ابوبکر رضه انداخت بر فاعل ومفعول دیواری را بعض گفته اند که جزای ایشان است که از مکان
بلند در پایان انداخته شوند ودر دنبال آن سنگها بر ایشان انداخته شود موافق جزای قوم لوط که قریه ایشان
بالا برده بر زمین زدند وسنگها را باراندند وبعضی گفته اند که حبس کرده شوند ودر کنده کرده شوند تا جان دهند
تا انکه بمیرند وجلید ورجم نیز روایت از رسول الله صلعم قال لا ینظر الله الی رجل عن رجل او امراة
فی دبرها ام از ابی عباس آمده است که آنحضرت گفت نظر رحمت نکند خدا تعالی بسوی مردی که بیاید بر مردی
یا زنی را در جانب پس وی رواه الترمذی وابو داود وقال هذا حسن غریب وعن انه قال من اتی بهیمة
فلا حد علیه ام از ابن عباس است که وی گفت کسی که بیاید بهیمه را نیست بر حد بر وی ولکن تعزیر
باید کرد رواه الترمذی وابو داود وقال الترمذی عن سفیان الثوری انه قال هذا اصح من الحدیث
من الحدیث الاول وگفته است ترمذی از سفیان ثوری که وی گفته است این حدیث صحیح تر است
از حدیث اول که سابقا از رسول این عن عباس در قتل فاعل گذشت واین حدیث اول سبب آن است
زان اهته فاقتلوه والعمل به عند اهل العلم وعمل بر این حدیث است از اهل علم وعن عبادة بن الصامت
قال قال رسول الله صلعم اقیموا حدود الله فی القریب والبعید برپا کنید حد ها حدود را بر نزدیک و دور یعنی
بر خویش و بر بیگانه بار ضعیف وقوی دیگر ورسیدن بوی وا ساس است حکم کردن بوی دوری که دوری
رسیدن بوی ومنوارث است اقامت حد بر وی یعنی اول ظنز اکرات از مقتضی وتایی اقوی در
معنی الا با حکم بالله لومة لائم وباید که نگیرد در دین خدا ومانع نباید از اجرای احکام وحدود
وی ملامت کردن هیچ ملامت کننده رواه ابن ماجه این هر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
اقامة حد من حدود الله بر پا کردن حدی از حدود خدا بهتر است از مطر اربعین لیلة فی بلاد الله

از باران چهل شب در تمام شهرهای خدا که آباد شدند از جهة بودن سبب عدم واحیا از ذنوب ومعاصی
از باران چهل شب در عامه شهرهای خدا که آباد شدند از جهة بودن سبب عدم واحیا از ذنوب ومعاصی
که مودی بانقطاع برکات وزوال نعم والا نداد او بر اقامت حد ودیعت ان نعماء امور واحوال کمان
چنانکه باران سبب رفاهیت وفراغ عیش خلایق است ووجوه اقامه حدود متعلق بصیع احوال
دنیا واخرت است بیشتر از باران که مخصوص زنده کانی دنیا است رواه ابن ماجه ورواه النسائی عن ابی هریره
قطع السرقة باب در احادیث دست بریدن از جهت سرقه ودر بعضی نسخ باب حد السرقه حد شرعی
همان قطع ید است وسرقه بکسر راو فتح آن ودر لغت گرفتن چیزی از غیر بنهای مال یا شد باید از انجا است
استراق سمع ودر شرع عبارت است از خذ مال محرز مملوک خفیه ونصاب است نزد ما ده درهم است که در گرفتن
قطع شود ونزد شافعی ربع دینار از زر ویا سه درهم است از نقره یا قیمت سه درهم وتمسک ایشان
حدیثی است که واقع شده است در آن ربع دینار در آن وقت سه درهم بود ودینار دوازده درهم
بود درهم ایشان گفته اند که دلیل ما آنست که اخذ ما اکثر در این باب اولی است از جهة حیله کردن در حدود
زیرا که در اقل شبهه عدم جنایت و روایت کرده شده است از آنحضرت صلعم که لا قطع الا فی دینار
او عشرة دراهم واصل در این باب حدیث آنست که قطع در زمان آن حضرت در ثمن مجن کرده لا قطع الا فی مجن
سپر بود وشامعینه میکویند که قیمت مجن سه درهم بود ونحنی گفته که ثمن مجن در آن ده درهم بود رواه
ابن ابی شیبه عن عبد الله بن عمرو بن العاص ودر کتابی نقل کرده که مجن کرده شده در عهد آنحضرت مساوی
ده درهم بود والله اعلم الفصل الاول وعن عایشه رضی الله عنها عن النبی صلعم قال لا تقطع ید السارق
الا فی ربع دینار فصاعدا گفت آنحضرت بریده نشود دست دزد مگر بعد از دزدیدن ربع دینار وزیاده
از آن قیمت آن در حکم او است یعنی در کمتر از آن ودر روایتی تصریح آمده است که قطع کنید در
ربع دینار ودر از ده درهم چنانکه دیگر هم متفق علیه وعن ابن عمر قال قطع النبی صلعم ید سارق
فی مجن قیمته ثلثة دراهم گفت ابن عمر بریده آنحضرت دست دزد را در دزدیدن سپری که ارزان
آن سپر در حکم بود وتر ...بی گفته که حمل این حدیث نزد جماعه از علماء که قایل شدند بقطع در کمتر از ده درهم
که ابن عمر نقویم از ابن عمر رای اجتهاد وی بود چنانکه نزد وی ظاهر شد زیرا که اقوال صحابه در
ثمن مختلف است ودر روایتی از ابن عباس آمده که قیمت وی ده درهم بود از عمرو بن شعیب
نیز مثل آن آمده که از امام ابن ایمن واین ابی عمه ام آمده که قیمتی مجن در آن وقت
دینار بود وچون این اختلاف یافته شد اخذ به آنکه کسی که روایت کرد قیمت مجن که
در وی قطع کرده مردم بود داخل جمیع دیه واخذ کار در خارج را جماع اختیار کرده شد اخذ اکثر
اگر گویند که عایشه روایت کرده است که قطع در ربع دینار بود جواب گفته که این حدیث
ثابت روایت موقوف بر عایشه موقوف داشته اند ونسائی از اختلاف نیز ثابت حمل کرده اند که عادت
ربع دینار گفته است که ثمن نزد وی وربع دینار بود که انتهی بالمعاینه باکثر در این باب احوط
والا امر اولی نکانه والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما وجهی تو که تنبیه راه ان راه نباشد والله اعلم
وعن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لعن الله السارق یسرق البیضة فتقطع یده گفت آنحضرت لعنت کند

حد ایشانرا دزد را و بعضه بریده میشود دست او و سرقت القلیل تقطع یده و دزدی در سرقت را پس بریده دست او متفق علیه بصحت ولالت دارد بر قطع در اقل از ربع دینار باشد درهم در جاهای ده درهم پس مشکل میشود در بر هم آیه پس جواب میدهند که او به بیضه کاهی است که از آن اخوان میگویند که قاتل زبان را

میشود واین تاویل در بیضه اگر آیه که در سرقت چه میگویند که قیمت آن بالک از ربع دینار کمتر است میگویند که مراد رسن کشتی است که قیمت او با چند درم برسد و این تکلف است میگویند که ورآکید در قلیل بود پس از آن منسوخ گشت و بعضی گفته اند که آنحضرت اشارت بعادت امرا کرد که ایشان همچنین میکنند بروجه سیاست وتشدید نه بوجه حد شرعی وممکن است که گفته شود مراد آنست که دی تعبت نفس میکند در اخذ و اخذ قلیل تا رفته عادت میکند با خذ کثیر و در سرقه آن اقتد و بریده میشود دست وی والله اعلم

الفصل الثانی وعن رافع بن خدیج نبی فجاء نجه الکرد ال ههله صحابی است در غزوه بدر حاضر نشد از جهت خردی و در احد و خندق و مشاهده دیگر حاضر شد. وعن النبی صلعم قال لا قطع فی ثمر ولا کثر گفت آنحضرت نیست دست بریدن در میوه و درخت مادام که بر درخت است والا کثر و ثمر و دیگر نگاشته بر درخت جزری سفید نرم مثل پیه که در میان درخت خرما افتد و آنرا میخورند از جانب سر درخت بیرون آید و آنرا جمار میگویند بعضی چیم و تشدید میم و بعضی گفته اند که کثر یعنی شکوفه خرما است از آنکه نیز میخورند و قول اول صحیح تر است رواه مالک والترمذی وابوداود و گوید اگر قطع نیست در میوه که بر درخت است معلق و روشنده در جهت احراز ما تری که بریده و که بریده که احراز نموده شده در روی قطع است نزد شافعی و نزد ساحد و در روی اینکه اگر ثمر در باغ باشند که گروهی دیوار کنده ولا یابر در حقی باشند در سرای محرز کسی که محض کسی بین بد روشک سرقه را در وی قطع است واما نزد ما قطع نیست در هیچ چیزی که زود تباه شود مثل ثمر و میوه تر است شود و گفته آنحضرت لا قطع فی ثمر ولا کثر و نیز فرمود لا قطع فی الطعام یعنی طعام مهیا برای اکل الا در گندم و دیگر قطع است باتفاق و قیاس کرده شده بر این لحوم والاشربه و مانند آن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عبد الله بن عمرو بن العاص عن رسول الله صلعم انه سئل عن الثمر المعلق روایت است که انحضرت پرسیده شد از میوه آویخته بر درخت قال من سرق شیئا بعد ان یؤویه الجرین یعنی کسی که دزدد از آن چیزی بعد آن بود که بیوی بعد از آنکه جای دهد او را جرین بجیم بر وزن زمین جای خشک کردن خرما و زمین ابروی تابیدا یعنی جای دادن خرما فبلغ ثمن المجن پس برسد بها سپر را فعلیه القطع پس بر روی قطع مراد آنست که قطع نیست در ثمر معلق بر شجر زیرا که محرز نیست چون بریده از شد از درخت و زمین ساخته شده خشک و زمین ساخته شد تا خشک گردد در آنجا قطع است از وجه احراز رواه ابوداود والنسائی وعن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی حسین المکی قرشی از اولاد نوفل است از اولاد نوفل ابن عبد مناف تابعی ثقه عالم الحدیث روایت کرده از وی مالک و ثقات و غیر ایشان ان رسول الله صلعم قال روایت میکند که آنحضرت گفت لا قطع فی ثمر معلق نیست قطع در میوه آویخته ولا فی حریسة جبل نیست قطع در روایه که میخورد در کوه یعنی اگرچه بر دست آمده و دارای کسی است که محواد زیرا که در نیست حرسی او نیست از حراست و ابو جانبه یعنی سرقه گفته اند حرس یعنی سرقه و حارس سارق را میگویند دیگر

تنزل کرده اند که بیرون میروند تا در دوران المراح پس یعنی که جایی به جهت برا مراح یعنی جای شترها در شب برای مرغی و المراح و جای به جهت شتران احرزس فالقطع پس قطع است فیما بلغ ثمن المجن و مقدار که به سپر برابر رو ادا مالک وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی المنتهب قطع نیست بر کنده قطع زیرا که غارت کردن مال کسی است بطریق علانیه و مجاهره و شرعیه است و حقیقیه یعنی با شده و نیست یعنی غنیمت نیز آمده است و اگر جهت حیل کند قطع از آن جهت باشد که او را دزدی حق است چنانکه جایز نه عدم قطع از آن جهت باشد که او را دزدی حق است چنانکه جایز از عدم قطع و غیره یعنی هیئت کرد او شهر یعنی انکار او که مردم می نکیرند و در این پس نیست انکس از ماده برافعتیه ماده فاهم

این عبارت در محل نسبت بر معنی غارت از مخرج یعنی اخذ از غنیمت انسیر داده باشد ائمه علما رواه ابو داود وعن علی النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس علی خائن قطع نیست بر خیانت کننده خیانت کردن از آنچه در دست او است بر جهت امانت ولا مختلس قطع نیست بر غارت کرد ولا مختلس نیست بر ربانیده اختلاس گرفتن چیزی از ظهور وی بر جهت ربایش بود و قطع است بدل از جهت عدم حرز و حفظه رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی وعن صفوان بن امیه که از صحابه است و پدر او امیه خلف در جنگ کشته شده و صفوان اسلام آورد بعد از فتح و بود از مؤلفه القلوب ادا آنحضرت او را از غنائم حنین مال کثیر پس گفت صفوان کواهی میدهم که این بذل و عطا از نفس نبی نیست پس میگوید اسلام آورد و هجرت کرد به مدینه پس فرمود آنحضرت با او چه بجا آنچه و بود صفوان از اشراف قریش بود در جاهلیت و فصیح ایشان قدم المدینه قدوم آورد صفوان به مدینه فنام فی المسجد پس خواب کرد در مسجد و توسد رداءه و بالین ساخت چادر خود را فجاء سارق فاخذ رداءه پس آمد دزدی و گرفت ردا او را فاخذه صفوان پس گرفت آنرا در دزد را صفوان فجاء به الی رسول الله پس آورد او را بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فامر ان تقطع یده پس امر کرد آنحضرت یعنی بعد از اقرار او بر سرقه که بریده شود دست آن دزد فقال صفوان انی لم ارد هذا پس گفت صفوان من نخواستم از آوردن او بحضور شریف که حکم بقطع ید او کنی هو علیه صدقة رداء را بر وی تصدق کردم و بخشیدم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فهلا قبل ان تاتینی به پس گفت آنحضرت چرا قصد نکردی و نه بخشیدی پیش از آنکه بیاوری او را نزد من اما الآن که پیش حاکم آمد قطع ید او واجب است که حق الله است و عفو تو ساقط میکرد و اوی که عفو ابن ماجه نحوه عن صفوان ابن امیه روایت کرده است مانند این حدیث ابن ماجه از عبد الله بن صفوان از پدرش و وی از اشراف تابعین و سادات ایشان است ذکر کرده است او را ابن حبان در ثقات و بود با عبد الله بن زبیر رضی الله عنهم کشته شد با او در مکه در حال آنکه وی متعلق باستار کعبه بود و نیست و سعید مسعود الدارمی عن ابن عباس روایت کرده است مانند آن دارمی از ابن عباس وعن بسر بن ارطاة بضم موحده و سکون سین مهمله و راء مهمله و بعض برین ابی ارطاة عامری قرشی یعنی او را در صغر سن صحابه شمرده اند و صحیح است که وی سماع از آنحضرت دارد و ولادت او پیش از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدو سال بود و اهل شام اثبات میکنند او را سماع یعنی کلام او است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تقطع الایدی فی الغزو بریده نشود دستها در زمان جنگ کردن با کافران در دار حرب که لشکر از حرب شده و باشند امام در ایشان و ابو حنبل قطع به مکند و جانبش ساتر حدود نکند و اماب الغزا که بعضی فقها اجر و ایشان مقطوع ملحق به دار حرب از جهت خوف وقوع تفرقه و سبب رجای در اک وحی گفته اند که این مذهب الجنفه است و اوزاعی کم او را بعدم قطع در غزو است که در سرقه از مال غنیمت پیش از قسمت نکند از آنکه او را نیز در آن حق است رواه الترمذی

ابو داود و نسائی الا ابن ماجه ... لابی الشعر ... ابو داود و نسائی گفته اند ...

ابی سلمه عن ابی هریره روایت از ابو سلمه از ابی هریره و ابو سلمه بن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما از تابعین ...

فقها ... و ثقه ... کثیر الحدیث واسع الروایه ... ابو هریره ...

... رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ... السارق ...

فاقطعوا ایدیهما اگر دزدی کند ... دست او را ... ثم ان سرق فاقطعوا رجله ...

او را ثم ان سرق فاقطعوا یده ثم ان سرق فاقطعوا رجله ...

[illegible]

... جابر قال جی بسارق الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال اقطعوه ...

[illegible]

نفقه

بدانکه ... گفته اند ... ربع دینار ... سه درهم ...

ابو داود و النسائی و ابن ماجه **الفصل الثالث** عن عائشة رضی الله عنها قالت اتی رسول الله صلی الله علیه و سلم بسارق ...

نزد آنحضرت دزدی ... پس قطع کرد او را ...

... شفقت ... سارق ... قطع ...

... رواه النسائی **وعن** ابن عمر قال جاء رجل الی عمر بغلام له ...

غلامی ... فقال اقطع یده ... فقال عمر لا قطع علیه ...

... عمر رضی الله عنه ...

... رواه مالک **وعن** ابی ذر قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم ... ابو ذر غفاری ...

[illegible]

الفصل الاول ...

[illegible]

شرافت فیها ... صلی الله علیه وسلم ... اسامة ... فقال رسول الله ... صلی الله علیه وسلم

انکار و توبیخ اتشفع فی حد من حدود الله اما شفاعت ... حدی از حدود ... ثم قام فاختطب ... بس ...

بیانه ثم قال انما اهلک الذین قبلکم ... گفت آنحضرت ... از شما بوده انهم کانوا اذا سرق فیهم الشریف

... ایشان بوده که چون دزدی میکرد در میان ایشان ... و اقامت ... میکردند ...

شریف ... تترکوه و اذا سرق فیهم الضعیف اقاموا علیه الحد ...

...

[illegible]

صلی الله علیه وسلم گفت ... اورده ... از زمان آنحضرت و ابتداء ابی بکر و در زمان امارت ...

بکسر همزه و سکون میم یعنی امارت و در بعضی نسخ امارة ابی بکر ... در اول زمان از خلافت عمر ...

... ایستادم ... و دیدم ... کان آخر امارة عمر ...

... اربعین ...

...

بشود رواه البخاری الفصل الثانی عن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من شرب الخمر ...

فاجلدوه ... فی الرابعة ... در کرت چهارم فاقتلوه ...

[illegible]

المؤمنین مثلا در بعض و خون شنید که عذر بر ایشان گشته شد قال آنحضرت صلی الله علیه و سلم من اصاب ذنبا فیم علیه حد ذلک الذنب
کسی که برسد و ارتکاب کند گناهی را که اقامت کرده شده بر آن کس حد آن گناه که در شرع آمده است چنانکه زنا کرد
و جلد کرده شد بر آن کس حد آن گناه که در شرع آمده است چنانکه زنا کرد و جلد کرده شد و سرقه کرده شد و قطع کرده شد فهو
کفارته پس آن حد کفارت او شده و محو کننده آن گناه است رواه فی شرح السنة و عنه ای علی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه
قال من اصاب حدا الحدیث آنحضرت کسی که برسد حد را یعنی گناهی که بروی حد متعین است یا مراد که موجب است فعجل عقوبته فی الدنیا
پس شتاب کرده شد عذاب و سزای او در دنیا یعنی حد زده شد یا تعزیر کرده شد فالله اعدل من ان یثنی علی عبده
العقوبة فی الآخرة پس عقاب کرده نشود بروی در آخرت زیرا که حق تعالی عادلتر است که دو بار کند انجه بر بنده خود و من ستر
در آخرت و من اصاب حدا فستره الله علیه و کسی که برسد و بکند گناهی را پس پوشید حق تعالی آن گناه را بروی و عفا عنه
و عفو کند و نگذرد در آن فالله اکرم من ان یعود فی شیء قد عفا عنه پس حق تعالی کریمتر است از آنکه بازگردد در عقوبت
کردن در چیزی که تحقیق عفو کرده و درگذشت از آن و این بر تقدیریست که بی توبه عفو باشد و الا از ستر لازم نمی آید
عفو شاید که برای رد زجر ... باشد اگرچه امیدوار است که چون امروز زایل شده و رسوا نکرده است فردا
نیز نکرد و توان گفت که این کلام کنایت از توبه است که عفو لازم توبه است فافهم و بالله التوفیق رواه الترمذی و ابن ماجه و قال
الترمذی هذا حدیث غریب — **باب التعزیر** — فی القاموس عزره و تعزیر یعنی تعظیم و تحقیر هر دو آمده است ... و نیز آمده تعزیر یعنی منع
دادن نیز آمده و تعزروه یعنی نصرت دهید آنحضرت را و ... اعدای او را و منع کنید ایشان را یا تعظیم کنید
نمایید و او را و تعزیر که در شرع گفته منع میکنند از معاودت و عزره مخفف و مثقل هر دو آمده — **الفصل الاول** — عن ابی بردة ابن نیار
با و سکون را و ابن نیار بکسر نون و تخفیف تحتانیه از کبار صحابه از انصار خال براء بن عازب است حاضر شد عقبه ثانیه را
با هفتاد کس حاضر شد بدر را و همه مشاهد را حاضر شد با علی رضی الله عنه در تمام حروب او روایت کرده ازوی براء بن عازب و جابر
بن عبدالله ... عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا یجلد فوق عشر جلدات الا فی حد من حدود الله
جلد کرده نشود بالای ده جلد الا در حد و آنچه مقدر است از حد ... الحدیث دال است که در تعزیر زیاده بر ده
تازیانه نه زنند و گفته اند که این حدیث منسوخ است متفق علیه بدانکه علما را درین باب اختلاف است نزد امام ابی حنیفه و محمد اکثر تعزیر سی و نه
و نزد امام ابو یوسف هفتاد و پنج و اقل آن سه تازیانه باتفاق چه کمتر از آن زجر و منع حاصل نگردد و اتفاق است
برانکه تعزیر ... بحد نرسد لیکن بحث در ... بود و بعضی گفته اند که آن مفوض برای امام است و اگر زیاده کند بحد
برساند ... و تفصیل ... است در شرح مذکور است — **الفصل الثانی** — عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا ضرب احدکم
فلیتق الله الوجه وقتی که بزند یکی از شما پس باید که بپرهیزد روی را ... چه در حد چه در تعزیر چه برای تادیب
و در بعضی نوعی از تعزیرات است زیرا که رو محل کرامت است رواه ابو داود — و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا قال الرجل
للرجل گفت آنحضرت وقتی که بگوید مردی مر مردی دیگر را یا یهودی فاضربوه عشرین پس بزنید او را بیست تازیانه
دارد که مراد باین قول ... و حقارت مراد باشد زیرا که یهود مشهور اند ... بنص قرآن ضربت
علیهم الذلة والمسکنة و گفته اند که ... است از جهت ... و اذا قال جون بگوید یا مخنث

العورات
در کلام او شکستگی و تباهی باشد و تشبه کند در حرکات و سکنات بزنان و در کتاب النکاح در فصل سوم است از باب النظر الی المخطوبة و بیان
بیان این معنی گذشته است و در هدایه گفته که چون دشنام کند مسلمان را و بگوید یا فاسق یا کافر یا خبیث یا سارق واجب است تعزیر
از جهت لزوم ایذا و لحوق شین و اگر گوید یا حمار یا خنزیر تعزیر کرده نشود از جهت عدم لحوق شین ... و بعضی گفته اند در
عرف ما تعزیر کرده شود زیرا که این را دشنام می شمارند و بعضی گفته اند که منسوب اگر از اشراف باشد چنانکه فقها و علویه تعزیر کرده
شود و اگر از عامه بود تعزیر کرده نشود و هذا احسن — و من وقع علی ذات محرم فاقتلوه و کسی که مجامعت کرد ذات محرم خود را یعنی
زنا کند با یک محرم است پس بکشید او را حکم کرده است بظاهر این حدیث امام احمد و جمهور بر آنند که این زجر و تشدید است و بعضی گفته اند
محمول بر استحلال و استحقاق است و الا حکم وی حکم سایر زنا است رجم است اگر محصن باشد و جلد است اگر بکر باشد رواه الترمذی و ابن ماجه و قال هذا حدیث
غریب — و عنه — عن عمر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا وجدتم الرجل قد غل فی سبیل الله وقتی که بیابید مردی را که تحقیق خیانت کرده
در راه خدا یعنی دزدی کرد از مال غنیمت پیش از قسمت فاحرقوا متاعه پس بسوزید رخت و متاع و اسباب و اثاث او را جز آنکه حیوانات
کرده است زیرا که آن حق غانمین است و این از باب تعزیر مالی است و علما را اختلاف است در آن بعضی منع کرده اند از احراق و میگویند
که این در ابتدای امر بود و بعد از آن منسوخ گشت یا محمول بر تغلیظ و تشدید او است و حمل کرده است امام احمد بر ظاهر و گفته
سوخته شود مگر مصحف و سلاح و حیوان واضربوه و بزنید او را بطریق تعزیر و سابق معلوم شد که قطع در غلول نیست رواه الترمذی
و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث غریب — **باب بیان الخمر و وعید شاربها** — باب در بیان حقیقت خمر که نام جنسیت در آن
و وعید نوشته اند آن وعد نوید دادن و در خیر و شر هر دو اطلاق میکنند بر تقدیری که خیر و شر مذکور نشوند اما نزد علم ذکر وعد در خیر
استعمال باید و وعید ... و در قاموس گفته که خمر چیزی که مستی آرد از عصیر عنب یا عام است که عصیر عنب باشد یا جز آن و گفته که عموم صحیح تر است
زیرا که خمر در مدینه حرام شد و در مدینه خمر عنب نبود و نبود شراب ایشان مگر از خرما و وجه تسمیه خمر آنست که خمر در لغت بمعنی ستر
و تغطیت است و خمر می پوشد عقل را و خلط و خبط میکند تا آخر این عبارت قاموس و باید دانست که خمر اسم است هر شراب مسکر را خواه
از انگور باشد خواه از غیر آن ... از آن پنج چیز که عد کرده است امیرالمؤمنین و خطبه خوانده با آن و گفت که تحقیق نازل گشت تحریم
خمر و آن پنج چیز است عنب و تمر و حنطه و شعیر و عسل بلکه گفته اند که درین پنج چیز حصر نیست بلکه اشارت کرده وی رضی الله عنه
در آخر حدیث خود گفت الخمر ما خامر العقل و خمر چیزی است که بپوشد عقل را و درین اثر تعمیم است و امام ابو حنیفه را خلاف و گفته اند که
هر مسکر خمر است و هر مسکر حرام است و هر چه مسکر آرد بسیار وی اندک وی نیز حرام است و ناطق است باین احادیث صحیح و حسن
و احادیث درین باب بسیار است و گفته اند که امام احمد تصنیفی درین باب کرده ... این سخن ...
با حادیث اصح و احری است بر حرمت و منع ایشان از مفاسد و از ارتکاب این ام الخبائث جز آنکه امام اجل ابو
حنیفه رحمه الله تخصیص کرده است اسم خمر را بخام از آب عنب که سخت گردد و کف اندازد و جوش کرده است که همین است معروف
نزد اهل لغت زیرا که ایشان اطلاق میکنند اسم خمر را بر غیر آن و گفته که این حرام است قلیل وی و کثیر وی مستی آرد یا نه
جز اینست از مسکرات حرمت معلق باسکار و نیست نجس عین و نیست اندازه وی که مستی آرد و حرام و کافر نشود هر که حلال داند
کننده آن زیرا که حرام است وی باجتهاد و دلیل است نه قطعی ... و وی نجس است در روایتی غلیظ است و در
روایتی دیگر خفیف است حد نیست ... آن وقتی که مستی آرد بخلاف ... که ... غلیظ است باتفاق ...

نشود مستحل آن و واجب میگردد حد بشرب قطره از آن تحقیق راه یافته ازین قول معنی بطلان ... قول اباحت این خمر
که ساخته میشود از قند و جز آن در دیار ... تر و مستی آرنده تر است از ماء عنب و فتوی داده اند فساق بحل
شراب آن و ... و نمی دانند که مستی آور حرام است باتفاق ... از سکر و قلیل او واجب است ...
فاسد میکند عقل را ... هلاک ... که اباحت ماسوا الخمر از شراب
یا رسیدن آن بحد سکر نزد ابو حنیفه وقتی است که قصد کرده شود بوی قوت بر طاعت اما اگر قصد کرده شود بلهو و لعب حلال نیست
باتفاق زیرا که لهو حرام است هرچند اندک بعد از آن بدانکه مشهور شده است از مذهب ابو حنیفه و ابو یوسف حلال است مثلث
حلال است و آن عصیر عنب است چون پخته شود تا برود دو ثلث او و باقی ماند یک ثلث و این نیز وقتی است که نوشیده شد
برای تقویت بر عبادت کذا فی الهدایه و ذکر کرده است در کافی ... که پرسیده شد ابو حفص کبیر از مثلث
حلال است شراب آن گفت نی ... ابو حنیفه و ابو یوسف را گفت نی لعنت نکرده ام ایشان را زیرا که ایشان حلال
میدانستند آنرا برای ... و قوت عبادت در زمان ما برای فسق و فجور است که مینوشند پس معلوم شد که خلاف
باتفاق و ذکر کرده است ابو یوسف در امالی خود که اگر خواهد که نوشد برای فجور و لهو پس قلیل و کثیر آن حرام است و ...
آن حرام است و درین اختلافات است ... و قتی که پخته شود ... و جوش آرد و کف اندازد ... ذکره الامام المحبوبی
الفصل الاول — عن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الخمر من هاتین الشجرتین النخلة والعنبة ابو هریره روایت
از آنحضرت که گفت خمر ازین دو درخت است درخت خرما و درخت انگور و گفته اند که تخصیص این دو از جهت آنست که اکثر خمور
ایشان ازینها بود نه آنکه خمر از غیر اینها نباشد چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد رواه مسلم — و عن — ابن عمر رضی الله عنهما
قال خطب عمر رضی الله عنه علی منبر رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال انه قد نزل تحریم الخمر خطبه خواند عمر رضی الله عنه بر منبر آنحضرت پس گفت
بدرستی شان این است که فرود آمد حرام گردانیدن خمر و هی من خمسة اشیاء العنب از انگور والتمر از خرما و
الحنطة از گندم والشعیر از جو والعسل از شهد والخمر ما خامر العقل و خمر چیزی است که بپوشد عقل را ...
و گفته اند که این اشارت است بانکه خمر منحصر درین پنج نیست از غیر اینها نیز باشد اگر ... عقل ... بود رواه البخاری
— و عن — انس رضی الله عنه قال لقد حرمت الخمر حین حرمت انس گفت تحقیق حرام گردانیده شد خمر و ما نجد خمر الاعناب و نمی یافتیم ما خمر انگور را
الا قلیلا مگر اندکی و عامة خمرنا البسر والتمر و اکثر خمرهای ما از بسر بود بضم با و سکون سین غوره خرما والتمر و از خرمای خشک بود
و گفته اند که اول درخت خرما ظاهر میگردد طلع است بعد از آن خلال بعد از آن بلح بفتحتین و حا مهمله بعد از آن بسر بعد از آن رطب بعد از آن
تمر رواه البخاری — و عن — عائشة رضی الله عنها قالت سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم عن البتع گفت عائشه پرسیده شد آنحضرت را
از حکم بتع بکسر موحده و سکون فوقیه و بفتح آن نیز آمده و هو نبیذ العسل و آن نبیذ عسل است که عسل را در ... اندازند
نگاه دارند تا تیزی پیدا کند چنانکه خمر شود فقال کل شراب اسکر فهو حرام پس گفت آنحضرت هر شرابی که مستی آرد پس آن حرام است
پس اگر نبیذ عسل هم مست گرداند حرام است چنانکه نبیذ تمر هم همین حکم دارد و گویند که ... اهل یمن بتع است متفق علیه — و عن —
ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل مسکر خمر و کل مسکر حرام هر مسکر خمر است و هر مسکر حرام است یعنی قلیل
یا کثیر و من شرب الخمر فی الدنیا فمات و هو یدمنها لم یتب و کسی که بنوشد خمر را در دنیا پس بمیرد در حالیکه همیشه میخورد که توبه نکرده از آن
لم یشربها

لم یشربها فی الآخرة یعنی نوشد خمر را در آخرت فی الصراح ادمان پیوسته شراب خوردن رواه مسلم — و عن — جابر ان رجلا قدم من الیمن روایت
که مردی قدوم آورد از یمن فسأل النبی صلی الله علیه و سلم عن شراب یشربونه بارضهم پس پرسید آنحضرت را از شرابی که مینوشند اهل
یمن آنرا در زمین خود من الذرة میسازند از ذره بضم ذال و تخفیف را ... یقال له المزر گفته میشود آن شراب را مزر
بکسر میم و سکون زا و تقدیم زا بر را ... کذا فی الصراح و در قاموس المزر النبیذ من الذرة والشعیر فقال النبی صلی الله علیه و سلم
او مسکر هو پس گفت آنحضرت ایا مسکر است آن قال نعم گفت آری آن مسکر است قال گفت آنحضرت کل مسکر حرام است ان علی الله
عهدا لمن یشرب المسکر بدرستی بر خدا عهد است کسی را که بنوشد مسکر را ان یسقیه من طینة الخبال بخا معجمه و تخفیف موحده
که بنوشاند او را طینة خبال قالوا گفتند یا رسول الله و ما طینة الخبال و چیست طینة خبال گفت آنحضرت عرق اهل النار خبال ...
... است او عصارة اهل النار یا گفت خبال ... که میرود از فشردن اهل نار عصر فشردن انگور و جز آن و عصاره آنچه میشود
از فشردن رواه مسلم — و عن — ابی قتادة ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عن خلیط التمر والبسر روایت از ابو قتاده که صحابی مشهور است احوال
وی در مواضع نوشته شده است که آنحضرت نهی کرد از خلیط تمر و بسر یعنی تمر و بسر را مخلوط کرده نبیذ ساختن ... و عن خلیط الزبیب
والتمر و نهی کرد از خلیط زبیب و تمر و عن خلیط الزهو والرطب و نهی کرد از خلیط زهو و رطب زهو بفتح زا و سکون ها ...
فی الصراح ... بفتح والضم رنگ گرفتن غوره خرما و قال انتبذوا کل واحد علی حدة و گفت آنحضرت نبیذ سازید هر یک را جدا ...
... از خلیط ... هر یک آنست که با شدت ... که مستلزم اسکار است مگر ازین ... فاسد و تباه گرداند
دیگری را ... نزد امام مالک و احمد خلیط ... است اگرچه مسکر نگردد ... و نزد
جمهور حرام است اگر مسکر گردد رواه مسلم — و عن — انس ان النبی صلی الله علیه و سلم سئل عن الخمر تتخذ خلا روایت از انس که
پرسیده شد از خمر که ساخته میشود سرکه یعنی باندازتن چیزی ... جز آن ... آنرا جایز است و حلال است
آن سرکه که از خمر باشد فقال لا گفت آنحضرت حلال نیست و جایز نیست رواه مسلم و این دلیل شافعی و مالک ... است ...
مشهور است ... که ایشان ... حرام میدارند آنرا و نزد ما جایز است و حلال است و در هدایه گفته است که چون سرکه
گردد حلال است خواه بخودی ... گردد یا ... و در آفتاب نهادن مثلا و شافعی گفته حلال است اگر
بخودی ... شود ... و اگر ... شود ... قول ... اطلاق قول پیغمبر است صلی الله علیه و سلم نعم الادام
الخل ... از جهت زوال صفت مفسده و ثبات صفت صلاح و اصلاح مباح است ... ان بود در ابتدای امر بود ... بجهت
قمع ... حرام ... و روایت میکند که خیر خلکم خل خمرکم بهترین سرکه شما سرکه خمر است والله اعلم — و عن — وائل
الحضرمی ... وائل بن حجر است که از ابنای ملوک یمن بود نزد آنحضرت آمد و بشرف اسلام مشرف شد و نزد آنحضرت معزز
و مکرم بود و احوال وی تفصیل در موضع دیگر نوشته شده است ان طارق بن سوید روایت میکند وائل که طارق
... سوید بن طارق گفته اند ... و بعضی گفته اند جعفی سأل النبی صلی الله علیه و سلم عن الخمر سوال کرد پیغمبر را
از ... پس نهی کرد آنحضرت او را فقال انما اصنعها للدواء او گفت طارق جز این نیست که میسازم خمر را برای
دارو فقال پس گفت آنحضرت انه لیس بدواء و لکنه داء بدرستی آن نیست دارو و لیکن آن درد است علت است
رواه مسلم بدانکه اکثر علما بر منع ... اند ... و بعضی گفته اند اگر متعین گردد علاج به آن ...

مباح است اما اگر لقمه در گلوی بنده شود و خود هلاک بود و دوا نباشد آن را که لقمه از ان فرو رود و یافته نشود مباح است و بعضی از کبار اهل اسلام
در تفسیر قول حق تعالی و منافع للناس گفته اند که منفعت مراد نفع شفا و صحت بود الا آنکه [illegible] حاصل میکرد و از تجارت و تسخیر آن [illegible]
برای او بیرون [illegible] در عاقبت و در حدیث آمده که خدا تعالی نکرده است شفا در حرام الفصل الثانی عن عبد الله بن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شرب الخمر لم یقبل الله له صلوة اربعین صباحا گفت آنحضرت کسی که بخورد خمر را قبول
نمیکند خدا تعالی مراد از این چهل صباح و روز نمکند او را ثواب آن اگرچه بری کرد ذمه وی [illegible] از ارکان و حصول شرائط
و تخصیص صلوة بذکر برای آنست که چون صلوة با وجود بودن آن افضل عبادات [illegible] قبول سایر عبادات
دیگر بطریق اولی مقبول نخواهد بود و ذکر لفظ صباح چنان بنظر در آید که مراد نماز بامداد باشد که افضل صلوة است
که مراد باربعین صباح نماز چهل روز باشد چنانکه در [illegible] اربعین صباحا والله اعلم فان تاب تاب الله علیه پس اگر توبه
کند و پشیمان شود از خوردن خمر رجوع میکند خدا تعالی بروی برحمت و قبول میکند توبه وی را [illegible] فان عاد لم
یقبل الله له صلوة اربعین صباحا پس اگر باز گردد و کند شرب خمر و بشکند توبه را قبول نمیکند خدا تعالی برای او نماز چهل صباح فان
تاب تاب الله علیه پس اگر توبه کند توبه میکند خدا تعالی برحمت بروی فان عاد لم یقبل الله له صلوة اربعین صباحا
فان تاب تاب الله علیه فان عاد فی الرابعة لم یقبل له صلوة اربعین صباحا پس اگر عود کرد بخوردن شراب در کرات چهارم
قبول نمیکند خدا تعالی برای وی [illegible] و سقاه من نهر الخبال و مینوشاند او را از [illegible]
دوزخیان از [illegible] معلوم میشود که زرد آب دوزخیان [illegible] والله اعلم حکم
قبول توبه در کرت چهارم بجهت زجر و تشدید است و الا از نصوص معلوم شده که اگر توبه بحقیقت یافته شود البته مقبول
و واجب است قبول آن بفضل الله و میگویند که حکم بعدم قبول توبه [illegible] الا آنکه این زیاده از ان [illegible] باشد
یا مراد آنست که شوخی در ارتکاب این ام الخبائث توفیق توبه حقیقی نمی یابد [illegible] در تحقیق مبالغات است والله اعلم
رواه الترمذی و رواه النسائی و ابن ماجه والدارمی عن عبد الله بن عمرو وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما اسکر کثیره فقلیله
حرام چیزی که مست گرداند بسیاری آن پس اندک وی نیز حرام است زیرا که قلیل وی [illegible] عادت طبیعت کثیری از [illegible]
پس واجب بود اجتناب از ان رواه الترمذی وابو داود و ابن ماجه وعن عایشه رضی الله عنها عن رسول الله صلعم قال ما اسکر منه الفرق
چیزی که مست گرداند از وی فرق بفتح فا و سکون را و بفتح نیز آمده [illegible] فملء الکف منه حرام پس
کف دست از وی حرام است و فرق و ملء کف عبارت از قلیل و کثیر است چنانکه در حدیث سابق صریح مذکور است رواه احمد والترمذی وابو
داود وعن النعمان بن بشیر [illegible]
در جای [illegible] آنحضرت [illegible] قال قال رسول الله صلعم ان من الحنطة خمرا ومن
الشعیر خمرا ومن التمر خمرا ومن الزبیب خمرا ومن العسل خمرا [illegible] و گفته اند که مقصود حصر نیست بلکه تخصیص [illegible]
عادت [illegible] رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن ابی سعید الخدری
قال کان عندنا خمر لیتیم گفت ابو سعید خدری بود نزد ما خمری برای یتیمی [illegible] اموال

جابر

یکی از [illegible] بود [illegible] مباح بود فلما نزلت المائدة پس چون فرود آمد سوره مائده در وی آیه تحریم خمر [illegible]
انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان الایة سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عنه پرسیدم از آنحضرت [illegible]
که در [illegible] مال بود وقلت انه لیتیم و گفتم [illegible] فقال اهریقوه گفت
بریزید آن را زیرا که آن مال غیر متقوم است حلال نیست [illegible] رواه الترمذی
وعن انس عن ابی طلحة زوج ام انس [illegible] انه قال یا نبی
الله انی اشتریت خمرا لایتام فی حجری [illegible]
[illegible] در حاشیه نوشته اند [illegible]
[illegible] فقال اهرق الخمر واکسر الدنان
پس گفت آنحضرت بریز خمر را و بشکن [illegible] رواه الترمذی [illegible] وفی روایة ابی داود انه سال النبی
صلی الله علیه وسلم [illegible] در روایت ابو داود [illegible] ابو طلحه سوال کرد آنحضرت را [illegible]
[illegible] قال اهرقها [illegible] الفصل الثالث عن
ام سلمة رضی الله عنها قالت نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن کل مسکر و مفتر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رواه ابو داود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابو داود وعن عبد الله بن عمرو ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الخمر والمیسر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کل مسکر حرام [illegible] رواه ابو داود وعن [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم قال لا یدخل الجنة [illegible]
[illegible] قاطع رحم است

یکسو

ولادتش مقرر داد الوارد وی بود شیوه و در ذاتیشه ... [illegible] اندکی مراد بودن ... که خوابت بکنند ... زنا چنانکه
جز اخرت بیکیه ... ولد الاسلام ... ولد الزنا کنایه ... که معاقبت ان کرده و من ابی امامة قال
قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی بعثنی رحمة للعالمین گفت آنحضرت ... خدای تعالی با ... فرستاده است
رحمت بر جهانیان رحمة للعالمین ... رهنمای ... صلاح مبدا و معاد و دنیا و آخرت مر جهانیان ... بیابان ... برکت
برکت معنوی روحانی رحمت صوری ... بطفیل وجود شریف ... چنانکه ... از خسف و مسخ
... احکام سابقه ... [illegible] ... خاک ... آب ... [illegible]
بودن ... غضب و هلاک ... اهل آن ... آتش ... مساکین
طهارت آسمان از دست شیاطین ... برای استماع اخبار ملکوت ... در وقت معراج که ... انوار و برکات
ذات قدسی ... صلی الله علیه وسلم ... امرنی ربی عز وجل بمحق المعازف ... امر کرد مرا ... عز وجل
به باطل کردن و پاک گردانیدن ... معازف ... و زرای ... [illegible]
کهنه ... مانند عود و طنبور ... ساز ... [illegible]
... دیگر آن ... گفته اند ... المزامیر جمع مزمار آلت غنا و زمر ... کردن
... [illegible] ... مزمار ... [illegible] ... اهل ... [illegible]
... [illegible] ... الزمان ... رسوم و عادات اهل فسق ... [illegible]
... [illegible] ... زمان ... آن و تحقیق و تفصیل این ... [illegible]
... کرده شده ام ... الصلیب ... [illegible]
... [illegible] ... شکل ... [illegible]
کشیده باشند ... این شکل ... صورت ... عیسی علیه السلام ... ایشان ... [illegible]
... برفتنه وی علیه السلام ... امر جاهلیت و باطل کردن تمام رسوم و عادات ... [illegible]
پروردگارم ... عز وجل ... [illegible]
شراب و جز آن ... [illegible]
همان ... [illegible] ... احادیث ... الا ... [illegible]
من حیاض القدس ... [illegible]
... رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ثلثة قد حرم الله علیهم الجنة ... حرام گردانیده
خدای تعالی ... بهشت را ... مدمن الخمر ... العاق ... [illegible]
... الدیوث ... [illegible] ... عن ابی موسی ... ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ثلثة لا یدخل الجنة
مدمن الخمر و قاطع الرحم و مصدق بالسحر ... [illegible]
کننده ... [illegible] ... [illegible]

شده است که اسحق ... احتمال دارد که مراد تصدیق اعتقاد ... باشد ... باتفاق و بعضی گفته اند
و من ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ... [illegible]
خدای تعالی ... رواه احمد و ابن ماجة عن ابی هریرة و البیهقی فی شعب الایمان ...
و قال ذکر البخاری فی التاریخ ... [illegible] ... کتاب تاریخ ... [illegible]
... عبد الله ... [illegible] ... رجال ... محمد بن عبد الله ... [illegible]
کتاب ... عبد الله ... صحابی ... مشهور است ... صحابه است ... [illegible]
... [illegible] ... صحابی است ... سال هجرت کرد ... حبشه ... [illegible]
و هجرت کرد ... [illegible] ... صحابی ... [illegible]
در تاریخ بخاری است ... صحابی است والله اعلم و من ... [illegible]
... روایت است ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... زمان ... [illegible]
... [illegible] ... علامه ... محمد بن ... شافعی ... [illegible]
در فصول ... [illegible] ... اختصار کردم ... [illegible]
گویند که فارسی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ابو العباس ... [illegible]
تکلم کرده اند ... [illegible] ... در زمان ایشان ... [illegible]
که در بدن و عقل آدمی ... [illegible]
... [illegible] ... حرارت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... عقل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... مسکرات ... [illegible]
... [illegible] ... مسکرات ... [illegible]
کننده از ان ... [illegible]

[illegible]

پس مختل شد عقلهای ایشان و گشت ایشان مغو [illegible] که وی مسکرات و مختلط میکردانند کلام را و اسکار میکردانند
اسرار را و مافی الضمیر او بعضی را ایشان که آشامند از نبیذ میمردند [illegible] حکایت میکند از بعضی مردم که آنرا میخورد که
[illegible] را او بر زمین و جبال [illegible] و اقدام بر آن [illegible] و اقدام بر آن متوالیست [illegible] نقل کرده شده است از
[illegible] که گفت هیچ آنست که وی مسکر است مثل شراب زیرا که خورندگان آنرا [illegible] پیدا شود [illegible]
می آرد و شهوت طعام پیدا میکند و ابو العباس قرافی در قواعد خود گفته و تفریح کرده است [illegible]
با آنکه وی مسکر است و آنچه ظاهر میشود در فرق آنست که وی مغیب است و فرق میان مغیب و مسکر و مرقد آنست که اگر غایب میکرد [illegible]
حواس پس آن مرقد است که خواب می آرد و اگر غایب نکرد حواس را پس اگر نشاط و سرور و قوت نفس نزد تناول [illegible]
و اگر این نیست آنرا مغیب خوانند پس مسکر مغیب عقل است با نشاط و سرور [illegible] مفسد و مشوش عقل است با عدم [illegible]
[illegible] پس مسکر زیاده [illegible] و قوت نفس [illegible] است با [illegible]
[illegible] مسکر [illegible] و اعتراض کرد بر آن شیخ [illegible] که آن مسکر است [illegible]
[illegible] در قاموس گفته [illegible] عقل [illegible]
[illegible] و طلاق کسی که زایل کرد عقل او [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible] حرام است زیرا که [illegible]
[illegible] علیهم [illegible]
[illegible] که مفسد عقل است و تحقیق [illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از هر مسکر و مفتر [illegible]
[illegible] و گفته اند هر که آنرا حلال داند کافر است و شیخ [illegible]
[illegible] معلوم نیست [illegible] ضرورت [illegible]
[illegible] که آن مسکر است زیرا که قیاس قول کسی [illegible] قایل است و قول او [illegible]
[illegible] حرام کرده است [illegible] که در نجاست حشیش قول [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] واجب است [illegible]
[illegible] واجب [illegible] عقل است [illegible]
[illegible] عقل [illegible] باتفاق و اگر مسکر [illegible]
[illegible]
[illegible] جایز است [illegible] جایز نیست زیرا که [illegible]
[illegible] علما [illegible] دوم آنکه اما حرام است [illegible] نووی [illegible]
[illegible] حرام نیست [illegible]
[illegible] گردی مسکر است

و حال آنکه نزد ایشان هر چه کثیر وی مسکر باشد قلیل وی حرام است گفت [illegible] جایز نیست [illegible] از حشیش و قلیل [illegible]
[illegible] جایز است [illegible] زیرا که شرب وی [illegible]
و اکل حشیش زیاده [illegible] نافع است از بعضی [illegible]
کرده است [illegible] جایز است [illegible] امام شافعی [illegible]
[illegible] ضرورت [illegible] جایز است [illegible] جایز است [illegible] زیرا که وی نفع میکند [illegible]
[illegible] حرام است [illegible]
[illegible] قول ایشان که بر وی مسکر است [illegible]
[illegible] حرام است و جایز [illegible] و حکم وی معلوم [illegible]
اختلاف [illegible] بر اصول شافعیه که هر مسکر حرام است و آنچه حرام است کثیر وی قلیل وی نیز حرام است [illegible]
[illegible] مذهب حنفیه که حرام لعینه و حرام قلیل و کثیر [illegible] خمر است [illegible] حرام نیست [illegible]
[illegible] و شاید که حق همان قول جمهور است [illegible] در دین و در [illegible]
[illegible] تمام شد کتاب [illegible] و بعون الله و توفیقه تعالی [illegible] کتاب الامارة
والقضاء امارت بکسر فرمان برداری کردن و امیر [illegible] و امراة بکسر همزه و سکون [illegible]
[illegible] و قضا یعنی حکم کردن و [illegible] که امیر [illegible] حکم کند میان مردم الفصل الاول عن ابی
هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اطاعنی فقد اطاع الله کسی که فرمان برداری میکند مرا پس بتحقیق فرمان برداری کند خدای را
و من عصانی فقد عصی الله و کسی که [illegible] مرا پس بتحقیق [illegible] خدای را و من یطع الامیر فقد اطاعنی و کسی که فرمان
امیر [illegible] فرمان برداری میکند [illegible] و من یعص الامیر فقد عصانی و کسی که [illegible] امیر را پس بتحقیق [illegible]
فرمان برداری او [illegible] فرمان برداری [illegible] فرمان برداری [illegible]
[illegible] و انما الامام جنة بضم جیم و تشدید نون [illegible] امام [illegible] یقاتل من ورائه [illegible]
[illegible] ابن حیان [illegible]
[illegible] فان امر بتقوی الله و عدل [illegible] امام [illegible]
[illegible] فان له بذلک اجرا [illegible] و ان قال بغیره [illegible]
[illegible] فان علیه منه [illegible]
[illegible]
[illegible] ام الحصین [illegible]
[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان امر علیکم عبد مجدع [illegible]
[illegible] فاسمعوا له و اطیعوا [illegible]
[illegible]

کمک می باشد ولیکن مقصود مبالغه است [illegible] خلیفه اکبر است والا عبد امیر و امام نمی باشد و جمیع [illegible] از احاد و ذکر
[illegible] برای تاکید مقصود است یعنی غلام حبشی خواه در روایت مسلم   انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اسمعوا واطیعوا
بشنوید و اطاعت کنید وان استعمل علیکم عبد حبشی و اگرچه عامل کرده شود بر شما غلام حبشی کان راسه زبیبة
گویا سر او ماننده مویز است در صغر [illegible] باشد و [illegible] میشود [illegible] در صغر [illegible]
و بعضی گفته مراد از آنکه موی است [illegible] گفته اند کنایت است از خفت عقل است رواه البخاری   وعن ابن عمر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم السمع والطاعة علی المرء المسلم فیما احب وکره سمع شنیدن و قبول کردن حکم امام و فرمان برداری کردن
وی واجب است بر مرد مسلمان در هر چیز خواه چیزی باشد که دوست میدارد و آنرا خوش می آید او را و موافق طبع
او است یا چیزی باشد که مکروه می شمارد و ناخوش دارد آنرا و مخالف طبع او است ما لم یؤمر بمعصیة فان امر بمعصیة فلا سمع ولا طاعة
قبول کردن و نه حکم او را و فرمان برداری نمودن متفق علیه   وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا طاعة
فی معصیة [illegible] نیست فرمان برداری مگر در امری که [illegible] شرع که [illegible] میشود در شرع متفق علیه   وعن عبادة بن الصامت صحابی مشهور است [illegible]
شده است احوال وی قال بایعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی السمع والطاعة گفت بیعت کردیم ما آنحضرت را بر سمع و طاعت
فی العسر والیسر در دشواری و آسانی والمنشط والمکره بفتح را و میم در هر دو مفتوح یعنی در شادی و خوشی
و ناخوشی وعلی اثرة علینا و بیعت کردیم [illegible] برگزیدن [illegible] که واقع شود [illegible] اثرة بفتحتین اسم از ایثار یعنی برگزیدن [illegible]
کنایت است [illegible] عام است [illegible] از صحابه [illegible] زیراکه آنحضرت با انصار فرموده بود که بعد از من
اثرة خواهد شد پس صبر کنید شما بر آن یعنی برگزیده خواهند شد و تفضیل داده خواهند شد بر شما [illegible]
و تحقیق واقع شد این حال در عهد امراء [illegible] خلفای راشدین پس صبر کردند انصار [illegible] وعلی ان لا ننازع الامر
و بیعت کردیم بر آنکه نزاع نکنیم و خصومت ننمائیم [illegible] در امر ولایت اهل امر [illegible] امر او کسی را
که [illegible] شده است [illegible] امارت [illegible] حکم [illegible] یعنی در امور دنیا و احکام سلطنت [illegible]
شرع و احکام دین [illegible] وعلی ان نقول بالحق اینما کنا و بیعت کردیم بر آنکه بگوییم
حق هر جا که باشیم لا نخاف فی الله لومة لائم [illegible] کننده راوی روایة [illegible]
روایتی دیگر [illegible] آمده وعلی ان لا ننازع الامر اهله [illegible] نزاع نکنیم [illegible] امر را [illegible] نزاع نکنند [illegible] ولیکن
الا ان تروا کفرا بواحا عندکم من الله فیه برهان [illegible]
[illegible]
[illegible] احکام کفر و معاصی [illegible]
قرآن و سنت رسول [illegible]
امارت [illegible] متفق علیه   وعن ابن عمر قال کنا اذا بایعنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی السمع والطاعة گفت ابن عمر [illegible] بیعت [illegible] آنحضرت را بر سمع و طاعت
یقول لنا فیما استطعتم [illegible] میگفت آنحضرت ما را [illegible] هر قدر که [illegible] یعنی چندانکه

نتواند کرد

تواند کرد و این [illegible] از آنحضرت یعنی هر قدر که توانید بکنید یا تاکید و تشدید است یعنی چندانکه توانید کرد و تخفیف [illegible]
متفق علیه   وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رای من امیره شیئا یکرهه کسی که ببیند از امیر خود چیزی
که مکروه می شمارد و ناخوش دارد آن چیز را فلیصبر پس باید که صبر کند و شکیبا بود [illegible] در خروج و ترک اطاعت فانه لیس
احد یفارق الجماعة پس بدرستی که شان این است که نیست هیچ یک که جدا کند جماعت مسلمانان و اتفاق ایشان را از مقدار یک
شبر فیموت پس بمیرد در این حال مفارقت الا مات میتة جاهلیة مگر آنکه بمیرد [illegible] حال [illegible] مردنی [illegible] اهل جاهلیت
وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من خرج من الطاعة گفت ابوهریره شنیدم آنحضرت را که میگفت
کسی که بیرون آید از طاعت یعنی طاعت امام وفارق الجماعة و جدایی کند جماعت مسلمانان را فمات پس بمیرد مات میتة
جاهلیة [illegible] مردن جاهلیت ومن قاتل تحت رایة عمیة و کسی که قتال کند زیر علم [illegible] عمیه بکسر عین و ضم آن و تشدید میم مکسوره [illegible]
یا امری که ظاهر نباشد وجه وی [illegible] مشتق از عمی [illegible] و تحقیق این لفظ در آخر فصل ثانی از کتاب القصاص در حدیث طاوس
گذشته است یعنی قتال کند با [illegible] که کدام یکی از فریقین محق است و کدام مبطل یغضب لعصبة غضب میکند از جهت
عصبیت فقتل پس کشته شد فقتلة جاهلیة پس آن کشته شدن نوعی از کشته شدن جاهلیت است و مراد بالعصبیة [illegible]
قومی [illegible] و معنی لفظ عصبیت [illegible] قوم [illegible] و التعصب [illegible]
[illegible] از کسی که لازم است [illegible] او را [illegible] کرده [illegible] از عصبه [illegible]
[illegible] وقتله [illegible] یعنی نوعی از قتل ومن خرج علی امتی بسیفه و کسی که بیرون آید بر امت
من نوعی از قتل ومن خرج علی امتی بسیفه و کسی که بیرون آید بر امت من [illegible] شمشیر خود یضرب برها وفاجرها
که میزند نیکوکار امت را و بدکار [illegible] ولا یتحاشی من مؤمنها و باک ندارد [illegible] از کشتن مسلمان است ولا یفی لذی عهد
عهده و وفا نمیکند [illegible] خداوند عهد را [illegible] یعنی امان [illegible] فلیس منی پس نیست
[illegible] ولست منه [illegible] رواه مسلم   وعن عوف بن مالک الاشجعی [illegible] صحابی [illegible] است [illegible] اول [illegible]
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خیار ائمتکم الذین تحبونهم گفت آنحضرت بهترین امامان شما آنانند که دوست میدارید
شما ایشان را ویحبونکم [illegible] وتصلون علیهم و دعا [illegible] میکنند شما برایشان ویصلون علیکم و دعا [illegible] میکنند بر شما یعنی حفظ
احوال [illegible] شما و ایشان یعنی خیار [illegible] عدالت [illegible] در حکم و اصلاح [illegible]
سلطنت [illegible] پس منعقد شده [illegible] میان شما و ایشان [illegible] علاقه محبت [illegible] بعضی از صلوة [illegible]
مراد [illegible] وشرار ائمتکم الذین تبغضونهم ویبغضونکم و بدترین امامان شما آنانند که دشمن دارید شما ایشان را
و دشمن [illegible] ایشان شما را [illegible] قال قلنا گفت عوف بن مالک گفتیم [illegible]
یا رسول الله افلا ننابذهم عند ذلک [illegible] ایشان را [illegible] و قتال [illegible] با ایشان [illegible]
[illegible] قال لا ما اقاموا فیکم الصلوة [illegible]
در میان شما نماز را لا ما اقاموا فیکم الصلوة [illegible] ترک صلوة موجب [illegible]
[illegible] زیرا که نماز [illegible] فارق [illegible] کفر و ایمان [illegible]
[illegible] است [illegible] ترک صلوة [illegible]

زاده یابی شما فرمعصیة الله پس دید هیچ ایمان اگر ایا آید یکی چیزی از معصیت خدا او را انکار کند و باید که تا آن معصیت انرا بد گیرد
و ناخوش دارد و چیزی را که میکند وی منها ولا ینزعن یدا من طاعة و نکشد دست را از طاعت وی روایت کرده مسلم
ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء باشند بر شما امیران تعرفون و تنکرون می شناسید شما
از افعال ایشان و انکار میکنید بعضی را یعنی افعال ایشان بعضی معروف است و بعضی منکر معروف یعنی شرع
شناخته شده است بوجود او در شرع و منکر یعنی نامشروع یعنی شناخته نشود و در شرع فمن انکر فقد برئ پس کسی که انکار
کرد بر ایشان یعنی بزبان و تکرار آن کرد که این فعل منکر است پس بتحقیق بیزار شده و پاک شد از مداهنت و نفاق
ومن کره و کسی که مکروه پنداشت و ناخوش داشت و انکار کرد آن فعل را بدل و از زبان انکار نتوانست کرد فقد سلم
پس بتحقیق سالم ماند از مشارکت در روز و وبال عاصیان را ضعف الایمان گفته اند ولکن من رضی وتابع ولکن کسی که راضی شد
بدل و مکروه نپنداشت باعتقاد و متابعت و موافقت کرد با ایشان یعنی انکار نکرد نه بزبان و نه بدل حکم آن وارد که او
شریک است در عمل و اما آنکه متابعت و موافقت کند در عمل وی خود شریک است پس بشبهه از وی چه توان گفت پس تعبیر کرده اند
اینکس را و در دیگر روایتی دیگر صریح آمده است زانکه باشد فقد برئ ومن انکر بقلبه فقد سلم قالوا افلا نقاتلهم
گفتند صحابه آیا پس قتال نکنیم ایشان را قال لا ما صلوا گفت نی تا زمانی که نماز گزارند یعنی قتال مکنید تا وقتی که نماز میگزارند ای من کره بقلبه وانکر
این تعبیر راوی است قول او روایت کرده مسلم وعن عبدالله بن مسعود قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم سترون بعدی
اثرة گفت آنحضرت زود باشد که ببینید بعد از من برگزیدگی را جائیکه در جهت عطاء و منزلت بیان آن
کردند واثرة بفتحتین و در بعضی نسخ بضم همزه و سکون ثاء نیز تصحیح کرده اند وامورا تنکرونها و ببینید کارها را
که انکار میکنید شما آن کارها را قالوا فما تامرنا گفتند صحابه پس امر میکنی تو ما را یا رسول الله قال ادوا الیهم
حقهم گفت آنحضرت این امر میکنم که ادا کنید بسوی ایشان حق ایشان را وسلوا الله حقکم و سوال کنید از
خدا تعالی حق خود را یعنی شما از جانب خود حقهای ایشان را ادا کنید از بیعت و اطاعت و نصرت و اگر ایشان در حق شما
تقصیر کنند و ترک کنند حق الهی اگر جزای شما بوده متفق علیه وعن وائل بن حجر تقدیم جا و مفتوح است ساکنه معجمه مشهور
از ملوک یمن بوده آمد و بشرف اسلام مشرف شده و معزز و مکرم گردید قال گفت سوال کرد سلمة بن یزید الجعفی بضم جیم
بفتح ع که صحابی است نزول کرده کوفه را و بعضی گفته اند یزید بن سلمه و اول صحیح است رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
پس گفت یا نبی الله ارایت ان قامت علینا امراء خبرده اگر باشند بر ما امرا یسلونا حقهم ویمنعونا حقنا طلب میکنند
از ما حق خود را و منع میکنند حق ما را فما تامرنا پس چه میفرمائی ما را قال اسمعوا واطیعوا گفت آنحضرت بشنوید و قبول کنید سخن ایشان را و فرمان
برداری کنید امر ایشان را فانما علیهم ما حملوا پس جز این نیست که بر ایشان است آن چیزی که بار کرده شده و تکلیف کرده شده اند
ایشان از عدل و احسان وعلیکم ما حملتم و هست بر شما آن چیزی که تکلیف کرده آمد شما از سمع و طاعت و تحمل بار
بر کسی روایت کرده مسلم وعن عبدالله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آنحضرت را که میگفت من خلع یدا من طاعة
کسی که بیرون آرد دست از طاعت و نقض کند بیعت را لقی الله یوم القیامة ولا حجة له ملاقات میکند خدا را در حالتی که نیست او را
حجت در گناه عزت او و از قیامت ومن مات ولیس فی عنقه بیعة و حال آنکه نیست در گردن وی بیعت میته جاهلیة
میمیرد مردن جاهلیت روایت کرده مسلم وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کانت بنو اسرائیل تسوسهم الانبیاء گفت آنحضرت

بود بنی اسرائیل را که سیاست میکردند ایشان را پیغمبران یعنی اصلاح کردن حال کسی را و امر و نهی بکار ایشان می بردند کلما هلک نبی خلفه
نبی هر گاه که هلاک شد پیغمبری بجای وی برای وی نشست پیغمبری دیگر وانه لا نبی بعدی و بدرستی شان اینست که نیست هیچ پیغمبری بعد از
من وسیکون خلفاء و زود باشد که باشند بعد از من خلیفها فیکثرون پس بسیار خواهند بود خلفا در یک زمان یا خلیفه خواهند
بود قالوا فما تامرنا گفتند صحابه پس چه میفرمائی ما را قال فوا ببیعة الاول فالاول فوا بضم فا و سکون واو صیغه امر است یعنی
وفا کنید بیعت خلیفه اول را پس بیعت خلیفه را که بعد از وی است و اول است بآنکه بعد از وی است یعنی خلیفه بعد از خلیفه هم
بود و همچنین سیرد متابع خواهند بود و شما نیز بهر کدام بیعت بهمین ترتیب خواهید کرد و فا خواهید نمود و نقض نخواهید کرد که مقصود
که بیعت اول راست چنانکه در حدیث آینده و پیاید اعطوهم حقهم بدهید ایشان را حق ایشان فان الله سائلهم عما استرعاهم پس بدرستیکه خدا تعالی
سوال کننده ایشان است از چیزی که طلب رعایت کردند از ایشان یعنی خواهد پرسید از حق رعایا پس چه شما را هم از ایشان
خواهد پرسید متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا بویع لخلیفتین وقتی که بیعت کرده شود مر دو خلیفه را
فاقتلوا الآخر منهما پس بکشید این را که آخر است ازین دو خلیفه و آن را که دیر اول را یعنی قتال کنید با وی تا باز آید
بسوی امر حق یا کشته شود زیرا که وی باغی است و بعضی گفته اند که مراد قتال و ابطال بیعت او است که باطل کردانید آن
او است چنانکه وی کویند که گشته یعنی شکست چیزی و سردی او را و آب و خراب آن روایت کرده مسلم وعن عرفجة بضم عین مهمله و سکون
راء و جیم صحابی است وادهت که بریده شد پیچ او یوم الکلاب بضم کاف از اتفه پس بکشید بدین پس فرمود آنحضرت که از زر
ذکر کرده است این حدیث را مولف در باب الخاتم از کتاب اللباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت شنیدم آنحضرت
که میگفت انه سیکون هنات وهنات برستی نزدیک است که بیاید و شرها و فسادها و حدثهای نو و فساد و هنات جمع هنة است
و آن کنایت است از چیزی که تصریح نتوان کرد بآن از جهت قبح و شناعت وی و تکرار هنات برای تعدد و کثرت است فمن اراد ان یفرق
امر هذه الامة پس کسی که خواهد که جدا سازد و پراگنده کند کار را در این امت وهی جمیع و حال آنکه امت مجموع است و در یک کلمه است فاضربوه
بالسیف پس بزنید او را بشمشیر کائنا من کان هر که باشد یعنی اگرچه اشرف ناس و اعلم باشد و سزاوار امارت داند او را
بامامت اما چون باعث تفرقه او و توقی امت گشته است روایت کرده مسلم وعنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من اتاکم
وامرکم جمیع علی رجل واحد کسی که بیاید شما را بدعوت و خروج و حال آنکه امر شما مجموع است بر یک مرد و یک خلیفه یرید ان یشق عصاکم
در حالی که میخواهد که بشکافد عصای شما را کنایت است از تفریق امر و مفارقت جماعت او یفرق جماعتکم یا تفریق میکند
شما را فاقتلوه معنی آنست که این از قبیل شک راوی است و احتمال دارد که اول را حمل کنند بر تفریق امر دنیا و ثانی را بر احکام دین
والله اعلم فاقتلوه پس بکشید او را روایت کرده مسلم وعن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من بایع اماما کسی که بیعت کند امام را
فاعطاه صفقة یده پس بدهد این امام را صفقه دست خود را صفق دست بر دست کسی دیگر زدن در بیع و بیعت وثمرة قلبه
و بدهد آن امام را میوه دل خود را یعنی خالص عهد نیت از صمیم قلب یا مراد بثمره قلب محبت و بعضی گفته اند که مراد آنست
که بیعت کند با فرزندان خود فلیطعه ان استطاع پس باید که فرمان برداری کند او را اگر تواند کرد یعنی چنانکه تواند
فان جاء آخر ینازعه پس اگر بیاید دیگری که دعوت امامت کند و خروج کند بر امام اول فاضربوا عنق الآخر پس بزنید گردن دیگر را
روایت کرده مسلم وعن عبدالرحمن بن سمرة بفتح سین و ضم میم صحابی است از اولاد عبد شمس بن عبد مناف و او را ابو سعید قرشی کنیت
شمس اسلام آورد یوم الفتح و او ولد خلق فتح کرده سجستان و کابل و هم در آنجا بود تا مقتول شد امیر عثمان رضی الله عنه قال قال

یا رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسأل الامارة گوید گفت مرا آنحضرت طلب مکن امارت و حکومت را فانک ان اعطیتها عن مسئلة وکلت الیها
پس به رسول تو واگذاشته میشوی و ترا امارت امری شاق است که بقیام عنوان نمود مگر باعانت الله تعالی و حقیقت معنی اکله تو اغنی
نتوانی ساخت و بکوالی قوت توکنند ازمند و ان اعطیتها عن غیر مسئلة اعنت علیها و اگر داده میشوی ترا امارت بی سوال و طلب
داده میشوی برآن یعنی لطف حق سبحانه یاری میدهد ترا و مدد میکند و توفیق الهی تحد رفیق است و اتمام آن متفق علیه وعن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انکم ستحرصون علی الامارة گفت آنحضرت خطاب باصحاب کرده بدرستی شما نزدیک است که حرص کنید بر
امارت و حکومت و ستکون ندامة یوم القیمة و نزدیک است که باشد آن امارت موجب پشیمانی او در قیامت فنعم المرضعة پس نیکو شیر
دهنده است امارت و بئست الفاطمة و بد از شیر باز دارنده است امارت تشبیه داده امارت را در لذت و حلاوت اوایل آن
بزنی شیر دهنده کودک را در تربیت و مهربانی و در الم و مرارت او آخر آن باز دارنده کودک از شیر رواه البخاری
وعن ابی ذر قال قلت روایت از ابوذر گفت گفتم یا رسول الله الا تستعملنی آیا عامل نمیکنی مرا و عمل داری نمیدهی
تا عدالت ورزم و ثواب آن دریابم قال فضرب بیده علی منکبی گفت ابو ذر پس زد آنحضرت دست مبارک خود را بر دوش من
مر ازبرای زجر و منع و ردع از طلب امارت با وجود شفقت و عنایت وی تا دور باید او را منع و دیگر نشود
بکسر کاف هم باز و گفت ثم قال یا اباذر انک ضعیف ای ابوذر بدرستی تو ضعیف و ناتوانی انها امانة
که برای اقویا کرده شده و اجر عدالت در آن عظیم است و ابو ذر رضی الله عنه بر قدم تجرید و زهد و عدم تعلق بحقیقت
بامور دنیا و تحمل باران و این طلب سوال عمل داری از وی نمی‌آید ظاهر در آن وقت بسبب زهد و تجرد وی آنقدر
بکمال نرسیده بود و در آخر تا بی‌تیر صحبت شریف آنحضرت کمال یافت یا بجهة کمال حرص اجر و ثواب عدالت سوال کرد
حکایت شیخ عبد الوهاب مینمودند که یکبار که در گجرات بنظر حضرت شیخ علی متقی رحمة الله علیه رسید که تو اشتغالات
شما دانست اگر دست آید غنیمت است چنانکه با این نیت منصب عدالت اختیار باید کرد و نیز اشتغال باید کرد که شغل
دنیا بحضور و جمعیت باطن جمع شود دیانه چون سلطان محمود گجراتی کرامت معتقد و منقاد شیخ بود و این حکایت شنیده
دانست و سعادت کارخانه سلطنت خود شمرد پس شیخ را منصب داد شیخ اختیار کردند و مدد العدالة نشستند و علما و قضاة
و اعیان که در خدمت می بودند بنیاد رشوت گرفتن نهادند این خبر بسلطان رسید که شیخ با این تقوی و دیانت که دارند
رشوت میگیرند و از افراط و تفریط بینا به سلطان باور داشت گفتند همان جا است که همیشه با یشان باشند رشوت میستانند
البته شیخ بیخبر میدانند و دور امید ارند چون شیخ شنیدند که سلطان احتیاط نماینده ... در مقام اصلاح این کار را اختیار
کرده است لیکن روزی از چبوتره عدالت نشسته بودند عصا خود گرفته برخاستند و یاران السلام علیکم کردند و دیوند این کار
باز در جمع نشود والعاقبة بالخیر ... و بدرستی امارت امانتی است از خدا که حق سبحانه کار خلق است و خیانت در آن
نباید کرد و انها یوم القیمة خزی وندامة و بدرستی امارت روز قیامت سبب رسوائی و پشیمانی است الا من اخذها بحقها مگر کسی که گرفت
امارت را بحق وی جائیکه ثابت و سزاوار است وادی الذی علیه فیها و ادا کرد حقی را که بر اوست در امارت از عدل
و احسان و فی روایة قال له یا اباذر انی اراک ضعیفا گفت آنحضرت ای ابو ذر بدرستی می بینم ترا ضعیف که نتوانی
بار آن برداشت و انی احب لک ما احب لنفسی و بدرستی من دوست میدارم ترا آنچه دوست میدارم مرخود را لا تأمرن
علی اثنین امیر مشو بر دو کس و لا تولین مال یتیم و والی مشو مال یتیم را تا بر روز فتقع ابرشدن تو تیار جو در حق

کار دار رواه مسلم وعن ابی موسی قال دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم انا و رجلان من بنی عمی گفت ابو موسی داخل شدم در آمدم بر آنحضرت من
و دو مرد از پسران عم من فقال احدهما گفت یکی از آن دو مرد یا رسول الله امرنا علی بعض ما ولاک الله امیر گردان ما را بر بعض
و جاهای که ترا والی و حاکم گردانیده است خدای تعالی و قال الآخر مثل ذلک و گفت دیگری مانند آن فقال انا والله لا نولی علی هذا
العمل احدا سأله پس گفت آنحضرت بدرستی ما بخدا سوگند والی نمیگردانیم بر این کار از کار دین و تربیت هیچ کسی را که طلب او را
ولا احدا احرص علیه و نه هیچ کسی را که از منصب شد بر آن وفی روایة قال لا نستعمل علی عملنا من اراده و گفت آنحضرت عامل نمی‌گردانیم
بر عمل خود کسی را که خواهد و طلبد آنرا عادت شریف چنان بود که هر که عمل میطلبید و درخواست میکرد او را عمل نمیداد زیرا که خواهش
عمل بعمل و تعسف بینی ظاهر شود و این نه از باب بخل و سوال منع و مسکه و در حقیقت شفقت و کرم و نوال بود متفق علیه وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تجدون من خیر الناس اشدهم کراهیة لهذا الامر یابید از بهترین مردم سخت ترین
مردم را از روی کراهیت و ناخوشی مر این کار را یعنی کار امارت و ولایت را یعنی هر که مکروه و ناخوش داشت امارت را
بهترین مردم او را دانید و باید حتی یقع فیه تا آنکه بیفتد در آن که بهترین مردم بوده بلکه بدترین مردم بوده است متفق علیه
عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته آگاه باشید همه شما چرانندگان و نگاهدارندگانید
و همه شما پرسیده میشوید از رعیت خود ... و چرانیدن و چشم داشتن رای چراننده و نگاهدارنده رعیت بر وزن فعیلت
بمعنی چرانیده شده نام کرده شده به آن بای الله را که مصالحات ایشان را حفظ و رای و نظر او فالامام الذی علی الناس راع
پس امامی که قایم است بر مردم باصلاح حال چراننده و نگاهدارنده است و هو مسئول عن رعیته و وی سوال کرده میشود از احوال
احوال رعیت وی که عامه ناس اند که وی امام ایشان است والرجل راع علی اهل بیته و مرد راعی است بر اهلی خانه خود
و هو مسئول عن رعیته و وی پرسیده میشود از رعیت وی و رعیت وی که اهلی خانه او بند والمرأة راعیة علی بیت زوجها
و ولده و زن راعی است بر خانه شوهر خود و فرزندان او و هی مسئولة عنهم و وی سوال کرده میشود از ایشان
از ایشان و العبد راع علی مال سیده و غلام مرد راعی است بر مال خواجه خود که نگاه میدارد آنرا و سپرده شده
بوی و هو مسئول عنه و آن غلام پرسیده میشود از مال خود که خوب نگاهداشت و یا خیانت کرد در آن یا نه و گفته اند
که هر کس راعی است بر اعضا و جوارح و حواس خود و پرسیده میشود از احوال ایشان که کی استعمال کرد ایشان را در حکم
استعمال کرد و در خدمت دگر یا انت از جهة ظهور و قرب آن و در سوال در شش حال از جهة مراجعه ای فهمنه از اهل علم
از معنی روایت الا فکلکم مسئول عن رعیته متفق علیه وعن معقل بفتح میم و سکون عین و کسر قاف ابن یسار بفتح
تحتانیه و تخفیف سین مهمله صحابی است بیعت کرد تحت شجره و سکونت کرد به بصره روایت کرد از وی حسن بصری و غیر
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من وال یلی رعیة من المسلمین گفت شنیدم آنحضرت را که می‌گفت نیست هیچ
والی که تولیت کند رعیتی را از مسلمانان فیموت و هو غاش لهم پس بمیرد والی و حال آنکه وی خیانت کننده و ظلم
کننده است مر ایشان را از غش مکر خیانت کردن الا حرم الله علیه الجنة مگر آنکه حرام میگرداند خدای تعالی بر وی
ساکنان و متوطنان متفق علیه وعنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من عبد یسترعیه الله رعیة و هم از معقل بن یسار
روایت که گفت شنیدم آنحضرت را که می‌گفت نیست هیچ بنده که والی میکند او را حق تعالی رعیتی را
ایشان سازد فلم یحطها بنصیحة پس نگاه نداشت آن بنده رعیت را بنصیحت خواهی و خیراندیشی حفظ نگاه داشتن

واباس داشتن وگرد آوردن الامام بحیر را که آفته مانکه می یابد وی بجنت صالحوات و نادر آمدن وی با بجنت متفق علیه
وعن عایذ بن عمرو [illegible] از اصحاب [illegible] ساکن شد بصره و از وی روایت
یکند [illegible] قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان شر الرعاء الحطمة [illegible]
[illegible]
وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المقسطین عند الله [illegible]
[illegible]

بکره کفت منبر ابن عامر کفت بودیم من با ابا بکره زیر منبر عبد الله بن عامر بن کریز بضم کاف وفتح راء وسکون تحتانیه وزاء
نام او از اولاد امیه بن عبد شمس بن عبد مناف خال عثمان بن عفان رضی الله عنه ولادت او در زمان آنحضرت
وبعد از ولادت در خدمت شریف در آوردند پس بر دهن او آب دهن انداخته بود و تعویذ خوانده و در زمان
آنحضرت صلعم سیزده ساله بود در روایت او از حضرت ثابت نشده و ابن است که او را عثمان در بصره
وخراسان و کفته اند که سخی کریم کثیر المناقب بود و فتح کرد خراسان و اصفهان و کرمان و حلوان را وهو یخطب وقال
انکه وی خطبه میخواند وعلیه ثیاب رقاق ولو و بروی جامهها تنک و باریک فقال ابو بلال پس کفت ابو بلال
از تابعین است و پدرش سعد از صحابه است انظروا الی امیرنا نکاه کنید به امیر ما یلبس ثیاب الفساق می
پوشد جامههای فاسقان از ظاهر آنست که ثیاب نرم و نفیس بود که اهل تنعم و اسراف میپوشند نه آنچنانکه جامهای تنک
و رقیق زیرا که پوشیدن اسناد اثر او در آن زمان بعید است پس مراد جامهها است که لایق بحال فاسقان و روش ایشان
که پوشیدن آن ایشان است فقال ابو بکره اسکت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول پس کفت ابا بکره ابی بلال
خاموش باش شنیدم آنحضرت را که میکفت من اهان سلطان الله فی الارض کسی که اهانت کند و خوار دارد
و سبک بیند [illegible] فرمان خدا را که در زمین است اهانه الله خوار و سبک کرداند او را خدا اینجا سلطان مصدر است بمعنی
تسلط و سلطنت و قهر است اطلاق میکند بر ذاتی که این صفت دارد و یعنی اکرچه پوشیدن وی این جامهها
بد است اما اهانت کردن تو امیر را که فرمان لعامه راجع است بتر و سخت تر است و شاید که پوشیدن او این جامها
را برای غرضی و مصلحتی باشد که ظهور رغبت و هیبت است در میان رعایا چنانکه بعضی اکابر علما آنرا ذکر کرده اند
رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب وعن النواس بفتح نون و تشدید واو بن سمعان بکسر سین و فتح
آن صحابی است ساکن شام قال قال رسول الله صلعم لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق روا نیست فرمان بردار کردن مخلوق را
در معصیت خالق یعنی اکر مخلوق امر کند بمعصیت اکرچه امیر باشد اطاعت او نباید کرد و اکر اکراه کند آنجا خود معیشت رواه
فی شرح السنة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امیر عشرة الا یؤتی به یوم القیمة مغلولا هیچ امیر ده مرد
بر ده کس حاکم باشد مکر آنکه آورده شود او را در روز قیامت غل در کردن خواه عادل باشد خواه ظالم حتی یفک عنه العدل
تا آنکه خلاص سازد و جدا میکرداند از وی غل را عدل که وی کرده است فک جدا کردن دو چیز بهم در شده از یکدیکر او یوبقه الجور یا
هلاک میکرداند او را ظلم یعنی حاکم را که پا بسته در کاه عزت میآرند خواه عادل باشد خواه ظالم پس از آن تحقیق میکنند اکر عادل
[illegible] و اکر ظالم است [illegible] رواه الدارمی وعن [illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ویل للامراء وای مر امیران را
ویل للعرفاء وای مر [illegible] را جمع عریف یعنی عامل [illegible] و کارکذار قوم و قبیله که تعریف میکند حال
ایشان [illegible] ویل للامناء
جمع امین [illegible]
[illegible]

به پروین و تعلیق بناسیه مشغول است و در دل آن هوا و خواری تجلجلون بین السماء والارض در حالی که جنبند و میل زنند آویزان
میان آسمان و زمین که جزا بد دادند آن مردم را و مشاهده میکردند خواری او را ایشان از او انهم لم یلوا عملا دادند کنید
که و ایشان نبودند هیچ عملی را متصرف نشدند و در آن رواه فی شرح السنة و رواه احمد فی روایة ان ذوائبهم کانت معلقة بالثریا
و در روایت احمد این عبارت است که آرزو کنند کاشکی کیسوهای ایشان آویخته بودی بثریا تذبذبون بین السماء والارض
میجنبند میان آسمان و زمین ولم یکونوا عملوا علی شیء آن بودند که عمل او میشوند بر چیزی عملوا بضم عین و تشدید میم مکسوره
متعلق به ازمتحمل یعنی عمل داده وعن غالب القطان بفتح قاف و تشدید طاء مهمله تابعی ثقة الحدیث کفته که ثقة و یحیی قطانی
کفته که صدوق صالح روایت دارد از سعید جابر و حسن و روایت میکند ازوی شعبه و ثوری عن رجل عن ابیه عن جده
روایت میکند از مردی هم که آن مرد روایت از پدر خود کند از جد خود قال قال رسول الله صلعم ان العرافة حق
عرافت بکسر عین یعنی عریف شدن حق ثابت است ولابد للناس من عرفاء و چاره نیست مردم را از وجود عریفان ولکن العرفاء
فی النار و لیکن اکثر عریفان در آتش دوزخ اند بجهت عدم رعایت عدالت و صدق و انصاف در عرافت و در حال ظلم
و عذاب اندازد جهت ترک قیام بشرایط آن رواه ابو داود وعن کعب بن عجرة بضم عین و سکون جیم و راء زاء معجمه
است و اسلام او این بود که مرد او را صنمی بود که بزرک میداشت او را و عبادة بن الصامت یار او بود روزی در میدان او رفت
چون وی از خانه برآمد عباده درون درآمد و آن بت را به تیشه شکست چون کعب باز آمد بت را دید شکسته و ریزه شده
متعجب در آمد و خواست که عباده را دشنام کند باز بجای خود رفت و کفت اکر در این صنم فایده بودی خود را نکاه
میداشت پس اسلام آورد حلیف انصار بود و بعضی کویند که از انصار بود قال قال رسول الله صلعم اعیذک بالله
وسلم اعیذک بالله من امارة السفهاء پناه میدهم ترا بخدا از پادشاهی و فرمان روایی بیخردان قال وما ذاک یا رسول الله
کفت کعب چیست امارت سفها یعنی این امارت که خواهد شد و چکونه خواهد شد و که باشند ایشان قال کفت آنحضرت امراء
یکونون من بعدی امارت سفهای امیران است که نزدیک است که باشند بعد از من فمن دخل علیهم فصدقهم بکذبهم
و در آید بر ایشان پس تصدیق کند دروغ کوئی ایشان را در دروغ که میکویند ایشان و اعانهم علی ظلمهم
و یاری دهد ایشان را بقول و فعل بر ظلم ایشان فلیسوا منی پس نیستند آنکسان از من بر تبعیت دیت نیز از آن
کسان نیست و لن یردوا علی الحوض و هرکز نیاید بر حوض کوثر اکر کل فاضل ناقصه رفت و لیکن در وعید شده
یعنی ایمان ایشان مرد و بعد و حرمان از مواقع اهل فضل و کرامت و من لم یدخل علیهم ولم یصدقهم بکذبهم ولم یعنهم
و آنکه در نیاید بر ایشان و تصدیق نکند ایشان را در دروغ ایشان و اعانت نکند ایشان را فاولئک منی وانا منهم پس ایشانند
از من و من از ایشان ام و او کیست بردند علی الحوض و ایشان در آیند بر حوض را روا است سزاوار است
وعن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من سکن البادیة جفا کفت آنحضرت کسی که ساکن شود در بادیه
خود کرد را کرد و از جهت عدم اختلاط بمردم و جفای دیدن ایشان و خوف و شرم از مردم داشتن کردار نرمی
را یکسو میکردانند و از جهت عدم صحبت و مجلس با علما و اهل خیر که سبب تعلم و کسب اخلاق کردد و مردار احمق
بسر را با نور و بیاره فرق کنند و من اتبع الصید غفل وکسی که همیشه در پی صید رود و شکار کند از جهت التزام
دوری از افتادن از مقام رحمت و راحت و این تنبیه است هرکسی را که عادت کرده بران و منهمک است در آن

غیاب قدریه است و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستة ایام گفت ابوذر گفت مرا آنحضرت شش روز این سخن را اعقل
یا اباذر ما یقال لک بعد فهم کن و فکر کن و یاد کن چیزی را که گفته شود ترا بعد ازین یعنی میگویم من ترا بعد شش روز آنحضرت
کرد فهم و تامل آن سخن و هیچ فرو نگفت فلما کان الیوم السابع قال پس هرگاه که شد روز هفتم گفت آنحضرت چیزی را
که وعده کرده بود تا شش روز آن اینست اوصیک بتقوی الله وصیت میکنم ترا به پرهیزکاری خدای فی سر امرک و علانیته در نهان
کار تو و آشکارا کار یعنی در نهان و آشکارا ظاهر و باطن تقوی کنی و اذا اسأت فاحسن و چون بکنی کاری را بد
پس بکن کار نیک که حسنه محو کند سیئه را اما چون بدی کنی با کسی نیکی کن با وی و لا تسئلن احدا شیئا و سوال مکن هیچ یکی را هیچ چیز و ان
سقط سوطک و اگرچه بیفتد از دست تازیانه تو و لا تقبض امانة و قبض مکن امانت را اگر بر داشتن آن گران آید و ادا
آن صعب باشد و لا تقض بین اثنین و حکم مکن و قاضی مشو میان دو کس و عن ابی امامة عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت از ابوامامه
از آنحضرت انه قال ما من رجل یلی امر عشرة فما فوق ذلک گفت آنحضرت نیست هیچ مردی که والی گردد و حاکم شود کار ده کس را
پس زیاده از آن ظالم باشد یا عادل نیکوکار باشد یا بدکار الا اتی الله عز وجل مغلولا یوم القیمة مگر آنکه بیاید در روز
و مقید غل کرده شده روز قیامت یده الی عنقه دست وی بسوی گردن او فکه بره او اوبقه اثمه خلاص میگرداند او را
نیکی او و هلاک میگرداند او را بدی او اولها ملامة اول آن یعنی ابتدای ولایت و حکومت ملامت و نکوهیدگی است که از هر سوی
بر وی ملامت میکنند و مردم نکوهش میکنند که این چنین کرد و آنچنان کرد و اوسطها ندامة و میان آن پشیمانی است که چرا
چرا اختیار کردم و در طاعت افتادم و آخرها خزی یوم القیمة و آخر کار و نهایت آن رسوائی است در دنیا و خواری
و شرمساری اول و در آخرت بگرفتاری عذاب و نکال … روز قیامت … بودن آن اشد … و عن معاویة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت از معاویه گفت آنحضرت یا معاویة ان ولیت امرا فاتق الله واعدل ای
معاویه اگر والی گردانیده شوی تو کاری را پس تقوی کن خدا را و پرهیز از عذاب وی و عدل کن قال فما زلت اظن انی
مبتلی بعمل گفت معاویه پس همیشه ظن بودم که من مبتلا گردانیده شوم بکاری از حکومت و ولایت لقول النبی
از جهت گفتن آنحضرت و خبر دادن وی صلی الله علیه وسلم حتی ابتلیت تا آنکه مبتلا گردانیده شدم و عبارت کان ابتلیت
که آنحضرت … و گفت که اگر والی گردانیده شوی از جهت کفایت آن در وجهت عدل و تقوی و چون
وجود این دو صفت در نفس خود متعذر یافت … اشتیاء و امتحان خواهم شد و از عهده آن بیرون
برآمد و بعضی گفته اند که کلمه اگر اینجا بمعنی جزم است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم یقین دانسته بود وقوع آن را
خبر داده که هیچ شده است و تقدیر آن … رفته است پس که آخر این امر تو راجع و مایل خواهد گشت
بمعنی علم و یقین است والله اعلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من رأس السبعین
پناه جوئید بخدا از سر سال هفتاد و امارة الصبیان و پناه جوئید بخدا از امارت کودکان ظاهر آنست که مراد به هفتاد
از اول سال هجرت است تا … کرد امارت یزید بن معاویه را که در شصت سال بود چنانکه اشارت کرده شده است از ابوهریره
که گفت پناه جوئیم بخدا از امارت ستین یعنی شصت وفات یافت ابوهریره در سال پنجاه و نهم و مراد به صبیان یزید و اولاد مروان
و هم ایشان اند مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود دیدم غلامان یعنی کودکان از قریش را که بازی
میکنند بر منبر من مثل بوزینه ها و در حدیث دیگر هلاک امتی … روایت کرده است این شش حدیث را از اول محل

تا چها

تا چها و روی البیهقی حدیث معاویة فی دلائل النبوة و روایت کرده است بیهقی این حدیث معاویه را در کتاب خود که مسمی به دلائل النبوة است
و این حدیث از دلائل نبوت و معجزات آنحضرت است که خبر از غیب آینده داد و عن یحیی بن هاشم عن یونس بن ابی اسحق عن ابیه ذکر
یحیی بن هاشم در این کتاب … ابواسحق سبیعی … یکی از اعلام علما است … و از …
کبار … بعد از ولادت او دو سال که باقی مانده بود از خلافت عثمان … سماع کرده
و ابن عباس و ابن عمر و زید بن ارقم … ثقة است … از حدیث … و ابن
… روایت میکنند … یونس و حفیده … مات سنه … و عشرین و مائة
… سنة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کما تکونون کذلک یؤمر علیکم فرمود آنحضرت چنانکه باشید شما در صلاح و فساد امیر کرده
شود بر شما در عدل و جور مقصود … از مردم امرا و … و عن ابن عمر رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال ان السلطان ظل الله فی الارض روایت از ابن عمر که آنحضرت فرمود پادشاه سایه خداست در زمین
کنایت از عظمت شان سلطنت و … اختصاص او بحضرت الهیت و بودن او خلیفه و …
… سایه … پناه و محل آسایش … یأوی الیه …
و مسکینان و مظلومان چنانکه فرمود یأوی الیه کل مظلوم من عباده جای میگیرد و پناه می آرد بسوی وی هر ستم
رسیده از بندگان خدا فاذا عدل کان له الاجر پس چون عدل کند سلطان باشد مر او را مزد و پاداش
عدالت و علی الرعیة الشکر واجب گردد بر رعیت شکرگذاری این و اذا جار کان علیه الوزر و علی الرعیة
الشکر واجب گردد بر رعیت شکرگذاری این و اذا جار کان علیه الوزر و علی الرعیة الصبر و چون جور کند سلطان باشد
بروی بار و گران گناه و لازم است بر رعیت صبر کردن بر آن و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان افضل عباد الله عند الله منزلة یوم القیمة … بهترین بندگان خدا از روی قدر و مرتبه روز قیامت امام عادل
رفیق پادشاه دادگر مهربان نرم دل است و ان شر الناس عند الله منزلة یوم القیمة امام جائر خرق و بدترین …
در قدر و مرتبه پادشاه جور کننده نامهربان خرق … از خرق است ضد رفق و در اصل معنی …
کردن است و عن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نظر الی اخیه نظرة یخیفه کسی که نگاه کند بسوی برادر خود
نگاه کردنی که بترساند آن برادر را اخافه الله یوم القیمة بترساند او را خدای تعالی روز قیامت …
نیست با هم شامل است … روی الاحادیث الاربعة
روایت کرد این چهار حدیث را البیهقی فی شعب الایمان و قال فی حدیث یحیی … گفته است بیهقی در حدیث یحیی
بن هاشم … منقطع و روایة ضعیف … منقطع است در روایت وی ضعف است و عن ابی الدرداء
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول … انا الله لا اله الا انا
… مالک الملوک و ملک الملوک … پادشاه … و پادشاه پادشاهان
… قلوب الملوک فی یدی … دلهای پادشاهان در دست قدرت … و ان العباد
اذا اطاعونی حولت قلوب ملوکهم علیهم بالرحمة و الرأفة … چون فرمان بردار کنند مرا …
… دلهای پادشاهان ایشان را بر ایشان برحمت و رأفت … مهربان …

بخشودن و کنت مهربان بشره و ان العباد اذا عصونی حولت قلوبهم بالسخطة والنقمة و برنج بندگان [illegible]
بر گردانم دلهای پادشاهان سوی ایشان بکراهیت و سرزنش و عقوبت و مکافات [illegible] خشم کردن و خلاف رضای
دو در حدیث روایت [illegible] و لطا در آخر و لغت بکسر عتاب کردن بر کسی [illegible] داشتن کار انتقام [illegible]
تا سوم سوء العذاب پس تکلیف [illegible] عذاب بد را سوم در اصل [illegible] است [illegible]
انفسکم بالدعاء علی الملوک پس مشغول نکردانید نفسهای خود را [illegible] کردن بر پادشاهان ولکن اشغلوا انفسکم بالذکر
ولیکن مشغول دارید نفسهای خود را بذکر من که پروردگار شما ام والتضرع و بزاری و خواری در درگاه من تا اکفکم ملوککم
تا کفایت کنم ملوک شما را و باز دارم آنرا از شما رواه ابو نعیم فی الحلیة روایت کرده است این حدیث را ابونعیم که از اکابر
علما و حدیث است در حلیة الاولیا و کو نام کتاب مشهور است باب ما علی الولاة من التیسیر باب در بیان آنچه [illegible] از تیسیر چون ذکر کرد
رعیت را از اطاعت و فرمان برداری والیان و ولاة [illegible] است که ذکر کنند آنچه واجب است بر ایشان از آسان گرفتن بر [illegible]
و شفقت کردن بر رعیت [illegible] الفصل الاول عن ابی موسی رضی قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا بعث احدا من اصحابه فی بعض امره قال گفت ابوموسی بود آنحضرت چون میفرستاد
و بگماشت یکی را از اصحاب خود را در بعضی کارهای ولایت خود میگفت که بشروا مژده دهید مردم را با خیر و ثواب بر طاعت
و فعل خیرات تبشیر مژده دادن ولا تنفروا و نفرت [illegible] مردم [illegible] از عذاب بر گناهان و تعقبات [illegible]
[illegible] حقوق
مثل زکاة و خراج [illegible] و غیر آن بعد از آنکه ادا کنند واجب را [illegible] متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یسروا ولا تعسروا وسکنوا ولا تنفروا [illegible] مردم را [illegible] بشارت [illegible] ولا تنفروا [illegible]
مردم را متفق علیه وعن ابی بردة بضم [illegible] قال بعث النبی صلی الله علیه وسلم جده ابا موسی ومعاذا الی الیمن
گفت ابوبرده فرستاد آنحضرت جد او را که ابوموسی اشعری است و معاذ بن جبل را بیمن فقال گفت آنحضرت در وقت [illegible]
کرد ایشان را یسرا ولا تعسرا و بشرا ولا تنفرا وتطاوعا ولا تختلفا [illegible] بشارت دهید [illegible]
[illegible] باشید در خلاف [illegible] متفق علیه [illegible] مولف [illegible]
عن ابن ابی بردة [illegible] که ابوبرده پسر ابوموسی اشعری است از تابعین [illegible]
نام او [illegible] ابا [illegible] روایت [illegible]
روایت میکند [illegible] عبد الله [illegible] ابی بردة [illegible]
است [illegible] وعن ابن عمر عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال ان الغادر ینصب له لواء یوم القیامة [illegible]
[illegible] کردن [illegible]
علامت [illegible] فلان بن فلان [illegible] متفق علیه وعن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لکل غادر لواء یوم القیامة [illegible]
[illegible] روز قیامت یعرف به [illegible]
[illegible] متفق علیه وعن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لکل غادر لواء عند استه یوم القیامة [illegible]

نواست [illegible] بکسر غره وسکون [illegible] روز قیامت [illegible] علم [illegible] در پیش روی [illegible]
لکل غادر لواء یوم القیامة یرفع له بقدر غدره [illegible] آن علم [illegible] غدر [illegible]
الا ولا غادر اعظم غدرا من امیر عامة [illegible] است [illegible]
از امیر [illegible] عامه [illegible] برای [illegible] عوام و اسافل
و امیر [illegible] ایشان [illegible] استحقاق [illegible] اهل حل و عقد [illegible] اعظم است [illegible]
در این [illegible]
است بخروج بر امام مسلمانان [illegible] اموال ایشان [illegible]
ایشان [illegible] امام عامه امام اعظم سلطان وقت [illegible]
[illegible] رواه مسلم الفصل الثانی عن عمرو بن
مرة [illegible]
[illegible] قال معاویة سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول [illegible]
[illegible] من ولاه الله شیئا من امر المسلمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابواب السماء [illegible]
الفصل الثالث عن ابی الشماخ [illegible]
[illegible] ابن عمر [illegible]
[illegible] معاویة [illegible] سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وعن عمرو بن [illegible]
[illegible]

علیهم ان لا ترکبوا برذون بکسر موحده وسکون را وفتح دال مهمله اسب ترکی خلاف عربی است وبرذونت یعنی قهر وغلبه گفته اند چون [illegible]
وخلاف سنت است یعنی از سواری اسبان ترکی اجتناب کنید او بد خواهد بود ولا تأکلوا النقی [illegible]
نان ریزه را که پاکیزه کرده شده است وبیخته شده است چند بار ولا تلبسوا الرقیق
جامه تنک ونفیس را ولا تغلقوا ابوابکم دون حوائج الناس یعنی دربها را بر روی ارباب حاجات مردم فان فعلتم
شیئا من ذلک پس اگر بکنید چیزی از این مذکور فقد حلت بکم العقوبة پس تحقیق فرود آید بشما عذاب در
دنیا وآخرت واحتمال دارد که مراد حلول عقوبت از جانب عمر رضی الله عنه مراد بود در زجر وتوبیخ [illegible]
تشنیع بس مثابه یکرد عمر رضی الله عنه عمال را تشنیع شاعت همراه ساخت برای رواج کردن رواها البیهقی فی
باب العمل فی القضاء والخوف منه باب عمل کردن در قضا که چگونه باید کرد یعنی مقتضای کتاب وسنت واجتهاد ونزول [illegible]
در طلب صواب ودر بیان ترسیدن از قضا وحذر کردن از اختیار آن الفصل الاول عن ابی بکرة بفتح با وسکون کاف
وتا در آخر صحابی مشهور است از اهل ثقیف اسم او نفیع بضم نون وفتح فا قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا یقضین حکم
بین اثنین وهو غضبان باید که حکم نکند هیچ حاکمی میان دو کس وحال آنکه وی خشمناک است زیرا که غضب منع میکند از
تثبت در اجتهاد وهمچنین هر حال که متغیر سازد مثل جوع وعطش ومرض وامثال آن متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو وابی هریرة
قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حکم الحاکم فاجتهد یعنی که قصد حکم کند حاکم پس اجتهاد کند فاصاب وصواب
وبیابد حکم را بر آن وجهی که حق است عند الله فله اجران پس مر او راست دو مزد اجر اجتهاد واجر اصابت واذا حکم فاجتهد
فاخطأ فله اجر واحد وچون حکم کرد واجتهاد نمود وخطا کرد ودر یافت حق پس مر او راست یک اجر است و [illegible]
را گمراه مجتهد گاهی خطا میکند وگاهی صواب ودر هر تقدیر ماجور است وتحقیق این مسئله در موضعش کرده اند متفق علیه الفصل
الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جعل قاضیا بین الناس کسی که گردانیده شد قاضی وحاکم میان مردم
فقد ذبح بغیر سکین پس تحقیق ذبح کرده شد بی کارد ومراد ذبح بغیر سکین است که عبارت است از هلاک دین نه هلاک بدن
زیرا که مبتلا شد برنج دائم ودرد ربه دوا وبیمار سخت که منتهی بهلاکت خود وبی سکین ذبح یک لحظه است واین ذبح تمام
یک عمر است او تا روز قیامت باقی است وبعضی گفته اند که مراد آنست که هر که قاضی ساخته شده باید که بیرون دارد
جیفه وشهوات رویه در روت نفسانیه وی زیرا که وی ذبح کرده شد بی سکین فافهم رواه احمد والترمذی
وابوداود وابن ماجة وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ابتغی القضاء وسأل کسی که طلب کند قضا را وتول
کند از سلطان که او را قاضی سازد وکل الی نفسه گذاشته میشود وسپرده میشود او را بسوی نفس وی وباز داشته میشود
توفیق وامداد واعانت از وی چون سپرده شد بنفس هم از آنجا گردد وجز ذکر معدا شر در نفس است ومن
اکره انزل الله علیه ملکا یسدده وکسی که اکراه کرده شود در قضا وبزور قاضی گردانیده شود فرود میفرستد
خدا بروی فرشته را که راست ودرست بکرداند گردار وگفتار او را رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة
وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم القضاة ثلاثة واحد فی الجنة واثنان فی النار قاضیان سه قسم اند یکی از ایشان
در بهشت ودو در دوزخ اند فاما الذی فی الجنة فرجل عرف الحق اما کسی که در بهشت است پس مردی است که شناخت حق را
وبالجنة فقضی به پس حکم کرد بحق ورجل عرف الحق فجار فی الحکم ومردی که شناخت حق را پس جور کرد در حکم

حق را پایمال کردی النار جور وحیل کردن از راستی در ادای وستم کردن ودر حکم کردن بر کسی فهو فی النار پس او در آتش است ورجل قضی للناس
علی جهل فهو فی النار ومردی که حکم کرد برای مردم بنا بر جهل ونادانی پس وی نیز در آتش دوزخ است با وجود نفقه [illegible]
رواه ابوداود وابن ماجة وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب قضاء المسلمین حتی یناله کسی که طلب کرد
قضای مسلمانان را تا آنکه بیابد او را ثم غلب عدله جوره بعد از آن غالب آید عدل او جور او را فله الجنة پس مر او راست بهشت
ومن غلب جوره عدله فله النار وکسی که غالب آید جور او عدل او را پس مر او راست آتش ظاهر وبنا در آنست که مراد از غلبه عدل بر جور آن
که زیاده باشد یکی بر دیگری وهیچ بود از دو وآن دیگر نیز وجود داشته باشد زیرا که حکم غالب است و بعضی گفته اند که مراد در این
دو حالت آنجا است که مانع آید از دیگری وغالب گردد بر آن یعنی عدل قوت گیرد چنانکه جور موجود نباید وجور قوت
گیرد چنانکه عدل ظهور نکند که اقوال امور نسبتی فافهم رواه ابوداود وعن معاذ بن جبل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما بعثه
الی الیمن روایت است از معاذ بن جبل که آنحضرت وقتی که فرستاد او را بجانب یمن برای قضا قال کیف تقضی گفت آنحضرت چگونه
حکم میکنی وچه میکنی اذا عرض لک قضاء وقتی که پیش آید ترا قضیه قال اقضی بکتاب الله گفت معاذ حکم میکنم بکتاب خدا قال فان
لم تجد فی کتاب الله گفت آنحضرت پس اگر نیابی آن حکم را در کتاب خدا قال فبسنة رسول الله گفت معاذ پس حکم میکنم بسنت پیغمبر خدا قال فان لم تجد
فی سنة رسول الله گفت آنحضرت پس اگر نیابی در سنت رسول الله قال اجتهد برأیی گفت معاذ اجتهاد میکنم برأی ولا آلو
اجتهاد وتوانایی وقدرت را کار میکنم ولا آلو تقصیر نکنم در اجتهاد وطلب ادای صواب قال گفت معاذ فضرب رسول الله
بس زد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی صدره بر سینه معاذ از برای تحسین ودلالت بر زیاده علم وقال الحمد لله الذی وفق رسول رسول الله
یعنی مر رسول الله گفت آنحضرت سپاس وستایش مر خدای را که توفیق داد رسول خدا را یعنی گردانید معاذ را که رسول
رسول است لما یرضی به رسول الله بر چیزی که راضی میشود بوی رسول خدا رواه الترمذی وابوداود والدارمی
وعن علی رضی الله عنه قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الیمن قاضیا روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرستاد
آنحضرت سوی یمن بقضا فقلت یا رسول الله ترسلنی وانا حدیث السن میفرستی مرا بقضا وحال آنکه من نوسالم ولا علم لی
بالقضاء ونیست مرا علم بکیفیت قضا راندن وحکم کردن مقصود وی نفی علم بالاطلاق نیست زیرا که وی رضی الله عنه عالم
بود در آن وقت والا آنحضرت چگونه او را قاضی ساخت بقضا میفرستاد بلکه مراد آنست که شغل خود بقضا [illegible]
ودفع کلام مدعی ومدعا علیه زیرا که مجلس است که حکم کنند یکی از آن دو بر دیگری کلامی بالفعل [illegible]
سیهدی قلبک پس گفت آنحضرت ان الله سیهدی قلبک بدرستی که خدا زود است که هدایت کند دل ترا ونماید طریق وکیفیت قضا را
ویثبت لسانک راست دارد زبان ترا بعد از آن تعلیم نمود آنحضرت وبیان کرد کیفیت قضا را فرمود اذا تقاضی الیک رجلان
فلا تقض للاول حتی تسمع کلام الآخر وقتی که عرض کنند قضیه را بسوی تو دو مرد پس حکم مکن مر اول را تا آنکه بشنوی کلام دیگری را
فانه احری ان یتبین لک القضاء پس بدرستی که این اولی وسزاوارتر است بآنکه بیان وظاهر گردد برای تو قضا قال گفت علی
رضی الله عنه فما شککت فی قضاء بعد پس شک نکردم در هیچ قضا وحکمی بعد از آن ودر حدیث دیگر آمده است که اقضاکم علی رواه
الترمذی وابوداود وابن ماجة وسنذکر حدیث ام سلمة فی باب ما لا تذکر حدیث ام سلمه را که در او آمده انما اقضی
بینکم برأیی فی باب الاقضیة والشهادات ان شاء الله تعالی الفصل الثالث عن عبد الله بن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من حاکم یحکم بین الناس الا جاء یوم القیامة نیست هیچ حاکمی که حکم کند میان مردم

عادل است یا ظالم مگر آنکه می آید روز قیامت مگر که از عزت و ملک او اخذ بقفاه و حال آنکه فرشته گیرنده است گردن او را ثم یرفع راسه
الی السماء پس برسد ارد فرشته سر حاکم را بجانب آسمان عیان برسیدارد علی سر مغلول مقصود است که بردن حاکم مقهور و مغلوب
فرشته چنانکه سر مغلول می بیند آسمان را باشد و بحال حرکت نه دارد و این قول طیبی است و ظاهر چنان مینماید که معنی آن باشد که
بیه ارد فرشته سر خود را بسوی آسمان یعنی منتظر می باشد حکم الهی را تا یار را که چه حکم کند چنانکه عادت است که استاده میکنند
گناهکاری را در پیش سلطان و بیکار کردن او را و نگاه میکنند بجانب سلطان و سلطان در مکان عالی است و انتظار میبرد
که چه حکم شود و احیعنی ما سبند ازد او را یعنی در دوزخ القاه ای اند ازد او را فرشته فی مهواة در مکل افتادن بهوی بفتح
و کسر واو و تشدید یا سقوط و اصل اشتقاق وی از هواست که میان آسمان و زمین است اربعین خریفا چهل سال از خریف خند
جمیع نام فصل معین و چون در سال یکبار می باشد مراد بدان سال میدارند و ابتدا هر سال نزد ایشان از خریف است و مراد چهل
سال مبالغه و تعمیم مهواة است نه تعیین و تحدید با تحدیث و مهواة به تنوین و به تنوین هر دو روایت است و این حال در حاکم ظالم است
که در حاکم عادل حکم میشود که بر او در او را بسوی بهشت برند چنانکه در حدیث ابن ماجه در کتاب البیان و قضا گذشت و در حکم
دارد که مراد حاکم در حدیث ظالم باشد و حال عادل مذکور نکرد رواه احمد و ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان و عن
عایشه رضی الله عنها عن رسول الله صلی الله علیه قال لیاتین علی القاضی العدل یوم القیامة ساعة یتمنی انه لم یقض بین اثنین فی تمرة قط ... عدل از هول
و شدت و استادن در بارگاه عزت و هیبت روز قیامت تمنی انه لم یقض بین اثنین فی تمرة قط و عن عبد الله بن ابی اوفی
... فرشته ... و شاهدی ... و ... در مدینه بود تا وقت وفات آنحضرت
بعد از آن ... و وی آخر کسی است که وفات یافت از صحابه در کوفه ... با تفاق و ... و ...
صحابیست که جعفر میگویند که امام ابو حنیفه او را یافته ... امام ... در آن وقت ... سال بود و ... قال قال
رسول الله صلی الله علیه ان الله مع القاضی مالم یجر فاذا جار ... یعنی لطف توفیق و تائید او با قاضی است مادام که جور نکرده است
فاذا جار تخلی عنه پس وقتی که جور کند قاضی خلوت میکند و جدا میکرد خدا از او و باز میگرد لطف و توفیق را از وی
و لزمه الشیطان لازم میشود او را شیطان و همنشین می باشد با وی رواه الترمذی و ابن ماجه و فی روایة فاذا جار
و کله الی نفسه پس چون جور میکند ... خدا ... او را بسوی ... او و عن سعید بن المسیب ان مسلما و یهودیا
اختصما الی عمر سعید بن المسیب که از عظمای تابعین و ... علمای ... است روایت میکند که یک مسلمان و یک یهودی
خصومت و پیکار کردند در قضیه و آمدند بسوی امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرای الحق للیهودی پس دید عمر حق مر یهودی را فقضی له
عمر پس حکم کرد مر یهودی را ... فقال له الیهودی ... پس گفت مر عمر را یهودی و الله لقد قضیت بالحق ... اسوکند ... حکم
نمیکنی حکم کردی تو بحق و صواب و ... مراد ... باشد یعنی ... و توفیق ... در ... حکم کردی ...
... بود ... پس زد یهودی را ... عادت ... باشد ... و ... گفت
که این زدن عمر او را ... بطریق ... بوده زدن ... عنف ... و قال ...
... پس گفت یهودی ...
... ملک ...
... فرشته ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من واسلام من براي خدا ورسول وي يعني ايمان من خالصا لله بود ديد عمرو بن العاص از جنبش عمرو بن العاص
از هجرت و بعض هشتم گفته اند و بعضي گفته حديبيه و چيزي جز آن اند آنحضرت براي بيعت دست فراز كرد تا بيعت كنم
و دست خود را كشيد آنحضرت فرمود چرا دست كشيدي گفت يا رسول الله اسلام مي آرم بشرط آنكه آمرزيده شود آن
كه پيش ازين كرده ام فرمود آنحضرت را ندانستي اي عمرو اسلام مي اندازد هر گناهي را كه پيش از وي بود
اند ازد هر گناهي كه پيش از آن بود و در حديث ديگر آمده است كه اسلام آورد در مردم و اعمال آورد عمرو بن العاص
كه عمرو بن العاص از عاملان قريش است و چون عمرو از قبول اسلام را كرد قال گفت آنحضرت نعم المال الصالح للرجل الصالح
نيكو چيزي است مال حلال مرد صالح را و مال صالح آنست كه از وجه حلال كسب كند و در وي رعايت حق خدا و حقوق عباد
و موضع صرف آن رواه في شرح السنة و روي احمد نحوه وفي روايته و در روايت احمد اقال نعم المال الصالح
للرجل الصالح العطايا ... از رسول الله صلعم قال من شفع لاحد شفاعة كسي كه شفاعت كند مر كسي را
كردي نزد سلاطين و امرا ... پس هديه دهد وي را آن كس پس آن كس را پيشكشي بياران
پس قبول كند آن كس آن هديه را فقد اتي بابا عظيما من ابواب الربوا پس تحقيق آمد آن كس در بزرگ را از درهاي ربوا
رشوت بود ... رواه ابو داود باب الاقضية والشهادات
كه مرافعه كرده ميشود سوي حاكم تا حكم كند در آن و شهادات ...
[illegible]

من ادعی مالیس له فلیس منا کسی که دعوی کند چیزی را که نیست مرا او را پس نیست از ما اهل طریقه یا در دین ما و ظاهر آنست که این در اعتقاد و عمل است بعموم خود نسبت روا نشد آنرا از احوال ظاهر و باطن و لیتبوا مقعده من النار و باید که بگیرد جای خود را در دوزخ

از آتش دوزخ رواه مسلم وعن زید بن خالد از شاهر صحابه است روایت میکند از آنحضرت و از عایشه و از ابی طلحه و از عثمان و سعید در زمان ملک بعضی گفته اند در ایام معاویه و هو ابن خمس و ثمانین سنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بخیر الشهداء لغت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا خبر دهم شما را به بهترین گواهان الذی یاتی بشهادته

قبل ان یسالها بهترین گواهان کسی است که بیارد شهادت خود را پیش از آنکه پرسیده شود از گواهی یعنی گواهی میدهد و ادای حق میکند پیش از آنکه از وی پرسند که تو گواهی اصل نزاع آنست که شهادت نه مگر بعد از طلب شهادت از وی و وجوب شهادت و ادای بعد از طلب و در خبر ادای شهادت در حد و دافضل است و تحقیق وارد شده است حدیث در مذمت آن

که گواهی دهد و طلب کرده نشود و در میان گواهان پس ذکر کرده اند مراد و ثبت خیر الشهداء و تا و یل آنکه این محمول است بر آنکه نزد وی شهادتی هست که وی داند اندر حق وی شاهد است پس خبر میکند او را اگر خواهد شهادت بر آن در حقوق

عده است مانند ذکوه و کفارات و رویت هلال و وقف و اعیان و مانند آن پس واجب است ادا اعلام حاکم بر آن و کاهی تاویل میکنند که این محمول است بر مبالغه و در ادای شهادت بعد از طلب دیندت و در شهادت پیش از استشهاد محمول است

رواه مسلم وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم خیر الناس قرنی روز بود آنحضرت بهترین مردم قرنی اند یعنی اهل عصر و در میان ایشان مراد می برد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و بعضی گفته اند که هر که زنده بود در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در آن هم مجاهد است که مقارن اند در زمان و گاهی تعیین نیز میکنند زمان را که صد سال یا سی سال یا چهل سال و قول اول است و تحقیق آن چه در آخر کتاب باید در باب فضل صحابه رضی الله عنهم ان شاء الله تعالی ثم الذین یلونهم بعد از ایشان

ای مواکر متصل و قریب اند بایشان که تابعین باشند ثم الذین یلونهم تبع تابعین ثم یجی قوم تسبق شهادة احدهم یمینه بعد از ایشان دیگر قومی آید که پیشی میکند گواهی یکی از ایشان سوگند او را و سبقت شهادت و پیشی میکند سوگند وی گواهی او را

یعنی حرص بر شهادت و یمین است که پیش تقدیم میکند این را و گاهی او را و این با دلیل است بر امر شهادت و یمین تا تحری کرده باشد که میکند آنکه از این دو ابتدا کند از جهت عدم مبالات او و دین و عدم احتیاط در آن و بعضی گفته اند که این عبارت از جمله شهادت زور و یمین فاجره است یا معنی آنست که ترویج سخن کذب شهادت خود را بیمین و میگوید و الله که فرض شاهد صادقم و تمین

میگوید مردم گواه اند برای تو سوگند میکنند متفق علیه وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم عرض علی قوم الیمین روایت است ابو هریره که آنحضرت عرض کرد بقبول یمین را یعنی فرمود که سوگند خورند که این شی آنحضرت که ای مدعی علیه خود را ان آن قوم

در سوگند خوردن فامر ان یسهم بینهم فی الیمین پس امر کرد که قرعه انداخته شود میان ایشان در سوگند خوردن ایهم یحلف که کدام از ایشان سوگند خورد رواه البخاری پوشیده نماند که آنچه از ظاهر عبارت مفهوم میشود آنست که تخفیف دعوی کرد یکی را پیش مالک شد نزد الجماعتین عرض کرد آنحضرت برایشان یمین را پس شتاب کردند ادا جماعت در سوگند خوردن پس سوگند خورده ان قوت

جماعه را امر کرد قرعه بینه از سوگند خوردن پس هر که قرعه بنام وی برآید لیکن شارحان این را تصور کرده اند بصورت دیگر چنین گفته آنرا نقل کرده گفته است که صورت مسئله آنست که دو مرد دعوی کردند شی را که در دست ثالث است و هست مر آن دو کس را گواه یا هر دو گواه دارند و آن شخص ثالث میگوید که نمیدانم مر کراست این متاع

درصورت

در صورت سوگند داده شود یکی از آن دو مدعی را که قرعه بنام وی برآید اشیای و شاید که آنچه این گفته است که نام ازان مگر است حق دیگر برادر است که اعلم گفت چنین و باین قایل است علی مرتضی رضی الله عنه و شافعی گوید که انتقاء شود آن متاع

در دست ثالث و نزد ابی حنیفه قسمت کرده شود میان هر دو مدعی بنصف و نصف و توجیه گفته که این یک قول است از شافعی و یک قول

دیگر آنست که قرعه انداخته شود و دیگر مثل قول ابی حنیفه و قرعه مذهب مالک و احمد است و از بعضی شروح هدایه نقل کرده شده از

مالک است که حکم کرده شود بانکه عدل تر است از هر دو بینه هکذا قالوا العلمی ایشان امن عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی

صلی الله علیه وسلم قال البینة علی المدعی والیمین علی المدعی علیه گواه بر کسی است که دعوی کننده است و سوگند بر کسی است که دعوی کرده

بروی یعنی اگر منکر گردد و دعوی کننده مدعی کنیف او را رواه الترمذی وعن ام سلمة رضی الله عنها عن النبی صلعم فی رجلین اختصما

الیه فی مواریث روایت کرده ام سلمه از آنحضرت در شان دو مرد که خصومت کردند سوی آنحضرت در میراثها یعنی دعوی کنیم

در تاجی دو گفت که ایشا ازان منست که میراث رسیده است من و دیگری نیز همچنین گفت و نبود هیچ یکی را بینه الا دعواهما یعنی نبودی

کرسی در آن دو مرد را گواهان مگر دعوی ایشان یعنی مجرد دعوی بایشان فقال من قضیت له بشی من حق اخیه پس گفت آنحضرت

کسی که حکم کنم من برای آنکس بچیزی از حق برادر وی یعنی حق مدعا باشد و گواهان دروغ گفته اند یا سوگند دروغ خورد در حکم کنم

برای او فانما اقطع له قطعة من النار پس جزاین نیست که جدا میکنم یعنی حکم میکنم برای او پاره از آتش فقال الرجلان کل واحد منهما حقی لصاحبه

آن دو مرد هر یکی از آن دو مرد یا رسول الله حق من از آن صاحب من است یعنی حق که آنست بر آن برادر است یعنی من گذشتم از دعوی کردن آن

فقال لا پس گفت آنحضرت مکنید چنین بگوییم و مطلق از حق خود مگذارید ولکن اذهبا فاقتسما و لکن بروید پس قسمت کنید موضوعا

الحق و عدا کنید در قسمت قصد کنید حق را و دقیقه ملاحظه رعایت راکه دو بنه کنند شتاب نباشد و دنه در تنگ و بیفتید تقاسم کنید

ثم استهما پس قرعه اندازید تا برابر کرده قسمت حد ای زرفته با خبر و بطن و کمتر و تنگ واقع نشود ثم لیحلل کل واحد منکما صاحبه

باید که تحلیل کنیم هر یکی از شما یار خود را و حلال کرد اند یعنی حلال کرده اند حق خود در آنکه آنست دیگری را رفته باشد ازین نیز برای

دموزع است تا برادرات یقین حاصل گردد که بر کم و بیشی شده باشد و فی روایة و در روایتی اخیر امده است قال انما

اقضی بینکما برای گفت آنحضرت حکم میکنم میان شما گواه را بنا و اجتهاد خود فیما لم ینزل علی فیه در چیزی که فرود نیامده است

بر من وحی کرده شده است رواه ابو داود وعن جابر بن عبد الله ان رجلین اختصما فی دابة روایت است از جابر که

دو دعوی کردند جابر باب فاقام کل واحد منهما البینة پس بیاورد هر یکی از آن دو مرد گواهان را که این دابه نتجها بانکه

این دابه داده است که زاده است در ملک وی آمده است که ازان من است و نتاج آن مرد این را مثل قالب است یعنی دابه است در ملک

ایشان بر آمده است در ملک خود بیاورده شود این ملکیت پیش هر دو حاصل و این نزد ثبوت در لغت مرد او یکی نه نفع و هو از نسل

دابه مرکبی که در دست او بود و در این مسئله تفضیل است و صور متفاوت است و اقوال متعدده که در کتب فقه مذکور است حکم

از آن ترجیح ذکر کرده ایم رواه فی شرح السنه وعن ابی موسی الاشعری ان رجلین ادعیا بعیرا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم

روایت میکند ابو موسی که دو مرد دعوی کردند شتری را فبعث کل واحد منهما شاهدین پس فرستاد و اقامت کرد هر یکی ازان دو مرد

دو گواه را فقسمه النبی صلی الله علیه وسلم بینهما نصفین پس قسمت کرد آن شتر را آنحضرت میان دو مرد تمام یک داد و نصف بدیگری

رواه ابو داود وفی روایة له وللنسائی وابن ماجه ان رجلین ادعیا بعیرا لواحد منهما بینه و در روایتی مر ابو داود

من نسائی و ابن ماجه را نیز آمده است که دو مرد دعوی کردند شتری را نبود هیچ یکی را گواهان فجعله النبی صلی الله علیه وسلم

است و نزد ایشان بعد از توبه جایز است در جمیع حدود و گفتی این در اصول فقه است و الا ذی غمر بکسر غین معجمه و سکون میم و حاء مهمله یعنی صاحب شهادت
عداوت و کینه و عداوت یعنی قبول کرده نشود گواهی دشمن بر دشمنی از ظاهر دشمن است و جایز است گواهی برادر برای برادر
بنی اب باشد و کاهی دینی و ایجاب از بی نوع مراد است لکن ظاهر آنست اراده دنیوی والا فقه است که عداوت و الا ظنین
ولا ولا و لا قرابه و نه جایز است شهادت شخصی که متهم است در ولاء نه شخصی که متهم است در قرابت یعنی بوزن فعیل
از ظنه بکسر یعنی تهمت چنانکه در قول وی سبحانه و ما هو علی الغیب بظنین است یعنی متهم و آنست که شرح ایشان است که چنین
سوال و عتق کسی است و نسبت میکند خود را بغیر موالی خود و میگوید که من عتیق فلانم بغیر مولای خود و انتما او را
در این قول کاذب و مشهور است چنانکه مردم متهم میدانند در این قول او را بکذب و تکذیب میکنند او را و شهادت
اینچنین کسی مقبول نیست زیرا که فاسق است و دروغ گوی است و کذب درو لا یقطع آن و عتق و ادعای آن
بغیر معتق را کبیره است و وعید و تشدید در وی وارد شده است حکم در قرابت برین طریق کرده که کسی بر
کسی این فلان پسر فلان است و تکذیب او را در این دعوی و متهم و منسوب گرداند و این نیز فسق است و در ادعای
نسب بغیر پدر لعنت وارد شده آمده و لا القانع مع اهل البیت و نه جایز است شهادت کسی که قناعت کند و آنکه
و آن سایل که قناعت نماید و اوست بادی قوت و مراد بادی اینکسی است که در نفقه دیگری است مانند خادم
و تابع که هر که وی گواهی دهد بر جهة نفع نفس خود در حکم شهادت والد و ولد و شهادت احد الزوجین مر دیگر
کرد رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و یزید بن زیاد الدمشقی الراوی منکر الحدیث و اینجا حدیث را ضعیف
نموده و ترک داده اند وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یجوز شهادة خاین و لا خاینة
و لا زان و لا زانیة و لا ذی غمر علی اخیه و رد شهادة القانع لاهل البیت ترجمه این در شرح حدیث سابق معلوم
رواه ابو داود وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یجوز شهادة بدوی علی صاحب قریة گفت آنحضرت روا
نیست گواهی دادن بادیه نشین بر صاحب دیه و قریه در استعمال عرب اطلاق بر بلده و اینجا مراد بلد است یعنی گواهی اعراب
بر شهریان جایز نباشد از جهة جهل بدوی با احکام شریعت و کیفیت تحمل شهادت و غلبه نسیان و اکثر معلوم بود و جود اسباب
جایز باشد که اقلیل و بعض گفته اند از جهة مباینی و عدم دیانت است و برین تقدیر وجه تخصیص با اهل بدو قرب جایز
و امام مالک عمل کرده بظاهر این حدیث و رد کرده شهادت بدوی را بر شهری و اکثر ایمه بر جواز شهادت بدوی
عدل بر قروی آمده و لا یجوز یعنی و لا کمیل داشته اند و عدم جواز نفیه بعدم صفات مذکوره داشته اند رواه ابو داود
و ابن ماجه وعن عوف بفتح عین و سکون واو بن مالک صحابی است اشجعی است در فتح
بیعت وی بود حجاز از صحابه و تابعین روایت از وی دارند ساکن شد شام را و مرد در شام سنه ثلث و سبعین
بن مالک رضی الله عنه روایت است که آنحضرت روایت میکنند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قضی بین رجلین حکم کرد
میان دو مرد فقال المقضی علیه لما ادبر گفت آنکس که حکم کرده شد بر وی وقتی که پشت داد حسبی الله و نعم الوکیل یعنی
مرا خدا بسنده و کیل است وی اشارت کرد باینکه من یا طل گرفت حق او را اس راندی الله و حق و حرب اینکه
فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یلوم علی العجز رحمتی کر نکوهش میکند خدا تعالی آدمی را بر عجز یعنی راضی نیست از
این صفت و امداد بهرچیزی که منسوب است بفتح کاف و سکون کتابه یعنی زیرکی و هوشیاری و بیداری در امور داد

ابن

بیت بیت بپرورد سعادت کار نظر در اسباب و استعمال میکرد در عواقب امور در حفظ و اشاعت آن اینچنین کس و کیاست داشته باشد
تو اند اینجا که فرسوده و عاجز گردد و در فکر و تدبیر یعنی زرای اینست که سقط و تبار میکردی در خصومت رعایت و تقصیر کردی
کردی در ان پیش از وقت مرئی بشد را چنانکه برتو بود و لکن علیک بالکیس یعنی لازم کن زیرکی و کیاست نمودن فاذا غلبک امر فقل
پس چون غالب آمد و عاجز کرد در تو کاری بعد از استعمال زیرکی بگو حسبی الله و نعم الوکیل انما در پیش از استعمال حفظ
و کیاست این گفتن چیزی نیست مقصود تنبیه و رعایت بر تقصیر و تدبیر در امور و ملامت کردن بر نهادن و تقصیر در آن
حق وسعی و دراثبات آن بمباشرت اسباب و تخالی او ابای موشان است چنانکه وارد شده است که المومن القوی خیر من المومن
الضعیف عند رایا خداوند استیعابم که تو زیاد تی نداریم بر تدبیر امور خود و در دنیا و آخرت قوی کرد ن مرا بقوت خود و لا حول
و لا قوة الا بک قوی فی ضعف سواک و ما قدرة من الا غیر سواک رواه ابو داود وعن بهز بفتح موحده و سکون ها و زای
بن حکیم روایت میکند بهز از پدر خود از جده وی معاویه بن حیده بفتح حاء مهمله و سکون تحتانیه و ابن ابهز بن حکیم تابعی است
است نظر را در حال وی گمان کی او را ثقه داشته و بعضی کار آنی و سلم از وی در مجلسی بخود چیزی بیا ورده ان النبی صلی الله
حبس رجلا فی تهمة روایت است آنحضرت که حبس کرد مردی را در تهمت که دعوی کرده شد بر وی و آنرا با گناه او را در این دلیل است
بر آنکه حبس از احکام شرع است تا معلوم شود صدق مدعی به بینه و چون اقامت بینه تمکنه خلاص کنند مرعا علیه را
رواه ابو داود و زاد الترمذی و النسائی و زیاده کرده است ترمذی و نسائی این عبارت را که ثم خلی عنه پس گذاشت
او را که حبس کرده بود الفصل الثالث عن عبد الله بن الزبیر قال قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الخصمین یقعد
ان حیین یدی الحاکم حکم کرد آنحضرت که هر دو خصم یعنی مدعی و مدعا علیه پیش روی حاکم رواه احمد و ابو داود کتاب الجهاد
بکسر جیم بمعنی طاقت و مشقت و جهد و اجتهاد و جهاد بکسر جیم بمعنی قتال با دشمنان کما فی القاموس و مراد خروج و قصد برای
قتال است و در اصل طاقت و جهد در ان بدلیل آنکه مولف بعد ازین باب آورده در قتال کردن در جهاد و از اینجا معلوم
میشود که جهاد و قتال نیز یکی باشد و جهاد با کفار فرض کفایت است مگر آنکه نفیر عام باشد و برین تقدیر فرض عین میگردد
و غزو بمعنی قتل است از غزو سیر و در قاموس چیزی اورده که جهاد شهید احکام و گنده بمعنی اینکه این نزاکتی بر
بر کرده و بسوی ایشان بسیج آلات جنگ حدیث آورده که رفته آنجا یا خود فصل غریق احادیث بیاید الفصل الاول عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من آمن بالله و رسوله و اقام الصلوة و صام رمضان کسیکه ایمان آورد بخدا
و رسول خدا و بپا داشت نماز را و روزه داشت ماه رمضان را کان حقا علی الله ان یدخله الجنة لازم و ثابت است
خدا که در آورد او را در بهشت جاهد فی سبیل الله او جلس فی ارضه التی ولد فیها جهاد کند آنکس در راه خدا یا بنشیند در زمین
خود که در آن زاییده شده است در آن زمین و تخصیص باقامت صلوة و صوم رمضان تنبیه بر عظم شان اینها و ترجیح
وجوب صوم آن بر عامه مسلمانان بخلاف زکوة و حج که بر هر کس واجب است الا کسی که صاحب مال است و استطاعت دارد
قالوا افلا نبشر الناس گفتند صحابه آیا پس خبر خوشی ندهیم مردم را قال ان فی الجنة مائة درجة گفت آنحضرت بدرستی
که در بهشت صد پایه است اعدها الله للمجاهدین فی سبیل الله آماده کرده است آن درجات را خدا برای آنانکه جهاد کنند کار زار
در راه خدا ما بین الدرجتین کما بین السماء و الارض میان هر دو پایه چنانکه میان آسمان و زمین بجهت
آن بشارت مرحمه برای آنان بهشت با نان دعا روزه نظری و حور و کان از آتش دوزخ دیگر دریگار [illegible]

مقابل دیگر است که در یافته میشوند بجهاد و شهادت در راه خدا لیس سیئی کینه در دنیا آن نیز بجهاد فان سالتم الله فاسئلوا الفردوس
پس چون سوال کنید از خدا یعنی بهشت است یعنی اعدل افضل بهشتهاست و وسط و اوسط بهترین چیزها را گویند و اعلی الجنة
و فردوس بالاتر و بلندترین بهشتها است و فوقه عرش الرحمن و زبر او و عرش خدا مهربان است و اضافه عرش تر حمان
بعلاقه مناسبت ایمان عرش و رحمت که چنانکه عرش احاطه کرده است تمام اجسام را فرا گرفته عالم محسوس را و رحمت پروردگار
و تقدس احاطه کرده است همه اجسام و ارواح و محسوسات و معقولات را عرش او فرا گرفته و منه تفجر انهار الجنة و از فردوس
بیرون می آید و روان میشوند جویهای بهشت و فردوس مشتق از فرد است بمعنی سعت و غلظت رواه البخاری ومنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المجاهد فی سبیل الله کمثل الصائم القائم القانت بایات الله و مثل جهاد کننده در
راه خدا بهمچو حال و صفت روزه دارنده شب بیدار طاعت کننده و قیام نماینده با آیات خدا انت لا یفتر من صیام
ولا صلوة یعنی سست نشود آن صائم قائم از صیام و قیام اگر چه کاهی را فتور می بنیزد بعضی اوقات بخواب رفتن و مانند آن
و تحقیق در حکم انست که فتور بدار در از عبادات و اعمال نوشته میشود و ثواب آن پیوسته بر هر جنبش و آرام و اگر فتور
نکرد زیرا که داخل قیام است حتی ترجع الی اهله فی سبیل الله متفق علیه ومنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انتدب الله لمن خرج فی سبیله
اجابت کرد و قبول کرد خدا تعالی کسی را که بیرون آمده است بجهاد در راه وی لا یخرجه الا ایمان بی در حالیکه بیرون نمی آورد
مگر ایمان آوردن بمن و تصدیق برسلی و راست گو داشتن پیغمبران مرا یعنی برای خدا و طلب رضای او و برای کلمه نه بطلب [illegible]
دنیا ان ارجعه بما نال من اجر او غنیمة که باز گردانم او را بآنچه که یافته است از اجر و ثواب آخرت فقط
یا اجر و در بعضی روایات و غنیمة بود و او نیز آنچه جز غنیمتی او ادخله الجنة یا در آرم او را در بهشت با سابقان
بی حساب و بی عذاب یا آنکه در آرم بعد از موت پیش از روز قیامت چنانکه گفت احیاء عند ربهم اگر چه کشته شده باشد
متفق علیه ومنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده لولا ان رجالا من المؤمنین لا تطیب انفسهم ان یتخلفوا
گفت آنحضرت قسم بآن کسی که زندگی من در دست قدرت اوست اگر نه آن بود که مردانی از مسلمانان خوش نشوند نفسهای ایشان که باز ایستند
و جدا شوند از من ولا اجد ما احملهم علیه و نیابم چیزی که بردارم و سوار کنم ایشان را بر آن ما تخلفت عن سریة
تغزو فی سبیل الله و پس ماندمی و جدا نشدمی از هر فوجی که جنگ بکند در راه خدا سریه یعنی سپاه و لشکر او [illegible]
از لشکر یعنی از که همراه اهل لشکر در هر فوجی که جنگ کا [illegible] که همراه آن فوج میرفتم لا یتبعنی از مسلمانان
و لیس پیمانند و جدا پیمانند از من بسبب سواری و یا سامانی و من هم ندارم که ایشان را بر ان سوار کنم همراه برم
و ملامت او این ماندن از جنگ و جدا ماندن از من خوش نمیشوند و حسرت میخورند بران و شکسته میشود دلهای ایشان
و اگر نه هست من جهاد در راه خدا است که دوست میدارم که مکرر کشته شوم و بیرم چنانکه فرمود و الذی نفسی بیده لوددت
ان اقتل فی سبیل الله و کذا نوکشته هر آینه دوست میدارم که کشته شوم در راه خدا ثم احیی پس زنده گردانیده شوم
ثم اقتل ثم احیی پس کشته شوم پس باز گردانیده شوم ثم اقتل ثم احیی ثم اقتل پس کشته شوم یعنی دوست میدارم
کسیار باز زنده گردانیده شوم بار بار ثواب جهاد یابم متفق علیه ومنه سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از سهل بن سعد ساعدی انصاری که آخر کسی است از صحابه که فوت کرد در مدینه گفت آنحضرت رباط
یوم فی سبیل الله خیر من الدنیا وما علیها نگاه داشتن سرحد اسلام یکروز بهتر است از دنیا و هرچه بر دنیاست

ازمتاع

ثمن فرج

از متاع دنیا و حطام آن رباط یعنی پاسبانی کیاه و دیده تحفظ مرادنا جز و ساعات نگاه داشتن سرحد دشمن از جهت نشستن
نزدیک متفق علیه ومنه انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لغدوة فی سبیل الله او روحة خیر من الدنیا وما فیها هر آینه یکبار
بامداد پیر کردن و رفتن در راه خدا یا یک شبانگاه بیر کردن بهتر است از دنیا و هرچه که در دنیا است غدوه یعنی میر کردن
در اول روز و صبح و روحه پیر کردن در آخر روز متفق علیه ومنه سلمان الفارسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول رباط یوم ولیلة خیر من صیام شهر و قیامه گفت سلمان فارسی شنیدم آنحضرت را که میگفت رباط یکروز و شب بهتر
از روزه یکماه و شب بیداری آن و ان مات جری علیه عمله الذی کان یعمله و اگر بمیرد روان بکرده و بروی ثواب عملی
که بود عمل میکرد و اجری علیه رزقه و رسانیده میشود بروی رزق وی از طعام و شراب بهشت وامن الفتان و ایمن کرد
شده از فتنه که فرشته عذاب قبر است یا دجال یا شیطان است و امن بلفظ معلوم و امن بلفظ مجهول نیز
روایت است یعنی ایمن کرده میشود و فتان بفتح فا و تشدید و او بضم فا جمع فاتن نیز روایت کرده اند رواه مسلم
ومنه ابی عبس بفتح مهمله و سکون موحده و سین مهمله مخ الانصاری نام او عبد الرحمن بن جبر بفتح جیم و سکون موحده
نام او عبد العزی بود حاضر شد بدر را و تمام مشاهد را همراه آنحضرت مات بالمدینة سنه اربع و ثلثین و دفن بالبقیع
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اغبرت قدما عبد فی سبیل الله فتمسه النار گرد آلوده نگرد و هرد و پای بنده
سبب پاس کند او را در آتش دوزخ کنایت از مسی و رفتن در راه جهاد و در اینجا مبالغه است که چون اغبرار در راه جهاد
مس نار کرد و نفس جهاد چه حال خواهد شد و مطلق فی سبیل الله سعی بجهاد آید و گاه سعی حج و علم و رزق حلال نیز آمده
رواه البخاری ومنه ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یجتمع کافر و قاتله فی النار ابدا جمع نمیشود کافر
کشنده کافر در آتش دوزخ همیشه احادیث دلالت مخصوص بکسی که در جهاد کافری را بکشد هرگز در دوزخ نرود و آید
در حقیقت این بیان فضل جهاد است زیرا که هر که جهاد کند غالب است که کافر را بکشد و کسی که جهاد کند و سعی در آن کند
و قتل نکند نیز جزای آن بهشت است رواه مسلم ومنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خیر معاش الناس لهم
از بهترین زندگانی مردم مرد است رجل ممسک عنان فرسه فی سبیل الله زندگانی مردی است که نگاه دارنده است عنان اسب
خود را در راه خدا یطیر علی متنه در حالیکه میپرد او میرود بر پشت اسب یعنی سرعت میدود و میدواند کلما سمع هیعة او
فزعة طار علیه هرگاه که بشنود آواز او و آواز ترسنده او را آواز بانگ بر خواستن میرود بر پشت اسپ هیعه آواز ترسنده
کسی را از آواز و فریاد دشمن و فزع در اصل یعنی ترسیدن و مراد اینجا استغاثه است کذا سستی القتل
او الموت مظانه طلب میکند و میجوید آنرا قتل را و موت را مظانه در جایهایی که گمان موت میشود بیابد یعنی باک ندارد از مردن
و نکریزد از آن بلکه میجوید و میطلبد آنرا او رجل فی غنیمة یا زندگانی مردی در چند گوسفندی که دارد فی راس
شعفة من هذه الشعف یا باشد در سرکوهی از این کوهها شعف بشین معجمه و عین مهمله فتحات سرکوه او بطن واد من
الاودیة یا باشد در میان رودی از این رودها یقیم الصلوة بر پای میدارد نماز را و یؤتی الزکوة و میدهد
زکوة را و یعبد ربه حتی یاتیه الیقین تا آنکه بیاید او را موت یقین نام موت است که آمدن او یقینی است لیس من الناس الا فی خیر نیست این مرد از مردم مگر در نیکی که نگاه
میدارد ایشان را از شر خود و نگاه میدارد خود را از ایشان و بلای ایشان در خیر و عزلت است و درش و حاصل معنی الحدیث

حث و ترغیب است بر کار زار اعداء دین و محاربه نفس و شیطان و اعراض از استیفاء لذات و شهوات و پیشه را که آگهی است کند
مرد را از تایید دین و تقویت شریعت کند و از عزت گزیند و گوشه گیرد در تحقیق کمالات را افضلیت عزت خلوت و شعر
علمه هست و مدار بر نو رسیده و اکابر است و در احیاء العلوم استیفاء آن کرده و کاتب حروف در ترجمه ربع عادات کتاب
نیز ذکر کرده و بالله التوفیق رواه مسلم وعن زید بن خالد از مشاهیر صحابه است مات بالکوفه سنة ثمان و سبعین در زمان عبد الملک
و بعضی گفته اند در آخر زمان معاویه ان رسول الله صلی الله علیه قال من جهز غازیا فی سبیل الله فقد غزا روایت میکند که
آنحضرت گفت کسی که ساخته کند اسباب غازی را در راه خدا پس بتحقیق غزا کرد یعنی حکم آن دارد که غازی است و شریک شد
در ثواب غزا آنکه ساختن اسباب عروس و شاه فرموده ومن خلف غازیا فی اهله فقد غزا و کسی که خلیفه کرد غازی را
در اهل و عیال غازی و قیام نماید بعد از وی برعایت امور ایشان پس بتحقیق غزا کرد متفق علیه وعن بریدة قال قال رسول الله
صلی الله علیه حرمة نساء المجاهدین علی القاعدین حرمت زنان آنها که بجهاد در آمده اند بر قاعدان که در خانهای خود
و بجهاد نه بر آمده اند کحرمة امهاتهم مانند حرمت مادران قاعدین است مقصود مبالغه است در اجتناب قاعدان از زنان غازیان
مجاهدان یعنی باید که در زنان ایشان خیانت نکنند و بنظر بد ننگرند و چنان حرام دانند که گویا مادران ایشان اند
وما من رجل من القاعدین یخلف رجلا من المجاهدین فی اهله و نیست هیچ مردی از قاعدین که خلیفه شود مردی را از مجاهدین در اهل
و عیال وی فیخونه فیهم پس خیانت کند او را در اهل وی الا وقف له یوم القیامة مگر آنکه ایستاده کرده میشود آن مرد قاعد برای مجاهد
من عمله ما شاء پس بگیرد مجاهد از عمل قاعد هرچه خواهد فما ظنکم پس چیست گمان شما آیا میکند ازو از حسنات وی چیزی را باقی گذاشته
دارد میکند با وجود این خیانت آیا گمان دارید در این مجازات با هر گمان دارید کسی که داده است او را خدای این منزلت
و رتبت را و مخصوص گردانیده است او را باین فضیلت الله تعالی ازو کرامات دیگر نیز خواهد بود رواه مسلم وعن ابی مسعود
الانصاری صحابی با شهرت است قال جاء رجل بناقة مخطومة گفت آورد مردی شتری با مهار [illegible] و مهار بکار کرده
کرده میشود در بینی شتر تا رام گردد فقال هذه فی سبیل الله پس گفت آورده این ناقه در راه خدا است یعنی نفقه فی کردم
او را در راه خدا فقال رسول الله صلی الله علیه لک بها یوم القیامة سبع مائة ناقة مر ترا باین یک ناقه روز قیامت
هفتصد ناقه است کلها مخطومة همه آن هفتصد ناقه مهار کرده شده است چنانچه این ناقه ازینجا معلوم میشود که مضاعفت ثواب
گاهی تا هفتصد میرسد خصوصا این طور عملی که از برای جهاد کرده است رواه مسلم وعن ابی سعید ان رسول الله صلی الله
علیه بعث بعثا روایت از ابی سعید خدری که آنحضرت فرستاد لشکری را بعث بسکون عین بمعنی آن لشکری
فرستاده شود الی بنی لحیان من هذیل بسوی بنی لحیان بکسر لام و بفتح نیز آمده که بطنی است از قبیله هذیل [illegible] و فتح ذال
فقال لیبعث من کل رجلین احدهما پس گفت آنحضرت باید که برخیزد و برود از هر دو مرد یکی از آن دو یعنی از هر قبیله
نصف عددی برود والاجر بینهما و مزد و ثواب جهاد مشترک خواهد بود میان هر دو و این محمول است بر خلف نشستن
قاعد از مجاهد کذا قال الطیبی رواه مسلم وعن جابر بن سمرة بفتح سین و ضم میم صحابی با شهرت است خواهر زاده سعد بن
ابی وقاص مادر وی خالده بنت ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه لن یبرح هذا الدین قائما
همیشه است دین اسلام بر پا یقاتل علیه عصابة من المسلمین کارزار میکنند بر پا داشتن وی از جماعه از مسلمانان
حتی تقوم الساعة تا آنکه بر پای شود روز قیامت رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه

لا یکلم

لا یکلم احد فی سبیل الله مجروح گردانیده نشود هیچ یکی در راه خدا کلم بفتح خسته کردن کلام و کلام خستگیها والله اعلم بمن یکلم
فی سبیله و خدا داناتر است بکسی که مجروح گردانیده میشود در راه وی الا جاء یوم القیامة و جرحه یثعب مگر آنکه بیاید
روز قیامت و حال آنکه جراحت وی میریزد خون ازو [illegible] بمعنی [illegible] روان کردن آب یثعب
بفتح [illegible] اللون لون الدم رنگ رنگ خون والریح ریح المسک و بوی بوی مشک متفق علیه وعن انس قال قال
النبی صلی الله علیه ما من احد یدخل الجنة یحب ان یرجع الی الدنیا نیست هیچ یکی که در آید بهشت را دوست دارد که باز گردد بسوی
دنیا وله ما فی الارض من شیء و باشد او را آنچه در زمین است از چیزی الا الشهید یتمنی ان یرجع الی الدنیا مگر شهید
که آرزو میکند که باز گردد بسوی دنیا فیقتل عشر مرات پس کشته شود ده بار لما یری من الکرامة از جهة آنچه می
بیند از بزرگی و ثواب متفق علیه وعن مسروق تابعی کبیر از اعلام فقهاء اسلام آورده بیش از وفات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و در یافته صدر اول را از خلفاء اربعه و ابن مسعود و عایشه و غیر ایشان مخصوص بود با ابن مسعود
او را در خوردی دزدیده بودند پس یافتند از آن روز مسروق نام شد چندان نماز کردی که پایهای او [illegible]
و چون بحج رفت جز در سجده خواب نکردی قال سالنا عبد الله بن مسعود عن هذه الآیة گفت مسروق پرسیدیم ما ابن
مسعود را از تفسیر این آیت ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و گمان مبر آنها را که کشته شده
اند در راه خدا مرده بلکه زنده اند نزد پروردگار خود و روزی داده میشوند الآیة تا آخر آیت قال اما انا قد سالنا عن
ذلک رسول الله گفت ابن مسعود رضی که ما بتحقیق پرسیدیم از تفسیر این آیه از پیغمبر خدا صلی الله علیه فقال ارواحهم
فی اجواف طیر خضر لها قنادیل معلقة بالعرش پس گفت آنحضرت ارواح شهیدان در درون پرندگان سبز است مر آن
پرندگان را قندیلها است آویخته شده بعرش که حکم آشیانه دارد تسرح من الجنة حیث شاءت میخورند آن طیور از بهشت هرجا که
میخواهند ثم تاوی الی تلک القنادیل پس رجوع میکنند و ماوی میکنند بسوی آن قندیلها که آشیانه ایشان در آنجا ست فاطلع الیهم
ربهم اطلاعة پس مطلع شد بسوی ایشان پروردگار ایشان مطلع شدنی بعنایت خاص و تجلی مخصوص فقال هل تشتهون شیئا
پس گفت بعنایت خاص و تجلی مخصوص پروردگار تعالی آیا خواهش دارید چیزی را هیچ آرزوئی دارید قالوا ای
شیء نشتهی ونحن نسرح من الجنة حیث شئنا گفتند چه چیز خواهیم و آرزوی کنیم و حال آنکه ما میخوریم از بهشت هرجا که میخواهیم ففعل
ذلک بهم ثلث مرات پس کرد پروردگار تعالی با ایشان این سوال را [illegible] فلما راوا انهم لن یترکوا من ان
یسالوا پس هنگامی که دیدند و دانستند ایشان که البته گذاشته نمیشوند از سوال کردن یعنی دانستند که [illegible]
و تقدس است که البته چیزی بخواهیم قالوا یا رب نرید ان ترد ارواحنا گفتند ای پروردگار میخواهیم که باز گردانی
جانهای ما را در تنهای ما [illegible] حتی نقتل فی سبیلک مرة اخری تا آنکه کشته شویم در راه تو و شهید شویم باز دیگر فلما
رای ان لیس لهم حاجة ترکوا پس چون دانست پروردگار تعالی که نیست مر ایشان را هیچ حاجتی از جهة حصول [illegible]
بکرامت اولیاء [illegible] خواهد بود [illegible] آن خواهد بود حاجت زیرا که [illegible] شهید [illegible] است و آنها [illegible]
مانند با آن که [illegible] کرده شدند بخواهش و سوال رواه مسلم [illegible]
سوال ایشان رد ارواح را با جساد تا کشته شوند در راه خدا بار دیگر [illegible] فایده دارد جوابش گفته اند مراد و مقصود
ایشان باین کلام قیام بموجب شکر است در مقابله نعمت که انعام کرده است خدا تعالی بر ایشان نه حقیقت سوال

رو در رواح و شنوا این شاید که در حال ایشان آن آمده باشد که بار دوم بهشت و کامل تر خواهم بود از ما را و اول یکبه
ثابت ولیکن حق تعالی داند بجریان عادت خود که شن بهمین خواهم بود پس دانست که حاجت نیست بدان پس گذاشت
ایشان را بترک سوال چون فهم مانند دیگر رویت هذا اخو جل اعظم و اتم است از تمام نعمتها پس چرا آنرا نخواستند جوابش اگر
شاید که روایة الله موقوف باشد بر کمال شهدا که لایق است بآن و حاصل میشود دیگر در روز قیامت پس نخواستند
سبحانه دعای ایشان را تا وقت حصول آن یا علم بخشید ایشان را بآن کذا قیل و ممکن است که مراد حق سبحانه و تعالی از خواهش
چیزی از شهوات و لذات جسمانیه باشد اگر خواهش آنرا نیز دهم پس ایشان بر طریقه رضا و قناعت و شکر گذاری رفتند
بآن گردند فافهم و بعض گفته اند که ادخال ارواح شهدا در اجواف طیور در رنگ ضح زرد جواهر است در حقیقت
بجهت تکریم و تشریف و تعظیم در آوردن ایشان در بهشت بآیین صورت نه معلق بآیین ربان و اما بردن ارواح مومن
ارواح در ابدان چنانکه در ابدان دنیا ... در اجواف طیور جا میکنند در بهشت و می پرند
و مشاهده میکنند انوار آن و گذشت میکنند و حوصل میکنند بآن و بانچه حاصل میگردد از قرب حضرت رحمان و حور
ملائکه مقربین و غیره و حاکر نفس در جنت ابلغ و انیست مراد بقول حق سبحانه و تعالی یرزقون فرحین بما اتیهم الله من فضله
و بعد نفی میشود بآیین تقریر شبهه کسی که گفته که ارواح گردد شده است بآیین در قول تناسخ و توهم کسی گفته است که این تخیل
و تشخیص است مراد آنکه از ابدان انسانیه بابدان حیوانیه آورده اند و بعض گفته شاید که ارواح شهدا چون بمثل
متمثل گشت بار حق سبحانه بصور طیور خضر حاصل شد آن اشکال اجسام مثل تمثل ملائکه بصور بشر پس نیست این اشکال اجواف
که معلق اند بان آن ارواح بلکه همان ارواح متمثل بصور آن اجساد و اما این توجیه منافی ظاهر حدیث است که
فرموده بودند ارواحهم فی اجواف طیر خضر فاهم و گفت کاتب حروف بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین احتمال
دارد که این ابدان بر صفات ابدان انسانیه باشند و اگرچه بصورت طیر خضر اند و بر صفات آن نباشند زیرا که
ابدان روحانیه اند نیست بصور و اشکال ملکیه شوند و الله اعلم که بصورت آدمیان باشند و طیور گفتن بجهت آن باشد
که انتقال میکنند از مکانی بمکانی در بهشت طیران بر طریقه مشی براقدام چنانچه عادت انسان است در دنیا پس لازم نیست
تشریح و تشخیص و اما توهم تناسخ باطل است زیرا که اینها اهل آن باشند که قرار گیرد ارواح در این ابدان که نفی حشر نشر
کنند چنانکه قایلان به تناسخ بر انند بلکه این در مدت بقای ایشان در آن بهشت است پیش از قیام قیامت و بوجود
حشر و ارجاع به ابدان وارد شده در حدیث دیگر که این ارواح در اجواف طیور باشند تا آنگه باز میگرداند خدای تعالی
در اجساد ایشان در روز قیامت بجهت اجساد و ارواح اعادة و عن ابی قتادة صحابی الانصاری که از کبار صحابه است
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قام فیهم روایت میکند که آنحضرت استاد در ایشان یعنی خطبه خواند فذکر لهم ان الجهاد
فی سبیل الله والایمان بالله پس ذکر کرد آنحضرت که جهاد کردن در راه خدا و ایمان آوردن بخدا افضل الاعمال
فاضلترین اعمال است اما ایمان خود ظاهر است و افضل علی الاطلاق است و اما جهاد در حیثیت اعلای کلمة الله
و قمع اعداء دین و بذل ارواح اهله و ارفع اعمال دینیات فقام رجل فقال پس استاد مردی پس گفت یا رسول الله
ان قتلت فی سبیل الله یکفر عنی خطایای خبر ده مرا اگر کشته شوم در راه خدا پوشیده میشود و دور کرده میشود از من
گناهان من فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم پس گفت آنحضرت آری کفارت کرده میشود آن ان قتلت فی سبیل الله والشف صابر

محتسب اگر کشته میشوی در راه خدا و حال آنکه تو طلب کننده ثواب از خدایی نه برای غرض دیگر ازین روی و ارند نوشت بهند
این آنکه است بامراد عدم رو بار است در هیچ وقتی ثم قال رسول الله صلعم کیف قلت پس گفت آنحضرت چگونه گفتی او گفتی
فقال پس گفت آن مرد و اعاده کرد آن سخن را که رایت ان قتلت فی سبیل الله یکفر عنی خطایای فقال رسول الله پس گفت و اعاد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم همان سخن را که نعم و انت صابر محتسب مقبل غیر مدبر معقود از اعادت تکریر و تاکید است و ذکر اینست
الا الدین مگر دین و الا الدین که وام و آنچه لازم می آید از ان از کذب و خلف وعده و مانند آن که این خطایا نیست که تکفیر
میشود اگرچه کشته شوی در راه خدا و توربشتی گفته که مراد بدین اینجا چیزی است که متعلق است بذمه از حقوق مسلمین
حاصل آن شد که جهاد در راه خدا تکفیر میکند هر چیز را مگر حقوق ناس را فان جبرئیل قال لی ذلک پس بدرستی که جبرئیل گفت مرا این
سخن تمام که گذشت یا آنکه دین تکفیر نمیشود رواه مسلم و عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وسلم قال القتل فی سبیل
یکفر کل شیء الا الدین گفت آنحضرت که کشته شدن در راه خدا کفارت میکند هر چیز را یعنی هر گناه را مگر وام را و ذکر گذشت
سوای کرد مگر شهیدان بحر که ایشان را دین نیز تکفیر میکرد رواه مسلم و عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ضحک
الله الی رجلین یقتل احدهما الآخر میکند یکی از آن دو مرد دیگر را
ادا رکت در کفتی الکت میکند گرداند خدا که در وقتی که بر پرداب را القتیل احدهما الاخر میکند یکی از ان دو مرد دیگر
را هر دو بهشت در آیند این ... و مرد بهشت را و چون مضمون الحاصل غرابتی داشت بیان کرد و وجه آنرا القتول هذا یقاتل
فی سبیل الله فیقتل قتال میکند این در راه خدا پس کشته میشود پس در می آید بهشت را ثم یتوب الله علی القاتل پس توبه میکند
و میدهد خدا ایشان را بر گشت بر مقامی که کافر بود و ایمان آورد و فیستشهد پس شهید کرده میشود و می در آید بهشت را متفق علیه
و عن سهل بن حنیف بضم حا مهمله و فتح نون صحابی انصاری حاضر شده بدر را و تمام مشاهد را و ثابت مانده با آنحضرت
در احد و صحبت داشت امیر المومنین علی را و خلیفه گردانید او را بر مدینه بعد از ان و بیاد گرد انید بر فارس که در کوفه در سال
سی و هشت و انکار که از روم و که علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سال الله الشهادة بصدق گسی که سوال
کند از خدا شهادت را براستی بلغه الله منازل الشهداء و ان مات علی فراشه برساند او را خدا بمنازل و مراتب شهیدان و اگر
مات علی فراشه و اگرچه بمیرد در جامه خواب خود یعنی ثواب داده میشود بنا بر نیت صادق وی که داشته ثواب شهادت
یا یابد بعض درجات که ثواب عین شهادت یا برابر شامل آن و ظاهر عبارت حدیث ناظر بر ثانی است والله اعلم
رواه مسلم و عن انس ان الربیع بنت البراء و هی ام حارثة بن سراقة روایت است از انس که ربیع بضم را و فتح
با ... دختر براء و ربیع مادر حارثه بن سراقه بضم سین و تخفیف ... آمد پیش آنحضرت
... و هی انس ان الربیع بنت النضر ... انس بن مالک ... براد رانس
و صحابی عظیم القدر است در کتاب القصاص ذکر وی و ذکر عمه وی ربیع بنت النضر گذشته است و النضر ...
و وی با ملک ... اسلام مشرف شده اند و با جملة ربیع بنت النضر اتت النبی صلی الله علیه وسلم
آمد نزد آنحضرت فقالت پس گفت ربیع یا نبی الله الا تحدثنی عن حارثة ای خبر ده مرا از حال حارثه
که شهید شده و کان قتل یوم بدر و بود حارثه که تحقیق کشته شده بود در روز غزوه بدر اصابه سهم غرب رسید او را تیر
که دانسته نشده انداز نده وی بفتح غین و سکون را و بفتح آن یعنی تیری که انداز نده وی معلوم
نباشد فان کان فی الجنة صبرت پس اگر باشد حارثه که گفته شده است که در بهشت صبر کنم و ان کان غیر ذلک

حال او خبر آن یعنی در بهشت باشد اجتهدت علیه فی البکاء و کوشش کنم و تکلف رسم در گریستن بر تو و بگریم بر روی [illegible]
گمان تو ام فقال یا ام حارثة انها جنان فی الجنة پس گفت آنحضرت ای مادر حارثه به درستی که او نیست که بهشت است یعنی در [illegible]
عظیم است در بهشت و ان ابنک اصاب الفردوس الاعلی به درستی پسر تو رسیده است فردوس اعلی را و اول [illegible]
که فردوس اوسط جنت است و اعلای او است و تواند که در فردوس نیز درجات و مراتب باشد رواه البخاری
و عن [illegible] قال انطلق رسول الله صلی الله علیه و اصحابه روان شد آنحضرت و اصحاب وی یعنی بغزوه بدر حتی سبقوا المشرکین
الی بدر تا آنکه پیشی کردند مشرکان قریش السوی به بدر یعنی رسیدند و نزول کردند و نزول کردند بدر را پیش از رسیدن و نزول
کردن مشرکان و جاء المشرکون و آمدند مشرکان فقال رسول الله صلی الله علیه قوموا الی جنة عرضها السموات والارض پس گفت
آنحضرت برخیزید و شتاب کنید بسوی بهشتی که پهنای آسمانها و زمین است مراد وصف سعت و بسطت است پس نیست [illegible]
در فهم خلق واسع و بسیط تر از وی چیزی نیست و مراد با شتافتن بسوی بهشت آوردن یعنی عملی است که سبب حصول جنت است
که جهاد مشرکان است قال عمیر بضم عین و فتح میم بن الحمام بضم حاء و تخفیف میم الانصاری رضی الله عنه بخ بخ
و سکون خا و تنوین وی کلمه ایست که گفته میشود در مقام تعجب و مدح و رضا و تکرار او برای مبالغه است چنانکه
میگویند زهی زهی فقال رسول الله صلی الله علیه ما یحملک علی قولک بخ بخ پس گفت آنحضرت چه برانگیخت ترا بر گفتن تو بخ بخ
گویا خیال کرد آنحضرت که این قول صادر شده است از عمیر بی نیت و فکر و تامل [illegible]
یا از جهت خوف قتل و جان دادن [illegible] استفهام [illegible] آن گفت پس [illegible] قال لا والله
[illegible] یا رسول الله الا رجاء ان اکون من اهلها [illegible] از اهل جنت و شوق
در آنجا [illegible] آخرای [illegible] فانک من اهلها گفت [illegible] فاخرج تمرات من قرنه پس
[illegible] از ترکش خود قرن بفتح قاف [illegible] که جرم [illegible]
که جرم [illegible] پس شروع کرد که بخورد از ان ثم قال لئن انا حییت حتی آکل تمراتی هذه [illegible]
اگر زنده مانم تا آنکه بخورم خرماهای خود را [illegible] پس [illegible] حیات [illegible] است
[illegible] قال فرمی بما کان معه من التمر ثم قاتلهم حتی قتل پس [illegible]
[illegible] تا آنکه کشته شده بود [illegible] رضی الله عنه و اول کسی کشته شده [illegible]
رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه ما تعدون الشهید فیکم چه میشمارید [illegible]
شهید را و در میان کدام حالت است که [illegible] شهادت [illegible] شهید [illegible] قالوا
یا رسول الله من قتل فی سبیل الله فهو شهید کسی که کشته شد [illegible] در راه خدا پس وی شهید است قال ان شهداء امتی
اذا لقلیل گفت آن حضرت به درستی شهیدان امت من [illegible] شهید [illegible] و ان من قتل
فی سبیل الله فهو شهید کسی که کشته شود در راه خدا پس وی شهید است و من مات فی سبیل الله فهو شهید و کسی که بمیرد
در راه خدا [illegible] شهید است و من مات فی الطاعون فهو شهید و کسی که بمیرد در طاعون [illegible]
از جای دیگر [illegible] و التحقیق [illegible] عام است و من مات فی البطن فهو
شهید و کسی که بمیرد [illegible] پس وی شهید است [illegible]

از آنچه شرع [illegible] در جمیع الکلام رواه مسلم و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه ما من غازیة او سریة
هیچ جماعت غزا کننده یا سریه بفتح سین و کسر را و تشدید یا پاره از لشکر و فوجی از ان که فرستاده شود و برای جنگ و غزا
لشکر بزرگ و اصطلاح اهل [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنفس شریف خود حاضر بود
و سریه در آنجا که خود نبود و غزا در لغت شامل هر دو معنی است [illegible] تغزو فتغنم و تسلم
یا سریه که غزا کنند در دنیا پس غنیمت آرد و سلامت ماند الا کانوا قد تعجلوا ثلثی اجورهم مگر آنکه [illegible]
در دنیا دو ثلث اجرهای خود که غنیمت و سلامت است [illegible] که ثواب غزو [illegible]
و آنرا روز قیامت خواهند یافت [illegible] که سلامت ماند و غنیمت [illegible] یافت [illegible] باقی ماند
و ما من غازیة او سریة [illegible] غازیه یا سریه که غزا کنند [illegible] تا و سکون خا
[illegible] غنیمت [illegible] بازگشتن [illegible] غازیه یا سریه
که [illegible] اجورهم [illegible]
غزو [illegible] کلمه حق [illegible]
و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه من مات و لم یغز و لم یحدث به نفسه [illegible]
[illegible] نفس خود را [illegible] کاش [illegible] در راه خدا
[illegible] آنست که [illegible] خروج [illegible] در مقام [illegible]
آلات و ادوات جهاد است چنانکه در قرآن مجید [illegible] و لو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة یعنی اگر
بیرون آمدن [illegible] برای آن [illegible] پس هر که [illegible]
مات علی شعبة من نفاق [illegible] از نفاق [illegible]
و [illegible] رواه مسلم و عن ابی موسی روایت [illegible]
اشعری [illegible] جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و سلم [illegible] الرجل یقاتل للمغنم
و الرجل یقاتل للذکر [illegible] برای نام [illegible]
و الرجل یقاتل لیری مکانه [illegible] برای این غرض که [illegible]
[illegible] فمن فی سبیل
[illegible] در راه خدا [illegible] قال من قاتل لتکون کلمة الله هی العلیا [illegible]
[illegible] فهو فی سبیل الله [illegible] در راه خدا [illegible]
[illegible] متفق علیه و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه رجع من غزوة تبوک روایت است از انس [illegible]
بازگشت از غزوه تبوک که نام زمینی است [illegible] مدینه [illegible] فدنا من المدینة
پس نزدیک شد از مدینه فقال ان بالمدینة اقواما ما سرتم مسیرا [illegible] به درستی [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] و لا قطعتم وادیا [illegible] الا کانوا معکم [illegible]
[illegible] و [illegible]

نباشند وفي رواية و در روايتي ديگر ان کانوا معکم این لفظ آمده که ان اشتر کوکم في الاجر مگر انکه شریک شدند شما را در مزد و ثواب جز کوا نیع یعنی و حبس کرد ایشانرا عذر گفتند صحابه یا رسول الله وهم بالمدینة وایشان در مدینه
یعنی با وجود آنکه ایشان در مدینه باشند و بیرون نیامده و از ان تخلف نموده چگونه با ما باشند و در آخر شریک
شوند قال وهم بالمدینة گفت آنحضرت وایشان در مدینه اند و با وجود آن شریک اند در اجر حبسهم العذر زیرا که منع
کرده و باز داشته است ایشانرا از غزا عذر مثل بیماری و نداشتن سامان و مانند آن و در حدیث فضل نیت خیر
و تاسف بر فوات آنست رواه البخاري ورواه مسلم عن جابر وعن عبد الله بن عمرو قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فاستاذنه في الجهاد آمد مردي بسوی آنحضرت پس طلب اذن کرد از آنحضرت در جهاد فقال أحي
والداك پس گفت آنحضرت آیا زنده است پدر و مادر تو قال نعم گفت آن مرد آري زنده اند پدر و مادر من
قال ففيهما فجاهد گفت آنحضرت پس در پدر و مادر پس جهاد کن یعنی در خدمت ایشان جهاد کن یعنی بودن تو در خدمت
پدر و مادر نیز حکم جهاد دارد و این بر تقدیری است که جهاد نفل باشد و همچنین است حکم نماز و روزه و حج و سایر
عبادات نافله متفق علیه وفي رواية فارجع الی والدیک فاحسن صحبتهما پس رجوع کن بسوی
والدین خود پس نیکو کن صحبت ایشان و خدمت کن و ادا کن حق ایشان وعن ابن عباس عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال یوم الفتح گفت آنحضرت روز فتح لا هجرة بعد الفتح نیست هجرت فرض بعد از فتح مکه فرض بود هجرت
از مکه بلکه از هر جا که کسی در دار کفر بوده و در اسلام او کرده زیرا که اهل دین در مدینه کم بوده اند و ضعیف
بوده اند پس فرض کرده شد هجرت تا استعانت کنند و از اهل کرده روز بروز کم [illegible] و ان مسلمین و چون فتح
مکه زاید شده است و با وجود این استحباب مفارقت اوطان از جهة جهاد و فرار از دار کفر یا از فتنه و
طلب علم یا زیارت مساجد ثلث باقی است تا روز قیامت ولکن جهاد فرض نمیشود برکل کفایت خروج طایفه از مسلمانان
از برای تفقه چنانکه در قرآن مجید فرموده فلولا نفر من کل فرقة طائفة ليتفقهوا في الدين الآية ولکن جهاد
و اگر کسی امیر بیرون آمدن برای جهاد و ا [illegible] و اذا استنفرتم فانفروا پس بیرون آیید و اطاعت کنید او را ولکنی فرضیت او ساقط
ولکن نیت جهاد باقی است متفق علیه الفصل الثاني عن عمران بن حصين قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال طائفة من امتي يقاتلون علی الحق همیشه خواهند بود طایفه از امت
کرفتال کنند بر حق و اعلا کلمه دین ظاهرین علی من ناواهم در حالی که غالب اند بر کسی که دشمنی دارد ایشان را
حتی یقاتل آخرهم المسیح الدجال تا آنکه قتال کنند آخر این امت که مراد امام مهدي و عیسی علیه السلام است دجال را
مسیح نام دجال است بجهة ممسوح بودن یک چشم او یا مسح کردن او روی زمین را و کیل اطلاق مسیح بر دجال
مقید به دجال آید و مطلق بر عیسی علیه السلام اند رواه ابو داؤد وعن ابي امامة عن النبي صلی الله علیه وسلم قال من لم یغز [illegible]
ابو امامه باهلی که صحابی مشهور است از آنحضرت قال من لم یغز ولم یجهز غازیا گفت آنحضرت کسی که غزا نکند و سامان نکند اسباب
غازی را یعنی اگر خود غزا نکند و غازیان را آن ذکر و اسباب که بقوت آن غزا کرده و او کند غازی را [illegible] بخیر
بیخ غازی را در اهل و عیال او که برعایت و حمایت ایشان کند [illegible] اصابه الله بقارعة قبل یوم القیامة میرساند او را خدا
حادثه سخت پیش از روز قیامت قارعه سختی بود کار و نام یا مرض رواه ابو داؤد وعن انس عن النبي صلی الله علیه وسلم قال جاهدوا

بزنکی

والمشرکین باموالکم جهاد کنید کافران را با مالهای خود که صرف اموال کنید در ان وانفسکم و بنفسهای خود که خود را فدا کنید
والسنتکم و بزبانهای خود که مذمت کنید و دشنام دهید تا ان آزار و دین باطل ایشان و دعا کنید
بر ایشان بخذلان و هزیمت و تبرئه ایشان از القتل و شد و مانند آن و دعا مسلمانان را بنصرت و ظفر و غلبه بدان مردان
را هم درین روایت رواه ابو داؤد والنسائي والدارمي وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افشوا السلام
فاش کنید سلام را یعنی سلام کوئید بر آشنا و ناآشنا یا آشکارا کوئید تا سلام علیه بشنود واطعموا الطعام و بخورانید طعام را ففي
الهام و بزنید سرها را یعنی سرها کافران را و بکشید ایشان را تا آنکه فرا گیرد سرهای ایشان تور ثوا الجنان وارث گردانیده شوید بهشت را
در آورده شوید در ان رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وعن فضالة بفتح فا و تخفيف ضاد بن عبيد بضم عين
است انصاري که در مشاهد حاضر بود و بیعت کرد در تحت الشجره و از فرشته جبرئیل را در انتقال کرد بشام و ساکن شد در دمشق
و شد یکی قضا در دمشق را برای معاویه در زمان خروج وی بصفین و هم در عهد معاویه وفات یافت سنه ثلاث و خمسين
وعن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال روایت میکند از آنحضرت که گفت كل ميت يختم على عمله هر مرده ختم کرده میشود بر
عمل کرده است یعنی منقطع میگردد عمل او بعد از مردن الا الذي مات مرابطا في سبيل الله مگر کسی که مرد مرابطه در راه خدا
مرابطه آنکه در راه خدا و مرابط آنکه گشته است در حد اسلام برای جنگ کافران مشق است از ربط فانه ينمو له عمله
حتى يوم القيامة پس مرد مرابط بدرستی که زیاده کرده میشود برای وی عمل وی که بر آن بود تا روز قیامت ويأمن
فتنة القبر و ایمن میگردد از آزار نایل قبر و سخن درین حدیث در فصل اول از کتاب العلم در شرح حدیث ابي هريرة اذا مات
الانسان انقطع عمله گذشته است رواه الترمذي وابو داؤد ورواه الدارمي عن عقبة بن عامر وعن معاذ بن جبل انه
سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول روایت است از معاذ که وی شنید آنحضرت را که میگفت من قاتل في سبيل الله فواق ناقة
کسی که قتال کند در راه خدا مقدار دو دوشیدن ماده شتر فقد وجبت له الجنة پس بتحقیق واجب میگردد برای وی بهشت
و گفته اند که تواند که مراد بعد دو دوشیدن یا دو شیدن بقیه و تمام است زیرا که ناقه دوشیده میشود در یک دو وقت
یا مراد میان دو دوشیدن در یک وقت است زیرا که عادت بر آنست که ناقه دوشیده میشود و گذاشته میشود تا بعد از
پستان فرود آید باز دوشیده میشود و ظاهر آنست که مراد همین باشد و با لوجود هر دو نیز قتال از صبح تا شام
معتبر است و در صراح گفته است فواق بالضم میان دو دوشیدن شتر که ساعتی ماند تا بچه او را باز فرود آید بار دوم
و در قاموس گفته که فواق میان دو دوشیدن شتر که با میان کشادن دست و باز دادن برپستان ومن جرح جرحا في سبيل الله
و کسی که خسته شود خستگی در راه خدا او نكب نكبة یعنی خسته گردد و یا بغم خستگی او نکبت بار نج رسانیده و رنج رساننده یا في الافراح
نکبت یعنی رنج رسانیدن مصیبات بلاهای جانب و در قاموس نکبة مصیبت و انتقال کرده میشود در اینجا بر سد انگشت از
از جراحت از سنگ و مانند آن فانها تجيء يوم القيامة پس بدرستی آن جراحت از سنگ و مانند آن فانها ونکبت یا آید
روز قیامت کاغزر ما کانت مانند بسیار بودن آن جراحت در دنیا یعنی انچنانکه آن جراحت در دنیا تازه و تر و دفت تر
بود لونها الزعفران و خون بسیار و ناز و بسیار رسیده ان رنگ آن جراحت یعنی خونیکه در آنست
زعفران است وريحها المسك بوی آن بوی مشک است ومن خرج به خراج في سبيل الله وکسی که بیرون آمد بعدان ریش در راه
خراج بضم خا در حجم رسیتی و دیده یا فان عليه طابع الشهداء پس بدرستی بر وی مهر شهدا است یعنی نشانه گردی می آید

در راه خدا او جهاد نمود و لیس جزا داده شود و جزای کی بهر آن رواه الترمذی وابو داود والنسائی وعن خریم بن فاتک
بضم خا و فتح را و سکون ... فاتک بفا و تا فوقانیه مکسوره صحابی است حاضر شد بدر را با برادر خود که سبرة بفتح سین و سکون ...
بن فاتک است و بعضی گفته اند که اسلام آورده روز فتح مکه با سبرة ابن خریم و قول اول صحیح است و فاتک نام جد ایشان
و نام پدر او اخرم ... بن فاتک است ... در شام و بعضی گفته اند در کوفه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم من انفق نفقة فی سبیل الله کسی که خرچ کند خرجی را در راه خدا که مراد بدان جهاد است کتب له بسبعمائة ضعف نوشته شود
برای وی ثواب آن بهفتصد مانند آن مضاعف ... از ده که کمی باشد و زیاده میگردد تا هفتصد ... زیاده
از ان نیز تا آنجا که خواهد پروردگار تعالی و ... الاتفاق در راه خدا ... از هفتصد زیاده نیز باشد والله اعلم رواه الترمذی
والنسائی وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الصدقات ظل فسطاط فی سبیل الله ...
سایه خیمه است که کشیده شود زیاده بود از جزای که سایه وی بنشیند فی الصحاح فسطاط بضم فا و سکون ... خیمه
بزرگ و منحة خادم فی سبیل الله و بهترین صدقات بهبه خادم است در راه خدا چنانکه خادمی را بخشد تا خدمت کند و اورا
کاهی را اعانت کند و منحه بکسر میم و سکون نون در اصل بمعنی هبه و عطیه است بس عاریت که در تملیک منفعت عوض
نه رقبه و اکثر اطلاق وی در ناقه است که ... منتفع گردد ... زیرا که عاریت عطیه ... از آن
باز گردانند سوی مالک و در عرف ... نیز استعمال یافته چنانکه منحه شتر و منحه خادم او طروقة فحل فی سبیل الله ...
ورسند او را اشتر نر یعنی عطا کند کسی ناقه را که باین سن و سال رسیده که نر بروی جهد حامل گشته یا ناقه است در راه
خدا برای سوار رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یلج النار رجل بکی من خشیة الله حتی
نمی آید آتش دوزخ را کسی که بگریه از ترس خدا حتی یعود اللبن فی الضرع تا آنکه بازگردد شیر در پستان و این تعلیق
بمحال است که شیر که دوشیده اند و از پستان برآمده باز سوی پستان در رود ولا یجتمع غبار فی سبیل الله ودخان
جهنم و جمع نمیشود بهیچ وجه گرد در راه خدا و دود دوزخ العین هر که غبار آلود گشت در راه خدا او دود آلود
نگردد در دوزخ یعنی که او در دوزخ نیاید رواه الترمذی وزاد النسائی فی اخری و زیاده کرده است
نسائی در روایت دیگر این لفظ را که فی منخری مسلم ابدا یعنی جمع نگردد غبار در راه خدا و دود دوزخ
سوراخ بینی مسلمان هرگز منخر بفتح میم و کسر خا و فتح میم و خا نیز آمده در قاموس ... هر دو نیز گفته سوراخ بینی و فی
اخری له و در روایت دیگر نسائی را آمده فی جوف عبد ابدا یعنی جمع نگردد غبار فی سبیل الله و دخان
جهنم در درون بنده هرگز و نیز در روایت نسائی است که ولا یجتمع الشح والایمان فی قلب عبد ابدا و جمع نمیشود بخل
و ایمان در دل بنده هرگز و شح بخل است و بعضی گفته اند بخل با حرص و گفته اند ... و شح ...
و شح در مال معروف وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عینان لا تمسهما النار دو چشم است که نرسد
بیک آن دو چشم را ... آتش دوزخ عین بکت من خشیة الله یکی چشمی که گریسته است از ترس خدا
وعین باتت تحرس فی سبیل الله و چشم دیگر که شب کرده که نگاهبانی و پاسبانی میکند مجاهدان را ...
از شر کفار و دیده در پاسبانی رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال مر رجل من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفت ابو هریره که گذشت مردی از یاران آنحضرت بشعب ... راه در میان کوه و فرجه میان کوه ...

بشعب

بشعب فیه عیینة من ماء عذبة شبی که در وی چشمه بود از آب شیرین و در بعضی نسخ فیه عین ... گفته
که روایت آن صحیح نیست فاعجبته پس خوش آمد آن شعبه آن مرد را فقال لو اعتزلت الناس پس گفت اگر کناره گیری کنم از مردم
فاقمت فی هذا الشعب پس اقامت میکردم و سکونت میکردم درین شعب فذکر ذلک لرسول الله پس ذکر کرده شد ...
صلی الله علیه و سلم فقال لا تفعل پس گفت آنحضرت مکن این را که درین شعب اقامت کنی و از جماع مردم کناره گیری فان
مقام احدکم فی سبیل الله افضل من صلوته فی بیته زیرا که درستی استادن یکی از شما در راه خدا افضل است از نماز وی ...
سبعین عاما هفتاد سال الا تحبون ان یغفر الله لکم آیا دوست نمیدارید شما که بیامرزد خدا برای شما و یدخلکم الجنة و در آرد
شما را در بهشت میگوید که از ظاهر این حدیث معلوم میگردد که اعتزال ناس و عبادت در شعب مغفرت حاصل میشود و جواب
که غزو درین زمان واجب بود و ترک واجب ... معصیت است ... قال الطیبی و حمل کرده شود بر مغفرت کامل و دخول بهشت
سابقان و این حدیث دلیل است بر افضلیت جهاد از عزلت خصوصا در زمان سعادت نشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم ...
عزلت کامل میکرد ... از زمان آنحضرت ... واغزوا فی سبیل الله غزا کنید و قتال کنید با کافران در راه
خدا من قاتل فی سبیل الله فواق ناقة کسی که غزا کند در راه خدا مقدار میان دو دوشیدن ناقه وجبت له الجنة واجب
میگردد مر او را بهشت رواه الترمذی وعن عثمان رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال رباط یوم فی سبیل الله
خیر من الف یوم فیما سواه من المنازل بودن یک روز در سرحد کفر در نگاهبانی مسلمانان در راه بهتر است از عبادت هزار روز در جز
آنجا از منازلهای دیگر و این در حق کسی است که واجب است بروی محافظت ظاهرست چه اشتغال وی بغیر آن معصیت است ...
در سجد نیز باشد که ... رباط خوانده اند ... رواه الترمذی والنسائی وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه
قال عرض علی اول ثلثة یدخلون الجنة گفت آنحضرت عرض کرده شد بر من نخستین سه کسی که در آیند بهشت را بعد از
انبیا و رفقای ایشان ... در آیند از آن میان این سه شخص ... و این سه ...
جماعات اند و در روایت کرده شد ... اول ... لام جماعت ... در اصل ...
از گروه ... شهید و عفیف متعفف دوم پارسا که ... پارسائی ... عقب پارسائی و باز ایستاده
از حرام عفیف پارسا و متعفف تکلف نمودن در آن و برو داشتن خود در آن و مبالغه نمودن بر آن و تور یشتی گفته
که عفیف پرهیز کننده از آنچه حلال نیست و متعفف پرهیز کننده از سوال وعبد احسن عبادة الله و نصح لموالیه سوم آن بنده
که نیکو کرده است بندگی خدا را و نیکو ... کرده مر صاحبان خود را و خدمت میکند مر ایشان را رواه الترمذی وعن عبد الله بن
حبشی بضم حا مهمله و سکون موحده و شین معجمه و تشدید یا صحابی است ... در اهل حجاز و ساکن شد مکه را ان النبی صلی الله علیه
و سلم سئل ای الاعمال افضل روایت میکند این صحابی که آنحضرت پرسیده شد که کدام از عملها است که افضل است قال طول القیام
گفت آنحضرت دراز ایستادن یعنی در نماز قیل فای الصدقة افضل گفته شد و پرسیده شد پس کدام صدقه افضل تر است قال جهد
المقل گفت طاقت فقیر یعنی صدقه که فقیر بجهد و مشقت دهد ... و احتیاج فی الصحاح المقل کم کردن ...
و درویش شده و برداشتن و بیان این در کتاب الزکوة در باب افضل الصدقة گذشته است قیل فای الهجرة افضل
گفته شد کدام هجرت فاضل تر است قال من هجر ما حرم الله علیه گفت هجرت کسی که جدائی کرده و ترک داده چیزی را
که حرام گردانیده است خدا ... یعنی هجرت اکمل یعنی برآمدن از دار کفر بدار اسلام است ولیکن ...

رز موطن حیث بزرگ شهوت نفس که حرام باشد فاضلتر از آنست بلکه حقیقت معنی آن نیز همین است و شرح این در اول کتاب الایمان
گذشت قیل فای الجهاد افضل گفته شد پس کدام جهاد فاضلتر است قال من جاهد المشرکین بماله ونفسه گفت فاضلتر جهاد کسی است
که جهاد کرده کافران را با مال خود که در راه خدا صرف کرده و ساز و سامان خود و غازیان بدان نموده و جهاد کرده بنفس
که با کافران جنگ کرده و مجروح گشته و کشته شد قیل فای القتل اشرف گفته شد پس کدام کشته شدن در جهاد شریف‌تر
است قال من اهریق دمه وعقر جواده گفت کشته شدن کسی که ریخته شده خون او و پی کرده شده است اسپ او یعنی اسپ او
را که خود کشته شده و اسپ هم کشته شده و این غایت شدت قتال و ثبات در آنست جود و اسپ نیکو رواه
ابو داود وفی روایة للنسائی ان النبی صلی الله علیه وسلم سئل ای الاعمال افضل و در روایت نسائی آمده که آنحضرت
پرسیده شد که کدام یک از اعمال فاضلتر است قال ایمان لا شک فیه گفت فاضلترین اعمال ایمانی است که نیست شک
در وی و درین اشارتست بکمال دین و قوت یقین و در تحقیقات و مراتب ایمان و الادیان لا یکون فیه
جمعی دارد و یکدیگر کشف کنند در بیان تعلیقی و مراد شک معنی لغوی است [illegible] الا نفس وجهاد
لا غلول فیه و فاضلترین اعمال جهادی است که نیست خیانتی در غنیمت که حاصل شده است در وی وحجة مبرورة فاضلترین
اعمال حج است که مقبول شده است قیل فای الصلوة افضل گفته شد پس کدام نماز فاضلتر است قال طول القنوت
گفت نمازی که قیام دروی دراز کرده شده است و قنوت اینجا بمعنی قیام آمده است و معنی خضوع و خشوع
زده است ثم اتفقا ای ابو داود والنسائی اتفاق کرده‌اند نسائی و ابو داود در باقی حدیث که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در هر مقام بحسب مناسبت حال سائل جواب داده و بیان کرد چیزی از آن را که بر وی رعیتی
جواب داد که افضل اعمال نماز و روزه و امثال آنست مثل فشای اسلام و بعضی کلام و ذکر الهی از خیل و حیثیت باقیه
گفته که افضل اعمال جود و سخا و قتی مثل اطعام طعام و ذکر [illegible] در عبادت و دیده جواب داد در ذکر افضل اعمال الصلوة
در جایی که مردم در خوابست پس مراد افضل اعمال در حق سائل است یا مقصود آنست که از جمله افضل اعمال است و مثل این کلام
در موضع دیگر نیز گذشته است وعن المقدام بن معدیکرب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للشهید عند الله ست
خصال مر شهید را نزد خدا شش خصلت است و منقبت است یغفر له فی اول دفعة یکی آنست که آمرزیده میشود مراد او در اول
دفعة یعنی الفوج و نوبت یعنی باران که یکبار از آن دفعه با یقع یکبار آمدن باران و از نهی معلوم میشود که اول وقت باران
و استعمال وی در خون و مانند آن بطریق تشبیه و استعارتست و در روایت در حدیث بفتح و ضم هر دو است و فتح اشهر است
دفعة یعنی آمرزیده میشود شهید را در اول قطره خون که میریزد وعدی مقعده من الجنة و نموده میشود او را جای
وی از بهشت نزد از زهاق روح و یجار من عذاب القبر و امن کاه داشته میشود و ایمن کردانیده میشود و از عذاب
قبر و یامن من الفزع الاکبر و ایمن میگردد از ترس بزرگ که مراد بدان عذاب نار دوزخ است یا وقت دمیدن
یا وقتی که امر کرده شود بسوی دوزخ یا وقتی که ذبح کرده شود موت پس ناامید شوند کافران از خلاص شدن
از آتش و یوضع علی راسه تاج الوقار و نهاده میشود بر سر وی افسر عزت و تعظیم و کرامات [illegible] الیاقوتة منها خیر من
الدنیا یک جوهر از آن جواهر که متعلق است به آن بهتر است از دنیا و هرچه در دنیا است شایع ان و یزوج ثنتین
وسبعین زوجة من الحور العین و جفت کرده شود او را هفتاد و دو زن از حور بهشت و حور نام زن از زنان بهشت است

حور را سیاه چشم بود و سیاهی آن در غایت سفیدی و سیاهی بود [illegible] سفید یا ... گفت سیاه ...
بعضی فراخ چشم ویشفع فی سبعین من اقاربه و قبول کرده میشود شفاعت او در حق هفتاد کس از خویشان او رواه الترمذی
و ابن ماجة وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لقی الله بغیر اثر من جهاد کسی که ملاقات کند
خدا را و حاضر شود بدرگاه عزت وی یعنی بمیرد از جهاد و از زخم و از ... نفس با مال ... انجام ان لقی
بغیر اثره ... لقی الله وفیه ثلمة ملاقات میکند خدا را و حال آنکه در دین وی رخنه است و خلل کرده اند ... چیزی
نامی است جهاد کفار و جهاد نفس و شیطان را و موید این حدیث ابو امامه که بیاید رواه الترمذی و ابن ماجة وعن
انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهید لا یجد الم القتل شهید نمی یابد درد قتل الا کما یجد احدکم الم القرصة
فیا که می یابد یکی از شما درد گزیدن کیک ای الم القرصة یعنی سوزش و دردی که می یابد کسی که بگزد او را کیک و چنین گفته کرامتی شهید
است که لذت میگرداند از آن جان در راه خدا و خوش میکرد و نفس او به آن ... [illegible] مراد آن باشد
که الم قتل مر شهید را قیاس ... آنکه یافته ... از ... مگر بقدر الم قرصه ... کرده و خوش ... رواه
الترمذی والنسائی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابی امامة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس شیء احب الی الله
من قطرتین واثرین گفت آنحضرت نیست هیچ چیزی دوست داشته شده تر از دو قطره و از دو نشان قطرة
دموع من خشیة الله دو قطره کدام است یکی قطره اشک است از ترس خدا و قطره دم تهراق فی سبیل الله و دوم قطره خون
که ریخته میشود در راه خدا قطره چکیده آب و جزآن واما الاثران فاثر فی سبیل الله واما دو اثر یکی نشان زخم
در راه خدا یعنی تغیر کرده شده اثر او را اگرچه نشان پای در مشی نیز گفته ... دارد و اثر فی فریضة من
فرائض الله دوم اثر است در فریضه از فرائض خدا مانند باقی ماندن زردی در روزه و سیاهی ... در نماز والوای
والم در روزه و ... در راه حج ... باشد در وضو و مانند آن رواه الترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ترکب البحر الا حاجا او معتمرا
سوار مشو در یا ... کننده ... او غازیا فی سبیل الله ... در راه خدا یعنی عامل
بر که ... خود را ... مگر برای امر دینی که ... کند بدان ... در ... جواز رکوب
بحر است برای حج و عمره و غزو و ... در ... که افضل ... اند که بهم زده شده
برای آن کشتی در دریا ... القاموس ... که ... ارواح
... زیرا که زیر دریا آتش است ... زیر آتش دریا است
و بعضی گفته اند که این محمول بر ظاهر است زیرا که بر ورد کار ... قادر است ... در قرآن مجید ... کموج ...
و بعضی میگویند که مقصود ترسانیدن از دریا و تعظیم شان خطر در رکوب اوست زیرا که راکب او ... در معرض
اهلاک است ... رواه ابو داود وعن ام حرام ... عن النبی
صلی الله علیه وسلم ... در ... زوج ... روم ... سوار شده ... در یاری ...
صلی الله علیه وسلم قال المائد فی البحر الذی یصیبه القیء له اجر شهید ... دریا که ... دوار ...
کشتی و اضطراب آن ... اجر شهید است ... و ... اضطراب ...

اما اجر برای غازی و غیرا وست و برای وی سهم است اگرچه ثواب ندارد نزد بعضی علما و طیبی اینجا قول ابی حنیفه ... کرده است
و این را در ... بعضی کتب دیگر ... والله اعلم رواه ابو داود وعن ابی هریرة ان رجلا قال روایت است از ابی هریره
که مردی گفت یا رسول الله رجل یرید الجهاد فی سبیل الله مردی میخواهد که جهاد کند با کافران و هو یبتغی عرضا من عرض الدنیا
حال آنکه ... طلب میکند متاعی از متاع دنیا از مال و نام و آوازه ... و بسکون هر دو جائز است ...
در روایت ... فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا اجر له فی ثواب اجر ... رواه ابو داود وعن معاذ
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغزو غزوان غزای کردن دو قسم است فاما من ابتغی وجه الله اما کسی که طلب کند
بغزا کردن ذات خدا و رضای او را و ثواب آخرت را واطاع الامام و فرمان برداری کند پادشاه را ... امام
وانفق الکریمة و در ... و در راه خدا نفس و مال ... بسر ... معامله کند و رفق ...
کسی را که با وی ... است و ... معاصی ... دیگر ... چیزی
... تجارت کردن و ... فان نومه ... کله پس
... ثواب ... هر ... ثواب ... اجر ... در ...
بفتح نون ... گرده ... و در بعضی بسکون ... در قاموس ... بفتح ... ازاز ... از ثواب و اما من
غزا فخرا کسی که غزا کند ... نمودن ... زیادة و سمعة و برای آنکه ... شنود ...
یعنی برای نام و آوازه وعصی الامام ... امام را و ... در زمین فانه لم یرجع
بالکفاف ... نمیگردد ... رواه مالک وابو داود والنسائی وعن عبد الله بن عمرو قال روایت است از عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت
یا رسول الله اخبرنی عن الجهاد والغزو ... کرده ... فقال آنحضرت یا عبد الله بن
عمرو ان قاتلت صابرا محتسبا ... الله صابرا محتسبا ... یا ... الله ...
... وعن ... ابو داود ...
عین ... قال ... صلی الله علیه وسلم قال ...
... الله ...
... کار ... کسی ...
... کار ... کسی ...
... کار ...
دیگر ... رواه ابو داود ... و ذکر حدیث فضالة ... مذکور است ... حی ...
... در کتاب ایمان ... در اول کتاب ... در
... الفصل الثالث عن ابی امامة قال خرجنا مع رسول الله فی سریة گفت ابو امامه بیرون رفتیم
ما همراه آنحضرت در ... القاموس ...
... چیزی از آب ... سبزی بود ...

نیست در کوه ... گفت ... حدیث کرد ... گفت که اقامت ... در ...
که ... در ... من الدنیا ... گزیند ... رسول الله ... هذا ... فی ذلک ... اقامت کردن در آن غار ... فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لم ابعث بالیهودیة
... گفت آنحضرت ... نشده ام ... دین یهود ... ولا بالنصرانیة ... ولکنی بعثت بالحنیفیة السمحة ...
نصاری ... شده ام ملت مایل ... اسلام ... حنیف ... ابراهیم ... اهل
حنیف ... ملت ... آسان ... در ...
... کردن ... نفس محمد بیده ... ذات ...
... بر کردن ... در وقت ... فی سبیل الله ...
جهاد اعدای دین ... من الدنیا وما فیها بهتر است از دنیا و هرچه در وی است ... اسباب ... یعنی ...
در راه خدا ... ثواب جهاد از ثواب صدقه ... ظاهر آنست ... در ... زمان ...
... ولمقام احدکم فی الصف ... از شما در صف قتال
خیر من صلوته ستین سنة بهتر و فاضلتر است از نماز نفل گزاردن ... شصت سال ...
... صلوة ... حدیث ... رواه احمد وعن عبادة بن الصامت
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غزا فی سبیل الله گفت عبادة بن الصامت که ... انصار ... گفت ...
کسی که غزا کند در راه خدا ولم ینو الا عقالا ... فله ما نوی ... مراد ... چیزی ...
... جهاد ... در راه خدا ... اخلاص ... مبالغه
... رواه النسائی وعن ابی سعید ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال من رضی بالله ربا ... راضی ... پروردگار ... وبالاسلام
دینا ... باسلام ... وبمحمد رسولا ... رسول ... وجبت له الجنة ...
... در کتاب الایمان ... ابو سعید ...
... ابو سعید ... از آنحضرت ... فقال اعدها علی
ابو سعید اعاده ... یا رسول الله فاعادها علیه ... آنحضرت ...
... قال ... ائة درجة فی الجنة ... درجات ...
... السماء والارض
... قال وما هی ... ابو سعید ... یا رسول الله قال الجهاد
فی سبیل الله الجهاد فی سبیل الله ... آنحضرت ... در راه خدا ...
رواه مسلم وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابواب الجنة تحت ظلال السیوف ...
هشت ... گویا ... در ... قال ...

و گردیدن سر و شوریدن دل از کشتی و سوار از آنکه غرق را اجر شهیدست و غرق شونده در دریا مراد باو اجر دو شهیدست رواه ابو داود و اینکه
این بر تقدیری است اگر رکوب دریا برای غزو و حج و طلب علم و صله رحم و مانند آن باشد و تجارت از برای تحصیل قوت نفس و نفقه
عیال باشد و اگر رکوب کرده شود حاصل نشود درین حکم داخل [illegible] و کار رفتن [illegible] برنشستگان بر رکوب فلک اشتغال [illegible]
شارع مراد و تحقیق سوار شده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم در بار اول هجرت حبشه و اند برای غزو و غیر
از کبار علما و اولیا و اتقیا سوار شده اند برای حج پس بعضی [illegible] که منع کنند علما آن را از قبیل القای نفس در تهلکه وارد
این احادیث و مانند آن محمولست بر [illegible] آن [illegible] مردود است [illegible]
[illegible] سلامت [illegible] مانند مرکب [illegible] در جبال که احتمال خطر دارد [illegible]
چنانکه در بر [illegible] حکم [illegible] است و عقل حاکم است که [illegible] احمد بن رزوق که از اعاظم علما
و مشایخ مغرب است در شرح [illegible] رکوب بحر [illegible] خلاف نیست امروز [illegible]
مختلف است در آن و آن ممنوع است [illegible] سودی گردد [illegible] یا نقصان [illegible]
عنه در آن باید که سوار [illegible] دو نماز [illegible] که ترک بکند نماز را دوم آنکه [illegible] سوم [illegible] خوف
هلاک در آن غالب است سوم آنکه ترس [illegible] و رسند دشمنان دین [illegible] دوستان ایشان [illegible]
و مال [illegible] آنکه [illegible] در میان باشند [illegible] و قدر [illegible] آنکه رکوب [illegible] سودی
بود [illegible] در تحت احکام [illegible] و ترک [illegible] ایشان [illegible] منکرات [illegible]
جاری گردانیده اند [illegible] در زمین [illegible] در مذهب کراهت با ثبوت اصل جواز [illegible]
رکوب [illegible] خفیف [illegible] کراهت را در جنب تحصیل واجب که حج است و آنچه در بعضی [illegible]
[illegible] رکوب چنانکه [illegible] که [illegible] عمر بن الخطاب [illegible]
من [illegible] عظیم [illegible] خلق عظیم [illegible] که [illegible]
کلا [illegible] بود [illegible] بهره کردن کسی را که [illegible] برای [illegible] از این قول
و همچنین واقع شد عثمان را رضی الله عنه پس [illegible] آن [illegible] مذکوره و بالله التوفیق
انتهی کلام ابن رزوق رحمه الله و عن ابی مالک الاشعری [illegible] کویند [illegible] قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من فصل فی سبیل الله فمات او قتل [illegible] شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که [illegible]
در راه خدا [illegible] کشته شود [illegible]
[illegible] با [illegible] را [illegible] کردن [illegible]
با [illegible] که نه [illegible] و همچنین [illegible]
و سوام [illegible] و [illegible] انکه [illegible]
[illegible] خواب [illegible] بهر [illegible] شهید [illegible]
شهیدست و آن را [illegible] رواه ابو داود و عن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال قفلة کغزوة [illegible] بازگشتن [illegible] از سفر غزا [illegible] بازگشتن از سفر [illegible]

کرده اند

گردانیده از سفر [illegible] تفاؤل [illegible] و در بعضی احادیث گفته اند که رجوع [illegible]
رفتن او است [illegible] از اول آن و باقی [illegible]
رجوع از برای ادای حقوق عیال [illegible] گفته اند [illegible] برای عبادت [illegible]
از تمه [illegible] در شرح [illegible] و عن [illegible]
صلی الله علیه وسلم للغازی اجره [illegible] اجر الغازی [illegible]
[illegible] غازی [illegible]
غازی است و جواز [illegible] میان علما و اگر [illegible] و بعضی جواز [illegible]
دارد [illegible] در شرح کلام [illegible] کرده شده است [illegible]
رواه ابو داود و عن ابی ایوب [illegible] النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] روایت [illegible] ابو ایوب الانصاری که از
صحابه و کبار انصار است [illegible] آنحضرت را که میگوید [illegible] شهرها [illegible]
[illegible] نشکرهای مجمع [illegible] جیم [illegible]
[illegible] کرده [illegible] که [illegible] برای [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] برای [illegible] القبایل [illegible]
[illegible] قبایل [illegible]
[illegible]
[illegible] که با [illegible]
پس آنحضرت [illegible] الا ذلک الاجیر [illegible] آگاه باشید [illegible]
[illegible] آخر قطره از خون [illegible] کشته شدن [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] کرده شود [illegible]
در قتال رواه ابو داود و عن یعلی بن امیه [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] بن المطلب [illegible]
[illegible] رضی الله عنه قال اذن رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] خادم [illegible]
[illegible] خادم [illegible] طلب کردم [illegible] کفایت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] نام بردم [illegible] دینار [illegible]
[illegible]
پس آمد آنحضرت [illegible] ذکر کردم [illegible] الدنیا والآخرة [illegible] آنحضرت
[illegible] الا دنانیره [illegible]
[illegible] ثواب است [illegible]

وسوده شکل اجابه ورث شبابه شده کهنه فقال پس گفت آن مرد یا ابا موسی أأنت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول هذا
پس گفت آن مرد ای ابو موسی تو شنیده آنحضرت را که میگفت این سخن را قال نعم گفت آری شنیدم من این را از آنحضرت
فرجع الی اصحابه پس رجوع کرد آن مرد بسوی یاران خود فقال پس گفت آن مرد بقصد وداع یاران خود اقرأ علیکم
السلام میخوانم بر شما سلام را وداع میکنم شما را ثم کسر جفن سیفه پس بشکست نیام تیغ خود را جفن تیغ نیام و نیکوان فالقاه
پس بینداخت نیام را ثم مشی بسیفه الی العدو و برفت با شمشیر خود بسوی دشمنان فضرب به پس زد دشمنان را حتی قتل تا آنکه کشته شد
رواه مسلم عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لما اصیب اخوانکم یوم احد روایت است
از ابن عباس که آنحضرت گفت مر یاران خود را هنگامی که مصیبت زده شدند برادران شما روز غزوه احد یعنی کشته شدند
جعل الله ارواحهم فی جوف طیر خضر گردانیده خدا ارواح ایشان را در درون پرندهای سبز بیان التحقیق این در فصل
اول در حدیث مسروق گذشت ترد انهار الجنة فرود می آیند در نهرها جویهای بهشت را تاکل من ثمارها میخورند از آن
میوه ها وتاوی الی قنادیل من ذهب تا مسکن گیرند و پناه می آرند بسوی قندیلها از طلا معلقة فی ظل العرش
که آویخته شده اند در سایه عرش فلما وجدوا طیب مأکلهم ومشربهم ومقیلهم پس هنگامی که یافتند آن کشتگان
خوشی طعام و شراب و خوابگاه خود را قالوا من یبلغ اخواننا عنا گفتند کیست که برساند و خبر کند برادران ما را از ما
انا احیاء فی الجنة که ما زنده ایم در بهشت نرزق روزی داده میشویم لئلا یزهدوا فی الجهاد تا بی رغبتی نکنند در جهاد
ولا ینکلوا عند الحرب و سستی و بد دلی نکنند در جنگ فقال الله تعالی انا ابلغهم عنکم پس فرمود خدای تعالی
پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیت را ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم و گمان مبر آنانی را
که کشته شده اند در راه خدا مردگان بلکه زندگان اند نزد پروردگار خود یرزقون الی آخر الآیة تا آخر آیه رواه ابو
داود وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال المؤمنون فی الدنیا علی ثلثة اجزاء گفت آنحضرت
که مسلمانان در دنیا بر سه قسم اند الذین آمنوا بالله ورسوله یک قسم آنکسانند که ایمان آوردند بخدا و پیغمبر خدا ثم لم یرتابوا
پس در شک نیفتادند و جاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله و جهاد کردند بمالها و نفسهای خود در راه خدا و این جماعت
با وجود ایمان کامل و تهذیب نفس و نفع رسانیدن خلق و پاک گردانیدن ایشان از دیگران اکمل و اشرف ایشان اند و در مرتبه
والذی یأمنه الناس علی اموالهم وانفسهم قسم دوم آنکسی که ایمن اند از ایشان مردم بر مالها و نفسهای خود
یعنی اگرچه نفع نرسانیدند مردم را و جهاد نکردند و ضرر نرسانیدند و ظلم نکردند و اختلاط ننمودند در راه خدا از ایشان
چنانکه بگویند ثم الذی اذا اشرف علی طمع ترکه لله عز وجل قسم سوم آنکسی که چون مشرف گردد بر طمع
وی آنکه طمع بکند ترک کند از آن طمع برای خدا و طلب رضای وی و این طایفه اگرچه اختلاط کنند با مردم
و از ایشان نفع کنند و در دایره حرص الله و لیکن نگاه داشت این طایفه خدای تعالی را از وقوع در آن و این قسم
فروتر است از قسمت و بعد از وی اقسام دیگر از مرتبه است رواه احمد و در شرح این حدیث این توجیه و تقریر
کلمات این نقیر خواهد داشت والله اعلم رواه احمد وعن عبد الرحمن بن ابی عمیرة بفتح عین مهمله و کسر میم و سکون یا و تحتانی
هردو بمعنی او رحمت وی نظر است والله اعلم ان رسول الله روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت
ما من نفس مسلمة یقبضها ربها نیست هیچ نفس مسلمانی که قبض میکند او را پروردگار وی تعالی یعنی میراند تحب ان ترجع الیکم

دوست میدارد که باز گردد بسوی شما و باز آید بدنیا و ان لها الدنیا وما فیها و اینکه شد مر او را دنیا و هرچه در دنیا است
غیر الشهید مگر شهید یا که وی دوست میدارد که باز گردد بدنیا و کشته شود در راه خدا از جهت مشاهده او درجات عظیم را
در ثواب آن قال ابن ابی عمیرة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن ابی عمیره که روای حدیث است که گفت آنحضرت لان
اقتل فی سبیل الله احب الی یعنی اگر کشته شوم من در راه خدا دوست داشته شده تر است نزد من از آنکه باشند مملوک وملک من
من اهل الوبر والمدر مراد باهل وبر بادیه نشینان اند که در خیمه ها باشند که از پشم اند و باهل مدر ساکنان شهر و ده که
خانه های ایشان از کلوخ و خشت و کلوخ بود مراد تمام دنیا و اهل او است رواه النسائی وعن حسناء بفتح حاء و سکون سین
بنت معاویة تابعیه مقبوله از طبقه راویه روایت میکند از عم خود که اسلم بن سلیم که صحابی است قالت حدثنا عمی گفت حسناء
که حدیث کرد مرا عم من قال گفت عم من قلت للنبی گفتم مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم من فی الجنة کیست در بهشت قال النبی فی الجنة
و الشهید فی الجنة وشهیدان در بهشت اند والمولود فی الجنة و زاییده شده یعنی مولود صغیر در بهشت است خواه ولد مؤمن باشد خواه ولد کافر
والوئید فی الجنة و زنده گور کرده شده در بهشت است و مراد بوئید مولود دختر است چنانکه عادت کافران است که
دختران را زنده در گور میکردند و بعضی پسران را نیز میکردند در وقت تنگی و قحطی و شاید که تخصیص ذکر این چهار
بفضل و شرف ورود و اول در جهت دخول جنت با عمل یکی ورود و اخیر والله اعلم رواه ابو داود وعن علی وابی
الدرداء و ابی هریرة و ابی امامة وعبد الله بن عمر و جابر بن عبد الله و عمران بن حصین رضی الله عنهم اجمعین روایت
از این هفت صحابی مشهور که کلهم روایت میکنند عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال گفت هر یکی از ایشان حدیث میکند از آنحضرت
که گفت من ارسل بنفقة فی سبیل الله کسی که بفرستد نفقه را در راه خدا و اقام فی بیته و اقامت کند در خانه خود و غزا خود نکند فله
بکل درهم سبعمائة درهم پس مر او راست بهر درهمی هفتصد درهم ومن غزا بنفسه فی سبیل الله و کسی که غزا کند بذات خود در راه
خدا وانفق فی وجه ذلک و انفاق کند در وجه غزا از برای ذات و طلب رضات وی تعالی یا در جهتی که امر کرده است
بدان ورامی است از آن فله بکل درهم سبعمائة الف درهم پس مر او راست بهر درهمی هفتصد هزار درهم و در بعضی نسخ سبعمائة
درهم هفتصد هزار درهم و از پیغمبر معلوم میشود که مضاعفت ثواب مخصوص و متعین بهفتصد نیست چنانکه گذشت است
باین در فصل ثانی در حدیث خریم بن فاتک ثم تلا هذه الآیة پس خواند آنحضرت این آیه را والله یضاعف لمن یشاء و خدا زیاده
میکند ثواب را مر کسی را که میخواهد رواه ابن ماجة وعن فضالة بفتح فاء ابن عبید بضم عین صحابی انصاری است
و حال وی در فصل ثانی گذشت قال سمعت عمر بن الخطاب رضی الله عنه یقول سمعت رسول الله صلعم یقول الشهداء
اربعة گفت شنیدم عمر را رضی الله عنه که میگفت شنیدم آنحضرت را که میگفت شهیدان چهار کس اند رجل مؤمن جید الایمان
یکی مرد مسلمان که نیک درست است ایمان او لقی العدو ملاقات کرده است دشمنان را یعنی کافران را فصدق الله پس راست
گوی گردانید امر خدا را ایمان خود و سعی خود پس جهاد کرد و صبر ورزید و جهد داشت ثواب حق را زیرا که وعده
وصف کرده مجاهدان بصبر و ثبات و فرموده است ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا ... پس تصدیق کرد مر خدا را در این خبر
قتل حتی قتل گشته شد تا آنکه کشته شد فذلک الذی یرفع الناس الیه اعینهم ... آن مرد آنکسی است که مرتبه او بلند مردم
بسوی آنکس چشمهای خود را و می نگرند بسوی وی روز قیامت [illegible] بمقام و ارتفاع آن و هم آنچنانکه
ورفع راسه و برداشت سر خود را برای بیان کردن و نمودن [illegible] عین و اشارت بهذا هی

سقطت قلنسوته تا آنکه افتاد کلاه وی بجهت مبالغه کردن در رفع ما ادری اقلنسوة عمر اراد ام قلنسوة النبی صلی الله علیه وسلم
این قول راوی است که میگوید فضاله نمیدانم یا یزید که کلاه عمر را مراد داشته است روای یا کلاه وی رضی الله عنه و افتادن
کلاه بصورت رفع یا مراد داشت کلاه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که افتاد و حمل بر اول اولی است کما لا یخفی قال گفت
آنحضرت ورجل مؤمن جید الایمان لقی العدو و شهید دیگر مرد مؤمن است نیک سره ایمان که ملاقات کرده است عدو را
این صفت که کانما ضرب جلده بشوک طلح من الجبن گویا زده شده است پوست وی بخارهای درخت مغیلان خار دار از جهت
بدلی و ترسندگی طلح بفتح و سکون لام درخت بزرگ خار دار کیکر است از خار مغیلان و از جهت بد دلی
و ترسندگی آماده سهم غرب افتاده او را تیر که انداز او معلوم نیست فقتله پس کشت او را فهو فی الدرجة الثانیة پس این
شهید در پایه دوم است و نازل است از اول ورجل مؤمن خلط عملا صالحا وآخر سیئا شهید سوم مردی که آمیخته است کار
نیک را و کار بد را که مراد است و ایمان وی چه آن چه بیت که ایمان راست و در قرآن مجید در شأن این گفته است عسی الله
ان یتوب علیهم نزدیک است خدا که توبه کند و رجوع رحمت نماید بر آن لقی العدو ملاقات کرد عدو را فصدق الله
پس تصدیق کرد وعده او را و صبر کرد و ثبات ورزید حتی قتل تا آنکه کشته شد فذلک فی الدرجة الثالثة پس آن مرد در درجه
سوم است ورجل مؤمن اسرف علی نفسه و چهارم مردی مسلمان است دیگر اسراف کرده است و از حد تجاوز نموده و
در زیده لقی العدو فصدق الله حتی قتل فذلک فی الدرجة الرابعة پس آن مرد در پایه چهارم است و از همه پایان تر است و حاصل
این تقسیم آنست که شهید یا متقی شجاع است و این قسم اول یا متقی غیر شجاع است و این دو قسم است تا ثبت ما قالی
مشرف است بیان در همه اقسام حاصل شود و تصدیق الله نه در خارجا و از این تقریر معلوم شد که مراد تصدیق حقی
ثبات بر جهاد است که صف کرده است و هیچ بیعالم آن را امواج جزا داده و از آن تصدیق در وعده اجر او
که آن از قسم ثانی ازین اصل است با وجود آن ذکر کرده است در آن فافهم وعن عتبة بضم عین و سکون تاء فوقانیه بن
عبد بفتح عین و سکون موحده السلمی صحابی است کنیت او ابو الولید است معدود است در اهل حمص و گفته اند که نام او علیه بود
بفتح عین و سکون فوقانیه و فتح اولام پس نام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
القتلی ثلثة کشتگان سه قسم اند مؤمن جاهد بنفسه وماله فی سبیل الله یکی از آنها مسلمانی است که جهاد کرد بنفس خود
و مال خود جان و مال خود در راه خدا حتی اذا لقی العدو قاتل حتی یقتل پس چون ملاقات کرد دشمن را
قتال کرد تا آنکه کشته شد قال النبی صلی الله علیه وسلم فیه گفت آنحضرت در شأن مدح این مؤمن که ایمان
کلام که فذلک الشهید الممتحن پس آن شهید آنست که امتحان کرده شد و تجربه نموده شد است بصبر بر جهاد
وقت بجا احتمال مشاق و در نهایه گفته ممتحن مصفی مهذب است که قصد ممتحن بگوید قتی که تصفیه کرده شود بر جهاد
در تغیر گرید او لک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی گفته که دلهای که تجربه کرده و در خدا تعالی در زمین مشقت و دل
اهلی التقوی و اخلاص برای آن و امتحان بعلم و معرفت است فی خیمة الله تحت عرشه آن شهید در خیمه خدا است زیر عرش
آن شهید در خیمه خدا است [illegible] وی و محل قرب وی و محل عنایت وی چنانکه در حدیث شفاعت
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود [illegible] او در سرای وی پس اذن میکند مرا اندر آمدن پس نگه ده میرسم آنحضرت
حدیث لا یفضله النبیون [illegible] فاضل در آنجا شود آن شهید او را بمرتبه مگر مرتبه نبوت یعنی اولیای

مرتبه نبوت و کمال متحقق از مرتبه هم مراتب کمالات ایشان را حاصل است و در پی توهم نباید کرد که از پیغمبران یک مرتبه فاضل
که نبوت است زیرا که فضایل کمالات نبوت لا یعد و لا یحصی است که مراتب ولایت که درجت او است در جنب آن قدر محض
خواهد بود و تحرف گفته است که نسبت کمالات اولیا قدس الله اسرارهم در جنب کمالات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم
رحمه است که از تنک براب بیرون افتد و گویا نظر ان خیال کنند که ایشان یکدم و یک پایه از انبیا کمتر و پایه بزرگ
کمالات مرتبه نبوت را تصور نکنند نعوذ بالله من الزیغ والزلل ومؤمن قرف علی نفسه من الذنوب والخطایا و دوم از کشتگان مسلمانی است
که اندک اندک از بدرا و متقی جاهد بنفسه وماله فی سبیل الله جهاد کرد بنفس خود و مال خود در راه خدا اذا لقی العدو قاتل حتی یقتل
وقتی که ملاقات کند دشمن را قتال بکند تا آنکه کشته میشود قال النبی صلی الله علیه وسلم فیه گفته است آنحضرت در شأن این
مجاهد ممصمصة محت ذنوبه وخطایاه ان السیف محاء للخطایا این شهادت است ماحصلی است که محو میکند و پاک
میگرداند گناهان و بدیهای او را ممصمصة بضم میم اول و فتح ثانیه و سکون صاد و کسر میم ثانیه یعنی مطهره یعنی پاک کننده
و صاد مهمله مکرر هر دو روایت در هر دو یکسان است و بعضی گفته اند که ممصمصه بصاد بطرف لسان و یعنی تمام دهان چنانکه
در وضو و در شستن آوند و جز آن ممصمصه ذنوب گرداننده است مر گناهان را و ادخل من ای ابواب الجنة شاء
و در آورده میشود از هر دری درهای بهشت که خواهد و منافق جاهد بنفسه وماله سیوم از کشتگان منافقی است که جهاد کرد
بنفس و مال خود فاذا لقی العدو قاتل حتی یقتل پس چون ملاقات کند دشمن را قتال بکند تا آنکه کشته میشود فذاک
فی النار پس این منافق در آتش دوزخ است اگرچه قتال کرد و کشته شد ان السیف لا یمحو النفاق بدرستی که
شمشیر محو نمیکند نفاق را ایمان می باید تا ایمان نباشد هیچ شعر ایمان چو سلامت بلب گور بریم احسنت زهی چستی و چالاکی ما
رواه الدارمی وعن ابن عائذ بیا و کتابت نه و ذال معجمه در ابن عائذ در صحابه متعدد در قیس بن عائذ و منذر بن عائذ
تا اینجا مراد کیست والله اعلم قال خرج رسول الله صلعم فی جنازة رجل گفت بیرون آمد آنحضرت در جنازه مردی تا نماز
بگذارد بروی فلما وضع قال عمر بن الخطاب پس هرگاه که نهاده شد جنازه گفت عمر رضی الله عنه لا تصل علیه نماز مگذار
بروی یا رسول الله فانه رجل فاجر زیرا که وی هر آینه مردی فاسق است فالتفت رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الناس
پس برگشت آنحضرت بسوی مردم فقال پس گفت هل رآه احد منکم علی عمل الاسلام آیا دیده است او را هیچ یکی از شما بر کار
از کارهای اسلامی فقال رجل نعم پس گفت مردی آری یا رسول الله من دیده ام او را بر عمل اسلام حرس لیلة فی سبیل الله نگاهبانی
کرده است شبی در راه خدا فصلی علیه رسول الله پس نماز گزارد بروی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وحثی علیه التراب
و ریخت برای وی خاک در وقت دفن کردن وقال اصحابک یظنون انک من اهل النار گفت آنحضرت یاران تو گمان میبرند
که تو از اهل آتشی و انا اشهد انک من اهل الجنة و من گواهی میدهم که تو از اهل بهشتی وقال یا عمر انک لا تسأل
عن اعمال الناس و گفت آنحضرت ای عمر بدرستی که تو پرسیده نمیشوی از کردارهای مردم ولکن تسأل عن الفطرة ولیکن پرسیده میشوی
از فطرت یعنی از دین اسلام یعنی در تغییر و تقریر این کلام گفته است که حاصلش آنست که ای عمر که تو خبر کنی در مثل
این موطن بمقام از اعمال شر مر او را بلکه باید که خبر دهی از اعمال خیر چنانکه فرموده است اذکروا موتاکم بالخیر و سبقت
منع او است از آنجا اقدام کرده بر آن از اخبار رفیق و بنا بر آن و زیرا که اصل اسلام فطرت و اعتقاد است و باوجود
از اعمال اسلام نیز کرده که کفایت میکند او را فافهم رواه البیهقی فی شعب الایمان باب اعداد آلة الجهاد

باب در ذکر احادیثی که در باب آماده کردن آلهٔ جهاد از تیر و کمان و نیزه و شمشیر و زره و اسب و غیر آن وارد شده و تیر اندازی که کرده شده
در باب فضیلت رمی و خیل اسب ... شده و صفت سیف آنحضرت صلی الله علیه وسلم و روایت و زره وی ذکر کرده شده ...

الفصل الاول عن عقبة بن عامر قال سمعت رسول الله صلعم وهو على المنبر يقول گفت شنیدم آنحضرت را و حال آنکه آنحضرت
بر منبر بود و میگفت و میخواند این آیت را واعدوا لهم ما استطعتم من قوة و آماده سازید مر جنگ کافران آنچه توانید از قوت و از ...
و میگفت مکرر سه بار الا ان القوة الرمي الا ان القوة الرمي الا ان القوة الرمي آگاه باشید که مراد بقوت درین آیت
که ذکر کرده الله تعالی تیر اندازیست ... و در بعضی نسخ و من رباط الخیل نیز مذکور است و در بعضی حک زده شده است بران
و گفته اند که در روایت مسلم نیست و سیوطی گفته که آن در روایت ابن المنذر است و در قرآن مجید مذکور است ...
الدر المنثور ... و بیضاوی ... تفسیر کرده اند قوت را ... در حرب و بیضاوی گفته شاید که تخصیص آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ... و در کشاف گفته است که عقبة بن عامر ...

وعنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول ستفتح عليكم الروم ... و هم از عقبة بن عامر است که شنید آنحضرت را که میگفت ...
مراد آنست که فتح کرده شود بر شما روم و یکفیکم الله و کفایت کند شما را خدای تعالی یعنی شر روم را فلا یعجز احدکم
ان یلهو باسهمه پس باید که عاجز نشود یکی از شما از بازی کردن بتیرهای خود ...

[illegible]

تجارت مکروه است آوردن محلل کردر بیان ان ایشان چنانکه در حدیث آینده بیاید عن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادخل
فرسا بین فرسین کسی که درآرد اسپی را میان دو اسپ این صورت تحلیل است و محلل کسی است که درآرد اسپی میان ان دو
که بیرون آورده شده اند و شرط از هر دو جانب کرده اند و عقد قمار شده درآرد بشرط اینکه اگر این اسپ سوم سبقت برد
هر دو سبق را و اگر مسبوق شد چیزی بروی چیزی و این محلل از جهت آن شد که نوعی حیله از قماری بر آید که بشرط از جانبین بود
و حلال از مکاسب شد که جانب این اسپ سوم اسپ ثان کان یوقن ان یسبق پس اگر است ایمن از [illegible] صفت که
اگر کرده میشود از انکه مسبوق گردد بلکه معلوم است البته سابق میگردد و یکن که حتی آورد و ظاهر عبارت [illegible]
در جمیع است فلا خیر فیه یعنی نیست نیکی در وی و حلال نمیگردد بجهت بودن او چرا که تیز رود آن کان لا یوقن ان یسبق
و اکراه است باین صفت که مامون نیست از انکه مسبوق گردد بلکه محتمل است که مسبوق گردد فلا باس به یعنی نیست باک بود حاصل
میگردد بحرمت تحلیل و گویا سبب درین است که اگر یقین معلوم میشود که سابق خواهد شد هر دو سبق را میگرد پس گویا باقی
نمیرود آن مشارطت را که در جانبین بود و عقد بجهت آن قمار شده بود و حال خود میاند و اگر سبق و عدم سبق هر دو محتمل
پس اگر سابق شد هر دو سبق را میگرد و اگر سابق نشد نیست برو چیزی پس شرط از یکی است و مشارطت از دو جانب نماند
قمار نبود و بای [illegible] مرکوبه ابوداود در روایت ابوداود این چنین آمده است که گفت من ادخل فرسا
بین فرسین کسی که درآرد اسپی را میان دو اسپ یعنی در [illegible] ان یسبق [illegible] اسپ سوم که
مسبوق گردانیده شود پس نیست قمار و من ادخل فرسا بین فرسین وقد امن ان یسبق کسی که درآرد اسپی را میان دو اسپ
بتحقیق ایمن است از مسبوق شدن پس آن قمار است یعنی عقد قمار است چنانکه بیان کرده شد عن عمران بن حصین رضی الله
که راست تا سی سال در رمی [illegible] فرایش بود در آنکه ملائکه بر وی سلام میکرده اند [illegible] احوال در مواضع نوشته
شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا جلب ولا جنب هر دو بفتح جیم و اول بفتح لام و ثانی بفتح نون در کتاب
الزکوة گذشت که جلب و جنب در زکوة باشد و در سیاق جلب در زکوة آنست که مصدق در جای دور نشیند و امر کند
رب المال را که مواشی خود را از جای در پیش وی بیارد و جنب آنکه در جای از موضع خود بر دور نشیند و مصدق را
در مشقت افکند تا نزد وی بجائیکه روآست آید و هر دو ممنوع است و مکروه است و جلب در سیاق اسپ آنکه اسپی دیگر در جای
بگیرد و زجر کند و فریاد زند تا باعث گردد بر سبق و جنب آنکه اسپی دیگر در پهلوی اسپ خود که وی سابقت میکند
بگرد و چون [illegible] مرکوب ماند کارد و اسپ دیگر را سوار شود [illegible] زاد یحیی فی حدیثه فی الرهان زیاد کرده است
یحیی در حدیث خود لفظ فی الرهان را و گفته لا جلب ولا جنب فی الرهان و مراد برهان همین مسابقت و مشارطت
است رواه ابوداود و النسائی و رواه الترمذی مع زیاده فی باب الغصب در روایت کرده است آنرا ترمذی با زیادت
بعضی الفاظ و معانی در باب غصب عن ابی قتادة صحابی انصاری کبیر برادر ابوسعید خدری است از مادر حقیقی و در
[illegible] شده است بر آن [illegible] ابی صلی الله علیه وسلم قال خیر الخیل الادهم الاقرح اقرح آن اسپی است که در پیشانی او سپیدی
است الارثم ثم المحجل ثلث اسپی گرد است بینی او سپیدی باشد [illegible] و قرح [illegible]
اسپ کمتر از ثوم که [illegible] و [illegible] طلق الیمین [illegible]
اسب باشد [illegible] الاقرح المحجل [illegible] و دست و پای اسپ و تور طلق الیمین کرد دست راست محجل باشد

باشد قائم [illegible] ایشان اگر جانوران یکی بر این صفت و صلات [illegible] است باشد اشرات
کمیت باشد سرخ او و بعضی گفته اند که اسپی که میان سیاهی و سرخی باشد [illegible] کمیت یا بعضی گفته اند و بعضی گفته اند
کمیت هر رنگی که [illegible] باشد [illegible] اسپ را رواه الترمذی والدارمی و عن ابی وهب بفتح و او و سکون ها الجشمی بضم جیم
و فتح شین صحابی [illegible] اسم او کنیت او است رضی الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم
بکل کمیت اغر محجل بر شما باد بهر اسپ کمیت سپید پیشانی سپید دست و پا یا اشقر اغر محجل سرخ در سفیدی یا اشقر سفید
و گفته اند که فرق میان کمیت و اشقر آنست که یال و دم در کمیت سیاه و در اشقر سرخ و در اشقر سرخ
و اشقر کسی که بر سیاهی او بعضی [illegible] اورده هم اغر محجل اسپ سپید پیشانی دوست و پا رواه ابوداود و النسائی
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یمن الخیل فی الشقر برکت اسپان در سرخان شقر است رواه الترمذی
و ابوداود و عن عتبة بن عبد السلمی صحابیت داده در آخر فصل ثالث از کتاب الجهاد گذشت انه سمع رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول روایت از وی که وی شنید آنحضرت را که میگفت لا تقصوا نواصی الخیل سر موهای پیشانی اسپان
ولا معارفها و نه موهای گردن اسپان را معارف جمع عرف است بر حذف قیاس چنانکه محاسن جمع حسن است و اذنابها
و نه موهای اسپان را فانه اذنابها مذابها زیرا که موهای اسپان مگس ران ایشان است که بدان مگس را از خود
دفع میکنند مذاب جمع مذبه بکسر میم آنچه مگس رانند از وی دفع کردن و رانند و معارفها دفاؤها موهای گردن
اسپان سبب گرم کردن آنها است دفا بکسر دال و سکون فا همزه در آخر یعنی گرمی برد و دفا بکسر دال چیزی که دفع کرده شود
بآن برد و نواصیها معقود فیها الخیر موهای پیشانی اسپان بسته شده است و ردی
بنجد رواه ابوداود عن ابی وهب الجشمی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارتبطوا الخیل ببندید اسپان را
[illegible] از برای ساختن آنها برای غزو و امسحوا بنواصیها و اعجازها و دست بمالید موی پیشانی آنها و اعجاز وی سکنه
آنها مقصود باین مسح پاک کردن آنها است از گرد و غبار و شاید که بنهس و راحتی با آنها
نیز شده باشد و اعجاز جمع عجز بفتح عین و ضم جیم بمعنی سرین او قال اکفالها یا گفت بجای اعجازها اکفالها جمع
کفل بفتحتین بمعنی سرین و قلدوها و قلاده بندید اسپان را قلاده یا گردن بند و تسبیل و تقلید در گردن بستن تسبیل
و جزان و تقلید خلق حسن است و لا تقلدوها الاوتار و قلاده مکنید آنها را اوتار جمع
وتر است بکسر یعنی کینه و فتح نیز یعنی است یعنی سوار شوید برای طلب کینه ها و جاهلیت را و کینه ها را لازم آنها
سازید مثل قلاده یا جمع وتر است بفتحتین بمعنی زه کمان و عادت جاهلیت بود که زهها را در گردن اسپان می بستند
تا چشم زخم نرسد یعنی گره از ان برای تنبیه برانکه آن رد تقدیر نکند یا برای انکه خنک نزد آن اسپ را و [illegible]
شکال بند نشود و شرح این تحقیق در کتاب الطهارة در باب آداب الخلاء در حدیث رویفع بن ثابت گذشته است رواه
ابوداود و النسائی عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم عبدا مامورا گفت ابن عباس بود آنحضرت بنده
مامور که میکرد هر چه امر کرده میشد از نزد خدا او حکم میکرد بچیزی از پیش خود میل طبع و نفس خود و مخصوص نکرد ما را چیزی
بچیزی از احکام که منفرد است جمیع اهل بیت که اخص و اقرب بوده بودی چنانکه گفت ما اختصنا دون الناس بشیء
مخصوص نگردانید آنحضرت ما را احدی از ما از مردم بچیزی از احکام الا بثلث مگر سه خصلت امرنا ان نسبغ الوضوء امر کرد

مرا بایکه تمام و کامل کنیم وضو را و تفسیر آن در باب وضو گذشت و ان لا تاکل الصدقة و بایکه نخوریم صدقه را و مال زکوة
و این نیز در باب زکوة گذشت و ان لا ننزی حمارا علی فرس و بایکه بجهانیم خر را بر اسپ تا حاصل شود از ان استر اگر گفته شود
که اختصاص در بعضی ازین امر صدقه ظاهر است اما امر باسباغ و منهی بودن از انزاء حمار بر فرس شامل است همه امت را اختصاص
بچه معنی است جوابش آنست که مراد ایجاب و الزام است برای این تاخت بر سبیل تاکید و ان که شامل است برای اهل بیت
برای ان رواه الترمذی و النسائی و گفته اند که درینجا رد است شیعه را که مینویسند که اهل بیت مخصوص اند بعلوم و احکام
که نیست جز ایشان را و شاید که مراد نفی اختصاص با حکام شرعیه است که تمام امت را شامل است والا اگر اهل بیت نبوت
سلام الله و برکاته علیهم اجمعین مخصوص باشند ببعضی علوم از معارف و حقایق و اسرار و اخبار بعضی ازانها
لازم نمی آید والله اعلم عن علی رضی الله عنه قال اهدیت لرسول الله صلی الله علیه وسلم بغلة هدیه فرستاده شد برای آنحضرت استری
[illegible] بود والی اسکندریه و نام این بغله دلدل بود فرکبها پس سوار شد آنحضرت آن بغله را فقال علی پس گفت
علی رضی الله عنه لو حملنا الحمیر علی الخیل کاش که بجهانیدیم خران را بر اسپان فکانت لنا مثل هذه پس باشد و حاصل گردد
مارا مانند این بغله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما یفعل ذلک الذین لا یعلمون جز این نیست که میکنند آنرا کسانی
که نمیدانند احکام شرعیه را و آنچه اولی و انسب است بحکمت و درینجا نهی است از انزاء حمار بر فرس و گفته اند که نهی
برای کراهیت است رواه ابوداود و النسائی عن انس رضی الله عنه قال کانت قبیعة سیف رسول الله صلی الله علیه وسلم
من فضة بود قبیعه شمشیر آنحضرت از سیم قبیعه بفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتانیه چیزی که بر طرف قبضه شمشیر
باشد و بعضی گفته اند که در شارب سیف و در صراح گفته تیغه سر شمشیر و کارد و در حواشی نوشته اند جنبه نقاره بر قبضه
شمشیر اورا که میگویند رواه الترمذی و ابوداود و النسائی و الدارمی عن هود بفتح ها و سکون واو و دال مهمله ابن
عبد الله بن سعد تابعی است مقبول از طبقه رابعه عن جده مزیدة روایت میکند از جد مادری خود که نام
مزیده است بفتح میم و کسر زاء و سکون یا صحابی است قال دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الفتح وعلی سیفه ذهب وفضة
در آمد آنحضرت روز فتح مکه حال آنکه بر شمشیر وی طلا بود و نقره رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب از این حدیث
معلوم میشود که تحلیه سیف نه به طلا و نقره جایز است و بعضی گفته اند که این حدیث ضعیف است در قوی حدیث و نقره
و نقره جایز است و بعضی گفته اند که این حدیث ضعیف است [illegible] قوی [illegible] کذا فی شرح مولانا محمد
حنفی و [illegible] و توربشتی گفته که این حدیث مزیده ثابت نمیشود زیرا که او را سندی نیست که اعتماد کرده شود و بعضی
گفته اند [illegible] روی انه و باشد مذهب و این حرام است و تفصیل آن در کتب فقه است عن السائب بن یزید
صحابی مشهور است و اولاد [illegible] تابعیه از هجرت حاضر شده حجة الوداع را همراه پدر خود یزید [illegible]
در هفت سالگی ان النبی صلی الله علیه وسلم کان علیه یوم احد درعان روایت میکند که بود بر آنحضرت روز غزوه احد دو زره
قد ظاهر بینهما بتحقیق جمع کرده بود میان دو زره پوشیده بود یکی را بالای دیگری و یکی را ابره ساخته بود و دیگر را
استر یا بظاهر یعنی تعاون و تظاهر است و این از غایت تحفظ آنحضرت بود و دیگر مراد استر یا بظاهر یعنی تعاون
و تعاون است و این از غایت تحفظ آنحضرت بود و جمع مردانه ترمرد داد در کارزار شدو قوی تر سلاح [illegible]
اوهام بیشتر و این حدیث دلالت دارد بر انکه مباشرت اسباب توکل نیست اگر تعمیل کامل خود باشد رواه ابوداود

و ابن ماجه عن ابن عباس قال کانت رایة نبی الله گفت ابن عباس بود رایت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سوداء و لواؤه
ابیض و لواء او سپید و گفته اند رایت علم کبیر را گویند و لواء علم صغیر و بعضی بر عکس هم گفته و بعضی گفته اند رایت
همراه صاحب حرب شد و لواء علامت مقام امیر بر هر تقدیر آنحضرت دو علم بود یکی سیاه بود و دیگری سپید و گفته اند مراد
سیاه خالص نیست بلکه از دور سیاه مینمود زیرا که در حدیث آینده میگوید که از نمره بود و نمره گلیم که در وی خطها باشد
بانند و بعضی از نمره والله اعلم رواه الترمذی و ابن ماجه عن موسی بن عبیدة بضم عین و فتح با مختلف فیه است در قوت
و ضعف مولی محمد بن القاسم ظاهر آنست که مراد محمد بن القاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است قال بعثنی محمد
بن القاسم الی البراء بن عازب یسأله عن رایة رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالیکه می پرسید محمد براء را از رایت
آنحضرت سیاه مربعة چهار گوشه من نمرة از نمره بفتح نون و کسر میم گلیمی که در وی خطهای سیاه و سپید باشد که می پوشند
آنرا و نیز گفته اند آنرا نمره بجهت مانند پوست پلنگ که آنرا پلنگ خوانند رواه احمد و الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و عن
جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل مکة ولواؤه ابیض روایت از جابر رضی الله عنه که از کبار صحابه است
انست که آنحضرت در آمد مکه را و حال انکه لوای او سپید بود رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه

الفصل الثالث

الفصل الثالث عن انس قال لم یکن شیء احب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد النساء من الخیل گفت انس نبود هیچ چیز محبوبتر
بسوی آنحضرت بعد از زنان از اسپان و بعضی گفته اند که همین است ازین لفظ که سکوت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم الا
در حدیث حبب الی من دنیاکم بر تقدیر صحت روایت نشت و در تفصیل خود آنرا اجمال کرده شده است رواه النسائی عن
علی رضی الله عنه قال کانت بید رسول الله صلی الله علیه وسلم قوس عربیة گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود در دست آنحضرت
کمانی عربی فرای رجلا بیده قوس فارسیة پس دید آنحضرت مردی را که در دست وی کمان فارسی است قال ما هذه القها گفت
آنحضرت چیست این کمان فارسی بینداز آنرا و علیکم بهذه و اشباهها و لازم گیرید این و مانند آنرا یعنی کمان عربی و امثال آنرا چه گفته
گویا آن صحابی دیده کمان عرب را اصوب است در حرب و فتح جاد پس ارشاد کرد آنحضرت او را که این کمان عرب که توجه جهاد
کرده که نصرت میدهم حق تعالی [illegible] و نصرت از نزد او است و تعجب و قدرت او نه بنات شما و قوت
ساز و سامان شما و رماح القنا و لازم گیرید نیزه خود نیزه ها رماح جمع رمح و قنا بفتح قاف جمع قناة و هر دو بمعنی نیزه است گویا
مراد باضافت رماح بسوی قنا کمال او و تمام اوست یعنی نیزه ها و نیزه فانما یؤید الله لکم بهما فی الدین پس جز این نیست که قوت
میدهد خدای تعالی برای شما بآن نیزه ها در دین و یمکن لکم فی البلاد و پای برجای میگرداند برای شما در شهرها رواه ابن ماجه باب
آداب السفر آداب جمع ادب است و ادب رعایت آنچه ادب رعایت کرده و بعضی گفته اند ادب حسن اخلاق و جمع آن
الله تعالی بتفصیل در کتاب الآداب مسطور است و درین فرع بعضی گفته شهر جائیکه اسفار میخ میکنند و روشنی و
او را سفر میگویند کتاب را و سفر میخوانند بیاضی را و مانند آن و آداب سفر بسیار است بعضی ازان قبل که یعلم است
بعض ازوی پا مذکور ده و بعضی در ارشاد آن و بعضی بعد از رجوع از آن و کتاب احیاء العلوم متکفل است بیان آن و اینجا
در اداب الصالحین که ترجمه ربع عادات احیاء است و در شرح سفر السعادة حرفی ازان ذکر کرده ایم از آنجا باید جست

الفصل الاول عن کعب بن مالک ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج یوم الخمیس فی غزوة تبوک کعب بن مالک که از مشاهیر صحابه
و شعرای اسلام است و قصه او در تخلف از غزوه تبوک از اعاجیب و اغاصیص قصص است روایت میکند که آنحضرت بیرون آمد

روز پنجشنبه در غزوه تبوک که نام زمینی است میان مدینه و شام و کان [illegible] یوم الخمیس بود آنحضرت دوست میداشت که بیرون آیند
برای سفر در روز پنجشنبه روز و البخاری و در جامع الاصول از حدیث ابو داود از کعب بن مالک آورده که گفت کم بود
که بیرون آمدی پیغمبر صلی الله علیه و سلم برای سفر مگر روز پنجشنبه وقتی که غزا میکرد در حصن الحصین حدیثی آورده که دعا
میان روز دوشنبه و یا روز پنجشنبه والله اعلم و توریتی [illegible] ذکر کرده که تعیین بعضی الکرامات بیشتر درین تقاول است
و بیکه [illegible] که [illegible] روز پنجشنبه روزی مبارک است که برداشته میشود در وی اعمال بندگان بس
خواست آنحضرت که برداشته شود [illegible] نزد خدا یا از جهة آنکه این روز اتم ایام هفته است از روز
عدد والله اعلم آنکه موافق ست نبوی است [illegible] و [illegible] منقول است
که اجتناب احکام نجوم و رعایت [illegible] آنکه [illegible] از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه منقول است که کسی [illegible]
که فلان روز برو و فلان روز مرو زمود اگر شمشیر در دست من بودی بزدم گردن تو را او ویم ما در حضرت رسول الله
رسول الله صلی الله علیه و سلم و نشنیدیم [illegible] که فلان روز مسافرت باید کرد و فلان روز نباید کرد
و آنکه در [illegible] از حضرت امیر المؤمنین رضی الله عنه روایت میکنند آن نیز [illegible] و درین کتاب
سنن الهدی [illegible] از ابن عباس آورده که مضمون آن قاعده است که کسی نظم کرده است هفت روز
باشند [illegible] تا [illegible] سه و پنج [illegible] سیزده [illegible] شانزده [illegible] بیست و یک و بیست و پنج [illegible]
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز آورده که درین هفت روز هیچ کاری نباید کرد و در صحت این مقال [illegible]
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم لو یعلم الناس ما فی الوحدة ما اعلم ما سار راکب بلیل وحده [illegible]
[illegible] که سفر کردن است [illegible] بیل واحده نیز [illegible] باشد [illegible]
شبها و بعضی گفته اند که [illegible] آنست که [illegible] است [illegible] رواه البخاری وعن ابی
هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تصحب الملائکة رفقة فیها کلب ولا جرس [illegible]
[illegible] در [illegible] جرس است و در [illegible] رفاقت [illegible]
[illegible] و جرس [illegible]
[illegible] کراهت صوت [illegible]
که با هر جرس [illegible] است [illegible]
کلب [illegible] گفته اند که مراد ملائکه رحمت اند [illegible]
رواه مسلم وعن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الجرس مزامیر الشیطان گفت آنحضرت جرس مزامیر شیطان است
[illegible] ز [illegible]
[illegible]
[illegible] رواه مسلم وعن [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] روایت میکند
بود با آنحضرت در بعضی سفرها [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]

لا یقین

لا یقین [illegible] بعیر قلادة من وتر [illegible] شود در گردن شتری قلادة از وتر [illegible] یعنی زه و قلادة [illegible]
روایت [illegible] قلادة [illegible] یا قلادة مطلق گفت و مراد همان قلادة از وتر است الا قطعت [illegible]
آن قلادة [illegible] متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سافرتم فی الخصب [illegible] سافرت [illegible]
[illegible] من الارض [illegible]
[illegible] و اذا سافرتم فی السنة [illegible] مسافرت کنید در قحط سال [illegible]
[illegible]
[illegible] فاجتنبوا الطریق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که اذا سافرتم فی السنة [illegible] در قحط سال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال بینما نحن فی سفر مع
رسول الله [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی
الله علیه [illegible] گفت آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم
السفر قطعة من العذاب [illegible]

و هم از جابر است که آن حضرت چون قدوم می آورد مدینه را میکشت شتری را او بقره یا گاوی را این حدیث دلالت کرد
بر آنکه سنت است مر کسی را که باز آید از سفر ذبح کند نقیعه را که در وسع اوست رواه البخاری وعن کعب بن مالک [illegible]
کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یقدم من سفر الا نهارا گفت کعب بن مالک که از مشاهیر صحابه بود که آن حضرت قدوم می آورد
از سفر مگر روز و ازانه فی الضحی در وقت چاشت و این باعتبار غالب است والا سابقا گذشت که در لیلی آمد [illegible] بامداد
یا شبانگاه فاذا قدم بدأ بالمسجد و چون قدوم می آورد آغاز میکرد بدر آمدن در مسجد فصلی فیه رکعتین
پس میگذارد در مسجد دو رکعت ثم جلس فیه للناس پس می نشست در مسجد برای مردم که تا بیایند و مشرف شوند
و سنت است مر قادم را که بعد از آمدن از سفر در مسجد نشیند خواه بعد از در آمدن در خانه یا پیش از آن متفق علیه
وعن جابر قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر گفت جابر بودم همراه آن حضرت در سفری فلما قدمنا المدینة
قال لی [illegible] گفت جابر بودم من همراه آن حضرت در سفری پس هنگامی که قدوم آوردیم [illegible] گفت آن حضرت مرا ادخل
المسجد [illegible] در آی مسجد را فصل فیه رکعتین پس بگذار در مسجد دو رکعت را [illegible] این دو رکعت تحیة المسجد بود
یا سنت سفر [illegible] رواه البخاری وعن [illegible]
[illegible]
[illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم بارک لامتی فی بکورها [illegible]
[illegible] و کان اذا بعث سریة او جیشا [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بالدلجة [illegible]
[illegible] فان الارض تطوی باللیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رواه ابو داود وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال الراکب شیطان والراکبان شیطانان والثلثة رکب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رواه مالک والترمذی وابو داود والنسائی

و طعام و شراب او خوردنی اورا و پوشیدنی اورا [illegible]
[illegible]
[illegible] فلیعجل الی اهله پس وقتی که بپرداخت و با آخر رساند یکی از شما حاجت خود را ازو [illegible]
[illegible]
[illegible] متفق علیه وعن عبد الله بن جعفر صحابی قریشی هاشمی [illegible]
ولادت یافت در زمین حبشه و وفات یافت بمدینه [illegible]
[illegible] و جعفر بن ابی طالب [illegible]
نه ساله بود قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قدم من سفر گفت عبد الله بن جعفر که آن حضرت وقتی که قدوم می آورد
از سفری تلقی [illegible] بصبیان اهل بیته [illegible] کودکان اهل بیت وی یعنی خوردان اهل بیت را
نزد آن حضرت [illegible] وانه قدم من سفر فسبق بی الیه [illegible] آن حضرت قدوم آورد از سفری پس پیشی کرده شد
[illegible] بسوی آن حضرت فحملنی بین یدیه پس برداشت [illegible] ثم جیء باحد ابنی فاطمة
رضی الله عنها پس آورده شد یکی از دو پسر فاطمه که امام حسن و حسین اند رضی الله عنهما فاردفه خلفه [illegible]
[illegible] قال فادخلنا المدینة گفت عبد الله بن جعفر
پس در آورده شدیم مدینه را ثلثة علی دابة [illegible] رواه مسلم وعن انس انه اقبل هو و ابو طلحة مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم روایت از انس [illegible] ابو طلحه
زوج ام سلیم بود همراه آن حضرت ومع النبی صلی الله علیه وسلم صفیة و حال آنکه با آن حضرت ام المؤمنین صفیه بود [illegible]
که آن حضرت سوار کرده بود ام المؤمنین صفیه در عقب خود [illegible]
[illegible]
[illegible] رواه البخاری وعن [illegible] قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یطرق اهله لیلا [illegible]
[illegible]
متفق علیه وعن [illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اطال احدکم الغیبة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] متفق علیه وعن [illegible] ان النبی صلی الله علیه وسلم لما قدم المدینة [illegible]

وعن ابا سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا کان ثلثة فی سفر گفت آنحضرت وقتی که باشند کسی در سفر
فلیؤمروا احدهم یعنی باید که امیر و حاکم گردانند یکی را از میان خود را از برای دفع وقوع خلاف ونزاع در کوچ وحضر
آن امیر باید که سلوک کند با ایشان طریق نصیحت و رفق و تواضع و خادم ایشان باشد چنانکه وارد شده است که سید القوم
خادمهم و چنانکه در حکایات مشایخ آمده است رواه ابو داود وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال خیر الصحابة اربعة بهترین مصاحبان در رفیقان چهار نفر اند از جهت آنکه اگر چهار باشند و یکی مریض بود و خواهد که وصیت
کند یکی از رفقا را دو کس گواه شوند و گفته اند که هیچ بیشتر از چهار است هر چند بیشتر بهتر والله اعلم و در حدیث اقل من ثلثه
جمان گفته اند وخیر السرایا اربعمایة وبهترین سریها چهار صد است سریه پاره لشکر است از پنج تا سیصد یا چهار صد پس بهتر آن است
سریها چهار صد است که تمام اعلی لشکرات وخیر الجیوش اربعة آلاف وبهترین لشکرها چهار هزار اند که کمتر از این نباشد
ولن یغلب اثنا عشر الفا من قلة ومغلوب گردانیده نشوند دوازده هزار کس از جهت کمی یعنی دوازده هزار کس مغلوب نشوند
واگر مغلوب شوند از جهت کمی نخواهد بود که این عدد از کمی بر آمده است بلکه از جهت امری دیگر خواهد بود از عجب و غرور
و جز آن رواه الترمذی وابو داود والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یتخلف فی المسیر گفت جابر بود آنحضرت که پس میماند از مردم در سیر کردن در سفر فیزجی الضعیف
پس میراند ناتوان را که پس مانده و ملحق میگردانید او را بهمراهان از جای سیر از باب افعال یعنی سوق یعنی راندن و یردف
ودر ردیف خود سوار میکرد ناتوان را بر مرکب پس خود ویدعو لهم و دعا میکرد ناتوان را بر مرکب ولیس [illegible]
ناتوان را رواه ابو داود وعن ابی ثعلبة الخشنی بضم خاء و فتح شین منسوب است بنام او جرهم بضم جیم را مشهور است که
بیعت کرد بیعت رضوان و فرستاد او را آنحضرت بقوم او پس اسلام آوردند بر دست وی و نزول کرد بشام و وفات
شد سنه خمس و سبعین و بعضی گفته اند در زمان معاویه و این قول اشهر است قال کان الناس اذا نزلوا منزلا
تفرقوا و بود مردم چون فرود می آمدند منزل را تفرقوا فی الشعاب والاودیة جدا جدا میشدند در کوهها و رودها
شعب بالکسر راه در کوه وادی رود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تفرقکم فی هذه الشعاب
والاودیة پراکنده شدن شما درین شعبها و رودها انما ذلکم من الشیطان نیست آن مگر از شیطان که شما را از یکدیگر
جدا میسازد پس دشمنان بر شما دست یابند و زود ضرر رسانند فلم ینزل بعد ذلک منزلا الا انضم بعضهم الی بعض پس فرود
مردم بعد از آن [illegible] فراهم می آمدند یعنی [illegible] یعنی با هم می بودند حتی یقال لو بسط علیهم ثوب لعمهم تا آنکه گفته میشد که اگر
فراخ کرده شود بر ایشان جامه هر آینه در گرفتی ولی ایشان را همه رواه ابو داود وعن عبد الله بن مسعود قال کنا یوم بدر گفت ابن
مسعود بودیم ما روز غزوه بدر کل ثلثة علی بعیر هر سه کس بر یک شتر کان ابو لبابة وعلی بن ابی طالب بود ابو لبابه یا
صحابی مشهور رضیت اسم او بود رفاعه که بر احوال او وقوف است در مواضع نوشته شده باشد و علی مرتضی زمیلی رسول الله
هر دو عدیل پیغمبر خدا اند که هر نوبت بر داشتن و زمیل عدیل و رفیق در ردیف ایجا یعنی عدیلی زیرا که سوار میشدند بنوبت
و در اصطلاح شرکا که رفت و آمد نشسته بر دیگر باشند فکانت اذا کانت عقبة رسول الله صلی الله علیه وسلم پس بود عقبه وقتی
که آمد نوبت فرود آمدن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی السراء عقبه بضم نوبت قالا نحن نمشی عنک میگفتند علی وابو لبابه
پیاده ما ذهاب تو یعنی ما ذلیل عوض قال ما انتما باقوی منی گفت آنحضرت نیستید شما قوی تر از من و ما انا باغنی عن الاجر

متی

شما و منیتم مزی بجا تر از اجر و ثواب از شما در این اخبار غایت تواضع است از آنحضرت و مواسات و مهربانی با رفیق ر
الی الله رواه فی شرح السنة وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تتخذوا ظهور دوابکم منابر گفت آنحضرت مگیرید پشت
چارپایان خود را منبرها که بایستید از ایستادن بر آنها و این بر تقدیری است که حاجت بدان نباشد و غرض هم بران متعلق نگردد
زیرا که نقل رسیده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه خوانده در عرفه بر اشتر خود فان الله انما سخرها لکم لتبلغکم
بدرستی که خدای تعالی مسخر گردانیده است دواب را از برای شما برای آنکه برسانند دواب شما را الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس سوی
شهری که نبودید شما رسنده آن شهر مگر بمشقت و سختی نفسها یعنی نصف و را از ان سواره ر و با آنها ای رسیدند بمقصد پس زیاده
سوی رسانیدن و راز کردن آن اینها را روا نباشد و جعل لکم الارض و پیدا کرده است برای شما زمین را فعلیها فاقضوا
حاجاتکم پس بر زمین بر آرید حاجتهای خود را هر قسم که باشد از ایستادن و نشستن و جز آن بر دواب جز سواری که بجای
برسانند نکنید رواه ابو داود وعن انس قال کنا اذا نزلنا منزلا گفت انس بودیم ما وقتی که فرود می آمدیم منزلی را لا نسبح
حتی نحل الرحال نماز نفل نمیکردیم تا آنکه بکشادیم بارها را از پشت شتران سبحه وتسبیحه اکثر اطلاق آن بر نماز نافله کی آید
و بعضی گفته اند که مراد نماز چاشت است که عادت میشود وقت نزول و هم گرده میشود از آنکه نماز ضحی که از وقت ... و
پیش از حل رحال و شاید که این بر تقدیری است که در وقت گشاده نباشد والله اعلم رواه ابو داود وعن بریدة
قال بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم یمشی روایت از بریده اسلمی بضم با که صحابی مشهور است در اثنای آنکه آنحضرت
میرفت اذ جاءه رجل معه حمار ناگاه آمد او را مردی که با وی خری است یعنی سوار بود آن مرد بر وی فقال یا رسول
ارکب پس گفت آن مرد ای رسول خدا سوار شو تا خر الرجل پس تاخیر کرد آن مرد از موضع رکوب که صدر است که پیش او است
تا آنحضرت در آن سوار شود و خود آید در عقب سوار گردد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا انت احق بصدر دابتک
پس گفت آنحضرت نه تو سزاوارتر هستی در صدر تو سزاوارتر بصدر دابه تو الا ان تجعله لی مگر آنکه بگردانی تو صدر دابه را برای
من وبغرض کوئی آن را و الا تا بغیر آن که از موضع رکوب برای این بود قال جعلته لک گفت گردانیدم صدر را برای تو پس رکب
پس سوار شد آنحضرت بر صدر درین غایت انصاف و تواضع است از آنحضرت که راضی شد سوار شدن عقب آن مرد هم
است این ادب رواه الترمذی وابو داود وعن سعید بن ابی هند تابعی ثقه مشهور است از اهل علم و ... سوانح
سمرة بن جندب مرا و را احادیث صالحه است توفی سنة اثنتی عشرة ومایة فی ایام هشام بن عبد الملک عن ابی هریرة روایت میکند
سعید ... از ابو هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تکون ابل للشیاطین و بیوت للشیاطین می باشند شتران
برای شیطان نفقه راتبا پس تحقیق دیدم فی اجبار الخرج احدکم بجنیبات معه بیرون می آید یکی از شما بنا قتهای کرده که با
فقد اسمنها که بتحقیق فربه گردانیده است آنها را فلا یعلو بعیرا منها پس با ... آنها ان شتر را از آن
بیع سوار نمیشود و احتیاج ندارد بدان برای نفس خود در راه جنیبه ویمر باخیه قد انقطع به و در حالی که تحقیق
درمانده است آن برادر از سیر سفر بجهت ضعف ... انقطع بفتح مجهول و معلوم هر دو تصحیح کرده شده است
... گفته است که انقطع بلفظ مجهول یعنی عاجز آمده از سفر خود ولا یحمله پس نمی نشاند آن برادر را بر ناقه ولو
نمیکند او را بر آن حاصل آنکه این شتران برای تفاخر و تکاثر داشته اند نگاه داشته نه برای دفع احتیاج
از نفس خود و از مسلمانان پس گویا این شتران برای شیطان اند که خوش میشود شیطان بدان و این قول که فاما ابل الت

اخ و بعضی گفته اند قول راوی است و حدیث که قول رسول الله صلی الله علیه وسلم همان مجمل سابق است که یکون ابل الشیاطین و بیوت
الشیاطین و بعضی میگویند حدیث تا قول فلم ارها است چنانکه گفت واما بیوت الشیاطین فلم ارها واما خانهای شیطان
پس ندیده ام هرگز آنها را الا هذه الاقفاص التی یستر الناس بالدیباج گمان می برم آن خانها را مگر این قفصها
که می پوشند مردم بدیبا مراد این هودجها است از قفص در اصل نام جای نگاه داشتن پرنده است اطلاق کرده شد بر
محملها رواه ابو داود و عن سهل بن معاذ عن ابیه نزیل مصر و بعضی گفته اند از اهل شام یحیی بن معین گفته ضعیف است
و ذکر کرده است او را ابن حبان در کتاب ثقات عن ابیه روایت میکند از پدر خود که معاذ بن انس جهنی است و صحابی
قال غزونا مع النبی گفت غزا کردیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فضیق الناس المنازل پس تنگ کردانیدند مردم منزلها را
یعنی گرفتند منزلها زیاده که حاجت نیست مر ایشان را آن منزلها پس تنگ کردانیدند بر آنکه بعد آمد از مردم و قطعوا
الطریق و بربستند راه را گفته اند که مراد بقطع طریق اینجا همین تضییق مکان مراد است و ذکر … که … ازین
جهت است کذا قیل فبعث نبی الله صلی الله علیه وسلم منادیا ینادی فی الناس پس فرستاد آنحضرت آواز کننده
که آواز کند و بگوید ان من ضیق منزلا او قطع طریقا بدرستی هر که تنگ کرداند منزلی را و قطع کند راه را فلا جهاد له
پس نیست مر او را ثواب جهاد مراد … رواه ابو داود و عن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان احسن ما دخل الرجل اهله اذا
قدم من سفر اول اللیل بدرستی که بهترین اوقات در آمدن مرد بر اهل خود را چون قدوم آرد از سفر اول
از شب است و اینجا تقدیری است که سفر قریب باشد و آنکه سابق گذشت که نشاید آمد در سفر بعید است و نووی
گفته است که اگر سفر بعید هم باشد ولیکن خبر قدوم مشهور شده باکی نیست قدوم در شب زیرا که مقصود … است
و آن حاصل میشود بشهرت خبر قدوم و بعضی گفته اند که مراد به دخول اهل جماع است زیرا که مسافر … بعد
شهوت او و چون در اول شب قضا کند بخواب و استراحت اقرب میشود و نیز درین … الاشتیاق …
… و ارفع کلفت انتظار است رواه ابو داود و عن ابی قتاده قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان فی سفر
فعرس بلیل … و آنحضرت چون بود در سفری پس فرود آمد در آخر شب برای خواب استراحت اضطجع علی یمینه …
خفت بر جانب راست خود بدانکه عادت مستمره آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب اینست خفتن بر پهلوی راست بود و حکمت
در آن این گفته اند که دل معلق است در جانب چپ پس اگر خواب بر جانب راست کرده شود قرار نگیرد دل و در آرام میماند و خواب
گران نمی آید و بیدار شدن و برخاستن برای نماز شب دشوار نگردد و اطبا که مقصود ایشان اصلاح بدن است هضم طعام
و جلب راحت در منام است اختیار کرده اند خواب در جانب چپ را و اذا عرس قبیل الصبح و چون فرود می آمد
آنحضرت برای خواب پیش از صبح نزدیک آن نصب ذراعه … ساعد را و … بر آن دست خود …
مبارک خود را … که این … در بیدار شدن … و استراحت … و خواب گران …
رواه مسلم و عن ابن عباس قال بعث النبی صلی الله علیه وسلم عبد الله بن رواحه فی سریه …
فرستاد آنحضرت عبد الله بن رواحه را که از مشاهیر صحابه و شعرای اسلام و شهدای موته است در فوجی از لشکر فوافق
ذلک یوم الجمعه پس موافق افتاد آن فرستادن روز جمعه را یعنی اتفاقا روز جمعه حکم کرد که بیرون آیند و …
اند … صحابه پس … بامداد رفتند یاران او یعنی لشکریان که همراه او بودند و قال اتخلف واصلی مع

رسول الله پس گفت عبد الله بن رواحه پس پسمانم و نماز گذارم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم الحقهم پس برسم بایشان
فلما صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم رآه پس چون نماز گذارد ابن رواحه با آنحضرت دید آنحضرت او را که بیرون نیامده است
فقال ما منعک ان تغدو مع اصحابک پس گفت آنحضرت چه باز داشت ترا از بامداد برآمدن تو با یاران تو فقال اردت
ان اصلی معک ثم الحقهم پس گفت عبد الله خواستم که نماز بگذارم با تو بعد از آن برسم بایشان فقال
لو انفقت ما فی الارض جمیعا اگر خرج میکردی تو چیزی که در زمین است از اسباب دنیا و متاع همه را ما ادرکت فضل غدوتهم
ادراک نمی یافتی تو فضل و ثواب بگاه بیرون برآمدن ایشان یعنی اصحاب رواه الترمذی و درین حدیث تاکید و مبالغه است
در ثواب جهاد و نماز جمعه پیش از … وقت … و درآمدن روز جمعه بعد از دخول وقت حرام است بر کسی که جمعه
بروی لازم است نزد جماهیر علما و نزد امام ابو حنیفه روا است بجهت تحقیق ضرورت و استعار فوت فرصت …
اما … مکروه است که باعث اعراض و تغافل از طاعت است و نزد شافعی سفر در جمعه اگرچه پیش از زوال …
جمع بود حرام است کذا فی سفر السعاده و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تصحب الملائکه رفقه فیها
جلد نمر مصاحبت نمیشوند فرشتگان جماعه رفیقان سفر را که در میان ایشان چرم پلنگ است …
و تحقیق وارد شده است نهی از سوار شدن بر چرمهای نمار و از پوشیدن آنها از جهت آنکه در وی است از تکبر و خیلا
و از جهت آنکه آن لباس عجم است و بعضی گفته اند از جهت آنکه چرم او قابل … نیست و اکثر جلود آنها بعد از …
آنها میگیرند زیرا که شکار کردن آنها … است پس … مصاحبت ملائکه از جهت … رواه ابو
داود و عن سهل بن سعد سهل بن ابی سعد الساعدی انصاری مدنی … و نام او حزن بود … آنحضرت
او را سهل نام کرد و در وقت وفات آنحضرت پانزده ساله بود و بعد از آن … شد و در سنه احدی و تسعین
وفات یافت و هو آخر من مات من الصحابه بالمدینه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سید القوم فی السفر خادمهم بهترین قوم
در سفر خادم قوم است یعنی بهترین و بزرگترین ایشان آنست که خدمت قوم کند و قائم شود مصالح ایشان را …
امور ایشان در ظاهر و باطن و بعضی گفته اند مراد آنست که آنکس خدمت میکند اگرچه در ظاهر ادنی ایشان باشد
سید ایشانست در حقیقت از جهت کثرت ثواب … ترا … بقول … سبقهم بخدمته لم یسبقوه بعمل
پس کسی که … در خدمت … ایشان … هیچ عملی …
از خدمت نیست که مردان … بجای رسند الا الشهاده مگر قتال نمودن و جنگ کردن تا آنکه کشته
شود … رواه البیهقی فی شعب الایمان باب الکتاب الی الکفار و دعائهم الی الاسلام
باب در بیان نامه نوشتن بسوی کفار و خواندن ایشان بسوی اسلام پیش از قتال واجبست دعوت پیش
از خواندن باسلام حرام … اگر … باشد … ملوک عظمای ایشان … تحقیق نوشت
آنحضرت ملوک کفار که در زمان عظمت شان وی بودند چنانکه قیصر و کسری و نجاشی و غیر ایشان کتب و رسائل
و رعایت عظمت … مشهور است فوق آن و بعضی از علما چنانکه صاحب شفا و غیر وی
… کرده … اند الفصل الاول عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم کتب
الی قیصر روایت از ابن عباس که آنحضرت نوشت بسوی قیصر … الی الاسلام در حالی که … قیصر …

اسلام وبعث بکتابه الیه دحیة الکلبی فرستاد آنحضرت کتاب خود که نوشته بود سوی قیصر دحیه کلبی را [illegible]
مشهورست منسوب بقبیله بنی کلب وامره ان یدفعه وامر کرد دحیه را که برساند کتاب الی عظیم بصری سوی حاکم بصری بضم
با وسکون صاد مهمله که نام شهری مشهورست از شام لیدفعه الی قیصر تا رساند آنرا بسوی قیصر قیصر بادشاه روم را گویند
چنانکه بادشاه فارس را کسری وبادشاه حبشه را نجاشی وبادشاه ترک را خاقان وملک قبط را فرعون وملک مصر را
عزیز وملک حمیر را تبع بضم تا وتشدید با موحده وملک هند را رای خوانند واسم این قیصر هرقل بود بکسر ها وفتح را
وسکون قاف وسکون را وکسر قاف نیز آمده واین حدیث را ابن عباس از سفیان اموی روایت کرده است
در وقتی که ابوسفیان نزد هرقل رفته بود با جماعه از قریش بتجارت شام پس هرقل ابوسفیان را نزد خود خواند
واحوال آنحضرت را ازوی پرسید وقصه تمام مذکورست در اول صحیح بخاری واین از دلائل نبوت وعلامات است
ومولف نیز آنرا درباب علامات النبوة ذکر کرده فاذا فیه پس ناگاه در کتاب آنحضرت این نوشته بود بسم الله الرحمن
الرحیم من محمد عبد الله ورسوله این مکتوب صادر است از جانب محمد که بنده خاص خدا ورسول اوست الی
هرقل عظیم الروم بسوی هرقل که بزرگ روم ومقدم وپیش او است سلام علی من اتبع الهدی یعنی سلامت باد
برکسی که پیروی کرده راه راست بخصوص وی سلام نکرد ونگفت سلام علیک از جهت آنکه وی کافر بود مگر گفت سلام بر
هرکه متابعت هدی کرده ودرین ترغیب اسلام داشت [illegible] بان وجوه داخل در آن اما بعد فانی ادعوک
بداعیة الاسلام اما بعد از ین میگویم که هر آینه من میخوانم ترا بدعوت اسلام اسلم تسلم مسلمان شو تا سلامت مانی از زحمت دنیا
وعذاب آخرت واسلم یوتک الله اجرک مرتین واسلام آر تا بدهد خدا ترا اجر ترا دو بار چنانکه
شان اهل کتاب است که داده میشود ایشان اجر دو بار وقرآن کریم بدان ناطق است یکبار اجر تصدیق نبی که
بود وحش [illegible] آوردن بمن فان تولیت واگر برگشتی وی واعراض کنی از قبول
اسلام فعلیک اثم الاریسیین پس بر تست گناه مزارعان ورعایا جمع اریسی بفتح همزه وکسر را منسوب باریس بمعنی مزارع
وکشت کار کننده واریسین نیز روایت جمع اریس [illegible] بهر دو وجه بتبدیل همزه بیا نیز آمده [illegible]
ومزارعان واتباع دخول در آن اند که چون وی اسلام آرد ایشان نیز اسلام آرند واگر وی از اسلام امتناع
آرد ایشان امتناع می آرند ودر تنقیح وتحقیق این لفظ در شرح سفر تفصیل وتطویل کرده شده است ویا اهل الکتاب تعالوا
الی کلمة سواء بیننا وبینکم وای اهل کتاب بیایید بسوی یک کلمه که برابر است میان ما ومیان شما ان لا نعبد
الا الله وان کلمه است که پرستش نکنیم مگر خدا را ولا نشرک به شیئا وشریک نگردانیم بوی چیزی را ولا یتخذ بعضنا بعضا
اربابا من دون الله ونگیرد بعضی از ما بعضی را آدمیان بعضی را پروردگار از جز خدا یعنی نصاری عیسی را پروردگار گرفته
فان تولوا پس اگر برگشت دهند اهل کتاب از قبول این سخن فقولوا پس بگویید ای مومنان اشهدوا بانا مسلمون گواه
شوید اهل کتاب بآنکه ما مسلمانیم ودین اسلام داریم متفق علیه روایت مسلم قال ودر روایتی از مسلم [illegible]
که گفت محمد رسول الله وقال اثم الیریسیین بجای [illegible] وقال بدعایة الاسلام بجای بداعیة الاسلام
ودر روایتی [illegible] نیز این لفظ آمده ودر کتاب النبی عن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث بکتابه الی کسری
وهم از ابن عباس آمده که آنحضرت فرستاد کتاب خود را بسوی کسری [illegible] بادشاه فارس

وکسری

وکسری در آن زمان پرویز بن هرمز بن نوشیروان بود مع عبد الله بن حذافة السهمی منسوب بسهم بن عمرو که بطنی است از قریش
صحابی قدیم الاسلام واز مهاجرین سابقین او هر دو هجرت کرده بحبشه وحاضر شده بدر [illegible] فامره ان یدفعه الی
عظیم البحرین پس امر کرد آنحضرت عبد الله را که برساند کتاب را بمقدم ورئیس بحرین که نام موضعی مشهورست پس رسانید
عبد الله کتاب را بعظیم بحرین فدفعه عظیم البحرین الی کسری پس رسانید عظیم بحرین کتاب را بکسری فلما قراه مزقه پس هنگامی
که خواند کسری پاره کرد کتاب آنحضرت قال ابن المسیب فدعا علیهم رسول الله گفت ابن المسیب دعا بد کرد بر ایشان یعنی
بر کسری واتباع او پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یمزقوا کل ممزق آنکه پاره کرده شوند هر نوعی از پاره کردن وتمام
پاره شوند وهلاک شوند پس کشت پرویز را پسر وی شیرویه ومرد بعد از پدر شش ماه پس دریافت ایشان را اثر دعوت وعنت
تا ابد الآبدین رواه البخاری وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کتب الی کسری والی قیصر والی النجاشی روایت از انس
که آنحضرت نوشت کتاب بجانب کسری وبجانب قیصر وبجانب نجاشی بفتح نون وتخفیف جیم وسکون یا ودرین اندک
وهمین است صواب وبعضی تشدید یا نیز گفته اند وکسر نون نیز آمده اما تشدید جیم خطا است باتفاق ملک حبشه را گویند
والی کل جبار ونوشت آنحضرت نامه بسوی هر جبار یعنی بادشاه وجبر ستم کسی را برکاری داشتن یدعوهم الی الله تعالی
که بخواند آنحضرت این بادشاهان جبار را بسوی خدا ودین وی که دین اسلام است ولیس بالنجاشی الذی صلی علیه النبی
صلی الله علیه وسلم ونیست این نجاشی که نامه نوشت آنحضرت بسوی وی آن نجاشی که نماز گذارد آنحضرت بر وی در مدینه
غایبانه که وی مسلمان بود از [illegible] آنحضرت بود ودعا در اصحاب وی ونام وی اصحمه بود بفتح همزه وسکون صاد وفتح
حا مهمله وبعضی تقدیم میم بر حا گفته اند ودر بعضی گفته اند صحمه بحذف همزه وبا میم نیز گفته اند واکثر ومشهور
اصحمه بهمزه وتقدیم حا بر میم وچون آنکه فرمود او که گفت آنحضرت مرد صالح برادر شما اصحمه برخیزید وبر وی نماز گذارید
روایت که چون صادر شد ونوشت آنحضرت بکاتب ملوک اطراف فرستاد عمرو بن امیه الضمری را بسوی نجاشی وچون وی
نجاشی کتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را از تخت فرود آمد وبر زمین نشست ونهاد کتاب را بر هر دو چشم خود وامر کرد
بخواندن کتاب وچون مطلع شد بمضمون آن اسلام آورد وگفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وگفت اگر
بتوانستمی آمدم بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] آنحضرت [illegible]
در راه ونیز نوشت آنحضرت کتابی دیگر [illegible] هر دو کتاب موجود است در اولاد وی [illegible]
[illegible] الله عنهم [illegible] رواه مسلم وعن سلیمان بن بریدة بضم با [illegible] مروزی برادر عبد الله بن بریده اسلمی [illegible]
[illegible] در عهد عمر بن الخطاب تابعی است عن ابیه روایت میکند از پدر خود قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا امر امیرا
[illegible] گفت بود آنحضرت چون امیر ساختی کسی را علی جیش او سریة بر لشکر یا بر فوجی از لشکر اوصاه فی خاصته بتقوی الله
اندر [illegible] آنحضرت امیر را [illegible] بتقوی خدا [illegible] ومن معه من
المسلمین خیرا ووصیت کرد امیر را در حق کسی که با او است از لشکریان به نیکی [illegible]
[illegible] ثم قال اغزوا باسم الله [illegible]
[illegible] فی سبیل الله [illegible] قاتلوا من کفر بالله [illegible]
[illegible] ولا تغلوا [illegible] ولا تغدروا ولا تمثلوا [illegible]

مثله کوش و بینی بریدن ولا تقتلوا [illegible] ولا تغدروا [illegible] ولا تقتلوا ولیدا و کودک اطفال را

واذا لقیت عدوک من المشرکین و چون بینی آنچه دشمنان خود را از دشمنان فادعهم الی ثلث خصال پس بخوان ایشان را

بسوی سه خصلت او خلال شک راوی است که لفظ خصال گفت یا خلال و هر دو بیک معنی است و خلال جمع خلت است یعنی

[illegible] خصلت خلّات مر ایشان را فایتهن ما اجابوک فاقبل منهم پس هر کدام ازین سه خصلت که اجابت کنند ترا و اختیار

نمایند مشرکان پس قبول کن از ایشان و ما در اجابوک زاید است وکف عنهم و باز مان ز تکلیف ایشان زیاده بر آن

و تعرض کمال ایشان ثم ادعهم الی الاسلام پس دعوت کن و بخوان ایشان را بسوی اسلام و در بعضی روایات [illegible]

مسلم ادعهم باسقاط ثم و این اظهر و اصح است و این بیان خصلت اولی است که گفت دعوت باسلام است فان اجابوک

فاقبل منهم وکف عنهم پس اگر اجابت ترا دعوت اسلام را و مسلمان شوند پس قبول کن از ایشان و تعرض مکن باموال و دمای

ایشان ثم ادعهم الی التحول من دارهم الی دار المهاجرین پس بخوان ایشان را بسوی برگشتن و آمدن از سرای خود

و جای خود بجای [illegible] نقل شدن بیان ایشان واخبرهم انهم ان فعلوا ذلک فلهم ما للمهاجرین پس مر ایشان راست چیزی که

مر مهاجرین راست از اجر و ثواب و استحقاق مال فی زیرا که در زمان آنحضرت اتفاق کرده بودند از آنکه داده است [illegible]

[illegible] داده نشد مر اعراب مسلمان را وعلیهم ما علی المهاجرین پس بر ایشان است چیزی که بر مهاجران است از [illegible] خروج

برای جهاد وقتی که امر کند امام غزو را باشد در برابر عدو و کسی که [illegible] کفایت [illegible] بر مهاجرین که [illegible]

برایشان خروج بجهاد و اگر باشد در برابر عدو کسی که کفایت بکند فان ابوا ان یتحولوا منها پس اگر ابا آرند و قبول نکنند باز

گشتن و آمدن را از دار خود بسوی دار مهاجرین فاخبرهم انهم یکونون کاعراب المسلمین پس خبر ده ایشان را که ایشان

می باشند همچو اعراب مسلمانان که لازم گرفته اند وطن خود را در بادیه باشند در بادیه دار [illegible] یجری علیهم حکم الله [illegible]

میشود بر ایشان حکم خدای الذی یجری علی المؤمنین آن حکمی که جاری کرده شده میشود بر سایر مسلمانان ولا یکون لهم فی الغنیمة

والفیء شیء و نمی باشد مر ایشان را در غنیمت و فیء چیزی چنانکه مهاجرانرا باشد و غنیمت و فیء بیک معنی است مالی که از کفار

بدست آید و بعضی فرق کرده اند که غنیمت آنکه بجنگ و مشقت بدست افتد و فیء آنکه بی مشقت [illegible] الا ان یجاهدوا مع

المسلمین مگر آنکه جهاد کنند همراه مسلمانان [illegible] و این همه بیان خصلت اولی است فان هم ابوا

فسلهم الجزیة پس اگر ایشان ابا آرند و سرکشی کنند از قبول اسلام و مسلمان نشوند پس طلب کن از ایشان جزیه را و این

خصلت دوم است فان هم اجابوک فاقبل منهم وکف عنهم فان هم ابوا پس اگر ایشان ابا آرند از قبول جزیه فاستعن

بالله علیهم وقاتلهم پس یاری جوی بخدا و قتال کن ایشان را این خصلت ثالث است واذا حاصرت اهل حصن و چون محاصره کنی

و تنگ گیری بجنگ اهل قلعه را و حصن در اصل یعنی پناه [illegible] فارادوک

ان تجعل لهم ذمة الله وذمة نبیه پس درخواست کنند از تو ایشان را که بگردانی برای ایشان ذمه خدا را و ذمه پیغمبر

خدا را [illegible] فلا تجعل لهم ذمة الله ولا ذمة نبیه پس مگردان تو برای اهل حصن ذمه خدا را

و ذمه پیغمبر خدا را ولکن اجعل لهم ذمتک وذمة اصحابک ولیکن بگردان مر ایشان را ذمه خود و ذمه اصحاب [illegible]

ذمه دادن نام خدا و نام رسول خدا بردن [illegible] نام خود [illegible]

راجع باهل است فانکم ان تخفروا ذممکم وذمم اصحابکم پس بدرستی شما اگر بشکنید ذمهای خود را و ذمهای اصحاب

اهون

اهون آسانتر است [illegible] من ان تخفروا ذمة الله وذمة رسوله از آنکه بشکنید ذمه خود را و ذمه رسول خدا را

و در حکم خطاب است و در اکثر اصول صحیحین و در بعضی نسخ المصابیح فانهم ضمیر راجع بکفار است و اول اقوی است و در روایت

ثانی اظهر است [illegible]

چنانکه در نسخ مصابیح است و در بعضی [illegible] و اول اقوی [illegible] و اذا حاصرت اهل حصن [illegible]

اهل حصن را فارادوک ان تنزلهم علی حکم الله پس درخواهند از تو که فرود آری ایشان را بر حکم خدا [illegible]

حکم الله فیهم ام لا زیرا که بدرستی تو در نمی یابی که آیا میرسی حکم خدا را یعنی [illegible]

ایشان کرده صواب است نزد خدا و موافق حکم الهی است یا نه شاید که خطا کرده باشد چنانکه حکم مجتهد است [illegible]

رواه مسلم عن عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور است آخر صحابی که وفات یافت در کوفه مات سنه سبع وثمانین ان رسول الله [illegible]

که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی بعض ایامه التی لقی فیها العدو در بعضی روزها که دران ملاقات کرده دشمن را یعنی غزا کرد انتظر

حتی مالت الشمس انتظار کرد تا آنکه میل کرد و برگشت آفتاب بجانب مغرب و اکثر قتال آنحضرت در غیر روز بود [illegible]

و گفته اند که حکمت دران آنست که آنوقت وزیدن بادها و نشاط نفوس است و نیز در وقت نماز و دعا است [illegible]

و نیز در حدیث [illegible] که در وقت کشاده میشود درهای آسمان [illegible]

نزول [illegible] روز و فتح و نصرت [illegible] بالاتر و فاضلتر از قتال در راه خدا و نیز میتوان گفت که اول روز [illegible]

میشود برای قتال و آفتاب آن و آخر روز نزدیک است پس تعیین کرد میانه روز [illegible] ثم قام فی الناس

[illegible] آنحضرت خطبه خواند و مردم [illegible] پس گفت یا ایها الناس لا تتمنوا لقاء العدو [illegible]

آرزو مکنید و مخواهید ملاقات دشمن را یعنی مخواهید که با کافران قتال واقع شود زیرا که درین صورت [illegible]

و طلب [illegible] و وثوق بحول و قوت خود [illegible]

[illegible] و گفته اند [illegible] وسلوا الله العافیة [illegible]

کردن [illegible] فاذا لقیتموهم فاصبروا و چون ملاقی شوید [illegible] واعلموا ان الجنة

تحت ظلال السیوف [illegible]

[illegible] اللهم منزل الکتاب ای بار خدای فرود آرنده کتاب [illegible]

و روان کننده ابر [illegible]

[illegible]

[illegible]

ده ما را بر ایشان متفق علیه عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا غزا بنا قوما [illegible]

غزا میکرد و ما در خدمت او بودیم [illegible]

صبح صادق [illegible]

[illegible]

از جهت احتمال آنکه شاید در وی مسلمانان باشند فان سمع اذانا کف عنهم پس اگر می شنید بانگ نماز را باز میماند از ایشان و [illegible]

و غارت میکرد وان لم یسمع اذانا اغار علیهم و چون نمی شنید اذان را غارت میکرد [illegible]

زیرا که ترک اذان از مسلمانان در آن وقت متصور نبود و در روایات فقهیه آمده است که اگر اهل [illegible] اتفاق کنند بر ترک

اذان واجب است بر امام قتال ایشان از جهت [illegible] شعار اسلام قال فخرجنا الی خیبر انس گفت پس بیرون آمدیم

بجانب خیبر فانتهینا الیهم لیلا پس رسیدیم ما بسوی اهل خیبر شب فلما اصبح ولم یسمع اذانا پس چون صبح کرد آنحضرت و نشنید اذان را

رکب [illegible] ابی طلحة [illegible] انصاری که زوج ام انس بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مقدمه و قلب و میمنه و میسره و ساقه [illegible] پس چون دید

ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال الله اکبر [illegible] و گفت الله اکبر خربت خیبر ویران شد خیبر انا اذا نزلنا بساحة

قوم بدرستی که فرود آییم ما [illegible] فساء صباح المنذرین [illegible]

کرده شده است [illegible]

متفق علیه عن النعمان بن مقرن نعمان بضم نون [illegible] مقرن بضم میم و فتح قاف و تشدید رای مکسوره [illegible]

مقرن [illegible]

ساکن شد [illegible] عامل عمر بن الخطاب [illegible] شهید شد سنه احدی و عشرین [illegible]

قال شهدت القتال مع رسول الله گفت حاضر شدم قتال را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فکان اذا لم یقاتل اول النهار

انتظر حتی تهب الارواح پس بود آنحضرت وقتی که قتال نمیکرد در اول روز منتظر میشد تا آنکه [illegible] بادها و تحضر

الصلوة [illegible] وقت نماز پیشین [illegible]

روز قتال واقع نشد [illegible] رواه البخاری

عن النعمان بن مقرن قال شهدت القتال مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فکان اذا لم یقاتل اول النهار انتظر

حتی تزول الشمس وتهب الریاح وینزل النصر [illegible]

[illegible]

[illegible] رواه ابو داود عن

قتادة عن النعمان بن مقرن قال غزوت مع النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

غزا کردم همراه آنحضرت [illegible]

از جنگ حتی تطلع الشمس تا آنکه برآید آفتاب [illegible] فاذا طلعت قاتل پس چون طلوع میکرد آفتاب قتال میکرد

فاذا انتصف النهار امسک حتی تزول الشمس پس چون دو نیم میشد روز باز میداشت خود را از قتال تا آنگه زوال یابد

فاذا زالت الشمس قاتل حتی العصر پس چون زوال می پذیرفت آفتاب قتال میکرد تا وقت عصر [illegible] باز

میداشت از جنگ حتی یصلی العصر [illegible]

این روش و ترتیب میکرد قال قتادة کان یقال [illegible] در حکمت این فعل [illegible]

ذلک تهیج ریاح النصر [illegible]

[illegible] ویدعو المؤمنون لجیوشهم فی صلوتهم [illegible]

نماز [illegible] قنوت [illegible] رواه الترمذی عن عصام بکسر العین [illegible]

المزنی [illegible]

بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سریة فقال [illegible] فلا تقتلوا احدا

[illegible] رواه الترمذی و ابو داود الفصل الثالث عن ابی وائل [illegible]

[illegible]

[illegible] قال کتب خالد بن الولید الی اهل فارس [illegible]

خالد بن ولید [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم من خالد بن الولید الی رستم و مهران [illegible]

رستم و مهران [illegible] فارس [illegible]

[illegible]

[illegible] اما بعد فانا ندعوکم الی الاسلام [illegible]

[illegible] فاعطوا الجزیة [illegible]

[illegible] وانتم صاغرون [illegible]

[illegible] فان معی قوما یحبون القتل فی سبیل الله [illegible]

[illegible]

[illegible] والسلام علی من اتبع الهدی [illegible]

[illegible] رواه فی شرح السنة عن [illegible]

قتال در جهاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

الفصل الاول عن جابر قال قال رجل للنبی [illegible]

[illegible]

که احد کوهیست که دوست میدارد او مارا این کفت مردی بآنحضرت در روز احد ارایت ان قتلت فاین انا ترجمه اگر کشته شوم [illegible]
من قال فی الجنه کفت آنحضرت در بهشت خواهی بود [illegible]

[illegible]

پس گفت آنحضرت نبود این زن که قتال کند پس برای چه کشته شد و علی المقدمة خالد بن الولید در مقدمه لشکر خالد بن الولید
بود ایام شهور فبعث رجلا پس فرستاد آنحضرت مردی را فقال قل لخالد پس گفت آنحضرت بگو مر خالد را لا تقتل ذریة
مکش ذریة را اولاد و لا عسیفا و نه مزدور را که خدمت میکند باجرت وگفته اند که مراد اجیر است که قتال نمیکند رواه ابو داود و
عن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انطلقوا باسم الله روایت است از انس رضی الله عنه که آنحضرت گفت یعنی
غزات که میفرستاد ایشان را بروید و روان شوید بنام خدا و بالله متبرکین و تاکید هذا و علی ملة رسول الله و بروید بر دین
رسول خدا لا تقتلوا شیخا فانیا مکشید مرد پیر را که قوت حرب در وی نمانده و نزدیک است که فانی گردد و نه پیر شده باشد
ولا طفلا صغیرا و مکشید طفل صغیر را ای الرضیع طفل نوزاده مردم و نا توانان خورد ولا امرأة و مکشید زن را ولا تغلوا
و غلول مکنید یعنی خیانت مکنید در غنیمت و ضموا غنائمکم بضم ضاد و گرد آرید و جمع کنید غنیمت خود را و اصلحوا و صلح کنید
میان خود ترک تنازع و تخاصم با کفار را اگر مقتضی مصلحت باشد و احسنوا و نیکی کنید با یکدیگر و نیکو کنید همه کارها را ان الله
یحب المحسنین زیرا که خدای تعالی دوست میدارد نیکی کنندگان را و احسان در حقیقت آنست که در حدیث جبرائیل آمده است
الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه الحدیث رواه ابو داود و عن علی رضی الله عنه قال روایت است از امیر المؤمنین علی رضی
الله عنه گفت لما کان یوم بدر چون شد روز غزوه بدر تقدم عتبة بن ربیعة پیش آمد عتبه بضم عین و سکون تاء که از
روسای مشرکین و اشقیاء قریش بود و تبعه ابنه و در پی او آمد پسر او که ولید بن عتبه بود و اخوه و برادر او شیبه
بر ابیه فنادی من یبارز پس آواز داد عتبه که بیرون آید میان ما و جنگ کند فانتدب له شباب من الانصار
پس جواب دادند او را جوانان از انصار یعنی بیرون آمدند در جنگ وی فقال من انتم پس گفت آن ملعون که
شما ورا کدام قبیله اید پس خبر داده شد آن جوانان او را و گفتند که ما انصاریم فقال لا حاجة لنا فیکم پس گفت نیست حاجت
ما را در شما کار نه داریم ما را بشما انما اردنا بنی عمنا ما خواهیم پسران عم خود را که قریش باشند و مهاجران که خویشان ما
اند فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قم یا حمزة پس گفت آنحضرت برخیز و بایست ای حمزه قم یا علی برخیز ای علی
یا عبیدة بن الحارث برخیز ای عبیده بضم عین و فتح باء بن الحارث این پسر عم رسول الله صلى الله عليه وسلم بهتر
از آنحضرت بود قدیم الاسلام ایمان آورد پیش از دخول دار ارقم و حارث پسر عبد المطلب عم آنحضرت است از
اعمام آنحضرت صلى الله عليه وسلم ایمان نیاورد مگر حمزه و عباس فاقبل حمزة الی عتبة پس روی آورد حمزه بسوی
عتبه و در بعضی روایات فقتله پس کشت حمزه عتبه را فاقبلت الی شیبة و روی آوردم من که علی
بن ابی طالب ام بسوی شیبه این نیز زیاده آمده که فقتلته پس کشتم من شیبه را واختلف بین عبیدة والولید ضربتان
آمد و شد کرد میان عبیده و ولید دو ضرب شمشیر یکدیگر ای انه رفعت فی القراح الاختلاف آمد و شد کردن
فاثخن کل واحد منهما صاحبه پس گران کرد هر یکی از این دو مصاحب خود را بجراحت کردن اثخان بسیار
کردن جراحت کسی را و بانه کردن جراحت ثم ملنا علی الولید پس میل کردیم ما بر ولید بن عتبه فقتلناه پس کشتیم
ما او را واحتملنا عبیدة و برداشتیم ما عبیده را از معرکه وی رضی الله عنه از شهدا است رواه احمد
احمد و ابو داود و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فی سریة گفت ابن عمر فرستاد
ما را آنحضرت فی سریة فحاص الناس حیصة پس میل کردند مردم میل کردنی شارحان اینجا دو احتمال گفته اند یکی آنکه

مراد بنی

مراد بنی آنجماعه مسلمانان اند که بجز از رفته بودند و قرار کرده و رجعت نموده آمدند و دوم مراد آنست که حمله کردند
بر مسلمانان و حمله کرده بر ایشان و جولان نموده اند و آنچه در صراح گفته که حیص جیص برگشتن و گریختن از اداء و در قاموس
گفته که حیص بمعنی عدول و حید است و در روایات اطلاق حیص میکنند و در آنجا از اهتزام هم و بعد اعلام است فاتینا المدینة
میگوید ابن عمر فاتینا المدینة پس آمدیم ما در مدینه فاختفینا بها پنهان شدیم در مدینه از حیا شرمنده از مردم و خوف الفضیحه
و قلنا هلکنا و گفتیم هلاک شدیم ما که ما مرتکب شدیم که ازپیش دشمنان دین گریخته آمدیم ثم اتینا رسول الله صلى الله
علیه وسلم فقلنا پس گفتیم ما ای رسول الله نحن الفرارون ما گریزندگانیم و مبالغه کنندگان در
گریختن قال بل انتم العکارون گفت آنحضرت نیستید گریزندگان بلکه شمائید عکارون یعنی کرار کنندگان
بر کفار یعنی اگر گریختید از حرب و ما مایل بودیم که باز کرده آئید و حمله کنید بعد از آن و اگر یک از حرب دیگر جنگ کرده میشد
دیگر که مرد میکند از دی باز رجوع کنید بجنگ و ما حاضر نیستیم و مرا که روی با ما آورده و آن سرای
وی از دانا ابی داود نحوه و در روایت ابو داود مانند این حدیث آمده و در قالبیک آمده است که بریاده که امیر اهل فیافیکم
گفت این عمر فدنونا پس نزدیک شدیم ما بسوی آنحضرت فقبلنا یده پس بوسیدیم ما دست مبارک او را فقال انا فئة المسلمین
آنحضرت فرمود من ملجا ذات شریف خود را جای پناه کرده ساخت بآیه کریمه او متحیزا الی فئة که در قرآن مجید آمده است
آن ابراهیم کان امة و سند کرده حدیث ابن عبدالله که در اول این ان کان حسن است و حدیث ابی الدرداء و ذکر کرد
حدیث ابی الدرداء که در وی بنوشته و صفحاتم است یا منتقل الفقراء است و اندر نقل یا در این هر دو حدیث معانی حسن
باب مذکور اند الفصل الثالث عن ثوبان بن یزید ان النبی صلى الله عليه وسلم نصب المنجنیق علی اهل الطائف آنحضرت نصب کرد
منجنیق بفتح جیم و فتح آن و در قاموس بکسر گفته آلتی است که بدان افکنده میشود بدان سنگها در جنگ و منجنوق نیز آمده معرب
چه نیک رواه الترمذی مرسلا از این عبارت معلوم میشود که ثوبان بن یزید تابعی است و ماذکر اورا در اسماء الرجال
والعلام باب باب حکم الاسراء اسرا بضم همزه و فتح سین جمع اسیر که بمعنی جمع اسیر الصراع اسیر بسته بدو ال اسراء
و دال و اسرا واسارا ایضا برده کردن اسیر و جمع اسرا و اساری الفصل الاول عن ابی هریرة عن النبی صلى الله عليه وسلم قال
عجب الله من قوم یدخلون الجنة فی السلاسل گفت آنحضرت شگفت داشت خدا تعالی و راضی شد از قومی که در آورده میشوند
در بهشت در زنجیرها و در روایتی آمده است که تقادون الی الجنة بالسلاسل کشیده میشوند بسوی
بهشت بزنجیرها چون کشیده شوند در آن را و سوق ز پس راندن و قود پیش کشیدن و این قول را آنحضرت اعجاز فرمود که
ایشان را در زنجیر آورده پس فرمود ان الله عجب از عجایب هذه الکبیره ... که بزنجیر ما را بهشت میکنند و بحقیقت
کیفیت شرعیه حکم زنجیرها دارند که بدان بسوی بهشت میکشند رواه البخاری و عن سلمة بن الاکوع قال اتی النبی
صلى الله عليه وسلم عین من المشرکین گفت آمد آنحضرت را برای جاسوسی مشرکان و هو فی سفر و حال آنکه آنحضرت در سفر بود فجلس عند اصحابه یتحدث
پس نشست آن جاسوس نزد یاران آنحضرت در حالی که سخن میکند ثم انفتل پس برگشت آن جاسوس فقال النبی
پس گفت پیغمبر صلى الله عليه وسلم اطلبوه واقتلوه طلبید او را و بکشید او را میگوید سلمة بن الاکوع فقتلته پس کشتم او را فنفلنی
سلبه پس داد مرا جامه و سلاح او را انفل بنفل غنیمت دادن سلب بفتحتین جامهای مقتول و سلاح او که ربوده میشود
از وی متفق علیه و عنه قال غزونا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم هوازن و هم از سلمة بن الاکوع است که گفت غزا
کردیم همراه آنحضرت هوازن را یعنی با کفار از قبیله ایست از قیس فبینا نحن نتضحی مع رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ جاء

عن سلمة بن الاکوع

اکنون طعام چاشت میخوردیم با آنحضرت و بعضی گفته که معنی آنست که نماز چاشت میگذاردیم با آنحضرت صلى الله علیه وسلم اذ جاء رجل علی جمل احمر
ناگاه آمد آنحضرت را مردی سوار بر شتری سرخ فانا خه پس فرود آورد آن شتر را فانتزع طلقا من حقبه پس بیرون کشید
از پالان بندی را پس بیرون آورد ... فقیده به ... پس بست شتر خود را بآن ... ثم تقدم یتغدی مع القوم پس پیش آمد
و طعام میخورد مردم ... و جعل ینظر و در انداخت ... قد ... حالت ضعف از لاغری ... و در آن ضعفه بفتح ضاد و سکون عین
جمله و فتح عین نیز روایت جمع ضعیف ... بعضی ... آمده است ... و رقة فی الظهر و در ما تنگی یعنی قلت و کمی است از
بعضی مرکب سواری یعنی دیدکه مرکب ... کم ... است ... اذ خرج یشتد ناگاه بیرون آمد آن مرد از میان ما در حالی که میدوید و تیز میرود یعنی تا خبر دشمنان را دهد این جاسوس بود که
برای جاسوسی آمده بود فاتی جمله پس آمد نزد شتر خود فاطلق قیده ثم اناخه ... پس نشست بر آن ... شتر دوید
و حرکت اشتر و بیرون آمدم من در حالی که میدویدم حتی اخذت بخطام الجمل آنکه گرفتم من مهار شتر را خطام بکسر خا
مهار فانخته پس فرود آوردم من شتر را ... ثم اخترطت سیفی بیرون کشیدم من شمشیر خود را فضربت راس الرجل پس زدم
من سر آن مرد را ... ثم جئت بالجمل اقوده پس آوردم شتر را در حالی که میکشم او را ... علیه رحله و سلاحه و در حالی که بر
شتر است رخت آن مرد و سلاح او فاستقبلنی رسول الله صلى الله علیه وسلم والناس معه پس پیش آمد مرا آنحضرت و مردمان فقال
من قتل الرجل پس گفت آنحضرت ... قالوا ابن الاکوع قال له سلبه اجمع ... و سلاح مرد ... از این معلوم میشود که جاسوس کافران که در
مسلمانان بیاید کشتن روا است متفق علیه و عن ابی سعید الخدری قال لما نزلت بنو قریظة وقتی که فرود آمدند
بنو قریظه بضم قاف که قبیله از یهود است از حصار خود علی حکم سعد بن معاذ بحکم سعد بن معاذ که از کبار رضی الله عنه امیر انصار است و سید اوس و
بنو قریظه حلفاء اوس و در عهد و امان ایشان بودند و آنحضرت بعد از غزوه احزاب ایشان را بیست و پنج روز در حصار
داشت یعنی بعهد سعد بن معاذ راضی فرود آمدند و گفتند که هر چه حکم کند اختیار او داریم قبول کردند که چون او از عهد داران است
کرد هم رعایت حال خواهد کرد و در اسیری ما خواهد کوشید و چون فرود آمدند بعث رسول الله پس چون نزدیک آمد
سعد گفت پیغمبر صلى الله علیه وسلم ... بنو قریظه کرده ... الی سیدکم ... و ... بسوی ... خود و حکم
کرده شد با من کسی که قابل است بقیام ... را چنانکه اکنون معتاد و متعارف است و جواب داده اند که این
امر بقیام نه تعظیم بلکه تکریم و تعظیم بود و حکمت آن بود که سعد بن معاذ رضی الله عنه دردناک بود زخم تیری در ران او
در غزوه خندق رسیده بود طاقت فرود آمدن از مرکب نداشت پس امر فرمود تا بسوی وی بروند و در فرود آمدن اعانت او کنند
و الله اعلم که این توجیه و تمهید باشد برای رعایت ایشان مراد او تفضیل حکم او در ایشان ... فجاء
سعد بن معاذ و نشست فقال رسول الله صلى الله علیه وسلم ان هؤلاء نزلوا علی حکمک پس گفت آنحضرت بدرستی که ایشان فرود
آمده اند بر حکم تو حکم کنی قبول دارند قال فانی احکم ان تقتل المقاتلة گفت سعد پس اگر ایشان بحکم من فرود آمده اند
پس من حکم میکنم که کشته شوند قتال کنندگان یعنی آنانکه قابل حرب اند و تسبی الذریة و حکم میکنم که برده کرده شوند
فرزندان و خوردان قال لقد حکمت فیهم بحکم الملک گفت آنحضرت هر آینه تحقیق حکم کردی تو در شان ایشان بحکم
خداوند تعالی که پادشاه علی الاطلاق است و در وجه ملک بکسر لام است و مؤید این روایت که گفت فی روایة
بحکم الله هر آینه حکم کردی تو بحکم خدا و در روایتی بفتح لام نیز آمده و مراد ملک بر این روایت جبرئیل علیه السلام
یعنی این حکم است که جبرئیل داشت از خدا و چون سعد فوت کرد آنحضرت فرمود صلى الله علیه وسلم که هفتاد هزار فرشته

بموت او

بموت او فرود آمدند و عرش خدا بجنبید رضی الله عنه و تمام قصه مذکور است در کتب متفق علیه و عن ابی هریرة قال
بعث رسول الله صلى الله علیه وسلم خیلا قبل نجد گفت ابو هریره فرستاد آنحضرت اسپان یعنی لشکری بجانب نجد بفتح نون و سکون
جیم در اصل یعنی زمین بلند است و نام بلاد است از عرب و آن خلاف تهامت است فجاءت برجل من بنی حنیفة پس گرفتند و آوردند
آن لشکر مردی را از بنی حنیفه که نام قبیله است یقال له ثمامة بن اثال بضم ثاء مثلثه و تخفیف میم بن اثال بضم همزه و تخفیف
سید اهل الیمامة ایشان مهتر اهل یمامه بفتح تحتیه و تخفیف میمین که نیز نام بلاد است فربطوه بساریة من سواری
المسجد پس بستند آن مرد را بستونی از ستونهای مسجد فخرج الیه رسول الله پس بیرون آمد بسوی وی یعنی رسید از خانه خود بسوی
صلى الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت ماذا عندک یا ثمامة چیست نزد تو ای ثمامه یعنی چیست گمان تو حز... با جیست
گمان تو در من که چه معامله خواهم کرد با تو فقال عندی یا محمد خیر پس گفت ثمامه نزد من ای محمد چیز نیکو و خوب است
بجهة آنست ان تقتل تقتل ذا دم اگر بکشی خداوند خون را یعنی کسی را که مستحق قتل است پس در دین احسنت از تو
است یعنی بر قصاص مراد میکشی مردی را که خون او بدرد و ساقط نیست پس در این ادعا ریاست و شرف است
در قوم خود که خون وی هدر نخواهد رفت بلکه دعوی آن خواهد کرد و کینه خواهند کشید و در بعضی روایات ذا ذم آمده
بمعجمه آمده یعنی میکشی کسی را که عهد و ذمه و عهد و حرمت است و اگر عهد کنند بجای وفا کند و ان تنعم
تنعم علی شاکر و اگر انعام میکنی انعام میکنی بر کسی که شکر میگوید ترا و ان کنت ترید المال فسل تعط منه ما شئت
و اگر هستی تو که میخواهی مال را پس طلب کن داده شود ترا از مال هر چه میخواهی فترکه رسول الله صلى الله علیه وسلم حتی
کان الغد پس گذاشت او را آنحضرت و گذاشت ثمامه بن اثال تا آنکه شد فردا فقال له پس گفت آنحضرت امروز بر
ما عندک یا ثمامة چیست نزد تو ای ثمامه فقال عندی ما قلت لک پس گفت ثمامه نزد من همان است که گفتم مر ترا که ان تنعم
تنعم علی شاکر وان تقتل تقتل ذا دم وان کنت ترید المال فسل تعط منه ما شئت فترکه رسول الله صلى الله علیه وسلم حتی کان
بعد الغد فقال له ما عندک یا ثمامة فقال عندی ما قلت لک ان تنعم تنعم علی شاکر وان تقتل تقتل ذا دم وان کنت
ترید المال فسل تعط منه ما شئت تا سه روز این گفت و گذاشت او آنحضرت نظر در باطن وی کرد فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر صلى الله علیه وسلم اطلقوا ثمامة رها کنید ثمامه را فانطلق الی نخل قریب من المسجد پس رفت ثمامه بسوی درختان خرما
که نزدیک بودند از مسجد شریف فاغتسل پس غسل کرد در آن بجائی که در آنجا بود ثم دخل المسجد باز در آمد در مسجد فقال پس گفت
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و گفت یا محمد والله ما کان علی وجه الارض وجه ابغض الی من
ای محمد بخدا سوگند نبود بر روی زمین هیچ روی دشمن داشته تر بسوی من از روی تو فقد اصبح وجهک احب الوجوه کلها الی پس بتحقیق
گشت روی تو دوست داشته ترین رویها همه بسوی من مراد بوجه ذات و چون مواجهه بروی دارند
جسد و اثر دوستی و دشمنی در روی ظاهر میشود تعبیر بروی کرد والله ما کان من دین ابغض الی من دینک
بخدا سوگند نبود هیچ دینی مبغوض تر بسوی من از دین تو فاصبح دینک احب الدین کله الی پس گشت دین تو محبوب ترین دینها
بسوی من والله ما کان من بلد ابغض الی من بلدک فاصبح بلدک احب البلاد کلها الی و بخدا سوگند نبود هیچ شهری دشمن داشته
شده تر بسوی من از شهر تو پس گشت شهر تو محبوب ترین شهرها بسوی من از آنجا معلوم میشود که همه چیز محبوب می باشند حتی دیار او
شعر و فرمودای احباب با رب لها ما دلناس فیما یعشقون مذاهب وان علیک اهدی و لنا ارید الجوه و بدرستی که تو

گفت مرا و حال من آنکه میخواستم دعوت کرده بودم عمره را قضا تا بری پس چه میدانی که رای میزنی بروم عمره بگذارم فستره
رسول الله صلی الله علیه وسلم امر او را بعمره پس بشارت داد آنحضرت او را بخیر و برکت و سلامت و امر کرد او را که عمره کند
فلما قدم مکة قال له قائل پس چون آمد در مکه گفت او را گوینده از اهل مکه از مشرکان او صبوت آیا
بر آمدی از دین پدری دیگر یا از دین حق بدین باطل چه در اصل میل و بر آمدن از دینی بدینی مشرکان کسی را که بدین اسلام
می در آمد مکه صابی میگفتند و آنحضرت را نیز صابی میخواندند که دین پدر را گذاشت و دین دیگر را پیدا کرد فقال لا لیکن گفت
ثمامه صابی نیم اند که در دین پدر را گذاشت و دین دیگر را پیدا کرد فقال لا لیکن گفت ثمامه صابی نشده ام و از دین حق
بدین باطل بر آمده ام ولکن اسلمت مع رسول الله ولیکن مسلمان شده ام موافقت با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در دین در آمده ام
که دین اسلام است و دین همین است که آنکه شما در آنید دین نیست ولا والله لا یأتیکم من الیمامة حبة حنطة ونه بخدا سوگند
نمی آید شما را از یمامه یکدانه گندم حتی یأذن فیها رسول الله صلعم تا آنکه اذن دهد در آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ازین تکیه در آن آنحضرت
روایت کرد این حدیث را بطریق تفصیل و درازی مسلم و اقتصار نمی کنی و کوتاه ساخته آنرا بخاری عن جبیر بن مطعم
بضم میم و سکون طا و کسر عین بن عدی بن نوفل بن عبد مناف کنیت او ابو محمد است اسلام آورد پیش از فتح بعضی گفته اند
سال خیبر و بعضی گفته اند روز فتح بود و وی از اشراف قریش سه حلیم و عارف و عالم بود بعلم انساب و ایام عرب اخذ کرد
ابی بکر صدیق در سن علم انساب سنه اربع و خمسین متوفی شد و روایت حدیث ما از آنحضرت در حالتی که ازان نشسته بود
در حال اسلام که در شان اسیر بدر النبی صلی الله علیه وسلم قال فی اساری بدر و روایت میکند که آنحضرت گفت در شان اسیران
بدر و گویا اساری که هفتاد تن بودند همه مشرک بودند یا در حالتی که مطعم و آنها که مقتول شده بودند در حق ایشان گفته
لو کان المطعم بن عدی حیا اگر می بود مطعم بن عدی زنده و اینکه این قول در باب اسیران کرده و مراد
ترک ایشان است ابتدا بی آزاد کردن ولیکن این اصحاب بعید است و قول جبیر که گمان اظهر در آن است کرده و ماده
مقتول گشت گفت ظاهر از لفظ حدیث و نفقه نیست همین است اگرچه حمل تاخیر و اعتبار گمان نیز احتمال دارد خدا داناتر
المطعم بن عدی حیا اگر می بود مطعم بن عدی که همین از ابر حرف است ثم کلمنی فی هؤلاء النتنی بعد از آن سخن میکرد با من در شان ایشان
یکبار در شان این جمله ای که کند کان مرا از کشتن نه هر آینه مکه اشتم ایشان را از برای خاطر او در نتن بفتح نون و سکون
تا و بعدها کسر یعنی کنه بد که کنتی با اعتبار کفر ایشان درست بدانچه اگر اشارت باید ابتدا کرد که کند و نه بود
و مطعم بن عدی را نیکی وارد بود نزد آنحضرت که در وقت رجوع آنحضرت از طایف و دفع کرده بود و مشرکان از رسول
صلی الله علیه وسلم با جماعتی کثیف و ترتیب حیر کرده مرا السلام و در حدیث با احسن مکافات است تا مشرک را در دنیا
احسان او فایده عدم است نقل شان کرد اگر زنده میماند هم ایشان را رها میکرد و اینکه مشرک است نه بتواند گرفت در آخرت
و او مسلم دیگر ثابت رواه البخاری و عن انس ان ثمانین رجلا من اهل مکة روایت از انس که هشتاد مرد از اهل
مکه هبطوا علی رسول الله فرود آمدند و از منتهای تنعیم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در وقت حلول از کوه تنعیم جایی مشهور است
بر سه میل نزدیک مکه که از آنجا عمره کرده ماه را شتاب در حالتی که پوشیده کان بودند و این اهل مکه بودن عمره
النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه اراده میکردند و میخواستند که غافل دریابند و ایذا رسانند آنحضرت را و مکافات
عمره گرفتن بود کشتند فاخذهم سلما پس گرفت ایشان را دانسته پس گرفتار شدند آنحضرت او گرفت ایشان را

(بدور ... ؟)

غزوه کرده بعینه میخواستند او دفع فاخذهم سلما پس گرفتار شدند آنحضرت او گرفت ایشان را ستدا و سلطان و خوار زار
فاستحیاهم پس زنده گذاشت ایشان را و نکشت و سلما بفتح سین و لام یعنی استسلام و اطاعت و انقیاد بکسر سین و سکون لام
نیز روایت یعنی صلح و ابن الاثیر گفته که معنی اول اوجه دانسته است بقضیه آنکه آنها گرفته شده بطریق صلح بلکه قهر
و غلبه پس تسلیم کردند آنها خود بطریق عجز بی زاری و توجیه کرده اند معنی اخیر را بآنکه چون عاجز آمدند و راضی شدند که
گویا صلح کرده شد بر آن و این در قضیه حدیبیه بود و اثر همین سبب صلح شده که روایت در روایتی ایچنین آمده که
فاعتقهم پس آزاد کرد آنحضرت ایشان را و خلاص کرد و نکشت گویا که بر ده ساخت پس آزاد کرد فانزل
الله پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیت را و هو الذی کف ایدیهم عنکم و خدا آنکیست که باز داشت دستهای ایشان را از شما
و ایدیکم عنهم و دستهای شما را از ایشان که تعرض کنند شما و آزار رسانند شما را و آنکه بکشتن و باز داشت دستهای شما را از آن
که بکشید ایشان را ببطن مکة در میان مکه و حوالی آن رواه مسلم و عن قتادة قال گفت قتاده که تابعی مشهور است ذکر لنا انس
بن مالک عن ابی طلحة ذکر کرد برای ما انس از ابو طلحه انصاری که زوج ام او بود ان النبی صلی الله علیه وسلم امر یوم بدر بأربعة
وعشرین رجلا من صنادید قریش آنحضرت امر کرده که روز بدر ده بیست و چهار مرد از مهتران کفار قریش صنادید جمع صنادید
بکسر مهتر و بزرگ بر قوی مضطر صنید باران بزرگ قطره و باد و باران صنادید بالمعجمة و شد را گویند فقذفوا فی طوی من اطواء
بدر انداخته شدند در چاهی از چاههای بدر طوی بفتح طا و کسر واو تشدید یا چاه بر آورده سنگ خبیث مخبث یعنی پلید و پلید کننده
چاه پلید کننده چه گفت یعنی فاسد کننده و این صفت در آن چاه قدیم بود که مردار در آن و کند گمان در وی انداخته بجهت
اخبث مردار این جماعت در وی وکان اذا ظهر علی قوم اقام بالعرصة ثلاث لیال و بود آنحضرت وقتی که غالب میشد بر قومی اقامت
میکرد بعرصه یعنی در جای جنگ و عرصه آن میدان است بطریق جمع عرصه بفتح عین و سکون را هر موضع فراخ که عمارت در وی
در آنجا مستوی است فلما کان ببدر الیوم الثالث پس چون بود آنحضرت در بدر روز سیوم امر براحلته فشد علیها رحلها امر کرد
آنحضرت به بستن پالان بر شتر سواری پس بسته شد بر آن پالان ثم مشی پس رفتن شد آنحضرت و اتبعه اصحابه و رفتن از پی
آنحضرت یاران او حتی قام علی شفة الرکی تا آنکه ایستاده آنحضرت بر کنار چاه رکی بفتح را و تشدید یا یعنی چاه کهنه
و ... در ... روایتی که حالت آن قدیم مبین یعنی چاه است که نباشد و بنا شد پس طوی یعنی چاه با کرده شده است مقامات که مقصد
اوست ... و ... طوی بمعنی چاه و معلق نیز آمده است محمل یا دو هم با آنکه ... بر آنحضرت اسما ایشان و اسما پدران ایشان پس شروع کرد آنحضرت که ندا میکند مردگان
با نامهای ایشان و نامهای پدران ایشان و میگوید یا فلان بن فلان و یا فلان بن فلان ایسرکم انکم اطعتم الله ورسوله
آیا خوشی آمد و میخواهد شما را که فرمان بردار میکردید خدا را و رسول خدا را و ایمان می آوردید فانا قد وجدنا ما وعدنا
ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا پس به درستی ما یافتیم یا یافتیم آنچه را که وعده کرده بود پروردگار ما راست و درست پس آیا
یافتید شما چیز را که وعده کرده بود خدا یعنی الان که معلوم کردید که دین اسلام حق است و آنچه خدا و رسول خدا میفرمود حق است
فقال عمر پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله ما تکلم من اجساد لا ارواح لها چه سخن میگویی تو ایشان را که نیست جان در آن
یعنی اینها مرده اند و نمی شنوند و سخن گفتن با ایشان چه فایده و چه معنی دارد قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم والذی
نفس محمد بیده سوگند بخدایی که بقا و ذات محمد در دست قدرت اوست ما انتم باسمع لما اقول منهم نیستید شما شنواتر و خبر دارتر
که میگویم من از ایشان یعنی ایشان شنواتر اند از ایشان و فی روایة و در روایتی ایچنین آمده است ما انتم باسمع منهم نیستند شما

شنواتر از ایشان ولکن لا یجیبون ولیکن جواب نمیدهند ایشان متفق علیه و زیاده البخاری زیاده کرده است بخاری قتاده
این عبارت را که قال قتادة گفت قتاده در برای جواب از استبعاد و انکار سماع ایشان احیاهم الله حتی
اسمعهم قوله زنده کردانید ایشان را خدا بجهت آنکه شنوانید ایشان را کلام آنحضرت را توبیخا از جهت سرزنش کردن و تحقیر
نمودن و تصغیرا و خوار و حقیر ساختن و نقمة بکسر نون و سکون قاف از جهت عتاب کردن و خشم نمودن و انتقام کشیدن
و حسرة و ندامة ما بجهت اظهار دریغ و پشیمانی بدانکه احادیث صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت سماع مر اموات را و حصول
علم مر ایشان را با آنچه خطاب کرده میشوند و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت میشنود کوفتن نعال مردم را وقتی که بر
میگردند از دفن و همچنین آنچه در زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقیع را آمده که سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد
ایشان را و گفت سلام بر شما ای اهل دار مسلمانان و آمده شد شما را آنچه وعده کرده شده بودید و ما نیز ان شاء الله بی
پیوندیم بشما زیرا که خطاب با کسی که نشنود و نفهمد معقول نیست و نیز دلیل است که شما را کرده شود از حدیث در حدیث
ترمذی آمده که چون زیارت کرده عایشه رضی الله عنها قبر برادر خود را عبد الرحمن بن ابی بکر که خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر
میشدم وقت موت تو دفن میکردم ترا آنجا که مرده بودی و اگر حاضر میشدم در آن وقت زیارت نمیکردم ترا چنانکه
در باب زیارة القبور گذشت و نقل کرده است شیخ ابن الهمام در شرح هدایه که اکثر مشایخ حنفیه بر آنند که میت نشنود و تفریع
کرده اند در کتاب الایمان که اگر کسی سوگند خورد که کلام نکنم او را بعد از مردن او حانث نگردد زیرا که ایشان منعقد
میکرد و بکسی که در یابد و فهمید و تا میت نیز دارد و میت اهل نیست و جواب داده اند که اینجا حدیث مسلم
که ظاهر است بسماع میت مرغ نعال بود مراد آنکه این مخصوص بوقت نهادن میت در قبر است از برای مقدمه سوال
و این تخصیص خلاف ظاهر است و دلیل نیست بر آن و ظاهر حدیث آنست که این حالت حاصل است میت را در قبر و اقوال
وارده اند و حدیث مذکور درین باب که نقل است در قلیب بدر از ایشان کافران گفتند که این مخصوص است بآنحضرت صلی الله
علیه وسلم و معجزه او است و زیاده حسرت ایشان کافران و لو شنیده نمانده که حق برین مورد احتمال دعاوی است ... نشود
که در روی قایم نمی شود دلیل و دلیل روشنی است سماع ایشان را و دلیل حق در است بر آن و سبب مراعات مراد و اکثر
عادی ... و حق ... نیست ... چنانکه در کتب مذهب مقرر شده است و گویا جواب میدهند بآنکه آنچه از باب ... اصل
و مراد حقیقت کلام نیست و بنا بر این بطریق مجاز نیست و حقیقت تا هم از ین از جواب اول بعید تر است و قریب تر از
وجوه تاویل ایشان آنکه آنچه روایت مردود کرده است از عایشه رضی الله عنها چون این را از عمر رضی الله عنهما که گفت
گوید این را رسول الله صلی الله علیه وسلم و حال آنکه میگوید خدا تعالی انک لا تسمع الموتی و ما انت بمسمع من فی القبور نیستی
تو آنکه شنوانی مردگان را و نه آنکه شنوانی کسی را که در گورها است گفت شیخ ابن الهمام در مواهب لدنیه که تاویل کرده است عایشه
و گفته است که مراد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنست که بدرستی ایشان الان میدانند که آنچه میگفتیم حق است و گفته که تو هم کنند
که بجای علم سمع گفت را باید عایشه انکار کرد سماع موتی را و استدلال کرد بآیه تلاوت و هر جا که مذکور شد و گفتند حال بدر است
از عایشه و استدلال بآن ... قبول نکرده و شرح این قول را از عایشه در مواهب لدنیه نقل کرده از اسمعیل که گفت
نیز نزد از عایشه در مواهب لدنیه نقل کرده از اسماعیل که از زهری و ... کثرت روایت و اعلی و حواشی علوم اخبار
زیاده بر آن منصور ... ورود روایت ... بقدر ... تاویل و ... مخصوص

آنکه مراد بآیت قرآنی آنست که تو میتوانی که منع استماع ایشان کنی و برآورده ممتنع بود و ابن ابی القبور کافرانند و مراد بسماع
اجابت حق لا استماع و این آیت نازل شده در دعوه کفار بایمان و عدم اجابت ایشان در حق را و نیز گفته اند که مراد
بموتی موتی القلب و بقبور اجساد ایشان کرد و در آن آیت ردی افتاده است و تحقیق دیگر کرده است در مواهب لدنیه
که در مغازی محمد بن اسحاق باسناد و در مسند احمد بن حنبل باسناد حسن از عایشه مثل حدیث ابو آورده پس گویا عایشه رجوع
کرده از انکار آن چون ثابت شد نزد وی از روایت این صحابه که آن زیرا که وی رضی الله عنها حاضر نبود در آن قضیه و در شرح
صحیح بخاری نیز مثل این کلام مذکور شده و شک کرده اند که ادنی بعد اثبات سماع میکنند بقول قتاده که در آخر حدیث مذکور شد
که حاصل آنست که موتی را در قبور حیاتی و شعور از حیات میبخشند که حاصل شود وی را سماع و درین قول قتاده تخصیص کردن
بسبت صلی الله علیه وسلم که طریق معجزه واقع شده است و تخصیص این اموات بکنده اند ادراک است شد پس و بالله التوفیق
و در احیاء مر دلیل است که روح اگر از ثبوت سماع متردد باشیم بآن ... که سماع که سماع میباشد و سمع که ابدا ... آن
بکویم از این سمع نفع علم لازم میآید و علم بدون بود که باقی است پس علم بسیرات و مسموعات باشد بروح القهار رخیم
چنانکه بعضی متکلمان السمیع البصیر آنجا تقاییر العلیم بالمسموعات والمبصرات تاویل کرده اند و تحقیق دارد شد اخبار و آثار در علم
موتی باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان را آنکه آنچه هست که زیارت روز جمعه بهتر است زیرا که در ین روز
مستاتر و اکمل میباشد و احوال زایرین بر ایشان انکشاف و ظهور و نیز نشئیت در حصول علم مر موتی را در احوال آخرت ... رجوع
بحقیقت دین اسلام چنانکه عایشه گفت و متفق علیه است در مراد حدیث پس محکم است علم باحوال دنیا و اهل دنیا و سبیل
زوال این علم ایشان آن با وجود نقل روح و آمده است که از آن نسبی خواهند کرد شود بدنیا و آمده است که چون
سنت از سوال منکر و نکیر جواب بخ دهد در راحت باید ایستادن و میکنند و میگویند ای کاش ای کاش کسی باشد که خبر کند اهل
من که در راحت و خوشم ... و در ... شد ... باخبار و آثار که دلالت میکند بر وجود علم موتی را ... اهل
آن بس مکرر شد و آثار کجایند ... منکر میکنند ... شد و ... ثابت ... بعض ...
از انکار از جهت آنکه سماع و علم بعینه ... ایشان را ... احوال ایشان پس ... و ثابت شد و اکرنت
که قدرت و تقرب ... مر ... ما درین موضع ... مکرر ... ممنوع اند و مشغول اند با عارض شده
مرایشان را از گسستن ... آیه ... از دیگران ... اند و مشغول اند که ... حضور ... منقبض کرد و ان
حشر الله شاید که عامل خود قرار داده ایشان را از قربت در شرح ... اقدرت بر شفاعت و ... حاجات ... عام ...
که متوسل اند بایشان خلیفه ... وز قیامت خواهد بود در صحبت دیل ... آن ... کرد ... اسرار
عرفی الله بصفات قدس حاصل ... که کشیده میشوند از ... از ... میکنند بسوی عالم ملکوت
و ساحت ... سکینه ... قدس ... میکنند شریف وقت ... اثبات ... تو ... هم
ایشان ... اند ... از ان است که ... میکنند ... ادا ... حاجت
حاجت خود را از حضرت عزت ... اند ... عز ... بنده ... در درگاه و ... حاجت
عزاوندا ... این بنده ... رحمت کرده ... و ... که ... و ... کرده
حاجت مرا ... این بنده ... متوسل ... که ... بنده ... حرا ... دیگر

[illegible]

و ان دست لصایع شده اند از زوده اند و عن ... عن رسول الله صلی الله علیه ان جبرئیل هبط علیه ...
از امیر المؤمنین علی الحضرت که جبرئیل فرود آمد ... فقال له ... گفت جبرئیل مر الحضرت را مخیر گردان اصحاب را
یعنی اصحاب خود را ... اساری ... که قتل کنند اسیران را یا فدا گیرند ...
... ان یقتل منهم ... شرط که کشته شوند از اصحاب تو سال آینده ... هفتاد کس ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نکند اگر حلف را ادا نشده مگر نفی را ایج در اسلام دعا و عهد و گفته بیشتر دگت ترا است ما ثابت و ان نه زرد ولا کذا و افتعا
لا الاسلام دا عدوات بکند و توبه انکند حلف را در اسلام از جهة عدم احتیاج زیرا که هر مسلک کرد بعام او کافی شود از ملک
بعام منبغا حاصل است که هر دو را جهت از خلف بر قتال مشن دما شد آن ما شدت و ببیا جوانی دین بر ظلم دعا و نو و سپس...
و الحمد که ازین قبیل اند اسلام مقبول موبد است و او التزم کا فر طرف تو حسین ...
ابی ما قال است و ذکر حدیث ... ذکر کرده شد ... حدیث امیر المؤمنین ...
اینک القصاص ... المفصل ... ابن مسعود و قال ... گفت ابن مسعود ...

[illegible]

عليهم المسلمون پس غالب آمدند بر كافران مسلمانان فتح عليه پس بازگردانيده شد برايشان عمرو داده شد او را و دو افضل قوم
غنيمت نكرده بوده شد در زمن رسول الله اين در زمان پيغمبر بود صلى الله عليه وسلم و در روايتي آمده كه در [illegible]
آمده است كه ركيك شده برايشان عمر آنها باز روم پس لاحق شد آن عهد بر روم و در ميان ايشان [illegible] و ميان ايشان
فتح عليهم المسلمين پس غالب آمدند بر روم مسلمانان فتح عليهم خالد بن الوليد پس رد شد برايشان عمرو خالد بن الوليد بعد النبي
صلعم و اين بعد از زمان آنحضرت بود پس معلوم شد كه كافران ملك آن گرفتند و حكم همچنين بود در زمان آنحضرت و بعد از
زمان آنحضرت و اين باتفاق است ميان علما اگر پس از قسمت باشد اما بعد از قسمت در وي خلاف است [illegible]
وعن جبير بن مطعم كه صحابي قرشي نوفلي است قال مشيت انا و عثمان بن عفان الى النبي گفت جبير بن مطعم رفتم من و عثمان
بنا فقلنا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطيت بني المطلب [illegible] پس خبر كرد من و عثمان و داد نبي توبه پسران مطلب را
از خمس خمس و ترك كردي ما را و حال آنكه ما و ايشان بمنزله واحده ايم نسبت [illegible] من و عثمان و بني المطلب در يك مرتبه
نسبت بتو زيرا كه جد اولاد عبد مناف ايم كه جد رابع ما و ايشان كه هاشم و مطلب و عبد شمس و نوفل همه پسران عبد مناف اند وعن جبير
بن مطعم بن عدي بن نوفل بن عبد مناف و عثمان بن عفان بن ابي العاص بن امية بن عبد الشمس بن عبد مناف قال انما بنو هاشم و بنو المطلب
شيء واحد و گفت آنحضرت نيست پسران هاشم و پسران مطلب مگر يك چيز كه بجهت اتفاق و اتحاد كه ميان ايشان بود در جاهليت
و اسلام و در قصه [illegible] عبد شمس و نوفل كه بجهت عداوت و مخالفت بعد بسياري كه بني هاشم ساكت و صابر كنند
آنحضرت را به نسب ايشان يعني بني المطلب با بني هاشم يك بودند و اين [illegible] و عبد را [illegible] داده است [illegible]
روايت كرده اند بعض از ايشان [illegible] قال گفت جبير بن مطعم لم يقسم النبي و قسمت نكرد پيغمبر صلى الله عليه وسلم
لعبد شمس پسران عبد شمس را كه عثمان و فرزندان او بودند و بني نوفل و پسران نوفل اكه من و فرزندان منم [illegible]
چيزي روايت كرد البخاري وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايما قرية اتيتموها هر كدام قريه از قري كه آمديد شما
آن قريه را و اقمتم فيها و اقامت كرديد و آرام گرفتيد شما در آن قريه بي قتال كه غالب شدند قريه را اهل آن و صلح كردند
با شما كه اين را اي بگوييد [illegible] پس نصيب شما از عطا در آن قريه است چنانكه صرف كرده ميشود در مصارف غنيمت
بسي در آن باتفاق همه ايمه [illegible] و ايما قرية عصت الله و رسوله و هر كدام قريه كه بسيار گرد و عصا كرد و رسول خدا را [illegible]
فان خمسها لله و لرسوله پس بدرستي پنج يك او مر خدا را و رسول خدا راست ثم هي لكم پس آن باقي
اموال و غنيمت باقي بعد از خمس مر شما راست و بعضي گفته اند كه مراد تقسيم اول فيء است كه رد ميشود بر آنحضرت صلى الله
عليه وسلم با ايشان نبود پس در آن لكم است و قسم ثاني اعطاء آنحضرت صلى الله عليه وسلم با ايشان بود پس [illegible]
مراد از اين است اينچنين تقرير كرده اند اين حديث را روايت كرده مسلم وعن خولة بنت قيس عامر و يكون و آنا الانصارية كه از زنان
صحابيات اند قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول گفت شنيدم آنحضرت را كه ميگفت ان رجالا يتخوضون في مال الله
بغير حق بدرستي كه بعضي مردان اند كه در اثنا درمي آيند و تصرف ميكنند در مال خدا بنا حق مراد غنيمت است و از كثرت مال و زكوة
و امثال آن و داخل نيز درست و خوض در اصل در آمدن در آب است فلهم النار يوم القيمة پس مر ايشان راست آتش روز
قيامت روايت كرده البخاري وعن ابي هريرة قال قام فينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم گفت ابو هريره استاد در ميان ما
در ميان ما آنحضرت يك روز فذكر الغلول پس ذكر كرد آنحضرت خيانت در غنيمت را فعظمه پس بزرگ داشت

شان او را الخ در دست از عقاب آنحضرت ثم قال لا الفين لعم هيچ وكسي را از اصحاب خود يافتن احدكم يجيء يوم القيمة
كه يايم يكي از شما را كه بيايد روز قيامت و بار رقبته بعير در حال آنكه بر گردن او شتري است كه او را ر غاء او آن شتر را آواز است و رغاء بضم
و تخفيف عين معجمه آواز شتر است اين آن شتر است كه از غنيمت خيانت كرده بود فردا بر سر او دهند آواز كند يقول ميگويد
آن يكي از شما او در حالي كه يا رسول الله اغثني فرياد رس مرا و خلاصي كن از اين عذاب فاقول لا املك لك شيئا ميگويم من
مالك نيستم من ترا چيزي را از خلاص دادن و دفع كردن اين عذاب قد ابلغتك بتحقيق رسانيدم حكم ترا از عقوبت او در حكم
دعا كه گردم و خبر كردم ترا پيش از اين زجر و تعذيب در خيانت كه آنها جزا بر داد كه كنند هم در جهت لا الفين احدكم
يجيء يوم القيمة على رقبته فرس له حمحمة بايد كه نيابم من يكي از شما را در حالي كه بر گردن او اسب كه مر او را آواز است و حمحمه بفتح
حائين مهملتين و سكون ميم ميان ايشان آواز است اسب است در از صهيل فيقول يا رسول الله اغثني فاقول لا املك لك شيئا قد ابلغتك
لا الفين احدكم يجيء يوم القيمة على رقبته شاة لها ثغاء بعم ثلثه و تخفيف غين معجمه آواز گوسفند يقول يا رسول الله اغثني
فاقول لا املك لك شيئا قد ابلغتك لا الفين احدكم يجيء على رقبته نفس مراد برده كه خيانت كرد او را از غنيمت لها صياح
كه مر او را آواز است فيقول يا رسول الله اغثني فاقول لا املك لك من الله شيئا قد ابلغتك لا الفين احدكم يجيء يوم القيمة
على رقبته رقاع تخفق بر گردن او پارچها است بجنبد كه اضطراب ميكنند و ميلرزند آن جامها رقاع بكسر راء جمع رقعه يعني پاره از
جامه و بعضي گفته اند كه احتمال دارد كه رقع يعني پاره از جامه و از كاغذ باشد كه نوشته اند در او حقوق و اموال
فيقول يا رسول الله اغثني فاقول لا املك لك شيئا قد ابلغتك لا الفين احدكم يجيء يوم القيمة على رقبته صامت
مراد و بهت نقده است كه از اموال صامت ميگويند فيقول يا رسول الله اغثني فاقول لا املك لك شيئا قد ابلغتك
متفق عليه و هذا لفظ مسلم اين حديث را بخاري و مسلم هر دو روايت كرده اند از ابو هريره و آنچه ذكر كرديم لفظ مسلم است
و در لفظ بخاري در سوانق مخالفت است و مهم آن و اين لفظ مسلم مختصر است از آن و تفصيل بخاري وعن قال اهدى
رجل لرسول الله صلى الله عليه وسلم غلاما يقال له مدعم گفت ابو هريره هديه فرستاد مردي مر آنحضرت را غلامي كه گفته ميشد او را مدعم
او را مدعم بكسر ميم و سكون دال و فتح عين مهملتين موليا آنحضرت است نعيه يا اسيا بود كه رفاعة بن زيد بن وهب بعد الخيبر حيثم
و او را هديه كرده بود فبينما مدعم يحط رحلا لرسول الله پس در اثنائي كه اين مدعم فرود مي آورد و رحل بها [illegible]
صلى الله عليه وسلم كه بر او فرود مي آورد آن را اذا اصابه سهم عاير بعين مهمله كاه رسيد مدعم را تيري كه دانسته نشد كه از كه امده فقتله
پس كشت آن تير مدعم را فقال الناس هنيئا له الجنة پس گفتند مردم گوارا باد مدعم كه مراد او را بهشت است كه در ره غنيمت
بود شهادت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كلا پس گفت آنحضرت نه چنين است والذي نفسي بيده ان الشملة التي اخذها
يوم خيبر من المغانم سوگند بآن كه گليم گرفته بود مدعم روز خيبر از غنيمتها لم تصبها المقاسم كه نرسيده بود آن شمله را قسمت
لتشتعل عليه نارا هر آينه شعله ميزند بر مدعم از روي آتش شمله بفتح شين معجمه و سكون ميم گليم خرد كه ميبود در كشند اشتعال
افروختن آتش فلما سمع ذلك الناس جاء رجل بشراك او شراكين الى النبي صلى الله عليه وسلم پس چون شنيدند اين را مردمان بترسيدند و هر كه چيزي خيانت كرده بود
و اگر چه چيزي حقير بود بيش آورد و آمد رجل بشراك آمد مردي يك دوال را او شراكين يا دو دوال را الى
النبي صلى الله عليه وسلم بسوي آنحضرت فقال شراك من نار او شراكان من نار پس گفت آنحضرت اين يك دوال
از آتش است يا دو دوال اند از آتش يعني خيانت اينها سوخت ميشود در آتش دوزخ است اگر رد نكرده اند

وعن عبد الله بن عمرو قال كان على ثقل النبي صلى الله عليه [illegible] رحل بود که نگاه میداشت رخت و متاع در رحلت آنحضرت مردی که نگاه میداشت

از اثقال لشکر و اسباب [illegible] مقصود حشم رخت سفر و متاع وی که در بار و در بار میکند یقال له کرکره گردد یا گفته‌اند که [illegible]

بفتح قاف [illegible] وکسر [illegible] وکاف ثانیه مکسورات البته و بفتح هر دو کاف نیز گفته

فمات مرد کرکره فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو في النار گفت آنحضرت وی در آتش دوزخ است [illegible]

پس رفتند مردم که نگاه کنند در رخت و اسباب وی [illegible] پس یافتند که [illegible] خیانتی است که در غنیمت کرده

[illegible]

روایت مختلف آمده است و در روایتی هزار و چهار صد آمده سواران دولت ... عن حبیب بن مسلمة بفتح میم
بفتح میم و لام و سکون سین میان هردو الفهری بکسر فا و سکون ها او را امیر الروم نیز گویند از جهت کثرت جهاد او
و با ایشان والی گردانید او را عمر بن الخطاب بر اعمال جزیره فاضل بود و مستجاب الدعوات ذکر کرده است او را صاحب
جامع الاصول در صحابه و بیان اختلاف در صحبت وی و در کاشف گفته که اختلاف است در صحبت وی و گویند
در وقت وفات آنحضرت دوازده ساله بود قال شهدت النبی صلی الله علیه وسلم نفل الربع فی البدأة گفت حاضر
شده ام من آنحضرت را که تنفیل کرده ربع در وقت ابتدای غزوه والثلث فی الرجعة و تنفیل کرد ثلث را
در وقت برگشتن از غزوه یعنی چون برخاستی طایفه لشکر در ابتدای غزوه و التفات کردندی در جنگ دشمنان پیش از رسیدن
لشکر میداد آنحضرت ربع غنیمت را با ایشان و شریک میگردانید تمام لشکر را در سه ربع باقی و چون رجوع میکرد لشکر
... طایفه از ایشان بجنگ دشمن و ابتدا ده عطا میکرد اینجا ثلث را او مخصوص میکردانید بثلث غنیمت و در باقی آن
تمام شریک میکرد زیرا که ... ایشان در جنگ و مشقت و خطر در رجعت بیشتر است ... در روایتی
و ... بخلاف رجعت که همه برگشته کار گران ... و جنگ نمودن در ضرورت ... و تنفیل کمتر
مشقت و سعی در قتال است رواه ابو داود وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان ینفل الربع بعد الخمس بود
آنحضرت که تنفیل میکرد ربع را بعد از برآوردن خمس یعنی در ابتدا و ثلث بعد از رجوع که میداد اول از
خمس بود یا بیش از آن و در اینجا بیان کرد که بعد الخمس بود که اول خمس را برآورد بعد از آن ربع یا ثلث را
بعد از آن قسمت میکرد والله اعلم رواه ابو داود وعن ابی الجویریة بضم جیم و فتح را و دو سکون تحتانیه اولی
و تخفیف ثانیه الجرمی بفتح جیم و سکون را منسوب بجرم بن ربان تابعی بصری است ثقه روایت میکند از ابن
عباس و عبادة بن الصامت و غیر ایشان و روایت میکند از وی ابن عیینه و شعبه و غیرهما قال اصبت بارض
الروم جرة حمراء گفت یافتم در زمین روم سبوی سرخ ... که در وی دینار بود ... فی امارة معاویة
در زمان امارت معاویه امرت بکسر همزه و سکون میم یا بفتح همزه یعنی امارت وعلینا رجل من اصحاب رسول الله صلی الله
علیه وسلم من بنی سلیم و بود بر ما ... و حاکم مردی از اصحاب آنحضرت از بنی سلیم بضم سین و فتح لام
یقال له معن گفته میشد مرا ... معن بفتح میم و سکون عین بن یزید فاتیته بها ... فقسمها
بین المسلمین ... دینار را میان مسلمانان واعطانی منها مثل ما اعطی رجلا منهم ثم قال ...
مرا ... زیاده ... قال لولا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول ... لا نفل الا بعد الخمس ...
... از غنیمت ... از خمس ... باشد ...
و ... از کافران ... که آنرا غنیمت ... و آنجا قتال بود و این مال ... است ...
باشد فافهم رواه ابو داود وعن ابی موسی الاشعری قال قدمنا گفت ابو موسی قدوم آوردیم ما فوافقنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم حین افتتح خیبر پس موافق افتادیم ما آنحضرت را ... که ... فتح کرد
خیبر را ... حال آنست که ابو موسی رضی الله عنه ... اسلام آورد پس بهجرت ... رفت

دیاد آمده

دیاد آمده موافق افتاد قدوم وی بمدینه بقدوم جعفر با شد ... که ایشان نیز بهجرت کرده بودند ... با اتفاق آنحضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند ... فاسهم لنا پس سهم داد ما را از غنیمت ... فاعطانا
سهم ... ما را از غنیمت ... لاحد غاب عن فتح خیبر منها شیئا قسمت نداد ... که غایب بود از فتح خیبر هیچ چیز را
الا لمن شهده معه مگر کسی را که حاضر بود ... است ... الا اصحاب سفینتنا مگر اهل کشتی ما را که ... کشتی
بودیم ... ابی ... که ... کشتی نشسته آمدند جعفر و او صحابه ... مع جعفر و یاران وی
رضی الله عنهم اجمعین اسهم لهم معهم سهم داد ... سفینه ... که حاضر بودند ... که سهم داد ایشان را ... آن بود
... لایق ... و در این تاویل کسی ... که ... حاضر
درین وقت شریک ... قول دیگر ... که ...
این قول اظهر است رواه ابو داود وعن یزید بن خالد گفته اند ... زید بن خالد است زیرا که معلوم شده ...
خالد در صحابه و در جامع الاصول ... گفته که زید بن خالد کنیت او ابو طلحه است و بعضی گفته اند ابو عبد الرحمن جهنی است از صحابه
... روایت کرده است ... عبد الله ... که از اعلام تابعین ...
عبد الملک ... معاویه ... ان رجلا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم توفی یوم خیبر روایت میکند
که مردی از اصحاب آنحضرت ... روز خیبر فذکر لرسول الله پس ذکر کرده شد مردن او ... صلوا صلی الله علیه
فقال صلوا علی صاحبکم پس گفت آنحضرت نماز بگذارید ... فتغیرت وجوه الناس لذلک ...
و ... گذاردن آنحضرت ... فقال ان صاحبکم غل فی سبیل الله پس گفت آنحضرت ...
خیانت کرد ... پس ... فوجدنا خرزا من خرز یهود پس یافتیم ...
از مهره ای یهود یعنی مهره که ... بازمان ...
... درهم ... یعنی قیمت آن کمتر از دو درهم
بود رواه مالک و ابو داود و النسائی وعن عبد الله بن عمرو قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصاب غنیمة ...
... امر بلالا ... فنادی فی الناس ...
... فیجیئون بغنائمهم پس ... فیخمسه و یقسمه پس تخمیس میکرد آنحضرت
... بعد ذلک برمام من شعر
... قال یا رسول الله هذا فیما کنا اصبنا من
الغنیمة ... قال اسمعت بلالا ینادی ... گفت آنحضرت ...
... قال نعم ... پس ...
... قال انت تجیء به یوم القیمة گفت آنحضرت ...
... فلن اقبله منک ...
... رواه ابو داود وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم وابا بکر وعمر حرقوا متاع الغال ... آنحضرت و ابو بکر و عمر ... خیانت کند ... غنیمت ...

کرد دست او نقعو از ریمان سواست و کبه بقیم وانشد پرکرد پس قال اخذت هذه الا صبح هابر دخته پس کفت اکرد کرفته ام

من این کبه را تا اصلاح کنم بآن کلیم را بر دعه بفتح موحده و سکون راء و فتح دال و عین مهملتین و هال عجم نیز امده که ذال

و در مروح بر دعه کلیم که زیر پالان اندازند و ذکر کرده انجام دال را فقال النبی صلی الله علیه اما ماکان لی و لبنی عبد المطلب

فهو لک پس کفت انحضرت آنچه چیزی که باشد مرا و مر پسران عبد المطلب را که متفق و متعهد شد از ورضای من رضای

ایشان ما تیوا فمی شد تراست و حلال کردانیدیم ما از برای تو اما باقی اهل غنیمت رضای ایشان بدست ایشان

از ایشان استحلاف کنم اما ابلغت ما اری کفت آمرد تا وقتی که رسید آن کبه این مرحد از رضا تبه اوهم که می اینم

فلا ارب لی فیها پس نیست مرا دروی ارب بفتحتین حاجت و نبذها و انداخت آمرد از دست آن کبه را رواه ابو

داود و نس عمرو بن عتبه یعنی ثقه صحابی مشهور رفیع الشان و در مواضع احوال شریف وی نوشته شده است قال

صلی بنا رسول الله صلی الله علیه الی البعیر من المغنم کفت نماز کزارد با ما انحضرت از نماز کرفت یکی ایستادی از

پهلوی شتر ثم قال ولا یحل لی من غنائمکم مثل هذا ... پس کفت انحضرت و حلال نیست مرا از غنیمت های شما مانند این

الا الخمس والخمس مردود فیکم ... کرده شده ... در میان شما رواه ابو

داود و نس جبیر بن مطعم ...

[illegible]

تمامی از حدیث ابن مسعود که گفت که آنحضرت تنفیل کرد مرا شمشیر ابی جهل را و شمشیر آمده است که ابن مسعود گفت ابو جهل را پس ...
که ابن مسعود یافت او را و رمقی بود پس سر او را ببرید و سر او را پیش آنحضرت آورد و ابن حجر گفت از سلب که شمشیر است و از بعضی احادیث ...
که امام مجتهد است در سلب هر چه خواهد بکند اما هر که خواهد بدهد و درین قول تعقیبی از هر دو اشکال میشود و عن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم گفت انس گفت آنحضرت روز بدر من ینظر لنا ما صنع ابو جهل کیست که نظر کند برای ما که چه کرد ابو جهل
حال وی فانطلق ابن مسعود پس رفت ابن مسعود فوجده قد ضربه ابنا عفراء پس یافت ابن مسعود ابو جهل را که تحقیق زده بودند
او را دو پسر عفراء یعنی معاذ و معوذ تا آنکه سرد شده و وی خود مانده و نزدیک شده به موت قال ءانت ابو جهل گفت انس پس گرفت ابن
مسعود لحیه او را و در روایتی آمده است که نشست بر سینه وی فقال انت ابو جهل پس گفت ابن مسعود تویی ابو جهل که ...
خوار کرده و با رسول الله صلعم دشمنی ... فقال و هل فوق رجل قتلتموه پس گفت آیا هست بالاتی از مردی
که کشته اید شما یعنی زیاده بر این نیست که شما مردی را کشته اید و ننگ نیست درین هر دو و در روایتی قتله قومه و ...
فلو غیر اکار قتلنی پس اگر غیر زراعت کننده میکشت مرا بهتر می بود یعنی عار است مرا که کشته شدم از غیر اکار ...
من اکار زراعت کننده یعنی مزارع است و مراد بآن قوم انصار است که اصحاب زرع و نخیل بودند
که مراد وی ... کاش میکشت غیر اکار و در صحیح بخاری از حدیث ابراهیم بن سعد آورده است که ...
او را آنکه سرد شده و ذکر کرده است غیر ابراهیم بن سعد که آمد نزد ابن مسعود و سر او را ... و گفت این ...
برای که ... در قتل ... کرده اول معاذ بن عمرو بن الجموح بود متفق علیه و عن سعد بن ابی وقاص
قال اعطی رسول الله صلی الله علیه و سلم رهطا و انا جالس گفت آنحضرت گروهی را یعنی ... و حال آنکه من نشسته ام فترک رسول الله
صلی الله علیه و سلم منهم رجلا پس گذاشت آنحضرت ازین گروه مردی را که گمان نکرد ... که او خوشتر آینده ... از آن کرده بود
... فقمت پس برخاستم من فقلت مالک عن فلان پس گفتم من یعنی با آنحضرت چیست ترا از این مرد یعنی ...
... والله انی لاراه مؤمنا ... سوگند بخدا که ...
صادق ... فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم او مسلما پس گفت آنحضرت ...
اور اسلام یعنی ایمان حقیقت ... باطن ... و اطلاع بر آن ممکن نیست اما اسلام
که عبارت از انقیاد و اطاعت ظاهر است پس بگو که من میدانم او را مسلمان مقصود آنحضرت ... اخذ ... و ...
... آورد ... اظهار ... و استشهاد کرد ... ایمان حقیقی ...
ذکر ذلک سعد ثلثا ذکر کرد ... سعد بن ابی وقاص ... سه بار ... مثل ذلک ... کرد ... و ...
آنحضرت ما ... این کلام اول ثم قال پس گفت آنحضرت انی لاعطی الرجل و غیره احب الی منه بدرستی من ...
... و ... بدرستی که ... اکبه الله ... خوف ان یکبه الله فی النار ...
... وجه ... ملک ... و در ... ایمان ... قلب ...
... و ... علیه و ...
من ... ان ... قال الزهری ... گفت زهری ... فنری ان الاسلام الکلمة و الایمان العمل الصالح پس ... و اعتقاد و ...

که اسلام

که اسلام عبارت است از کلمه و ایمان عمل صالح است ... که کویا اسلام ... و انقیاد و احکام است ایمان ...
لیکن هرگاه که ... بکلمه اسلام اقرار است ... باسلام ظاهر و اعمال صالح ... ایمان ... تصدیق قلبی ...
... معنی اسلام ... ایمان ... و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قام یعنی یوم بدر ...
از این ... آنحضرت است ... فقال ان عثمان انطلق فی حاجة الله و حاجة رسوله ... که عثمان بن عفان
رفته است در کار خدا و رسول وی ... بر ... رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم که در ... رضی الله عنه
بود و در ... که آنحضرت ... رقیه رضی الله عنها بیمار بود ... آنحضرت ... از مدینه ... گذاشته ...
که ... این سخن ... که عثمان در کار خدا و رسول ... رفته است ... که ...
... رسول الله صلی الله علیه و سلم ...
... برای عثمان ... و لم یضرب لاحد غاب غیره ...
... عثمان رواه ابو داود و عن رافع بن خدیج قال ... انصار ... حارثی ... است ... شده ...
... شد احد و خندق را ... و ربیع ... بالمدینه ... است ...
قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم ... فی قسم المغانم عشرا من الشاء ببعیر گفت رافع بود آنحضرت که ... در قسمت ...
... ده گوسفند را ... شتر ... و عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم غزا نبی من الانبیاء گفت ... غزا کرد ... پیغمبری از پیغمبران ... خواست که غزا کند ... برای ... و ...
... فقال لقومه لا یتبعنی رجل ملک بضع امرأة ... گفت آن پیغمبر ...
... بضع ... که مالک شده است فرج زن ... نکاح کرده ... زنا ...
... و هو یرید ان یبنی بها و لما یبن بها ... دخول کند ...
... خانه ... زن ... لازم است ... و ...
... دخول کند ... که ... و ...
... فقال ... و لا احد بنی بیوتا و لم یرفع سقوفها ... که ...
... و لا احد اشتری غنما او خلفات ...
... و هو ینتظر ولادها ...
... که ...
...
... فقال للشمس انک مامورة ... بگفت ... آفتاب ...
... و انا مامور ...
... اللهم احبسها علینا ... آفتاب ...
... آفتاب ... صلی الله علیه و سلم ...
... که در حدیث ... آفتاب ... برای یوشع بن نون ...

المکّی نیز گفته اند رواه ابو داود و در ابو داود [illegible] گفته [illegible] که میگوید [illegible] اخلاق [illegible]
حقیقت [illegible] در هر سال [illegible] درهم [illegible] چهار درهم و در [illegible] چهار درهم [illegible] درهم [illegible]
و وارد ده درهم [illegible] یک درهم و در [illegible] گفته است که [illegible] از عمر و عثمان و علی [illegible]
رضی الله عنهم [illegible] میگوید [illegible] کسی که قابل است [illegible] در جزیه [illegible]
[illegible] یکی از [illegible] و آن [illegible] عمر بن الخطاب رضی الله عنه عثمان
بن حنیف را [illegible] فارس [illegible] هر کسی که در [illegible] اهل [illegible]
و مجوس [illegible] رضی الله عنه نیز [illegible] رضوان الله علیهم اجمعین عن ابن عباس قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لا تصلح قبلتان فی ارض واحدة [illegible] دو قبله در یک زمین [illegible] گفته اند که این
[illegible] یا دو قبله [illegible] اهل
کتاب [illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] که فی ارض واحدة گفته [illegible] زمین [illegible]
علیه و سلم [illegible] دو دین [illegible]
مقام [illegible] دار حرب [illegible] قبول جزیه [illegible] اقامت [illegible] دار اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] دار اسلام [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] عن [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible] و در رواه ابو داود
عن [illegible]
[illegible] صلی الله علیه
[illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] الیهود و النصاری [illegible]

ابهود

[illegible] کرده شده [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] حکم [illegible] ابی [illegible]
[illegible] ابو داود [illegible] عن [illegible] قال [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان از حق الله [illegible]
[illegible] ایشان از حق [illegible] رسول الله صلی الله علیه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] رواه الترمذی [illegible] از باب [illegible] الکتاب [illegible] **الفصل الثالث**
اسلم مولی ابن عمر است [illegible] از کبار تابعین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین ابوبکر [illegible] اسلم [illegible]
[illegible] اسلم [illegible]
[illegible] اسلم [illegible] عمر
[illegible] اهل [illegible]
[illegible]
[illegible] **باب الصلح** [illegible]
صلح و صالح [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] سال ششم از هجرت [illegible] سال [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
صلی الله علیه و سلم [illegible] **الفصل الاول عن** المسور بن مخرمة [illegible]
[illegible] مروان بن الحکم [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] در فصل اول [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در سال ششم از هجرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که هر یک صورت زوجه او بود از عهد دیگر و از توافق ... و نزول ... آن و وجه ترجیح روایت ... آنحضرت علیه الصلاة والسلام

... بعد از آن نوبت زیاده گشته ... از ... ذو الحلیفه ...

... و ... معلوم شد ...

...

... معلوم گردد ... احادیث ... ذو الحلیفه ...

... فقال الناس ...

... آنحضرت ...

او را اما فقالو الیس کفتند صحابه بار رسول الله انکتب بیده اما بیعت تیسلیم و قبول میکنیم ابن شرط قال الیوم کفت آنحضرت اری میتوانید از بهر اینکه بس ذهب ستانید

ایشم فا بعده اند مه رتبی شان است و کسی که بیرون رود از ما سوی ایشان و او امن میکند از ما لیس دور است از خدا است و او را هیچ ارتباط

از زاهت و دایره اسلام و مارا با وی هیچ کار نیست و در کاملا مصاحبت کفار شر او از نیست و من خدا دانا تر و کسی که بجا آید ما را از ان

یجعل الله له فرجا و مخرجا از ود باشد که بکر داند خدا ایشان را مراد اکنون او از اند وه و شدت بیرون آمدن از غم و محنت چنانکه

کرداند هر او عیر را او ده مسلم عن عایشه رضی الله عنها قالت فی بیعت النساء روایت است از عایشه که کفت در بیعت

کردن زنان آنحضرت ان رسول الله که پیغمبر صلی الله علیه کان یمتحنهن بهذه الآیة که امتحان و تجربه میکرد زنان را

بدین آیت که یا ایها النبی اذا جاءک المومنات یبایعنک اکاه باش ای پیغمبر وقتی که بیایند ترا زنان که بیعت کنند ترا

تمام مضمون آیه است که بیعت کنند برین شرطها که شریک نکردانند بخدا چیزی را و دزدی نکنند و زنا نکنند و اولاد

خود را نکشند چنانکه عادت بود که دختر آنرا میکشتند و بهتان نکنند و عصیان تو ورزند فمن اقرت بهذا الشرط من

المومنات کسی که قرار کند و قبول کند این شرطها را ازین زنان قال لها بکوید آنحضرت مر آن زن را قد بایعتک تحقیق بیعت کردم

ترا کلاما یکلمها به بکوید کلامی که تکلم کند آنحضرت آن زن را با آن کلام یعنی بزبان بکوید که بیعت کردم ترا و قبول کردم

ترا و الله ما مست یده ید امراة قط فی المبایعة کذا او کفته که سوکند بخدا نرسید دست شریف آنحضرت دست هیچ زنی را در بیعت

کردن یعنی بیعت کرده دست دادن آنست که این با مردان بود و با زنان همین بزبان کفتن بود که بیعت کردم

ترا و بعض شیخ که زنان را بیعت میکرد و بیعت میکنند دست خود را در آب می اندازند و میفرمایند زن را که وی نیز

دست در آن آب اندازد و بعضی یکطرف چادر را بدست زن میدهند و یکطرف را شیخ بدست خود میکیرد و هیچ

تکلفات دیکر و اقتصار ریست الاکتفا بر آن حسن و در فصل است ایرا د حدیث مبایعت در باب صلح که ازینجا اکتفا است

و نیز در تفسیر صلح مبایعت بیز واقع است که آنرا بیعه الرضوان کویند چنانکه کفته لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک

تحت الشجرة مرحله زنان با این تقریب میکتب زنانه را در اینجا کرچه در صدد بیعت بود کرد متفق علیه الفصل الثانی عن

المسور و مروان ابن الحکم انهم اصطلحوا علی وضع الحرب عشر سنین روایت است از مسور و مروان که ذکر ایشان گذشت که صلح کردند

آنحضرت بر نهادن ترک کردن جنگ ده سال یامن فیهن الناس ایمن شوند مردم از قتل و غارت و تشویش در این ده سال

و علی ان بیننا عیبة مکفوفة و برین شرط که میان ما جانبین دل با خلوت شده جامه بند عیب و مکروه یا دل خالی باشد و در جامه

دعا نکاه داشته میشود و جامه در آن که آنرا بقچه میکویند و عیبه کفته اند جامه نفیس فاضل و در صراح کفته عیبه

جامه دان و در قاموس کفته عیبه زنبیل از چرم جمع عیاب و عیبات و در تفسیر این عبارت وجوه کفته اند اظهر اشهر

وجوه آنکه مراد آنست که باطن ما پاک از کینه و مکر و فساد و نبایسه و مصطفی بر وفا صلح باشد و رعایت

میکنند بیعت از عهد ر و غدر بعضه جهت بودن آن موضع استیداع اسرار و اسرار قی کنه تا حل بیان جای نفیس

و تکبیت که مراد از پاکی سینه و صدور از کینه و غل است و درکی کنه حدل و فیسر و نیستی اعلا معانی

زد علی و اسلام و کلا را است که تمام چیز در میکر باشد که خفا نیا شرح کردانیده کذشته بر اسلام ان معنی کاری را

و احتمال دارد که مراد بیعت نفس مصالحت و موادعت مرخ اینجا صلح مذکور باشد بر صلح جوانه و صد و ده الکن یه لیک

در کلام ایشان ریا اسرار شرح داکر است و بعضی کفته اند که مراد آنست که ایکه کرفته بیان ما در عیبه صدود و فاشکننه

آن را یاد بنا انه لا اسلال و لا اغلال و بر آنکه نباشد میان ما سرقت کسبا بزه و مکنون معیت و نه اغلال که کسر همزه و سکون غین معجمه

اسلال کفته اند که یعنی دزدی پنهانی است و اغلال خیانت یعنی بکیرد بعضی از ما مال بعضی را نه پنهان و نه آشکارا و بعضی کفته اند

اسلال یعنی سل سیف یعنی کشیدن شمشیر و آخته کردن آن و اغلال یعنی زره پوشیدن و در قاموس کفته است که اغلال

یعنی دروغ است و علت لبه جامه را نیز کویند که در زیر جامها پوشند که آنرا شعار کویند و بهر تقدیر کنایت از ترک کار به

نبرد و الاد واد عن صفوان بن سلیم تابعی است جلیل القدر اهل مدینه از یکان متبرکان صالح هر الثقه مشهور بعبادت

امام تبروده که استعار کرده نمود بر کروی تا چهل سال انبیت بر زمین نهاده و کفته اند که جبهه او سوراخ کرده بود از کثرت سجود

بامکند و جایزهای سلطان قبول میکرد و او وی رضی الله عنه مرو با عبد الرحمن ابن عوف و چون وقت وفات وی شد در نزع بود

که دستمبه بود دختران کفت ای پدر چه بود اکر پهلو بر زمین نهی کفت ای دختر اکر آن وقت است که وفاکم خبر یا راکه خود

را بدوام برای خدا نهاد و حلف نیز هم نشسته جان داد روایت میکند از ابن عمر و عبد الله بن جعفر و انس بن مالک و از جماعه از

تابعین و روایت میکنند ازو مالک و ابن عیینه و غیر او انس بن مالک و از جماعه از تابعین و روایت میکنند ازو مالک و ابن عیینه

ایشان و لادت وی در سنه ستین و وفات در اثنین و ثلاثین و مایه رحمه الله علیه و سلم عن عدة من ابناء اصحاب رسول الله روایت

کرده است صفوان از جماعتی از پسران اصحاب پیغمبر خدا عن آبائهم این پسران روایت میکنند از پدران خود عن رسول الله

پدران روایت میکنند از پیغمبر خدا صلی الله علیه قال کفت آنحضرت الا من ظلم معاهدا آکاه باشید کسی که ستم کند

را که مراد با آن ذمی است او انتقصه نقصان کند حق وی را که زده شده است برای او از والان او با جمله یعنی النقصان

حق او را او کلفه فوق طاقته یا تکلیف کند او را فوق طاقت وی از اخذ جزیه زیاده از طاقت او اکر ذمی باشد و زیاده

از عشر مال تجارت اکر حربی بوده برای تجارت آمده تکلیف نه بابه ارزه ما فوق کار فرمودن کسی او اخذ منه شیئا بغیر

طیب نفس یا بکیرد از وی چیزی جز بخوشی نفس او فانا حجیجه یوم القیمة پس من خصم او و حجت کننده و غلبه ارنده ام بروز

قیامت رواه ابو داود عن امیمة بنت رقیقه بضم همزه و فتح میم و در میان یا ساکنه بنت رقیقه بضم راء و فتح قاف و در میان

یا ساکنه نام مادر اوست بهر دو صحابیه اند معدود در اهل مدینه روایت کرده است ازو محمد بن المنکدر و غیر وی با در رقیقه اخت ام

المومنین خدیجه است قالت کفت بایعت النبی صلی الله علیه وسلم فی نسوة بیعت کردم آنحضرت را در میان جمعی زنان دیکر

که ایشان نیز بیعت کردند فقال لنا کفت آنحضرت مارا فیما استطعتن و اطقتن یعنی بیعت کردیم شما را ای زنان در چیزی

که توانست و دارید شما طاقت دارید شفقت کرد آنحضرت برین زنان که مقید ساخت متابعت را در تکلیف با طاقت

فقلت الله و رسوله ارحم بنا منا بانفسنا مکوید کفتم خدای تعالی و قول آنحضرت و التوطید طلب با دست شفقت جود

در اول خدا مهربان تر است با از ما که مهربانی داریم بنفسهای خود فقلت کفتم یا رسول الله بایعنا بیعت کن ما را یعنی

بیخر ایدا مه از با بعنا ها فتنا یعنی مصافحه کن ما را یعنی دست بر دست ما کدام از ما به چنانکه حقیقت بیعت است

حکیمی دا اکتفا کم دو مبایعت با یقول تا کفت آنحضرت انما قولی لمائة امراة کقولی لامراة واحدة یعنی طلب کرده ایم مصافحه برای

صد زن کفتیم لامراة واحدة که ما نند قول امر برای یک زن و همچنین طلب که ایم مصافحه برای هر یکی ازیشان عدم التفات

فرمود آنحضرت قول خود بزبان لبیک و کتابت بیعت مصافحه دست بیعت مصافحه بر تخصیص آن

بیعت مرا ایک قول است برای همه فاهم رواه در اصل کتاب اینجا بیاض است و در حاشیه نقل انه الترمذی

او را افغان و آیس کنند صلی الله علیه [illegible] الکتب بهذه الایة [illegible] و قبول یکم ابن شرط قال انّم گفت آنحضرت اری می نویسد از هم ایشان
ایشم فما بعده الله [illegible] رضی شان است وکسی که بیرون رود از ما سوی ایشان و او احق بیکنه از ما لیس دور است او را [illegible]
از ملت و دایره اسلام و مارا با وی هیچ کار نیست و دیگر مصاحبت کفار شر او را نیست و من جاء بما هم وکسی که بیاید مارا از زنان ان
یجعل الله له [illegible] جاز و دباشد که بکر دارند [illegible] یا مراد ازان ده از انده ده اشدیت دیر ان ان ازهم ذلت چنانکه
کرده باشد [illegible] و روا مسلم عن عایشة رضی الله عنها قالت فی بیعة النساء روایت از عایشه که گفت در بیعت
کردن زنان آنحضرت ان رسول الله که بود صلی الله علیه کان یمتحنهن بهذه الایة که امتحان و ابتدا میکرد زنان را
باین آیت که یا ایها النبی اذا جاءک المومنات یبایعنک آگاه باش ای پیغمبر وقتی که بیایند ترا زنان که بیعت کنند ترا
تمام مضمون آیه اینست که بیعت کنند برین شرط که شریک نکردانند بخدا چیزی را و دزدی نکنند و زنا نکنند و اولاد
خود را نکشند چنانکه عادت بود که دختران را میکشتند و بهتان نکنند و عصیان تو در نیکی آنحضرت بهذه الایة و بهتان
بکسی که قرار کنند و قبول کنند این شرطها را ازین زنان قال لها بگوید آنحضرت مر آن زن را که با یک کلیمتی بیعت کردم
ترا کلاما یکلمها به بگوید کلامی که تکلم کند آنحضرت آن زن را با آن کلام یعنی بزبان بگوید که بیعت کردم ترا و قبول کردم
ترا و الله ما مست یده ید امراة قط فی المبایعة بخدا که مس نشود دست شریف آنحضرت دست هیچ زنی را در بیعت
کردن یعنی بیعت او با دست دادن است اما این با مردان بود و با زنان همین بزبان گفتن بود که بیعت کردم
ترا و بعضی مشایخ که زنان را مرید میکرده و بیعت میکنند دست خود را در آب می اندازند و میفرمایند زن را که وی نیز
دست در آن آب اندازد و بعضی یکطرف فوطه را بدست زن میدهند و یکطرف را خود بدست و دیگر [illegible]
تکلفات میکنند و اقتصار ... الاکتفا به آن [illegible] درفضل است ... در حدیث مبایعت در باب ... [illegible]
و نیز در تفسیر صلح حدیبیه بیعت نیز واقع شد که آن را بیعة الرضوان گویند چنانکه لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة غیر صید ... زنان ... بایشان توقیت [illegible] ... مستفق علیه الفصل الثانی عن
[illegible] ... روایت از ... [illegible]
بآنحضرت بیعت دادن ترک کردن جنگ ده سال تا ایمن شوند مردم از قتل و غارت و تشویش در این ده سال
و ... [illegible] ... شده ... [illegible]
... [illegible] ... گفته اند ... [illegible]
جامه دان ... و در قاموس گفته ... [illegible] ... عبارت ... گفته اند [illegible]
وجوه اکثر مراد آنست که ... [illegible] ... باشد ... [illegible]
میکنند ... [illegible] ... بودن آن موضع ... [illegible]
و ... [illegible] ... و عنوان ... [illegible] ... معانی ...
ز ... [illegible] ... نیست ... [illegible]
و ... [illegible] ... باشد ... [illegible]
در کلام ... [illegible] ... گفته اند که مراد آنست که ... [illegible]

آنرا و یاد دهانند انه لا اسلال و لا اغلال و در آنکه نباشد میان ما اسلال بکسر همزه و سکون سین مهمله و نه اغلال بکسر همزه و سکون معجمه
اسلال گفته اند که معنی دزدی پنهانی است و اغلال خیانت یعنی بکسر و بعضی از اغلال یعنی را نه پنهان و نه آشکار را و بعضی گفته اند
اسلال یعنی سل سیف یعنی کشیدن شمشیر و آهختن آن و اغلال یعنی زره پوشیدن و در قاموس گفته است که غلول
یعنی دروغ است و غلاله جامه را نیز گویند که در زیر جامه ها پوشند که آنرا شعار گویند و سیاهی ... از ترک ... به
رواه ابو داود و عن صفوان بن سلیم تابعی ... جلیل القدر از اهل مدینه از یکان ... منهور ...
امام فرموده که اشعار کرده بود ... تا چهل سال ... گفته اند که ... کرده بود از کثرت سجود ...
... [illegible] ... سلطان قبول نکرد ... عبد الرحمن بن عوف ... وفات وی شد ...
... [illegible] ... گفت ... [illegible]
... [illegible] ... روایت میکند از ابن عمر ... انس بن مالک و از جماعه از
تابعین و روایت میکند از وی مالک و ابن عیینه ... انس بن مالک و از جماعه از تابعین و روایت میکند از وی مالک ... ابن عیینه
... [illegible] ... رحمه الله علیه ... اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
کرده است ... از ... اصحاب پیغمبر ... روایت میکند ... عن رسول الله
... روایت میکند ... صلی الله علیه قال آنحضرت الا من ظلم معاهدا آگاه باشید کسی که ستم کند
را که مراد ... [illegible]
... [illegible] ... تکلیف کند ... طاقت وی ... [illegible]
... [illegible] ... تکلیف ... [illegible]
... [illegible] ... نفس ... یوم القیامة ... [illegible]
قیامت رواه ابو داود و عن امیمة ... رقیقه ... [illegible]
... [illegible] ... روایت کرده است ازو محمد بن المنکدر ... [illegible]
المومنین ... است قالت گفت امیمه بایعت النبی صلی الله علیه و سلم فی نسوة بیعت کردیم آنحضرت را در میان جمعی زنان دیگر
که ایشان نیز بیعت کردند فقال لنا پس گفت آنحضرت مارا فیما استطعتن و اطقتن یعنی بیعت کردیم شما را ... زنان ...
کرد ... [illegible] ... شفقت کرد آنحضرت برین زنان ... [illegible]
... [illegible] ... قول آنحضرت ... [illegible]
و ... [illegible] ... گفتم یا رسول الله بایعنا بیعت کن ما را ...
... [illegible] ... حقیقت بیعت ...
... [illegible] ... گفت آنحضرت انما قولی ... [illegible]
... [illegible] ... یک زن ... [illegible]
... [illegible] ... قول آنحضرت ... [illegible]
... [illegible] ... در اصل کتاب ... در حاشیه ... [illegible]

قال في ابن ماجه وذلک في الموطأ کلهم من حدیث محمد بن المنکدر انه سمع من امیمة الحدیث وقال الترمذي حسن صحیح لا نعرفه الا من حدیث ابن
المنکدر قال ابن الجوزي **الفصل الثالث** البراء بن عازب قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم في ذي القعدة روایت از براء
بن عازب که گفت قصد عمره کرد و بست احرام آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ماه ذو القعده فابی اهل مکة ان یدعوه یدخل مکة پس ابا
آوردند مشرکان مکه که بگذارند آنحضرت را که در آید مکه را حتی قاضاهم تا آنکه مصالحت کرد ایشان را بر آنکه [illegible] را که
در آید سه روز اقامت کند مکه و زیادت نکند بر سه روز و دیگر [illegible] فلما کتبوا الکتاب پس چون نوشتند صلحنامه را کتبوا نوشتند
اصحاب آنحضرت نام شریف آنحضرت را باین عبارت هذا ما قاضی به محمد رسول الله این آنست که مصالحت کرد بر آن محمد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم قالوا لا نقر بها گفتند مشرکان اقرار نداریم ما برسالت تو و قبول نداریم این عبارت را فلو نعلم انک رسول الله لما
منعناک اگر بدانیم ما که تو رسول خدایی منع نمیکردیم ترا و باز نمیداشتیم ترا از در آمدن مکه ولکن انت محمد بن عبد الله ولیکن
انت محمد بن عبد الله ولیکن تو محمد پسر عبد الله [illegible] بنویس فقال پس گفت آنحضرت انا رسول الله وانا محمد بن عبد الله
من رسول خدا ام و من محمد بن عبد الله ام هر دو صفت دارم هر کدام که بنویسید صادق است ثم قال لعلي بن ابي طالب امح رسول الله
آنحضرت مر علی را رضي الله عنه که کتابت صلحنامه میکرد امح رسول الله محو کن لفظ رسول الله را و محو سودن و پاک کردن
قال والله لا امحوک ابدا گفت علی رضي الله عنه که والله محو نمیکنم نام ترا که رسول الله است هرگز گویا فهمید علی رضي الله عنه
که امر برای ایجاب نیست [illegible] مخالفت [illegible] و در حقیقت مخالفت نیست بلکه عین موافقت و [illegible] از غایت محبت
و ادب است [illegible] فاخذ رسول الله پس گرفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم [illegible] نامه را از دست علی و [illegible]
[illegible] بکتابت [illegible] نوشتن [illegible] آنحضرت [illegible] علیه محمد بن عبد الله [illegible]
[illegible] السلاح الا السیف في القراب [illegible] درین آمدن که [illegible] مگر شمشیرها در غلاف [illegible] که داده [illegible]
می باشد [illegible] که در حدیث سابق مذکور شده وان لا یخرج من اهلها باحد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] از اهل مکه هیچ یکی یعنی کسی را از ایشان بیرون ببرد [illegible] اگر خواهم کسی که بیرون رود با آنحضرت [illegible]
[illegible] من اصحابه احدا ان اراد ان یقیم بها [illegible] منع نکند [illegible] از اصحاب خود هیچ یکی را که خواهد که اقامت کند
[illegible] و معنی الاجل [illegible] که در آمد آنحضرت مکه را در سال آینده و [illegible] قرار داده بود
روز بعد اتوا علیا [illegible] مشرکان نزد علی رضي الله عنه فقالوا قل لصاحبک اخرج عنا [illegible] از شهر ما
[illegible] و معنی الاجل [illegible] آمده است که آنحضرت [illegible] که برای شما طعامی [illegible]
[illegible] میمونه که تزوج او در این ایام واقع شده [illegible] گفته ما را [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] اختلاف واقع شده [illegible] علما در کتابت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعضی برآنند که آنحضرت هرگز [illegible]
[illegible] از جمله [illegible] و این کار [illegible] از [illegible] کتابت [illegible] و بعضی گفته اند که [illegible]
[illegible] تا [illegible] منقطع [illegible] کتاب [illegible]
تاویل [illegible] که مراد کتابت [illegible] و این مجاز مشهور است میان اهل لسان [illegible]
[illegible] اصل [illegible] کلام [illegible] و تفصیل وی [illegible] البار
گفته است [illegible] نقل کنیم [illegible] بگویم گفته است [illegible] روایت کاری

در مغازی

در مغازی که گفته است گرفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کتاب و نبود آنحضرت که نیک داند کتابت را پس نوشت [illegible]
و این قابل است [illegible] ابو الولید باجی که از اعاظم علماء [illegible] دعوی کرده [illegible] که آنحضرت نوشت [illegible]
بر ابو الولید علماء [illegible] و نسبت کردند او را [illegible] و وی مخالف قرآن مجید کرده است که فرموده است وما کنت تتلو من قبله من کتاب
ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون [illegible] ابو الولید [illegible]
[illegible] مخالف قرآن نیست [illegible] از مفهوم قرآن [illegible] قبل حفظ و کتابت [illegible]
قرآن [illegible] گفته است آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] معجزه [illegible] ارتیاب [illegible]
بعد از آن [illegible] دیگر [illegible] از علماء [illegible] بعضی از ایشان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] و نوشت و گفت [illegible]
ذکر [illegible] گفته است [illegible] شنیده ام [illegible] قاضی عیاض [illegible] گفته [illegible]
شده است [illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible]
[illegible] کتابت [illegible] آنحضرت را صلی الله علیه وسلم [illegible] شده کتابت [illegible]
درین باب [illegible] گفته که [illegible] کتابت کرد [illegible] والله اعلم **باب اخراج الیهود من جزیرة العرب**
جزیره زمینی است که احاطه کرده است [illegible] دریا [illegible] احاطه کرده است [illegible] شام [illegible]
[illegible] شام [illegible] عراق [illegible] نقل کرده [illegible]
[illegible] اخراج الکفار [illegible] واقع شده است [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] وقوع [illegible] از رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] اخراج الکفار [illegible] اخراج یهود [illegible]
الفصل الاول عن ابي هریرة قال بینا نحن في المسجد خرج النبي صلی الله علیه وسلم فقال گفت ابو هریره در اثنای آنکه ما در مسجد بودیم
بیرون آمد آنحضرت [illegible] از درون خانه پس گفت انطلقوا الی یهود [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] بیت المدراس [illegible] درس [illegible] خواندن کتاب
[illegible] درس [illegible] کتاب [illegible] درس [illegible]
[illegible] درس [illegible] کتاب [illegible] مقام [illegible] صلی الله علیه وسلم فقال [illegible]
پس گفت یا معشر یهود اسلموا تسلموا [illegible] از آفات دنیا و آخرت اعلموا ان
الارض لله ورسوله [illegible] و [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] فمن [illegible] من [illegible]
[illegible] ان اجلیکم من هذه الارض فمن یجد منکم بماله شیئا فلیبعه [illegible] بیرون کنم [illegible]
از این زمین [illegible] العلاء [illegible] زمین بیرون کردن [illegible]
[illegible] گفت [illegible] متفق علیه [illegible]
[illegible] قال قام عمر خطیبا روایت است از ابن عمر که گفت [illegible] امیر المؤمنین عمر رضي الله عنه [illegible]
[illegible] فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان عامل یهود خیبر [illegible] آنحضرت [illegible] کرده

یهود جزیره را اموال ایشان از قبیل زراعت و غیر آن و قال نقرکم ما اقرکم الله و گفته بود قرار دهیم شما را [illegible]

[illegible]

[illegible]

او را از ایشان و از اموال ایشان چنانکه عادت [illegible] است که مسلط میگرداند رسول خود را بر اعدا و این پس امر در ان مفوض است به
آنحضرت هر جا که خواهد و به هر که خواهد یعنی قسمت نکند چنانکه قسمت کرده میشود غنایم که بران قتال کرده میشود و گرفته میشود
به قهر و غلبه و نازل شد این آیه در وقتی که طلب کردند صحابه قسمت کذا فی [illegible] پس این قسم از اموال کفار
که [illegible] قسمت کرده نمیشود مانند آن قسمت غنایم و مخصوص است برسول خدا و [illegible] احادیث [illegible] میکرد در ان اموال
[illegible] الله علیه وسلم [illegible] نقل کرده است [illegible] که آنحضرت را [illegible]
[illegible] و پنج حصه [illegible] ذوالقربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل [illegible]
فکانت هذه خالصة لرسول الله پس بود این اموال خالص [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم ینفق علی اهله
نفقة سنتهم من هذا المال [illegible] آنحضرت بر اهل و عیال خود نفقه یک سال [illegible]
آمده است که ذخیره [illegible] میکرد و نگاه میداشت آنحضرت چیزی را برای فردا پس نفقه یک سال چون نگاه میداشت
جواب آنکه [illegible] این برای عیال بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] زنان خود نفقه [illegible]
ثم یأخذ ما بقی [illegible] فیجعله مجعل مال الله [illegible] باقی را [illegible]
میکرد [illegible] در مصالح مسلمین و میداد [illegible] مساکین [illegible]
بوده متفق علیه وعن عمر رضی الله عنه [illegible] قال کانت اموال بنی النضیر [illegible]
[illegible] مما لم یوجف المسلمون علیه بخیل ولا رکاب [illegible]
[illegible] فکانت لرسول الله صلی الله علیه وسلم خاصة [illegible] ینفق علی اهله نفقة سنة [illegible]
میکرد به اهل و عیال نفقه سال [illegible] ثم یجعل ما بقی فی السلاح [illegible]
[illegible] والکراع [illegible]
[illegible] القاموس [illegible]
[illegible]
مصالح مسلمانان عدة فی سبیل الله [illegible]
[illegible] متفق علیه الفصل الثانی عن عوف بن مالک [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اتاه الفیء
قسمه فی یومه [illegible] فاعطی الآهل حظین [illegible]
[illegible] واعطی العزب حظا [illegible]
[illegible]
[illegible] فاعطانی حظین [illegible] وکان لی اهل [illegible]
[illegible]
رواه ابو داود وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم اول ما جاءه شیء بدأ
[illegible]

مکاتبین

مکاتبین [illegible] و بعضی میگویند مراد [illegible] رواه ابو داود وعن عائشة
ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی بظبیة فیها خرز [illegible] روایت است از عائشه که آنحضرت آورده شد [illegible]
للحرة والامة [illegible] قسمت کرد آنحضرت آنرا در زنان آزاد [illegible]
[illegible] قالت عائشة [illegible] گفت عائشه کان
ابی یقسم للحر والعبد [illegible] یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه قسمت میکرد در مردان [illegible]
[illegible] رواه ابو داود وعن مالک بن اوس بن الحدثان قال
[illegible] ذکر عمر بن الخطاب یوما الفیء [illegible] فقال ما انا احق بهذا الفیء منکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الا انا علی منازلنا من کتاب الله [illegible] از کتاب خدای عزوجل وقسم رسول
[illegible]
چنانکه قسمت میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وعن مالک بن اوس بن الحدثان قال قرأ عمر بن الخطاب [illegible]
[illegible] انما الصدقات للفقراء والمساکین حتی بلغ [illegible] علیم حکیم فقال
هذه لهؤلاء [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن السبیل ثم قال هذه لهؤلاء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جمع لشده و راو هو بزر و خمیر بغیبت و قال المکحد اشنده در سر و خمیر باشد صفیک الله از اموال فی سر و بیع میمن بسکون زاء و نون
نام درخت مشهور و نام موضعیست از نا حیلتیم و خمیر بعتج و سکون میم و فتح باء ملاء مشهور از زمین و سروار و عصا اوالله در جا
بیشا نامینه که عرق کرده است و تفصیل آن اموال چنانچه آن در این والقصه جنت در این کشید و یعنی او وجود در اکثر سلمانان
بعینه و بچنانکه در باشد بقیه ایشان بایت ان پرسید و رده فی ابن زوج الثنه قال کان فیما احتج به عمر از بنانک الک ایست
گفت بود در ای احتج کرد به ان عمر بعض بن عباس و علی و که خصومت کردند و ابا قعت کردند بسوی عمر رضی الله عنهم ان قال
اینکه گفت عمر کانت لرسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث صفایا بود مر آنحضرت را اسم صفیه و صفیه آنکه برگزیند امام و اختیار کند
برای خود از غنیمت پیش از قسمت و عادت شریف آنحضرت بود که چیزی از غنیمت برای خود اصطفا میکرد و آن را میبود و دو
کنام یکی از امهات المومنین بهمین معنی است که از صفایا غنیمت خیبر بود بعد از ان آزاد کرد و تزوج نمود آن
شر صفایا کدام است بنو النضیر یعنی اموال بنی النضیر که این را علی یا و جن گردند که ذکر آن گذشت و خیبر و فدک
اموال خیبر زیرا که قهرا بود و روزی که بعضی به قتال و الاق خیل و رکاب حاصل گردانیده و فا یعته الامر آنحضرت کشت
فتح و قهر و غلبه گرفت و فدک بسوم فدک و آن نام قریه است از قریات خیبر بود و مر آنحضرت را نصف زمین که باهل فدک صلح
کرد اهل او را بعد فتح خیبر بر نصف ارض آن و آن نیز فا یعته آنحضرت بود و آنحضرت و انفاق میکرد آن را بر اهل
و بر بعضی و صغار حاجه و ایشان مصدقان است که مراد است تلک آن بعد از آنحضرت فاما بنو النضیر فکانت حبسا لنوائبه
اما اموال بنی النضیر پس بود محبوس بر حاجات و حوائج آنحضرت را از ضیافت و آینده و رونده از ایلچیان و غیر آن
و سلاح و اسب و مانند آن حبس بضم حا و سکون با بمعنی محبوس و محفوظ و نوائب جمع نائبه مراد حوادث و حوائج است که
نبوت برای او زود تر نازل میشود و اما فدک فکانت حبسا لابناء السبیل و اما فاصل فدک پس بود محبوس و موقوف بعد
مسافران که از اموال خود دور افتاده باشند اگر چه در وطنان خود اموال که داشته باشند و اما خیبر فجزاه رسول الله
صلعم ثلثة اجزاء و اما سه وضع چند پس پاره پاره ساخت آنرا آنحضرت سه بار چند تعیین بین المسلمین قسمت در میان
ایشان و جزء النفقة لاهله و ساخت یکبار آنرا نفقه مر اهل و عیال خود را فما فضل عن نفقة اهله پس چیزی که زیاده شد
از نفقه عیال جعله بین فقراء المهاجرین گردانید آنرا میان فقرای مهاجرین از جهت فقر و احتیاج ایشان
نه انصار که فقیر و محتاج نبودند روایت کرده شده است در اموال بنی النضیر که در انصار چیزی از آن در حوالت
کرده گفت آنحضرت اگر میخواهید هم شمار اچیزی از ان در کوی ایشان هم مهاجران و بار گردانند لیکن ایشان از آن
آنکه شما ایثار کرده اید با ایشان از اموال کف انصار مر مهاجران را با رسول الله و بار شوهم بیکبار ما از ایشان آنچه
ایثار کرده ایم ما ایشان را آنحضرت بایشان از این خوشحالی است و دعا کرد ایشان را رواه ابو داود
الفصل
الاول من المغیرة بن شعبة صحابی مشهور است قال ان عمر بن عبد العزیز که امیر عادل متقی بود بر غنه ابوزین و مروان
از بنی مروان جمع بنی مروان حین استخلف ایشان بنی مروان را گرد و فرزندان مروان حین استخلف در هنگامی که خلیفه ساخته شد فقال ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم کانت له فدک پس گفت بدرستیکه آنحضرت بود مر او را فدک فکان ینفق منها پس بود آنحضرت که انفاق
میکرد از اموال آن یعنی بر اهل و عیال و بر فقرا و مساکین و یعود منها علی صغیر بنی هاشم و باز میگشت و افضال میکرد از آن
بنی هاشم و یزوج منها ایمهم و تزویج میکرد و کدخدا میساخت از آن بیوه های هاشم را ایم بفتح همزه و تشدید یا مکسوره زنی که شوهر

شوی او و کاهی مرد که مردی است زن و انیز اطلاق میکنند و اول اکثر است و آن خاطره ساعة آن ایشانها دور شی کرد ایم ای ابیه بنی هاشم را
دور خواست کرد از آنحضرت که بکرده انه فدک را برای ایشان بخشد و دور احیا بنی هاشم با وانتاع آورده آنحضرت از آن که کرد انه
وا طلاقت کانت فی حیوة رسول الله بی بود فدک چنین در زندگانی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فی حیوته تا آنکه از دنیا آنحضرت مر اه
حق او این کامیست از وفات فلما ان ولی ابوبکر پس چون والی گرد و این کرده شد ابوبکر عمل فیها بما عمل رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حیوته
کار کرد ابوبکر در وی آنچه کار کرده بود آنحضرت در زندگانی خود حتی مضی لسبیله تا آنکه در گذشت ابوبکر بر راه خود ثم ان ولیها عمر بن الخطاب
ثم ولیها عمر پس والی گشت عمر و کار کرد در وی آنچه کار کرده بود ابوبکر حتی مضی لسبیله تا آنکه وفات یافت عمر ثم اقطعها
مروان آنرا اقطاع کرد از کردن اقطاع کسی زمینی را به کسی که حاصل ان زمین برای کسی که خواهد فلان است که این در
زمان سلطنت عثمان است و اقطاع ای یا نصیب ده او را با فراغت خود وراثه شد و در حواشی نوشته اند که این در زمان عثمان بود
ثم صارت لعمر بن عبد العزیز پس گشت فدک در قبض و تصرف ملک و اولاد او را اسیر گشت عمر بن عبد العزیز را ایشان را امروز اشتعط
ذکر کرد ازرجعه و اشعار و بعد از ایم ده فرائیت امرا منعه رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمة بعد از من چیز را که منع کرده بود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم لیس لی بحق نیست مرا حق در روایت اشهد کم ای رد دتها و بدرستیکه گواه میکنم شما را بدرستیکه بازگردانیده ام آنرا
علی ما کانت بر آن و حیل که بود و جمعی علیه عهد رسول الله یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم واپس کرد و در زمان تخلیفین ابوداود
جنگ در حقه اموال بنی النضیر و تقدم حکم آن ان ارا حکم فاعله آنحضرت بود باقی ماند بعد از و وقائع شد آنچه
شد کلام طویل قصه ...... که روی از ان نقل کم آنچه در کتب صحاح واقع شد آنچه واقع شد در جهة شهرت کلام
در دو ران بزبان فاطمه عام و تفرق زمین و ذیل او انهام آنچه مکر گرد و تبطیل حالیکه و روز آمال از زمین حیات
اگر کرده ایم در مسند عثمان و هو ان الیشان بکموم در سیم ایتی بر از حدیث زهری در مالک بن اوس بن الحدثان گا
که آن روزی عمر بن الخطاب مرا خواند تعب حذف و روز رفتار آنکه گفت ام من تیش وی با یکسان الله ثا قوم او کم بقا
بخ که قضیه او بکوی ده دفع یا برخیزه یا دو شب و گفت که آیا عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن العوام و سعد
ابی وقاص رضی الله عنهم بر در است ابتداء ایشان ان بیمایند که اذن میخواهند در آمدن گفت بلی اذن کن که در آیند پس اذن کرد
بر کار از زمانی دیگر باز آمد و گفت عباس و علی رضی الله عنهما اذن میطلبند از در آمدن گفت بلی در آیند و چون در آمدند گفت
عباس یا امیر المؤمنین حکم کن میان من و میان این یعنی ایشان خصومت میکردند در امرا موالی که بایا کرده بود در فئ آنها از رسول خدا
صلی الله علیه وسلم از بنی النضیر پس گفت عمر که عباس علی و عباس بدو بیک السل گفتند این قوم که نشسته بودند یا امیر المؤمنین حکم کن میان این
دو و خلاص ده یکی از دیگری پس گفت عمر رضی الله عنه انشد کم بالله الذی باذنه تقوم السماء والارض اتعلمون ان رسول الله
و زمین آیا میدانید شما که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفته است یکی از ما که ورثه ایشان باشد میراث از ما صدقه است
گفته اند بلی همه گفتند که بتحقیق گفته است پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنرا پس رو آورد عمر بر علی و عباس رضی الله عنهما و گفت
سوگند میدهم شما را بخدا آیا میدانید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم تحقیق گفته است آنرا گفتند بلی گفت عمر پس
قال عمر میگویم شما را از این امر که گفتم ... پیغمبر صلی الله علیه وسلم در این مال کرد که نداد

بیکار اجر وی پس خوانده این آیه را انما الله رسوله منهم فی الاو جعلهم علیه جز هی الله در کتاب الیس بود این اموال فاطمه هرزول عنه زم
نکرده بم کردن اموال را نزد شما و اخبار روایه اند که در باره شما و کیش و دو دینار را آن مال را و قسمت کرد میان شما تا اکر
هیچ هزار ان اموال الیس بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که انفاق میکرد از ابراهیم عیال خود نفقه یکسال از زمین مال پس آنکه
باقی میماند و صرف میکرد آنچه در آنکه صرف میکرد مال خدا را یعنی در مصارف خیر و مصالح مسلمین پس عمل کرد بغیر خدا از آن
حیات خود بعد از آن وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت ابو بکر من ولی و خلیفه رسول الله پس قبض
کرد آنرا ابو بکر پس عمل کرد تا آنچه عمل کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس رو آورد عمر رضی الله عنه بر علی و عباس
رضی الله عنهما و گفت شما داران هنگام بودید و میگوید شما ابو بکر را و میگفتید که ابو بکر درین عمل چنان است که شما میگفتید
و خدا میداند که ابو بکر درین کارها صادق بود و نیکوکار و بر راه راست و تابع حق بود پس میراند خدا ابو بکر را پس گفتم
که من خلیفه رسول خدا و ابو بکرام پس قبض کردم آن مال را دو سال از امارت خود و عمل کردم در وی آنچه
عمل کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابو بکر صدیق رضی الله عنه و خدا میداند که من درین قول صادق ام و در آن
ام نیکوکار و بر راه راست و بر حق تبیر بعد از دو سال آمدید مرا شما هر دو و کار شما یکی بود پس گفتم من شما را که اگر خواهید
امارت میکنم ازین مال که بعهده من و شما باشد پس عمل کنید با او آنچه عمل کرد رسول خدا و ابو بکر و آنچه عمل کردم من
بشما این شرط که بر شما است عهد و میثاق خدا که عمل کنید در وی آنچه عمل کرد در وی رسول خدا و ابو بکر و آنچه عمل کردم
در گرداندن آن را به شما دوباره که اگر عمل نکنید پس درین باب کفتید شما با ما پس نزد این بر دم بشما آیا ایشان
میگویند و میخواهند از من که حکم کنم بر خلاف این پس بر کنه خدا که باذن او بر پاست آسمان و زمین حکم نکنم بحکمی دیگر
تا بر پا شود قیامت پس اگر عاجز شدید ازین کار و ازدست شما آید باز گردانید و بار دیگر آنرا به من که کفایت
میکنم شما را از آن شغل گفتید آن و راوی و من سخت بکشم گفت زهری راوی این حدیث است پس خبر دادم بر این حدیث
عروه از زبیر را ابو کلفت عروه راست گفت مالک بن اوس من شنیدم ام عایشه را که میگفت فرستادند زنان پیغمبر صلی الله
علیه و سلم عثمان را نزد ابو بکر برای طلب میراث آنچه عطا کرده بود خدای تعالی بر رسول خود صلی الله علیه و سلم پس رد
کردم من برین زنان و گفتم آیا نترسید از خدا آیا نمیدانید که پیغمبر خدا فرموده است میراث نمیگذاریم ما آنچه میگذاریم
صدقه است میخورند آل محمد ازین مال پس باز آمدند زنان آنحضرت از طلب میراث و رجوع نمودند بآنچه
خبر دادم زنان را گفت عروه بود این صدقه بدست علی که منع کرد علی عباس را و غلبه نمود بر آن علی
از آن بدست حسن بن علی بود پس از آن بدست امام حسین پس از آن بدست امام زین العابدین و حسن بن حسین و هر یکی
بنا بر آن که میکردند در آن بعد از آن بدست زید بن حسن سلام الله علیهم اجمعین و این صدقه رسول خدا است صلی الله
علیه و سلم راستی ابو بکر کارهای آن که ترجمه کرده ام بعضی در کتاب الحمس و در قصه بنی النضیر و در کتاب المغازی بر دست
ایه او ده تنها دست یعنی الفاظ ایهم در صحیح بخاری است زده که از عایشه که فاطمه و عباس آمدند نزد ابو بکر
و طلب میکردند میراث را در زمین فدک و حصه از خیبر پس گفت ابو بکر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که گفت
میراث نمیگذاریم ما آنچه میگذاریم صدقه است میخورند آل محمد درین مال گفت ابو بکر قرابت و خویشی رسول خدا دوست ترم

زعم

کر مسکنم تا آن را که بهادرم حق آنرا از آنکه صلح کنم قرابت خود را و در جامع الاصول حدیث مذکور را از روایت بخاری و مسلم و ترمذی و ابو
داود و نسائی آورده و گفته که گفت ابو داود که طلب کرد سوال عباس و علی رضی الله عنهما از عمر آن بود که ایشان
قسمت کنند و لیکن رضا نمیداد عمر به قسمت و قول آنحضرت را که ما میراث نمیگذاریم ان از بعضی طلب کرد تا آنکه من رحمت
میکنم از آن کلام خود تمام است و در روایت که آورده شده نیز ذکر کرده حدیثی که در کتاب مسلم است
کنار یا در کتاب الخمس ازین غزوه تمام از آنکه یاد کرده ام المومنین جز ده را و از کرد یا شنیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم طلب اند ابو بکر
صدیق بعد از وفات رسول خدا صلعم که قسمت کند میراث او را و از آنچه ترک کرده است مر او را رسول خدا صلعم
یاک را که ایشان را بشارت داده بود گفت ابو بکر رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفته است لا نورث ما ترکناه صدقه پس در
فاطمه پس بجلال کرد ابو بکر پس همیشه بود بچنان که ترک کرده مر او را تا آنکه وفات یافت و زندگانی فاطمه رضی الله عنها بعد از آنحضرت شش ماه
و گفته عایشه بود که طلب کرد سوال میکرد فاطمه نصیب خود را از آنچه گذاشت آنحضرت از خیبر و فدک و صدقه او که در مدینه بود پس ابا آورد ابو بکر
و گفت نیستم ترک کننده چیزی از آنچه عمل میکرد با آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم عمل میکنم بآن عمل او و میترسم که اگر
ترک کنم چیزی از امر آنحضرت میل کرده باشم از حق فاما صدقه او که در مدینه بود پس سپرد آنرا عمر رضی الله عنه بعلی و عباس رضی الله عنهما
واما خیبر و فدک پس نگاه داشت آنرا عمر و گفت این هر دو صدقه رسول الله صلعم است بود در آن حقوق آنحضرت که حادث میشد
و نیز گفته است از ایشان را کسی که والی امر بود پس آنها هم از تصرف والی امر بود و در جامع الاصول این حدیث را از بخاری و
مسلم و ابی داود و نسائی از عایشه آورده با اتفاق روایت بعضی کلمات مر او را ده است در باب میراث انبیا صلعم ترمذی را
گفت که فاطمه نزد ابو بکر و گفت که وارث میشود ترا اگر تو بمیری گفت اهل من و اولاد من گفت پس چرا من نشوم وارث
پدر خود گفت ابو بکر شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که ما میراث نمیگذاریم و لیکن خرج میکنم کسی را که
خرج میکرد رسول خدا و انفاق میکنم برکسی که انفاق میکرد آنحضرت و او را روایت است مرا بیاد داود و در روایت ابو الطفیل گفت
که انفاق میکرد آنحضرت و آورده است مرا بیاد داود از ابو الطفیل گفت که فاطمه رضی الله عنها طلب میراث نزد ابو بکر کسی
فرستاد و ام از رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت وقتی که خدا بنده را طعامی بخشید پس آن برای کسی است که قایم
است بعد از وی و او روایت است از بخاری و مسلم و موطا و ابو داود از عایشه که از واج پیغمبر صلی الله علیه و سلم اراده
کردند بعد از وفات خواستند که بفرستند کسی را نزد ابو بکر که طلب میراث کنند پس گفت عایشه آیا نیست که فرموده است آنحضرت میراث
نمیگذاریم ما آنچه میگذاریم صدقه است و در روایت ابو داود گفت عایشه آیا نیست که فرموده است آنحضرت میراث نمیگذاریم
ما آنچه میگذاریم صدقه است و در روایت ابو داود و آمده که گفت عایشه گفت ابو بکر آیا نترسید از خدا آیا نشنیده اید که
رسول خدا گفت میراث نمیگذاریم ما آنچه میگذاریم صدقه است اجمال این خبر است چون پدرم کسی که خواهم بود
ولی امر است بعد از من این روایات این باب است و در آنها فرق متعدد است و در آنچه ذکر کردیم کفایت است زیرا که بر آن
ظاهر شود که حدیث لا نورث ما ترکناه صدقه بود و آن اموال آنحضرت ترکه میان سلمانان و مصالح ایشان تفویض مر آن
بود که تعلق میراث میان ایشان حتی علی و عباس و المنازعه بود که مخاصمه نمودند ابی الله عنهم اجمعین که اشکال در این آنست که آن
اموال را علی و عباس خواستند پس چرا دفع نکرد عمر بسوی ایشان گفتند که را که جواب بود چرا دفع کرد بسوی ایشان آنکه منع کرد
بر وجهی که میخواستند ایشان از تملک و اذن داد که بر وجه تصرف و تولیت چنانکه آنحضرت تصرف میکرد گفته است خطابی اینجا

مشکلات زیرا که علی و عباس هر گاه که گرفتند این صدقه را از عمر [illegible] کردند [illegible]

بایشه و کیا [illegible] با آن گواهی دادند پس [illegible] ظاهر شد [illegible]

[illegible]

از نوروز ... [illegible] ... الدلائل ... [illegible] ... تیر خورده ... [illegible]

دیگر یوم الفانی است ... [illegible]

... [illegible] ... قال ... [illegible] ... گفت ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... گفت آنحضرت ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... بزرگ گفته ... [illegible] ... کوشت ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

کرده را خورده است ... [illegible]

... [illegible] ... گفت آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... عائشة قالت ... [illegible] ... رسول الله ... [illegible]

[illegible]

نام خدا ... [illegible] ... گفت آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... شرح مشارق نقل کرده ... [illegible] ... حدیث ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بزرگ گفته

[illegible]

و عن رافع بن خدیج قال قلت یا رسول الله انا لاقوا العدو غدا [illegible]

[illegible] ما انهر الدم [illegible] و ذکر اسم الله [illegible]

[illegible] لیس السن و الظفر [illegible]

[illegible]

و عن ابن عباس [illegible]

[illegible]

و عن جابر [illegible]

[illegible]

١٩٠

برهیج ترک آن وبعضی بر اینها اسلام اما فضل وعلت دارد در جواز آن آنکه روایت کرده شده است که آنحضرت استاد حبشی از ابنای ...
پس قصد کرد او را واوراه کرد وجون بر وج شد سعد بن معاذ را کلی اذن کرد آنحضرت اورا امیراع جون دوم کرد داغ دیگر نمود
داغ کرد جای برادر سعد بن زراره واکفته اند که این محمول است برآنکه باختیار باشد یا ضرورت داحتیاج بدان وآگر ضرورتی
باشد جایز است که دو ذکر فی سفر السعادة وکفته اند که داغ کردن از اسباب واهیه است که مباشرت آن قادح است در توکل
علمه جای دیگر که از اسباب قطعیه است وازطرف غالب البتّا نیز حاصل کرد وجایز بود فی ذاته که مکروه است کراهت تحریمی
حمو الکبر غالب ... ق که کویه منهی است هیج وداغ بعضی کفته اند که نهی از داغ جهت کرده اند که اعتقاد داشتند
که اینها نافع است جزما وقطعا پس نهی کرده شد در دوره شهر که خلق شفقند دباقی کلام در شرح سفر السعادة است
وعن انس قال غدوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم بعبد الله بن ابی طلحة لیحنکه فوافیته فی یده المیسم یسم ابل الصدقة
... انس پسر مالک با برادر مادری او که نام او ... ابو طلحه ... بر بود تحنیک کند
آنحضرت او را وتحنیک آنست که خرما یا جز آن از چیزی شیرین خائیده در دهان طفل نهاده شده است وابن سنت است
فوافیته پس یافتم آنحضرت را در حالیکه در دست او است میسم بکسر میم وسکون تحتانیه وفتح سین یعنی آهنی که بدان
داغ کند یسم ابل الصدقة داغ میکرد شتران زکوة را تا متمیز کرده از شتران دیگر متفق علیه وعن هشام بن زید عن
انس بن مالک ... است ... روایت میکند از انس ... قال دخلت علی النبی ... در اوام ...
... یکرد چیزی را ... در بعضی نسخ ... واین نسخه ظاهر تر
... قال بکسر ... انس را گفت ... یعنی داغ میکرد در گوشتهای انعام ...
وعن رافع بن خدیج قال قلت یا رسول الله انا لاقوا العدو غدا ولیست معنا مدی افنذبح بالقصب ... یکی ...
شکاری ... مطلقا ... مروه ... براق
... مراد ... شکسته ... الامر الدم ...
آنحضرت ... خون ... بفتح همزه وسکون میم ... مانند
همزه وکسر میم ... و دیگر ... وجوه ... ازین ...
واذکر اسم الله ... وعن ابی العشراء
... ثقه ... روایت میکند ...
... وابن حبان ... در ثقات ...
... روایت میکند ... قال ... اما تکون الذکوة الا
فی الحلق واللبة ... ذبح ... در حلق ... فقال لو طعنت فی فخذها لاجزأ عنک
آنحضرت ... رواه الترمذی وابوداود والنسائی
وابن ماجه وقال ابو داود وهذا ذکوة المتردی وگفته است ابو داود واین در ذبح کردن حیوان
... در چاه ... اضطراری است وقال الترمذی هذا فی الضرورة وگفته است این در حالت

ضرورت

ضرورت ذبح المضطر ... وگفته است ... العشرا ... وعن عدی بن حاتم عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال ما علمت من کلب او باز ثم ارسلته وذکرت اسم الله
... وذکرت اسم الله ... فکل مما امسک علیک ... که نگاه داشته است آن سگ یا باز ...
... آن ... قال اذا اکل ... فلا تاکل ... انما امسک علی نفسه ...
... رواه ابو داود وعن ... قال ...
ارمی الصید ...
اذا علمت ان سهمک قتله ... الکوت
... وعن جابر قال نهینا عن صید کلب المجوسی
... یعنی شکاری ...
... مسلمان ... مجوسی ...
... ذبیحه را حلال نبود رواه الترمذی وعن ابی ثعلبة الخشنی قال قلت یا رسول الله انا اهل سفر نمر بالیهود والنصاری
والمجوس ... بأهل سفر ... یهود ونصاری ... اهل کتاب ...
... آنحضرت ...
...
... ذکر مجوس ...
وعن قبیصة ... بفتح قاف وکسر باء وسکون ...
...
... روایت میکند ... قال ...
سالت النبی ... عن طعام النصاری ...
... سوال کردن آنحضرت ...
... لا یتخلجن فی صدرک طعام ضارعت فیه النصرانیة ...
حرج ... شکی ...
... فقال لا یتخلجن ...
... طعام ...
... القاموس ...
... طعام ...
... النصرانیة ...
... نصرانیت ... عدی بن حاتم بود ... اسلام ...

حیفه سهله سمحه عمل بکام مکن و با دلیل در شک بشبهه میفت که گرفتار وسواس خواهد شد رواه الترمذی و ابو داود
الدرداء قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن اکل المجثمه بضم میم و فتح جیم و تشدید مثلثه مفتوحه و ای التی تصبر
بالنبل و مجثمه حیوانی است که حبس کرده میشود و هدف ساخته میشود به تیر و انداخته میشود تا آن نه ذبح و اصل جثوم
نشستن بر زمین نهادن مرغ و مردم چنانکه [illegible] را و تعبیر کرده میشود به آن از قتل و هلاک که [illegible]
بر زمین و میخواهی دیدم جاثمین که در قرآن مجید واقع شده است یا جثمین است رواه الترمذی و عن العرباض بن ساریه
صحابیست از اهل صفه و از گریه کنندگان که در غزوت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده شد و سواری طلبیده شد و نیافته گریه
کنان و حسرت زده برگشت [illegible] ان رسول الله روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی یوم خیبر عن
کل ذی ناب من السباع نهی کرد روز خیبر از خوردن هر خداوند دندان نیش از درندها و مراد به ذی ناب حیوانی است که می درد به
دندان چنانکه شیر و گرگ و یوز و پلنگ و خرس و مانند آن و عن کل ذی مخلب من الطیر و نهی کرد از خوردن هر خداوند
مخلب بکسر میم و سکون خاء و فتح لام چنگال جارحه مانند باز و چرغ و کرکس و غیر آن که شکار میکنند بچنگال و عن لحوم
الحمر الاهلیه و نهی کرد از گوشتهای خران خانگی نه از آنکه حلال بود خوردن آنکه در حدیث آمده است که دیگها از
گوشت میجوشید فرمان شد که دیگها را از دیگدانها سرنگون بر انداختند و عن المجثمه و نهی کرد از حیوانات بسته شده
به تیر زنی و عن الخلیسه و نهی کرد از خوردن خلیسه بفتح خاء معجمه و کسر لام و سین مهمله از درنده گرفته گرگ و مانند آن در بوده
[illegible]

بیع در [illegible] اعراق دمها تا آنکه گشت خون آن [illegible] بکار رود [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] انس امر کرد آنحضرت [illegible] آن ناقه رواه ابو داود [illegible] در روایتی [illegible] قال

[illegible] ذبح کرد آن ناقه را [illegible]

شود در میان دو جوان عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دابة فی البحر الا وقد ذکاها الله لبنی آدم [illegible]

[illegible] ذبح کرده است [illegible] حلال است [illegible] ذبح [illegible]

[illegible] و در غیر آن اختلاف است رواه الدارقطنی

باب ذکر الکلب باب در ذکر کلب [illegible] نگاه داشتن آن جایز است [illegible] جایز نیست [illegible]

چون [illegible] ذکر کلب [illegible] احکام کلب ذکر کرد **الفصل الاول عن** ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم من اقتنی کلبا [illegible] کلب ماشیة [illegible]

[illegible] نقص من عمله کل یوم قیراطان

نقصان کرده [illegible] از هر روز [illegible] قیراط [illegible]

[illegible] متفق علیه

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتخذ کلبا الا کلب [illegible]

او صید او زرع انتقص من اجره کل یوم قیراط متفق علیه [illegible] کلب زرع [illegible]

[illegible] نقصان [illegible] قیراط [illegible] قیراط [illegible]

[illegible] در حدیث جابر [illegible] اختلاف [illegible] یوم [illegible] قیراط [illegible]

[illegible] قیراط [illegible] نقصان [illegible]

[illegible] زیاده [illegible] حدیث [illegible]

[illegible] آنحضرت بکشتن سگان [illegible] تقدم [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] الحکم [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] سگان [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] رسول الله صلی الله علیه [illegible] از قتل کلاب

وقال علیکم بالاسود البهیم ذی النقطتین فانه شیطان [illegible] اسود [illegible]

[illegible] شیطان [illegible] سگان [illegible] شیطان است [illegible]

[illegible] سگان [illegible]

[illegible] شیطان است [illegible] قتل کلب [illegible]

رواه مسلم **عن** ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم امر بقتل الکلاب الا کلب

صید او کلب غنم او ماشیة [illegible] متفق علیه

الفصل الثانی عن عبد الله بن مغفل [illegible] عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لولا ان الکلاب

امة من الامم لامرت بقتلها کلها فاقتلوا منها کل اسود بهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کل یوم قیراط [illegible]

[illegible] **عن** ابن عباس قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن التحریش بین البهائم [illegible]

[illegible]

رواه الترمذی وابو داود **باب ما یحل اکله وما یحرم** باب در بیان حیواناتی که حلال است خوردن آن وحیواناتی که حرام

خوردن آن [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتاب [illegible] **الفصل الاول عن** ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل ذی

ناب من السباع فاکله حرام [illegible] حرام است [illegible]

فاکله حرام [illegible] خوردن آن حرام است [illegible]

[illegible] رواه مسلم **وعن** ابن عباس قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن کل ذی

ناب من السباع وعن کل ذی مخلب من الطیر [illegible]

[illegible] رواه مسلم **وعن** ابی ثعلبة [illegible] حرم رسول الله [illegible]

[illegible] لحوم الحمر الاهلیة [illegible] متفق علیه

[illegible] جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی یوم خیبر عن لحوم الحمر الاهلیة [illegible]

[illegible]

تنزیهیست و امام سرخسی گفته است که آنچه ابوحنیفه گفته است احوط است و آنچه صاحبین گفته اند ارفق است بمردم و در هدایه گفته است
که مکروه است لحم خیل و اصح آنست که کراهیت تحریمی است و در اینجا دو روایت است و در روایتی کراهیت تحریمی موصوف است و در شرح
مختصر ابی المکارم گفته است که علماء اختلاف کرده اند در کراهیت نزد ابوحنیفه و علماء [illegible] نزد صاحب مذهب [illegible] و در فتاوی
عمادیه گفته است که لحم خیل مکروه است نزد ابوحنیفه و صحیح آنست که مکروه همین است در نظم نسفی و همین رفته است قاضی خان
در فتاوای خود و در ذبایح و اشربه و در هدایه گفته است همین است [illegible] اختیار صاحب مصفی و در کافی گفته است که مکروه است
کراهت تنزیهی و همین است صحیح زیرا که کراهت و معنی کراهت آنست تا حاصل نشود یا حرمت او و تقلیل آلت جهاد نه از جهت نجاست
و [illegible] است و این ظاهر روایت است و همین است صحیح چنین ذکر کرده است فخر الاسلام و ابو معین در جامع صغیر خود و
قاضیخان در جامع خود و امام اسبیجابی گفته است همین است [illegible] و امام سرخسی گفته است این ارفق است بناس از جهت
عرف ظاهر در فروختن گوشت وی بی انکار و در کفایة المنتهی گفته است که بعضی گفته اند که ابوحنیفه رجوع کرده است
از قول کراهت [illegible] پیش از وفات خود بسه روز و بر این است فتوی و در مواهب لدنیه گفته ام و درین باب اهل
[illegible] آورده گفته که اختلاف کرده اند در اباحت لحم خیل پس رفته است شافعی و جمهور از سلف و خلف که
مباح است بی کراهت و این قائل است عبدالله بن الزبیر و انس بن مالک و اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهم و در صحیحین
صحیح مسلم از اسماء بنت ابی بکر آورده است که گفت ذبح کردیم ما اسپی را در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس خوردیم آن را
و در روایتی [illegible] دار قطنی آمده که گفت [illegible] خوردیم ما و اهل بیت رسول الله صلعم و در فتح الباری گفته که
[illegible] و از قول اسماء گفت و ما در مدینه بودیم که این قضیه بعد از جهادات [illegible] کراهت [illegible]
در شرح اکمل [illegible] از آلات جهادست و در قول وی که گفت و اهل بیت آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم مطلع شده باشد بر خوردن آن [illegible]
[illegible] اقدام کنند [illegible] در زمان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] رضی الله عنهم [illegible] احکام از
رسالت و از [illegible] مذهب راجح آنست که اگر صحابی گوید که میکردیم چنین در زمان [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم
[illegible] زیرا که ظاهر اطلاع آنحضرت و تقریر او است بر آن [illegible] صحابه [illegible]
ابی بکر رضی الله عنهم و گفته است [illegible] ابوحنیفه [illegible] کراهت اکل خیل مخالفت کرده اند او را صاحبان
و غیر ایشان و احتجاج کرده اند باخبار متواتره [illegible] نقل کرده اند [illegible]
مطلق [illegible] از علماء [illegible] اخراج کرده است [illegible]
[illegible] گفت [illegible] بعض اصحاب رسول الله صلی الله
علیه و سلم و رضی الله عنهم گفت [illegible] صحابه [illegible] از ابن عباس در کراهت آن نقل کرده اند [illegible]
[illegible] و عبد الرزاق [illegible] ابن ابی حمزه که از [illegible] علماء مالکیه [illegible]
[illegible] کراهت [illegible] استعمال خیل در جهاد است [illegible]
[illegible] در آن [illegible] حیوانی که اتفاق است بر اباحت [illegible] که بقدر ذبح

بقدر ذبح

با نکاب [illegible] میکرد [illegible] آن [illegible] آیه [illegible] تحریم [illegible] و قول بعضی [illegible] میگویند اگر [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] اکل آن [illegible] و اما حدیث خالد بن الولید
[illegible] رسول خدا از لحوم خیل و بغال و حمیر [illegible]
حدیث جابر که دال است بر [illegible] موافق است [illegible] حدیث [illegible] و تضعیف کرده اند حدیث خالد بن الولید
[illegible] و [illegible] خطابی و ابن عبد البر [illegible] گفته اند که حدیث جابر دال است بر [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible] حرام [illegible] مانع [illegible] دلالت [illegible]
[illegible] مطلق جواب داده شده است [illegible]
در حدیث متفق علیه [illegible] در کتاب [illegible] در اکل خیل [illegible]
[illegible] آن وقت [illegible] دلالت [illegible] اکل خیل [illegible]
[illegible] و قوع شده است و جواب [illegible] داده اند [illegible]
[illegible] ابی قتاده انه رای حمارا وحشیا فعقره [illegible] روایت از ابی قتاده که وی [illegible] حمار وحشی را [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم هل معکم من لحمه شیء [illegible] گفت آنحضرت آن [illegible]
[illegible] قال هل معکم [illegible] گفت ابو قتاده [illegible] فاخذها فاکلها پس گرفت آنحضرت [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] اکل لحم صید محرم [illegible] متفق علیه [illegible] انس قال انفجنا ارنبا بمر الظهران
[illegible]
[illegible]
[illegible] و بعث ابا طلحة [illegible] رسول الله صلعم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] زیرا که آنحضرت [illegible]
[illegible] متفق علیه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] متفق علیه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ابوحنیفه [illegible] زیرا که آنحضرت [illegible]
[illegible] در حدیث عبد الرحمن [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible]
[illegible] القاموس [illegible]
[illegible] قطره [illegible]
[illegible]
[illegible] قطره [illegible] و دو فرج دارد

در ان حدیث آمده است که سوسمار بزبان فصیح بنبوت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گواهی داده وعن ابن عباس ان خالد بن
الولید اخبره انه دخل مع رسول الله صلی الله علیه وسلم علی میمونة روایت از ابن عباس که خالد بن الولید خبر داد او را که در آمد
با آنحضرت بر میمونه که از امهات المومنین است وهی خالته وخالة ابن عباس یعنی خاله وی و خاله ابن عباس فوجد
عندها ضبا محنوذا پس یافت خالد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد میمونه سوسماری بریان کرده [illegible]
[illegible] کرده شده [illegible] فقدمت الضب لرسول الله [illegible]
گردانیده [illegible] فرفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یده عن الضب برداشت آنحضرت دست مبارک خود را
از سوسمار [illegible] از خوردن آن فقال خالد احرام الضب گفت خالد بن الولید آیا حرام است خوردن سوسمار یا رسول الله
گفت آنحضرت نیست حرام ولکن لم یکن بارض قومی ولکن نیست در زمین قوم من فاجدنی اعافه پس می یابم خود را
که کراهت میدارم آنرا کراهت طبعی [illegible] حرام نکرده است زیرا که وی [illegible] قال خالد فاجتررته
گفت خالد پس کشیدم آنرا بسوی خود فاکلته پس خوردم آنرا ورسول الله ینظر الی و آنحضرت نگاه میکرد بسوی من
و منع نمیکرد [illegible] متفق علیه وعن ابی موسی قال رأیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یاکل لحم الدجاج روایت از ابی موسی اشعری رضی الله عنه گفت دیدم آنحضرت را که میخورد گوشت [illegible]
[illegible] اطلاق میکنند [illegible] گفته اند که بعضی گفته اند [illegible]
متفق علیه وعن ابن ابی اوفی روایت از عبد الله بن ابی اوفی که صحابی مشهور است قال غزونا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم سبع غزوات
گفت غزا کردیم با آنحضرت هفت غزوه کنا ناکل معه الجراد بودیم که میخوردیم با آنحضرت ملخ را متفق علیه و ترمذی و ابو داود
[illegible] روایت کرده اند و گفته اند که نیست لفظ معه در روایت مسلم و [illegible] است اکثر روایات [illegible]
که زیاده کرده است [illegible] مراد داشته است که میخوردند همراه آنحضرت [illegible]
آنحضرت [illegible] و این تاویل [illegible] خلاف ظاهر لفظ است [illegible] که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
[illegible] وعن جابر قال غزوت جیش الخبط گفت جابر غزا کردم [illegible]
[illegible] [illegible] که زده میشود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الوحیدة [illegible] است و آنحضرت [illegible]
البحر [illegible] حوتا میتا [illegible] یقال له العنبر [illegible]
[illegible] العنبر گفته میشود [illegible] العنبر یعنی [illegible]
[illegible] سپرها سازند [illegible]
[illegible] در قاموس گفته است که عنبر [illegible]
و نام سمکی کبیره است که از پوست آن سپرها سازند فاکلنا منه نصف شهر پس خوردیم ما از وی تا نیم ماه و در روایتی

شهرا وادهنا منه یعنی ماه تمام [illegible] فاخذ ابو عبیدة عظما من عظامه پس گرفت ابو عبیده استخوانی
از استخوان [illegible] گفته [illegible] در روایتی آمده که ایستاده کرد ابو عبیده استخوانی را
[illegible] پس [illegible] فلما قدمنا ذکرنا ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم
فقال پس گفت آنحضرت کلوا رزقا اخرجه الله [illegible] آنرا [illegible]
[illegible] و اطعمونا ان کان معکم
[illegible] اگر باشد با شما [illegible]
[illegible] فاتاه بعضهم بعضو [illegible] قال فاکله
الولید [illegible] متفق علیه وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا وقع الذباب
فی اناء احدکم [illegible] فلیغمسه کله [illegible]
[illegible]
[illegible] فان فی احد جناحیه شفاء وفی الآخر داء [illegible]
[illegible]
[illegible] رواه البخاری وعن میمونة ان فارة وقعت فی سمن فماتت روایت از ام المومنین میمونه [illegible]
[illegible]
[illegible] فسئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عنها [illegible]
[illegible] فقال القوها وما حولها وکلوه پس گفت آنحضرت بیرون [illegible]
[illegible]
[illegible] امام ابو حنیفه [illegible]
[illegible] و این قول امام [illegible]
[illegible] از امام مالک [illegible]
[illegible] رواه البخاری وعن ابن عمر انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول اقتلوا الحیات روایت از ابن عمر که وی [illegible]
از آنحضرت [illegible] اقتلوا ذا الطفیتین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ویستسقطان الحبل [illegible]
[illegible] قال عبد الله [illegible]

وحیة اقتلها گفت عبد الله بن عمر پس در اثنای آنکه حمل می آوردم ماری را که کشتم او را ناداني ابو لبابة مطارده کرده آوردن مرا که بکر از قدم منع
از آن و دور کردن ابو لبابه او را و در ... لبابه ... که ... مشهور است لا تقتلها کشتن این مار را فقلت ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم امر بقتل الحیات پس گفتم که آنحضرت امر کرده است بکشتن ماران تو چون منع میکنی مرا از آن فقال انه
نهی بعد ذلک پس گفت ابو لبابه بدرستی که آنحضرت نهی کرد بعد از امر کردن عن ذوات البیوت از کشتن خداوند خانه
یعنی ماران که در خانه ها می باشند وهی العوامر و این ماران که در خانه ها میباشند ساکنات بیوت اند بعضی گفته اند
عوامر گفت اند جهت اینها و بعضی گفته اند که مراد آنست که این ماران نیستند بلکه نوعی از جن اند ساکن بیوت متفق علیه وعن ابی
السائب مولی هشام بن زهره است تابعی مدنی ثقه است روایت میکند از ابو هریره و ابو سعید و مغیرة بن شعبه قال دخلنا علی ابی سعید
الخدری گفت درآمدیم ما بر ابو سعید خدری فبینما نحن جلوس پس در اثنای آنکه ما نشسته بودیم اذ سمعنا تحت سریره حرکة ناگاه شنیدیم
در زیر سریر او که بر آن خواب میکرد حرکتی فنظرنا فاذا فیه حیة پس نگاه کردیم ما پس ناگاه در آنجا ماری است فوثبت لاقتلها
پس برجستم من تا بکشم آن مار را و ابو سعید یصلی و ابو سعید خدری نماز میگزارد فاشار الی ان اجلس پس اشارت کرد
بسوی من که بنشین فی الصلاة اشارت کرد ... بازنمود من فجلست پس نشستم من فلما انصرف اشار الی بیت فی الدار
پس چون ابو سعید از نماز فارغ شد اشارت کرد بسوی خانه که در سرای بود فقال اتری هذا البیت پس گفت ابو سعید آیا می بینی
خانه جوانی را فقلت نعم ... حدیث عهد بعرس تو زمان بکه ... قال فخرجنا مع رسول الله صلعم الی الخندق گفت ابو سعید
پس بیرون آمدیم ما با آنحضرت بسوی خندق که ... کندند در غزوه احزاب انجا بود فکان ذلک الفتی یستأذن رسول الله
و بود آن جوان طلب اذن میکرد از پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بانصاف النهار در میان روزها فیرجع الی اهله پس
بسوی اهل خانه خود بجهت آنکه وی نو عروسی کرده بود فاستأذنه یوما پس طلب اذن کرد آنجوان آنحضرت را روزی فقال له رسول الله
صلی الله علیه وسلم خذ علیک سلاحک پس گفت مر او را آنحضرت بگیر بر خود آلات جنگ خود را فانی اخشی علیک قریظة
پس بدرستی که من میترسم بر تو از بنی قریظه که قبیله از یهود است و در آن غزوه با قریش یار شده جنگ آمده بودند فاخذ الرجل
سلاحه پس گرفت آن مرد سلاح خود را ثم رجع پس رجوع کرد بسوی خانه خود فاذا امرأته بین البابین
پس ناگاه زن او میان هر دو در و بیرون ایستاده قائمة فاهوی الیها بالرمح پس فرود آورد نیزه را جوان بسوی
زن خود لیطعنها به تا بزند او را به نیزه واصابته غیرة و رسید او را غیرت بجهت بیرون آمدن زن او
فقالت له اکفف علیک رمحک پس گفت زن باز دار نیزه خود را وادخل البیت و در خانه در آی
الذی اخرجنی تا ببینی که چه چیز است که بیرون آورد مرا فدخل پس در آمد در درون خانه فاذا بحیة عظیمة پس
ناگاه ماری است بزرگ منطویة علی الفراش پیچیده بر فراش فاهوی الیها بالرمح پس فرود آورد
نیزه را بسوی او فانتظمها به پس در کشید مار را به نیزه خود
... کشید او را ... مردارید ... بیرون ... ثم خرج فرکزه
فی الدار پس بر زمین زد نیزه را در سرای فاضطربت علیه الحیة ... زمین زدن نیزه را فاضطربت
علیه پس جنبید ... فما یدری ایهما کان اسرع موتا الحیة ام الفتی ...
... الحیة ام الفتی مار یا جوان ... قال فجئنا رسول الله

ابو سعید

ابو سعید پس در آمدیم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذکرنا ذلک له ذکر کردیم آن ماجرا را برای آنحضرت وقلنا ادع الله یحییه لنا
وگفتیم ما دعا کن خدا را تا زنده کند او را ... و برای ما گفته اند ... صحابه ... که ... در خواب
از آنحضرت گویا گمان برده که این موت جوان موت حقیقی نیست بلکه چیزی است از بیهوشی از تاثیر زهر مار
فقال استغفروا لصاحبکم پس گفت آنحضرت طلب آمرزش کنید مر یار خود را ... دعای زنده کردن جوان ...
خواهید او را که آن سود ... استغفار است ... گفت آنحضرت
ان لهذه البیوت عوامر ... راه ... قال پس گفت آنحضرت ان لهذه البیوت عوامر ...
... ساکنان ... چیزی را ...
... روز ... روایت دیگر آمده ... بیرون آید ...
...
...
... گفت آنحضرت ... قوم آن جوان ...
... اسلام آورده ...
...
... شیطان ...
... رواه مسلم وعن ام شریک ... امر بقتل الوزغ ...
... رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بقتل الوزغ روایت میکند ...
امر کرده است بکشتن وزغ ...
...
گفته که ... آنحضرت وکان ینفخ علی ابراهیم و بود
وزغ که دم میزد بر ابراهیم آتش ...
...
... سعد بن ابی وقاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بقتل الوزغ آنحضرت امر کرد بقتل وزغ
وسماه فویسقا و نام کرده است او را ...
... رواه مسلم وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قتل وزغا فی اول ضربة گفت آنحضرت کسی که بکشد
وزغ را در اول ضربه ... حسنة ...
...
رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قرصت نملة نبیا من الانبیاء ...
... امر بقریة النمل فاحرقت ...

و ظاهر آنست که این سوختن با آن پیغمبر باشد و بعضی گفت که امر کرد و یا از جهت [illegible] و این قول نووی است و ظاهر بعضی کسانی
اگر کرده باشند دیگر [illegible] علیه السلام [illegible] مستحق [illegible] بود [illegible] از سوراخ [illegible]
در آنجا بود [illegible] قال صلی الله تعالی علیه [illegible] آن پیغمبران [illegible] از جهت آنکه
[illegible] بعضی [illegible]
[illegible] گفته اند که این محمول است [illegible] بود در شرع آن پیغمبر [illegible] سوختن آنها [illegible]
[illegible] ما روانیست سوختن حیوان و همچنین است حکم [illegible]
[illegible] در قتل [illegible] گفت اگر [illegible] گفته است [illegible]
[illegible] آب [illegible] کذا فی جامع الفقه انتهی کلامه [illegible]

وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وقعت الفارة فی السمن یعنی که [illegible]
[illegible] فان کان جامدا [illegible]
وان کان مایعا فلا تقربوه [illegible]
[illegible]
[illegible] رواه احمد وابو داود و رواه الدارمی عن ابن عباس وعن [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] رضی الله عنه قال [illegible]
[illegible] رواه ابو داود وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن اکل الجلالة والبانها [illegible]
[illegible]
[illegible] واکثر [illegible]
[illegible] پس خوردن آن جایز باشد و اگر ظاهر [illegible]
[illegible] ذبح کرده شود و نوشیده شود [illegible]
[illegible] کرده شده است [illegible]
[illegible] روز [illegible] رواه الترمذی و ابی داود [illegible]
ابو داود وقال نهی عن رکوب الجلالة گفت ابن عمر [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] وعن عبد الرحمن بن شبل [illegible]
ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن اکل لحم الضب روایت کرده است [illegible] از خوردن [illegible]
[illegible] رواه ابو داود والترمذی وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی
عن اکل الهر [illegible] از خوردن گربه واکل [illegible]
[illegible]
گذشت رواه ابو داود والترمذی وعن [illegible] قال حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] یعنی یوم خیبر [illegible]

[illegible] بتعیین [illegible] وانه [illegible] یعنی انسان [illegible]
[illegible] و آن [illegible] و حرام کرده [illegible]
[illegible] و کل ذی ناب [illegible] کل ذی مخلب [illegible]
[illegible] روایت رواه الترمذی وقال [illegible]
وعن خالد بن الولید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن اکل لحوم الخیل [illegible] نهی کرده [illegible]
[illegible] گفته که این حدیث ضعیف است [illegible] حدیث جابر [illegible]
[illegible] و اتفاق است [illegible] رواه ابو داود و
وعن [illegible] قال غزوت مع النبی صلی الله علیه وسلم یوم خیبر [illegible] خالد بن الولید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا لا تحل اموال المعاهدین [illegible]
[illegible] بحقها [illegible]
[illegible] رواه ابو داود [illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وعن ابن [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] ابن عباس و ابن عمر [illegible]
[illegible]
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رواه ابو داود و ابن ماجه [illegible]
[illegible]
[illegible] النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] ابو داود [illegible]
[illegible] وعن [illegible]
گفت سلمان فارسی [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] فقال اکثر جنود الله [illegible]

گفت آنحضرت مراد جز این نیست ... [illegible] ... که ... [illegible] ... دارد الا که ... [illegible]
... [illegible] ... و حرام ... رواه ابو داود و قال ابی اسناده ضعیف و عن زید بن خالد قال نهی رسول الله
صلعم عن سب الدیک زید بن خالد جهنی گوید که ... آنحضرت از دشنام دادن خروس که گاهی آواز ...
آنکس ... دشنام ... فانه یوذن للصلوة و گفت آنحضرت ... که خروس ... میکند برای نماز
وقتی که آواز ... [illegible] ... خروس ... [illegible] ... آواز خود ... میکند که وقت نماز
... [illegible] ... و دیگر ... [illegible] ... دال ... [illegible]
... [illegible] ... رواه فی شرح السنة عن ... قال قال رسول الله صلعم
لا تسبوا الدیک فانه یوقظ للصلوة دشنام مکنید خروس را ... [illegible] ... برای نماز رواه ابو داود
عن عبد الرحمن بن ابی لیلی گفت ابو لیلی ... [illegible] ... و در نام او ... [illegible]
... [illegible] ... تابعی است ولادت او سال ششم ... [illegible]
... [illegible] ... روایت میکند ... [illegible] ... ابو ایوب انصاری ... [illegible]
دیگر از ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... قال عبد الرحمن بن ابی لیلی قال ابو لیلی ... [illegible] ... قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... رواه الترمذی و ابو داود و عن عکرمة روایت از عکرمه ... ابن عباس ... [illegible]
قال ... [illegible] ... ابن عباس ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
... [illegible] ... و قال ... [illegible] ... ماران را ... [illegible]
... [illegible] ... ماران ... [illegible]
... [illegible] ... ماران را ... [illegible]
... [illegible] ... رواه فی شرح السنة و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما سالمناهم منذ حاربناهم ... [illegible] ... ماران ... [illegible]
دیگر که ابو داود از ابن عباس روایت کرده ذکر حیات ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتلوا الحیات کلهن بکشید ماران را همه ماران را

دربی

در شأن ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... و عن ابن عباس ... [illegible]
... [illegible] ... قال ... ابن عباس یا رسول الله ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
عباس بن عبد المطلب ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
آن ماران رواه ابو داود و عن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اقتلوا الحیات کلهن بکشید ماران را همه ماران را
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... رواه ابو داود و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وقع الذباب فی اناء احدکم
... [illegible] ... فامقلوه ... [illegible] ... فان فی احد جناحیه داء ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... رواه
ابو داود و عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا وقع الذباب
فی الطعام فامقلوه ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
رواه فی شرح السنة عن ابن عباس قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن قتل اربع من الدواب ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ابو داود والدارمي **الفصل الثالث** عن ابن عباس قال كان اهل الجاهلية ياكلون اشياء و [illegible]
اهل جاهلیت میخوردند چیزها را و ترک میکردند اشیا و تقذرا ای کراهة یعنی ترک میکردند چیزها را از جهت [illegible] و کراهت
[illegible] فبعث الله نبيه [illegible] و انزل
کتابه و احل حلاله [illegible] و حرم حرامه و حلال کردانید حلال خود را و حرام کردانید حرام خود را و اعلام
کرد که این چیز حلال است و این چیز حرام است فما احل فهو حلال پس چیزی که حلال کردانید خدا پس آن چیز حلال
است و ما حرم فهو حرام و چیزی که حرام کردانید پس آن چیز حرام است و ما سکت عنه فهو عفو و چیزی که سکوت کرد
حق تعالی از بیان آن که حلال است یا حرام است پس آن چیز عفو است که در وی گناه نیست [illegible] ازان [illegible]
ازینجا معلوم میشود که اصل در اشیا اباحت است و تلا و خواند ابن عباس این آیه را قل لا اجد فيما اوحي الي محرما
بگو ای محمد نمی یابم در کتابی که وحی کرده شده و فرستاده شده است بسوی من چیزی را حرام کرده شده علی طاعم یطعمه
بر خورنده که بخورد آن چیز را الا ان یکون میتة مگر آنکه باشد آن چیز مرده او دما مسفوحا یا خون روان
الآیة تا آخر آیه که گفت او لحم خنزیر یا باشد گوشت خوک فانه رجس زیرا که گوشت خوک پلید است او فسقا
اهل لغیر الله به یا باشد فسقی که بلند کرده شده است آواز او برای غیر خدا یعنی بنام غیر خدا ذبح کرده شده [illegible]
همین چیزها را حرام کردانید [illegible] تحقیق ثابت شده است تحریم بعضی اشیا دیگر [illegible] زیاده [illegible] در شرح
[illegible] معلوم [illegible] ابن عباس [illegible] رضی الله عنه
[illegible] این آیه [illegible] حرام [illegible]
[illegible] **وعن** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] **وعن** [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **باب العقيقة** [illegible] عقیقه نام آن موی است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عقیقه [illegible]
[illegible] عقیقه [illegible]

اذبح

[illegible] امام محمد در موطا [illegible] که عقیقه در زمان جاهلیت بود و در اول اسلام نیز
پس ازان منسوخ گردانید اضحیه هر ذبح را که پیش ازان بود و منسوخ گردانید صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش از وی بود و منسوخ کرد
غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و منسوخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش از وی بود [illegible]
الفصل الاول عن سلمان بن عامر الضبي قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مع الغلام عقيقة [illegible] روایت میکند
[illegible] شنیدم آنحضرت را که میگفت مع الغلام
عقیقة [illegible] ولادت کودک عقیقه است [illegible] فاهريقوا عنه دما [illegible] الاذى
[illegible]
[illegible] **عن** عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يؤتى
روایت از عائشه که آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وعن** اسماء بنت ابي بكر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الفصل الثاني ام کرز [illegible] روایت کرده است ازان حضرت [illegible]
و روایت کرده است [illegible] قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و کسر آن بضد و سوسمار و ملخ و مانند آن اینجا در مطلق بمعنی استعمال یافته و بعضی گفته اند که [illegible] گفته میشود [illegible]

و ساکن [illegible] و ساکن خود [illegible] از [illegible] نقل کرده اند که گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

العقوق گفت آنحضرت پس دوست نمیدارد خدا ایشانرا عقوق را و در روایتی من دوست نمیدارم عقوق را وکانه کره
الاسم گویا آنحضرت مکروه بداشت و ناخوش داشت اسم عقیقه را از برای آنکه مشابه است از عقوق والدین که از جمله
کبایر است و آنکه در بعضی احادیث ذکر لفظ عقیقه آمده پیش ازین کراهت خواهد بود و چون صحابه کراهت لفظ
را از آنحضرت فهمیدند از وی مقصود و لعبارت دیگر گردانیدند گفتند نسک از فرزندان یک نیم و نسک یعنی ذبح است
پس فرمود آنحضرت وقال من ولد له ولد فاحب ان ینسک عنه فلینسک کسی که زائیده شود برای او فرزندی و خواهد که نسک کند پس
وارد که ذبح کند از وی فلینسک عن الغلام شاتین پس باید که ذبح کند از پسر دو شاة وعن الجاریة شاة
و از دختر یک شاة ازینجا معلوم میشود که اگر جای عقیقه نسیکه گویند بهتر باشد رواه ابوداود والنسائی
وعن ابی رافع روایتست از ابو رافع که مولی آنحضرت است که گفت رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذن
اذن فی اذن الحسن بن علی دیدم آنحضرت را که اذان گفت در گوش امام حسن بن امیرالمؤمنین علی
حین ولدته فاطمة در هنگامی که زائیده او را فاطمه زهرا رضی الله عنها بالصلوة یعنی اذان گفت
چنانکه از برای نماز میگویند و این سنت است نزد ولادت از جهت در آوردن کلمه الله و دین اسلام در دل
او و به بنا و تخصیص باذان کرد زیرا که شیطان پشت میدهد و میگریزد نزد شنیدن اذان و نقل کرده
شده است از بعضی سلف که اذان گویند در گوش راست و اقامت در گوش چپ و در روضه آورده
که مستحبست که گویند در گوش مولود انی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم رواه الترمذی وابوداود
وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح الفصل الثالث عن بریدة قال روایتست از بریده اسلمی که صحابی
مشهورست که گفت کنا فی الجاهلیة اذا ولد لاحدنا غلام بودیم ما در زمان جاهلیت وقتی که زائیده
میشد برای یکی از ما کودکی ذبح شاة ذبح میکرد گوسفند را ولطخ راسه بدمها و می آلود سرش را بخون آن
شاة فلما جاء الله بالاسلام پس هنگامی که آورد خدا دین اسلام را کنا نذبح الشاة یوم السابع بودیم ما که ذبح میکردیم گوسفند
روز هفتم ونحلق راسه و حلق میکردیم سر او را ونلطخه بزعفران و آلوده میکردیم بزعفران و در روایتی بخلوق
وزعفران آمده رواه ابوداود وزاد رزین و زیاده کرده است رزین این لفظ را که ونسمیه و نام
میدادیم او را بدانکه غالب حکم احادیث عقیقه روز هفتم است و نزد شافعی واحمد اگر روز هفتم واقع نشد
پنجم و چهاردهم القیاس و یک روایت از امام احمد یکشده بیست و یکم روز اول و دوم در روز هفتم و در بعضی
روایات آمده است که رسول الله صلعم بعد از ظهور نبوت عقیقه خود را کرد چون معلوم نشد که در وقت
ولادت کرده بودند یا نه اما در سند این حدیث ضعیفی است و حاصل آنکه بهتر است والله اعلم از روی
التحواج عقیقه میکند و نزد مالک و در کتب شافعیه مذکور است که اگر عقیقه تصدق کند بهتر است و اکثر
نیز بر همین بهتر است ... تمام شد کتاب ... بعون خدا و توفیق وی و ثنای او شود
دو را الکتاب الاطعمه کتاب الاطعمة در بیان انواع طعامها که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خورده و حکم
و آداب اکل و احکام آن الفصل الاول عن عمر بن ابی سلمة قرشی مخزومی ربیب النبی صلی الله علیه وسلم
الدرست وی در وقت حبشه در سال دوم از هجرت بود و در حقبت کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم

وی نه ساله بود و وفات یافت در مدینه سنه ثلث و ثمانین یاد گرفت احادیث از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و روایت کرده است
از وی این است و خورد و این از پسر و سر ... چون تزوج کرد آنحضرت ام سلمه را تربیت کرد او را و خواهر وی را که نام
وی زینب است وقال گفت عمر بن ابی سلمة کنت غلاما بودم من کودکی فی حجر رسول الله در کنار تربیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وکانت یدی و بود دست من تطیش فی الصحفة جنبش میکرد و دراز میشد در جوانب صحفه در طعام و تناول میکردم از هر جانب
جانب طعام خورد و ساله است و صحفه بقدیم کاسه بزرگ که پنج و شش کس از وی سیر شوند
که ده کس را سیر کند ... فقال لی رسول الله پس گفت مرا رسول الله
سم الله بگو نام خدا را وکل بیمینک و بخور بدست راست خود وکل مما یلیک و بخور از پیش خود و جایی که متصل است
و آنکه علما را اختلاف است که تسمیه در اول طعام واجب است یا نه نزد محققان از اهل حدیث واجب است
... و صحیح و سالم از معارض واقع است و ظاهر امر وجوب است ... معارضی نباشد و نزد اکثر فقها سنت است
... برای استحبابست و همچنین حکم تسمیه در آخر نیز اختلاف است ... کافی است
علما و امام شافعی ... کافی است اگر یک از جماعت گوید بس است پس وجوب ...
و احادیث ... این قول است و آنرا توجیه کرده اند چنانکه جابر وعن حذیفة بن الیمان صاحب سر رسول الله
صلی الله علیه وسلم ... قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان یستحل الطعام
طعام را برای خود یعنی قادر میگردد بر اکل وی ... و این محمول بر ظاهر است زیرا که شیطان
... طعام گویا شیطان خورد ... بگرد نام خدا
... وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
دخل الرجل بیته فذکر الله عند دخوله وعند طعامه قال الشیطان لا مبیت لکم ولا عشاء
... قال الشیطان ... باتباع و اعوان ... نیست شما را جای
باش ... و اذا دخل فلم یذکر الله عند دخوله ...
... و چون در آید
مرد خانه را فلم یذکر الله عند دخوله ... قال الشیطان ادرکتم المبیت ...
ادرکتم المبیت یافتید شما جای ... و اذا لم یذکر الله عند طعامه ...
یگوید شیطان ادرکتم المبیت والعشاء ...
قائم ... وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اکل احدکم ... فلیاکل بیمینه ...
... بخورد بدست راست خود و اذا شرب فلیشرب بیمینه و چون بنوشد باید که بنوشد بدست راست خود
... رواه مسلم وعن ... قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یاکلن احدکم بشماله ... باید که بخورد ... بدست چپ خود و ... باید که بنوشد بدست چپ
... خوردن و نوشیدن بدست راست ... خوردن و نوشیدن بدست چپ
تاکید ... فان الشیطان یاکل بشماله ویشرب بشماله زیرا که شیطان میخورد بدست چپ و مینوشد بدست چپ

وعن کعب بن مالک گفت او ابو عبد الرحمن انصاری سلمی است از فقهای صحابه و شعرای اسلام است و قصه توبه وی از تخلف از
تبوک در آیت ثلثه مشهور است قال کعب بن مالک رضی الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یاکل بثلث
اصابع میخورد و به سه انگشت که ابهام و سبابه و وسطی است یعنی به حق لقمه کوچک که بعد از فراغ از خوردن دست پاک
خود را قبل ان یمسحها پیش از پاک کردن دست و در بعضی روایات زیادت کرده و ثبت است که بر انگشتان زیاده ازین
نیز یاد کرده که به زیادت لیسیدن پشت دست روا داشته و عن جابر رضی الله عنه قال ان النبی
صلی الله علیه وسلم امر بلعق الاصابع والصحفة امر کرد بلیسیدن انگشتان و لیسیدن کاسه و چون در طبع بعضی از اهل
کبر و اشراف از آن کراهت و استنکاف بود تاکید و وعید آورده قال گفت انکم لا تدرون در نمی یابید شما در کجا
باشد فی ایّة البرکة یعنی شما نمی دانید که در کدام جزو از اجزای طعام است که خورده می شود برکت
یا در اجزای طعام که در آوردن انگشتان است روواه مسلم وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال اذا اکل احدکم چون خورد یکی از شما فلا یمسح یده پس باید که پاک نکند دست خود را حتی یلعقها
بفتح یا و عین یعنی تا بلیسد خود را او یلعقها بضم یا و کسر عین یا بلیساند دیگری را از اهل خادم و زن
و فرزند و شاگردان و معتقدان و محبان که لذت یابند از آن و تبرک کنند بآن
متفق علیه وعن جابر قال روایت از جابر گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم می گفت
ان الشیطان یحضر احدکم یعنی که شیطان حاضر می شود یکی از شما را عند کل شئ من شانه نزد هر چیزی از شان آن یکی
یعنی در هر کار از امور وی حتی یحضره عند طعامه تا آنکه حاضر می شود نزد طعام وی اگر در وی ذکر خدا نکند
قصد خوردن و جای آنکه در حاجت و فروریت که لقمه چند بخورد فاذا سقطت پس چون بیفتد
اللقمة از دست یکی از شما لقمه باید که از زمین بر دارد آن را و دور کند از آن آنچه رسیده باشد از خاک
خاشاک لیس باید که برگیرد و دور کند و دور سازد آنچه از آن لقمه رسیده است از آنچه در آن لقمه بماند تا گرد
و خاک بپاک کند از رطوبت آن از مثل خاک و مانند آن ثم یاکلها پس بخورد آن لقمه را اگر چیزی پلید آلوده
نشود و اگر ممکن است و الا جایز است زیرا که نمی باید از بکر و مانند آن و این در طبایع اهل کبر و رعونت بد می باید
ولا یدعها للشیطان و نگذارد آن را برای شیطان از خوردن وی و ازین جهت فرموده ولا یدعها و لکن ادعا
آن لقمه و رها افتاده در شیطان برای شیطان و کذا شتن برای شیطان یا مجاز است که شیطان در
طعام وی شیطان را نفعی بود یا کنایه است از تضییع لقمه و استخفاف آن و تکبر با حقارت کنان که از
کردن آن ننگ دارند و این نیز از اعمال شیطان است و باید دفع آن کرد که دفع تکبر و کبر و تواضع و ادب است
پس چون فارغ شود یکی از شما از خوردن فلیلعق اصابعه پس باید که بلیسد انگشتان خود را فانه لا یدری فی ای طعامه
یکون البرکة پس بدرستی که وی نمی داند که در کدام جزو از اجزای طعام وی است برکت و در بعضی
نسخه روایت رکعت است و در حدیث سابق روواه مسلم وعن ابی جحیفة بضم جیم و فتح حای مهمله
مفتوحه و سکون یا و قبل الفا و نام او وهب بن عبد الله السوائی است بضم سین و تخفیف واو منسوب است به سواه
بن عامر از صغار صحابه است و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحد بلوغ نرسیده بود لیکن سماع دارد از وی و روایت
کرده اند از وی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و در کوفه بیت المال که فرموده بود و آنحضرت ایشان را حفظ نموده و وفات
در سنه اربع و سبعین در کوفه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لا آکل متکئا نمی خورم طعام را تکیه کرده زیرا که این عادت جبابره
است و کار عامه مردمان بسیار اند که مراد و تکیه مایل به سمتی مریک پهلو است و نه جانبی است بلکه مراد تکیه متکی است
بر فراشی است که زیر دست و هر که تمکن و نشیند بر فراش تکیه است نزد وی گفته که متکی یعنی متمکن در جلوس چهار
زانو نشستن با متمکن بر فراش و چنین گفته که معنی آنست که من چون بخورم نمی نشینم بر فراشها متمکن و متمکن چنانکه بار خواران
از اهل نشینند و لیکن نشستم با تمکن و استقرار و طریق نشستن تقرب و تواضع بر خیزم و صاحب سفر السعادت گوید که تکیه بر سه نوع است یکی آنکه
پهلو بر زمین نهد دوم آنکه مربع نشیند سوم آنکه یک دست بر زمین نهاده بر آن تکیه کند و بر دست دیگر طعام خورد و هر سه
نوع مذموم است انتهی و بعضی استاد ظهر را بوسادۀ یا بجدار یا مانند آن زیاده کرده و انواع راجع ساخته و بعضی
گفته اند که اتکا در اینجا یعنی قعود در وجه استوا است و در اکل آنست که مایل بطعام و متوجه بسوی وی نشسته
نشیند و حمل اتکا بر میل با جدا ای جانبین و منع از آن بر مذهب اهل طب است که گویند خوردن برین وضع مانع از
انحدار طعام است در مجاری و گوارا نشدن چنانچه باید که ایشان جمع الحاری و قول امام علی الاسیوطی در اللیته گفته که گوید دیگر
وی در وی ان ده و نه استاده و جلگه نشیند بر دو زانو یا بر هیئت اقعا یا بر دو پا بر دو زانو یا راست نشیند بر زانو
چپ وعن قتادة عن انس تابعی است بصری ابو معرو است از حفظه تابعین بصره ولادت وی در سنه ستین
و وفات او در سنه سبع عشرة و مائة روایی است از انس و ابا الطفیل که آخر من مات من الصحابة است و از بعضی تابعین
نیز روایت دارد و مثل سعید بن المسیب و حسن بصری و روایت وی از انس بسیار است و این حدیث را نیز از انس روایت
کرده قال گفت انس ما اکل النبی صلی الله علیه وسلم علی خوان نخورد آنحضرت طعام را بر خوان چنانکه دأب متکبران
و جباران است تا برای طعام خوان نشوند و سر فرود نیارند و خوان راوه فارسی معرب است و در حدیث
در نسخ حدیث کسره روایت ولا فی سکرجة بضم سین و کاف و راء و تشدید مضمومه و بعضی فتح را صواب
و در اینجا یعنی که انا صغیر که خورده می شود در آن چیزی اندک از نان خورش فارسی معرب است و شکرجه اهل
آن در ظرف خرد که نهاده می شود در آن کوارش و مانند آن از جوارشات که گرد طعامها تهنه است هضم
طعام را ابر انگیزد و هضم کند و ولا خبز له مرقق و بخته نشد برای آنحضرت نان تنگ نخورده است آنرا بهر کس
خواه برای وی خبر یا برای غیر وی چنانچه بعضی گفته اند و در حدیث دیگر آمده که با کل خبز امرققا و ظاهر
عبارت آنست که برای وی لاکن اما اگر دیگری برای خود وی را از ترک تکلیف و سر فقع اصحاب کنیز قبیل و این
اعلم و چون در نفی اکل بر خوان جای سوال بود که بر سند که پس طعام را بر چه چیز نهاده بخورد و کجای خوان چیزی دیگر بود
باید که طرف اکل در کرده که منفی شد متعلق است قبل لقتاده گفته شد مر قتاده را که راوی حدیث است فعلی ما یا
کلون بر چه چیز می خوردند قال علی السفر گفت بر سفرها و مثل ایشان سوال از حال صحابه کردند از جهت آنکه چون ایشان تابع
و مقتدی با فعال و آثار آنحضرت بودند سوال از احوال ایشان در حقیقت سوال از حال شریعت او خواهد بود
و اگر چیزها یا بجوان را با جمع حضرت و اصحاب در بر نسبت که صورت داشته باشد و اسنا علم و سفر بضم سین و فتح فا جمع
سفره است لکون قاف و آن و در ویا رعب از چرم یا برگ خرما سازند که بر وی سفره را اطعام طعامی است

که ما ... آنچه ... درین جهان ... است پس ازان اطلاق کرده شده ... [illegible]

و عن انس رضه قال گفت انس ... النبی صلی الله علیه ... [illegible]

[illegible]

و عن سهل بن سعد ... [illegible]

[illegible]

فرو رفت کشیدست لقوله المرتعش مرد لرزنده و همچنین [illegible] بعض الحروف بر بعض حرف را و کم بگرداند انرا
متفق علیه و از عایشه آمده است که چون از خویشان وی وفات یافت [illegible] زنان برای وی [illegible]
پس [illegible] و تلبینه بران ریخت ابخورد [illegible] این حدیث را روایت میکرد و احادیث دیگر نیز در باب حب [illegible]
وی وارد شده است عن انس ان خیاطا [illegible] از انس آمده است که درزی دعا النبی دعوت کرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
لطعام برای طعامی که ساخته بود [illegible] قال انس فذهبت مع النبی پس رفتم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و انس خادم آنحضرت
بود [illegible] و تبرع [illegible] دعوت [illegible] پس اگر [illegible] رضا و دلالت آن
از جانب داعی یافته شود [illegible] در باب [illegible] معلوم [illegible] تعالی [illegible] پس نزدیک کرد [illegible]
در آن جا [illegible] خبز شعیر نان جو را و مرقا فیه دباء و قدید [illegible] که در وی کدو بود و گوشت [illegible] کرده مرق یعنی
شوربا و قدید گوشت نمک زده خشک ساخته شده [illegible] فرأیت النبی پس دیدم پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم یتتبع الدباء [illegible] میکرد [illegible] حوالی القصعة [illegible] و جوانب کاسه [illegible]
[illegible] حوالیه [illegible] میگوید [illegible] جوانب [illegible]
[illegible] کاسه [illegible] معلوم [illegible] الحضرت [illegible]
[illegible] فلم ازل احب الدباء پس [illegible] کدو را
[illegible] الحضرت [illegible] متفق علیه [illegible] حدیث اجابت دعوت فقرا
و مساکین و اهل [illegible] و میل کردن [illegible] از طعام [illegible] و عدم [illegible] عمرو بن امیه
از [illegible] صحابه [illegible] و جرات [illegible] با مشرکان [illegible]
[illegible] همراه [illegible] سلمان [illegible] پس [illegible]
[illegible] الحضرت [illegible]
[illegible] در اهل [illegible] رای النبی روایت [illegible]
صلی الله علیه وسلم [illegible] گوشت [illegible] روایت
[illegible] کوشت [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] پس [illegible] الحضرت [illegible] عادت [illegible]
[illegible] الحضرت [illegible]
[illegible] الحضرت [illegible]
الحضرت متفق علیه از فواید حدیث [illegible]
[illegible] و اکمل [illegible]
[illegible] طعام [illegible] احتیاج [illegible]
[illegible] و عدم و [illegible] و عدم و [illegible] و عدم وجوب [illegible]

معلوم گشت که [illegible] و عدم واجب بود [illegible] گشت [illegible] بعد [illegible]
[illegible] عن عائشة قالت کان رسول الله [illegible] علیه وسلم [illegible]
حلوا [illegible] العسل [illegible]
[illegible] الحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] حلوای [illegible]
[illegible] عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم
[illegible] نعم الادام [illegible] الحضرت [illegible]
[illegible] اصول [illegible] شرح شمائل [illegible]
[illegible]
[illegible] الحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] آدم [illegible]
[illegible] الحضرت [illegible] سرکه [illegible]
[illegible] نعم الادام الخل [illegible] سرکه [illegible]
سرکه [illegible] مفهوم [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
سرکه [illegible] عن سعید بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکمأة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] الکمأة من المن [illegible]
[illegible] قرآن مجید [illegible] علیکم المن [illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] روایت دیگر است
که دلالت [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] شفاء للعین [illegible] متفق علیه [illegible]
[illegible] عن عبد الله بن جعفر قال رأیت رسول
[illegible] صلی الله علیه وسلم یاکل القثاء بالرطب [illegible]

قرار ایجاد و فنا و تلاوت آن اگر آن ذکر اکثر از هم است که دو چار رود [illegible]

[illegible]

و بعضی گفته اند [illegible]

[illegible]

احادیث است [illegible] موافقت [illegible]

[illegible]

جابر قال گفت جابر [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

ما یهام باز اینچنین از علما را اباحت طبع و در بعضی مواضع صورت امکان داشت هر دو اسلم و در تاثیر این امور در دفع احتمال
این امراض حضور هر کار خانه ابرار که بوجود ایشان نور ایمان و صدق نبوت آمده بیان راست و ابلغ است و
عایشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وعن قال ان فی عجوة العالیة شفاء هر نیتی که بر خوردن آن بود عالیه
که نام موضعی است از مدینه مطهره جانب مسجد قبا و نواحی آن و قریات آن نواحی عالیه را گویند که زمین که در آن جانب
واقع دیگر که در مقابل او است سافله گویند انتها به کثیر تا دوران جانب است و بعضی گفته که ادنی عالیه سه
میل است و اقصای آن هشت میل از مدینه و تخصیص عجوه عالیه از آن جهت است که این نوع اجود از آن جانب بود
و اگر در جای دیگر هم جز این جانب یافت شود و بعضی از شارحین ذکر شده و خصوص بجود اکجانب بود دعاء
آنحضرت در خصوص وی در و یافته و از برای جان وجه شفا در وی قرار داده و ایضا در بعض نسخ که عجوه
عالیه تریاق اول البکرة خاصیت تریاق داشته در دفع زهر و مانع است خوردن آن که در صباح ناشتا
تریاق بکثر تا و ضم آن در روی رکب است مانع زهر و ضرر آن و تریاق فاروق معجونیست موصوف است و تریاق
سنگ مهره نیز چیزی همین گویند که در دفع زهرها نافع است رواه مسلم و مراد آنکه در حدیث جابر که مصنف از صحیح
از عایشه آورده که تخصیص شفا از زهر آمده و صاحب سفر السعادت اینچنین آورده که ان فی عجوة عالیة شفاء
مرکل داده و انها تریاق اول البکرة و جزمین تقدیر دراینجا تریاق تخصیص بعد از تعمیم بود و بر تقدیر تخصیص
شفا از زهر بیان آن قالت هم از عایشه روایت که گفت کان یاتی علینا الشهر بود حال و شان
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم برین نهج که می آید بر ما و میگذشت ماه تمام ما نوقد فیه نارا [illegible] یکدام
و در آن ماه نار افروختیم یعنی که پختن چیزی بر یم از طعام که ما سالی بر سید پس چه چیز بود طعام شما که بخورد دید
گفت انما هو التمر والماء یعنی بود طعام و قوت ما مگر خرما و آب و جز آن چیزی نبود که خورده شود الا ان
یؤتی باللحیم مگر آنکه آورده شود و بیوت ما کسی گوشتی برای ما یا معنی آن بود که آتش بر افروختیم
وی لحیم بضم جیم چیزی مگر آنکه گوشتی از جای هم میرسید پس برای پختن آن آتش بر افروختیم و لحیم بضم
لام و فتح حاء و سکون یا و تصغیر لحم است متفق علیه وقالت هم از عایشه آمده که گفت ما شبع آل محمد اول
سیر نشد اهل بیت محمد دو روز از نان گندم الا و احدهما تمر یعنی مگر آنکه در یکی از آن دو روز طعام
ایشان تمر بود و روز دیگر نان یعنی دو روز پیوسته نان گندم نخورده اند [illegible]
حوام میرسیده متفق علیه وعن هم از عایشه روایت قالت که گفت توفی رسول الله و ما فی بیتی شیء
صلی الله علیه وسلم و در صحیحی توفی تمام کردن و آنکه کسی را ثابت بود از حق وی استیفاء توفی
استیفاء تمام گرفتن حق را و در آن تعریف موت کند و اکثر برصیغه مجهول آید که سوبا [illegible] حق خود را اگر
حیات بنده حیات دوانست تمام گرفت از وی و بستیفاء شود و گاهی بر لفظ معلوم نیز آمده که بنده
گرفته حق او بود از مدت حیات تمام گرفت از متوفی دین هر دو و قرارداد و در قول حق تعالی والذین یتوفون
منکم ابهر دو [illegible] ثابت بنده لیکن گفت عایشه که وفات یافت پیغمبر خدا و ما شبعنا من الاسودین
سیر نشدیم ما از دو اسود یعنی دو سیاه که مراد بدان خرما و آب است یک اسود قرار است و آب نیز اسود

خواند بمجاورت

خوانند بمجاورت و مقارنت و این طریقه در کلام عرب بسیار آمده که یکی از دو چیز را بنام دیگر خوانند تثنیه کنند چنانکه
ابوین و قمرین و عمرین و امثال این را تغلیب خوانند بجهت غالب آوردن نام یکی بر دیگری و ذکر آب بطریق تبع و طفیل است و
مقصود بیان تمر است و الا از آب سیر مطلوب نباشد و در آب سیرگی نبود و حاصل آنکه در طعام ما فهم از اینجا
معلوم شد که قوت ایشان در تمر نیز بر وجه سیری نبود متفق علیه وعن النعمان بن بشیر قال روایت است از نعمان
بن بشیر که صحابیست مشهور و اول مولودی که در انصار متولد بعد از هجرت که گفت الستم
فی طعام وشراب آیا نیستید شما در خوردن و نوشیدن که توسیع میکنید و افراط مینمایید در آن ما شئتم هر چه
بخواهید و بهر نوع که بخواهید لقد رایت نبیکم به تحقیق دیدم پیغمبر شما را صلی الله علیه وسلم و ما یجد من الدقل وحال آنکه
نمی یافت از خرمای ردی خلک بجدوت محفوظ از انواع تمر که آنقدر یابی سیری شود ما یملأ به بطنه القدر
که پر کند شکم مبارک او را از سیری نمیداد چون حال تعریف وی چنین بود بدین حال اهل توابع نیز چنین خواهد بود
رواه مسلم و در حدیث اول بیان که ذکر روز با مرتبت که طعام نفیس ایشان خرما نبود و در حدیث دیگر گفت
که آن نیز بر وجه شبع و سیری نبود و اینجا میگوید که از خرمای جید نبود بلکه از ردی که خرمای [illegible] چون
ایثار آنحضرت بر فقر و تحمل آن عادت کرده بود و اسوه [illegible] قلت [illegible] نبود
بلکه بجهت جود و ایثار زهد و تقوی و قناعت و تعلیم و ترغیب امت بود و آنچه مروی و مأثور است از جود
و کرم و سخاوت و عطاء وی صلی الله علیه وسلم دلیل است بر آن و انتم ما قال وعن [illegible] از جهت
جهت [illegible] ردی تو نیستی ازان این جود و مکتسب است بر آن [illegible] عارضیست وعن ابی ایوب روایت
کرده شده است از ابی ایوب انصاری که چون حضرت رسالت صلعم بهجرت بمدینه آمد اول در خانه وی نزول
فرموده و این سعادت او را مخصوص و ممتاز گردانید صحابه رضوان الله علیهم اجمعین هر کدام از ایشان که وقت
داشتند طعامها برای حاضران در گاه مهیا کرده وی آوردند قال گفت ابو ایوب کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا
اتی بطعام بود آنحضرت چون آورده میشد نزد وی طعام اکل منه میخورد از آن طعام قدری و بعث بفضله
الی و میفرستاد آنچه زیاده میماند از حاجت و بسوی من آن بعث الی یوما و گفت ابو ایوب فرستاد
بسوی من روزی بفضله کاسه [illegible] لم یأکل منها که نخورد از آن طعام [illegible] لان فیها ثوما
و ما مراد دانستم آنحضرت از آن طعام سبب آنکه بود [illegible] احرام [illegible] چون نخورد آنحضرت از آن
طعام خیال کرد که مگر خوردن سیر آنحضرت حرام است پس پرسیدم آیا حرام است سیر خوردن یعنی بر تو و الا اگر
معلق حرام بود وی طعام را بر دیگر چون فرستادی قال لا و لکن اکرهه گفت حرام نیست سیر و لکن اکرهه دیگری
مکروه میدارم خوردن آن را من اجل ریحه از جهة بوی ناخوش وی یعنی [illegible] بوی ناخوش [illegible]
ترس آنکه دیگری را از فرش بوی [illegible] و از حدیث آینده صحیح معلوم گردد که جهة صحبت و همراهی جبرئیل است
از آنکه ملائکه بوی ناخوش را [illegible] دارند قال گفت ابو ایوب با آنحضرت فانی اکره ما کرهت پس من نیز مکروه
میدارم چیزی را که تو مکروه داری اگرچه آن علت باشد که در حق تست مرا مکروه میدارم چیزی را که تو مکروه
داری اگرچه آن علت باشد که در حق تست مرا ابتاع و موافقت تو مطلوبست رواه مسلم وعن جابر

النبي صلی الله علیه وسلم قال روایت از جابر که آنحضرت گفت من اکل ثوما او بصلا یعنی کسی که بخورد سیر یا پیاز را فلیعتزلنا پس باید که گوشه
گیرد از ما و یا ما ننشیند او قال راوی شک دارد که آنحضرت فلیعتزلنا فرمود یا فرمود فلیعتزل مسجدنا پس باید که گوشه
گیرد از مسجد ما و در نیاید در مسجد ظاهر لفظ موید خصوص در مسجد نبوی است صلی الله علیه وسلم و حنفیه حکم منع
برای تعظیم است و چون علت حرمت است حکم مساجد دیگر بلکه تمام مجالس و مشاهد خیر و عبادت مثل ذکر و درس
و مصاحبت کبیر و علما از اهل طهارت و نظافت همچنین خواهد بود و محتمل که مراد جنس مسجد و در بعضی روایات
مساجدنا نیز آمده و این صریح است در عموم مساجد کلها او لیقعد فی بیته اگر این نیز از شک راوی
مراد آن بود که آنحضرت فلیعتزلنا او فلیعتزل مسجدنا گفت یا گفت من اکل ثوما او بصلا فلیقعد فی بیته
باید که در خانه خود بنشیند و با هیچ کس صحبت ندارد چه در مسجد و چه در غیر آن و احتمال دارد که شک از وی
نبود بلکه او برای تنویع و تعمیم بود و مشعار یا مقصد فعلی یعنی فلیعتزل مسجدنا بود و معنی آن منع که آمدن مسجد در
آمدن حرام است که آنجا حضور ملائکه و رسول و صحابه کرام است و لکن بر سایر اهل بوادی و اسواق مثل
در آمدن و صحبت داشتن مباح است با این را نیز نکنند و در کنج خانه بنشیند و مطلقا ترک صحبت دهد
که او این اولیتر است در یاوت مطلق قال ابن مسر فلیعتزل مسجدنا نیز بین قول فی الحدیث ناظر در آن
مثل یا شک راوی نبود و انه اتی النبی از جابر روایت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم اتی بقدر فیه اورده
پیش وی دیگی که در وی خضرات یعنی تره‌ها بود از انواع تره ظاهر از پیاز و سیر و پیاز و کندنا بود و خلال
و خضرات بفتح خاء و کسر ضاد جمع خضره و بعضی بضم خاء و فتح نیز خوانده اند جمع خضره لیکن فیا فوجد لها ریحا
مر آن را بوی بد یافت پس گفت که خبر دهید آنچه در وی بود که موجب آن بوی بد باشد و در روایتی بجای قدر بدر بالبا آمده
مثل قاف نیز آمده و آن طبقی بود که از برگ خرما ساخته که از برای آنچه آورده اند و بدین تقدیر بود خضر
خضرات ... ظاهر است فقال قربوها الی بعض اصحابه کان معه فقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم قربوها الی فلان نزدیک
گردانید آن دیگ را یا آنحضرت آنکه هنوز بود و اشارت کرد به یکی از اصحاب که حاضر بود یعنی پیش وی
و قال و گفت و خطاب کرد با آن بعض کل فانی اناجی من لا تناجی یعنی بخور مرا که من مناجات میکنم با آن کسی که تو
بکنی یعنی ملائکه و جبرئیل علیه السلام که حاضر می‌شوند بر آنحضرت و در هر زمان که منتظر
نزول وحی است و احتمال دارد که همین وقت در آید که آنچه آن باقی است با این کمال لطافت
که چون میشنید بایکرد آنکه ناخوش بوی بود نزد وی مطلق ترک داد متفق علیه و در بین احادیث
که مرد باید رعایت حال خود خصوص مساجد و مواضع الصلوة کذشت و در فصل ثانی نیز ذکر آن بیاید عن المقدام بن معدیکرب
صحابی مشهور است عن النبی صلی الله علیه وسلم قال گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کیلوا طعامکم پیمانه کنید طعام خود را
که صرف کنید و انفاق نمایید از آنچه پیمانه در آید مثل حبوب و انمار و مانند آن یعنی آنچه صرف کنید و انفاق کنید
پیمود کنید یبارک لکم برکت داده شود شما را در آن رواه البخاری و در بعضی نسخ فیه نیز مذکور است
و اگر با نعیم مراد است خود پیمانه کردن طعام را انفرت کردن در آن بیع و بیع و شری و وضع و ...

ضروری است برای دفع اغلاط و تخویط و جهالت و تکلف شارح آنرا در مزید و برکت نیز ما حتمی است معروف است
و تصد امتثال امر وی صلی الله علیه وسلم ابی امامة ان النبی و روایت از ابی امامه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان
اذا رفع مائدته وقتی که فارغ میشد از طعام خوردن و برداشته میشد مائده و چیزی در مائده را ... بطعام یا
با آنحضرت و مراد به مائده طبق و سفره است که طعام بر وی نهند و بعضی مراد از آن داشته‌اند کرمانی در شرح بخاری
سوال کرده که چه ثابت شده است که آنحضرت طعام بر خوان نخورده پس این چگونه جمع شود و جواب داده که شاید
که آنحضرت بنفس شریف خود بر آن نخورده و غیر آنحضرت حاضران خورده باشند و گفته‌اند یا مراد از مائده در اینجا طعام است
انتهی و در قاموس گفته المائدة الطعام او الخوان علیه الطعام و پوشیده نیست که مقصود آنست که آنحضرت بعد از
فراغ طعام و بعد از بر داشتن آن قال میگفت الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مکفی ولا مودع ولا مستغنی عنه ربنا
حمدی پاک خالص از ریا و سمعه مبارکا فیه برکت کرده شده در وی غیر مکفی ولا مودع ولا مستغنی عنه ربنا این عبارت را
بچند نوع تصحیح نموده و معنی آنرا بیان کرده اند و اگر آنرا بزبان اصطلاح علم نحو بیان کنیم از شرح آن
بیرون رویم حاصل آنکه لفظ غیر را مرفوع خوانده و منصوب بالکی و دیگری ... و حاصل معنی
گفته اینها صفات و احوال حمد اند یعنی حمدی که کفایت کرده نشود از وی و نه متروک است و نه استغنا
شود از وی بلکه تمام بود بر اهل دوام از جهت توالی نعم و تواتر آنکه ... طعام اند که از آن نیز کفایت
و ترک استغنا نبود با صفات پروردگار رفتنا یا که هیچ چیز از وی کفایت نتوان کرده وی کافی است
از همه و ترک طلب قرب وی و استغنا از فضل وی نتوان کرد تمام این وجوه بتفصیل در شرح بیان کرده
شده است و نیز تفسیر رواه البخاری و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لیرضی
عن العبد هر آینه خدای تعالی راضی میکرد و از بنده ان یاکل الاکلة بفتح همزه مصدر است
برای یکبار یعنی یکبار خوردن و بضم همزه نیز خوانده اند بمعنی لقمه مقداری از طعام حاصل آنکه خدا دوست
میدارد بنده را که طعامی بخورد فیحمده علیها پس شکر گوید خدا برای آن لقمه او یشرب الشربة یا بنوشد
آبی را الشربة بفتح شین خوانده و بضم نیز خوانده ... فیحمده علیها پس شکر گوید خدا را ...
غریب که ذکر کردیم حدیث را رواه مسلم و ذکر کرده حدیثی عایشه و ابی هریره را ذکر نکردیم حدیث عایشه را و حدیث
ابی هریره را ما تتبع آن کرده این بیان در حدیث عایشه است و اول آن این کلمه است و خرج النبی صلی الله علیه وسلم
من الدنیا و حدیث ابی هریره است و اول آن اینست هر دو حدیث را که در مصابیح در کتاب الطعام ذکر کرده
ذکر کردیم در باب فضل الفقراء اذ انشاء الله تعالی الفصل الثانی عن ابی ایوب قال کنا عند النبی
گفت ابو ایوب انصاری بودیم ما نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقرب طعام پس نزدیک گردانیده شد
طعامی فلم ار طعاما پس ندیدیم من هیچ طعامی را که کان اعظم برکة منه بود عظیم‌تر و بیشتر از روی برکت از آن
طعام اول ما اکلنا در ابتدا اول وقت خوردن ما و لا اقل برکة فی آخره ما یا پیغمبر خدا گفت هذا چگونه
چگونه بود حال این طعام که در اول بسیار برکت داشت و در آخر این چنین بی برکت شد قال انا ذکرنا
اسم الله جواب فرمود که سبب آن بود که ما بردیم نام خدا را حین اکلنا در وقتی که خوردیم

ثم تعدّ من اکل بتر نشست در آن کسی که خورد و طعام آنجا و نام خدا نبرد فاکل معه الشیطان پس خورد با وی شیطان
تسمیه این یا ترک شی طعام در آخر باین سبب رواه فی شرح السنه سابقا گذشت که تسمیه یکی از جانب کافیست
و تسمیه یک شرط سنت نزد بعضی و این حدیث دلالت دارد اثبات است بر آنکه و طیبی در توجیه آن گفته که
شاید شود این شخص که تسمیه نکرد بعد از فراغ قوم بود گویا طعام دیگر بود یا چون شیطان بوی خورد
و تسمیه ایشان موثر نشد و الطیبی و بیان آن گفت که در ابتدا او طعام اکل از جماعه که مجتمع اند بر طعام تسمیه گویند تسمیه
دیگران کفایت است اما چون این شخص در اثنای طعام در آمد و شریک شد با ایشان در ابتدا او نبود چون
این شخص در اثنای طعام در آمد و شریک شد با ایشان در ابتدا او نبود چون حال ابتدا از طعام او است تسمیه
اش باید کرد شد بر وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اذا اکل احدکم چون خورد یکی از شما فنسی ان یذکر الله تعالی علی طعامه پس فراموش کند ذکر کند نام خدا را بر طعام خود
در اول فلیقل پس باید که بگوید که اگر یاد آمد بسم الله اوله و آخره که خدای آن تعبیر میکند رواه
الترمذی و ابو داود وعن امیة بن مخشی بفتح میم و سکون خاء معجمه و تشدید یا کنیت او ابو عبد الله خزاعی ازدی
سعد و روایت در اهل بصره بود احادیثی در طعام که همین حدیث قال گفت کان رجل بود مردی که طعام
میخورد فلم یسم پس تسمیه نکرد حتی لم یبق من طعامه الا لقمة تا آنکه باقی نماند از طعام وی الا یک لقمه فلما رفعها الی فیه
پس هرگاه که برداشت آن لقمه باقی مانده را بسوی دهن خود قال گفت آنحضرت بسم الله اوله و آخره فضحک النبی
پس خنده کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم قال پس گفت آنحضرت مازال الشیطان یاکل معه بود شیطان میخورد با وی
تا این هنگام فلما ذکر اسم الله پس اکنون که برد نام خدا را استقاء رد کرده شیطان
ما فی بطنه چیزی که در شکم شیطان بود رواه ابو داود چون شیطان را کل حقیقت میدارد و حقیقت
نیز بر حقیقت خواهد بود و بعضی گویند که مراد رد برکت است که رفته بود از کل ترک تسمیه اول گویا در جوف
شیطان رفته بود اکنون تسمیه کرد و تدارک ما فات کرد برکت باز آمد و احتمال تاویلات از حقیق
حمل یا لانت پیغمبر و واقف است بر حقایق امور که خبر داده ایمان آن را هست که تصدیق و ایمان
بالله التوفیق وعن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا فرغ
من طعامه چون فارغ میشد از خوردن قال میگفت الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا
وجعلنا من المسلمین شکر مر خدای را که خورانید ما را طعام و نوشانید و گردانید ما را مسلمان و منقاد و مطیع
اصل اصول این نعمت است و اگر نه نعمت معدوم بود و هر چه بود بیشی که رنج و بال است بوجود آن مزید نعمت و تمام کمال
وبل بلا دست خاک بر سر ملک توانگری رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعم الشاکر خورنده که شکر نعمت حق میکند کالصائم الصابر مانند کسی است که روزه
میدارد و صبر میکند از شهوت طعام در اجر و ثواب اگر صیام را اجر العموم لی و انا اجزی به ثوابی
خاص میدهند اگر فضل او است و لیکن در اصل اجر و ثواب هر دو شریک اند و حقیقت یعنی آنست که چون
در اثنای لقمه است که حبس النفس و منع وی از شهوت نماید و منتهی از لذت طعام میگیرد زنگ میشوند

اگر بخورد و یا غفلت بخورد و از یاد حق و شکر وی آگاه باشد آن پیغمبر متقابلی عبادات بینی است از وجود ذکر موضعیکه
و کتب دیگر آخر شکر و صبر بود و حاج بکاج و فلج اند پس تشبیه انجا برای مجرد اشتراک و مساوات است چنانکه گفته اند
که تشبیه در اصل حال است نه مقدار آن و با وجود آن اشارتی بقوت و رجحان حال صائم کرد باعتبار ظاهر اکثر
شکر طعام بحجر بود و ظاهر آنست که بجهت قوت حاصله از وی در طاعت بود و گفته اند که شکر طعام آنست که در اول
تسمیه گوید و در آخر تحمید رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی از ابی هریره و رواه ابن ماجه و الدارمی
عن سنان بن سنة عن ابیه و روایت کرد آنرا ابن ماجه و دارمی از سنان بکسر سین و تخفیف نون بن سنه از پدر خود
که سنه است بفتح سین و تشدید نون و بعضی گفته است مولف و آنچه از کتب ظاهر میشود آنست که سنان صحابی
اسلمی مات سنة اثنین و ستین فی خلافة عثمان روایت میکرد الحدیث او را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و ذکر علی دیسه در کتب ... وعن ابی ایوب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اکل او شرب قال گفتا
ابو ایوب انصاری بود آنحضرت چون میخورد یا مینوشید میگفت الحمد لله الذی اطعم و سقی شکر مر خدا را
که خورانید و نوشانید و سوغه ظاهر از عبارت مجرح آنست که همین راجع بالطعام است یعنی سهل کردانید فرو بردن
طعام در حلق به پیدا کردن و نرم بدن بوالم خاییدن و لعاب برای ساختن و زبان طعام در دهان کردانیدن
اما تسویغ مخصوص بالطعام نیست چه ملک ظاهر از عبارت قاموس اختصاص او بشراب است چنانکه ساغ الشراب
سوغا سهل مدخله و این جنس موارد و استعمال اصل قول حق تعالی سائغ شرابه و قول نابغه ای اذ نتب فیر و بلیس حمیر
سوغه رجع هر یک از طعام و شراب مخرج و مقصود شراح تقویر تسویغ و طعام است بجهت عدم احتیاج بیان
او در قرآن یعنی دیگر بیان کرد و فرمود و جعل له مخرجا و کردانید هر یک را جای بیرون آمدن از فضلات که
محل بول و غایط است چه طعام و شراب بجمیع اجزای خود قابل غذا نشود پس حکمت الهیه در رفت شامله
فضلات آنرا بیرون از احداث رواه ابو داود وعن سلمان قال مروی است از سلمان فارسی رضی الله عنه
که گفت قرات فی التوراة خوانده ام در توریت ان برکة الطعام که برکت طعام الوضوء
بعده برکت طعام وضو کردن است بعد از طعام و مراد او وضو در نیجا شستن دستها و شستن دهن بغسل
سبی حسن و نظافت است فذکرت و بعضی روایات فذکرت ذلک للنبی پس ذکر کردم این کلام تورات را ای پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم برکة الطعام الوضوء قبله و الوضوء بعده
برکت طعام در وضو کردن است پیش از طعام و وضو کردن بعد از طعام رواه الترمذی و ابو داود و چون
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبعوث تتمیم مکارم اخلاق و تکمیل محامد و صفات بود وضو پیش از طعام هم
او وصل طهارت و نظافت و کرده شد بوی زیاده بر آنچه وی کرده شد موسی علیه السلام تتمیما و تکمیلا
وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج من الخلاء گفت ابن عباس که آنحضرت بیرون آمد از جایگاه
فی الخلاء حاجت و قدر بدست جای فقدم الیه طعام پس پیش آوردند طعام پس وضو بخورد و در هم ایشان وجوب وضو
دانسته برای طعام حاجت برای نماز گفتند الا نأتیک بوضوء آیا نیاریم ما ترا آبی که بدان وضو کنی قال
فرمود انما امرت بالوضوء اذا قمت الی الصلوة جز این نیست که امر کرده شده ام بوضو یعنی بطریق وجوب بکردنی

ساختم برای نماز نه برای طعام و اگر نه یا داشتمی با داشته باشد نیز نکردم برای بیان جواز و تعلیم امت که
واجب نیست پس مراد به وضو اینجا وضوء نماز است نه وضوء طعام و این ظاهر است و نیز بر این سیاق حدیث
دلالت دارد و اگر مراد به وضوء الا اینکه به وضوء وضوء طعام در رشد در این امر نیست به وضوء و وضوء
نماز نیز تصوری دارد و چون غسل ید در اول طعام از سنن وارد است نه واجب ترک داد آنرا تعلیم
جواز و حاصل معنی آن شود که این وضو که شما از من درخواست کردید وضوء در اول طعام است و او طلب نمود حدیث الا کرم
عرفی [illegible] اینجا وضوء و کلمه‌ها که وضوء نماز است آن را واجب نیز وجهی ندارد و علیهم رواه الترمذی
وابو داود والنسائی و رواه ابن ماجه عن ابی هریرة عن النبی و هم از ابن عباس آورده از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اتی بقصعة که آورده شد نزد آنحضرت کاسه از ثرید فقال کلوا من حوالیها پس فرمود آنحضرت بخورید
جوانب و اطراف کاسه ولا تأکلوا من وسطها و مخورید از میانه فان البرکة تنزل فی وسطها زیرا که برکت
در طعام نازل می‌شود بر طعامی که در میان کاسه است بجهت آنکه وسط افضل و اعدل مواضع است پس از حق
و اولی بود به نزول خیر و برکت و چون طعامی که در میان کاسه است محل برکت است ابقاء وی تا آخر طعام
مناسب برای ابقاء و استمرار برکت در طعام و اکثار [illegible] و خوب نبود رواه الترمذی وابن
ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وفی روایة ابی داود قال و در روایت ابی داود
آنکه گفت آنحضرت اذا اکل احدکم طعاما چون بخورد یکی از شما طعامی را فلا یأکل پس باید که نخورد
من اعلی الصحفة از بالای کاسه ولکن یأکل و لیکن باید که بخورد من اسفلها از پایان آن فان البرکة
تنزل من اعلاها زیرا که برکت فرود می‌آید از بالای وی کاسه ظاهر اینست که مراد بالا وسط است و پایان اطراف
و مراد به نزول برکت [illegible] که نزول سکینه رحمت بر این طایفه نزد طعام است خصوصا [illegible] و قول
طیبی که گفت [illegible] زیاده طعام را [illegible] در روایات [illegible]
و [illegible] یکی از [illegible]
کرده [illegible] ظاهر معنی و [illegible] است از معقول [illegible] عن عبد الله بن بسر قال ما رای
[illegible]
[illegible]
صلی الله علیه وسلم [illegible]
تقدیم [illegible]
الشان چنانکه در حدیث دیگر آمده [illegible] رواه ابو داود و عن عبد الله بن الحارث بن جزء
[illegible]
[illegible] قال اتی رسول الله [illegible] عبد الله بن الحارث آورده شد نزد [illegible]
علیهم بخبز و لحم نان و گوشت و هو فی المسجد و آنحضرت در مسجد بود فاکل واکلنا معه پس خورد آنحضرت و خوردیم
ما با وی ثم قام [illegible] فصلی و صلینا معه [illegible] نماز گذارد و ما نماز گذاردیم ما با وی [illegible] نزد

درزیاده

و زیاده نکردیم ما بر آن [illegible] بنا پس از آنکه مسح کردیم دستهای خود را با سنگریزه‌ها که در مسجد افتاده بود رواه ابن ماجه
یعنی بعد از طعام دست نشستیم یا از آنجهت که آن گوشت و سوختنی نداشت یا بجهت تعجیل نماز یا ترک تکلف و اخذ رخصت [illegible]
و رجب احیانا که آن نیز محبوب الهی است چنانکه اخذ عزیمت در اکثر اوقات در احیاء العلوم از بعضی صحابه آورده
که گفتندی ما بود مندیل ما بعد از طعام باطنهای پایها و ظاهر آنست که [illegible]
و [illegible] است که آن طعام خورده والله اعلم و از این حدیث معلوم شد که طعام خوردن در مسجد جایز است و در وی
در احادیث بسیار است خصوصا [illegible] و گفته اند که جواز آن مقید است با آنکه ملوث در مسجد نکنند و [illegible]
و [illegible] و خرید و فروخت نکنند که مکروه است مگر آنکه غریب باشد که در مسجد جای و ماوای ندارد و گفته اند که او را
باید که نزد دخول مسجد نیت اعتکاف کند تا هیچ این اشیاء کرده و مقیدا اجر و ثواب نیز کرده و عن ابی هریرة
قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بلحم آورده شد نزد آنحضرت گوشتی فرفع الیه الذراع پس برداشته
بسوی آنحضرت ایستاده شد نزد وی از آن گوشت دست و شانه و کانت تعجبه و بود آنحضرت که خوش می‌آمد
آنحضرت ذراع فنهس منها پس خورد آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نهس بفتح و سکون ها و سین مهمله گرفتن گوشت
با اطراف دندان و اگر بتمام دندان بگیرند آنرا نهش گویند بشین معجمه و در روایة مهمله است و همچنین در حدیث
آینده جایز بجهت تقلیل طعم و دقیق تنزه و حرص در آن و [illegible] گفته که محبت آنحضرت گوشت ذراع را از جهت
حسن نضج و سهولت هضم و زیادت لذت و دوراست یا بودن دورتر از مواضع نجاست چنانکه معتاد [illegible]
دیگر بود و در شمایل ترمذی از عایشه آورده که گفت نبود گوشت ذراع محبوبتر نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و لیکن چون وی گوشت را نمی یافت مگر بعد از چندگاه و ذراع زودتر نضج می‌رسید خوش می‌داشت و زود
تر [illegible] آنرا و حدیث دیگر آورده از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب که گفت شنیدم از حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم که می‌فرمود خوشترین و لذیذترین گوشتها گوشت پشت است رواه الترمذی و ابن ماجه
عایشة قالت قال رسول الله گفت عایشه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تقطعوا اللحم بالسکین نبرید گوشت را
بکارد و یعنی بکارد برید مخورید فانه زیرا که بریدن گوشت بکارد و خوردن وی با این طریق من صنیع الاعاجم
از فعل عجمیان و عادت ایشان است [illegible] و تکبر اعاجم جمع اعجم است و اعجم و عجمی کسی را گویند که فصیح نبود
اگرچه عربی بود و منسوب است [illegible] اعجم یعنی [illegible] و غیر آن [illegible] حیوانات را گویند [illegible]
عین و سکون جیم همین معنی است که قدرت بر کلام ندارند و غیر عرب را که عجم گویند هم باین اعتبار است [illegible]
و در مرتبه فصاحت ایشان [illegible] گویا اخرس اند و در شرح جامع الاصول که عجم را بمعنی فرس گفته [illegible]
زیرا که عجم عامتر از فرس است و بعد از آن که انکار کردن از خوردن گوشت بکارد و بریده او کرد و بخوردن
آن بدندان در فرموده انهسوه بدندان بخورید گوشت را بیان فرمود و بقول خود فانه اهنأ زیرا که خوردن
گوشت بدندان گوارا تر و لذیذتر است و اهنأ لذیذ موافق [illegible] را گویند [illegible] کسی را [illegible] را
اهنأ گویند و امرأ دیر خوردن گوشت بدندان سبک‌تر و منحدر تر است در معده و [illegible] طعام [illegible]
و هنیا و مریا که در دعا خوردن و آشامیدن گویند با همین معنی است و گفته اند اینجا از اسباب قطع لحم است [illegible]

دلالت دارد بر جمعی زیرا که هر عامل را اعمال نگویند مگر آنکه آنرا که در عمل خود مستقل و مشهور بود
وقطع طعام بسکین احیانا از آنحضرت نیز ثابت شده چنانکه جای پس تعلیق آنست که هرگاه گوشت نرم و نضیج باشد
و هرگاه که درست گردد و اگر نه چنین بود جایزست قطع بسکین و در حدیث حقیقت احدیث اشارتست بآنکه خوردن
چندان احب ابیه است و فی شرحه والله اعلم رواه ابو داود والبیهقی فی شعب الایمان و قالا لیس
این دو کس هو بالقوی اسنادا و اسناد حدیث قوی نیست و بعضی راویان او را از ضعفا شمرده اند عن ام المنذر
گال روایت از ام المنذر انصاریه و بعضی گفته اند عدویه نام او سلمی است نماز گزارده بقبلتین را گفت دخل
علیّ رسول الله در آمد بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و معه علی رضی الله عنه و بود با وی علی رضی الله عنه ولنا دوال
معلقة و در خانه ما خوشهای خرما بود آویخته دوال جمع دالیة خوشه خرما فجعل رسول الله صلی الله علیه وسلم
یأکل پس شروع کرد آنحضرت در خوردن از آن خوشها وعلی معه یأکل علی رضی الله عنه نیز با وی
خوردن گرفت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لعلی مه مه علی را یا علی باز بمان از
خوردن خرما ای علی فانک ناقه زیرا که تو نقاهت داری یعنی از مرض تو برخاسته و نحیف
باقی مانده و ناقه را پرهیز شرط است قالت گفت ام المنذر فجعلت لهم پس کردم و پختم برای آنحضرت
و هر که با وی بود و با ایشان نه خود و این هر دو مهمان عزیز را و در بعضی روایات آمده است و هم بود با
آنحضرت بود و یا علی و این بیان کلام ظاهرتر است سلقا طعامی را که از سلق است بکسر سین و سکون
لام گیاهی است که نام او چقندر است و شعیرا و جو آرد جو فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
یا علی من هذا فاصب ای علی ازین طعام بگیر که این اوفق لک زیرا که وی موافق تر است مر ترا
رواه احمد والترمذی وابن ماجة عن انس قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
یعجبه الثفل خوش می آمد او را ثفل و ثفل بضم مثلثه و کسر آن و سکون فا در اصل
درد بود آنچه ته نشیند که آنرا دردی گویند و مراد اینجا آنچه ته نشیند از طعام چسبیده بدیگ و بعضی آنرا
تفسیر کرده و طیبی گفته که ثفل یعنی سویق و دقیق و مانند آن از غیر مایعات نیز آمده چنانکه
در حدیث فرمود هر که با وی ثفل باشد باید که احسان کند بیاران و مراد سویق و دقیق و مانند
آن داشت و بتحقیق اینجا نیز مراد همان معنی اول است که بقیه و پس خورده آنها باشد و مختار همان تفسیر اول است
و گفته اند که در وجه قوت چه آنکه درو نکتست از طعام و جامع [illegible] اجزا و در راست از [illegible] شریف نبوی
صلی الله علیه وسلم اعتدال [illegible] و جامع قوای کمال است و [illegible] است در وی دلالت [illegible] و [illegible]
وی [illegible] بقیه کاسه وارد که در وی توقع برکت و استغفار است [illegible] و [illegible] در خوردن
تواضع است که عادت خاص آنحضرت است [illegible] و بتحقیق در هر فعل شریف وی اگرچه [illegible] لطائف حکم و
غوامض اسرار است که اطلاع بران [illegible] رواه الترمذی والبیهقی فی شعب الایمان
عن نبیشة بضم نون و فتح با و سکون یا و شین معجمه مفتوحه [illegible] از [illegible] اهل [illegible]
در ابن ابی [illegible] عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فرمود من اکل فی قصعة کسی که بخورد در کاسه فلحسها پس بلیسد

مدار خوردن کاسه استغفرت له القصعة آمرزش میخواهد برای وی کاسه طعام که وی را حقیقت و گفته اند که در لیسیدن کاسه تواضع و بری
از کبر است و آن سبب مغفرت ذنوب است و اضافت کرد استغفار بقصعه از جهت بودن وی سبب آن رواه احمد والترمذی وابن ماجة
والدارمی و قال الترمذی هذا حدیث غریب عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من بات کسی که شب کند و بخواب رود
فی یده غمر و فی دست وی چربی است لم یغسله که نشسته باشد آنرا غمر بفتحتین بوی گوشت و چربی
که دست بدان آلوده باشد فاصابه شیء پس برسد او را چیزی از ایذا و حشرات که بر بوی طعام و چربی آیند
و گفته اند بعضی گویند علت برص که برسد بدست بعد از عرق آلوده بدان آنگه فلا یلومن الا نفسه پس باید که ملامت
نکند الا نفس خود را که با دست آلوده شب بخواب کرد و با غسل دست در وقت [illegible] اشارتست [illegible]
دست و تخویف و تحذیر از ترک آن رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة عن ابن عباس قال کان احب الطعام
الی رسول الله گفت ابن عباس بود دوسترین طعامها نزد پیغمبر خدا صلعم الثرید من الخبز [illegible] ازنان والثرید
من الحیس [illegible] از حیس بفتح حاء و سکون تحتانیه و سین مهمله طعامی که از خرما و روغن و آرد یا قروت سازند و حیس
در اصل بمعنی خلط او آمیختن است رواه ابو داود عن ابی اسید الانصاری بفتح همزه و کسر سین و بعضی بضم همزه
و فتح سین گفته اند و صواب اولست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلوا الزیت وادهنوا به بخورید زیت را
که نام روغن زیتون است و مالید بدن آنرا فانه زیرا که این روغن من شجرة مبارکة حاصل شود و از درختی که برکت
نهاده شده است و در وی بنام آن زیتون است [illegible] و برکت منافع بسیار نهاده اند و شجره مبارکه که در کلام الله
نور السموات والارض الآیة مذکور است همین درخت مراد است که بهترین آن در زمین شام است که آنرا نیز ارض
مبارکه خوانده اند و در سوره والتین والزیتون بر دو کار عالم آن قسم یاد کرده و بدان او را از زیت
داده و [illegible] خصوصا اهل شام بیشترین او را بخورند و بخش را بچراغ کار برند و در مالیدن که بدن را منفعت بسیار است
رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی عن ام هانی قالت دخل علیّ النبی گفت ام هانی دختر ابو طالب خواهر
امیر المؤمنین علی در آمد بر من پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس پرسید اعندک شیء آیا هست نزد تو چیزی یعنی از
جنس طعام قلت لا الا خبز یابس و خل گفتم نیست چیزی از طعام مگر نان خشک و سرکه فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بده بیار که حاضر است و فرمود برای خوش ساختن خاطر ام هانی و تسکین رفع خجالت وی که
قوت کفاف است ما اقفر بیت من ادم فیه خل خالی نیست از نان خورش خانه که در وی سرکه است و اقفر بتقدیم
قاف بر فاء مشتق از قفر بمعنی زمین بی آب که در وی گیاه نروید و قفار نان بی نان خورش را گویند رواه
الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب عن یوسف بن عبد الله بن سلام رضی الله عنهما عبد الله بن سلام از کبار صحابه
و احبار یهود است از اولاد یعقوب است آنحضرت او را ابو یوسف نام نهاده قال گفت یوسف بن عبد الله رأیت
النبی دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم اخذ کسرة گرفت پاره نان [illegible] هذه ادام
هذه [illegible] این نان پاره است [illegible] و اکل خورد آنحضرت [illegible] نان را با خرما رواه ابو داود
عن سعد قال روایت کرده شده است از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که گفت مرضت مرضا اتانی النبی
بیمار شدم بیماری که آمد بعیادت من پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعودنی در حالیکه پرسش میکند مرا فوضع یده

بین ثدیی پس نهاد دست مبارک خود را در میان دو پستان من یعنی بر سینه من حتی وجدت بردها علی فؤادی تا آنکه یافتم
سردی دست آنحضرت را بر دل خود کنایت است از ذوق و راحتی که از نهادن دست مبارک در دل یافت و فؤاد بضم
اول ثم همزه یعنی دل و میانه دل آید و بعضی گویند فؤاد پرده دل و قلب حبه و سودای وی و فی القاموس الفؤاد
الفؤاد القلب وقال چون دریافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال مرا نهادن دست فرمود انک رجل مفؤود
تو مردی مفؤودی و مفؤود آنرا گویند که درد دارد و فرمود ائت الحارث بن کلدة اخا ثقیف
ولام بیار حارث بن کلده را و برو نزد وی اخا ثقیف برادر ثقیف یعنی ثقیفی بود و اهل ثقیف و [illegible]
آنرا اخو فلان گویند چنانچه اخا عاد و اخوا ایهم نوح و غیر آن فانه رجل یتطبب زیراکه این حارث بن
کلده مردی است که طب میکند و صیغه تفعل برای تکلف است یا برای کمال فلیأخذ پس باید که بگیرد وی
سبع تمرات من عجوة المدینة هفت خرما از خرمای مدینه که اجود انواع تمر است و او را خواص و برکات است
در دفع این مرض و غیر آن از زهر و سحر چنانکه گذشت فلیجأهن پس باید که بکوبد آن هفت خرما را با نواة
با هستهای آن و [illegible] ثم لیلدک بهن پس باید که بریزد آنرا در دهان تو و لدود بفتح لام
داروی را گویند که در دهان بیمار بریزند [illegible] اگر گویند چه حکمت است که [illegible]
بامکن نزد طبیب و خود بیان علاج ساختن آنرا حواله بوی کرد [illegible] حواله بطبیب کرد تا علاجی کند و باز چون
علاجی آسانی روی نمود که در وی نفع عاجل است شفقت کرد و بیان فرمود [illegible]
دور و دراز بند از دو جهت مونت ساختن و کیفیت استعمال آن از طبیب آسان تر بود بوی حواله فرمود و گفته اند
که در حدیث دلیل است بر رجوع کردن و مشاورت نمودن بطبیب کافر زیراکه این حارث بن کلدة در اول
زمان اسلام مرده و اسلام وی ثابت نشده است عن عائشه ان النبی مرویست از عائشه رضی الله عنها که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم کان یاکل البطیخ بالرطب میخورد خربزه را بخرمای تر رواه الترمذی و ترمذی این حدیث را همین
قدر روایت کرده و زاد ابوداود و زیادت کرد ابوداود درین را که ویقول یکسر حر هذا ببرد هذا
میفرمود که [illegible] این یعنی بطیخ [illegible] میشود سردی بطیخ بگرمی [illegible] گفته اند که اگر
خربزه خام بود والا پخته او نیز گرم است و با وجود آن نسبت بخرما سرد است [illegible]
گوئیت ظاهر تر است وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و در شمائل ترمذی آمده که یاکل الطبیخ بالرطب
و طبیخ بکسر طاء و سکون یاء و کسر موحده [illegible] خربزه و بعضی آنرا [illegible] قسم کنند [illegible] گویند
و صواب آنست که مراد آن بطیخ است و شیخ وی [illegible] حدیثی آورده که در روایت [illegible]
یاکل البطیخ بالرطب بتقدیم با بر یعنی مطبوخ عن انس قال اتی النبی گفت انس آورده شد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بتمر عتیق خرمای کهنه که در وی کرم افتاده بود فجعل یفتشه پس شروع کرد آنحضرت [illegible] یخرج
السوس منه بیرون می آورد کرمها را از آن و سوس را کرمی [illegible] رواه ابوداود
و طیبی گفته که در حدیث دلیل است که طعام [illegible] دور آن کرد [illegible] مطالب
المؤمنین گفته که اگر کرم [illegible] افتاده [illegible] حلال [illegible]

جداکرده

جدا کرده شده حکم او حکم کشمش است و [illegible] هر چه دم سایل ندارد آن حرام است اگر در آب و طعام افتد پلید نگرداند
عن ابن عمر قال اتی النبی گفت ابن عمر که آورده شد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجبنة بضم جیم و با موحده و فتح نون مشدده
کلیچه پنیر فی تبوک در غزوه تبوک که بلده ایست از بلاد شام و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آنجا بغزوه رفته بود
فدعا بسکین پس طلبید آنحضرت [illegible] کارد و [illegible] و قطع پس نام خدا برد و پاره کرد و این [illegible] چنانکه
در اول طعام کنند نه در اول ذبح چنانکه بعضی عوام الناس گمان کنند رواه ابوداود و گفته اند که طیبی
گفته در حدیث دلیل است بر طهارت انفحه زیراکه پنیر حاصل نشود مگر از وی و اگر آن نجس می بود پنیر نجس
می بودی [illegible] انفحه بکسر همزه و سکون نون و فتح فاو [illegible] و آنرا [illegible] در صراح گفته
شکنبه بزغاله [illegible] که هنوز علف نخورده باشد و در قاموس میگوید که آن چیزی است که بیرون آورده میشود
از شکم بزغاله [illegible] زرد [illegible] پس [illegible] گفته که بعض [illegible]
الانفحه [illegible] است که وی [illegible] از شکم بزغاله [illegible]
[illegible] و تحقیق گفته اند بعضی از علماء [illegible] چنین [illegible]
آن [illegible] والله اعلم عن سلمان قال سئل رسول الله پرسیده شد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم عن السمن والجبن والفراء از این سه چیز که حلال اند یا حرام یکی سمن بفتح سین و سکون میم یعنی روغن
ظاهر [illegible] اسلام [illegible] آن یعنی مردم [illegible] دیگر [illegible] و سوال است
که آنرا از [illegible] دیگر فرا بکسر فا و الف ممدوده [illegible] جمع فرا [illegible] گورخر [illegible]
فرو یعنی پوستین [illegible] ذکر کرده و توربشتی گفته که بتحقیق غلط کرده اند بعضی [illegible] قرات بمعنی
[illegible] است [illegible] سوال کردند [illegible] از جهت [illegible] از صنع اهل کفر [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] اورده اند فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب
این سوال که پرسیده شد الحلال ما احل الله فی کتابه حلال چیزی است که حلال ساخته خدای تعالی در کتاب خود
والحرام ما حرم الله فی کتابه و حرام همان است که حرام گردانیده است و ما سکت عنه فهو مما عفی
و آنچه سکوت کرده از آن و ذکر کرده آنرا و نه حلال ساخته و نه حرام پس آن چیز از جمله چیزهائی است که عفو کرده اند
آنرا و این دلیل است بر آنکه اصل در اشیاء اباحت است رواه ابن ماجه والترمذی وقال الترمذی این حدیث را
ابن ماجه و ترمذی روایت کرده اند و گفت ترمذی هذا حدیث غریب و موقوف علی الاصح
این حدیث غریب است و اصح آنست که قول سلمان است نه حدیث حضرت رسالت و موقوف قول و فعل صحابی را گویند
چنانچه مرفوع قول و فعل پیغمبر را خوانند صلی الله علیه وسلم عن ابن عمر قال قال رسول الله گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وددت دوست میدارم و آرزو میبرم ان عندی که باشد نزد من خبزة بیضاء نانی سفید من برة سمراء از
گندم سفیدی که در وی سیاهی [illegible] است نوعی خاص است از گندم که جید تر و بهترین انواع او است
نرم کرده شده باشد آن نان و خلط کرده شد بسمن و لبن بروغن و شیر فقام رجل من القوم پس ایستاد مردی
از قوم فاتخذه پس ساخت و طیار کرد این نان را که فرموده بود فجاء به پس حاضر آورد آنرا فقال پس پرسید

آنحضرت پی ای شیء کان هذا در کدام ظرف بود این روغن قال فی عکة گفت آنرا در ظرفی بود که آنرا از چرم
سوسمار ساخته اند و عکه بضم عین ظرف روغن را که خورد تر از قربه است قال ارفعه فرمود بردار از پیش من آنرا
پس این را بجهت کراهت و نفرت طبع شریف وی از پوست ضب فرمود نه از جهت نجاست آن والا امر میکرد بریختن
و انداختن آن روغن مانند اینکه میکرد از فاره و امثال آن کذا قال الطیبی و این بنا بر مذهب شافعیست که ضب نزد ایشان
حلال است اما نزد ما حرام و این بحث را در باب ما یحل اکله و ما یحرم مفصل بیان کرده ایم رواه روایت کرد این حدیث را
ابو داود و ابن ماجة وقال وگفت ابو داود هذا حدیث منکر این حدیث منکر است و ضعیف غیر مقبول و منکر
طلب داشتها و درستی و آرزوی شهوت نفس مخالف بتیمیه و عادت کریمه او است صلی الله علیه وسلم و از جهت حکم
کرد ابو داود بمنکر بودن این حدیث منکر کذا قال الطیبی و بر تقدیر صحت این حدیث باید دریافت که با وجود حکم قیمت
ما شبها آن و ترک تکلف در اظهار و طلب آن چگونه لطف پروردگار تعالی او را از ان باز داشت و جزئی
کراهت کراهة و نفرت طبع شریف وی شد بعد او را در اینجا است لطف و حمایت حق مر بندگان خاص خود را
تعالی و تقدس وعن علی رضی الله عنه قال نهی رسول الله گرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن اکل الثوم الا مطبوخا از خوردن
سیر مگر پخته که بجهت بوی وی کشته شده باشد و همچنین است حکم پیاز و امثال آن رواه الترمذی و ابو داود
ابا زیاد و تابعی قیل الحدیث حدیث او نزد اهل شام است قال سئلت عائشة وعن ابی الجعد گفت پرسیده شد
عائشه رضی الله عنها از خوردن پیاز که حرام است یا حلال فقالت پس گفت عائشه ان آخر طعام مر بستی آخر طعام
که اکله رسول الله خوردند آنرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم طعام فیه بصل طعامی بود که پیاز داشت رواه ابو داود که سوال از
خوردن پیاز در طعام بود این جواب مطابق و موافق است اگر خام تر بود از پیاز خوردن پس حکم خام خوردن
پیاز خیافت و برکراهت باقی ماند و تفصیل مقام آنکه در احادیث آمده که آنحضرت اینها را نخورده نه خام
و نه در طعام مگر حدیث عائشه که در طعام خورده است داشت را پس از ان ایشی کرده و پس بعضی گویند
که نهی از خوردن خام است نه پخته واصح آنست که این نهی تنزیهی است نه تحریمی و حرام نیست بر آنحضرت
و نه بر امت وهمی دی در تخریج آثار احادیث داله بر اباحت اکل بصل و کرات و ثوم و مانند آن آورده
مطبوخ باشد یا غیر مطبوخ مرکسی را که بخورد و در خانه خود بنشیند و تا بوی آن باقی است
در مسجد نه در آید که آن مکروه است و گفت مختار روایت و قول ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد همین است و گفته اند
که خوردن آنحضرت در آخر طعامی را که در وی پیاز بود از برای تعلیم جواز بود و بیان آنکه حرام نیست
تنزیهی و اشاعم وعن ابنی بسر روایت از دو پسر بسر بضم موحده و سکون سین مهمله که نام ایشان عبد الله و عطیه
صحابی اند السلمیین بضم سین و فتح لام مخففه بصیغه تثنیه بر لفظ تثنیه قالا دخل علینا رسول الله گفتند آن دو
درآمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقدمنا زبدا وتمرا پس پیش آوردیم ما در خدمت وی مسکه و خرما و کان یحب الزبد
والتمر و بود آنحضرت که دوست میداشت مسکه را با خرما که دفع سازد حرارت خرما را سرد رواه ابو داود
و خوردن رطب با خیار چرب کرده در اینجا متعارف است وعن عکراش بکسر عین و سکون کاف در آخر شین معجمه بن
ذویب بذال معجمه بصیغه تصغیر ... قال گفت عکراش اتینا بجفنة آورده شد نزد ما کاسه

کلان

کلان کثیرة الثرید والوذر کاسه بسیار بود و ثرید نان شکسته و وذر بفتح واو و سکون ذال معجمه گوشت پارها فی الجوانب فخبطت بیدی فی نواحیها
پس زدم دست خود را در هر جانب ... در اصل رفتن ناقه شب کور را گویند که بر هر سو بی احتیاط و بی تمیز دست اندازد
بی تمیز همچنین میزد دست در کاسه زدن بر جانب وی اندافت و میخورد و اکل رسول الله و خورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
من بین یدیه از پیش خود فقبض بیده الیسری علی یدی الیمنی پس گرفت آنحضرت بدست چپ خود دست راست مرا و
خود را بر دست راستم ثم قال یا عکراش کل من موضع واحد پس گفت ای عکراش بخور از یکجا یعنی از پیش خود بخور و به هر جانب
کلان دست مزن ... یعنی اگر طعامی های متعدد بود در هر جانب یک طعام دیگر از ان
جا بود و مقتضای میل طبیعت میتوان از هر جانب خورد اما چون طعام یکجا باشد هر جانب دست زدن ... مکروه
ثم اتینا بطبق فیه الوان التمر پس آورده شد نزد ما طبقی که در وی خرما در رنگ رنگ بود فجعلت آکل من بین
یدی پس خوردن گرفتم من از پیش خود بجهت آنچه شنیدم از حضرت وی در طعام وجالت ید رسول الله
و جولان کرد دست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی الطبق در طبق و از هر جانب میخورد بجهت میل طبیعت و از برای نمودن مردم
که در تمر میتوان از هر جانب خورد چنانکه بفعل خود و بقول نیز تعلیم کرد فقال یا عکراش کل من حیث شئت فانه غیر
لون واحد بخور از هر جانب که خواهی زیرا که این طعام یک رنگ نیست و از اینجا فهم میشود که اگر فاکهه نیز یک رنگ بود
دست بر جانب نباید زد و از پیش خود باید خورد ثم اتینا بماء فغسل رسول الله یدیه پس آب آورده شد نزد ما پس
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر دو دست خود را ومسح ببلل کفیه وجهه وذراعیه ورأسه و مسح کرد بتری
آب هر دو کف دست روی خود را و هر دو دست خود را تا مرفقین و سر مبارک خود را وقال یا عکراش هذا الوضوء
مما غیرت النار این وضو طعامی است که تغیر داده است آنرا آتش و پخته شده است و در بعضی روایات
مما مسته النار آمده و شک نیست که در وی هر دو دست شستن کفایت است و لیکن اگر وجه و ذراعین و راس
مسح کنند بهتر و انسب به ترا ست بوضوء فاز رواه الترمذی وعن عائشة قالت کان رسول الله گفت
عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اخذ اهله الوعک و چون میگرفت بعضی از اهل وی را گرمی تب
امر بالحساء فصنع میفرمود بحسا حسا بفتح حا و مد و آن طعامی است که ساخته میشود از آرد و روغن گاهی از شیر
نیز سازند و نرم کنند چنانکه توان نوشید و حسو به تشدید ... ذکر وی در فصل اول گذشت ثم امرهم نیز
میتوان آنکه ثم امرهم فحسوا منه پس امر کرد تا نوشیدند و بخورند پس نوشیدند و خوردند از ان و کان یقول
و بود آنحضرت که میگفت انه لیرتو فؤاد الحزین قوت میکند و محکم میگرداند دل کسی را که اندوهگین
است ویسرو عن فؤاد السقیم و مکشاید و زایل میگرداند از دل بیمار تنگی و تعب بیماری را کما تسرو احداکن
الوسخ بالماء عن وجهها چنانکه دور میگرداند و پاک میسازد یکی از شما ای جماعه زنان چرک را از روی
خود و خطاب بزنان کرد زیرا که ایشان مبالغه دارند در ازاله چرک و پاک کردن روی یا در ان وقت که
زنان حاضر بودند رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح وعن ابی هریرة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
العجوة من الجنة این خرما که نام وی عجوه است از بهشت است یعنی آنکه اثر از بهشت آورده اند یا در بهشت
خواهد بود چنان نو و عند ... گویا از بهشت است و اصوب معنی اول است چنانکه محققان ...

در حدیث ابن تیری در مبزی یا روضة من ریاض الجنة گفته اند والله اعلم و نیز شفا من السم در وجوه شفا از زهر چنانکه در فصل اول
گذشت والکماة من المن وماؤها شفاء للعین شرح این نیز در آن فصل اول گذشت رواه الترمذی الفصل
الثالث عن المغیرة بن شعبة صحابی مشهور است اسلام آورده در سال خندق و بعضی گفته اند اول شاهد او حدیبیه بود
از ولادة معاویة بن ابی سفیان بود و در رای زیرکی و دها در غایت کمال بود قال ضفت بکسر ضاد بروزن
بعت مع رسول الله گفت مهمان شدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذات لیلة یعنی شبی با آنحضرت در خانه مردی
رفتیم و مهمان شدیم شبی فامر بجنب فشوی پس امر کرد شاتی ذبح کرده بود آنحضرت پهلوی آنرا بریان کنید پس بریان
کرده شد ثم اخذ الشفرة پس گرفت آنحضرت شفره بفتح شین معجمه و سکون فا یعنی کارد بزرگ فجعل یحز لی بها منه
پس آنحضرت بریده گرفت برای من کاردی ازان پهلوی بریان فجاء بلال یؤذنه بالصلوة پس آمد بلال در حالی
که اعلام میکند آنحضرت را بنماز این اعلام غیر اذان است چنانکه عادت بلال بود که بعد از اذان چون
جمع میشدند می آمد و حضرت را خبر میکرد و اینجا از ایذان بمعنی اعلام و خبر کردن و در اذان که بمعنی
اعلام وقت نماز است بودن ما دیا گوینده شد فالقی الشفرة پس انداخت آنحضرت کارد را از دست فقال ما له
پس گفت بطریق تعجب چه شد این بلال را که درین وقت اعلام نماز میکند و اضطراب مینماید و در وقتی تربت یداه
خاک آلوده باد هر دو دست این بلال کنایت از خواری و فقر و عدم و این دعائیست بر لفظ [illegible]
کسی را گویند و مراد بآن حقیقت و وقوع این امر نیست بلکه همین عادت شده و مراد مجرد ملامت و سرزنش دارند
قال گفت مغیرة بن شعبه و کان شاربه وفاء و بود موهای بروت وی تمام یعنی دراز شده بود معنی
این عبارت را چند وجه بیان میکنند یکی آنکه ضمیر شاربه راجع بمغیره است که راوی حدیث است فظاهر آن بود
که گوید و کان شاربی بضمیر متکلم شاربه گفت بضمیر غایب این تفنن در کلام است که در اصطلاح اهل معانی تجرید
و التفات نامند یعنی بود بروت من دراز فقال لی پس گفت مرا اقصه لک علی سواک کوتاه کنم و ببرم موهای
بروت ترا برای تو بر سواک یعنی چوب سواک در زیر آن نهم و زیادتی آنرا ببرم او قصه علی سواک
راوی است یعنی گفت ببر و کوتاه کن شارب خود را بر سواک یعنی هم تو یا امر کرد تا ببرد و گفت ببرم او دیگر آنکه
ضمیر شاربه عاید بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی مغیره میگوید بود شارب آنحضرت تمام رسیده پس گفت
آنرا برای تو یعنی برای تبرک تو تا آن موها که جدا شود نزد تو بطریق تبرک باقی ماند یا او را امر کرد که کوتاه
کن موی شارب را و بعضی گویند که ضمیر شاربه برای بلال است و لیکن فقال لی برین تقدیر خلاف ظاهر است
و ظاهر است و گفته اند که تقدیر کلام اینست قال بلال قال لی در وی نکلف است و لیکن این تکلف در روایت
نیکا فیست که آورده فقال له در شمایل ترمذی فقال له برین تقدیر ارجاع ضمیر ببلال ظاهر است بلکه بغیر
تکلف و خلاف ظاهر است چنانکه در شاربه که ضمیر غایب را بجای متکلم نهاده و بعضی از شرح انشا آورده
فقال لی برین تقدیر خلاف ظاهر است و ظاهر است و گفته اند که تقدیر کلام اینست قال بلال قال لی در وی
تکلف است و لیکن این تکلف در روایت نیکا فیست که آورده فقال له و در شمایل ترمذی فقال له برین تقدیر
ارجاع ضمیر ببلال ظاهر است بلکه بغیر تکلف و خلاف ظاهر است چنانکه در شاربه که ضمیر غایب را بجای متکلم نهاده.

از شرح

از شرح السنة آورده که روایت کرده حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مردی را دید طویل الشارب پس طلبید سواکی و کاردی پس نهاد سواک را
تحت شارب وی و قطع کرد آنرا انتهی اگر این روایت درست است متعین است رجوع ضمیر بغیره با بسیار احتمال رفض
افتاد شود ازینکه در حدیث آمده است وقوع یافته و اختلاف علما در مقدار آن در اوایل کتاب الطهارت گذشت
رواه الترمذی وعن حذیفة قال کنا اذا حضرنا مع النبی بودیم ما چون حاضر میشدیم طعاما ننهادیم دستهای خود را در طعام
تا آنکه ابتدا میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیضع یده پس چون مینهاد دست مبارک خود را بعد ازان ما نهادیم
و انتظار و شتابی نمیکردیم و انا حضرنا معه مرة طعاما و بدرستی ما حاضر شدیم با آنحضرت یکباری طعامی را و هنوز آنحضرت
دست در طعام ننهاده بود از رعایت ادب که داشتیم نشسته و دست بطعام نبرده فجاءت جاریة پس آمد کنیزکی نابالغ
کانها تدفع گویا آن جاریه را دفع کسی میکند گویا کسی او را می اندازد بر طعام یعنی از غایت گرسنگی بی اختیار بر طعام می افتاد فذهبت
لتضع یدها فی الطعام پس خواست که بنهد دست خود را در طعام چنانکه از ادب دور و نام خدا نبرد فاخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بیدها پس گرفت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم دست او را انکه دانست که دست در طعام زند ثم جاء اعرابی کانما یدفع پس آمد
اعرابی از عقب وی همان صفت که آن زن داشت گویا کسی او را می اندازد بر طعام وی نیز خواست
که دست در طعام زند فاخذ بیده پس گرفت آنحضرت دست او را نیز فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان
یستحل الطعام ان لا یذکر اسم الله علیه بدرستی شیطان حلال میگرداند طعام را برای خود و قادر و متمکن میگردد
بر خوردن آن نسبت یا بردن نام خدا بر طعام وانه جاء بهذه الجاریة و بدرستی شیطان آورد این جاریه را
و باعث شد بر آمدن او لیستحل بها تا حلال کرداند طعام را برای خود بسبب آن جاریه و خوردن او بی تسمیه
فاخذت بیدها پس گرفتم دست او را فجاء بهذا الاعرابی لیستحل به فاخذت بیده پس عقب وی آورد شیطان این
اعرابی را تا حلال گرداند طعام را بسبب وی پس گرفتم دست او را والذی نفسی بیده سوگند بخدای که نفس
ذات من در دست قدرت او است ان یده فی یدی مع یدها بدرستی دست شیطان در دست من است مع یدیها با دست
آن جاریه و در روایتی مع یدیهما یعنی با دست جاریه و اعرابی و این ظاهر است اما روایت مع یدها مخصوص
بجاریه است و این منافات ندارد که دست اعرابی را نیز بود زیرا که اول فرمود که دست او با او نیز گرفتم
غایت آنکه چون جاریه اول آمده بود دست او را گرفته تخصیص کردند وی یا زاد فی روایة ثم ذکر اسم الله و اکل
و نیز ذکر کرد آنحضرت نام خدا و دست بطعام زد و خورد صلی الله علیه وسلم رواه مسلم وعن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه
اراد ان یشتری غلاما روایت از عائشه که آن حضرت خواست که بخرد غلامی را فالقی بین یدیه تمرا پس انداخت
پیش آن غلام خرما را فاکل الغلام فاکثر پس خورد آن غلام خرما را بسیار خورد فقال رسول الله صلی الله علیه
ان کثرة الاکل شوم پس گفت آنحضرت بسیار خوردن بی برکتی است بی برکتی است فی القاموس شوم بضم شین و همزه فالک
نقیض یمن و فی القاموس الشوم ضد الیمن والیمن البرکة و امر کرده و فرمود تا باز گردانند و نخرید آن غلام را رواه
البیهقی فی شعب الایمان وعن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بیده ... خوردن
شبانه است زیرا که کثرت ... سلوک طریقه زهد و قناعت و از جهة بهتر است
از ناخوردن شبها دیگر روایت ابن ماجه وعن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع الطعام فاخلعوا

احاکم چون آماده شود طعام و بخورید طعام را برکشید عنین خود را فانه اروح قد اکم زیراکه کشیدن عنین ادا بکر
تراست مربایهای شما را و نزدیکتر است مار سطعام رض اسماء بنت ابی بکر انها کانت کرده است از اسماء بنت ابی
که بود عادت وی که اذا اتیت بثرید بدید چون آورده میشد اینکه ثرید وی ذکر ثرید اتفاقی است و اکثر طعام قوم
ثرید بود طعام دیگر حکم او نیز همین خواهد بود امرت به قطعه سیز بود اسماء که پوشیده نگاه دارید ثرید را تا
پوشیده بماند حتی تذهب فورت دخانه تا آنکه برود جوش و غلبه دود و گرمی وی فی الطعام فوره خوردن
دیگ جوشید و حرارت آن و فوره اول و ابتداع چیزی کما ونقول انی سمعت رسول الله و میگفت اسماء که من شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود
یقول میگفت هو اعظم البرکة نگاه داشتن تا رفتن جوش و دود و گرمی او و سرد کردن خوردن موجب بسیار برکت است
رواهما الدارمی روایت کرد این حدیث را دارمی بنبیشه بضم نون وفتح باء موحده سکون تحتیه و بیشتر مجانی است اورا
نبیشة الخیر قال قال رسول الله صلعم من اکل فی قصعة ثم لحسها کسی که بخورد در کاسه پس بلیسد بعد از فراغ از طعام
کاسه را تقول له القصعة میگوید مراورا قصعه بزبان حال یا بزبان قال که در حقیقت ثابت است مراورا اعتقک الله
من النار آزاد کند ترا خدا چنانچه از آتش دوزخ اعتقنی من الشیطان چنانکه آزاد کردی تو مرا از شیطان کسی اگر تو
نمی لیسیدی او میلیسید رواه رزین و این حدیث در فصل ثانی هم از نبیشه بلفظی دیگر گذشت باب الضیافة در بیان
فضل ضیافت و آداب میزبان و مهمان و ضیف ضافت مهمان اضافت مهمانی کرد ضیف مهمان و مضیف میزبان و بدانکه
مختار نزد جمهور آنست که رعایت حق ضیافت از مکارم اخلاق و محاسن است و اکثر احادیث دال است بر آن و نزد
بعضی یکروز واجب است و بعد از وی ادب الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان یومن
بالله والیوم الآخر کسی که ایمان آرد بخدا و روز آخرت جزا و ثواب و عقاب آن فلیکرم ضیفه پس باید که اکرام کند
مهمان خود را و رعایت حقوق او کند در مرحبا گفتن و تبسم نمودن و نرمی کردن و وقت خدمت بجا آوردن
و تهیه طعام کند بقدر طاقت و قدرت کردن و با ارتکاب تکلف بقدری که از تکلف به تضییع حقوق آنچه میسر شود تعجیل نماید
و من کان یومن بالله والیوم الآخر فلا یوذ جاره و باید مومن را که ضرر و احسان کند همسایه و آنکس که همسایه
اورا و در حقیقت منع ضرر و احسان از کسی که توقع آن دارد ایذا کردن است مراورا و من کان یومن بالله
والیوم الآخر فلیقل خیرا او لیصمت و باید که مومن خیر سخن نیک بگوید که در وی ثواب بود و اگر آن نبود باری
خاموش شود و در روایتی بدل اکرام جار و در روایتی بدل خیر و حدیث که در وی وصیت بعضم العباد جار و اقع شده یعنی
قول وی من کان یومن بالله والیوم الآخر فلا یوذ جاره این آمده که من کان یومن بالله والیوم الآخر فلیصل
رحمه و باید که صله رحم کند و با خویشان احسان کند که موجب وصل و قربت شود نه قطع و هجران متفق علیه وعن ابی شریح
الکعبی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
من کان یومن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه جائزته و زمان عطای مهمان و لطف و احسان بوی یوم
و لیلة یکروز و یکشب والضیافة ثلثة ایام و زمان مهمان داری سه روز است فما بعد ذلک فهو صدقة بعد
از آن هرچه دهد و کند از احسان چیز زاید است آنچه در ثنایه جز زید دهد معنی حدیث گفته اند که یکروز
مهمانی کند در روز اول تکلف کند آنچه ممکن باشد دارد از بر و احسان و در روز دوم و سوم پیش آرد آنچه

ضیافت

ضیافت و مقاد ادامت به تکلف بعد از آن بدهد آنچه بر آن قطع مسافت یکروز و شب تواند نمود و مراد بجایزه که فرمود
و جائزته یوم ولیلة و معنی جایزه عطیه و تحفه و لطف بود و مراد اینجا قدر آنچه قوت یکروز تواند بود و منزل تواند رسید
آنرا جیره نیز گویند و در بعضی حواشی نوشته که جایز عطای که مهمان همراه سازند و بعد از جایزه هرچه دهند صدقه است
خواه آن است و با همین جایزه است تا فراز ضیافت زیاد بود بر آن و در سه حمل بر همین و قوع ذکر جایزه است
تا فراز ضیافت و در بعضی روایات مجموع را با شرح ابن ملک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الضیافة ثلثة ایام
جائزته یوم ولیلة دلیل که این جایزه بیان عطا و لطف بود که در روز اول بکند و داخل بود در ثلثه ایام فما بعد
ذلک فهو صدقة و در وجوب ضیافت و جایزه است دیگر ظاهر لفظ جایزه است و اکرام جایز چنانچه گفته در حدوم
و حوالت پس مراد بعد قدر زیادت خیر و احسان باشد چنانکه در محل بیان اشارت بآن کردیم و لا یحل له ان یثوی عنده
بیان حال ضیف کرد در اکرام ضیف و رعایت حال ضیف نیز فرمود که و لا یحل که در و اینست مرمهمان را ان یثوی
عنده اقامت کردن و استادن نزد میزبان حتی یحرجه تا آنکه در حرج و مشقت اندازد و تنگ آرد او را الحرج بر هم
من واو ی نگرد و گفته اند که اگر بجهه عذری و ضرورتی زیاده بر سه روز بماند از مال که خود بخورد و داد الذی ل
متفق علیه و عن عقبة بن عامر قال قلت للنبی گفت عقبه بن عامر گفتم مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم انک تبعثنا در تبعی
که تو میفرستی مارا یعنی بجهاد یا کاری دیگر فننزل بقوم پس فرود می آئیم ما بر قومی که لا یقروننا مهمانی نمیکنند مارا
لا یقروننا ناقوم است بفتح یاء و در بعضی روایات بحذف احدی النونین نیز آمده بجهه تخفیف فما تری
پس رای شریف تو در این باب چیست و چه حکم میکنی آیا بگیریم ضیافت خود را از ایشان بزور یا نه فقال لنا ان
فرمود آنحضرت مارا و جواب این سوال حکم این مسئله ان نزلتم بقوم و اگر نزول کنید شما بر قومی فامروا لکم
پس بفرمایند آن قوم برای شما و بدهند ما ینبغی للضیف آنچه می باید داد برای مهمانان از کفایت میکنند
فاقبلوا پس قبول کنید شما و بگیرید فان لم یفعلوا پس اگر نکنند ایشان این کار را و ندهند آنچه باید داد فخذوا
منهم پس بگیرید از ایشان حق الضیف الذی ینبغی لهم حق مهمانان که می باید داد مر مهمانان را یا میزبانان را
متفق علیه ظاهر این حدیث دلالت دارد بر وجوب ضیافت تا اگر نه دهند بزور باید گرفت و در اینجا
گفته است مرطایفه از علما که ضیافت را حق واجب دانند و جمهور علما این حدیث را تاویل کنند
بچند وجه یکی آنکه این محمول است بر صورت مخمصه و اضطرار و شک در این صورت واجب ضیافت وا جب
بود که مواسات فقرا و حفظ جان واجب بود و در آن هنگام و چون و سعتی در احوال مسلمانان پیدا شد منسوخ گشت
سوم آنکه این صورت نزول بر اهل ذمه است که در عقد ذمه شرط کرده اند که از مسلمانان بر ایشان
نزول کنند ضیافت کنند او را واجب است بر ایشان ضیافت چهارم آنکه مراد بگرفتن حق ضیف که باید داد
و رد افتادن است در آن قوم که نه دهند ملامت و ذکر بخل و حقارت افتاد سوی حال ایشان و این تاویل بعیدا است
از عبارت که ظاهر در گرفتن حق ضیافت و طعام است کما لا یخفی و عن ابی هریرة قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم
ذات یوم او لیلة گفت ابو هریره بیرون آمد آنحضرت یعنی از خانه روزی یا شبی شک راوی است
بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روز بود یا در شب و در روایتی آمده که در نیم روز گرم بود

فاذا هو بابي بکر و عمر پس ناگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ملابس و مقارن و ملاقی شد با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که ایشان را
که ایشان نیز از خانه بیرون افتاده اند فقال پس گفت و پرسید از ایشان ما اخرجکما چه چیز بر آورد و چه
باعث شد شما را به بر آمدن من بیوتکما از خانه های شما هذه الساعة درین وقت غیر معتاد که [illegible]
قالا الجوع گفتند ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر آورد ما را گرسنگی و گرسنگی چون زور آید مانع آید از نشاط و
وکمال شد و ثبات و باعث گردد بر تحویل خاطر از آنچه موضع آن کرده و بیجا از اسباب [illegible] و سعی در ازاله آن
[illegible] جایز بلکه لازم کرد و رفتن نزد احباب و طلب از ایشان نزد ثقت باجابت آن بی تکلف نیز [illegible]
کرد بلکه از فرط محبت و اخلاص است [illegible] و آورده بر حال وی میکشد تا الم جوع و شدت [illegible]
شهود [illegible] و گویند که حال مصریان در قحط سال در زمان یوسف علیه السلام نیز اینچنین بود [illegible]
کرد که اظهار الم و محنت با احباب که نه بر وجه شکایت و اظهار جزع بود جایز است قال انا والذي نفسي بیده
گفت آنحضرت و سوگند یاد کرد و بذات پاک حق که لاخرجني الذي اخرجکما بیرون آورد مرا آنچه بیرون
آورد شما را یعنی جوع همان علت که مذکور شد و تا غیر جوع [illegible] بحکم طبعیت و بشریت احیانا دور [illegible]
والقاء احکام جبلیت در ایشان حکمتی دارد بعد از ان فرمود با ابوبکر و عمر قوموا برخیزید [illegible]
جمع کرد مجاز [illegible] اثنین است فقاموا معه پس ایستادند ابوبکر و عمر با آنحضرت و در لفظ [illegible]
به تبعیت و اطاعت ایشان است مر آنحضرت را و اگرچه دلالت معیت بر تبعیت کلی نبود [illegible]
[illegible] در امثال این مقامات [illegible] فاتی رجلا من الانصار [illegible]
از جهت [illegible] آنحضرت [illegible] در قول وی فاتی پس آمد آنحضرت رجلا من الانصار مردی را
از قبیله انصار و نام آن مرد ابو الهیثم مالک بن التیهان بود [illegible] فاذا هو لیس في بیته پس
ناگاه آن مرد نبود در خانه خود فلما رأته المرأة پس هرگاه که دید آنحضرت را زن آن مرد قالت گفت مرحبا
[illegible] که برای [illegible] و اظهار [illegible] و اهلا [illegible]
[illegible] و سهلا و مرحبا نیز [illegible] و سهل [illegible]
[illegible] و از [illegible] کلام [illegible]
[illegible] در دخول منزل زوج در جایی که [illegible] زوج [illegible] فقال لها رسول الله
پس گفت مر آن زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این فلان کجاست فلان یعنی شوهر تو قالت ذهب یستعذب لنا من
الماء گفت رفته است تا آب خوش شیرین برای ما بیارد اذ جاء الانصاري ناگاه آمد آن مرد انصاری
که صاحب خانه بود فنظر الی رسول الله پس دید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و صاحبین وی هر دو یار
که ابوبکر و عمر است ثم قال پس گفت آن مرد [illegible] الحمد لله ما احد الیوم اکرم
اضیافا مني [illegible] امروز [illegible] قال فانطلق گفت راوی
پس رفت آن مرد [illegible] فجاءهم بعذق پس آورد آنحضرت و صاحبین وی [illegible]
خوشه خرما [illegible] و [illegible]

از عفونتی دارد و تر خرمای [illegible] خالص فقال کلوا من هذه پس گفت بخورید ازین و در اینجا تقدیم
فاکهه است بسوی ضیف [illegible] از ان و در قرآن مجید نیز تقدیم فاکهه بر طعام آمده اینجا که فرمود
وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون واخذ المدیة [illegible] و گرفت آن مرد کارد را برای مهمانان
کشد فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ایاک والحلوب [illegible]
[illegible] فذبح لهم پس کشت برای ایشان [illegible] فاکلوا من الشاة پس خوردند از آن شاة
[illegible] ذلک العذق و از ان خرما که در آن خوشه بود و شربوا و نوشیدند آب فلما ان شبعوا و رووا
هرگاه که سیر شدند و سیراب گشتند ازینجا معلوم کرده که سیری [illegible] در زمان آنحضرت بود [illegible]
و مداومت [illegible] که موجب [illegible] قلب [illegible] قال رسول الله صلعم لابي بکر و عمر
[illegible] گفت آنحضرت مر ابوبکر و عمر را و سوگند یاد کرد لتسألن عن هذا النعیم یوم القیامة تحقیق پرسیده شوید
ازین نعمت روز قیامت [illegible] اخرجکم من بیوتکم الجوع بیرون آورد شما را از خانها [illegible]
ثم لم ترجعوا حتی اصابکم هذا النعیم [illegible] شما را این نعمت این سوال [illegible]
[illegible] و از برای [illegible] و اظهار نعمت و کرامت [illegible]
خواهد بود [illegible] رواه مسلم و ذکر حدیث ابی مسعود [illegible]
الحدیث ابی مسعود [illegible] **الفصل الثاني** عن المقدام بن معدیکرب [illegible]
کرد [illegible] در اهل شام [illegible] النبي صلی الله علیه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و نزول کرد بر ایشان [illegible] الضیف [illegible]
[illegible] کان حقا علی کل مسلم نصره [illegible] لازم [illegible]
[illegible]
[illegible]
لنزول [illegible] آن قوم [illegible] روایت [illegible] الحدیث [illegible]
[illegible] عبارت [illegible]
[illegible] الضیف [illegible] آن قوم [illegible] کان حقا علی کل مسلم [illegible]
کان [illegible]
[illegible] عقبة بن عامر [illegible]
[illegible] عبد الله بن مسعود [illegible]
[illegible] قال [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]

دیگر آنکه دعای را ... تبرک ... کسی که ... دعای را بی ... باشد ... اگر دعای ... رواه الترمذی
وعن انس او غیره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم استاذن علی سعد بن عبادة روایت از انس از صحابه دیگر که آنحضرت
طلب اذن کرد در آمدن بر سعد بن عباده که یکی از اکابر نقبای انصار و محبان و مخلصان سید ابرار است
رضی الله عنه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم عنایتی خاص و کرمی مخصوص بود بوی و ... عنایت
در آمد بروی فقال پس گفت آنحضرت السلام علیکم ورحمة الله فقال سعد پس گفت سعد در
جواب سلام آنحضرت وعلیکم السلام ورحمة الله ولیکن آهسته گفت ولم یسمع النبی و نشنوانید پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم حتی سلم ثلثا تا آنکه سلام داد آنحضرت سه بار ورد علیه سعد ثلثا و رد سلام کرد و جواب گفت سعد
آنحضرت را سه بار ولم یسمعه ولیکن سعد جواب سلام را بلند نه داد چنانکه نشنود فرجع النبی بعد از
ساعتی برگشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بسوی خانه مبارک خود فاتبعه سعد چون در خاطر سعد اثر ترک
جهر رد سلام خالی از سوی ادب راه یافت واز زود برگشتن حضرت پس از جا رفت و دنبال حضرت شد
و عذر خواه شد فقال یا رسول الله بابی انت وامی پدر و مادر من فدای تو باد ما سمعت تسلیمة سلام
نداده ای تو هیچ سلام داده الا هی باذنی مگر آنکه آن تسلیم در هر دو گوش من ولقد رددت علیک
وتحقیق هر بار سلام کردم بر تو وجواب دادم ولم اسمعک و نشنوانیدم ترا ولیکن بلند نگفتم تا شنود
احببت ان استکثر من سلامک ومن البرکة یعنی مصلحت در آن بود که دوست داشتم که بسیار حاصل کنم از سلام تو
و دعای تو خیر و برکت را از اینجا معلوم میشود که آهسته گفتن جواب سلام وناشنوانیدن مسلم را برای ...
وغرضی روا باشد وممنوع آنست که بقصد تکبر وعدم اعتنا ... باشد ابتدا آنحضرت او را ...
کرد وسلام داشت اعراض نکردم ثم دخلوا البیت پس در آمدند آنحضرت و سعد وهر که با ایشان بود ...
سعد بن عبادة فقرب له زبیبا پس نزدیک گردانید وحاضر آورد سعد برای آنحضرت انگور فاکل نبی الله
پس خورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما فرغ قال چون فارغ شد آنحضرت از خوردن زبیب گفت اکل طعامکم
الابرار وای بخورند طعام شما را نیکوکاران وصلت علیکم الملائکة و درود و ثنا شود بر شما و استغفار
کنند برای شما فرشتگان وافطر عندکم الصائمون و روزه بکشایند نزد شما این دعای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سعد بن عباده را واهل و اولاد او را بجزای خدمت او و حمل بر اخبار ...
آنحضرت روزه دار نبود و حمل بر صوم و افطار آن بعد ضیافت وتطییب قلب سعد ... احتمال ...
سنت قائم رواه فی شرح السنة وعن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال مثل المؤمن ومثل الایمان کمثل
... مثل مومن نسبت با ایمان در ارتباط او ... بحکم ایمان در رجوع و توبه که اگر چه ... نفس و شهوت کرد
معاصی کرده واز طاعت باز آید اما در آخر رجوع بسوی ایمان وطاعت دارد کمثل الفرس فی آخیته
مانند قصه وحال اسب است در آخیه وی و آخیه بمد همزه و کسر خاء معجمه وتشدید ... چوبی که در گل
در دیوار ... در دیوار مضبوط سازند و در میان آن دوال اسب وغیره ببندند
اینا فرس که مربوط باشد ... و باز می آید بجای خود از برای ... اشتراک ...

بهره ور نیست که مومن همچنین از مقام خود بیرون رود بسهو وغفلت ... رتبت ... شان مومن آنست که ... میکند
و اگر ... نبود بطریق سهو و نسیان نخواهد بود یا مراد بسهو زلت و تقصیرات ... که موکل مقتضای
شهوت نفس و غیر آن معصیت میکند ثم یرجع الی الایمان پس رجوع میکند بسوی ایمان که محل قرار و آرامگاه اوست
پس از آن چنان یعنی از معاصی و اعمال ایمان کرد که عمده کار است وفرمود فاطعموا طعامکم الاتقیاء پس بخورانید
طعام خود را متقیان و پرهیزکاران را که تقویت کنند این را بر طاعت و شریک گردید شما در آن و اگر
دعای هم کنند قبول افتد و سرمایه سعادت گردد و دلیل رحمت مولی و قرب و وصول بجنات او گردد
وتخصیص اتقیا باطعام باین وجه است واما مطلق احسان وعطا واعانت شامل است همه مومنان را
ولهذا فرمود واولوا معروفکم المؤمنین و بدهید عطا و احسان خود را همه مومنان را واحتمال
دارد که نفس در عبادت باشد چه مومنان همه اتقیا اند یعنی عام که اتقیا از عذاب آخرت ...
تلفظ بشهادتین و دو وجه اول اظهر رواه البیهقی فی شعب الایمان وابو نعیم فی الحلیة وعن
عبد الله بن بسر بضم موحده وسکون مهمله قال کان للنبی گفت بود مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قصعة
کاسه که یحملها اربعة رجال برمیداشت آن قصعه را چهار مرد ظاهر آنست که ... باشد ...
بود که ... او را برمیداشتند والله اعلم ویقال لها الغراء نام آن کاسه غرا بود بفتح غین معجمه وتشدید ...
ظهور ... در ... و کلمه ... را نزد آنحضرت ... بود ...
معقول ... از کتب ... فلما اضحوا وسجدوا الضحی ... عادت شریف در ... بود که چون ...
چاشت ... اتی بتلک القصعة آورده میشد آن قصعه ... وقد ثرد فیها ...
وحال آنکه ... کرده شده است در آن قصعه فالتفوا علیها ... گرد آن ...
چون بسیار شدند حاضران ازدحام ... جثا رسول الله ... زانو ... پیغمبر
صلی الله علیه وسلم از جهت تنگی جای فقال اعرابی ... آنحضرت را ... رتبه ...
وی بود در حقیقت این تعریض بر صحابه بود که جای بر آنحضرت تنگ ساختند پس گفت آن اعرابی ما هذه
الجلسة چیست این نشستن و چرا چنین ... لایق رتبه تست فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در جواب
آن اعرابی ان الله جعلنی عبدا کریما بدرستی که خدای تعالی گردانیده است مرا بنده کریم موصوف بصفات ... واکرم ...
جمیع صفات ... کمال است گفته اند که چون ... او وصف کردی بکرم گویا بجمیع صفات کمال وصف کرد ...
ومراد اینجا تواضع ورحم وشفقت وامثال آنست ولهذا فرمود ولم یجعلنی جبارا عنیدا ونگردانیده است
مرا سلطان متکبر ومخالف حق مایل از راه راست ثم قال پس گفت برای تعلیم آداب اکل کلوا من
جوانبها بخورید از اطراف و گوشه های کاسه ودعوا ذروتها وبگذارید ... یعنی میانه طعام
ذروه بضم ذال معجمه ... بالای هر چیز و بالای کوهان ... یبارک فیها تا برکت کرده شود در آن
کاسه که در وی طعام است شرح این سابقا در فصل ثانی از کتاب الاطعمه در حدیث ابن عباس گذشت رواه
ابو داود وعن وحشی بن حرب ... صحابی است ...

و پدر وحشي روایت میکند از جد وحشي که نام وي نیز وحشي بن حرب است و جد آن شخص است که قاتل سید الشهدا حمزه بن عبد المطلب
عم رسول الله است صلی الله علیه وسلم رضي الله عنه و راوي این حدیث پسر او است که پسر وحشي نام دارد و با جد
خود هم نام است و ابن وحشي راوي از طبقه تابعین است و مستور الحال است روایت میکند ان اصحاب النبي
یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم قالوا یا رسول الله انا ناکل ولا نشبع ما هر چند بخوریم سیر نمیشویم سبب چیست قال گفت
آنحضرت فلعلکم تفترقون پس شاید که شما جدا جدا بخورید طعام را قالوا نعم گفتند صحابه آری همچنین است متفرق
میخوریم طعام را قال گفت آنحضرت فاجتمعوا علی طعامکم پس اجتماع کنید بر طعام خود و یکجا نشسته بخورید
و در اینجا تحریض و ترغیب است بر اجتماع و ضیافت واذکروا اسم الله یبارک لکم فیه ذکر کنید نام خدا را
تا برکت داده شود مر شما را در طعام و هر کدام از اجتماع و ذکر باعث برکت و زیادت است اگر هر دو
جمع شوند برکت بیشتر و شاملتر و باعث بر زیادت ذکر خواهد بود رواه ابو داود الفصل الثالث عن
ابي عسیب بفتح عین و کسر سین مهمله مولی رسول الله نام او احمد است مشهور است بکنیت قال خرج
رسول الله گفت بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیلا شبي از درون خانه فمر بي پس گذشت بر من
فدعاني پس خواند مرا فخرجت الیه پس بیرون آمدم سوي آنحضرت ثم مر بابي بکر پس گذشت بابوبکر فدعاه فخرج الیه پس خواند ابوبکر را
پس بیرون آمد ابوبکر نیز بسوي او ... نیز بیرون آمد بسوي او فانطلق پس روان شد آنحضرت حتی دخل حائطا لبعض
الانصار تا در آمد بباغي که بود مر بعضي از انصار را فقال لصاحب الحائط گفت آنحضرت مر صاحب بستان را اطعمنا
بسرا بخوران ما را بسر را فجاء بعذق پس آورد وي خوشه را از خرما فوضعه پس نهاد آنرا پیش آنحضرت فاکل رسول الله
پس خوردند از آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واصحابه و یاران وي که همراه بودند ثم دعا بماء بارد پس طلبید آب
سرد را فشرب پس نوشید آنحضرت و ظاهر آنست که اصحاب نیز نوشیده باشند راوي آنرا ذکر نکرد اکتفا
و اختصارا و الله اعلم فقال لتسألن عن هذا النعیم یوم القیمة هر آئینه پرسیده میشوید شما ازین نعمت روز قیامت
قال گفت راوي فاخذ عمر العذق پس گرفت عمر آن خوشه را فضرب به الارض پس زد آنرا بر زمین
حتی تناثر البسر قبل رسول الله تا آنکه آنهم ریخت و پریشان شد بسري که در آن خوشه بود و افتاد بجانب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم قبل بکسر قاف و فتح با یعني جانب و طرف و از تناثر بسر تفحیع آن لازم نمي آید ثم قال
پس گفت عمر یا رسول الله انا لمسئولون عن هذا ما پرسیده میشویم ازین نعمت که مذکور شد و طیبي گفته
گویا عمر ... تا آن عذق ناثر باشد و مقصود تحقق تحقیر شان اوست یعني باین شي حقیر
قلیل سؤال میشوم اما پوشیده نماند که حمل بر تحقیر نعمت با وجود تعظیم و تشوه آنحضرت صلی الله علیه وسلم شان
آنرا از نو مناسب نباشد بلکه باعث بر زدن خوشه بر زمین و استعجاب و سوال ازین شي حوصله وقت و تحیر
و حیرت بر حال خود بود و اظهار نوعي از شکر حال و در ضمن آن تعظیم نعمت است بر تحقیق فافهم قال گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نعم آري پرسیده میشوم روز قیامت از هر نعمت قلیل و کثیر الا من ثلث مگر از سه
چیز که ضرورت است خرقة لف بها الرجل عورته یکي پاره جامه که بپیچد بدان جامه مرد عورت خود را او
سترد و در بعضي نسخ کف بکاف آمده یعني باز دارد عورت را از انکشاف او کسرة سد بها جوعته

دوم

دوم نان پاره که بست و دفع گردانند بدان گرسنگي خود را او حجر یتدخل فیه من الحر والقر یا سوراخي مثل مانند آن که تا
در آید و در وي پناه گیرد از گرمي و سردي حجر بضم جیم و سکون حا و بعضي خوانده اند و بعضي بتقدیم حا بر جیم
خوانند یعني حجره و اول انسب است و اوفق است بمقام و قر بضم قاف برد و سردي زمستان آید یقال یوم قر و لیلة
قرة اي بارده رواه احمد والبیهقي في شعب الایمان وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضعت المائدة
فلا یقوم رجل وقتي که نهاده شود مایده پس باید که نه ایستد و برنخیزد از مایده مردي حتی ترفع المائدة تا آنکه برداشته
نشود مایده ولا یرفع یده برندارد دست از طعام وان شبع واگرچه سیر گردد حتی یفرغ القوم تا آنکه فارغ شوند مردم
از خوردن الفراغ خاطر برند ولیعذر فانه اي اعذار یعني اگر دست از طعام بر دارد پیش از دست برداشتن
بعذر فان ذلک یخجل جلیسه مخجل و شرمنده میگرداند هم نشین او را که با وي میخورد فیقبض یده پس میکشد آن جلیس دست خود
از طعام وعسی ان یکون له في الطعام حاجة وشاید که باشد جلیس او را هنوز حاجت بطعام و ازینجا گفته اند
که دست از طعام برنگیرد و پیش از اقران ... از دست بر داشتن حافظه و شرم کند در خوردن و اگر قلیل الاکل بود
اول کمتر خورد تا آخر موافقت همراهان تواند کرد کذا قال الطیبي و در نهایه جزري گفته که اعذار یعني مبالغه در کاري
پس معني لیعذر آن بود که مبالغه کند در اکل و بخورد تا آخر چنانکه در حدیث آینده می آید که چون میخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
با قومي بود آخر قوم در خوردن و بعضي لیعذر از تقدیر یعني تقصیر خوانده یعني باید که تقصیر در خوردن و بعضي لیعذر
از تعذیر یعني تقصیر خوانند یعني باید که تقصیر در خوردن کند تا دیگران وافر خورند و خود را چنان نماید که گویا مبالغه
میکند در اکل چنانکه اصحاب نیز در حدیثي دیگر آمده است رواه ابن ماجه والبیهقي في شعب الایمان وعن جعفر بن
محمد عن ابیه قال مروي است از امام جعفر که روایت میکند از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر رضي الله عنهما که گفت
کان رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اکل مع قوم چون میخورد همراه قومي کان آخرهم اکلا بود آنحضرت
آخر قوم از روي اکل یعني تا آخر میخورد و پیش از قوم دست از طعام برنمیداشت و در اول میخورد و کمتر میخورد
و در آخر میخورد تا آن قوم شرمنده نشوند و دست از طعام برندارند رواه البیهقي في شعب الایمان مرسلا وعن
اسماء بنت یزید بن السکن صحابیه انصاریه رضي الله عنها ... حاضر شد
... قالت اتي النبي صلعم بطعام آورده شد نزد آنحضرت طعامي فعرض
علینا پس عرض کرد آنحضرت آن طعام را بر ما جماعه زنان که حاضر بودیم و فرمود که اگر اشتها دارید بخورید
فقلنا لا نشتهیه پس تکلف کردیم ما و گفتیم میل نداریم بطعام یعني در واقع میداشتیم و گرسنه بودیم قال فرمود
آنحضرت لا تجمعن جوعا وکذبا جمع مکنید اي جماعه زنان گرسنگي را و دروغ را یعني گرسنه باشید و تکلف دروغ
بگوئید که گرسنه نیستیم پس محروم میشوید از حرمان و ... میشوید ... دنیاوي که الم جوع است و دیگر دیني که اثم
کذب است رواه ابن ماجه وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلوا جمیعا بخورید با جماعه و
لا تفرقوا و جدا جدا مخورید فان البرکة مع الجماعة زیرا که برکت با جماعت است در طعام و جز آن رواه ابن ماجه
وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من السنة ان یخرج الرجل مع ضیفه الی باب الدار از جمله سنت است
که بیرون آید مرد با مهمان خود بجهت تکریم وي تا در سراي رواه ابن ماجه روایت کرد این حدیث را ابن ماجه

ابوهریره ورواه البیهقی فی شعب الایمان عنه از ابوهریره وعن ابن عباس رضی الله عنهم وقال وگفت بیهقی با اتفاق
ضعف در اسناد این حدیث ضعیف است وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الخیر اسرع الی
وبرکت زودتر رسیده است الی البیت الذی یوکل فیه بسوی خانه که خورده میشود در وی طعام یعنی با مهمانان من الشفرة
الی سنام البعیر از رسیدن کارد بکوهان شتر زود رسیدن کارد بکوهان شتر یاد کرده است که او را بجهت آنکه اعضای دیگر
میخورند ازجهت زیادت لذت ولکن که آن یعنی باشد که چون کوهان نرم تر از اعضای دیگر است رسیدن کارد
بسرایت او در وی سریعتر خواهد بود والله اعلم رواه ابن ماجه وعن در بعضی نسخ باب اکل المضطر وما
[illegible] الباب خال عن الفصل الاول واین باب خالی است از فصل اول و در بعضی نسخ والثالث نیز واقع شده
چه این باب فصل ثالث نیز ندارد اما نسخه اول صحیح است و چنین است که مصنف در صدد بیان حال مصابیح است
که در فصل اول درین باب چیزی نیاورده اما فصل ثالث آورده و آن بروایت اختیار مصنف است و فصل اول
احتیاج به بیان وی ندارد و نیز عادت بیان آن ندارد چنانکه باب تغطیة الاوانی که بیاید فصل ثالث
ندارد و گفت که این باب خالی است از فصل ثالث لعدم [illegible] الفصل الثانی الفجیع بوزن فصیل [illegible]
برسول آمد نزد آنحضرت با قوم خود و شنید حدیث آنحضرت العامری انه این که فجیع اتی النبی انه [illegible] را
صلی الله علیه وسلم فقال پس پرسید از آنحضرت ما یحل لنا من المیتة چه چیز حلال است ما را از میته خود مقصود
سوال از حال اضطرار است که در وی میته با آنکه حرام است خوردن آن حلال گردد یعنی چه آن حیثیت
باشد که برسد گرسنگی که آن مباح گردد اگرچه ظاهر عبارت اینست که چه چیز و چه مقدار حلال است ما را از میته
و مقصود نه اینست وجواب نه ازین است واین لفظ ابوداود است ودر کتاب [illegible] وغیروی
اینچنین آمده ما یحل لنا المیتة [illegible] یعنی چه چیز است که حلال میکند ما را خوردن میته را الخ
عبارت ظاهرتر است در دلالت بر مقصود کذا قال التوربشتی قال گفت آنحضرت پرسید از ایشان
ما طعامکم چیست مقدار طعام شما چه مقدار [illegible] باید از طعام بیان کنید تا گرسنگی شما معلوم گردد که حد
اضطرار رسیده یا نه گویا می طلبد حالت را [illegible] اگرچه سایل همان فجیع عامری بود تا حکم عام باشد و فجیع در
جواب نیز بصیغه جمع آورد که گفت قلنا گفتیم درجواب این سوال نغتبق ونصطبح [illegible] داخل
صبوح غبوق [illegible] ودر طعام نیز اطلاق می یابد وانجا خود تفسیر [illegible] کرده اند چنانچه
میگوید قال ابو نعیم [illegible] لقبول خود که قدح غدوة وقدح عشیة یعنی طعام ایشان قدحی از شیر بود
وقدحی بامداد و این تفسیر راوی [illegible] یا بوقوع آن در روایات دیگر وبالجمله تفسیر [illegible] که راوی
معتبر است قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذاک وابی الجوع [illegible] ازان طعام که مذکور شد [illegible]
[illegible] موجب گرسنگی است فاحل لهم المیتة فی هذه الحال پس حلال کرد برایشان آنحضرت [illegible] اکل
در حال گرسنگی بوجود مقدار یک قدح است غدوة وعشیة وحکم کرد که اینحالت مخمصه واضطرار است که میته در وی حلال
گردد در حدیث [illegible] واقع شده است [illegible] جایز است در حقیقت [illegible]
عادت [illegible] واقع میشود چنانکه [illegible] و آنکه با وقوع این پس از [illegible] عادت

[illegible] واقع میشود چنانکه [illegible] وقوع این پس از ورود [illegible] از آنست رواه ابوداود وعن ابی واقد اللیثی
ان رجلا قال وروایت است از ابو واقد لیثی که صحابی قدیم الاسلام است [illegible] مردی گفت یا رسول الله انا نکون
انا نکون بارض ما [illegible] در زمین یعنی در جائی می افتیم که هیچ چیز از طعام در آنجا نمی یابیم فتصیبنا بها المخمصة
ما را در آن زمین حالت مخمصه گرسنگی فمتی تحل لنا المیتة پس کی حلال میشود ما را میته وحد آن چیست قال ما لم تصطبحوا
[illegible] که صبوح نکنید او تغتبقوا یا غبوق کنید [illegible] او تحتفئوا بها بقلا [illegible] در آن زمین تره [illegible]
[illegible] که نام نبات معروف است [illegible] فشانکم بها پس کار شما و حال شما با میته است [illegible]
راوی [illegible] حدیث را بیان کرد و میگوید معناه معنی این حدیث اینست [illegible] چون نیابید
چیزی را نه در روز ونه در شب [illegible] تره وما نند آن از گیاه و برگ درختان
که خورده [illegible] سد رمق [illegible] حلال میشود [illegible] رواه الدارمی [illegible]
درین دو حدیث بظاهر تعارض است چه در حدیث اول با وجود قدرت بر اصطباح واغتباق [illegible]
ومخمصه کرد و اکل میته مباح گردانید و در حدیث ثانی شرط کرد عدم وجدان صبوح وغبوق [illegible] تنگ تر [illegible]
[illegible] که نزد وجود [illegible] و برگ نیز مخمصه متحقق نگردد و میته مباح نشود باختلاف این دو حدیث اختلاف
میان علما [illegible] مذهب امام ابوحنیفه رضی الله عنه آنست که حلال نیست تناول از میته مگر در حالت خوف هلاک از
برای سد رمق و همان مقدار که سد رمق کند و قولی از امام شافعی نیز همین است واین [illegible]
احتیاط [illegible] و مذهب امام مالک واحمد و قولی از شافعی آنست که چون [illegible] المقدار نیابد که بدان
سیر گردد و حاجت نفس منقضی شود مباح است تناول میته تا بگیرد نفس حاجت خود را از قوت [illegible]
درین قول [illegible] حاصل آنکه معتبر نزد ابوحنیفه سد رمق است [illegible]
[illegible] حدیث اول است که با وجود قدحی از شیر در روز و قدحی در شب [illegible] سد رمق [illegible]
با وجود [illegible] تمام حاصل نگردد تناول میته مباح گردانید پس معلوم شد که حد اضطرار [illegible] میته مباح گردد [illegible]
حصول [illegible] است [illegible] بقدر قوت [illegible] باشد ودلیل حنفیه حدیث ثانی است چنانکه تقریر کردیم وجواب [illegible]
از حدیث اول [illegible] در حد نیست [illegible] اصطباح واغتباق [illegible] که در حدیث اول [illegible]
بر سبیل اشتراک [illegible] در قوم نه برای هر یک فرادی چنانکه [illegible] دلالت دارد بر آن و سوال
فجیع عامری نه برای نفس خود تنها بود بلکه از جانب قوم بود که از جانب ایشان آمده و سوال کرده [illegible]
ما یحل لنا [illegible] که وجود قدح در جماعه کثیر کفایت نکند [illegible]
[illegible] باب الاشربة
انواع شرابها واحکام آن والاشربة جمع شراب [illegible] جمع طعام [illegible]
فی القاموس [illegible] شراب [illegible] شرب [illegible]
داخل [illegible] الفصل الاول عن
انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتنفس فی الشراب ثلثا بود آنحضرت که نفس میزد در آب خوردن [illegible]

مراد آنست که سه نفس آب بخورد و در هر نفس زدن ظرف آب از دهن جدا کند چنانکه در حدیث دیگر آمده است و اگر
در شمائل ترمذی آمده کان یتنفس فی الاناء ثلثا مراد اینست در حدیثی دیگر نهی آمده از تنفس در اناء چنانکه در فصل
ثانی بیاید و آن محمول است بر جدا ناکردن اناء از دهان و بعضی گفته اند که نهی از تنفس در اناء در جائی است که
دارند مردم تنفس را و کراهت میدارند آنرا و استحباب در جائی است که دوست دارند مردم تنفس او را و ترک نمیکنند
آنرا و استحباب در جائی است که دوست دارند و تبرک میجویند متفق علیه این قدر ازین حدیث بخاری و مسلم
آورده و زاد مسلم فی روایة و زیادت کرد مسلم در روایتی دیگر این لفظ را که ویقول و میگفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم انه که آب خوردن باین صفت اروی سیر کننده تر و برنده تر است تشنگی را و ابرا و دور
کننده رنج بخشنده تر است مر بدن را در درد معده و ضعف اعضا و امرأ و گوارنده تر و شکننده است
بعده و رزدی صفت خاص بآنست و ابرأ شامل است طعام و شراب را و امرأ مخصوص طعامی و شرابی که گوارنده
وعن ابن عباس قال نهی رسول الله گفت نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه عن الشرب من فم السقاء از
نوشیدن از دهان مشک متفق علیه و بهمین معنی است این حدیث آینده عن ابی سعید الخدری قال
نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن اختناث الاسقیة نهی کرد آنحضرت از خوردن آب از مشک
زاد فی روایة زیادت کرده است راوی در روایتی تفسیر اختناث الاسقیه را که چه مراد است ازان و گفته
و اختناثها ان یقلب راسها ثم یشرب منه اختناث اسقیه عبارت است از آنکه گردانیده شود سر مشک ازدرون
به بیرون و نوشیده شود ازان و انخناث دوتا شدن و شکسته شدن و اختناث مشک و تخنث آن شکستن
سر آن و دو تو کردن است در وقت کشادن و در مقابل آن تقبیع است که بیرون سر او را بدرون اندر آرند
در وقت بستن متفق علیه و علت نهی آنست که آب برجاها بریزد و دهن شونده خورده می شود و در حدیث
دیگر جواز و اباحت آمده که فعل آنحضرت ثابت شده چنانکه در فصل ثانی بیاید پس بعضی گفته اند که نهی
در سقاء کبیر است که وسیع است دهان او و خوردن آنحضرت محمول بر سقاء صغیر است مثل اداوه
و مانند آن و بعضی گفته اند که منع از دوام و اعتیاد است تا هیچ سقاء گنده بوی نشود بوی نگیرد
و اگر یکبار ضرورت بود ممنوع است یا اباحت در صورت ضرورت و احتیاج است و نهی در صورت عدم
احتیاج و ضرورت است تا بیاد او سقا چیزی از موذیات هوام جز چنانکه در روایتی دیگر آمده است
که یکبار آب از دهان مشک خورند ازو در دلهای بیرون آمد یا نهی تا منع اباحت است والله اعلم عن انس
رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه نهی ان یشرب الرجل قائما روایت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نهی کرد از آب خوردن مرد استاده رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یشربن
احد منکم قائما باید که نخورد آب هیچ یک از شما استاده فمن نسی پس هر که فراموش کند خورد و بعضی نسخ منکم زیاده
فلیستقی باید که قی کند و آن آب ایستاده خورده را از باطن خود بیرون اندازد که پیغمبر گرد چنانکه
باید نخورد و چون حکم نسیان این است در عمد بطریق اولی خواهد بود رواه مسلم وعن ابن عباس رض
قال اتیت النبی صلی الله علیه بدلو من ماء زمزم گفت ابن عباس آوردم نزد آنحضرت دلوی از چاه

زمزم

زمزم فشرب و هو قائم پس بنوشید و حال آنکه آنحضرت ایستاده بود متفق علیه وعن علی رضی الله عنه انه صلی الظهر ثم
علی رضی الله عنه آمده که گذارد نماز ظهر را ثم قعد فی حوائج الناس فی رحبة الکوفة پس نشست از برای
حاجتهای مردم و فصل خصومات و قضایا در فضاء مسجد کوفه که برای نشستگاه قضا ساخته بودند و رحبه بفتح راء و سکون
حاء بمهمله فضا و صحن خانه و مسجد را میگویند حتی حضرت صلوة العصر تا آنکه در آمد وقت نماز دیگر ثم اتی بماء پس آورده شد
آب فشرب پس بنوشید و غسل وجهه و یدیه و شست روی و هر دو دست خود و ذکر راسه و رجلیه و ذکر کرد راوی سر
و هر دو پای را که آنها نیز مسح کرد و شست و مقصود ازین داد درعبارت است که راوی مقدم غسل سر و پا را ذکر
کرده و در روی متاخر آنرا مرحوم فراموش بود ذکر کرد و کذا قال الطیبی مقصود آنکه وضو تمام کرد ثم قام
بایستاد فشرب فضله پس بنوشید بقیه آب وضو را و هو قائم و حال آنکه وی رضی الله عنه ایستاده بود
تاکید است تا وهم نکنند که بعد از ان اندکی نشست و نوشید تا بکمال صفت استاده که آب وضو را خورد ثم
قال پس گفت وی رضی الله عنه ان ناسا یکرهون الشرب قائما بعضی مردم نادان مکروه میدانند از استاده آب
خوردن را بعد از ان اثبات کرد خطا و نادانی مردم را و گفت وان النبی صلی الله علیه وسلم صنع مثل ما صنعت
آنحضرت کرده مانند آنچه من کردم یعنی استاده آب خوردن یا مجموع وضو راست و ان بعد از وی خوردن آب ازبقیه وضو
آب استاده خوردن آمده و فعل آن حضرت اصحابه بر خلاف آن ثابت شد در مواهب لدنیه
از حدیث جبیر بن مطعم آورده که دیدم ابا بکر صدیق را که میخورد آب ایستاده و امام مالک گفته که بصحت رسیده
است ما که عمر و علی و عثمان رضی الله عنهم اجمعین می نوشیدند آب استاده و عبد الحق که از اعاظم علما است
گفته که مذهب ابوهریره که تا حق است نهی از شرب قائما منسوخ است و در بعضی روایات وی یا نسخ است و
گویند که حدیث اباحت ناسخ نهی است اما قول بنسخ نهی اباحت را صفات زیرا که فعل امیر المومنین در کوفه در زمان
خلافت متاخر است و صواب است که تعارض در احادیث نیست و نهی از برای تنزیه است و فعل حضرت برای
بیان جواز بود و بعضی گویند که نهی محمول بر صورتی است که برای احتیاط آورد مبادرت کرد
پس از آن در عادت جانب ایشان نمود و بحدیث ساقی القوم آخرهم عمل نکرد و این سخن خالی از تکلفی
نیست و چون نهی محمول بر تنزیه است اولی و ادب آنست که نخورد و نیز در شرب قائما حرجها می است و چون فلان
در میان سلف از صحابه و غیرهم احتیاط و رها خوردن هم و جنگ عادت شریف نشسته خوردن بوده و لکن استاده
خوردن حرام نبود کذا فی المواهب اللدنیه و در بعضی روایات فقهیه آمده است که آب زمزم و آب فضله وضو استاده
بخورند نه غیر آن و باید دانست که حرام یا مکروه یا خلاف اولی نیست قیام هست در حالت شرب یا شرب در حالت
قیام اما اصل شرب حرام و مکروه نبود چنانچه گفته اند که الوان در طعام حرام است نزد بعضی سلف یعنی اکل
و حالت حرام است نه آنکه اصل طعام حرام گردد کذا قالوا وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی رجل من الانصار
روایت است از جابر که آنحضرت درآمد بر مردی از انصار که مالک بن التیهان بود آنحضرت و یاران وی در در آمد
و همراه صاحب نه او بود با آنحضرت یکی از یاران وی گفته اند که آن یار ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود فسلم

سلام کرد آنحضرت را آن مرد فرد الرجل پس جواب سلام آنحضرت داد آن مرد و هو یحول الماء فی حائط و آن مرد میگردانید آب را از جا

بجای در بستان یعنی آب میداد بستان خود را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی آن مرد را ان کان عندک

ماء بات فی شنة اگر باشد نزد تو آبی که شب کرده است در مشک کهنه و شن مشک کهنه را گویند والا کرعنا و اگر نباشد

نزد تو آبی چنین از جوی بخوریم بدهن و تخصیص مشک کهنه برای آنست که در آن آب وی سرد تر میگردد و کرع

در لغت آب از جوی خوردن بدهن نه بدست و اما دهان خوردند که کارع خود را یعنی با چهار خود را

در وی می در آرند صاحب سفر السعادت گفته که مراد بکرع اینجا اغتراف است بهر دو دست یا بشرب وقت ظلال کان

متعذر بود و ضرورت میبود یا شد بکرع اشتهی کو با او بعید نیست خوردن آنحضرت را آب بدهن بر وضع بهایم

و الیق بکمال حضرت وی منیر و ترو ذوق وی تکلف چندان بعید هم نیست که خوردن با این طریق نیز بکرده وارد

و بعضی علما را دیده شد که باین وضع خوردند والله اعلم فقال پس گفت آنمرد عندی ماء بات فی شنة

هست نزد من آبی که شب کرده در مشک در تفریع دیگر عبارت سوال تبرک و لذت الکلام آنحضرت صلعم

و اظهار فرح و تبجح بوجود مسئول و مطلوب وی صلی الله علیه وسلم والا کافی بود که گوید عندی ذلک فانطلق

الی العریش پس رفت آنمرد بجانب عرش و آن سقفی است که در بستان سازند از شاخها و اکثر

در کرم زار باشد فسکب فی قدح ماء پس ریخت آنمرد در قدحی آب را ثم حلب علیه من داجن پس دوشید

بر آب شیر را از شاتی که در خانه داشت و داجن گوسفند خانگی را گویند که مالوف و مانوس شده باشد

در خانه و عادت کرفته که با آن شیر ممزوج کنند و بگیرند و گفته اند که شیر بر آب دوشیدن و اختلاط آن بلاد حار الله

و برد آب کسر حرارت شیر میکند فشرب النبی پس نوشید پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن شراب را ثم اعاد فشرب

قدحی دیگر آورد بر آن صفت که گفت آورده بود فشرب الرجل جاء معه پس نوشید مردی که آمده بود

همراه آنحضرت صلعم رواه البخاری عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الذی یشرب فی آنیة

الفضة آنکسی که مینوشد در آوند نقره انما یجرجر فی بطنه نار جهنم گویا میگرداند آن کس جرجر جرجر یا بانواز

در شکم خود آتش دوزخ را و جرجره در اصل لغت آواز شتر را گویند که میکرداند از او در حنجره خود

استعمال میکنند در آواز آب که نزد افتادن در جوف میکند پس از آن خوردن آب جرجر جرجر

بانگ صفت مراد و دلالت در این تقدیر بار جهنم منصوب است و برفع نیز خوانده و معنی آن میشود که آواز میکند در بطن او

آتش دوزخ و چون آب خورد او باین صفت سبب استحقاق عقاب وی آمدن در آتش دوزخ است گویا آتش را

مینوشد و گویا او لذت آب در بطن او آواز آتش است در وی و گر جرجر بفتح را اول یعنی بشربت در نای یعنی لقوت

و محی و مختار نزد جمهور نصب است و در روایت دیگر نیز آنرا مع هذا است متفق علیه و فی روایة لمسلم ورود و این

مسلم را چنین آمده که ان الذی یاکل و یشرب فی آنیة الفضة والذهب که اکل یا شرب در ذهب با فضه نیز ذکر کرد

و این جا است ابو را بر تحریم اکل و شرب در ما ذهب و فضه بر برده و ذان بهیچ کیا رد و این علما تا بیست کراهه یعنی

رزنا جنبه گفته اند که تحریم را قول قدیم است که مرده است نه حرام کرد قال الطیبی و در بعض کفته که آب نوشیدن

مفضض جایز است وقتی که در موضع دهان نبود همچنین در اناء مضبب بفضه زیرا که ضبة فضه برای استواری آوند است نه برای

زینت و اگر بر سر موضع ضبه باز منع کم کنند نیز لاباس به است و این بر تقدیری است که از کاسه بخورد و اما اگر حمام از کاسه

بگیرد و بجای دیگر باز بر دست نهد و از آن بخورد لا باس به است کذا نقل عن المحیط و تفصیل این مسائل از کتب فقه باید جست

عن حذیفة قال سمعت رسول الله روایت از حذیفه گفت شنیدم ... لا تلبسوا الحریر ولا الدیباج ولا تشربوا فی آنیة

جامهای حریر مپوشید و لا تشربوا فی آنیة الذهب والفضة و منوشید در آوندهای طلا و نقره ولا تاکلوا فی صحافها و نخورید

در کاسهای ذهب و فضه ضمیر صحافها راجع بفضه است و در ذهب بر حکم اوست بطریق اولی و این عبارت مثل قول حق تعالی

والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها لعدم لزوم تشبیه و توصیف گردد منع آن بقول خود که فرمود

فانها لهم فی الدنیا زیرا که این اشیا و امثال آن مر کافران است در دنیا و لکم فی الاخرة و آن مرشما راست

در آخرت و ذکر کافران اگر چه اینجا جاری نشده ولیکن از سیاق مقام معلوم است متفق علیه عن انس قال حلبت لرسول الله

شاة داجن گفت انس دوشیده شد بجهت حضرت صلی الله علیه وسلم شاتی که در خانه بود وشیب لبنها بماء و آمیخته شد

شیر وی با آب من البئر التی فی دار انس از چاهی که در خانه انس بود ظاهر آن بود که گوید در خانه ما بود ولیکن

این نقل عبارت است و این را در علم عربیت و منع مضمر گویند و آن شاة هم در خانه ایشان بود که الفو

آنجا تشریف برده بود فاعطی رسول الله صلی الله علیه القدح پس داده شد مر آنحضرت را آن قدح شیر آمیخته

با آب فشرب پس نوشید آنحضرت جزئی از آن شیر و علی یساره ابو بکر و جانب چپ آنحضرت ابو بکر بود و عن

یمینه اعرابی و از جانب راست وی اعرابی بود فقال عمر پس گفت عمر اعط ابا بکر بده ابو بکر را

یا رسول الله که وی احق و اقدم و اولی است فاعطی الاعرابی الذی علی یمینه پس داد آنحضرت اعرابی را

که بر جانب راست وی بود ثم قال الایمن فالایمن پس گفت آنحضرت در وجه تقدیم اعرابی که در جانب راست

اولی و احق است پس از وی الایمن و پهلوی او دست از دیگر هم بهمین ترتیب تا آخر مجلس که دور

جانب چپ است و لفظ الایمن فالایمن هم منصوب خوانده و هم برفع لفظ الایمن روایت و فی روایة الایمنون

و این لفظ دلالت کند الا بر که مرفوع خوانند باز برای تاکید فرمود الا فیمنوا دانا داد کاه باشد چون دید

که فرا نکنند همین متفق علیه و در اینجا دلیل است بر کمال عدل و انصاف حق از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که با وجود

فضل و قرب ابو بکر و شفاعت عمر رعایت جانب اعرابی که حق بود ترک نکرد عن سهل بن سعد روایت است از سهل بن سعد

ساعدی که صحابی مشهور است از بنی ساعده و آخر کسی است از صحابه که بمدینه قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بقدح

گفت آورده شد نزد آنحضرت قدحی از شیر یا آب والله اعلم فشرب منه پس نوشید از آن قدح و عن یمینه غلام

اصغر القوم و از جانب راست آنحضرت کودکی بود خورد ترین قوم که گذشته بودند والاشیاخ عن یساره و پیران

از جانب چپ وی صلی الله علیه وسلم بودند فقال یا غلام پس گفت آنحضرت کودک را اتاذن ان اعطیه

الاشیاخ آیا اذن میدهی که بدهم این قدح پیران را فقال پس گفت ان غلام ما کنت لاوثر بفضل

منک احدا این قدح پیران را فقال پس گفت آن غلام ما کنت لاوثر بفضل منک احدا نیستم من که گزیدم

کم بقیه که از تو مانده هیچ یکی را یا رسول الله چون آن بقیه حق آن غلام بود وی را میداد با شیا رضی بود بدید

دیگران نداد فاعطاه ایاه پس داد القدح را بهم باآن غلام متفق علیه وازین دو حدیث معلوم شد که حق
ایمن است اگر مفضول و صغیر بود واگر مفضول بود وآن غلام ازوی اگر رضا گردد با پسر هردو ما که مصلحت استیذان
حفوت در صورت حالی نه اول آن بود که این غلام ابن عباس بود والیشاخ اقارب ولی بودند از قریش پس استیذان
کرد از ابن عباس از برای استیلاف قلوب این قوم تا نرنجند واز مقام جناب خلوت و محبت و اخلاص او نیکو
راسخ بود وی رضی الله عنه از اخلاق مصطفوی واقف و تو هم رکشیدا و اینجا گنجایش نه و شاید اگر از او
استیذان بکرد متوحش میشد از جهة ترسطه وی بجانب پسر تالیف قلب ایشان و در عدم استیذان وی و تیز مبالغ
و تاکید در اینجا در عدم استیذانست یعنی چون باو بکردید او ورز اخواه و از ان هم تطلیبه دیگران را یالخ
در آن تنگ گردد بعضی گفته اند که قدح تبرک در صورت افرامیکه آن صغیر بود از جهت استیذان کرد و آنکه
اعلم ما نه اگر عقبا اتفاق در رشته که ایثار در طاعات و قربات جایز نبود ایمن است عبادت قوم و نظائر است
که اگر ایثار در واجبات حرام بود و اگر در فضائل و مستحبات کرده باشد اشارت با جمیع تحیم مثلا یک آب
وضو دارد آن را ایثار کند و خود نماز به تیمم کند ادا با جامه که بران ستر عورت میکند بدیگری میدهد و خود
نماز برهنه کند روا نبود یا تواضع کند صف اول قرب امام را به دیگری ایثار کند و خود در صف آخر در تر
از امام نکند ازدیک نبود ایثار که محمودست در امور دنیاوی است نه در باب طاعات و قربات و الله اعلم
ابن عباس را بر عدم ایثار تقریر کرد و تبرک آن حضرت نمود کذا قالوا اما پوشیده نماند که استیذان آن حضرت
برای آن بود که وی اگر اذن دهد و راضی گردد درست باشد پس اینجا جواز ایثار معلوم میکرد و حکمت
شود و آنحضرت آنرا از امور دنیوی اعتبار فرمود استیذان نمود و ظاهر آن شربی است با آبی است که از آن
نفع دنیوی حاصل گردد و حواله دهد که ابن عباس متبرک شد بودن آن طاعت و مقربت نفع به بعیة الحرص
از فضل قربات و اعظم برکات است دیگر تکلف نکرد با ایثار و تقریر فرمود او را بر ترک آن فافهم و از بعضی مشایخ
صوفیه در ایثار در امثال این امور که از قربات شمرده آمده است و فقها میگویند که ایثار درین امور روا نیست
بعدم تقرب الهی و ملزوم اعراض از قرب اوست و این قوم میگویند که ایثار بیشتر راجع است بسوی تقرب است
ترک تقرب لازم نیاید و غالبا این از غلبه حال و سکر وقت است والله اعلم و حدیث ابی قتاده سند کرنا باب الحوال
ان شاء الله تعالی **الفصل الثانی** عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کنا نأکل علی عهد رسول الله گفت بودیم که میخوردیم در زمان
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نحن نمشی و ما راه میرفتیم و نشرب و ما میآشامیدیم و نحن قیام و ما ایستاده ایم الحکم
گفته اند خوردن در مشی و نوشیدن در حال قیام اصل جواز دارد و مختار روا دیدار آنست که خوردن در مشی و در کوب
خلاف اولیست همچنین نوشیدن در قیام چنانکه گذشت رواه الدارمی و ابن ماجه و الترمذی و قال
هذا حدیث حسن صحیح غریب **وعن** عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال رایت رسول الله گفت جد من که عبد الله
بن عمرو بن العاص است دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یشرب قائما و قاعدا آب میخورد ایستاده و نشسته غالبا
ادا این عبارت کردیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بیشتر نشسته آب خوردن بود و ایستاده خوردن
احیانا نبود اما اصل جواز باقی است **وعن** ابن عباس رضی الله عنهما قال نهی رسول الله گفت ابن عباس نهی کرد پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم ان یتنفس فی الاناء او ینفخ فیه از آنکه نفس زده شود در ظروف آب یا دمیده شود در وی یا جزئی از آب
دهن در وی افکنده شود و دیگری از آن کراهت کند و شاید از بوی دهن متغیر شود آب را تنزیه کردانه والله حسنه اگر تنفس آب
مثل چهارپایست رواه ابو داود و ابن ماجه **وعن** ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشربوا واحدا نوشید آب یک نفس
کشرب البعیر همچو نوشیدن شتر و لکن اشربوا مثنی و ثلاث و لکن بنوشید دو کان نفس که آن اقل و نفس نوشیدن آب
که از جناب پیغمبر آورده یک نفس بیست که سه نفس خوردن بهتر و گوارا تر است چنانکه گذشت و عادت شریف پیغمبر آب بود
در اطلاق آن و سموا و نام خدا ابرید و ام الله گوید اذا انتم شربتم وقتی که خواهید بنوشید و کوزه بر دهن نهید و احمدوا
او محمد و شکر گوید خدا برا اذا انتم رفعتم وقتی که بر گیرید کوزه از دهن در احیاء العلوم میگوید که در دم اول
بگوید الحمد لله و در دوم رب العالمین زیاده کند و در سیوم الرحمن الرحیم و این دعا نیز ماثور است الحمد لله الذی جعله عذبا
فراتا برحمته و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا رواه الترمذی **وعن** ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن النفخ
فی الشراب آنحضرت نهی کرد از دمیدن در شروع در زمان آب بهمان سبب که معلوم شد فقال رجل پس گفت مردی
که حاضر بود القذاة اراها فی الاناء خاشاک میبینم در افتاده در ظرف آب پس چه کار کنم و اگر دم نکنم چگونه
آن قذاة را از آب دور کنم قذاة خاشاک که در چشم یا در آب افتد قال فرمود اهرقها پس بریز آن قذاة یعنی قدری
از آب را تا آن خاشاک برون افتد و چون آنکه از نهی نفخ در شراب نهی از تنفس نیز مفهوم شد و از اینجا لازم
آید که در آب خوردن نفس نزند و هم به یک نفس آب فرو نبرد قال فانی لا اروی من نفس واحد گفت آن مرد پس مرا سیرابی
نمی شود از آب خوردن به یک نفس قال فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فابن القدح عن فیک پس
اگر به یک نفس سیراب نشوی نفس زن ولیکن جدا کن قدح را از دهن خود ثم تنفس پس نفس زن و دم در قدح
نفس مزن رواه الترمذی والدارمی **وعنه** قال نهی رسول الله هم از ابو سعید خدری مرویست که گفت نهی کرد پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم عن الشرب من ثلمة القدح از خوردن آب در سوراخ قدح و کوزه و مانند آن ثلمه بضم ثا و
سکون لام موضع شکست اناء و نهی شرب از آن موضع بجهة آنست که بها بدان کشیده دات برین و جامه بریزد و نیز
آن موضع نشستن اناء پاک و نظیف نمیگردد و چرک در آن میماند و با آنچه مذکور شد معلوم گشت که مراد ثلمه
لول کوزه نیست بلکه محل شکست اوست وان ینفخ فی الشراب نهی کرد از دم در دمیدن در آب رواه
ابو داود **وعن** کبشة نام زنی است از صحابیات قالت دخلت علی رسول الله گفت آن زن در آمد بر من الحضرت
آورده در خانه من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فشرب من فی قربة معلقة قائما پس آب خورد از دهن مشک که آویخته بود است
فقمت کبشه میگوید پس ایستادم الی فیها بسوی دهن آن قربه که آنحضرت از وی آب خورد فقطعته
پس بریدم دهان آن قربه را و آن قدر از چرم که دهان مبارک آنحضرت بدان رسیده بود جدا کردم و نگاه
داشتم بجهة تبرک و تشریف بدان چرم یا از جهة تادب که دهان دیگری بدان نرسد چنانکه صحیح از روایت
ام سلیم هم در مثل این صورت آمده که گفت بریدم دهان قربه را تا دیگری بعد از آن موضع نوشد رواه
الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح **وعن** الزهری عن عروة عن عائشة قالت کان احب
الشراب الی رسول الله الحلو البارد نوشیدنیها پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الحلو البارد آب سرد شیرین لطیف

سر و شیرین را آب برده اند که در صحیح بخاری آمده که عادت شریف ایشان بود که هر روز ناشتا کاسهٔ عسل با آب
شیرین میکردند و نوش جان میفرمودند تا بعد از رسیدن اشتها هرچه از طعام هم برسد تناول میفرمود و محمل بهترین معنی
حاکی از تکلفی نیست ظاهر آنست که همین آب خالص شیرین سرد که نعمتی گوارا است مراد باشد رواه الترمذی و قال
روایت کرده این حدیث را ترمذی و گفت والصحیح ما روی عن الزهری عن النبی صلی الله علیه وسلم مرسلاً یعنی
این حدیث را از زهری دو طریق روایت کرده یکی مسند که عن الزهری عن عروة عن عائشة و دوم مرسل که در وی ذکر
عائشه نیست و ظاهر عبارت آنست که ذکر عروه نیز نیست و زهری نیز تابعی است ولیکن تابعی مقبول است در حال و
ضعیف اند وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اکل احدکم طعاما فلیقل چون بخورد یکی از شما
طعامی را پس باید که بگوید اللهم بارک لنا فیه و اطعمنا خیرا منه برکت ده ما را در این طعام و اطعمنا بخوران ما را
ما را طعامی بهتر از این طعام که خوردیم و اذا سقی لبنا فلیقل و چون نوشانیده شود یکی از شما شیر را پس باید که بگوید
اللهم بارک لنا فیه وزدنا منه خداوندا برکت ده ما را در این شیر و زیاده برسان ما را از آن و نگوید برسان
بهتر از آن که بهتر از شیر چیزی نبود از طعامها و نیز بهترین طعامهاست فانه لیس شیء یجزی پس بدرستی که نیست چیز
کفایت کند من الطعام والشراب از طعام و شراب و کار هر دو بکند و جای هر دو نشیند الا اللبن مگر شیر که هم
ساز و هم سیراب هم گرسنگی هم تشنگی رواه الترمذی و ابو داود و طیبی گفته که این عبارت که فانه لیس
شیء الخ مقول سید و آنکه کدام از رواتست این حدیث که ابو داود از او روایت کرده و ظاهر کلام در ...
که از تتمهٔ حدیث است و در کلام شیخ مجد الدین فیروزآبادی در سفر السعادة شرح علوم میگردد که این
قول رسول است صلی الله علیه وسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه یستعذب له الماء آب شیرین آورده میشد برای وی من السقیا از موضعی که نام او سقیاست
کیا ... قریه جامعه است میان مکه و مدینه کذا قال السیوطی قیل هی عین بینها و بین المدینة یومان و بعضی گفته اند
که سقیا نام چشمه ایست که میان وی و میان مدینه مسافت دو روز در بیان است رواه ابو داود الفصل الاول عن
ابن عمر ان النبی صلی الله علیه قال من شرب فی اناء ذهب آن کسی که بخورد آب در ظرفی از طلا یا نقره او اناء بخورد
در ظرفی که فیه شیء من ذلک که در آن ظرف چیزی از طلا و نقره است چنانکه ظرفها را بچیزی از طلا و نقره زده ...
وطیبی از نووی نقل کرده که اگر بجای ... باشد بر قدر حاجت حرام و مکروه نبود و اگر از برای زینت بود حرام است فانما
یجرجر فی بطنه نار جهنم پس جز این نیست که میکشد جرعه جرعه در شکم خود آتش دوزخ را یا آواز میکند در شکم وی آتش دوزخ
چنانکه در فصل اول از حدیث ام سلمه معلوم شد رواه الدار قطنی الفصل الثالث عن ... از جملهٔ شربهای آنحضرت
یعنی و بیداشت ... آن بود که زبیب و یا خرما و یا شیر و متعارف تر از زبیب است که در آب نهند از انداختند تا
تا حدوث وی ... و بنحو شیرینی بود حادی ... و واقع میان ... فرموده ... طعام و ... و
مقبول حرارت و ... بود ولیکن ... دارند ... تغیر ... که انکار کنند
والیه الخفرت صلی الله علیه وسلم ... روز آخر اشتا ول ... چنانکه نباید و این ... است ...
در زیادت قوت و حفظ صحت ... سکر کند حرام است و در اباحت شرب آن وجود ... از و ... ان ...

بخورد

مشهور است در میان ایشان و مذهب حنفی اباحت و جواز است مادام مسکر نباشد و احادیث ناطق است ... و تفصیل این بحث در
سفر السعادة کرده شده است و نبیذ از غیر زبیب و تمر نیز شود چنانکه در نهایه گفته که نبیذ آنچه میسازند از اشربه از تمر
و زبیب و عسل و حنطه و شعیر و غیره و لهذا مصنف جمع آورده تا دلالت کند بر تعدد انواع و تغیر آن الفصل الاول عن
انس قال لقد سقیت رسول الله گفت انس بتحقیق نوشانیده ام پیغمبر خدا را صلعم بقدحی هذا بدین قدح که پیش
الشراب کله العسل والنبیذ والماء واللبن همه اقسام مشروبات را که عسل و نبیذ و آب و شیر است رواه مسلم
قدح آنحضرت پیش انس بود و صفات آن قدح در کتب احادیث مذکور است و آورده اند که از آن
به وی آب خورد وعن عائشة رضی الله عنها قالت کنا ننبذ لرسول الله نبیذ میساختیم ما برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فی سقاء یوکأ اعلاه در مشکی که بسته کرده میشد دهن وی از جانب بالا و کاو ... له عزلاء و مر آن
سقا را ... بفتح عین مهمله و سکون زاء معجمه و در ... دهن ... که مر آن سقا را ... اسفل
بود در پایان که از راه وی آب بیرون میشد یعنی ... دیگر ... و از آن راه آب
را آورده میخورد ننبذه غدوة نبیذ میساختیم ما آن را بامداد پس میخورد آنحضرت آن را شبانگاه و ننبذه
عشاء نبیذ میساختیم در شب و میخورد در بامداد ... نیم ... بامداد و ... شد ...
و ... از اول تا غروب ... القاموس ... نزدیک ... چیزی ... و تغیر در این صورت
کمتر حدوث شدی و غالبا این در هوای گرم بودی که احتمال تفرق و تغیر در وی غالب بودی و گاهی از
بر یک شب و روز تا سه شب و روز است ... و این در هوای زمستان بودی ... قلت و کثرت ... بود
رواه مسلم وعن ابن عباس قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه ینبذ له اول اللیل نبیذ ساخته
میشد برای وی اول شب فیشربه اذا اصبح یومه ذلک پس مینوشید آن را چون صبح میکرد تمام آن روز واللیلة التی
تجیء و در شبی که می آید بعد از این روز والغد واللیلة الاخری و در فردای آن روز و در شب دیگر والغد الی
العصر و فردای دیگر که سیوم روز است تا وقت عصر و این صورت سه شب ... و اگر سه روز ... است
در اینجا ... یافته باشد فان بقی شیء پس اگر باقی میماند چیزی از آن سقاه
الخادم ... نوشانید خدمتکار ... متغیر شده و در وی ... بودی ... خود ...
اما هنوز در مرتبهٔ سکر نبودی و اگر بآن مرتبه رسیدی ... از ... اما هنوز در مرتبهٔ سکر نبودی
و اگر بآن مرتبه رسیدی ... بودی ... چنانکه ... او امر به فصب یا بخادم ... بلکه ... کر
... احتمال ... که ... از جهت احتمال تغیر بودی ... رواه مسلم وعن
جابر قال کان ینبذ لرسول الله گفت جابر بود که نبیذ ساخته میشد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه فی سقاء
در ... که ... سقا ... نبیذ ... تور من حجارة ساخته میشد
... سنگین ... و سکون ... که آب ... و ...
... گفته که تور ظرفی است ... که از وی وضو ... رواه مسلم
وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه نهی عن الدباء روایت است از ابن عمر که آنحضرت ... از ...

ونقیر یعنی باطن درخت که برنگ کدو حنتم و مزفت نورالخم و کوزه سبز والمزفت کوزه بقیر اندوده شده والنقیر چوب کاواک کرده
و مجوف ساخته که آنرا ظرف کرده باشند بعضی گفته اند که نهی از استعمال این ظروف است باآنکه نبیذ در آن
نشود و ظاهر آنست که مراد در اینجا نبیذ انداختن است درین ظروف بقرینه قول وی که گفت وامران ینتبذ
فی اسقیة الادم و امر کرد که نبیذ ساخته شود در سقاها و ظرفها که از آدم باشد و ادم بفتحتین جمع ادیم که اثال
الکرمان و حکمت در امر بانتباذ در اسقیه نه در ظروف و اوعیه آن گفته اند که در اینها زود نشسکر پیدا نمی شود و معلوم
میگردد بخلاف اسقیه آدم که بجهة رقت تسکر در آن پنهان میماند ملکه گاه چنان شود که مسکر رسیده باره
گرداند سقا ادیم را و بیرون آید مثل سرو کرد و لیکن گرم نشود و میتی بیارد و بعضی گفته که بجهة شرب اهل
منی و توهم الودگی آنها بخمر بجهة قرب عهد بتحریم و گفته اند که این نهی در اول امر بود و چون حرمت مسکر معلوم شد و مقرر
در دلهای ایشان گردان کشتن مسکر گشت و توهم منتفی شد و اکنون یک ظرف بر ظرف دیگر ممنوع گشت و جایز شد
انتباذ در همه ظرفها چنانکه در حدیث آینده میاید رواه مسلم و عن بریدة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نهیتکم
عن الظروف گفت آنحضرت نهی کرده بودم شمارا از انتباذ در آن ظروف و فرق کرده بودم در ظروف اسقیه
و کان برده بود ظرفها که حلال و حرمت و ایگر ظروف و انچنین نیست فان ظرفا لایحل شیا ولا یحرمه زیرا که هیچ ظرفی حلال
میگرداند چیزی را که حرام است و حرام نمیگرداند چیزی را که حلال است و هر ظرف که هست و در روایة قال ای در روایتی
دیگر آمده که گفت آنحضرت صلعم نهیتکم عن الاشربه الا فی ظروف الادم نهی کرده بودم شمارا از اشربه هر اشربه
مگر در ظروف چرم یعنی و الان آن نهی کردم آن حکم را و مباح ساختم شرب را در جمیع اوعیه و ظروف فاشربوا
فی کل وعاء پس بنوشید در هر ظرفی که باشد غیر آنکه لا تشربوا مسکرا و آنچه حرمت آن بسکرات را ظرف
نه در جای که توهم شبهه مسکر از آن باشد اوبار خواهد بود رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی مالک الاشعری انه سمع
رسول مرویست از ابی مالک اشعری که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول که میفرمود آنحضرت
لیشربن ناس من امتی الخمر یسمونها بغیر اسمها نام وی
خمر را بنامی دیگر نام وی که حیله میکنند و بهانه میجویند در خوردن خمر بنامهای آینده و اشربه مباحه
چنانکه مار العسل و ما الذرة و ما ... و آنکه سر بند که اینها حرام نیست زیراکه نه از عنب و خرمات و این
فایده نمیکند ایشانرا در اباحت آن زیراکه حکم اینست که مسکر حرام است از هر جنس که باشد تغیر کرده اند
شرح این حدیث را و تحقیق این در باب حد خمر گذشت و ظاهر عبارت آنست که خمر میخورند و لیکن آنرا
نامی از جنس حوز نهند و بنام خمر نخوانند تا مردم ندانند که خمر میخورند و این نام نهادن هیچ فایده
نمیکند معتبر مسمی است نه اسم رواه ابوداود و ابن ماجه الفصل الثالث عن عبد الله بن ابی اوفی قال نهی
رسول الله صلی الله علیه وسلم عن نبیذ الجر الاخضر نهی کرد پیغمبر خدا از نبیذ که از سبز ساخته شده باشند آنرا در
کوزه سبز که نام آن حنتم است و چون عبد الله بن ابی اوفی از فقه اخضر را بلفظ نبیذ جر اخضر فهمید قال
قلت انشرب فی الابیض ابا نخوریم در جر ابیض قال لا گفت نه نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نخورید در ابیض
نیز ذکر اخضر اتفاقی است و بجهة آنکه اکثر جرهای که در آن نبیذ می انداختند در آن زمان سبز بود و لکن

حکم سبز و سفید یکی است رواه البخاری این در حکم همان حدیث است که از این گذشت که نهی عن الدبا والحنتم والمزفت و مکرراً اینجا
در جر اخضر که حنتم است نهی آمده است و این حکم منسوخ است چنانکه معلوم شد باب تغطیة الاوانی در ذکر احادیث که وارد شده است
در سربستن ظروف در شب و هنگام خواب و غیر آن و در بعضی نسخ و غیره با این هم آمده یعنی باب بیان تغطیه اوانی
و غیر آن چنانکه اغلاق ابواب و اطفاء مصابیح و غیر آن الفصل الاول عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان
جنح اللیل جون باشد اول شب و جنح بضم جیم و کسر آن شب فی القاموس جنح اللیل اقباله و بعضی قطعه از شب گفته
و مراد اینجا قطعه اولیست و بعضی ظلام شب آمده و آن نیز محمول بر همین است بقرینه قول وی او امسیتم بطریق شک
راوی یعنی آنحضرت اینچنین فرمود اذا کان جنح اللیل یا فرمود او اذا امسیتم یعنی چون شام کنید فکفوا صبیانکم
پس بازدارید و خوردن شمارا از بیرون برآمدن از خانه و گشتن در کوچها فان الشیطان ینتشر حینئذ زیراکه
شیطان یعنی لاجرم برای پراکنده میشوند در وقت شام و اگر آنرا شامل شیاطین جن و انس دارند هم روا باشد
و اذا ذهب ساعة من اللیل فخلوهم پس چون بگذرد ساعتی از شب واگذارید که بگذارید ایشان را و اجازت دهید صبیان را
و اتراند که معنی آن باشد که بگذارید ایشان را با ایشان هر چه خواهند بکنند و اگر خواهند بر آیند فانهم و ازینجا معلوم
کرده که جن و شیاطین را تصرف و تسلطی بر اطفال هست خصوصاً بر صبیان که با ایشان ضرری برسانند
واغلقوا الابواب و ببندید درها را و اذکروا اسم الله و یاد کنید نام خدا را در وقت در بستن فان الشیطان
لا یفتح بابا مغلقا زیراکه شیطان نمیگشاید دری را که بسته شده است یعنی به ذکر خدا اگرچه جن و شیاطین را قدرت
بر نقب و رفتن در درها و دیوارها هست و لیکن چون نام خدا برده شود مجال نیابند واوکوا قربکم و ببندید دهانهای
مشکها که در آن آبست واذکروا اسم الله و ببرید نام خدا را و خمروا آنیتکم و بپوشید سرهای ظروف آب را
واذکروا اسم الله ذکر کنید نام خدا را مقصود حث و تحریص است بر ذکر خداوند تعالی بانکه در جمیع احوال
بایدکه بدان مشغول باشند تا برکات آن شامل تمام امور دنیا و آخرت گردد و لو ان تعرضوا علیه شیئا
اگرچه از صورت تغطیه پوشیدن همین مقدار شود که برعرض آن نهید چوبی را یا برطرف که عقید است در دفع کرامت
و عدم ضرر که مرتب میشود بر ناپوشیدن هم کفایه میکند واطفئوا المصابیح را از باب ضرر دیگر آنکه از قرب بود و ابیت
و اول فشر است در بعضی کتب اینجا عن اللاعمی والطیعوه مصابیحکم و بکشید و مرده کنید چراغها رفانه را چون بخواب
روید متفق علیه اعتقد ار روز لفظ حدیث مشترکست میان بخاری و مسلم و هر یک از دو روایه هر یک این مقول
بالفاظ مختلف نیز آمده چنانکه گفت وفی روایة للبخاری و در روایتی مر بخاری را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم خمروا الآنیة بپوشید ظروف را واوکوا الاسقیة مشکها را اوکوا قربکم واجیفوا الابواب اجیفوا بجای اغلقوا آمده
معنی واکفتوا صبیانکم و گرد آرید و ضم کنید فرزندان بسوی خود گفت بسوی خود فرا کنید فرزندان را عند المساء وقت
شام احتمال دارد و متعلق هر چهار افعال پس مراد وقت شب است از ابتدای مسا تا وقت عشا که وقت انتشار شیطان
و آینده بوده لیکن ظاهر متعلق آنست باشد چنانکه سیاق و دلالت بر آن آنست بود و حاصل معنی آن باشد
که در شب این همه کارها بکنید و چیان را هم از اول شب گرد آرید که وقت انتشار جن است و چون پاسی
بگذرد در مانکند این کارهای دیگر را و باین توجیه موافق گردد و این روایت بلفظ متفق علیه فانهم فان

فان للجن انتشارا وخطفة زیراکه جن پراکنده شدن در بودن صبیان را و این واقع است اگرچه قلیل الوقوع است نابود
بهوش و خرد و بیگردن و بازی دران این زار و جن و شیطان یکی است خاصه آن جن و متمردان ایشان را شیاطین گویند
کذا ذکره بعض و اطفئوا المصابیح و بکشید چراغها را عند الرقاد نزد خواب فان الفویسقة تصغیر فاسقه مراد
موش است وی یکی از خمس فواسق است که کشتن آن در حرم جایز است و در قاموس گفته که فویسقه از
گویند زیراکه بیرون می آید از سوراخ خود بر مردمان و فساد ایشان پس میرساند که فویسقه ربما جرت
الفتیلة بسا باشد که میکشد فتیله را از چراغ و آتش در میزند بخانه و احرق ... فاحرقت اهل البیت پس میسوزد
اهل خانه را بجای متاع و اثاث خانه را و فی روایة المسلم و آمده است در روایتی مر مسلم را قال گفت خمروا الآنیة
بفتح عین معجمه و اوکوا الاسقیة و اغلقوا الابواب و اطفئوا السراج فان الشیطان لا یحل سقاء زیراکه شیطان
کشاده نمیکند مشک را ولا یفتح بابا و باز نمیکند در خانه ولا یکشف اناء و پرده بر نمی افکند ظرف آب را یعنی بر
نام خدا و این قید مراد است بدلیل احادیث دیگر و قرینه سیاق حدیث که فرمود فان لم یجد احدکم پس اگر نیابد
یکی از شما هیچ چیزی را که بپوشد بدان ظرف را الا ان یعرض علی انائه عودا مگر آنکه در عرض ظرف بنهد
چوبی را و یذکر اسم الله علیه و یاد کند نام خدا بر آن ظرف فلیفعل باید که بکند و این امر کمین در پوشیدن ظرف
از جو معلقا رامی نگردد و تخصیص ذکر اسم الله در صورت عرض و جهت آن باشد که چون عرض ... تمام نیست از هم
بلکه کند فان الفویسقة تضرم علی اهل البیت بیتهم این تعلیل اطفاء سراج است و اضرام آتش بلند کردن یعنی میسوزد
یا افروزد بر اهل بیت بیت ایشان را آتش و بسوزد و فی روایة و در روایت دیگر مر مسلم را آمده قال لا ترسلوا
فواشیکم ... مواشیکم مواشی خود را و صبیانکم و کودکان خود را ... فی الفراغ مواشی گوسفند ... پراکنده شده
فی الحدیث ... اذا غابت الشمس چون فرود رود
آفتاب حتی تذهب فحمة العشاء تا برود اقبال شب ... سیاهی وی ظلمتی را گویند که میان عشا ... است
و آنکه در میان عشا باشد ... است آنرا عسعسه خوانند واللیل عسعس اشارت بدان است فی روایة و در روایتی دیگر مر مسلم را
آمده قال غطوا الاناء و اوکوا السقاء در این روایت اناء و سقاء بلفظ مفرد آمده و مراد بدان جنس است
و علت پوشیدن اناء و بر بستن سقا در اینجا این فرموده که فان فی السنة لیلة زیراکه در سال تمام شبی است
که ینزل فیها وباء فرود می آید دران شب وبا لا یمر باناء نمیگذرد این وبا بظرفی لم یکن علیه غطاء
فرود می آید ... برو ... او سقاء لیس علیه وکاء ... که نیست بروی بند الا نزل
فیه من ذلک الوباء مگر آنکه فرود می آید دران اناء یا سقا چیزی است از آن وبا نعوذ بالله من ذلک
و عن جابر از جابر مروی است که گفت جاء ابو حمید رجل من الانصار من النقیع آمد ابو حمید که مردی است
از قبیله انصار از نقیع بنون مفتوحه نام موضعی بوادی عقیق که او آورده بود آنرا حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وحمی ساخته برای شتران صدقه و جز آن که آنجا باشند و بجیم و باء موحده نیز خوانده اند که نام
مقبره مدینه منوره مشهور است و گفته اند که این تصحیف است و صواب نون اول است پس آمد این ابو حمید از آن
موضع باناء من لبن با ظرفی از شیر سوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی سر نا پوشیده فقال النبی صلعم الا خمرته

آوردن

آوردن سر نا پوشیده ناخوش آمده وا در اطاعت و توجه کرد برین فعل گفت الا خمرته چرا نپوشیدی این ظرف شیر را
ولو ان تعرض علیه عودا اگرچه عرض کنی برو چوبی را پوشیدن همین قدر بودی که بر عرض ظرف وی چوبی را بر آن حروف اول
مرتبه بود متفق علیه و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تترکوا النار فی بیوتکم حین تنامون مگذارید
آتش را در خانهای خود هنگامی که بخواب روید متفق علیه و این آتش شامل است چراغ را و غیر آنرا اما قندیل معلق
چنانکه از آن خوف افروختن آتش نباشد چنانچه عادت است لا باس به است و در پناه داخل نه از جهت
انتفاء علت کذا قال النووی گفته بنده ضعیف مر او را بحث است که اگر آتش را نیز در خانه جای نگاه دارد که خوف
افروختن آن نبود در زمستان بقصد قیام لیل یا مصلحتی دیگر پوشیده در خانه نگاه میدارند ظاهر است که درین نیز نهی
ممنوع نخواهد بود و از قرطبی نقل کرده اند که گفت او مراد نهی این باب از قبیل ارشاد بمصلحت است و احتمال
دارد که برای ندب استحباب نیز بود حضرت ... امتثال امر کند و عن ابی موسی قال ... از ابو موسی اشعری
نقل که گفت احترق بیت بالمدینة علی اهله من اللیل سوخت خانه در مدینه چنانکه افتاد بر اهل بیت و سوخت
ایشان را در شب فحدث بشأنهم النبی پس حکایت کرده شد با حال پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و عرض کرده شد
در خدمت وی کار ایشان از غریب واقع شد قال فرمود که ان هذه النار انما هی عدو لکم این آتش نیست وی
مگر دشمنی عظیم مر شما را فاذا نمتم فاطفئوها عنکم پس چون بخواب روید پس مرده کنید آنرا و دور دارید ضرر او را از خود
با بی صفت نگذارید که از وی خوف ضرر باشد الفصل الثانی عن جابر قال سمعت رسول الله گفت جابر شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت اذا سمعتم نباح الکلب و نهیق الحمیر من اللیل چون بشنوید آواز سگ و آواز
خر ... در شب تخصیص شب اتفاقی است و در روز نیز همین حکم است فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم پس پناه
جوئید از شیطان ملعون رانده درگاه فانهن یرین زیراکه این سگان و خران می بینند ما لا ترون چیزی را
که نمی بینید شما که شیطان و لشکر وی باشند اقلوا الخروج کم کنید بیرون آمدن را از خانه اذا هدأت الرجل
وقتی که ساکن شود پایها یعنی بیرون رفتن ... مردم از خانه و پای نزنند و گشت نکنند در کوچها یعنی در شب
که محل سکون ... است بگاه بیرون آیند فان الله زیراکه خدای عز و جل یبث من خلقه فی لیلته ما یشاء
پراکنده میکند و بیرون می آورد از خلق خود در شب خود چیزی را که میخواهد از شیاطین جن و انس
و حیوانات و موذیات از حشرات و جز آن و اجیفوا الابواب و اذکروا اسم الله و بزنید در خانها را
و ذکر کنید نام خدا را فان الشیطان لا یفتح بابا زیراکه شیطان نمیتواند گشودن دری را اذا اجیف و ذکر اسم الله علیه
چون بسته شود و برده شود نام خدا بر وی و الحدیث دلالت کرد که این قید در همه جا مراد است چنانکه سابقا گذشت
و غرض مؤلف که در آوردن روایات متعدده در اینجا همین است که بعض مفسر بعضی اند چنانکه در غیر بیان
اشارتها بدان رفت و غطوا الجرار و بپوشید دهان کوزها را که در وی است و اکفئوا الآنیة و قلب کنید
و واژگونه کنید ظرفها را اگر خالی اند تا از حشرات چیزی در وی نجنبد ... و اوکوا القرب ...
بند دهن مشکها را رواه فی شرح السنة روایت کرد این حدیث را محی السنة در شرح السنة و عن ابن عباس قال جاءت فارة
آمد موشی فاخذت تجر الفتیلة و شروع کرد که میکشید فتیله را فجاءت بها فالقتها بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الخمرة

فتیله اش پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی الخمرة التی کان قاعدا علیها بر بوریا که نشسته بود آنحضرت بر آن و خمره بضم خا و سکون
میم سجاده خورد از حصیر که تنگی بر آن نماز گذارد فاحرقت منها مثل موضع الدرهم پس بسوخت آن فاره از آن خمره
موضعی مقدار درهم فقال اذا نمتم فاطفئوا سرجکم پس فرمود آنحضرت چون بخوابید بکشید چراغهای خود را فان
الشیطان یدل مثل هذه علی هذا زیرا که شیطان راه مینماید وی برای که بگیرد مثل این موش موذی را برین فعل پس سوزد
شیطان و خبث میشود بر سوختن شما برین حیله للذا اینجا معلوم میشود که باعث مر فاره را برین فعل شیطان است که دشمن
بنی آدم است و فعل شرور و قبایح راجع و مستند با وست لعنه الله علیه رواه ابو داود ه و مصنف درین باب فصل ثالث
نیاورد و گفت که این باب خالی است از فصل ثالث وجهی برای گفتن وی این را سابقا گفته ایم قلندر کتاب اللباس لبس
مصدر است بمعنی ملبوس چنانچه کتاب بمعنی مکتوب و بالفتح و مضارع وی از باب علم یعلم آید و آنچه بمعنی التباس الامر
یعرب بود و مصدر اول بضم لام و ثانی بفتح لام الفصل الاول ه انس قال کان احب الثیاب الی النبی ان یلبسها ص بود
محبوب ترین جامها سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یلبسها از برای پوشیدن حضرت جامها را یعنی نه برای مصلحتهای
دیگر از بخشیدن و گستردن و جز آن الحبرة بکسر حاء مهمله و فتح باء موحده بروزن عنبه برد یمانی مخطط و آنرا
حبیر بروزن جبیر نیز گویند از اشراف ثیاب یمن است از پنبه و گفته اند که محبت آنحضرت مر او را بهم از آنجهت بود
و بعضی گفته اند که خطوط سبز دارد و آن از ثیاب جنت است و بعضی گفته اند سرخ خطوط دارد و محبت از جهت
آنکه بود که چرک بر دار است و در اعلم متفق علیه وعن عایشه رض قالت خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات غداة
گفت عایشه بر آمد آنحضرت وقت بامدادی و علیه و بر بدن مبارک وی بود مرط مرحل المرط بکسر میم و
سکون را چادر از پشم یا موی یا کتان یا خز که از آن ازار سازند و در قاموس گفته چادر از صوف است
یا خز و در نهایه گفته مرط از پشم باشد و گاهی از خز و جز آن نیز بود و کرمانی گفته مرط بکسر میم چادر یا ازار
یا از جامه سبز و مرحل بفتح حاء مهمله بروزن معظم آنکه صورت بالانها را حل دارد و بعضی آنرا بجیم روایت کرده
یعنی مصور بصورت رحال یعنی مردان و این اشکال است چه پوشیدن جامه که صورت آدمی و حیوانات دارد
درست نباشد این بکر بعد از تحریم و بعضی گفته بمعنی صور بصورت مراحل جمع یعنی دیگهای آهنین و امام نووی
گفته که آنچه جمهور از اهل اتقان روایت کرده اند بحاء مهمله است رواه مسلم این حدیث در اکثر نسخ مشکات
که بنظر آمده نیست و در مصابیح است و بعضی آنرا شرح کرده و صورت است که نباشد زیرا که مولف در آخر فصل
میگوید و عند کر حدیث عایشه خرج النبی صلی الله علیه وسلم ذات غداة فی باب مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه وسلم
و ذکر اگر در اینجا همین بود که مقتضی نیست مرط مرحل است باشد در مناقب اهل بیت تمام حدیث که مشتمل بر منقبت
آورده باشد و در مناقب وعن المغیرة بن شعبة ان النبی صلی الله علیه وسلم لبس جبة رومیة پوشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم
جبه رومیه را و در بعضی روایات جبة شامیة از صوف ضیقة الکمین تنگ آستینها که چون وضو ساختند نتوانست
از آستین برآورد و کذا جاء فی الحدیث یعنی چنان تنگ آستین بود که چون خواست که دست برآرد شستن آن هر دو
پس از آنکه است که آنرا در سفر پوشیده بود متفق علیه در سفر السعادت میگوید که آنحضرت جبه پوشیده و قبا
و پیراهن در قاموس میگوید الجبة ثوب معروف و کرمانی گفته که ثوب مقطوع ... علی ما فی عبائی الاکمی در رقا الولد

بجامه

آن
جبه جامه که قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن است و آنچه میرسد از دو شل ترو آورد او و فتاح
و اکرم درین مفهوم نیز خصوصیتی هست اما مقابلت وی با قبا و پیراهن خصوصیت دیگر میطلبد مگر آنکه مراد جبه روی
آستین دار است باین صفت مقابل قبا و پیراهن باشد والا آن آنچه روی میان ما پوشیدم ته آستین عام و تنگ
والله اعلم واما قبا هم در شرح رقا الانوار میگوید که جامه تنگ است از جامهای عجم مشهور در اشتهی و ظاهر است که قبا جامه دو حصه
گریبان دار نباشد و قمیص آنکه او را گریبان بود و بعضی از کلام قاموس مفهوم گردد که گفته قبود در لغة القبا وام
چیدن میان ده است و از اینجا گرفته شده نوعی از جامه است و ابن الاثیر در نهایه آورده که قبو طاق جامه بعضی بر
بعضی هم بسته وعن ابی برده قال اخرجت الینا عایشه گفت ابو برده بیرون آورد بسوی ما عایشه کسا ملبدا چادر
رقعها برهم دوخته تا مانند لبد شده که بمعنی مذهبت و ازارا غلیظا و ازاری درشت آن نیز از جهت رقعه برهم دوخته باشد
بآن جهت مطابقت و درشتی جامه وی فقالت قبض روح رسول الله پس گفت عایشه رضی الله عنها قبض کرده شد روح
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی هذین درین دو جامه که ردا و ازار مذکور بود متفق علیه وعن عایشه قالت کان فراش
رسول الله گفت عایشه بود و جامه خواب پیغمبر خدا صلی الله علیه الذی ینام علیه که خواب میکرد بر وی ادما حشوه لیف
بجرم دباغت کرده شده که در میان وی پوست خرما بود که آن بسته که در میان غلاف باشد متفق علیه وعن قالت کان
وساده رسول الله صلی الله علیه الذی یتکی علیه ادم از عایشه است که گفت بود بالش آنحضرت که تکیه میکرد بر وی من ادم
بر وی حشوه لیف رواه مسلم از حدیث معلوم گردد که گرفتن فراش و وساده برای خواب و از آنجا تکیه کردن
و آسودگی روا است اما نه با سراف و انهماک در تنعم و خود دوست داشته آنحضرت وساده را و تکیه میکرده ان
و فرمود حبیب وساده را الا که کسی بر چه رد نباید کرد و از این احادیث و امثال آن معلوم گرد دکر طریقه حضرت
علیه زهادت و ورع و اعراض از تنعم و لذات آن و خشونت و نیز ادت در لباس بود و اقتدا او ابا
الخضرت درین است و نیز گفته اند که آنچه حاضر آمدی میسر شدی از لباس پوشیدی و تکلف نمودی و گاهی
از برای بیان جواز جامه نفیس قیمتی نیز پوشیده و با بعض زا آنرا ایگی کشیده و لیکن تعبد و اعتنا به جامه نفیس
و تکلف در آن خلاف سنت است واگرچه اباحت داشته بود و اگر جامه درست که این از جهت تجمل حسن ظاهری باز
برای اظهار زینت یا طلب سوال از مردم بر وجه ریا و سمعه بوشد نیز چیزی نیست و تعبد ما که اهل خیر و دیانت
حال و تقشف و اظهار فنا و جامه نفیس پوشیده و خود را از چشم اغیار پوشیده اند و باجمله آنچه نه بر وجه
اسراف و مخیلت و تکبر بود لباس نیت است و توسط و اقتصاد در همه جا محمود و احادیث در جمیع آنچه مذکور شد
وارد است و در شرح سفر السعادت درین باب زیاده برین تفصیل واقع شده است آنجا باید دید وعن قالت
کان جلوس النبی صلی الله علیه وسلم از عایشه مرویست که گفت در اثنای آنکه ما نشسته بودیم در خانه خود ابو بکر رضی الله عنه
که در که بود فی حر الظهیرة در گرمی نیمروز قال قایل لابی بکر گفت گوینده مر ابی بکر را رضی الله عنه هذا رسول الله
این پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم مقبلا پیش آمده و متقنعا الظرف رداء پوشیده خود را بگوشه چادر
خود تقنع و قناع پوشیدن سر است بردا و اند از حص طرف آن بر کتف و آنرا طیلسان نیز گویند رواه البخاری

در آن

این حدیث را بخاری روایت کرده و این بعضی از حدیث هجرت است که بعد از قضیه بیعة العقبه آنحضرت منتظر بود که هجرت
از مکه فرمان آید و ابوبکر صدیق رضی الله عنه التماس صحبت و مرافقت درین سفر از حضرت وی مینمود و آنحضرت میفرمود
اگر حکم چنین شد همچنین خواهد بود ناگاه ابن هجرت شد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیمروزی در خانه ابوبکر آمد و فرمود
که فرمان هجرت رسید و حکم شد که برائیم با تو رفیق خواهی بود پس در شب از راه دریچه که در دیوار خانه ابوبکر بود
بجانب جبل ثور که در جانب اسفل مکه است برآمده بغاری که در آن جبل بود درآمدند الی آخر القصه از این حدیث
معلوم شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقنع کرده و بعضی مردم در اینجا خلافی کرده اند و حکم بکراهت نموده و بعضی
گفته اند که آن مخصوص بوقت ضرورت از گرمی آفتاب و سردی هوا مانند آن دلیل امام مالک هم بر جا است
و گویند که تقنع آنحضرت درین وقت از جهت گرمی یا سردی بود یا از جهت آنکه تا کسی نشناسد وی را صلی الله علیه وسلم
درین ایام محقق بود خصوصا درین وقت که میخواهد که از مدینه منوره برآید و مختار جمهور علما آنست که تقنع جایز است
مطلق در آنحضرت و صحابه عظام منقول آن آمده و شیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه درین باب رساله نوشته
مسمی بطی اللسان عن ذم الطیلسان و در وی احادیث و آثار متضمن مدح طیلسان و لبس وی از آنحضرت و بعضی
اصحاب بسیار آورده و گفته که بیهقی در شعب الایمان از سهل بن سعد آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در مدح طیلسان فرمود که این جامه ایست که ادا کرده نمیشود شکر وی و حدیث دیگر آمده که پوشیدن طیلسان از
مغفرت است و در شب زینت و فرمود از تقنع الباس عرب است و اقتناع لباس ایمان و ترمذی و غیر وی از انس
رضی الله عنه آورده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسیار میکرد تقنع بنوعی که تا چنان مینمودی که گویا
جامه وی جامه زیادتی است که بسبب پوشیدن سر بر وی که ادهان میکرد چرب شده و بعضی گفته اند که مراد بدان
خرقه ایست که در وقت ادهان می پوشید تا دستار چرب نگردد و تحقیق آنست که تقنع اینجا بمعنی طیلسان پوشیدن است
کذا فی شرح الابکار و نیز از انس آمده که فرمود آنحضرت که معتکف چون بیرون آید از مسجد برای کاری تقنع کند خود را
و حکم بر شرط تقنع از ره ابن کعب آورده که گفت شنیدم رسول خدا را ذکر میکرد فتنه را و قرب میشود وقوع آن را
ناگاه مردی بگذشت متقنع در ثوبی فرمود این مرد در آن روز بر راه راست خواهد بود پس ایستادم تا به بینم
که آن کیست ناگاه دیدم که عثمان بن عفان است رضی الله عنه ظاهر اینکه مراد از فتنه قتل وی بود که اهل مصر بدان مفتون
و مبتلا شدند و از امام المسلمین حسن بن علی رضی الله عنهما آورده اند که دیدند او را در نماز میکرد و متقنع بود
روایت تقنع از وی در غیر این نیز آمده و از احوال شیخ عبد الحق در نوشته اند الله کان یتقنع و متقنع

وعن جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت از جابر که آنحضرت فرمود جابر را فراش
للرجل و فراش لامرأته والثالث للضیف یعنی مرد را یک جامه خواب باید که بروی خسپد و یکی برای زن خود و یکی
دیگر برای آن زن که شاید در وقتی بجهت مرض یا عذر جدا خسپد اگر بجوانکه یا زوجه اصحاب والثالث ایضا
برای مهمان که باید و سیم اینجا باشد پس سه فراش بس است و زیاده بر آن اسراف است چنانکه فرمود والرابع
للشیطان چهارم اگر باشد برای شیطان است و نسبت بشیطان بجهت آن کرد که چون زیاده بر قدر حاجت است و کلی

مباهات و خیلاء است مذموم است و هر مذموم باید ترک کرد زیرا که چون نه محتاج الیه است در وی بیتوتت شیطان خواهد بود بالاگر
یک را عادت کرم بر کثرت اضیاف افتاده ظاهر آنست که تکثیر فروش و اسباب مذموم نباشد مذموم همان است که برای مباهات
و خیلاء باشد رواه مسلم وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا ینظر الله یوم القیامة نظر نمیکند خدای تعالی نظر
رحمت روز قیامت الی من جر ازاره بطرا بسوی کسی که بکشد ازار خود را و دراز سازد و بطرا ای بطریق تکبر و اسراف و خیلاء
مفهوم است از این قید معلوم شود که اگر نه باین طریق بود حرام نیست ولیکن مکروه است که اینجا نیز میدان که بجهت عذری باشد مثل زخمی
در روش باید که کرده نیز نمود چنانکه در فصل کتاب جامه والله اعلم متفق علیه وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من جر
ثوبه خیلاء لم ینظر الله الیه یوم القیامة کسی که باشد جامه بطریق خیلاء نظر رحمت نکند خدای تعالی بسوی وی در روز قیامت خیلاء
بضم خاء و فتح یاء ممدود بمعنی کبر و عجب است و مخیله بفتح میم و کسر خاء و سکون یاء تحتانیه نیز بهمین معنی است متفق علیه وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم بینما رجل یجر ازاره من الخیلاء و هم از ابن عمر است که گفت آنحضرت در اثنا آنکه مردی
میکشید ازار خود را و بتکبر و خیلاء برفت خسف به فرو برده شد او در زمین فهو یتجلجل فی الارض الی یوم القیمة
پس آن مرد میرود و در زمین تا روز قیامت و جلجله حرکت با اضطراب و صوت و اینجا احتمال دارد که از زمین امت
که در وقتی وقوع یابد و احتمال دارد که مردی از امم ماضیه باشد که باین حال گرفتار شده و این قول صحیح است و ایراد
این حدیث را در ذکر بنی اسرائیل آورده اند کذا قال الطیبی و بعضی گفته اند که مراد بوی قارون است رواه البخاری
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اسفل من الکعبین من الازار فی النار چیزی که باشد پائین تر از
شتالنگ از ازار در آتش دوزخ است یعنی آن پاره از قدم زیر شتالنگ که بروی از رسیده است و گویند معنی آن است
که این فعل مذموم است و از افعال اهل نار است کذا قال الطیبی رواه البخاری وعن ابن عمر ... اسبال آنکه در ازار
در ورود یافته و وعید شدید در وی آمده تا آنکه فرمود وصل ازار که نماز نمیکند از را باعادت نماز و وضو چنانکه
در اوایل کتاب و در احادیث آمده که در شب معراج فرشتگان همه را بر زمینه سوخته الی ساق و مفرح ... اسبال از آن
و تحقیق آنست که اسبال در جمیع ثیاب رود هر چه که زیاده بر قدر حاجت و وفق سنت بود اسبال است و با آن نیز
تخصیص ازار بجهت کثرت وقوع و عادت به لباس اکثر مردم در عهد نبوت ردا و ازار بود و در فصل ثانی از ابن
عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم الاسبال فی الازار والقمیص والعمامة من جر منها شیئا الخ
الحدیث و در حدیث اول از ابن عمر که پیش از حدیث مذکور شد نیز لفظ مطلق واقع شده و کیفیت در آن نصف
ساق است
ازار آنحضرت صلی الله علیه وسلم این چنین بودی و فرمود ازار مومن تا نصف ساق است و رخصت تا بالای
شتالنگ و اما آن قبا و پیراهن نیز همین است و سنت در آستینها تا بند دست است و اسبال در عمامه ارسال عذبه
زیادت بر عادت عرفا و طولا و غایت آن تا نصف ظهر است و زیاده بر آن بدعت است و داخل اسبال محرم است
توسیع و تطویل که در بعضی از دیار عرب شعار روز شده است علما گفته اند هر چه از آن بطریق خیلا است حرام
و آنچه بطریق عرف و عادت سابق شده و شعار رسول گشته لا باس به است اگرچه در اطراف از آن احتیاط کامل
مردان نیز حرام است و در حق ایشان زیادتی بر مردان بقدر شبر و قدر ذراع که دو شبر است نیز رخصت تعلیک
تحبب است بقدر تستر کذا جاء فی الحدیث ام سلمه وعن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یاکل الرجل بشماله

بجود در مردم بست چپ زیراکه آن عادت شیطانست او یمشی فی نعل واحدة یا راه رود در یک کفش زیراکه در وی [illegible]
وقار است و باعث خندهٔ مردم و اگر نعل بلند بود موجب لغزش پای و افتادن بر زمین نیز گردد و بعضی گفته کراهت [illegible]
و مشی در بعضی اعضا یا سبب [illegible] نیز میکرد و ان یشتمل الصماء نهی کرد از اشتمال صما یعنی پوشیدن رداء بر وجهی که تمام جسد را
درگیرد و پوشیده گرداند و دستها نیز در درون جامه و هیچ طرف از جامه برنه دارد که دستها را بیرون ازان تواند آورد
و این سبب را اصما ازان گویند که ساخته و داخل هم مسدود گشته چنانکه صخره صما را گویند سنگی صلب که در وی هیچ
شکاف و قطعی نبود و در ماده صمم مثل [illegible] اند و او بو عبید از ابو عبید نقل کرده که فقها اشتمال صما آنرا گویند که در گیرد
همه بدن را یک جامه بی جامه دیگر باشد برتر دارد و یکجانب او را نهد بر دوش لیس ظاهر گردد از وی فرج و آن
امام و در شرح هدایه گفته که مکروه است اشتمال صما در نماز و آن پیچیدن تمام بدن است بثوب واحد تا آنکه منفذی
نگذارد که ازان دست بیرون توان آورد نزد امام محمد مکروه است که ازار نپوشیده باشد و نزد دیگر او مکروه است
او یحتبی بثوب واحد یا حبا سازد بیک جامه کاشفا عن فرجه در حالتیکه کشف کننده و برهنه گرداننده است از فرج خود
و احتبا آنست که بر هر دو سرین بنشیند و ساقها بردارد و بجامه یا هر دو دست ساقها را گرد کند و اگر کمی جامه را ازار
موجود داشته باشد و این وضع نشیند لا بکشف عورت کرده باشد لیس مکروه باشد از چیزه و در [illegible] کرده نیست
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حین کعبه [illegible] احتبا نشسته [illegible] و غالب منع نشستن عرب در حرم
و غیره اینست و اگر جامه را بر آن احتبا کنند چنانکه [illegible] رداپوشیده بود و آن ردا و هیچ
تحتی که با جنابع فرج مکشوف نگردد جایز است رواه مسلم و عن عمر و انس و ابن الزبیر و ابی امامة روایت از آن
چهار صحابی رضی الله عنهم عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت من لبس الحریر فی الدنیا هر که بپوشد جامه ابریشم
در دنیا لم یلبسه فی الآخرة نپوشد او را در آخرت متفق علیه پوشیدن ابریشم حرام است مگر بقدر چهار انگشت
و مگر از جهت علاج چنانکه عنقریب بیاید و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما یلبس الحریر فی الدنیا من لا خلاق له
فی الآخرة جز این نیست که میپوشد حریر را در دنیا کسی که نیست مر او را در آخرت بهره یا نصیب ازین آخرت نصیب از
اعتقاد آخرت یا نصیب از لبس حریر در آخرت چنانکه در حدیث سابق گفته لم یلبسه فی الآخرة متفق علیه و عن حذیفة
قال نهانا رسول الله گفت حذیفه منع کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان نشرب فی آنیة الفضة والذهب [illegible]
از نوشیدن در ظرفها نقره و طلا و ان ناکل فیها و از خوردن در این ظرف و عن لبس الحریر والدیباج و از پوشیدن
جامه ابریشمی و دیبا که نوع خاص و معروف است از ان و ان نجلس علیه و از نشستن بر حریر و دیبا متفق علیه و عن
علی رضی الله عنه قال اهدیت الی رسول الله فرستاده شد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حلة سیراء حله جامه
یعنی ازار و رداء سیراء بکسر سین و فتح تحتانیه و در الف ممدوده بروی مخطط که مخلوط است بوی حریر و بعضی
گفته که حریر محض و تسییر در لغت خضاب کردن زنان است اصابع خود را بخطوط فبعث بها الی پس فرستاد آنحضرت
آن حله سیرا بسوی من فلبستها پس پوشیدم من آنرا بجهه ظاهر آنکه بود که فرستادن آن برای پوشیدن [illegible]
الغضب فی وجهه پس دیدم اثر خشم را در روی مبارک آنحضرت و گفته اند که سبب غضب آن بود که چرا فکر نکرد که [illegible]
زنانه [illegible] بوده که علی رضی الله عنه آنرا پوشد اگرچه نه صرف حریر باشد بلکه مخلوط بود آن و با وجود آن

شان

شان وی بود که مثل آنرا بپوشد پس باستی آنرا در زنان قسمت کرد چنانکه گفته فقال انی لم ابعثها الیک لتلبسها پس فرمود آنحضرت من نفرستادم
آن حله را بسوی تو تا بپوشی آنرا انما بعثتها الیک لتشققها مگر برای آنکه پاره کنی آنرا که پاره مقدار دامنی که زنان بر خود اندازند [illegible]
و قسمت کنی آنرا میان زنان ایشان متفق علیه و در روایتی بجای بین النساء بین الفواطم آمده و فواطم جمع فاطمه چنانچه
فاطمه در اینجا امیر المؤمنین جمع بوده اول فاطمه زهرا بتول بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و علیها دوم فاطمه بنت اسد بن
هاشم زوجه ابیطالب ام علی و جعفر و عقیل و طالب که آنحضرت در شان وی ناز نمود و وی را فضایل بسیار است و وی اول ها
شمی است که زاییده هاشمی را و سیوم فاطمه بنت حمزه بن عبد المطلب سید الشهدا و بعضی گفته اند که چهارم فاطمه بنت ولید
بن عتبه ابن ربیعه است که از مکه هجرت نموده بمدینه آمده بود و از اول [illegible] جدا و اقطاع آنحضرت با اهل بیت نبوت
علیهم اجمعین [illegible] است و عن عمر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن لبس الحریر آنحضرت نهی کرد از پوشیدن
جامه ابریشمی الا هکذا مگر اینچنین یعنی اینمقدار و رفع رسول الله و برداشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای تعیین
اشارت باین کذا و این اینقدر را اصبعیه [illegible] الوسطی والسبابة دو انگشت خود را که انگشت میانه است و انگشتی که شهادت
اوست از جانب انگشت و ضمهما و پیوست این هر دو انگشت را بیکدیگر یعنی اینقدر حریر اگر در لباس باشد مباح است
چنانکه گفت و فی روایة لمسلم [illegible] که [illegible] از روایت شام فقال [illegible] رسول الله پس گفت عمر
[illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن لبس الحریر الا موضع اصبعین او ثلث او اربع مگر جای دو یا سه
یا چهار انگشت یا چهار انگشت که مباح است [illegible] زیاده بر دو انگشت مباح نبود لیس ازان رخصت کرده
تا چهار انگشت و مذهب جمهور علما آنست که زیاده بر چهار انگشت مباح نیست و مذهب حنفیه نیز همین است و مراد [illegible]
آنست که یکی بوده [illegible] اگر جمع کنند در تمام جامه باین قدر برسد و عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما اخرجت جبة
طیالسة کسروانیة از اسماء بنت ابابکر آمده که وی بیرون آورد که وی بیرون آورد و این قسم جبه را که او را
طیالسه کسروانیه طیالسه جمع طیلسان که بعضی [illegible] و طیلسان بفتح لام و بعضی بکسر لام گفته لفظ معرب است از تالسان
و بعضی گفته [illegible] جمع طیلس است که بمعنی است در طیلسان و این جبه سیاه [illegible] و هر دو [illegible]
کسروانیه منسوب بکسری است بفتح کاف و کسر آن معرب خسرو لقب پادشاه فارس است و نسبت بوی کسروی و کسروان بزیاده الف
و نون نیز گویند لها لبنة دیباج مر این جبه را لبنه بود از دیباج لبنه بکسر لام و سکون با قطعه جامه که نهاده میشود بجای
جیب و فرجیها مکفوفین بالدیباج و [illegible] میگوید که دیدم در فرج یعنی دو کشادگی و پارگی آن جبه را
که [illegible] از پیش و پس است مکفوفه یعنی میگویم دیدم هر طرف دامان او را مکفوف بدیبا یعنی دوخته شده بوی و اصل
معنی مکفوف کفه دار بضم کاف و کفه بضم حرف طرف و حاشیه آن چیز را گویند که مستطیل باشد و کفه بکسر گویند چیزیکه
کفه جامه را گفته و [illegible] بکسر کاف خوانند چنانکه کفه ترازو و این نیز آمده حاصل آنکه جیب و دامان این جبه را
از حریر یا دیبا ساخته و دوخته بودند و از کلام [illegible] آن [illegible] میشود و گویا معنی مکفوف [illegible]
اینست اگرچه در حدیث همین ذکر و طرف دامان است [illegible] فقالت هذه جبة رسول الله و گفت اسما که این جبه جبه پیغمبر خدا است
صلی الله علیه وسلم کانت عند عائشة بود این جبه نزد عائشه فلما قبضت قبضتها پس هرگاه که وفات یافت عائشه گرفتم
من آن جبه را و [illegible] رسید آن جبه ظاهر آنست که از عائشه میراث رسیده [illegible] که خواهران یکدیگر بوده و عائشه [illegible]

بر تقرف در غذا او در شرحی دیگر میگوید که منع لبس حریر از قبل آنست که حدوث آن برسل نوالات زیرا که فایده میکند
آن از که عادت میشود از پوشیدن وی لبس متولد میشود و از آن قول انتهی و از حدیث مفهوم میگردد که لبس حریر حرام است
الا برای حاجتی و مصلحتی مثل جرب و قمل و حر و برد و اینمذهب شافعی و نزد مالک جایز نیست اصلا و در هدایه میگوید لا باس
بلبس حریر و دیبا در حرب نزد ایشان زیرا که آن واقع است در تحقیق سلاح را و هیبت است در چشم عدو و نزد امام ابو حنیفه
مکروه است از جهة اطلاق نهی و ضرورت مندفع است بمخلوط و صاحبه گوید که حریر تا لص واقع لا است وعن عبد الله بن عمرو بن العاص
قال رای رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ثوبین معصفرین گفت عبد الله بن عمرو دید آنحضرت بر من دو جامه رنگین معصفر
فقال ان هذه من ثیاب الکفار گفت آنحضرت که این جامهای معصفر از جنس جامهای کافران است والا لایق آنست که تو
بکافران فلا تلبسها پس مپوش آنها را و در روایة قلت اغسلهما و در روایة آمده است که گفت عبد الله بن عمرو گفتم بکفر
بشویم آنرا و زایل کنم این رنگ را از آن جامهای قال بل احرقهما گفت آنحضرت بلکه بسوزان آنها هر دو جامه را
رواه مسلم و گفته اند مراد آنحضرت از احراق مبالغه در اخراج آنهاست از ملک بیع یا هبه یا بهر طریق که میشود
باید که دور کند و از پوشیدن بجهة آنکه جامه معصفر از جهة مردان را حرام و مکروه است و لیکن برای زنان
مکروه نیست پس در سوختن آن تضییع مال است پس بزنان خود دهد یا بفروشد و یا ببخشد بدیگر زنان تا از آن منتفع
و در روایتی آمده است که عبد الله بن عمرو نظر کرد بطاهر ابر رفت و آنها را بسوخت چون فردای آن روز
و از حقیقت حال خبر داد فرمود چرا نه پوشانیدی آن جامهها را اهل خود را زیرا که رواست مر زنان را پوشیدن
آن و تقوینه این روایت حمل کرده اند احراق را بر علت ظاهر و آنکه گوید امر باحراق جایز است در اعدام
آثار آن خلاف روایت و درایت است و در پس معصفر علما را اختلاف است بعضی آنرا مطلق حرام دانند و بعضی مباح
و بعضی گویند اگر بعد از بافتن رنگ کرده اند حرام است و اگر پیش از بافتن رنگ کنند مباح و بعضی گویند اگر رنگ
آن زایل شده مباح و الا حرام و بعضی گویند پس آن در مجالس و محافل مکروه و اگر در خانه پوشد درست مختار در مذهب
کراهت تحریمی است انکار کند در دن باآن مکروه و در رنگ سرخ از غیر معصفر نیز خلاف است و شیخ قاسم حنفی که از
علماء متاخرین حنفی است و فضلای است تحقیق نموده و فتوی داده که حرمت از جهة لون است نه منبع پس سرخ
رنگ را حرام کرده جز والله اعلم و نشد که حدیث عایشه را ذکر خواهیم کرد حدیث عایشه را که اولش اینست خرج
النبی صلی الله علیه وسلم ذات غداة در باب مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه وسلم و اینحدیث اند بعضی از نسخ مشکاة
بازیادت و علیه مرط مرحل من شعر اسود در اول فصل مذکور است مولف مصابیح بنیاهین قدم است و بعضی از آن خرج
کرده ما بر مناقب اهل بیت وی آورده ایم ولیکن اینحدیث تمه دارد که متضمن مناقب امام حسن و حسین و فاطمه است سلام الله
علیهم اجمعین با آن تمه آنرا در آن باب ذکر خواهیم کرد **الفصل الثانی** عن ام سلمة رضی الله عنها قالت کان احب
الثیاب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم القمیص گفت ام سلمه دوست داشته ترین جامهها سوی آنحضرت برای پوشیدن پیراهن بود از جهة
آنکه وی نزد دیگر بستر و کمال و وقار و چون نزد وی صلی الله علیه وسلم محبوب و مرغوب باشد شده است در وی
حکم و اسرار خواهد بود که در غیر آن جامه نباشد چنانکه حکم سایر محبوبات است رواه الترمذی و ابو داود **وعن** اسماء بنت ابی بکر

خردی ورث بود دیگر اولاد ابوبکر رضی الله عنه پیش از عایشه فوت کرده بودند وکان النبی گفت اسما که بود نزد
صلی الله علیه وسلم جبه ای پوشید این جبه را فنحن نغسلها للمرضی نستشفی بها پس ما میشوییم این جبه را برای بیماران بطلب شفا
بوی رواه مسلم عرض اسما از بر آوردن این جامه بودن بردم اظهار نعمت و برکت وجود آن جامه شریف بود
نزد وی و بیان آنکه جامه آنرا بحریر باریک باین طریق دوخته باشند درست است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا پوشیده
اگر گویی که در فصل اول در حدیث ابو داود از عمران بن حصین آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم لا البس القمیص المکفف
بالحریر پس این حدیث منافی آنست جواب ازین اشکال بچند وجه گفته اند یکی آنکه حدیث عمران بن حصین محمول است بر آنکه
قدر کف از حریر زیاده بر چهار انگشت که رخصت است و در حدیث عمران بیان ورع است و در حدیث اسما بیان اصل
جواز و رخصت و بعضی گفته اند که تجمل و ترفه در قمیص پیش از جهة آن باشد جامکه عادت است اما جواز است یکی
از نهیها دیگری موجب است چه قول بنسخ را تاریخ معلوم باید که ناسخ موخر است از منسوخ و بجهة احتمال آن قایل
شدن نتوان شد با آنکه صحت حدیث اسما جبه را از وجه دیگر رضی الله عنها آنرا روایت کرده از حضرت صلی الله علیه وسلم
چنانکه گفته اند برای بیان جواز و اباحت بیرون آورده و بهمون اگر ممنوع بودی تا این وقت روا نبودی ملاک که
گوینده وی اعلم بنسخ بوده و زعم خود نموده و این ضعیف است یا گوییم مودون وی جای حد بعض از برای اظهار ترک کند
بوده برای بیان جواز پس لعلم قول بنسخ حدیث عمران درست و لیکن تاریخ معلوم باید بکر آنکه برای واقع الحال
بطریق احتمال گوینده که شاید که یکی منسوخ باشد والله اعلم **وعن** انس قال رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت انس رخصت
کرد و مباح کرد آنحضرت الزبیر و عبد الرحمن بن عوف فی لبس الحریر زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف را در پوشیدن حریر
زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف را که هر دو از عشره مبشره اند در پوشیدن جامه ابریشمی حکمه بها از جهة خارشی
بدن که ایشان را بود متفق علیه و این خارش بدن از جهة کثرت قمل بود چنانکه گفت وی بروایت مسلم قال انهما شکوا
انهما شکوا القمل بدرستی که زبیر و عبد الرحمن شکایت کردند در بعضی غزوات شپش را القمل بفتح قاف و سکون میم
شپش و جمع آن قمل بضم قاف و تشدید میم مفتوحه و رخص لهما فی قمص الحریر گفت رخصت داد ایشان را در پوشیدن
پیراهنها از ابریشم به آنکه سبب شکی رات بزرگ شده است اکثر لبس است مخلط صفرا که مخرقه کا العدم
مخالطه بعدم وجود آن در اغلب حال از کثرت اکل حار و تواسل خواص حار
آن در کتب طب مذکور است و گاهی از کثرت قمل پیدا شود و گفته اند که حکمت باین دو هیچ بود در قمل بود و آنحضرت
علیه السلام خارش غلبه قمل را ملاحظه نمود پوشیدن ابریشمی فرمود و گفته اند که از خواص حریر تقویت قلب و تفریح
و دفع غلبه سودا و امراضات که از آن پیدا آید و آن گرم تر است و بعضی میگویند معتدل و در آن اصلا
چیزی از نرمی و خشونت نیست لاجرم از حکمت وجوب برای شال آن نافع بود و چون معتدل است در آن حاکم برد
و در موخره گفته که ابریشم حار مفرح است و پوشیدن آن منع میکند قمل را و در شرح آن می آرد این بسیار از شعر
در او و به قلب آورده و گفته که حار است و در درجه اول و از جهة در وی لطیفه است بحرارت و ضعیف
و همچنین گفته که حار رطب است و گاهی گفته که معتدل است در رطوبت و یبوست و وی از مفرحات قوت است از جهة
ملایمت وی با جوهر روح را ملطف و نزدیک کرده و مانند آنرا از جهة اغذای بدن از آن با لیک از جهة تقویت روح

الفرح

محارم الفقاریست ازدو رات عقل و در حیرت رضی الله عنها ظاهر شد که او گشت متفرد را از کافران که اوست محبت کان

کم قمیص رسول الله بود آستین پیراهن پیغمبر صلی الله علیه الی الرسغ تا بند دست و در بعضی روایات تا انگشتان

بیشتر اگر زیاده بر آن آمدی بریدی و رسغ در قاموس بسین آورده و در اکثر اصول همچنین واقع شده و در

بعضی بصاد نیز نوشته اند و تبدیل سین بصاد در سورت [illegible] رواه الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث حسن

غریب و عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا لبس قمیصا بدأ بمیامنه آنحضرت چون می پوشید پیراهن را

از جانب [illegible] آغاز میکرد از جانب راست پیراهن و میامن جمع میمنه یعنی جانب یمین و لفظ جمع آوردن بجهت آنکه

کل جانب یمین قمیص شامل آستین است و بهر [illegible] رواه الترمذی و عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله

صلی الله علیه یقول گفت ابو سعید شنیدم از آنحضرت که میگفت ازرة المؤمن بکسر همزه [illegible] یعنی [illegible]

ازار پوشیدن [illegible] و در آن ایماء الی الصافة [illegible] و اشارت با آنکه لازم نیست [illegible] حقیقی [illegible]

که در [illegible] مراد [illegible] توسعه [illegible] لا جناح علیه [illegible] گناه [illegible] فیما بینه و بین الکعبین

در پوشیدن ازار تا میان نصف ساق و میان دو شتالنگ [illegible] من ذلک ففی النار [illegible] ازار

[illegible] قال ذلک ثلث مرات گفت [illegible] سه بار [illegible] لا ینظر الله یوم القیمة الی من

[illegible] روز قیامت [illegible] بطرا [illegible] خود در الطریق [illegible]

رواه ابو داود و در بعض [illegible] و عن ابن عمر [illegible] عن النبی [illegible]

[illegible] و العمامة [illegible]

رضی الله عنه روایت میکند [illegible] روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه

قال الاسبال فی الازار و القمیص و العمامة [illegible] آنحضرت [illegible] اسبال [illegible] حرام [illegible] در ازار است چنانکه

[illegible] در پیراهن [illegible] در قمیص [illegible] آستین [illegible] زیاده [illegible]

[illegible] در جامه [illegible] چنانکه در شرح حدیث ابی هریره [illegible]

من جر ثوبه خیلاء [illegible] در بعضی نسخ خیلاء لم ینظر الله الیه یوم القیمة

نظر نکند خدا [illegible] رواه ابو داود و [illegible] ابن ماجة [illegible]

گذشته است و عن ابی کبشة قال کان کمام اصحاب رسول الله [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] رواه الترمذی و قال هذا حدیث منکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون پوشید

چون پوشیده کلاه [illegible] آن [illegible] است چنانکه [illegible] در حدیث که [illegible] کلاه فارق است میان ما و مشرکان [illegible]

[illegible] و عن ام سلمة رضی الله عنها قالت لرسول الله صلی الله علیه و سلم حین ذکر الازار [illegible] ام سلمه مر آنحضرت را [illegible]

[illegible] آنحضرت حکم ازار [illegible] فالمرأة یا رسول الله [illegible] جهت حکم ازار [illegible]

[illegible] کشف عورت لازم آید قال ترخی شبرا گفت آنحضرت در جواب ام سلمه [illegible] زن ازار [illegible]

یک شبر یعنی [illegible] زیاده بر ازار مرد فقالت اذا تنکشف عنها پس گفت ام سلمه [illegible]

[illegible] انکشاف عورت [illegible] قال فذراعا [illegible] عورت [illegible]

[illegible] زیاده نکنند بر یک ذراع [illegible] نصف ساق اعتبار

کنند [illegible] نصف ساق [illegible]

[illegible] ذراع [illegible] رواه مالک و ابو داود و النسائی

و ابن ماجة [illegible] ام سلمه روایت کرده اند و فی روایة الترمذی و النسائی عن ابن عمر [illegible]

[illegible] چون آنحضرت حکم کرد که ازار

زن [illegible] ام سلمه [illegible] زنان [illegible] عبارت [illegible]

[illegible] فقالت اذن تنکشف عنها قال [illegible] ذراعا لا یزدن علیه [illegible]

[illegible] ذراع و زیاده نکنند بر یک ذراع [illegible] در روایت سابق [illegible]

مختلف و عن معاویة بن قرة عن ابیه [illegible] معاویة بن قرة [illegible] از پدر خود

قرة بن ایاس [illegible] روایت کرد از آنحضرت [illegible] قال اتیت النبی [illegible] قرة

[illegible] صلی الله علیه فی رهط من مزینة [illegible] بیعت اسلام [illegible] آن قوم

آنحضرت را [illegible] لمطلق الازرار [illegible] آنحضرت [illegible] پیراهن [illegible]

فی جیب قمیصه [illegible] دست خود را در گریبان پیراهن آنحضرت [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] رواه ابو داود [illegible] جیب قمیص آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] مبارک [illegible]

بر آن دلالت دارد [illegible]

[illegible] جلال الدین سیوطی [illegible]

جیب قمیص [illegible] حادث [illegible]

[illegible]

[illegible] گریبان پیراهن [illegible] صلی الله علیه و سلم

[illegible]

[illegible]

[illegible] و عن سمرة ان النبی

صلی الله علیه و سلم قال البسوا الثیاب البیض [illegible] روایت [illegible]

که گفت آنحضرت بپوشید جامهای سفید فانها اطهر واطیب زیرا که جامهای سفید پاکیزه تر و پاکیزه تر و خوشتر است و پاکیزه از جهت آنکه
بسیار شسته میشود بجهت زود چرکین شدن آن بخلاف جامه رنگین که چرک بر داری میخ و بانجهت شسته نشود مگر بعد از
دیری و پاکیزه تر بجهت عدم اختلاط با الوان و خوشتر بجهت مسلمان جمع سلیم ... وکفنوا فیها موتاکم و کفن کنید در جامهای
سفید مردهای خود را روایت احمد والترمذی والنسائی وابن ماجه عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
اعتم بود آنحضرت چون می بست دستار رسول الله سدل عمامته بین کتفیه فرو میگذاشت دستار را یعنی گوشه دستار مبارک که آنرا
عذبه گویند میان دو شانه خود روایت الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب عن عبد الرحمن بن عوف قال عممنی
رسول الله گفت دستار بربست بر سر من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فسدلها بین یدی ومن خلفی فرو گذاشت عمامه را یعنی گوشه عمامه من
پیش روی من خلفی از پس من و پس من یعنی هر دو طرف عمامه را ارسال کرد یکی از پیش سینه و دیگری از پشت رواه ابو
داود و بدانکه پوشیدن عمامه سنت است و احادیث بسیار در فضل آن وارد شده و آمده است که دو رکعت با عمامه بهتر است
از هفتاد رکعت بی عمامه و بدانکه گذاشتن عذبه بر عمامه را افضل است و لیکن دایما آنحضرت را عادت گاهی عمامه بی
عذبه فرو گذاشته و گاهی با عذبه پوشیده ی و گاهی لب گذاشت بر گردن و گاهی منجلا میکند یک طرف دستار را از دستار میکرد از
طرف دیگر را و احادیث درین انواع همه وارد یافته کذا ذکره و عذبه آنحضرت غالب لبس بیشتر بودی و احیانا
بر جانب دست راست و گاهی و عذبه بر دو میان دو کتف و گذاشتن عذبه از جانب چپ بدعت است و اقل و اکثر
مقدار عذبه چهار انگشت است واکثر یک وجب است و تطویل آن تا حدی زیاده از نصف پشت است و اصل ارسال و اسراف است
داکر بطریق تکبر و خیلا باشد حرام والا مکروه و مخالف سنت و گفته اند که تخصیص ارسال عذبه بوقت نماز نیز مخالف
سنت نیست و صواب آنست که ارسال عذبه سنت است و در سنن وارد مقابل سنن برای دوری آن اینجا واسماء
اگرچه در فعل آن تواب و فضیلتی هست و قول بعدن او سنت موکده خلاف تحقیق است و در کنز گفته و مستحب
لبس السواد و در ارسال ذنب العمامه بین کتفیه الی وسط الظهر کذا فی کتب الحنفیه والله اعلم وعن رکانه بعم را رفقت
کاف مجاز است قریبی مطلبی از مسلمه فتح و از شجاعان عرب بکثرت ترین ایشان است حدیث او در مجاز پهلوی
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت فرق ما بیننا وبین المشرکین فارق میان ما و مشرکان العمائم
علی القلانس دستار است بر کلاه این عبارت دو احتمال دارد که ما دستار میبندیم بر کلاه و ایشان کلاه
کلاه بی دستار پوشند بی عمامه و دیگر آنکه ما عمامه می بندیم بر کلاه و ایشان عمامه می بندند بی کلاه و گفته اند که مراد معنی
ثانی است چه عمامه پوشیدن مشرکان یقین معلوم است و پوشیدن کلاه بی عمامه واقع روایت کرد این حدیث را ترمذی
و احادیث در فضل عمامه علی الاطلاق بسیار وارد یافته و قال هذا حدیث غریب واسناده لیس بالقائم گفت ترمذی
این حدیث غریب است و اسناد وی قوی و قایم نیست وعن ابی موسی الاشعری ان النبی صلی الله علیه وسلم قال احل
الذهب والحریر لاناث امتی وحرم علی ذکورها حلال ساخته و مباح گردانیده استعمال طلا و پوشیدن ابریشم
زنان را از امت من و حرام گردانیده شده استعمال هر یکی از زنان بر مردان امت روایت کرده الترمذی والنسائی
وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استجد ثوبا
بود آنحضرت چون می پوشید جامه نو را سماه باسمه نام میبرد جنس آن جامه را نام و یا عمامه او قمیصا او رداء

میبود پوشیدنی

جامه نو بپوشیده دستار یا پیراهن یا چادر نام او را میبرد مانند آنکه میگفت عمامه قمیص رداء ثم یقول بعد از آن میخواند این دعا را اللهم
لک الحمد کما کسوتنیه خداوندا تراست شکر و سپاس بر تو چنانکه تو مرا این قمیص یا این عمامه را اسالک خیره یا علیم الذی
انگاه روحه خیرتیت بر این جامه و آن دوافقتی بوی ایا نرسد خیر ما صنع له و میطلبم نیکی چیزی را که ساخته شده است این جامه را
برای آن یعنی استعمال او در طاعت و مباشرت خیرات و اعوذ بک من شره وشر ما صنع له و پناه میجویم بتو از بدی
این جامه و آنچه ساخته شده است برای آن روایت الترمذی وابو داود وعن معاذ بن انس ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال من اکل طعاما روایت از معاذ بن انس که صحابی انصاری است معدود در اهل مصر
و از ایشان که آنحضرت گفت کسی که بخورد طعامی را ثم قال پس شکر گوید خدا را باین کلمات الحمد لله الذی اطعمنی
هذا الطعام شکر کرد او را که بخورانید مرا این خوردنی و رزق داد و ساینده مرا این طعام را من غیر حول منی ولا قوة بی حول
و بی قوت و بقدرت از جانب من باشد و حول یعنی حرکت است یا حیله و در قاموس حول یعنی قدرت بر تصرف نیز
گفته و اینهمه معانی متقارب و در لا حول الا بالله مذکور شده غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده میشود مر گوینده
این کلمات را آنچه از طعام هرچه گذشته است از گناه وی یعنی صغایر رواه الترمذی این حدیث را روایت کرد
ترمذی در فضیلت شکر طعام وزاد ابو داود زیاده کرده ابو داود در آن فضیلت شکر لباس و آوردن احادیث
درین باب قبار این زیادت که گفت من لبس ثوبا و کسی که بپوشد جامه را یعنی ثوبا تعبیر از آن فقال گفت الحمد لله
الذی کسانی هذا شکر مر خدا را که بپوشانید مرا این را یعنی این جامه را و رزقنیه من غیر حول منی ولا قوة
و داد مرا این جامه را بی حول و قوت غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر آمرزیده شده است مر او را هر چه گذشته
از گناهان وی و هرچه بعد از این کند و در ماده لباس ما تقدم وما تاخر هر دو مذکور است و در طعام تا با آخر مذکور نیست
و در بعض نسخ مصابیح اثر الحاق نموده اند نظر بقرینه اخیره و قیاس بر آن کذا قال الطیبی و در بعضی نسخ مشکات
نیز موجود است و در بعضی خط زده و سیوطی در حق آن ما تقدم من الذنوب وما تاخر ساقط ساخته و در روایت
این حدیث را آورده و در طعام و لباس هر دو ذکر ما تقدم کرده و صاحب سفر السعادت درج حاذکر ما تقدم وما تاخر کرده
والله اعلم وعن عایشه رضی الله عنها قالت قال لی رسول الله گفت عایشه گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عایشه
گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عایشه ان اردت اللحوق بی ای عایشه اگر اقبال و پیوستگی بمن خواهی یعنی در درجه
آخرت فلیکفک من الدنیا کزاد الراکب پس باید که بسنده باشد ترا از دنیا مثل توشه سوار یعنی بس است ترا قناعت کند
از دنیا بقدر ضرورت تا به آن منزل دنیا نیز بیرون درود بمنزل برسد پس او را اندک توشه کفایت
کلاف جاده که سفر او دیر میکشد پس توشه بسیار باید داشت و ایاک ومجالسة الاغنیاء دوری از مجالست توانگران
ولا تستخلقی ثوبا و کهنه مشمار جامه و نبید از آن کهنه انگلی حتی ترقعیه تا آنکه پیوند کنی آنرا رواه الترمذی
وقال هذا حدیث غریب روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است لا نعرفه الا من حدیث
صالح بن حسان شناسم آنرا مگر از حدیث صالح بن حسان قال گفت محمد بن اسمعیل صالح بن حسان منکر الحدیث حدیث وی منکر است
و معنی حدیث منکر در مقدمه معلوم شد وعن ابی امامه روایت از ابی امامه که نام وی ایاس بن ثعلبه است و وی
غیر ابی امامه باهلی است که صحابی مشهور است و این نیز صحابی انصاری رضی الله عنهما است قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم الا تسمعون الا تسمعون آیا نمی‌شنوید یعنی بشنوید که ان البذاذة من الايمان ان البذاذة من الايمان کهنگی
جامه و ترک زینت از اخلاق اهل ایمان است و ایمان باخرت و رنجهای آن و خساست متاع دنیا و فنای دنیا بر آن
باعث است تکرار برای تأکید و تقریر است و نفی آنچه در طبایع و نفوس از میان نهاده و عادت بر خلاف آن نشسته
رواه ابو داود وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لبس ثوب شهرة في الدنيا کسی که بپوشد ثوب شهرت یعنی
جامه نفیس را بقصد فخر و تکبر که خواهد خود را بدان در مردم مشهور و متمیز گرداند البسه الله ثوب مذلة يوم القيمة بپوشاند
او را خدای تعالی جامه خسیس که بدان خوار و بی‌عزت گرداند او را روز قیامت و تواند که اضافت ثوب بمذلة بیانیه
باشد یعنی شمول بخواری و خواری سازد در نظر مردم خوار و حقیر گرداند عالم رواه احمد وابو داود وابن ماجه
و مراد ثبوت شهرت بعضی جامهای حرام که مباح نیست پوشیدن آن مراد داشته‌اند و بعضی جامهای که بقصد فخر و تکبر
و غرور داشت فقرا و شکست دلهای ایشان پوشند اراده نموده و بعضی بر جامهای که بقصد سخریه و خنگ پوشند بقصد
اظهار زهد و تقشف بپوشند حمل کرده و بعضی جامه را بعض اعمال که بدان ریا نمایند و خود را بدان مشهور گردانند تأویل
کرده و گفته‌اند که اطلاق ثوب بر عمل شایع است و شک نیست که وجه اول که بخشش در شرح حدیث ذکر کرده شد اوجه و اوفق
بسیاق حدیث است والله اعلم وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تشبه بقوم فهو منهم هر کس که تشبه کند خود را
بقومی پس آنکس از آن قوم است معدود است در ایشان تشبه باخلاق خود شامل است اخلاق و اعمال و لباس خود را
اختیار می‌کند با شرار اگر در اخلاق و اعمال است حکم او در ظاهر و باطن جاری است و اگر در لباس است مخصوص بظاهر خواهد
بود و بیشتر در متعارف عرف تشبه را در لباس اطلاق کنند و باین جهت این حدیث را در کتاب اللباس آورده
و با جمله حکم تشبه یقینی حکم است ظاهر که این او با خداست رواه احمد و ابو داود وعن سويد بن وهب مرویست از سوید
بن وهب که از تابعین است روایت میکند عن رجل من ابناء اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت میکند سوید از کسی
که از ابنای صحابه است آن مرد روایت میکند از پدر خود قال قال رسول الله گفت پدر او که گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
من ترک لبس ثوب جمال کسی که ترک دهد پوشیدن جامه زیب و زینت را وهو يقدر عليه و حال آنکه آنکس قدرت دارد
بر ثوب جمال وفي رواية تواضعا زیاده آمده یعنی ترک کند از جهت زینت را در جامه بهتر زینت و تواضع و شکستگی کساه الله
حلة الكرامة بپوشاند آنکس را خدای تعالی جامه بزرگی را یعنی از حلهای بهشت که موجب عزت و کرامت است یا بزرگی
و کرامت را شامل حال او گرداند در دنیا و آخرت بحکم من تواضع لله رفعه الله ومن زوج لله وکسی که بنکاح دهد از برای
رضای خدا چنانکه اندکی بگیرد که نه در مرتبه ریا بود و در کفو رعایت دین دهد چنانکه برای حفظ نفس از فتنه و صیانت
دین و طلب نسل که اصل مقتضای حکمت تزویج آنست و بعضی میگویند که مراد به تزویج تعدد و تزویج است یعنی دو چیز از
یک جنس که فضل این در حدیث دیگر آمده است چنانکه فرمود من انفق زوجين في سبيل الله الحديث پرسیده شد از آنحضرت
که زوجین چیست فرمود دو اسب یا دو غلام یا دو شتر و زوج مجموع دو چیز را و یکی از آن دو چیز را نیز گویند مراد در اینجا
اینست و زوج یکی این گفت و با جمله ثواب تزویج برای خدا این معنی که من این است که فرمود توجه الله تاج الملك
بپوشاند او را خدای تعالی تاج پادشاهی یعنی در بهشت حسب حال تاج الملک و تاج باشد یا کنایت است از اعطای الملک

الدنیا

در دنیا و آخرت چون اتفاق در راه خدا بوجه اخلاص و احتساب کرد که ناظر در اختیار فقر و افلاس است و در تصدق زوجین
و تنزل و تواضع کرد لوجه الله و تزوج امرأة نازله از درجه خود بزرگ گرداند و رفعت و منزلت بخشید او را از و جل علیا
بخدای خاص رواه روایت کرد تمام این حدیث را ابو داود از سوید بن وهب وروى الترمذي منه من حديث معاذ بن انس
حديث اللباس روایت کرد ترمذی از جمله حدیث از معاذ بن انس که صحابی جهنی انصاری است حدیث لباس را که گفت
من ترک لباس جمال الخ نه حدیث تزویج را که فرموده من تزوج لله الخ وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان الله يحب ان يرى اثر نعمته على عبده بدرستیکه خدا دوست میدارد که ببیند اثر نعمت و انعام
خود را بر بنده خود رواه الترمذي یعنی چون عطا کند حضرت حق سبحانه بنده از بندگان خود را نعمتی دوست میدارد
که ظاهر شود اثر آن در احوال بنده بجنس ثیاب نظیف و بجز این بقدر حالت و قدرت وی بی مبالغه و اسراف
در آن بقصد اظهار نعمت و شکر گذاری آن و تا مردم بدانند و محتاجان بطلب زکوة و صدقات بوی روی آرند
نه بقصد تکبر و خیلا و از اینجا معلوم میشود پوشیدن نعمت و کتمان روایت است و گویا موجب کفران نعمت است و همین
هر نعمتی که و تعالی به بنده داد مثل علم و فضل باید که ظاهر کند تا مردم بشناسند و استفاده نمایند و در صدوق
بکار ز فهم ينفعون داخل شود وعن جابر رضي الله عنه قال اتانا رسول الله گفت جابر آمد ما را پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
زائرا بقصد زیارت و ملاقات و آنحضرت شرف صحابت انصار را تشریف و اکرام خصوص ما از آنهای که
بزیادت فضل و محبت و اخلاص مخصوص بودند فرأى رجلا شعثا قد تفرق شعره پس دید آنحضرت مردی ژولیده
موی را که پریشان و پراکنده بود موی سر وی و شعث بکسر شین است فقال پس گفت آنحضرت بوجه اهتمام
و تعجب و اظهار کراهت اما كان يجد هذا ما يسكن به رأسه آیا نمی‌یابد این مرد چیزی که تسکین دهد بدان سر خود را
و فراهم آرد و پراکنده موی را و نرو ببیند که آنرا از وی آن نماید و شانه نکند ورأى رجلا عليه ثياب وسخة و دید
مردی دیگر را که بود بر بدن وی جامهای چرکین فقال ما كان يجد هذا ما يغسل به ثوبه پس فرمود آیا نمی‌یابد
این مرد چیزی را که بشوید بآن جامه خود را از اینجا معلوم کرده که اصلاح موی و تنظیف ثیاب آنحضرت محبوب
بود و حذف آن مکروه و تحمل ثیاب و حسن سمت از علامات ادب و وقار است رواه احمد والنسائي وعن ابي الاحوص
عن ابيه قال اتيت النبي ابو الاحوص که نامش از تابع عبد الله ابن مسعود و نام او عوف بن مالک بن نضله
بفتح نون و سکون ضاد معجمه است جشمی بضم جیم و فتح شین معجمه روایت میکند از پدر خود که گفت آمدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم و
علی ثوب دون و حال آنکه بر بدن من جامه زبون و خسیس بود فقال الك مال گفت آنحضرت مرا آیا هست مر ترا
مال قلت نعم گفتم آری هست مرا مال قال من اي المال فرمود کدام جنس از اجناس اموال است ترا قلت من
كل المال گفتم از همه اجناس اموال قد اعطاني الله من الابل والبقر والغنم والخيل والرقيق بتحقیق داده است
مرا خدای تعالی از شتر و گاو و گوسفند و اسب و غلام قال فرمود آنحضرت فاذا اعطاك الله مالا
پس چون داده است ترا خدای تعالی مال فلير اثر نعمة الله عليك وكرامته پس باید که دیده شود بر تو اثر نعمت خدا
و بزرگ داشتن وی رواه روایت کرد این حدیث را باین لفظ که ما ذکر کردیم احمد و نسائی وفي شرح السنة بلفظ
المصابيح و در شرح السنة روایت کرده بلفظ دیگر که در مصابیح مذکور است عبارت مختلف است و مضمون هر دو یکی

اگرچه به ذات خوب در باب است و از افعال اباحت است اما لقصد اختیار فقر و زهد در دنیا و تواضع و انکسار است اما اگر به وقت بخل
و خست و دنائت باوجود قدرت بود قبیح و مذموم است وعن عبد الله بن عمرو قال مر رجل وعلیه ثوبان احمران
گفت گذشت مردی بر وی جامه سرخ بود فسلم علی النبی پس سلام کرد بر پیغمبر صلی الله علیه فلم یرد علیه پس جواب سلام
وی باز نداد و اگر در حدیث مطلق واقع شده مقید مخصوص است رواه الترمذی و ابو داود و نهی از جامه حریر و دیبا
نکرده است چنانکه پوشیدن و از امام محمد آورده اند که نقش نه در مرتبه پوشیدنست و اگر ... یعنی هر دو کرده اند
و در پوشیدن اند که کراهت است و استعمال اطلاقش نیز نکرده است چه وی نیز نوع پوشیدن است اما توشک و
حریر و خواب کردن بران جایز است نزد امام ابی حنیفه و مکروه است نزد صاحبین کذا فی معالم المؤمنین وعن عمران
بن حصین ان نبی الله صلی الله علیه وسلم قال لا ارکب الارجوان گفت آنحضرت سوار نمیشوم بر ارجوان
بفتح همزه و جیم و سکون را و ضم واو ارغوان که گیاه است سرخ مشهور کذا فی مجمع البحار و بعضی گفته که آن درختی است
که او را شکوفه سرخ است و هر رنگ سرخ را که مشابه او است ارغوانی گویند پس بعضی از شارحان گفته اند
که مراد آنست که نمی نشینم بر جامه سرخ و مراد برکوب جلوس است و اکثر بر آنند که مراد بآن میثره سرخ است و میثره
بکسر میم و سکون یا و فتح تا و مثله و را و فراشی مثل بالش و ساده خورد پر کرده شده به پنبه یا پشم که برای
نرمی بر زین اسپ و پالان شتر نهند و بعضی اگرد از حریر سرخ سازند و دیگر دو تارت و در لغت بعضی زین است و میثر
بر وزن مفعل یعنی فراش نرم آید و در حدیث دیگر آمده که نهی عن میثرة الارجوان یعنی نهی کرد آنحضرت از رکوب
بر میثره سرخ ارغوانی جهة آنکه عادت متکبران و اهل اسراف است از اعاجم پس گفته اند که مراد از لا ارکب الارجوان
که اینجا واقع شده نیز همان میثرة الارجوان است و لفظ لا ارکب قرینه است بر اراده این معنی و مفهوم آنست که کسی
میثره نه سرخ هم و معهود بزی و راحت نه آن بود مباح است مطلقا پیش بعضی بران و حنفیان را و لا البس المعصفر
جامه معصفر را یعنی باشد یا زرد و لا البس القمیص المکفف بالحریر و نپوشم پیراهنی که دوخته شده باشد گریبان و
دامان آن بر قدر حریر یعنی اگر زیاده بر قدر رخصت بود که چهار انگشت است و کلام در وی در فصل اول در فصل اسماء
گذشت و قال و گفت آنحضرت الا آگاه باشید و طیب الرجال ریح لا لون له خوشبوی که مردان آن را استعمال کنند باید
که بوی داشته باشد و رنگ مثل گلاب و مشک و کافور و امثال آن که زینت و زیب لازم نباید و طیب النساء لون لا ریح
له و خوشبوی زنان باید که رنگ داشته باشد نه بوی چنانکه زعفران و مانند آن تا بوی آن به مردان نرسد و ... و
مردان ... روزه ابو داود و مفهوم حدیث در فصل ثانی از باب الکحل بیاید و در شمایل ... از زده ... طیب
مردان چیزی است که پیدا بود بوی او و پنهان باشد رنگ و طیب زنان رنگ پیدا و بوی پنهان و ظاهر مراد اینجا
نیز همان است و طیب برای آنکه خواهد بود از لباس این مراد بی فایده بود و الفراد وی بر جمع و عن ... بار کا ... قال
قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عشر گفت ابو ریحانه که صحابی است و نام او عبد الله مطر است از وی است
نهی کرد آنحضرت از ده خصلت مثل الوشر بواو مفتوحه و شین معجمه ساکنه و را و تیز کردن دندان و باریک کردن
اطراف آن و نیکند آن را پیره زن جهة نشبه بجوانان و آنکه میکند این فعل را بغیر خود او را واشره گویند و آنکه
میفرماید دیگر را که بوی این را بکند مستوشره خوانند و هر دو را لعنت کرده اند و الوشم نیز بفتح واو و سکون شین در آخر میم

[illegible]

خلاینده ان سوزن در پوست و پر کردن آن از نیل یا به نیل و النتف و بر کندن موی سفید از ریش و بر کندن موی از ریش و ابرو از زینت و دیگر زنان
زنان موی چهار ابرو ... شان سبب تغیر خلقت و ارتکاب اگرچه زنان را زینت حلال است اما ازین تکلف نهی فرموده و نتف
موی از سر و ریش نزد محبت نیز تغیر کرده اند وعن مکامعة الرجل بغیر شعار و نهی کرد از مضاجعت دو مرد با هم در یک جامه
زیر جامهای دیگر پوشیده متصل بدن و مکامعة المراة بغیر شعار و نهی کرد از مضاجعت زن با زن بی جامه اگر خوف فتنه و ...
خود ظاهر است ولی آن نیز خالی از ترک ادب نیست و ان یجعل الرجل فی اسفل ثیابه حریرا مثل الاعاجم و نهی کرد از آنکه
مرد در زیر جامها خود جامه ابریشمی را مثل عجمیان یعنی پوشیدن جامه ابریشمی حرام است بر مرد و ان خورده فوق ثیاب ...
آنکه عادت اعاجم است که زیر جامهای پوشند کوتاه از حریر تا نرم و در بدن این ان را بچنین نقیر کرده است ... الکلام ...
چنین و دیگر گفته که نقطه اسفل و اسفل ابا دارد و از جمع اگر مرد ابریشمی بودی بایستی گفت و ان یلبس تحت الثیاب ... یا
گفته یعنی از گردانیدن پایان جامه و بالای آن حریر ابریشمی لیکن مثل آن نبود که ... بود الند حریر ... دو جا کمه ... و در بعضی
روایات فقهیه آمده که اگر کرده لبس حریر است که متصل باشد به بدن اگر در دامها متصل به بدن و جامه که لباس خز و بالای
جامه ابریشمی حرام نیست نزد ابی حنیفه بخلاف صاحبین و آورده که ابن عباس را دیدند جبه ابریشمی پوشیده و لبس کنند با وی
که این جبت گفت لا بد که متصل به من جبت و در زیر آن جامه داشت لا دینه و مجمع آنست که لبس حریر مردان را حرام است
مطلقا کذا فی مطالب المؤمنین و کبر ... متکبر ... او نیز نهی کرد از گذاشتن ... مرد بر دو شانهای خود حریر را مثل الاعاجم
در حواشی نوشته اند که مراد علم حریر است زیاده بر قدر رخصت و تو انند که مراد جامه زبادیه است دوخته بر قبا بر دو شانها
که از دو بین و ابریشاه و الله اعلم و عن النهبی و نهی کرد از غارت کردن مال مردم بر موجب شرع و عن رکوب النمور و نهی کرد
از سواری بر پوست آنکه دارنده مشهور است که آن از ابر کوه بقه جانکه اثر از بدین است و با پالان ... سند اند و بران سوار شوند
او دون تقدیم جمع باعتبار افراد او است یا تو انند که تغلیبا الدوده ... که امثال ... در زین و ... بار
... است و جهی از زینت و تکبر و خیلاء است و نزد شافعی است نجاست موهای او که به ... پاک شود ...
... و اکثر ... از دو دیگر ... سوادی ... و بعضی حواشی رکوب نمور ... کلوس ...
... و بعضی ... کفته اند ... بر پوست ... موجب وحشت و نفرت ... است کذا نقل الشیخ الامام
علی المتقی رحمه الله علیه فی بعض رسائله ولبوس الخاتم و نهی کرد از پوشیدن خاتم الا لذی
سلطان مگر برای کسی که در اسلطنتی و حکم و معامله باشد که در آن محتاج گردد به خاتم یعنی پوشیدن خاتم بلا احتیاج مکروه است
کراهت تنزیهی بانوجای زیرا که آن زینت محض است و بعضی گویند که این نهی در ابتدای حال بود پس از آن منسوخ گشت و دلیل
نسخ مکاتبه در عهد آنحضرت و عمد خلفاء راشدین است رواه ابو داود و النسائی وعن علی
1 عنه قال نهانی رسول الله گفت علی مرتضی رضی الله عنه نهی کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن خاتم الذهب از پوشیدن
1 انگشتری طلا و در بعضی روایات آمده است که برای آنحضرت خاتم از طلا ساختند یکروز پوشید پس از آن بینداخت
و نهی کرد از آن پوشیدن خاتم ذهب ... رد و کراهه است نزد بعضی علماء مباح و از بعضی صحابه مثل طلحه و سعد ...
آن نقل کرده اند و شاید که پیش از نهی باشد والله اعلم و در هدایه میگوید معتبر حلقه است نه نگینه زیرا که قوام خاتم است
ذکر آن کرده در باب الخاتم بیاید و عن لبس القسی و نهی کرد از پوشیدن ثوب قسی بفتح قاف و کسر سین مشدده و ... هیچ جامه

کتان است

منسوب بقیس که موضعی است از زمین مصر و در بعضی شروح گفته که اینها از آن بر نقد بری است که از حریر باشد و بعضی گفته که آن ثیاب
که مخلوط بحریر و کرباس گفته که ثیاب مضلعه است که در وی حریر است مثل اترج و ثیاب مضلعه آنرا گویند که در وی خطهای
مثل اضلاع یعنی استخوان پهلو یا کتان بی است که در وی حریر است و المیاثر و نهی کرد از میاثر جمع میثره که بمعنی وساده صغیره
که بر زین راست کنند چنانکه در حدیث قرآن معین در تحقیق ... رحوان معلوم شده کرده اند ... و ابو داود و ابن ماجه
در این ماجه و در روایه ابن ماجه مطلق واقع شده و محمول است بر تقیید چنانکه گفت و فی روایه لابی داود و قال نهی عن
لابی داود و قال نهی عن الیاثر الارجوان یعنی سرخ ارجوانیه چنانکه گذشت و عن معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ترکبوا
الخز والا النمار سوار نشوید خز را و نه نمار را بنا بر طریق که آنرا بر زین اسپ می نهند و بران سوار نشوید چنانکه لفظ فی ابو داود
معلوم شد که بمعنی جلوس بران نیز گفته اند رواه ابو داود و النسائی و الخز فی نفع جامه و در زار شده ده در اصل
گفته جامه معروف است و در نهایه میگوید که خز در زمان سابق نام جامه بود و منسوج از صوف و ابریشم و آن مباح است
و نا بعین رضوان الله علیهم اجمعین از او پوشیده اند پس نهی از آن بجهت تشبه با عاجم خواهد بود که بطریق تکبر و بخیلای از آن
بر زین اسپان می نهند و گفته که اگر مراد بخز آن بود که الان خز خوانند ابریشم است و حرام است مطلقا در بعضی محمول است
کراهت در آخر زمان که بوجود آید که احلال کنند خز و حریر را گفته اند که این نوع در زمان نبوت بود پس اخبار ابن صحیحه
او است صلی الله علیه و سلم و در مطالب المؤمنین گفته که لا باس بجیس الخز گفته که خز اسم دابه است و آنکه بروست و خز ساخته
بیت از جنس حریر و محرم است بر رجال لبس حریر است بغیر کذا فی المحیط دیگر گفته که سید امام ناصر الدین گفته است که خز در زمان
نام جامه بود که از موی آن حیوان بحری بود که او را سگ آبی قندز گویند اما امروز در زمان ما از حریر درشت میسازند
حرام باشد کذا فی الراحه انتهی و اما نمار بکسر نون یعنی آنرا جمع نمره در زند یعنی کسا و مخطط لبس نهی از آن برای آن
تشبیهی باشد که بجهت زینت و خیلا و تکبر بر زین اسپ می نهند و اکثر بر اینند که جمع نمره است یعنی سبع معروف است و مراد
جلود اوست که بر زین می نهند و در نهایه گفته اند که جمع نمر معروف است نه نمار چنانکه در حدیث سابق گذشت و گویند
و میگوید که جمع نمر چنانکه معروف است نمار نیز آمده است و در حدیث پیشتر و این بجای نمار آمده و این قرینه است بر آنکه
نمار یعنی روا است و فی القاموس النمر ککتف سبع معروف و جمعه انمر و نمار و نمور و عن البراء بن عازب ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی
المیثره الحمراء روایت است از براء بن عازب که آنحضرت نهی کرد از میثره سرخ و از شرح احادیث معلوم شد و چون قید سرخ
کرده معلوم شد که مطلق محمول بر وی است چنانکه گفته شد رواه فی شرح السنه و عن ابی رمثه التیمی بکسر راء و سکون
میم و ثاء مثلثه و در معنای است در نام وی اختلاف است بعضی عماره گفته و بعضی رفاعه بن یثربی بن عوف قد دوم آورد بر حضر
پدر او به رسول و مسلمان شد شهر دو سوره است در کوفه قال اتیت النبی صلی الله علیه و سلم و علیه ثوبان اخضران گفت آمدم
آنحضرت را و حال آنکه آنحضرت را دو جامه سبز بود یعنی خطوط سبز داشت بعضی تفسیر کرده اند و اخضر که در احادیث آمده است
اخضر خالص نیز روایت است و له شعر قد علاه الشیب و مر آنحضرت را بود موی ها تلیل در راس و لحیه شریف که در حالت غالب بود
بران موی ها سرخی و در حدیث و موی ها و در روایت انس گوید رضی الله عنه که بیست موی در ریش و لحیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم سفید
موی بیشه در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما که پیری آنحضرت نزدیک به بیست موی بیشه بود و در روایت عنفقه
و پیشه اخری آنحضرت یعنی موی های بیشه معدود و سرخ بود رواه الترمذی و مراد سرخی آن که داشته اند رنگ کرده شده بود

بجای

بجای آنکه حکم هم از ابی رمثه زیاده کرده منفوع بالحناء و چنانکه مصنف نیز گفت و فی روایه لابی داود و هو ذو وفره و بها ردع
حنا و هو ذو وفره بود ینعم داد و سکون فاء موی تا نرمه گوش و بها ردع من حناء و موهای شریف وی رنگ و آلوده بود
از حنا و ردع بفتح او و سکون دال در آخر عین مهمله یعنی بلیع و آلوده گی و فی القاموس ردعه بالشیء لطخه به و طلی از الطیب
تغیر کرده و در روایتی ردغ بغین معجمه نیز آمده و ترمذی از آن در شمائل بطریق تنکیر وی آورده و ردغ بسکون دال و فتح
آن میخ گل و لای و سخت آید و ردع بعین مهمله صحیح است و در روایه بعضی گفته اند که مراد از آن ثمرت بیست که عینه خالص بود
بلکه سرخی می زد چنانکه عادت است که انتها ای پیری سرخی موی بود بعد از آن سفید خالص کرده و نه خضاب کرده با حنا
است بیان آنحضرت و نقلها که آنحضرت خضاب کرده باشد اکثر محدثین بر آنند که مکروه و پیری وی صلی الله علیه و سلم بر حد خضاب بود
چنانکه در حدیث آمده و چنان بود که اگر تیل در سر کردی پوشیده میشد پیری وی و الا ظاهر میشد و نقلها نجومند در ثبات آن
و از حدیث مفهوم کرده که همین چند موی مبارک را که روی بسفیدی آورده بود خضاب میکرد و احتمال دارد که بعضه الیاس
خضاب میکرد بلکه آنحضرت گاهی برای خلوق تنظیف و تطیب و اغتسال در سر میکرد موها جان رنگ میگرفت و آنکه در حدیث دیگر آمده
که موی شریف را انس و اسامه دیده مخضوب که چند آن نه خضاب بود که آنحضرت کرده بود بلکه انس بجهت تادب و ترک از آن
متعینه است چنانکه مخضوب نمود یا انس خود خضابش کرده برای تقویت و تنقیت وی والله اعلم و نیز آنکه در آن
آمده که آنحضرت خضاب میکرد گاه بحنا و گاه بصفره مراد است که ای شست طیبه شریف را بحنا و زعفران بر تنقیت و تنظیف و موی
شریف خود سیاه بود بدان رنگ میگرفت و کذا سمعت من شیخی رحمه الله علیه و نهی کند بجهت و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم
کان شاکیا آنحضرت بود بیمار تیمار تحرج یتوکا علی اسامه پس بیرون آمد تکیه کننده بر اسامه بن زید و علیه ثوب قطر و بود
بر آنحضرت جامه قطری بکسر کاف و سکون طاء نوعی است از بردهای که با خشونتی هست و با باشد در وی خطهای سرخ و بعضی
گویند جنس جامه ایست که آورده میشود از جانب بحرین و قطر قریه ایست از آن بحرین است قد توشح به بتحقیق پیچیده بود آن را
شریف را بطریق توشح یعنی حمایل که از زیر دست آورده بر دوش چپ افکنده چنانکه محرم کند افکنده بود و بعضی
گویند مراد از توشح اینجا بمعنی تعطف است به اعتبار خصوصیت توشح فصلی بهم پس نماز گذارد با ایشان یعنی امامت
و امامت کرد و آن آخر نمازی است که ابو بکر صدیق میگذارد و مقدم بود پس آنحضرت از درون خانه بر آمده و در پهلوی ابو بکر نشست
و امامت کرد چنانکه بیان تفصیل در مقام خود مذکور است رواه فی شرح السنه و عن عائشه رضی الله عنها قالت کان علی النبی
گفت عائشه بود بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثوبان قطریان غلیظان دو جامه قطری سطبر و کان اذا قعد فعرق ثقلا علیه
و بود آنحضرت چون می نشست پس عرق میکرد گران میشد آن دو جامه بر تن مبارک وی فقدم بز من الشام فقلت لو بعثت الیه
من الشام پس آمد جامها از طرف شام در بلو میده و زاری شرده جامه ها و متاع فلان الیهودی مر فلان یهودی را
کفتم ای کاش ای جامه که برمی فرستاد فقلت عائشه فبعث الیه پس فرستاد آنحضرت اگر میفرستاد وی کسی را بسوی آن یهود برای خریدن از آن
جامهای فاشتریت منه ثوبین پس بخریدی از آن یهودی دو جامه الی المیسره تمن موجل تا وقت فراخی یعنی تا وقتی که خیر کی
ادای آن میسر شود میسر شد فارسل الیه پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی آن یهودی تا بخرد جامه را از وی تا وقت یعنی
طلب کرد الحکمی از آن یهود جامه را ارسل فقال قد علمت آن یهودی با آنکس که آنحضرت بخریدن جامه فرستاده بود قد
ما ترید میدانم که چه میخواهی تو اما تریدان تذهب بمالی تو میخواهی که ببری مال مرا که جامه است یعنی وعده او را اعتماد و وفا کی

گشتند آمد

از ربط اهر خطاب عکس کرد که آمده بود بجزیه ن جامه و در حقیقت خطاب آنحضرت است صلعم و در بعض نسخ بجزیه یا انحنا بنفسه است …
انکس و عرض کرد جواب ملوک یهودی را که گفته بود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کذب دروغ گفت آن یهودی
که اورده ام من ایست کمال او را برم و دشمن آنرا انهم و خود سیه اند دروغ میگوید زیرا که قد علم تحقیق میداند از توریت انی اتقاهم
که پرهیزگارترین مردم و اداهم للامانة و اداکننده ترین ایشانم مر امانت را واداهم بمد همزه و تخفیف دال رواه الترمذی والنسائی
از حدیث معلوم شده که آنحضرت جامه درشت پوشیده و طبع شریف وی از ان تعب و اذی کشیده و برای ترفه از حرارت … جامه
جامه خوب لطیف این کرده و شقاوت یهود یا یهود نیز معلوم شد که در چه مرتبه بود لعنهم الله و عن عبد الله بن عمرو بن العاص
قال رانی رسول الله گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و علی ثوب مصبوغ بعصفر و برمن جامه بود رنگ کرده شده بعصفر بضم عین …
و سکون صاد و ضم فاء … کل سرخ فقال پس گفت آنحضرت استفهام والتعجب والانکار ما هذا چیست این جامه سرخ …
معرفت ما کره پس شناختم من کراهت آنحضرت از پوشیدن آن جامه را فانطلقت پس رفتم از نزد آنحضرت فاحرقته پس
سوختم آن جامه را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون رفتم وقت دیگر نزد وی ما صنعت بثوبک چه کردی
بجامه خود فقلت احرقته گفتم سوختم آنرا قال گفت آنحضرت افلا کسوته چرا نپوشانیدی آن جامه را بعض اهلک یعنی
از اهل خانه خود را فانه لا باس به للنساء زیرا که باکی نیست و کراهت نپوشیدن آن جامه زنان را رواه ابوداود
و عن هلال بن عامر تابعی ثقه است مزنی معدود در کوفیین عن ابیه روایت کرده است از پدر خود قال رایت
النبی صلی الله علیه وسلم گفت دیدم آنحضرت را در منا ایام حجة الوداع بعد از آمدن از عرفات یخطب یعنی
خطبه میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر دابه احمر … که خطها سرخ داشت واحمر در لباس آنحضرت هر جا که
واقع شده مراد ازان جامه ایست مخطط بخطوط سرخ تحقیق محدثین اینست و بعضی از فقها اینجا توهم کرده اند که
مراد ازان سرخ محض است و نه چنین است و علی امامه یعبر عنه و علی مرتضی رض پیش آنحضرت استاده بود تعبیر میکرد
از آنحضرت و میرسانید کلام او را بآواز بلند مردمی که دورتر استاده بودند که بجهة کثرت خلایق و ازدحام
آواز مبارک وی بایشان نمیرسید کذا قیل حق آنست آواز میرسید و علی رضی الله عنه … رواه ابوداود و عن
عایشه رض قالت صنعت للنبی گفت عایشه ساخته شد برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم برده سوداء فلبسها چادر …
سیاه یعنی از پشم فلما عرق فیها پس هر گاه که عرق کرد آنحضرت دران برده وجد ریح الصوف یافت بوی پشم را فقذفها
پس بینداخت آنرا بجهة کمال طیب و لطافت طبع شریف رواه ابوداود و عن جابر رض قال اتیت النبی صلی الله علیه وسلم گفت
جابر آمدم نزد آنحضرت وهو محتب بشملة و آنحضرت نشسته بود در هیئت احتبا بشمله یعنی بجامه که مشتمل بود بر بدن بعضی شمله
تعبیر برده کرده اند و تحقیق آنست که برده کساء است و شمله آنچه درگرفته شود بوی بدن خواه ردا باشد یا ازار
پس شمله عام تر است از ردا و کسا و کذا فی مجمع … روایت زیر داشتن بهر دو ساق …
گاه بهر دو دست من چنانکه بهر دو دست … که دارند و گاهی بردا یا بچیزی دیگر و احتبای آنحضرت … بود
بود که مراد بشمله است قد وقع هدبها تحقیق افتاده بود ریشه و طرف آن برده فی القدمین و هو بفتح ها و سکون
دال و هم الهدابه ریشه و پرز جامه علی قدمیه بر هر دو قدم مبارک او مقصود آنست که آنحضرت بر هیئت احتبا نشسته
واحتبا بجامه خود کرده و این هیئت جلوس متعارف است میان عرب … رواه ابوداود و عن دحیه

بن خلیفه ابن المان و دحیه کلبی است که جبرئیل بصورت وی می آمد قال اتی النبی صلی الله علیه بقباطی گفت دحیه کلبی آورده شد
نزد آنحضرت جامهای مصری باریک سفید از کتان و قباطی بفتح قاف و کسر طا و تشدید یا جمع قبطیه نیز منسوب بایشان … و قبطیه
نیز منسوب بایشان است و قبطیه اگر بکسر قاف است اما قبطیه یعنی ثیاب منسوب بدان بضم قاف آید … قیاس و کاف
بکسر نیز خوانده اند این نسبت از ثیاب است که منسوب است بدان اما در نسبت آدمیان بکسر آید بر قیاس پس دحیه میگوید اورده
در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم این قسم جامها فاعطانی منها قبطیه پس داد مرا از ان جامها یکی را فقال اصدعها
صدعین پس فرمود پاره کن او را دو پاره والصدع شق شی صدع کونه چنانکه شیشه … مصدر بمعنی پاره
کردن و بکسر اسم بمعنی پاره از باب فتح چنانکه شق بهر دو معنی است فاقطع احدهما قمیصا پس قطع کن و ببر یکی را از ان
دو جامه را پیراهن برای خود واعط الآخر امراتک و بده جامه دیگر از ان خود را تختمر به که خمار سازد و اوار را
برای پوشیدن سر خود و خمر برفع را و جزم آن هر دو صحیح است فلما ادبر گفت روی یا هر گاه پشت داد دحیه
یا دحیه میگوید و خود را بصیغه غایب ذکر میکند و این نوع نیز در کلام می آید قال گفت آنحضرت بدحیه و امر امراتک
و بفرما زن خود را ان تجعل تحته ثوبا که گرداند زیر این خمار و کشف نکند موی یا روی او را از جهة بودن وی رقیق
چنانکه نمایان شود از زیر آن … ولا یصفها … برفع و جزم هر دو خوانده چنانکه تختمر را رواه ابو
داود و عن ام سلمة ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیها روایت است از ام سلمه که آنحضرت درآمد بر وی
وهی تختمر و حال آنکه وی می پیچید سر خود را بخمار فقال لیة لا لیتین یک پیچ سر خود را و گفت یک پیچ نه دو پیچ کذا فسر الطیبی
و ظاهر آنست که مراد پیچیدن سر باشد بجامه و عادت زنان عرب است که سر را بجامه می پوشند مانند عصابه پس آنحضرت امر
کرد که یک پیچ باشد و زیاده نپیچد تا اسراف نشود و تشابه نگردد بعمامه مردان و از حدیث معلوم که زنان را …
مردان و تشبه بایشان درست نباشد چنانکه عکس آن نیز اینجا دارد رواه ابوداود الفصل الثالث عن ابن عمر
رضی الله عنهما قال مررت رسول الله گفت گذشتم به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و فی ازاری استرخاء و حال آنکه در ازار من
سستی و فرو هشتگی و اسبال بود فقال پس گفت آنحضرت یا عبد الله ارفع ازارک بالا کن برهنه و بالا بردار ازار خود را
فرفعته پس برداشتم و بلند گردانیدم ازار را ثم قال زد گفت آنحضرت زد زیادت کن ازار را فزدت پس زیاده کردم
در برداشتن فما زلت اتحراها بعد پس همیشه کوشش میکردم … این فعله را و این … برداشتن ازار
بعد از ازار کردن آنحضرت … فقال بعض القوم پس گفت بعض مردم که شنیدند این سخن از ابن عمر الی این کجا و چه
بعضی ازای یا بردارید ازار را فقال الی انصاف الساقین گفت تا نصف ساقها رواه مسلم و عن ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال من جر ثوبه … که آنحضرت گفت من جر ثوبه کسی که بکشد و دراز کند جامه خود را خیلاء بروجه عجب و کبر …
خیلاء بضم خا … و کسر نیز آمده … و مخیله بفتح میم و کسر خا … لم ینظر الله الیه یوم القیمة نظر رحمت نکند
خدای … روز قیامت فقال ابوبکر پس چون شنید این وعید و تهدید را ابوبکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله
ازار … عادت منست که … سست میکرد و فرو … الا ان اتعاهده مگر آنکه هر زمان جمع کردم و اصلاح
او کرد فقال له رسول الله پس گفت مر ابی بکر را پیغمبر خدا صلی الله علیه … لست ممن یفعله خیلاء از انکسانی
که میکنند جر ازار … از الطریق … و حرام است کسی را … رواه البخاری و عن عکرمة

مرویست از عکرمه که مولی و کاتب ابن عباس است و یکی از فقهای مکه و تابعین اوست قال رایت ابن عباس گفت دیدم ابن عباس
یاتزر که ازار می پوشید فیضع حاشیة ازاره سیای هاد طرف ازار خود را من مقدمه از جانب پیش ازار دراز علی ظهر
قدمیه بر پشت های پا خود و یرفع من موخره و بر میداشت طرف ازار را از پس ازار فقلت گفتم یعنی ابن عباس را لم تاتزر
هذه الازرة برای چه می پوشی ازار را اگاه بدین نوع پوشیدن قال رایت رسول الله گفت ابن عباس دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه و سلم یاتزرها می پوشید ازار را گاهی این نوع پوشیدن که از پیش فرو می هشت و از پس بر میداشت
و از اینجا معلوم شود که بلند برداشتن ازار از جانب پس کافی است در عدم اسبال رواه ابو داود و عن عبادة قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبادة بن الصامت گفت آنحضرت علیکم بالعمائم بر شما باد پوشیدن دستارها
فانها زیرا که عمائم سیماء الملائکة علامت فرشتگان است چنانکه روز بدر که فرشتگان دستارها پوشیده و سیما مقصود آمده
وارخوها و بگذارید و فرو هلید اطراف عمایم را خلف ظهورکم پس پشت خود زیرا که ملائکه نیز بدین هیئت آمده
بودند و در بعضی نسخ ظهورکم و هو ظاهر رواه البیهقی فی شعب الایمان و احادیث در فضل عمامه بسیار آمده و بعضی از آن
در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم عن عایشة ان اسماء بنت ابی بکر دخلت علی رسول الله مرویست از عایشه که اسماء
دختر ابی بکر در آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و علیها ثیاب رقاق و حال آنکه بود بر اسماء جامها تنک باریک فاعرض
عنها پس روی گردانید آنحضرت از اسماء و قال یا اسماء ان المراة اذا بلغت المحیض فرمود ای اسماء که زن چون برسد
یعنی وقت بلوغ را لن یصلح ان تری منها پس درست نیست که دیده شود از آن زن هیچ عضوی الا هذا و هذا و اشار الی
وجهه و کفیه و اشارت کرد برای بیان هذا و هذا بسوی روی خود و هر دو کف دست خود و این
ستر عورت است مر زن را و حجاب آنست که از خانه پیش مردم بیگانه نیاید اگرچه پوشیده باشد و آن از خواص ازواج
مطهره آنحضرتست رضی الله عنهن اجمعین و از حدیث معلوم شود که چون اندام در جامه باریک ظاهر گردد برهنه دارد
رواه ابو داود و عن ابی مطر روایت از ابی مطر که تابعی است و شناخته نشده است نام او و روایت میکند از امام
حسن بن عبد الله و روایت کرده است از وی حجاج بن ارطاة و مستوفی بوده است قال ان علیا گفت ابو مطر
که علی رضی الله عنه اشتری ثوبا بثلثة دراهم خرید جامه پس بسه درهم که کمتر از ربع تولچه نقره باشد فلما لبسه چون پوشید
او را قال گفت الحمد لله الذی رزقنی من الریاش ما اتجمل به فی الناس شکر خدای را که روزی کرده مرا از جامهای زینت
چیزها که تجمل و تزین میکنم بدان در میان مردم و ریاش بکسر را جمع ریش بمعنی زینت مستعار از ریش مرغ
که هم لباس است او را و هم زینت و اواری به عورتی و آنچه میپوشم و ستر میکنم بدان اندام پنهانی خود را تلمیح است
بقول مولی سبحانه قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم و ریشا این کلمات را حضرت مرتضی خواند ثم قال گفت هکذا سمعت رسول الله
یقول که میگفت صلی الله علیه و سلم نزد پوشیدن جامه از برای شکر و امتثال حق تعالی رواه احمد و عن ابی امامة قال لبس عمر بن الخطاب رضی الله عنه
ثوبا جدیدا روایت از ابی امامه گفت پوشید عمر رضی الله عنه جامه نو فقال پس گفت
پس گفت این کلمات را الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی شکر مر خدای را که پوشانید مرا آنچه بپوشم بدان
عورت خود را و اتجمل به فی حیوتی ثم عمد الی الثوب الذی اخلق پس قصد کند بسوی جامه که کهنه کرده است او را فتصدق به
پس تصدق کند بآن جامه کهنه کان فی کنف الله باشد در پناه خدا و سایه عنایت او فی القاموس کنف بفتحتین پناه

وسایه و فی حفظ الله در نگاهداشت و نگاهبانی او و فی ستر الله و در پرده عفو و مغفرت وی حیا و میتا
مصدر حیا و میتا زنده و مرده و زندگی جهت شکر گذاری لبس جامه نو و مرده جهت ثواب تصدق رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه
و قال الترمذی هذا حدیث غریب و در حدیث استحباب تصدق است بجامه کهنه شکر گذاری جامه نو عن علقمة بن ابی علقمة
تابعی است روایت کرده از عایشه و ابن عمر و علقمه بن قیس صاحب ابن مسعود از کبار تابعین و مشاهیر ایشان است مطلق علقمه
بوی گردد عن امه روایت میکند از مادر خود و قالت گفت مادر علقمه دخلت حفصة بنت عبد الرحمن علی عایشة در آمد حفصه
دختر عبد الرحمن بن ابی بکر بر عایشه و علیها خمار رقیق و بود بر حفصه خمار نرم و تنک فشقتها عایشة و علیها خمار رقیق و بود بر حفصه
خمار پس پاره کرد آن خمار را عایشه و برکشید از سر حفصه و کستها خمارا کثیفا و پوشانید حفصه را خماری درشت ستبر
یکسر سرپوش زنان رواه مالک و عن عبد الواحد بن ایمن کنیت او ابو القاسم مخزومی و مولی ابن ابی عمرو بعضی گفته اند مولی
ابن ابی عمرو شنید از پدر خود و غیر او از تابعین عن ابیه قال دخلت علی عایشة گفت ایمن در آمدم بر عایشه و علیها درع
قطری و بر عایشه بود درع قطری که جامه ایست از پنبه ما و درع در قاموس بمعنی پیراهن زن گفته و در مغرب گفته
درع جامه که میپوشد زن بالای پیراهن ثمن خمسة دراهم ارزش پنج درهم بود و ای جامه که بهای او پنج درهم بود فقالت
عایشه با ایمن ارفع بصرک الی جاریتی بردار نظر خود را ای ایمن بسوی کنیزک من انظر الیها ببین بسوی او فانها تزهی ان
تلبسه فی البیت پس هر آینه آن جاریه تکبر میکند از پوشیدن او اینجا در خانه چه جای آنکه از خانه بیرون برای تجمل
و زهی بصیغه مجهول و معنی وی معلوم این است استعمال یعنی الفاظ چنانکه سمعت ان فلان بصیغه مجهول میگویند و مراد
معنی معلوم است یعنی از نخوت ناقه و گفت عایشه رضی الله عنها و بیان کرد از کمال فقر و قلت و زهد خود در زمان آنحضرت
و قد کان لی منهن درع علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و تحقیق بود مرا از این ثیاب قطری پیراهنی در زمان آنحضرت
و بعضی گفته که منهن راجع بجنس ثیاب که اعتبار کرده شود و بران و قدری و معینی باشد آنحضرت و گفت فما کانت
امراة تقین بالمدینة آراسته شد برای زفاف و عروسی در مدینه یعنی آراستن عروس کنیزک مرود
الا ارسلت الی تستعیره مگر آنکه میفرستاد آن زن کسی را بسوی من تا استعاره میکرد از من آن جامه را رواه البخاری
عن جابر قال پس رسول گفت جابر پوشید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم روزی قباء دیباج اهدی له قبای دیبا را
که هدیه فرستاده شده بود برای او ثم اوشک ان نزعه پس زود برکشید قبا را از بدن مبارک فارسل به الی عمر
فرستاد آن قبا را بسوی عمر رضی الله عنه فقیل قد اوشک ما نزعته پس گفتند صحابه بتحقیق زود واقع شد برکشیدن
تو آن قبا را از بدن یا رسول الله فقال نهانی عنه جبرئیل پس باز فرمود آنحضرت مرا از پوشیدن آن قبا جبرئیل
معلوم شد که پوشیدن آن پیش از ورود نهی بود فجاء عمر یبکی فقال پس گفت چون شنید این قصه آمد گریان عمر
پس گفت یا رسول الله کرهت امرا و اعطیتنیه مکروه داشتی تو چیزی را یعنی این قبا را و دادی مرا فمالی پس چه کار کنم
من و چون عمر رضی الله عنه بنال کرد آنحضرت قبا را بوی برای پوشیدن داده است ذکر کرد از آن رد کرد آنحضرت روی
و تسلی داد او را فقال گفت او را انی لم اعطکه بدرستی که من نداده ام ترا آن قبا را که تا پوشی او را اعطیتک
تبیعه بخواده ام ترا آنکه برای آنکه بفروشی او را فباعه بالفی درهم پس بفروخت عمر او را به دو هزار درهم و دیگر چون
قیمتی بود کار نکرد که برای زنان جامه سازد چنانکه در جای دیگر فرمود رواه مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال انما

نهی رسول الله گفت ابن عباس نهی کرده پیغمبر خدا صلی الله علیه [وسلم] عن الثوب المصمت من الحریر مگر آنکه جامه از ابریشم خالص و بی[؟] دنار رو نبود و
ار دو از ابریشم بود مخلوط بجزئی دیگر نباشد مصمت بضم میم و سکون و فتح میم جامه ای الخالص مصمت جامه یکرنگ فاما العلم اما علم از حریر
کشیده باشد و سدی الثوب و تار جامه که از حریر بود فلا باس نیست هیچ باکی از پوشیدن آن رواه ابو داود
و الحکم ثوب حریر که سدی و لحمه یعنی تار و پود از ابریشم بود حرام و مکروه است مگر نزد امام شافعی رحمه الله از بعضی علما
که عمل بر آن نتوان کرد و نزد صاحبیه مباح است در حرب الحکم تار وی از ابریشم است نه پود وی یا مشروع است باتفاق
و عکس وی نیز مکروه برای در حرب و در حرب صاحبیه فیهم مباح است و نزد امام ابو حنیفه مطلقا که بود و حرام است
و تار وی جز آن فالحکم تا روی حریر بود وی یا جز آن مباح است مطلقا عن ابی رجاء قال خرج علینا عمران بن حصین و علیه مطرف من
خز رواه احمد بن ابی رجاء روی تابعی محضرم دریافت جاهلیت و اسلام را و گفت بیرون آمد بر ما عمران بن حصین و علیه مطرف
خز و بر وی مطرف بود از خز و مطرف مثلثه المیم ثوبی که دور و طرف آن علم است و میم زایده است در قاموس گفته المطرف
بروزن مکرم رداء از خز مربع که علمها دارد قال ان رسول الله گفت عمران بن حصین که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت
من انعم الله علیه نعمة کسی که انعام کند خدای تعالی بروی نعمتی را فان الله یحب پس بدرستی که خدا دوست میدارد ان یری
اثر نعمته علیه آنکه دیده شود اثر نعمت وی بر بنده و شرح این در فصل ثانی در حدیث عمرو بن شعیب گذشت رواه احمد
عن ابن عباس قال گفت کل ما شئت والبس ما شئت بخور هر چیز که میخواهی و بپوش هر چیز که میخواهی ما اخطاتک اثنتان مادام
که نرسد ترا و نگذرد از تو دو خصلت سرف و مخیلة اسراف و تکبر یعنی کراهة توسع در طعام و لباس نیست اسراف و تکبر
و هر چه غیر آن مباح رواه البخاری فی ترجمة باب روایت کرد این حدیث را بخاری در ترجمه باب عن عمرو بن شعیب عن ابیه
عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلوا و اشربوا و تصدقوا و البسوا بخورید و بنوشید و تصدق کنید و بپوشید هر چه
بخواهید مالم یخالطه اسراف و لا مخیلة مادام که مخلوط نکرده اسراف و تکبر رواه احمد و النسائی و ابن ماجه عن ابی الدرداء
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احسن ما زرتم الله فی قبورکم و مساجدکم البیاض بدرستی که بهترین جامها که در یابید
شما خدای تعالی را در قبرهای خود و مسجدهای خود جامه سفید است رواه ابن ماجه باب الخاتم باب در بیان خاتم
و امثال آن از جنس حلیه و در خاتم چند لغت است خاتم بفتح تا و کسر آن و خاتام و الخاتم بکسر خا و الخیم بفتحتین و در بعضی
خیام و ختوم نیز گفته الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما اتخذ النبی گرفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم خاتما من ذهب
انگشتری از طلا فی یده و در روایتی ابن زیاد بی آنکه و جعله فی یده الیمین و گردانید آنحضرت خاتم را
در دست راست خود ثم القاه پس انداخت و بر تافت آن خاتم طلا را ثم اتخذ خاتما پس گرفت انگشتری را من ورق از نقره
و ورق بکسر راء و فتح آن و سکون نیز آنکه یعنی در آنهم سکه زده و در اینجا نقره است نقش فیه نقش کرده شده در خاتم
محمد رسول الله و نقش بصیغه معلوم نیز خوانده اند و چون اینکه تبرک بود و مترک میان سلطان و منقله این بود که
ثبت کند و نقش کردن آنکه اینکا کرد و قال و گفت آنحضرت صلی الله علیه لا ینقش احد یا نقش کند هیچ یکی
خاتمی را نقشی که این است و بر وی این نقش خاتم من و بعضی گویند یعنی مثل است مقصود آنست که دیگری اینکار بر خود
نبوسید زیرا که اشتراک در نقش خاتم موجب مفسده و اختلال امام و نقض غرض است اول وی یا از استثنا نقش و تعیین او
با خاتم مقصود تیمن و تبرک او است نه النقیه و اگر این نقش خاتم در اکثر عصر برای ختم مکاتبات مشرک ملوک و

وسلاطین وقت معین و قرار داده باشد و در رای او در این باب اختیار نکرده باشد یعنی نیز درست باشد و الله اعلم و کان
از البسه بود آنحضرت چون میپوشید خاتم را جعل فصه میگردانید نگین خاتم را مما یلی بطن کفه در آن جانب که متصل است باطن
کف دست دانه در جانب بیرون زیرا که این الصق است از ریا و عجب و مختار در مذهب حنفی اینست چنانکه در هدایه
والکفایه گفته که چون امر بدان نکرده اگر جانب ظهر کف نیز دارند درست و از سلف هر دو منقول است انتهی
متفق علیه بدانکه در اول حدیث دو حکم مذکور شده که هر دو تغیر یافته یکی پوشیدن خاتم ذهب و تغیر آن در همین حدیث
مذکور شد و دیگر پوشیدن در دست راست و آن نیز تبدیل یافته و آخر دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پوشیدن خاتم
بچپ بود کذا قال الطیبی صاحب سفر السعادت گفته که روایت مختلف است و در بعضی احادیث آنکه در دست راست بود
و در بعضی در دست چپ و مجموع احادیث صحیح است و ظاهر آنکه گاهی در دست چپ بودی و گاهی در دست راست انتهی
و سیوطی در شرح بخاری گفته وارد شده احادیث خاتم در یمین و در احادیث دیگر بلبس در یسار و حمل بر آنست
و اول منسوخ شد چنانکه بیهقی و بغوی و غیر ایشان بدان قایل شده اند و ابن عدی و غیره از ابن عمر اخراج
کرده تختم کرد رسول خدا در یمین پس تحویل داد و بگردانید آنرا در یسار و امام نووی گفته اجماع است بر
جواز تختم در راست و چپ و گفته که هیچ در مذهب ما نهی است زیرا که وی یا اشرف است پس احق باشد بزینت و اکرام
دیگر بدانکه حرمت خاتم ذهب در حق رجال است اما زنان را حرام نیست بلکه گفته اند که تختم خاتم فضه مکروه است مر زنان را
زیرا که این لباس مردان است و زنان را تشبه بمردان در لباس مکروه و گفته اند اگر آن زن خاتم فضه بپوشد
باید که تغیر دهد رنگ آنرا بزعفران و مانند آن و در هدایه گفته که تختم درین باب مطلق است نه نگینه زیرا که قوام خاتم
بر دو حقیقت پس درست و عن علی رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلعم عن لبس القسی و المعصفر و عن تختم الذهب
شرح این سابقا در فصل ثانی از کتاب اللباس هم در حدیث علی رضی الله عنه معلوم شده است و عن قراءة القرآن
فی الرکوع و نهی کرد از خواندن قرآن در رکوع این را دو معنی است یکی آنکه نهی کرد از آنکه در رکوع بجای
تسبیح قرآن بخوانند زیرا که محل قرائت قیام است و رکوع موضع تسبیح است دیگر آنکه نهی کرد از آنکه افتتاح کنند
و قراءت را تمام نکرده برکوع چنانکه بعض قرات در رکوع افتد کذا سمعت رواه مسلم عن عبد الله بن عباس
رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه رای خاتما من ذهب فی ید رجل آنحضرت دید انگشتری از طلا در دست
مردی فنزعه فطرحه پس برکشید آنحضرت انگشتری را از دست آن مرد و در انداخت آنرا و قال پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه یعمد احدکم قصد میکند یکی از شما الی جمرة من نار بسوی اخگری از آتش دوزخ فیجعلها فی یده پس میکرد آن
در دست خود مقصود نهی است با وعید و تشدید از پوشیدن خاتم ذهب فقیل للرجل بعد ما ذهب رسول الله
پس گفته شد مر آن مرد را بعد از رفتن پیغمبر خدا صلی الله علیه یعنی از مجلس خذ خاتمک بردار خاتم خود را و بکار آور
انتفع به نفع بگیر از آن بفروختن و انتفاع بثمن آن و تحلیه زنان بدان قال گفت آن مرد لا والله و حال آنکه تحقیق
انداخت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چه اخذ وی یا نکرده داشته و بر رضای وی بدان متعلق شده در برداشتن آن و نفع
گرفتن بدان چیز جایز که برداشتن آنرا فقیری و منتفع گردید آن تا کفارت تقصیر که رفته گردد رواه مسلم عن
انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه اراد ان یکتب روایت است از انس که آنحضرت خواست که بنویسد نامه

زقیصر

کسری یا بجانب کسری یا بفتح کاف وکسر آن وفتح را و اماله آن بکسر نیز آمده لقب شاه فارس است و قیصر [illegible]
لقب شاه روم است و الی نجاشی و نجاشی بفتح نون وکسر آن با تخفیف جیم و تشدید یا و تخفیف او لکونه
کوا مجمه بعض الافاضل لقب شاه حبشه است و تخفیف یا اشهر است فقیل انهم لا یقبلون پس گفته ایشان یعنی کسی
ملوک وقت قبول نمیکنند کتابی را الا بخاتم بمهر فصاغ رسول الله پس ساخت پیغمبر خدا صلعم خاتما انگشتری را
یعنی امر کرد به ساختن بعد از آن بیان کرد خاتم را بقول خود حلقه فضه و بیان فص نکرد اکتفا را از جهة آنکه
چون حلقه نقره باشد درست و محل استبعاد است دیگر در آن برای بیان جواز و در بعضی احادیث آمده که فص نیز از فضه
بود و در بعضی فص حبشی بیان آن احادیث بیاید و نقش فیه نقش کرده شد درین خاتم محمد رسول الله رواه مسلم
روایت کرد مسلم این حدیث را همچنین مجمل و فی روایة للبخاری و در روایتی مر بخاری را آمده که کان نقش الخاتم ثلثة
اسطر بود نقش خاتم سه سطر محمد سطر یک سطر یعنی محمد رسول سطر و سطر میانه رسول الله سطر و سطر دیگر الله
و شیخ محی الدین نووی گفته سطر اول الله وسطر دوم رسول وسطر سیوم محمد برین هیئت الله رسول محمد و در بعضی
دیگر حواشی باین هیئت نوشته محمد رسول الله والله اعلم و خاتم آنحضرت بعد از وی بدست صدیق بود بعد از
بدست عمر فاروق رضی الله عنهما و بعد از وی بدست عثمان ذو النورین و در آخر عهد خلافت از دست
معیقیب که خادم وی بود در بئر اریس افتاد هرچند جستند پیدا نشد و گفته اند که باعث این تفرقه و برخاستن
فتنه و اختلاف که در عهد وی بعد از وی شد گم شدن خاتم بود که در وی سری مودع بود که باعث انتظام
ایشان امر بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام والله اعلم عن انس ان نبی الله صلی الله علیه وسلم کان خاتمه من [illegible]
آمده که بود حلقه انگشتری آنحضرت از نقره و کان فصه منه و بود نگین هم از نقره رواه البخاری عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لبس خاتم
فضة فی یمینه آنحضرت پوشید انگشتری نقره را در دست راست خود فیه در آن بود خاتم فص حبشی نگین منسوب بحبشه یا
یعنی از جزع یا عقیق بود زیرا که کان وی یا یمن و حبشه است یا چیزی دیگر بود که در حبشه می باشد یا یمنی یعنی مراد است
و حبشه را از یمن میدانند از جهة قرب یا رنگ آن یا سیاه برنگ حبشیان یا آنرا در حبشه ساخته بودند یا صانع وی یا
چنانکه در صحیح مسلم آنحضرت آمده که حبشی بود یعنی صانع وی از بنی حبشه بود و احجار سیاه است دارد بوده
وی از فضه و بر تقدیر معنی اول حمل بر تعدد خاتم باید کرد کان یجعل فصه مما یلی کفه بود آنحضرت که میگردانید نگین
آنرا جانبی که متصل بکف است یعنی باطن کف چنانکه باید گذشت و [illegible] کف برهان جانب آید [illegible]
عن انس قال کان خاتم النبی بود خاتم پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی هذه درین انگشت واشار و اشارت
کرد انس از برای تعیین انگشت الی الخنصر من الید الیسری بانگشت کوچک از دست چپ رواه مسلم عن علی
قال نهانی رسول الله گفت علی منع فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اتختم از مهر کردن یعنی از پوشیدن انگشتر
در انگشت من که این است یا این است قال گفت راوی فاومأ پس اشارت کرد علی رضی الله عنه بانگشت
الی الوسطی بسوی انگشت میانه والتی تلیها بانگشتی که دوم بسوی انگشتی که متصل است انگشت میانه را یعنی
سبابه و کذا قیل و احتمال دارد که ضمیر قال که برای علیست باشد و در ما هی برای آنحضرت رضی الله عنه و احتمال
اول ظاهر تر است و بعضی از شارحان گفته اند که در ابهام منع صریح روایتی نشد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم

از صحابه

از صحابه و تابعین رضی الله عنهم اجمعین بنابر این ثابت شد استحباب تختم در خنصر و بعضی میل کرده شافعیه و حنفیه در این در حق مردان
و زنان را جائز است که در همه انگشتان بپوشند رواه مسلم الفصل الثانی عن عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم یتختم فی یمینه گفت عبد الله بن جعفر که صحابی بود در جود و سخاوت بی نظیر عالم بود آنحضرت که می پوشید خاتم در دست
خود رواه ابن ماجة روایت کرد این حدیث را ابن ماجه از عبد الله بن جعفر و در روایة کرد آنرا ابو داود و النسائی
عن علی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یتختم فی الیسار رواه ابو داود عن علی ان النبی صلی الله علیه وسلم
اخذ حریرا آنحضرت گرفت جامه ابریشمی را فجعله فی یمینه پس نهاد آنرا در دست راست خود واخذ ذهبا فجعله فی شماله و گرفت
طلا را و نهاد آنرا در دست چپ خود ثم قال پس گفت آنحضرت ان هذین به درستی که این دو چیز حرام علی ذکور امتی حرام است
بر هر یک از ذکور ان امت من رواه احمد وابو داود والنسائی عن معاویة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن رکوب
النمور نهی کرد آنحضرت از سوار شدن بر پوستها [illegible] شرح آن گذشت وعن لبس الذهب و نهی کرد از پوشیدن طلا
الا مقطعا مگر چیزی شکسته ریزه ریزه کرده شده و مقطع در اصل جایی کوتاه و هر ناقص [illegible] گویند و با جهة تغیر کرده اند
آنرا اینجا بر قلیل مثل بند شمشیر یا حلقه [illegible] و مانند آن و تفسیر کرده اند اندک را بانچه واجب نگردد در وی
زکوة و تحلیل اندک زر ذهب است [illegible] تحلیل اندک زر حریر است مثل چهار انگشت از آن چنانکه گذشت [illegible]
[illegible] نقل کرده که [illegible]
و حکم از مردان بیشتر بر نهی و کراهت است و بعضی گفته که این توجیه بعیدست لیکن لفظ حدیث اباء است از فرق میان مردان
و زنان چنانکه [illegible] انتهی پوشیده نماند که [illegible]
نه اثبات قرینه بر اراده [illegible] که خاتم [illegible]
چون منقش باشد و جامه که در روی کتابت از ذهب و فضه بود و سوار شدن بر زین منقش نشستن بر کرسی منقش [illegible]
که طلا نشستن و دوست کردن فضه نمود جایز است نزد ابی حنیفه و ابو یوسف گفته که مکروه است و قول محمد گاهی با ابو حنیفه
روایت کنند و گاهی با ابو یوسف و برین خلاف است کردانیدن آنها در شمشیر و مسجد و حلقه آئینه و کردانیدن مصحف
با منقش و همچنین جامه که در روی کتابت ذهب و فضه است و مراد بحلقه آئینه آنست که بر گرد آن بوده [illegible]
[illegible] مکروه است باتفاق [illegible]
و [illegible] مکروه است زیرا که در فضه [illegible]
داود و النسائی عن بریدة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لرجل علیه خاتم من شبه روایت از بریده اسلمی گفت آنحضرت
مردی را که بود بر وی انگشتری از [illegible] زبان [illegible] گویند [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مالی اجد منک ریح الاصنام چیست مرا که می یابم از تو بوی بتان [illegible]
فرمود که بتان از برنج ساخته میشد فطرحه پس انداخت آنرا و دور کرد از خود انگشتری را ثم جاء و علیه خاتم من حدید بعد از آن آمد
آن مرد و حال آنکه بود بر وی انگشتری از آهن فقال پس گفت آنحضرت مالی اری علیک حلیة اهل النار چیست مرا که می بینم
بر تو زیور دوزخیان فطرحه پس انداخت آن انگشتری را فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله من ای شیء
اتخذه از چه چیز سازم انگشتری را قال فرمود آنحضرت من ورق بسازم از نقره ولا تتمه مثقالا و تمام مکن انگشتری را مثقال

تا مثقال لیکن کمتر ازان کہ این چنان او یا آن است زیرا کہ اصل در ذہب و فضہ حرمت و کراہت است پس از قدر ضرورت
زیادہ نباید داشتن از اینجہ پوشیدن دو انگشتری یا زیادہ بران مکروہ است ولیکن بعضی انگشتہا متعددہ مکروہ نیست اگر منوبت
پوشند رواہ البخاری والترمذی و ابو داود والنسائی قال محی السنۃ فیہ تحقیق نفیت آبیدہ و در حدیث صحیح
عن سہل بن سعد فی الصداق در مہر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال للرجل کہ آنحضرت گفت مردی را کہ نکاح زنی
میخواست طلب کن و بیار برای مہر ولو خاتما من حدید اگرچہ انگشتری باشد از آہن و درین اشارت است بآنکہ انگشتری
از آہن مباح پس معلوم شد کہ نہی از برای تحریم نیست و گفتہ اند کہ این مبالغہ است در تقلیل از برای مہر اگرچہ
اندک بجا باشد چنانکہ فرمودہ اگر کفی از خاک باشد و خاتم حدید اگرچہ از تختم ان نہی کردہ با وجود از ابتدا
مفتوم بیرون نباشد و بجای قدر التماس مہر لو یا جایز باشد و بعضی گفتہ احتمال دارد کہ نہی از تختم [illegible]
حدیث سہل بن سعد باشد و ثبت بعد ازوی بر نہی استقرار یافتہ پس آن حدیث منسوخ باشد و این حدیث سہل
در باب المہر در فصل اول گذشتہ است وعن ابن مسعود قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یکرہ عشر خلال گفت ابن مسعود بود
آنحضرت مکروہ میداشت دہ خصلت را الصفرۃ یعنی زردی را یعنی الخلوق بفتح خا و ضم لام و قاف [illegible]
ترکیب در دیا [illegible] شود و پندارند کہ ازان زعفران است کذا روی [illegible] و بعضی احادیث [illegible]
یافتہ و در بعضی ازان نہی کردہ [illegible] خبرات است و گویند کہ آنہا ناسخ اباحت است و [illegible] در رنگ زعفران
انو ال است چنانکہ در معصفر و در بعضی روایات عروسی جایز آمدہ و تغیر الشیب یعنی و مکروہ میداشت تغیر دادن
پیری را خواہ بہ نتف سپید یا بخضاب الحنا بلکہ بخلاف خضاب حنا کہ آن جایز است باتفاق دلالت احادیث دارد
دران و احادیث در نتف شیب و خضاب بسواد نیز وارد شدہ مختار در [illegible] مذہب حرمت و کراہت است [illegible]
لزام محمد لابس است کذا فی مطالب المؤمنین و جر الازار و مکروہ میداشت کشیدن ازار را و دراز ساختن
آن از اندازہ [illegible] چنانچہ گذشت والتختم بالذہب و مکروہ میداشت پوشیدن انگشتری طلا را والتبرج بالزینۃ و مکروہ میداشت
آشکار ساختن و ظاہر کردن زینت و خوبی خود را لغیر محلہا یعنی غیر شوہر و محرم را و محل [illegible] جای حلال بودن
کہ زوج است یا محرم و [illegible] بعضی وقت باشد و آن وقت بودن او با زوج و محرم [illegible] از طلوع [illegible]
جماعہ اند [illegible] الآیۃ مذکور شدہ والضرب بالکعاب و مکروہ میداشت زدن [illegible]
و کعاب [illegible] کہ بیرون [illegible] بازند و [illegible] نزد عام علما [illegible]
و از عبد اللہ [illegible] حرام است [illegible]
[illegible] روایات [illegible]
والرقی جمع رقیۃ بضم راء و سکون قاف یعنی افسون کردن الا بالمعوذات یعنی کردہ [illegible] افسون کردن [illegible]
بمعوذات بتشدید واو مکسورہ و مراد بدان سورہ قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس [illegible]
[illegible] کلمات و آیات [illegible] قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد را نیز از معوذات داشتہ
بجہت اشتمال آن بر تنزیہ از غیر [illegible] اسلام و بر توحید حق [illegible]
قرآنی است [illegible] و افسون کردن بقرآن و اسماء اللہ تعالی [illegible]

و بغیران حرام [illegible] این الفاظ کہ معانی آن معلوم نباشد [illegible] کفر است والتمائم و مکروہ میداشت بستن تمائم
جمع تمیمہ [illegible] کہ برای دفع چشم زخم [illegible] اطفال [illegible] این از رسم جاہلیت است و در دین اسلام [illegible]
نہی آمدہ و بعضی از تمائم مطلق افسونہا یا جاہلیت مراد داشتہ اند اما در بستن تعویذ از آیات قرآن و ادعیہ [illegible]
[illegible] از حدیث عبد اللہ بن عمرو کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای دفع فزع و وحشت [illegible] این کلمات آموختہ بود
اعوذ بکلمات اللہ التامۃ من غضبہ و عقابہ و شر عبادہ و من ہمزات الشیاطین وان یحضرون و وی رضی اللہ عنہ تلقین
میکرد آنرا کسی کہ عاقل بود [illegible] آنرا در کاغذ [illegible] وی آویخت در گردنش کذا فی [illegible] و عزل الماء
و بغیر محلہ و مکروہ میداشت بیرون افگندن بیرون افگندن آب منی را از فرج زن وقت انزال [illegible] در غیر محل
[illegible] آن کہ زن حرہ باشد [illegible] عزل جایز نیست بخلاف امہ کہ محل [illegible] مکروہ
[illegible] روایات [illegible] و عزل الماء [illegible] واقع شدہ و [illegible] روایت [illegible]
فرج امرأۃ [illegible] و مکروہ میداشت [illegible] امرأۃ [illegible]
آن [illegible] فاسد میکرد [illegible] کہ آن [illegible] امرأۃ را در حالت ارضاع [illegible]
[illegible] در باب المباشرت از کتاب النکاح گذشت غیر محرم [illegible]
[illegible] مکروہ میداشت [illegible] کہ این متعلق است [illegible] و معنی آن باشد کہ مکروہ است
[illegible] زن را در حالت ارضاع [illegible] امرأۃ [illegible] حلال است [illegible]
[illegible] حرام [illegible] لازم آید کہ [illegible]
[illegible] حرام است [illegible] حرام است [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] رواہ ابو داود والنسائی وعنہا ای الزبیر ان مولاۃ لہم روایت از عبد اللہ بن الزبیر
[illegible] مولاۃ [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] رضی اللہ عنہ [illegible] رجلہا اجراس
[illegible] آواز [illegible]
نقطعہا [illegible] عمر رضی اللہ عنہ [illegible] مع کل جرس شیطان و جرس بفتح جیم و کسر [illegible] و سکون را [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] لا تصحب الملائکۃ رفقۃ فیہا جرس [illegible]
[illegible] عنہا [illegible]
[illegible] الانصاری [illegible] عائشہ [illegible]
[illegible] عائشہ رضی اللہ عنہا [illegible]
[illegible] رسول اللہ [illegible]
[illegible] لا تدخل الملائکۃ بیتا فیہ جرس [illegible] رواہ

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انتعل احدکم چون پوشد نعل یکی از شما فلیبدأ بالیمنی پس باید کہ ابتدا کند بپای راست
و کشیدن نعل در پای راست پوشد بعد ازو در پای چپ پوشیدن نعلین بآیین ترتیب است واذا نزع فلیبدأ
بالشمال و چون بکشد نعلین را از پای پس باید کہ کشیدن از پای چپ است پس از پای راست و از برای زیادت حال
والیفاح مقصود و تنبیہ بر اہتمام شان این ادب بجای آوردن آن فرمود و لتکن الیمنی اولہما تنعل و آخرہما
تنزع باید کہ باشد پای راست نخستین ہر دو پای در پوشیدن نعل و بستن آنہا در کشیدن [illegible]
[illegible] و فعلی وارد است [illegible] ابتدا اشتمال [illegible] پوشیدن نعل [illegible]
و [illegible] دخول در مسجد و دیگر اعمال خیرات بخلاف کشیدن و در آمدن [illegible] پای راست [illegible]
بر آمدن پای چپ در آمدن متوضا بپای چپ و در برآمدن بپای چپ و در آمدن متوضا بپای چپ و در برآمدن
بپای راست و تفصیل این کلام در طہارت گذشت متفق علیہ و عنہ ای از ابی ہریرۃ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یمشی احدکم فی نعل واحدۃ باید کہ راہ نرود یکی از شما در یک نعل لیحفہما جمیعا
کہ برکشد ہر دو نعل را و ہر دو پای پوشیدہ رود و یکبار پوشیدہ و دیگر برہنہ کردہ است کراہت [illegible]
وقار و مروت و ادب و سبب [illegible] در [illegible] کہ نعل بلند بود و زمین ناہموار [illegible]
نیز در فصل اول در کتاب اللباس کلامی متعلق باین مقام گذشت لینعلہما جمیعا [illegible]
[illegible] روایت کردہ اند متفق علیہ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انقطع
شسع نعلہ چون بگسلد و پارہ شود دوال نعل یکی فلا یمش فی نعل واحدۃ باید کہ راہ نرود در یک نعل
و شسع بکسر شین [illegible] و سکون سین مہملہ دوال نعل [illegible] تا آنکہ اصلاح کند و بپوشد
ولا یمش فی خف واحد و باید کہ راہ نرود در یک موزہ [illegible]
[illegible] الواحد [illegible] چنانکہ [illegible]
[illegible] در فصل اول گذشتہ است رواہ مسلم الفصل الثانی
ابن عباس قال قال کان لنعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبالان مثنی [illegible]
[illegible] رواہ الترمذی وعن جابر قال نہی رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ینتعل الرجل قائما [illegible]
رواہ ابو داود [illegible] رواہ الترمذی و ابن ماجہ عن ابی ہریرۃ وعن القاسم بن محمد
عن عائشۃ قالت قاسم بن محمد بن ابی بکر [illegible] تابعین و فقہای سبعہ مدینہ است روایت میکند از عائشہ
[illegible] مشی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی نعل واحدۃ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] نعل واحدۃ و در روایتی آمدہ است کہ عائشہ مشی کردہ در یک نعل رواہ الترمذی و قال و گفت ترمذی
این روایۃ مشی کردن عائشہ صحیح است از روایت مشی کردن آنحضرت یعنی این حدیث بر دو وجہ روایت کردہ اند
[illegible] موقوف [illegible] موقوف صحیح است وعن ابن عباس قال من السنۃ اذا جلس الرجل ان یخلع نعلیہ [illegible]
کہ چون بنشیند مردی بیرون آرد نعلین خود را یعنی [illegible] نعلین [illegible] بنشیند [illegible]
[illegible] نعلین را در پہلوی خود [illegible] رواہ ابو داود وعن ابی بریدۃ عن ابیہ [illegible]
[illegible] بریدہ [illegible] برادر سلیمان بن بریدہ [illegible]
کہ روایت میکند از پدر خود [illegible] ان النجاشی اہدی الی النبی [illegible]
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم خفین اسودین ساذجین جفت موزہ سیاہ سادہ و ساذج [illegible]
پس پوشید آنحضرت آن موزہ دو را رواہ ابن ماجہ روایت کرد این حدیث را ابن ماجہ از ابن بریدہ
[illegible] الترمذی عن ابن بریدۃ عن ابیہ [illegible] روایت [illegible]
و زیادہ کردہ این عبارت کہ ثم توضأ و مسح علیہما [illegible] مسح کرد بر خفین و در شمایل [illegible]
آوردہ کہ دحیہ کلبی یکباری برای آنحضرت موزہا فرستاد و آنحضرت پوشید [illegible]
[illegible] تفتیش [illegible] مردم [illegible] تفصیل احکام [illegible]
در کتاب الطہارت معلوم شدہ است و در اینجا مقصود ذکر لبس آنہا است فقط باب الترجل
در بیان ترجل [illegible] ترجل [illegible] شانہ کردن و اصلاح
دادن [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] متعلق است [illegible] پس اگر مؤلف میگفت باب الترجل [illegible]
[illegible] عادت مؤلف است کہ در ہر باب [illegible] الاحادیث [illegible]
[illegible] الفصل الاول عن عائشۃ قالت کنت ارجل راس رسول اللہ گفت بودم [illegible] و اصلاح
میدادم [illegible] صلی اللہ علیہ وسلم [illegible] مقرر شدہ است [illegible]
متفق علیہ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الفطرۃ خمس فطرت در اصل [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] شرایع [illegible]
[illegible] در کتاب الطہارت در باب
سواک گذشتہ است [illegible]
[illegible] رواہ [illegible]
[illegible] روایات [illegible]
[illegible] در باب سواک [illegible]
استعمال [illegible] در حلق [illegible] نتف و حلق [illegible]

ابو داود و عنه عبد الرحمن مرویست از عبد الرحمن بن طرفه ان جده عرفجه قطع انفه یوم الکلاب روایت میکند از جد خود که
وی عرفجه فامره النبی صلی الله علیه وسلم ان یتخذ انفا من ذهب پس حکم کرد او را آنحضرت که بسازد بینی از طلا که آن گنده نمیشود
انفا من ذهب پس حکم کرد او را آنحضرت که بسازد بینی از طلا که آن گنده نمیشود و باین حدیث مباح ساخته اند اکثر علما
بینی مضبوط گردانیدن دندانها را از طلا چنانکه در حدیث صحیح معاویه الا مقطعا گذشت رواه الترمذی و ابو داود و النسائی
و عنه ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من احب ان یحلق حبیبه کسی که دوست میدارد که حلقه بندد از آتش در بینی یا در گوش
مثل حلقه انگشتری آن کس را گویند و ابل حلقه شتری که علامت کرده باشد او را حلقه لیس میتوان که هر که میخواهد که بپوشاند
او را از طلا پوشانیدن را جزا این است پوشانیده میشود او را حلقه آتش و همچنین معنی قول او که فرمود من احب ان
یطوق حبیبه طوقا من نار کسی که دوست میدارد که در گردن اندازد دوست خود را طوق از آتش فلیطوقه طوقا
سازد گردن او را و من احب ان یسور حبیبه سوارا من نار کسی که دوست میدارد که بپوشاند دوست خود را دست
ورنجن از آتش فلیسوره سوارا من ذهب پس گو که بندد در دست وی سوار را از طلا و لکن علیکم بالفضة و لیکن بر شما
باد که زیوری که میسازید از نقره سازید فالعبوا بها پس بوی لعب کنید نقره را و سازید زیورها از وی اشارت است که زیب
و زیور را لعب بازی میکند گویا این لهو لعب است رواه ابو داود و عنها اسماء بنت یزید ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال ایما امرأة تقلدت هر زنی که ببندد و بپوشد در گردن قلادة من ذهب قلاده از طلا قلدت فی عنقها
بسته شود در گردن آن زن مثلها من النار یوم القیمة مثل قلاده از طلا که پوشیده قلاده از آتش روز قیامت و ایما امرأة
جعلت فی اذنها خرصا من ذهب و هر زنی که بگرداند در گوش خود حلقه از طلا و خرص بضم خای معجمه و سکون را و اعجام
حلقه میشود که در گوش اندازند و زیور گوش را خرص گویند چنانکه زیور گردن را قلاده جعل الله فی اذنها مثله من
النار یوم القیمة بگرداند خدا تعالی در گوش آن زن مثل حلقه که از طلا کرده حلقه از آتش روز قیامت و تعبیر بلفظ تحول
در قلاده و حلقه معلوم در خرص تعلق و با چون زینت و اظهار آن در گوش اکثر واقع است و در قرائت اشارت تعذیب فخر ای
بقهر و لطف آلهی تعالی بواسطه مناسبت کرده شد والله اعلم رواه ابو داود والنسائی و عن اخت حذیفة مرویست از
خواهری که مر حذیفه را بود ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت یا معشر النساء ای گروه زنان اما لکن
فی الفضة ما تحلین به آیا نیست مر شما را در نقره ما تحلین بفتح تا و سکون حا و کسر لام مشدده چیزی که زیور سازید آن چیز یعنی
بسنده است که زیور از نقره بکنید دلیل است از ترغیب بر نقره و وعید یاد کرد در زیور طلا و فرمود اما انه آگاه باشید
ای گروه زنان بدرستی که لیس منکن امرأة نیست از شما زنی تحلی ذهبا که زیور سازد طلا را و اظهار
کرداند آنرا و تبرج کند الا عذبت به مگر آنکه عذاب کرده شود بسبب وی باین تقریر کلمه اما اول یعنی استعمال
و ثانی حرف تنبیه و اگر هر دو حرف تنبیه باشد نیز درست آید رواه ابو داود والنسائی و آنکه درین احادیث وعید
ذهب واقع شده مر زنان را و اباحت نقره و حال آنکه هر دو مباح اند مر ایشان را گویا که مقصود ارشاد و ترغیب است بنقره
بنقره و عدم غلو و اسراف در زینت پس کراهت تنزیهی باشد اما ظاهر وعید و تشدید مناسب نیست ازین
بعضی گویند که این نهی و منع در ابتدا بود پس ازان منسوخ گشت بحدیث احل الذهب والحریر لاناث امتی
و حریر مر ایشان را و بعضی گویند که این وعید برای آنست که زکوة آنرا ادا نکنند و برین قول ایراد میآید که زکوة در نقره واجب

پس اگر

پس اگر در وعید بجهت عدم ادای زکوة باشد وجه تخصیص ذهب بدین ذکر حیثیت در فضه که فرمود و لکن علیکم بالفضة
چیست و جوابی گفته که حلی از ذهب ساخته شود اگر خواهند که از فضه سازند حجم وی مثل حجم وی خواهد بود لهذا در
آن کمتر از نصف یا زیادتی مصرف پس نمیرسد به نصاب بر سد بنه فضه کذا قال الطیبی و فیه تامل و این توجیه فرع وجوب
زکوة است در حلی و تحقیق گذشت کلام در وی در کتاب الزکوة الفصل الثالث عن عقبة بن عامر ان رسول الله صلعم
کان یمنع اهل الحلیة والحریر بود آنحضرت که منع میکرد آنها را که اهل زیور و حریر بودند از پوشیدن آن و یقول و میگفت
ان کنتم تحبون حلیة الجنة و حریرها اگر باشید شما که دوست میدارید زیور بهشت و حریر او را فلا تلبسوها فی الدنیا پس نپوشید
آنرا در دنیا رواه النسائی و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله روایت از ابن عباس رضی الله عنهما که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اتخذ خاتما ساخت انگشتری را فلبسه پس پوشید آنرا قال گفت شغلنی هذا عنکم مشغول گردانید و باز داشت
مرا این خاتم از شما و توجه و اهتمام صحبت حضور و تبیین کمال که برای تصرف در بواطن و تربیت و اصلاح احوال شما
دارم منذ الیوم امروز پس ازان برای بیان آن شغل الیه نظرة و الیکم نظرة مرا نظری است بسوی
خاتم و نظری است بسوی شما فالقاه پس بیفکند آنحضرت آن خاتم را رواه النسائی و این در حقیقت تنبیه
و ارشاد امت است تا از موانع تفرقه و التفات خواطر اجتناب نمایند والله اعلم بحقیقة الحال و عن مالک قال مرویست
از مالک که گفت انا اکره ان یلبس الغلمان من مکروه میدارم که پوشانیده شود پسران را شیئا من الذهب چیزی
از جنس طلا لانه بلغنی ان رسول الله زیرا که بتحقیق رسیده است مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن التختم بالذهب نهی
کرده از پوشیدن خاتم ذهب فانا اکره للرجال الکبیر منهم والصغیر پس من مکروه میدارم ذکور را کلان را
ازیشان و خورد ان را از ایشان حنفی گفته که در لباس ذهب اطفال ذکور سه قول است اصح جواز است رواه
فی الموطا باب النعال یکی از اقسام لباس نعل است که پوشش پای است و نعل چیزی که نگاه داشته شود بوی پای از زمین
کذا فی القاموس و آن معروف بر قوی مختلف است و مراد اینجا بیان صفات نعل آنحضرت است که متعارف و یا رعایت
و آن بیشتر با نواع می باشد و لهذا بصیغه جمع آورد الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال رایت رسول الله گفت دیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یلبس النعال التی لیس فیها شعر می پوشید نعلها را که نیست بر آن موی سترده و ازاله
گردانیده شده رواه البخاری و عن انس قال ان نعل النبی صلی الله علیه وسلم کان لها قبالان گفت انس که بود مر نعل آنحضرت
را دو قبال بکسر قاف دوال نعل که میان دو انگشت بود پس نعل آنحضرت را دو دوال بود که یکی ازینها میان انگشت
انگشتی که متصل اوست و میان دیگر را میان انگشت میانه با آنکه متصل وی است که بنصر است همچنین ذکر کرده جزری
المصلح و آنکه سید جمال الدین محدث در روضة الاحباب بیان نعل آنحضرت و تصویر نقش مبارک آن تحقیق نموده
با ابهام و اشکال واقع است و در بیان بعضی شراح خلاف این مفهوم میشود که بجاهای یافته شده در شرح بیان
کرده ایم والله اعلم رواه البخاری و عن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم فی غزوة غزاها گفت جابر شنیدم
مر آنحضرت را در یک غزوه که غزا کرد آنرا و قصد بر آمدن کرد یقول میگفت استکثروا من النعال بسیار
بگیرید و بر دارید نعلها را فان الرجل لا یزال راکبا زیرا که مرد همیشه در حکم سوار است در یکی بر و سلامت پای را
ما انتعل مادام که نعل پوشیده است و در اینجا تعلیم تهیه اسباب سفر است از آنچه محتاج الیه است رواه مسلم و عن ابی هریرة

بجای آن می نشیند وکار آن میکند متفق علیه (و عن) ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خالفوا المشرکین مخالفت کنید
مشرکان را پس از آن بیان مخالفت کرد بقول خود اوفروا اللحی وافروه دراز کنید ریشها را واحفوا الشوارب وکوتاه
وباریک کنید بروتها را وفی روایة وآمده است در روایتی بجای احفوا الشوارب انهکوا الشوارب وانهاک
مبالغه در چیزی کردن ومراد اینجا مبالغه در کوتاهی کردن است وبجای وافروا اللحی واعفوا اللحی واعفا یعنی
ارسال وفرو گذاشتن است متفق علیه (و عن) انس قال وقت لنا تعیین وتحدید کرده شد برای ما یعنی وقتی
معین نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما را فی قص الشارب وتقلیم الاظفار ونتف الابط وحلق العانة ان
لا نترک که ترک نکنیم ونگذاریم اکثر من اربعین لیلة بیشتر از چهل روز یعنی باید که از چهل نگذارد واگر در کمتر
از آن کند افضل است وگفته اند که آنحضرت شارب وتقلیم اظفار در هر جمعه میکرد وحلق عانه در بیست روز
ونتف ابط در چهل روز وشرح این مقام وتفصیل احکام سابقا کرده شده است فقد کرد رواه مسلم (و عن) ابی هریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الیهود والنصاری لا یصبغون رنگ نمیکنند مراد خضاب است فخالفوهم
پس با وقع آن هردو آمده فخالفوهم متفق علیه پس مخالفت کنید ایشان را وخضاب کنید مراد دیگر خضاب است
وخضاب زرد حرام است وکلام در روی بیاید ومیبه وغیرهم خضاب سرخ میکردند وگاهی زرد نیز میکردند
خضاب سیاه احادیث وارد شده وگفته اند که خضاب سیاه از سیمای موحدان است وجواز آن میان علما متفق علیه است
وبعضی از فقها آنرا مستحب داشته مردان را وزنان را ودر فضیلت این نیز احادیث آورده اند که نزد محدثین
مطعون ومنسوب بضعف اند ودر مجمع البحار گفته که امر بخضاب کسی راست که موی وی سپید شود نه آن که
از عادات وی بود ودر حدیث آمده باید نه هر کسی را که دو موی است ونیز گفته که سلف اختلاف دارند
در فعل خضاب بسبب اختلاف احوال وبعضی گفته اند که این بر عادت بلاد است چه خروج از عادت اهل
بلد موجب شهرت شده مکروه است وبعضی گفته اند که هر کرا پیری پاکیزه ونورانی است خوش نماتر وزیباتر
از رنگ کردن است ناکردن خضاب او را اولی واحسن است وهر که پیری او بدنما وشنیع است رنگ کردن او پوشیدن
عیب آن اولی وکلام در خضاب کردن آنحضرت گذشت ونیز جابر انس (و عن) جابر رضی الله عنه قال اتی
بابی قحافة یوم فتح مکة آورده شد ابو قحافه بعد قحافه والد امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله عنهما روز فتح مکه
واسلام وی در آن روز است وروایت ابا قحافه بعد از فوت ابی بکر است ودر زمان عمر سنه اربع عشر وهیج
وشصت سنه پس ابو قحافه را در خدمت آنحضرت روز فتح آوردند وآنحضرت فرمود چرا نگذاشتید شیخ را در خانه تا من پیش وی
من بجس شیخ میرفتم ورأسه ولحیته کالثغامة بیاضا وبود سر ابو قحافه وریش وی مثل ازرد سپیدی ودر ثغام
بفتح ثاء مثلثه وغین معجمه گیاهی است سپید شکوفه ودرانه گویا برف است شبه داده شد موی سپید بدان
وگفته که ثغام درختی است سپید گویند فقال النبی صلی الله علیه وسلم غیروا هذا الشیب تغیر
دهید این سپیدی را بشیء واجتنبوا السواد وبپرهیزید وبرهانید از خضاب کردن بسیاه احادیث دیگر
که خضاب سیاه مکروه است واحادیث دیگر باید رواه مسلم ودر مطالب المؤمنین میگوید که بعضی از علما گفته اند
که خضاب سیاه در جهاد نیکو است در چشم اعدا ودر غیر آن نه واگر برای زینت نفس ودوستی

زنان سازد مکروه بود نزد اکثر مشایخ وبعضی تجویز کرده اند بکراهت کذا فی المحیط واز امام ابی یوسف روایت است که مبالغه ...
نکرده است زیرا که پیری نورانی نقلت نکرده وبعضی سپید است که امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه خضاب میکرد بحنا وکتم
کتم گیاهی است ولیکن رنگ آن سیاه نیست بلکه سرخ سیاهی مایل است وآنچه از بعضی صحابه نقل کرده اند محمول است بر
آنچه دادند در نقضاء لیلی جاید وباید خضاب کنید باتفاق جایز است واختیار در سواد حرمت وکراهت ورنگ کردن ریش
بکتم ورا بجهت عذر لا باس است وبعذر نکرده است (و عن) ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی گفت ابن عباس که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یحب موافقة اهل الکتاب دوست میداشت موافقت اهل کتاب را فیما لم یؤمر فیه در احکام که خطاب کرده نشده است در آن
ونازل نشده است بر وی چیزی وکان المشرکون یفرقون رؤسهم وبودند مشرکان که فرق میکردند سرها خود را وکان اهل الکتاب
یسدلون اشعارهم وبودند اهل کتاب میکردند موهای سر خود را اسدال گذاشتن وفرو هشتن موی سر گرد سر وفراهم بیاورد
جوانب آنرا وفرق شکافتن آن بدو نیمه وفراهم آوردن هر نیمه بیک جانب ودر قاموس گفته فرق راه میان موی سر وسیدلون
وکفر قول هر دو بیم بین وکرآن از باب نصر وضرب فسدل النبی صلی الله علیه وسلم ناصیته پس سدل کرد آنحضرت در اول
ولایت موی پیشانی خود را بجهت موافقت اهل کتاب عادت ایشان سدل بود وسدل اگرچه در حال سنت است
شرایت ولو تخصیص ناصیه مذکور ودیگر امتیاز او از فرق در ناصیه ظاهر گردد باین جهت تخصیص کرد وطیبی گفت مراد سدل
ابتدا ارسال شعر بر جبین است ثم فرق بعد پس فرق کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن متفق علیه لذی معلوم کرد
شریعت در اول صدر اول پس از آن قرار بر فرق افتاد پس بعضی میگویند سدل منسوخ است زیرا که ظاهر آنست که رجوع بآن
بود بعد آنحضرت مامور بوده بموافقت اهل کتاب بچیزی که مامور نبود ودر آن پس مخالفت ایشان نیز بوحی وامر باشد
وازینجاست اینکه قال بعضی از اهل اصول این حدیث بر آنکه شرع انبیای سابق شرع ماست مادام که مامور نشوم بخلاف آن
ما ورای که تبدیل وتحریف ایشان معلوم باشد وبعضی گویند که اتخاذ فرق باجتهاد بود از آنحضرت در مخالفت اهل کتاب نه بوحی
ودر اول اسلام قصد ایتلاف قلوب بود وچون بدیار گردانید او را بر قاعده مخالفت کرد ایشان را در بعض امور تقاطع
بسبب افهم در دین است کردیا صلی الله علیه وسلم مخیر بود در آن واکثر ثابت بودی لازم ونحتم گشتی ودر بعضی احادیث آمده
که اگر متفرق میشد موها یا فرق می نهاد والا میگذاشت از حال خود بی تکلف نمودی یا در سدل یا فرق وحال خود میگذاشت
از این سدل وفرق هر دو جایز باشد وبعضی گفته اند که فرق افضل است والله اعلم (و عن) نافع عن ابن عمر قال سمعت گفت
شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ینهی عن القزع نهی کرد از قزع بفتح قاف وزای وسکون زای نیز آمده قیل گفته
گفته شد مر نافع را ما القزع قزع چیست که نهی از آن کرده اند قال گفت نافع یحلق بعض راس الصبی سترده شود پاره
کودک یعنی سر کودک بعض ازو سترده شود وپاره دیگر بحال خود نگاه داشته شود بتخصیص صبی بجهت جریان عادت است والا مکروه است در کبیر نیز
انتهی ودر روایات فقهی مطلق آورده اند وگفته اند قزع حلق مواضع است از مواضع متفرقه در سر رایج است بعمل اولیای
مبتلی بنا که حدیث دیگر باطل است بحال وطیبی گفته که اجماع کرده اند بر کراهت آن اگر در مواضع متفرقه باشد اگر بجهت فرق
باشد مثل علاوات وغیر آن وگفته کراهت تنزیهی است ودر فقه نوق در مواضع بحت مطلق اهل معنی تفرقه که قطعها قرع
متفرقه ابر را گویند وتشبیه کرده اند موی را در سر بدان تشبه کرده اند واگرچه ظاهر عبارت کرد در تغیر وی واقع شده مطلق
ولیکن شراح هم تفریع کرده اند باینجا ودر روایات فقهیه نیز همچنین آمده ووجه کراهت مشابهت کفار وبحث صورت بیان عیب

الی بعضهم التغییر بالحدیث والحق کرداینده اند یعنی راویان این قول را که والقزع حلق بعض الراس را که در تفسیر قزع واقع شده است
باصل حدیث که قول آنحضرت است ۞ ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم رای صبیا آنحضرت دید کودکی که قد حلق بعض
راسه که بتحقیق حلق کرده شده است بعض از سر وی وترک بعضه و ترک کرده شده است بعض از سر فنهاهم عن ذلک پس نهی کرد
اولیای ایشان را از آن وقال و گفت احلقوا کله حلق کنید تمام سر را او اترکوا کله یا بگذارید تمام آن را که صبی مکلف نیست
اما اولیای او مامور و منهی است در افعال وی رواه مسلم ۞ ابن عباس رضی الله عنهما قال لعن النبی گفت لعنت کرد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم المخنثین من الرجال مخنثان را از مردان و مخنث مردی که تشبه بنماید بزنان در لباس و خضاب و پای کوبی
و در آواز و کلام و حرکات و سکنات و خنث در لغة لین و انکسار و خمیدن است و ی در شکستن اعضای و ازری [illegible] ان
شابه زنان میکرد و گفته اند که قیاس کسر نون است اما مشهور فتح روایت و آن دو قسم است یکی خلقی که در اصل خلقت
ای بر او ضاع و اخلاق زنان شده دیگر آنکه بتکلیف خود را همچنین میدارد و تشبه میکند و لعنت و مذمت مخصوص بقسم
ثانی است نه اول که از اختیار بیرون است والمترجلات من النساء و لعنت کرد زنان را که در هیئت و لباس و کار
دیگر رفتار خود را مانند مردان میدارند وقال و فرمود آنحضرت اخرجوهم من بیوتکم بیرون آرید مخنثان را از خانهای
خود ظاهر آنست که مراد مخنثین باشند و اگر بمجموع مخنثین و مترجلات دارند تغلیبا باعتبار بودن این زنان در حکم مردان
شاید که نیز مراد داشته باشد [illegible] رواه البخاری ۞ وهم از ابن عباس است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعن
المتشبهین من الرجال بالنساء و لعنت کناد خدا تعالی تشبه کننده و مانند شونده از مردان بزنان والمتشبهات من النساء
بالرجال و مانند شونده از زنان بمردان مضمون این مضمون حدیث سابق است رواه البخاری ۞ ابن عمر ان النبی صلی الله
علیه قال لعن الله الواصلة والمستوصلة واصله زنی که پیوند میکند موهای خود را بموهای دیگر تا بسیار شود و دراز گردد
و مستوصله آنکه بفرماید دیگری را که پیوند دهد موهای او را بموهای دیگر هر دو را لعنت کرد و از مقام رضای حق دور
و سبب آن تغیر خلق [illegible] و در تکلف تکلیف مذموم چنانکه در حدیث [illegible] در آن واقع است و علما را تفصیلات است در وصل مو
و غیر موی و بموی آدمی یا بغیر آن و باذن زوج و [illegible] که امروز بعضی پیوند بریشم [illegible] جایز است اما بعض مو
بر شتهای [illegible] از ابریشم و غیر آن که مشابه بموی [illegible] جایز است پاکراهه کذا فی مجمع البحار [illegible] کرده
و مقالات [illegible] مو یا زن [illegible] با شوهر [illegible] شوهر حرام است و غیر [illegible] والواشمة والمستوشمة
و لعنت کناد خدا تعالی واشمه را و مستوشمه را و وشم [illegible] سوزن [illegible] در پوست [illegible] کردن آن سرمه یا نیل
تا نقش گیرد و کبود گردد پس واشمه آنکه این فعل کند و مستوشمه آنکه طلب این فعل کند و بفرماید دیگری را که بوی بکند
بعض روایات بجای [illegible] الموتشمه نیز آمده متفق علیه ۞ عبدالله بن مسعود قال از عبدالله بن مسعود آمده است
که گفت لعن الله الواشمات والمستوشمات لعنت کناد خدا تعالی زنان واشمه را و مستوشمه را والمتنمصات زنانی
که بفرمایند دیگری را بر کندن موها از روی شان و این مکروه است مگر آنکه ریشی یا بروتی بر آید مر زن را که حلق آن
حرام نبود [illegible] و درین روایت ذکر [illegible] نکرد اکتفا در فصل [illegible] از ابن عباس [illegible] والمتفلجات
للحسن و لعنت کناد زنانی که [illegible] فرجه و فرق [illegible] در دندانهای ایشان از برای اظهار حسن و جمال [illegible]
فرق و فرجه میان دو چیز و [illegible] فرجه که میان ثنایا و رباعیات [illegible]

صبوره را می باشد و چون عجوز شد و دندانها بزرگ این فرجه ماند پس بتکلف جدا سازد و اظهار حسن و جوانی میکند و [illegible]
مینماید و صیغه تفعل برای تکلف آید چنانکه تکبر و تعظیم از دو میان که نزد و تکلف خود را کبیر و عظیم مینماید و المغیرات
للحسن است و باین تقریر قول للحسن متعلق بمتفلجات شد فاصله و تحمل که متعلق بهر چه باشد چه واشمه و متنمصه نیز برای اظهار
حسن و خوبی میکنند و نظر بمعنی این توجیه نزد بعضی وجه تر است و ظاهر آنست که قید اتفاقی است چه اغلب در عادت فعل
این اشیا برای تحسین و تزئین بود فاما بعد از آن توصیف کرد این زنان را بصفتی که دلالت دارد بر علت حکم
موجب لعن میکرد و فرمود المغیرات خلق الله زنانی که تغیر دهنده اند پیدایش خدا را و علت در حرمت مثله
و حلق لحیه و امثال آن نیز چنین است و از اینجا لازم نیاید که هر تغیر حرام باشد چه این علت مستقل نیست علت حرمت
شارع و حکمت در اینست پس حاصل آن شد که شارع بعضی تغیرات را بعضی را مباح کرداینده و بعضی را حرام و چون ابن مسعود
این را گفت [illegible] فجاءته امراة پس آمد او را زنی فقالت پس گفت آن زن انه بلغنی انک
لعنت رسیده است مرا که تو لعنت میکنی [illegible] کیت وکیت چنین و چنین فقال پس گفت ابن مسعود و مالی لا العن من لعن
رسول الله چیست مرا که لعنت نکنم کسی را که لعنت کرده است پیغمبر صلی الله علیه وسلم ومن هو فی کتاب الله و کسی را که در او ملعون
در کتاب خدا و چون ابن مسعود دلیل از حدیث آورد و قرآن دو در وجود شبهه نبود و جواز آن در قرآن ظاهر نبود
فقالت پس گفت آن زن لقد قرأت ما بین اللوحین بتحقیق خواندم من چیزی را که میان دو لوح است یعنی قرآن را و از
دو لوح دو جانب جلد او را [illegible] که از آن تعبیر نیش کرده اند فما وجدت فیه ما تقول پس نیافتم در وی چیزی را
که تو میگوئی قال گفت ابن مسعود لئن کنت قرأتیه اگر بودی تو که میخواندی کتاب الله را با تأمل در معانی و تدبر در آن
لقد وجدتیه هر آئینه بتحقیق یافتی [illegible] ابن مسعود رضی الله عنه وجود آنرا در کتاب [illegible]
استفهام تقریر بود و گفت اما قرأت آیا نخوانده این آیه را وما آتاکم الرسول چیزی که بدهد شما را و امر کند بدان رسول
فخذوه پس بگیرید آنرا و عمل کنید به آن وما نهاکم عنه و چیزی که نهی کند شما را و باز دارد از آن فانتهوا پس باز ایستید
قالت گفت آن زن بلی آری خوانده ام این آیه را قال گفت ابن مسعود فانه قد نهی عنه پس بدرستی رسول بتحقیق نهی کرده
[illegible] لازم است از آنچه مذکور شد پس نهی [illegible] در حقیقت داخل کتاب الله باشد پس اجتناب از این افعال و ترک آن واجب
باشد بحکم نص قرآن و ارتکاب آن موجب لعن متفق علیه ۞ ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العین حق
چشم زخم و کارگر [illegible] ثابت است [illegible]
و تحقیق و تفصیل این معنی در کتاب الطب والرقی بیاید ان شاء الله تعالی ونهی عن الوشم و نهی کرد آنحضرت از وشم
معلوم شد [illegible] که در قرآن نهی از وشم [illegible] چشم زخم را [illegible] که میگوید که وشم دفع چشم زخم
میکند رواه البخاری ۞ ابن عمر رضی الله عنهما قال لقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ملبدا بتحقیق دیدم آنحضرت را
[illegible] موی [illegible] نشود [illegible] در احرام است
[illegible] در احرام [illegible] قاموس گفته
[illegible]
[illegible] در احرام بود [illegible] و در بعضی حواشی نوشته که [illegible]

باب دلالت دارد بر جواز تطیب در غیر حالت احرام فانهم رواه البخاری عن انس قال نهی النبی گفت انس نهی کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ان یتزعفر الرجل از زعفران مالیدن مردی به بدن و در کتاب امر شرح دا در بعضی روایات آمده است که
از محاسن در استعمال خلوق که خوشبوئیست مشتمل بر زعفران آمده محمول بر اولی آن پیش از نهی خواهد بود چنانکه سابقا داد
بران کرده شد و عن عایشة رضی قالت کنت اطیب النبی گفت عایشه بودم که خوشبوی می مالیدم پیغمبر را صلی الله علیه
باطیب ما نجد بخوشبوترین چیزی که می یافتم حتی اجد وبیص الطیب فی راسه ولحیته در سر مبارک و لحیه شریف
الحدیث در صورت احرام آنحضرت است انکه در روایتی دیگر از حدیث واقع شده حتی اجد وبیص الطیب فی راسه
ولحیته بعد الاحرام و شاید که در غیر احرام نیز باشد والله اعلم و مشکل کرده اند این حدیث را با آن حدیث که طیب الرجال
که پنهان باشد لونه دی الا مرد ... بعضی ... مراد بلون در این حدیث
که در ظهور آن زینت و جمال بود چنانکه سرخ و زرد اما آنکه نه چنین باشد چنانکه رنگ مشک و عنبر گوید قال الطیبی و از چنا
ظاهر خود کرد مثل صندل نیز جایز است و چون کند در دیار شایع است اگر در ظهور رنگ وی یا در سیاه زینت و جمال نباشد
نیز جایز باشد والله اعلم عن نافع قال کان ابن عمر اذا استجمر ... بود ابن عمر چون بخور میکرد بود ... بخور کرده
آلوده بعود ... و کعنیف آن غیر مطراة ... دیگر از جنس طیب مثل کعب
مشک ... و بخور میکرد گاهی ... نگاه ... که
دعو میکرد ... قال انس کنت ... رسول الله صلی الله علیه ... الله اعلم

عن ابن عباس قال کان النبی ... پیغمبر صلی الله علیه وسلم ... یاخذ من شاربه ... میگرفت از بروت خود و
اثر ... که ... یا خذ من شاربه گفت وکان و بود ابراهیم خلیل الرحمن یفعله میکرد
... قدیم است که ابراهیم میکرد ... دیگر نیز میکرده اند چنانکه از فطرت در باب تحکم
... ابراهیم ... تعظیم شان آن ... ازین شریعت از ابراهیم است چنانکه ... که در فصل ... گذشت
دلالت دارد بر آن رواه الترمذی و عن زید بن ارقم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت از زید بن ارقم
که صحابی مشهور است که آنحضرت گفت من لم یاخذ من شاربه کسی نگیرد از بروت خود ... فلیس منا
پس نیست از سنت و طریقه ما رواه احمد والترمذی والنسائی و عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان یاخذ من لحیته بود آنحضرت که میگرفت از لحیه مبارک خود من عرضها وطولها از پهنای وی و درازی وی یعنی
... زیاده ... از مقدار ...
... که در ... واقع شده ... که مثل ...
برای ... و اصلاح ... اصلاح ... و کوتاه کردن درست
... رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب و عن یعلی بن مرة ... معدود در اهل کوفه
... از اهل بصره ... در باب الترجل ... خلوق ان النبی صلی الله
علیه وسلم رای علیه خلوقا روایت میکند یعلی بن مرة که آنحضرت دید برو خلوق را که نام طیبی است مرکب از زعفران
و غیر آن از انواع طیب ... برای ... فقال الک امراة ... قال ...

بیعلی بن مرة ... قال گفت آنحضرت فاغسله پس بشوی آن را ثم اغسله ... ثم اغسله باز بشوی بار سوم
سه بار شوی مقصود و امر مبالغه در شستن است ثم لا تعد و بعد ازین بار دیگر مکن باستعمال آن رواه الترمذی والنسائی و ...
از سوال وجود زن ... که داشته باشد که وی مالیده باشد از جامه یا بدن وی ... مرد ... اما اگر
... خود استعمال کرده باشد ... چنانکه ... فرمود بیان کرده اند وجه این سوال را انکه
اگر برای خاطر زن باشد معذور ... چنانکه از ظاهر حدیث ... عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقبل
صلوة رجل فی جسده شیء من خلوق ... که در بدن وی چیزی از خلوق آلوده ... وانس
... از استعمال آن رواه ابو داود و عن عمار بن یاسر قال قدمت علی اهلی من سفر گفت عمار قدوم آوردم بر اهل
و عیال خود از سفری و قد تشققت یداه و حال آنکه ... بود هر دو دست من فخلقونی ... پس خلوق مالیدند
در دستهای من ... علاج ... بزعفران ... خلوق ... بزعفران ... در بعضی ... خلوق است ...
... زعفران ... کرد اشارت ... در آن فغدوت علی النبی پس در آمدم
... بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فسلمت علیه پس سلام کردم بر آنحضرت فلم یرد علی پس باز نداد جواب سلام مرا و قال گفت
فاغسل هذا عنک پس بشوی این را ... خود ظاهر این ... بجهت عدم ... تشقق بود یا عدم
... از استعمال خلوق رواه ابو داود و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طیب الرجال
ما ظهر لونه وخفی ریحه و طیب زنان آنکه ... در رنگ ... باشد ... معلوم شد که مراد رنگ است
که در آن زینت و جمال بود چنانکه سرخ و زرد و گفته اند که زنی است که از خانه بیرون آید اما اگر نزد شوهر خود استعمال
میکند ... باشد ... رواه الترمذی والنسائی و ابو داود و عن انس قال کانت لرسول الله ... سکة
... سکة ... که ... از طیب ... استعمال طیب میکرد از آن
... در مجمع البحار گفته ... از ... وابتدا از طیب
گفته اند ... میشود ... طیب ... ساختن ... کرده
نقل کرده ایم رواه ابو داود و عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکثر دهن راسه ... از انس آمده که گفت بسیار
میکرد آنحضرت تیل مالیدن ... و بسیار میکرد شانه کردن ... اما
... و تسریح لحیته ویکثر القناع و بود آنحضرت که بسیار میکرد قناع را ...
... از جهت کثرت استعمال ... که قناع است ... روغن ...
... که ... و بعضی گفته اند
که مراد قناع خرقه ایست که ... بعد از استعمال ...
که در جامهای مبارک ... زیرا که ... آنحضرت ... صلی الله
علیه وسلم ... رواه ... و عن ام هانی قالت قدم
رسول الله صلی الله علیه وسلم علینا مکة قدمة گفت ام هانی ... آورد آنحضرت یعنی آنکه
روز فتح قدوم آورد ... وله اربع غدائر و بود آنحضرت را چهار گیسو ... در جانب ...

رواه احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه عن عایشه رضی الله عنها قالت اذا فرقت لرسول الله یعنی گفت عایشه چون
فرق می نهادم سر مبارک او را فرق میکردم از یافوخ او و ارسال میکردم ناصیه او را میان دو چشم او فرق معنی میان دو قسم موی سر نهند چنانکه سابقا
معلوم شد گفت طیبی یعنی فرق میکردم فرق او را از یافوخ از میانه سر و کجا بنا ناصیه و آن موضعی است که چون
از سر طفل صغیر میلرزد فرق از این موضع کلا بود و حرف دیگر نزد جبهه می نهادم میان دو چشم چنانکه گفت و ارسلت
ناصیه یعنی طیبی در ما میکردم و میکذاشتم موی پیش سر مبارک را که ناصیه نام او است میان دو چشم یعنی میکردم ابتدا طرف فرق
ناصیه مقابل ماین دو چشم که میبود نصف شعر ناصیه از جانب یمین آن فرق و نصف دیگر از جانب یسار او چنین کرد
احدیث را طیبی پس فرق مثل راهی است میان سر که فی ماین دو چشم لهذا تغیر کرد آنرا در قاموس که آن
موی سر بود رواه ابو داود عن عبد الله بن مغفل قال نهی رسول الله گفت نهی کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم عن الترجل
از شانه کردن الا غبا مگر گاه گاه یکروز دیگر ترک کنند رواه الترمذی و ابو داود و النسائی مراد نهی است از مواظبت
کردن بران و اهتمام بدان زیرا که در وی مبالغه و تکلف است در تزیین کذا قال الطیبی و در نهایه گفته که غب در ورود
شتران است بر آب روزی و دیگر نقل کرده اند از اینجا در زیارت چنانکه در حدیث آمده است زر غبا تزدد حبا از
چند روز باید میکرد غب الرجل وقتی که بیاید بعد از ایام و از حسن بصری آمده که بیاید در هر هفته و در قاموس گفته
که غب در زیارت آمدن در هر هفته و در تب آمدن روز و رها کردن چنانکه در آب دادن شتر روز در میان و در غزو
قتل کرد و ترک چند روز کذا فی مجمع البحار بعد از آن مراد که هیچ از شانه کردن هر روز شامل است سر را و ریش را
لیکن بعضی مردم بعد از هر وضو شانه میکنند موافق سنت باشد که اتباع میکنند در بعضی آثار آنکه شانه کردن بعد از وضو
نفی میکنند مقرر اکنون کتب ابیوزنی یا اصلاح الدین و ذکر حد استعمال از حل عاشیار از این آمده و در طبیر شیخ الدین
از ترجل الا غبا را سند قال ضعیف بود و لیکن در حدیث عطا داود ذکر نهی از امتشاط کل یوم بیع آمده است و شامل است
و فیه هر دو باشد یا جهه اما اکثار تشریح طیبی که از شرح السنه گذشت و ترمذی در شمایل نیز آورده تقاضا کنند که هر روز
کنند چه اکثار صادق است بر کردن شبی نزد حاجت و لازم نیست که هر روز کنند و اگر گویند که در احیاء العلوم نقل
کرده که آنحضرت هر روز دو بار طیب را شانه میکرد جواب گفته اند که این حدیث از اسناد با نقه نشده و عراقی
در احیاء کسی دیگر ذکر نکرده و در احیاء احادیث ذکر کرده است که اخراج او معلوم نیست کذا نقل عن الشیخ ابی الحسن العراقی
بنظر ظاهر آنست که نهی از هر روز شانه کردن مخصوص مردان باشد نه زنان را چه ایشان را تجمل و تزیین کرده مناسب است
و بعضی گفته اند که نهی شامل است همه را و عاجت اگر در حق شان اختیار نظر زینت است که باب ترجل مرایشان را داده است و تقریر
کراهت تنزیهی است نه تحریمی و حرج بر بعض العباد والله اعلم عن عبد الله بن بریده که گفت یا فضاله انصاری است از بنی عوف قال
قال رجل لفضاله بن عبید عن عبد الله بن بریده بن حصیب اسلمی که از مشاهیر تابعین است گفت مردی
لفضاله بن عبید صحابی است از بنی عمرو بن عوف که بطریق تعجب و انکار گفت ما لی ارک شعثا چیست مرا که می بینم ترا
ژولیده موی شانه نکرده و در اصلاح نموده قال ان رسول الله گفت فضاله که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان ینهانا
که نهی میکرد ما را عن کثیر من الارفاه از بسیاری از انواع تنعم و ترفه و اصل ارفاه که مصدر است بمعنی
هر وقت که خواهد تا نیشه دادن رعایت حال و نعم و خوشی عیش و نعم کامل را که کثرت دهان و اشتغال آن از اجمله
جوان قال
جوان قال گفت آن مرد فضاله را ما لی لا اری علیک حذاء چیست مرا که نمی بینم بر تو نعلین را اکثر حذا معنی نعل یعنی نمی بینم در پای تو
در پا پای برهنه میکردی قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یامرنا ان نحتفی احیانا گفت فضاله که بود آنحضرت که میفرمود ما را که پای برهنه
گردیم گاه گاهی اجتبه تواضع و کسر نفس و اجتناب از تکبر و کبر و آن نزد اضطرار رواه ابو داود از اینجا معلوم شود که اگرچه آنحضرت صلی الله
علیه و سلم میل بطیب و شانه کردن اگر خوش داشتی و بدان امر کردی و ترغیب فرمودی و لیکن بعضی از آن را و اهل زینت بر خلاف
آن نیز داشتی و تحذیر فرمودی ملکه امر کردی و حاصل آنکه کراهت در افراط و مبالغه در تنعم و ترفه است و آنچه که در تجمل
و تزیین چنانکه عادت اهل عجم و اهل تنعم و اتراف است و اعتدال است بر رعایت توسط و اقتصاد و در آن نه ترک طهارت و نظافت
و تحسین هیئت چه نظافت از دین است چنانکه در حدیث ستر آمده عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال روایت است از ابو هریره
که آنحضرت فرمود که من کان له شعر هر که باشد مر او را موی یعنی هر که موی دارد فلیکرمه پس باید که اکرام کند
آنرا و تنظیف و تزیین نماید بشستن و تیل مالیدن و شانه کردن و ژولیده پریشان نگذارد زیرا که نظافت و حسن منظر محبوب
و مرغوب است رواه ابو داود عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احسن ما غیرتم به الشیب گفت بهترین چیزی که تغییر داده
شود بوی سپیدی و رنگ کرده شود بدان موی الحنا و الکتم نعت کاف و تا ء فوقانیه مخففه و بعضی تشدید تا نیز گفته اند و تخفیف
مشهور تر است گیاهی است که خلط کرده میشود بوسمه و رنگ کرده میشود بآن موی و بعضی گفته اند که کتم همان وسمه است کذا قال
الطیبی و در قاموس گفته که کتم بحرکت و کتمان نبتی گیاهی است که مخلوط ساخته میشود بحنا و خضاب کرده میشود بوی و وسمه
داده و هم آن و کبر بیس و نکون آن گیاهی است و بعضی گفته اند درختی است یمنی که گیاه سیاه کرده میشود برگ وی موی را
و در قاموس گفته که وسمه و رق نیل است یا نباتی است که خضاب کرده میشود برگ وی موی را و در قاموس گفته که
وسمه ورق نیل است یا نباتی است که خضاب کرده میشود بورق وی قاموس گفته که وسمه ورق نیل است یا نباتی است که خضاب
کرده میشود بورق وی رواه ابو داود و الترمذی و النسائی اکنون مراد که بحدیث خضاب بمجموع حنا و کتم مراد است
کدام در نهایه گفته چنان مینماید که مراد استعمال کتم است بشامله حنا و حنا چون خلط کرده شود با کتم خضاب سیاه از شدت
سیاهی است اینی از خضاب سیاه و گفته که شاید حدیث بالی او ادا اکثر است مخفظ او برای تخیر و لیکن روایات اختلاف ورود
طرق او لو است نهایه انتهی و شاید که داو بمعنی او باشد والله اعلم و بیان کرده اند که خضاب کردن بحنا چه رنگ آن را سرخ میگرداند
حواشی نوشته که خضاب کردن بحنا اگر آید و بکتم تنها اغبر و از کلام بعضی مفهوم میشود که خضاب بکتم صرف موجب سواد خالص
حلقط و جمع آن با حنا سرخ آمیخته مایل بسواد نه سواد پس مراد خضاب بمجموع حنا و کتم باشد کذا قیل و حدیث ابن عباس
که اعم از حدیث ابن عمر باید ظاهر که صریح است در آن والله اعلم عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم قال
آنحضرت گفت انه یکون قوم فی آخر الزمان پیدا میشوند قومی در آخر زمان بایں صفت که یخضبون بهذا السواد که خضاب میکنند باین
رنگ سیاه است و اشارت بهذا برای تحقیر و تقبیح شان او است یا مراد آنست که باین نوع سیاه کحواصل الحمام که رحل
حوصله کبوتر است و حوصله مرغ را چنانکه معده مر انسان را است و مراد اینجا سینه است که مراد سینه کبوتران را سیاه مایل
لا یجدون ریح الجنة نیابند این قوم خضاب کننده مر رایحه الجنه بوی بهشت و این مبالغه است در زجر و تهدید بر خضاب سواد از جهت آنکه
گفته که بوی خوش از بهشت باید که ملامان بران مخلوط و مسرور شوند و تعب و محنت و فوت در عرصات بکشند و این خضاب
از آن محروم گردند رواه ابو داود و النسائی عن ابن عمران النبی صلی الله علیه و سلم کان یلبس النعال السبتیة

بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که می پوشید نعلها را که ساخته شده اند از چرم دباغت زده موی ستره و اگرچه عادت آنحضرت پوشیدن
نعلین موی دار نبود بیضفر لحیته بالورس والزعفران وقد دید که آنحضرت لحیه مبارک خود را بورس یعنی بادمکوه رنگ می کنند
زرد رنگ درین که خضاب کرده بشود تا که وکان ابن عمر یفعل ذلک و بود ابن عمر میکرد آن یعنی لحیه را بورس و زعفران
و بعد از آنست که اشارت ذلک بجمع پس تعال بسبب التصفیر لحیه چنانکه در اها دیث آمده است و تر می دو رفتحلی تیز آورده که گفته
ابن عمر را که می بینم ترا که می پوشی نعال سبت که لباس اهل نعم و سعت است گفت دیدم رسول خدا را که می پوشید نعال سبتیه
دوست میدارم که بپوشم آنرا روایت النسائی سابقا در کتاب اللباس گذرانیدم که صحیح مختار نزد جمهور محققین آنست که آنحضرت خضاب
نکرده و موی وی بحد خضاب نرسیده بود و صاحب سفر السعادة گفته که آنحضرت هرگز موی مبارک را رنگ نکرده چون
طیب را بسیار بکار می برد بعضی گمان برده اند انتهی مراد از تصفیر لحیه مبارک بورس و زعفران مالیدن آنهاست والله اعلم
بدان که تصفیه و تخفیف بود یعنی نه صبغ و تلوین چه موی های مبارک سیاه بود و سیاه رنگ دیگر بکنید پس مراد تصفیر مثال
صفرت باشد نه صبغ و ان نعم از بعضی می بیاید که زرد بیا کنند لحیه را و آنها که موی سفید داشته باشند رنگ
گرفته باشند کذا سمعت من شیخی رحمه الله علیه جزاه عنی خیر الجزاء چنانکه ظاهر احادیث است که فرمود عن ابن عباس
قال مر علی النبی صلی الله علیه وسلم رجل قد خضب بالحناء گفت گذشت بر آنحضرت مردی که بتحقیق خضاب کرده بود بحنا
فقال ما احسن هذا پس فرمود آنحضرت مرد کی خوب نیکوست این قال فمر آخر قد خضب بالحناء والکتم گفت ابن عباس
پس از ان گذشت دیگر که خضاب کرده بود بحنا و کتم فقال هذا احسن من هذا پس فرمود آنحضرت این بهتر ازان
است یعنی از خضاب بحنا تنها ثم مر آخر قد خضب بالصفرة پس گذشت دیگری که خضاب کرده بود بزردی فقال هذا
احسن من هذا کله پس فرمود آنحضرت این بهتر است از همه ازانها رواه ابو داود و عن ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم غیروا الشیب تغیر دهید پیری را یعنی خضاب کنید ولا تشبهوا بالیهود و تشبه نشوید به یهود که ایشان
خضاب نکنند رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی از ابی هریره و رواه النسائی و روایت کرد او را نسائی عن ابن
عمر والزبیر و در بعضی ابن الزبیر عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تنتفوا الشیب نتف
موهای سفید را فانه نور المسلم زیرا که پیری ...است مسلمان است زیرا که پیری وقار است چنانکه در آخر فضل حدیث
کسا و ...گفت شایی برود... کسی که پیری دید ابراهیم علیه السلام پس گفت ... برورد کار من این چیست فرمود آنحضرت که این وقار است گفت الهی زدنی
زیادت کردان مرا آن وقار را و وقار مانع می آید تحقیق از فسوق و معاصی و رغبت میکرد در توبه و طاعات ... میکرد
که یکی ... موی ... انه نور یوم القیامة ... کذا قال الطیبی و ابن ترجم
نور را یعنی نور قیامت است چنانکه در حدیث دیگر صریح آمده و اگر نافی از نور است ... حسن علیه و جمال صورت و معنی
و ... سیرت که ... از دین عالم حاصل است اراده ... و رجاست حسن ... آخرت ... چون حیث
که در آخرت ... ترتیب میکرد و جمال خود است چنانکه اشارت کرد تا که لا یقول احد من شاب شیبة فی الاسلام
کسی که پیر شود ... در ... نه چاکشا ... برای وی ... اگر ... آن یکی بلو
دیگر ... یعنی ... نه ... ان ... و بلبه میکرد ... آن
باید در ... بهشت رواه ابو داود و عن کعب بن مرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کعب بن مرة ... است

سکن

سکن ازدن از شام روایت است در وی ... و تسعین روایت میکند که گفت آنحضرت من شاب شیبة فی الاسلام کانت له نورا یوم القیمة
کسی که پیر شود در مسلمانی باشد پیری مر او را سبب شادی و نجات از ظلمت و شدت و حشت آخرت و ذریعه بجنت بودن آن روز
الطاعات رواه الترمذی والنسائی ولیکن اینجا محل سوال و اشکال است که چون پیری سبب نورانیت است و در دنیا و آخرت پس نیک بودن
تغییر دادن صورت آن بخضاب چرا مشروع شد بگو بنده که مشروعیت آن بجهت مصلحت دیگرست و آن عام اعدای اظهار جلادت
تا ضعیف نه بیند از دشمن و لیکن اگر گویند که پس چرا نتف نیز روا باشد این مصلحت جایز نباشد گوییم که نتف از بیخ برکندن ...
از اصل و منقلعی است در اکثر تشویه وجه و سوء منظر بخلاف خضاب که زیادت و تنقیح است بران پس فرق باشد میان این و آن
در جواز نتف شیب اگر بقصد تزین و تکلف باشد روایتی از امام ابو حنیفه آمده است و امام محمد گفته لا باس به و لیکن
مکاره وضروریست والله اعلم عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت اغتسل انا و رسول الله گفت عائشه بودم من که غسل میکردم
من و رسول الله صلی الله علیه وسلم من اناء واحد از یک آوند آب مشترک بود میان من و آنحضرت و این حدیث است که در باب
الغسل از کتاب الطهارت گذشته است وکان له شعر دون الجمة و بود مر آنحضرت را موی فوق الجمة بالای جمه و دون الوفرة پایان
وفره رواه الترمذی و ابن ماجه که موی سر شامل دارد جمه بضم جیم و تشدید میم وفره بفتح واو و سکون فا و لمه بکسر لام و تشدید میم
جمه موی تا دوش و وفره تا نرمه گوش و لمه مابین از گوش فرو آمده و نزدیک به دوش برسیده و امام نووی از اهل لغت
این الفاظ آنست پس میگوید بود موی آنحضرت دران وقت فوق لمه یعنی تا بدوش نرسیده و فروتر وفره یعنی از گوش
پایان تر آمده و لیکن مراد بود میان گوش و دوش گاهی لمه یعنی مطلق موی اجزاء چنانکه در شمایل است نقل کرده اند ...
قاموس گفته الجمة بالضم مجتمع شعر الراس عن ابن الحنظلیة رجل من الصحابة ان النبی صلی الله علیه وسلم روایت از ابن الحنظلیه
که مردیست از اصحاب آنحضرت ابن الحنظلیة بکار صحابه ... سهل بن الربیع صحابیه ... کوشه گیری ... العلقو
واکثر ساکن ... ام و حنظلیه نام مادر روایت و نام جده مادر پدرش قال قال النبی گفت ابن الحنظلیه گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نعم الرجل خریم الاسدی نیکو مردیست خریم بضم خا و فتح را و سکون یا الاسدی ... از قبیله بنی اسد و شیرمردی ای
لولا طول جمته و اسبال ازاره اگر نبود درازی موی وی فرو دوش
و بر زمین ... آنحضرت در حق وی فرمود نیک مردیست وی لولا طول جمته و اسبال ازاره ... در زمین
و دراز ... در ... گزیده نیست و لیکن ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... وتر ... از
... فبلغ ذلک خریما ... پس رسید فرموده آنحضرت خریم را فاخذ شفرة
... بدست کارد ... قطع ... از دو گوش ... و رفع ازاره ... ساقیه ... رواه ابو داود و گفته اند که ... دلیل است ... برادر
... است که ... روایت است عن ابن قال کانت لی
ذوابة گفت ... یعنی ... فقالت لی امی لا اجزها ... الی اخره ... کفت ... قطع ... وفرم ...
... و آن ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ... زیرا که بود آنحضرت ...
و دیگرفت ... الطریق ... که ... تبرک ... و دراز ... که
... شده دیگر است چنانکه معلوم شد ... رواه ابو داود عن ... ابن جعفر ان النبی صلی الله علیه وسلم
امهل آل جعفر ثلاثا ... از ... ابن جعفر که ... و ... در ... آنحضرت

واولاد جعفر طیار را بعد از رسیدن خبر شهادت وی رضی الله عنه تا سه شب و بعد از آن نزد ایشان آمد فقال لا تبکوا
علی اخی بعد الیوم گریه مکنید بر برادر من بعد از امروز [illegible] ثم قال پس گفت آنحضرت ادعوا الی
بنی اخی بخوانید پیش من پسران برادر زاده‌های مرا فاتی بنا کانا فرخ پس آورده شدیم ما را نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گویا که ما فرخ‌ها ایم فرخ بفتح فا و سکون را [illegible] فقال پس گفت آنحضرت ادعوا الی الحلاق بطلبید
برای من سرتراش را فامره پس فرمود سرتراش را که بتراشد سرها را فحلق رؤسنا پس تراشید سرهای ما را [illegible]
[illegible] احوال ایشان [illegible] درین باب [illegible] ام عطیة الانصاریة از کبار صحابیات [illegible]
روایت میکند از وی انس و ابن سیرین نام او نسیبه است بضم نون و فتح [illegible]
[illegible] ان امرأة کانت تختن بالمدینة روایت میکند که بود زنی که ختنه میکرد [illegible] فقال لها النبی پس گفت
مر آن زن را پیغمبر صلی الله علیه وسلم لا تنهکی مبالغه مکن در قطع ختان و استقصا مکن در بریدن آن [illegible]
[illegible] مبالغه کردن در بریدن فان ذلک زیرا که آن [illegible]
در بریدن احظی للمرأة [illegible] و احب الی البعل و محبوبتر
بسوی شوهر [illegible] رواه ابوداود
و قال هذا الحدیث ضعیف و راوی او مجهول [illegible]
[illegible] از عایشه ام المؤمنین [illegible] ان امرأة سألت عائشة عن خضاب الحناء [illegible]
[illegible] عایشه [illegible]
فقالت پس گفت عایشه [illegible]
بخضاب کردن زن دست و پای [illegible]
گفت پس [illegible] عایشه [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] رواه ابوداود و [illegible]
و در بعضی حواشی نوشته [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
عایشه ان هند بنت عتبة زوجه ابوسفیان ام معاویه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیعه کرد مشهور است قالت یا نبی الله بایعنی گفت هند ای پیغمبر خدا بیعت کن مرا فقال پس گفت آنحضرت لا ابایعک حتی تغیری کفیک
بیعت نکنم ترا تا آنکه [illegible] هر دو کف دست را [illegible] کانهما کفا سبع [illegible]
رواه ابوداود و از اینجا معلوم میشود که [illegible]
[illegible]
[illegible] قالت اومت امرأة من وراء ستر اشارت کرد زنی از پس پرده [illegible]
کتاب الی رسول الله که در دست وی کتابی بود [illegible] پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] دست مبارک خود را و دراز نکرد دست [illegible] فقال ما ادری پس گفت آنحضرت [illegible]
ام امرأة آیا این دست مرد است یا دست زن قالت گفت آن زن بل امرأة [illegible] قال لو کنت
امرأة [illegible]
[illegible] خضاب [illegible]
[illegible] رواه ابوداود
[illegible] ابن عباس قال لعنت الواصلة والمستوصلة والنامصة والمتنمصة والواشمة والمستوشمة معانی این الفاظ
در فصل اول گفته شد [illegible]
[illegible] رواه ابوداود
ابی هریرة قال لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم الرجل گفت ابوهریره لعنت کرد آنحضرت مرد را که [illegible] لبسة المرأة [illegible]
پوشش زن را و المرأة و لعنت کرده زن را که [illegible] لبسة الرجل [illegible] پوشش مرد را [illegible]
[illegible] رواه ابوداود و ابن ابی ملیکه بضم میم و فتح لام [illegible]
[illegible] ابو محمد [illegible]
[illegible] قاضی مکه بود در عهد عبدالله بن الزبیر [illegible] از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
میکند از عایشه و ابن عباس و ابن الزبیر و روایت میکند از وی ابن جریج و خلقی دیگر [illegible]
قال قیل لعائشة گفت ابن ابی ملیکه گفته شد عایشه را [illegible] النعل [illegible]
[illegible] قال لعن رسول الله گفت عایشه لعنت کرده است [illegible] الرجلة من النساء [illegible]
[illegible]
[illegible] قال کان رسول الله گفت بود [illegible] صلی الله علیه وسلم
اذا سافر چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
آنحضرت [illegible]

دختر را که پیش برده بود رنگ زرد و بست که کسی گفته باشد ... بر در خانه خود و حلیه ... و آراسته بود فاطمه حسن و حسین را
و بو خابیده بود ابن بزرگ قلبین بضم قاف و سکون لام دو دستوانه من فضة از نقره فقدم پس قدوم آورد آنحضرت
[illegible] پس ... بر فاطمه بعادتی که داشت فغضب ... پس گمان برد فاطمه که آنچه باز داشت
آنحضرت از در آمدن بروی چیزیست که دیده از او یعنی پرده بر در و پوشانیدن دستوانه حسن و حسین را فهتکت
الستر پس بدرید فاطمه دو در کرد پرده را ففکت القلبین و باز کرد هر دو دستوانه را عن الصبیین از هر دو کودک یعنی امام
حسن و حسین رضی الله عنهما وقطعته منهما و برید هر یکی از آن دو دستوانه را یا آن ... را که دستوانه بود از ایشان فانطلقا
الی رسول الله پس رفتند هر دو امام بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بگریان در حالتی که میگریستند فاخذه منهما این عبارت را دو معنی
گفته اند یکی آنکه گرفت آنحضرت چیزی را از ... و شفقت و مهربانی بر حسن و حسین دیگر آنکه گرفت آنحضرت آن زیور
از حسن و حسین و ... یعنی ... ساخت ... وی که گفت فقال یا ثوبان پس گفت آنحضرت ای ثوبان اذهب بهذا الی آل
فلان ببر این زیور را بسوی آل فلان یکی از ... خود را نام برد ان هؤلاء اهلی زیرا که اینها اهل من اند
که مکروه میدارم ان یاکلوا طیباتهم فی حیاتهم الدنیا که بخورند لذایذ خود را و آنچه خوش آید در زندگانی ایشان در دنیا
یعنی لذت گیرند از طعامهای خوش و بپوشند لباسهای نفیس ... حیات ... کنایه است از لذت گرفتن و تنعم کردن
اختیار میکنم برای ایشان فقر و ریاضت و چون آنحضرت ... و قطع ... کرد ... و باز ...
فاطمه را تصور کرده مقام التفات و شفقت و التفات آورده ... یا ثوبان اشتر لفاطمة ای ثوبان بخر از برای فاطمه قلادة
من عصب گردن بندی را از عصب بفتح عین و سکون صاد مهملتین و سوارین من عاج و بخر دو دستوانه از عاج رواه احمد
و ابو داود ... شارحان اختلاف کرده اند در تفسیر عصب ... عصب آنچه مشهور است ... در کتب لغت
و حدیث برد یمانی است ... کرده میشود ... رشته وی ... کرده میشود و بافته میشود بعد از [illegible]
[illegible] زیرا که ... کرده شد از رشته وی ... و رنگ ... و جز آن رنگین ... و بعضی گویند که
عصب ... گویند که ... بهر تقدیر ... برد یمانیه ... در مقام چندان ... شاید که
قلاده کرده ... گردن است ... ساختن ... خطابی ... نقل میکند که گفته که اگر عصب ...
[illegible] ... نقل میکند ... [illegible]
[illegible] ... بعضی حیوانات ... [illegible]
[illegible] ... از استخوان بعضی از حیوانات ... [illegible]
[illegible] ... فرعون ... [illegible]
[illegible] ... عاج ... [illegible]
[illegible] ... امام ابو حنیفه ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... عاج نام دندان فیل است

استخوان پشت سلحفات بحریه یا بریه است یا استخوان پشت دابه بحریه است غیر آن که آنرا ذبل بفتح ذال معجمه و بای موحده نیز گویند و از او
دستوانها و شانها سازند و مراد بعاج در حدیث ... و در حدیث دیگر آمده است آنحضرت را صلی الله علیه و سلم شانه از عاج
بود است نه دندان فیل چنانکه خاصه ... اند و در قاموس عاج را هر دو معنی آورده و در صحاح معنی استخوان فیل گفته
والله اعلم ... عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اکتحلوا بالاثمد سرمه کنید باثمد بکسر همزه و سکون مثلثه و کسر میم
سنگ ... و کحل بضم کاف سرمه ... است کذا فی القاموس فانه یجلو البصر که اثمد ... جلا میدهد بصر را
و روشن میکند ... و ینبت الشعر و میرویاند موی مژه را که ... زینت چشم و علامت صحت اوست و ...
ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم کانت له مکحلة که آنحضرت بود مراورا مکحله بضم میم و سکون کاف و ضم حا و فتح لام سرمه
دان یکتحل بها سرمه میکرد بوی کل لیلة هر شب وقت خواب ... ثلثة فی هذه سه بار در این چشم یعنی چشم راست و ثلثة
فی هذه و سه بار در این چشم یعنی چشم چپ رواه الترمذی و در بعض ابو داود و آمده است که اگر کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
... نزد خواب ... آنست که ... و نیز آمده است که در چشم راست سه بار ...
چپ دو بار ... در چشم راست ... در چشم چپ ...
که ... سه بار ...
... که هر دو چشم سه بار کرده ... قال کان النبی صلی الله
علیه و سلم یکتحل قبل ان ینام بالاثمد ... از ابن عباس روایت که گفته بود آنحضرت سرمه میکرد پیش از آنکه بخواب
رود و ... سه بار در هر چشم قال گفت ابن عباس ... وگفت آنحضرت ان خیر
ما ... سه ... که بهترین ... ان خیر ... الدود والسعوط والحجامة
... لام ... سعوط بفتح سین ... حجامت ... لدود ...
... [illegible]
... که بوی خون ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... بالاثمد ... فانه یجلو البصر وینبت الشعر ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... کتاب الطب ...
وگفت ابن عباس وان رسول الله ... پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حیث عرج به ... که بالای آسمان برده شد

ملکم

اورا مرتبهٔ عالی من الملائکة کند آنحضرت ... هیچ جایی از فرشتگان الا قالوا گفتند ... آنحضرت علیک بالحجامة ...
... نیز در کتب الطب والرقی باید ... آنحضرت ... نیز ... و مغفول ...
... رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب ... عایشه ان النبی صلی الله علیه ... الرجال والنساء عن دخول
الحمامات روایت از عایشه که آنحضرت ... کرده بود ... مردان ... از در آمدن حمامها ... رخص للرجال ...
... مردان را ... لاحمام ... شرط ان یدخلوا بالمآزر ... در آینده ...
... رواه الترمذی وابی داود عن ابی الملیح ... تابعی ... است ونام عامر بن اسامه ...
... قال گفت قدم علی عایشه نسوة من اهل حمص ...
... اهل حمص ... مشهور است ... فقالت ...
عایشه ... زنان ... من اهل الشام گفتند ... زنان ... قالت
عایشه فلعلکن من الکورة التی تدخل نساؤها الحمامات ...
... گفتند ... زنان ... قالت گفت عایشه ... سمعت رسول الله ...
... پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ... لا تخلع امرأة ثیابها ...

[illegible]

که ابو امامه و جریر بن عبدالله و مغیره بن شعبه نیز که روایت کرده اند بعضه و عبید بن عمیر گفت قبضه میکنند یکی از شمایل نبوی که بیاد گرده
خود از روی پس دور میکنند وی پوشید آن نور را و بود وی رضی الله عنه گفت بخضاب موی سر و روی از اینجا معلوم شد
که در سلف نیز اختلاف بود در خضاب اگرچه بصفرت باشد و این سخن سعید بن جبیر بود ... که سابقا نقل کردیم
که خضاب کسی را ست که بیری وی موش نما و نورانی باشد اما آنکه نه چنین بود حرمت و از امام نووی نقل
کرده اند و از امام نووی نقل کرده اند که گفت مختار آنست که آنحضرت در وقتی رنگ کرده و در اکثر اوقات آنرا
ترک داده و نقل کرد هر یکی آنچه دید وی در نقل خود صادق است و گفت نووی که این تاویل متعین است از کلام
از جهت جمع میان احادیث که در صحیح آمده اند والله اعلم عثمان بن عبدالله بن موهب تابعی ... الاعرج القرشی مولی
طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه در عراق لی بود سعد و روایت در بابیس ثقه است روایت دارد از ابو هریره و ابن عمر
و جابر بن سمرة و ام سلمه و روایت میدارند از وی ابو حنیفه و ثوری و غیرهما قال کفت عثمان دخلت علی ام سلمة در آمدم
بر ام سلمه در آمدم بر ام سلمه رضی الله عنها فاخرجت الینا شعرا من شعر النبی پس بیرون آورد موی از موهای آن حضرت
صلی الله علیه وسلم مخضوبا خضاب کرده شده رواه البخاری حکم ان مقابل آنحضرت صلی الله علیه وسلم این را تاویل کنند
که ام سلمه آنرا خضاب کرده بود تا محکم باشد و باقی ماند یا بجهت کثرت خوشبوئیها که در رنگ مخضوب مینمود چنانکه
در حدیث دیگر آمده که دیدم موی آنحضرت را نزد انس بن مالک مخضوب مینمود نیز همین تاویل کرده اند عن ابن عباس
قال اتی رسول الله آورده شد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مخنث فتنی را که قد خضب یدیه و رجلیه بالحناء تحقیق رنگ
کرده بود ان مخنث دست و پای خود را بحنا و مخنث مردی را گویند که تشبه بزنان کند در لباس و حرکات و سکنات وثنت
آن بفتح نون و کسر آن و دیگر این مخنث در کتاب نکاح در باب نظر مخطوبه و بیان عورات گذشته است فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما بال هذا چه حال دارد این شخص که چنین میکند قالوا یتشبه بالنساء گفتند که تشبه
میکند خود را بزنان و گفت بیت فامر به فنفی الی النقیع پس امر فرمود آنحضرت بیرون کردن او و بیرون کرده
او را پس رانده شد و در آورده شد سوی بقیع بنون منقوطه تحتانی که نام موضعی است فقیل پس گفته شد یا رسول الله
الا نقتله آیا نکشیم او را یعنی اگر بفرمائی بکشیم او را که باعث فتنه و فساد است فقال انی نهیت پس گفت آنحضرت
بدرستی من منع کرده شده ام از جناب الهی عن قتل المصلین از کشتن نمازگذارندگان ظاهر اکتفا نمود بر
اسلام است و قبول آن کرده آن اگر نماز نگذارد واجب القتل است محمول بر ظاهر است رواه ابو داود
بن تغلب الندی بن عقبة بضم عین و سکون قاف بن رباح معیط بضم میم و فتح عین و سکون تحتانیه و طاء مهمله قرشی ...
برادر عثمان بن عفان رضی الله عنه از جهت مادر از آنکه ایام او در وی است از طلقاست اسلام آورد در روز فتح و نزدیک رسیده بود
والی گردانید او را عثمان کوفه بود از مردان قریش و شعرای ایشان ... و والی گردانید در زمن
معزول کرد او را در کوفه مات فی ایام معویة قال لما فتح رسول الله صلی الله علیه وسلم مکة هرگاه که فتح کرد آنحضرت مکه را جعل اهل
مکة یأتونه بصبیانهم آوردن گرفتند اهل مکه نزد آنحضرت فرزندان خود را فیدعو لهم بالبرکة پس دعا میکرد
برخود و مسح میکرد بر سر ایشان برای برکت و مزید خیر و یمسح رؤسهم و دست شفقت فرود می آورد بر سر خود و آن فی بالی
پس آورده شد مرا نیز نزد آنحضرت وانی مخلق و من خلوق آلوده بودم که طیبی است مشهور بزعفران و غالب ...

بکرای

بروی سر می و زردی چنانکه گذشت قال صبی لاطعم الخلوق پس دست نرسانید بمن و مسح نکرد مرا آنحضرت از جهت آلایش خلوق
رواه ابو داود و عن ابی قتادة قال قال رسول الله مرویست از ابی قتاده که بجای شهرت کردی گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم الا فی الجمة بر ستی مرا موی است مجتمع و بسیار افارجلها آیا شانه کنم من آنرا و متعهد اصلاح آن شوم قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم آری شانه کن آنرا و اکرمها و بزرگ عزیز دار آنرا قال گفت راوی انشنید ان ابا قتادة
کان ربما یدهن فی الیوم مرتین ... ساکه تیل میمالید موهای خود را در روزی دو بار اگرچه مبالغه و افراط دارد در دهان و ترجیل موی که محمود نیست ولیکن
میکرد ابو قتاده آنرا من اجل قول رسول الله نعم و اکرمها از جهت گفتن پیغمبر خدا و امر کردن وی صلی الله علیه وسلم باکرام
داشتن آن و نامحمود بودن مبالغه در دهان و ترجیل بجهت شغف تزیین و تکلف است اما بقا حفظ امر و اهتمام بامتثال
محمود کرد و چنانکه تطویل ام انس ذوابه را بجهت تبرک او و مسح آنحضرت چنانکه گذشت رواه مالک عن الحجاج بن حسان
تابعی است معدود در بصریین صدوق است و گفت احمد یکباری ثقه است و بار دیگر گفت لا باس به و گفت یحیی
صالح الحدیث است روایت میکند از انس بن مالک و عکرمه و عبدالله بن بریده و روایت میکند از وی یحیی بن سعید
بن هارون قال دخلنا علی انس بن مالک گفت در آمدیم ما بر انس بن مالک فحدثتنی اختی المغیرة پس حدیث کرد خواهر من
که نام وی مغیره است یعنی مرا یاد دارم که با جماعه بر انس در آمدیم لیکن کیفیت و قول و تفصیل احوال را یاد
ندارم پس خواهر من آنرا حکایت کرد قالت گفت وانت یومئذ غلام و تو در آن روز پسرکی بودی خورد و
لک قرنان او بود مر ترا دو ران دو گیسو یافته و قصتان یا گفت قصتان شک راوی است که قرنان گفت یا قصتان
گفت و قصه بقاف مضمومه و صاد مهمله موی ناصیه که آنرا قصاص نیز گویند فمسح راسک و برک علیک پس مسح کرد
انس سر ترا و دست برآورد بر سر تو وقال احلقوا هذین و گفت تراشید این دو گیسو را او قصوهما یا ببرید هر دو
فان هذا زی الیهود رواه ابو داود و عن علی رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تحلق المرأة راسها منع کرد آنحضرت از
تراشیدن رواه النسائی عن عطاء بن یسار قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المسجد گفت عطاء بن یسار که
تابعی مشهور است بود آنحضرت در مسجد فدخل رجل ثائر الراس واللحیة پس در آمد مردی ژولیده موی سر و ریش
فاشار الیه رسول الله بیده اشارت کرد بدست که از آن مفهوم گشت که گویا امر میکند آنحضرت او را
بنیکو کردن و آراستن موی سر و باز آراستن ریش وی گویا که دست مبارک فرود آورد بر سر و ریش مبارک
موی را آراستن و اصلاح داد او را بدان اشارت و تنبیه کرد که چنین کند ففعل الرجل ثم رجع آن مرد اشارت
و اصلاح کرد سر و ریش خود را ثم رجع باز برگشت و برفت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
الیس هذا خیرا آیا نیست این یعنی اصلاح سر و ریش و بودن باین هیئت بهتر من ان یاتی احدکم وهو ثائر الراس
از آمدن یکی از شما ژولیده موی کانه شیطان گویا که وی شیطان است یعنی چنان بد روی و منظر رواه مالک
روایت کرد این حدیث را مالک از عطا و بودن او تابعی مرسل است عن ابن المسیب روایت از سعید
المسیب که تابعی است بزرگ انه سمع یقول شنیده شد ازو میگفت ان الله طیب یحب الطیب بدرستی که خدا پاک است
نظیف یحب النظافة دوست میدارد پاکیزه را نظیف پاکیزه است یحب النظافة دوست میدارد پاکیزگی را و هرایح طیبه
یعنی پاک کننده است از کثافت ... کریم یحب الکرم ... سخی یحب السخاء

والنفاده و ظاهر این بیشتر باعث رحمت است گفتم والله اعلم و در معنی طیب و توصیف الله تعالی بدان کلامی است که در شرح از اول
کرده ایم کریم کثیر الکرم العطایا بزرگ و عزیز است دوست میدارد بزرگی و عزیزی را جواد کثیر الجود کثیر العطایا
دوست میدارد بخشش کننده را فنظفوا پس چون حق تعالی دوست میدارد این صفات را شما نیز تنظیف کنید و پاکیزه
همچنین خود را اراه قال راوی از ابن المسیب که گمان میبرم او را یعنی ابن المسیب گفت افنیتکم یعنی پاک دارید صحنها یا
پیش خانه را یعنی جای پیش در را و اساتها را پاک و از خاشاک دارید و لا تشبهوا بالیهود و مشابه نشوید بیهود
که صحنهای خانها را چرکین و ناپاک میدارند و در روایتی دیگر زیادت کرده این عبارت را که یجمعون الاکباء فی
دورهم یعنی جمع میکنند یهود خاشاک و چرکین را در سراها و جایهای خود و گفته اند که پاکیزه داشتن صحن جاها
کنایه است از کرم و جود زیرا که در خانه صحن سرای چون نظیف و پاکیزه بود مردم را و مهمانان را رغبت در
نزول و ورود بیشتر و قوی تر گردد قالت فذکرت ذلک لمهاجر بن مسمار راوی الحدیث از ابن المسیب
که چون شنیده ام از وی این حدیث را ذکر کردم آنرا مر مهاجر بن مسمار را که نیز تابعی بزرگ است مولی سعد بن ابی وقاص
ابو سیم که تو نیز این حدیث که ابن المسیب روایت کرده است قال گفت مهاجر بن مسمار حدثنیه و تحدیث کرد مرا این حدیث را
عامر بن سعد عن ابیه از پدر خود که سعد بن ابی وقاص است رضی الله عنه و عامر بن سعد تابعی ثقه است عن النبی
روایت کرد پدر وی که سعد است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مثله مانند این حدیث الا انه قال لیکن گفت
مهاجر بن مسمار این عبارت نظفوا افنیتکم پس در روایت وی افنیتکم بصیغه جمع آمده است و کان راوی ان
مخلی بیت چنانکه در روایت از ابن المسیب کرده راوی الترمذی یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یقول
روایت از یحیی بن سعید الانصاری مدنی که تابعی ثقه است و روایت از صحابه و تابعین دارد و جمیع تابعین نیز
از وی روایت دارند که وی شنید سعید بن المسیب که میگفت کان بود ابراهیم خلیل الرحمن اول الناس
الضیف اول کسی از اهل دنیا که گرفت مهمان را یعنی رسم مهمانی اول از وی بوجود آمده و اول الناس اختتن و اول
کسی از مردمان که ختنه کرد و اول الناس قص شاربه و اول کسی که پست کرد بروت خود را و اول
الناس رای الشیب و اول کسی که دید پیری را موی سفید را فقال یا رب ما هذا پس گفت ای بار خدا
در یافت گفت ای پروردگار من این چیست قال الوقار گفت پروردگار تعالی وقار است ای ابراهیم
این پیری با علم و دین و وقار است که از سبک ساری و طیش بازدارد ای ابراهیم قال رب
زدنی وقارا گفت ابراهیم پروردگار من زیادت کن مرا وقار که پیری است و گفته اند وقار
و سکون در حاشیه موها چیزی دیگر را از دنیا ابراهیم زیادت کرده و گفته که وی اول کسی است که گرفت ناخن
خود را و اول کسی که در موی سر فرق نهاد و اول کسی که استعمال حدید کرد یعنی با آهن موی عانه را و هر آنچه
ستر و اول کسی که سراویل پوشید و اول کسی که خطاب کرد به اما بعد و اول کسی که خطبه خواند بر منبر و اول کسی که کار
زار کرد و جنگ و اول کسی که معانقه کرد یعنی با مردم دیگر ملاقات و اول کسی است که انگشت ساخت و بخور آمیخت
انکوو الحلیم باب التصاویر جمع تصویر یعنی صورتها شکل در آوردن صورتهاست و فی الصحاح تصاویر تمثالها صورتها
بر انگیخته از چوب و گل و جز آن الفصل الاول عن ابی طلحة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدخل الملائکة

الملائکه

الملائکه گفت ابو طلحه انصاری که از بزرگان صحابه است که گفت آنحضرت در این آیه فرشتگان خانه را که در وی سگ و صورتها است
متفق علیه گفته اند که سگ آنکه بداند بجای شکار با برای محافظت است زراعت و گوسفندان یا صورتی که خوار
و پامال شد در بساط و وساده مثلا وجود آن مانع دخول ملایکه نبود و بعضی گفته اند که این حکم عام است و وجود
کلب و صورت در خانه مانع از در آمدن فرشتگان است مطلقا اگرچه در صورتی باشد که در نگاه داشتن آن
حرام نبود زیرا که احادیث وارد در این باب مطلق اند و مقید باین قید نه و نیز گفته اند که مراد فرشتگان
غیر کتبه و حفظه که مفارقت نکنند آدمی را در هیچ حال عن ابن عباس عن میمونه ابن عباس روایت میکند از میمونه
که امهات المؤمنین است و خاله ویست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اصبح یوما که آنحضرت صبح کرد روزی
خاموش اندوهگین یا العراح الوجوم خاموش شدن از اندوه و خشم و قال و گفت آنحضرت در بیان
سبب اندوه خود خطاب میمونه یا یکی از امهات المؤمنین کرده یا در نفس خود با خود بطریق تعجب و تحیر فرمود ان
جبرئیل کان وعدنی ان یلقانی اللیلة که جبرئیل وعده کرده بود مرا که ملاقات خواهد کرد مرا امشب که گذشت فلم
تلقنی پس ملاقات نکرد مرا ام والله یعنی آگاه باش و این الف حرف تنبیه است الف برای استفهام میکند
دارم و یم والله سوگند بخدا ما اخلفنی خلاف وعده نکرده جبرئیل مرا اگرچه بمن وعده کرد یا معنی آن بود که هرگز
وعده نکرد الا آن چنانکه گفتم بیشتر چون فکر در سبب آن وقع فی نفسه افتاد و در دل شریف و حر وکلب جروکلب که اقتاده
بود فی الفسطاط زیر چیز بچه سگ که در زیر خیمه مر آنحضرت فسطاط در اصل نام خیمه است که در سفر
باشد و مراد اینجا پرده است که در خانه بوده جنانکه حجله و مانند آن که اتخاذ کنند و در بعضی روایات آمده که در خانه
آنحضرت در آمد و آن سگ بچه را بیرون آورده شد ثم اخذ بیده ماء پس گرفت بدست شریف خود آب را فنضح
مکانه پس آب پاشید آنحضرت در جای که نشسته بود آن سگ بچه و رفت آن را فلما امسی پس هرگاه شام کرد آنحضرت
یعنی چون شام در آمد لقیه جبرئیل ملاقات کرد آنحضرت را جبرئیل فقال پس گفت آنحضرت بجبرئیل لقد کنت وعدتنی ان تلقانی البارحة
تحقیق بودی که وعده کردی تو مرا ان تلقانی البارحة که ملاقات خواهی کرد مرا دی شب یا شب گذشته
کذشته را اکثر پس از زوال یاد کنند اللیلة گویند چنانکه در اول حدیث گفت و عدنی ان یلقانی
اللیلة و چون بعد از زوال گویند البارحة خوانند چنانکه گفت اینجا قال گفت جبرئیل در جواب آنحضرت و بیان
عذر تقصیر و تاخیر خود اجل آری وعده کرده بودم ولکنا لا ندخل بیتا فیه کلب ولا صورة ولیکن ما فرشتگان
در نمی آییم خانه را که در وی سگ یا صورت است ازینجا معلوم کرده که وجود کلب مانع از دخول ملایکه بود اگرچه
در صورتی که نگاه داشتن آن حرام نباشد چه پنهان شدن آن سگ بچه در خانه و فراموش شدن آن عذری
صحیح بود در وجود آن با وجود آن جبرئیل در نیامد فاصبح رسول الله پس صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
یومئذ آن روز که شنید از جبرئیل این سخن را فامر بقتل الکلاب پس امر کرد بکشتن سگان حتی انه یامر بقتل کلب
جائز باشد که امر میکند بقتل الکلب الحائط الصغیر بکشتن سگ بوستان خورد که در وی حیله ان احتیاج
بوجود سگ و محافظت آن نبود و یترک کلب الحائط الکبیر و میگذاشت سگ بوستان بزرگ را که در وی
زیادت احتیاج است بمحافظت و باب ایذا از خائف میشود که بسبب کثرت احتیاج آنجا نگاه داشتن آن

مانع نیست از دخول ملائکه رواه مسلم عن عایشة ان النبی صلی الله علیه و سلم لم یکن یترک فی بیته گفت عایشه نبود آنحضرت
که بگذاشت در خانه خود شیئا چیزی را از جنس ظرف یا جامه یا مانند آن فیه تصالیب که در وی نقشها و بر بود الا نقضه
مگر آنکه می شکست آنرا و ابطال می نمود الا قضبه نیز آمده رواه البخاری و تصالیب جمع تصلیب است یعنی تصویر صورت
صلیب و صلیب چلیپای ترسایان که دو چوب بهم پیوندند هر یکی تقاطع کند دیگری را بر صورت شخصی که او را بردار کشیده
باشند و اصل وی آنست که نصاری گمان بردند که عیسی علیه السلام یهود بردار کشیدند و این شکل را در اکثر
رعایت کنند و در گردن آویزند و پرستند بجهة احضار آن صورت غریب و ... آن و نیز ... گویند آن جامه را
که در روی صورت صلیب کشیده باشند و گفته اند که مراد بتصالیب نقش و بر و تماثیل است عن عایشة انها اشترت نمرقة
بهم از عایشه است که وی خرید نمرقه را بضم نون و کاف ... و در بعضی حواشی نقل از سیوطی ... النون و الراء و بکسرهما
بالین و جمع وی نمارق چنانکه در قرآن مجید آمده که و نمارق مصفوفة پس عایشه رضی الله عنها بخرید نمرقه را که فیها تصاویر
در وی صورتها بود فلما راها رسول الله پس هرگاه که دید آن نمرقه مصور را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قام علی الباب
ایستاد بر در پس در نیامد در خانه که نمرقه بود در وی و فعرفت پس شناخت عایشه و در بعضی نسخ فعرفت بضم تاء
بر صیغه متکلم یعنی گفت عایشه پس شناختم فی وجهه در روی مبارک آنحضرت الکراهة ناخوشی را از وجود آن نمرقه
قالت گفت عایشه فقلت پس گفتم یا رسول الله اتوب الی الله توبه میکنم و بازگردم بعذر خواهی الی الله و الی رسوله بسوی
خدا و بسوی رسول وی ماذا اذنبت چه گناه کرده ام و چه تقصیر واقع شده از من که در آمدن خانه در
آیی درنگ آورده ای ... که رسیده از ما ... و چه دیده از ما فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم ما بال هذه النمرقة چیست حال این نمرقه و از کجا آورده اینرا قالت قلت اشتریتها لك گفت عایشه
گفتم خریده ام اینرا از برای تو لتقعد علیها تا نشینی تو بر آن و توسدها و بالین گیری آنرا و تکیه کنی بر آن
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان اصحاب هذه الصور بدرستیکه سازندگان این صورتها یعذبون
یوم القیمة عذاب کرده میشوند روز قیامت و یقال لهم و گفته میشود مر ایشانرا بطریق امر تعجیز احیوا ما خلقتم
زنده گردانید و جان دهید صورتها را که پیدا کرده اید و تصویر نموده اید آنرا و قال و گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و در بعضی نسخ ... از برای کراهة استعمال و نگاه داشتن آن در خانه ان البیت الذی فیه الصور بدرستیکه
خانه که در روی صورتها است لا تدخله الملائکة در نمی آیند در آن خانه را فرشتگان و محروم میگردند از انوار
و برکات ایشان اهل آن خانه متفق علیه و از این حدیث معلوم میگردد که وجود صورتها در خانه اگرچه حرام
چنانکه شیخ محی الدین نووی بر آن رفته مانع است از دخول ملائکه چه تصویر و ساده و مانند آن حرام نباشد
قال البطیبی عن عایشة انها کانت و هم از عایشه آمده که بود وی رضی الله عنها قد اتخذت تحقیق گرفته بود علی
سهوة لها بر صفه که پیش خانه بود مراد وی و بعضی گفته اند که سهوه خانه خوردی فرو رفته در زمین شبیه بصندوق
بخزانه که در وی متاع نهند سترا فیها تماثیل پرده که در وی صورتها بود فهتکه النبی پس بدرید آن
پرده را پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاتخذت منه نمرقتین پس ساخت عایشه از آن جامه مصور که از آن پرده گرفته
بود دو بالین فکانتا فی البیت و بودند آن دو بالین در خانه یجلس علیهما می نشست آنحضرت بر آن دو بالین

متفق علیه و از این حدیث معلوم میگردد که وجود صورتها در خانه اگرچه حرام نباشد چنانکه شیخ محی الدین نووی بر آن رفته مانع است
از دخول ملائکه چه تصویر و ساده و مانند آن حرام نباشد کذا قال الطیبی عن عایشة انها کانت و هم از عایشه آمده که بود وی
رضی الله عنها قد اتخذت بتحقیق گرفته بود علی سهوة لها بر صفه که پیش خانه بود مراد وی و بعضی گفته اند که سهوه خانه
خوردی فرو رفته در زمین شبیه بخزانه که در وی متاع نهند سترا فیها تماثیل پرده که در وی صورتها بود فهتکه النبی
پس بدرید آن پرده را پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاتخذت منه نمرقتین پس ساخت عایشه از آن جامه مصور که از آن پرده گرفته بود
دو بالین فکانتا فی البیت و بودند آن دو بالین در خانه یجلس علیهما می نشست آنحضرت بر آن دو بالین متفق علیه
و این حدیث بظاهر با حدیث سابق منافات دارد زیرا که از حدیث سابق معلوم شد که تصویر و ساده مانع است
از دخول ملائکه اگرچه حرام نباشد پس نگاه داشتن نمرقتین در بیت چگونه باشد جوابش آنکه میگویند که این تماثیل صور
مجرده که صور حیوانات نبود و هتک ستر از جهة آنست که در حدیث پایان چنانکه خدای تعالی نفرموده است که بپوشیم
دکل ابن ... را بپوشم و اگر فرضا صور مذکوره بود سرهای آن از نمرقتین بریده شده بود و بعضی گفته اند معنی هتک قطع
و محو صورت که در وی بودند کذا قال الطیبی عن عایشة ان النبی صلی الله علیه و سلم خرج فی غزاة و هم از عایشه است که آنحضرت برآمد
در غزوه از غزوات فاخذت نمطا پس گرفتم من بعد از برآمدن آنحضرت برای غزا نمطی را و نمط بفتح نون و میم
نوعی از بساط لطیف است که رنگهای بسیار دارد اندازند در هودج یا اندازند در آن پرده میگیرند جمع انماط فسترته
علی الباب پس پوشیدم آنرا بر در فلما قدم پس هنگامی که از سفر باز آمد آنحضرت و دانست که در نمط پس دید
که پوشیده بودم در به آن فجذبه پس کشید آنحضرت آن نمط را از ... حتی هتکه تا آنکه پاره کرد آنرا و بعضی گفته اند
که بود در آن نمط صورتهای اسبان بال دار پس نهی کرد و محو ساخت آن صورتها را لما سیاق حدیث ناظر
در آنست که منع و هتک از جهة صورت نبود بلکه از جهة کراهة پوشیدن در و دیوار بجامه چنانکه گفت ثم
قال ان الله لم یامرنا پس گفت آنحضرت که خدای تعالی امر نکرده است ما را ان نکسو الحجارة و الطین
که بپوشانیم سنگ و گل را و طیبی گفته که کراهة تنزیهی است نه تحریمی چه عدم امر اکتفا بر آن دلالت بر نهی
و با وجود آن تغیر داد و غضب نمود و پاره کرد از جهة عظم شأن اهل است تربیت وی یا در تورع
و تقوی یا و در این حدیث اتخاذ وسایده مذکور شد متفق علیه عن عائشة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اشد الناس
از آنحضرت فرمود اشد الناس عذابا یوم القیمة سخت ترین مردم از روی عذاب روز قیامت
الذین یضاهئون بخلق الله آنانی که شباهت میکنند بخلق الله به پیدایش خدای تعالی یعنی مصوران که بکرکا میسازند چنانکه حق تعالی
صورتها را آفریده اینها عذاب میکنند ... متفق علیه عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه و سلم یقول قال الله تعالی گفت ابو هریره شنیدم آنحضرت را که میگفت که گفت خدای تعالی و من اظلم ممن ذهب یخلق
کخلقی یعنی کیست ظالم تر از کسی که رفت که پیدا کند مانند پیدا کردن من یعنی بکری بیند چنانکه من میکنم و این در حقیقت پیدا کردن نیست
انجاز ... که پیدا کرده ... ترکیبی ... بکری ... که ساخته ام اگر در این دعوی
کردن دارند فلیخلقوا ذرة پس باید که پیدا کنند و از عدم بوجود آرند ذره را که یعنی مورچه خورد است یا آنکه در هوا ...
از غبار در ... آفتاب و ظاهر آنست که مراد ... است چه ذره هوا را بحقیقت خبر و بود وی

نیست و اطلاق خلق بر وی حقیقی نه دارد و مقصود مبالغه است او یعنی خواجه او شعیره یا بیدا کنند دانه را از دانها باد دانه وازین تخصیص تعجیز کرده در طلب مذکور بکرده از میان جو زیاده یا جان قلب تواند که مراد بجو آن دانه سرخ باشد که در وزن آن نوع نصف طسوج بید ارند و جو شش نام وزن است کسی از حبه مذکور و حبه یعنی پاره از شی نیز آمده چنانکه گفته
متفق علیه عن عبد الله بن مسعود قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اشد الناس عذابا عند الله المصورون سخت ترین مردم از روی عذاب نزد خدا صورتگران اند یعنی از جمله آنها که براینان عذاب سخت کنند ایشان اند بقرینه آنکه در بعضی روایات کلمه من که افاده تبعیض کند نیز آمده متفق علیه و بعضی گفته اند که این وعید در حق کسی است که تصویر اصنام میکند تا عبادت کرده شوند از غیر حق تعالی و این شخص کافر است پس اگر بر وی عذاب سخت رود دور نباشد و بعضی گفته اند آنها که بقصد مضاهات و مشابهت بخدا صورت کنند وی نیز کافر است و عذاب سخت تر کشد و هر که نه بآن قصد کند فاسق است نه کافر و حکم وی حکم مرتکب سایر معاصی است و اتفاق است بر آنکه مرد و تصویر حیوانات است نه اشجار و مانند آن و استعاره است اطلاق مصور بر اول است و دوم را نقاش گویند و مجاهد تصویر درخت را از آن نیز مکروه داشته و نزد محققین علما این باب کراهتی نیست و داخل لهو و لعب و بالا یعنی است عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلعم یقول ابن عباس گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت کل مصور فی النار یجعل له بکل صورة صورها نفس فتعذبه فی جهنم پس عذاب میکند آن نفس آن صورتگر را در دوزخ و در اکثر نسخ اصول نفس فاعل یعذبه وبرین تقدیر یحمل بر لفظ معلوم است یعنی پیدا میکرداند خدا تعالی برای نفسی را قال ابن عباس فان کنت لا بد فاعلا فاصنع الشجر و ما لا روح فیه پس ساز صورت درخت نزاو جز و زینت جان ندارد و در تصویر ثیاب برای لعب ثابت رخصتی هست لیکن امام مالک مکروه داشته و درم و دانا نزد و بعضی گفته اند که بافت آن منسوخ است متفق علیه عن قال سمعت رسول الله از امام ابن عباس که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من تحلم بحلم لم یره کسی که دعوی کند به دروغ بر بند خواب را که ندیده است آنرا حلم بضم و سکون لام و ضم آن آنچه کسی در خواب بیند کلف ان یعقد بین شعیرتین تکلیف کرده شود آنکس بقصد تعجیز که بر بندد و پیوند در میان دو جو و لن یفعل هرگز نتواند کرد آنرا یعنی او را عذاب میکنند و بران میدارند که دو جو را بیکدیگر پیوند دهد و یکی گرداند و چون نکند باز عذاب میکنند پس همیشه در عذاب باشد و مناسبت میان فعل وی که دروغ بر بستن خوابست و میان بستن دو جو بیکدیگر آنست که چنانکه خواب از دروغ هم بر بست و پیوند کرد میان دو جو نیز پیوند کند اکنون دروغ بر بستن خواب اگرچه قسم دروغ است لیکن شدت عذاب از جهت آنست که وی متعلق غیبست و خوابها جزوی است از نبوت و حکم وی دارد پس گویا حق تعالی را دروغ بر بسته و او از ابتدا اقسام کذب است و بعضی گفته اند که این وعید در حق شخصی است که دعوی نبوت یا ولایت میکند و ادعای ورود امر و نهی آنهی و علم او بجناب خدا و رسول خدا میکند چنانکه بعضی علما و مشایخ را از عیان کاذب میکنند و من استمع الی حدیث قوم وکسی که گوش نهد بسوی سخن قومی و خواهد که آنها بشنود و ایشان کراهیت میدارند وهم له کارهون و حال آنکه آن قوم مر آن شخص را شنیدن او سخن ایشان کاره اند

وناخوش وورنده اند اوکیرون منه میکریزند آن قوم از وی تا نزدیک ایشان نیاید و سخن ایشان را استماع نماید صب فی اذنیه الانک یوم القیمة که ریخته میشود در هر دو گوش او سرب روز قیامت و در قاموس گفته که انک بضم و مد و ضم نون ارسب ابیض یا اسود خالص از آن و در مجمع البحار تفسیر آنک رصاص کرده یا تردید میان ابیض و اسود و خالص او من صور صورة و کسی که تصویر کند صورت را عذب عذاب کرده میشود و کلف و تکلیف کرده میشود ان ینفخ فیها که روح در دمد در آن و لیس بنافخ و نیست وی در دمنده روح و قدرت ندارد بر آن لاجرم عذاب میکنند تا وقتی که پرورد گار تعالی خواهد رواه البخاری عن بریدة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من لعب بالنردشیر کسی که بازی کند بنردشیر نام نرد است و دی لفظ معرب است و وضع آن ردشیر بابک است که از فارس است و آنرا نرد شیر از جهت گویند کذا فی القاموس و میفرماید که هر که بازی کند بنرد فکانما صبغ یده فی لحم خنزیر و دمه پس گویا که رنگ کرد دست خود را در گوشت خوک و خون او و در بعضی روایات غمس یده و درین کلام تمثیل و تصویر قبح این فعل است و تنفیر قلوب است از آن متفق علیه بر آنکه لعب نرد حرام مطلقا و لعب شطرنج اگر قمار کنند و نماز را از وقت تاخیر نماید و زبان از فحش نگاه دارد و نزد بعضی رخصتی هست مختار نزد حنفیه کراهت و حرمت اوست مطلقا زیرا که از باب لهو و لعب است و در و تضییع وقت است و نزد شافعی لعب شطرنج مباح است ولیکن مواظبت بران مکروه است کراهتی شدید کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن الفزاید رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل امده مرا جبرئیل قال اتیتک البارحة گفت جبرئیل آمده بودم ترا دی شب فلم یمنعنی ان اکون دخلت پس منع نکرد مرا از در آمدن در خانه الا انه کان علی الباب تماثیل مگر اینکه بود بر در صورتها و کان فی البیت قرام ستر فیه تماثیل و بود در خانه حجابه رنگین منقش که از آن پرده گرفته بودند در وی صورتها و کان فی البیت کلب بود در خانه سگی فمر براس التمثال الذی علی باب البیت پس امر کن ببریدن سر صورتی که در خانه است فیقطع فیصیر کهیئة الشجرة پس بریده شود سر آن صورت و گردد مانند صورت درخت یعنی هیئت و شکل آن صورت نماند و فیقطع فیصیر وسادتین منتبذتین توطآن و امر کن تا بریده شود پرده پس ساخته شود دو بالش از آن منبوذتین انداخته شده برای نشستن و تکیه کردن و وساده را نمره گویند که از آن ساخته میشود در خانه از بند یعنی طرح کردن و انداختن توطآن پای بر کرده شوند و استعمال کرده شوند آن دو وساده و مر بالکلب فلیخرج و امر کن تا بیرون آورده شود سگ اندرون خانه ففعل رسول الله صلی الله علیه وسلم پس کرد آن حضرت آنچه گفت جبرئیل رواه الترمذی و ابو داود و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هم از ابو هریره است که گفت آنحضرت یخرج عنق من النار یوم القیمة بیرون می آید طایفه از آتش دوزخ یعنی پاره از آتش جدا میگردد و بیرون می آید روز قیامت لها عینان تبصران مر آن طایفه را دو چشم است که می بیند و اذنان تسمعان و دو گوش است که می شنوند ولسان ینطق و زبانی است که سخن میکند یقول میگوید زبان آتش انی وکلت بثلثة گماشته شده ام یعنی پرورد گار تعالی مرا وکیل ساخته است بسه کس که آنها را عذاب کنم و بسوزم بکل جبار عنید بهر متکبر سرکش عنید معاند حق که وی با وجود علم به آن قبول نکند

کرعذابیشا

قبول نکند از او و بر راه راست نرود و بکل من دعا مع الله الها آخر و بهر کسی که بخواند با خدا عز و جل خدای دیگر را و شریک از وی قرار دهد و بالمصورین و بصورتگران که ایشان نیز نوعی از اشراک دارند رواه الترمذی عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله حرم الخمر گفت آنحضرت که خدا تعالی حرام گردانیده است خمر را و المیسر و قمار را والکوبة بضم کاف و قال کل مسکر حرام و گفت آنحضرت هر چه مستی آرنده است حرام است و کوبه را تفسیر کرده اند بنرد یا طبل یا بربط و سه قول است کذا فی النهایه و در شرح جامع الاصول گفته که طبل صغیر که دو سر دارد و بعضی از بعضی روات حدیث نقل کرده و گفته قیل الکوبة الطبل یعنی طبل لهو و لعب طبل غازیان رواه البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عمران النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الخمر و المیسر و الکوبة و الغبیراء غبیراء بضم غین معجمه و فتح با و مدحده و سکون یای تحتانیه و را و مد و دو غبیرا و شرابی است که حبشه امیخته می سازند من الذرة و غبیراء شرابی است که حبشیان از ذره بضم دال و فتح را مخفف دانه ایست که گاورس میسازند و گفته میشود مر غبیرا را سکر که بضم سین مهمله و کاف او یا و سکون را و غبیرا از جهت گویند که در وی غبرتی و کدورتی و کمی هست رواه ابو داود و عن ابی موسی الاشعری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من لعب بالنرد کسی که بازی کند بنرد فقد عصی الله و رسوله پس بتحقیق گناه کرد آن کس خدا را عز و جل و پیغمبر او را صلی الله علیه وسلم رواه احمد و ابو داود عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رأی رجلا روایت میکند ابو هریره که آنحضرت دید مردی را یتبع حمامة که دنبال میکند کبوتری را و در پی او میرود و این طور که کبوتری پرد و یا رزمین پایرود فقال پس گفت آنحضرت شیطان یتبع شیطانة آن مرد شیطانی است که در پی میرود شیطانه را آن مرد را شیطان یتبع شیطانة آن مرد شیطانی است که در پی میرود آن مرد را شیطان خواند از آنکه بازی میکند و اشتغال بلا یعنی دارد و کبوتر را نیز شیطان گفت که باعث بازی و لهو و لعب شده است و از ذکر خدا و کار دین و دنیا باز داشته و تانیث در شیطانة باعتبار لفظ حمامه است لذا یعنی معلوم میشود که بازی کردن بکبوتران حرام است رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان طیبی گفته که نگاه داشتن کبوتران برای بیضه و جوزه و حمل و فرستادن نامه جایز است اما بازی کردن بآن و بر انیدن مخصوص است مکروه است و اگر کسی باآن قمار را در کرده شده است شهادت او در مطالب المؤمنین گفته که لعب حمام نزد شافعی مکروه است کراهت تنزیهی الفصل الثالث عن سعید بن ابی الحسن قال کنت عند ابن عباس سعید بن ابی الحسن که یکی از ثقات تابعین است برادر حسن البصری مولی زید بن ثابت و ابو حسن کنیت پدر ایشان است و نام او یسار گفت بودم نزد ابن عباس رضی الله عنهما اذ جاءه رجل ناگاه آمد ابن عباس را مردی فقال پس گفت ای ابن عباس انی رجل انما معیشتی من صنعة یدی یا مردی ام که نیست زندگانی من مگر از پیشه دستم و انی اصنع هذه التصاویر و بدرستی که من بیشه میکنم این صورتها را یعنی حه کار کنم شارع این پیشه را حرام میدارد و مرا غیر این از دست نمی آید آیا روا باشد مرا بحکم ضرورت این پیشه کردن یا نه پس ابن عباس چون دید که تعلق او باین کار سخت است و شاید که منع وی باز نیاید روایت کرد برای از قول رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت ابن عباس لا احدثک الا ما سمعت من رسول الله حدیث نمیکنم ترا مگر آنچه شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آنحضرت را که میگفت من صور صورة کسی که صورتگری کند صورت را فان الله معذبه پس بتحقیق

که حق تعالی عذاب کننده اوست حتی ینفخ فیه تا آنکه در دمد در آن صورت جان را و لیس بنافخ فیها ابدا و نیست در دمنده در آن ابدا جان زاد در آن صورت هرگز و ممکن نیست که در دمد پس فربا الرجل پس طپیده شدم آمد و جنگ شد سینه وی از بوته نه بوده تنگ شد در آن ربوة بفتح را و سکون با طپیدن نفس و اصل وی در راست که از دویدن دم وی طپیده گردد و انقباض نفس آن در آن را بوده گویند و اصفر وجهه و زرد گشت روی آن مرد از شنیدن این وعید و ترتب این عذاب بر صورتگری فقال پس گفت ابن عباس ویحک وای تو ان ابیت الا ان تصنع اگر ابا میکنی و سرکشی میورزی از همه چیز مگر آنکه پیشه کنی صورتگری را یعنی البته میکنی و باز نمی آیی ازین کار فعلیک بهذا الشجر پس بر تو باد این قسم صورتگری که صورت گری که صورت درختان است و کل شیء لیس فیه روح صورت گری که صورت درختان است و کل شیء لیس فیه روح صورت هر چیز که نیست در وی جان یعنی صور جمادات رواه البخاری و عن عائشة رضی الله عنها قالت گفت عایشه لما اشتکی النبی وقتی که بیمار شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذکر بعض نسائه کنیسة یاد کرد بعضی از زنان آنحضرت کنیسه را یقال لها ماریة گفته میشد مر آن کنیسه را ماریه بکسر را و خفت یای تحتانیه و کنیسه بفتح کاف و کسر نون و سکون معبد یهودی و نصاری و وی معرب کشت است کذا قال الطیبی و در قاموس گفته معبد یهود و نصاری یا معبد کفار و کرمانی گفته که مشهور آنست که کنیسه یهود راست و بیعه بکسر با و سکون یا نصاری را و لیکن کنیسه در لغت معبد نصاری را نیز گویند و جوهری کنیسه و بیعه هر دو مر نصاری را گفته معبود کفار و جاری حضرت متوجب حکایتها و سخنها که نزد بیمار برای مشغول خاطر وی گویند بعضی از نساء مطهره که ام سلمه و ام حبیبه ذکر کنیسه که در زمین حبشه دیده بودند چنانکه و کانت ام سلمة و ام حبیبة اتتا ارض الحبشة بودند ای دو ام المؤمنین که رسیده بودند زمین حبشه را که بر دین نصاری اند فذکرنا پس یاد کردند من حسنها از خوبی و زیبایی آن کنیسه و تصاویر فیها و یاد کردند من حسنها از خوبی و زیبایی آن کنیسه و تصاویر فیها و یاد کردند از صورتها که در آن کنیسه بودند فرفع راسه پس چون شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سخن از ام سلمه و ام حبیبه بر داشت سر مبارک خود را فقال پس گفت آنحضرت اولئک اذا مات فیهم یعنی اهل حبشه یا نصاری اولئک بفتح و کسر کاف هر دو جایز است و شراح بکسر تصحیح کرده اند و ظاهر همین است زیرا که مخاطب آن دو زن است و همچنین لفظ تلک اذا مات فیهم چون بمیرد در ایشان و در بعضی نسخ فیهم الرجل الصالح مرد صالح بنوا علی قبره مسجدا بنا کنند بر سر گور او مسجد را ثم صوروا فیه تلک الصور و بعد از آن تصویر کنند در آن مسجد آن صورتها را اولئک شرار خلق الله ایشان بدترین خلق خدا اند هم از جهت تصویر صور صلحا و هم از جهت بنا مسجد بر قبر و نماز گذاردن بجانب آن چنانکه در احادیث دیگر آمده است متفق علیه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اشد الناس عذابا یوم القیمة سخت ترین مردم از روی عذاب روز قیامت من قتل نبیا کسی که کشت پیغمبری را زیرا که اینکه کشتن کسی پیغمبر را باقی است او قتله نبی یا کسی که کشت او را پیغمبر زیرا که کشتن پیغمبر کسی را باقی است و وی واجب القتل است حتی و طیبی گفته مراد فی سبیل الله است چنانکه در روایت دیگر تصریح آمده است زیرا که وی قاصد قتل نبی بود و احتراز است از قتل حد او قصاص او قتل احد والدیه یا کسی که کشت یکی از پدر و مادر خود را و المصورون و دیگر کشت

زین مردم در عذاب صورتگران اند و عالم لم ینتفع بعلمه و عالمی که بود منتفع نشد بعلم خود اللهم انا نعوذ بک من علم لا ینفع
وعن علی رضی الله عنه انه کان یقول مرویست از امیر المومنین علی که بود وی رضی الله عنه میگفت الشطرنج میسر
شین معجمه و مهمله بفتح است ... هو میسر الاعاجم و آن شطرنج قمار مردم عجم است و اعجم و عجمی مردم غیر عرب را گویند
و اعجم و اعجمی آنکه سخن پیدا و فصیح نتواند گفتن اگرچه از عرب باشد و اعاجم جمع او است و مراد از اعاجم اینجا
عجمیان اند چه غالب عجمیه در غیر عرب باشد وعن ابن شهاب ان ابا موسی الاشعری قال مرویست از ابن
شهاب زهری که از مشاهیر تابعین است که ابوموسی اشعری که از کبار صحابه است گفته است لا یلعب بالشطرنج
الا خاطی بازی نکند شطرنج مگر گناه کار و خطا کار وعنه انه و هم از زهری روایت است که پرسیده شد ابا موسی اشعری
سئل عن لعب الشطرنج پرسیده شد از بازی شطرنج چه حکم دارد فقال پس گفت ابوموسی انها من الباطل این بازی
کردن شطرنج و لعبهای وی از جنس باطل و خلاف حق است ولا یحب الله الباطل و دوست نمیدارد خدا تعالی
باطل را ظاهر در فهم کاتب چنین ... ان می در آمد که این عبارت کنایت است از آنکه مبغوض میدارد و تبعات
باطل را و نزد اهل محبت هر چیز که حق دوست نمیدارد مبغوض است اگرچه ظاهر عبارت در عدم محبت است
عبارت است از بعض والله اعلم رواه البیهقی الاحادیث الاربعة فی شعب الایمان وعن ابی هریرة قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یاتی دار قوم من الانصار بود آنحضرت که می آمد سرای قومی را از انصار ودونهم دار
ودونهم دار و حال آنکه ورای آن قوم و سرای ایشان در او سرای بود خانهای قومی بود فشق ذلک علیهم
پس دشوار آمد آمدن آنحضرت در سرای آن قوم و نه در آمدن در سرای این دیگران فقالوا پس گفتند ای
یا رسول الله تاتی دار فلان ولا تاتی دارنا ... سرای ما را قال النبی صلی الله علیه وسلم
گفت آنحضرت در جواب عذر ناآمدن برای این قوم که در می در آیم در سرای شما ان فی دارکم کلبا از جهت
آنکه در سرای شما سگ است و از برای دخول ملائکه خانه محروم ... فقالوا گفتند ان فی دارهم سنورا
سنوری که در سرای ایشان گربه است و آن نیز از جنس سبع است چنانکه سگ ... فرق چیست میان سگ و گربه فقال
النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم السنور سبع یعنی گربه سبع است اما جانبی و شیطنتی ندارد که مانع از در آمدن
فرشته گردد بخلاف سگ که ... و در وی چیزی از معنی شیطنت است که حدیث ... دارد و ... گفته
ممکن است که حمل کرده میشود این عبارت را بر استفهام انکاری و برین تقدیر گربه از جنس سبع نباشد والله اعلم
رواه الدارقطنی کتاب الطب والرقی طب ... علاج کردن و بفارسی پزشکی ... و طب بفتح طا
... حاذق در کار خود و ... علاج ... حاذق نشده ... معنی ... نیز آمده و مطلوب
... بود ... علاج ... علاج نفس بازالهٔ اخلاق
ردیه مهلکه و ادویه نیز دو قسم اند حسیه و طبیعیه مفرده یا مرکبه و روحانیه ربانیه که قرائت آیات و ادعیه
و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم علاج بهر دو کرده است اما بطبیعیه ... و رقی جمع رقیه بضم را و سکون
قاف و تخفیف یا بمعنی ... خوانند و بفارسی افسون ... و استعانت ... ایات
و ما سوای ان از کلمات اگر معلوم نبود معانی آن ... دین و شریعت ... جایز و بجا ...

سه بار ببندد و صحیح باشد روایت آن آورده اند که یکی افسون میخواندند آنچه معلوم نبود ... معنی آن یکی از اهل
که آنجا حاضر بود مخندید و میگفت ... شده است ایشان ... میکند ... و رسول خدا ... از اهل اسلام
و حکم کنند از اعمال مثل بحر و تکوین و حفظ ساعات نیز کرده و حرام است نزد اهل سنت و تقویل ... العلما
الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما انزل الله تعالی داء فرو نفرستاده و پیدا نکرده
خدا دردی الا انزل الله له شفاء مگر آنکه فرو فرستاده و پیدا کرده برای دفع آن شفا را یعنی دارو که نافع باشد
رواه البخاری وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل داء دواء مر هر دردی را دوایی است
فاذا اصیب دواء الداء برء پس چون رسانیده شود دوا و درد را باذن الله بر میشود باذن پروردگار
تعالی یعنی دارو علت شفا نیست شفا باذن خدا است و دارو را سبب عادی آن ساخته و برای ... راست کفته اند که اهل حجاز بکسر را و فتح آن خوانند رواه مسلم وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الشفاء فی ثلث شفا در سه چیز است فی شرطة محجم ... در خون کشیدن محجم بکسر میم و سکون حا و فتح جیم آنچه
که بوی خون کشند و خون حجامت در وی افتد چنانکه در شاخ و مراد اینجا آهنی است که زدند و مراد
نرطه نیز نشتر زدن بر موضع حجامت که خون برآید آنرا شرطه گویند بکسر میم یعنی نشتر ... او شربة عسل یا شفا در شربت
از عسل است او کیة بنار یا داغ کردن با آتش است وانا انهی امتی عن الکی و منع میکنم امت خود را از داغ
کردن رواه البخاری صاحب سفر السعادت گفته که علما گویند این حدیث اشارتست بمعالجه جمیع امراض که مادی
یا دموی است یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی اگر دموی است علاج آن به بیرون آوردن خون است و اگر
آن سه قسم دیگر است شرح این با سهال است و لیکن عسل تنبیه کرد بر مسهلات و بحجم بر فصد و حجامت و تنبیه کرد
بداغ کردن باتش بر جایی که ... معالجه عاجز آید و در مانده زیرا که مندفع میشود بداغ کردن خلطی که ... نمیگردد ماده وی الا بکی بداغ ... گفته اند که آخر الدواء الکی ... و اما نهی از داغ نابودن وی علاج ...
کعرق عظیم ... شده ... و میگفتند که وی جسم میکند ماده علت را بالقطع و اگر نه بکند سبب هلاک گردد
... بود و میان این که آخر الدواء الکی پس نهی کرد از زن ... شرک خفی ... از آن
الا اگر نکنند ... شفا از حق دارد جایز باشد و بعضی گویند که نهی از داغ کردن در موضع خطر ...
یعنی آنجا که در داغ کردن بیم هلاک و سرایت است ... که ... کند و تفصیل کلام آنست که احادیث و اخبار
در باب مختلف آمده بعضی دال بر جواز که از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده بعضی صحابه عظام رضی الله عنهم
معلوم میکرد چنانکه آن حدیث در کتاب مذکور خواهد شد و بعضی دال بر نهی از آن چنانکه این حدیث و حدیث
که ترمذی و ابو داود از عمران بن حصین آورده که گفت شنیدم سلام ملایکه را و چون داغ کردم از آن محجوب
محجوب شدم پس توبه کردم از آن و رجوع کردم بان الحال که داشتم و در بعضی احادیث آمده که دوست نمیدارم
که داغ کنند و در بعضی مدح و ثنا کرده بر ترک آن و در وجه تطبیق میان این احادیث گفته اند که فعل ...
بر اصل جواز دارد و عدم محبت دلالت بر منع میکند و مدح و ثنا بر ترک دلالت دارد بر اولویت ترک و فضیلت
آن و اما نهی محمول بر آنکه بر سبیل اختیار بود یا بادخته مرض یا در دفع مرض احتیاج بآن نبود و علاجی دیگر ممکن گردد ...

وبرا که تنویر کرده شد که نهی از ارتکاب آن بسبب توقع در وی در رهٔ شرک خفی است و بعضی گفته اند که فرمودن آنحضرت داغ را بجهت
مجانبت فساد جراحت و قطع عضو بود و حیثیت در نهی تنبیه و باجمله داغ کردن و سوختن عضو مکروه است بکم ضرورت
علاج دران مقبول حیثیت دق والله اعلم و مؤلف چون حدیث نهی است از داغ کردن احادیث دیگر آورده که بر جواز آن
دلالت دارد و گفت عن جابر قال رمی ابی یوم الاحزاب گفت جابر تیر رسیده شد ابی ابن کعب را در روز غزوهٔ احزاب
که آنرا غزوهٔ خندق گویند علی اکحله بر رگی که نام وی اکحل است و آن رگی است در منفصل ذراع و ساعد که فاصد
فصد وی دو یراعرق حیاة و بهر چوره و عامه رگ گفت اندام نامند و در هر عضوی شعبه است از وی و نامی جدا دارد
اکحل و دران شاد و بعض گویند که عرق النساء که نام مرض و در دمشهور است که ببت با واسته و در نشت ابی
بن کعب را درین رگ تیری بارسید خون میرفت فکواه رسول الله پس داغ فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آن زخم را
و باز داشت خون وی وکواه تخفیف واو است رواه مسلم عنه قال و هم از جابر است که گفت رمی سعد بن معاذ فی
اکحله سعد بن معاذ را تیر چه درین غزوه تیری برسید در اکحل فحسمه النبی پس داغ کرد او را پیغمبر صلعم بیده به بست ساز
بمشقص به پیکان تیر بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح قاف وی الصحاح مشقص پیکان پهن دراز ورمت پس ز امام
کرد دست سعد بن معاذ فحسمه الثانیة پس بار دیگر داغ کرد او را رواه مسلم عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه
الی ابی بن کعب طبیبا و هم از جابر است که گفت فرستاد آنحضرت بسوی ابی کعب طبیبی فقطع منه عرقا پس برید آن طبیب
از ابی رگی را ثم کواه علیه پس داغ کرد ابی را بران رگ رواه مسلم و نیز در صحیح آمده که داغ فرمود جابر بن عبدالله
را ز داغ فرموده از مرض ذوالجنب چنانکه خواهد آمد در فصل دوم عن ابی هریرة انه سمع رسول الله صلعم از ابی هریره آمده که وی
شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه یقول میگفت فی الحبة السوداء شفاء من کل داء در سیاه دانه شفا است از هر درد
الا السام که مرگ قال ابن شهاب السام الموت گفت ابن شهاب سام موت را گویند و الحبة السوداء الشونیز و سوداء
نام شونیز است بفتح شین و ضم آن و شونیز و شونوز و شینیز نیز آمده کذا فی القاموس متفق علیه بدانکه طیبی گفته اگر و
عام است که در حبه سوداء شفاست از هر درد و لیکن مخصوص است امراض را از رطوبت و بلغم زیرا که وی حار یابس است
پس دفع کند امراضی که ضد آنست و بعضی گفته اند که هم بر عموم محمول است حبه سوداء داخل شود در هر دوا و اثر
ذکر وی گفته شیخ است عموم مدلل است و در کتاب سفر السعادة گفته که جمعی از اکابر در مجموع امراض معالجه بسوداء کرد
اند و بعضی در مجموع امراض عمل بکار رواشتند و برکت حسن اعتقاد آن امراض دفع شد عن ابی سعید الخدری قال
جاء رجل الی النبی گفت ابو سعید خدری آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه فقال پس گفت آنحضرت اخی استطلق بطنه
برادر من برادر من میرود شکم وی و در روایتی استطلق بطنه اشتکی بطنه و شکایت و شکوی یعنی مرض است فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسقه عسلا بیاشامان او را شهد فسقاه پس بیاشامید او را عسل ثم جاء پس آمد آنمرد
نزد حضرت فقال پس گفت سقیته پیاشامیدم او را عسل فلم یزده الا استطلاقا پس زیادت نکرد شامیدن
عسل او را مگر رفتن شکم را فقال له ثلاث مرات پس گفت آنحضرت مراورا سه بار بیاشامان او را عسل یعنی
پیغمبر مود بیاشامان او را عسل و وی می اشامید و زیاده میشد رفتن شکم پس می آمد و عرض میکرد که عسل اشامیدم
و رفتن شکم زیاده شد ثم جاء الرابعة پس آمد چهارم بار و گفت زیاده شد رفتن شکم فقال پس گفت آنحضرت

این بار نیز اسقه عسلا بیاشامان او را عسل فقال لقد سقیته فلم یزده الا استطلاقا پس گفت آنمرد هر آینه بیاشامیدم
او را پس زیادت نکرد او را مگر استطلاق فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه صدق الله راست گفت
خدا تعالی یعنی در قول خود که فرمود فیه شفاء للناس ارجعین گفته است اکثر شراح و بعضی گفته اند که با آنحضرت وی را
که شفا بعض وی از شربه عسل است و گفته که این توجیه ادنی است زیرا که قول او تعالی فیه شفاء للناس دلالت
که در عسل شفاعت سر هرد و در اپس فرمود راست گفت خدا تعالی در وحی که فرستاد و کذب بطن اخیک و دروغ
گفت شکم برادر تو لحظا کرد و قبول شفاعت نکرد و مجاز استعمال کنند که ذب را در موضع خطا چنانکه کذب سمعه دروغ گفت
گوش او یعنی خطا کرد و در یافت حقیقت آنچه شنیدم و امام فخر الدین رازی گفته که آنحضرت بنور وحی دریافت که
عسل در استطلاق بطن وی آخر ظاهر شدنیست و چون در حال ظاهر شد گویا گفت شکم یا صاحب شکم که او را نفع
و دروغ گفت از جهت اطلاق کذب بران کرده فاسقاه پس برادر خود را این بار نیز
عسل پس به شد برادر او متفق علیه بدانکه بعضی مردم در امر کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسقی عسل درین ماده دخل
و حیرت است یعنی عسل خود مسهل و مطلق شکم است پس امر بسقی آن در دفع استطلاق مخالف مذهب طب باشد و ابتدا
هر بار که دادند استطلاق زیاده شد پس شاید که حصول شفا ببرکت دعاء آنحضرت و ظهور معجزه او بود صلی الله علیه وسلم
در خصوص ماده پس مراد دیگر را قیاس بدان نتوان کرد و این نیز اگرچه مسلک حسن است مر اهل ایمان را و لیکن بعد تحقیق
و امعان نظر ظاهر گردد که امر بسقی عسل درین ماده موافق مذهب طب و دلیل کمال حذاقت است زیرا که استطلاق
شکم آن شخص از بدهضمی واخلاط و ماده فاسد بود پس بسقی عسل که دافع ماده بود و اخراج ان کند موافق مذهب طب باشد
و گفته اند که در تکرار امر بآب میدن عسل نکتهٔ لطیف است آنچه دوا باید که آنرا مقداری و کیفیتی بحسب حال مرض باشد
تا اگر از ان قاصر آید بکلی از ازاله مرض نکند و اگر از ان زیاده آید قول را اسقاط کند و مرض را زیاده کرداند
و چون دو بهر نوبتی چندان عسل نداد که مقام مرض شدی لاجرم اطلاق زیاده شد و امر باعادت شرب عسل نمود
تا بحد خویش رسید لاجرم فرمود صدق الله و کذب بطن اخیک و کذب بطن عبارتست از کثرت مواد فاسده و چون
در آخر آن قدر دادند که در اخراج ماده و وقع مرض وی کافی و وافی آید نفع آن در آخر ظاهر شد و صاحب
سفر السعادة گفته که طب نبوی بطب اطبا نیست نه در حد طب نبوی متیقن الحج است قطعی هست صادر است
از وحی الهی و مشکاة نبوت کمال العقل و اما طب غیر وی در غالب خود است از حدس و ظن و تجربه که مثابه خطر
و مظان خطاست و هر کس که بطب نبوی متیقن الحج است منتفع نشود و یقین باید دانست که از نقص ایمان
و نیت و هر که آنرا بقبول و صدق تلقی کند و باعتقاد پاک فرا گیرد البته بآن منتفع شود چنانکه قرآن مجید کریم و
صدور و قلوب است هر که آنرا باخلاص قبول تلقی نکند بسبب زیادت مرض در بال حال وی شود و لهذا بعضی
کذب بطن او را بعض بر عدم صدق نیت و خلوص اعتقاد وی حمل کرده اند فافهم وبالله التوفیق و عن انس قال قال
رسول الله صلی الله علیه ان امثل ما تداویتم به الحجامة بدرستی که فاضلترین چیزی که تداوی میکنید شما بدان حجامت
والقسط البحری خون گرفتن و قسط بحری است متفق علیه بدانکه قسط بضم قاف و سکون مهمله از اد ویه هند و
واز عقاقیر بحری است و خوشبو است بخور میکنند زنان نفاس بدان و در وی منافع بسیار است میگویند جنس

و بول ببند را دفع میکند زهرها را و تحریک میکند شهوت جماع را و میکشد نوشیدن آن کرمهای معده را و دفع میکند ربع را
دور میکند شهوت جماع را و میکشد نوشیدن آن کرمهای معده را و دفع میکند تب ربع را و دور میکند هلاک کردن آنرا
کلف و بهق را و نفع میکند بخور کردن زکام را و سحر و بار او غیر آن منافع بسیار دارد که در کتب طب مذکور است
و گویا از جهت او را از افضل ادویه داشت و قسط دو نوع است بحری و هندی و بحری سفید است و وی افضل
از هندی است و گرمی وی کمتر است و صفت وی بر بادنیز آمده و در روایات قسط هند نیز آمده و او را بعود هندی
تفسیر کرده اند و کسط بکاف نیز میگویند و کاه قسط از آنست بلفظ ذکر کنند که شهری است بر ساحل بحر از زمین عرب
زمین هند که آنرا از هند با نجا برند عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه لا تعذبوا صبیانکم عذاب نکنید کودکان خود را
بالغمز بزیر کردن و نشاندن من العذرة از جهت عذره بضم عین مهمله و سکون ذال و را و در آخر رحمتی است کودکان
در حلق پیدا آید از جوشش خون و دوا کام کودک را بانگشت ابهام غمز میکنند و خون میجاید و خون از ان
می آرند از ان نهی کرده و فرمود عذاب نکنید کودکان خود را بغمز از عذره و علیکم بالقسط بر شما باد که علاج
آنرا بقسط که هفت نفع از ان بیان است و اعظم باشد و بعد از ذات الجنب که از امراض شدیده مهلکه است تخصیص
بیان فرمود و بعضی گفته اند که مراد سبعه کثرت است نه عدد مخصوص و سبعه بمعنی در کلام عرب بسیار آید چنانکه سبعین
بعد از ان بیان کرد فرق در علاج ذات الجنب و عذره فقط بحری و فرمود یسعط من العذرة سعوط کرده شود از ذات
الجنب و لد و دار رو راه دهن چکانیدن و بیان آن در فصل ثانی از باب الترجل گذشت متفق علیه عن عایشة و رافع
بن خدیج عن النبی صلی الله علیه قال الحمی من فیح جهنم تپ از جوشش دوزخ است یا حرارت گرمی دوزخ است و بعضی گفته اند که مقصود
تشبیه حرارت تپ است باتش دوزخ یعنی نشانه و نمونه اوست و از نزد بعضی محمول بر حقیقت است چنانکه در صحیح آمده
که شکایت کرد باتش دوزخ نزد پروردگار تعالی و تقدس از شدت گرمی و گفت که خورد بعضی مرا بعضی پس اذن داد او
شد نفس و این حرارت ضعیف اثر آنست که ایراد طبع میشد که آن میکند پس تواند که حرارت تپ نیز از آن
جز والله اعلم فابردوها بالماء پس سرد کنید او را بآب بفتح همزه و قطع همزه و کسر را نیز خوانده اند وطیبی از جوهری نقل کرده
که این لغت ضعیف است متفق علیه بدانکه این علاج نیز از حساب تعقل متطبان مجهول است و میگویند که تپ نه چنانچه
معلوم است که عموم اگر آب سرد استعمال کنند متضرر گردد و جواب آنست که این خطاب خاص است باهل حجاز با عادت اکثر
و الغلبه اکثر تپهای که ایشانرا عارض میشد از نوع تپ یومی بودی که از شدت حرارت آفتاب و امثال آن و نه
استعمال دوای گرم یا حرکت مفرط یا غضب و مانند آن مبتلا بودی و ملکیت که تپ صفراوی را شرب آب نافع آید
بعد از ان اختلاف کرده اند که تبرید بآب غسل و اغتسال هم باشد یا شرب و تناول آن بود پس بعضی میگویند که شامل
شرب و اغتسال هر دو است به دلیل حدیثی که آمده است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون تب زده شود یکی
از شما باید که پاشیده شود بروی آب سرد سه شب وقت سحر و در حدیث دیگر در مسند امام احمد آمده که رسول خدا
صلی الله علیه و سلم چون تب زده شدی طلب کردی آب سرد را پس بریختی بر خود و اغتسال نمود و در جامع ترمذی نیز مذکور است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون
برسد یکی از شما را تپ که پاره از آتش است باید که سرد کند بآب سرد و باید که استقبال کند جویی

آیه جوی روان را و باید که استقبال کند جانب روان شدن آب را بعد از نماز صبح پیش از برآمدن آفتاب باید
بگوید بسم الله خداوندا شفا ده بنده خود را و راست دار رسول خود را یعنی علامت با تقیید کرده اند با ثر غرفه و نظم
تو عین کذا قیل فقال پس فرمود آنحضرت استرقوا لها فان بها النظرة رقیه کنید برای دفع علت وی که بوی نظره است پس آن دختر
که بوی نظر رسیده است متفق علیه ظاهر حدیث مطلق است که آنچه رسیده بود بآن کنیزک از نظر جن یا انس
الیکن شارحان آنرا بنظر جن تفسیر کرده و گفته اند که نظرات ایشان تیزتر از سنان و در بعضی حواشی نظره را مرده
در نظر جن یا انس و در حدیث دیگر آمده که در خانه ام سلمه در آمد و در وی کودکی بود گفتند که بوی چشم رسیده است
حرا افسون نمیکنند او را از عین عن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه عن الرقی گفت جابر نهی کرد آنحضرت از افسونها
فجاء ال عمرو بن حزم پس آمدند اهل و اولاد عمرو بن حزم که با ایشان رقیه بود فقالوا پس گفتند یا رسول الله
انه کانت عندنا رقیة بدرستی که شان اینست که بود نزد ما افسونی که نرقی بها من العقرب که افسون میکردیم
بدان از نیش عقرب و انت نهیت عن الرقی و تو نهی کرده از افسونها فعرضوها علیه پس عرض کردند ایشان
افسون را بر آنحضرت تا معلوم کنند که درست است آن افسون کار کردن یا نه فقال پس فرمود ما اری بها
باسا نمی بینم بان افسون باکی و محذوری پس رخصت کرد این خود و فرمود من استطاع منکم ان ینفع اخاه
از شما ان ینفع اخاه که نفع رساند برادر خود را فلینفعه پس باید که نفع رساند او را بهر وجه که باشد
چه رقیه و چه غیر آن بعد از آنکه محذور شرعی در ان نباشد رواه مسلم عن عوف بن مالک الاشجعی صحابیست اول
مشاهد وی خیبر است و بود با وی رایت بنی اشجع روز فتح سکونت شام کرد و وفات یافت دران سنه ثلث
و سبعین قال کنا نرقی فی الجاهلیة گفت بودیم ما که رقیه میکردیم در ایام جاهلیت فقلنا پس گفتیم یا
رسول الله کیف تری فی ذلک چگونه رای در ایام ما درین رقیه کردن یعنی چه میفرمایی که رقیه کنیم یا نه
فقال پس گفت آنحضرت اعرضوا علی رقاکم عرض کنید بر من رقیهای خود را تا به بینم که معانی آن چیست و کلمه
اینست که لا باس بالرقی ما لم یکن فیه شرک باکی نیست بر رقیها مادام که نباشد در وی چیزی که مستلزم شرک و
کفر است یعنی اسماء جن و شیاطین نباشد در وی و از معانی آن که لازم نباید رواه مسلم عنه اسباب از ان جا که
جانب در کلبی تو زیر یافته است و تاثیر و نشست عین با معنی است که پرورد گار تعالی اینجا هیبت داده و نهاده
و تعلق جری عادت آنرا خلق فرموده و حدیث العین حق دلیل است یعنی آن
امری محکم است و چون خارج بدان جز و اجب گردد اعتقاد آن بعد از ان تکلم کرده اند در کیفیت آن
چگونه میرسد و ضرر میرساند و از بعضی اطبا و که این صفت را دانسته اند منقول است که میگفتیم که گاه
ما نظر کنیم بجری بروجه استحسان حرارتی را احساس کنیم که از چشم ما برآید و بعضی گفته اند که از چشم
عاین قوت سمیه مبعوث شود و متکیف گردد بدان هوا و متصل گردد بمعیون و باعث گردد بر هلاک
وی و مثل زهری که از افعی و عقرب بملدوغ رسد و از بعضی افاعی گویند که بمجرد نظر نیز زهر وی
میرسد و هلاک میکند و با جمله بر تقدیر چیزی از عاین بجانب معیون روانه گردد و اگر مانعی که حفظ است
و وقایه وی کند در میان نبود برسد و کارگر افتد و اگر مانع در میان بود که عبارت از حرز و تعوذ و دعا

و وصول نفوس جا بود و اگر عزیمت قوی بود توانند که هم بجانب ایشان برگردد و بر مثال تیر مجوس بر تقدیر حق
و قوت سره همچنانکه در نفوس حافظ قوت و خاصیت عین نهاده اند نفوس کامله را قوت و تصرف دفع
آن نیز داده اند و بعضی گفته اند که تحقیق آنست که چشم بد نیز سبب جاری گرداندن ... کمال آن و هر کمال را نقص و زوال
تقدیر الهی در دنبال است و هرگاه که ظهور رسد از اجابت عین ارآید سبب کرده بود ان الفصل الثانی عن
اسامة بن شریک قال گفت اسامه بن شریک ... صحابی است معدود در کوفیین قالوا گفتند
صحابه یا رسول الله انتداوی ایا دعت رکنم طب پس تداوی کنم یا ترک کنم آنرا و توکل کنم بر خدا قال گفت آنحضرت
نعم یا عباد الله تداووا فان الله لم یضع داء زیرا که خدا ایجاد نهاده و پیدا نکرده
دردی را الا وضع له شفاء مگر آنکه نهاده برای آن درد دوای را که سبب شفا است غیر داء واحد الهرم
جز یک درد و آن پیری است که آن درد بیدوا است رواه احمد والترمذی وابوداود وعن عقبة بن عامر قال
قال رسول الله صلی الله علیه گفت عقبة بن عامر که صحابی مشهور است و احوال وی مکرر نوشته شده است گفت
آنحضرت لا تکرهوا مرضاکم علی الطعام اکراه و تکلیف مکنید بیماران خود را بر طعام و شراب زیرا که
فان الله یطعمهم ویسقیهم زیرا که خدای تعالی میخوراند و مینوشاند بیماران را یعنی قوت می بخشد و مدد میکند
بآنچه فایده میدهد مثل فایده طعام و شراب و ابقا و تقویت بقدرت الهی تعالی است نه بطعام و شراب و با جمله
نفس بچیزی مشغول است که احتیاج بطعام ندارد و اگر بیان عادت ... بر آن بقا باید رطوبات بدنیه تا که حرارت
غریزی تحلیل آن کند کافی است رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن انس ان النبی
صلی الله علیه کوی اسعد بن زرارة من الشوکة داغ فرمود آنحضرت اسعد بن زراره را از علتی که نام
او شوکت و آن سرخی است که بالا مید و بدن را و وی را معلوم ... که داغ از این علت دری کرده
باشد رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن زید بن ارقم قال امرنا رسول الله صلی الله علیه ان
نتداوی من ذات الجنب بالقسط البحری والزیت امر کرد ما را آنحضرت از تداوی کردن از ذات الجنب بقسط
و روغن زیت رواه الترمذی وعنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم بود آنحضرت ینعت الزیت والورس من ذات
الجنب بود آنحضرت بیان میفرمود و مدح میکرد زیت و ورس را بفتح واو و سکون را که گیاهی است زرد که بدان
رنگ کنند مثل زعفران از جهة ذات الجنب یا بنا بطریق لدود باشد که چکانیده در روی در دهان رواه
الترمذی وعن اسماء بنت عمیس بضم عین و فتح میم صحابیه خثعمیه قبیله عاقله که گفت زن جعفر بن ابی طالب بود و از او
گفت ابوبکر صدیق ... حبش ... رسید و هر کدام ... بزرگان فرزندی شده ان النبی صلی الله
علیه سالها روایت میکنند که آنحضرت پرسید او را بما تستمشین بچه چیز اسهال طبیعت میکردی تو و مشی بفتح میم
و کسر شین و تشدید یا بر وزن فعیل دارو مسهل را گویند مشتق از مشی یعنی راه رفتن چه دارو
مسهل در مستی می دارد آدمی را برای قضاء حاجت قالت گفت اسماء بالشبرم بضم شین معجمه و سکون
با موحده و را مضمومه گیاهی است که اسهال ... آدمی را برای قضاء حاجت قال گفت
اسماء بالشبرم بضم شین معجمه و سکون باء موحده و راء مضمومه گیاهی است که اسهال

آرد و بعضی گفته اند دانه ایست که پخته میشود و آب و در سفر السعادت گفته که گیاهی ایست در حجاز که
پوست بیخ آنرا بکار میبرند قال گفت آنحضرت حار جار اول بحاء مهمله و ثانی بجیم از باب اتباع است و اتباع
آنست که لفظی مهمل را بعد لفظ موضوع کرده است باشند بیارند برای مبالغه مثل حسن بسن و بعضی هر دو را بحاء
خوانند بطریق تاکید و بر تقدیر معنی آنست که شبرم بغایت گرم است گویند که حار در درجه رابع است
و اطبا منع کرده اند از استعمال وی از جهة خطر و فرط اسهال وی قالت ثم گفت اسماء دیگر بار ثم
استمشیت بالسنا پس طلب اسهال کردم بسنا بفتح سین مقصورا و بعضی ممدود نقل کنند نبت حجازی
است و افضل وی مکی است و وی دوای شریف است که اعلی دوایها همین است و قریب است
باعتدال و حار است در درجه اول اسهال میکند صفرا و سودا و بلغم را و تقویت میکند جرم قلب را
و از خاصیتهای او است نفع از وسواس سوداوی فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در مدح سنا لو ان شیئا کان فیه الشفاء من الموت اگر ثابت میشد که چیزی هست که در وی شفا است
از مرگ یعنی مرده را زنده کند یا هر که آنرا بخورد هرگز نمیرد لکان فی السنا هر آینه می بود آن چیز
در سنا این مبالغه است در ثنای سنا و شفا دادن او از امراض و در حدیث دیگر آمده که در وی شفا است
مگر از مرگ رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابی الدرداء قال
قال رسول الله صلی الله علیه ان الله انزل الداء والدواء فرو فرستاد خدای تعالی درد و بعضی بیماری را
و دوا و جعل لکل داء دواء و گردانید برای هر درد دوائی فتداووا پس تداوی بکنید اگر خدا
خواسته است شفا خواهند یافت ولا تداووا بحرام و لیکن تداوی مکنید بچیزی که حرام است
بر شما مثل خمر و خنزیر و امثال آن رواه ابوداود بدانکه در نهی از تداوی بمحرمات علی الاطلاق
و بخمر علی الخصوص احادیث متعدده آمده ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرد که خدای تعالی
نگردانیده است شفاء شما را در آنچه حرام گردانیده بر شما و چون طارق جعفی سوال کرد
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از خمر ساختن نهی فرمود گفت برای دوا میسازم فرمود آن دوا نیست
بلکه درد است و فرمود من تداوی بالخمر فلا شفاه الله و بعضی از محققین اطبا اسلامیه میگویند
که حق تعالی در شأن خمر فرموده منافع للناس مراد منفعت بدن و صحت وجود نیست بلکه
انتعاش و نشاط طبیعت است که به تناول آن پیدا میشود و در آخر مضر است ببدن و مهلک است
از حال اهل ادیان ظاهر گردد انتهی و مانا که این سخن بر تقدیر نزول گفت ولی این آیه منسوخ است
بقول وی عز وجل فانه رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه و در بعضی روایات فقهیه آمده است
که اگر اطبای حاذق اتفاق کنند که این درد را جز این دوائی نیست جایز است تداوی بآن
و لیکن پوشیده نماند که وجود حذاق و اتفاق ایشان بر انحصار دوا بر یک چیز متعذر است
وعن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه عن الدواء الخبیث گفت ابوهریره نهی کرد آنحضرت
از داروی پلید که نجس و حرام باشد یا مراد الخبث گفت از وی بد طعم بد بوی است که طبع از استقال

آن متنفر باشد ایچنین نیز خوب نیست و نفع در وی کمتر و از قبول طبیعت دور تر و بر این تقدیر نهی تنزیهی
خواهد رواه احمد وابوداود والترمذی وابن ماجة وعن سلمی خادمة النبی صلی الله علیه در اصل مولاة
عم آنحضرت بود که صفیه بن عبدالمطلب باشد و وی امراه ابو رافع است که مولای آنحضرت بود
و دایه اولاد فاطمه رضی الله عنها و دایه ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم بود قالت گفت
سلمی ما کان احد یشتکی الی رسول الله نبود هیچ یکی که شکایت میکرد و اظهار مینمود نزد پیغمبر خدا صلعم
وجعا فی راسه دردی را در سر خود الا قال احتجم مگر آنکه میگفت آنحضرت حجامت کن ولا وجعا فی رجلیه
و شکایت نمیکرد هیچ یکی دردی را در پاهای خود الا قال اختضبهما مگر آنکه میگفت آنحضرت خضاب
کن پاهارا یعنی بحنا رواه ابوداود وعنها وقالت عنها از سلمی است که گفت ما کان یکون برسول
الله نبود که میشد پیغمبر خدا را صلی الله علیه قرحة بضم و فتح ریش و همچنین قرح بمعنی مصدر نیز آمده و بعضی
گویند که قرح لغت حجاز است بعضی گویند که بضم اسم است و بفتح مصدر ولا نکبة بفتح نون و سکون
کاف رنج و مصیبت مراد اینجا رنجی و جراحتی که بعضو برسد و القرحه آنچه برآید از بدن از جوشش خون و غیره
در مجمع البحار گفته که نکبة بفتح نون و سکون کاف جراحت سنگ یا خار الا امرنی مگر آنکه امر میکرد مرا
ان اضع علیها الحناء که بنهم بروی حنا را رواه الترمذی وعن ابی کبشة بفتح کاف و سکون با موحده
و شین معجمه الانماری بفتح همزه و سکون نون صحابی است نزول کرد بشام ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان یحتجم علی هامته بود آنحضرت که حجامت میکرد بر فرق سر خود و بین کتفیه و حجامت میکرد
میان دو شانه خود و هو یقول و آنحضرت میگفت من اهراق من هذه الدماء کسی که بریزد و کم بکند
ازین خونها ظاهر آنست که مراد خونهای این اعضای مذکوره باشد یا مطلق خونها از هر عضو که باشد
فلا یضره ان لا یتداوی پس ضرری نمیکند او را که تداوی نکند بشیء بهیچ دوائی مرحی درد
ساز رواه ابوداود وابن ماجة وعن جابر ان النبی صلی الله علیه احتجم علی ورکه آنحضرت حجامت
کرد بر ورک خود بفتح واو و کسر را ما فوق آن من وثء کان به از کوفتگی که بود و وثء بفتح واو و سکون
ثلثه و همزه دردی و کوفتگی که بعضو رسد بی آنکه بشکند کذا قال الطیبی رواه ابوداود وعن ابن مسعود
قال حدث رسول الله صلی الله علیه وسلم عن لیلة اسری به خبر کرد ما را آنحضرت از اخبار شب اسری
انه لم یمر علی ملاء من الملائکة که وی صلی الله علیه وسلم نگذشت بر هیچ جماعتی از فرشتگان الا امروه مگر که
امر کردند الحجامة آنحضرت را یعنی رسانیدند بوی امر الهی را که مر امتک بالحجامة امر کن امت خود را
بحجامت رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب ظاهر اینست که مراد
بحجامت خون کشیدن است شامل فصد و غیره چنانکه در حدیث الشفاء فی ثلث شرطة محجم معلوم
و بعضی شرح آنرا مقابل فصد داشته و گفته که سبب فضیلت حجامت آنست که حجامت خون را از نواحی
جلد استخراج میکند و مجموع اطبا قایل اند بآنکه در بلاد گرم حجامت افضل است از فصد زیرا که
خون ایشان رقیق است و پخته و بر سطح بدن می آید و حجامت بیرون می آید نه بفصد و فصد

اتفاق بدن را نافع است و ببلاد بارده مناسب وقت و مانا که باعث عرب مراد داشته اند که در آن
موجود از امت ایشان بودند یا مراد از اشک قومک داشته و طیبی گفته که وجه در مبالغه ملایکه
در حجامت در ای آنچه مشهور است در وی از منافع بدنی آنست که چون اصل قوای حیوانیه است
وقتی که کمتر شود در بدن سست خواهد شد قوای نفسانیه که مانع است از مکاشفات غیبیه انتهی
و این وجه افاده نفع اخراج کند مطلق اما آنچه گفتیم افاده و بیان نفع حجامت کند مخصوص فافهم
وعن عبدالرحمن بن عثمان ان طبیبا سال النبی عبدالرحمن بن عثمان بن عبیدالله التیمی برادرزاده طلحة
بن عبیدالله که از عشره مبشره صحابی است که اسلام آورد یوم بیعة الرضوان و بعضی گفته اند
یوم الفتح و کشته شد با ابن الزبیر در یک روز روایت میکند که طبیبی سوال کرد از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه عن ضفدع یجعلها فی دواء از گردانیدن غوک در دارو که درست باشد و ضفدع بکسر
ضاد و کسر دال و فتح آن و در قاموس گفته که بروزن زبرج و جعفر و جندب و درهم آمده فنهاه
النبی پس نهی کرد او را پیغمبر صلی الله علیه عن قتلها از کشتن ضفدع و بکار بردن آن در دارو
از جهة نهی تداوی بحرام و در کتب احادیث این را در باب نهی از تداوی بنجاسات آورده اند
مراد آن نیست که قتل او بالذات منهی است و تداوی بدان مستلزم قتل او است زیرا که از برای
تداوی قتل حیوان حلال منهی عنه نبود پس مراد از نهی قتل استعمال او باشد در دارو و تداوی
بآن فافهم رواه ابوداود وعن انس قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه یحتجم فی الاخدعین
حجامت میکرد در دو رگی در دو جانب گردن اند والکاهل بکسر ها و میان دو شانه رواه
ابوداود و زاد الترمذی وابن ماجة و زیاده کرد ترمذی وابن ماجه این عبارت را که وکان
یحتجم بود آنحضرت که حجامت میکرد لسبع عشرة در هفدهم از ماه و تسع عشرة و نوزدهم واحدی
وعشرین و بیست و یکم وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه کان یستحب الحجامة بود آنحضرت
که دوست میداشت حجامت را لسبع عشرة و تسع عشرة واحدی وعشرین هفدهم و نوزدهم
و بیست و یکم رواه فی شرح السنة وعن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه قال من احتجم کسی که
حجامت کند لسبع عشرة و تسع عشرة واحدی وعشرین کان شفاء من کل داء باشد آن حجامت
سبب شفا از هر درد رواه ابوداود و اهل حکمت گفته اند که خون در اول ماه در جوش و غلبه بود
چون برآید بافراط برآید و در آخر ماه انحطاط باشد و کم برآید پس وسط ماه اصلح باشد برای
آن و اوفق بود بمصلحت رعایت اختیار و چون ذکر ایام ماه را از احادیث آورده در بیان ایام
هفته که کدام از آنها اصلح است گفت وعن کبشة همچنین واقع است در نسخ مشکات بکاف و ساکنه بموحده
موحده و شین معجمه و گفته اند که صواب کیسه بتحتانیه مکسوره مشدده و سین مهمله بنت ابی بکرة ان
اباها روایت از کیسه بنت ابی بکره پدر وی یعنی ابابکره کان ینهی اهله بود که نهی میکرد
اهل و عیال خود را عن الحجامة یوم الثلثاء از خون گرفتن روز سه شنبه و یزعم عن رسول الله و

ابو بکره و نقل میکرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه ان یوم الثلثاء یوم الدم که روز سه شنبه روز خون است
و فیه ساعة و در روز سه شنبه ساعتی است که لا یرقا که ساکن نمیشود و نمی ایستد خون پس اگر درین روز کشند
شاید که موافق ان ساعت افتد و هلاک آنجا سد رواه ابو داود (ق) الزهري مرسلا عن النبي زهري که از
مشاهیر تابعین است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میکند بطریق ارسال من احتجم یوم الاربعاء
کسی که حجامت کند روز چهارشنبه او یوم السبت یا روز شنبه فرای فی جسده وضحا واو وضحا دو بمعنی برص اند
فلا یلومن الا نفسه پس باید که ملامت نکند مگر نفس خود را رواه احمد و ابو داود و قال و گفت ابو
داود و قد اسند و تحقیق اسناد کرده شده است این حدیث و لا یصح و صحیح نیست اسناد وی (ق) عن
و هم از زهری است بطریق ارسال قال قال رسول الله صلی الله علیه من احتجم کسی که حجامت کند
او اطلی یا طلا کند عضو خود را یوم السبت او الاربعاء در روز سه شنبه یا روز چهارشنبه
فلا یلومن الا نفسه مگر باید که ملامت نکند مگر خود را الی الوضح در عوض برص رواه فی شرح السنة
(ق) صاحب سفر السعادت گوید در باب حجامت و اختیار آن در بعضی ایام در بعضی ایام چیزی
و آنچه درین باب ثابت شده است که مراعات ... و حدیث صحیحین ان کان فی شفاء و فی
شرط حجام او شربة عسل او لدغة بنار انتهی و در شرح آن کلام درینجا ذکر کرده شد ما ینظر فیه (ق) زینب
امراة عبد الله بن مسعود ان عبد الله رای فی عنقی خیطا روایت از زینب که زن عبد الله بن مسعود است
و شل زوج خود از مقربان و معتمدان درگاه بود که عبد الله بن مسعود دید در گردن من رشته
فقال ما هذا پس گفت چیست این رشته پس زینب میگوید فقلت گفتم خیط رقی لی فیه این
رشته ایست که افسون کرده شده است برای من در وی قالت گفت زینب فاخذه پس گرفت عبد الله این رشته را
فقطعه پس پاره کرد آنرا ثم قال ان آل عبد الله گفت شما ای آل عبد الله لاغنیاء عن الشرک تحقیق
بی نیازند از شرک و محتاج نیستند که در دفع امراض و مصائب تمسک بامثال کنند که مشرکان میکنند و متضمن
شرکت به متعارف در ان زمان رقیها عهد جاهلیت بود که مشتمل بود برانچه متضمن شرکت و بر شک
این امور دلالت میکند بر اعتقاد تاثیر آن که مقتضی بشرکت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ان الرقی که رقیها در جاهلیت بود و آنرا باعتقاد تاثیر کنند و التمائم
جمع تمیمه و آن مهرها که زنان در گردن اولاد خود میبندند که آن دفع چشم زخم کند و در آویختن تعویذ
در گردن کشش در بازو نیز بعضی علما را سخن است اما آنرا سندی از حدیث عبد الله بن عمرو است
که آنحضرت او را دعا برای دفع و بچها آموخته بود وی رضی الله عنه اولاد خود را که کلان بود
بیاموخت و خوردان را نوشته در گردن آویخت و نقشهای تکسیر و جداول هندوی که در وقت
شرف آفتاب و غیر آن بسازند نیز مکروه است و خود مردان را نیس فضه در نقش خاتم حرام
والتولة بکسر تا و فتح واو و لام و آن نوعی از سحر است که در رشته یا کاغذ کنند از برای دوستی
شوهر زن را شرک اینها همه کلها از اهل شرک و متضمن نوعی از شرک است فقلت زینب میگوید

پس گفتم

پس گفتم بعبد الله لم تقول هکذا چرا میگویی این چنین و منکر میشوی ما را لقد کانت عینی تحقیق بود
چشم من تقذف بصیغه مجهول یعنی بیرون افکنده میشد از غایت وجع یا بلفظ معلوم یعنی می
انداخت شک را و چرک را و کنت اختلف الی فلان الیهودی و بودم من که آمد و شد میکردم
بسوی فلان یهودی فاذا رقاها سکنت پس چون افسون کرد آن یهودی آرام یافت چشم و برون
شد از وی درد فقال پس گفت عبد الله انما ذلک عمل الشیطان نیست این درد چشم مگر
آن سبب افسون مگر کار شیطان کان ینخسها بیده بود شیطان که می خست و میخلانید چشم ترا بدست
خود و اصل نخس دفع حرکت و در حسش ... باب منع یمنع فاذا رقی پس چون افسون کرده
شد کف عنها بازداشت شیطان درد از چشم یا باز ماند شیطان از چشم کف یعنی باز داشتن
و باز ماندن هر دو آمده انما یکفیک ان تقولی جز این نیست که بس بود ترا که میگفتی کما کان رسول الله
چنانچه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه یقول میگفت اذهب الباس رب الناس ببر و دفع کن این
عذاب و سختی را ای پروردگار آدمیان واشف و شفا ده تاکید ما قبل است انت الشافی تویی
شفا دهنده لا شفاء الا شفاءک نیست شفا مگر شفاء تو لا یغادر سقما شفایی که نگذارد سقما هیچ بیمار
برا و سقام بفتح سین و سقم بضم سین و ضم مثل حزن و حزن بیماری رواه ابو داود (ق) جابر قال
سئل النبی صلی الله علیه عن النشرة گفت جابر پرسیده شد آنحضرت را از نشره فقال گفت هو من
عمل الشیطان نشره از کار شیطان است نشره بضم نون و سکون شین معجمه نوعی را افسون که جن گرفته
را کنند در باب سحر نیز آمده که نشر کردی بقل اعوذ برب الناس و فی القاموس النشرة بالضم رقیه
که علاج کرده شود بدان مجنون و مریض را و در صراح گفته تنشیر افسون کردن و نشره و تعویذ دیگر
و بالجمله حاصل معنی او رقیه و تعویذ است پس مراد بانچه او را از عمل شیطان دانسته خواهد بود که آن
عمل جاهلیت است مشتمل بر اسماء اصنام و شیاطین یا بزبان اعراب که معلوم نیست معنای آن نه قرآن
و اسماء الله تعالی رواه ابو داود (ق) عبد الله بن عمرو و در نسخ مشکاة بفتح عین و بعضی از شرح گفته
که صواب عمرو است بواو چنانکه در جامع الاصول است قال سمعت رسول الله گفت عبد الله
بن عمرو شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه یقول میگفت ما ابالی ما اتیت باک ندارم از هر عملی
که بکنم ان انا شربت تریاقا اگر بنوشم من تریاق را مشهور بکسر تاست و بعضی نیز گفته اند بضم و
دوا مرکب است مشهور که نافع از سموم و امراض دیگر او تعلقت تمیمة یا بیاویزم تمیمه او
گنم مراد جاهلیت است مثل مهرها و ناخن و زندها و استخوانهای ایشان و اما آنچه قرآن و اسماء
الهی باشد خارج است از حکم و مستحب است تعلق و تبرک بدان او قلت الشعر من قبل نفسی یا گویم
شعر را از جانب خود یعنی بقصد و اختیار که در گفتن آن و اگر بقصد و اختیار از زبان موزون
برآید آن دیگر است و آن داخل شعر گفتن نیست و مفهوم شد و اهل عراق نیز آنرا شعر ندانند و معدود
و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له نباشد و احتمال دارد انشاء شعر بود و از خود نه انشاء شعر دیگری نزد

نزد دیگر است بعضی از عبارت چنانکه از قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل خوانده و بعضی گفته اند
که در صورت انشاء و نیز از آنحضرت بموجب حکمت الهی موزون صادر نشده والله اعلم رواه ابو
داود و در معنی حدیث تمیم و تعلیق از نکات این ابیات یعنی اگر یکی ازین اشیاء از من صدور
دیگر من از اهل شده ام که باک ندارند از هرچه بکنند و ملاحظه نکنند از نامشروعات مقصد آنکه کرد
این اشیاء کار کسی است که با قید و با مبالات نیست و از نکات نامشروعات اما تریاق از انجهت که در وی
گوشت مار و خمر اند حرام است و اگر قسمی نوعی از تریاق باشد که در وی از محرمات چیزی نباشد لا باس است و
بعضی گفته اند که اولی ترک آنست عملا باطلاق حدیث اما تعلیق تمیمه چون معلوم شد که مراد بآن تمائم اهل جاهلیت
است ظاهر است اما شعر اگرچه مذموم و منهی و زور و مال بعضی است اما چون حق تعالی یا فقدس ساحت عز و جل
رسول خود را از آن منزه و معصوم داشت آن در حق وی صلی الله علیه وسلم داخل نقص و وبال انکار و این کالی آن
خاص مخصوص آنحضرت و اگر تریاق و تمیمه محمول بر مطلق باشد و مقصود بیان توکل خاص آنحضرت بود با وجود
بناء است بر توکل و ترک علاج و حیل و ما لا یعنی و تجربیض به بیان حال ایشان باشد در جا شد ازین دو
آنچه معلوم شود که گفت وعن المغیرة بن شعبة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من اکتوی کسی که داغ
او استرقی یا طلب رقیه کرد فقد بری من التوکل پس بتحقیق بیزار شد از توکل رواه احمد والترمذی وابن ماجه
بنا در بعضی ازین حدیث آنست که منع باید داغ کردن و رقیه طلب داشتن اگرچه مباح تر در حاجت و لیکن
مقام توکل بالا تر ازآنست بدلالت حدیثی که از صفت متوکلان آمده آنکه ایشان کار رقیه نمیکنند و داغ
نمی زنند و کار خود را به پروردگار خود میگذارند و اگر اعتقاد بر تربیت و علیت حقیقی دارند آن
خود شامل است تمامه اسباب و علاجات را برابر و رقیه مخصوص نیست و کلام در یک و تطبیق احادیث وارد
در آن گذشت وعن عیسی بن حمزة قال دخلت علی عبد الله بن عکیم گفت عیسی بن حمزه که از تابعین است در آمدم
بر عبد الله بن عکیم عکیم بر لفظ تصغیر که از مخضرمین جاهلی اسلامی است و دریافت زمان آنحضرت را
در صحبت او اختلاف و شناخته شده است او در روایت وبه حمرة وحال آنکه
عارض بود بوی علت سرخی بدن فقلت پس گفتم با وی الا تعلق تمیمة چرا نمی آویزی تعویذ را فقال نعوذ
بالله من ذلک قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت عبد الله من تعلق شیئا کسی که تعلق ونسبت کند بچیزی
از دوا و سبب و اعتقاد کند شفا را از وی وکل الیه گذاشته شود ابره ده شود و بوی یعنی محروم گردانیده
شود از اعانت و امداد آنچه و هرگز شفا و نجح نیابد جاهد اشیا ما سوای حق لا یضر ولا ینفع اند و معرض
تحریض و ترغیب بتفویض و توکل است رواه ابو داود وعن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال لا رقیة الا من عین او حمة نیست افسون مگر از چشم زخم او حمة یا از نیش زهردار چنانکه عقرب و مانند آن
رواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجة عن بریدة وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا رقیة الا من عین او حمة او دم رواه ابو داود دو حدیث اول دم زیاده کرد مراد بدان رعاف داشته اند
و اگر عاشر از آن مراد دارند از آنچه از علت یا خونی بود خواه بسبب آن شدن خون کردد یا بجهت

خون بود و نیز جایز نمیباید والله اعلم و در روایتی مراد ابو داود زا الا فی نفس آمده بجای الا فی عین و گفته اند
که مراد بنفس عین است و بجای او دم او لدغ آمده که بعضی گزیدن جانوران است چنانکه مار و مانند آن
و رقیه از هر درد و علت نافع بود چنانکه در صداع و درد دندان و جز آن چنانکه در احادیث دیگر آمده است
و در صحیح مسلم ثابت است که جبرئیل علیه السلام نزد پیغمبر آمد صلی الله علیه وسلم و آنحضرت شکایت داشت جبرئیل گفت
ارقیک من کل داء یوذیک و مراد بحصر در حدیث مبالغه است و مراد آنست که رقیه درین سه چیز اولی
وانفع است از غیر آن و شایع و متعارف است میان مردم وعن اسماء بنت عمیس قالت اسماء بنت عمیس
که در وقتی زوجه جعفر طیار بود رضی الله عنه گفت یا رسول الله ان ولد جعفر تسرع الیهم العین که اولاد جعفر زود
لطیم و نا کبر را برصیغه معلوم یعنی شتاب میرسد تیغ را و بصیغه مجهول نیز خوانده یعنی زود زده
میشود ایشان را العین بسوی ایشان چشم زخم افاسترقی لهم ایا طلب رقیه کنم برای ایشان یعنی حال ایشان بکنم پس طلب رقیه کنم
برای ایشان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نعم آری بکن که عین بغایت موثر است فانه لو کان
شیء سابق القدر زیراکه اگر بودی چیزی که سابقت و غلبه میکرد بتقدیر الهی را لسبقته العین هر آینه
سبقت میکرد او را چشم زخم رواه احمد والترمذی وابن ماجة وعن الشفاء بنت عبد الله شفا بکسر
شین معجمه بنت عبد الله بن عبد شمس بن خالد قرشیه عدویه نام او لیلی است و شفا لقب او است
که غالب آمده بروی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد وی می آمد و در بیت وی قیلوله میکرد و فرا
و ازاری از حضرت که در وی خواب میکرد نزد وی بود و مروان بن الحکم آن را از اولاد وی
بگرفت روایت کرده اند از وی جمعی و ام المومنین حفصه از ایشان است و از عقلاء و فضلاء
زنان بود اسلام آورد پیش از هجرت و از مهاجرات اول بود قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و انا عند حفصة و حال آنکه من حاضر بودم نزد حفصه فقال لی گفت آنحضرت
الا تعلمین هذه آیا نمی آموزی این را یعنی حفصه را رقیة النملة افسون نمله و نمله ریشهاء که بر پهلو
ظاهر میشود و بغایت موثر است بر بعض از وی احساس حرکت نمل میکند و این شفا بنت عبد الله
در مکه رقیه میکرد این ریش را چون آنحضرت هجرت کرد بمدینه آمد و مسلمان شد و گفت یا رسول الله
در جاهلیت افسون نمله میکردم میخواهم بر تو عرض کنم پس عرض کرد و آنحضرت تجویز نمود و فرمود که
تعلیم کن آنرا بحفصه کما علمتها الکتابة چنانچه تعلیم کردی تو او را نوشتن را و بعضی گویند که این کلام
از آنحضرت تعریض بود بحفصه که افشاء سر آنحضرت نموده چنانچه قصه آن در تفسیر سوره تحریم
معلوم میگردد و مراد برقیه نمله کلماتی است که مشهور بود میان ایشان باین نام و زنان عرب
آنرا رقیه نمله میگفتند و نه بعنی که ظاهر مفهوم میگردد و آن کلمات اینست العروس تحتفل و
تختضب وتکتحل و کل شیء تفتعل غیر ان لا تعصی الرجل و حاصل مضمون این کلمات اینست که زن هر چه اراید
خود را و هم چیز میکند غیر نافرمانی مرد پس آنحضرت بتعریض گفت بحفصه و تادیب نمود او را به
پیغمبر مال کردن و سر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم افشاء نمودن چنانکه از تور پشتی این توجیه را نقل

کرده و این توجیه بر تقدیر صحت آنچه نقل کرده حسن است و طیبی دلیل آورده است بر عدم اراده رقیه نمله
بر نمله بمعنی ظاهر که آن منهی عنه است پس چگونه امر کند بتعلیم آن اما تعلیم کتابت مر زنان را در حدیث
دیگر نهی از آن آمده چنانکه فرموده لا تعلمهن الکتابة و از حدیث جواز آن مفهوم گردد و این که پیش از نهی باشد و بعضی
گفته اند که نهی آنحضرت مخصوص اند از آن ببعضی احکام و فضائل دینی و از کتابت محمول بر نساء عامه
که خوف فتنه در ایشان مشهور است و اینجا نه چنین است وعن ابی امامة بن سهل بن حنیف بضم حاء و فتح
نون انصاری و نام او سعد بن سهل مشهور است بکنیت ولادت وی در زمان سعادت آنحضرت است
پیش از وفات بدو سال و نشنید از آنحضرت از جهت صغر سن او که کرده اند او را در صحابه
اند و لیکن اثبات کرده ذکر او را ابن عبد البر در ذکر صحابه پس گفت که وی از جمله علما است از کبار
تابعین شنیده از پدر خود و از ابو سعید خدری قال گفت ابو امامه رأی عامر بن ربیعة سهل بن حنیف
دید عامر بن ربیعه که صحابی است که بهجرتین رفته و بدر حاضر شده و تمام مشاهد را اسلام آورده پیش
از عمر رضی الله عنه دید سهل بن حنیف را یغتسل در حالی که غسل میکرد و سهل بن حنیف در حسن بدن او نگریست
و تامل کرد و استحسان نمود فقال والله پس گفت عامر سوگند بخدا ما رأیت کالیوم ولا جلد مخبأة ندیدم پوست مردی
ندیدم پوست مردی و نه زنی را در حسن و لطافت مثل پوستی که دیدم امروز یعنی اندام سهل بن حنیف
الا جلد مخبأة و نه دختر مستوره غیر متزوجه را که در درون خانه خود پنهان نشسته بیرون نمی آید و بضم خاء
و باء مشدده و همزه دختریکه بحرزه که هنوز تزوج نکرده زیراکه حفظ و صیانت او مر نفس خود را ابلغ
می باشد و پوست او نرم تر و پاکیزه تر قال گفت ابو امامه که راوی این حدیث است چون گفت عامر
بن ربیعه این حرف را بچشم زخم رسانید فلبط سهل بصیغه مجهول یعنی در ساعت بسر در آمد و بزمین
افتاد سهل بن حنیف و بسط دست و پای بر زمین زدن شتر در رفتن فاتی رسول الله پس آورده شد
خبر بزمین افتادن سهل و چشم زخم رسیدن او را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقیل له پس گفته
شد مر آنحضرت را یا رسول الله هل لک فی سهل بن حنیف آیا است ترا میل و رغبت در معالجت
حال سهل بن حنیف و علاج و مداوات وی والله ما یرفع راسه بخدا که افتاده است
که نمی تواند برداشت سر خود را فقال پس گفت آنحضرت هل تتهمون له احدا آیا تهمت میکنید
بجهت وی کسی را و گمان میبرید بر کسی که چشم رسانیده بوی فقالوا پس گفتند نتهم عامر بن ربیعة تهمت میکنیم
و گمان میبریم بر عامر بن ربیعه که وی نظر کرده و چشم زخم رسانیده قال گفت راوی فدعا رسول الله
صلی الله علیه وسلم عامرا پس طلب کرد آنحضرت عامر را فتغلظ علیه پس درشتی کرد آنحضرت بر عامر و خشم کرد
بروی بچشم زخم رسانیدن او سهل را قال علیه السلام فقال علام یقتل احدکم اخاه بنابر چه هلاک میکند و بکشتن
میرساند یکی از شما برادر خود را بچشم زخم رسانیدن پس خطاب بعامر بن ربیعه کرد و گفت الا برکت
علیه یعنی اگر خوش آمده بود بدن وی در نظر تو ما نظری به از تو بجانب وی متوجه گشته چرا دعا و
برکت نکردی او را و نگفتی اللهم بارک فیه اغتسل له بشوی اعضای خود را برای سهل بن حنیف

نغسل له عامر پس شست برای او عامر وجه روی خود را و یدیه و هر دو دست خود را و مرفقیه و هر دو آرنج
خود را و رکبتیه و هر دو زانوی خود را و اطراف رجلیه و سرهای انگشتان هر دو پای خود را و داخلة ازاره
و اعضای درونی ازار خود را از ناف تا زیر ناف و بعضی گویند که مراد بداخله ازار طرفی
از ازار است که متصل جسد است از جانب راست فی قدح این اعضا را شست عامر و گرفت آب او را در قدح
ثم صب علیه پس ریخته شد بر سهل بن حنیف فراح مع الناس پس رفت سهل با مردم پس به باس در
گرفت مر او را زیانی و آفتی یعنی هم در حال صحت یافت و برفت و در کیفیت غسل تفصیل است که در
السعادت و شرح آن مذکور است رواه فی شرح السنة و رواه مالک و فی روایة و در روایت مالک
اینچنین آمده است که قال گفت آنحضرت بعامر بعد از طلبیدن وی ان العین حق توضا له بچشم زخم
رسیدن حق و ثابت است وضو کردن برای سهل یعنی بشو اعضای خود را و بریز بروی فتوضا له پس
شست عامر اعضا را چنانکه معلوم شد مر آنکه امثال این علاجات از اسرار و حکم است که عقل در
دریافت آن عاجز است قاضی ابو بکر بن العربی که از اعاظم علمای مالکیه است گفته اگر متشرع در این
توقف کند باوی باید گفت که بگوید الله و رسوله اعلم و اگر متفلسف توقف کند رد و الزام وی آنست
نترا است چه نزد وی فلاسفه دواها کاهی فعل نقوت و کیفیت خود کنند و گاهی بخاصیت و درک معنی
آن مکن نه یعنی مقتضای صورت نوعیه وی چنین واقع شده چنانکه مثل آن مقناطیس و کاه ربا گویند
و این نیز از آن قبیل باشد وعن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
یتعوذ پناه میجست بخدا و اسماء و صفات و کلام وی من الجان از جن و شیطان جان بمعنی
جمع جن چنانکه قوم و رهط از آدمیان و جان گویند نام پدر جن است چنانچه آدم نام پدر آدمیان و مراد بجان اینجا
و بعضی شیطان نیز آمده و عین الانسان و تعوذ میکرد آنحضرت از چشم آدمیان که آنرا چشم زخم نیز گویند
حتی نزلت المعوذتان تا آنکه فرود آمدند قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس که کامل
اند بر استعاذه از هر کاره و شر در معانی و در حالی فلما نزلتا پس هرگاه که نازل شد این دو معوذه که معوذ
بالله اند اخذ بهما آنحضرت و عمل کرد بآنها و تمسک کرد باین دو سوره و ترک ماسواهما و کذا اشتهر مرا
در غیر این دو سوره از معوذات و این دلالت میکند بر افضلیت این دو سوره در باب تعوذ
نزول دو سوره بسبب سحر یهود بود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم چنانکه قصه آن در کتب التفسیر است
بیاید ان شاء الله تعالی رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن عائشة
رضی الله عنها قالت قال لی رسول الله گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هل رای فیکم المغربون آیا دیده شده
میان شما یعنی جنس آدمیان مغربون بتشدید را المکسوره از تغریب بمعنی مجمع گفت عائشه قلت و ما
المغربون گفتم چه چیز است مغربون گفت آنحضرت الذین یشترک فیهم الجن مغربان آن طایفه اند که شرکتی و بهره
دارند در ایشان جن رواه ابو داود واین حدیث را بجهت وجه تفسیر کرده اند اول آنکه مراد

جنس است و داخل [illegible] در میان برکت الله تعالی در وقت جماع با زنان چنانکه در صحیح مسلم آمده است که چون جماع کند
یکی از ایشان با زن خود باید که استعاذه کند از شر شیطان و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم جنبنا الشیطان وجنب الشیطان
ما رزقتنا خدایا دور دار ما را از شیطان و دور دار شیطان را از چیزی که روزی کنی تو ما را از ولد و چون ترک کند
ذکر حق را و نخواند این دعا را و جماع کند بغفلت راه یابد شیطان و شریک گردد در این جماع و فرزندی که برآید پلید
آید و شیطان را در وی نصیب باشد و بایت اشارت بقول الحق سبحانه که بشیطان فرمود و شارکهم فی الاموال والاولاد
[illegible] باید کرد که کدام یکی باشد در هر وقت که [illegible] خدا مشغول [illegible] از شرکت شیطان خالص آید
[illegible] روزگار را عاذنا الله منه پس معنی [illegible] که آن از ذکر خدا دور افکنده
یعنی بود از ذکر حق در وقت جماع دور افکنده ولد را از جنس خود و دراز آمد [illegible]
افکنده بیت را [illegible] بعید و ماده غریب در اصل یعنی دوری است وجه ثانی آنکه مراد از
شیطان [illegible] را از امر کردن اوست [illegible] در آوردن حرف
غریب [illegible] بعید است [illegible] پس مراد مغربون [illegible] اند که [illegible] غریب بعید است
و [illegible] ثالث آنکه مراد [illegible] آدمیان را از زنان جن است [illegible] چنانکه در حدیث آمده
که گاهی یافته میشود میان زنان زیرا که جماع میکنند او را جن چنانکه [illegible] شوهری و چنانکه مشهور است
که عاشق میگردد جن بر زنی و ظاهر میگردد بروی [illegible] در کتب فقه نیز نوشته اند
که بجماع جن غسل بر امرأة واجب میشود [illegible] مذهب حنفیه آنست که [illegible] تزوج میان جن
و انس [illegible] شیخ جلال الدین سیوطی از یکی علما نقل کرده که گفت جن عاشق بود بر یکی
[illegible] روزی [illegible] نزد ما [illegible] جاریه عقد [illegible] جماع انس [illegible]
[illegible] در تفاسیر آمده که مادر بلقیس جنیه بود [illegible] سیوطی در [illegible]
فی احکام الجان [illegible] نوشته والله اعلم [illegible]
بیان نکرده [illegible] مراد [illegible] از تطهیر و تقصیر [illegible]
در استعاذه از شر جن و [illegible] تلاوت قرآن و [illegible]
و انسان وجه رابع آنکه مراد از مغربون طایفه اند که ایشان [illegible] اند از جن [illegible]
بر ایشان اخبار [illegible]
[illegible]
وجه اول است والله اعلم [illegible] در فصل ثانی از کتاب [illegible] حدیث ابن عباس
عباس در مصابیح مذکور بود [illegible]
ابن عباس ذکر کرده شد حدیث ابن عباس [illegible]
[illegible] الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المعدة
بفتح میم و کسر عین و بکسر میم و سکون عین [illegible] مجمع طعام و شراب [illegible]

حوض البدن

چنانکه [illegible] معده آدمی حوض البدن است [illegible] والعروق
الیها واردة و رگهای [illegible] در شکم آدمی که از اعضا آینده اند بسوی معده [illegible] چنانکه کسی برای آب
خوردن [illegible] در آب خورده برگشتن [illegible]
صحت المعدة پس چون [illegible] معده [illegible] طعام صالح [illegible] صدرت العروق بالصحة
رگها از معده بسوی اعضا [illegible] و قوت [illegible] واذا فسدت المعدة
و چون فاسد [illegible] صدرت العروق بالسقم باز میگردد رگها
بسوی اعضا [illegible] فاسده که سبب بیماری [illegible] و ضعف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الایمان [illegible]
از موضوعات است [illegible] کلام حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم [illegible] عن علی رضی الله عنه
قال بینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات لیلة یصلی [illegible] امیر المومنین رضی الله عنه در اثنا آنکه آنحضرت شبی
نماز میگذارد [illegible] فوضع یده علی الارض پس نهاد دست مبارک خود را بر زمین فلدغته عقرب [illegible]
کژدم در انگشت [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] آنحضرت عقرب را [illegible]
[illegible] فقال لعن الله العقرب [illegible]
کژدم [illegible] لا تدع مصلیا ولا غیره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب [illegible]
رواهما البیهقی فی شعب الایمان [illegible]
حدیث اول [illegible] عن عثمان بن عبد الله بن موهب قال [illegible]
قال ارسلنی اهلی الی ام سلمة بقدح [illegible] ام سلمه رضی الله عنها [illegible]
وکان اذا اصاب الانسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در اصل [illegible]

جا بند ام سلمه [illegible] در روی آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو هریره [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] ابو هریره روایت میکند [illegible]
[illegible]
[illegible] در فصل اول [illegible] حضرت رسول [illegible]
علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو هریره [illegible]
[illegible]
در فصل اول از کتاب [illegible] قال ابو هریره [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو هریره روایت کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]

فی قارورة

فی قارورة [illegible] آب آنها را در قارورة [illegible]
که بود مرا [illegible] ضعیف البصر [illegible] از چشم وی [illegible]
علت از چشم او رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن وعن ابی هریرة [illegible] قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من لعق العسل [illegible] کسی که بلیسد شهد را [illegible] ثلث غدوات [illegible] فی کل شهر در هر ماه
لم یصبه [illegible] البلاء [illegible]
برکت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در طب [illegible]
هر صباح شهد را با آب [illegible]
هر چه حاضر آمدی [illegible] عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بالشفائین
العسل والقرآن [illegible]
دیگر قرآن [illegible] شفاء لما فی الصدور [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان وقال [illegible]
[illegible] موقوف [illegible] ابن مسعود [illegible]
موقوف [illegible] ابن مسعود است وعن ابی کبشة الانماری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال معمر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاتحة الکتاب فی الصلوة [illegible]
[illegible]
رواه رزین وعن نافع قال قال ابن عمر [illegible] یا نافع [illegible]
[illegible]
[illegible]

جوان یعنی اجتناب کن حجام جوان را که قوت داشته باشد و بزور تواند مکید محجم را و خون ولا تجعله شیخا ولا صبیا
و مکردان حجام را پیر و نه صغیر قال گفت نافع و قال ابن عمر و گفت ابن عمر سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا
صلی الله علیه یقول میگفت الحجامة الاربعا و پرهیز کنید از خون کشیدن روز چهارشنبه که روز بلایی
است و روز بلایاست فانه الیوم الذی اصیب به ایوب فی البلاء پس بدرستی روز چهارشنبه روزی
که رسیده باشد و افتاده دران روز ایوب علیه السلام در بلا و روز هلاک عاد چنانکه از تفاسیر معلوم
میشود نیز روز چهارشنبه است که آخر او روز نحس مستمر خوانده و نماید او جذام ولا برص الا فی یوم الاربعاء
او لیلة الاربعاء و ظاهر نمیشود جذام و نه برص مگر چون کشیدن روز چهارشنبه و ظاهر آنست که حصر باعتبار
غالب و طریق مبالغه است والله اعلم رواه ابن ماجة و در اینجا گفته اند که از حدیث کبشه بنت ابی بکره
که در فصل ثانی گذشت معلوم شد که خون کشیدن روز سه شنبه خوب نیست و ازینجا برخلاف آن اند که جواب
گفته اند که بر تقدیر صحت حدیث کبشه مراد اینجا آنست که سه شنبه که هفدهم ماه باشد چنانکه از حدیث آینده
ظاهر میگردد که فرمود و عن معقل بن یسار قال قال رسول الله صلی الله علیه الحجامة یوم الثلثاء لسبع عشرة
من الشهر خون کشیدن روز سه شنبه در هفدهم از ماه دواء لداء السنة دواست مرو در تمام سال را
رواه حرب بن اسمعیل الکرمانی صاحب احمد یعنی مصاحب امام احمد بن حنبل ولیس اسناده بذاک و نیست
اسناد این حدیث آنچنان قوی که توان اعتماد بران کرد هکذا فی المنتقی همچنین گفته است
در منتقی که کتابیست مر ابن جارود و روی رزین نحوه و روایت کرده است رزین مانند این حدیث با نقصان
در بعضی الفاظ از ابی هریره والله اعلم **باب الفال والطیرة** قال ابو هریره و مشهور بزیادتی هره است غالب استعمال
او در نیکی است چنانکه مثل بیماری در ایام تصور اندیشد که صحت یابد یا بشنود که کسی میگوید یا سالم
یا طالبی بشنود یا واجد و گاهی در بد نیز استعمال یابد چنانکه گویند فال نیک و فال بد و طیره بکسر طا و فتح یا مصدر است
از تطیر چنانکه خیرت از تخیر گویند که جز این دو لفظ مصدر برین وزن نیامده و مستعمل نگردد در فال بد و گاهی
طیره بمعنی مطلق فال آید نیک یا بد کذا قیل فال نیک گرفتن محمود است و آنحضرت فال نیک بسیار
میگرفت خصوصا از نامهای او کسان و جاها و فال بد گرفتن منهی و مذموم و اصل تطیر و وجه تسمیه آن آنست
که عادت عرب بود که شگون میگرفتند با مرغی چون قصد کاری میکردند و بجایی میرفتند مرغی را یا آهو را از جای
در خلاء بیرون اگر بجانب راست میرفت آنرا مبارک میداشتند و فال نیک میگرفتند و بآن کار میرفتند و اگر
بجانب چپ میرفتی شوم میگرفتند و از کار باز میماندند و در آمدن صید را از سوی چپ سوح گویند و از سوی
راست بروح و سنوح را مبارک دارند و بروح را شوم و اینست معنی فال گرفتن بشنودن بوارح که در عبارت
واقع است و نکته در مدح فال و ذم تطیر آنست که چشم داشتن از جناب اله و رجا اندیشیدن
فضل و رحمت وی بودن بهر حال بهتر است اگرچه خطا کند و غلط فتد و قطع رجا از حق و نا امید شدن
و بدر اندیشیدن و بنقد مذموم است عقلا و شرعا بعد از آن خود هرچه ارادت اوست همان خواهد
بود این است تحقیق معنی فال و طیره مؤلف احادیث دیگر نیز آورده در باب عدوی و هامه و نوء و امثال

در بعضی

در معنی تطیر اند و گفت **الفصل الاول** عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا طیرة فرمود شگون
بد گرفتن را تاثیری و دخلی نیست در جلب منفعت و دفع مضرت و اعتقاد آن نباید کرد و بدان التفات
نباید نمود چه شرک است خواهد شد و شارع از اسباب اعتبار نکرده و دخلی نداده و لعله از آنکه نفی کرد
طیره را و نهی فرمود از آن مدح کرد فال را و فرمود و خیرها الفال و بهترین اقسام طیره و تفئول فال
نیک گرفتن است اینجا طیره بمعنی مطلق فال گرفتن آمده ولیکن اشکال درینجا آنست که ازین عبارت چنان
مفهوم میگردد که فال نیک گرفتن بهتر است و فال بد نیز به است و حال آنکه فال بد قطعا نهی است در جواب
آنست که لفظ خیر اینجا بمعنی بهتر نیست یعنی بهتر چنانکه گویند ولا خیر فی الخیر البقا و اصحاب الجنة خیر یا اینکلام بمعنی
بر زعم و اعتقاد عرب است که در طیره نیز اعتقاد خیر دارند یا مراد آنست که اگر فرضا ممکن بودی که در طیره
خیر است فال بهتر ازین خواهد بود قالوا و گفتند پرسیدند که ما الفال فال چیست صورت آن چیست قال
فرمود الکلمة الصالحة یسمعها احدکم سخن نیک که بشنود آنرا یکی از شما و تفاؤل کرد از آن چنانکه گویند که بشنود
یا واجد و گمراه بشنود یا راشد متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه لا عدوی نیست تجاوز علت
از یکی بدیگری و اعتقاد جاهلیت آن بود که بیمار در پهلوی بیماری نشیند یا همراه وی بخورد و سرایت کند
بیماری او بوی گفته اند که بزعم اطبا این سرایت در هفت مرض است جذام و جرب و جدری و حصبه
و بخر و امراض وبائیه پس شارع اثر آن نفی کرد و ابطال نمود یعنی سرایت کردن بر مرض و رسیدن از یکی
بیکی نباشد بلکه قادر مطلق همچنانکه در اول بیمار کرد این را نیز کرد ولا طیرة و نیست طیره معنی آن
معلوم شد ولا هامة و نیست هامه بتخفیف میم و بعضی بتشدید نیز خوانند در اصل بمعنی سر است
مراد اینجا نام طایریست که بزعم عرب از استخوان میت بد اگر د و پر میرود و میگفتند که میردان می آید
از سر قتیل طایری که نام وی هامه است همیشه فریاد میکند که آب دهید مرا تا آنکه کشته میشود کشنده او و
گویند روح وی طایر میگردد و فریاد میزند تا کینه خود از کشنده وی ستاند و چون کینه ستد بپرید و رفت
و جدی یا نیز نام اوست پس شارع این اعتقاد را نیز باطل گردانید و حکم کرد که این چیزی نیست و بعضی گفته اند
مراد بهامه بوم است که بر خانه که افتد و آواز میکند و بموت و هلاک وی خبر میدهد و این داخل طیره است
و مختار همان قول اول است ولا صفر و نیست صفر درین اقوال بسیار است نزد بعضی مراد ماه مشهور
است که پس از محرم میآید و عامه آنرا محل نزول بلایا و حوادث و آفات دارند و این اعتقاد
نیز باطل است و اصلی ندارد و نزد بعضی ماریست در شکم که بزعم عرب در وقت گرسنگی میگزد و ایذا میکند
و گویند که المی که نزد جوع رسد از دست و از یکی بدیگری سرایت میکند و نووی در شرح مسلم گفته که
کرمهاست در شکم میگردد نزد جوع و گاهی زرد میکند رنگ آدمی را و هلاک میگرداند و ابطال حکم کرد
که اینهمه باطل است و بعضی گویند مراد بدان نسیء است که تاخیر کردن حرمت محرم است بصفر از شهر حرام
چنانکه در تفسیر کریمه انما النسیء زیادة فی الکفر الآیة و حقیقت آن در محلش معلوم شده است و با وجود آنکه
عدوی را نفی کرد و فرمود و فر من المجذوم کما تفر من الاسد و بگریز از مجذوم که علت جذام دارد

جمال و تتمه کمال مرد است و در اصل گرشتیل است چنانکه سعد یکی را بوصف جمیل موصوف نماید او را
در اتصاف بمی مداخلت و صدور محاسن الصفات تاثیری واقع باشد چنانکه بعضی دعا کرده اند این سخن در
شرح سفر السعادات تفصیل بیان کرده است اینجا باید نگریست رواه فی شرح السنة و امام احمد در مسند خود
نیز آورده و عن قطن بفتح قاف و طاء مهمله و نون در آخر بن قبیصة بفتح قاف و کسر با و سکون یا و صاد مهمله
تابعی است معدود در اهل بصره و ابن حبان او را چنان ذکر کرده است و او را ابن حبان در ثقات
و نسائی گفت لا باس به ذکر کرده است او را ابو داود و نسائی بحدیث عن ابیه از پدر خود ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت فرمود که العیافة بکسر عین مهمله و یا تحتانیه و فا والطرق بفتح طاء
مهمله و سکون را و قاف والطیرة من الجبت از جمله جبت اند بکسر جیم و سکون موحده هر چه عبادت
کرده شود جز خدا یعنی سبب شرک و از اعمال مشرکان است و بعضی جبت را بسحر و کهانه تعبیر کرده اند
و معنی کهانه در باب آینده معلوم گردد انشاء الله و بعضی گویند جبت ساحر را گویند و آنکه نزد وی
چیزی نبود پس مراد آن باشد که این امور اعمال ساحران و بدکاران است رواه ابو داود اما عیافة
راندن پرندگان بطریق که در بیان معنی تطیر در اول فصل معلوم شد و فال گرفتن باسمها و اصوات
و صفات ایشان و عرب را درین باب قصص و حکایات و وقایع بسیار است و طرق بفتح طا
و سکون را در آخر قاف سنگریزه زدن که از عادت نساء عرب است در فال گرفتن و بعضی گفته اند
خط در ریگ کشیدن چنانکه عادت رمالان است و در قاموس گفته که زدن کاهن است سنگریزها را و در نجع
انجا گفته که طرق نوعی از تکهن است چنانکه منجم و رمال از برای استخراج ضمیر و مانند آن کنند و عن عبد الله
ابن مسعود عن رسول الله صلی الله علیه قال الطیرة شرک فال بد گرفتن از اعمال مشرکان است و موجب شرک
خفی و اگر بجزم اعتقاد کند که البته چنین خواهد شد آن خود بیشک کفر است قاله ثلثا این سخن را سه بار
تکرار فرمود و ما منا الا و نیست یکی از ما یعنی مگر آنکه گاهی در خاطر وی از فال بد چیزی از خطر تردد خلجان
راه می یابد ولکن الله یذهبه بالتوکل ولیکن میبرد حق ایشان آن خطر را و آن خلجان را بسبب توکل
یعنی اگر بحکم بشریت شکی و وهمی در خاطر آید باید که توکل بر خدا کند و در آن کار برگردد و تابع آن وهم
نگردد رواه ابو داود والترمذی و قال روایت کرد این حدیث را ابو داود و ترمذی و گفت ترمذی
سمعت محمد بن اسمعیل یقول شنیدم بخاری را که میگفت کان سلیمان بن حرب که شیخ بخاری
است یقول فی هذا الحدیث میگفت درین حدیث که و ما منا الا ولکن الله یذهبه بالتوکل هذا عندی
قول ابن مسعود این سخن نزد من قول ابن مسعود است نه قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و الحق
چنین نیز زیرا که وجود خلجان در خاطر شریف وی که سید ارباب یقین و مهتر و بهتر اهل توکل
است چه صورت دارد و اگر فرضا قول آنحضرت باشد مراد تواضع و تنزل از مقام رفیع خود کرده
برای تنبیه و ارشاد امت و تعلیم ایشان گفته باشد والله اعلم و عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه
اخذ بید مجذوم جابر گفت آنحضرت گرفت دست مجذوم وی را فوضعها معه فی القصعة

شده

دس

دست مجذوم را با خود در کاسه و قال کل ثقة بالله و توکلا علیه و گفت و امر کرد مجذوم را که بخور اعتماد
میکنم بخدا و توکل مینمایم بر وی اشارتست که بعد از حصول یقین و تمکین فرار لازم نیست چنانکه معلوم شد
رواه ابن ماجة و عن سعد بن مالک نام ابو سعید خدری سعد است که صحابی مشهور است کثیر الحدیث و مالک
بن سنان نام پدر اوست و وی نیز صحابی است و خدر بضم خا بطنی است از انصار از اصحاب شجره و اول
مشاهد او خندق است و غزا کرد با آنحضرت دوازده غزوه و روایت کرده اند از وی جماعتی از
صحابه و تابعین مات سنة اربع و سبعین در زمن عبد الملک بن مروان و دفن بالبقیع ان رسول الله
صلی الله علیه قال لا هامة ولا عدوی ولا طیرة وان تکن الطیرة فی شیء و اگر فرضا باشد طیره در چیزی
ففی الدار پس در سرای و در خانه باشد والفرس و در اسپ والمرأة و در زن رواه ابو داود
و بدانکه احادیث وارده در باب طیره مختلف آمده در بعضی نفی تاثیر طیره و نهی از اعتقاد اعتبار آن
مطلق مفهوم گردد و این بسیار است و از بعضی ثبوت آن در مرأة و دابه و دار و بعضی بجزم چنانکه
در حدیث بخاری و مسلم آمده انما الشوم فی ثلث الفرس والمرأة والدار و در روایتی در ربع
و خادم و فرس بلفظ و شرط چنانکه درین حدیث و مانند آن آمده و از بعضی انکار ثبوت شوم درین
امور مثل سایر امور چنانکه در حدیث ابن ملیکه از ابن عباس آمده و در بعضی احادیث آمده
که اعتقاد شوم درین امور از اهل جاهلیت بود چنانکه در حدیث عایشه آمده و وجه تطبیق آنکه
تاثیر بالذات منفی است و اعتقاد آن امور جاهلیت است و موثر در کل اشیا الله تعالی است بمشیت و تقدیر
اوست و انتخاب آن درین اشیا بجریان عادت الله است که بود اگر دو اینها را اسباب عادیه
و حکمت در تخصیص اینها بخصایص است و احوال موکول و مفوض بعلم شارع است پس نفی راجع بتاثیر
ذاتی است و اسباب بسبب عادی چنانکه در عدوی و جذام و مانند آن گفته اند و بعضی گفته اند
که مراد آنست که نظر درین چیزهاست و اگر فرض کرده شود و ثبوت شود درین اشیا مظنه و محل آنست
و جای آن دارد که در بنا ثابت باشد بر طریقه قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لو کان شیء سابق
القدر لسبقته العین چنانکه گذشت و برین طریقه است کلام قاضی که گفته تعقیب قول وی لا طیرة
باین شرط دلالت دارد که شوم تطیر منتفی است از اینها یعنی اگر شوم را وجود بودی در چیزی بودی
که قابل تر اند آنرا ولیکن وجود ثبوت نیست درینها پس اصلا وجود ندارد انتهی و بعضی گویند
که شوم در زنان ناسازگاری او است و آنکه زاینده نباشد و آن خفت زوج نکند یا مکروه و قبیح
باشد نزد وی و در سرای و خانه تنگ جا و بدی همسایه و ناخوشی هواست و در اسپ نگردیدن
گرانی بها و ناموافقی غرض و مصلحت و مثل این در خادم نیز رود یا در شوم محمول بر کراهت و نا
خوشی است بجهت شرع یا طبع نه شوم و تطیر پس نفی شوم و تطیر بر عموم محمول باشد والله اعلم و عن
انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعجبه اذا خرج لحاجة انس میگوید که آنحضرت را خوش می آمد
چون بیرون می آمد برای حاجتی و کاری ان یسمع یا راشد یا نجیح شنیدن این الفاظ را

چنانکه می‌گریزی از شیر و وجه تطبیق در نفی عدوی و امر بفرار از مجذوم در آخر فصل بیان کنیم رواه البخاری
وعن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا عدوی ولا طیرة ولا هامة ولا صفر فقال اعرابی چون آنحضرت نفی
این اشیا کرد پس اعرابی چون در عدوی خلاف این تجربه کرده بود یا رسول الله فما بال الابل تکون
فی الرمل پس چیست حال شتران که می‌باشند در ریگستان کانها الظبا در تحقیق گویا که آن شتران آهوان
در تندرستی و پاکیزگی بوصف نیکی لطافت فیاتی البعیر الاجرب پس می‌آید شتر گرگین فیجربها پس گرگین میکند
آنها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت در رد و ابطال حکایت جرب بوی یا که از اول
شتر اول است که بهمه مقدم سابق بود جرب اگر باول آن شتر اراده کنند که از دیگری بود الله جرب باین شتر رسید
و شاید که بگویند که بوی از شتر دیگر رسیده بود از دیگر و لا بد در اینجا شتری فرض توان برهمه سابق که جرب بوی
ملابسه او از حق پس باید گفت که باین شتر اخیر نیز از وی رسید تعالی شانه رواه البخاری وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا عدوی ولا هامة ولا نوء ولا صفر رواه مسلم معانی این کلمات معلوم
لا نوء بفتح نون و سکون واو در آخر همزه جمع الانواء که بمعنی منازل قمر است و آن بیست و هشت منزل که
والقمر قدرناه منازل را اشارت بران دارند و عرب اعتقاد میکردند نزول باران از آن و میگفتند که مطرنا
و مطر در آن نزول قرات در هر یک ازین منازل پس شارع آنرا ابطال کرد و در امور نزول مطر بتقدیر الهی
تقدس نه بچیزی دیگر و نفی و ابطال بمعنی اعتقاد تاثیر اول اما اگر بسبب در رسد با معنی کرده ...
بنفر شد در یوقت بانکه این وقت علت باشد و قادر است که پیش از وقت بنفرستد و اگر اورا خواهد و
بنفرستد چنانکه حکم سایر اسباب عادیه است باطل نباشد و کفر نبود امام نووی گفته که با وجود آن مکروه است
کفر و شعار کفار است و موهم علت و طیبی گفته مکروه است کراهت تنزیهی و این در نزول مطر و این احتمال
است که بر خلت و سببیت عادی و از اینجا تجربه معلوم شده است و اما حکم سعادت و نحوست و سایر احوال
که منجمان کنند خلاف ادب شرع و طریقه سلف صالحین است والله اعلم وعن جابر قال سمعت النبی صلی الله
علیه وسلم یقول گفت جابر که شنیدم آنحضرت را که میگفت لا عدوی ولا صفر ولا غول غول بضم غین معجمه و سکون
واو جمع او غیلان ... میگویند جنی است از جن و شیاطین زعم عرب آن بود که غول در بیابانها متمثل شده
مردم را ... گمراه میکنند الی تا و اهلاک میکردانند پس نفی کرد آنرا شارع و گفته اند مراد
نفی ذات غول و عین وی نیست بلکه نفی تلون و تلبس آنها بصور مختلفه و اهلاک کردانیدن او ایشان را
یعنی آنرا بدون اذن الله تعالی بر اضلال و اهلاک مردم قدرت نبود بلکه نیست ... بیت ...
احتمال دارد که مراد نفی غول و منع آنها باشد از نمودن و گمراه ساختن و هلاک گردانیدن ببعث آنحضرت
صلی الله علیه وسلم چنانکه شیاطین منع کرده شدند از آن ممنوع گشتند رواه مسلم وعن الشرید عن ابیه قال
کان فی وفد ثقیف گفت بود در ایلچیان ثقیف که نام موضعی است و جنس آن حضرت آمده بودند رجل مجذوم
مردی بود گرفتار علت جذام فارسل الیه النبی پس فرستاد آنحضرت بسوی وی خبر که در نیاید در مردم و بگفت
انا قد بایعناک فارجع بدرستی که بیعت کردیم با تو و قبول کردیم از تو پس برگرد و حاصل بیعت آنحضرت...

مسلم از حدیث معلوم گردد دور بودن و اجتناب نمودن از صحبت مجذوم و همچنین از حدیث فر من المجذوم
چنانکه گذشت و علما را تطبیق این احادیث و حدیث لا عدوی است که ناظر بانفی و عدم اجتناب است
و مسلک اکثر برانند که مراد نفی عدوی است و ابطال او است مطلقا چنانکه ظاهر احادیث در آنست
و بعضی برانند که مراد نفی عدوی نفی موثریت حقیقی است چنانکه معتقد اهل طبیعت است که علل مور را
موثریت دانند البته پس تنبیه کرد بر حقیقت حال که نه چنین است که ایشان توهم کنند متعلق بمشیت حق
است ان شاء کان وان لم یشاء لم یکن و اشارت کرد بقول خود فر من المجذوم و امثال آن که مخالطت
صاحب این مرض از اسباب عدوی است و حکم رعایت اسباب التقاء و اجتناب از آن لازم باشد
بیانکه القاء از جدار مایل و سقیه معیوب و این وجه تطبیق مختار شیخ ابن صلاح و غیر وی از علما حاصل و این است
که این امراض بطبع متعدی نیست ولیکن حق تعالی مخالطت صاحب آنرا سبب اعدا ساخته و گاهی تخلف
کند چنانکه حکم سایر اسباب عادی است پس نفی عدوی و امر بفرار هر دو راست آید و تورپشتی گفته که این
نزد من مختار روی است و موجب تطبیق است میان احادیث و قول او مقتضی است تعطیل اصول
طب و شرع وارد نشده بابطال آن بلکه اشارت اثبات آن کرده و تقریر نموده است و باین توجیه حاصل
میشود تطبیق میان قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم مجذوم ثقیف را قد بایعناک فارجع و مجذوم دیگر
کل ثقة بالله و توکلا علیه باول اشارت کرد برعایت اسباب و بثانی اشاره کرد بر مقام توکل که باعث بر ترک
اسباب است و دراول تعلیم امت و رخصت ضعفا است که هنوز قدم ایشان در مقام صدق ثابت نشده
و ثانی خود مقام شریف او است صلی الله علیه وسلم و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری گفت که اولی
در وجه تطبیق آنست که گفته شود نفی عدوی باقی است بر عموم و اطلاق خود مخالطت اصحاب این
امراض اصلا سبب عدوی نه ولیکن امر بفرار از مجذوم از باب سد ذرایع است تا کسی در وهم نیفتد
یعنی اگر یکی مخالطت مجذوم کرد و ناگهان بتقدیر الهی بعلت جذام مبتلا گشت اعتقاد کند
که بسبب مخالطت شد پس امر کرد بتجنب از این وهم نیفتد و آنکه با مجذوم طعام خورد از جهت بیان
حقیقت توکل و عدم توهم پس با امر بفرار مر کسی را است که در نفس خود صدق و یقین نیابد و در
تقدیر اصابت مرض در ورطه شرک خفی نیفتد انتهی و کرمانی گفته که جذام مستثنی است از قول
اول عدوی و نووی گفته که جذام رایحه ایست که بیمار میکرداند کسی را که دراز صحبت و مواکلت و مضاجعت
جهت کند پس این از باب طب است و عدوی نیست چنانکه پرهیز میکنند طعام ناخوش و اکل بادن الله و بحکم
علما است در مقام والله اعلم الفصل الثانی عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتفأل
ولا یتطیر گفت ابن عباس بود آنحضرت فال نیک میگرفت بسمار او نیان و اماکن و خبران و ذکر آن در
احادیث بسیار است اما فال بد نمیگرفت و وجه محبت آنحضرت فال را آنکه تطیر بد اول نقل در ضمن ...
معنی فال و تطیر معلوم شد و کان یحب الاسم الحسن و بود آنحضرت که دوست میداشت نام نیک را
چنانکه اگر کسی را نام بد بود تغییر دادی و نام نیک نهادی و این بشیر توئی از تفال و از آنرو نام نیک ...

اکمال و تتمه کمال مرد است و داخل گرفتن تمثیل است چنانکه مقتضی بری از الوصف تمثیل موصوف نماید اقوا
در لطف بی عد اخلاق و صدور محاسن اعمالی تاثیری واقع باشد چنانکه بعضی دعا کرده اند این سخن در
شرح سفر السعادت بتفصیل بیان کرده است انجا باید نگریست رواه فی شرح السنه و امام احمد درست خود
نیز آورده وعن قطن بفتح قاف و طاء مهمله نون در آخر عن قبیصة بفتح قاف و کسر با و سکون یا و صاد مهمله
تابعی است معدود در اهل بصره و ابن حبان و اصبهان ذکر کرده است او را ابن حبان در ثقات
و نسائی گفت لا باس به ذکر کرده است او را ابو داود و نسائی یک حدیث عن ابیه از پدرش ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت فرمود که العیافة بکسر عین مهمله و یای تحتانیه و فا والطرق بفتح طاء
مهمله و سکون را و قاف والطیرة من الجبت از جمله جبت اند بکسر جیم و سکون موحده هر چه عبادت
کرده شود جز خدا یعنی سبب شرک و از اعمال مشرکان است و بعضی جبت را به سحر و کهانه تفسیر کرده اند
و معنی کهانه در باب آینده معلوم کرده است و بعضی گویند جبت ساحر را گویند و آنکه نزد وی
چیزی نبود پس مراد آن باشد که این امور اعمال ساحران و بدکاران است رواه ابو داود اما عیافت
راندن پرندگان است بطریق که در بیان معنی تطیر در اول فصل معلوم شود و فال گرفتن باسماء و صوات
و صفات ایشان و عرب را درین باب قصص و حکایات و وقایع بسیار است و طرق بفتح طاء مهمله
و سکون را در آخر قاف سنگریزه زدن که از عادت نساء عرب است در فال گرفتن و بعضی گفته اند
خط در ریگ کشیدن چنانکه عادت رمالان است و در قاموس گفته که زدن کاهن است سنگریزها را در
انتهی گفته که طرق نوعی از تکهن است چنانکه منجم و رمال از برای اخراج ضمیر و مانند آن کنند وعن عبد الله
بن مسعود عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الطیرة شرک فال بد گرفتن از اعمال مشرکانست و موجب شرک
خفی اگر بحکم اعتقاد کنند که البته چنین خواهد شد آن خود بیشک کفر است قاله ثلثا این سخن را سه
تکرار فرمود و ما منا الا ومن نیست یکی از ما یعنی مگر آنکه گاهی در خاطر وی از فال بد چیزی از جنس تردد حاصل
راه می یابد و لکن الله یذهبه بالتوکل و لیکن میبرد خدای تعالی آن خاطر را و آن خلجان را بسبب توکل
یعنی اگر بحکم بشریت شکی و وهمی در خاطر آید باید که توکل بر خدا کند و در آن کار بر گردد و تابع آن وهم
نگردد رواه ابو داود والترمذی و قال روایت کرد این حدیث را ابو داود و ترمذی گفت ترمذی
سمعت محمد بن اسمعیل یقول شنیدم بخاری را که میگفت کان بود سلیمان بن حرب که شیخ بخاری
است یقول فی هذا الحدیث میگفت در این حدیث که و ما منا الا و لکن الله یذهبه بالتوکل هذا عندی
قول ابن مسعود این سخن نزد من قول ابن مسعود است نه قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و الحق
چنین نیز زیرا که معاذ الله خلجان در خاطر شریف وی که سید ارباب یقین و مهتر و بهتر اهل توکل و تمکین
است چه صورت دارد و اگر فرضا قول آنحضرت باشد مراد تواضع و تنزل از مقام ارفع خود کرده
برای تنبیه بر حال امت و تعلیم ایشان گفته باشد والله اعلم وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اخذ بید مجذوم جابر گفت آنحضرت گرفت دست مجذوم و گرفت دست مجذوم و می برد فوضعها معه فی القصعة برد با

دست مجذوم را با خود در کاسه و قال کل ثقة بالله و توکلا علیه و گفت و امر کرد مجذوم را که بخور اعتماد
میکنم بخدا و توکل مینمایم بروی اشارتست که بعد از حصول یقین و تمکین قرار لازم نبود چنانکه معلوم شد
رواه ابن ماجه وعن سعد بن مالک نام ابو سعید خدری است که صحابی مشهور است کثیر الحدیث و مالک
پدر سعد نام پدر او است و او نیز صحابی است و خدر بضم خا و سکون دال است از انصار از اصحاب شجره و اول
مشاهده او خندق است و غزا کرد با آنحضرت دوازده غزوه روایت کرده اند از وی جماعتی
صحابه و تابعین مات سنه اربع و سبعین در زمن عبد الملک بن مروان و دفن بالبقیع ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال لا هامة و لا عدوی و لا طیرة و ان تکن الطیرة فی شیء و اگر فرضا باشد طیره در چیز
ففی الدار پس در سرای و در خانه باشد و فی الفرس و در اسب والمراة و در زن رواه ابو داود
بدانکه احادیث وارده در باب طیره مختلف آمده در بعضی نفی تاثیر طیره و نهی از اعتقاد و اعتبار آن
مطلق مفهوم کرده و این بسیار است و از بعضی ثبوت آن در مراة و دابه و دار و بعضی جزم چنانکه
در حدیث بخاری و مسلم آمده انما الشوم فی ثلث الفرس والمراة والدار و در روایتی در ربع
و خادم و فرس بلفظ و شرط چنانکه در این حدیث و مانند آن آمده از بعضی انکار ثبوت شوم در این
امور مثل سایر امور چنانکه در حدیث ابی ملیکه از ابن عباس آمده و در بعضی احادیث آمده
که اعتقاد شوم درین امور در اهل جاهلیت بود چنانکه در حدیث عایشه آمده و وجه تطبیق آنکه
تاثیر بالذات منتفی است و اعتقاد آن امور جاهلیت است و موثر در کل اشیاء الله تعالی است بحکمت و تقدیر
اوست و از اسباب آن درین اشیاء بجریان عادت الله است که پیدا کرده است اینها را اسباب عادیه
و حکمت در تخصیص اشیا بخصایص و احوال موکول و مفوض بعلم شارع است پس تقریر آنچه منافی تاثیر
ذاتی است و اسباب بسبب عادی چنانکه در عدوی و جذام و مانند آن گفته اند و بعضی گفته اند
که مراد آنست که تطیر در هیچ چیز نیست و اگر فرض کرده شود ثبوت شیء و این اشیاء مظنه و محل آنست
و جای آن دارد که در اینها ثابت باشد بر طریقه قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لو کان شیء سابق
القدر لسبقته العین چنانکه گذشت و برین طریقه است کلام قاضی که گفته تحقیق قول وی فی هذه
باین شرط دلالت دارد که شوم بالکلیه منتفی است از اینها یعنی اگر شوم را وجود بودی در اینها بود
که قابل ترند آنرا و لیکن وجود و ثبوت نیست در اینها پس اصلا وجود ندارد انتهی و بعضی گویند
که شوم در زن عدم ناسازگاری او است و آنکه زاینده نباشد و در اسب آنست که بروی غزا نکنند یا سرکش و متجع
باشد نزد وی و در سرای و خانه تنگی جای و بدی همسایه و ناخوشی هوا است و در اسب سرکش
گرانی بها و ناموافقی غرض و مصلحت و مثل این در خادم نیز رود یا در شوم محمول بر کراهت و نا
خوشی است بجهت شرع یا طبع نه شوم و تطیر پس نفی شوم و تطیر بر عموم محمول باشد والله اعلم وعن
انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعجبه اذا خرج لحاجة ان یسمع یا راشد یا نجیح گفت انس که آنحضرت را خوش می آمد
چون بیرون می آمد برای حاجتی و کاری آنکه بشنود یا راشد یا نجیح شنیدن این الفاظ

واسمائی که از جانب بشنود یا راشد یا نجیح که یاد از رشد و هدایت و انجاح مرام و حصول مقصد میدهد
رواه الترمذی وعن بریدة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان لا یتطیر من شیء روایت از ابن بریده
اسلمی صحابی مشهور که آنحضرت بود که فال بد نمیگرفت از هیچ چیز فاذا بعث عاملا سال عن اسمه
با وجود آن چون میفرستاد کسی را بعملی میپرسید از نام وی فاذا اعجبه اسمه فرح پس چون خوش
میشد آنحضرت را نام وی خوش میشد بآن ورای بشر ذلک فی وجهه و دیده میشد خوشی و کشاد
روی بسبب آن در روی مبارک وی وان کره اسمه و اگر مکروه و ناخوش میداشت نام او را رای کراهیة
ذلک فی وجهه دیده میشد ناخوشی آن در روی شریف وی واذا دخل قریة سال اسمها و
چون در می آمد دهی را میپرسید نام آنرا فان اعجبه اسمها فرح به پس چون خوش می آمد آنحضرت
نام وی خوشحال میشد بدان ورای بشر ذلک فی وجهه وان کره اسمها رای کراهیة ذلک فی وجهه
واین تطیر نیست زیرا که بجهت آن از کاری که می داشت باز نمی آمد لیکن با وجود آن اثر کراهة و تیمن
در روی شریف ظاهر میشد چه نیکی و بدی را تاثیری طبیعی است در خوشی و ناخوشی با قطع نظر
از تطیر و تفاول فافهم رواه ابو داود وعن انس قال قال رجل گفت انس گفت مردی یا
رسول الله انا کنا فی دار کثیر فیها عددنا و اموالنا بدرستی ما بودیم در سرای که بسیار بود و با کثرت
بود در آن سرا عدد ما و مالهای ما فتحولنا الی دار قل فیها عددنا و اموالنا پس باز گردیدیم و آمدیم بسوی
سرای که کم شد در وی عدد ما و مالهای ما فقال پس فرمود آنحضرت صلعم ذروها ذمیمة بگذارید آنرا
مر او را در حالتی که قبیح و مذموم است و این نه بجهة تطیر است ولیکن چون در نفوس ایشان چنین
نشسته که این نقصان و خرابی بجهة سکونت این مکان است فرمود از آن برانید تا ماده و هم العقیده
ببرد و در درطه شرک خفی نیفتند بر طریقه بوجهی که بعضی در فرار از مجذوم کرده اند موافق آنچه
بعضی گفته اند که مراد از شوم در بعضی اشیا کراهة داشتن چنانکه گذشت و بر قیاس که اثبات سببیت عادی
دم کنند در خصوص این اشیا فلا اشکال رواه ابو داود وعن یحیی بن عبدالله بن بحیر بفتح بای موحده
وکسر حاء مهمله و سکون تحتانیه و را در آخر یعنی تابعی و اغلط ثقة است و بعضی گفته اند مستور الحال
قال اخبرنی من سمع فروة بن مسیک گفت یحیی خبر داد مرا کسی که شنیده فروه بن مسیک بالتصغیر
و فتح سین و سکون یا و فروه بن مسیک صحابی است از اهل یمن قدوم آورد بر آنحضرت سال نهم
و بعضی گفته اند سال دهم پس انتقال کرد بکوفه و ساکن شد آنجا از وجوه و سران ایشان بود و او را
شاعر مجید است روایت کرد از وی شعبی و جماعه یقول میگفت فروه قلت گفتم یا رسول الله عندنا
ارض یقال لها ابین نزد ما زمینی است که او را ابین میگویند بفتح همزه و سکون موحده و فتح
تحتانیه و میگویند که ابین نام مردی است که عدن که بلده معروفست نسبت بوی دارد و بهذا
او را عدن ابین گویند هی ارض ریفنا و میرتنا وآن زمین کشت و زراعت ماست و زمین
طعام ماست یعنی زمینی است که مان زمین از جای بجای دیگر نقل میکنند ریف

بکسر را و سکون تحتانیه زمین کشت و علف و میره بکسر میم و سکون یا خوراک بار آوردن و ان وباها
شدیدة و گفت که وبای آن زمین سخت است بجهة انسان و بهائم و اورا سبب کاری او طبیعت فقال گفت آنحضرت دعها
عنک بگذار آن زمین را و جدا کن از خود فان من القرف التلف زیرا که از قرف پیدا می آید تلف و هلاک
و قرف بفتح قاف و را علت و آلاست و مخالطت در دو مقاربت و معارضت و باء مرض یا الصراع قرف بفتحتین نزدیک
بیماری وفی القاموس القرف محرکة مقارفة الوباء و العدوی من الارض الوباء و طیبی گفته که این از باب طب
نیست بلکه از باب طب و علاج است چه هوای صالح و موافق از اعوان اشیاست بر صلاح بدن و فساد هوا
و هوا و عدم موافقت آن سقام سبب هلاکست رواه ابو داود و شاید که بر بندگان از وبا دل فرو …
این حدیث تنگ نماید که آمد شکایت از وبا کرد که در آن زمین می باشد و آنحضرت فرمود که از آنجا بدر روید از آن
زمین زیرا که علاج قومی نیست مرض وبا هلاک می آید ولیکن تمسک بدان تمام نیست زیرا که آن شکایت
کرد از واقع شدن وبا در آن زمین و اثر شوم و مکروه پنداشتند و آنحضرت نظر بضعف حال وی از خوف
وقوع در ورطه شرک خفی اورا بر آمدن از آن و از سکونت کردن در آن رخصت داد و ندانکه وبا
واقع شد بعد از وقوع تجویز فرار کرده و حکم در این است دو وظیفه در باب این از وقوع احتراز و اجتناب
است و بعد از وقوع صبر و رضا است بکرم و تفرع که امر بدان فرموده اند بدلیل ورود احادیث
صحیحه در صحیحین و جز آنها بمنع و نهی از خروج و فرار و با وجود ترغیب بر صبر و ثبات و این حدیث در سنن
ابو داود است که معارض و مصادم احادیث صحیحین تو اند شد و گفته اند که از فروه
بن مسیک جز یک دو حدیث مروی نیست و ابهم از مردی مجهول است که معلوم نیست نام وی که از وی
شنیده و روایت کرده و از یحیی بن عبدالله بحیر اختلاف است که ثقه است یا نه و بعضی فرق کرده اند
در وبا و طاعون اگرچه صواب است که مراد بوبا طاعون نیست یعنی بلا و شایع و مرگ عام چنانکه
با بود رضی الله عنه فرموده و ایاک و الفرار من الزحف و اذا اصاب الناس موت و انت فیهم فاثبت و در
حدیث جابر و عایشه فرار طاعون را تشبیه بفرار زحف داده و با جمله شک فرار از آن منهی عنه و
ممنوع و معصیت است و اگر خبر با اعتقاد کنند که الحذر بر تقدیر صبر بمیرد و اگر فرار کند البته نجات یابد
کافر گردد و به این اعتقاد عاصی و قیاس آن بر خروج از دوران خانه نزد زلزله و وقوع آتش راه باطل است
از جهت ورود نص بر خلاف آن نیز هلاک در صورت زلزله و افتادن آتش در خانه غالب یقینی است
عادة بخلاف مردن نزد عدم خروج از وبا که مشکوک و موهوم است اگر گویند که …
و توکل در صبر است و بیرون آمدن رخصت و مباح گوییم که تشبیه بزحف … و وعید …
بر فرار از زحف باتفاق ممنوع و گناه کبیره است تشبیه با آن نیست اشتراک در … و انت یا چیز
از آن کم باشد و قول حق تعالی و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة ظاهر در رفتن بجای است که در آن وبا
نه در بودن در جای است اگر گویند که توکل و رضا بتقدیر در هر دو صورت هم در بودن و هم در …
و بایست دهم در رفتن در انجا کرد و باست جوابش آنکه در اراحکم شارع این کی نا ممنوع و باطل است

علم آنست که راز اینی کرهست خبر ایکه اینی کرهست نزد و عقل باو را ای مرحلی نیست والله اعلم الفصل الثالث ع
عروة بن عامر قال ذکرت الطیرة عند رسول الله صلی الله علیه ذکر کرده شد طیره و حکم وی نزد آنحضرت فقال احسنها
الفال پس فرمود بهترین اقسام طیره فال است ایکلام مبنی است بر اطلاق طیره بر فال به و نیک چنانکه در حدیث اول
گذشت که وخیرها الفال و کلامی که در این حدیث گذشت از سوال و جواب اینجا نیز جاری است ولا ترد مسلما و باید که رد
نکند و باز ندارد طیره مسلمانی را از کاری که قصد آن کرده فاذا رای احدکم ما یکره پس چون ببیند یکی از شما چیزی را
که مکروه و ناخوش میدارد یعنی چیزی که از وی فال بد میگیرد و خلجانی و وسواسی بوی راه یابد فلیقل پس باید که بگوید
اللهم لا یاتی بالحسنات الا انت ولا یدفع السیئات الا انت بار خدایا نمی آرد نیکیها را هیچ کس و دفع
نمیکند بدیها را مگر تو ولا حول ولا قوة الا بالله و نیست باز گشتن از بدی و نه قوت بر نیکی مگر بقدرت خدا
و توفیق او رواه ابو داود مرسلا زیرا که عروه بن عامر تابعی است باب الکهانة کرمانی گفت کهانة بفتح
و کسر و در صراح گفته کاهن فال گوی و کهانة بالفتح فال گویی کردن و بکسر حرفت وی هیچ کهان و کهنة وکذا فی الطیبی
و طیبی گفته کاهن آنکه خبر گوید از حوادث و کاینات در زمان آینده و دعوی کند معرفت خفایا و اسرار را
و در عرب کاهنان بودند و بعضی از ایشان را تابعی بود از جن که میرسانید اخبار را بطریق استراق چنانکه
در احادیث بیاید و حقیقت آن مناسبت جوهر روح است با بعضی ارواح خبیثه و شیاطین و استفاده کو
اذب و معقولات از ایشان و بعضی از مقدمات و اسباب و علامات از افعال و اقوال و احوال تعرف
میشوند و آنها مخصوص اند باسم عراف که مکان سرق و گم شده را دریابند چنانکه رمالان دریابند چنانکه
رمالان دریابند و گاهی اطلاق کاهن شامل عراف و منجم نیز افتد و این افعال حرام است و گرفتن حلوان
بران نیز حرام است و گیرنده و دهنده هر دو آثم و بر محتسب منع و تادیب ایشان لازم الفصل الاول ع
معاویه بن الحکم [illegible] نزول کرد بمدینه و سکونت کرد و در آن روایه میکنه ازوی ابو سلمه و عطاء
بن یسار قال قلت یا رسول الله امورا کنا نصنعها فی الجاهلیة گفت معاویه بودیم ما که میکردیم
کارها بودکه ما میکردیم در عهد جاهلیت یکی از آن کارها ایست که کنا نأتی الکهان بودیم ما که می آمدیم کاهنان را
وی پرسیدیم از ایشان چیزها را و کارها را قال گفت معاویه بن الحکم قلت گفتم و دیگر ازان کارها ایست که
کنا نتطیر بودیم ما که تطیر میکردیم و شگون بد میگرفتیم چنانکه دانسته شد قال فرمود آنحضرت ذلک شیء یجده
احدکم فی نفسه آن شگون گرفتن در بد آن رفتن وهمی و خلجانی است که می یابد آنرا یکی از شما در نفس
خود و وسواسی است که می افتد در دل فلا یصدنکم پس باید که منع نکند و باز ندارد شما را از کاری
که قصد کرده اید از او خروج کرده آید در آن قال قلت گفت معاویه و گفتم یکی ازان کارها که
میکردیم اینست که و منا رجال یخطون و از ما مردانند که خط میکشند بر زمین و مراد بوی خط ایشان که مآل
بوی احوال دریافت و گفتن حکم خفایا بکنند و فال زنند و بدان احوال دریابند و حکم کنند قال گفت آنحضرت
کان نبی من الانبیاء یخط بود پیغمبری از پیغمبران که خط میکشید مراد دانیال پیغمبر است
و بعضی گویند ادریس فمن وافق خطه پس کسی که موافق افتد خط او بخط آن پیغمبر [illegible] چنانکه

راست

راست و بر صواب افتد و موصل بمقصود گردد فذاک پس آن خط صواب است الا محتمل یا آن موافقت اتفاقی
است و مطلوب مجهول است چنانکه گویند اگر اینچنین شد پس او فذاک و ثبت است اینجا صریح نهی نکرد
و منع نفرموده و معلق گذاشت بامری که بوجود آن راه نتوان برد و جزم نتوانند کرد و آن موافقت
خط آن پیغمبر است و چون علم بدان مقصود معدوم است عمل درین زمان حرام و ممنوع بود یعنی نمی
توان دانست که آن پیغمبر همچنین که ایشان میکنند خط میزد و عمل میکرد و شرح این حدیث سابقا در باب
ما یجوز من العمل فی الصلوة گذشته رواه مسلم عنها عایشه قالت سال اناس رسول الله گفت عایشه پر
سیدند مردمان پیغمبر خدا را صلی الله علیه عن الکهان از حال کاهنان که سخن ایشان راست است و اعتماد
شاید یا نه فقال لهم رسول الله لیس گفت و جواب داد مر این مردم را پیغمبر خدا صلی الله علیه لیسوا
بشیء چیزی نیستند کاهنان که براستی اعتماد توان کرد بر گفتار ایشان قالوا گفتند این مردم یا رسول الله
چون این چنین میفرمایی که اصلا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد فانهم یحدثون احیانا زیرا که ایشان
سخن میکنند و خبر میدهند گاه گاه بالشیء یکون حقا بچیزی که می باشد راست فقال رسول الله پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه تلک الکلمة من الحق آن کلمه که حق می باشد از حق حرف نیست زیرا که آن
کلمه که از حق است یخطفها الجنی میرباید آن کلمه را دیو و زد و بعث یکی از جن و در بعضی روایات
بجای من الحق من الجن آمده درین روایت لفظ الجنی نیست فیقرها بفتح یا و ضم قاف یعنی [illegible]
آن کلمه را فی اذن ولیه در گوش دوست خود که آن کاهن است چون تابع او است و القیم
الکاف نیز آمده و اول مشهور است بقول وی قر الدجاجة همچو آواز کردن ماکیان که میطلبد
ماکیان که میطلبد ماکیان دیگر را برای دانه و در بعضی روایات فیقرقرها کقرقرة الدجاجة و
قره نیز همان آواز ماکیان است و لیکن باتکریر و ترديد و بلا ترديد قر گویند و در بعضی روایات
قر الزجاجة بزای مکان دال آمده یعنی شیشه نزد تحریک و ریختن در دست برمحض آواز
با چیزیکه بجز آن با کلانه که در شیشه میریزنده و بر اطراف و جوانب آن می نشیند و آواز میکند
و بعضی این روایه را از زجاجه را ترجیح کنند بقرینه آنکه در روایتی دیگر آمده کما تقر القارورة و بعضی
گویند صحیح روایت دجاجه است بدال و زجاجه تصحیف است والله اعلم و بعضی تقر بضم قاف یعنی
پوشیده گفتن راز داشته اند چنانکه قر الحدیث فی اذنه و یروی [illegible] یعنی ابداع دارند
حمل کلام را ازعلم ملکوت ربوده استراق نموده در گوش کاهنان فیخلطون فیها پس خلط میکنند
و می آرند کاهنان در آن کلمه اکثر من مائة کذبة بیشتر از صد دروغ از پیش خود و این مبالغه است
در کثرت کذب یعنی در سخن ایشان اعتماد نتوان کرد و کذبه بفتح کاف و کسر ذال و بکسر کاف و سکون ذال
بهر دو وجه آمده متفق علیه ع قالت سمعت رسول الله و هم از عایشه است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه یقول ان الملائکة تنزل فی العنان بفتح عین وکسر آن گفت عایشه که آنحضرت فرمود فرشتگان فرود می آیند
در عنان راوی تفسیر کرد بقول خود و هو السحاب و آن ابر است گفته عنان بفتح سحاب [illegible]

نماید تزاد چون نظر کنی بجانب آسمان و بعضی مفتوح را نیز باین تعبیر کرده حاصل آنکه ملائکه در جو آسمان فرود
می آیند فیذکرن الامر قضی فی السماء پس ذکر میکنند کارها که تقدیر کرده شده است در آسمان فتسترق الشیاطین
پس میدزدند شیاطین گوش را زود و آسمان دنیا صعود می توانند کرد بعد از برآمدن با آسمان بعد از ولادت
شریف حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم ممنوع گشته السمع میدزدند سمع را یعنی دزدیده میشنوند گوشی
بر ان اخبار ملائکه می آیند فتسمعه پس میشنوند آن امر که تقدیر کرده شده است در آسمان فتوحیه الی
الکهان پس میرسانند آنرا بسوی کاهنان و وحی کلام خفی را گویند و القاء و وحی اشارت و معنی فم در دل
افگندن و سخن نو شده و هرچه بدیگری فرستی وانه ازی فیکذبون معها مائة کذبة من عند انفسهم پس
میگویند میگویند دروغ میزنند کاهنان با آن کلمات که از شیاطین شنیده اند صد دروغ از پیش خود رواه البخاری
وعن حفصة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتی عرافا کسی که بیاید عراف را که از خفایا خبر میدهد
خبر میدهد و مراد بوی اینجا شامل کاهن منجم داشته اند فسأله عن شیء پس پرسیده شد آن عراف را از چیزی
واز غیوب لم یقبل له صلوة اربعین لیلة قبول کرده نشود برای آنکس نماز چهل شب و روز این خبر از
و خسارات که نماز افضل عبادات و اشرف اعمال است ضایع و نامقبول اظهر باراده آنست که چون نماز
قبول نیفتاد و اعمال دیگر بطریق اولی نامقبول خواهد شد و مراد عدم ترتب اجر و ثواب است بران اگرچه
ادای او مکرر با آن قضا او اجب نشود حاصل است که او ادا نمانده اگر تخصیص اینست کرد اما تمام روز و
مرادوات و اینچنین بسیار آمده گرشب یا روز ذکر کنند دیگری تابع آن دارند و یحتمل که مراد نماز شب از شب
که نماز تهجد او تو اسکال بران مترتب برسیدن عراف موجب نقص فضایل شود نه حبط فرایض
و این وجه در همین وقت در دل کاتب حروف ریخته شود والله اعلم رواه مسلم وعن زید بن خالد
الجهنی قال صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الصبح بالحدیبیة زید بن خالد که صحابی است مشهور گفت
گذارد برای ما آنحضرت یعنی امامت کرد نماز بامداد را در حدیبیه علی اثر سماء کانت من اللیل بعد از باران
که بود در شب اثر بکسر همزه و سکون ثاء و بفتح همزه و ثاء هر دو صحیح است فلما انصرف اقبل علی الناس پس چون بازگشت
آنحضرت از نماز روی آورد بر مردم فقال هل تدرون ماذا قال ربکم پس گفت آیا در می یابید شما که چه گفت
تعالی و تقدس درین باران [illegible] گویا اشارتی بحال اختلاف بندگان کرد در شکر نعمت و کفران آن
و ثبات و استقامت بعضی در مقام ایمان و توحید و وقوع بعضی در ورطه کفر و اشراک قالوا گفتند صحابه الله
و رسوله اعلم خدا و رسول خدا داناتر است قال گفت آنحضرت که قال گفت خداوند تعالی
اصبح من عبادی مؤمن بی وکافر صبح کردند و برخاسته از بندگان من دو قسم یکی ایمان آرنده بمن
و دیگر کافر شونده فاما من قال کسی که گفت مطرنا بفضل الله و رحمته باران داده شدیم بفضل خدا
و رحمت وی فذلک مؤمن بی وکافر بالکوکب پس آنکسی که ایمان آرنده است بمن و کافر شونده
بستاره و اما من قال مطرنا بنوء کذا و کذا آنکسی که گفت باران داده شدیم بسبب منزل فلان [illegible]
[illegible] است نه کل پس آنکس کافر است بکفر و مؤمن بالکوکب ایمان آرنده است بکوکب ستاره

ابی هریرة

ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما انزل الله من السماء من برکة فرو نفرستاده است خدای تعالی
از آسمان برکتی الا اصبح فریق من الناس بها کافرین مگر آنکه گشته اند گروهی از آدمیان بسبب آن کافر ینزل الله
الغیث فرود فرستد الله تعالی باران را و نسبت دادن باران را به انواء کرده اند فیقولون پس میگویند مردم باران
داده شدیم بکوکب کذا و کذا ایستاده چنین و چنین ظاهر آنست که مراد به برکت باران است این قول او ینزل
الغیث بیان آن و احتمال دارد که عام بود و انزال غیث مثال او چنان فردی از آن باشد رواه مسلم و اگر
علما اختلاف کرده در کفر که اینکه گوید وجه آنست که اگر باعتقاد مؤثریت کواکب گوید کافر است و اگر بی آن
اعتقاد گوید بلکه مراد آن دارد که پروردگار تعالی باران میفرستد درین وقت کم و باشد
ولیکن مکروه بود از جهة بودن آن موهم متردد میان کفر و ایمان و بودن او شعار جاهلیت بعضی
مراد بکفر کفران نعمت است الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اقتبس علما
من النجوم کسی که تعلیم میکند و حاصل میکند پاره علم از نجوم اقتبس شعبة من السحر حاصل میکند شاخی و قسمی
از سحر تشبیه کرد علم نجوم را بسحر بقصد تقبیح و تقبیح آن گویا عامل بدان از جمله ساحران و کاهنان است
که علما تشنیع میکنند و جزم بامر غیب میکنند زاد ما زاد زیادت کرد اقتباس را چندانکه زیادت کرد
اقتباس نجوم را و از بعضی حواشی مفهوم میگردد که این قول ابن عباس است یعنی گفت ابن عباس که
زیادت کرد آنحضرت در تقبیح و تقبیح نجوم بر آنچه من روایت کردم یعنی من روایت نکرده ام
تمام آنچه آنحضرت فرموده والله اعلم رواه احمد و ابو داود و ابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتی کاهنا هرکه بیاید کاهنی را و سوال از خبر غیب و جواب
آن کاهن [illegible] ان فصدقه بما یقول پس تصدیق کند او را راست گوی گرداند سائل کاهن را
میگوید او اتی امراة حائضا یا بیاید و وطی کند زن خود را در حالت حیض و حائض صفت خاص
است جایز است در وی ترک تا [illegible] حالتی و حامل و مرضع وقد [illegible] شرح او اتی امراته فی
دبرها یا وطی کرد زن خود را در دبر فقد بری مما انزل علی محمد پس تحقیق بیزار شد از آنچه فرو
فرستاده شده است بر محمد از قرآن و دین و شریعت مراد استحلال آنهاست یا گویا بری شد
یا این تغلیظ و تشدید بر عمل این شنایع رواه احمد و ابو داود الفصل الثالث عن ابی هریرة
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت از ابو هریره که آنحضرت گفت اذا قضی الله الامر فی
السماء چون حکم کند الله تعالی کاری را در آسمان ضربت الملائکة باجنحتها بزنند فرشتگان بازو
های خود را یعنی بجزند و بیتر شد از هیبت و عظمت حکم الهی تعالی و عظمت خضعانا لقوله بفتح
خا مصدر بروزن غفران یعنی از جهت خوف و خضوع مر قول و کلام حق تعالی را و بکسر نیز روایت
کرده اند و خضعی بضم خا و تشدید ضاد نیز آمده جمع خاضع چنانکه رکع جمع راکع و ساجد یعنی در
حالتی که خاضع و خایف اند از عظمت کلام وی کانه سلسلة علی صفوان گویا آواز قول حق
و کلام وی یا در رفتن وقت [illegible] ظهور [illegible] و استماع آن در رنگ آواز زنجیر است که کشیده شود بر

صاعقه‌ها واین تیز در آن کشت که در حدیث آمده واقع شده است که گاهی می‌آید آواز که مثل سلسله بر سنگ باشد
ترجمه انواع وحی بود بر زمین پس دور کرده شد از ایشان و حال آنکه محفوظ نیکشت آنچه وحی کرده میشد و آنکه
دانست که شود فاذا فزع بتشدید بر لفظ مجهول و صیغه تفعیل این برای کشف و ازاله است مثل تمریض یعنی ازاله
تمریض همچون دور کرده میشود ترس و هیبت عن قلوبهم از دلها و ملایکه قالوا گویند بعضی ملایکه که اند از در جمیع
کال قرب منهم اعلام الهی و مراد کسی نه مرتقربان را حضرت را از ملایکه می‌پرسند از ایشان ماذا قال ربکم
چه گفت و چه حکم کرد پروردگار شما قالوا گویند مقربان الله قال الحق را خبر یا را که گفت پروردگار و حکم کرد
و گویند بر عکس را که گفت و بر حید ماذا قال ربکم الحق برفع یعنی حق است آنچه گفت پروردگار و هیبت نیز خوانند
اند وجه آن در شرح مبین شده و هو العلی الکبیر و تاکید حقیقت قول است چنانکه در انه قرأ ابی همچنین واقع
است فیسمعها مسترقو السمع پس می‌شنوند این حکایات ملایکه را که بکرار احکام الهی عزوجل بکنند در وی که
سمع کنند و شیاطین اند دزدیده گوش بر آواز ایشان می‌نهند و سخنان ایشان را می‌دزدند
بیان کرده است استادن این دزدان در جو آسمان که جانشه بر بالای یکدیگر استاده اند بقول خود و مسترقوا
السمع هکذا و مسترقان سمع اینچنین اند که بعضهم فوق بعض از جنس مسترق که … بالا یعنی … و صف
و صف و بیان کرد و نمود سفیان برای نمودن ایست و مایل ساخت کف دست را بالای … و بر دیگر
اصابعه و فرق کرد سفیان میان انگشتان خود فیسمع الکلمة پس میشنود مسترق سخن را فیلقیها الی من تحته
پس القا میکند وی او را نزد مسترق … آن کلمه بسوی دیگری که زیر اوست دیگری و دیگری که زیر اوست حتی
یلقیها علی لسان الساحر او الکاهن تا آنکه می‌اندازد آن کلمه را آن دیگری بسوی ساحر یا کاهن … را ولیت
یا مراد ساحر منجم است چنانکه از حدیث من اقتبس علما من النجوم معلوم شد و بر این تقدیر … بسبب
و کلام … ربما ادرک الشهاب پس بسا است که در یابد شعله از آتش در هوا میشود از
ستارها … شیاطین و سوختن ایشان مسترق را یا در یابد مسترق شهاب را و الشهاب
مرفوع و منصوب هر دو آمده قبل ان یلقیها پیش از آنکه القا کند کلمه را بسوی ساحر یا کاهن و ربما القاها
قبل ان یدرکه و بسا است که القا میکند کلمه را پیش از آنکه در یابد شهاب پس … فیکذب معها
مایة کذبة پس … با آن کلمه صد دروغ را فیقال پس گفته میشود یعنی میگوید
کسی که تصدیق کاهن میکند و از اعتقاد … کسی که انکار میکند رود او تکذیب … الیس قد
قال لنا یوم کذا و کذا کذا و کذا آیا نیست … که گفت برای ما در فلان روز چنین
و چنین خبر فیصدق تلک الکلمة التی سمعت پس تصدیق کرده میشود کاهن بسبب آن کلمه که شنیده شده
از آسمان … دروغ دیگر … از جهت … و ضلال
کردن … مردم است چنانکه این … ایشان را القا …
دنیا داران با ایشان معتقد و مولع شده اند از جهت عجایب محبت دنیا و …
… ابن عباس قال اخبرنی رجل من اصحاب النبی ابن عباس گفت خبر داد

مرادي

مرا مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم من الانصار که آمده از قبیله انصار بود انهم بینما هم جلوس لیلة مع رسول
صلی الله علیه وسلم این خبر داد که یاران پیغمبر در اثنای آنکه نشسته بودند شبی با آنحضرت رمی بنجم و اشاره انداخته
شد ستاره و بسیار روشن گشت فقال لهم رسول الله پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما کنتم
تقولون فی الجاهلیة اذا رمی بمثل هذا چه میگفتید شما در جاهلیت چون انداخته میشد مانند این ستاره
که چیست و برای چیست قالوا الله و رسوله اعلم گفتند صحابه خدا و رسول خدا داناتر است بحقیقت حال آن
کنا نقول بوده ما که میگفتیم ولد اللیلة رجل عظیم زائیده شد امشب مردی بزرگ و مات رجل عظیم
و مرد مردی بزرگ یعنی این را علامت یک امر عظیم می‌پنداشتیم از ولادت و موت بزرگی فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فانها لا یرمی بها لموت احد و لا لحیوته … ستارها
انداخته نمیشود این شعله از جهت مرگ کسی و نه از جهت حیات وی و لکن ربنا و لیکن پروردگار ما تبارک
اسمه اذا قضی امرا چون حکم و تقدیر کند کاری را سبح حملة العرش تسبیح میکنند و بپاکی یاد میکنند خدای
تعالی را فرشتگان که بردارنده عرش اند و در وصف ایشان آمده است که هشت فرشته اند که در صورت
بزی اند که مسافت میان نرمه گوش و دوش ایشان و هزار سال راه است و بروایتی هفتصد
سال والله العظیم ثم سبح اهل السماء الذین یلونهم پس تسبیح میکنند اهل آسمان که نزدیک حمله عرش اند
و متصل اند با ایشان حتی یبلغ التسبیح اهل هذه السماء الدنیا تا آنکه میرسد تسبیح اهل این آسمان را که فرود
از همه ثم قال الذین یلون حملة العرش لحملة العرش پس میگویند آنکسانی که نزدیک حمله عرش اند مر حمله
عرش را ماذا قال ربکم چه چیز گفت و حکم کرد پروردگار شما فیخبرونهم ما قال پس خبر میدهند حمله عرش آنکسان
را با آنکه گفت پروردگار تعالی فیستخبر بعض اهل السموات بعضا پس همچنین استخبار و استکشاف
میکنند و میپرسند بعض اهل آسمانها بعضی را بهمین ترتیب حتی یبلغ هذه السماء الدنیا تا آنکه میرسد خبر اهل این آسمان
که فرود تر است فیخطف الجن السمع پس بر می‌ربایند و میدزدند جن که فرود این آسمان رسیده اند و جمع …
یعنی کلمات و اخبار را بدزدی فرا میگیرند فیقذفون الی اولیائهم پس می‌اندازند آن اخبار را بسوی
دوستان خود از کاهنان و یرمون و انداخته میشوند بسوی ایشان این ستارها را از زده میشود با آن پس
دور میشود این نجوم … شما … از ولادت و موت بزرگان فما جاءوا به علی وجهه
پس چیزی که آوردند آن خبر را بر آن وجهی که هست راست و درست فهو حق پس آن چیز راست و لکنهم یقرفون
فیه و یزیدون و لکن این کاهنان دروغ میگویند و زیاده میکنند … اند فرق
هست کردن مفارقت … رواه مسلم قتادة قال خلق الله تعالی هذه النجوم لثلاث
قتاده که از کبار تابعین است و اکثر روایت او از انس است گفت … این ستارها
برای سه فایده یعنی … آنکه منتفع شوند بدان اهل دین و معرفت چنانکه ناطق است
بدان کتاب الله … و حکمت آن … در حق ایشا خصوصا …
علام … مقصود شد در … تمام …

کشته بحوادث کاینات موقع نشوند و وجود آنها را بواسطه بقدرت الهی دانسته و اگر نیز چنین داشته باشند
اشارت باین شاید ایمان و توحید و خلاف روش سلف صالح است و شک نیست که در اختلاف فصول و وجود
امطار و نفع فواکه و اثمار و مانند آن اجرام را که بجریان عادت و نفع بطریق سببیت اما اعتقاد
بدان و اخبار ساعات و احکام و اعتقاد موثریت منتج کفر و الا حرام یا مکروه و ان عمر که قتاده گفت
که خدا تعالی پیدا کرده است این نجوم را برای آن یکی آنست که گردانید اینها را زینت السماء کرده است الدنیا
نجوم را سبب زینت آسمان که نظر در آن خبر تعجب و تحیر شده ایشان بعد آن استدلال کرد در کمال
صنع و قدرت او تعالی و رجوما للشیاطین دوم آنکه گردانیده اینها را رجوم شیاطین که قصد صعود سموات
میکنند تا استراق سمع نمایند و علامات یهتدی بها سوم آنکه گردانیده است اینها را که راه یافته میشود بدان
در ظلمات بر و بحر فمن تاول فیها بغیر ذلک پس کسی که بیان کرد در بعضی این سه چیز اخطا کرد و ضایع
صواب و ملاحت بسیار رفت و اضاع نصیبه و ضایع کرد بهره خود را از عمر و تکلف ما لا علم له و در برخود
با حاجت لطلب علم چیز که نتواند دانست [illegible] که طاعت و عبادت موید است [illegible]
نفس است با خلاق حمیده و دانستن این امور ضروریست و نفع بدان نیست پس تکلف کردن در دانستن
این علوم و رنج و محنت کشیدن در تحصیل آن محرومی کردن است رواه البخاری تعلیقا روایت کرد این
اثر را بخاری از قتاده بطریق تعلیق و عبارتست از حذف اول اسناد و عادت بخاری است که تراجم یعنی
خود احادیث و آثار ذکر میکند و اسناد آنرا حذف مینماید و این قول را از قتاده در تاریخ روایت کرده و فی
روایة رزین [illegible] و زاد رزین که این قول را روایت کرده از قتاده و همچنین افزود که گفت و تکلف ما لا
یعنیه و تکلیف کرد چیزی را که سودمند نیست و لا بد خواست [illegible] و ما لا علم له به و تکلف کرد در دانستن
چیزی که نیست او را علم بدان و نتوان دانست کما [illegible] و ما عجز عن علمه الانبیاء و الملائکة و چیزی
و چیزی که عاجز شده از علم و احاطه بکنه آن پیغمبران و فرشتگان که خلاصه موجودات و مقربان درگاه
[illegible] تعلق [illegible] اسرار در خلق این اجرام [illegible] است و نفع از آن [illegible]
صورت و طول [illegible] حال متشابهات قرآن که آسمان [illegible]
نتوانست [illegible] محکمات که واضح و روشن طریقه و عمل بدان و اطلاع [illegible]
[illegible] در خلق نجوم [illegible] متشابهات [illegible]
[illegible] حقایق [illegible] دقایق حکم و حقایق علوم [illegible]
در خلق اجرام [illegible] اشارت میکند [illegible] خلق
سموات و ارض [illegible] حقایق [illegible]
ابداع [illegible] و وجود [illegible]
از [illegible] عزت و اجلال [illegible]
[illegible] اجابت و قبول و در مقام [illegible] از عذاب

بعد و مجاب

بعد و مجاب کجات باید و ذلک طریقة الهلین اللهم ارزقنا و فقنا [illegible] مشغول از رنج [illegible]
که از تابعین است [illegible] این قول آمده و زیاده کرده است [illegible] رنج آنچه مذکور شد الکلام را که [illegible]
بجز اما جعل الله فی النجم [illegible] است [illegible] و نهاده [illegible] گوکبی [illegible] کاهی یکی را [illegible]
و [illegible] یکی را [illegible] موت [illegible] کواکب و حرکات و نظرات آنها سبب [illegible]
حادثات و کاینات [illegible] بواسطه بقدرت [illegible] شانه [illegible]
و [illegible] که [illegible] دیگر را شریک و واسطه در خلق و تقدیر [illegible]
با نجوم [illegible] مشغول [illegible] نجوم [illegible] و حرکات و احوال و صفات [illegible]
پیدا کرده و موثر در آنها [illegible] در وجود کاینات [illegible] صفات و افعال [illegible]
پس موثر و خالق [illegible] وجود [illegible] شانه و تقدس [illegible] که آنها را [illegible]
[illegible] در معرفت [illegible]
[illegible] است [illegible] باسقاط [illegible]
عباس قال قال رسول الله صلعم من اقتبس بابا من علم النجوم لغیر ما ذکر الله [illegible]
[illegible] که ذکر کرده است [illegible] مذکور است فقد اقتبس شعبة
من السحر [illegible] شعبه از سحر [illegible] که [illegible] دارد [illegible]
و امارات [illegible] و کاهن ساحر [illegible] که [illegible]
و [illegible] هر که عمل [illegible] و اعتقاد بدان دارد [illegible]
[illegible] ذلک [illegible]
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]
باران [illegible] باران [illegible]
[illegible] نجوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] در اصل [illegible]
[illegible] سال باران [illegible]
اما مردم [illegible] و کفر [illegible]
کتاب الرؤیا در اصل مصدر است بمعنی رویت پس از آن نام چیزی شده که دیده میشود در خواب
از صور فی القاموس الرؤیا ما رایته فی منامک و رویا مقصود [illegible]
[illegible] رویا [illegible] که وارد میشود [illegible]
[illegible] دیده میشود [illegible]

باطل نه حقیقت ادراک است اما نیز نزد معتزله از جهت آنکه دیدن را شرائط است مثل مقابله و خروج شعاع از باصره

و توسط هوا شفاف و امثال آن و اینجا مفقود است [illegible]

و اما نزد اشاعره از جهت آنکه نوم ضد ادراک است و جاری نگشته عادت الله تعالی بخلق ادراک در نائم پس آنچه [illegible]

[illegible]

مراد آنست که رویا جزوی است از اجزای علوم نبوت بلکه اجزا از طرق علوم آنست و علوم نبوت باقی است
چنانکه در حدیث آمده ذهب النبوة و بقیت المبشرات یعنی الرویا الصالحة و بعضی گفته اند که مراد آنست که رویا اثر
از اثر و حق نبوت نه آنکه جزوی است حقیقة یعنی بعد از وی جزو از کل پیدا باشد لیکن در اینجا است جزو آن گویند
گفت که باعتبار ما کان [illegible] استعمال است ایشان و ظاهر مراد آنست که چنانکه حضرت [illegible]
نبوت است بعض فضل خود مخصوص ساخت بعطیه رویا و القا و علوم از طریق آن نیز ممتاز میگرداند و بعضی گویند
نبوت یعنی انبیا است یعنی رویا اخبار صدق است که کذب نیست در وی و در بعضی احادیث تصریح
باینمعنی آمده و اینمعنی نیز [illegible] و اثبات آن نمیکنند تا آنکه [illegible] عدد مذکور [illegible]
و بعضی گفته اند که در اخذ نظام حدیث ضروری نیست و خبر نبوت نباشد پس مقامات مراتب نبوت
خوارد و این کلام [illegible] در مقام و ظاهر آنست که مراد بجز حقیقت آن که شعار رفت و صفات انبیا است علیهم
الصلوة والسلام و صفات [illegible] بعد از انبیا باقی بود و خبر داد بر آن موصوف مقصود [illegible] رویا و اصل
درجه دوست یعنی پرتوی از آن عالم است و مشابه [illegible] است الرحیم [illegible] صاحب وی [illegible] باشد [illegible]
در حدیث آمده است که راه روشن نیکو و حلم و [illegible] و میانه روی از نبوت است بلکه جمیع صفات کمال
اصل از آنجا است و تخصیص جهت [illegible] اختصاص [illegible] خواهد بود و شک که [illegible] موجود است
[illegible] الالهیة سایه نبوت است هر صفای است پرتوی از آن در اینجا [illegible] و اما وجه تخصیص بعدد است
آنست که زمان نبوت بیست و سه سال است و ابتدای وحی برویا صالحه بود و آن در مدت شش ماه بود
و نسبت شش ماه باین بیست و سه سال است یکی از چهل و شش است [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] و مدت وحی [illegible] سال است [illegible] در روایت [illegible] که در مدت [illegible] است
چرا که مدت اقامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مکه سیزده سال بود چنانکه مشهور و مختار است در روایتی ده
و پانزده نیز آمده [illegible] زمان رویا در نبوت شش ماه [illegible] که قایل [illegible] در نفس خود [illegible]
کرده و تخمین نموده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کلام است و فتح فی الدین بود نیز در شرح مسلم [illegible] زمان رویا شش ماه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سال بود

سال بود و اما راجح مختار همان اول است و در روایتی مسلم از ابن عباس چهل آمده ظاهر مراد مبالغه در تقلیل
و حط واسط از درجه نبوت [illegible] در مواهب [illegible] میگوید که وحی را مراتب متعدده بود یکی از آنها رویای
صادق بود هر چه میدید از رویا ظاهر میشد مثل سپیدی صبح در ظهور و حقانیت و گاهی چنان بود که جبرئیل
در دل وی القا میکرد بی آنکه او را ببیند چنانکه فرموده روح القدس دمید در دل من که هرگز نمیرد هیچ
نفسی تا آنکه تمام و کمال استیفا کند رزق خود را پس بترسید و در زیاده طلب تحمل کنید در طلب گاهی میآمد
ملک متمثل میکرد بصورت مردی و خطاب میکرد خواه بصورت دحیه باشد و گاهی می آمد وحی مثل
آواز صلصله جرس که متمیز نمیشد و این سخت ترین انواع وحی بود تا آنکه ناقه در زیر بار وی می نشست و گاهی
میدید جبرئیل را در صورت خاصه وی که شش صد بازو داشت و ابتدو بازو بیش نبود دیگران بود که
بالای هفت آسمان در شب معراج وحی کرده و خار [illegible] نه و کلام میکرد با وی پروردگار تعالی بلا
واسطه جبرئیل چنانکه موسی کرد این هفت مرتبه شد و بعضی مرتبه هشتم می [illegible] الدین بن عربی گفته که این
همان حال است در شب معراج بود یا مرتبه [illegible] جبرئیل [illegible] گویند آنحضرت صلی الله علیه و سلم دید پروردگار
خود را [illegible] و بعضی کلام رب العزت با وی صلی الله علیه و سلم در منام نیز زیادت کرده اند چنانکه در
حدیث [illegible] آمده که فرمود آنحضرت آمد مرا پروردگار من در بهترین صورت و گفت هیچ دانی یا محمد در چه خصومت
میکنند ملأ اعلی چنانکه در اوایل [illegible] گذشت اما پوشیده نماند که چون اینحال در منام است داخل
باشد و بعضی اجتهاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بالقطع صواب است و احتمال خطا ندارد و نیز یکی از صور
وحی [illegible] چون باجتهاد است [illegible] ملک در دل است که در قسم [illegible] گفته شد [illegible] طرق وحی
که ذکر کرده اند و بعضی از علما چهل و شش نوع نیز ذکر کرده و در فتح الباری گفته که تعدد اکثر آن انواع باعتبار
تعدد صفات حامل وحی است و مجموع آن داخل و راجع است بآنچه ذکر کرده شده والله اعلم ومنه ابو هریره ان
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من رآنی فی المنام فقد رآنی کسی که دید مرا در خواب پس بتحقیق دید مرا فان
الشیطان لا یتمثل بی صورته زیرا که شیطان [illegible] و بصورت [illegible] یعنی شیطان [illegible] آن نیست که در
[illegible] در مثال وی [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم این دروغ [illegible] متفق علیه بعضی از
ارباب تحقیق گفته اند که شیطان بخیال حق میتواند متمثل شود و دروغ گفت [illegible] وسواس افکند [illegible]
[illegible] اما بصورت آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرگز نتواند [illegible] دروغ نسبت [illegible]
[illegible] و شیطان مظهر ضلالت است [illegible] ضلالت [illegible] است [illegible]
مطلق جامع در جمیع صفات [illegible] مقتضا ده و نیز دعوی الوهیت [illegible]
البطلان است [illegible] بخلاف دعوی نبوت [illegible] دعوی الوهیت کند [illegible]
از وی [illegible] اگر [illegible] دعوی نبوت کند معجزه ظاهر کرد [illegible]
[illegible] نوشته شده است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من [illegible]
مرا یعنی در خواب [illegible] تحقیق دیده است [illegible] حق [illegible]

وبشنود از ایشان اصوات و کلمات و اقتباس می کند فواید از وی [illegible] نسبت گفته که این متصور در رسالهٔ خود
نوشته که در انکار شیخ ابو العباس قسطلانی بر حضرت پس دعا کرد آنحضرت او را و فرمود اخذ الله بیدک
یا احمد و از شیخ ابو مسعود آورده که مصافحه کرد آنحضرت را بعد از ظهر نماز و از قطب الوقت ابو الحسن شاذلی
آورده که آنحضرت را دیدم فرمود یا علی طهر ثیابک من الدنس و از سید نور الدین ایجی آورده اند که شنید جواب
سلام را داخل قبر شریف که علیک السلام یا ولدی و از شیخ ابو العباس مرسی آورده که میفرمود اگر محجوب
شود از من جمال سید المرسلین طرفة العین من خود را از مسلمانان نشمارم و گفته اند بحقیقت آن بشارت آن
دارد جه در یقظه است و یا غلبه [illegible] نیست و در حصول محبت و ثبوت احکام شرعی بر غیر رائی حجت نیست والله
اعلم و در بهجة الاسرار [illegible] روایت کرده که روزی غوث الثقلین
شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه بر کرسی بود و وعظ میفرمود و قریب سه هزار کس در پای
وعظ وی حاضر و شیخ علی ابن الهیتی در زیر پای کرسی شیخ نشسته ناگاه شیخ علی ابن هیتی را خواب برد پس
شیخ عبد القادر قوم را فرمود اسکتوا پس [illegible] شیخ علی مذکور [illegible]
پس بیدار شد شیخ علی و گفت شیخ عبد القادر [illegible] که دیدی آنحضرت را در خواب گفت نعم فرمود از جهت
ادب [illegible] وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت ملازمت
مجلس تو پس شیخ علی گفت آنچه من در خواب دیدم شیخ عبد القادر در بیداری دید و روایت کرده [illegible]
که هفت کس از مردان راه در آن روز از عالم رفتند رحمة الله علیهم اجمعین عن ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من رآنی فی المنام کسی که دید مرا در خواب فسیرانی فی الیقظه پس زود بود که بیند مرا در بیداری
ولا یتمثل الشیطان بی و نمی تواند متمثل گردد شیطان بصورت من یعنی در خواب و نه در بیداری متفق علیه و بجهت
[illegible] اول مراد [illegible] و تصدیق آن رویا و آثار محبت و انوار خفایت
اثر آن در یقظه و در دنیا دوم آنکه مراد رویت آنحضرت است در آخرت و بر این وجه وارد میشود که تمام امت
در آخرت جمال آنحضرت بینند تخصیص باهل رویا چیست مگر آنکه مراد [illegible] خصوصیت و حصول
قربت [illegible] و حصول شفاعت خاص برای رفع درجات و مراتب [illegible] رویت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در دنیا مشرف مخصوص شده [illegible]
و افتادگان در [illegible] غفلت را در آخرت منع از رویت جمال [illegible] و معذب دارند پس فرمود آنکه
بسعادت رویت جمال شریف در دنیا فایز گردیده باین عذاب مبتلا نگردد سیوم آنکه مراد فکانما
یرانی فی الیقظه است یعنی هر که مرا در خواب ببیند چنانست که گویا دیده است مرا در بیداری [illegible]
لفظ [illegible] رویت روایات بلفظ فکانما یرانی فی الیقظه موید این اراده است والله اعلم چهارم آنکه
این بشارت اهل زمان مبارک آنحضرت است [illegible] ایمان آورده و برویت جمالش در یوم
مشرف نشده [illegible] محبت ایشان امیدوار ساخت [illegible] کرده اند که توفیق
یافته در خارج نیز برویت حقیقی [illegible] محبت حقیقی فایز گردند و بعضی میگویند که این بشارت

برایشان

برات آن جمال او را در خواب آخر بعد از ارتفاع [illegible] نشانه و قطع علایق جسمانی بمرتبه برسند
که حجابی کشف شده و عیانا در بیداری باین سعادت فایز شوند چنانکه اهل خصوص از اولیاء الله رائی شده و اگر بعضی
از اهل عموم [illegible] عادت [illegible] تا نفس اخیر این سعادت [illegible]
وارد و بر این معنی این حدیث دلیل میشود بر صحت رویت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یقظه و اینجا روایت است
از ابن عباس آورده اند که دید آنحضرت را در خواب و بعد از استیقاظ در معنی این حدیث متفکر ماند و
از حصول این نعمت در یقظه [illegible] پس در آمد بر بعضی از امهات المومنین و خالات [illegible] که همراه خاله او است
میمونه رضی الله عنها پس بیرون آورد میمونه آئینه آنحضرت را که روی مبارک خود را در وی میدید و با ابن
عباس داد تا در روی نگرد ابن عباس در آئینه صورت آنحضرت را دید و ندید صورت خود را و شیخ ابن
ابی جمره این حدیث را بر این محل فرود آورده و گفته که مراد دیدن اوست در یقظه و باین صورت اگر
ممکن [illegible] شیخ ابن حجر [illegible] گفته که این بعید محامل است مر این حدیث را [illegible] و عن ابی قتاده قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الرویا الصالحة من الله خوابهای خوش صادق از جانب خدا است و علامت لطف
و رحمت وی و الحلم من الشیطان و خوابهای ناخوش بد دروغ که آنرا اضغاث احلام گویند از شیطان است
[illegible] اگر چه پیدا کردن و نمودن هر دو بخلق و قدرت خداست جل و علا حاصل آنکه [illegible]
[illegible] است از حضرت پروردگار [illegible] بنده خود را ناخوش در وقوع [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] مسلمانی را [illegible] گمان [illegible] کردد در سلوک طریق حق پس از آن علاج دفع ضرر آن و حفظ از
شر شیطان فرمود که فاذا رای احدکم ما یکره پس چون بیند یکی از شما خوابی که ناخوش دارد آنرا فلا یحدث به
پس باید که تحدیث نکند بوی و نگوید آنرا بکسی الا من یحب مگر کسی را که دوست دارد آنکس او را
سر این در حدیث اول از فضائل [illegible] بیاید و در تحدیث [illegible] دور است و اذا رای ما یکره
و چون بیند یکی از شما خوابی را که ناخوش دارد آنرا و بیم و خطر و ضرر دارد از آن فلیتعوذ بالله من شرها
پس باید که پناه بخدا جوید از شر آن خواب [illegible] و من شر الشیطان و پناه جوید از شر و بدی
شیطان [illegible] و لا یحدث بها احدا و نگوید آنرا
خواب بکسی [illegible] فانها لن تضره [illegible] متفق علیه و عن جابر قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رای احدکم الرویا یکرهها چون ببیند یکی از شما خوابی را که ناخوش دارد فلیبصق
عن یساره ثلثا پس باید که آب از دهان [illegible] بجانب دست چپ [illegible] و لیستعذ بالله من الشیطان
ثلثا و باید که پناه جوید بخدا از شیطان سه بار و در حدیث [illegible] ذکر کرده [illegible]
[illegible] دهن برآوردن است [illegible] آن چیز که
[illegible] تفل است [illegible] نفث [illegible] که دیدن [illegible]
[illegible] و در بعضی از احادیث [illegible] فلینفث نیز آمده و در بعضی ذکر [illegible]
حدیث سابق [illegible] جانب یسار [illegible] الشیطان

ونیز در حدیث این زیادتی است که گفت ولیتحول عن جنبه الذی کان علیه و باید که بگردد از پهلوی
خود که بود بران پهلو در وقت دیدن خواب زیرا که او حال است در تغیر حال بروایه مسلم وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقترب الزمان لم یکد یکذب رؤیا المؤمن یعنی چون نزدیک
گردد زمان نزدیک نیست که دروغ شود خواب مومن شرح این حدیث بچند وجه کرده اند اول انکه مراد
باقتراب زمان اقتراب ساعت است و در حدیث صحیح آمده که در آخر زمان نزدیک نیست که دروغ شود
رویا مومن و از بعضی مشایخ خود شنیدم که مراد قرب زمان موت است ثانی انکه مراد باقتراب زمان
استوای لیل و نهار است زیرا که مزاجها درین زمان صحیح و معتدل تر باشد پس رویا درست تر بود
از خلط و خلل سالم تر آید ثالث انکه مراد بتقارب زمان آنست که سال مانند ماه بگذرد و ماه مثل
هفته و هفته مانند روز و روز مانند ساعت و گفته اند که مراد به آن زمان مهدی و اوان سلطنت
عدل اوست چه زمان عیش و کامرانی هر چند دراز بود کوتاه نماید و زمان غم و محنت هر چند کوتاه
بود دراز افتد چنانکه گفته اند سنة الوصال سنة والفراق سنة پس در زمان مهدی نیز خوابهای
صحیح آید و راست افتد زیرا که وی زمان صدق و راستی است و در حدیث آمده که هر که راست
گوی تر خواب وی راست تر و بعضی از شراح گفته اند که وی کنایت است از قصر عمر و قلت برکت
باستقرار عمر اهل زمان و نزدیک اند که یکدیگر در شروف و یا متقارب و متشابهند اجزای زمان
بیکدیگر در شرها بجهت زود گذشتن ایام و دولتها و نزدیک شدن بانقراض و انقطاع …
باعث صدق رویا مومن … کرده فرموده رویا المؤمن جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة
تخریج این گذشت و ما کان من النبوة فانه لا یکذب یعنی چیزی که از وجه نبوت و خبر داده باشد دروغ
نشود و پوشیده نماند که سیاق حدیث ناظر در آنست که صدق رویا نزد اقتراب زمان بجهت قوت ایمان
کمال او است که موجب صدق رویا است پس مناسب باشد … و تواند که صدق رویا درین وقت بجهت
باشد که بعلم آن … برای چنان اقسام رویا و اشارت بآن که همه اقسام وی صحیح و قابل
تعبیر و اخبار نبود مگر چنان قسم که بشارت و اعلام و تعریف است به بنده و گفت قال محمد بن سیرین
و انا اقول … و روایت میکند از آنجا آنحضرت فرموده است الرؤیا ثلث و در بعضی روایات
گفته ثلثة یعنی رویا سه قسم است حدیث النفس یکی حکایت نفس و تخیلات قوت
متخیله از ترکیب و ترتیب و تهویل و تخویف شیطان قسم دیگر ترسانیدن شیطان است مر آدمی
را تا اندوهگین گردد بجهت دشمنی که ایشان دارد و آن فعل شیطان است که به آن آدمی از ره
بازی کند و اندوهناک سازد و در تعریف … اند از ده او را و احتلام که موجب غسل گردد و گاه
سبب فوت نماز و … کرده و او نیز باین سبب از دو قسم … اعتبار و تعبیری نبود و بشری
من الله قسم سوم بشارت و اعلام نمودن است از جانب حق بنده را تا بآن خوش خود
و در طلب حق تازه گردد و حسن ظن … فمن رای شیئا یکرهه پس هر که بیند خوابی را که خوش

دارد

دارد آنرا فلا یقصه علی احد پس باید که نگوید و نخواند آنرا بر هیچکس زیرا که چون آنرا اعتبار و تعبیری نیست گفتن
و حکایت کردن آن داخل عبث و لایعنی بود و نیز چون بگوید و بشنوند آنرا تعبیر بد باشد … تو هم
و نفرت لازم آید و در وسواس افکند و تعبیر را خاصیتی در وقوع هست چنانکه بیاید ولیقم فلیصل و باید که از خواب
برخیزد و پس باید که نماز بگذارد تا برکت و نورانیت نماز توهم شر و ضرری که پیدا شده برطرف شود و کدورت آن
که حاصل شده زایل گردد قال وکان یکره الغل فی النوم شارحان در ضمیر قال وکان یکره چند احتمال گفته اند
یکی انکه ضمیر قال بابن سیرین میرود چنانکه ظاهر عبارت که سیاق کلام گفت قال محمد بن سیرین ناظر در آنست
برین تقدیر ضمیر کان یکره راجع بآنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم و معنی چنین شد که گفت ابن سیرین که بود
آنحضرت که مکروه میداشت غل یعنی بند کردن یعنی کسی که در خواب بیند که طوق در گردن او افتاده
این نوع را خوش نمیداشت که این صفت دوزخیان است چنانکه فرمود اذ الاغلال فی اعناقهم
و احتمال دارد که ضمیر قال ابن سیرین باشد و کان یکره با بی هریره که ابن سیرین راوی از وست و مشهور است
بروایت از وی یعنی گفت ابن سیرین بود ابو هریره که مکروه میداشت دیدن غل در خواب والله اعلم ابو هریره اخذ
از حضرت … یا باجتهاد خود تعبیر کرده و احتمال دیگر آنست که ضمیر قال براوی از ابن سیرین بود
و کان یکره با بن سیرین یعنی گفت راوی بود ابن سیرین که مکروه می پنداشت غل را و ظاهر این احتمال چون
… ابن سیرین است و وی مشهور است تاویل و تعبیر رویا بنوع … داشته … والعلم
و یعجبهم القید در خوش می آمد ایشان را دیدن قید در پا همچنین آمده و در روایت بخاری … ضمیر
اول راجع بحضرت و صحابه وی صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم بود و بر ثانی یا ابو هریره و اتباع وی و
بر ثالث با بن سیرین و معاصران او که از معبرین فاهم یعنی اگر کسی در خواب بیند که قید در پای وی کرده اند
این را خوش میداشتند که … بازماندن از قبایح و معاصی و ثبات قدم بر طاعت است چنانکه گذشت بود
و یقال القید ثبات فی الدین گفته میشود نزد اهل تعبیر که قید ثبات قدم است در دین و این تعبیر مشکل
… گفته اند که اگر بیمار … یا مسافر یا اندوهگین بیند که قید در پا وارد تعبیرش
چنان بود … که درست کذا قال الطیبی همچنین تعبیر رویا مختلف بگردد باختلاف
حال … در خواب بیند … موافق … علامت حلاوت و …
در تجارت بود و اگر همین خواب … علامت اتباع شریعت و وصول مقام حقیقت
گردد متفق علیه قال … روایت کرد این حدیث را قتاده که از طبقه ثالثه تابعین بصره است
و مشهور است و یونس بن عبید بصری … عبد القیس روایت میکند از حسن و ابن سیرین روایت میکند از وی
ثوری و شعبه … و ظاهر آنست که مراد اینجا این یونس که مشهور است بروایت از ابن سیرین …
بعضی … و بعضی گفته اند بخاری …
گفته که وی حفظ است … از شعبه … و ابو هلال … روایت میکند از قتاده
اینجا … این چهار کس یعنی قتاده و یونس و هشام و ابو هلال … از ابن سیرین و ابن سیرین از …

عمّا ابن سیرین وابن سیرین روایه میکند عن ابی هریره وقال وگفت یونس بن عبد الله موکوری روایة از ابن سیرین
دار ود الا انه کان یشترم این روایة ابن سیرین را از ابی هریره الا عن النبی مگر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی
القید ودر باب قید که واقع شده است ویعجبهم القید والقید ثبات فی الدین در غل گفت کان یکره الغل
یعنی این حدیث مرفوع نه موقوف بر ابی هریره وابن سیرین یعنی روایت کرد اثرا ابن سیرین عن ابی هریره از
ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم بخاری این چنین گفت در حدیث وقال مسلم وگفت مسلم از قتاده راوی
ابن سیرین لا ادری هو فی الحدیث ام لا یعنی نمیدانم که این قول مذکور در قید در حدیث پیغمبر واقع شده صلی الله
علیه وسلم ام قاله ابن سیرین یا گفته است ابن سیرین از پیش خود ودر روایت کوه ودر روایتی یعنی مسلم
مانند آنست که گفته شد واین سخن پیغمبر مسلم راست که گفت وادرج فی الحدیث قوله وادراج کرده است
یعنی ابن سیرین یا ابو هریره در حدیث این قول خود را که گفت واکره الغل الی تمام الکلام یعنی تمام کلام را
که در غل وقید واقع شده است همه از کلام ابن سیرین یا ابو هریره است که ادراج کرده در حدیث وادراج — وادراج
در اصطلاح محدثین در آوردن راوی است کلام خود را در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم وازین
بیان که از قول بخاری ومسلم کرده شده حقیقت حال معلوم گشت قال وکان یکره یعنی نیز مکروه میداشت
عن جابر قال جاء رجل الی النبی آمد مردی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت انی رایت فی المنام
کان راسی قطع دیدم در خواب گویا سر من بریده شده است قال گفت جابر فضحک النبی صلی الله علیه وسلم
وقال پس بخندید آنحضرت وفرمود اذا لعب الشیطان باحدکم فی منامه فلا یحدث به الناس چون بازی
کند شیطان بیکی از شما پس باید که خبر ندهد بدان مردم را یعنی این خواب چیزی نیست واز اضغاث احلام است
دار ان قسم است واز آن قسم است که شیطان بازی میکند با آدمی تا اندوهگین کند او را این چنین
خواب را باید پوشید وبا مردم نباید گفت وطیبی گفته مگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانسته بوحی
یا بدلالت حال مثلا که این خواب از اضغاث احلام وبازی شیطان است اگرچه معبران از اهل
تعبیرات هست مثل زوال نعمت ومفارقت قوم یا تغیر حال وامثال آن چنانکه بیان کرده اند
رواه مسلم وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رایت ذات لیلة فیما یری النائم یعنی یک شبی
در جمله آنچه می بیند باوران روشنی وحالی گرامی بیند خواب کننده یعنی در خواب دیدم کانا
فی دار عقبة بن رافع گویا من وصحابه نشسته ایم در سرای عقبة بن رافع قرشی صحابی این حامی عمرو
بن العاص حاضر شده فتح مصر را وعمرو بن العاص او را بولایة مغرب ارشاد داد ودر انجا شهید شد
برگشته شد فاتینا برطب من رطب ابن طاب پس آورده شد نزد ما نوعی از خرمای تر که او را رطب ابن طاب نام است
وابن طاب مردی بود در مدینه که این نوع رطب بوی منسوب بود بجهت آنکه اول او آن را پیدا کرده ونشانده یا خوش
داشته وخورده رطب ابن طاب گویند وعذق ابن طاب که بکسر عین ومکون ذال یعنی خوشه خرمای
وتمر ابن طاب نیز گویند فاولت ان الرفعة لنا فی الدنیا پس تاویل وتعبیر کردم این خواب را باینکه رفعت
برای ماست در دنیا والعاقبة فی الآخرة وحسن عاقبت در آخرت رفعت را از لفظ رافع گرفت وعاقبت را از عقبه

ازعقب

از عقبه وان دیننا قد طاب یعنی پس گردم بانیکه دین ما که دین اسلام است خوش آمده وقرین افتاده وفراید
دردها ای وکراهتی بهم در اختیار آن نمانده یعنی گفته استقرار یافت احکام آن وممهد گشت قواعد آن
ودر بعضی روایات آمده قد طاب وطاب این را از لفظ رطب ابن طاب گرفت رواه مسلم بدانکه
عادت کریمه وی بود صلی الله علیه وسلم از جمله طریق تفاول وتاویل بمعانی اخذ میکرد واین مخصوص بخبر
خواب در بیداری نیز بران فال میگرفت چنانکه در سفر هجرت از مکه بمدینه بریده اسلمی را با جماعه از
سواران در راه دید که قریش برای قتل آنحضرت برگماشته بودند ووعده بسیار از انعام کرده فرمود — مکه
کیستی تو ونام تو چیست گفت بریده پس بابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود قد برد امرنا یعنی تحقیق خوش
وخنک شد در کار ما باز پرسید نسبت تو چیست ویکدام قبیله است گفت اسلمی فرمود حصل السلامة لنا
باز پرسید کدام اسم گفت از بنی سهم فرمود قد اصیب سهمک تحقیق یافتی تو نصیب خود را پس بریده
اسلام آورد با حضرت وی بمدینه آمد الحدیث وعن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال رایت فی المنام
انی اهاجر من مکة ابو موسی اشعری که از کبار صحابه است روایه میکند از آنحضرت که گفت در خواب دیدم
که هجرت میکنم وبدر میروم از مکه الی ارض بها نخل بسوی زمینی که در آن زمین درخت خرما بسیار است
این حال در ابتدای هجرت بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعیین موضعی که بدان هجرت کند نکرده اول موضعی
که انتهاد واشتراک بدان داده بودند یافت پس از آن مدینه ظاهر شده که او را در جاهلیت یثرب میخوانند وترجمه
ذات النخیل بیشتر مکه فضل متعین گشت ونخیل در غیر مدینه از مواضع دیگر از حجاز نیز بود اشارت بر آن که از حق آن
نموده که لقریه که نخلستان بسیار دارد بر ولیس در خواب دیدم که بجانب قریه میروم فذهب وهلی پس رفت وهم
در تعبیر آن قریه الی انها الیمامة که آن قریه یمامه است بفتح تحتانیه وتخفیف میم نام جائی که از سایر بلاد حجاز
نخیل اروی بیشتر است ووی با لاهل مدینه در جانب شرقی از مکه بر سیانزده مرحله از بصره دار از کوفه بیست مرحله
وشهر بو علی است ومسکن کذاب لعنه الله علیه در همانجا بود ویمامه در اصل نام جاریه بود کبود چشم چنان تیز
نگاه بود آن را از مسافت سه روزه راه میدید وآن همه بلاد منسوب باوشد وحسبی با اسم وی پس آنحضرت
اول نشان وجود نخل وکثرت آن هجرت گاه خود را یمامه تعبیر کرد او هجر یا شهری دیگر که نام او هجر است
بفتح ها وجیم وآن نام شهری است میان او ومیان بحره یکشبانه روزه راه است ودر قاموس گفته زمینی
بحرین است وانکه در حدیث قلتین واقع شده که بقلال هجر نام این شهر است ودر صراح گفته هجر نام
شهری که خرما بوی نسبت کنند این نیز مشابه است که شاید موضع هجرت این باشد فاذا هی المدینة یثرب
پس چون روشن شد امارات وعلامات وعیار واشتباه واشتراک از میان رفت ومتعین گشت
که آن زمین وقریه که هجرت بسوی وی کرد مدینه است که نام قدیم وی یثرب است واثرب نیز آمده
بروزن مسجد وگویند که یثرب نام یکی از اولاد نوح علیه السلام که بعد از طوفان در یثرب اوو درین
مقام گرفت وبعضی از علما نیز روایت کرده اند که هرکه یکبار یثرب گوید باید که از برای تلافی تدارک
آن ده بار مدینه گوید وامام احمد والو یعلی روایت وروایات دیگر درین باب نیز آمده ووجه کراهت

انستنی فی باروت از تثریب که بمعنی فساد است یا تثریب که بمعنی مواخذه و عقاب است یا آنکه چون وی
در اصل نام کافری است تسمیه این مکان مطهره که ساحت عزت نشان از دنس کفر منزه و مبرا است مناسب نباشد و اینکه در قرآن
مجید واقع شده یا اهل یثرب لا مقام لکم از زبان منافقان است که در تسمیه او باین اسم داد نفاق میداده
و در بعضی احادیث نیز تسمیه او بیثرب واقع است گویند که وقوع آن پیش از ورود نهی است و در این حدیث
نیز از این قبیل تواند بود یا باعتبار آنکه چون در وقت هجرت بود هنوز تسمیه او باین اسم ثابت بود بهمان
اسم مذکور گشت و گفته اند که اطلاق یثرب از برای بیان جواز است و نهی تنزیهی است و این بلده شریف را اسمها
بسیار است که اکثر آن در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که متکفل بیان احوال این مکان مطهره است
ذکر کرده ایم و مدینه در اصل لغت نام موضعی است که در کثرت و عمارت از حد قریه تجاوز نموده باشد
و بمرتبه مصر رسیده باشد بالاتر از قریه است و بالاتر از همه مصر و مدینه و بلده در پایه و بعضی مصر و مدینه را
در یک رتبه داشته اند و الان المدینه بالف و لام علم بود مدینه رسول الله صلی الله علیه وسلم شده چنانکه اگر مدینه مطلق
ذکر کنند همین بلده معظمه مراد باشد و در نسبت او مدنی گویند و بغیر وی مدینی و در قرآن مجید این نام شریف در
جایی مذکور شده و در توریت نیز مذکور است علی منورها التحیة والسلام (و رایت فی رؤیای هذه) و دیدم من
در خواب خود که (انی هززت سیفا) این را که می جنبانیدم شمشیر را (فانقطع صدره) پس شکست شمشیر از بالا
(فاذا هو ما اصیب من المؤمنین یوم احد) پس ناگاه تاویل و تعبیر شکستن شمشیر آن بود که رسید بعضی مومنان از کشتگی
و اندوه روز جنگ احد (ثم هززته اخری) باز جنبانیدم شمشیر را بار دیگر در این باب نیز آمده و وجه کراهت اشتقاق
با اوست از تثریب که بمعنی فساد است یا تثریب که بمعنی مواخذه و عقاب است یا آنکه چون وی در اصل
کافری است تسمیه این مکان معظمه که ساحت عزت نشان از دنس کفر منزه و مبرا است مناسب نیست و اینکه در قرآن
مجید واقع شده یا اهل یثرب لا مقام لکم (وعن) ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بینا انا نائم اتیت
بخزائن الارض گفت آنحضرت که در اثنای آنکه من خواب کننده ام آورده شد نزد من خزاین زمین
و اموال آن یعنی اینها ترا است اشارت کرد بسوی وسعت و بلاد و ملک و در حال (فوضع فی کفی سواران
من ذهب) پس نهاده شد در دست من دو دستوانه طلا کفی را بلفظ مفرد خوانده اند (فکبرا علی)
یا چنانکه در نسخه دیگر آمده که آنرا بتثنیه تصریح کرده بلفظ تثنیه است پس بقیاس آن ظاهر آن
باشد که کفی هم تثنیه باشد و علی ای حال سوار از طلا جهت آنکه در زیب و زینت دنیا و نمایش آن
و شدت کراهت و غلظت آن دو کذاب بود که تعبیر بآن کرد و گران آمد پس گران دیده آمد از آن
دو سوار بر من از جهت کراهت پس ذهب (فاوحی الی ان انفخهما) پس وحی شد بسوی من که بدم این دو سوار را از دست
بس (فنفختهما) پس دمیدم آنها را (فذهبا) پس بعالم عدم رفتند و بدمیدن خود اشارت کرد باشارت کرد
شان آن دو کذاب که بجانب ایشان در این چنانکه چیزی باشد که آنرا بدمند و ببرد در هوا و زایل
گردد (فاولتهما الکذابین) پس تاویل و تعبیر کردم این دو سوار را دو کذاب که ظاهر شوند بعد
اینها برمن گران آمده و گرده بعد از من که ایشان را دو کذاب دیدم پس گفته اند که (الکذابین الذین انا بینهما)

بان دو

بان دو دروغ گوی که دعوی پیغمبری کردند که من میان آنها موجودم و بر مسند رسالت قایم (صاحب صنعاء)
یکی از صفات است که شهری است از شهرهای یمن و صاحب وی اسود عنسی بفتح عین و سکون نون و کسر سین
که در آخر عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوی نبوت کرد و فیروز دیلمی در مرض وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
او را کشت پس آنحضرت در مدینه از کشتن او خبر داد و فرمود فاز فیروز (وصاحب الیمامة) و دیگر صاحب یمامه است که یمامه
است از بلاد حجاز چنانکه گذشت و نام وی مسلمه بود بفتح میم و سکون سین و فتح لام پسر ثمامه بن ... اشتهر
و مسلمانان او را مسیلمه کذاب بتصغیر نام کردند و در خلافت صدیق اکبر بدست وحشی بن حرب کشته شد
چنانکه قصه او مشهور است و وجه تاویل سوارین بکذابین گفته اند والعلم عند الله که سوار در مشابه
قید دست است چنانکه قید در پا باشد و قید منع میکند دست را از بطش و اخذ و عمل و تصرف چنانکه مانع
پس آن دو کذاب که معارض امر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شده بودند بمثابه قیدی باشد که در دست وی باشد
و مانع باشد از عمل و تصرف گویا دست او گرفته اند و نمیگذارند که کار کند باین وجه مناسبت تاویل و تعبیر کرد
سوارین را از ذهب که در دست مبارک خود دید بآن دو کذاب و احتمال که اظهر آن باشد آنکه آنحضرت تعبیر و تاویل
کرد بوحی و الهام الهی که در دل شریف وی القا افتاد چنانکه در تعبیرات رویت بیان کردیم که نه بوجه مناسبت که طور
علم التعبیر و تاویل رویا بحقیقت اهل کشف راست که واقع را در رویا بمجرد مناسبت می بینند که مصر آن میکنند
(قالا کیف متفق علیه و فی روایة) در روایتی باین لفظ آورده است که در بیان و تعیین کذابین آمده (یقال
احدهما) گفته میشود که یکی از آن دو مسیلمه صاحب الیمامة و العنسی صاحب صنعاء است در صحاح
(لم اجده فی الصحیحین) ... این روایت را در صحیحین که فصل اول برای احادیث آنها معقود است
(وذکرها صاحب جامع الترمذی) یا دیگر ذکر کرده است آنرا صاحب جامع الاصول از ترمذی (وعن ام العلاء الانصاریة)
صحابیست از انصار ... حدیث ... روایت کرده است از وی ... خارجه بن زید
بن ثابت پس وی زوجه زید بن ثابت است نام او زینب است بود عثمان بن مظعون نزد وی نزول
(قالت رایت لعثمان بن مظعون فی النوم عینا تجری) عثمان بن مظعون از فضلای مهاجرین است
و اول کسی که وفات یافت از مهاجرین در مدینه و آنحضرت بوسه داد و او را و چشم ... بعد موت
و دفن کرد او را در بقیع و بنفس خود ... گذاشت ... بر قبر او و نهاد و او را فضایل بسیار است
(العلاء الانصاریة) گوید دیدم مر عثمان بن مظعون را در خواب چشمه که روان جاری و ... (فقصصتها
علی رسول الله) پس خواندم آنرا بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم (فقال) پس گفت آنحضرت در تعبیر این خواب (ذاک عمله
یجری له) آن چشمه صورت عمل او است که جاری کرده میشود برای او یعنی ثواب آن که دایم و باقی است
بعد از وی و بعضی ... معلوم نیست چه بوده اند حکایت غیبیه ... امام ... مفید الکتاب
متفق گفته ... علی متفق الله علیه وسلم ... ماه نزد او است جو صحابه و ... و کبار و علما
... و اینها ... مشکوه ... اشارت میکند ... اتحادیث این صاحب کتاب
و این ... کتاب است و این فلان ... میکند ... در مسایل و مصنفات خود را در علوم دین

رواه البخاری و مسلم سمرة بن جندب ... از حفظ کنندگان روایت کرده و از حسن بصری روایت ...

[illegible]

انکما قد طوفتماني الليلة پس گفتم آن دو مرد را که می بردند مرا از جای بجای گاه بسیار گردانیدید و اینه شما مرا امشب
فاخبراني عما رأيت پس خبر دهید مرا از آنچه دیدم قالا نعم گفتند آن دو مرد آری خبر دهیم ترا آنچه دیدی اما
الرجل الذي رأيته يشق شدقه اما مردی که دیدی که او را پاره کرده میشد کله او از آنجه بود فكذاب
پس مردی دروغگوی است که میگوید بدروغ فتحمل عنه پس یاد گرفته میشود و نقل کرده میشود از وی آن
دروغ حتی تبلغ الآفاق تا آنکه میرسد در اطراف عالم و نقل و تحمل را ابتدا با هر دو خود آنکه فيصنع به ما ترى
الى يوم القيمة پس کرده میشود با آنچه چیزی که می بینی تا روز قیامت والذي رأيته يشدخ رأسه و آنکه دیدی
تو او را که شکسته میشود سر او فرجل علمه الله القرآن پس مردی است که تعلیم کرد او را الله تعالی قرآن را و توفیق
داد تا تعلیم کرد آنرا فنام عنه بالليل پس خواب کرد و اعراض کرد از قرآن در شب و قیام لیل نکرد بقرآن
ولم يعمل فيه بالنهار و عمل نکرد بآنچه در قرآن است در روز عمل القرآن در روز و خست آن تلاوت قرآن در
بنیز عمل بقرآن است و لیکن چون نیست شب در محل تلاوت اولاست مخصوص کردانید بآن و عمل باوامر و نواهی
قرآن متعلق بروز داشت بنابر غالب يفعل به ما رأيت الى يوم القيمة کرده میشود با او آنچه دیدی
از تلاوت قرآن اعراض نمود و در روز عمل بآن نکرد چیزی که دیدی تا روز قیامت وجه مناسبت شکستن
سر ترک تلاوت کردن و سر بخواب غفلت نهادن و ترک عمل که نماز از جمله آنست و سر بسجده نهادن ظاهر است والذي
رأيته في الثقب و آنکه دیدی تو او را که در تنور تنگ سوراخ میسوزد و مرد و زن است که مثل جاجه است فهم
الزناة پس آن جماعه زناکاران اند که آتش شهوت را افروخته بودند که در آن میسوختند والذي رأيته في النهر
و آنکه دیدی تو او را در دریای خون که سنگ میزد در دهن وی مردی که در کنار جوی بود آکل الربوا رباخوار است
که بجای آنکه ربا خورده سنگ در دهان میخورد و عذاب میشد والشيخ الذي رأيته في اصل الشجرة ابراهيم
و پیری که دیدی تو او را در بیخ درخت ابراهیم خلیل است والصبيان حوله فاولاد الناس و اما خوردان
که گرد او بودند پس اولاد مردم اند والذي يوقد النار مالك خازن النار و آنکه دیدی که افروخت آتش را
مالک است نگاهبان دوزخ والدار الاولى التي دخلت دار عامة المؤمنين و سرای نخستین که در آمدی
تو در آن خوان اسلام است ... که سایر خلق ... و اما هذه الدار فدار الشهداء و اما این سرای دوم
که در آمدی ... آن افضل از اول بود ... و خواص مردم اند وانا جبرئيل وهذا ميكائيل
و آن دو مرد که آنحضرت را همراه بودند و این ... از آن دو گفتند منم جبرئیل و این میکائیل
فارفع راسك پس گفتند آنحضرت را پس برآور سر خود را و بالا نگاه کن فرفعت رأسي پس برداشتم سر خود را
و نگاه کردم فاذا فوقي مثل السحاب پس ناگاه می بینم که بالای سر من مانند ابر است ... وفي رواية مثل الربابة
البيضاء و در روایتی آمده است بالای من مانند رباب سفید است ...
... در آخر ...
تا کید ...
... قالا ذاك منزلك گفتند این ... منزل ...
... قلت دعاني ادخل منزلي گفتند آن دو مرد آن مقام ...

منزل

منزل و مقام خود را قالا انه بقي لك عمر لم تستكمله گفتند آن دو مرد تحقیق باقی مانده است مر ترا عمری که استکمال
و استیفای آن ننموده ای فلو استكملت اتيت منزلك پس اگر تمام میکردی عمر خود را آمدی منزل خود را رواه البخاری
و ذکر کرده شده است حدیث عبد الله بن عمر في رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم في المدينة در بیان خواب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم در مدینه في باب حرم المدينة **الفصل الثاني** عن ابي رزين بفتح را و کسر زا العقيلي بضم عين
و فتح قاف نام او لقيط است بفتح لام صحابی مشهور معدود در اهل طائف قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
رؤيا المؤمن جزء من ستة واربعين جزءا من النبوة شرح یعنی ساقطات و عدم استقرار ...
که قرار نیافته و در محل سقوط است یکونه وهي على رجل طائر چون برغ در اکثر احوال قرار ندارد و هر ساعت
برود و حرکت میکند پس آنچه بر بال او بود نیز قرار نخواهد داشت پس معنی آنکه خواب را تا کسی نگفته
نهاده است ما لم يحدث بها در تعبیر پوشیده دارد اعتباری ندارد و وقوع نمی یابد فاذا حدث بها وقعت پس چون
گفت خواب را با غیر در میان نهاد وی تعبیر کرد واقع میگردد بر آن وجه که تعبیر کرد پس نمی باید گفت و این
در خوابهاست که از وقوع آن می ترسد و توهم ضرر دارد و چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد و گفته راوی
واحسبه قال و گمان دارم آنحضرت را که گفت ولا تحدث و در بعض نسخ بها زیاده کرده یعنی مگوی خواب را الا
لبيبا او حبيبا مگر با دوست که نیکخواه و زیرک اندیش است ... تا حمل بر نیکی کند و تعبیر بخود محبوب نماید بخلاف دشمن
که عداوت و خباثت بر تعبیر کرده و بترک کرده و بهر آن صفت وقوع باید یابد اما ... فکر
و ... گوید که لبیب صاحب فکر و ... که محبوب است و وقع توهم ضرر ...
... است که الا حبيبا گفته والا لبيبا فرموده ... بود اینجا ...
جامع هر دو صفت ... از هر دو حکم ... ظاهر است و اگر یکی ازین دو صفت داشته باشد ...
... پس مراد آن ... که دوست ... دوستی و تعلق ...
برود و اگر ... دوستی او معلوم نیست و نه دشمنی ... دانا باید ... تقدیر یقین
دشمنی دانا ... فایده نکند و این توجیه ... حمل ... راوی ...
و بر تقدیر حمل بر وی میتوان یکی از دو صفت در دیگری اعتبار کرد فافهم رواه الترمذي وفي رواية ابي داود
الرؤيا على رجل طائر ما لم يعبر فاذا عبرت وقعت واحسبه قال ولا تقصها الا على واد او ذي رأي
این روایت نیز مضمون روایت اولی است الا آنکه در اولی وقوع مرتب بر تحدیث داشت و در اینجا
بر تعبیر و ظاهر آنست که در اینجا نیز تعبیر مراد است چه نهی از تحدیث مگر با حبیب یا لبیب ناظر ... است و در
روایت اول گفته ... دوست یکی است و ذی رای نیز در معنی یکی است و در بعضی
آمده است الرؤيا الاول عابر ... على رجل طائر الحديث یعنی رؤیا مر عبر نخستین ...
که در ... تعبیر دو احتمال ... دارد ... یکی دو یا احتمال از آن احتمالات ... تعبیر کرد
پس از وی دیگری با احتمال دیگر تعبیر کرد معتبر همان تعبیر اول است ... آنکه چون
وقوع هم ... راست ... رؤیا ... وقوع ...

وقدر است کم دعا و صدقه و سایر اسباب جیبت این نیز در حکم دارد ومنها عایشه قالت سئل رسول الله صلی الله علیه
عن ورقه عایشه میگوید که آنحضرت را از حال ورقة بن نوفل بن اسد بن عبد العزی بن قصی که ابن عم ام المؤمنین
خدیجه بنت خویلد ابن اسد بود در جاهلیت دین نصاری آموخت و انجیل را بعبرت ترجمه کرد و تعبیر نمود از عبادت
اصنام تبری کرد و بود پیر معمر و در آخر عمر اعمی شد و قصه بردن خدیجه آنحضرت را در ابتدای وحی نزد وی
دادن او آنحضرت را بصدق حال و تصدیق نمودن او را مشهور است در اسد الغابه او را در صحابه ذکر کرده
و اختلاف علما در اسلام وی آورده و این حدیث را بعینه سوق نموده و لا بد عایشه این حدیث را از بعض
از صحابه روایت کرده باشد زیرا که عایشه در زمان حیات خدیجه در صحبت آنحضرت نبود پس عایشه میگوید که اهل
ورقه از آنحضرت پرسیدند که وی مومن است یا نه فقالت له خدیجة انه کان قد صدقک پس خدیجه پیش از آنکه
آنحضرت جواب دهد برعایت حال ابن عم و نگاهداشت ادب با حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم جواب
بین چنین گفت اول ناظر در ثبوت ایمان وی که گفت تحقیق بود وی که تصدیق کرد ترا در نبوت و گفت
فرشته که تو دیدی همان ناموس است بر موسی وحی فرود می آید و تو پیغمبر خدای اگر این در وقت ظهور و غلبه
تو زنده مانم نصرت دهم ترا نصرة قوی و ثانی ناظر در جانب تردد در ایمان وی که این کلمه که گفت حق باشد
و نزد آنحضرت مقبول گردد یا نه پس گفت ولکن مات قبل ان تظهر ولکن این مقدار هست که وی مرد پیش از آنکه
ظاهر شوی و غالب گردی تو دعوی بر دین و شریعت او عمل کند و متابعت تو نماید فقال رسول الله صلعم پس آنحضرت ایمان
او را ثابت داشت و گفت اریته فی المنام و علیه ثیاب بیض نموده شد وی مرا در خواب بحال آنکه بر وی
جامهای سفید است ولو کان من اهل النار لکان علیه لباس غیر ذلک و اگر می بود وی کافر از اهل دوزخ
هر آینه می بود بر وی جامه غیر سفید رواه احمد و الترمذی این حدیث دلالت دارد بر ایمان ورقه جون وجهی
احتمال است که در حالت آنحضرت تصدیق کرد و اگر پیش از نبوت میکرد گنجایش داشت و لیکن اختلاف در وجود
تصدیق بعد از نبوت بحث است ومنها ابن خزیمة بن ثابت خزیمة بن ثابت انصاری صحابی مشهور است و در صفین
همراه علی مرتضی بود و چون عمار بن یاسر کشته شد شمشیر کشید و جنگ کرد تا کشته شد و ابن خزیمه که نام او عماره
یا عماره و ابو خزیمه نیز صحابی انصاری است اما بودن او برادر او برادر خزیمه معلوم نشده تا ابن خزیمه
والله اعلم چنانکه گفت عن عمه ابی خزیمة انه رای فیما یری النائم انه سجد علی جبهة النبی صلی الله علیه و سلم ابو خزیمه
انصاری میگوید که وی در خواب دید که سجده کرده است بر جبهه آنحضرت فاخبره پس خبر کرد آنحضرت را و عرض
کرد این خواب را بر وی فاضطجع له پس بر پهلو افتاد آنحضرت برای خاطر وی تا سجده بر جبهه میسر گردد فقال
پس گفت آنحضرت صدق رویاک راست گردان خواب خود را که دیده و سجده کن بر جبهه فسجد علی جبهته پس سجده
کرد ابو خزیمه بر جبهه رسول الله صلی الله علیه و سلم رواه فی شرح السنه و در این حدیث دلیل است بر استحباب عمل بر رویا
یقظه اگر از جنس طاعت باشد چنانکه در خواب بیند که روزه داشته یا نماز گذارده تا تصدق کرده یا مردی را
زیارت کرده بر حسب آن کذا قال الطیبی و ستذکر حدیث ابی بکرة و زود بیند کذا کسم حدیث ابی بکره
که او شاید است که کان میزان انزل من السماء فی باب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما اخرجه الله من لهم مرة

جنبه سبال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مما یکثر ان یقول لاصحابه رزانها که اکثار میکرد و بسیار میگفت
این قول را مر اصحاب خود را هل رای احد منکم من رویا آیا هست که دیده است یکی از شما هیچ خوابی را فیقص
من شاء الله ان یقص پس میخواند بر آنحضرت خواب خود را هر کسی که خواسته بود خدا اینجا یا که بخواند و انه قال
ذات غداة و تحقیق آنحضرت گفت ما را یک بامدادی انه که شان اینست که اتانی اللیلة اتیان آمدند مرا امشب
دو مرد و اینها دو مرد را ینهما بعثانی و بر رسیدی ای دو مرد آینده برانگیختند مرا و اینها قالا لی انطلق و این دو مرد
مرا بر و را بی انطلقت معهما و من رفتم با ایشان و ذکر مثل الحدیث المذکور فی الفصل الاول بطوله و ذکر کرده سمره
بن جندب مثل حدیث مذکور که آن نیز از سمره بن جندب بود در فصل اول با درازی که داشت و فیه زیادة لیست فی
الحدیث المذکور و در حدیث که اینجا در فصل ثالث مذکور است زیادتی است که نیست در حدیث مذکور در فصل اول
وهی قوله و آن زیادتی که نیست در حدیث مذکور اینست که فاتینا علی روضة معتمة پس آمدیم بر مرغزاری که گشت تازه
بنباتات و سبز انوار و معتمه بضم میم و سکون مهمله و کسر فا و تخفیف میم مشتق از عتمه که بعضی گفت تاریکی دو مشت
و آن ابتدا زمان گرد که سبزی چون گشت کرد و تاریک نماید و بعضی معتمه بفتح شاه و تشدید میم خوانده یعنی تاریک
نور الربیع و آن روضه از جنس شکوفه و بهار است فاذا بین ظهری الروضة رجل طویل و ناگاه میان آن مرغزاری
مردی دراز است بحدی دراز که لا اکاد اری رأسه طولا فی السماء که نزدیک نیستم که ببینم سر او را از جهت
درازی در جانب آسمان و اذا حول الرجل من اکثر ولدان ما رأیتهم قط و ناگاه گرداگرد در وی
است از بسیارترین کودکان که دیده ام مر ایشان را قط در عمر خود هرگز قط اینجا تاکید و شیث واقع شده و نزدیکان
اثر مخصوص بتاکید نفی داشته اند مثل ما رایته قط و میگویند رایت قط اما تحقیق آنست که در احادیث و کلام
اثبات نیز واقع شده و بعضی از شارحین این قاعده را تغییر کرده و گفته که کاهی در تاکید اثبات نیز استعمال
کرده چنانکه ابن مالک در تسهیل آورده قلت لهما ما هذا گفتم آن دو مرد را چیست این
و چه جنس اند از مردم اینها کودکان قال گفت قالا لی گفتند مرا انطلق انطلق برو برو فانطلقنا پس رفتیم فاتینا
الی روضة عظیمة پس رسیدیم بمرغزاری بزرگ لم ار روضة قط اعظم منها ندیدم هیچ مرغزاری را هرگز
بزرگتر از آن و لا احسن و نه بهتر از این قال گفت آنحضرت قالا لی گفتند آن دو مرد مرا ارق فیها بالا برآ در
روضه قال گفت آنحضرت فارتقینا فیها پس بالا بر آمدیم در آن روضه فانتهینا الی مدینة مبنیة بلبن ذهب
و لبن فضة پس رسیدیم بشهری که بنا کرده شده است بخشتهای طلا و نقره و لبن بفتح لام و کسر با و کاه بکسر لام
و سکون با نیز گویند به واحد وی فاتینا باب المدینة پس آمدیم بر در آن شهر فاستفتحنا پس طلب گشادن کردیم
ففتح لنا پس گشاده شد در برای ما فدخلناها پس در آمدیم در آن شهر فتلقانا فیها رجال پس پیش آمدند ما را در آن
شهر مردان شطر من خلقهم کاحسن ما انت راء نصف از بدن هر یک از ایشان مانند بهتر از آنچه بیننده تو
و شطر منهم کاقبح ما انت راء و نصف از بدن ایشان مانند بدتر از آنچه بیننده تو قال قالا لهم
آنحضرت گفت آن دو مرد مر آن مردان را اذهبوا بروید فقعوا فی ذلک النهر پس بیفتید در آن جوی قال
گفت آنحضرت و اذا نهر معترض یجری و ناگاه در آنجا جوی بود بعرض در حایل شده که روان بیرون

جوي كان قدوه المومن في البابس چنانست كه آب وي غير خالص است در سفيد فهو اليس رفته آن مرد ان
فوقعوا پس افتادند در ان حوض ثم رجعوا الينا پس باز آمدند بسوي ما قد ذهب ذلك السوء عنهم در حالتي كه
رفته است ان بدي صورت از ايشان فصاروا في احسن صورة پس گشتند در بهترين صورتها و ذكر ان نهر چون
الزيادة ذكر كرد در بيان اين زياده كه در حديث مذكوره در فصل اول نبود بقول خود كه گفت فانه ابراهيم پس
به درستي ابراهيم خليل است عليه السلام واما الولدان الذي حوله واما خورد دلان كه گرد ا ديد مثل مولود مات
على الفطرة پس هر زاينده ايست كه مرده است بر فطرت اسلام زاينده ميشود بران فال گفت راوي
فقال بعض المسلمين پس گفتند بعض مسلمانان يا رسول الله واولاد المشركين و خورد دلان مشركان هم لذات منه
فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم واما القوم الذين كانوا اما كروه انكه بودند با ين صفت كه
شطر منهم حسن وشطر منهم قبيح كه نصف بدان از ايشان نيك است ونصفه بد بودند ايشان پس به درستي كه ايشان
كرده اند كه قد خلطوا اعمالا صالحا واخر سيئا تحقيق خلط و جمع كردند كار نيك را و كار ديگر اكه بد است تجاوز
الله عنهم درگذرانيد خداي كريم جل وعلا از ايشان چنانكه در قرآن مجيد فرموده است خلطوا عملا صالحا واخر سيئا عسى الله
ان يتوب عليهم رواه البخاري ابن عمران رسول الله صلى الله عليه قال من افرى الفرى ان يرى عينيه زرين
دروغها ان يري الرجل عينيه مالم تريا انست كه نمايد مرد دو چشم خود را چيزي كه نديده اند يعني دروغ بربندد
بر دو چشم كه انها ديده اند و حال انكه در واقع هيچ نديده اند مقصود لفظ بر دروغ زيرا كه خواب يعني روي
پس گفت گويا خدا افترا كردن است و در حديث امده است كه حق تعالى فرشته را امر شده كه خواب ...
رواه البخاري و در بعض نسخها رواه الترمذي و در بعض نسخ رواهما البخاري يعني اين حديث را او اين هست
هر دو بخاري روايت كرده وعن ابو سعيد ان النبي صلى الله عليه قال اصدق الرويا بالاسحار يعني راست
ترين خوابها خوابها است كه در سحرها بيند كه وقت سعادت و اجابت است رواه الترمذي والدارمي

تمت تمام شد ربع ثالث بوقت چاشت روز پنجشنبه
بتاريخ دوازدهم شهر جمادي الثاني سنه ۱۲۶...
هر كه خواند دعا طمع دارم
زانكه من بنده گنهكارم